نظام سیاسی و سازمان های اجتماعی ایران در عصر قاجار

دکتر غلامرضا ورهرام

نظام سیاسی و سازمان‌های اجتماعی ایران
در عصر قاجار

تألیف:
دکتر غلامرضا ورهرام

انتشارات معین

ورهرام، غلامرضا، ۱۳۱۱ -
نظام سیاسی و سازمان‌های اجتماعی ایران در عصر قاجار / تألیف غلامرضا ورهرام. -- تهران: معین، ۱۳۸۵.
۷۸۲ ص.: مصور، جدول، نمودار. ISBN 964-7603-61-4
فهرستنویسی براساس اطلاعات فیپا.
کتابنامه: همچنین به صورت زیرنویس.
۱. ایران -- اوضاع اجتماعی -- قرن ۱۳ ق. ۲. ایران -- قاجاریان، ۱۱۹۳-۱۳۴۴ ق. الف. عنوان.
DSR۱۳۱۱/و۴ن۶ ۹۵۵/۰۷۴
کتابخانه ملی ایران ۲۳۶۵۴-۸۴م

تهران، روبروی دانشگاه تهران، فخررازی، فاتحی داریان، پلاک ۲۹
صندوق پستی ۷۷۵-۱۳۱۴۵ تلفن: ۶۶۴۰۵۹۹۲ دورنگار: ۶۶۹۶۱۴۹۵
www.moin-publisher.com
E-mail:info@moin-publisher.com

نظام سیاسی و سازمان‌های اجتماعی ایران در عصر قاجار
تألیف دکتر غلامرضا ورهرام
چاپ اول: ۱۳۸۵
حروف‌نگار و صفحه‌آرا: زرین اسفندیاری‌نیا
نمونه‌خوانی: گیتی سبزواری
چاپ: مهارت
شمارگان: ۲۲۰۰ نسخه

تلفن مرکز پخش: ۶۶۹۶۱۴۹۵-۶۶۴۱۴۲۳۰ (پویای معین)
قیمت: ۷۰۰۰ تومان

فهرست مطالب

پیشگفتار

تاریخ عصر قاجار به دلیل مرحلهٔ حساسی از تایخ ایران، دورهٔ گذار از مسیر سنتی به جانب دورهٔ اصلاحات اداری، دورهٔ تغییرات سیاسی ایران، قرارگرفتن بین رقابتهای سیاسی کشورهای بزرگ زمان مانند روسیه، انگلیس در وهلهٔ اول، تغییرات مرزی در عصر قاجار و از دست دادن نواحی مختلف ایران در مرزهای شرقی، غربی و شمال غربی ایران، تغییر سیاسی در داخل کشور مانند حرکت مشروطه و نیز پایان گرفتن حکومت خاندان قاجار، تغییرات سیاسی در خارج از مرزهای ایران مانند جنگ جهانی اول و تأثیرات آن بر مسائل داخلی ایران، همواره مورد توجه پژوهشگران و محققان تاریخ و جامعه‌شناسی بوده است.

با گذشت هر دهه، مرحلهٔ جدیدی برای تحقیق در بارهٔ موضوعی مانند «تاریخ عصر قاجار» پیش می‌آید. به طور مثال انتشار اسناد و مدارک خارج از کشور به وسیلهٔ حکومتهای بزرگ مانند انگلیس، روسیه و فرانسه به طور سنتی هر سی، چهل یا پنجاه سال یکبار، انتشار منابع و مدارک داخلی به وسیلهٔ مقامات رسمی ایران، مانند انتشار مدارک وزارت امور خارجه، نشر برخی اسناد قدیمی در مجموعه‌های خانوادگی و نیز تحقیق پژوهشگران خارج از کشور با دید جدیدتری از مناسبات سیاسی و اجتماعی و اقتصادی، باعث می‌شود که هر محقق دورهٔ قاجار به گونه عمیق‌تری، این دورهٔ تاریخی را مورد توجه قرار دهد.

عصر قاجار، یکی از شگفت‌انگیزترین دوره‌های تاریخ ایران است. زیرا تحولات

مختلف، دگرگونی های سیاسی و تغییرات اجتماعی که در قرن سیزدهم و چهاردهم هجری قمری برکشورگذشته، ویژگی خاصی به ساخت اجتماعی ایران عصر قاجار داده است.

پس از مرگ کریم‌خان (۱۱۹۳ ق/ ۱۷۷۹ م) و دوران بحرانی حکومت جانشینان وی، آغامحمدخان، مؤسس سلسلهٔ قاجار در صحنهٔ سیاسی ایران ظاهر شد. دورهٔ کوتاه قدرت وی صرف ایجاد آرامش و تثبیت قدرتی واحد در درون مرزهای داخلی ایران و نواحی سرحدی گردید. جانشین وی فتحعلی‌شاه در رهبری نظامی کشور، قدرت کمتری داشت. برخوردهای سیاسی و تماس‌های بازرگانی عصر وی به رویدادهای متعددی انجامید که سرانجام با وضوح بیشتری دولت‌های انگلیس، روسیه و فرانسه را وارد صحنهٔ سیاسی ایران کرد. مسائل سرزمین‌های مجاور، جنگ‌های ایران و روس و فتوحات ناپلئون در شرق، زمینهٔ بسیاری از فعالیت‌های کشورهای خارجی در ایران را تشکیل می‌داد. در دوران حکومت محمدشاه و صدارت کوتاه قائم‌مقام فراهانی سعی گردید که سیاست دیگری در ایران دنبال شود، اما به دامنهٔ نفوذ سیاسی ـ اقتصادی دولت‌های بزرگ در ایران افزوده شد. حکومت طولانی ناصرالدین شاه شاید می‌توانست در حیات اجتماعی ایران تغییرات اساسی به وجود آورد، اما عصر ناصری بعدها «عصر امتیازات» به دولت‌های خارجی نامیده شد، و همین امر باعث بسیاری از مبارزات سیاسی گردید که نمونهٔ آن امتیاز تنباکو بود. از دیگر ویژگی های آن عصر تغییر در سازمان‌ها و نهادهای اجتماعی ایران به علت تماس بیشتر با تشکیلات اداری دیگرکشورها بود.

در عصر مظفرالدین شاه نیز به سبب تداوم نفوذ کشورهای بزرگ، از قدرت دولت مرکزی ایران کاسته شد. حرکت‌های مشروطیت می‌توانست تغییرات سیاسی و تحولات اجتماعی را به دنبال داشته باشد، اما به سرعت مسیر دیگری یافت و با حکومت محمدعلی شاه و به دنبال آن دورهٔ احمدشاه، آخرین شاه قاجار، ایران دیگر در صحنهٔ بین‌المللی از قدرتی برخوردار نبود، به ویژه که جنگ جهانی اول و به نوعی اشغال ایران، بی‌ثباتی سیاسی و سقوط حکومت قاجار را به دنبال داشت.

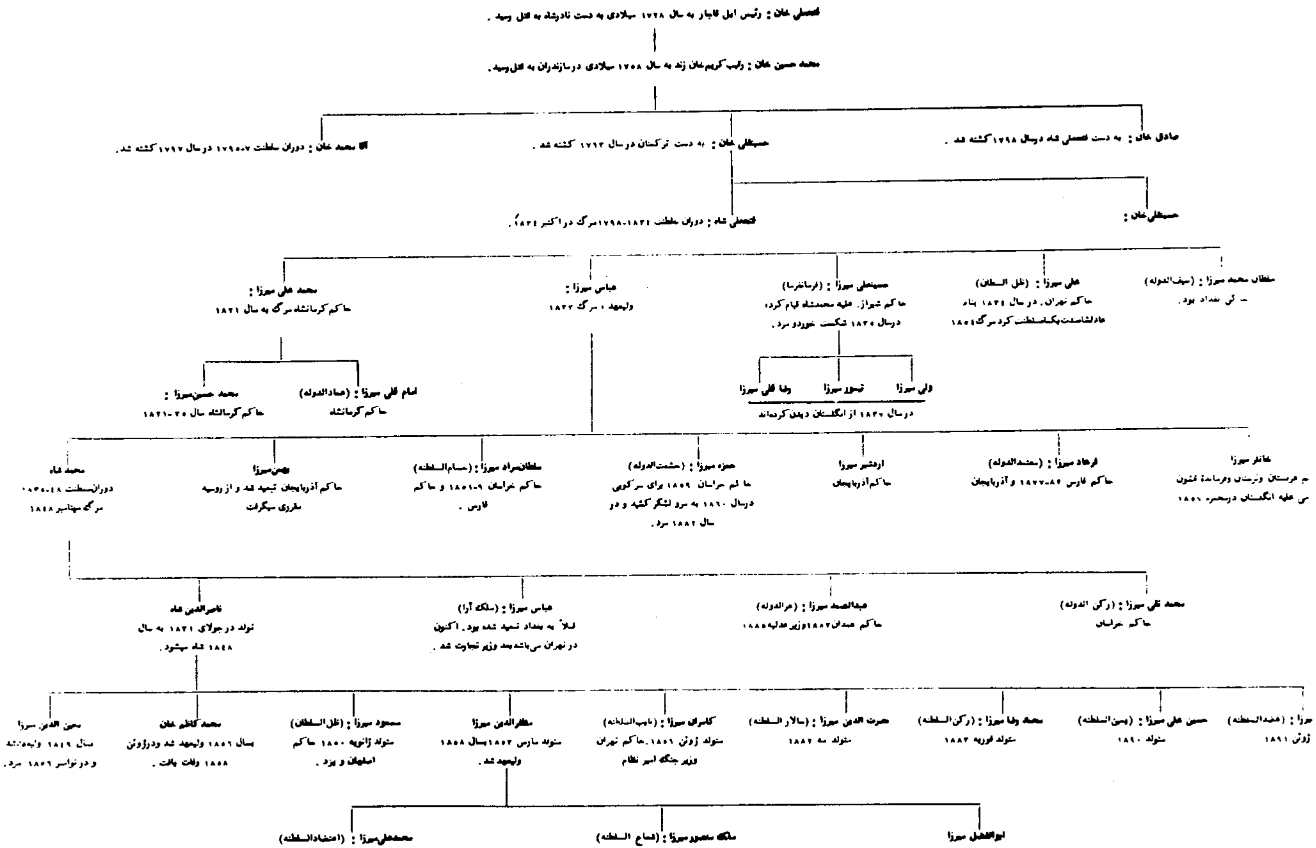
پژوهش در عصر قاجار ـ که از خصوصیات سیاسی و اقتصادی خاصی برخوردار است ـ ضرورت توجه به حیات اجتماعی و نظام حکومت ایران در چارچوب تحولات و تغییرات مختلف را نشان می‌دهد. در پژوهش حاضر نیز کوشش شده است ـ تا جایی که منابع و مآخذ در دسترس بود ـ ضمن بررسی تاریخی تحولات اجتماعی مانند نقش مذهب و چگونگی حرکت‌های مذهبی ـ سیاسی، تغییرات تشکیلات اداری در چارچوب رویدادهای سیاسی و اقتصادی ایران عصر قاجار مورد توجه و پژوهش قرار گیرد. علاوه بر آن، مباحث «تنظیمات و قوانین در دوران قاجار»، تأسیس انجمن‌ها و احزاب و گسترش آن‌ها از جمله موارد قابل توجه در بررسی‌های سیاسی و اجتماعی این عصر است. پژوهش در این مقطع تاریخی، همچنین با توجه به امتیازها و قراردادهای دولت‌های بیگانه با ایران تداوم یافته است.

متون اصلی، گزارش‌های سیاسی، خاطرات و نوشته‌های شاهدان عینی، کمک بسیار مؤثری برای شناخت تاریخ تحولات عصر قاجار بوده است.

امید است که کتاب حاضر مورد توجه محققان و علاقه‌مندان قرار گیرد.

غلامرضا ورهرام
زمستان ۱۳۸۴

نسب نامه خاندان قاجار ۱۳۰۹ ق / ۱۸۹۱ م



منابع و مآخذ تاریخ قاجار

ناسخ‌التواریخ: یکی از کتب منشأ قاجار، کتاب ناسخ‌التواریخ تألیف میرزامحمدتقی لسان‌الملک متخلص به سپهر (۱۲۷۴-۱۲۱۶ ق / ۱۸۵۷-۱۸۰۱ م) است. وی مدتی حاکم نهاوند و لرستان بود و زمانی نیز در خدمت فتحعلی‌شاه و محمدشاه و ناصرالدین شاه به سر برد و به ویژه در عصر ناصری شروع به تألیف کتب متعددی کرد. نوشته‌های وی از جمله عبارت است از: جنگ‌التواریخ، آئینهٔ جهان‌نما، براهین‌العجم فی قوانین‌المعجم، محمودة القصاید و بالاخره ناسخ‌التواریخ.

سپهر در ۱۲۵۸ ق شروع به تألیف ناسخ‌التواریخ کرد. ناسخ‌التواریخ که در ۴ جلد و ۲ مجلد چندین بار چاپ شده است[۱]، پس از مقدمه‌ای با ذکر نسب سلسلهٔ قاجار و شرح حال اجداد آغامحمدخان، مؤسس سلسلهٔ قاجار شروع می‌شود و سپس رویدادهای تاریخی هر پادشاه را با ذکر وقایع ارائه می‌دهد.

کتاب همچنین به ذکر اتفاقات زمان آغامحمدخان قاجار و فتحعلی‌شاه می‌پردازد. روابط ایران با کشورهای بیگانه را نیز گاه به تفصیل و گاه به طور خلاصه شرح می‌دهد که از نظر تاریخ روابط سیاسی ایران بسیار مهم است. از نظر تاریخ اجتماعی نیز سپهر به حرکت‌های مختلف جامعه اشاره می‌کند و سرانجام جزء اول با توضیحاتی راجع به چگونگی عقد قرارداد ترکمان‌چای پایان می‌پذیرد.

---

۱. محمدتقی سپهرلسان‌الملک: ***ناسخ‌التواریخ***، به تصحیح محمدباقر بهبودی، ۲ جلد، (تهران، اسلامیه، ۱۳۵۳).

جلد دوم مجلد اول با مفاد قرارداد ترکمان‌چای شروع می‌شود. صفحات مربوط به فرزندان و همسران متعدد فتحعلی‌شاه، مشخص بی‌بند و باری دربار قاجار است، در مورد محمدشاه نیز شرح حال وی با چگونگی روی کارآمدنش، و اختلاف با دیگر شاهزادگان نیز مطالبی دارد که از موارد قابل توجه کتاب است. تجاوزات دولت‌های خارجی، مانند تعرض به محمره و جزیرهٔ خارک، تماس دولت فرانسه و بالاخره انگلیس و بلژیک از مطالب قابل تعمق این کتاب به شمار می‌رود.

در جلد سوم از مجلد دوم ناسخ‌التواریخ ضمن شرح فعالیت‌های افاغنه در شرق ایران، به حرکت علی محمد باب در ۱۲۶۰ ق نیز می‌پردازد. شرح تفصیل وقایع عصر ناصری بدان سبب است که نویسنده خود شاهد عینی برای بسیاری از رویدادها به شمار می‌رفته است. نقش زن در دربار ناصرالدین شاه به‌ویژه در موقع عزل حاجی‌میرزا آقاسی از وزارت، و چگونگی اوضاع شهر به هنگام روی کار آمدن ناصرالدین شاه و سپس جلوس وی نیز از نظر سیاسی و اجتماعی قابل تعمق است. ادامهٔ حرکت پیروان باب، قرةالعین دختر حاجی ملاصالح قزوینی، و ملاحسین بشرویه و بالاخره دخالت دولت بر امور جماعت بابیه از فصول جالب و طولانی این جلد است. ادامهٔ حرکت بابیه در جنوب ایران را نیز می‌توان ذیل وقایع سال ۱۲۶۶ ق یافت. ساختن سد گرگان، برقراری آرامش در میان ترکمانان نواحی گرگان، برقراری نظم در مناطق سیستان و بلوچستان و سرانجام تبعید میرزاتقی‌خان امیرکبیر از دیگر مطالب این جلد است.

جلد چهارم مجلد دوم با وزارت آقاخان اعتمادالدوله شروع می‌شود. شرح ذکر حرکت‌های بابیه همچنان در این جلد نیز ادامه می‌یابد، و سرانجام این جلد با ذکر برخورد ایران با دول بیگانه در نواحی شمالی، شرقی و جنوبی ایران، ارسال سفرا به خارج از کشور و برقراری ارتباط با عثمانی، فرانسه، انگلیس و امریکا، که از نظر روابط سیاسی ایران اهمیت دارد، پایان می‌پذیرد.

مآثر سلطانیه: نوشتهٔ عبدالرزاق دنبلی متخلص به مفتون (۱۲۴۲-۱۱۶۷ ق/

۱۸۲۶-۱۷۵۳ م) از دیگر آثار مهم قرن ۱۲ ق و عصر قاجار است[۱]. دنبلی از ایل دنبلی خوی است که خاندان وی از عصر شاه‌عباس به کارهای مهم دولتی می‌پرداختند. پدر وی نجفقلی مدتی بیگلربیگی تبریز بود. عبدالرزاق دنبلی نیز دوران جوانی را در خدمت کریم‌خان زند سپری کرد و پس از مرگ کریم‌خان و افول خاندان زند به خدمت آغامحمدخان و فتحعلی‌شاه و سپس به سمت منشی عباس‌میرزا نایب‌السلطنه درآمد. وی تألیف دیگری نیز به نام تجربة‌الاحرار و تسلیة‌الابرار، نوشتهٔ جدیدی از اثر دیگر خودش یعنی حدائق الجنان در مورد تاریخ خاندان زند و قاجار دارد. همچنین کتاب مآثر خاقانی را نیز در بارهٔ تاریخ قاجار به رشتهٔ تحریر درآورده است.

مآثر سلطانیه، از وقایع عصر شاه‌سلطان حسین صفوی آغاز می‌شود و ضمن شرح رویدادهای تاریخی دوران افشار و زند، وقایع عصر قاجار را بیان می‌کند. مآثر سلطانیه صفحات متعددی راجع به احداث نظام جدید لشکر، مهندسی، چاپارخانه، باسمه‌خانه و کارگاه‌های متعدد صنعتی دارد، که از نقطه‌نظر تاریخ اجتماعی ایران حائز اهمیت است. تماس‌های دول خارجی با ایران، لشکرکشی‌های متعدد ایران، به ویژه جنگ‌های ایران و روس و ارسال سفرا و بالعکس و روی کار آمدن وزرای مختلف ایران از فصل‌های قابل توجه این کتاب به شمار می‌رود.

تاریخ نو: نوشتهٔ جهانگیر میرزا را ـ چنانچه در مقدمهٔ آن آمده است[۲] ـ می‌توان ذیل مآثر سلطانیه دنبلی محسوب داشت. این کتاب وقایع سال‌های ۱۱۲۴ تا ۱۲۶۷ ق را دربر دارد و مشتمل بر وقایع ۲۶ سال سلطنت فتحعلی‌شاه، محمدشاه و ناصرالدین‌شاه است. کتاب مطالب مهمی در بارهٔ جنگ‌های ایران و روس، امیرکبیر، حاجی‌میرزا آقاسی، ظهور باب و غیره دارد.

اگرچه این کتاب که املای جهانگیر میرزاست از لحاظ انشاء و سبک نگارش امتیاز خاصی ندارد، ولی از نظر مطلب برای این ۲۶ سال و کسری از دورهٔ پادشاهی

---

۱. عبدالرزاق دنبلی: ***مآثر سلطانیه***، (تهران، ابن‌سینا، ۱۳۵۱).
۲. جهانگیر میرزا: ***تاریخ نو***، به اهتمام عباس اقبال آشتیانی، (تهران، علمی، ۱۳۲۷).

قاجار، هیچ منبعی به این تفصیل و اهمیت در دست نیست.

مـــرآت‌البـــلدان نـــاصری: از زمره نوشته‌های محمدحسن‌خان صنیع‌الدوله، اعتمادالسلطنه (۱۳۱۳-۱۲۵۱ ق/ ۱۸۹۵-۱۸۳۵ م)، از دولتمردان مورد اعتماد عصر ناصری است که مدت‌ها ریاست و وزارت دستگاههای دولتی زمان ناصرالدین‌شاه را بر عهده داشته و مدتی نیز عضو مجلس شورای دولتی بوده است. او لقب اعتمادالسلطنه را نیز به مناسبت مقرب بودنش در دربار داشته است.

محمدحسن‌خان در مرآت البلدان ناصری به جنبهٔ جغرافیایی ایران بیشتر پرداخته است، اما مطالب راجع به تاریخ اجتماعی ایران نیز در لابلای سطور به خوبی به چشم می‌خورد.

آثار دیگر وی مطلع‌الشمس و تاریخ منتظم ناصری نام دارد. منتظم ناصری در ۳ جلد نوشته شده است[۱] و به استناد متون قرون گذشته، به طور کلی به شرح ایران قبل از عصر قاجار می‌پردازد و آنگاه رویدادهای سیاسی، اجتماعی و تاریخی دوره قاجار را به تفصیل شرح می‌دهد. جلد سوم تاریخ منتظم ناصری به ویژه برای بررسی نکات اجتماعی ایران قابل تعمق و پژوهش بیشتر است.

المآثر و الآثار: را محمدحسن‌خان به مناسبت چهلمین سال سلطنت ناصرالدین شاه تهیه کرد. این کتاب تکیه بر منابعی مانند روزنامه‌های دولتی، گزارش‌های دوایر دولتی، دفاتر و کتابچه‌های فردی دربار و بالاخره اطلاعات اشخاص مؤثر دارد و به طور کلی مطالبی راجع به جمع و خرج مملکت که به سیاق نوشته شده است و سالنامهٔ مملکتی دورهٔ ریاست محمدحسن‌خان در ادارهٔ انطباعات را دربرمی‌گیرد. افزون بر آن در بخش‌های مختلف کتاب از فرزندان و «مخدرات و محجبات» دربار - اعم از زوجه‌های دائمی و موقت - شرح حال رجال دولت و رؤسای دوایر و امرای عسکریه صحبت می‌کند. این بخش از کتاب تقریباً کلیهٔ عناوین مشاغل و مناصب عصر ناصری را با ذکر شرح وظایف هر یک توضیح می‌دهد و در واقع شبیه صفحات آخر جلد سوم تاریخ منتظم ناصری است با ذکر ولات و حکام، مغازی و

۱. محمدحسن‌خان صنیع‌الدوله: **تاریخ منتظم ناصری**، ۳ جلد، (تهران، چاپ سنگی، ۱۲۲۹ هـ. ق).

حروب، اصحاب علم، اسامی سفرای خارجی و طوایف موجود و مناصب برخی وزارتخانه‌ها مانند وزارت جنگ، مالیه، عدلیه، خارجه به پایان می‌رسد.[۱]

خلسه: مشهور به خوابنامه از نوشته‌های بازپسین سال‌های زندگی محمد حسن‌خان اعتمادالسلطنه و دوران پادشاهی ناصرالدین شاه قاجار است.[۲] نویسنده نخواسته و یا نتوانسته است که اندیشهٔ خود را آزادانه بر روی کاغذ آورد، از این رو چنین می‌نماید که در حالت بین خواب و بیداری، مشاهده کرده است که پادشاهان ایران ۱۱ تن از بزرگان قاجار را ـ از حاجی ابراهیم اعتمادالدوله شیرازی تا میرزا علی‌اصغرخان اتابک (امین‌السلطان) ـ به بازپرسی کشیده و دربارهٔ آنان داوری می‌کنند.

نوشتن این کتاب چنان‌که از صفحهٔ نخست آن برمی‌آید پس از سفر ناصرالدین شاه به عراق عجم آغاز شده است. نویسنده در چند جا از کتابش بدین معنی تصریح می‌کند که ۴۵ سال از پادشاهی ناصرالدین شاه گذشته است. خلسه اولین بار در ۱۳۲۴ خورشیدی از روی دستنویسی که محمد شهید نورایی از آن داشته در مشهد (انتشارات زوّار) چاپ شده است.

شرح حال عباس میرزا ملک آرا: (برادر ناصرالدین شاه) نوشتهٔ شاهزاده عباس‌میرزا ملک‌آراست[۳] که در ۱۲۵۵ ق/ ۱۸۳۹ م متولد شده است. این کتاب به علت آنکه توسط یکی از اعضای خاندان قاجار نوشته شده و بر جزئیات سال‌های اولیه تاریخ حیات ناصرالدین شاه مشتمل است، از منابع مهم قاجار به شمار می‌رود. عباس میرزا ملک‌آرا که مدتی مجبور به تبعید از ایران بود و در قلمرو عثمانی سکنی داشت، سعی کرده است که نابسامانی‌های دستگاه حکومتی، مفاسد ادارات و رشوه‌خواری ولایات را ـ به ویژه که وی شاهد عینی برخی وقایع بوده ـ به خوبی شرح دهد. وی صفحات متعددی را به قضیهٔ رژی و موقعیت

---

۱. محمدحسن اعتمادالسلطنه: *المآثر و الآثار*، به کوشش ایرج افشار (تهران، اساطیر، ۱۳۶۳).
۲. محمدحسن صنیع‌الدوله: **خلسه** مشهور به **خوابنامه**، به کوشش محمود کتیرائی، (تهران، طهوری، ۱۳۴۸).
۳. ملک‌آرا: ***شرح حال عباس‌میرزا ملک‌آرا***، با مقدمه عباس اقبال آشتیانی، (تهران، بابک، ۱۳۶۱).

سیدجمال‌الدین اسدآبادی و آقا ابراهیم امین‌السلطان اختصاص داده و به شرح بسیاری از موارد ناگفته در عهد ناصری پرداخته است.

تاریخ فارسنامهٔ ناصری: تألیف میرزا حسن حسینی فسائی است.[۱] این کتاب در دو بخش مجزای تاریخ و جغرافیای فارس نوشته شده است و وقایع را تا سال ۱۳۰۰ ق دنبال می‌کند. بخش اول کتاب یعنی بخش تاریخ آن از زمان خلافت عمربن الخطاب، که ولایت فارس به دست اعراب افتاد، شروع می‌شود و ذیل هر سال وقایع اتفاقیهٔ فارس را شرح می‌دهد. بدین ترتیب سلسله‌های مختلف حاکم بر ایران در آن گنجانده شده است. مبحث قاجار با اعمال حاجی ابراهیم کلانتر و سلطنت آغامحمدخان شروع می‌شود و سپس به ترتیب شاهان قاجار را تا اواخر ناصرالدین شاه بیان می‌کند.

تاریخ و جغرافیای دارالسلطنهٔ تبریز: که خود مؤلف نام آن را به مناسبت نام مظفرالدین شاه که در زمان تألیف این کتاب در مقام ولایت عهدی مستقر بوده و نسبت به مؤلف عنایت کامل داشته جغرافیای مظفری نامیده است، ولی محمدحسن‌خان اعتمادالسلطنه در مؤلفات خود و محمدعلی تربیت در کتاب دانشمندان آذربایجان آن را تاریخ تبریز نامیده‌اند.

نادر میرزا (۱۳۰۳-۱۲۴۳ ق/ ۱۸۸۶-۱۸۲۷ م) مندرجات تاریخ تبریز را در طول مدت اقامت طولانی خود در تبریز گرد آورده است و آن را به شکل کتاب مرتب ساخته، و در سال‌های ۱۳۰۱ و ۱۳۰۲ ق در آن تجدیدنظر کرده و مطالبی بر آن افزوده است.

در این کتاب علاوه بر مشاهدات و مسموعات مؤلف که در مدت اقامت خود از طرز زندگی و وضع اجتماعی مردم تبریز به دست آورده، به شرح آداب و رسوم عصر خود نیز می‌پردازد.

کتاب از اوضاع سیاسی و اجتماعی ایران در قرون گذشته صحبت می‌کند و نیز اشارات متعددی به فرامین و احکام تاریخی دارد که از جانب نادرشاه،

---

۱. حسن حسینی فسائی: ***تاریخ فارسنامه ناصری***، (تهران، سنائی، بی‌تا).

شاهرخ‌میرزا، کریم‌خان زند، آغامحمدخان قاجار، فتحعلی‌شاه و عباس میرزا نایب‌السلطنه به افتخار و به عنوان حکّام و استانداران و بزرگان و علمای آذربایجان صادر شده است.

این اسناد و دستورالعمل‌ها برای تحقیق و بررسی مسائل سیاسی و اوضاع مدنی ایران در آن زمان، مفید بوده و دارای اهمیت و اعتبار فراوان است. این کتاب مطالب مشروحی در خصوص بناهای تاریخی تبریز و مساجد و جوامع با تاریخ تأسیس و نام بانیان آن‌ها دارد و همچنین قنوات تبریز را تا حد امکان با مشخصات نام برده است.

در ضمیمهٔ کتاب، مطالب جالب و مفیدی دربارهٔ غائلهٔ طغیان شیخ عبیدالله کرد بیان داشته است، و در آخر کتاب داستان حفر کانال سوئز را که در تاریخ ۱۲۸۶ ق/ ۱۸۶۹ م افتتاح شد، به طور مفصل شرح داده است.

نادر میرزا در هیچ جا از تألیفات دیگر خود نام نمی‌برد، اما محمدعلی تربیت در کتاب دانشمندان آذربایجان (تهران، ۱۳۱۵ ق) می‌نویسد: مرحوم نادرمیرزا غیر از کتاب طباخی، مجموعهٔ نفیسی هم به عنوان امثال عرب، و کتابی در لغات تشریح انسان به عربی نوشته است.[۱]

حیات یحیی: تألیف یحیی دولت‌آبادی در حقیقت مشاهدات و خاطرات نویسنده در دورهٔ مشروطیت است. در جلد اول حیات یحیی، نویسنده ابتدا به شرح کودکی و نوجوانی خود و اینکه چگونه آموزش دیده است، می‌پردازد، سپس مؤلف شرح مفصّلی از محافل آموزشی مانند انجمن معارف و دیگر مدارس ارائه می‌دهد. در فصول آخرین کتاب، دولت‌آبادی به موقعیت جنوب ایران و رقابت انگلیس و روس می‌پردازد و به حرکت‌های مردم جنوب به کرّات اشاره می‌کند و سرانجام جلد اول را با توصیفی از زندگانی مظفرالدین شاه و محمدعلی میرزا ولیعهد به پایان می‌برد.

جلد دوم حیات یحیی کماکان به اوضاع داخلی ـ «واقعهٔ گران شدن قند» و «مطالبهٔ

---

۱. مقایسه کنید با یحیی آرین‌پور: ***از صبا تا نیما***، (تهران، جیبی، ۱۳۵۰ ق)، ص ۱۷۸.

ملت» ـ می‌پردازد. ویژگی های سلطنت محمدعلی شاه، متمم قانون اساسی و وقایع میدان توپخانهٔ تهران و بهارستان از مطالب قابل توجه این کتاب است. فصل‌های آخر به بررسی اوضاع داخلی ایران و حرکت انجمن‌های مختلف و سرانجام چگونگی تبعید نویسنده اختصاص یافته است.

جلد سوم حیات یحیی ادامهٔ داستان تبعید یا مسافرت نویسنده به خارج کشور است. داستان سفر نویسنده و جزئیات آن ـ با وجود خصوصی بودن آن ـ از جمله مطالب گیرا و خواندنی و در واقع شرحی از حقایق زمان است که برای عده‌ای اتفاق می‌افتد. دورهٔ اقامت نویسنده در قفقاز و سپس قسطنطنیه، هم‌زمان با حرکت‌های مردم عثمانی است که از نقطه‌نظر تاریخ معاصر اهمیت دارد. چگونگی سفر نویسنده به لندن برای شرکت در کنگرهٔ نژادی، اقامت در فرانسه و سوئیس و تماس‌های وی با ایرانیان خارج از کشور فصل‌های دیگر کتاب را شامل می‌شود. فصول بعدی کتاب به حکومت بختیاری‌ها در ایران، شروع جنگ جهانی اول در اروپا و تأثیر آن بر جامعهٔ ایران و دخالت کشورهای بیگانه در ایران و رویدادهای غرب ایران با دخالت آلمانی‌ها، قابل تعمق و پژوهش بیشتر است.

جلد چهارم حیات یحیی در فصول اولیه همچنان ادامهٔ تجربیات و مشاهدات نویسنده در خارج از ایران است. حوادث بعدی کتاب شامل کار میرزاکوچک‌خان، معاهدهٔ روس و ایران، روی کارآمدن سردار سپه، ریاست کل قوا شدن سردار سپه، زمزمهٔ جمهوری شدن ایران و بالاخره پایان سلطنت قاجار و آغاز حکومت پهلوی و عاقبت کار نویسنده در ایران است.[1]

تاریخ بیداری ایرانیان: نوشتهٔ ناظم‌الاسلام کرمانی در ۳ جلد چاپ شده است. جلد اول که مقدمه نام دارد گزارشی از زندگی و رجال معاصر مؤلف و تفصیلی از وقایع مهم اواخر سلطنت ناصرالدین شاه است. نامه‌ها و تلگراف‌های ذکر شده در این مقدمه از لحاظ اسناد تاریخ معاصر ایران قابل اهمیت است.

مجلد دوم شامل سه بخش است: قسمت اول آن با تشکیل انجمن مخفی و

---

۱. یحیی دولت‌آبادی: **حیات یحیی**، (تهران، فردوسی، ۱۳۶۲).

شرح جلسات مختلف شروع می‌شود. قسمت دوم این مجلد، به بررسی اوضاع داخلی ایران در آغاز مشروطیت تخصیص یافته است. آخرین قسمت کتاب با تلاش‌های ملت برای به دست آوردن حقوق بیشتر، فشار دستگاه حاکمه، شب‌نامه‌ها و بالاخره تظاهرات و اعتراضات مردم خاتمه می‌یابد.

مجلد سوم که بخش دوم نام دارد با قرارداد وام روس و انگلیس شروع می‌شود، وقایع مسیونوز، تأسیس بانک ملی، شکایات مردم به شاه، افتتاح مجلس و مرگ مظفرالدین شاه، عزل نوز و پریم، عقاید روحانیون نسبت به دولت و مشروطه و وقایع مشروطه و غیره از بخش‌های جالب این کتاب است.[۱]

روضة‌الصفای ناصری: تألیف رضا قلی خان هدایت (۱۲۸۸-۱۲۱۵ ق) است. هدایت به دستور ناصرالدین‌شاه در ۱۲۷۸ ق به سمت معلمی مظفرالدین میرزا ولیعهد برگزیده شد و لقب لله‌باشی گرفت. وی بعداً مدتی ریاست دارالفنون را داشت. هدایت با قرار دادن چنین عنوانی بر کتاب، به نوعی نام کتاب روضة‌الصفای میرخواند (متوفی ۹۰۳ ق) را احیا کرد. روضة‌الصفای ناصری در سه جلد نوشته شد که به ترتیب جلد هشتم،نهم و دهم کتاب میرخواند در تاریخ صفوی تا انقراض افشار، و دو جلد آخرین در تاریخ قاجار نوشته شده است. هدایت وقایع عصر قاجار تا زمان ناصرالدین شاه را دنبال می‌کند[۲] و سال تحریرکتاب ۱۲۷۴ ق است. از هدایت کتاب‌های دیگری مانند «مجمع‌الفصحاء»، «ریاض العارفین»، «نژادنامه» و نیز فرهنگ مشهور «انجمن آرای ناصری» به جای مانده است.

تاریخ انقلاب مشروطیت ایران: نوشتهٔ مهدی ملک‌زاده از کتب مهم عصر مشروطیت است. چاپ اول کتاب در ۷ جلد و به عنوان ۷ نفر از مبارزان مشروطه به ترتیب ملک‌المتکلمین، میرزا جهانگیرخان، سیدجمال‌الدین واعظ، حاجی میرزا

---

۱. ناظم‌الاسلام کرمانی: ***تاریخ بیداری ایرانیان***، ۳ جلد، به کوشش علی‌اکبر سعیدی سیرجانی، (تهران، بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۴۶).

۲. رضاقلی‌خان هدایت: ***روضة‌الصفای ناصری***، ج ۹ و ۱۰، (تهران، خیام ۱۳۳۸ و قم ۱۳۳۹). هدایت در ملحقات ***روضة‌الصفا*** وقایع و بزرگان عصر قاجار را تا اواخر حکومت فتحعلی‌شاه بیان کرده است.

ابراهیم‌آقا، قاضی قزوینی، روح‌القدس و ثقة‌الاسلام نوشته شده است.[۱] در آغاز نویسنده ضمن اهمیت نهضت مشروطیت به مقدمه‌ای از تاریخ اجتماعی ایران در ازمنهٔ گذشته اشاره می‌کند و آنگاه علل و عواملی را که موجب پیدایش مشروطیت شدند از جمله انقلاب کبیر فرانسه، مسافرت ایرانیان به کشورهای مترقی، انقلاب روسیه، مشروطیت ژاپن، مسافرت سیدجمال‌الدین اسدآبادی و انحطاط اقتصادی و فقرعمومی و بالاخره نقش احزاب آن دوره را مورد بحث قرار می‌دهد. در مباحث و فصول بعدی، ملک‌زاده به روحانیان و رجال دولتی اشاره می‌کند که در حرکت انقلاب مشروطیت مؤثر بوده‌اند، آنگاه ملک‌زاده در فصل نهم به نقش حوزهٔ علمیه نجف و مراجع و مقامات روحانی ایرانی می‌پردازد که از شهرهای مقدسه، به گونه‌ای در انقلاب مشروطیت تأثیر گذاشتند. فصول آخرین کتاب به سیاست بیگانگان و دخالت‌هایی که دولت‌های بزرگ در ایران داشتند، اشاره می‌کند. فصول بعدی کتاب به همکاری آزادیخواهان و روحانیان، نقش تجّار و موقعیت آن‌ها در انقلاب، تأثیر رجال روشنفکر، درخواست‌های علماء و اعلامیه‌های مختلف مردم و بزرگان و تحصن‌های مختلف و بالاخره فرمان مشروطیت را مورد بحث و بررسی قرار می‌دهد. موقعیت شهرهای مختلف ایران در جریان مشروطیت، فصول بعدی را دربرمی‌گیرد.

از مباحث مهم، معاهدهٔ ۱۹۰۷ م روس و انگلیس است و اینکه چگونه روس‌ها و انگلیس‌ها سیاست داخلی ایران را در جهت منافع خود هدایت می‌کنند. نقش فراماسون‌ها را نیز ملک‌زاده فراموش نکرده و مباحثی را بدان اختصاص داده است. مطالب بعدی تاریخ انقلاب مشروطیت ایران شامل تحصن در مجلس، اعلام حکومت نظامی، اعمال محمدعلی شاه قاجار، تلگراف روحانیون نجف و اقشار مختلف مردم است که به ویژه مطالب اخیر از مدارک و اسناد جمع‌آوری شده تاریخ مشروطیت و حائز اهمیت خاص است.

موارد بعدی، انجمن‌های مختلف ایجاد شده و نقش آنان، نگرانی دولت‌های روس و انگلیس از اوضاع ایران و دخالت‌های غیرمستقیم آنان در اوضاع ایران

---

۱. مهدی ملک‌زاده: ***تاریخ انقلاب مشروطیت ایران***، ۷ جلد، (تهران، سعدی، ابن‌سینا، ۱۳۲۹، ۱۳۳۰ و ۱۳۳۱).

است. انقلاب رشت، انقلاب تبریز، انقلاب اصفهان، وقایع مشهد و دیگر شهرستان‌های ایران نیز از دید ملک‌زاده دور نمانده و مباحثی طولانی به آن‌ها اختصاص یافته است.

تاریخ مشروطهٔ ایران[1]: تألیف احمد کسروی از جمله منابع ارزشمند برای تحقیق و پژوهش دربارهٔ تحولات ایران در عصر قاجار و به‌ویژه دوران مشروطیت است. این کتاب و کتاب مکمل آن تاریخ هیجده سالهٔ آذربایجان[2] که آن نیز از همین مؤلف است، وقایع تاریخی بخش عظیمی از رویدادهای مهم اجتماعی ایران نه فقط حوادث تهران بلکه اتفاقات سیاسی آذربایجان و گیلان را در طول تحولات مشروطیت و نیز دوران پس از آن را تکمیل می‌کند.

تاریخ مشروطهٔ ایران در سه بخش و پانزده گفتار تألیف شده است که در هر یک از فصول، به جزئیات حوادث دورهٔ مشروطیت می‌پردازد. در بخش یکم و در گفتار یکم، مؤلف از اوضاع ایران در دوران قبل از جنبش مشروطه‌خواهی و چگونگی بیداری ایرانیان با توجه به اوضاع نابسامان دربار قاجار، فزونی تعلیم و تربیت و روزنامه‌ها و پیمان نامه‌ها و وام‌های ایران و غیره صحبت می‌کند.

در گفتار دوم همین بخش، از جمله حرکت‌های بازرگانان تهران، آشوب کرمان، موضع‌گیری مظفرالدین شاه، کوچیدن علما به قم و حوادث تبریز و سرانجام فرمان مشروطیت و کارشکنی درباریان را مورد تفحص قرار می‌دهد.

گفتار سوم بخش یکم حوادث تبریز، کشته شدن میرزا آقاخان کرمانی، باز شدن دارالشورا و روند شکل‌گیری قانون اساسی و دیگر رویدادهای وابستهٔ آن دوران را بررسی کرده است.

گفتار چهارم و پنجم بخش یکم، حاوی مطالب مهمی از مرگ مظفرالدین‌شاه، روی کار آمدن محمدعلی میرزاست و حوادث مربوط به برانداختن «نوز» و «پریم» کارشناسان خارجی مقیم ایران، نخستین کابینهٔ قانونی، پیشرفت روند مشروطه در آذربایجان و سایر مناطق و وضعیت مردم ایران در مسیر پرتلاطم شکل‌گیری

۱.احمد کسروی: ***تاریخ مشروطهٔ ایران***، چ ۹ (تهران، امیرکبیر، ۱۳۵۱).

۲. احمد کسروی: ***تاریخ هیجده سالهٔ آذربایجان یا سرنوشت گردان و دلیران*** (تهران، امیرکبیر، ۱۳۵۷).

مشروطیت و غیره را مورد بحث قرار می‌دهد.

بخش دوم کتاب که گفتار ششم تا دهم را دربرمی‌گیرد به ترتیب حاوی مطالبی در مورد عملکرد اتابک، اندیشه‌های حاج شیخ‌فضل‌الله، دو دستگی میان علما، عدم موفقیت مجلس در پیشبرد امور، همکاری بین تهرانیان و اهالی تبریز و برخورد دربار با اوضاع جدید و غیره است.

گفتار هفتم همین بخش، چگونگی شکل‌گیری روند مشروطه‌خواهی و مشروعه‌خواهی، وقایع ماکو، حوادث سالارالدوله، کوچ‌کردن شریعت خواهان به حضرت عبدالعظیم در شهر ری، آشفتگی‌های تهران و تبریز و سرانجام جشن فرمان مشروطه و حوادث پس از آن در واکنش‌های اتابک و مرگ او به بحث گذاشته می‌شود.

گفتار هشتم بخش دوم درباره نحوهٔ برخورد مجلسیان با حوادث اخیر، دست کشیدن بست‌نشینان، قرارداد ۱۹۰۷ روس و انگلیس، ورود محمدعلی میرزا به مجلس و تیرگی اوضاع سیاسی در میان تبریزیان و دیگر حوادث مربوط به آن دوران است.

گفتار نهم و دهم بخش دوم با عنوان «چگونه بار دیگر کشاکش آغاز یافت» شروع می‌شود و در این قسمت از کتاب، به مباحث آدمکشی در توپخانه، پیروزی آزادی‌خواهان، ایستادگی تبریزیان و خونریزی‌های تبریز، حوادث هشتم اسفند، کشته شدن قوام‌الملک در شیراز، کشمکش میان انجمن‌ها و دربار، ریاکاری‌های محمدعلی میرزا و سرانجام دگرگونی‌های پیدا شده در جنبش آزادی‌خواهی و وضعیت روزنامه‌ها می‌پردازد.

بخش سوم کتاب، حاوی گفتار یازدهم تا پانزدهم با مبحث چگونگی به توپ بستن مجلس آغاز می‌شود. در گفتار یازدهم آخرین کوشش‌های محمدعلی میرزا، گزارش‌های لیاخوف، شورش در شهرهای دیگر، آخرین نشست‌های بی‌فرجام مجلس، حرکت روحانیان، دسته‌بندی ملایان و خیزش اسلامیه، سرگذشت برخی از بزرگان وقت مانند میرزا جهانگیرخان، ملک، تقی‌زاده و حوادث میان انگلیسی‌ها و محمدعلی میرزا و غیره به بحث گذاشته شده است.

گفتار دوازدهم همین بخش به جنگ در تبریز پرداخته است و آمدن بیوک‌خان، رسیدن رحیم‌خان، رویدادهای مربوط به ستارخان و سرانجام جنگ‌های متعدد

منطقه را بازگو می‌کند.

گفتار سیزدهم، به حوادث مربوط به عین‌الدوله و سپهدار، پشتیبانی علمای نجف، وضعیت انجمن تبریز، حوادث ماکو، التیماتوم عین‌الدوله و دیگر وقایع پرداخته است.

گفتار چهاردهم و پانزدهم بخش سوم کتاب مشروطیت سرانجام با بازگو کردن رویدادهای تاریخی این دوران حسّاس از تاریخ ایران به‌ویژه در تبریز، سلماس، مرند، خوی و مراغه و حوادث مربوط به آزادی‌خواهان قفقاز و نیز جنگ‌های مربوط به صمدخان، وقایع ۱۶ بهمن، جنگ‌های ۶ و ۱۴ اسفندماه، گریز صمدخان، میانجی‌گری نمایندگان روس و انگلیس و روی آوردن تبریزیان به محمدعلی میرزا و حوادث مربوط به «باسکرویل» و دیگر رویدادهای مهم به پایان می‌رسد.

نسخه‌های خطی

در کتابخانه‌های مختلف ایران، مانند کتابخانهٔ ملک، کتابخانهٔ‌ملی و کتابخانهٔ مجلس و کتابخانهٔ آستان قدس نسخه‌های خطی متعددی از عصر قاجار باقی مانده است که پژوهشگران بی نیاز از مراجعهٔ به آن‌ها نیستند. در کتابخانه‌های خارج از ایران، مانند لندن، وین و برلین نیز نسخه‌های خطی تاریخ ایران و به ویژه قاجار وجود دارد. از جمله در کتابخانهٔ دولتی پروس در برلین، نسخه‌ای خطی از ابوالحسن قزوینی یافت شد که در ذیل متون مربوط به قرن‌های دهم تا سیزدهم قمری در سه بخش، در هندوستان تألیف و به ابوالفتح سلطان محمد میرزا در هند تقدیم شده است. بخش سوم این نسخه خطی با عنوان ذکر ***طبقهٔ قاجاریه*** اطلاعات مفیدی از خاندان قاجار به دست می‌دهد.

کتاب‌ها و سفرنامه‌های اروپائیان در عصر قاجار

از دیگر منابع بسیار مهم، برداشت‌ها و مشاهدات خارجیان است. عصر قاجار یکی از غنی‌ترین دوره‌های تاریخ ایران از نظر تعداد سفرنامه‌هاست. سیاست خاص

شاهان قاجار و رویهٔ آنان نسبت به کشورهای خارجی و دلایل دیگر، توجه سیاحان اروپائی را به ایران جلب کرده است.

تاریخ ایران: سرجان ملکم (مالکم، مالکوم)[1] (۱۸۳۲-۱۷۶۹ م) در ۱۷۸۱ میلادی پس از گذراندن تحصیلات خود عازم هندوستان شد و در ۱۷۹۱ م در حیدرآباد به خدمت کمپانی هند شرقی درآمد. وی در هندوستان زبان فارسی را به خوبی فراگرفت و به زودی به عنوان مترجم فارسی کمپانی برگزیده شد. در بحران توجه کشور فرانسه و دولت ناپلئون به هندوستان، دولت انگلیس ملکم را در جهت تحکیم روابط ایران و انگلیس به دربار فتحعلی‌شاه گسیل داشت. در این سفر که منجر به تحکیم و برقراری بیشتر روابط تجاری و سیاسی با ایران شد، ملکم موفق به انعقاد دو قرارداد گردید. آشنائی و احاطهٔ ملکم به زبان، ادبیات و متون قدیمی تاریخ ایران، وی را سرانجام بر آن داشت که کتاب معروفی به نام ***تاریخ ایران*** را به رشتهٔ تحریر درآورد.

ملکم در ۱۸۱۶ م در دانشگاه آکسفورد درجهٔ افتخاری دکترای حقوق را به دست آورد. وی در سال‌های ۱۷۹۹، ۱۸۰۰، ۱۸۰۸ سفرهایی به ایران داشته است ***تاریخ ایران*** در ۱۲۸۷ ق/ ۱۸۷۰ م در بمبئی توسط میرزا اسماعیل حیرت ترجمه و چاپ شد. این کتاب در دو جلد است، که جلد اول آن حاوی ۱۵ باب است که ضمن پژوهش کوتاهی در جغرافیای ایران، تاریخ ایران را از سلسله‌های پیشدادیان و کیانیان آغاز می‌کند و با سقوط اصفهان به دست افاغنه این جلد را به پایان می‌برد.

جلد دوم آن با حکومت افاغنه و چگونگی روی کار آمدن نادر شروع می‌شود. پس از ذکر وقایع زند، از باب بیستم نضج گرفتن حکومت قاجار را شرح می‌دهد. باب بیست و یکم در واقع بیشتر متوجهٔ دوره شاهی آغامحمدخان و روی کار آمدن فتحعلی‌شاه است. فصل بیست و سوم، از نظر پرداختن به مناصب و مشاغل حائز اهمیت است. علوم هیأت، نجوم و جغرافیای ایران در باب بیست و چهارم توجه را جلب می‌کند. آداب و رسوم مختلف، جشن‌ها و اعیاد و عزاداری و ازدواج و طلاق و خصایص و صفات ایرانیان در زمرهٔ مطالبی است که مفاد باب بیست و پنجم و

1. John Malcom

بیست و ششم کتاب *تاریخ ایران* را تشکیل می‌دهد.[۱]

تاریخ ایران: دیگری از سرپرسی سایکس[۲]، افسر انگلیسی از هنگ دوم نیزه‌دار است. وی سفر به نواحی مشرق ایران را در ۱۸۹۲ م آغاز و در ۱۸۹۴ م کنسولگری انگلیس در کرمان را تأسیس کرد. در ۱۸۹۶ م برای کمیسیون مرزی نواحی شرق ایران مأموریت یافت. در ۱۸۹۹ م کنسولگری انگلیس در سیستان را تأسیس کرد و در سال‌های ۱۹۰۵ تا ۱۹۱۳ م سرکنسول انگلیس در خراسان بود. در ۱۹۱۶ م پس از مأموریت‌های متعدد در ترکستان، به ایران آمد و «پلیس جنوب» را تدارک دید. تجربیات وی در سفرهای متعدد به مناطق مختلف و ایران انگیزهٔ نوشتن چندین کتاب شد: ده هزار میل در ایران، تاریخ افغانستان و تاریخ ایران از جمله تألیفات وی درباره این نواحی است.

تاریخ ایران در دو جلد چاپ شده است. جلد اول آن را نویسنده با شرحی دربارهٔ اوضاع جغرافیائی ایران و تمدن‌های قدیم این سرزمین و همسایگان آن مانند ایلام، سومر، اکد، بابل، آشور، ماد، لیدی و غیره شروع می‌کند. کتاب ۴۷ فصل دارد که فصل ۴۳ به بعد آن حاوی رویدادهای ایران در دوران اسلامی است.

جلد دوم از سقوط برمکیان در فصل پنجاهم شروع می‌شود و به ترتیب دوره‌های تاریخی ایران مانند سلجوقی، مغول، تیموری و صفوی را دربرمی‌گیرد. نویسنده سرانجام عصر معاصر خویش را مورد بررسی قرار می‌دهد و کتاب را با چند سالی از سلطنت پهلوی اول به پایان می‌رساند.[۳]

خاطرات کلنل کاساکوفسکی: گزارشی از دفتر یادداشت‌های روزانه کلنل و.ا. کاساکوفسکی[۴] است که در ۱۸۵۷ م درکشور روسیه متولد شد. وی پس از اتمام تحصیلاتش در دانشکدهٔ سواره‌نظام مسکو خدمات خود را تا مرحلهٔ سرهنگی ادامه داد. در ۱۸۹۴ م برای تعلیم سواره‌نظام به ایران آمد و تا سال ۱۹۰۳ م در

---

۱. سرجان ملکم: *تاریخ ایران*، ترجمهٔ میرزا اسماعیل حیرت، (تهران، یساولی، ۱۳۶۲).

2. Sykes

۳. پرسی سایکس: *تاریخ ایران*، ترجمه محمدتقی فخرداعی گیلانی، (تهران، علمی، ۱۳۶۲).

4. Kosokovski

بریگاد قزاق ایران به عنوان ریاست دیویزیون باقی ماند و سپس مقام سرتیپی دریافت داشت. رقابت‌های سیاسی و نظامی روسیه و انگلیس در سدهٔ ۱۹ م یکی از دلایل تأسیس قزاق‌خانه در ایران شد و خاطرات کاساکوفسکی حاوی چگونگی بسیاری از مراحل رقابت‌های دو دولت روس و انگلیس در ایران است. وی علاوه بر شرح اتفاقات روزانه، وقایع سیاسی و اجتماعی مانند مراسم جشن پنجاهمین سال سلطنت، کمیابی نان، ضرب سکه، قتل ناصرالدین شاه، موقعیت ارتش، قحطی، تنزل قیمت اسکناس و اوضاع مالیهٔ ایران را به خوبی شرح می‌دهد.[۱]

سه سال در دربار ایران: نوشتهٔ ژان فوریه[۲] پزشک ویژهٔ ناصرالدین‌شاه است که در ۷-۱۳۰۶ ق/ ۱۸۸۹ م در سفر سوم ناصرالدین شاه به عنوان جانشین دکتر طولوزان به ایران آمد. دکتر فوریه ضمن شرح رویدادهای مسافت بین فرانسه و ایران، پس از ورود به خاک ایران، ویژگی‌های این سرزمین را تعریف می‌کند. توصیف ارگ سلطنتی از نقطه‌نظر ساختمان‌های آن و نیز برگزاری مراسم و آداب و رسوم درباری، از فصول جالب کتاب به شمار می‌رود. قصرهای ییلاقی شاه در خارج از شهر تهران، نواحی اطراف آن، لشکرک، شهرستانک، لواسان و غیره، برگزاری مراسم ماه محرم، هیجان و اعتراض مردم به مناسبت امتیاز دخانیات، شیوع بیماری وبا و مسافرت به آشتیان و فراهان فصول دیگر کتاب را مشتمل است و سرانجام با چگونگی بازگشت دکتر فوریه به فرانسه، خاطرات و مشاهدات وی در ایران نیز به پایان می‌رسد.[۳]

سفرنامهٔ دروویل: نوشتهٔ گاسپار دروویل[۴] است که در ۱۸۱۲ م به رشتهٔ تحریر درآمده است. دروویل ضمن بررسی کوتاهی از تاریخ ایران قبل از دورهٔ فتحعلی‌شاه، مشاهدات خود را شرح می‌دهد. دروویل با بازگوئی علل کاهش جمعیت در ایران، نحوهٔ شهرسازی در قزوین، سلطانیه و تبریز، وصف لباس زنان و

---

۱. ***خاطرات کلنل کاساکوفسکی:*** ترجمهٔ عباسقلی جلی، (تهران، سیمرغ، ۱۳۵۵).

2. Feuvrier

۳. ژان فوریه (فووریه): ***سه سال در دربار ایران:*** ترجمه عباس اقبال آشتیانی، (تهران، دنیای کتاب، ۱۳۶۲).

۴. گاسپار دروویل (Drouville): ***سفرنامهٔ دروویل،*** ترجمهٔ جواد محبّی (تهران، گوتنبرگ، بی‌تا).

مردان، و سپس با گزارشی از بناهای مختلف ایران مانند کاخ‌ها و کاروانسراها و موقعیت بازار، خاطرات خود را ادامه می‌دهد. آداب و رسوم ایرانیان مانند حمام رفتن، ضیافت‌ها و غذا خوردن و آداب کشیدن قلیان، ازدواج، نوروز، محرم و نحوهٔ مجازات نیز از جمله مطالب مورد توجه دروویل است.

از فصول بسیار جالب ***سفرنامهٔ دروویل*** ذکر مناصب و مشاغل دربار و تشکیلات عصر قاجار است که از نظر بررسی اجتماعی و سیاسی بسیار حائز اهمیت است و فصل پایانی سفرنامه را دربرمی‌گیرد.

خاطرات مأموریت ژنرال گاردان: شرح حال ژنرال کلودماتیودو گاردان[1] فرانسوی است (۱۸۱۸-۱۷۷۶ م) که در ۱۸۰۷ م از جانب ناپلئون مأموریت ایران را یافت. هیأت گاردان تأسیساتی مانند کارخانهٔ توپ‌ریزی اصفهان و تهران را دایر کردند و لباس‌های متحدالشکل افسران و سربازان ایرانی را به وجود آوردند و تغییراتی چشمگیر نیز در صفوف پیاده و سواره‌نظام، توپخانه و مهندسی دادند. یکی از همراهان گاردان مهندس نقشه‌برداری به نام کامیل تره‌زل بود که یادداشت‌های ذی‌قیمت وی در ۱۳۰۸ ق توسط اقبال آشتیانی چاپ و منتشر شد. کتاب ***خاطرات مأموریت ژنرال گاردان*** از نقطه نظر روابط سیاسی و دیپلماسی ایران اهمیت به سزائی دارد.[2]

سفرنامهٔ جکسن، ایران در گذشته و حال: نوشتهٔ ولنتاین ویلیامز جکسن[3] (۱۹۳۷-۱۸۶۲ م) است. وی پس از اتمام تحصیلاتش در رشتهٔ زبان اوستایی و ادبیات یونان در ۱۸۸۷ م موفق به دریافت درجهٔ دکترا از دانشگاه کلمبیا شد.

1.Gardane

۲. با عنوان اصلی:

Les Souvenirs de general Gardane durant La mission en Iran

که با ویژگی‌های زیر با فارسی ترجمه شده است:

خاطرات مأموریت ژنرال گاردان در ایران، ترجمه عباس اقبال آشتیانی، به کوشش همایون شهیدی (تهران، گزارش فرهنگ و تاریخ ایران، ۱۳۶۲).

3.Jackson

جکسن مطالعات هند و ایرانی خود را در آلمان ادامه داد و سپس در دانشگاه کلمبیا پس از دریافت کرسی زبان‌های هند و ایرانی در ۱۹۰۱ م عازم هندوستان شد. در ۱۹۰۳ م برای نخستین بار به ایران سفر کرد و موفق به جمع‌آوری اطلاعات دقیقی در مورد سنگ‌نوشته‌ها و تاریخ ایران شد. وی سفرهای خود را به ایران در سال‌های ۱۹۱۸، ۱۹۱۹ و ۱۹۲۶ م ادامه داد که حاصل آن چندین کتاب در مورد تاریخ و زبان‌های ایرانی است.

سفرنامه جکسن، با شرحی در مورد مسیر حرکت نویسنده به ایران آغاز می‌شود و ضمن توصیف مناظر و دیدنی‌های بین راه و توقف در تبریز ـ که در عصر قاجار معمولاً مقر ولایت عهدی بوده است ـ مناطق ارومیه، تخت سلیمان، هگمتانه، بیستون، طاق‌بستان، کرمانشاه و کنگاور و غیره را شرح می‌دهد.[1]

منابع فرعی

از جمله منابع فرعی که از آن بهره گرفته شده است، یکی ***پیدایش و تحول احزاب سیاسی مشروطیت***، نوشته و تحقیق دکتر منصوره اتحادیه[2] است. کتاب ضمن شرحی بر منابع در دو بخش، انجمن‌ها و احزاب سیاسی دورهٔ اول و دوم مجلس شورای ملی ایران را مورد پژوهش قرار می‌دهد. این پژوهش به کرّات بنا بر اهمیت مطالب و به ویژه مرام نامه‌ها مستقیماً مورد استفادهٔ این جانب قرار گرفته است.

از دیگر کتب فرعی ***از صبا تا نیما***[3] نوشتهٔ یحیی آرین‌پور است. این کتاب که در دو جلد نوشته شده، تحقیقی جامع دربارهٔ ادبیات معاصر ایران، اعم از نثر و نظم است که به ویژه از فصل مربوط به ادبیات در دوران قاجار از آن بهره فراوان گرفته شده است.

---

1. V.William Jackson: *Persia, Past and Present.*

سفرنامهٔ جکسن: ترجمه منوچهر امیری/فریدون بدره‌ای، (تهران، گستره، ۱۳۶۱).

۲. منصورهٔ اتحادیه: **پیدایش و تحول احزاب سیاسی مشروطیت**، (تهران، گستره، ۱۳۶۱).

۳. یحیی آرین‌پور: ***از صبا تا نیما***، ۲ ج، (تهران، جیبی، ۱۳۵۱).

همچنین کتاب ***تشیع و مشروطیت***[1] نوشتهٔ دکتر عبدالهادی حائری نیز در بخش مربوط به وقایع مشروطیت مورد استفاده مکرر قرار گرفته و موارد آن در پاورقی‌ها ذکر شده است. باید از کتاب علی اصغر شمیم ***تاریخ ایران در دورهٔ سلطنت قاجاریه***[2] نیز نام برد. این کتاب از لحاظ تاریخ سیاسی ـ صرف‌نظر از برخی نظریه‌های وی در پاره‌ای از مسائل اجتماعی ـ درباره دوران قاجار قابل اهمیت است و در رویدادهای تاریخی و سیاسی حکومت قاجار به کرّات مورد توجه این پژوهش بوده است.

یکی از منابع بسیار مهم، که ارزش فراوانی در بررسی مسائل حقوقی عصر قاجار دارد، کتاب ***اولین قوانین ایران قبل از مشروطیت***، تألیف محمدتقی دامغانی، حقوقدان ایرانی است. این اثر در زمرهٔ اولین آثاری است که امور قضائی و قوانین ایران را مورد تفحص قرار می‌داد، به ویژه که بسیاری از این قوانین زیربنای مسائل حقوقی ایران و قانون اساسی را تشکیل می‌داده است. به عبارت دیگر، مطالب و قوانین مندرج در آن، گویای سابقه تاریخی حقوق ایران و بیانگر افکار متفکرینی است که در ساماندهی قوانین ایران دست داشته‌اند. کتاب حاوی قوانین مطرح شده در ایران است که به خصوص دوره‌های حکومت ناصرالدین شاه و حکومت‌های بعدی را دربرمی‌گیرد و روند تاریخی و سیر تکمیلی ایجاد و تثبیت «حقوق» در ایران را معرفی می‌کند. مؤلف پژوهش حاضر، در بسیاری موارد، خود را بی‌نیاز از مراجعه به این اثر ارزشمند ندانسته و مطالب آن در بازگو کردن مسائل حقوقی عصر قاجار مورد استفاده بوده است که موارد آن در پاورقی‌ها ارائه گردیده است.

دیگر کتب نام برده شده در یادداشت‌ها، از پژوهشگران ایرانی وغیرایرانی، نسبت به موضوع اصلی این کتاب جنبه‌های نسبتاً فرعی داشته‌اند.

---

۱. عبدالهادی حائری: ***تشیع و مشروطیت و نقش ایرانیان مقیم عراق***، (تهران، امیرکبیر، ۱۳۵۸).
۲. علی‌اصغر شمیم: ***تاریخ ایران در دورهٔ سلطنت قاجاریه***، (تهران، ۱۳۴۲).

فصـل اوّل

روند گسترش تاریخی قاجار

الف. اصل و نسب قاجار

قاجار از ایلات ترک است و اصل آن به طایفهٔ سالور از طوایف ماوراء قفقاز می‌رسد. این ایل در حدود قرن ۸ق/ ۱۴م همراه با سایر طوایف ترک ماوراء قفقاز از آن سرزمین مهاجرت کردند. زبانشان ترکی غربی است و دولت صفوی آنان را از آذربایجان به مازندران و گرگان و مرکز ایران کوچ داد.[1] بزرگان قاجار با پیروی از دو اصل سعی کردند که نسبت خود را به مغولان برسانند. یکی از این دو اصل، «قانون ترکان» است که «از پیشین زمان بر این بود که چون طایفه‌ای به جلالت و جلادت مأمور شدندی، بسیار از مردان، خود را بدان طایفه ملحق ساخته به نام ایشان معروف می‌گشتند.»[2] اصل دیگر نسب‌سازی برخی سلسله‌های ایرانی است که در تاریخ سابقه‌ای طولانی دارد. چنان‌که در پیروی از همین اصل است که سلسله‌های ایرانی پس از حملهٔ اعراب اکثر نسب خود را به پادشاهان پیش از اسلام می‌رساندند و شاهان بعد از مغول نیز غالباً به چنگیز و اولاد وی انتساب می‌جستند.

همهٔ تاریخ‌نویسانی که تاریخ قاجار را نوشته‌اند ایشان را از خاندان مغول دانسته‌اند،

---

۱. سعید نفیسی: *تاریخ اجتماعی و سیاسی ایران در دورهٔ معاصر*، ج ۱، (تهران، بنیاد، ۱۳۴۴)، ص ۱۹-۱۳.

۲. محمدتقی سپهر (لسان‌الملک): *ناسخ‌التواریخ*، به کوشش جهانگیر قائم‌مقامی، (تهران، امیرکبیر، ۱۳۳۷)، ص ۴.

اما به هیچ‌گونه سند کتبی اشاره نکرده‌اند و این امر نشانگر آن است که تنها به گفته و میل سرکردگان این طایفه عمل کرده‌اند.[۱] از این رو قاجار را اولاً قاجار نویان پسر «سرتاق ابن سابانویان‌بن جلایربن نیرون‌یکتن از نوئینان درگاه و سرهنگان هلاکوخان»[۲] دانسته‌اند که به گفته‌ای این نسبت «سست» است و به هیچ وجه درست نمی‌آید.[۳]

گاه نیز «پسر سرتاق» نام برده می‌شود که در زمرهٔ «قراوند» یا «قراوناس» است.[۴] این گروه قراوناس یاغیانی بودند که همواره با غارت و چپاول مشکلات عظیمی بر سر راه ایلخانان ایجاد می‌کردند. برخی از مورخان با استناد به سفرنامهٔ مارکوپولو آنان را «قراوناس نکودری» (نگوداری) و «نکودریان» یکی می‌دانند، که «سرکردهٔ ایشان نکودر نواده جغتای در خدمت هلاکو بود و علیه وی قیام و با قبیله و کسان خود به افغانستان کنونی کوچ کرد.» مفهوم «قراوناس» را نیز «دو رگه و مخلوط» از «نژاد هندی و تاتار» برمی‌شمرده‌اند که اخلاف آنان اکنون به «هزاره» مشهورند.[۵]

گذشته از این یک «سرتاق» دیگر می‌شناسیم که پسر جغتای بزرگ قورچی بود و برادرش «قرابلغان» از امرای «هزاره» به حساب می‌آمده است.[۶]

ب. موقعیت ایل قاجار

۱. قاجار در عصر صفوی

در قرن ۱۰ ق/ ۱۶م تکیه‌گاه عمدهٔ دولت صفوی قبایل مختلف ترک بود. شاه اسماعیل صفوی مؤسس این سلسله قبایل ترک زبان را به دور خود گرد آورد. آنان دارای کلاهی سرخ بودند و به همین سبب به قزلباش یا سرخ‌سر معروف شدند. شاه اسماعیل

۱. سعید نفیسی: ***تاریخ اجتماعی و سیاسی ایران در دورهٔ معاصر***، ج ۱، ص ۱۳.

۲. محمدتقی سپهر (لسان‌الملک): ***ناسخ‌التواریخ***، ج ۱، ص ۳.

۳. سعید نفیسی: ***تاریخ اجتماعی و سیاسی ایران در دورهٔ معاصر***، ج ۱، ص ۱۹ و ۳۳.

۴. رشیدالدین فضل‌الله: ***تاریخ مبارک غازانی***، ص ۲۹-۲۸.

۵. ایلیاپاولویچ پطروشفسکی: ***مالکیت ارضی در ایران در عصر مغول***، ج ۱، (تهران، نیل، ۱۳۵۶)، ص ۷۶-۷۵ و ۱۴۰-۱۳۹.

۶. رشیدالدین فضل‌الله: ***جامع‌التواریخ***، (تهران، برزین، ۱۳۵۹)، به نقل از حاشیهٔ محمد قزوینی بر ***جهانگشای جوینی***، تهران، ج ۳، ص ۲۷۶.

با کمک همین پیروانش توانست به سلطنت برسد. قبایل طرفدار شاه اسماعیل عبارت بودند از شاملو، روملو، استاجلو، تکه‌لو، افشار، قاجار، ذوالقدر[۱] که بعدها با افزوده شدن قبیلهٔ ورساق و قبیلهٔ صوفیهٔ قراباغ به جمع آن‌ها تعداد قبایل قزلباش اضافه شد. علت پیوستن برخی از قبایل به سپاه قزلباش، زمینه‌ای سیاسی و دلیل بعضی دیگر، مثل افراد قبیله‌های شاملو و ورساق و صوفیهٔ قراباغ و قاجار، تمایلات مذهبی و علاقه به جنگاوری و ماجراجویی و بهبود اوضاع زندگی بود. کار قاجار در دوران زمامداری شاه اسماعیل و شاه طهماسب بالا گرفت[۲]، و به مقامات کشوری و لشکری دست یافتند.[۳] موقعیت قزلباشان چنان شد که مقام بیگلربیگی به طور موروثی به سران این ایلات داده شد و از قاجار نیز تنی چند به این مقام دست یافتند.[۴]

بر اثر قدرت یافتن بیش از پیش قزلباشان و تعارض آنان با قدرت مرکزی، عباس اول در کوتاه کردن دست ایشان از امور مملکتی کوشید. ایل قاجار در آن زمان به کثرت افراد و رشادت و دلیری معروف بود و از این حیث نسبت به قبایل دیگر امتیاز داشت. از جلادت و خشونت طبع قاجار روایاتی چند باقی‌مانده است که اگر کلاً دور از حقیقت باشد، حداقل دال بر خشونت آنان است.[۵] عباس اول از کثرت و عِدّت قاجار بیمناک بود و تجمع ایشان را در یک محل خلاف «شریعت سلطنت»[۶] یافت و «جمعیت آنان را متفرق ساخت»[۷] شاه عباس، قاجار را به سه دسته تقسیم کرد: یک دسته را در قراباغ و گرجستان، دستهٔ دیگر را در مرو و بقیه را در استرآباد اسکان داد، تا آنان از تاخت و تاز ازبکان و ترکمانان به مرزهای کشور جلوگیری کنند و اشتغالشان به این مسأله از قدرت یافتن بیش از پیش آنان بکاهد.[۸] از این میان، دستهٔ ساکن استرآباد قدرتی بیش از سایرین یافت و سرانجام مؤسس سلسلهٔ قاجار از میان ایشان برخاست. شاه‌عباس آنان را در

---

۱. رضاقلی هدایت: ***روضة‌الصفای ناصری***، (تهران، خیام، ۱۳۳۸)، ص ۵.

۲. عبدالرزاق دنبلی: ***مآثر سلطانیه***، به کوشش غلامحسین صدری افشار، (تهران، ابن‌سینا، ۱۳۵۱)، ص ۳.

۳. اسکندربیگ ترکمان: ***تاریخ عالم آرای عباسی***، ج ۱، (تهران، امیرکبیر، ۱۳۵۰)، ص ۱۴۰.

۴. کلاوس میشائیل رهربرن: ***نظام ایالات در دورهٔ صفویه***، ترجمهٔ کیکاوس جهانداری، (تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۴۹)، ص ۵۷-۵۱.

۵. محمدتقی سپهر (لسان‌الملک): ***ناسخ‌التواریخ***، ج ۱، ص ۵.

۶. همان کتاب، ص ۷.

۷. عبدالرزاق دنبلی: ***مآثر سلطانیه***، ص ۷.

۸. همان کتاب، ص ۴.

حوالی استرآباد و در دو سوی رود گرگان و اطراف قلعهٔ مبارک‌آباد که از بناهای نظامی شاه طهماسب اول بود، جای داد. این قلعه که به «پهلوی دژ» معروف است، گنجایش تمامی ایشان را نداشت.[۱] لذا قاجارها به دو دسته منقسم شدند. گروهی که در طرف بالای قلعه جای گرفتند ملقب به قاجار یوخاری‌باش[۲] شدند و آن دسته که در پائین قلعه بودند، قاجار اشاقه‌باش نام گرفتند.[۳]

هر یک از این دو طایفه خود به ۶ تیره تقسیم می‌شدند. اشاقه‌باش شامل: قوانلو، عزالدینلو (عضدانلو، عضدالدین‌لو)، شامبیانی، قراموساله‌لو، زیادلو، کرلو و یوخاری‌باش شامل: دولو (دوانلو)، سپانلو، داشلو، کهنه‌لو، خزینه‌دارلو، قیاخ‌لو است.[۴]

رهبری اشاقه‌باش با تیرهٔ قوانلو و یوخاری‌باش با تیرهٔ دولو بود. میان این دو دسته پیوسته بر سر استفاده و تصرف چراگاه‌ها و چهارپایان نزاع درمی‌گرفت.

> *در وقتی از اوقات بعضی از عمله و خدمهٔ این طایفه در تصرف مراتع دوّاب یا سببی دیگر از اسباب با یکدیگر منازعتی و مناقشتی کردند تا بین‌الطایفین کار به معاودات و مخاصمات کشید و در هنگام فرصت به کشتن یکدیگر می‌پرداختند. کارگزاران شُدهٔ دولت و متصدیان امور حکومت این فساد را صلاح حال خود شمرده پیوسته در نفاق ایشان می‌افزودند که ایل جلیل را به یکدیگر مشغول و از یکدیگر مقتول کنند و به اندیشهٔ سروری و زیاده‌سری نیفتند.*[۵]

از میان طوایف قاجار جلادت و جرئت قوانلو بر دیگران در موقع جنگ، مزیت و امتیاز داشت. دولو همیشه به حسن تدبیر و مآل‌اندیشی معروف بود. عزالدینلو در جدال بسیار عجول و متهور بود، چنانچه قاجاریه همیشه آن‌ها را «شه‌بشه‌انلو» که به زبان ایلی خودشان مغشوش کاری است می‌گفتند.[۶] طایفهٔ قوانلو را «از زمان پادشاهی

---

۱. رضاقلی هدایت: **روضة‌الصفای ناصری**، ج ۹، ص ۷.

۲. محمدجعفر خورموجی: **حقایق الاخبار ناصری**، به کوشش خدیوجم، (تهران، زوار، ۱۳۳۴)، ص ۳.

۳. میرزا ابراهیم: **سفرنامهٔ استرآباد و مازندران و گیلان**، به کوشش مسعود گلزاری، (تهران، بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۵۵)، ص ۷۳-۷۲.

۴. محمدجعفر خورموجی: **حقایق الاخبار ناصری**، ج ۹، ص ۳. میرزا ابراهیم: **سفرنامهٔ استرآباد و مازندران و گیلان**، ص ۷۳-۷۲.

۵. رضاقلی هدایت: **روضة‌الصفای ناصری**، ج ۹، ص ۸.

۶. احمدمیرزا قاجار (عضدالدوله): **تاریخ عضدی**، به کوشش عبدالحسین نوائی، (تهران، بابک، ۱۳۵۶)، ص ۹۳-۹۱.

آغامحمدخان تیرهٔشاهی نامیدند.»[۱]

در ابتدا، امرای یوخاری‌باش بر اشاقه‌باش برتری داشتند، ولی این امر چندان دوامی نیافت. در آغاز قرن ۱۲ ق/ ۱۸ م که وحدت دولت صفوی از هم گسیخت، رؤسای ایل قاجار بیش از آنچه حد یک حکمران محلّی بود در امور مملکت دخالت می‌کردند، و در همین زمان بود که بالاخره کار اشاقه‌باش بالا گرفت و در عهد سلطان‌حسین صفوی قدرت قاجار استرآباد به فتحعلی‌خان قوانلو رسید.[۲]

در این دوران نیز نفاق اشاقه‌باش و یوخاری‌باش ادامه داشت و حتی به قتل دو برادر فتحعلی‌خان از بزرگان یوخاری‌باش به دست جمعی از اشاقه‌باش منجر شد.[۳] در این بین قاجار که وظیفهٔ اصلیشان دفاع از هجوم ترکمن‌ها بود با آنان از در دوستی درآمدند و روابطشان حسنه شد، تا به حدی که ترکمن‌ها حتی به یاری فتحعلی‌خان برخاستند.[۴] در همین زمان:

> *با استفاده از ضعف حکومت مرکزی، طایفهٔ افغان طوق فرمانبرداری ایران را ازگردن برانداخت و افغان‌ها به قلمرو شاه سلطان حسین تاختند و اصفهان پس از محاصره‌ای طولانی سقوط کرد. محمود سردار افغان‌ها صاحب تخت و تاج صفوی شد و پس از وی اشرف افغان از منسوبانش به سلطنت رسید.*[۵]

پس از سقوط دولت صفوی در ۱۱۳۵ ق/ ۱۷۲۲ م، دستگاه حکومتی طهماسب دوم مرکز تجمع افرادی شد که از حکومت افغان‌ها بیزار و به سلطنت صفویان وفادار بودند.

فتحعلی‌خان قاجار (قوانلو) نیز که با استفاده از آشفتگی اوضاع کشور بر توان خود افزوده بود به طهماسب دوم پیوست. وی امیدوار بود که می‌تواند بر طهماسب دوم تسلط یافته و زمام امور را کاملاً در دست گیرد. موقعیت مناسب فتحعلی‌خان در جمع سپاهیان

---

۱. آماد ژوبر: **مسافرت در ارمنستان و ایران**، ترجمهٔ علیقلی اعتمادمقدم، (تهران، بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۴۷)، ص ۳۵۸.

۲. رضاقلی هدایت: **روضة‌الصفای ناصری**، ج ۹، ص ۹.

۳. محمدتقی سپهر (لسان‌الملک): **ناسخ‌التواریخ**، ج ۱، ص ۶.

۴. ابوالحسن‌بن محمد امین گلستانه: **مجمل التواریخ**، به کوشش مدرس رضوی، (دانشگاه تهران، ۱۳۵۶)، ص ۳۵۰؛ میرزا محمدصادق نامی اصفهانی: **تاریخ گیتی‌گشا**، به کوشش سعید نفیسی، (تهران، اقبال، ۱۳۱۷)، ص ۲۵۰.

۵. رابرت گرانت واتسن: **تاریخ قاجاریه**، ترجمه وحید مازندرانی، (تهران، امیرکبیر، ۱۲۴۸)، ص ۴۳.

طهماسب دیری نپائید. نادرقلی افشار نیز ـ که در خراسان قدرتی یافته و افشارها را گرد خود آورده بود ـ بنا به دعوت طهماسب به سپاهیان وی پیوست. از ابتدای پیوستن نادر به شاه طهماسب، نفاق و دشمنی بین وی و فتحعلی‌خان قاجار بر سر تصاحب قدرت بیشتر درگرفت. در این جدال پیروزی با نادر بود چنان‌که شاه طهماسب به تحریک وی فتحعلی‌خان را به قتل رسانید.

مرگ فتحعلیخان و بعدها نیز برکناری شاه طهماسب دوم و بیرون راندن افغان‌ها از ایران، سرانجام به سلطنت نادر و تأسیس سلسلهٔ افشار انجامید. این حوادث موقعیت اشاقه‌باش را دگرگون ساخت و دیگر بار قدرت طوایف قاجار در استرآباد به امرای یوخاری‌باش رسید.

۲. قاجار در عصر افشار

سلطنت نادرشاه کاهش قدرت اشاقه‌باش و اوج قدرت یوخاری‌باش را در پی داشت و زمان‌بیگ پسر محمدحسین‌خان از طایفهٔ یوخاری‌باش حاکم استرآباد شد. محمدحسن‌خان پسر فتحعلی‌خان قوانلو قاجار از بیم جان خود ناگزیر به ترکمن‌ها پناه برد و با کمک و مساعدت آن‌ها بر زمان‌بیگ فایق آمد، ولی این تفوق هم دیری نپائید، و به دستور نادر با هجوم به محمد حسین‌خان قاجار از طایفهٔ یوخاری‌باش به استرآباد پایان پذیرفت.

محمدحسن‌خان مجدداً به ترکمن‌ها پناهنده شد و مدت‌ها در میان آنان و به انتظار سرآمدن دولت نادرشاه به سر برد، زیرا حکومت مرکزی جایی برای رؤسای دیگر طوایف و ایلات باقی نگذاشته بود. سرانجام سیاستی که نادرشاه دنبال می‌کرد نفرت عمومی را برانگیخت و بر اثر آن بسیاری از بزرگان از وی روی‌گردان شدند.[۱] توطئه‌ای برای قتل نادر طراحی شد و نادر در چادرش به قتل رسید (۱۱۶۰ ق/ ۱۷۴۷ م).[۲]

مرگ نادر زمینه را برای تاخت و تاز ایلات و جنگ‌های خانگی مساعد ساخت. انتظار محمدحسن‌خان قاجار نیز به پایان رسید و وی استرآباد را متصرف شد و به تدریج نواحی مجاور را نیز به قلمرو خود افزود. رهبری قاجار بار دیگر به دست اشاقه‌باش

---

۱. محمدتقی سپهر (لسان‌الملک): ***ناسخ‌التواریخ***، ج ۱، ص ۸.

۲. رضاقلی هدایت: ***روضة‌الصفای ناصری***، ج ۹، ص ۱۴-۱۳.

افتاد. در جریان همین نبردهای داخلی یک بار آغامحمدخان پسر محمدحسن‌خان به دست علی‌قلی میرزای افشار برادرزادهٔ نادر که به عنوان عادل‌شاه در ۱۱۶۱ ق/ ۱۷۴۸ م به سلطنت رسیده بود، افتاد و عادل‌شاه فرمان خصی کردن آغامحمدخان را داد (۱۱۶۲ ق).

جنگ‌های داخلی کماکان ادامه یافت، نزاع درونی خاندان افشار هم به اغتشاش اوضاع دامن زد:

عادل‌شاه توسط برادرش ابراهیم سرنگون شد. ابراهیم نیز به نوبهٔ خود به قتل رسید و سلطنت را به شاهرخ نوهٔ نادرشاه سپرد. بزرگان مشهد بر شاهرخ شوریدند و میرزا سیدمحمد نامی که از سوی زوجه‌اش با صفویه نسبت داشت خود را شاه سلیمان دوم خواند و شاهرخ‌شاه از حکومت خلع شد. شاه سلیمان دوم هم توسط یوسف علی‌خان از سرداران افشاریه خلع و اعدام شد و مجدداً شاهرخ به سلطنت رسید، ولی در این زمان (۱۲۱۱ ق/ ۱۷۹۶ م) اقتدار افشاریه در ایران پایان یافته و نفوذشان صرفاً به نواحی خراسان خلاصه گشته بود.[۱]

در این احوال طایفهٔ ابدالی به سرکردگی احمدخان دُرّانی، هرات و سیستان را متصرف شد و افغانستان را دولتی مستقل اعلام کرد. در استرآباد و مازندران محمدحسن‌خان قاجار، و در جنوب آذربایجان آزادخان افغان سردار سابق نادرشاه بیش از پیش بر قدرت خود افزودند. خان‌نشین‌های آذربایجان شمالی و ارمنستان و سلطان‌نشین گرجستان شرقی نیز عملاً اعلام استقلال کردند.

در ایران مرکزی علی‌مردان‌خان رئیس ایل بختیاری و کریم‌خان زند رئیس ایل زند حکومت را به دست گرفتند. آنان در شهر اصفهان یکی از بازماندگان صفویه را به نام شاه اسماعیل سوم بر تخت سلطنت نشاندند، ولی دیری نپایید که بین آنان نزاع درگرفت و سرانجام علی‌مردان‌خان کشته و کریم‌خان پیروز شد و به این ترتیب سلسلهٔ زند تأسیس گردید.[۲]

---

۱. محمدتقی سپهر (لسان‌الملک): ***ناسخ‌التواریخ***، ج ۱، ص ۹، رضاقلی هدایت: ***روضة‌الصفای ناصری***، ج ۹، ص ۱۵.

۲. فرهاد میرزا قاجار (معتمدالدوله): ***زنبیل***، (تهران، خاور، ۱۳۴۵)، ص ۲۳۳-۲۳۲. همچنین برای آگاهی ←

۳. قاجار در عصر زند

کریم‌خان زند، شیراز را مقّر خویش قرار داد و با کنار گذاشتن شاه اسماعیل سوم، عملاً خود حکومت را در دست گرفت، اما لقب شاهی بر خود ننهاد و به لقب وکیل‌الرعایا اکتفا کرد.

در ابتدای زمامداری او جنگ‌های داخلی کماکان ادامه داشت. نواحی فارس، استرآباد، مازندران و آذربایجان به سرکردگی کریم‌خان، محمدحسن‌خان قاجار و آزادخان افغان در دستیابی به قدرت بیشتر با یکدیگر به زد و خورد می‌پرداختند، اما سرانجام این مبارزه با پیروزی کریم‌خان زند به پایان رسید. محمدحسن‌خان قاجار در آخرین نبردی که به منظور محاصرهٔ شیراز کرد از کریم‌خان و شیخ‌علی‌خان زند شکست خورد و به مازندران گریخت. شیخ‌علی‌خان زند به قصد سرکوبی قطعی وی به تعقیبش پرداخت.

اختلاف همیشگی طوایف یوخاری‌باش و اشاقه‌باش که همچنان ادامه یافته بود، کار را بر محمدحسن‌خان سخت‌تر کرد. دستهٔ یوخاری‌باش به سرکردگی محمدحسین‌خان به زند پیوستند و همین امر سبب شکست اشاقه‌باش شد و محمدحسن‌خان در میدان نبرد در حالی که پای اسبش صدمه دیده بود به دست امرای یوخاری‌باش به قتل رسید. بدین ترتیب با طرفداری یوخاری‌باش از زند، قدرت رهبری در استرآباد به دست ایشان و تیرهٔ دولّو افتاد.[۱] امرای اشاقه‌باش و دو فرزند محمدحسن‌خان قاجار ـ آغامحمدخان و حسینقلی‌خان ـ به ترکمن‌ها پناهنده شدند، ولی فرزندان دیگر محمدحسن‌خان به درخواست حسین‌خان دولو در استرآباد ماندند.[۲] این وضع چهار سال بیشتر دوام نیافت، چه آغامحمدخان و حسین‌قلی‌خان به دربار کریم‌خان رفتند و در آنجا به عنوان گروگان ساکن شدند. کریم‌خان با آن‌ها به مهربانی رفتار کرد و حسین‌قلی‌خان را به حکومت دامغان فرستاد. اما دیری نگذشت که وی دست به شورش برداشت و چون از برادر کریم‌خان شکست خورد، به ترکمن‌ها پناهنده شد و در آنجا به قتل رسید. پس از این

← پیرامون چگونگی روی کار آمدن خاندان زند ر.ک: غلامرضا ورهرام: ***تاریخ سیاسی و اجتماعی ایران در عصر زند***، (تهران، معین، ۱۳۶۶).

۱. احمدمیرزا قاجار (عضدالدوله): ***اخبار محمدی***، خطی، (تهران، کتابخانه ملی، ۵۷۸ف)، ص ۱۲۶-۱۲۵.

۲. محمدتقی سپهر (لسان‌الملک): ***ناسخ‌التواریخ***، ج ۱، ص ۱۸.

حادثه به درخواست کریم‌خان زند، پسر بزرگ‌تر حسین‌قلی‌خان به نام فتحعلی‌خان یا باباخان و پسر کوچکش که به تازگی متولد و طبق رسم نام حسین‌قلی‌خان بر وی نهاده شده بود، به دربار زند در شیراز آورده شد[۱] و در آنجا در کنار آغامحمدخان به صورت گروگان باقی ماند.

دربارهٔ چگونگی زندگی آغامحمدخان و کیفیت رفتار کریم‌خان با او که به حالت گروگان در دربار زند به سر می‌برد، روایات بسیاری باقی‌مانده است.[۲] طبق این روایات آغامحمدخان در دربار زندیه «به همگی امرا رتبهٔ تقدم یافت»[۳]، و کریم‌خان برای وی «روزی یک تومان» مقرری قرار داد و او را در «مجلس خود» نشانیده «در امور ملکی با او مشورت می‌نمود»[۴]، و «در جلایل امور جهانداری یاری از رأی رزین ایشان می‌جست».[۵]

رستم‌التواریخ که در ۱۲۱۵ ق، در دوران زمامداری فتحعلی‌شاه قاجار نوشته شده است، از زبان کریم‌خان خطاب به آغامحمدخان می‌گوید:

> *ای سلالهٔ سلاطین نامدار و ای نتیجهٔ خواقین کامکار، ما تو را در عقل و زیرکی بهتر از پیران ویسه وزیر شاه افراسیاب می‌دانیم، آیا مقصود فرنگیان از آمدن به جانب ایران و ارمغانی از برای فرمانفرمائی ایران آوردن چه چیز است؟*[۶]

برخی منابع معتقدند که آغامحمدخان در دربار کریم‌خان دچار تنگدستی بوده[۷]، و حتی مورد دشنام کریم‌خان نیز قرار می‌گرفته است.[۸]

اگرچه روایات فوق در نحوهٔ رفتار کریم‌خان با آغامحمدخان متفاوت است اما

---

۱. همان‌جا.

۲. محمدهاشم آصف (رستم‌الحکماء): *رستم‌التواریخ*، به کوشش محمد مشیری، (تهران، امیرکبیر، ۱۳۵۲)، ص ۳۳۸، ۶۱-۳۶۰.

۳. میرزامحمدصادق نامی اصفهانی: *تاریخ گیتی‌گشا*، ص ۱۷.

۴. محمدهاشم آصف (رستم‌الحکماء): *رستم‌التواریخ*، ص ۳۳۸.

۵. عبدالرزاق دنبلی: *مآثر سلطانیه*، ص ۱۳.

۶. محمدهاشم آصف (رستم‌الحکماء): *رستم‌التواریخ*، ص ۳۸۴.

۷. عبدالله مستوفی: *شرح زندگانی من، یا تاریخ اداری و اجتماعی قاجاریه*، ج ۱، (تهران، ۱۳۲۴)، ص ۶-۵.

۸. احمدبن محمد غفاری کاشانی: *تاریخ نگارستان*، به تصحیح مرتضی مدرسی گیلانی، (تهران، حافظ، بی‌تا)، ص ۴۱۷ و بعد.

دربارهٔ رفتار آغامحمدخان نسبت به کریم‌خان متفق‌القولند که وی کریم‌خان را قاتل پدر خود می‌شمرد و حتی برای تلافی جزئی نیز اجناس دربار را با چاقو پاره می‌کرده است.[۱]

به هر حال آغامحمدخان به همین وضع در دربار زند به سر برد و به انتظار سرآمدن دولت کریم‌خان بود، تا سرانجام توسط عمهٔ خود از مرگ کریم‌خان آگاهی یافت و به بهانه‌ای از شیراز فرار کرد.[۲]

مرگ کریم‌خان به نابودی قدرت مرکزی انجامید. بزرگان زند بر سر سلطنت به جان هم افتادند و اغتشاشات داخلی به رقابت کشورهای خارجی افزود.[۳]

مقارن این احوال کنسول فرانسه از بغداد به وزارت امور خارجه فرانسه گزارش می‌دهد که وضع ایران بحرانی است و هرج و مرج ادامه دارد.[۴]

بدین‌سان ایران عرصهٔ تاخت و تاز گروه‌های مختلف شد. در خراسان حکومت اسماً در دست شاهرخ نوهٔ نابینای نادرشاه و عملاً بین رؤسای مستقل ایلات تقسیم شده بود. در مغرب ایران نواحی مجاور دولت عثمانی از پاشای بغداد اطاعت می‌کردند. در کرمانشاه و کردستان کردها خود را مستقل خواندند و والی اردلان به قسمت اعظم ایران غربی حکومت می‌کرد. بقیهٔ ایران از بحر خزر تا خلیج فارس صحنهٔ زد و خورد مدعیان بسیاری بود که برای کسب قدرت با هم رقابت داشتند.[۵]

کشمکش جانشینان کریم‌خان نیز موقعیت را برای فعالیت آغامحمدخان مساعد ساخت. آغامحمدخان بعد از فرار از شیراز برای تأمین نیروی مورد نیاز، خود را به اطراف تهران رساند، چه در این محل علاوه بر قاجار ـ که در آنجا از مدتی پیش سُکنی گزیده بودند ـ طوایف دیگر طرفدار قاجار نیز سُکنی داشتند.[۶]

---

۱. احمدمیرزا قاجار: ***تاریخ عضدی***، ص ۱۴۳ و غفاری کاشانی: ***تاریخ نگارستان***، ص ۴۱۷ و بعد.

۲. محمدجعفر خورموجی: ***حقایق الاخبار ناصری***، ص ۹۷؛ محمدصادق نامی اصفهانی: ***تاریخ گیتی‌گشا***، ص ۲۴۹-۲۴۸؛ محمدبن حسن علی اعتمادالسلطنه: ***تاریخ منتظم ناصری***، (تهران، ۱۲۹۹ ق)، ج ۲، ص ۳۱۷-۳۱۶.

۳. محمدبن حسن علی اعتمادالسلطنه: ***تاریخ منتظم ناصری***، ج ۲، ص ۳۱۶.

۴. سیاوش دانش: ***ابراهیم کلانتر***، (تهران، وحید، بی‌تا)، ص ۴۴.

۵. علی‌اکبر بینا: ***تاریخ سیاسی و دیپلماسی ایران***، ج ۱، (دانشگاه تهران، ۱۳۴۲)، ص ۳۵.

۶. رضاقلی هدایت: ***روضة‌الصفای ناصری***، ج ۹، ص ۱۲۹، و نیز؛ امینهٔ پاکروان: ***آغامحمدخان قاجار***، ترجمهٔ جهانگیر افکاری، (تهران، زوار، ۱۳۴۸)، ص ۶۲.

آغامحمدخان درصدد کسب توجه و متحد ساختن طوایف قاجار برآمد و برای انجام چنین هدفی، حتی از دستبرد به کاروان حامل مالیات عراق و مازندران صرفنظر نکرد و با پول به دست آمده موفق شد که به پیشرفت خویش سرعت بخشد.[۱]

اولین اقدام آغامحمدخان پس از رسیدن به استرآباد کوشش در به دست گرفتن زمام امور استرآباد، گیلان و مازندران بود. وی تا آنجاکه توانست برای جلوگیری از اختلافات درونی از تنبیه برادرانش به ویژه مرتضی‌قلی‌خان ـ که مدعی رهبری بود ـ خودداری کرد، اما سرانجام دستور قتل آن‌ها را داد.[۲] آغامحمدخان پس از تسخیر این نواحی، گیلان، مازندران و استرآباد را مقّر سپاه خود قرار داد و قشون عمدهٔ خویش را در شهر ساری جمع کرد.[۳]

در ۱۱۹۹ ق / ۱۷۸۵ م توجه وی به مناطق مرکزی جلب شد و تهران را تصرّف کرد و پس از مدتی آن را مرکز حکومت خود قرار داد.[۴]

در آن موقع تهران شهری کوچک با دیوارهای گلی بود و محیطش از چند کیلومتر تجاوز نمی‌کرد. علت اساسی این انتخاب نزدیکی تهران به مرکز قدرت قاجار یعنی مازندران بود[۵]، زیرا طول مسیر تهران، سمنان، دامغان، شاهرود و استرآباد «صدفرسنگ بیشتر» نبود[۶] مقارن سلطنت جعفرخان زند، آغامحمدخان حملات تعرضی خود به نواحی جنوبی را آغاز کرد. جعفرخان در طی دوران حکومت خود (۱۲۰۳-۱۱۹۹ ق / ۱۷۸۹-۱۷۸۵ م) چند بار با آغامحمدخان جنگید و مجبور به عقب‌نشینی شد و به شیراز پناه برد. حصار شیراز بسیار مستحکم و تسخیرناشدنی بود و آغامحمدخان در آغاز

---

۱. رضاقلی هدایت: ***روضةالصفای ناصری***، ج ۹، ص ۱۲۹ و همچنین؛ سعید نفیسی: ***تاریخ سیاسی و اجتماعی ایران در دورهٔ معاصر***، ج ۱، ص ۵۶.

۲. میرزا فضل‌الله خاوری شیرازی: ***تاریخ ذوالقرنین***، (کتابخانهٔ مجلس، شماره ۳۲۰۷)، ص ۱۹، یادآور می‌شود که دیگر برادران وی به نام‌های مهدی قلی‌خان و علی قلی‌خان که ادعایی نداشتند، زنده ماندند.

۳. جرج. ل. کرزن: ***ایران و قضیه ایران***، ج ۱، ترجمهٔ وحید مازندرانی، (تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۴۹)، ص ۴۰۲-۴۰۱.

۴. عبدالرضا هوشنگ مهدوی: ***تاریخ روابط خارجی ایران***، (تهران، سیمرغ، ۱۳۵۵).

۵. رابرت گرانت واتسن: ***تاریخ قاجاریه***، ص ۶۴؛ ابراهام جکسن: ***سفرنامهٔ جکسن: ایران در گذشته و حال***، ترجمهٔ منوچهر امیری و فریدون بدره‌ای، (تهران، خوارزمی، ۱۳۵۲)، ص ۴۷۴.

۶. میرزا ابراهیم: ***سفرنامهٔ استرآباد و مازندران و گیلان***، ص ۲-۱.

نتوانست کاری از پیش ببرد و مجدداً به نواحی شمالی عقب نشست. در ۱۲۰۳ ق/ ۱۷۸۹ م جعفرخان زند کشته شد و سلطنت به پسر وی لطفعلی‌خان رسید و از این پس بین آغا محمدخان و لطفعلی برخوردهای متعددی رخ داد.

اولین برخورد آغامحمدخان و لطفعلی‌خان در ۱۲۰۴ ق/ ۱۷۹۰ م در حوالی شیراز بود که به شکست پادشاه زند منجر شد. با پناهنده شدن لطفعلی‌خان به درون حصار شیراز، خان قاجار به تهران بازگشت و مجدداً در ۱۲۰۵ ق/ ۱۷۹۱ م به قصد فتح شیراز روانهٔ جنوب شد. در جنگ شیراز ابتدا برتری با سپاه زند بود، ولی سرانجام قوای زند مغلوب شد و به سوی شیراز بازگشت. در غیاب لطفعلی‌خان، حاجی ابراهیم کلانتر شیراز ـ که مخفیانه با قاجار سازش کرده بود ـ حاجی برخوردارخان فرماندهٔ قلعهٔ شیراز را دستگیر کرد و به مردم چنین وانمود که حکم دستگیری او از جانب لطفعلی‌خان رسیده است. کلانتر سپس دروازه‌های شیراز را بر روی لطفعلی‌خان بست و او را در بیرون حصار و برابر سپاه قاجار تنها گذارد.[۱]

سرهارفورد جونز که خود شاهد این واقعه بود می‌نویسد حاجی ابراهیم و یارانش:

> ... *بعداز رفتن لطفعلی‌خان هنوز چند نفری راکه از خانوادهٔ لک و زند در شهر باقی بودند خلع سلاح می‌کردند و از شهر می‌راندند... افراد خانوادهٔ نجبا و بزرگانی که همراه خان زند بودند در شیراز تحت سلطهٔ حاجی‌ابراهیم قرار گرفتند. حاجی ابراهیم موفق شد با این افراد باب مکاتبه را بگشاید و چنین تهدید کند که اگر اردوی لطفعلی‌خان را ترک نگویند زن و بچه‌های بینوا و بیگناهشان با سخت‌ترین شکنجه‌ها تاوان این سرپیچی را خواهند داد. اثر این نامهٔ تهدیدآمیز همان شد که حاجی می‌خواست و انتظار داشت. اوضاع اردوی زند درهم ریخت و لطفعلی‌خان تیره‌روز همراه ده دوازده نفر و چند پیشخدمت به دشتستان گریخت.*[۲]

بدین ترتیب شیراز به دست آغامحمدخان افتاد و سران زند و خانواده‌هایشان به

---

۱. عبدالرزاق دنبلی: *مآثر سلطانیه*، ص ۲۴-۲۰؛ محمدتقی سپهر (لسان‌الملک): *ناسخ‌التواریخ*، ج ۱، ص ۳۸-۳۰.

۲. سرهارفورد جونز: *آخرین روزهای لطفعلی‌خان زند*، ترجمهٔ هما ناطق و جان‌گرنی، (تهران، امیرکبیر، ۱۳۵۳)، ص ۲۹-۲۸.

اسارت درآمدند و به استرآباد و مازندران تبعید شدند.

لطفعلی‌خان از دشتستان به طبس رفت و پس از مدتی به کرمان پناه برد، ولی به زودی سپاه آغامحمدخان آن شهر را محاصره کرد و محاصره تا تابستان ۱۲۰۹ ق/ ۱۷۹۴ م به طول انجامید. به دلیل بسته بودن راه‌های ارتباطی، قحطی شدیدی در کرمان به وجود آمد و محاصره سرانجام به پیروزی قاجار انجامید و آغامحمدخان دستور کشتار مردم کرمان را صادر کرد و مردان اغلب به قتل رسیده و یا کور شدند و زنان و بچه‌ها به اسارت سربازان قاجار درآمدند.[۱]

علی‌رغم فتح کرمان توسط قاجار، لطفعلی‌خان توانست از شهر بگریزد و به بم پناهنده شود. ولی این امر دیری نپایید و در همان جا دستگیر و به حضور آغامحمدخان فرستاده شد. خان قاجار به طرز فجیعی وی را به قتل رسانید و بامرگ او دوران فرمانروائی خاندان زند خاتمه یافت (۱۲۰۹ ق/ ۱۷۹۵ م).

پس از این فتح، آغامحمدخان به تهران آمد و شیراز را به برادرزادهٔ خود فتحعلی‌خان سپرد و حاجی ابراهیم کلانتر را به مقام وزارت برگزید. آنگاه عازم تسخیر گرجستان شد و هراکلیوس والی عیسوی آن ولایت را که تحت حمایت کاترین دوم پادشاه روسیه درآمده بود مغلوب و تفلیس را غارت کرد. آغامحمدخان در بازگشت به تهران در ۱۲۰۹ ق/ ۱۷۹۵ م در این شهر تاجگذاری کرد.[۲] بدین ترتیب خاندان قاجار قدرت بیشتری یافتند.

---

۱. عبدالرزاق دنبلی: *مآثر سلطانیه*، ص ۲۳.

۲. محمدجعفر خورموجی: *حقایق‌الاخبار ناصری*، به کوشش حسین خدیو جم، (تهران، نی، ۱۳۶۳)، ص ۹.

فصل دوّم

حکومت‌های عصر قاجار

عـمده‌ترین عـامل پـیروزی قـاجار و ضـعف حکـومت زنـد را بـاید در مـخالفت‌ها و کشمکش‌های داخلی خاندان زند جستجو کرد.

بارزترین نمونهٔ نارضایتی مردم از اوضاع داخلی ایران را در گلایهٔ «میرزامحمدخان» کلانتر فارس می‌یابیم:

خاک بر سر اهل ایران که قحط‌الرجال شده، خاک بر سر مردم ایران باد، کاش مثل «اروس» زنی بهم می‌رسید و صاحبکار بود.[1]

جنگ‌ها و منازعات داخلی وعدم امنیت حاصل از آن به ضعف اقتصادی انجامید و کار حتی به فروش جواهرات سلطنتی کشید. لطفعلی‌خان در نظر داشت که برای تـهیهٔ سپاهی مجهز در مقابله با آغامحمدخان قاجار دو قطعه از بزرگ‌ترین الماس‌های خود به نام‌های «دریای نور» و «تاجماه» را به «جونز» نمایندهٔ انگلیسی بفروشد.[2]

این معامله صورت نگرفت و ضعف مالی تا بدانجا انجامید که سپاه معدود زنـد از لحاظ تسلیحات مالی نیز در تنگنا افتادند و در محاصرهٔ کرمان به دلیـل فـقدان گـلوله، لطفعلی‌خان:

---

۱. مقصود کاترین کبیر امپراتوریس روسیه است. میرزا مـحمد کـلانتر: **روزنامهٔ میرزامحمد کلانتر**، به کـوشش عباس اقبال آشتیانی (طهوری، ۱۳۵۹)، ص ۹۸.

۲. سرهارفورد جونز: ***آخرین روزهای لطفعلی‌خان زند***، ترجمهٔ هما ناطق، جان‌گرنی، ص ۱۱.

سه هزار من سرب از ته آب انبار «گنجعلی‌خان» درآورده، گلوله نموده، صرف کرد و سرانجام نیز شکست خورد[۱]

با ظهور آغامحمدخان و اهمیت نواحی شمالی ایران، مهاجرت‌های زیادی بین نواحی مرکز و شمالی ایران به عمل آمد[۲] و بر اهمیت اقتصادی بخش مهمی از کشور افزوده شد. طبق نوشتهٔ «جورج فوستر» ـ که در خدمت شرکت بازرگانی هند شرقی و در سال ۱۷۸۶ میلادی در شاهرود بود ـ در آن هنگام قدرت در تمامی نواحی شمالی و مرکزی در دست آغامحمدخان بود[۳]، به خصوص که نفاق زندیه، خیانت سرکردگان زند به لطفعلی‌خان و سوء تدبیر لطفعلی‌خان در سپردن شیراز به «حاجی‌ابراهیم» ـ با وجودی که از هفته‌ها پیش بر نقشهٔ وی آگاه بود[۴] ـ ضعف اقتصادی و انبار ننمودن آذوقه در کرمان «با اینکه هنگام حصاد گندم بود» به سقوط زند و پیروزی آغامحمدخان قاجار منجر شده بود.[۵]

۱. آغامحمدخان قاجار (۱۲۱۱-۱۲۰۹ق/ ۱۷۹۶-۱۷۹۵م)

وی مؤسس سلسلهٔ قاجاریه است که تا سال ۱۳۴۴ق/ ۱۹۲۵م در ایران دوام یافت. آغامحمدخان فرزند محمدحسن‌خان قوانلو رئیس دستهٔ «اشاقه‌باش» از ایل‌های قاجار و ساکن دشت گرگان مشهور به «قاجار قویونلو» (قوانلو) بود. محمدحسن‌خان همان طور که ذکر شد، حریف سرسخت کریم‌خان زند، مؤسس دولت زندیه بود که سرانجام به دست کسان خود کشته شد و فرزندان او به دست کریم‌خان افتادند که از جملهٔ آنان آغامحمدخان سال‌ها در شیراز در دربار کریم‌خان به سر برد. هنگام مرگ کریم‌خان، آغامحمدخان از شیراز به تهران آمد و با سران رؤسای «اشاقه‌باش» طرح حکومتی را در

---

۱. محمدابراهیم باستانی پاریزی: ***آسیای هفت سنگ***، (تهران، دانش، ۱۳۵۲)، ص ۱۵۴.

۲. رابرت گرانت‌واتسن: ***تاریخ قاجاریه***، ص ۶۴؛ میرزا ابراهیم، ***سفرنامهٔ استرآباد و مازندران و گیلان...***، ص ۱۷۴.

۳. ابوالقاسم طاهری: ***تاریخ اجتماعی و سیاسی ایران از مرگ تیمور تا مرگ شاه عباس***، ص ۲۷۲.

۴. سرهارفورد جونز: ***آخرین روزهای لطفعلی‌خان زند***، ص ۳۵.

۵. احمدعلی‌خان وزیری کرمانی: ***تاریخ کرمان (سالاریه)***، به کوشش ابراهیم باستانی پاریزی (تهران، ابن‌سینا، ۱۳۵۲)، ص ۵۷۲.

برابر دولت زندیه ریخت. ۱۵ سال با جانشینان کریم‌خان جنگ کرد تا سرانجام بر اثر خیانت‌های اطرافیان لطفعلی‌خان زند و با کمک وزیر او «حاج ابراهیم» کلانتر شیراز بر لطفعلی‌خان غالب آمد و با کور کردن و کشتن شاهزادهٔ زند در سال ۱۲۰۹ ق/ ۱۷۹۵ م دولت زندیه را منقرض ساخت.[۱]

گرچه آغامحمدخان از سال ۱۲۰۲ ق/ ۱۷۸۸ م، سلطنت خود را اعلام کرده بود، ولی در حقیقت تا سال ۱۲۰۹ ق/ ۱۷۹۵ م که کار رقبای زندیه را یکسره کرد، نمی‌توانست این ادعا را عملی سازد و با وجود اینکه اطرافیانش وی را در فشار قرار داده بودند که رسماً تاجگذاری کند، ولی او از این کار امتناع می‌ورزید.

آغامحمدخان در آغاز کار، شهر استرآباد را برای مقر حکومت خود برگزید، ولی هنگامی که غرب ایران را به تسلط خویش درآورد، دریافت که این شهر دور افتاده برای رتق و فتق امور کشور مرکز مناسبی نیست و به همین سبب تا مدتی شهر ساری را عملاً پایتخت خود انتخاب کرد، ولی باز معلوم شد که این شهر هم بی‌تناسب است، زیرا روس‌ها در سال ۱۱۹۵ ق/ ۱۷۸۱ م به بهانهٔ برقراری روابط تجاری با ایران، در مازندران پایگاه نظامی ایجاد کرده بودند.[۲] آغامحمدخان که از وضعیت روس‌ها بیمناک شده بود، بالاخره فرماندهٔ روسی و بعضی از افسرانش را دستگیر ساخت و امر کرد که قلعهٔ ایشان را خراب کنند.

آغامحمدخان خدمات حاجی ابراهیم‌خان (کلانتر) را در نظر داشت و از لیاقت و شایستگی وی نیز آگاه بود. بنابراین او را با لقب «اعتمادالسلطنه» به وزارت خویش منصوب کرد و با کمک وی تا آنجا که امکان داشت برای اعادهٔ نظم و آرامش در ایران همت گماشت.[۳]

آغامحمدخان در سال ۱۲۰۹ ق/ ۹۵-۱۷۹۴ م برای سرکوب «هراکلیوس» (اِرَکلی دوم والی گرجستان) که با روس‌ها از در دوستی و همکاری درآمده بود و بر پایهٔ پیمان ۱۷۸۳ م (۱۱۹۷ ق) سرپرستی آنان را پذیرفته بود، روانهٔ گرجستان شد. قبل از حرکت به

---

۱. محمدتقی لسان‌الملک سپهر: *ناسخ‌التواریخ*، (تهران، اسلامیه، ۱۳۵۳)، ج ۱، ص ۳۴ و بعد.

۲. همان منبع، ص ۵۱ و بعد.

۳. سرپرسی سایکس: *تاریخ ایران*، ترجمهٔ محمدتقی فخرداعی گیلانی (تهران، علمی، ۱۳۶۲)، چ ۴، ج ۲، ص ۴۵۹ و بعد.

گرجستان به حاکم تهران دستور داد که در صورت فوت وی دروازه‌های شهر را بر روی هیچ کس جز برادرزاده‌اش «باباخان» (فتحعلی‌خان) نگشاید.[۱]

حاکم قراباغ پل رودخانهٔ ارس را ویران کرد تا سپاهیان قاجار نتوانند از آن بگذرند. اما به فرمان آغامحمدخان پس از مرمت پل در مدت دو ماه، لشکریان بدان سوی پل رسیدند و پیشروی در سه جبههٔ: شیروان، ایروان (یروان) پایتخت ارمنستان و شوشا (شوشی، پناه‌آباد، پاشیشه) از قراباغ آغاز شد.[۲] پس از یک رشته نبردهای محلی در ایروان و شوشا و شیروان، شهر تفلیس گشوده شد (۱۲۰۹ ق / ۱۷۹۵ م). آغامحمدخان در اینجا نیز دست به جنایات هراسناک زد. از جمله کشتار ۱۵۰۰۰ نفر، انداختن کشیشان به رودخانهٔ «کورا»، ویران کردن کلیساها، تصرف اموال مردم و ذخایر مالی و نظامی «هراکلیوس» و اسیر کردن ۲۵۰۰۰ مسیحی. او در رمضان ۱۲۱۰ ق / مارس ۱۷۹۶ در دشت مغان، محل تاجگذاری نادرشاه، تاجگذاری کرد و در اردبیل بر مزار «شیخ صفی‌الدین اردبیلی» شمشیر تشریفاتی شاهان صفوی را بر کمر بست.[۳]

در سال ۱۲۱۰ ق / ۱۷۹۶ م کلیهٔ مناطق کشور، جز خراسان در قلمرو آغامحمدخان قرار داشت. در این زمان وی به بهانهٔ زیارت بارگاه امام رضا (ع) لشکریانش را آمادهٔ نبرد کرد، گروهی از راه معمولی به مشهد و گروه دیگر از راه فیروزکوه و ساری و گرگان عازم آنجا شدند. در راه پس از سرکوب ترکمن‌ها و نافرمانان محلی، از راه جاجرم و اسفراین وارد سبزوار شدند و از آنجا عازم مشهد گردیدند. حاکمان خراسان که ظاهراً از «نادرمیرزای افشار»، فرزند «شاهرخ» فرمان می‌بردند. یکی پس از دیگری به سپاهیان آغامحمدخان پیوستند. «نادرمیرزا» پدر نابینای خود را در مشهد به‌جای گذاشت و از بیم خان قاجار به افغانستان گریخت و شاهرخ به پیشواز آغامحمدخان شتافت. خان قاجار پس از زیارت حرم امام رضا (ع) برای گردآوری ثروت نادری هر کس را که در باره‌اش گمانی می‌برد، احضار کرد و شکنجه داد. «شاهرخ» گرچه زیر شکنجه جای بسیاری از اندوخته‌های نادری را نشان داد، اما به دستور آغامحمدخان دور سرش را خمیر گرفتند

---

۱. سعید نفیسی: ***تاریخ اجتماعی و سیاسی ایران در دورهٔ معاصر***، ج ۱، ص ۱۹ و بعد.

۲. سپهر، همان منبع، ج ۱، ص ۱۷ و بعد.

۳. اعتمادالسلطنه: ***تاریخ منتظم ناصری***، ج ۳، ص ۶۰؛ سایکس: ***تاریخ ایران***، ج ۲، ص ۴۵۹؛ سپهر: ***ناسخ‌التواریخ***، ج ۱، ص ۷۸ و بعد.

و بر آن سرب گداخته ریختند تا جای جواهرات نادری را که آغامحمدخان به دنبال آن بود نشان دهد.[۱] خان پس از دست‌یابی به آن‌ها، «شاهرخ» کور و شکنجه دیده را به مازندران (یا تهران) فرستاد که البته تا دامغان بیشتر زنده نماند. آغامحمدخان پس از اقامت کوتاهی در مشهد، دو نفر از معتمدان خود را به نام‌های «محمدحسن‌خان قراگوزلو» و «اسماعیل آقای مکری»، به نزد پسران «تیمورشاه» (زمان شاه و محمود شاه درّانی) به کابل و هرات فرستاد و خواستار پیروی و اطاعت از حکومت مرکزی و عدم دخالت در کارهای ماوراءالنهر و تسلیم شهر بلخ شد. همچنین فرستادهٔ دیگری به نزد «بگی (بیگی)جان» ازبک، خان بخارا فرستاد واز او به سبب کشتن «بیرامعلی‌خان» قاجار (عزالدینلو) و ویران ساختن مرو و به اسارت بردن گروهی از ایرانیان، خواست تا علاوه بر استرداد «مرو» و رها ساختن اسیران، از حکومت جدید ایران پیروی کند. «بگی‌جان» از این رو هراسناک شد و به چاره‌جوئی برخاست.[۲] آغامحمدخان پس از پیروزی بر حاکمان منطقه اعم از ترک و ترکمن و کرد و فارس، آمادهٔ لشکرکشی به ماوراءالنهر شد که اروپا دچار دگرگونی‌های سیاسی گردید. وی بی‌آنکه به امور خراسان و ماوراءالنهر و مطیع ساختن «بگی‌جان» پایان دهد روانهٔ تهران شد و محمدولی‌خان را با ۱۰۰۰۰ سوار به سرداری کل خراسان گماشت.

روس‌ها از پیش در فکر تسخیر قفقاز بودند و از این رو با حاکمان محلی پیوندها و پیمان‌های نهان و آشکار بسته و در برخی نقاط قوای نظامی مجهز مستقر کرده بودند. در نخستین حملهٔ آغامحمدخان به تفلیس و قفقاز، حدود ۶۰۰۰ سرباز به فرماندهی سرهنگ «گودویچ»[۳] برای کمک به «هراکلیوس» در داغستان به سر می‌بردند. با موافقت «کاترین دوم» و بر پایهٔ پیمان خود با فرمانروای گرجستان، فرماندهٔ ۲۲ ساله‌ای به نام «زوبو»[۴] با ۳۵۰۰۰ سپاهی به کمک «گودویچ» شتافت. هر دو سپاه به دنبال پیروزی‌هایی

---

۱. جان‌ملکم: *تاریخ ایران*، ترجمهٔ میرزا اسماعیل حیرت، به کوشش مرتضی سیفی قمی تفرشی ـ ابراهیم زندپور (تهران، یساولی، ۱۳۶۲)، ج ۲، ص ۳۴۵؛ سایکس، همان منبع، ج ۲، ص ۴۶۰.

۲. احمد میرزاقاجار: *تاریخ عضدی*، به کوشش عبدالحسین نوائی، (تهران، بابک، ۱۳۵۳)، ص ۷۹، ۱۳۹، ۱۴۴ و بعد.

3. Goudovitch 4. Zobov

در ناحیهٔ «تِرِک»[1] به هم پیوستند، دربند و باکو، بخشی از طالش و شماخی و گنجه تسخیر شد. دسته‌ای از سپاه روس پس از عبور از جلگهٔ شیروان وارد «دشت مغان» شد و از رود ارس گذشت و آذربایجان را زیر فشار گذاشت. سپاه دیگر پس از اشغال لنکران از راه دریا، بندر انزلی و رشت و بخشی از گیلان را زیر سلطهٔ خود درآورد. در این وضع پس از سپردن زمام امور شهر به «میرزاشفیع مازندرانی» و ابقای «محمدخان قاجار دولو» در مقام «بیگلربیگی» تهران و دادن مسؤولیت حفاظت شهر به او، خود در اواسط ذیقعدهٔ ۱۲۱۱ ق / مه ۱۷۹۷ م با لشکری مجهز عازم آذربایجان شد. در این هنگام «کاترین دوم» تزارین مقتدر روسیه و اجراکنندهٔ وصیت‌نامهٔ پتر کبیر درگذشت.

پسر وی «پل اول»[2] (۱۷۹۷-۱۸۰۱) که سیاست دیگری را دنبال می‌کرد، دستور داد ارتش روسیه کلیهٔ ایالات اشغالی ایران و حتی گرجستان را تخلیه نمایند.[3]

آغامحمدخان از این فرصت مناسب استفاده کرد و در ۱۲۱۱ ق/ ۱۷۹۷ م عازم تسخیر مجدد گرجستان شد. «ابراهیم‌خان جوانشیر» حاکم قراباغ، باز دستور خراب کردن پل ارس را داد تا آغامحمدخان و سپاهیانش نتوانند وارد منطقهٔ حکومتی وی گردند، اما لشکریان آغامحمدخان با استفاده از مشک‌ها و قایق‌ها و با تلفات زیاد در رود ارس که هنگام طغیان بهاری آن بود، از رود ارس گذشتند. پس از عبور از «آدینه بازار» در ۱۷ ذیحجهٔ ۱۲۱۱ ق/ ۱۳ ژوئن ۱۷۹۷ م قلعهٔ «شوشی» را فتح کردند و کوشش کردند که نواحی اشغالی را تصرف کنند. آغامحمدخان سه روز پس از ورود به «شوشی» از خطاهای کوچک سه تن از فراشان خلوت خود به نام‌های «صادق گرجی»، «خداداد اصفهانی» و «عباس مازندرانی» و سهل‌انگاری آنان در انجام کارها خشمگین شد و فرمان دستگیری و قتل آنان را داد. «صادق‌خان شقاقی» که یکی از سرداران سپاه بود و شاید به گفته‌ای در جریان توطئه بود، خواهش کرد که چون شب جمعه است، اجرای فرمان را به شنبه محول کند. خان قاجار فریب خوردو اجازه داد آن سه تن همچنان به کار مشغول باشند، اما آنان از بیم جان، شبانه به خوابگاهش حمله‌ور شدند و با کارد و دشنه

1. Terek

2. Paul

۳. ملکم، همان منبع، ج ۲، ص ۳۴۷؛ سایکس، همان منبع، ج ۲، ص ۴۶۰.

او را از پای درآوردند. دربارهٔ ماه و سال قتل وی اختلاف‌نظرهائی وجود دارد.[۱] اما بنابر دلایل و قرائن موجود، تاریخ شنبه ۲۱ ذیحجهٔ ۱۲۱۱ق/ ۱۸ ژوئن ۱۷۹۷م صحیح به نظر می‌رسد.[۲]

قاتلان جواهراتی را که خان همواره همراه خود داشت، از جمله بازوبندهای مرصع، شمشیر گوهرآگین و «دریای نور» و «تاج‌ماه» را برداشتند و نزد صادق‌خان شقاقی آوردند و به وی دادند. جسد آغامحمدخان ابتدا در «شوشی» به خاک سپرده شد ولی پس از استقرار فتحعلی‌شاه بر تخت سلطنت، حسین‌علی‌خان عزالدینلوی قاجار که از بزرگان قاجاریه بود، مأمور آوردن جسد از «شوشی» به تهران شد. جسد، چندی در حضرت عبدالعظیم به امانت سپرده شد و سپس در ۲۶ جمادی‌الاول ۱۲۱۳ق/ ۶ نوامبر ۱۷۹۸م طی تشریفاتی خاص‌به نجف اشرف حمل شد و پشت سر ضریح حضرت علی (ع) به خاک سپرده شد.

پس از کشته شدن آغامحمدخان، در میان سپاهیان وی هرج و مرج روی داد. «میرزا ابراهیم کلانتر» (اعتمادالسلطنه) گروهی از سپاهیان را مرخص کرد و بخشی را به سرداری حسین‌قلی‌خان قاجار (برادر فتحعلی‌شاه) و سلیمان خان اعتضادالدوله قاجار و نیز دسته‌هایی از تفنگچیان فارسی و مازندرانی را از راه اردبیل به تهران گسیل داشت. «باباخان» (فتحعلی‌شاه) که از پیش آمادهٔ سفر به تهران بود، به دنبال آگاهی از مرگ عموی خود، از شیراز به پایتخت آمد و با زمینه‌چینی‌های اعتمادالدوله و سران قاجار، به پادشاهی رسید.

آغامحمدخان در شش سالگی به فرمان علیقلی‌خان افشار (عادلشاه برادرزادهٔ نادر) مقطوع‌النسل شد و به نام «اخته‌خان» شهرت یافت. وی از لحاظ جسمی ضعیف و علیل‌المزاج بود. به بیماری «صرع» مبتلا بود و یک بار هم در ۱۲۰۵ق/ ۹۱-۱۷۹۰م سکته کرد و سه روز در حال بیهوشی بود و به‌وسیلهٔ دو پزشک به نام‌های «میرزا مسیح تهرانی» و «میرزا احمد اصفهانی» بهبود یافت. با این همه اراده‌ای قوی داشت. ولی هر

---

۱. شنبه ۲۱ ذیحجه (سپهر، همان منبع، ج ۱، ص ۸۴)، ۲۱ ذیحجه ۱۲۱۲ (نفیسی، همان منبع، ج ۱، ص ۷۱)، شب جمعه ۱۳۱۱ (سایکس، همان منبع، ج ۱، ص ۴۶۱)، ۲۱ ذیقعده (رضاقلی‌خان هدایت: ***روضة‌الصفای ناصری***، تهران، خیام، ۱۳۳۸، ج ۹، ص ۲۹۸-۲۹۷).

۲. اعتمادالسلطنه: ***تاریخ منتظم ناصری***، (تهران، ۱۲۹۹)، ج ۳، ص ۶۳.

کس او را از دور می‌دید، جوانی چهارده پانزده ساله‌اش می‌پنداشت.[۱] به شکار و مطالعه هم علاقه‌مند بود و شب‌ها در کنار بسترش شاهنامه می‌خواندند. به امور مذهبی معتقد بود. چون دیگر شاهان شراب می‌نوشید.[۲] بسیار سنگدل و کینه‌جوی بود، جنایات او در کرمان و بم و تفلیس وحشتناک، و رفتارش با لطفعلی‌خان زند شرم‌آور بود. پول دوست وخسیس و آزمند بود، اما نسبت به سربازان و نظامیان و هزینه‌های مذهبی سختگیری نمی‌کرد. به ساده‌ترین پوشاک‌ها و خوراک‌ها بسنده می‌کرد واز تجمل دوری می‌گزید.[۳] وی دو نیروی سلطنتی زندیان و افشاریان را به کلی برانداخت و سران بسیاری از عشایر و ایلات را یا به خود جذب کرد و یا نابودگردانید. اعراب «خزیمه» در قائنات، کردهای زعفرانلو در قوچان، شادلو در بجنورد، کردهای غیلیچی در سبزوار، بیات‌ها در نیشابور، بختیاری‌ها در مرکز، پاره‌ای قبایل بلوچ و سیستانی و عرب در جنوب و ذوالفقارخان افشار خمسه‌ای، هدایت‌الله‌خان گیلانی، محمدخان طبسی، میرحسین‌خان حیدری، باقرخان نوری مازندرانی، احمدعلی‌خان (از مدافعان باقرخان)، قمیش‌خان چنارانی و ده‌ها سرکش دیگر در برابر خان قاجار تسلیم شدند.

۲. فتحعلی شاه قاجار (۱۲۵۰-۱۲۱۲ق/ ۱۸۳۴-۱۷۹۷م)

فتحعلی شاه پسر حسین‌قلی‌خان جهانسوز، دومین پادشاه سلسلهٔ قاجار است. وی برادرزادهٔ آغامحمدخان است و پیش از جلوس به تخت سلطنت «باباخان» نام داشت. آغامحمدخان او را طرف توجه قرار داد و ولیعهد خود کرد و در تاریخ ۲۴ ربیع‌الاول ۱۲۱۲ق/ ۱۶ سپتامبر ۱۷۹۷ (و یا ۲۱ ذی‌الحجهٔ ۱۲۱۲ق/ مه ۱۷۹۸) رسماً به نام «فتحعلی‌شاه» در تهران تاجگذاری کرد. وی ابتدا علی‌قلی‌خان یکی از اعمام خود راکه دعوی پادشاهی داشت دستگیر و کور کرد، سپس به قصد سرکوبی صادق‌خان شقاقی که تا قزوین آمده بود، شتافت.[۴] صادق‌خان شقاقی که پس از قتل آغامحمدخان

---

۱. امینهٔ پاکروان: *آغامحمدخان قاجار*، ترجمه جهانگیر افکاری (تهران، زوار، ۱۳۴۸)، ص ۶۹-۶۷.
۲. اعتمادالسلطنه: *صدر التواریخ*، به کوشش محمد مشیری (تهران، وحید، ۱۳۴۹)، ص ۲۵ و بعد.
۳. ملکم، همان منبع، ج ۲، ص ۳۵۰.
۴. عباس اقبال: *تاریخ ایران از آغاز تا انقراض قاجاریه* (تهران، خیام، ۱۳۷۰)، ص ۷۶۵.

جواهرات تاج و تخت را تصاحب نموده بود، پانزده هزار کرد فراهم کرد و برای به دست آوردن تخت سلطنت به کوشش پرداخت. او به سوی قزوین پیش رفت،[۱] و مغلوب فتحعلی‌شاه شد. صادق‌خان کمی بعد با پس دادن جواهرات سلطنتی مورد بخشایش قرار گرفت و به حکومت سراب نامزد شد و ابراهیم‌خان جوانشیر یکی دیگر از مدعیان تاج و تخت از در اطاعت آمد. سپس فتحعلی‌شاه دستور داد تا جسد آغامحمدخان را که در «شوشی» به امانت گذاشته بود به نجف اشرف بردند.[۲]

فتحعلی‌شاه که در ۲۷ سالگی به پادشاهی رسیده بود، جوانی عیاش بود. به خرافات مانند اوراد سعد و نحس ستارگان و توسل به دعانویس و طلسم و جادو، جُبن طبیعی او را سخت و چند برابر کرده بود. وی خویشتن را مردی بسیار زیبا و جالب‌ترین مردان روزگار خویش در شرق و غرب جهان می‌دانست. زنانی که داشته از نژادهای مختلف ترکمان، گرجی، کرد، ترک و چرکس بودند. فرزندان آنان که از نژادها و مادرهای مختلف بودند، حتی هرگز خلطه و آمیزشی با یکدیگر نداشتند، هیچگونه الفت و انس و یگانگی نمی‌توانستند با یکدیگر داشته باشند و حتی بالعکس دشمنی و رقابت سختی در میانشان بوده است. در دربار وی همواره بر سر ولیعهدی در میان پسرانش آتش اختلاف به اندازه‌ای زبانه می‌زد که سراسر مملکت در این آتش می‌سوخت و به دو دستهٔ مخالف یکی به روس و دیگری به انگلیس متوسل می‌شدند. این دسیسه‌ها و فتنه‌ها همیشه عواقب بسیار وخیم در کارهای کشور داشت.[۳]

به علت متزلزل بودن بنیان سلطنتی که آغامحمدخان تأسیس کرده بود، پس از قتل وی هر کسی ازگوشه‌ای سر به عصیان برداشت، در نتیجه فتحعلی‌شاه در آغاز کار گرفتار مدعیان متعددی شد. این مدعیان دو گروه بودند: یک گروه بازماندگان خاندان صفوی و افشار و زند که فکر برگرداندن سلطنت به اولاد شاهان گذشتهٔ این سلسله را داشتند و گروه دیگر تنی چند از سرداران آغا محمدخان یا نزدیکان وی بودند.[۴]

قیام محمدخان پسر زکی‌خان در جنوب ایران و غلبهٔ او بر اصفهان آخرین جلوهٔ قدرت زند بود. وی پس از کشته شدن آغامحمدخان از بصره به فارس آمد و به کمک

---

۱. سایکس، همان منبع، ص ۴۶۵ و بعد.
۲. اقبال، همان منبع، ص ۷۶۶.
۳. نفیسی، همان منبع، ج ۱، ص ۷۶ و بعد.
۴. اقبال، همان منبع، ص ۷۶۶.

نجف‌خان زند سپاهی از افغان‌ها و قبایل لر را گرد آورد و بر اصفهان مستولی شد، ولی سردار رستم‌خان زند در حوالی اصفهان از سپاه قاجار شکست خورد و گریخت. بار دیگر در حوالی بروجرد قوائی از طوایف لر فراهم آورد و با عده‌ای معدود در برابر حملات شدید پانزده هزار سپاه قاجار مقاومت کرد و عاقبت پس از گریز عازم بصره شد که در دزفول به دست حاکم آن شهر اسیر و به دستور فتحعلی‌شاه نابینا و روانهٔ تهران شد.[۱]

مدعی دیگر که در اواخر سال ۱۲۱۳ ق/ ۱۷۹۸ م سر به نافرمانی داشت، برادر تنی شاه به نام حسینقلی‌خان دوم بود که از طرف فتحعلی‌شاه به حکومت اصفهان و بعد از آن به ایالت فارس منصوب شد. حسینقلی‌خان در ابتدا وزیر و کتوال و کلانتر فارس (برادر حاجی ابراهیم اعتمادالدوله) را که از دست نشاندگان شاه بود دستگیر و کور کرد، سپس به اصفهان حمله برد و آنجا را مطیع خود ساخت. فتحعلی‌شاه در این ایام در آذربایجان بود و خیال لشکرکشی به شیروان و قراباغ را داشت. همین که از جریان شورش برادرش اطلاع یافت، به سوی تهران آمد و در بین راه شنید که سرداران وی را اسیر کردند و او را به نزد شاه آوردند و او در نزدیکی تبریز به امر فتحعلی‌شاه نابینا گردید.[۲]

دیگر از کسانی که بر فتحعلی‌شاه شورید، نادرمیرزا پسر شاهرخ افشار بود. پس از رسیدن فتحعلی شاه به مشهد، نادر میرزا از در عذرخواهی درآمد، شاه او را عفو کرد و نادر دختر خود را به عقد ازدواج یکی از شاهزادگان قاجاریه درآورد و به این ترتیب آخرین مدعی از خاندان افشار، از میان رفت.

فتحعلی شاه بنا به وصیّت آغامحمدخان، چهارمین پسر خود عباس میرزا (تولد: ۱۲۰۳ ق/ ۹-۱۷۸۸ م) را در سال ۱۲۱۳ ق/ ۱۷۹۸ م به ولیعهدی خود برگزید و او را به فرمانفرمائی آذربایجان منصوب کرد و سلیمان اعتضادالدوله قاجار برادر یکی از زنان خود را هم منصب «اتابیکی» داد و میرزا عیسی فراهانی (میرزا بزرگ قائم مقام اول) را به وزارت او برگماشت.[۳]

---

۱. علی‌اصغر شمیم: *ایران در دورهٔ قاجاریه* (تهران، ابن‌سینا، ۱۳۴۲)، ص ۷۵.
۲. سپهر: *ناسخ‌التواریخ*، ج ۱، ص ۱۰۰ و بعد؛ عباس اقبال، همان منبع، ص ۷۶۶؛ شمیم، همان منبع، ص ۵۷.
۳. سپهر، همان منبع، ص ۱۰۲ و بعد.

در اواخر سال ۱۲۱۵ ق/ ۱۸۰۱ م فتحعلی‌شاه نسبت به حاجی ابراهیم کلانتر که قریب چهارده سال در دستگاه جعفرخان و لطفعلی‌خان و آغامحمدخان و فتحعلی‌شاه با قدرت تمام زمامداری کرده و در این مدت برادران و بستگان متعدد خود را در حکومت ولایات و امور دیگر دیوانی منصوب کرده بود، بدگمان شد. فتحعلی شاه برای قطع دست تسلط اعتمادالدوله و کسان او، امر داد که در یک روز وزیر و کلیهٔ متعلقان وی را دستگیر کردند، بعضی را کشتند و عده‌ای را نیز کور کردند. اعتمادالدوله به امر شاه کور شد، زبانش را نیز بریدند و سپس وی را به قزوین بردند و در آنجا فوت کرد.[۱]

پس از عزل اعتمادالدوله، فتحعلی‌شاه مقام صدارت خود را بر عهدهٔ میرزا شفیع مازندرانی از مستوفیان دربار گذاشت. در سال ۱۲۱۶ ق/ ۱۸۰۱ م در آغاز صدارت میرزا شفیع، دو تن از سرکشان سابق سر به عصیان برداشتند، یکی حسین‌قلی‌خان برادر فتحعلی‌شاه بود که در این زمان حکومت کاشان را داشت. حسین‌قلی‌خان از کاشان به اصفهان تاخت و در آنجا به نام خود سکه زد و خویشتن را پادشاه خواند. فتحعلی‌شاه خود شخصاً به دفع او رفت حسین‌قلی‌خان به لرستان گریخت و در حالی که خیال فرار به عراق داشت، دستگیر شد و او را به قم پیش شاه آوردند. به امر شاه او را نابینا کردند و پس از یک سال وفات یافت.[۲]

مدت پنج سال از دورهٔ سلطنت فتحعلی‌شاه (از سال ۱۲۱۲ تا ۱۲۱۷ ق/ ۱۷۹۷ تا ۱۸۰۲ م) را می‌توان دورهٔ کشمکش‌های داخلی و دورهٔ نضج و قوام سلطنت قاجار دانست. در این مدت علاوه بر شورش‌های سرداران قدیم و منسوبان قاجاریه علیه سلطنت، بیشتر حکّام محلی آذربایجان و از همه مهم‌تر امرای «دنبلی» در خوی و ماکو اسباب سرگرمی سرداران فتحعلی شاه را فراهم می‌کردند و در تمام این مدت فتحعلی شاه در آذربایجان و خراسان در فارس و ولایات غربی ایران به قلع و قمع سرکشان اشغال داشتند. سرانجام بقایای دو دولت افشاریه و زندیه به دست این پادشاه از بین رفتند.[۳] فتحعلی‌شاه در تمام دورهٔ سلطنت خود پیوسته در حرکت و سرگرم کشمکش با مدعیان خصوصی و دشمنان خارجی بود.

---

۱. اقبال، *تاریخ ایران ...*، ص ۷۶۸.
۲. اقبال، همان منبع، ص ۷۶۸.
۳. شمیم، همان منبع، ص ۵۷ و بعد.

هنگامی که زمانشاه امیر افغانستان به هندوستان حمله کرد، «لردولسلی»[1] - فرمانفرمای بنگال - مهدی‌خان نمایندهٔ شرکت تجارتی هند شرقی در بوشهر را به دربار ایران اعزام داشت تا فتحعلی‌شاه را به اقداماتی علیه آن امیر برانگیزد. فتحعلی‌شاه نیز برای دو تن از خوانین افغانی که مدعی امارت آن کشور بودند، کمک فرستاد و بالاخره نتیجهٔ مطلوب حاصل شد.

هنوز خطر استیلای افاغنه به هند مرتفع نشده بود که خطر جدیدی که به مراتب از آن قوی‌تر بود، به وجود آمد. ناپلئون امپراتور فرانسه و پل اول تزار روسیه در نظر داشتند که متفقاً از راه ایران به هندوستان حمله کنند. لردولسلی، که متوجهٔ این خطر شده بود، سرجان ملکم را به تهران فرستاد تا برای دفع این مخاطرهٔ بزرگ اقداماتی به عمل آورد. ملکم در مذاکرات خود با دربار ایران توفیق یافت و از طرف فتحعلی‌شاه اطمینان کافی به دست آورد. فتحعلی‌شاه ضمناً موافقت کرد که به تجّار انگلیسی و هندی در تجارت با ایران امتیازات خاصی اعطاء کند.

با قتل تزار روسیه خطر حملهٔ مشترک فرانسه و روسیه از طریق ایران به هند مرتفع شد، ولی این خطر از جانب فرانسه هنوز باقی بود. در زمستان ۱۲۱۶ ق/ ۱۸۰۲ م روسیه رسماً گرجستان را ضمیمهٔ خاک خود کرد و ۴ سال بعد از اعلان جنگ به ایران، شهرهای دربند و باکو را مجدداً محاصره و متعاقب آن شروع به بسط متصرفات خود در خاک ایران کرد.

نظر به اینکه فتحعلی‌شاه از استمداد هند نتیجه‌ای نگرفت توجه خود را به فرانسه معطوف کرد. در نتیجه دولت فرانسه نماینده‌ای به نام آمادژوبر[2] را به دربار ایران اعزام داشت. وی توانست راه را برای انعقاد معاهدهٔ فینکن اشتاین در ماه مه ۱۸۰۷ م هموار سازد. به موجب این عهدنامه، فرانسه تعهد کرد که برای اعادهٔ گرجستان و سایر متصرفاتی که روسیه در خاک ایران به دست آورده بود، ایران را یاری کند. ژوبر پس از مراجعت به فرانسه کتاب جالبی در وصف جنایات و سختگیری‌های فتحعلی‌شاه و دربار ایران نوشت.

1.Wellesly 2.Amadee Jaubert

پس از انعقاد معاهدهٔ فینکن اشتاین، ناپلئون ژنرال گاردان[1] را به عنوان مأمور دولت فرانسه به ایران گسیل داشت، در معیت ژنرال مزبور تعدادی افسر برای تعلیم سپاهیان ایرانی به کشور وارد شدند. ژنرال گاردان از همان وهلهٔ اول دچاراشکال و مانع شد، زیرا ناپلئون با الکساندر اول تزار روسیه معاهدهٔ تیلسیت (۱۸۰۷ م) را بست و در معاهدهٔ مزبور از ایران و گرجستان هیچ سخنی به میان نیامده بود.

پس از آنکه فتحعلی‌شاه از این رفتار ناپلئون و کمک وی به ایران مأیوس گردید، مجدداً متوجهٔ دولت انگلستان شد. دولت انگلستان سرهارفورد جونز[2] را به عنوان سفیر به تهران اعزام داشت، وی دو روز بعداز حرکت ژنرال گاردان به ایران وارد شد و در تاریخ صفر ۱۲۲۴ ق/ مارس ۱۸۰۹ م با فتحعلی‌شاه معاهده‌ای منعقد کرد که به موجب آن دول ایران و انگلستان متحد یکدیگر شناخته شدند و طبق آن عده‌ای از افسران انگلیسی برای تعلیم فنون نظامی به سپاهیان ایران و آشنا ساختن آن‌ها به امور جنگی اروپائی وارد ایران بشوند، ضمناً لرد مین‌تو[3] حکمران هندوستان به تهران بیاید، لیکن بعداً بین دو نمایندهٔ انگلیس وضع نامطلوبی پیش آمد که با خروج سرجان ملکم از ایران خاتمه یافت.

در این هنگام روسیه به جنگ با ایران همچنان ادامه می‌داد، ولی به علت آنکه روسیه در این موقع در اروپا نیز مشغول جنگ بود، نمی‌توانست قوای کافی برای نبرد به ایران اعزام دارد، به علاوه از ۱۲۲۲ تا ۱۲۲۷ ق/ ۱۸۰۷ تا ۱۸۱۲ م با عثمانی نیز در جنگ بود. در ۱۲۲۳ ق/ ۱۸۰۸ م روس‌ها به ایروان حمله کردند، ولی در اثر مقاومت عباس میرزا ولیعهد با دادن تلفات سنگین مجبور به عقب‌نشینی شدند. بعد از آن باز تا ۵ سال دیگر جنگ بین ایران و روس ادامه داشت. در پائیز ۱۲۲۷ ق/ ۱۸۱۲ م سپاه روس در ناحیهٔ اصلاندوز قوای ایران را غافلگیر کرد. اگرچه در این وقت دولتین انگلیس و روس در حال صلح بودند، اما دو افسر انگلیسی به اسامی ماژور کریستی[4] و کاپیتان لیندسی[5] در خدمت عباس میرزا و در جنگ با روس‌ها شرکت داشتند. در اثنای یکی از عملیات

1.Gardane
2.Harford Jones
3.Minto
4. Christie
5. Lindsay

جنگی، عباس میرزا به سپاهیان خود دستور عقب‌نشینی داد و بدین ترتیب هرج و مرج عجیبی در لشکریان ایران به وجود آمد و ایشان دچار تلفات سنگینی شدند و کریستی نیز کشته شد. متعاقب آن، روس‌ها به فتوحات زیادی نایل آمدند تا بالاخره فتحعلی‌شاه حاضر شد با وساطت سرگوراوزلی[1] سفیر انگلیس که به جای سرهارفورد جونز منصوب شده بود، با روسیه صلح کند. به موجب عهدنامهٔ گلستان که در تاریخ ۲۹ شوال ۱۲۲۸ ق/ ۲۴ اکتبر ۱۸۱۳ م به امضاء رسید، مالکیت روسیه بر قراباغ و شیروان و باکو و دربند و لنکران و قسمتی از طالش تایید شد و به علاوه ایران مجبور گردید از کلیهٔ دعاوی خود در داغستان و گرجستان و ارمنستان و قفقاز بگذرد، مضافاً بر اینکه روسیه تنها کشوری شناخته شد که می‌توانست در بحر خزر کشتی‌های جنگی داشته باشد. از این‌ها گذشته مرز جدید بین دو کشور در این عهدنامه دقیقاً مشخص نشد و همین امر بود که ۱۳ سال بعد مجدداً باعث جنگ بین ایران و روس گردید.

در ۳-۱۲۳۲ ق/ ۱۸۱۷ م ژنرال ارملوف[2] فرماندهٔ کل قفقاز از طرف دولت روسیه برای انجام یک مأموریت سیاسی به ایران فرستاده شد. فتحعلی شاه امیدوار بود که شاید دولت روسیه به فرستادهٔ خود اختیار داده است که برخی از قسمت‌های خاک ایران راکه از دست رفته بود، به ایران برگرداند، ولی امید او به یأس مبدل شد، زیرا به جای آن ارملوف پیشنهاد کرد که ایران علیه ترکیه عثمانی با روسیه متحد شود که البته فتحعلی‌شاه این پیشنهاد را رد کرد.

۴ سال بعد به علت اختلافاتی که بر سر مسألهٔ ملیت دو قبیلهٔ بادیه‌نشین رخ داد، ایران با عثمانی وارد جنگ شد و فاتح گردید، ولی از این پیروزی چیزی عاید ایران نشد، زیرا به سبب شیوع بیماری وبا، عملیات نظامی ایران متوقف شد و در ۹-۱۲۳۸ ق/ ۱۸۲۳ م بین دو کشور در شهر ارزنةالروم (ارزروم) صلح برقرار شد که به موجب آن حدود هر دو مملکت همان حدود سابق و مانند گذشته مبهم و نامشخص باقی ماند.

در نتیجهٔ ابهام معاهدهٔ گلستان در ۱۲۴۱ ق/ ۲۶-۱۸۲۵ م بر سر ناحیهٔ سرحدی که یکی از آن‌ها ناحیهٔ گوگچه بود، بین ایران و روسیه اختلافی بروز کرد و چون لشکریان روسی گوگچه را تصرف و از پس دادن آن خودداری کردند، بین دو کشور مجدداً جنگ

1.Gore Ousely 2.Ermolov

درگرفت. در ابتدا سپاهیان ایران به دشمن حمله کردند و به سرعت توانستند اکثر ولایات از دست رفته را پس بگیرند، ولی قوای روس متمرکز در ناحیهٔ شمخور به ایرانیان شکست فاحشی وارد آوردند و در نتیجه گوگچه دوباره به دست روس‌ها افتاد.

عباس میرزا برای جبران این شکست با چندین هزار سپاهی عازم حمله به روس‌ها شد، در نزدیکی گنجه بین طرفین جنگ درگرفت. در ابتدا پیروزی با ایرانیان بود و اگر در سپاه ایران بی‌نظمی و هرج و مرج به وجود نمی‌آمد، ایران فاتح می‌شد. علّت این بی‌نظمی آن بود که عباس میرزا به پسرانش پیغام فرستاد که خود را از معرکه برکنار دارند و ایشان تصور کردند که عباس میرزا دستور داده است که همراه با لشکریانشان بگریزند. از این رو فرمان عقب‌نشینی دادند و با این عمل کلیّهٔ سپاهیان ایران دچار بی‌نظمی و اختلال شدند به طوری که عباس میرزا هر چه کوشید نتوانست قشون ایران را دوباره جمع‌آوری کند و متأسفانه این جنگ به پیروزی روس‌ها منتج شد. بعد از این فاجعه عباس میرزا همچنان به کشمکش با روس‌ها ادامه داد. روس‌ها پس از این پیروزی بر شدت حملات خود افزودند و ایروان و تبریز و اردبیل را متصرف شدند.

عباس میرزا که مقاومت بیشتر را بی‌فایده می‌دید در زمستان ۱۲۴۳ ق/ ۸-۱۸۲۷ م با ژنرال پاسکیویچ[1] فرماندهٔ قوای روس شروع به مذاکراتی برای انعقاد صلح کرد و چون فتحعلی‌شاه حاضر نشد غرامت سنگینی را که روس‌ها مطالبه می‌کردند بپردازد، این مذاکرات بی‌نتیجه ماند. بعدها این اشکال نیز مرتفع گردید و در ۵ شعبان ۱۲۴۳ ق/ ۲۱ فوریهٔ ۱۸۲۸ م معاهدهٔ صلح در قریهٔ ترکمان‌چای به امضاء رسید. به موجب این معاهده ایران ملزم شد که ولایات ایروان و نخجوان را به روسیه واگذار و خط سرحدی بین دو کشور از نقطه‌ای واقع در آرارات امتداد یافته تا به نقطه‌ای واقع در نزدیکی اتصال رود ارس و کُر (کورا) برسد و سپس به طرف جنوب شرقی وبعد به سمت مشرق ادامه یابد، تا آنکه به ساحل بحرخزر در آستارا منتهی شود. میزان غرامتی نیز که برای ایران تعیین شده بود، مبلغ ۵ میلیون تومان (معادل ۳۰ میلیون روبل نقرهٔ روسی) بود. در این معاهده حق کشتیرانی روسیه در بحرخزر مجدداً تأیید شد و طبق معاهدهٔ تجارتی که همان روز به امضاء رسید، تجّار روسی و ایرانی متبادلاً حق داشتند امتعهٔ خود را به کشورهای

1.Paskoivich

یکدیگر صادر کنند و فقط به میزان ۵٪ قیمت کالای مورد معامله، حقوق گمرکی بپردازند. به علاوه رعایای روسیه در ایران از حقوق ارضی برخوردار شدند.

در زمستان ۱۲۴۴ ق/ ۱۸۲۸ م گریبایدوف[1] که از شعرا و درام‌نویسان بنام بود، از طرف دولت روسیه به تهران آمد. او مأموریت داشت که به منظور تسریع اجرای مفاد معاهدهٔ ترکمان‌چای با دولت ایران مذاکره کند.

فتحعلی‌شاه وی را به گرمی پذیرفت و گریبایدوف نیز مأموریت خود را به نحو احسن به انجام رسانید و می‌خواست به روسیه مراجعت کند که ناگهان با شورش مردم مواجه شد و او و کلیهٔ هیأت اعزامی به قتل رسیدند. فتحعلی‌شاه که از این قضیه نگران شده بود، بلافاصله تأسف شدید خود را از این واقعه اظهار داشت و تأکید کرد که دولت ایران هیچ‌گونه دخالتی در این موضوع نداشته است.

از آن پس فتحعلی‌شاه توجه خویش را معطوف به شرق کشور کرد و به همین منظور در ۱۲۴۷ ق/ ۱۸۳۱ م عباس‌میرزا را به خراسان فرستاد تا شاید بتواند قسمتی از خاک ایران را که در این ناحیه نیز از دست داده بود، مسترد دارد. عباس میرزا پس از آنکه بر ترکمن‌ها و خان‌خیوه ـ که به کمک ترکمن‌ها شتافته بود ـ غالب آمد، قصد حمله به افغانستان را کرد.

پس از مرگ احمدشاه دُرّانی در افغانستان، سلسلهٔ درّانی به خصوص به علت جنگ‌های بین دو طایفهٔ سدوزائی و بارکزائی دچار ضعف شده بود. در ۱۲۳۴ ق/ ۱۸۱۹ م دوست محمدخان رئیس قبیله بارکزائی کابل را تسخیر کرد و به حکومت پرداخت.

در ۱۲۴۹ ق/ ۱۸۳۳ م عباس میرزا به کامران میرزا سدوزائی حکمران هرات اخطار کرد که تسلیم شود، ولی قبل از حمله درگذشت. قبل از مرگ عباس‌میرزا، پسرش محمدمیرزا هرات را محاصره کرده بود، ولی با شنیدن خبر فوت پدر، دست از محاصره هرات برداشت و رهسپار تهران گردید و فرمان ولیعهدی به نام وی صادر شد.

شهرت فتحعلی‌شاه در داخل و خارج به علت عیاشی و پول‌پرستی وی و کثرت اولاد و زوجات و وضع دربار و پاره‌ای حرکات ساده‌لوحانهٔ او است. این پادشاه در مدت عمر

1.Griboidov

خود قریب چند صد فرزند از پسر و دختر و نواده پیدا کرد و در موقع مرگ از او ۵۷ پسر و ۴۶ دختر و ۲۹۶ نوهٔ پسری و ۲۹۲ نوهٔ دختری و ۱۵۶ متعلقه که فرزند داشته‌اند، باقی مانده بود.

فتحعلی‌شاه به شعرگوئی نیز می‌پرداخته و «خاقان» تخلص می‌کرده است. دورهٔ سلطنت وی از نظر رونق یافتن ادبیات فارسی، دنبالهٔ نهضتی است که در عصر زندیه شروع شده بود، مخصوصاً در این عصر تقلید از سبک نظم قدمای گویندگان فارسی به کمال رسید و بسیاری از مورّخان و منشیانی که نثر فارسی را از وضع انحطاط زمان صفویه خارج کرده و در راهی صحیح انداخته‌اند، در این ایام گسترش یافته‌اند.[۱]

فتحعلی شاه که از مدتی قبل مریض بود و در اصفهان بستری شده بود در ۱۹ جمادی‌الثانی ۱۲۵۰ ق / ۲۳ اکتبر ۱۸۳۴ م در سن ۶۳ سالگی درگذشت.

۳. ظل‌السلطان (علی‌بن شاه‌بن فتحعلی‌شاه متخلص به عادل)، (حکومت ۹۰ روزه)

وی برادر عباس‌میرزا نایب‌السلطنه، و مادر هر دو، دختر فتحعلی‌خان قاجار دولّو بود. بر اثر انتشار خبر فوت فتحعلی‌شاه در اکثر ولایات ایران شاهزادگان به ادعای سلطنت برخاستند.

در تهران شاهزاده ظل‌السلطان پسر دهم فتحعلی‌شاه و در فارس حسینعلی میرزا فرمانفرما، به کمک برادرش حسنعلی میرزا شجاع السلطنه هر یک خود را پادشاه مستقل خواندند.[۲] تا ورود محمدشاه به پایتخت، به صرف اندوخته و خزانهٔ دولتی مشغول بودند.[۳] بقیهٔ شاهزادگان نیز در حوزه‌های حکمرانی خود در انتخاب روش و طریقه‌ای که تبعیت آنان را نسبت به پادشاه وقت تعیین نماید، متحیر و سرگردان بودند.

ظل‌السلطان حکمران تهران هنگامی که در اصفهان بود، از خبر وفات فتحعلی‌شاه آگاه شد وبا شاهزادگان و حکام ولایات مرکزی ایران و عده‌ای از درباریان که در تهران بودند همدست شد و خود را پادشاه خواند و با عنوان «عادل‌شاه» و «علی‌شاه» مدت ۹۰ روز سلطنت کرد. بعد از اعلام سلطنت عده‌ای از اوباش تهران را به عنوان «سرباز» به

---

۱. اقبال: *تاریخ ایران ...*، ص ۸۰۸.

۲. شمیم: *ایران در دورهٔ قاجاریه*، ص ۱۲۴.

۳. اقبال، همان منبع، ص ۸۰۹.

زور پول جمع‌آوری کرد و دسته‌های نظامی را که قبلاً همراه فتحعلی‌شاه به اصفهان رفته بودند با فرماندهٔ آنان یعنی علینقی میرزای رکن‌الدوله (پسر هشتم فتحعلی‌شاه) را به پایتخت احضار کرد. وی با سپاه خود و کلیه ذخایر و اثاثیهٔ سلطنتی به تهران آمد و ضمن ابراز خدمتگزاری، بازوبند فتحعلی‌شاه را که یک قطعه الماس موسوم به «دریای نور» و به وزن ۴۰ گرم بود، به ظل‌السلطان تسلیم کرد.[۱]

ظل‌السلطان یکی از نزدیکان خود به نام محمد جعفرخان کاشی را به وزارت برگزید. رکن‌الدوله را برای ملاقات «محمدمیرزا» (ولیعهد فتحعلی‌شاه) به تبریز فرستاد و او را به قبول سلطنت دعوت کرد. «محمدمیرزا» فرزند عباس میرزا که ولیعهد رسمی ایران بود، پس از شنیدن خبر وفات فتحعلی‌شاه به کمک میرزا ابوالقاسم قائم‌مقام فراهانی که تربیت محمد میرزا را بر عهده داشت، درصدد تهیهٔ قوا برای تسخیر تهران و سرکوب ظل‌السلطان و سایر مخالفان برآمد.

سفرای روس و انگلیس برای عرض تسلیت شاه و تبریک سلطنت محمدمیرزا عازم تبریز شدند. سفیر انگلیس چند تن از افسران انگلیسی را که دربار انگلیس با هیأتی برای تعلیم و تربیت سپاه ایران فرستاده بود با خود به آذربایجان برد.

قائم‌مقام ابتدا دو تن از برادران محمد میرزا یعنی جهانگیر میرزا و خسرومیرزا را در آذربایجان دستگیر و روانهٔ زندان کرد. سپس سپاهیانی که گردآورده بود یک دسته را به همراهی «راولینسن»[۲] از افسران انگلیسی، روانهٔ تهران کرد و بقیهٔ سپاه را برای حفاظت شاه در تبریز باقی گذاشت.

دستهٔ اول سپاه اعزامی از آذربایجان در محل «سادعن» (تاکستان فعلی) در ۴۰ کیلومتری مغرب قزوین با ۱۵۰۰۰ تن سپاه اعزامی ظل‌السلطان که به فرماندهی برادر خود امام‌وردی میرزا روانه کرده بود، روبرو شدند. پس از برخورد مختصری سپاه ظل‌السلطان از هم پاشید و همگی به اردوی محمد میرزا پیوستند. ظل‌السلطان پس از این شکست درصدد پوزش و عذرخواهی و جلب محبت محمدمیرزا برآمد. سرانجام محمدمیرزا در اوائل رمضان سال ۱۲۵۰ ق/ ۱۸۳۵ م به همراهی قائم‌مقام و رجال دربار

---

۱. شمیم، همان منبع، ص ۱۲۵.

2.Rawlinson

خود و سفرای روس و انگلیس به پایتخت وارد شد و در همان سال تاجگذاری کرد و سلطنت ۹۰ روزهٔ ظل‌السلطان پایان یافت.[۱]

۴. محمدشاه (۱۲۶۴-۱۲۵۰ ق/ ۱۸۴۸-۱۸۳۵ م)

پس از ورود محمدمیرزا به تهران هنوز مدعیان دیگر سلطنت بودند از جمله حسینعلی میرزا فرمانفرما و حسنعلی میرزا شجاع‌السلطنه که حکمرانان فارس و کرمان بودند. قائم‌مقام کوشش داشت که برادران و عموهای شاه را با نیرنگ به دام اندازد. او به محمدقلی میرزا ملک‌آرا نوشت:

...که چون شما ارشد اولاد خاقان مغفور هستید بی‌اجازهٔ شما پادشاه قدم بالای تخت نمی‌گذارد، شما باید تشریف فرما شده و حبوهٔ خاقان مغفور را مطابق شریعت طاهره برداشته و اذن و اجازهٔ جلوس را داده، ده دوازده روزی دارالخلافه مانده به مازندران تشریف‌فرما شوید.

«ملک‌آرا» که مردی صادق و پاک‌طینت بود، وارد دارالخلافه شده جمیع این کلمات را حقیقت انگاشته منتظر گرفتن حبوه و اجازهٔ معاودت مازندران نشستند تا بعد از چند روزی مأمور به توقف همدان گردیدند. مآل حال ایشان اینکه در سنهٔ هزار و دویست و شصت در همدان به رحمت ملک منان واصل شد.[۲]

اقدامات قائم‌مقام در مورد «فرمانفرما» و «شجاع‌السلطنه» مؤثر واقع نشد، ناچار شاهزاده فیروزمیرزا با منوچهرخان معتمدالدوله و «لیندسی»[۳] با ۵۰۰۰ سرباز و توپخانهٔ کافی روانه فارس شد. اطرافیان فرمانفرما از ترس مجازات بعدی او را رها کردند و سرانجام فرمانفرما و شجاع‌السلطنه دست از مقاومت برداشتند. شجاع‌السلطنه به امر شاه کور و زندانی شد.

به پاداش خدمات «میرزا ابوالقاسم فراهانی» به مقام صدراعظمی ارتقاء یافت و

---

۱. شمیم، همان منبع، ص ۱۲۶.

۲. جهانگیر میرزای قاجار: **تاریخ نو**، به نقل از: شمیم، همان منبع، ص ۱۲۷.

3.Sir Hanry Lindsay Bethune

محمدشاه کلیهٔ امور کشور را به وی سپرد. قائم‌مقام که از بی‌توجهی و سستی اراده محمدشاه به خوبی اطلاع داشت امور لشکر وکشوری را شخصاً و بدون مراجعه به شاه اداره می‌کرد و به واسطهٔ سوءظنی که به اکثر درباریان و اطرافیان شاه داشت، هیچ یک را در امور مملکت با خود شریک قرار نداد. دشمنان صدراعظم مخفیانه علیه او دست به اقدام زدند و حتی به شاه تلقین کردند که صدراعظم مخفیانه با «ظل‌السلطان» تماس گرفته و توطئه برای برهم زدن اساس سلطنت شاه چیده است. جهانگیر میرزا مؤلف تاریخ نو که خود جزو شاهزادگان یاغی بود و به امر قائم‌مقام دستگیر و مدتی زندانی گردیده است چنین می‌نویسد:

این دعاگوی دولت شاهی (جهانگیر میرزا) از شاهزاده شاهقلی میرزا ولدخان مغفور استماع نمود که چند روز قبل از ظهور خیانت، قائم‌مقام از دالانی که به خلوت کریم‌خان زند می‌رود می‌گذشتم. میرزا ابوالقاسم قائم‌مقام بر سکوئی از آن دالان نشسته بود مرا پیش طلبیده نزدیک خود نشاند و احوال ظل‌السلطان را از من پرسید. گفتم خبری از او ندارم. میرزا ابوالقاسم گفت چرا خبر نداری، از او بپرس که باز میل پادشاهی دارد؟ شاهقلی میرزا گفت که من تحاشی کرده و بیم و هراس بر من غلبه کرد. میرزا ابوالقاسم قائم‌مقام دانست که من خوف کرده‌ام مرا استمالت داده گفت مترس به ظل‌السلطان بگو که دوباره پادشاه شدن تو اشکالی ندارد، مثل آب خوردن آسان است. شاهزاده گفت من ترسان و لرزان ازکلمات او شده رفتم، چند روز دیگر شنیدم که او راگرفته‌اند.[1]

محمدشاه که تحت تأثیر افکار وعقاید دشمنان «قائم‌مقام» قرار گرفته بود به وحشت افتاد و دستور به قتل وی داد. لسان‌الملک سپهر درباره فاجعه قتل صدراعظم ایران چنین می‌نویسد:

مع‌القصه بعد از بازداشتن قائم‌مقام در بالاخانهٔ دلگشا، شاهنشاه غازی فرمودند: نخستین قلم و قرطاس را از دست او بگیرید و اگر خواهد شرحی به من نگارکند، واگذارید که سحری در قلم و جادویی در بنان و بیان اوست که اگر خط او را ببینم فریفته شوم و او را رها کنم. پس بر حسب فرمان عوانان دژخیم

۱. جهانگیر میرزای قاجار، همان منبع.

ادوات نگارش او را گرفته از بالاخانهٔ دلگشا فرود کردند و در بیغوله‌ای که حوض‌خانه خوانند، محبوس داشتند وبعد از شش روز در شب سلخ (۳۰) سفرش خپه (خفه) کردند و جسدش را در جوار بقعهٔ شاهزاده عبدالعظیم رضی‌الله‌عنه به خاک سپردند.[۱]

پس از قتل قائم‌مقام، محمدشاه صدارت خود را به «حاجی‌میرزا آقاسی» آخوند ایروانی سپرد و این شخص که به بی‌اطلاعی و ساده‌لوحی و بی‌تدبیری مشهور است، در مقام صدارت باقی بود:

در تمام مدت سیزده سال صدارت حاجی، پادشاه ایران در حقیقت حاجی بود و محمدشاه علاوه بر آنکه به هیچ وجه در مقابل اعمال واقوام و خواهش و فرمایش حاجی مخالفتی نشان نمی‌داد با وجود همهٔ خطاها و خراب‌کاری‌های حاجی هر کس هر چه در باب او می‌گفت، نمی‌شنید، به تبعید و آزار او نیز می‌پرداخت و چنین عقیده داشت که حاجی هر چه بخواهد می‌شود و هر چه بکند عین صوابست...[۲]

نتیجهٔ سوءسیاست و بی‌تدبیری و بی‌کفایتی حاجی میرزاآقاسی در ادارهٔ امور کشور، اختلالات زیادی در کلیهٔ ایالات و ولایات روی داده بود.

محمدشاه طبعاً ضعیف‌النفس بود. وی اذعان داشت که قادر نخواهد بود با روسیه به نبرد بپردازد، از این رو مصمم شد از طریق فتوحاتی در شرق کشور شهرتی کسب کند. او نه تنها در نظر داشت دوباره کلیهٔ خاک خراسان را تحت تسلط ایران درآورد، بلکه می‌خواست هرات را نیز فتح کند. در این نقشه بیشتر سفیر روس او را تشویق می‌کرد، زیرا عملی شدن این نقشه کاملاً به نفع روس‌ها تمام می‌شد، و اگر هرات با سایر قسمت‌های افغانستان به دست محمدشاه می‌افتاد، روسیه می‌توانست به موجب معاهدهٔ ترکمان‌چای در آن نواحی کنسولگری دایر کند و به این ترتیب نفوذ خود را تا سرحد هند نیز بسط دهد. البته دولت انگلیس هم هر چه قدرت داشت به‌کار برد تا محمدشاه را از عملی کردن این نقشه منصرف سازد، زیرا از قدرت روزافزون روسیه در مشرق زمین به

---

۱. شمیم، همان منبع، ص ۱۲۹.
۲. عباس اقبال: **میرزاتقی‌خان امیرکبیر** (تهران، توس، ۱۳۵۵).

خوبی آگاه و نگران بود و بیم داشت که چنانچه محمدشاه در انجام نقشه‌های خود موفق شود، نزدیکی روسیه به خاک هند صورت حقیقت به خود می‌گیرد. عاقبت محمدشاه از کوشش انگلیسی‌ها برای تغییر عزم خود در مورد فتح هرات خشمگین شد و به‌کلی زمام اختیار خود را در کف وزیر مختار روس قرار داد.

اما قبل از اینکه محمدشاه نقشه‌های خود را به مرحلهٔ اجرا گذارد، صدراعظم خود میرزا ابوالقاسم قائم‌مقام را از صدارت خویش معزول و به جای او حاجی میرزاآقاسی معلم سابق خود را به وزارت عظمی منصوب کرده بود.

محمدشاه علاوه بر آنکه به هرات چشم دوخته بود، می‌خواست کامران میرزا امیر هرات را که از طایفه سدوزائی و از نوادگان احمدشاه درّانی بود، مطیع خویش سازد. کامران میرزا قبلاً تعهد کرده بود که استحکامات قلعهٔ غوریان را بردارد، ولی به عهد خود وفا نکرد و گذشته از آن حتی به خاک ایران نیز متعرض شده بود. محمدشاه در انجام نقشه‌های خویش نه تنها از طرف روس‌ها تشویق می‌شد، بلکه با دوست محمدخان امیر بارکزائی کابل نیز ـ برخلاف تمایل دولت بریتانیا ـ علیه هرات با ایران همکاری داشت. در ۱۲۵۲ ق/ ۱۸۳۶ م محمدشاه به خراسان لشکرکشی کرد، ولی عملیات او منحصر به چند حمله به ترکمن‌ها بود که آن هم مؤثر واقع نشد. خطر ترکمن‌ها رفته رفته بسیار شدید شده بود، چه با اسب‌های خستگی‌ناپذیر و تیزرو خود می‌توانستند مسافات دور را با سرعت هر چه تمامتر بپیمایند و نه تنها غنائم جنگی را به تاراج ببرند، بلکه اسرا را نیز به مردم خیوه و سایر قبایل آسیای میانه بفروشند.

محمدشاه در پائیز ۱۲۵۳ ق/ ۱۸۳۷ م مجدداً عازم تسخیر هرات شد. یارمحمدخان که از مقاصد وی اطلاع یافت نه تنها فوراً به قدر کفایت آذوقه و مهمات تهیه دید، بلکه کلیهٔ آبادی‌های اطراف قلعهٔ هرات را نیز ویران ساخت. ضمناً یک افسر توپخانهٔ انگلیسی به نام الدرد پوتینجر[1] که با تغییر قیافه توانسته بود به هرات وارد شود پس از افشای هویت خویش به خدمت یار محمدخان درآمد و با مدافعین همکاری کرد و در تمام مدت محاصرهٔ هرات، خدمات ذی‌قیمتی برای افغان‌ها انجام داد.

1. Eldred Pottinger

در بهار ۱۲۵۴ ق/ ۱۸۳۸ م سرجان مک‌نیل[1] وزیر مختار انگلیس در تهران به اردوی محمدشاه آمد و از وی مصراً درخواست کرد که دست از محاصرهٔ هرات بردارد، ولی با این همه محمدشاه ترجیح داد که به حرف‌های کنت‌سیمونوویچ[2] وزیر مختار روس گوش دهد. سیمونوویچ شاه را تشویق به مقاومت می‌کرد، به علاوه یک افسر روسی را که معاونش بود، در اختیار محمدشاه گذاشت تا فرماندهی عملیات نظامی در محاصرهٔ هرات را به عهده گیرد.

جان‌مک‌نیل پس از آنکه مساعی‌اش برای میانجیگری بی‌نتیجه ماند، اردوی شاه را به صوب تهران ترک کرد و قبل از رسیدن به پایتخت از طرف دولت انگلیس دستوری دریافت داشت که به اطلاع محمدشاه برساند که اگر دست از کوشش خود برای فتح افغانستان برندارد، روابط دوستانه‌ای که سال‌ها بین ایران و بریتانیا وجود داشته است، قطع خواهد شد و کشور مزبور برای حفظ مستملکات خود دست به اقدامات جدی خواهد زد. مقارن همین ایام به مک‌نیل خبر رسید که دولت هندوستان نمایندگی خود را از بندر بوشهر به جزیرهٔ خارک منتقل و قوایی در این جزیره پیاده کرده است که در صورت لزوم برای حفظ منافع انگلیس به ایران حمله کند. مک‌نیل به اردوی شاه مراجعت نکرد و معاون خود کلنل استودارت[3] را همراه با نامهٔ شدیدالحنی روانهٔ اردوی محمدشاه کرد.

در این اثنا سپاهیان ایرانی پس از آنکه مدت‌ها هرات را گلوله‌باران کردند، به حملهٔ شدیدی دست زدند، ولی پیشرفتی حاصل نشد و محمدشاه از این عدم کامیابی که بسیار گران تمام شده بود، به غایت افسرده خاطر گردید و به حیثیت کنت‌سیمونوویچ نیز لطمه بزرگی وارد آمد. در این گیرودار کلنل استودارت به اردوی شاه رسید و نامهٔ سرجان‌مک‌نیل را تسلیم کرد. محمدشاه از تصرف جزیرهٔ خارک توسط انگلیسی‌ها مطلع شد و بالاخره علی‌رغم تشویق و ترغیب سیمونوویچ، دست از محاصرهٔ هرات برداشت و بی‌اخذ نتیجه به تهران مراجعت کرد.

هنوز از تلاش‌های محمدشاه برای فتح هرات دیری نگذشته بود که حسین‌علی‌شاه،

---

1. John Mac Neil
2.Simonovich
3.Stodart

امام و پیشوای فرقهٔ اسماعیلیه علم قیام برافراشت. نسبت وی به رکن‌الدین خورشاه آخرین پیشوای بزرگ فرقه اسماعیلیه می‌رسید و فتحعلی‌شاه گذشته از آنکه یکی از دختران خود را به عقد وی درآورده، او را به لقب آقاخان ملقب ساخته بود. آقاخان هنگامی که محمدشاه برای رسیدن به سلطنت در کشمکش بود وی را پشتیبانی نمود و با او نیز به خوبی رفتار کرد، ولی تقاضاهای بی‌مورد حاجی میرزاآقاسی، آقاخان را به طغیان برانگیخت و اغلب اسماعیلیان به وی پیوستند، به طوری که توانست کرمان را تصرف کند، ولی به عللی چند ناچار شد که آن شهر را تخلیه کند و به نواحی فارس پناهنده شود. در اوائل ۱۲۵۶ق/ ۱۸۴۰م آقاخان بار دیگر قیام کرد و مجدداً کرمان را متصرف شد، اما اندکی بعد با قوای دولتی که بسیار نیرومندتر از هواخواهان وی بودند، مواجه شد و به بلوچستان و از آنجا به هندوستان گریخت.

گرچه محمدشاه از رویهٔ دولت انگلیس نسبت به مسألهٔ هرات بسیار عصبانی بود، ولی با این همه موافقت کرد که بین ایران و انگلیس عهدنامهٔ بازرگانی منعقد شود که به موجب آن طرفین می‌توانستند در کشورهای یکدیگر اقدام به تأسیس نمایندگی‌های تجارتی کنند.

در تابستان ۱۲۵۸ق/ ۱۸۴۲م بین ایران و عثمانی اختلاف شدیدی روی داد، بدین معنی که از مدت‌ها قبل یعنی از زمانی که لشکریان علیرضاپاشا والی بغداد، محمره را به تاراج دادند، و از هنگامی که ترکان عثمانی نسبت به زوّار ایرانی که به نجف و کربلا می‌رفتند، بنای بدرفتاری را گذاشتند، روابط بین دو کشور تیره شده بود. پس از آنکه دولت عثمانی محمودپاشا والی بغداد را معزول کرد، وی به ایران پناهنده شد. محمدشاه سعی کرد او را به مقام خویش بازگرداند، ولی دولت عثمانی از این کار امتناع ورزید، تا آنکه به دستور محمدشاه والی اردلان به کمک محمدپاشا و یارانش شتافت، ولی این قوا از لشکریان عثمانی که برای مقابله با آن‌ها وارد خاک ایران شده بودند، شکست یافت. این موضوع در تهران باعث سوء تعبیر شد و محمدشاه نزدیک بود سپاهیان خود را برای جنگ با ترکان عثمانی اعزام دارد، لیکن با وساطت انگلستان و روسیه از بروز جنگ جلوگیری شد. مجدداً در سال بعد به علت قتل عام اکثر زوّار ایرانی در کربلا نزدیک بود کار ایران و عثمانی به جنگ بکشد، ولی دولت عثمانی ضمن اظهار تأسف از این واقعه

پیشنهاد پرداخت غرامت به ایران کرد.

ضمناً انگلیس و روس به منظور اینکه به وقایع شومی که مکرر در مرزهای طویل ایران و عثمانی درمی‌گرفت، خاتمه داده باشند دو کشور را تشویق به تشکیل کمیسیونی برای حل اختلافات مرزی کردند و قرار شد که نمایندگان آن دو کشور نیز در کمیسیون مزبور شرکت داشته باشند. در ۱۲۵۹ ق/ ۱۸۴۳ م کمیسیون مزبور در ارزنةالروم (ارزروم) تشکیل گردید و بالاخره پس از مدت‌ها در بهار ۱۲۶۳ ق/ ۱۸۴۷ م معاهدهٔ دوم ارزنةالروم نیز به امضاء رسید. در این معاهده سعی شده بود مرز بین دو کشور مشخص شود، ولی این امر مستلزم عملیات زیادی بود و به همین دلیل در سال ۱۲۶۴ ق/ ۱۸۴۸ م اعضای کمیسیون مذکور در بغداد مجدداً گرد آمدند و علامت‌گذاری مرزها را که بسیار کار مشکلی بود، شروع کردند. این عمل تا اواخر سال ۱۲۶۹ ق/ ۱۸۵۳ م به طول انجامید. با این وصف مسأله مرزی بین ایران و عثمانی به طور نهایی حل نشد.

محمدشاه در اواخر سلطنتش با قیام «بابیه» مصادف شد. در جمادی‌الاول ۱۲۶۰ ق/ مه ۱۸۴۴ م «میرزاعلی محمدشیرازی» که فرزند یکی از تجّار شیراز بود خود را «باب» خواند و دیری نگذشت که هواخواهانی پیدا کرد. گرچه در ابتدا محمدشاه نسبت به او شدت عمل به خرج نمی‌داد، ولی به زودی اقدامات باب موجب نگرانی شاه شد و او را به زندان انداخت. با وجود این، حرکت بابیه ادامه داشت و در زمان ناصرالدین شاه منجر به خونریزی‌های فراوان شد.

محمدشاه که سال‌های متمادی دچار کسالت بود در اواخر تابستان ۱۲۶۴ ق/ ۱۸۴۸ م سخت به بستر بیماری افتاد و در ۶ شوال ۱۲۶۴ ق/ ۴ سپتامبر ۱۸۴۸ م درگذشت.

۵. ناصرالدین شاه (۱۳۱۳-۱۲۶۴ ق/ ۱۸۹۶-۱۸۴۸ م)

پس از محمدشاه، پسر دوم او «ناصرالدین‌میرزا» که در آن هنگام بیش از هفده سال نداشت به سلطنت رسید. چون رسم چنین بود که ولیعهد فرمانروای آذربایجان باشد، از این رو ناصرالدین میرزا با وجود صغر سن چندی بود که شاغل این مقام شده بود. وی پس از آنکه در تبریز بر تخت نشست خود را با عجله به تهران رسانید و در ذیحجهٔ

۱۲۶۴ ق / اکتبر ۱۸۴۸ م به تخت سلطنت جلوس کرد.[۱]

در این دوره ایران دچار آشفتگی فراوانی بود. اکثر وزراء دسته‌جمعی به محل تابستانی سفارت انگلیس رفته بودند که برای انجام امور مملکت شورائی تشکیل دهند تا شاه به تهران برسد و ضمن اعلام وفاداری نسبت به ناصرالدین شاه تقاضای برکناری حاجی میرزاآقاسی را که از مدت‌ها قبل وجههٔ خود را از دست داده بود ـ کردند. حاجی میرزاآقاسی ابتدا در شاه‌عبدالعظیم بست نشست، اما بعد به کربلا تبعید شد.

ناصرالدین شاه، «میرزاتقی‌خان امیرنظام» را به صدارت خود برگزید. «امیرنظام» برای اعادهٔ نظم و فرونشاندن هرج و مرج از هرگونه اقدامی فروگذاری نکرد و پس از مدتی به لقب «امیرکبیر» مفتخر شد و شاه به‌منظور پاداش خدمات بزرگش، خواهر خود را به عقد امیر درآورد. این عمل امید بسیاری از مدعیان این مقام را به یأس مبدل ساخت و ایشان از همین تاریخ به دشمنی و کارشکنی نسبت به میرزاتقی‌خان اقدام کردند.

در این ایام «میرزانصراللەخان نوری» معروف به «میرزا آقاخان نوری» که حاجی‌میرزا آقاسی سابقاً او را به کاشان تبعید کرده بود، تحت حمایت نمایندهٔ انگلیس با احترام تمام به شهر وارد شد. ظاهراً انگلیسی‌ها خیال داشتند او را به جای «میرزاتقی‌خان» که او را به سیاست روسیه متمایل می‌پنداشتند، به صدارت برسانند. ناصرالدین شاه به میرزا آقاخان که بی‌اجازهٔ دولت به تهران آمده بود، امر به مراجعت به کاشان داد. اما میرزاآقاخان به وساطت انگلیسی‌ها در تهران ماند.[۲] با وجود مشکلات متعدد، امیرکبیر به اقدامات اصلاحی خود ادامه می‌داد.

به دستور امیرکبیر اولین نشریهٔ هفتگی کشور ایران به نام روزنامهٔ وقایع اتفاقیه در تهران به طبع رسید. اقدامات امیرکبیر و قلع و قمع فساد موجب شد که دشمنان زیادی پیدا کند و عاقبت به تحریک آنان در ربیع‌الاول ۱۲۶۸ ق / ژانویهٔ ۱۸۵۲ م در حمام «فین» کاشان به قتل رسید.

ناصرالدین شاه به جای امیرکبیر، «میرزاآقاخان نوری» (اعتمادالدوله) را به صدارت برگزید. پس از مدتی اعتمادالدوله نیز برکنار شد.

پس از عزل اعتمادالدولهٔ نوری، تا سال ۱۲۸۱ ق / ۱۸۶۴ م دیگر کسی را به صدارت

---

۱. شمیم: *ایران در دورهٔ قاجاریه*، ص ۱۵۵.

۲. اقبال: *تاریخ ایران*، ص ۸۲۰ و بعد.

اختیار نکرد، بلکه هیأت وزرائی تشکیل داد که ریاست آنان در حقیقت با شخص شاه بود. ۲۴ شوال ۱۲۸۱ ق/ مارس ۱۸۶۵ م ناصرالدین شاه «میرزامحمدخان قاجار» وزیر جنگ راکه سال قبل در سرکوبی ترکمن‌های استرآباد موفقیت‌هایی به دست آورده بود و «سپهسالار اعظم» لقب یافته بود، به صدارت برگزید و اختیار وزارتخانه‌های جنگ، مالیه و خارجه راکه شاه مستقیماً اداره می‌کرد به او واگذاشت.[۱]

صدارت میرزامحمدخان قاجار تا سال ۱۲۸۴ ق/ ۱۸۶۷ م طول کشید. در این سال شاه «میرزا یوسف مستوفی‌الممالک» وزیر مالیه را عنوان «شخص اول» داد. وی بدون آنکه لقب و عنوان صدارت داشته باشد تا سال ۱۲۸۸ ق/ ۱۸۷۱ م کارها را اداره می‌کرد.

پس از کناره‌گیری مستوفی‌الممالک، شاه حاجی «میرزاحسین‌خان مشیرالدوله» را ابتدا با لقب «سپهسالار» به وزارت جنگ و فرماندهی سپاه، و سپس در ۲۹ شعبان ۱۲۸۸ ق/ ۱۴ نوامبر ۱۸۷۲ م به صدارت اختیار کرد. حاجی میرزا حسین‌خان در سفر دوم ناصرالدین شاه به فرنگ در سال ۱۲۹۵ ق/ ۱۸۷۸ م نیز با او همراه بود و پس از مراجعت از سفر، شاه او را با «مستوفی‌الممالک» در ادارهٔ کلیه امور شریک کرد.

ناصرالدین شاه در سال ۱۲۹۷ ق/ ۱۸۸۰ م مستوفی‌الممالک را از وزارت خارجه و جنگ و سپهسالاری عزل کرد و به حکومت قزوین فرستاد وکمی بعد نیز به پیشکاری آذربایجان مأمور نمود و در این مأموریت به سفارت فوق‌العاده به روسیه رفت و پس از مراجعت به حکومت خراسان و سیستان و تولیت آستان روانه شد. این مأموریت در حقیقت در حکم تبعید او از پایتخت بود. وی در همین سمت در تاریخ ۲۱ ذی‌الحجه ۱۲۹۸ ق/ ۱۵ نوامبر ۱۸۸۱ م در سن ۵۷ سالگی در مشهد وفات یافت.[۲]

پس از فوت مستوفی‌الممالک، ناصرالدین شاه مقام صدارت را بر عهدهٔ «میرزاعلی‌اصغرخان امین‌السلطان» پسر آقا محمد ابراهیم آبدارباشی نهاد که در این تاریخ هنوز سی سال نداشت و بعدها او را وزیر اعظم لقب داد.

امین‌السلطان در ماه شعبان ۱۳۰۶ ق/ آوریل ۱۸۸۹ م همراه شاه به فرنگستان رفت. این مسافرت که سفر سوم او به اروپا بود، از شعبان ۱۳۰۶ تا صفر ۱۳۰۷ ق/ آوریل تا اکتبر ۱۸۸۹ م به طول انجامید که اروپائیان به بعضی از امتیازات از جمله «امتیاز لاتاری» و

۱. همان منبع، ص ۸۳۶.
۲. همان منبع، ص ۸۳۹.

افتتاح قمارخانه دست یافتند.[۱]

ناصرالدین شاه مردی مستبد به رأی، خودخواه، متظاهر به دین و شعائر دینی، شیفتهٔ اصلاحات و اقدامات تازه برای تحکیم اساس سلطنت و استقرار نفوذ خویش در میان درباریان و اطرافیان بود. او خود را «خلیفهٔ اسلام» در عالم تشیّع می‌دانست و به همین سبب بود که مورّخان قاجاریه تهران را «دارالخلافه» خوانده‌اند. ناصرالدین شاه با آنکه هیأت وزیرانی برگزیده بود و طبق فرمان آنان را در کارهای مملکت اختیار داده بود، لیکن هیچ وزیر و مأمور عالیرتبه‌ای جسارت آن را نداشت که امر مهّمی را بدون اجازهٔ شاه‌انجام دهد. همگی او را تواناترین رجل سیاسی کشور و «ظل‌الله»، و اطاعت از فرمان او را واجب و به منزلهٔ اطاعت از فرمان الهی می‌دانستند. بدین ترتیب در حقیقت زمام کلیهٔ امور کشور در دست شخص ناصرالدین شاه بود.

زندگی خصوصی ناصرالدین شاه و وضع حرمسرا و شیفتگی و هوسرانی و لطیفه‌گویی و طبع شعر و سایر خصوصیات اخلاقی او موضوع داستان‌ها، روایات و حکایات متعددی است. «لسان‌الملک سپهر» اشعاری از دیوان اشعار شاه را در کتاب خود نقل کرده است.[۲]

* * *

از مهم‌ترین وقایع داخلی در اوایل سلطنت ناصرالدین شاه، حرکت «بابیه» است. در این هنگام بابیه، خود را از اسلام جدا دانسته و هدفشان آن بود که حکومتی روحانی که همان حکومت «باب» باشد، تشکیل دهند. از این رو دشمنان جدّی حکومت و خانوادهٔ سلطنت به شمار می‌رفتند. در این موقع «باب» در زندان بود و شاه که از توسعهٔ نهضت بابیه بیمناک بود، فرمان داد باب را تیرباران کنند (۲۷ شعبان ۱۲۶۶ ق/ ۱۸۵۰ م) ظاهراً گلولهٔ سربازانی که مأمور تیرباران وی بودند کمانه کرد و موجب پاره شدن طنابی شد که میرزا علی‌محمد را به آن آویخته بودند، در این میان وی کوشید تا فرار کند، ولی مجدداً دستگیر و اعدام شد. اعدام میرزا علی‌محمد حرکت بابیه را فرو ننشاند، چنان‌که در پائیز ۱۲۶۸ ق/ ۱۸۵۲ م ناصرالدین شاه مورد حملهٔ سه تن از متعصبین بابی قرار گرفت، ولی تصادفاً جان سالم به در برد. در اثر این سوء قصد، پیروان باب به شدیدترین وضعی

۱. همان منبع، ص ۸۴۵.

۲. سپهر: *ناسخ‌التواریخ*، ج ۴، ص ۳۷۵.

توقیف و شکنجه شدند و ضمن آن نیز قرةالعین شاعرهٔ بابیه و سایر رهبران این دسته اعدام شدند و اکثر افراد برجستهٔ بابی که زنده ماندند، یا فراری و یا آنکه به کشورهای دیگر تبعید شدند. ناصرالدین شاه پس از آنکه لزوم اقدامات اصلاحی در کشور را دریافت، در تاریخ ۲۰ شعبان ۱۲۸۷ ق/ ۱۷ نوامبر ۱۸۷۰ م فرمانی صادر کرد که به موجب آن شورای مملکتی مرکب از ۹ وزیر و به ریاست صدراعظم تشکیل شود.

در نیمهٔ دوم دورهٔ سلطنت ناصرالدین شاه، عده‌ای از خارجیان تقاضای امتیاز بهره‌برداری از معادن و سایر منابع کشور را کردند و برخی از آنان نیز توانستند امتیازاتی کسب کنند. اولین و مهّم‌ترین آن‌ها عبارت از امتیازی بود که در ۱۲۸۹ ق/ ۱۸۷۲ م به بارون رویتر[1] اعطا شد. این امتیاز در ایران مورد تنفر عموم واقع شد، به علاوه موجب اعتراض روس‌ها نیز گردید و بالاخره ناصرالدین شاه یک سال بعد آن را لغو کرد. روسیه نیز در گرفتن امتیاز کوتاهی نکرد و از جمله امتیاز شیلات و نیز امتیازی برای تأسیس بانک روس به دست آورد در ۷-۱۳۰۶ ق/ ۱۸۸۹ م به بارون جرج رویتر[2] پسر بارون جولیوس نامبرده به عنوان غرامت لغو امتیاز پدرش، امتیاز محدودتری اعطاء شد که به موجب آن می‌توانست بانکی تأسیس و نیز از بعضی معادن بهره‌برداری کند. همین امتیاز بعداً منجر به تأسیس بانک شاهنشاهی ایران و بانک صنایع و معادن شد.

یکی از امتیازاتی که نتایج نامطلوبی به بار آورد عبارت از امتیاز انحصار تنباکو (رژی) بود. به موجب این امتیاز که به یک شرکت انگلیسی اعطاء شده بود، به مدت ۵۰ سال ادارهٔ کلیهٔ محصول تنباکو و فروش و صدور آن به شرکت رژی واگذار شد و همچنین براساس آن قرار شده بود که ناصرالدین شاه ۲۵ درصد منافع به اضافهٔ سالیانه ۱۵ هزار لیره به عنوان حق‌الامتیاز را از شرکت مذکور دریافت کند. به مجرد اینکه مردم از شرایط این امتیاز باخبر شدند فریاد اعتراض از همه جا برخاست. پس از آنکه مرجع تقلید وقت حاج آقا میرزا حسن شیرازی مصرف تنباکو را تحریم کرد، ناصرالدین شاه امتیاز آن را لغو و قبول کرد غرامت شرکت مزبور راکه بالغ بر ۵۰۰/۰۰۰ لیره می‌شد، بپردازد و چون دولت پولی در بساط نداشت مبلغ مزبور را بانک شاهنشاهی به حساب ایران پرداخت و از این تاریخ سلسله قروض ایران شروع شد.

1. Baron Julius de Reuter

2. Baron George de Reuter.

اوضاع اجتماعی ایران در اثر حرکت‌هایی که به خاطر اصلاحات اجتماعی ناشی از بحران اعطای امتیاز تنباکو به وجود آمده بود، در این زمان بسیار مغشوش بود. در این میان دو تن ـ هر یک به دلیل مختلفی ـ بیش از همه مورد توجه بودند: یکی ملکم‌خان و دیگری سیدجمال‌الدین اسدآبادی. ملکم‌خان سال‌ها سفیر ایران در لندن بود، او بر سر مسألهٔ امتیاز لاتاری با ناصرالدین شاه و وزرای او اختلاف پیدا کرد و از کار برکنار شد و در لندن اقامت گزید، وی در ۱۳۰۸ ق / ۱۸۹۰ م در همان جا روزنامه‌ای به نام قانون منتشر ساخت. همین شخص اولین لژ فراموشخانه (لژ فراماسیون) را در ایران تأسیس کرد که اکثر اعضای آن، قبلاً از محصلین مدرسهٔ دارالفنون تهران بودند. بعدها این «لژ» به دستور ناصرالدین شاه ممنوع شد.

سیدجمال‌الدین اسدآبادی در انتشار افکار آزادیخواهی بسیار فعال بود. او در بسیاری از علوم متبحر بود و بر دیگران نفوذ کلامی عظیم داشت. وی گرچه در ابتدا مورد لطف ناصرالدین شاه بود، ولی بعداً به علت ترس و تنفرش از اصلاحات سیاسی با او مخالفت ورزید و او نیز به شدت به ناصرالدین شاه واستبدادش حمله می‌کرد تا آنکه عاقبت او را از ایران بیرون کردند. سیدجمال‌الدین همچنان در خارج ایران نیز برای آزادی فعالیت می‌کرد و به سبب نفوذ کلام وی بود که یکی از طرفدارانش به نام «میرزارضا کرمانی» در ۱۳ ذیحجهٔ ۱۳۱۳ ق / ۲۷ مه ۱۸۹۶ م در شب سالگرد پنجاهمین سال جشن تاجگذاری ناصرالدین شاه وی را به قتل رساند.

٦. مظفرالدین شاه (۱۳۲۴-۱۳۱۳ ق / ۱۹۰٦-۱۸۹٦ م)

مظفرالدین شاه که در سال ۱۲۶۹ ق / ۱۸۵۳ م تولد یافته، پسر چهارم ناصرالدین شاه بود. دو برادر بزرگتر او «معین‌الدین میرزا» و «امیرقاسم‌خان» که یکی بعد از دیگری به ولیعهدی رسیده بودند، هر دو در خردسالی فوت کردند و پسر سوم ناصرالدین شاه یعنی «مسعودمیرزا ظل‌السلطان» که سه سال از مظفرالدین شاه بزرگتر بود چون مادرش از خاندان سلطنتی نبود به ولیعهدی نرسید و مظفرالدین شاه در ۱۲۷۴ ق / ۱۸۵۸ م یعنی

در پنج سالگی به این سمت منصوب شد.[۱]

وی پس از گذراندن یک دورهٔ طولانی ولیعهدی، به سلطنت رسید. با وجود سه سفر که ناصرالدین شاه به فرنگستان رفت و در غالب نقاط کشور به سیاحت پرداخت، پسرش کمتر از آذربایجان خارج شد. پس از کشته شدن ناصرالدین شاه و آمدن ولیعهد به تهران، «امین‌السلطان» که قدرتی فوق‌العاده داشت، همچنان در مقام خود باقی بود تا سرانجام مظفرالدین شاه در اواخر سال ۱۳۱۴ ق / ۱۸۹۷ م او را به صدارت منصوب نمود.[۲]

صدارت در دورهٔ سلطنت کوتاه مظفرالدین شاه بین «امین‌السلطان» و «امین‌الدوله» دست به دست می‌گشت. مظفرالدین شاه:

> *زایدالوصف ساده‌لوح، سهل‌القبول، متلّون‌المزاج، مسخره و مضحکه پسند، بدخلوت، با شرم حضور بود. امور سلطنت با میل عمله‌جات خلوت، با وزراء خود غرض اداره می‌شد. خلوتیان پادشاه گویا از پست فطرتان و پست نژادان بی‌تربیت و بداخلاقان انتخاب شده بودند. از این رو وضع دربار ملاعبه بود. پادشاه شخصاً با آن همه تعلیم و تربیت دارای هیچ علم نبود و از اطلاعات سیاسی و تاریخی و غیره که لازمهٔ جهانداری است بی‌بهره بود و از این رو مآل‌بینی و عاقبت‌اندیشی، حتی برای خود و اخلاف خویش هم به خاطرش خطور نمی‌کرد.*[۳]

در دوران مظفرالدین‌شاه، به جای آنکه برای بی‌پولی و پریشانی احوال کشور از طریق اصلاحات داخلی، مبارزه‌ای جدّی با دزدان و رشوه‌خواران شود، دست به کار استقراض از خارج کشور زده شد. قروض از روسیه و انگلیس و در مقابل آن عایدات شیلات بحرخزر، پستخانه و تلگراف‌خانه، گمرکات فارس و خلیج فارس در اختیار دول بیگانه قرار گرفت و تسلط قدرت‌های استعماری آن زمان در ایران بیش از بیش توسعه یافت. بدین ترتیب آنان در دورهٔ سلطنت مظفرالدین شاه و با کمک «میرزاعلی‌اصغرامین‌السلطان» و ایادی دیگر خود امتیازات به دست آمدهٔ سابق را تمدید

---

۱. اقبال: *تاریخ ایران*، ص ۸۴۸. ۲. همان منبع، ص ۸۴۹.

۳. ناظم‌الاسلام کرمانی: *تاریخ بیداری ایرانیان*، به اهتمام سعیدی سیرجانی (تهران، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۴۶)، ص ۱۳۱ و بعد.

کردند و با کسب اختیارات جدید و رخنه در امور گمرکی ایران، محاصرهٔ اقتصادی این کشور را کامل نمودند. خرابی وضع مالیه و خرج‌های بلهوسانه شاه و اعمال خودخواهانهٔ امین‌السلطان بالاخره باعث اعتراضات شدید مردم شد و چون همه این اوضاع را از «اتابک» می‌دانستند، در عزل او به روحانیان متوسل شدند و آنان هم در جمادی‌الاخری ۱۳۲۱ ق / سپتامبر ۱۹۰۳ م عزل او را جداً از شاه خواستند.

مظفرالدین شاه «امین‌السلطان» را منفصل و «سلطان مجید میرزا عین‌الدوله» را به جای او صدراعظم کرد.[۱]

«عین‌الدوله» نسبت به آزادی‌خواهان و مشروطه‌طلبان که از مدت‌ها پیش به کوشش و فعالیت برخاسته بودند، به خشونت تمام رفتار کرد. او مردی خودخواه و جاهل و از مصالح کشوری بی‌خبر بود و بی‌اعتنائی او به روحانیان موجب آن شد که بعضی از آنان حکم تکفیر او را صادر کردند.

عین‌الدوله به توقیف بعضی از روزنامه‌ها وتبعید جمعی از آزادی‌خواهان پرداخت اجرای امر شاه را در تأسیس «عدالتخانه» به تعویق انداخت. بر اثر فشار عین‌الدوله و استبداد او، مردم دست به اعتراض زدند و در مسجد جامع تهران اجتماع کردند، و علناً عزل عین‌الدوله و اجرای تأسیس عدالتخانه را از شاه خواستار شدند. عاقبت شاه عین‌الدوله را معزول کرد و «میرزا نصرالله نائینی مشیرالدوله» را که وزیر خارجه بود، به‌جای او صدارت داد و در چهاردهم جمادی‌الثانی ۱۳۲۴ ق / اوت ۱۹۰۶ م فرمان مشروطیت صادر شد و ۱۸ شعبان همان سال اولین مجلس شورای ملی ایران تشکیل و قانون اساسی تدوین شد که شاه در ۱۴ ذی‌القعدهٔ ۱۳۲۴ ق / دسامبر ۱۹۰۶ م امضاء کرد و پنج روز پس از آن فوت نمود.[۲]

۷. محمدعلی شاه (۱۳۲۷-۱۳۲۴ ق / ۱۹۰۹-۱۹۰٦ م)

محمدعلی میرزا پسر ارشد مظفرالدین شاه در تبریز متولد شد و مادرش دختر میرزاتقی‌خان امیرکبیر بود. در سال ۱۳۱۳ ق / ۱۹۸۵ م به ولیعهدی منصوب و به

۱. اقبال، همان منبع، ص ۸۵۱.
۲. همان منبع، ص ۸۵۴.

آذربایجان مأمور گردید. پس از فوت مظفرالدین شاه به تهران احضار شد و به نام «محمدعلی‌شاه» به سلطنت رسید و قانون اساسی مشروطیت را که پدرش امضاء کرده بود، تأیید کرد (چهارم ذی‌الحجهٔ ۱۳۲۴ ق / ژانویه ۱۹۰۷ م).[۱]

محمدعلی شاه از همان ابتدای سلطنت مجلس را تحقیر کرد و هیچ یک از وکلای مجلس را برای شرکت در مراسم تاجگذاری خویش دعوت نکرد.

انعکاس مراسم تاجگذاری محمدعلی شاه در مجلس شورای ملی موجب آشفتگی و اعتراض نمایندگان شد. اما محمدعلی شاه که به کلّی زیر نفوذ مستقیم روسیهٔ تزاری قرار گرفته بود، به گفته‌ها و اعتراضات نمایندگان مجلس وقعی ننهاد و همچنان به اقدامات خود برای برانداختن رژیم جدید ادامه می‌داد. بدین ترتیب آغاز سلطنت محمدعلی شاه را باید آغاز مبارزهٔ واقعی و قطعی بین نیروهای ملّی وعوامل و عناصر رژیم استبداد دانست.[۲]

گردانندگان مجلس از محمدعلی شاه می‌خواستند که کار تصفیه و اصلاح دستگاه‌های دولت را به نفع رژیم جدید آغاز کند. به همین سبب زمزمهٔ اخراج مستشاران خارجی از ایران در مجلس به گوش می‌رسید و در همان اوقات موضوع تأسیس بانک ملی ایران و تجدید نظر در میزان حقوق و مستمری شاه و شاهزادگان نیز مطرح شد. بدین ترتیب مسائل زیر در برنامهٔ کار و اقدامات مجلس قرار گرفت:

۱. با لایحهٔ متمم قانون اساسی موافقت نماید.
۲. اعلام کند که کشور ایران دارای حکومت مشروطه است.
۳. مسیو «نوز» بلژیکی را که رئیس کل گمرکات ایران و مورد تنفر عموم بود، برکنار کند.
۴. قانونی وضع شود که هیچ فرد خارجی نتواند در ایران به مقام وزارت برسد.
۵. تأسیس بانک ملی ایران.
۶. ممنوعیت هرگونه وام‌خواهی از روسیه و انگلیس.
۷. جلوگیری از استفاده‌های نامشروع عمّال دولت خاصّه در مورد وصول مالیات.

پس از آن، مجلس کابینه‌ای به ریاست نصرالله‌خان مشیرالدوله تشکیل داد و تعدادی از والیان و متنفذان مستبد را از کار برکنار کرد. در این هنگام انجمن‌های سیاسی که در

۱. همان منبع، ص ۸۵۴.
۲. شمیم، همان منبع، ص ۴۶۶.

اواخر سلطنت مظفرالدین شاه در تهران تشکیل شده بودند. در این مجادله که به خاطر آزادی صورت می‌گرفت، سهم به سزائی داشتند، توسعه یافتند و در تهران حدود ۱۸۰ انجمن به وجود آمد.

در صفر ۱۳۲۵ ق/ مارس ۱۹۰۷ م مردم تبریز جلوی محمولهٔ بزرگی را که محتوی اسلحه و مهمات بود و محمدعلی شاه از روسیه وارد کرده بود، گرفتند و آن را توقیف کردند. هنگامی که اتابک اعظم (میرزاعلی اصغرخان) صدراعظم دورهٔ ناصری و مظفری که مورد تنفر شدید مردم بود، مجدداً از تبعید فراخوانده شد و به سمت رئیس هیأت وزراء منصوب گردید، بر خشم مردم افزوده شد.

در همین اوقات اتابک برای جلب موافقت مجلس نسبت به دریافت قرضهٔ دیگری از خارج، سعی می‌کرد عناصر معتدل مجلس را با خود همراه سازد و چیزی نمانده بود که موفق شود که به دست شخصی به نام عباس آقا که خود را عضو شمارهٔ ۴۱ «انجمن فدائیان ملی» معرفی کرده بود، به قتل رسید.

درست در همان زمان که اتابک کشته شد، یعنی در شعبان ۱۳۲۵ ق/ سپتامبر ۱۹۰۷ م، قرارداد روس و انگلیس دایر به تقسیم ایران به سه منطقه یعنی حوزهٔ نفوذ روس در شمال ومرکز، منطقهٔ نفوذ انگلیس در جنوب شرقی و منطقهٔ بی‌طرف در جنوب غربی منعقد گردید. همین که خبر انعقاد این قرارداد به مردم رسید وحشت و خشم عمومی را برانگیخت. انگلیس که تا آن وقت نسبت به مشروطه‌خواهان علاقه نشان می‌داد، با این قرارداد دیگر دوستدار ایران شناخته نشد. چنین وانمود شد که انگلیس و روس برای آنکه جبههٔ مشترکی در مقابل قدرت روزافزون آلمان در آسیا تشکیل دهند، مجبور از چنین سازشی به ضرر ایران بودند، ولی این موافقت‌نامه منحصر به ایران نبود، بلکه افغانستان و تبّت را نیز در برمی‌گرفت.

در این موقع کمیسیون مخصوص، لایحهٔ متمم قانون اساسی را تکمیل کرد و در ماه ربیع‌الاول ۱۳۲۵ ق کار خود را به اتمام رسانید، در این قانون که شامل ۱۰۷ اصل بود حقوق مردم، اختیارات سلطنت و موارد استفادهٔ آن، حقوق و مزایای مجلس شورای ملی و سنا تفویض تاج و تخت به محمدعلی شاه و جانشینان وی در سلسلهٔ قاجار، حقوق شاه و وزراء، اختیارات قضّات و محاکمات دادگستری و بالاخره انجمن‌های

ولایتی و غیره تعریف و تعیین شده بود. با آنکه محمدعلی شاه با تصویب این قانون مخالف بود و چندی توشیح آن را به تأخیر انداخت، لیکن ناچار در ۲۹ شعبان ۱۳۲۵ ق / ۱۶ اکتبر ۱۹۰۷ م آن را تصویب و امضاء کرد. در ماه بعد مجلس اولین بودجهٔ کشور را تنظیم نمود و مقرری‌های زیاد و نابجا را از بین برد و دیگر سوء استفاده‌های مالی از تیولات و مخارج زاید شخص محمدعلی شاه را کسر کرد. محمدعلی شاه از میزان مبلغی که به وی اختصاص داده شده بود بسیار ناراضی بود و با وجود آنکه در شوال ۱۳۲۵ ق / نوامبر ۱۹۰۷ م ضمن بازدید از مجلس دوباره سوگند یاد کرد که از آن پشتیبانی کند، ولی پس از یک ماه نقشهٔ از بین بردن مجلس را کشید، که موفق نشد.

در ربیع‌الثانی ۱۳۲۶ ق / مه ۱۹۰۸ م سعی شد که روابط بین محمدعلی شاه و مجلس بهبود یابد. ضمن آنکه شاه از حملاتی که توسط روزنامه‌ها علیه او می‌شد، شدیداً شکایت داشت، نمایندگان مجلس شورای ملی از وی خواستند که معلم سابق و بدنام خود یعنی شاپشال‌خان روسی را که از سرسخت‌ترین مخالفین مشروطه بود، اخراج کند. با وجود آنکه مجلس به مطبوعات و وعاظ اندرز داد که لحن ملایم‌تری اختیار کنند، مع‌هذا محمدعلی شاه، شاپشال‌خان و سایر مستبدین را از کار برکنار نکرد، ولی بعدها بالاخره تن به این کار داد. در جمادی‌الاول ۱۳۲۶ ق / ژوئن ۱۹۰۸ م رابطهٔ شاه و مجلس رو به وخامت گذاشت.

محمدعلی شاه با اعلام حکومت نظامی یک افسر روسی به نام کلنل لیاخوف[1] را به فرماندهی قشون منصوب کرد. در بیست و سوم همین ماه با وجود آنکه محمدعلی شاه در روز قبل از آن موافقت کرده بود به پیشنهادات نمایندگان مجلس پاسخ مثبت دهد، به وسیلهٔ قزاق‌ها باغ و عمارت حاجی میرزاحسین‌خان سپهسالار را ـ که محل مجلس بود ـ محاصره کرد و آن را به توپ بست و علی‌رغم دفاع شجاعانه‌ای که آزادی‌خواهان و ملیّون از مجلس کردند، شکست خوردند و اکثر نمایندگان مجلس و وعاظی که پیشوای مبارزان بودند از جمله سیدجمال‌الدین اصفهانی و میرزانصرالله ملک‌المتکلمین و میرزا جهانگیرخان شیرازی (صوراسرافیل) دستگیر و کشته شدند و بعضی از آنان چون سیدحسن تقی‌زاده که نمایندهٔ تبریز بود، فرار کردند و یا در سفارت انگلیس متحصن شدند.

1.Liakhov

پس از آن محمدعلی شاه حکومت استبدادی مطلق برقرار کرد. این دورهٔ تاریک به نام دورهٔ «استبداد صغیر» معروف است. در ابتدای این دوره علیه قدرت محمدعلی شاه مبارزه نمی‌شد و کسی یارای مخالفت با وی را نداشت. هنگامی که در تبریز برای اولین بار انقلابی به پا شد، سپاهیان محمدعلی شاه به فرماندهی عین‌الدوله آن شهر را محاصره کردند و این محاصره در ربیع‌الاول ۱۳۲۷ ق / آوریل ۱۹۰۹ م ـ یعنی موقعی که سربازان روس ظاهراً به بهانهٔ حمایت از خارجیان وارد این شهر شدند ـ خاتمه یافت. با این همه در این موقع مشروطه‌خواهان قدرت خویش را باز یافته بودند، خاصّه در اصفهان که خوانین بختیاری که بسیار بانفوذ بودند، بدان‌ها پیوستند. همچنین محمد ولی‌خان تنکابنی (سپهدار) رشت را تصرف کرد. در ماه جمادی‌الاول ۱۳۲۷ ق / ژوئن ۱۹۰۹ م، حاجی علی‌قلی‌خان (سردار اسعد) بختیاری با قوای خود به تهران حرکت کرد. هم‌زمان با حرکت بختیاری‌ها قوای دیگر مجاهدان و مشروطه‌خواهان از رشت عازم پایتخت شدند. در این زمان دولت روسیه برای حمایت از محمدعلی شاه در بندر انزلی سرباز پیاده کرد. مجاهدین پس از آنکه مقاومت ضعیف سپاهیان شاه را در هم شکستند، وارد پایتخت شدند. محمدعلی شاه در جمادی‌الثانی ۱۳۲۷ ق به سفارت روس در زرگنده پناهنده شد. در همان شب سران ملّیون و پیشوایان روحانی و بقایای وکلای مجلس دورهٔ اول ضمن تشکیل اجتماعی با صدور اعلامیه‌ای محمدعلی شاه را برای همیشه از سلطنت خلع کردند. آنگاه پسر بزرگش سلطان احمدمیرزا را که در آن وقت بیش از ۱۱ سال نداشت به عنوان جانشین وی انتخاب و چون شاه صغیر بود علی‌رضاخان عضدالملک را که رئیس ایل قاجار بود، به نیابت سلطنت منصوب کردند.

۸. احمدشاه (۱۳۴۴-۱۳۲۷ ق / ۱۹۲۵-۱۹۰۹ م)

شاه مخلوع که به روسیه پناهنده شده بود، برای آنکه مجدداً تاج و تخت را به دست آورد، با کشتی از بحرخزر گذشت و در گمیش تپه پیاده شد. در آنجا گروهی از هواخواهان و مرتجعین به او ملحق شدند. گرچه در ابتدا از این موضوع وحشتی در تهران ایجاد شد، ولی ملیّون به زودی بر این وضع غالب آمدند و قوایی برای مقابله با او و طرفدارانش که درِ حال پیشروی به سوی پایتخت بودند، اعزام داشتند. همین که قوای

متخاصم به یکدیگر برخورد کردند، هواداران محمدعلی شاه شکست یافته و متواری شدند و خود شاه به روسیه گریخت.

در این موقع خطر سالارالدوله ـ که یکی از برادران محمدعلی شاه بود ـ دولت مشروطه را نیز تهدید می‌کرد. وی قوایی از عشایر لرستان و کردستان گرد آورد و همدان را مسخّر ساخت و سپس عازم تهران شد، مع‌هذا سپاه وی در نزدیکی ساوه منهدم شد و خود او نیز فرار کرد، ولی بعد ضمن سال‌های متمادی چندین بار موجب زحمت شد.

در این زمان، وضع مالی کشور رو به وخامت می‌گذاشت. در اواخر سال ۱۳۲۸ ق/ ۱۹۱۰ م مجلس تصمیم گرفت از ممالک متحدهٔ آمریکا کارشناسان امور مالی استخدام کند، در نتیجه با وجود مخالفت روس‌ها متخصصی به نام مورگان شوستر[1] به مدت ۳ سال به عنوان خزانه‌دار کل کشور استخدام و مأمور اصلاح امور مالی ایران گردید، و نیز ۴ مستشار دیگر آمریکائی تحت نظر او استخدام شدند. از شوستر و دستیارانش هنگام ورود به تهران (جمادی‌الاول ۱۳۲۹ ق/ مه ۱۹۱۱ م) استقبال گرمی به عمل آمد و در جمادی‌الثانی همان سال مجلس قانونی وضع کرد که به موجب آن به شوستر برای ادارهٔ مالیهٔ ایران اختیار تام داده شد. شوستر اقداماتی در وصول درآمدهای ژاندارمری مخصوص خزانه‌داری کل را انجام داد و می‌خواست فرماندهی آن را به ماژور استوکس[2] وابستهٔ نظامی انگلیس که مدت خدمت او رو به اتمام بود، بسپارد. استوکس به وضع ایران و زبان فارسی کاملاً آشنا بود. وی علناً با روس‌ها ضدّیت می‌کرد، چنان‌که از یادداشت‌های اعتراضیهٔ سفارت روس نیز مصون نماند. از این‌ها گذشته، او بایستی در حوزهٔ نفوذ روس‌ها انجام وظیفه کند، از این سبب وزیر مختار روس نسبت به پیشنهاد انتصاب وی شدیداً اعتراض داشت.

در ذیقعدهٔ ۱۳۲۹ ق/ نوامبر ۱۹۱۱ م دولت روس مصمم شد کاری کند که شوستر و معاونینش از کار برکنار شوند، اتفاقاً در موضوعی که مربوط به مالیات شعاع‌السلطنه عموی شاه بود، شوستر اقدامی کرد که گرچه قانوناً صحیح بود، ولی ظاهراً مطابق مصلحت نبود زیرا وی با ژنرال کنسول روس که در این قضیه به حمایت از شاهزاده مداخله کرده بود به تندی رفتار کرد و دولت روسیه به همین بهانه به دولت ایران

1.Morgan Shuster 2.Stocks

اولتیماتومی فرستاد و ضمن آن خواست که اولاً از این کار معذرت بخواهد و ثانیاً شوستر را معزول کند و ضمناً به نیروهای روسی دستور داد که به تهران حرکت کنند. دولت ایران ناگزیر در برابر خشونت دولت تزاری تسلیم شد و متعاقب آن هیأت امریکائی به کار خود در ایران پایان داد.

متعاقب این احوال روس‌ها ملیّون تبریز را سرکوب کردند و ثقةالاسلام و چند نفر از آزادی‌خواهان را به دار آویختند. در مشهد به ترغیب روس‌ها اماکن مذهبی مورد بی‌احترامی قرار گرفت و گنبد مطهر حضرت رضا (ع) را به توپ بستند که در نتیجهٔ این عمل به ابنیه خسارات زیادی وارد آمد و عده‌ای از مردم به قتل رسیدند.

در اثر بحران‌های متعدد داخلی و خارجی و بی‌کفایتی بیش از حد احمدشاه، وی مجبور به یک مسافرت طولانی به اروپا شد و دیگر از این سفر طولانی باز نگشت و بدین ترتیب به دوران حکومت قاجار عملاً خاتمه داده شد.

فصل سوّم

ساختار حکومت در دوران قاجار

بخش اول: نظام و تشکیلات اداری حکومت

۱. نظام حکومت

نظام حکومت در دوران قاجار دنبالهٔ سلطنت استبدادی دوران گذشته بود و دارای همان ماهیت و ویژگی‌هائی بود که با مختصر تفاوتی در دوره‌های مختلف ایران در رژیم سلطنت این کشور به چشم می‌خورد. شاه ظل‌الله، شاهنشاه یا شاه شاهان، قبلهٔ عالم[۱]، جم‌جاه، انجم سپاه[۲]، قدر قدرت و ملک صولت[۳] و مالک جان و مال و ناموس رعایا محسوب می‌شد.

... *و چون تمامی قوای حکومت در دست پادشاه است، پس تمام ترقّیات دولت و ملت بسته به میل اوست و پادشاه سرچشمهٔ تمام اقتدارات است و تمام مناسب دولتی متعلق و در تحت اوست. پادشاه نیز رئیس تمام ادارات دولتی است، مثلاً در ادارهٔ جنگ یا عسکریه سرداری قشون برّی و بحری متعلق به شخص اوست و تعیین عدهٔ قشون و مأمور کردن سرداران و سرکاران و صاحب‌منصبان و ساختن قلعه‌جات و معابر نظامی و تهیهٔ ملزومات جنگی و*

۱. قبلهٔ جهان و جهانیان.
۲. اختر سپاه.
۳. صاحب قدرت و صولت.

غیره به میل و حکم اوست و در ادارات مالیه ملزومات مالیه و وصول مالیات و به خرج رسانیدن برای مصارف دولت و ساختن کتابچهٔ دخل و محاسبات بر عهدهٔ اوست و تمام مداخل عایدی دولت در تصرف و اختیار اوست و نیز ادارهٔ عدلیه و کلیتاً تمام ادارات در ریاست و نظارت پادشاه‌اند و نیز پادشاه از حالت روحانیهٔ ملت و صنایع و علوم و فواید عامّه مواظب است و تمام مأمورین و ارکان و رجال دولت از جانب او انتخاب و معیّن می‌شوند...[1]

شاه نه تنها مالک جان مردم، بلکه مالک جان و مال شاهزادگان نیز است و حتی شاهزادگان و صدر اعظم‌ها نیز تأمین مالی و جانی ندارند. محمدشاه برادر خود را کور کرد. حسنقلی‌خان برادر فتحعلی‌شاه به دستور شاه کور شد.[2] قتل صدراعظم‌ها نیز امری عادی بوده است. ابراهیم‌خان کلانتر شیرازی و خانوادهٔ او به دستور فتحعلی‌شاه قتل عام و مقطوع‌النسل شدند، میرزا آقاسی پس از مرگ محمدشاه از بیم فرزند او ناصرالدین شاه به حضرت عبدالعظیم پناهنده شد. قائم مقام در سال ۱۲۵۱ ق/ ۱۸۳۵ م و امیرکبیر به دستور محمدشاه و ناصرالدین شاه به قتل رسیدند. به گفتهٔ «رنه‌دالمانی»:

رجال ایران برای فرار از مجازات مرگ و به دست آوردن امنیت، به قانون (کاپیتولاسیون) ایران و فرانسه پناه می‌بردند و تنها با به دست آوردن نشان (لژیون دونوار) سود می‌یافتند.[3]

استقرار شاهزادگان در ایالات و ولایات بر استحکام مبانی سلطنت می‌افزود، زیرا دوام و بقای شاهزادگان در مقام فرمانروائی، مستلزم بقای سلطنت بود و درجهٔ نفوذ و قدرت آنان هم تابع نفوذ و قدرت شاه بود و طبعاً در راه تحکیم اساس سلطنت خانوادگی می‌کوشیدند. شاید دوام سلطنت خاندان قاجار را، گذشته از عوامل مربوط به دیپلماسی روس و انگلیس، تا حدی بتوان نتیجهٔ روش حکومت خانوادگی دانست.[4]

---

۱. میرزاجعفرخان مشیرالدوله: **طرز حکومت ایران و زمان استبداد**، (تهران، نسخهٔ عکسی شمارهٔ ۶۷۲۳، کتابخانهٔ مرکزی تهران).

۲. محمد خورموجی: **حقایق الاخبار ناصری**، به کوشش حسین خدیو جم، (تهران، نشر نی، ۱۳۶۳)، ص ۱۲.

۳. هانری رنه‌دالمانی: **سفرنامهٔ از خراسان تا بختیاری**، ترجمه فره‌وشی، (تهران، ابن‌سینا، ۱۳۳۶)، ص ۳۷.

۴. برای اطلاع بیشتر رجوع شود به: ج.ن.کرزن: **ایران و قضیهٔ ایران**، ج ۱، ص ۵۳۸ و بعد، ارنست اورسل: **سفرنامهٔ اورسل**، ترجمهٔ علی‌اصغر سعیدی، (تهران، زوار، ۱۳۶۳)، ص ۱۳۹.

سرهنگ «درُوویل» در سال ۱۸۱۳ نوشت که فتحعلی‌شاه ۷ زن و ۶۴ پسر و ۱۲۵ دختر داشت. سرهنگ «استوارت» یک سال بعد از مرگ فتحعلی‌شاه وقتی که در ایران بود نوشت وی ۱۰۰۰ زن و ۱۰۵۰ فرزند داشت. بانو «شیل» ده سال بعد ذکر می‌کند که ۸۰ پسر و تعداد بی‌حد و حسابی دختر داشت. «بی‌نینگ» می‌نویسد ۸۰۰زن و ۱۳۰ پسر و ۱۷۰ دختر و ۵۰۰۰ نفر بازماندگان در موقع وفات شاه می‌زیسته‌اند. مادام «دیولافوآ» نیز اعقاب را ۵۰۰۰ تن ذکر کرده است.

ناسخ‌التواریخ، تعداد زنان فتحعلی‌شاه را بیش از هزار و فرزندانش را ۲۶۰ تن می‌نویسد که ۱۱۰ نفر ایشان بعد از مرگ پدر حیات داشتند. به قول مورخ‌الدوله سپهر هنگامی که فتحعلی‌شاه درگذشت، ۷۸۶ تن فرزند و فرزندزادگان داشت که اغلب ایشان امور دیوانی و دولتی ولایات را عهده‌دار بودند به هنگام مرگ وی:

> *حکومت فارس در دست حسنعلی میرزا فرمانفرما (که ۲۶ فرزند داشت) و شاهزاده رضاقلی میرزا و سپس شاهزاده فیروز میرزا (و بعد شاهزاده فریدون میرزا فرمانفرما)، برادر شاه و بالاخره شاهزاده فرهاد میرزا معتمدالدوله و بهرام میرزا معزالدوله بود.*[1]
>
> *حکومت خراسان در دست حسنعلی میرزا شجاع‌السلطنه پسر دیگر فتحعلی‌شاه (که ۱۶ فرزند داشت) و شاهزاده محمدتقی میرزا حسام‌السلطنه (که ۳۲ فرزند داشت) بود. حکومت مازندران در دست شاهزاده محمدقلی میرزا ملک‌آرا (که ۲۶ فرزند داشت) و حکومت کرمانشاه در دست محمد علی‌میرزا (که ۲۴ فرزند داشت) و حکومت ملایر و تویسرکان در دست شیخعلی میرزا (که ۴۸ فرزند داشت) و بروجرد و لرستان را خانلر میرزا اداره می‌کرد و پایتخت را قبل از جلوس محمدشاه، علیشاه ظل‌السلطان اداره می‌کرد (که ۲۲ فرزند داشت) و یزد به دست سیف‌الملوک میرزا پسر ظل‌السلطان اداره می‌شد (که ۲۲ فرزند داشت)، و آذربایجان نیز که تیول ولیعهد بود، کرمان را ابتدا ابراهیم‌خان ظهیرالدوله اداره می‌کرد (که ۴ فرزند داشت) و سپس به دست فیروز میرزا و بعد به تفاریق*

---

۱. محمدتقی سپهر: *ناسخ‌التواریخ*، ج ۲، ص ۱۵۷-۱۴۰.

شاهزاده خانلرمیرزا و بعد طهماسب میرزا مؤیدالدوله اداره می‌شد.[۱]

به این ترتیب تمامی امور ولایات ایران در دست شاهزادگان و خانواده‌های قاجار بود؛ چه هر کدام از این شاهزادگان، فرزندان و اقوام نزدیک خود را به حکومت ولایات کوچک‌تر و حتی دهات و قصبات فرستاده بودند.[۲] «مظالم ایشان بیش از آن عیان است که نیازی به بیان داشته باشد.»[۳] اگر رعیتی به خود جرأت می‌داد و شکایت به جائی

۱. محمدابراهیم باستانی پاریزی: *آسیای هفت سنگ*، (تهران، دانش، ۱۳۵۳)، ص ۳۶۵.
۲. محمدابراهیم باستانی پاریزی: *تلاش آزادی*، (تهران، جاویدان، ۱۳۵۵)، ص ۳۴.
۳. در چنین آشفته‌بازاری تکلیف زیردستان، تحمل ظلم بود و داد بر نیاوردن «با این مراتب شوخی آن شاکی راست می‌آید که به درگاه ظل‌السلطان پسر ناصرالدین شاه در اصفهان رفت، ولی ظل‌السلطان به شکایت او رسیدگی ننمود. مرد گفت پس چه کنم؟

ظل‌السلطان ـ از این شهر بیرون رو، برو به تهران شکایت کن.

شاکی ـ نه تهران نمی‌توانم بروم، زیرا اعلیحضرت شهریاری پدر بزرگوارتان که این شهر را به تیول شما داده‌اند به عرض من نخواهند رسید.

ظل‌السلطان ـ پس به هر جا بخواهی برو، باید از اصفهان خارج شوی، برو به یزد.

شاکی ـ قربان در آنجا پسرتان جلال‌الدوله نایب‌الایاله است.

ظل‌السلطان ـ به فارس برو!

شاکی ـ آنجا عموی بزرگوار پدرتان، شاهزاده فرهاد میرزا معتمدالدوله حاکم است.

ظل‌السلطان ـ به دشتستان برو!

شاکی ـ در آنجا نواب والا احتشام‌الدوله سلطان اویس میرزا پسر فرهاد میرزا حکومت می‌کند.

ظل‌السلطان ـ به کرمانشاه برو!

شاکی ـ در آنجا نواب والا حسام‌الملک حکومت دارند.

ظل‌السلطان ـ به گیلان برو!

شاکی ـ در گیلان جناب امیرکبیر کامران میرزا نایب‌السلطنه برادرتان تشریف دارند.

ظل‌السلطان ـ به قم برو!

شاکی ـ در آنجا شاهزاده عباس میرزا حکومت می‌کند.

ظل‌السلطان ـ به نهاوند و تویسرکان برو!

شاکی ـ شاهزاده یحیی میرزا در آنجاست.

ظل‌السلطان ـ کرمان چطور است؟

شاکی ـ در آنجا نواب شاهزاده ناصرالدوله عبدالحمید میرزا پسر فیروز میرزا عموی شاه حاکم است.

ظل‌السلطان ـ به سمنان برو!

شاکی ـ آنجا انوشیروان میرزا ضیاءالدوله فرمانرواست.

ظل‌السلطان ـ چرا به تبریز نمی‌روی؟

←

می‌برد به همان راهی می‌رفت که دیگر شاکیان رفته بودند:

به قرار مسموع شاهزاده ظل‌السلطان مبلغ هنگفتی به زور از یکی از تجّار اصفهان وام می‌گیرد و بعداً در تأدیهٔ آن تعلل می‌کند. تاجر بیچاره ناچار به تهران می‌آید و به ناصرالدین شاه عرضحال می‌دهد. شاه ضمن دستخطی به ظل‌السلطان مؤکداً امر می‌کند که طلب شاکی را هر چه زودتر بپردازد. تاجر اصفهانی خوشحال و شادمان و باکمال امیدواری به اصفهان مراجعت و دستخط شاه را به ظل‌السلطان تسلیم می‌کند. شاهزاده پس از ملاحظهٔ دستخط شاه با نظر تیزبین خود لحظه‌ای به شاکی می‌نگرد و می‌گوید: این آقای محترم معلوم می‌شود مرد پردل و رشیدی است که از شاهزاده‌ای مثل من به شاه شکایت می‌کند من باید دل او را ببینم، و سپس جلاد می‌خواهد و دستور می‌دهد شکم شاکی را بدرند و دل او را برای مشاهده و معاینه در سینی مخصوص قرار دهند.[1]

← شاکی ـ آنجا که تیول ولیعهد مظفرالدین میرزا برادر گرامی شماست و شاهزاده شعاع‌الدوله پیشکار ایشان است.

ظل‌السلطان ـ به خوی یا سلماس برو!

شاکی ـ آنجا را که شاهزاده کیومرث میرزا عمیدالدوله پسر قهرمان میرزا پسر عباس میرزا نایب‌السلطنه وداماد شاه حاکم است.

ظل‌السلطان ـ سیستان چطور است؟

شاکی ـ آنجا هم شاهزاده محمدتقی میرزا رکن‌الدوله عموی‌تان حاکم است.

ظل‌السلطان ـ استرآباد هم می‌توانی رفت؟

شاکی ـ چرا، ولی شاهزاده جهانسوز میرزا پسر فتحعلی شاه آنجا را در تیول دارد.

ظل‌السلطان ـ قزوین؟

شاکی ـ آنجا هم تیول عضدالدوله احمدمیرزا پسر فتحعلی شاه و پدرزن ناصرالدین شاه است.

ظل‌السلطان ـ من که دیگر عقلم به جایی نمی‌رسد، لااقل به جوشقان برو!

شاکی ـ جوشقان را هم نواب معزالدوله به تیول دارد.

ظل‌السلطان ـ هر جاگورت را می‌خواهی گم بکن، اصفهان دیگر جای تو نیست، برو به جهنم.»

به نقل ازباستانی پاریزی: ***آسیای هفت سنگ***، ص ۳۷۰-۳۶۸.

۱. یادداشت‌های حسین نوری: ***روزنامهٔ اصفهان***، به نقل از باستانی پاریزی: در کتاب **تلاش آزادی**، ص ۵۷-۵۶.

۲. تشکیلات اداری حکومت

در جامعهٔ عصر قاجار، دولت، دربار (یا به اصطلاح آن زمان «دَر خانه») و سلطنت دو رکن تفکیک‌ناپذیر بودند.

در دوران زمامداری آغامحمدخان بنیانگذار سلسلهٔ قاجار تشکیلات دیوانی متشکل از مجموعهٔ شاه و عدهٔ بسیار معدودی لشکرنویس و مستوفی بود.

در دوران فتحعلی‌شاه و دیگر پادشاهان قاجار که کلیهٔ امور را خود رهبری می‌کردند، به تدریج تشکیلات دیوانی توسعهٔ بیشتری یافت از این دوره به بعد تشکیلات دیوانی و اداری عبارت بودند از:

صدراعظم: لقب اعتمادالدوله متداول در دوران صفوی در این عصر متروک شده بود و اکنون شاغل آن لقب صدر اعظم یافته بود.[1]

مستوفی‌الممالک: که تحت نظر صدر اعظم به کار مشغول بود، عملاً وزیر دارایی محسوب می‌شد. امور فنی مالی مانند حسابداری و تنظیم بودجه به عهدهٔ وی بود. مستوفی‌الممالک انتصاب کلیهٔ مستوفیان را تحت نظارت داشت و دستورالعمل برای مأموران یا عمّال مالی مستقیم ولایات می‌نوشت.[2]

منشی‌الممالک: رئیس کلیهٔ منشیان بود. وظیفهٔ وی عبارت بود از تهیه و ارسال اسناد و مدارک مربوط به امور مملکتی به طور عموم و ولایات بالاخص که با مُهر عالی مهمور شده باشد.

صاحب دیوان: وظیفهٔ اصلی تهیّهٔ اسناد و فرامین برای امضاء را به عهده داشت.

معیرالممالک: رئیس کل خزانه‌داری که ضراب‌باشی تحت نظر او خدمت می‌کرد.

خطیب‌الممالک: که در سال نو و یا سایر تشریفات دیگر به نام شاه خطبه می‌خواند.

منجم‌باشی: یا رئیس اختر شماران، مسؤول تنظیم تقویم و تعیین ساعات سعد و نحس بوده است. هر بار که شاه قصد سفر، شکار یا دید و بازدید داشت با وی مشورت می‌کرد تا ساعت سعد را تعیین کند.

این تشکیلات در دوران فتحعلی‌شاه و هم‌زمان با آغاز اصلاحات در تشکیلات

---

۱. ولادیمیر مینورسکی: *سازمان اداری حکومت صفوی*، ترجمهٔ مسعود رجب‌نیا، (تهران، زوار، ۱۳۳۴)، ص ۳۴.

۲. همان کتاب، ص ۲۱.

کشوری و سازمان‌های اداری به تدریج تغییر می‌یابد و به صورت «وزارت دربار اعظم» و «دولت» گسترش می‌آید.

الف. وزارت دربار اعظم

دربار شاه، سازمان دولت یا دیوان‌خانه را در بطن خود داشت و از ولیعهد و شاهزادگان و زنان حرم و صدراعظم و یا وزیر اعظم و دیگر وزیران و مستوفیان و ایلچیان و خواجه سالاران و نسق‌چیان و غیره تشکیل شده بود.

ولیعهد از زمان عباس میرزا در ایالت آذربایجان مستقر می‌شد و به تدریج در تبریز نیز دربار کوچکی مانند تهران پدید آمد. فرزندان دیگر شاه هر یک به عنوان والی در گوشه‌ای از کشور بساط قدرتی شاه‌وار گسترده و دربارهای خود را تشکیل داده بودند و گاه مانند «ظل‌السلطان» با شاه رقابت می‌کردند.

صدراعظم: صدراعظم در دستگاه دیوان‌خانه شخص اول بود. صدراعظم‌ها در تاریخ کشور ما نقش بزرگی داشتند. پادشاهان غالباً در سیاست، مردمی کم آگاه و مستبد بودند و به مشاورت کسی که در کار سیاست تجربه داشت، خود را نیازمند می‌دیدند. صدر اعظم عصر قاجار کسی بود که حق داشت همیشه به حضور پادشاه برود و یا به شاه مستقیماً نامه بنویسد و در امور کشور اظهار نظر کند. بنابراین می‌توان گفت سمت اصلی و حقیقی صدراعظم تا زمانی که به تقلید ممالک غربی، هیأت وزیران در ایران تشکیل یافت، وزارت دربار بود و تنها صدراعظم می‌توانست، قدرت سلطنت را در بهبود وضع مردم و اصلاح امور کشور به کار اندازد.

از همان آغاز عصر قاجار ما با صدراعظم خدعه‌گر و با نفوذی مانند «میرزا ابراهیم‌خان کلانتر» روبرو هستیم که شهر شیراز را از دست ولی‌نعمت خویش لطفعلی‌خان زند بیرون کشید و آن را تسلیم آغامحمدخان کرد و به همین دلیل به مقام صدارت عظما رسید. او در آغاز دورهٔ فتحعلی‌شاه قاجار نیز تا مدت ۹ سال کماکان شخص اول مملکت بود، تا آنکه شاه وی را کور کرد وبعد از بین برد. سپس میرزا عیسی قائم‌مقام بزرگ و فرزندش میرزا ابوالقاسم قائم‌مقام کوچک و حاج میرزا آقاسی و امیرکبیر از جمله صدراعظم‌های اولیهٔ قاجار بودند. صدراعظم‌های شاهان قاجار عبارت بودند از:

حاجی‌ابراهیم‌خان شیرازی (اعتمادالدوله): وی از زمان لطفعلی‌خان زند کلانتر شیراز بود و به هنگام محاصرهٔ شیراز از طرف آغامحمدخان، با تبانی قبلی وسیلهٔ تسخیر شیراز را برای خان قاجار فراهم آورد و از این رو مورد توجه وی شد و بعدها هم به وزارت «باباخان» (فتحعلی‌شاه آینده) رسید. فتحعلی‌شاه پس از جلوس به سبب قدرت و نفوذ بسیار وی بیمناک گردید و همهٔ افراد خانواده‌اش راکه شاغل مقامات مهم دولتی بودند در یک زمان دستگیر و به قتل رساند (۱۲۱۵ ق)، و فقط از قتل یگانه فرزند بیمار او صرفنظر کرد. او با وجود بیماری زنده ماند و خانوادهٔ «قوام‌الملک» را تشکیل داد.

میرزاشفیع مازندرانی: پس از عزل و قتل حاج ابراهیم کلانتر، میرزا شفیع بندپی مازندرانی در سال‌های ۱۲۳۴-۱۲۱۵ ق سمت صدراعظمی را در زمان فتحعلی‌شاه بر عهده داشت. در سن ۷۵ سالگی هنگام عزیمت فتحعلی‌شاه از «چمن سلطانیه» به سمت تهران در سلطانیه مریض و به قزوین انتقال یافت و در این شهر فوت شد و جنازهٔ وی برای دفن به عتبات عالیات به عراق ارسال گردید.

حاجی محمدحسین‌خان صدر اصفهانی (نظام‌الدوله): وی در ۱۲۳۲ ق به منصب استیفای ممالک محروسهٔ ایران رسید و در سال ۱۲۳۹ ق فوت کرد. در ۱۲۳۸ ق به نظم فارس مأمور و به نظام‌الدوله ملقب شد. پسرش عبدالله‌خان امین‌الدوله لقب گرفت و چون بعد از میرزا شفیع صدراعظم شد، به صدر ملقب گردید.

عبدالله‌خان (امین‌الدوله): پس از فوت حاج محمدحسین‌خان صدر اصفهانی در سال ۱۲۳۹ ق فرزند ارشدش «عبدالله‌خان» به جای وی به صدارت منصوب شد. وی در سال ۱۱۹۳ متولد و در سال ۱۲۳۹ ق لقب «امین‌الدوله» یافت و مستوفی‌الممالک شد. وی ابتدا بیگلربیگی اصفهان و سپس به مستوفی‌المممالکی و به امین‌الدوله و نهایتاً به صدراعظمی فتحعلی‌شاه دست یافت. اولین دورهٔ صدارت وی اندکی کمتر از یک سال (۱۲۴۰-۱۲۳۹ هـ.ق) به طول انجامید. پس از برکناری الهیارخان آصف‌الدوله، وی برای بار دوم صدراعظم شد که تا ۱۲۵۰ هـ.ق یعنی فوت فتحعلی‌شاه عهده‌دار این سمت بود.

الهیارخان (آصف‌الدوله): وی اولین فرد از سلسلهٔ قاجار بود که به صدارت رسید. مدت صدارت وی بسیار کوتاه بود (۴۳-۱۳۴۰ ق). آصف‌الدوله از ابتدا در دستگاه حکومتی فتحعلی‌شاه مدتی سمت ناظر (خوانسالاری) را بر عهده داشت. در اکثر سرکوب‌های

مخالفین فتحعلی‌شاه نقش مهمی ایفا کرد. بنا به گزارش مأموران سیاسی وقت انگلیس در ایران، آصف‌الدوله خود و تمام خانواده‌اش از خدمتگزاران صدیق انگلیس به شمار می‌آمدند.

میرزا ابوالقاسم قائم‌مقام فراهانی: فرزند عیسی فراهانی (میرزا بزرگ قائم‌مقام اول) در سال ۱۱۹۳ ق در «هزاوهٔ فراهان اراک» متولد شد. وی پیشکار و وزیر عباس میرزا و محمدشاه قاجار بود. در سال ۱۳۳۷ ق، پس از وفات پدر در تبریز به وزارت عباس میرزا منصوب شد و قائم‌مقام لقب یافت. اما به سعایت گروهی از درباریان معزول شد ولی پس از چندی مجدداً در سال ۱۲۴۱ ق به وزارت عباس میرزا نایب‌السلطنه منصوب شد. پس از مرگ فتحعلی شاه وسایل حرکت محمدمیرزا و جلوس او به تخت سلطنت را فراهم کرد و خود صدراعظم گردید. کوشش‌های بسیار وی در اصلاح امور ایران موجب حسادت عده‌ای از جمله حاجی میرزاآقاسی و دیگران شد و دسایس مختلف برانگیختند تا شاه در ۳۰ ماه صفر ۱۲۵۱ ق، او را به باغ نگارستان (تهران) احضار کرد و در آنجا وی را خفه کردند. جسد قائم‌مقام را در حضرت عبدالعظیم به خاک سپردند.

میرزا آقاسی: حاج میرزا آقاسی میرزاسلیم ایروانی از طایفهٔ بیات ایروان بود. وی چون به نام جدش موسوم بود، او را به سبب احترام «میرزاآقاسی» نامیدند. در سال ۱۱۹۰ ق، برای تحصیل علوم دینی به عتبات رفت و در خدمت ملاعبدالصمد همدانی به تحصیل پرداخت و بعد از شهادت آن استاد به سال ۱۲۱۴ ق به ایروان برگشت و پس از چندی به تبریز مهاجرت کرد و مورد تفقدنایب‌السلطنه عباس میرزا قرار گرفت و به سمت «ملاباشی» اولاد وی منصوب گردید. در زمان پادشاهی محمدشاه، وی به صدارت عظمی رسید. پس از فوت محمدشاه به سبب مخالفان بسیاری که داشت ناگزیر به حضرت عبدالعظیم پناه برد و سپس به عتبات رفت و در ۱۲۶۵ ق، در کربلا درگذشت.

میرزا تقی‌خان امیرنظام (امیرکبیر): میرزا تقی‌خان ملقب به «امیرنظام» که بعدها مشهور به امیرکبیر شد اصلاً فراهانی است و پدرش مشهدی قربان، طبّاخ ابوالقاسم قائم‌مقام بود. میرزا تقی‌خان در خاندان قائم‌مقام تربیت یافت و در جوانی وارد دستگاه ولیعهد در تبریز گردید و جزو هیأت اعزامی به روسیه به ریاست خسرو میرزا به آن کشور رفت (۱۲۴۴ ق). امیرنظام زنگنه بدو توجه کرد و وی را همراه ناصرالدین میرزا ولیعهد برای

ملاقات با تزار روسیه به «اوچ کلیسا» فرستاد. پس از فوت امیر نظام زنگنه به پیشکاری آذربایجان منصوب گردید و سرپرستی ولیعهد بدو محول شد. پس از مرگ محمدشاه در سال ۱۲۶۴ ق، میرزا تقی‌خان، ناصرالدین میرزا را به تهران حرکت داد و وسایل استقرار سلطنت او را فراهم آورد و با مقام صدارت عظمی به رتق و فتق امور پرداخت. با تأسیس دارالفنون و استخدام معلمان اروپائی، بنیاد فرهنگ نوی را ریخت. اما مخالفان او از پای ننشستند تا شاه را وادار به عزل و تبعید وی به کاشان و صدور حکم قتل او کردند.

میرزا آقاخان نوری: میرزا نصرالله‌خان نوری معروف به میرزا آقاخان و ملقب به «اعتمادالدوله» در سال ۱۲۲۲ ق متولد شد. بعد از امیرکبیر در سال ۱۲۶۸ تا ۱۲۷۵ ق صدارت کرد. در زمان وی جنگ معروف «کریمه» بین دول عثمانی و انگلیس و فرانسه با روسیه درگرفت. هر دو طرف خواستار دوستی ایران شدند ولی او کلیهٔ فرصت‌های سیاسی را از دست داد. میرزاآقاخان به هیچ وجه کفایت و کاردانی امیرکبیر را نداشت. از شیوهٔ دوران صدارت وی، خویشاوندگرایی و اعطای مناصب به اقوام و بستگان بود. در این دوره امور لشکری اهمیت خود را از دست داد. شاه را به خوش‌گذرانی ترغیب می‌کرد، در دوران صدارت وی نفوذ خارجیان در ایران افزایش یافت.

میرزا محمدخان سپهسالار: صدارت میرزا محمدخان سپهسالار از شوال ۱۲۸۱ تا صفر ۱۲۸۳ ادامه می‌یابد. بعدها ناصرالدین شاه طی دستخطی نظم «دارالخلافهٔ» تهران را نیز به وی محول کرد. در اثر بی‌کفایتی در کلیهٔ امور ناصرالدین شاه وی را در صفر سال ۱۲۸۳ از صدارت معزول و تنها منصب وزارت جنگ به او واگذار شد. پس از چندی به پیشکاری سلطان حسن میرزاجلال‌الدوله پسر ناصرالدین شاه که والی خراسان بود، انتخاب شد و در این سمت انجام وظیفه کرد تا در ۱۷ ماه صفر در مشهد درگذشت.

میرزا حسین‌خان سپهسالار قزوینی (مشیرالدوله): وی پسر میرزا نبی‌خان قزوینی امیر دیوان بود. ابتدا سفیر کبیر ایران در عثمانی بود و سپس به وزارت عدلیه و وزارت جنگ رسید و در شعبان ۱۲۸۸ ق، به صدارت انتخاب شد. وی به فکر تعقیب اقدامات امیرکبیر افتاد. امتیاز ساختن خط آهن رشت به تهران و تهران تا خلیج فارس را به مدت ۷۰ سال به یک انگلیسی موسوم به «بارون رویتر» واگذاشت (۱۱۸۹ ق). ناصرالدین شاه در سال ۱۲۹۰ ق وی را همراه خود به اروپا برد. مخالفت روحانیان و درباریان با

سپهسالار به اندازه‌ای بود که شاه پس از مراجعت از فرنگستان او را از صدارت برکنار کرد. وی در سال ۱۲۹۷ ق به حکومت قزوین و بعد به پیشکاری آذربایجان و سپس به حکومت خراسان و سیستان و تولیت آستان رضوی منصوب شد و در سن ۵۷ سالگی وفات یافت.

میرزا یوسف مستوفی‌الممالک: مستوفی‌الممالک فرزند میرزا علی مستوفی‌الممالک از رجال قرن سیزدهم قمری بود. پس از عزل میرزا آقاخان نوری و پس از مرگ میرزا محمدخان سپهسالار به منصب صدارت رسید. در سال ۱۲۸۷ ق که ناصرالدین شاه به عتبات رفت، میرزا یوسف‌خان به تمام امور مملکتی رسیدگی می‌کرد. در اواخر ۱۲۹۰ ق که ناصرالدین شاه از سفر فرنگ مراجعت کرد، میرزا حسین‌خان سپهسالار معزول شد و در سال ۱۲۹۵ ق که شاه برای دفعهٔ دوم به فرنگ رفت وی مجدداً مصدر کلیهٔ کارهای دولتی بود. بعد از فوت میرزاحسین‌خان سپهسالار در ۱۲۹۱ ق به مقام صدارت عظمی رسید و در سال ۱۳۰۳ ق درگذشت و در قم در مقبرهٔ پدرش مدفون گردید.

میرزا علی‌اصغرخان امین‌السلطان: میرزاعلی‌اصغرخان اتابک اعظم (۱۳۲۵-۱۲۷۵ ه.ق) پسر آقا ابراهیم امین‌السلطان صدراعظم ناصرالدین‌شاه و مظفرالدین شاه و محمد علیشاه بود. در ۱۳۵۲ ه.ق هنگام خروج از مجلس شورای ملی به دست مردی از اهالی آذربایجان موسوم به «عباس‌آقا» (عضو انجمن آذربایجان) در سن ۵۰ سالگی به قتل رسید.

ب. تشکیلات وزارت دربار اعظم

وزارت دربار اعظم در دورهٔ ناصرالدین شاه از ۱۳۰۰ ق به بعد، که شکل تکامل یافته‌ای به خود گرفته بود، شامل قسمت‌های زیر بوده است:

- خلوت خانهٔ همایونی
- شربت‌خانه
- چورکخانه
- آشپزخانه
- تحویل‌خانه و وکیل خرج
- ادارهٔ آبدارخانه و سقاخانه، تحت ریاست امین‌السلطان وزیر اعظم

- قهوه‌خانهٔ مبارکه
- صندوقخانه و رختدارخانهٔ مبارکه
- نقاشخانهٔ مبارکه
- کشیک‌خانهٔ مبارکه
- ایشیک‌خانهٔ مبارکه شامل ایشیک آقاسی و نایبان و یساولان
- فرّاشخانه
- نسقخانه
- سریدارخانه
- قاپوچیان
- چراغ‌خانه
- خیامخانه
- ادارهٔ باغات و عمارات و قنوات دولتی
- اطّباء خاص: میرزا کاظم ملک‌الاطّباء، میرزا سیدرضا حکیم‌باشی نظام، میرزا حسینعلی شیخ‌الاطّباء، میرزا علی‌اکبر معتمدالاطّباء، دکتر طولوزان حکیم‌باشی و پزشک فرانسوی شاه، مسیو هیبنه (دندانساز مخصوص شاه)
- اطاق موزهٔ مبارکه
- ادارهٔ خزانهٔ مبارکه مالیه
- ادارهٔ صرف جیب مبارک
- فوج سوادکوه، قراول مخصوص
- ادارهٔ چراغ گاز و الکتریسیته
- ادارهٔ گمرک خانه‌های ممالک محروسه
- ادارهٔ غلاّت ممالک محروسه
- ادارهٔ حکومت و تولیت زاویهٔ مقدسهٔ حضرت عبدالعظیم علیه‌السلام
- ادارهٔ حکومت‌های مخصوص (خمسه، خوار، تجریش، قزوین و سیاه‌دهن، طارم، بندرعباس، خالصه‌جات لشته نشاء گیلان)
- ادارهٔ غلامان مهدیه و منصور

- تخت خانهٔ مبارکه
- اصطبل خاصّهٔ همایونی
- قوشخانهٔ مبارکه
- زین‌خانه مبارکه
- کالسکه خانهٔ مبارکه
- شاطرخانهٔ مبارکه
- ادارهٔ سوارهٔ دیوانی (شامل: سواره‌های: دویرون، افشار، خواجه‌وند، اصانلو، هداوند، قراچورلو، قراسواران راه قزوین)
- ادارهٔ انبار غلّه دارالخلافه
- ادارهٔ ایلات دارالخلافه (شامل ایلات: شاهسون دویرون، شاهسون افشار، خواجه‌وند، قراچورلو، هداوند، قشقائی، اوریات، گاوباز، الیکائی، عرب‌میش مست، سهنانی، عرب پشت کوهی، عرب کلکو، عرب متفرقه)
- ادارهٔ معمارخانه و فخّارخانه
- ادارهٔ راه‌های شوسه (شامل: قزوین، قم، راه افجه ونور، فیروزکوه و آمل)
- میرشکار و اتباع

در تشکیلات وزارت دربار اعظم، نوع مشاغل و مناصب و عناوین مربوط به آن‌ها تقریباً همان است که در دورهٔ حکومت صفوی معمول بود و اصطلاحات ترکی که در این سازمان به کار می‌رفت، همان اصطلاحاتی است که از دورهٔ ایلخانان مغول به صفویه منتقل شده و از پادشاهان صفوی به قاجار انتقال یافته است.[1]

پ. دولت

نفوذ و تسلّط سیاسی دول استعماری بر ایران، عامل مهّمی در تشکیلات و قدرت‌یابی حکومت و دولت و نظام وابسته در دوران قاجار شد. در این دوره، دولت با مفهوم وسیع امروزی خود وجود نداشت. تشکیلاتی به نام دولت، تقلید ناقصی از تشکیلات دول اروپائی بود.

۱. محمدحسن‌خان اعتمادالسلطنه: *المآثر و الآثار*، ص ۳۸۵ و بعد.

شاه به تنهائی قانونگذار و بالاترین مقام قضائی و لشکری بود. دربار سلطنتی به مثابهٔ دولت با فروش مقامات مهّم و حراج سازمان‌های دولتی و واگذاری آن به کسی که مبلغ بیشتری از دیگران به شاه و وزراء می‌پرداخت، مخارج خود را تأمین می‌کرد.

۱. هیأت دولت و مجلس دربار اعظم

در زمان فتحعلی‌شاه ابتدا وزارت خارجه تأسیس شد، پس از آن سه وزارت‌خانهٔ داخله، عامّه و مالیه به وجود آمد. اگرچه بدین صورت، اولین هیأت دولت با چهار وزیر و یک صدراعظم زمام امور را در دست گرفت، اما شاه می‌توانست دستگاه دولتی را بدون حد و مرز و قید و شرط در اختیار داشته باشد.

سفرهای ناصرالدین شاه به اروپا و بررسی و مطالعه در وضع حکومت کشورهای اروپا، او را به ادامهٔ اصلاحات ترغیب کرد در ۱۲۷۵ ق به دستور ناصرالدین شاه کارهای دولتی بین ۶ وزارت‌خانه تقسیم شد که عبارت بود از داخله، خارجه، جنگ، مالیه، عدلیه و وظایف علوم. وزیران از شخص شاه دستور می‌گرفتند. پس از بازگشت ناصرالدین شاه از سفر اول فرنگ به پیشنهاد حاجی میرزا حسین‌خان مشیرالدوله سپهسالار، شاه مقرراتی دربارهٔ حدود اختیارات و تکالیف وزیران و مأموران عالیرتبه دولت و فرماندهان و ولات و حکام ولایات تدوین و آن را زیر عنوان «قانون» ضمن فرمانی به صدراعظم ابلاغ کرد. صدراعظم نیز طی فرمانی تشکیل دربار اعظم را به صورت زیر اعلام داشت:

سرکار اعلیحضرت اقدس همایون شاهنشاهی کل امور دولت را میان ۹ وزارت‌خانه و یک صدارت تقسیم خواهند فرمود. اسامی ۹ وزارت خانه از این قرار است:

وزارت داخله، وزارت خارجه، وزارت جنگ، وزارت مالیه، وزارت عدلیه، وزارت علوم، وزارت فواید، وزارت تجارت و زراعت، وزارت دربار صدارت عظمی.

اجرای جمیع اوامر پادشاهی و ادارهٔ کل امور دولت بر عهدهٔ این ۹ وزارت‌خانه است، ادارهٔ ۹ وزارت خانه محول به صدارت عظمی است. دربار اعظم عبارت است از هیأت اجتماع این وزارت، صدر اعظم شخص اول دولت و رئیس دربار اعظم است. عزل و نصب صدراعظم منحصراً موقوف به ادارهٔ اقدس همایون شاهنشاهی است.

عزل و نصب سایر وزراء به حکم اقدس همایون شاهنشاهی به تعیین صدر اعظم است.

۲. مجلس وزراء

کلیات امور دولت راجع به مجلس وزراء و حضور صدراعظم است. صدراعظم شخص اول دولت و رئیس مجلس وزراء است.

مسؤولیت کل ادارات دولتی بر عهدهٔ صدراعظم است (به این معنی که ارجاع خدمات و صدور فرمایشات علیّه بلاواسطه به شخص صدراعظم خواهد شد و صدراعظم هر امری که منوط به هر اداره است راجع به آن اداره اقدام خواهد داشت).

سایر وزراء هر کدام مخصوصاً در محضر صدارت عظمی مسؤول وزارت خود است.

هر وزیری در امور وزارت خود کاملاً مسلط است. هیچ وزیری عملاً حق مداخله به امور وزارت دیگر را ندارد. اما کل وزراء در شور کلیهٔ امور دولتی شریک اعمال همدیگر و عموماً مسؤول امور دولت هستند. عموم وزراء هر روز یک شنبه و پنج‌شنبه در یک اداره در جنب ادارهٔ صدارت عظمی چهار ساعت به ظهر مانده، جمع خواهند شد. مطالب مشورت قبل از انعقاد مجلس معیّن خواهد بود.

محل مشورت در یک محل مخصوص همیشه ثابت خواهد بود. خارج از آن دایره مشورت جایز نخواهد بود.

جز وزراء هیچ کس داخل دایرهٔ مشورت نخواهد شد. در دایرهٔ مشورت مشغولیت خارجی به هیچ وجه جایز نخواهد بود.

> *... صدراعظم باید مسؤول کلّ باشد و در حضور مبارک همایونی، جمیع وزراء در شعبات سپرده به خودشان، مسؤول‌اند و به صدراعظم... این است قاعدهٔ هیأت وزراء که به اصطلاح فرنگی‌ها «کابینه» می‌نامند...*[۱]

۳. دارالخلافه

پادشاهان قاجار مانند سلاطین عثمانی که خود را خلیفهٔ مسلمانان، و امر خود را برای مسلمانان پیرو و طریقهٔ سنت و جماعت لازم‌الاجرا می‌دانستند، داعیهٔ خلافت مذهبی داشتند و خود را مجری احکام مذهبی و ناظر بر اجرای آن احکام می‌دانستند و نیز خود

۱. ناظم‌الاسلام کرمانی: ***تاریخ بیداری ایرانیان***، بخش اول، ص ۱۳۹ و بعد.

را «خلیفه» و پایتخت را «دارالخلافه» می‌خواندند.

به گونه‌ای که معتمدالدوله فرهاد میرزا در کتاب **جام‌جم** نوشته است:

... به علت گسترش جمعیت تهران با کمک مهندس فرانسوی و جمعی دیگر نقشه‌ای برای تهران طرح کردند... روز یکشنبه پانزدهم شعبان ۱۲۸۴ ناصرالدین شاه نخستین کلنگ گسترش را به زمین زدند و به دنبال آن خندق جدید پیرامون «تهران عتیق» کنده شد و از آن تاریخ به بعد نام «دارالخلافهٔ ناصری» موسوم گردید.[۱]

اعتمادالسلطنه دربارهٔ «دارالخلافه» می‌نویسد:

خیابان‌های دارالخلافه که چهار خط آن به شکل مربع، ابنیهٔ ارگ را در میان گرفته و مربعی هزاران بار بزرگ‌تر از خود، شهر تهران قدیم را احاطه کرده است، از این هشت خط مزبور، خیابان‌های دیگر بریده و به جمیع دروازه‌های دوازده گانهٔ دارالخلافه کشیده شده است. خطوط خیابان‌ها مستحدث دیگر نیز که در خلال محلات اخراج شده با این‌ها تصادف می‌کند و تقاطع می‌نماید و هر دو کرانه غالب این شوارع، همه جا غرس اشجار و حفرانهار گردیده است. آنگاه خط خیابان را از دروازه و جنوباً و شمالاً بیرون برده‌اند. از سمت جنوب به قصبهٔ مشهد عبدالعظیم علیه التحیة و التکریم برکشیده‌اند به جمیع نقاط مهمه که عبارت است از عمارات دولتی واقعه در سفح جبال البرز و سهل‌الکای شمیران بگذرانیده‌اند... و محض تنظیف و تصفیه خیابان‌های شهر هر ساله تقریباً شش هزار تومان نقد و جنس از جانب دولت صرف عمله احتساب می‌شود.[۲]

محله‌های زیر در محدودهٔ «دارالخلافه» قرار داشتند:

---

۱. به نقل از مرتضی سیفی قمی تفرشی: **نظم و نظمیه در دورهٔ قاجاریه**، (تهران، یساولی، ۱۳۶۲)، ص ۳۱؛ عده‌ای وجه تسمیهٔ تهران به ***دارالخلافهٔ ناصری*** را صرفاً مقابلهٔ ناصرالدین شاه با خلفای عثمانی می‌دانند و ناصرالدین شاه تهران را در مقابل مقر خلفای عثمانی «دارالخلافهٔ ناصری» نام نهادند (به نقل از همان منبع، ص ۳۱، زیرنویس ۱). برای اطلاع بیشتر از «دارالخلافهٔ تهران» رجوع شود به کتاب: ناصر نجمی: ***دارالخلافهٔ تهران***، (تهران، همگام، ۱۳۶۲)، ج ۲، ص ۱۲ و بعد.

۲. محمدحسن‌خان اعتمادالسلطنه: ***المآثر و الآثر***، ج ۱، ص ۸۸.

- محلهٔ دولت[۱]
- محلهٔ سنگلج[۲]
- محلهٔ عودلاجان[۳]
- محلهٔ عرب‌ها
- محلهٔ بازار
- محلهٔ پاچنار
- محلهٔ پامنار
- محلهٔ چاله‌میدان[۴]
- محله‌های: سرپولک، گود زنبورکخانه، صابون‌پزی، قنات‌آباد، خانی‌آباد و محلهٔ دروازهٔ قزوین و چاله حصار.[۵]

حکومت تهران مسؤول ادارهٔ امور تهران بود. حفظ نظم و امنیت از وظایف همین نهاد حکومتی محسوب می‌شد. انتظامات داخلهٔ تهران بر عهدهٔ قراولخانه‌ها بود. قراولان جملگی از سربازان بودند و زیر نظر کلانتر تهران خدمت می‌کردند .افرادی که زیر نظر کلانتر شهر و کدخدایان محله‌ها خدمت می‌کردند، «عسس» و «شحنه» و «داروغه» نام

۱. وجه تسمیهٔ «محلهٔ دولت» به سبب وجود کاخ و بیوتات سلطنتی واقع در آن بود. ***نظم و نظمیه در دورهٔ قاجاریه***، ص ۳۳.

۲. «محلهٔ سنگلج» که قسمت اعظم و عمده آن را امروز «پارک شهر» تشکیل می‌دهد، درگذشته یکی از مراکز مهم سیاسی بود. همان منبع، ص ۳۳ و بعد.

۳. محله «عودلاجان» که عربی شدهٔ «عودلاچان» (عود + لاچی = هل) در مجموع معنی رشته و بازار عطرفروشان می‌دهد. «عودلاجان» یکی از محله‌های قدیمی و اصلی تهران به شمار می‌رفت. در آن روزگار سه کیلومتر مربع مساحت و در حدود ده هزار باب خانه و سی هزار نفر جمعیت داشت. پیش از نهضت مشروطیت، جمعیت کلیمیان راکه در محله‌های دیگر اجازهٔ سکونت نمی‌دادند، به دستور مجتهد وقت در این محل اسکان داده شد. (همان منبع، ص ۳۴).

۴. «محلهٔ چاله میدان» ریزشگاه زباله، خاکروبه و کثافات تهران بود. امامزاده اسماعیل و آب انبار میرزا موسی تفرشی در حدود همین محله بوده است. «چاله میدان» میان «محله سرپولک» و میدان «سرقبرآقا» واقع بود. به نقل از همان منبع، ص ۳۴.

۵. محلهٔ «چاله حصار» محلهٔ معروف جنوب تهران، دارای زمین‌های پست و چال بود. روزهای عاشورا دسته‌های سوگوار و سینه‌زن نخست در آنجا تجمع کرده و سپس از آن محله به محله‌های دیگر تهران می‌رفتند. به نقل از همان منبع، ص ۳۴.

داشتند. افراد زیر در رأس حکومت تهران قرار داشتند:

- عیسی خان قاجار بیگلربیگی
- نواب اردشیر میرزا رکن‌الدوله
- نواب فیروز میرزا نصرت‌الدوله
- نواب کامران میرزا نایب‌السلطنه[۱]

وزارت و پیشکاری دارالحکومه تهران در دوران ناصری بر عهدهٔ این افراد بوده است: میرزا موسی مستوفی، میرزا عیسی وزیر، چراغ علی‌خان سراج‌الملک، میرزا محمدحسن‌خان نیّرالملک، پاشاخان امین‌الملک، حاج قنبرعلیخان سعدالملک، میرزا محمود گرگانی، میرزا رضا صدیق‌الدوله، محمدابراهیم وزیر نظام.[۲]

تشکیلات پایتخت

تشکیلات پایتخت علاوه بر دستگاه سلطنت و وزارت‌خانه‌ها در سال ۱۳۰۰ قمری از این قرار بود:

- وزیر جنگ و حکمران دارالخلافه: نایب‌السلطنه امیرکبیر
- وزیر نظام و وزیر دارالخلافه: محمدابراهیم‌خان
- اجزاء مجلس حکومت: ۹ نفر
- نایب بلوکات دارالخلافه: ۳ نفر
- علمای اعلام دارالخلافه: ۱۵ نفر
- اعیان و امراء و خوانین و معارف دارالخلافه: ۳۶ نفر
- ادارهٔ نظمیه و پلیس دارالخلافه: به ریاست «کنت دومونت فرت»[۳] شامل: یک معاون و یک نفر تحویلدار کل و مستشاران، روسای محلات شهر (کلانتران)، کلانتر ادارهٔ نظمیه: شامل ادارات مسروقات، ادارهٔ محبس و شعب استنطاق و دعاوی و جنایات و محاکمات.
- پلیس و احتساب پایتخت: ۴۶۰ نفر عضو (اداری و پلیس)
- اجزاء احتساب: ۲۶۰ نفر

---

۱. اعتمادالسلطنه: *المآثر و الآثار*، ص ۳۰۶ و بعد. ۲. همان منبع، ص ۳۷۵.
۳. *نظم و نظمیه در دورهٔ قاجاریه*، ص ۵۷.

۴. وزارتخانه‌ها

وزارت امور خارجه

ارتباط ایران با ممالک اروپا در دوران سلطنت فتحعلی‌شاه آغاز شد. در اوایل، در ابتدا میرزا عبدالوهاب نشاط را مسؤول ادارهٔ امور مربوط به روابط خارجی قرار دادند،[۱] اما معتمدالدوله عنوان وزارت نداشت. در اوایل سال ۱۲۳۹ق/ ۱۸۲۳م از طرف فتحعلی‌شاه حاجی میرزا ابوالحسن‌خان شیرازی به وزارت امور خارجه منصوب شد. وی مدتی سفارت ایران در لندن را داشت و از طرف دولت ایران «عهدنامهٔ گلستان» را امضاء کرد و برای مبادلهٔ آن قرارداد به روسیه رفت.

وزارت حاجی میرزا ابوالحسن‌خان از سال ۱۲۳۹ تا سال ۱۲۵۰ق/ ۱۸۲۳ تا ۱۸۳۴م یعنی سال فوت فتحعلی‌شاه و جانبداری از حکومت ۹۰ روزهٔ ظل‌السلطان، ادامه داشت. وی با به سلطنت رسیدن محمدشاه به حضرت عبدالعظیم پناهنده شد و در آنجا بست نشست. در این مدت قائم‌مقام شخصاً سرپرستی وزارت دول خارجه را برعهده داشت.

از طرف حاجی میرزا آقاسی، وزارت دول خارجه اسماً به میرزا علی پسر قائم‌مقام و رسماً به حاجی میرزا مسعود انصاری گرمرودی آذربایجانی واگذار شد. این شخص تا سال ۱۲۵۴ق و سپس برای بار دوم نیز از ۱۲۶۲ تا ۱۲۶۵ق/ ۱۸۴۶ تا ۱۸۴۹م این سمت را عهده‌دار بود.[۲]

تشکیلات وزارت امور خارجه در حدود سال ۱۳۰۰ق/ ۱۸۸۳م که می‌توان آن را صورت جامع‌تر و کامل‌تری از تشکیلات وزارت امور خارجه دانست، از این قرار بوده است:

- ادارهٔ تحریرنامجات و فرامین مبارکه و عهدنامجات و غیره
- ادارهٔ متعلقات به سفارت روس
- ادارهٔ متعلقه به سفارت‌های فرانسه و آلمان و اطریش و اتازونی [ایالات متحدهٔ امریکا]

---

۱. *تاریخ منتظم ناصری*، ج ۳، ص ۲۱ و بعد؛ علی‌اصغر شمیم: ***ایران در دورهٔ سلطنت قاجار***، ص ۲۶۶؛ چارلز جیمز ویلسن: ***تاریخ اجتماعی ایران در عهد قاجاریه***، ص ۲۴.

۲. برای اطلاع از وزرای خارجهٔ ایران از سال ۱۲۶۵-۱۳۲۴ق رجوع کنید به کتاب: ***ایران در دورهٔ سلطنت قاجار***، ص ۳۴۳.

- ادارهٔ متعلقه به سفارت عثمانی
- ادارهٔ متعلقه به سفارت انگلیس
- ادارات محاکمات تجارتی
- ادارات دفتر ترجمه، دفتر تشریفات، دفتر ثبت و ضبط، دفتر تذکره و طبع
- کارگزاری‌های داخله و سایر مأمورین ولایات
- کارگزاری‌های آذربایجان و ادارهٔ تذکرهٔ آذربایجان
- کارگزاری خراسان (مشهد، بجنورد و قوچان، سرخس و کلات) گرگان و فارس
- ادارهٔ تذکره گیلان
- سفراء و مأمورین کارگزاران دولت علّیهٔ ایران در ممالک خارجه.[۱]

وزارت مالیه و عواید دولتی

امور دیوانی و مالی در دوران آغامحمدخان قاجار در دست حاجی ابراهیم بود که مستوفیان زیر نظر او بودند. در زمان میرزا شفیع، حاجی محمدحسن‌خان نظام‌الدوله مباشر امور مالیه بود و پیش از این، صاحب این منصب را «امین‌الدوله» می‌خواندند.[۲] امین‌الدوله و مباشران مالیه و مستوفیان از میان کارداران و کارگزاران برگزیده می‌شدند.[۳]

روش وصول مالیات در این دوران چنان با ادارهٔ احکام عدلیهٔ این مملکت آمیخته و مرتبط است که نمی‌توان آن را بابی جداگانه قرار داد. بعضی اوقات صاحب دیوان عدالت و محصل مالیات یک نفر است و لهذا صدمه و راحت و رفاه و پریشانی حال مردم بسته به وضع طبیعی آن شخص خواهد بود.[۴]

در زمان فتحعلی‌شاه کارهای وصول مالیات و دیوانی به تدریج در دفتری تمرکز می‌یافت و این اقدام را باید از توجه عباس میرزا ولیعهد و میرزا عیسی فراهانی قائم‌مقام دانست. در زمان فتحعلی شاه درآمد دولت از محل مالیات‌ها پنج کرور تخمین زده شده

---

۱. اعتمادالسلطنه: *المآثر و الآثار*، ص ۴۱۳ و بعد. ۲. سرجان ملکم: *تاریخ ایران*، ج ۲، ص ۲۲۲.

۳. مستوفیان در خانه‌هایی گرد می‌آمدند و در آنجا به امور گردآوری مالیه و خرج، مانند وظایف و مستمریات و مواجب کشوری و لشکری رسیدگی می‌کردند. این خانه را «دفترخانه» می‌گفتند.

۴. سرجان ملکم: *تاریخ ایران*، ج ۲، ص ۶۵۲.

است. مالیهٔ معیّن ایران که معادل سه میلیون استرلینگ است کلاً از محصول املاک خالصه و ارباب و مال‌التجاره از هر قبیل حاصل می‌شد.[۱]

در زمان محمدشاه قاجار امور دیوانی به میرزا ابوالقاسم قائم‌مقام محول شد و او نظام مالیاتی و طرز وصول مالیات در ایران را بر مبنای تقسیم‌بندی اراضی برقرار کرد.[۲]

مالیات به وسیلهٔ والیان و حکام و نایب‌الحکومه‌ها و کدخدایان به دلخواه، وصول می‌شد. در آغاز سلطنت ناصرالدین شاه، اصلاحات مالی و اداری و فرهنگی به وسیلهٔ امیرکبیر آغاز شد. به تدریج سازمان نوینی برای امور مالی و حفظ تمرکز بیت‌المال و وصول مالیات داده شد و حوزه‌های مالیاتی در سراسر کشور به وجود آمد که هر یک زیر نظر یک مستوفی اداره می‌شد. حکام ولایات کلیهٔ امور مالیاتی حوزهٔ فرمانروائی خود را که پیش از آن زیر نظر داشتند، به مستوفی‌ها محول کردند و هر مستوفی چهار دفتر در اختیار داشت و هر یک از مستوفیان طبق دفتر جزو، جمیع مالیات و ابوابجمعی خود را وصول می‌کرد.[۳]

پس از امیرکبیر، میرزا نصراللهخان نوری معروف به آقاخان پسر اسدالله نوری لشکرنویس به سمت وزیر لشکر و صدراعظم منصوب شد و پس از عزل او مالیهٔ مملکت زیر نظر مستقیم و نظارت شاه بود.

در سال ۱۲۷۶ ق/ ۱۸۵۹ م که دارالشورای کبرای دولتی در ابتدا با پنج وزیر و سپس شش وزارت‌خانه تأسیس شد، یکی از این وزارت‌خانه‌ها «وزارت مالیه» بود که به مسؤولیت میرزا یوسف‌خان مستوفی الممالک اداره می‌شد.[۴]

---

۱. همان‌جا.

۲. مجید یکتائی: ***تاریخ دارائی ایران***، (تهران، بی‌تا)، ج ۳، ص ۹۸.

۳. در دفترچهٔ حکام ستونی به نام «تفاوت عمل» بود که بخشودگی‌های دهات مخروبه و آفت‌زده در آن ستون نوشته می‌شد و این کار بسته به نظر و خواست حاکم بود.

۴. پیش از مشروطیت وزیر مالیه لقب «مستوفی الممالکی» داشت و او بر همهٔ مستوفیان نظارت داشت. هر یک از مستوفیان که زیر نظر مستوفی الممالک کار می‌کردند، یک کتابچه دستورالعمل (جمع و خرج) یک سال ایالت و یا ولایتی را تهیه می‌کرد. هر مستوفی موظف بود در آغاز هر سال صورت جمع و خرج هر ولایت را در کتابچهٔ دستورالعمل تنظیم نماید و توسط وزیر دفتر مُهر کرده و به مُهر مستوفی الممالک که گاه صدراعظم بود یا به مُهر صدراعظم می‌رساند و او به صحهٔ شاه رسانده و برای اجرا ابلاغ می‌شد (به نقل از: ***نامهٔ دانشوران*** از محمدرضا صفا، تألیف در ۱۲۶۶ هجری).

منابع درآمدهای دولت

به طور کلی منابع درآمدهای دولت عبارت بود از:

۱. مالیات‌های مستقیم
۲. مالیات‌های غیرمستقیم
۳. ادارهٔ گمرکات
۴. تلگرافخانه
۵. پستخانه
۶. ضرابخانه
۷. خالصجات
۸. معادن

مالیات‌ها

منشاء و شیوهٔ وصول و مالیات‌بندی در ولایات نسبت به طبیعت و اوضاع جوّی و رشد اقتصادی هر ناحیه متفاوت بود. بسیاری از شاهزادگان قاجار هنگام حکمرانی بر ایالات و ولایات به میل خود میزان مالیات‌های حوزهٔ فرمانروائی خود را تغییر می‌دادند. حکام و فرمانروایان ایالات با دادن مبلغ هنگفتی رشوه و پیشکش به صدراعظم به حکومت می‌رسیدند و بقای تداوم حکومت آنان منوط به این بود که هر سال مبلغ پیشکشی خود را به دربار و دارالخلافه تقدیم کنند. از این رو حکمرانان به زور از مردم مبالغ دیگری وصول می‌کردند. منشاء مالیات در همهٔ نقاط ایران به یک منوال و ترتیب نبوده است. از این رو بسیار دشوار است که در این خصوص اطلاعاتی به دست آورد:

> *مثلاً در آذربایجان به واسطهٔ اراضی حاصلخیز آن، قسمت عمدهٔ مالیات به زمین و به محصولات زمینی تعلق می‌گرفت، در صورتی که در ولایات دیگر، مالیات به گاوهایی تعلق می‌گرفت که برای شخم اراضی به کار می‌رفتند و در اماکن دیگر مالیات مستقیم به اراضی و محصولات ارضی و هم به حیوانات تحمیل می‌شد و بالاخره، در نواحی دیگر مبنای مالیات سرشماری بوده است*

و علاوه بر این، بر اسب و ماده‌گاو و خر و گوسفند نیز تعلق می‌گرفت.[۱]

همان طور که در منشاء و مبنای مالیات اختلاف زیادی بوده است، در مبلغ و اندازهٔ آن نیز اختلافات بسیار وجود داشته است:

> *مثلاً اگر در ایالت آذربایجان مالیات از اراضی گرفته می‌شد، حق دولت ده یک بوده است و اگر مبنا بر سرشماری می‌بود، از قرار ۴ قران از هر نفر مرد بالغ و ۲/۲۵ قران از زنان و بچه‌ها و اگر مبنا گاو بود، از قرار ۲ قران از هر جفت گاو اخذ می‌شد. مبنای مالیات درگیلان جریب بوده است و سابقاً هر جریب برنج‌کاری و توت‌کاری و تنباکو و نیشکر در سال ۱۵ قران مالیات می‌داده است. بعدها حکام، بنا به ارادهٔ خویش زیادتر از مبلغ مزبور اخذ می‌کردند. دولت نیز همان مبلغی را که حکام مقرر کرده بودند، منشاء قرار دادند و مالیات بعضی زمین‌ها از هر جریبی به سه تومان رسید تا آنکه در دورهٔ مشروطیت در چهارم صفر ۱۳۲۸ ق میزان مالیات ارضی ۲۰ درصد مقرر گردید.*[۲]

مالیات‌هائی که در این دوره اخذ می‌شد به دو صورت انجام می‌گرفت:

۱. مالیات‌های مستقیم

در ایران اساس مالیات‌های مستقیم زمین بود که به املاک مختلف تحمیل می‌شد، ولی علاوه بر این مالیات، از اغنام و احشام و اموال نیز عموماً مالیات گرفته می‌شد و همچنین در بعضی جاها به اسم «مالیات سرانه» بر اشخاص نیز مالیات قرار می‌گرفت. ولی «مالیات سرانه» عمومیت نداشت و عموماً مختص به روستاها بود. از آنجا که یکی از مالیات‌های مهم در اسلام «عشر» بود، در ایران از مدت‌ها، مالیات عشر برقرار بود، یعنی از ده واحد عایدات، یک واحد حق دولت بوده است.

تا پیش از زمان فتحعلی‌شاه (۱۲۱۲ تا ۱۲۵۰ ق) هم همین مالیات ده یک اساس بود. ولی وی در دورهٔ سلطنت خود آن را دوبرابر کرد و پایهٔ مالیات در ایران به ۲۰ درصد قرار گرفت، ولی در عمل به ۳۰ تا ۳۵ درصد هم می‌رسید.[۳]

---

۱. ویلهلم لیتن: **ایران از نفوذ مسالمت‌آمیز تا تحت‌الحمایگی**، ترجمهٔ مریم میراحمدی، (تهران، معین، ۱۳۶۳)، ص ۱۹۹؛ محمدعلی جمال‌زاده: **گنج شایگان**، ص ۱۲۱.

۲. **گنج شایگان**، ص ۱۲۱.

۳. همان منبع، ص ۱۲۰.

مالیاتی که به ایلات بسته می‌شد عموماً بر اغنام و احشام تحمیل می‌شد که بر مبنای بز و گوسفند و غیره بوده است، زیرا ایلات در عوض مالیات ارضی، خدمت نظامی انجام می‌دادند. از قرار هر بز و گوسفندی ۱۵ شاهی تا یک قران و هر خر و گاوی یک تومان اخذ می‌شد.

در ولایات گرّوس و کردستان معمول بوده است که رعایا در موقع تغییر محل و نقل مکان از ملکی به ملکی دیگر مبلغی از ۳۴ قران تا ۸ تومان به اختلاف به عنوان «مطلق‌العنانی» و آزاد بودن به حکومت یا پیشکار مالیه بپردازند و ورقهٔ اجازه نامه‌ای به نام «تعلیقه» دریافت کنند، زیرا بدون ورقهٔ مذکور هیچ یک از رعایا حق تغییر محل نداشت. بعدها در آغاز مشروطیت چون مالیات مزبور مخالف آزادی فردی بود، وزارت مالیه با اجازهٔ مجلس در سال ۱۳۳۳ ق/ ۱۹۱۵ م آن را فسخ کرد.

مالیات مستقیمی که گرفته می‌شد به دو قسمت تقسیم می‌گردید که بخشی نقدی و قسمت دیگر جنسی بوده است. مالیات جنسی عموماً شامل غلّه (گندم وجو) و شلتوک و کاه و نخود و ابریشم و غیره بوده است.[۱]

مالیات بر اصناف: در اواخر سال ۱۳۳۲ ق/ ۱۹۱۴ م، خزانه‌داری کل، پیشنهاد تهیه و وضع نظامنامه‌ای برای مالیات اصناف را به هیأت وزرا کرد. این نظامنامه دارای ۱۵ ماده بود که مواد اصلی آن به قرار ذیل است:

ـ برای صاحبان پیشه و تجارت و اصناف مالیاتی مقرر خواهد شد.

ـ علماء و مستخدمین دولتی و معلمین و مدیران مدارس از این مالیات معاف هستند.

ـ مالیات مزبور زیاده از صدی پنج و کمتر از صدی نیم نسبت به عایدات خالص مؤدیان تحمیل نخواهد شد.

دریافت مالیات از کسبه و بازرگانان و پیشه‌وران گاهی بر حسب سرشماری و گاهی بر حسب عایدات سالانه آنان صورت می‌گرفت. بدیهی است که در اخذ این مالیات با توجه به دوران استبداد قاجار، ولات، حکام ایالات و ولایات غالباً راه افراط می‌پیمودند و علاوه بر میزان تعیین شده مالیات مبالغی به عنوان پیشکی از کسبه و اصناف می‌گرفتند.

---

۱. **گنج شایگان**، ص ۱۲۱.

مالیات بر املاک: میزان قدیمی مالیات غیرعادلانه بود، مثلاً «مالیات بر دِه». دهی که به مرور گسترش یافته جمعیت و محصول خود را ده برابر کرده بود، با دهی که از چند کلبه تشکیل شده بود، به فرض اینکه در اثر غارت سران قبایل کاملاً نابود نشده باشد، ۳۰۰ تومان بود.[۱]

پس از تشکیل ادارهٔ خزانه‌داری کل تحت مدیریت بلژیکی‌ها در سال ۱۹۱۲، اصول درستی در زمینهٔ مالیات املاک برقرار شد.[۲]

برای وصول درست و به حق مالیات وضع شده، خزانه‌داری کل در سال ۱۹۱۳م وصول مالیات را در موارد زیر اعلام کرد:

ـ مقدار آبی که هر سال زمین با آن آبیاری شود،

ـ سطح زمین قابل کشت،

ـ سهم هر دو محصول،

ـ مقدار سالانهٔ بذر،

ـ تعداد دهقان،

ـ سهمی که مالک نقداً به صورت محصول دریافت می‌دارد.

تا آغاز جنگ جهانی اول نتیجه‌ای از طرح نهایی و یا تعیین قطعی اخذ مالیات زمین به دست نیامد. به اجرا درآوردن نظام جدید مالیاتی زمان زیادی لازم داشت. بخش عظیم زمین‌داران بزرگ روستائیان به طور کلی از جواب دادن به خزانه‌داری کل خودداری می‌کردند.

در دوران حکومت ناصرالدین شاه، ایالات را به حکام اجاره می‌دادند و آنان در منطقهٔ نفوذ خود با استفاده از قدرت نا محدود شاه، مالیات اخذ می‌کردند و مراقب بودند که مبلغ اجاره داده شده، اخذ و به تهران ارسال شود و هم‌زمان خدمت شایان خود را نیز اثبات و منافع خود را تأمین کنند. بعد از حکومت مظفرالدین شاه، براساس مفاد قانون اساسی، قدرت شاه در کشور کاهش یافت و بالطبع ولایات نیز قدرت خود را از دست دادند.[۳]

---

۱. ***گنج شایگان***، ص ۱۲۶. ۲. لیتن: ***ایران از نفوذ...***، ص ۱۹۵.

۳. لیتن: ***ایران از نفوذ...***، ص ۲۰۰ و ***گنج شایگان***، ص ۱۲۶.

۲. مالیات‌های غیرمستقیم

تا قبل از انقلاب مشروطیت در ایران (۱۳۲۴ق/ ۱۹۰۶م) مالیات غیرمستقیمی در ایران وجود نداشت، ولی پس از آن تاریخ که کسر بودجه و افزایش مخارج دولتی مشخص شد، هیأت دولت و مجلس درصدد منابع تازه‌ای برای ازدیاد عایدات خود برآمد و به تدریج بعضی مالیات‌ها را به شرح زیر وضع کرد:

* **مالیات تحدید تریاک:** مسألهٔ مالیات ابتدا درانتشارات پلیس مطرح شد و سرانجام قانون آن در ۱۲ ربیع‌الاول ۱۳۲۹ق/ ۱۴ مارس ۱۹۱۱م به تصویب رسید. عوارض زیر برای هر مثقال (۴/۶۴گرم) تریاک تعیین شد:[1]

۱۹۱۱-۱۹۱۲	۶	شاهی
۱۹۱۳	۹	"
۱۹۱۴	۱۲	"
۱۹۱۵	۱۵	"
۱۹۱۶	۱۸	"
۱۹۱۷	۲۱	"

از سال ۱۹۱۸ به بعد فروش تریاک تنها برای اهداف پزشکی و درمان مجاز شمرده شد. سفرای روس و آلمان با اجرای این قانون در مورد هموطنان خویش موافقت کردند.[2]

در سال ۱۳-۱۹۱۲ از محل مالیات تریاک مبلغی برابر با ۹۳۵، ۳۱۷، ۵۱۶ قران به دست آمد که اقلام زیر هم به آن اضافه می‌شد:

مالیات سوختهٔ تریاک	۱۳۷/۰۱۹	*قران*
عوارض بر شیرهٔ تریاک	۱۵۰/۰۷۴/۷۵۰	*قران*

که در مجموع رقمی برابر ۶۶۶/۵۲۹/۷۰۴ قران می‌شد.

* **مالیات نمک:** قانونی در مورد انحصار نمک در سوم ربیع‌الاول ۱۳۲۸ق/ ۱۶ مارس ۱۹۱۰م از طرف مجلس ایران به تصویب رسید. مطابق این قانون استخراج و فروش نمک در محل معدن اعم از سنگی و آبی در کلیهٔ ایران منحصر به دولت شد. برای اداره

---

۱. لیتن، همان منبع، ص ۲۰۰.
۲. همان منبع، ص ۲۰۴؛ **گنج شایگان**، ص ۱۲۵.

کردن معادن نمک، وزارت فواید عامه در تهران اقدام به ایجاد ادارهٔ مرکزی و در ولایات شعبه‌های آن نمود و قیمت نمک را نیز در محل معدن از قرار ۱۰۰۰ دینار معیّن کرد و نیز مقرر شد عایدات خرج در رفته ادارهٔ نمک در اول هر ماه به وزارت مالیه تسلیم شود.[۱]

* **الکلیات:** علاوه بر تریاک، برای الکلیات نسبت به جنس مقدار آن نیز مالیات‌های مختلفی تعیین شد. در تاریخ ۷ دسامبر ۱۹۱۲ خزانه‌داری کل مقررات مالیات الکل را به اطلاع کلیّهٔ نمایندگان خارجی در تهران رساند. سفیر روسیه در واکنش به آن در این مورد اظهار داشت:

> *اجازه نخواهد داد الکل و مایعات الکلی که از روسیه هنگام ورود به تهران مالیات پرداخته‌اند، مجدداً در ایران به آن‌ها مالیات بسته شود، اما در مقابل اجرای قانون را برای افراد روسی در ایران بلامانع دانست.*[۲]

تحت این شرایط، بنابر مادهٔ ۶ قرارداد تجاری ایران و آلمان، نمایندگی آلمان نیز از نظریات سفیر روسیه دفاع کرد. در اجرای دستور مالیاتی، این شیوه اتخاذ شد که در مغازه‌های مشروب‌فروشی آلمانی در ایران، مشروبات الکلی که دارای پلمپ گمرک هستند از مالیات معاف باشند و بقیه شامل مالیات گردند.

در سال ۱۳-۱۹۱۲ م، مبلغ ۷۶/۱۶۷/۴۷۵ قران عاید دولت شد.[۳]

* **مالیات روده:** در سال ۱۹۰۱ م دولت ایران حق خرید روده را در تمام قلمرو ایران به حاجی کاظم در تبریز واگذار کرد. در سال ۱۹۰۷ م انحصار فوق، توجه نمایندگان خارجی در ایران را به خود مشغول داشت. در ۱۹ نوامبر ۱۹۰۷ م نمایندگان آلمان، ایتالیا، روسیه، اتریش، فرانسه و بلژیک در محل سفارت ترکیه به این توافق رسیدند که انحصار نامبرده، مخالف روح و مواد قراردادهایی است که کشورهای مختلف با ایران منعقد کرده‌اند و از آنجا که واگذاری این انحصار به آزادی تجارت لطمه می‌زند، لذا کشورهای نامبرده در فوق حق خود می‌دانند که به دولت ایران اعتراض کنند.

در ۱۷ ربیع‌الثانی ۱۳۲۸ ق/ ۲۹ آوریل ۱۹۱۰ قانونی از مجلس گذشت که انحصار

---

۱. همان منبع، ص ۱۲۵.

۲. لیتن، همان منبع، ص ۲۰۰؛ محمدعلی جمال‌زاده، همان منبع، ص ۱۲۵.

۳. این مبلغ به نوشتهٔ لیتن، ص ۲۰۲ برابر ۲۵۰۰۰۰ مارک بوده است.

خرید روده در تملک حکومت ایران درآید، بدین ترتیب که حکومت ایران مالیات روده را به صورت مالیات جنسی افزایش دهد.[۱]

علاوه بر مالیات‌های فوق، مالیات‌های دیگری در این دوره وجود داشته است:

* **مالیات آجر**: ۱۵ درصد به صورت جنسی، یعنی برای هر ۱۰۰ آجر مالیاتی برابر ۱۵ آجر تعلق می‌گرفت.

* **مالیات آهک**: ۸ شاهی برای هر باتمن (باتمن = ۲/۹۷ کیلوگرم) که به کورهٔ آهک می‌آید و با ۱۰ درصد قیمت مطابقت می‌کند. چون از ۱۴۰ باتمن سنگ آهک، یک خروار (= ۱۰۰ باتمن) گچ به دست می‌آید.

* **حراج‌ها**: بنابر اعلامیهٔ ۱۰ شوال ۱۳۲۷ ق/ ۲۶ اکتبر ۱۹۰۹ م ادارهٔ مالیه دستور داد که در حراج وثیقه‌ها و یا اشیاء واگذاری به بنگاه رهنی، دولت سه و نیم درصد و از سایر حراج‌ها ده درصد و از فروش اشیاء عتیقه ده درصد مالیات اخذ گردد.[۲]

* **مالیات بر وسایط نقلیه (نواقل: جمع ناقل)**: وضع این مالیات بر پایهٔ قانونی است که در ۵ ربیع‌الاول ۱۳۲۸ ق/ ۱۸ مارس ۱۹۱۰ م از مجلس گذشت و بنابر آن هر ماهه مالیاتی در «بلاد ایران» از وسایط نقلیه اخذ می‌شد.[۳]

وسایل نقلیه ذیل از مالیات معاف بوده‌اند:[۴]

ـ وسایط نقلیهٔ مخصوص سلطنت و دولت،

ـ وسایط نقلیهٔ عسکریه،

---

۱. با اعلام این قانون در ژوئیهٔ ۱۹۱۰ م کلیهٔ نمایندگان دول بیگانه در ایران مانند آلمان، ترکیه، اتریش، بلژیک، روسیه، ایالات متحدهٔ امریکا، ایتالیا و انگلستان به آن اعتراض کردند. ویلهلم لیتن، همان منبع، ص ۲۰۱.

۲. به نوشتهٔ «ویلهلم لیتن» نمایندگان دول خارجی موافق این اختیار نبودند، اما آنان بر این تکیه کردند که براساس این قرارداد، تنها آسیب‌ناپذیری اماکن مسکونی خارجیان کفایت می‌کند که از آن حمایت کنند، به همین سبب نتوانستند متفقاً قدمی بردارند و یا ادعای خاصّی داشته باشند.

هنگامی که دادگاه کنسولی فرانسوی در تهران در سال ۱۹۱۱ و ۱۹۱۲ به علّت ورشکستگی مجبور به دو حراج شد، از پرداخت هرگونه مالیاتی خودداری کرد. در مارس ۱۹۱۲ م رئیس ادارهٔ مالیات تهران از سفیر آلمان خواست که دادگاه کنسولی آلمان مخارج اجباری را که در آنجا شده بود بپردازد. سفیر آلمان این خواسته را رد کرد، زیرا مالیات بر درآمد فروش عمومی از دادگاه کنسولی سایر سفارتخانه‌ها نیز پرداخت نشده بود. (به نقل از ویلهلم لیتن، همان منبع، ص ۲۰۳).

۳. همان‌جا. ۴. محمدعلی جمال‌زاده، همان منبع، ص ۱۳۹.

ـ وسایط نقلیهٔ راجع به صحیّه،
ـ وسایط نقلیهٔ مخصوص به خدمات بلدّیه.
در سال ۱۳-۱۹۱۲م از این مالیات ۱۲۰/۶۳۶/۶۴۵ قران اخذ شد.[۱]

* **نظمیه**: مالیاتی به نام مالیات نظمیه از طرف پلیس تهران اخذ می‌گردید. در اصل این مالیات جریمهٔ پولی برای شرارت‌ها، خشونت، مستی، بر هم زدن آسایش و تخلف از دستورات پلیس به عمل می‌آمد. قبلاً اداره پلیس مالیات‌های گزافی برای عشرتکده‌ها و قمارخانه‌ها وضع کرده بود.[۲]

* **پوست بره**: به موجب قرارداد ۲۷ صفر ۱۳۲۷ق/ مارس ۱۹۰۹م حکومت ایران انحصار صادرات پوست بره را به تاجر روسی به نام «نرسیسیانس[۳]» واگذار کرد که بعدها با توافق حکومت ایران این قرارداد لغو شد و عوارضی راکه از طرف وزارت مالیه وضع شده بود، جانشین آن ساخت. در سال ۳۲-۱۳۳۱ق/ ۱۴-۱۹۱۳م از این مالیات مبلغی برابر ۵۶۸/۰۸۲ قران اخذ شد.[۴]

* **تذکره**: از سال ۱۲۶۷ق/ ۵۱-۱۸۵۰م «تذکرهٔ عبور» (خط جواز) در ایران ایجاد شد:[۵]

> *چون در اوایل صدارت میرزا آقاخان نوری برای مسافرینی که از ایران به روسیه می‌رفته‌اند خط جوازی لازم بود و از آنجائی که بعد از انقضای مدت خط مزبور در روسیه مأمورین روسی مطالبهٔ خط دیگری می‌نموده‌اند و در صورت نداشتن آن از مسافر ایران مبلغی پول می‌گرفته‌اند و گاهی هم آزار می‌رسانده‌اند، میرزا آقاخان نوری تجدید خط جواز ایران را به دست قونسول ایران باز گذاشت.*[۶]

«تذکره» در یک ورق کاغذ به دو زبان فارسی و فرانسه است و عایدات دولت ایران در سال ۱۳۳۱-۱۳۳۰ق/ ۱۹۱۳-۱۹۱۲م برابر ۴/۱۴۴/۳۴۵ قران بوده است.[۷]

---

۱. عایدات ادارهٔ مرکزی از بابت این مالیات در سال مالی ۱۳۲۹ق معادل با ۶۵۹۲۹۸۴۰ قران و در سال ۱۳۳۰ق برابر ۲۲۱۸۵۹۷۳۰ قران بوده است. (به نقل از محمدعلی جمال‌زاده، همان منبع، ص ۱۲۹).
۲. لیتن، همان منبع، ص ۲۰۴.
3. Nerssissiance
۴. همان‌جا.
۵. جمال‌زاده، همان منبع، ص ۱۴۴.
۶. همان‌جا.
۷. همان‌جا.

۳. گمرکات

گمرکات ایران را تا پیش از سال ۱۳۱۷ ق/ ۱۸۹۹ م دولت به اشخاص اجاره می‌داد. میزان نرخ گمرکی بستگی به ملیّت تاجر و صاحب کالا داشت. چنان‌که از اتباع ایرانی صدی سه و از اتباع خارجی صدی پنج گمرک گرفته می‌شد و این حق نه فقط از واردات، بلکه از صادرات نیز اخذ می‌شد.[۱]

ابتدا در سال ۱۳۱۵ ق/ ۱۸۹۷ م شاه به منظور ایجاد نظم جدید گمرکی، برای استخدام مأموران بلژیکی به دولت بلژیک روی آورد. سه نفر بلژیکی به نام‌های «نوز»، «پریم» و «انگلس» برای اصلاح امور گمرکی و ضرابخانه به ایران دعوت شدند.[۲] همین گروه بعدها مأمور رسیدگی گمرکات تبریز و کرمانشاه گردیدند. «نوز» اولین ادارهٔ گمرک جدید را در ایران بنا نهاد. او موفق شد در حوزهٔ گمرکات از نظام اجاره‌ای جلوگیری کند.

در سال ۱۳۱۸ ق/ ۱۹۰۰ م کلیهٔ اجاره‌داری گمرکی که از بین رفته بودند با فرمان شاه مجدداً و با ارزش گمرکی ۵ درصد تعیین شد. مبلغی که «نوز» در اولین سال‌های مدیریت خود توسط وزیر اعظم توانست به شاه پرداخت کند، فوق‌العاده بیشتر از مبلغی بود که قبلاً از طریق اجاره‌داران پرداخت شده بود و این امر ادامهٔ نقشهٔ وی را تضمین کرد.[۳]

در سال‌های ۱۹۰۱ و ۱۹۰۲ م «نوز» به نام دولت ایران قراردادی را با روسیه و انگلیس امضاء کرد و بدین ترتیب تعرفهٔ گمرکی برقرار شد. این قراردادها در اصل برخواسته‌های روس و انگلیس استوار بود. بدین ترتیب تجارت با همه شهرهای اروپائی رونق یافت.[۴]

عایدات گمرک ایران در مقابل قرضه‌های دولتی به روس و انگلیس و بعضی مخارج دیگر از قبیل قزاق‌خانه و مقرری شاه مخلوع محمد علی‌میرزا درگرو آن دو دولت بود. به طور کلی دوسوم عایدات گمرک ایران از بابت مخارج و تحمیلات به دولت روس و انگلیس واگذار می‌شد و یک سوم آن عاید دولت ایران می‌گردید.[۵]

۱. جمال‌زاده، همان منبع، ص ۳۸ و بعد.
۲. این اقدام توسط میرزا علیخان امین‌الدوله انجام گرفت.
۳. لیتن، همان منبع، ص ۱۷۹ و بعد.
۴. همان‌جا.
۵. جمال‌زاده، همان منبع، ص ۱۳۲.

۴. تلگرافخانه

اولین خط تلگراف ایران در سال ۱۲۷۴ ق/ ۱۸۵۷ م به دستور ناصرالدین شاه از عمارت سلطنتی تهران تا باغ لاله‌زار کشیده شد و سال بعد این خط تا سلطانیه و «چمن قنقرالنگ» امتداد یافت. بعدها خطوط تلگراف ایران وسیلهٔ حکومت ایران و یا کمپانی هند و اروپا گسترش یافت.[۱]

وجوهی که از بابت تلگراف‌خانه عاید دولت ایران می‌گردید شامل دو قسمت بود: یکی از عایدات مخابرات داخلی و دیگری از بابت حقی که دولت ایران از حکومت هند و ادارهٔ تلگراف هند و اروپا از بابت خطوط تلگرافی که در دست آن‌ها بود، اخذ می‌کرد. ادارهٔ تلگراف‌خانه ایران تا اوایل مشروطه در دست خاندان «مخبرالدوله» بود که سالیانه از بابت آن ۲۰ هزار تومان اجاره کرده بود.[۲]

از سال ۱۹۱۰ م ریاست کل ادارهٔ پست تهران به یک خارجی به نام «نیو»[۳] محول شد.[۴] طول خطوط تلگرافی که از جانب حکومت ایران اداره می‌شد شامل ۴۶۰۰ کیلومتر می‌گردید.

در ایران پنج خط مختلف تلگراف وجود داشت:[۵]

۱. خطوط تلگرافی که به دولت تعلق دارد و خود از آن استفاده می‌کند.

۲. خطوط تلگراف شرکت هند و اروپائی که از جلفا به تهران متصل است (خط تهران ـ جلفا).

۳. خطوط تلگراف بخش هند و اروپائی متعلق به دولت انگلستان (خط زمینی تهران ـ بوشهر).

۴. خطوطی که به دولت ایران تعلق دارد، اما از جانب شرکت و یا بخش هند و اروپائی اداره می‌شود و مورد استفاده قرار می‌گیرد.

۵. خطوطی که به دولت ایران تعلق دارد، اما از طرف دولت روسیه اداره می‌شود.

---

۱. همان‌جا.
۲. همان منبع، ص ۱۳۳.
3. New
۴. لیتن، همان منبع، ص ۲۱۹ و بعد.
۵. همان‌جا.

جدول کلیهٔ خطوط تلگراف و ادارات تلگراف در ایران

۱. *خط اصلی (متعلق به شرکت هند و اروپا):*
از جلفا به تهران: جلفا، مرند، میانه، زنجان، قزوین، تهران.
۲. *خط اصلی (متعلق به ایران):*
از جلفا به تهران: جلفا، مرند، میانه، زنجان، قزوین، تهران.
شعبات متعلق به ایران:
ـ تبریز به ارومیه (اورمیه): تبریز، مرند، خوی، دیلمقان، ارومیه.
ـ تبریز به ساوجبلاغ: تبریز، دهخوارقان، مراغه، میاندوآب، ساوجبلاغ.
ـ تبریز به بیله‌سوار: تبریز، اهر، کلیبر، خدا آفرین، حسنلو، بیله‌سوار.
ـ اردبیل به میانه: اردبیل، سراب، میانه.
۳. *خط اصلی (متعلق به ایران):*
ـ آستارا به خرم‌آباد: آستارا، شفارود، انزلی، رودسر، خرم‌آباد (ساحل بحر خزر).
ـ رشت به تهران: رشت، منجیل، قزوین، تهران.
۴. *خط اصلی (متعلق به ایران):*
ـ مشهدسر به چاتلی: مشهدسر، ساری، اشرف، بندرگز، استرآباد، کتول (کادول)، رامیان، گنبد قابوس، چاتلی.
۵. *خط اصلی (تحت کنترل روس‌ها):*
ـ تهران به مشهد: تهران، ایوان کیف، ارادان، سمنان، دامغان، شاهرود، میاندشت، مزینان، سبزوار، نیشابور، مشهد.
شعبات متعلق به ایران:
ـ سمنان به فیروزکوه.
ـ شاهرود به چکشلر: شاهرود، تاش، استرا آباد، چکشلر.
ـ بجنورد به سرخس: بجنورد، شیروان، قوچان، چناران، مشهد، باغ بغو، سرخس.
ـ محمدآباد به مشهد: محمدآباد (درّه‌گز، کلات، مشهد).
۶. *خط اصلی مشهد ـ نصیرآباد:*
الف) تحت کنترل روس‌ها:
ـ مشهد به خواف: مشهد، بازهورا (بوزن‌آباد)، تربت حیدریه، رشتخوار، خواف.
ب) تحت کنترل ادارهٔ هند و انگلیس:
ـ خواف به نصیرآباد (نصرت‌آباد): خواف، بنی‌آباد، قاین، بیرجند، سر بیشه، خست، نِه، علی‌آباد، نصیرآباد (نصرت‌آباد).
۷. *خط اصلی (متعلق به ایران):*
ـ خانقین به تهران: خانقین، قصرشیرین، سرپل، کرند، کرمانشاه، کنگاور، اسدآباد،

همدان، زرق، نوبران، خیرآباد (خانی‌آباد)، تهران.
شعبات (متعلق به ایران):
- بیجار به همدان: بیجار، قروه، همدان.
- سنه (سنندج) به قروه.
- همدان به قم: همدان، دولت‌آباد، سلطان‌آباد، راهجرد (ولاسجرد)، قم، نهاوند، بروجرد، دولت‌آباد.
- تهران به شاه‌عبدالعظیم.

۸. خط اصلی (متعلق به هند و انگلیس)
- تهران به بوشهر: تهران، قم، کاشان، اردستان، اصفهان، قمشه، آباده، ده‌بید، شیراز، کازرون، برازجان، بوشهر، کاشان، اردستان، نائین، یزد، بهرام‌آباد، نصیرآباد.
شعبات (متعلق به هند و انگلیس):
- اصفهان به نائین.

۹. خط اصلی (متعلق به ایران):
- دزفول، شوشتر، اهواز.

۱۰. سیم دریایی (متعلق به هند و انگلیس):
- فاو به مانوره (مانورا): فاو، بوشهر، هنگام، جاسک، مانوره.
شعبات (متعلق به هند و انگلیس):
- هنگام به بندرعباس.
- جاسک به گوادر: جاسک، چاه‌بهار، گواتر، گوادر.[۱]

در سال ۱۳۰۶ق/ ۱۸۸۸-۱۸۸۹م عایدات دولت ایران روی هم رفته از بابت تلگراف‌خانهٔ داخله و خارجه ۲۱۰/۳۴۸ قران بوده است:[۲]

از بابت تلگراف‌خانهٔ داخله	۱۰۰/۰۰۰	قران
از بابت تلگراف‌خانهٔ جاسک و گوادر	۳۰/۰۰۰	قران
از بابت مقاطعهٔ کمپانی هند و اروپا	۸۰/۳۴۸	قران
	۲۱۰/۳۴۸	تومان

---

۱. گنج شایگان، ص ۱۳۴.
۲. همان‌جا.

۵. پستخانه

پستخانه ایران علاوه بر حمل و نقل مکتوبات و امانات پستی، امتیاز انحصاری حمل و نقل مسافران را نیز توسط دستگاه‌های پستی در اختیار داشت.[۱] ادارهٔ پستخانه تا سال ۱۳۱۲ ق/ ۵-۱۸۹۴ م با امین‌الدوله بود و پس از برکناری وی، ادارهٔ فوق را به پسر خود سپرد. وی از بابت پستخانه سالی ۱۰/۰۰۰ تومان به دولت می‌پرداخت. تا سال ۱۳۱۶ ق/ ۹۹-۱۸۹۸ م این اداره در اختیار خانوادهٔ مزبور بود. پس از وزارت صنیع‌الدوله مبلغ فوق به ۳۰/۰۰۰ تومان در سال رسید و در حدود سال ۱۳۱۸ ق/ ۱۹۰۰ م در وزارت سردار منصور، مبلغ ۶۰/۰۰۰ تومان در سال به دولت پرداخت می‌شد.[۲] در حدود سال ۱۳۲۱ ق/ ۱۹۰۳ م «نوز» وزیر پست و تلگراف شد و در ایجاد تأسیسات جدید پست در ایران فعالیت چشمگیری انجام داد.

پست ایران از سال ۱۳۲۵ ق/ ۱۹۰۷ م توسط مأموری بلژیکی به نام «کامیل مولیتر» (مولیتور)[۳] با سمت رئیس کل پست اداره می‌شد که زیر نظر وزارت پست و تلگراف و امور عمومی قرار داشت. دو بلژیکی دیگر نیز همکار او بودند، سایر کارکنان ایرانی بودند.[۴]

ارتباط پستی در ایران دارای شبکه‌ای بود که بیش از ۱۵۰۰۰ کیلومتر طول داشت و آن عبارت بود از:

۱. جاده‌های شوسهٔ درشکه‌رو،

۲. جاده‌های غیرشوسهٔ درشکه‌رو،

۳. جاده‌های سواره‌رو و پیاده‌رو.

در این دوره پست با وسایل زیر حمل و نقل می‌شده است:

---

۱. احداث پستخانه را در ایران باید از سال ۱۲۶۷ ق/ ۱۸۵۱ م که چهارمین سال سلطنت ناصرالدین شاه است، دانست. قبل از آن ارسال مرسولات به‌وسیلهٔ «قاصد» و «یامچی» بود. به دستور ناصرالدین شاه پانزده باب چاپارخانه در مسیر «چاپاری فارس» و در سال ۱۲۶۹ ق/ ۵۳-۱۸۵۲ م در ایالت خراسان تأسیس شد. در سال ۱۳۰۴ ق/ ۸۷-۱۸۸۶ م، هفتاد و در حدود سال ۱۳۱۰ ق/ ۱۸۹۳-۱۸۹۲ م صد و هفتاد و دو باب چاپارخانه در ایران وجود داشته است. (به نقل از جمال‌زاده، همان منبع، ص ۱۳۴).

۲. همان منبع، ص ۱۳۵.

3. Mollitor

۴. لیتن، همان منبع، ص ۲۱۷ و بعد.

۱. در جاده‌های شوسه توسط گاری چهار اسبه،
۲. در جاده‌های کاروان‌رو توسط قاطر و اسب و شتر،
۳. توسط قاصد.

جاده‌های گاری‌رو	***به طول ۶۹۲ فرسخ***
جاده‌های کاروان‌رو	***به طول ۱۰۴۴ فرسخ***
جاده‌های قاصدرو	***به طول ۵۸۲ فرسخ***

ادارهٔ پست ایران در آغاز جنگ جهانی اول دارای ۱۵۴ دفتر و ۱۰ شعبه و ۲۶۲ «منزل» (محل تعویض اسب) بود که از ۲۳۷۰ اسب و ۳۶۲ عرابه (درشکه، کالسکه، دلیجان و گاری) و ۲۶۰ سوار (قاصد و غلام) استفاده می‌کرده است.[۱]

در سال ۳۱-۱۳۳۰ ق/ ۱۳-۱۹۱۲ م درآمد پست شامل ۳۴۱۸۰۴۰۵۰ قران می‌شد، در حالی که مخارج آن ۳۱۱۷۴۲۱۵۰ قران بود.

۶. ضرابخانه

یکی از منابع عایداتی دولت ضرابخانه بوده است. تا قبل از دوران ناصرالدین شاه هر یک از شهرهای بزرگ ایران دارای ضرابخانهٔ جداگانه‌ای بوده است که از طرف دولت تحت نظر یک سرپرست به نام «معیّر» اداره می‌شد. با تأسیس ضرابخانه در دوران ناصری، عایدات دولت از ضرابخانه به ۲۵۰۰۰ قران رسید. ضرابخانه در ابتدا جزو وزارت مالیه بود، اما بعد از تأسیس «بانک شاهنشاهی ایران» در اختیار بانک درآمد. در سال ۱۳۰۳ ق/ ۵۶-۱۸۸۵ م و پس از به حکومت رسیدن مظفرالدین شاه (۱۳۱۳ ق/ ۱۸۹۶ م)، ضرابخانه جزو وزارت داخله شد. ضرابخانه ابتدا در سال‌های ۱۳۱۳ ق/ ۱۸۹۶ و ۱۳۱۴ ق/ ۱۸۹۷ م همراه با وزارت خزانه در دست مرتضی قلیخان صنیع‌الدوله بوده است. یک سال بعد به دستور امین‌الدوله سه نفر بلژیکی به ایران دعوت شدند. یکی از آنان به نام «انگلس»[۲] مأمور تنظیم وادارهٔ ضرابخانه شد.[۳]

---

۱. همان‌جا.

2. Engels

۳. جمال‌زاده، همان منبع، ص ۱۴۱.

در مورد ارزش و وزن قران ایران، «لیتن» یادآور می‌شود که قران نقره یک مثقال وزن دارد که برابر ۴/۶۴ گرم

←

۷. خالصجات

مقصود از خالصجات یا املاک دیوانی، املاکی است که متعلق به دولت بود و منابع آن عاید دولت می‌شد. تا پیش از آغاز مشروطیت شاه املاک خالصه را غالباً به موجب قباله و فرمان در مقابل رسومی چند به اشخاص مختلف منتقل می‌کرد.

مظفرالدین شاه قصبهٔ «سیاه دهن» را که در شش فرسخی غرب قزوین در راه زنجان واقع است و دارای ۲۰۰۰ خانه و ۱ مسجد و ۸ حمام و ۴ کاروانسرا و ۸ باب دکان و سالیانه ۲۰۰۰ تومان نقد و ۱۰۰۰ خروار غلّه و ۴۵۶ من کاه مالیات داشت، از باب مصارف آبدارخانهٔ شاهی به امین حضرت آبدارباشی واگذاشته بود.[۱]

عایدات دولت ایران در سال ۱۳۳۰ ق/ ۱۹۱۲ م از باب خالصجات (به استثنای حوزهٔ تهران) در حدود ۶۳۲ هزار تومان بوده است.[۲]

۸. معادن

معادن سطح‌الارضی از قبیل نمک و سنگ آهن، خاک رس و سنگ فیروزه و بعضی از سنگ‌های فلزی مانند سرب و مس و امثال آن‌ها که غالباً از سنگ‌های ایران بود، مشمول مالیات می‌شد و از صدی پنج تا صدی شانزده سود معادن به تفاوت عاید دولت می‌شد. دولت ایران معادن را به اشخاصی که خواستار استفاده بودند، به اجاره می‌داد. طبق قانونی که ناصرالدین شاه در اوایل سلطنت خود برای تشویق اهالی وضع کرد، هر کس در هر جا معدنی می‌یافت، می‌توانست در مدت پنج سال مالک آن باشد و پس از آن به دولت منتقل می‌شد.

← است که نه دهم آن نقره و یک دهم مس است. حکومت ایران تنها دارندهٔ حق امتیاز ضرب نقره است که شمش نقره را از طریق بانک خریداری کرده و با خرج و مسؤولیت خود، آن‌ها را ضرب می‌کند. ضرب طلا آزاد است. از سکه‌های طلا که ضرب آن‌ها به مسکوکات شاهی واگذار شده، عوارض زیر وصول می‌شود:

۱ـ دستمزد ثابت: ۳ در هزار برای ضایعهٔ ذوب،

۲ـ دستمزد متغیر: ۳ درصد برای اشرفی (قطعهٔ ده قرانی)، ۴ درصد برای قطعهٔ پنج قرانی و ۵ درصد برای قطعهٔ دو قرانی. (به نقل از لیتن، همان منبع، ص ۳۰۵).

۱. جمال‌زاده، همان منبع، ص ۱۳۸. ۲. همان منبع، ص ۱۳۹.

وزارت علوم و تلگراف و معادن

در سال ۱۳۰۰ قمری این وزارتخانه مشتمل بود بر:

* مدرسه مبارکهٔ دارالفنون (رئیس، ناظم، آجودان، رئیس الکُتّاب، سررشته‌دار، ناظر) با ۲۶۲ نفر محصل و معلمین ایرانی و اروپائی.

* معلمین ایرانی: معلم طب، معلم کل علوم ریاضی، معلم حکمت طبیعی، رئیس الاطباء و حکیم‌باشی کل نظام، معلم نقاشی و زبان فرانسه، علوم ادبیه و عربی، معلم زبان فارسی و مقدمات عربی، معلم طب مجانی، منجم‌باشی، زبان فرانسه.

* معلمین فرنگی: مسیو ریشارخان معلم زبان فرانسه، پروسکی‌خان معلم زبان فرانسه و جغرافیا، مسیولمر معلم کل موزیک، مسیو ویلیه معلم علم معدن، دکتر آلبو معلم طب فرنگی، مادروس‌خان معلم زبان روسی، مسیو قلمر معلم علم توپخانه، مسیو وت معلم علم پیاده‌نظام، مسیو طیلر معلم زبان انگلیسی.

* عکاس‌خانه و باسمه‌خانه و دواخانهٔ مدرسهٔ مبارکه.

* مریض‌خانهٔ دولتی و مدرسهٔ دولتی تبریز.[1]

وزارت انطباعات و دارالترجمهٔ خاصّه

این وزارتخانه شامل قسمت‌های زیر بوده است:

* دارالترجمهٔ مبارکهٔ دولتی (شامل مترجمین فرنگی، ایرانی و غیره).

* وزارت انطباعات و ادارهٔ روزنامه‌جات.

* ادارهٔ روزنامهٔ فرهنگ مطبعهٔ اصفهان.

* دارالتألیف نامهٔ دارالشورای ناصری.

* ادارهٔ باغات و عمارات و قنوات مبارکهٔ دولتی.

* ادارهٔ احتسابیهٔ دارالخلافه.[2]

وزارت تجارت

شامل سه قسمت بود:

---

۱. محمدحسن صنیع‌الدوله: ***تاریخ منتظم ناصری***، ج ۱، ص ۵۴۵؛ و نیز ***المآثر و الآثار***، ص ۴۰۳ و بعد.

۲. ***تاریخ منتظم ناصری***، ج ۳، ص ۴۹ و بعد.

* حوزهٔ وزارتی مرکب از وزیر و نایب و چند منشی.
* مجلس محاکمات و مجلس محاسبات و مجلس ترویج.
* مجالس تحقیق در ایالات و ولایات.[۱]

وزارت عدلیهٔ اعظم

در این وزارت‌خانه در دوران قاجار مانند ادوار دیگر تاریخ ایران در دوران اسلامی، کلیهٔ دادرسی‌ها و رسیدگی به دعاوی حقوقی و کیفر دادن جنایتکاران و دزدان و جرایم جزایی، بر طبق احکام و قوانین اسلامی و یا بر وفق سنت انجام می‌گرفت. آنچه مربوط به منازعات بین اشخاص و یا پلیس می‌بود، در صلاحیت داروغه‌ها بود. رسیدگی به دزدی‌ها اختلاف مالی و مسائل زناشوئی در صلاحیت قضات بود و آنچه راکه مربوط به اشراف، بزرگان، شاهزاده‌ها و حکام می‌بود به وسیلهٔ دستگاه قضائی شخص شاه انجام می‌گرفت.

مجازات‌هائی که به امر حکام و ولات و به دست فراشان و دژخیمان دربارهٔ مجرمین اعمال می‌شد، بسیار ظالمانه بود:

... مجرمین محکوم را مصلوب می‌کردند یا در دهانهٔ توپ می‌انداختند و زنده به گور می‌کردند و یا مثل اسب بدنش را نعل‌کوب می‌نمودند و یا بر بالای دو درختی که کج کرده بودند می‌بستند، آنگاه درخت‌ها را به حال طبیعی رها و محکوم را شقه می‌کردند و یا زنده می‌سوزاندند. آخرین باری که راهزنان را زنده در میان دیوار وسط گل و ساروج گذاشته بودند سال ۱۸۸۴ م بود.[۲]

نکتهٔ مهم دراجرای مجازات و کیفر دادن این بود که مورد جرم بیش از اصل و نوع جرم اهمیت داشت:

چنان که اگر مثلاً کسی از روی سهو و خطا سنگریزه‌ای به طرف کالسکه یا موکب شاه یا شاهزاده و یا والی و حکمران محل پرتاب می‌کرد بلافاصله و بدون محاکمه و چون و چرا به قتل می‌رسید ولی اگر از روی اراده و قصد و با تهیهٔ مقدمات یکی از افراد عادی را می‌کشت می‌توانست با پرداخت خونبها به

---

۱. همان منبع، ص ۴۰.
۲. کرزن: ***ایران و قضیهٔ ایران***، ج ۱، ص ۵۸۸؛ گاسپاردروویل: ***سفرنامهٔ دروویل***، ص ۱۸۶ و بعد.

ورثهٔ مقتول و یا به وسیلهٔ دادن رشوه به حاکم از مجازات رهایی یابد و یا در خانهٔ یکی از مجتهدین طراز اول بست بنشیند تا وساطت مجتهد و مرور زمان موجبات استخلاص او را فراهم سازد.[۱]

وزارت عدلیهٔ اعظم در سال ۱۳۰۰ قمری عبارت بود از:

* اعضاء واجزاء مخصوص مجلس وزیر عدالت عظمی
* مجلس صدر دیوانخانه و مستوفی دیوان اعلی (مرجع عالی امور حقوق و شرعی)
* مجلس مستوفی دیوان اعلی
* مجلس مخصوص تحقیق
* مجلس دیوان مظالم.[۲]

۱. علی‌اصغر شمیم، همان منبع، ص ۳۶۲.
۲. محمدحسن صنیع‌الدوله: ***تاریخ منتظم ناصری***، ج ۱، ص ۵۲۸ و بعد، ج ۲، ص ۱۲۵ و بعد.

بخش دوم: تقسیمات کشوری و اداری

در ایران عصر قاجار تقسیمات کشوری، اصول ثابت و دائمی نداشت، تجزیه یا تفاوت امور کشوری و یا اداری بستگی به شایستگی یا شهرت متصدیان آن و یا به میزان اعتماد یابیم و هراس سلطان نسبت به حکام و فرمانداران بود. در آغاز عصر قاجار، ایران از ۹ ایالت بزرگ به شرح زیر تشکیل شده بود:

ایالت آذربایجان: شامل تبریز، ارومیه (اورمیه)، خوی، مراغه، مرند، ایروان، نخجوان، اهر، اردبیل و میانه بود. حکومت ایالت آذربایجان با ولیعهد بود و بر هر یک از شهرهای نامبرده یک نفر خان که لقب «بیگلربیگی» داشت، فرمان می‌راند. بیگلربیگی‌ها مرئوس شخص ولیعهد بودند.[1]

ایالت عراق عجم: که ایالت بسیار وسیعی بود و از زنجان تا یزد یعنی منطقه‌ای به طول ۲۰۰ فرسنگ و عرض متجاوز از ۶۰ فرسنگ بود[2] ولایات مهم عراق عجم عبارت بود از: اصفهان، تهران، کاشان، قم، ساوه، قزوین، زنجان، همدان، کرمانشاه و ری.

ایالات دیگر عبارت بودند از: عراق، فارس، خوزستان، لرستان، کرمان، مازندران، خراسان، هرات، سیستان و بلوچستان. نفوذ حکومت مرکزی در خراسان بسیار ضعیف بود و آن هم محدود به شهرهای مشهد، نیشابور و ترشیز و طبس و توابع بود.

سرزمین واقع بین مشهد و استرآباد و از جمله شهرهای ابیورد و نسا و دیراو و کالپوک به طوایف ترکمن معروف به «کوگلان» تعلق داشت. این طوایف به نوشتهٔ «دروویل» از دشمنان آشتی‌ناپذیر قاجار به شمار می‌رفتند.

در دوران سلاطین بعدی قاجار، به ویژه ناصرالدین شاه این تقسیم‌بندی شکل گسترده‌تری به خود گرفت و با مقایسهٔ منابع مختلف عصر قاجار می‌توان به طور کلی به چنین تقسیماتی دست یافت.[3]

---

۱. گاسپاردروویل: ***سفرنامهٔ دروویل***، ص ۱۰.	۲. هر فرسنگ ۶ کیلومتر است.

۳. کرزن: ***ایران و قضیهٔ ایران***، ج ۱، ص ۵۷۰ و بعد.

نام شهر	تقسیم اداری	مناصب
آذربایجان	مملکت	صاحب اختیار
اصفهان	مملکت	صاحب‌اختیار
خراسان و سیستان	مملکت	والی
کرمان و بلوچستان	مملکت	والی
فارس	مملکت	فرمانفرما
بوشهر	بندرات فارس	حکمران
استرآباد وگرگان	ایالت	والی
گیلان و طوالش	ایالت	والی
عربستان (=خوزستان)	ایالت	والی
کرمانشاهان	ایالت	والی و سرحددار
کردستان	ایالت	والی
لرستان و بروجرد	ایالت	والی
مازندران	ایالت	والی
یزد	ایالت	والی
ملایر و تویسرکان و نهاوند	ولایات ثلاثه	والی
کاشان	ولایت	حکمران
همدان	ولایت	حکمران
ساوه و زرند و شاهسون بغدادی	ولایت	حکمران
قزوین	ولایت	حکمران
عراق	ولایت	حکمران
شاهرود و بسطام	ولایت	حکمران
سمنان و دامغان	ولایت	حکمران
گلپایگان و خوانسار وکمره	ولایت	حکمران
گرّوس	ولایت	حکمران
خرقانین	ولایت	حکمران
کنگاور	ولایت	حکمران
اسدآباد	ولایت	حکمران
نطنز	ولایت	حکمران
جوشقان	ولایت	حکمران
طالقان	ولایت	حکمران
طارم	ولایت	حکمران
خوار	ولایت	حکمران

کرزن در سفر خود به ایران در ۱۸۸۹ م فهرست ذیل را دربارهٔ ایلات و ولایات ایران و حوزه‌های اداری آن‌ها یادآور می‌شود.

۱. ایالات

تقسیم اداری	حاکم‌نشین	تقسیم اداری	حاکم‌نشین
آذربایجان	تبریز	خوزستان	شوشتر
خراسان و سیستان	مشهد	گیلان و طوالش	رشت
تهران و توابع	تهران	مازندران	آمل
فارس	شیراز	یزد و توابع	یزد
اصفهان و توابع	اصفهان	خلیج فارس و جزایر ساحلی	بوشهر
کرمان و بلوچستان	کرمان		

۲. ولایات

تقسیم اداری	حاکم‌نشین	تقسیم اداری	حاکم‌نشین
کردستان	سنه	قم	-
لرستان	خرم‌آباد	کاشان	-
عراق و فراهان	سلطان‌آباد	گلپایگان و خوانسار	-
کرمانشاهان	کرمانشاه	محلاّت	-
خمسه	زنجان	کزّاز	-
ملایر و تویسرکان	دولت‌آباد	گرّوس	-
قزوین	-	استرآباد	-
سمنان و دامغان	-	همدان	-
نطنز	-	بیابانک و جندق	-

۳. شهرهای داخلی و توابع

تقسیم اداری	تقسیم اداری
بروجرد	بسطام و شاهرود
کمره	استرآباد
جوشقان	خوار
خرقان	دماوند
طالقان	ساوه
فیروزکوه	طارم

ایالات به چندین بلوک و بلاد و توابع آن‌ها و قصبات تقسیم می‌شدند که حکام آن‌ها را نیز یا مستقیماً خود شاه تعیین می‌کرد، و یا حاکم کل (والی) ایالتی که نقاط مزبور از تابع او به شمار می‌رفتند.

فصل چهارم

سازمان لشکری در دوران قاجار

در اوایل قرن نوزدهم میلادی، ایران فاقد نیروی قابل توجه و سازمان متشکل و منظم نظامی بود. جنگجویان فقط هنگام جنگ و بروز خطر جمع‌آوری و متمرکز می‌شدند. برای جمع‌آوری و تمرکز آنان بودجه و اعتباری نبود و هزینهٔ نگهداری این دسته‌ها از طریق مصادره تأمین می‌شد:

ارتش ایران هنوز همان معایبی را دارد که مورخین یونانی در دوران باستان نقل کرده‌اند. برای مثال آن‌ها به پای اسبان خود پای‌بند می‌بندند. هیچ‌گونه مانعی در برابر هجوم دشمن ایجاد نمی‌کنند و همین رسوم است که تا اندازه‌ای شبیخون زدن دشمن را آسان می‌کند. اگر جنگ یک هنر به شمار آید، ایرانیان تصوّری دربارهٔ آن ندارند و به همین دلیل در زبان آن‌ها اصطلاحات جنگی کمتر است. دستهٔ سپاهیان فاقد نظم است و چیزی که می‌تواند کیفیت اصلی جنگی ایرانیان را نشان دهد، این است که دشمن را در نخستین برخورد شکست دهند یا اینکه به تندی برق بگریزند. موضوع اصلی در یک نبرد برای آن‌ها، این نیست که در میدان جنگ باید مسلط بود، بلکه بایستی به مقدار اجناسی که می‌شود چپاول کرد، [نگریست]. در ایران نه سربازخانه است و نه خوابگاه نظامی و نه مخزنی برای آذوقه گیری ارتش. هر پیاده‌نظام یا سوار ناچار است که با مواجبی که از دولت می‌گیرد همه چیز مورد نیازش را فراهم کند. این مواجب به سپاهیانی

که در سان حاضر می‌شوند، پرداخت می‌گردد، اما میزان آن بر حسب نوع کارشان فرق می‌کند. دولت به افراد ارتش کمی غلّه می‌دهد، و به خرج خود اسب‌هایی را که تلف می‌شوند، از نو تهیه می‌نماید. مواجب سرکردگان ارتش بستگی به شمار سربازانی دارد که برای دولت تهیه کرده‌اند. ترکیب ارتش ایران عبارت است از:

۱ـ نگهبانان شاه و شاهزادگان،

۲ـ دسته‌های ایلات،

۳ـ چریک‌های شهرستانی که هیچ‌گونه خدمت مرتب و پیوسته ندارند،

۴ـ چندین رسته پیاده‌نظام، سواره‌نظام و توپخانه که تمرینات و لباس نظامی آن‌ها تا حدودی اروپایی است. تعداد سواره‌نظام در حدود ۴ هزار، افراد ایلات در حدود ۸۰ هزار، افراد چریک در حدود ۱۵۰ هزار، و دسته‌هایی که به سبک اروپایی مشق داده می‌شوند ۲۰ هزار نفر است که مجموعاً ۲۵۴ هزار تن هستند.[۱]

به این ترتیب لشکریانی که ممکن بود جمع‌آوری شوند، بسیار معدود بودند. پیش از ورود مربیان نظامی اروپایی، قشون ایران بر مبنای قبایل و ایلات و ارتش چریکی یا روستائیان قرار داشته است.

رهبران ایلات و قبایل در مقابل خدمات نظامی و فراهم آوردن سپاهیان سواره نظام و پیاده برای شاه به خرج خود، از حق تیول بهره می‌برده‌اند.[۲]

پیش از ورود مربیان نظامی اروپایی، قشون ایران از افراد زیر تشکیل می‌یافت:

---

۱. به نقل از زوبر: **مسافرت به ارمنستان و ایران**، ترجمهٔ علیقلی اعتمادمقدم (تهران، بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۴۷)، ص ۲۱۵-۲۱۳.

۲. در یک فرمان رسمی تیول که از سوی امیرکبیر صادر شده، دولت به حاکم تویسرکان دستور داده است که چهار دهکده در آن ناحیه را به سهام‌الدوله و مباشر او و سواران لرستان واگذار نماید تا از مزایای آن بهره‌مند گردند. در این فرمان صدراعظم به حاکم تویسرکان دستور داده است که از دخالت مأموران دولت در امور مالی و غیر مالی این روستاها جلوگیری کند و آن‌ها را یکسره به صاحب تیول واگذار نماید (فرخ‌خان امین‌الدوله، **مجموع اسناد**، ج ۴، ص ۲۲۰-۲۱۹)؛ همچنین ناحیهٔ گرگانرود در حوالی اردبیل در سال‌های ۴۰-۱۸۳۰ م از سوی شاه به طور موروثی به «بالاخان» فرماندهٔ قشون طالش واگذار گردیده بود (آلکساندر شودزکو، **سرزمین گیلان**، ص ۸).

۱. سواران بومی یا نامنظم

دسته‌های سواران از میان افراد ایلات صحرانشین جمع‌آوری می‌شد. این دسته‌ها مرکب از واحدهایی بود که هر کدام از یک رئیس اطاعت می‌کردند. سواران فقط هنگام جنگ احضار می‌شدند و دسته‌های سوار به واحدهای ۱۰۰۰ نفری تقسیم می‌شد. هر واحد از ۱۰ گروه ۱۰۰ نفری تشکیل می‌یافت و هر گروه نیز به نوبهٔ خود به ۱۰ جوخهٔ ۱۰ نفری تقسیم می‌شد. درجات نظامی رؤسایی که واحدهای مختلف در تحت فرمان آنان قرار داشت، به هیچ وجه با ارزش نظامی فرماندهان تطبیق نمی‌کرد. عنوان و درجهٔ افسران به تعداد نفرات که بلافاصله با کلمهٔ ترکی «باشی» استعمال می‌شد، معیّن و مشخص بود. با این ترتیب فرماندهٔ یک دستهٔ سوار ۱۰۰۰ نفری را «مین‌باشی» و فرماندهٔ یک گروه ۱۰۰ نفری را «یوزباشی» و مسؤول یک جوخهٔ ۱۰ نفری را «اون‌باشی» می‌نامیدند.

یک نفر «اون‌باشی» ممکن بود به سرعت مقام «یوزباشی» و حتی «مین‌باشی» را به دست آورد زیرا برای به دست آوردن این عنوان کافی بود که ۱۰۰ یا ۱۰۰۰ نفر را دور خود جمع کند و تحت فرمانش قرار دهد.

هر قبیله موظف بود تعدادی معیّن سوار تهیه کند. اینان قادر بودند در حدود ۱۲۰ هزار نفر از این سواران را که در مقابل امتیازات ارضی و آزادی مرتع خدمت نظام را انجام می‌دادند، بسیج کنند. هر رئیس ایل وظیفه داشت هنگام بروز جنگ سهمیهٔ سوار متناسب با تعداد نفرات ایل را تهیه کند. هر سوار در حین جنگ برای خود و مرکب، آذوقه دریافت می‌کرد و جیرهٔ مختصری می‌گرفت، که در سال از ۵ تا ۶ تومان بیشتر نبود. این مبلغ معمولاً از مالیات عمومی وصول می‌شد. افراد سوار از روی استیصال غالباً همین مبلغ ناچیز را با ضرر زیادی تسعیر می‌کردند. علاوه بر جیرهٔ نقدی، هر سوار سالیانه دو بار الاغ گندم دریافت می‌داشت.

یک دسته سوار که تعداد آن از ۳ تا ۴ هزار بیشتر نبود و غالباً افراد آن از میان غلامان گرجی و یا پسران نجبای کشور انتخاب می‌شدند، گارد مخصوص سلطنتی را تشکیل می‌داد که «غلام‌شاه» می‌نامیدند. سواران گارد مخصوص دارای اسبان ممتازی بودند و اسلحهٔ ایشان از طرف دولت تهیه می‌شد، و در سال ۲۰ تا ۳۰ تومان جیرهٔ نقدی می‌گرفتند. این مبلغ معمولاً از عایدات عمومی پرداخت می‌شد و افراد گارد مجاز بودند جیرهٔ خود را شخصاً وصول کنند.

۲. چریک

تقریباً تمام افراد سالم کشور ممکن بود وارد دسته‌های چریکی شوند. نیروی چریک در هر ناحیه یا از افراد طوایف کوه‌نشین و یا از اهالی شهرها و دهات تشکیل می‌یافت. نگهداری افراد چریک به عهدهٔ ایالت یا شهر یا دهکده‌ای بود که به وسیلهٔ این دسته‌ها دفاع و حمایت می‌شد.

پس از ورود مربیان اروپایی به ایران، برای مقابله با روس‌ها و تحکیم و تقویت نفوذ دولت مرکزی، فتحعلی‌شاه باکمک مربیان اروپایی تغییراتی را در ارتش ایران آغاز کرد، از جمله ایجاد یک دستهٔ نیمه نظامی، که کم و بیش به سبک اروپایی مجهز شده و تعلیم یافته بودند. مبنای «قشون» ایران در این زمان بر ارکان اساسی زیر تشکیل شده بود:

۱. عدهٔ بسیاری سوار چریک که به وسیلهٔ ایلات و طوایف جنگاور سرحدی به وجهی فراهم می‌شد که تابع فرمانده یا سرکرده‌های خود باشند.

۲. دستهٔ نیمه نظامی پیاده و سواره و توپخانه که کم و بیش به سبک اروپایی مجهز و ملبس شده و تعلیم یافته بودند و روی هم رفته نیروی دفاعی قلمرو ممالک محروسه را تشکیل می‌داد.

۳. یک عده نیمه نظامی تفنگچی و شمخالچی‌ها و جزایرچی‌ها. تفنگچی‌ها از نواحی و شهرها برای حفظ و حراست افراد و مال حدود خودشان تشکیل یافته بود. این‌ها اسماً نیروی عمده‌ای محسوب و فقط در مواقع اضطراری احضار می‌شدند و با اسلحهٔ کهنه مجهز بودند.

بدین ترتیب استخوان‌بندی قشون بر سواران ایلاتی چون افشار، شاهسون، قراچه‌داغی و افشار قرار داشته است.[۱] در سال ۱۸۸۶ م در جریان شورش ترکمن‌ها، دولت ۱۳ هزار سرباز را به علاوهٔ سوارانی که از ایلات خراسان تحت فرماندهی خوانین قوچان و بجنورد قرار گرفته بود، به جنگ ترکمن‌ها اعزام داشت.[۲]

آصف‌الدوله یکی از رهبران ایل شاهسون، به مدت چهار سال رئیس توپخانه بود.[۳]

---

۱. فرخ‌خان امین‌الدوله: ***مجموعهٔ اسناد***، ج ۱، ص ۱۳۸.

۲. محمود محمود: ***تاریخ روابط سیاسی ایران و انگلیس***، ج ۴، ص ۱۵۱۱.

۳. مهدی بامداد: ***بیوگرافی رجال ایران***، ج ۳، ص ۱۴.

۳. دستهٔ سواران جنگی نامنظم

فرماندهٔ آنان بر حسب معمول، خان یا رئیس طایفه یا یکی از منسوبان آن‌ها بوده است که بر خلاف گذشته بدون توجه به تعداد نفرات خود، دارای عنوان سرتیپ یا سرهنگ بود. این افسران دارای تابع و زیر دست هم، از قبیل یوزباشی یا پنجه‌باشی ـ سردستهٔ ۱۰۰ نفر یا ۵۰ نفری ـ و همچنین نایب نیز بودند. افسران تابع مواجبی دریافت نمی‌داشتند، ولی وقتی که از اردوگاه خود دور و مشغول خدمت می‌شدند، جیره می‌گرفتند.

سواران این دسته‌ها اونیفورم نداشتند، اما برای اسب خود توبره و اسلحه دریافت می‌داشتند که معمولاً شامل یک تفنگ بومی، یک قداره و یک طپانچه بود.

۴. سواران نیمه منظم

سواران نیمه منظم سوارانی بودند که با تمرینات و تجهیزات و اسلحه به سبک اروپایی آماده می‌شدند. از این سواران دو فوج مشهور وجود داشت که عبارت بودند از:[1]

الف. فوج اصفهان

که به نام فوج ناصری بود، تحت سرپرستی ظل‌السلطان قرار داشت و به مناسبت تمایل وی به سیستم نظام آلمانی، سربازان این فوج از سبک و تجهیزات نظام پروسی تقلید می‌کردند. سربازان ۶ ماه در سال خدمت می‌کردند و فقط بابت ۶ ماه مواجب دریافت می‌داشتند. افسران و نفرات، اسبشان را خود فراهم می‌کردند، اما تجهیزات، قرارگاه و اسلحهٔ آن‌ها با خرج دولت تأمین می‌شد. افسران غیرمأمور نیز هر سال یک دست اونیفورم دریافت می‌داشتند. اگر حضور آن‌ها بیشتر از ۶ ماه ضرورت داشت، دو دست اونیفورم و جیرهٔ اضافی بابت مدت اضافی به آن‌ها تعلق می‌گرفت.

این فوج دارای یک سرتیپ، یک سرهنگ، یک ناظم، دو یاور، ۴ سلطان، یک آجودان، یک بیرقدار، ۸ نایب اول، ۸ نایب دوم، یک پلیس، یک طبیب، یک مُشرِف، یک معین نایب، ۴ وکیل‌باشی، ۱۶ وکیل اول، ۱۶ وکیل دوم، ۸ سرجوخه و ۶۲۵ سرباز بوده است.

جدول صفحهٔ بعد مقرری پرداختی و جیرهٔ این فوج را نشان می‌دهد:

---

۱. کرزن: *ایران و قضیه ایران*، ج ۱، ص ۷۶۱ و بعد.

درجات و مقرّری فوج اصفهان

درجه‌داران و تعداد	مواجب سالانه	جیرهٔ روزانهٔ آرد	علیق اسب روزانه	علیق اسب روزانه
۱ سرتیپ	۶۰۰۰ قران	۷۸ گیروانکه[1]	۱۵۶ گیروانکه جو	۳۱۲ گیروانکه کاه
۱ سرهنگ	۴۰۰۰ "	۳۹ "	۷۸ "	۱۵۶ "
۱ ناظم	۳۲۰۰ "	۱۹ ۱/۲ "	۳۹ "	۷۸ "
۲ یاور	۱۸۰۰ "	۱۹ ۱/۲ "	۳۹ "	۷۸ "
۴ سلطان	۱۲۰۰ "	۹ ۳/۴ "	۱۹ ۱/۲ "	۳۹ "
۱ آجودان	۱۸۰۰ "	۱۹ ۱/۲ "	۳۹ "	۷۸ "
۱ بیرقدار	۱۲۰۰ "	۹ ۳/۴ "	۱۹ ۱/۲ "	۳۹ "
۸ نایب اول	۱۲۰۰ "	۴ ۷/۸ "	۹ ۳/۴ "	۱۹ ۱/۲ "
۸ نایب دوم	۸۴۰ "	۴ ۷/۸ "	۹ ۳/۴ "	۱۹ ۱/۲ "
۱ مامور پلیس	۱۸۰۰ "	۹ ۳/۴ "	۱۹ ۱/۲ "	۳۹ "
۱ طبیب	۳۰۰۰ "	۱۹ ۱/۲ "	۳۹ "	۷۸ "
۱ مشرف	۳۰۰۰ "	۱۹ ۱/۲ "	۳۹ "	۷۸ "
۱ معین نایب	۴۲۰ "	۳ ۱/۴ "	۶ ۱/۲ "	۱۳ "
۴ وکیل‌باشی	۳۸۰ "	۳ ۱/۴ "	۶ ۱/۲ "	۱۳ "
۱۶ وکیل اول	۳۷۰ "	۳ ۱/۴ "	۶ ۱/۲ "	۱۳ "
۱۶ وکیل دویم	۳۴۶ "	۳ ۱/۴ "	۶ ۱/۲ "	۱۳ "
۸ سرجوخه	۳۳۴ "	۳ ۱/۴ "	۶ ۱/۲ "	۱۳ "
۶۲۵ تابین	۳۲۰ "	۳ ۱/۴ "	۶ ۱/۲ "	۱۳ "

۱. گیروانکه (روسی Gerka) برابر وزنهٔ ترازو و یا پاندول ساعت، مقدار وزن معادل یک فونت روسی = ۰/۴۱ کیلوگرم است. این کلمه دیگر در روسی مستعمل نیست و به جای آن فونت روسی به کار می‌برند (فرهنگ فارسی معین).

ب. فوج قزاق

مرکب از دو هنگ قزاق تهران بود. یکی از این فوج‌ها از افراد طایفهٔ «مهاجر» تشکیل می‌شد، و دیگر فوج «بومی» نام داشت. آنان دارای لباس‌های یراق‌دار روسی با کلاه بلند پوستی و چرکسی بلند قهوه‌ای که قسمت میانی با کمربند بسته می‌شد، بودند. اسب‌های این افراد متعلق به خود آنان بود، ولی سالانه از بابت بهاء و کارکرد حیوان نفری ۱۰۰ قران اضافه دریافت می‌داشتند. هر دو گروه تحت تعلیمات مربیان روسی قرار داشتند، اما فوج مهاجر مواجب بیشتری از فوج بومی دریافت می‌داشت.

جدول صفحه بعد تعداد و درجات افسری و مقرری و پرداختی و جیرهٔ این دسته‌ها را مشخص می‌سازد:[۱]

(۱) فوج مهاجر

درجه‌دار و تعداد	مواجب سالانه (قران)	علیق بر حسب گیروانکه		
		جو	کاه	یونجه
۱ سرتیپ	۱۴۰۰۰ قران	۳۹	۷۸	۱۹ ۱/۲
۲ سرهنگ	۳۰۰۰ «	۱۹ ۱/۲	۳۹	۹ ۳/۴
۲ یاور	۲۴۰۰ «	۱۶ ۱/۴	۳۲ ۱/۲	۸ ۱/۸
۴ سلطان	۱۸۰۰ «	۱۳	۲۶	۶ ۱/۲
۱ آجودان	۱۸۰۰ «	۱۳	۲۶	۶ ۱/۲
۸ نایب اول	۱۲۰۰ «	۹ ۳/۴	۱۹ ۱/۲	۴ ۷/۸
۸ نایب دوم	۸۴۰ «	۹ ۳/۴	۱۹ ۱/۲	۴ ۷/۸
۱ مشرف (محاسب)	۱۵۰۰ «	۱۳	۲۶	۶ ۱/۲
۱ طبیب	۳۰۰۰ «	۱۶ ۱/۴	۳۲ ۱/۲	۸ ۱/۸
۱ وکیل کل	۴۰۰ «	۶ ۱/۲	۱۳	۳ ۱/۴
۴ وکیل	۳۵۰ «	۶ ۱/۲	۱۳	۳ ۱/۴
۸ سرجوخه	۳۱۵ «	۶ ۱/۲	۱۳	۳ ۱/۴
۵۶۰ تابین	۳۰۰ «	۶ ۱/۲	۱۳	۳ ۱/۴

۱. کرزن: *ایران و قضیهٔ ایران*، ص ۲۵۵.

(۲) فوج بومی

۱ سرتیپ مواجب سالانه ۱۲۰۰۰ قران
بقیهٔ افسران مثل فوج مهاجر
۵۶۰ تابین ۱۸۰ قران

۵. افسران اروپائی در تشکیلات ارتش ایران

با نفوذ گسترش سیاسی و نظامی اروپائیان در اواسط قرن نوزدهم، تأثیرات چندی در سازمان و تشکیلات لشکری ایران به جای ماند. تصمیم دولت ایران برای استفاده از افسران اروپائی، و رقابت روسیه، انگلیس، فرانسه و اتریش در این رابطه، اهمیت چشمگیری داشت.

ابتدا در اوایل قرن نوزدهم ناپلئون، ژنرال گاردان را برای تعلیم ارتش به ایران فرستاد. سپس در مارس ۱۸۰۹ «سرهارفور جونس» (جونز)[1] انگلیسی پس از عقد یک معاهده با فتحعلی‌شاه متعهد شد که از سوی دولت انگلستان آنچه افسر و سرباز انگلیسی لازم باشد مجاناً در اختیار دولت ایران بگذارد. در سال ۱۸۱۱ م، «سرهنری لیندسی‌بیتون»[2] و چند افسر انگلیسی دیگر به ایران اعزام شدند. او سالیان دراز در ارتش ایران به کار مشغول بود و سرانجام به فرماندهی کل سپاه رسید. افسران انگلیسی دیگر نیز مانند «کریستی»[3]، «دارسی»[4] و «هارت»[5] در دستگاه عباس‌میرزا، ولیعهد ایران در آذربایجان خدمت می‌کردند.[6]

عباس میرزا کوشش‌های فراوانی برای آماده ساختن یک قشون مجهز و جنگی انجام داد. به دستور عباس میرزا:

شش هزار قبضه تفنگ که گلولهٔ آن‌ها همه از یک قالب و تماماً به یک ساخت و اندام بود، از ممالک انگلیس رسید؛ مقرر فرمودند که استادان، تفنگ‌ها به همان ساخت، ترکیب نمایند و در اندک وقتی مساوی بیست هزار قبضه

1.Harford Jones
2.H.Lindsay Bethune
3.Christie
4.Darcy
5.Hart

۶. کرزن: *ایران و قضیهٔ ایران*، ج ۱، ص ۳۳-۷۳۱.

تفنگ «قضا آهنگ آذرفشان»، به سعی استادان ایران موجود گردیدو از آن زمان تا حال مشغول کارند و سوای آن جنس، تفنگ‌های جوهردار به طرز «حسن جزایری» و «موسی» و «طرح قرم» و نمونهٔ سایر کارخانه‌های روم که از هفتصد قدم و هزار قدم نشانه می‌زنند، برای چاکران سرکار و غلام تفنگچیان جرّار ساختند. تکلف و تصنع آن‌هائی که از تفنگ‌های جوهردار روم نیست، با سایر اسباب ایشان بدین نهج نیز صورت اتمام یافت و باروطخانه‌ای به وضع باروطخانهٔ فرنگ ساخته و پرداخته گردید که روزی قریب به سه خروار باروط در آنجا به عمل می‌آمد.[1]

در تبریز یک کارخانهٔ توپ‌ریزی تأسیس شد:

... کورهٔ توپ‌ریزی و چرخ سوراخ‌کردن توپ به وضع فرنگ ساخته گردید و از اول تاکنون قریب صد قبضه توپ صخره‌کوه جهان آشوب از کوره بیرون آمده و به سعی استادان ایران صورت اتمام یافته است.[2]

کوتزبوئه یادآور می‌شود که بعضی از افراد توپخانه و سواره نظام سرنیزه و قدارهٔ انگلیسی داشته‌اند.[3]

پس از مرگ فتحعلی‌شاه (۱۲۵۰ ق/ ۱۸۳۴ م)، مداخلهٔ ارتش انگلستان در ایران همچنان ادامه داشت. با کمک نظامیان انگلیسی به فرماندهی سرهنری لیندسی، محمدمیرزا به تهران آورده شد و به تاج و تخت رسید.[4] محمدشاه پس از جلوس بر تخت سلطنت سازماندهی ارتش را دنبال کرد:

طبق توافق محرمانه‌ای که بین دولت وین و سفیر ایران در اتریش به نام جان داودخان به عمل آمده بود، یک هیأت نظامی از طرف آن دولت به تهران اعزام شد. این جان‌داودخان نیز شخص ارمنی تبار دیگری بود که در سال ۱۲۶۶ ق/ ۱۸۵۰ م به عنوان سفیر شاه در دربار اتریش منصوب و به آن کشور اعزام شده بود.

---

۱. عبدالرزاق دنبلی: **مآثر سلطانیه** ص ۱۳۳. ۲. همان‌جا.

۳. موریس فان کوتزبوئه: **مسافرت به ایران** ترجمهٔ محمود هدایت (تهران، ۱۳۶۰).

۴. رابرت واتسن: **تاریخ ایران در دورهٔ قاجاریه**، ص ۲۶۹-۲۶۴.

کاپیتان «بارون گومنز»[۱] که مأمور تعلیم پیاده‌نظام شده بود، یک گردان طبق اصول نظامی جدید به وجود آورد.[۲]

پس از مراجعت کاپیتان گومنز، قرار بر این شد که آموزش قشون ایران وسیلهٔ هیأتی از ایتالیا که در سال ۱۲۶۹ ق/ ۱۸۵۳ م داوطلبانه به ایران آمده بود، ادامه یابد. هیأت ایتالیائی به سرپرستی «کلنل ماترازو»[۳] به همراهی «په‌شه»[۴] برادر رئیس هیأت، «جیانوزی»[۵] و «ولادسکو»[۶] بود. کلنل «ماترازو» در ایران موفقیت‌های زیادی کسب کرد. وی در اواخر سال ۱۸۵۶ میلادی به خدمت خود در ایران پایان داد. از افراد این هیأت سه نفر از اعضای آن درگذشته بودند، اما دو نفر دیگر (جیانوزی و ماترازو) به خدمت خود کماکان در ایران ادامه دادند. بعدها سرتیپ (ژنرال) «آندره‌ئینی»، از سال ۱۸۵۷ میلادی با درجهٔ ستوانی (کاپیتان) به خدمت دولت ایران درآمد.

در سال ۱۸۵۸ م و بنابر درخواست دولت ایران از فرانسه هیأتی مرکب از یک سرگرد، دو سروان و دو ستوان، چهار سرجوخه، یک رئیس و یک نایب رئیس و یک دستهٔ موزیک و بالاخره یک کارمند اداری به ایران اعزام شدند. نقش مهم آنان تربیت نیروی پیاده نظام ایران بود.[۷]

هنگام سفر دوم ناصرالدین‌شاه به اروپا در سال ۱۸۷۸، زمینه برای اعزام عدهٔ قابل ملاحظه‌ای از افراد لشکر، به مدت سه سال به ایران فراهم شد تا به تجدید سازمان هر دو بخش نظامی و اداری ایران اقدام شود. ده افسر شامل یک سرهنگ، یک سرگرد، سه

---

1. Baron Gumonës

۲. آنجلومیکله پیه مونتسه: «ارتش ایران در سال‌های ۱۸۱۴ و ۱۸۷۵» در مجلهٔ: ***تاریخ معاصر ایران***، کتاب سوم (تهران، مؤسسهٔ پژوهشی و مطالعات فرهنگی، ۱۳۷۰)، ص ۱۶ و نیز مقالهٔ «افسران ایتالیائی در خدمت ایران در عهد قاجار» در: ***مجلهٔ تحقیقات تاریخی*** (تهران، مؤسسهٔ مطالعات فرهنگی، زمستان ۱۳۶۸)، ص ۴۴۳-۳۷۵.

3.Materazzo

4.Pesce

5.Giannuzi

6.Veladsco

۷. برای اطلاع بیشتر رجوع شود به: حسین محبوبی اردکانی، ***تاریخ مؤسسات تمدنی جدید در ایران*** (تهران، دانشگاه تهران، ۱۳۵۴)، ج ۱، ص ۹۴-۵۷؛ فرماندهٔ آنان سرگرد «برونارد»(Brognard) بود که چهار افسر و چهار درجه‌دار غیرمأمور و یک نفر موزیکانچی و یکی هم کارشناس فنی برای زرّادخانه آورده بود که همه در سال ۱۸۶۱ م از ایران رفتند (به نقل از کرزن، ***ایران و قضیهٔ ایران***، ج ۱، ص ۷۴۲).

سروان و پنج ستوان در ژانویهٔ ۱۸۷۹ به تهران وارد شدند.[۱] پس از مدتی افسران اتریشی از خدمت بیرون رفتند. چند تن افسر شاغل در خدمت توپخانه و پیاده‌نظام مشغول تعلیم دادن بودند و گروهی از آنان به نام «گروه اتریشی» که جزو سپاه دولت ایران بودند، باقی ماندند.

هم‌زمان با دخالت اتریشی‌ها، نفوذ روس‌ها نیز در این زمینه آغاز شد. سرهنگ «دومانتویچ» که از افسرانی بود که در جنگ ترکمن‌ها زیر دست ژنرال «ترگوکاسیف» خدمت می‌کرد، با سه افسر مربی و پنج افسر دیگر برای تشکیل «فوج قزاق» به تهران مأموریت یافت.[۲]

بریگاد قزاق: بریگاد قزاق در سال ۱۲۹۶ ق/ ۱۸۷۹ م در تهران تأسیس شد و از سال ۱۸۷۹ تا ۱۹۰۹ م دارای فرماندهان مختلف بوده است. بریگاد قزاق یک نیروی نظامی ایرانی بود که دستورات آن از جانب افسران روسی صادر می‌شد و تحت فرماندهی عالی روسی قرار داشت و سالیانه برای امور خود ۳۴۲۰۰۰ تومان دریافت می‌داشت که در سال ۱۹۱۳ به ۹۰۰۰۰۰ تومان افزایش یافت. این مبلغ مستقیماً توسط «بانک استقراضی» در ایران از طریق درآمد عوارض گمرک شمال ایران پرداخت می‌شد. پس از شکست روسیه در سال ۱۸-۱۹۱۷ بریگاد قزاق به دیگر قوای روسی که به خدمت انگلستان درآمدند، ملحق شد. بریگاد قزاق یک نیروی نظامی دربار، رژه و گارد محافظ شاه و فرستادگان روسی بود.

علاوه بر افسران روسی تا سال ۱۸۹۰ م، در ایران «عناصر بازماندهٔ خارجی» در ایران که شامل هفت افسر اتریشی، شش تن ژنرال، یک سرگرد، یک مربی موزیک ایتالیائی، یک بلغاری، یک رئیس پلیس ایتالیائی و دو افسر پروسی بود، هنوز در ایران بودند. شکست اغلب اقدامات نظامی، نتیجهٔ منطقی برخورد و تضاد ساخت ارتش منظم اروپائی با ساخت قشون ایران و ترکیب نیمه ایلیاتی و نیمه چریکی آن بود. بخش بزرگی از اشراف و نجبا و زمین‌داران به سازمان قدیمی قشون علاقه و وابستگی داشتند و با هرگونه بازنگری درامور ارتش شدیداً به مخالفت برمی‌خاستند.

اکثر فرماندهان قشون، سران ایلات و زمین‌داران، از بودجهٔ کلان ارتش بهرهٔ فراوان

---

۱. کرزن: *ایران و قضیهٔ ایران*، ص ۷۴۴.

۲. کرزن: همان منبع، ص ۷۴۵.

می‌بردند. در سال ۱۸۸۲ م تقریباً دو سوم درآمد کشور به نگهداری قشون اختصاص داشت.[۱]

یک کلنل روسی در گزارشی که برای وزارت جنگ کشور خود تهیه کرده بود، می‌نویسد: در سال ۱۸۷۷ م نیمی از عواید دولت ایران صرف نگهداری قشون می‌شده است و جمع کل درآمد کشور در حدود ۲۵ میلیون روبل بوده است.[۲]

ژاندارمری دولتی ایران: در ژانویه ۱۹۱۱، طرح یک ژاندارمری دولتی تحت فرماندهی افسران سوئدی از طرف مجلس ایران تصویب شد. در تابستان همان سال، افسران سوئدی از جمله سرهنگ یالمارسون، سرگرد اسکیولد براندت و پترسون به ایران آمدند.

در سال ۱۹۱۴ م، ژاندارمری ایران دارای ۳۴ افسر سوئدی برای آموزش بود که در ارگان‌های ستاد فرماندهی تهران، مدرسهٔ افسری تهران، مدرسهٔ نظام تهران، هنگ اول (یوسف‌آباد)، هنگ دوم (باغشاه)، هنگ سوم (شیراز)، هنگ چهارم (کرمان)، هنگ پنجم (قزوین) و هنگ ششم (اصفهان) مستقر و به کار مشغول بودند.

۶. ساختار قشون ایران

فساد و بی‌سامانی در قشون ایران از بالاترین مقام آغاز و به ساده‌ترین درجه‌دار ختم می‌شد. علاوه بر تمام این مسائل رهبران ایلات و قبایل نیز از فساد و درهم‌ریختگی قشون بهره می‌بردند، زیرا نیمی از افراد کل قشون از آن‌ها فراهم می‌شد. در سال‌های ۴۱-۱۸۴۰ م فلاندن درباره قشون ایران یادآور می‌شود که:

هر سرباز روی لباس خود نوار سفیدی از چرم گاومیش دارد که به آن دستهٔ غلاف شمشیری آویزان است. هر یک تفنگی از کار افتاده و بدون چخماق و یا دستگاه چکاننده به شانه حمل می‌کرد، و تحت اوامر افسرانی بود که در تیره‌بختی دست کمی از سربازان نداشتند. ارتش دائمی و منظم ایران از دو دستهٔ پیاده‌نظام و توپچی تشکیل می‌گردید. ارتش سواره غیرمنظم است و تنها افراد گارد شخصی شاه سر و صورتی دارند. هر عامل بلند مقام یا خان چندین سوار

۱. همان منبع، ص ۷۴۶.
۲. اورسل: **سفر به قفقاز و ایران**، ص ۲۴۹.

به خدمت دارد که بیشتر به نوکر و خدمتگزار شبیه است تا به سرباز.

اگر جنگی پیش آید، شاه به تمام ولایات فرمان می‌فرستد و هر منطقه نسبت به استعداد خود سوارانی مسلح به دربار روانه می‌کند. کردها و اعراب با سرنیزه و سپر می‌آیند، ایرانی‌ها با تفنگ‌های دراز و خراسانی‌ها و ترکمن‌ها با کمان. این‌ها به عوض آنکه فایده‌ای داشته باشند عده‌ای غارتگرند که تنها برای تزلزل دشمن و منهدم کردن آن به کار می‌آیند. لشکرآرایی ایرانی‌ها هنوز شبیه به پارت‌هاست که جنگ را در حال فرار می‌کردند. یعنی تیراندازی می‌کنند و رو به فرار می‌نهند و باز عمل خود را تکرار می‌کنند. دسته‌های غیرمنظم، هر یک صفاتی خاص دارند و سه چهارم ارتش ایران از آن‌ها تشکیل شده است. آن‌ها در سواری ترسو و ناورزیده نیستند اما یگانه عاملی که آن‌ها را از خدمات مؤثر باز می‌دارد، بی‌نظمی است و افسران ارشد هم به فکر رفع این نقیصه نیستند.

مخارج این سربازان بی‌انضباط و اسب‌هایشان از سوی شاه تأدیه می‌گردد. یعنی او دستور می‌دهد از هر شهرستان یا دهستانی که می‌گذرند، آنچه را می‌خواهند بگیرند. در نتیجه، از این فرمان سوءاستفاده کرده، آذوقهٔ خود را از راه غارت شهرها و دهات به دست می‌آورند و به هر شهر ایران که وارد شوند به آنجا به چشم شهر تسخیر شده می‌نگرند. سربازان چریک یا نامنظم در طول جنگ ایستادگی می‌کنند، لیکن در بعضی جنگ‌ها که با آن‌ها معاهده‌ای بسته نشده، منتظر عاقبت کار نشده و پیش از عقد پیمان و معاهده از جنگ دست می‌کشند...

انگلیسی‌ها سلاح‌های ناقص و ازکارافتادهٔ خود را به ارتش ایران بخشیده‌اند. در جریان جنگ هرات اکثر سلاح‌ها ازکار افتاده و معیوب بود. در مدت کمی مخزن باروت فاسد می‌گشت و سرنیزه‌ها آنقدر شل می‌شد که سربازان آن‌ها را به کمک پارچه به تفنگ وصل می‌کردند. سلاح‌ها فاقد شرایط نیکو است و جهالت در کارخانه‌های باروت‌سازی حکمفرماست. توپخانه دقیق نیست و توپ‌ها معیوب هستند.

خدمت نظام وظیفه، بستگی به بخت دارد یعنی به اختیار حاکم و اهالی

است. هنگامی که شاه به سرباز احتیاج دارد، فرامینی به ولایات می‌فرستد و تعداد سربازان را معیّن می‌کند. سرباز ایرانی مدام در خدمت ارتش است مگر اینکه شاه مرخص نماید. جیرهٔ هر سرباز ۱۲ تومان است که در حدود ۱۵۰ فرانک می‌شود. منازل سربازان نامرتب و جیرهٔ غذایی آن‌ها بسیار کم است. در هنگام سفر تأمین مخارج آن‌ها با ساکنین محل و در زمان صلح توسط وزیر از خزانه تأمین می‌شود. اما هنگامی که حقوق به دست آن‌ها می‌رسد بیش از پنج یا شش تومان نیست، چه از دست چند افسر و درجه‌دار گذشته و هر یک به فراخور خود مقداری از آن دزدیده‌اند.

... در مورد درجات نظامی هیچ‌گونه نظم و ترتیب وجود ندارد. اعطای درجه بر مبنای لیاقت شخصی نیست بلکه بیشتر بر حسب تمایل شخصی یا دسایس است. مثلاً شاهزادگان و خان‌هائی هستند که از نظام بویی نبرده‌اند ولی درجات بلند دارند و نتایج وخیم این امر در ارتش نمایان است.[1]

یک شاهد انگلیسی که در دوران فتحعلی‌شاه در ایران به سر می‌برده است درباره ارتش ایران چنین می‌نویسد:

نایب‌السلطنه خیلی میل داشت که قشون منظمی به اسم قشون دول اروپ داشته باشد و چند نفر از صاحب‌منصبان انگلیسی قشون ایشان را علم جنگ آموختند و آن‌ها را به اسم قشون اروپا تربیت می‌کردند. قشون معتبر دولت ایران قشونی است که از آذربایجان گرفته می‌شود. سربازهای آذربایجانی همه قوی هیکل و جنگجو و چابک هستند و طاقت زحمت گرما و سرما بسیار دارند و رسم آنان این است که هر کس که سرباز می‌شود، مجبور است که مادام‌العمر در خدمت باشد. اما صاحب‌منصبان این قشون همه بی‌علم و بی‌تربیت هستند و غالباً به واسطهٔ رشوه و حمایت در جزو قشون صاحب درجه و منصب می‌شوند.

بعد از قتل کاپیتان کریستی انگلیسی در جنگ اصلاندوز، ماژورهارت معلم پیاده‌نظام قشون آذربایجان بود و لیونتان لیندسی معلم توپخانه بود. به

۱. فلاندن: **سفرنامه فلاندن**، ص ۱۳۰-۱۲۵.

دستورالعمل چند نفر از کارگزاران انگلیسی در شهر تبریز، کارخانهٔ توپ‌ریزی ساختند که توپ‌های خوبی ریختند و در خارج شهر کارخانهٔ باروت‌کوبی بنا نمودند و در قورخانه مایحتاج جنگ از گلوله و فشنگ حاضر کردند.

نایب‌السلطنه ده هزار و ششصد نفر قشون منظم داشتند که مشتمل بود بر نه هزار و چهارصد نفر پیاده نظام و ششصد و چهل نفر توپچی و پانصد نفر نی‌دار و یک صد نفر زنبورک‌چی؛ و غیر از این، قشون منظم آذربایجان، ده هزار نفر تفنگچی و دوازده هزار سوارهٔ ایلات داشت و تمام قشون آن مملکت سی و دو هزار نفر بود و به علاوه سردار ایروان که یکی از رؤسای معتبر بود و «استقلال» نام داشت، در وقت لزوم یک فوج هزار نفری سرباز پیاده و دو هزار کرد، حاضر می‌کرد.[1]

در دوران صدارت امیرکبیر، «شیل» عدهٔ قشون ایران را در ژانویهٔ ۱۸۴۹ م (صفر ۱۲۶۵ ق)، یعنی در آخر شش‌ماههٔ اول حکومت امیرکبیر بالغ بر ۹۲/۷۲۶ نفر ثبت کرده است. آماری که یک ماه و نیم پس از عزل امیرکبیر (که هنوز زنده بود) می‌دهد، جمع لشکر را ۱۳۷/۲۴۸ نفر و بودجهٔ نظام را یک میلیون و ششصد و هشتاد هزار تومان معادل ۷۳۵/۷۵۸ لیرهٔ انگلیسی آورده است و تأکید می‌کند که این ارقام را از منبع درستی تحصیل کرده است:[2]

پیاده‌نظام	۹۴/۵۷۰ نفر
سواره نظام	۲۳/۴۱۹ "
توپخانه	۶/۰۷۵ "
توپخانهٔ جمازه سوار	۲۷۴ "
تفنگچی	۹/۹۲۷ "
گارد عمومی	۲/۷۳۳ "

جهانگرد انگلیسی «بی‌نینگ» که در سال ۱۸۵۱ م (۱۲۶۷ ق) به ایران آمد و با امیر

۱. کلمنت مارکام (انگلیسی): ***تاریخ ایران در دورهٔ قاجاریه***، ترجمهٔ میرزا رحیم فرزانه، به کوشش ایرج افشار (تهران، آسمان، ۱۳۶۴)، ص ۵۸.

۲. به نقل از فریدون آدمیت: ***امیرکبیر و ایران***، (تهران، ۱۳۵۵)، چ ۵، ص ۳۰۰.

کبیر ملاقات کرد، اطلاع دقیقی از سازمان نظام جدید داده است:

سپاه ایران تشکیل می‌شود از پنجاه هنگ پیاده‌نظام، دوازده فوج سواره‌نظام، دو هزار نفر توپچی و دویست نفر زنبورکچی.

هر فوج پیاده، شامل ۱۰۰۰ نفر است که ۸۰۰ نفر آن سرباز، ۱۵۹ نفر صاحب‌منصب و ۴۱ نفر باقی‌ماندهٔ مأموران رابط با دسته‌های دیگرند. هر هنگ به ده دسته تقسیم می‌گردد. در رأس هر دسته یک سلطان قرار دارد و مواجبش هفتاد تومان است. زیر دست او دو نایب است که هر کدام سی تا چهل تومان می‌گیرند، و دو پیک که در پشت سر فوج حرکت می‌کنند و مواجب هر کدام بیست تومان است، و چهار وکیل با مواجب ده تا دوازده تومان و چهار سرجوخه که هر یک ده تومان دارند. حقوق هر سرباز هفت تومان، و جیره‌اش روزانه نیم من تبریز، نان است.

هر فوج تحت ریاست سرتیپی است که حقوقش هزار تومان است، هر هنگ تحت فرماندهی سرهنگی قرار دارد که پانصد تومان می‌گیرد، و زیر دست او دو یاور است که حقوقشان از قرار یکصد و پنجاه تا دویست تومان است.

سواره نظام بر دو قسمت است: «غلام رکاب»، شامل گارد شاه و ولیعهد، و «غلام سواره» که سواره نظام عادی است. غلام رکابان مانند گارد سلطنتی لوئی یازدهم است، عدهٔ آن‌ها چهارصد نفر است و شصت تومان مواجب دارد، به اضافهٔ یک نوکر و سه اسب.[1]

در سال‌های ۶-۱۸۵۸ واتسن دربارهٔ قشون ایران چنین نوشت:

نیروی نظامی ایران اسماً شامل صد هزار تن پیاده‌نظام، سواره‌نظام و توپخانه است. قسمت عمدهٔ این عده، پیاده‌نظام مرتب و سواره‌نظام به تقریب تماماً نامرتب است و به طور کلی فقط برای خدمات داخلی و تحت سرپرستی رؤسای مناطق اختصاصی می‌باشد که در آنجا فراهم می‌شوند. گارد سلطنتی مشتمل بر دو دسته سوارنظام مرتب است و هر کدام در حدود هشت هزار تن‌اند، یکی از این دو دسته سوار غلامان شاه‌اند که می‌گویند در جامعه وضع خیلی

---

۱. *امیرکبیر و ایران*، ص ۳۰۱.

آبرومندی دارند. اخیراً گروه کوچک دیگری به عنوان گارد نگهبانی ترتیب داده شد که علامت مشخص آن‌ها یراق نقره‌ای آن‌هاست. سوارنظام نامرتب لباس‌های مختلف می‌پوشند و جامه‌های هر گروه بر طبق عادت و طرز لباس مردم ایالتی است که از آنجا گرفته می‌شوند.

لشکر کوچکی در کردستان زره‌پوش‌اند و اسلحهٔ سنگین دارند و پنج هزار افراد توپخانه در قشون ایران است و این قسمت از واحد نظامی روی هم رفته سازمان بدی ندارد.[1]

در گزارش کلنل «زالاتاروف»[2] در سال ۱۸۸۹ م به مجمع سالیانهٔ ارتش روسیه، ارتش ایران از سه دسته تشکیل شده بود:

۱. افراد منظم

۲. سربازان دائمی یا روستائیان

۳. افراد قبایل و ایلات

... پیاده‌نظام روی هم ۷۷ گردان است که مرکب از ۶۳۹۵۰ نفر است. در ۱۸۷۷ م شانزده گردان را مرخص کردند و ۶۱ گردان به جا ماند که تعداد آن‌ها در دفاتر رسمی ۵۲ هزار نفر است و دولت به آن‌ها جیره می‌دهد ولی در حقیقت نصف این جمعیت زیر اسلحه نیست. در سال ۱۸۷۷ م، ۱۵ گردان با تفنگ‌های جدید و سایرین با تفنگ‌های قدیم مسلح بوده‌اند.[3]

کرزن ضمن شرح کامل تعداد ارکان مختلف قشون در سال‌های ۹۱-۱۸۹۰ میلادی، تعداد قشون ایران را بر مبنای چهار طبقه‌بندی، به این صورت شرح می‌دهد:[4]

۱. فهرست نیروی نظامی دولت ایران که مبتنی بر تصوّر و خیال است و در سالنامهٔ رسمی انتشار یافته، جمع کل نیروی لشکری ایران، ۲۰۰/۰۰۰ نفر در نظام و ۵۰/۰۰۰ نفر چریک یا افراد احتیاط. او معتقد است که این ارقام را بدون تفسیر یا بررسی باید کنار گذاشت.

---

۱. واتسن: **تاریخ ایران در دورهٔ قاجاریه**، ص ۲۵ و ۲۶.

2.Zalatarov

۳. ابراهیم صفائی: **گزارش‌های سیاسی علاءالملک**، ص ۵۴-۴۳.

۴. کرزن: **ایران و قضیهٔ ایران**، ص ۷۴۸.

۲. نیروی اسمی که امکان احضار آن‌ها برای انجام خدمت است، عبارت است از:

سواره‌های بومی یا نامنظم	۱۶۳۵۰	نفر
زنبورکچی‌ها (دستهٔ جمازهٔ حامل توپ)	۸۰	"
سوارهای نیمه منظم	۲۴۹۳	"
پیاده‌نظام	۶۳۷۰۰	"
توپخانه	۴۰۰۰	"
واحد اتریشی	۱۶۹	"
نیروهای بومی	۳۶۰۰	"
جمع	۹۰۳۹۲	نفر[1]

۳. عدهٔ آماده و مسلح شامل نیروی مؤثری که کاملاً مسلح‌اند:[2]

سواره‌های نامنظم	۱۲۴۲۷	نفر
سواره‌های نیمه منظم	۲۴۹۳	"
پیاده‌نظام	۲۵۰۰۰	"
توپخانه	۱۸۰۰	"
دستهٔ اتریشی	۱۶۹	"
نیروی بومی	۲۰۰۰	"
جمع	۴۳۸۸۹	نفر

تعداد واقعی ـ با حذف کردن گزارش‌های مغلوط و حاصل جمع‌های خالص و افرادی که در مرخصی‌اند ـ که در حال حاضر خدمت زیر پرچم انجام می‌دهند به نوشتهٔ کرزن در حدود ۳۰/۰۰۰ نفر است.[3]

۱. کرزن: *ایران و قضیهٔ ایران*، ص ۷۴۸. ۲. همان‌جا.
۳. کرزن: همان منبع، ص ۷۴۹.

* **پیاده‌نظام:** پیاده‌نظام بر سازمانی از نفرات محلی وایلاتی مبتنی بوده است. این دسته به طور ثابتی تعلیم نمی‌یافتند، بلکه احضار و انتخاب نفرات و فرماندهی آن‌ها منوط به نظر رئیس طایفه یا حاکم حوزهٔ مربوطه بود. در عمل سربازگیری از هیچ‌گونه تبعیضی مضایقه نمی‌شد، تنها میل و ارادهٔ حاکم، یک خانواده را مجبور می‌کرد که تعداد بیشتری از افراد خانواده‌اش را به نام سرباز تسلیم مأموران دولت کند. سهمیهٔ سرباز بایستی در تمام مناطقی که تحت فرمان حاکم قرار دارد تأمین شود، ولی رؤسای کشور به میل خود عده‌ای را از خدمت سربازی معاف می‌کردند.[1]

سوای طبقات ممتاز از خانواده‌هایی که در خدمت اشخاص متنفذ بودند و یا آن‌هایی که می‌توانستند هدایای خوبی به مأموران عالی‌رتبه و یا زیردستان آنان تقدیم کنند، می‌توان نام برد که از خدمت نظام معاف بودند. اگر افراد این طبقات ممتاز را از جامعهٔ ایران جدا کنیم بقیه فقیرترین بخش اهالی کشور را تشکیل می‌دهند. وقتی یک خانواده نمی‌توانست خود را از قید دادن سرباز آزاد کند، یقین داشت که بالاخره به دادن یک یا چند سرباز محکوم خواهد شد، بنابراین شخصی که بایستی خدمت سربازی را انجام دهد از همان آغاز تعیین می‌شد و از همان تاریخ معلوم بود که آن بیچاره باید تمام عمر را در خدمت نظام به سر برد. کفش و لباس و سلاح سربازان مرتب نبود، تا وقتی که سرباز در پادگان اقامت داشت زندگی وی نسبتاً قابل تحمل بود، ولی هنگامی که برای انجام مأموریتی می‌رفت وضع زندگی او سخت می‌شد، زیرا کارپردازی و آذوقه‌ای برای وی وجود نداشت. از نوشته‌های جهانگردان خارجی چنین برمی‌آید که سربازان پیاده مبلغی ناچیز دریافت می‌داشته‌اند و جیرهٔ آنان منحصر به چند کیلو نان بوده است که هر دو روز با مختصر گوشتی به دستشان داده می‌شد. جدول ذیل مربوط به مواجب اسمی پیاده‌نظام ایران است:[2]

۱. همان منبع، ص ۷۵۸.
۲. همان منبع، ص ۷۶۰.

درجه	مواجب	جیره	خرج خانه
تابین	۷۰ قران	۹۰ قران	۸۰ قران
سرجوخه	۸۰ "	۹۰ "	۸۰ "
گروهبان	۹۰ "	۹۰ "	۸۰ "
وکیل‌باشی	۱۹۰ "	۱۳۸ "	۸۰ "
بیرق‌دار	۱۹۰ "	۱۲۶ "	۸۰ "
نایب دوم	۱۹۰ "	۱۲۶ "	۸۰ "
نایب اول	۲۸۰ "	۱۲۶ "	۸۰ "
سلطان	۵۸۰ "	۵۴۰ "	۸۰ "
آجودان	۵۸۰ "	۵۴۰ "	۸۰ "
افسر بیرقدار	۵۸۰ "	۵۴۰ "	۸۰ "
یاور دوم	۱۰۰۰ "	۱۱۴۰ "	۸۰ "
یاور	۱۲۰۰ "	۱۱۴۰ "	۸۰ "
سرهنگ	۴۰۰۰ "	۱۸۶۰ "	-
سرتیپ درجه ۳	۷۵۰۰ "	۳۰۰۰ "	-
سرتیب درجه ۲	۹۰۰۰ "	۳۹۶۰ "	-
سرتیب درجه ۱	۱۲۰۰۰ "	۶۰۰۰ "	-

* **توپخانه:** نواقص قسمت توپخانه از واحدهای دیگر کمتر نبود. توپ‌ها که در شیراز و مشهد و اصفهان ریخته شده بود، به پادگان‌های مرزی و شهرها فرستاده می‌شد که بدون مواظبت و تقریباً بی‌مصرف می‌ماند. در تهیهٔ گلوله‌ها به هیچ‌وجه دقت نمی‌شد و گلوله که معمولاً با گوگرد وسنگ‌ریزه مخلوط بود، هنگام استفاده یا لوله توپ را می‌ترکاند و یا در حال خروج منفجر می‌شد. نظر به اینکه توپ‌ها کالیبرهای مختلف داشتند مصرف هر گلوله مشکل بود و در عمل اشتباهاتی رخ می‌داد.

بخش توپخانه رسماً شامل ۱۵ گردان و هنگ‌های ذیل بود، که نصف آن هیچ‌گاه تشکیل نمی‌یافت. ۱۳ هنگ از آذربایجان و یکی هم از مناطق زیر: خراسان، استرآباد،

شاهرود، بسطام، کرمان، اصفهان، بروجرد، خمسه، خرقان، خوزستان، قزوین، کرمانشاه، کردستان، گرّوس، کزّاز، لرستان، ملایر، نهاوند، همدان، تهران، ساوه و شیراز تشکیل می‌شد.[۱]

سلاح سنگین ارتش ایران چندان قابل ارزش نبود. چهار توپ با کالیبر ۷ و ۸ سانتی‌متر از نوع کروپ موجود بود که از بهترین نوع توپ‌های ایران محسوب می‌شد و از دورهٔ افسران اتریشی به جای‌مانده بود. در تهران ۸ توپ اوخاتیوس ۹ سانتی‌متری و ۱۰ عراده توپ‌های برنجی وجود داشت که در تهران ساخته شده بود و همچنین چند توپ غیرقابل حمل که بعضی از آن‌ها را در میدان توپخانه تهران به نمایش می‌گذاشتند.

در تبریز علاوه بر توپ‌های کوهستانی، ۷ توپ اوخاتیوس ۹ سانتی‌متری و در اصفهان ۸ عرادهٔ ۸ سانتی‌متری و ۱۷ توپ کهنه و بی‌مصرف دیگر در پایگاه‌های متعدد مرزی وجود داشت.[۲]

آتشبار جمازه (شتر) یا زنبورک: زنبورک نوعی توپ کوچکی بود که گلولهٔ آن در حدود ۲۰۰ گرم وزن داشت و بُرد آن از بُرد تفنگ معمولی تجاوز نمی‌کرد. این سلاح به وسیلهٔ پایه‌ای تعبیه شده بود، که حالتی چرخشی داشت. زنبورک را بر روی جهاز شتر قرار می‌دادند. زنبورکچی شتر را هدایت می‌کرد و زنبورک را پر کرده و آتش می‌کرد و همواره فتیلهٔ افروخته‌ای آماده داشت که برای آتش زدن باروت به کار می‌رفت. این فتیله در طول کیسه‌های باروت و گلوله که به بغل شتر بار می‌شد، آویزان بود. امکان داشت که در موقع حرکت و تیراندازی با توپ، شتر به صدای توپ رم کند و خطراتی ایجاد شود.

زنبورکچی‌ها در اوایل قدر و منزلت بسیار داشتند و شامل محدود افرادی بودند که اونیفورم نارنجی با یراق‌های سرخ و سبز داشتند. در عهد فتحعلی‌شاه این دسته پیوسته هنگامی که شاه سوار بر اسب یا از آن پیاده می‌شد، برای سلام شاهی شلیک می‌کردند.

* **نیروی دریایی:** در میان واحدهای نظامی ایران در آغاز عصر قاجار، همواره توجه کمتری به نیروی دریایی معطوف می‌شده است. اما وقوع جنگ‌های ایران و روس و وجود مرز دریایی بین دو کشور لزوم یک نیروی دریایی، ضروری به نظر می‌رسید. ابتدا

---

۱. کرزن: ***ایران و قضیهٔ ایران***، ص ۷۶۲.

۲. همان منبع، ص ۷۶۶.

امیرکبیر مصمم به تأسیس نیروی دریایی در خلیج فارس شد. در گزارش شیل به وزیر امور خارجهٔ انگلیس آمده است:[۱]

... در وهلهٔ نخست می‌خواهد چهار فروند کشتی جنگی تحصیل کند، از این قرار:

ـ دو فروند کشتی که هر کدام مجهز به بیست و پنج توپ باشد، به اضافهٔ اسلحه و مهمات دیگر.

ـ یک کشتی بخاری با قدرت دویست اسب، با مهمات و اسلحه

ـ یک کشتی هفتاد اسبی بخاری که در دریا یا رودخانه رفت و آمد کند با مهمات

اما با قتل امیرکبیر این امر تحقق نیافت. نیاز به این تشکیل، روز به روز بیشتر احساس می‌شد. در گزارش راولینسن آمده است:

... ناصرالدین شاه نیز مثل ما در دورهٔ سلطنت خود سعی داشت که برای ایران نیروئی دریائی در خلیج فارس ایجاد نماید و ادارهٔ آن‌ها را به دست صاحب‌منصبان انگلیسی و ملاّحان هندی و عرب واگذار کند، لیکن این نقشه هیچ وقت به موقع عمل گذاشته نشد. پانزده سال بعد شاه متوجهٔ این نکته گردید که اگر خطوط ساحلی و بنادر ایران تحت نظارت و مراقبت کامل درآید، عواید گمرکی آن‌ها خیلی زیاد خواهد شد و بدین سبب مصمم گردید که سالی یک کشتی خریداری کرده و در ظرف چند سال بحریهٔ مناسبی برای رفع حوائج فارس تدارک نماید. به این واسطه با یکی از کمپانی‌های آلمانی قراردادی منعقد نمود که دو فروند کشتی برای او بسازند. یکی از کشتی‌های مذکور موسوم به «پرسپولیس» که دارای ششصد تن ظرفیت و ۴۵۰ اسب قوه و چهار لولهٔ توپ کروپ بود، در سال ۱۸۸۵ م وارد بوشهر گردید[۲] و کشتی دیگر موسوم به «شوش» چندی بعد به محمره فرستاده شد و قطعات منفصلهٔ آن در آنجا سوار و به کار انداخته شد. پرسپولیس بعدها مأمور مراقبت بنادر خلیج گردید و شوش برای حمل و نقل مسافر و مال‌التجاره بر روی کارون به کار افتاد و در تحت دستور حاکم خوزستان مشغول کار شد.

---

۱. آدمیت: *امیرکبیر و ایران*، ص ۳۰۲.

۲. کرزن: *ایران و قضیهٔ ایران*، ص ۴۷۵ و بعد.

گذشته از ساختمان این دو کشتی اقدام دیگری برای تکمیل نیروی دریائی ایران به عمل نیامد...[۱]

* **اونیفورم:** غیر از پایتخت در جاهای دیگر ایران به ندرت سرباز ایرانی لباس نظامی بر تن داشت و گاهی به جای قطعاتی از اونیفورم رسمی که نرسیده بود و یا گم شده بود، لباس معمولی به کار می‌رفت. برای هنگ‌های عادی اونیفورم مرسوم، عبارت بود از بلوز از یک پارچهٔ آبی، کمربند قهوه‌ای چرمی، شلوار از پارچهٔ آبی، کلاه از پوست بره و به رنگ سیاه و نشان برنجی در جلو. اسماً به هر تابین در سال دو دست لباس نخی، یک دست لباس پشمی و دو جفت پوتین تعلق می‌گرفت.[۲]

* **تقسیمات منطقه‌ای:** در ۱۳۰۳ ق/ ۱۸۸۶ م تقسیمات منطقه‌ای قشون ایران عبارت بود از ۲۶ هنگ آذربایجان که در مراکز پادگان‌های تبریز، تهران، میاندوآب، اردبیل، ساوجبلاغ، مشهد و مرز روسیه و ترکمن مستقر بود.

۱۲ فوج خراسان، ۷ فوج مازندران، ۱۰ فوج گیلان، ۵ فوج خمسه، ۴ فوج دماوند، ۳ فوج قزوین، ۴ فوج کرمانشاه، ۱ فوج کردستان، ۶ فوج کَزّاز و فراهان، ۱ فوج گرّوس، ۱ فوج کمره، ۱ فوج گلپایگان، ۲ فوج بستان، ۱ فوج ملایر، ۱ فوج نهاوند و ۴ فوج همدان.

صنف توپخانه نیز شامل ۱۵ گردان و هنگ‌های زیر بود:

۱۳ هنگ آذربایجان و گردان‌های خراسان، استرآباد، شاهرود، کرمان، اصفهان، بروجرد، خمسه، خرقان، خوزستان، قزوین، کرمانشاه، کردستان، گرّوس، کَزّاز، لرستان، ملایر، نهاوند، همدان، تهران، ساوه و شیراز.[۳]

* **وضع ادارات مختلف نظام:** وضع ادارات مختلف نظام رقت‌آور بود. ادارهٔ سررشته‌داری وجود نداشت و در نتیجه ارتش فاقد انبار مخازن و ذخیرهٔ جنگی بود. برای مصرف اسبان به جمع‌آوری علوفه توجه نمی‌شد و فقط کاه را ذخیره می‌کردند، و سربازان تنها در فصل علوفه به عملیات می‌رفتند. میان تمام افرادنظامی ایران فقط

---

۱. «... با همین کشتی (پرسپولیس) وسایل و ابزار کشتی کوچک دیگری حمل و در محمره نصب گردید که همان کشتی "سوزا" (شوش) درکارون بالا بین اهواز و شوشتر رفت و آمد دارد...» (کرزن، همان منبع، ص ۴۷۷).

۲. کرزن: *ایران و قضیهٔ ایران*، ص ۷۶۰.

۳. همان منبع، ص ۷۶۱۲.

جانبازان و سربازان لباس متحدالشکل داشتند، بقیهٔ سواران و پیاده‌ها لباسشان را به دلخواه از جیرهٔ خود تهیه می‌کردند.

سربازخانه و مریض‌خانه وجود نداشت، سرباز بیمار و یا زخمی وقتی وسیله‌ای برای معالجه پیدا نمی‌کرد، سلاح خود را می‌فروخت، گاردان می‌گوید جراح نظامیان همان سلمانی بود که می‌توانست حجامت کند.

فرامین معمولاً دیر به مقصد می‌رسید و به طرز بدی به موقع اجرا گذاشته می‌شد. به طوری که در عمل همه چیز تصادفی بود و هیچ کس قادر نبود این بی‌نظمی‌ها را علاج کند.

* **فنون جنگی:** ارتش ایران هیچ‌گونه اطلاعی از فنون مهندسی نداشت و به علت فقدان وجود مهندسان مبرز، از فنون سنگربندی و استحکامات مدرن بی‌خبر بود. استحکاماتی که می‌ساختند عبارت بود از دیوارهای بلند گلی با برج‌های کنگره‌دار که به وسیلهٔ این دیوارها اطراف شهرها را محصور می‌کردند. اغلب شهرها به وسیلهٔ حفر خندق‌ها حفظ می‌شد. تاکتیک و فن جنگی عبارت بود از حرکات سریع بی‌نقشه در پیرامون واحدهای دشمن و هجوم ناگهانی به اردوگاه‌ها و به غنیمت بردن آذوقه و تغییر مجاری آب‌ها برای جلوگیری از استفادهٔ آن و بالاخره پر کردن چاه‌ها، و حمله به واحدهایی که خستگی و احتیاج، آنان را از پای درمی‌آورد.

سواره‌نظام مانند تمام سواران نامنظم از انجام عملیات دسته‌جمعی و یک نواخت بی‌اطلاع بود. تاکتیک سواره‌نظام عبارت بود از حمله و فرار. با اینکه فرد فرد سواران ایرانی در فن سواری نهایت مهارت را داشتند و حرکات آنان برای تغییر محل با سرعت فوق‌العاده‌ای انجام می‌یافت، باز هم قادر نبودند واحدهای سواره‌نظامی را که به طرز اروپایی تعلیم یافته بود، از پا درآورند و یا به خطراندازند. در اردوگاه هرج و مرج کلی حکمفرما بود. اردوگاه‌ها همیشه باز بود و هیچ‌گونه مانعی برای جلوگیری از حملات دشمن وجود نداشت و شب هنگام به ندرت پست‌های مقدم برای اطلاع از حرکات دشمن تعیین می‌شد.

سازمان ارتش ایران در ۱۳۰۰ ق / ۱۸۸۳ م به صورت زیر بوده است:

اول. کامران میرزا امیرکبیر، نایب‌السلطنه، وزیر جنگ و رئیس کل قشون از توپخانه و

قورخانه و زنبورکخانه و سواره و پیاده‌نظام.

دوم. نظام‌الملک وزیر لشکر و رئیس دفتر لشکر.

سوم. معتمدالسلطان میرزا عبدالوهاب‌خان لشکرنویس‌باشی و نایب وزارت جلیلهٔ لشکر.

چهارم. امیرالامراء اللهیارخان امیر تومان آجودان‌باشی کل.

پنجم. عده‌ای لشکرنویس و طبیب و سررشته‌دار و عزب‌باشی و عزب‌دفتران.

ششم. ۱۰ نفر امیر تومان (امیر و فرمانده یا لشکر ۱۰ هزار نفری) در حدود ۳ نفر سرتیپ اول و عده‌ای سرتیپ دوم و سرتیپ سوم و سرهنگ و نایب آجودان‌باشی و یاور اول و یا دوم.

هفتم. معلمان و مستشاران ایرانی و اروپایی دارالفنون و نظام.

هشتم. افواج قاهره مرکب از ده تومان و هر تومان از ۴ تا ۱۱ فوج سواره مرکب از دسته‌های سوارهٔ مهاجر و مرکب از جماعت‌ها.

نهم. تعداد قشون حاضر رکاب از پیاده و سواره و توپخانه که مرکب از ۱۵۰۰ نفر، ذخیره و ۵۰ هزار نفر دائم بود.[1]

۱. شمیم: *ایران در دورهٔ سلطنت قاجار*، ص ۱۹۸ و بعد.

فصل پنجم

سیاست مذهبی در عصر قاجار

۱. آغامحمدخان

در دورهٔ حکومت آغامحمدخان بین علماء و امور دولت و سلطنت ارتباط آغاز می‌شود، اما میزان این ارتباط به سبب وضع شاه و شرایط حکومت او محدود بود.[۱]

ظاهراً آغامحمدخان دارای دیانت شدیدی بوده است و خود گفته بود که روزی مردی در لباس علماء بر من نظر می‌کرد که پس از آن نظر نافذ، خود را واقعاً پادشاه دیدم و توانستم وظایف مربوط به سلطنت را انجام دهم.[۲] معمولاً در شب‌های جمعه حکم اعدام نمی‌داد، و داستان حیلهٔ جنگی او که به آن وسیله از شکستن سوگندی که به قرآن خورده بود سر باز نزد، سخت معروف است.[۳] آغامحمدخان قسم خورده بود که جعفرقلی‌خان شاهزادهٔ زند را بیش از یک شب در تهران نگاه نخواهد داشت، سوگند اجرا شد، زیرا جنازه‌اش پیش از آنکه شب دوم فرا رسد از شهر بیرون برده شد.

نماز و روزه‌اش قطع نمی‌شد. شاید آنجا که رضاقلی‌خان هدایت می‌گوید، پیاده رفتن

---

۱. این فصل بر مبنای کتاب زیر تهیه شده است: H.Algar: *Religion and State in Iran 1785-1906,* *The Role of the Ulama* **نقش روحانیت پیشرو در جنبش مشروطیت** (دین و دولت در ایران: نقش علماء در دورهٔ قاجاریه)، تألیف پروفسور حامد الگار، ترجمهٔ دکتر ابوالقاسم سرّی (تهران، توس، ۱۳۵۶).

۲. رضاقلی هدایت: ***روضة‌الصفای ناصری***، ج ۹، (تهران، خیام، ۱۳۳۹)، ص ۲۸۱.

۳. جان ملکم: ***تاریخ ایران***، ج ۲، (تهران، ۱۳۶۲)، ص ۴۲۹-۳۰۴.

او به مشهد نه تنها از راه تقلید صرف از صفویه، بلکه از راه تحقیق و ارادت بود، راست گفته باشد.[۱]

می‌گساری را شدیداً قدغن کرد. باباخان را (که بعدها فتحعلی‌شاه نامیده شد) مجبور کرد تا در شیراز نیز ـ که مردم آن در ایام حکومت زند به رژیمی که از لحاظ اخلاقی سهل‌گیرتر بود، خو گرفته بودند ـ می‌گساری را قدغن کند. وقتی از رهگذر این ممنوعیت به طورغیرمستقیم استعمال تریاک رواج یافت، از روحانیان خواست که علیه مواد مخدر نیز موعظه کنند. در یک لحظهٔ وخیم در گرماگرم لشکرکشی علیه لطفعلی‌خان زند دستور داد تا یک ضریح مطلا برای مرقد مطهر در نجف ساخته شود.[۲]

چندی بعد شیخ‌الاسلام اصفهان را به کربلا فرستاد تا بر طلاکاری گنبد حرم نجف نظارت داشته باشد.[۳] وقتی مادرش عازم زیارت عتبات بود بقایای اجساد اجدادش را از مقابر استرآباد بیرون آورد و به او داد تا مجدداً در نجف به خاک بسپارد.[۴]

به رغم این همه علائم دین‌داری، حتی با وجود اینکه در خانهٔ روحانی‌ای به نام آقا سیدمفید به دنیا آمده بود، هیچ رابطهٔ نزدیکی با علماء نداشت.[۵] نسبت به علماء سخی بود و گاه شفاعت آن‌ها را می‌پذیرفت، امابه هیچ وجه همیشه این چنین نبود. شفاعت میرزا مهدی مجتهد (این شخص چندی بعد به دست نادر میرزا به شهادت رسید) را در مورد شاهرخ افشار قبول کرد.[۶]

داستان ملامحمدعلی مظفر اصفهانی که به رغم شهرت ترسناک آغامحمدخان هنگامی که سلطان به دیدارش آمد همچنان به شستن رخت‌های خود ادامه داد، می‌رساند که بسیاری از علماء هم به سهم خود او را خوار می‌شمردند. غیر از ملامحمدحسین مازندرانی «ملاباشی»، ظاهراً تنها عالمی که آغامحمدخان با او بستگی

---

۱. رضاقلی‌خان هدایت: *روضة‌الصفای ناصری*، ج ۹، ص ۸۲۱.
۲. میرزا محمدتقی سپهر (لسان‌الملک): *ناسخ‌التواریخ*، ج ۱، ص ۴۳.
۳. عمادالدین اصفهانی: *تاریخ جغرافیای کربلای معلی*، (تهران ۱۳۲۶).
۴. محمدحسن‌خان صنیع‌الدوله: *تاریخ منتظم ناصری*، ج ۳، ص ۵۴.
۵. رضاقلی‌خان هدایت: *روضة‌الصفای ناصری*، ج ۹، ص ۸۵.
۶. میرزامحمدتقی سپهر (لسان‌الملک): *ناسخ‌التوایخ*، ج ۱، ص ۴۱.

داشت، میرزامحمدعلی بهبهانی بود. بنا به روایت قصص‌العلما[۱] شاه در مقبرهٔ حضرت عبدالعظیم با بهبهانی روبه‌رو شد و به سبب اهانتی که بهبهانی در حضور کریم‌خان‌زند نسبت به او روا داشته بود، بهبهانی را از ورود به تهران منع کرد، اما چون دید بهبهانی به رغم دستور او خود را برای رفتن به تهران آماده می‌کند، بر آن شد که با او از در آشتی درآید.

آقا محمدعلی به عزم زیارت مشهد وارد قریهٔ شاهزاده عبدالعظیم شد، آغامحمدخان، فتحعلی‌شاه را فرستاد که به آقامحمدعلی بگو که مأذون نیستی به تهران بیائی. صباح نیز باید حکماً از شاهزاده عبدالعظیم حرکت کنی. چون صباح شد آقامحمدعلی حکم کرد که چادر او را در دم دروازهٔ تهران زدند و در آنجا منزل کرد، چون این خبر به آغامحمدخان رسید برای فتحعلی شاه تغیّر کرد و به وزیر خود گفت اکنون من به دیدن او می‌روم و این مسأله را از او سؤال می‌کنم، پس اگر غیر آن جواب گفت که در مجلس کریم‌خان گفته بود پس در همان مجلس او راگردن می‌زنم و اگر همان جواب راگفت به او محبت خواهم کرد. پس بلافاصله آغامحمدخان وارد مجلس آقامحمدعلی شد و همان مسأله را سؤال کرد، آقامحمدعلی عین همان جواب سابق راگفت، آغامحمدخان گفت که این مرد حقیقتاً عالم است الخ...

روایت دیگری که احتمال صحت آن بیشتر است حاکی از آن است که در ۱۲۰۵ق/۱۷۹۱م که آغامحمدخان مشغول تدارک لشکرکشی به آذربایجان بود، ملامحمدحسین مازندرانی را به کرمانشاه فرستاد تا به دیدار بهبهانی رفته او را به آمدن به تهران وادار کند.[۲] از آنجا که چندی بعد بهبهانی را بار دیگر در کرمانشاه می‌یابیم، لذا اقامت او در پایتخت چندان دوامی نداشته است. روی هم رفته می‌توان چنین گفت که آغامحمدخان در طول حکمفرمایی خود همواره سعی در ترویج مذهب می‌کرد، اگرچه همهٔ علماء بر کلیهٔ اعمال وی صحه نمی‌گذاشتند.

۱. محمدبن سلیمان تنکابنی: ***قصص العلماء***، (تهران، بی‌نا، ۱۳۰۴).
۲. محمد حسن خان صنیع الدوله: ***تاریخ منتظم ناصری***، ج ۳، ص ۵۴.

۲. فتحعلی شاه

دورهٔ حکومت فتحعلی شاه (۱۲۵۰-۱۲۱۲ق/۱۸۳۴-۱۷۹۷م) شاهد گسترش دربار وزندگی اداری و مداخلهٔ بسیاری از علمای مهم در زندگی عمومی بود. علمای مزبور یا از شاگردان مرحوم بهبهانی بودند؛ مانند میرزا ابوالقاسم قمی و سید مهدی بحرالعلوم، یا شاگرد شاگردان او بودند؛ مانند ملاعلی نوری و حاجی‌محمدابراهیم کلباسی.

در سراسر دورهٔ آن حکومت، نفوذ اینان بر رویدادها زیاد بود و علاقهٔ شاه به جلب رضایت آنان، قاطعیت آنان را افزایش داد.

در زمان فتحعلی شاه مساجدی ساخته شد و حرم‌ها تزئین گردید. کتاب‌های مذهبی اغلب یا به سفارش شاه نوشته می‌شد یا به او پیشکش می‌شد، علماء به اقامت درنقاط مختلف کشور به خصوص پایتخت ترغیب می‌شدند، تا شاه بتواند مکرر به دیدارشان برود و مراتب اخلاص و اطاعت خود را نسبت به آنان ابراز دارد. شاهزادگان و وزیران هم از رفتار شاه سرمشق می‌گرفتند و در پی جلب محبت علماء بودند و می‌کوشیدند علماء را به مقر حکومت خودشان جلب کنند و یا مطمئن شوند که علماء از دیانت آنان آگاهی دارند.

فتحعلی شاه از همان آغاز حکومت خود، با تزئین و تعمیر حرم‌ها و ساختن مساجد بر آن بود که خود را در نظر علماء به عنوان یک پادشاه دیندار تجلّی دهد. تنها در سال دوم حکومت او بیش از ۱۰۰ هزار تومان خرج اماکن متبرک عراق، قم و شاه چراغ شیراز شد. شاه بنا به سوگندی که پیش از رسیدن به تاج و تخت یاد کرده بود، به قم توجّه خاصی مبذول داشت. این شهر اقامتگاه گروه بسیاری از علماء به خصوص میرزا ابوالقاسم (فاضلی قمی) بود که بسیار مورد اعتماد و توجه فتحعلی شاه بود.

در ربیع‌الاول ۱۲۱۴/اوت ۱۷۹۹ ـ که او تازه از نخستین لشکرکشی به مشهد علیه نادر میرزا باز گشته بود ـ برای تعمیر گنبد حرم حضرت معصومه (ع) در قم و کشیدن شبکهٔ طلایی تازه‌ای در اطراف آن مقبره، پولی اختصاص داد.[۱]

---

۱. میرزا محمدتقی سپهر (لسان‌الملک): *ناسخ التواریخ*، ج ۱، ص ۵۷.

همچنین با نصب یک در طلائی به زینت حرم افزود. در ۱۲۴۹ ق/۱۸۳۳ م تعمیرات دیگری صورت پذیرفت، سطح ایوان را با سنگ مرمر و کاشی پوشاند.[۱] اهالی قم از پرداخت مالیات معاف شدند و مدرسه بزرگی در مجاور حرم به نام مدرسهٔ فیضیه ساخته شد[۲] و مدرسه‌ای دیگر ساخته و وقف حرم شد. مسجد امام حسن عسگری (ع) تعمیر و یک دارالشفا و چند کاروانسرا و حمام نیز ساخته شد.[۳]

فتحعلی شاه به عکس آغامحمدخان که جسدش برای تدفین به نجف فرستاده شده بود، در اواخر عمر برای خود مقبره‌ای در قم بنا کرد.[۴] وی کمک‌های زیادی به اماکن متبرک عراق عرب کرد.ابتدا پس از شکست جعفرقلی‌خان زند، به عنوان سپاسگزاری، گنبدهای کربلا و کاظمین را تعمیر کرده بود.[۵] در ۱۲۳۸ ق/۱۸۲۲ م ملامحمدکاشانی را با یک لوحهٔ یادبود به سوی مکه فرستاد تا لوحهٔ مزبور را در بدنهٔ دیوار مسجدالحرام نصب کند.[۶]

فتحعلی شاه برای اینکه دیانت خود را بیشتر آشکار سازد مساجدی چند نیز بنا کرد. مسجد جامع تهران (مسجد شاه) که بنای آن در زمان آغامحمدخان آغاز شده بود، تکمیل گردید. در سمنان نیز مسجد جمعه‌ای ساخت و درجوار آن مدرسهٔ خاقانی کاشان به نام شاه احداث شد.[۷]

روش دیگری که شاه به کمک آن می‌توانست امیدوار باشد که طرفداری علماء را جلب و یا حتی بر آنان نفوذ پیدا کند، اختصاص مبالغی پول به عنوان خمس و غیره به طور مرتب بود. وی در آغاز حکومتش ملااسماعیل مازندرانی را به نام «قاسم‌الصدقات» برگماشت. از جمله وظایف این شخص توزیع حقوق تقاعد در میان افراد صلاحیت‌دار گروه‌های مذهبی بود[۸] بنا به نوشتهٔ روضهٔ الصفای ناصری[۹] هر ساله ۱۰۰هزار تومان

---

۱. محمدحسن‌خان صنیع‌الدوله:*تاریخ منتظم ناصری*، ج ۳، ص ۱۵۷ میرزامحمدتقی سپهر (لسان‌الملک): *ناسخ‌التواریخ*، ج ۱، ص ۲۵۵.

۲. میرزامحمدتقی سپهر (لسان‌الملک):*ناسخ‌التواریخ*، ج ۱،ص ۷۰.

۳. همان کتاب، ص ۲۶۰.

۴.همان‌جا.

۵. محمدحسن‌خان صنیع‌الدوله: *تاریخ منتظم ناصری*، ج ۳، ص ۵۴.

۶. همان کتاب، ج ۹، ص ۳۴۵.

۷. همان کتاب، ج ۹، ص ۳۴۵.

۸. همان کتاب، ص ۳۴۵.

۹. همان کتاب، ج ۱۰، ص ۱۰۵.

هدیهٔ جنسی بین ارباب وظایف از سادات و علماء توزیع می‌شد. بنابراین اساس مثلاً تکایای سادات تهران کاملاً به پایمردی سخاوت شاه اداره می‌شد.[۱] فتحعلی‌شاه نه فقط این بخشندگی‌ها را برای نمایش اخلاص خود نسبت به علماء انجام می‌داد، بلکه با گماردن شیخ‌الاسلام‌ها و امام جمعه‌ها و ترغیب علماء به سکونت در نقاط مختلف کشور هر چه بیشتر خود را به آنان نزدیک می‌کرد. برخی از شیخ‌الاسلام‌ها را قبلاً آغامحمدخان قاجار به کار گماشته بود، برخی دیگر را مانند محسن‌بن‌ابی‌الحسن جزایری در شوشتر، و ملاعبدالاحد کَزّازی در کرمانشاه را فتحعلی شاه به کار گماشت. میرزا لطفعلی مجتهد را امام جمعهٔ تبریز کرد.[۲] هنگام اتمام مسجد جمعهٔ تهران به میرزا ابوالقاسم قمی نامه‌ای نوشت و از او خواست که شخص با صلاحیتی رابرای امامت آن معرفی کند. میرزا ابوالقاسم، سید محمدباقر شفتی را که در آن روزگار شهرت چندانی نداشت معرفی کرد. اما سید مزبور به رغم اصرار زیاد حاکم اصفهان، از پذیرفتن دستور سلطان سر باز زد.[۳]

در دوران حکومت فتحعلی شاه علمای زیادی برای سکونت درتهران دعوت می‌شدند. از جمله علمائی که برای سکونت در تهران دعوت شده بودند، ملامحمدعلی جنگلی هم بود. او یکی از استادان حاجی محمدصالح برغانی بود که فتحعلی شاه هنگام ورود به قزوین او را ملاقات کرده بود.[۴] حاجی ملامحمدجعفر استرآبادی نیز به اقامت در تهران ترغیب شد. در این شهر دست کم ماهی یک بار فتحعلی‌شاه به دیدار او می‌رفت.[۵] شاه از سید حسن واعظ شیرازی که هنگام بازگشت از زیارت مشهد، گذارش به تهران افتاده بود، دعوت کرد که در پایتخت بماند. وی با صواب‌دید فتحعلی‌شاه برخی از تکیه‌های متعدد تهران را به مراکز وعظ مذهبی تبدیل کرد. اقامت گزیدن علماء در پایتخت نشانهٔ التفات آنان به شاه بود. به این دلیل که هر گاه می‌خواستند با شاه مخالفت کنند یا از رفتار او اظهار نارضایتی کنند شهر را ترک می‌کردند. مثلاً حاجی ملامحمدتقی برغانی که میان او و فتحعلی‌شاه ستیزی رخ داده بود، تهران را ترک کرد و در قزوین

۱. عبدالله مستوفی: ***تاریخ اداری و اجتماعی دورهٔ قاجاریه یا شرح زندگانی من***، ج ۳، ص ۳۵.
۲. مهدی مجتهدی: ***رجال آذربایجان در عصر مشروطیت***، (تهران، ۱۳۲۷ ش)، ص ۲۲.
۳. محمدبن سلیمان تنکابنی: ***قصص‌العلماء***، ص ۱۰۵. ۴. همان کتاب، ص ۲۱.
۵. محمدعلی معلم بیدآبادی: ***مکارم‌الآثار در احوال رجال دورهٔ قاجاریه***، ج ۱، ص ۸۵.

اقامت جست.

فتحعلی‌شاه نه فقط پایتخت خود را با حضور علماء زینت بخشید، بلکه به آنان مأموریت‌ها و مقاماتی نیز در حکومت تفویض کرد. در ۱۲۲۲ق/۱۸۰۷م آقامحمدابراهیم شیخ‌الاسلام خوی را به مناسبت جلوس سلطان مصطفی چهارم بانامهٔ تبریکی به استانبول گسیل داشت.[۱] در اواخر حکومتش ملا علی اصغر ملا باشی را به همراه هولاکو خان به عنوان وزیر کرمان بدان صوب فرستاد.[۲]

یکی از معمول‌ترین طرق مداخلهٔ علماء وساطت میان حکومت مرکزی و شهرها، خان‌ها یا حکام شورشی بوده، بدین ترتیب که برای شورشیان تقاضای عفو می‌کردند و معمولاً شفاعت‌های آنان پذیرفته می‌شد.[۳]

در دوره فتحعلی‌شاه تقریباً همواره سیاست مذهبی یک‌سانی دیده می‌شود، وی علاقه‌مند به نفوذ روحانیت است و با انجام اعمال دینی در پی کسب تأیید آنان است و شفاعت آنان را می‌پذیرد. علل اتخاذ این سیاست از روابط شخصی فتحعلی‌شاه با یکی از مجتهدان عمدهٔ روزگار او، شیخ جعفر نجفی بهتر درک می‌شود.[۴]

پس از وفات میرزا ابوالقاسم قمی، فتحعلی‌شاه توجه خود را تا حد زیادی به علمای اصفهان معطوف داشت، از آن جمله سه تن به خصوص نفوذ خاصی داشتند که عبارت‌اند از ملاعلی‌نوری (متوفی ۱۲۴۲ق)، حاج‌محمدابراهیم کلباسی (متوفی ۱۲۶۲ق) و حجةالاسلام سیدمحمدباقر شفتی.

اگر فتحعلی‌شاه با طیب خاطر به شرکت روحانیان در امور دولت رضایت داد و یا در واقع خواهان دخالت آنان بود، علاقه‌مند بود که بدین ترتیب در میان آنان برای خود جایی باز کند. علاقهٔ او به موضوعات مذهبی از کتاب‌های مختلف که به دستور او نوشته‌اند، آشکار می‌شود. ملااحمد نراقی یک اثر اخلاقی عرب به نام معراج‌السعاده را

---

۱. میرزامحمدتقی سپهر (لسان‌الملک): ***ناسخ‌التواریخ***، ج ۱، ص ۹۲. و نیز رضاقلی‌خان هدایت: ***روضه‌الصفای ناصری***، ج ۹، ص ۴۴۰.

۲. همان کتاب، ص ۴۴۰.

۳. برای مثال هنگام مرگ آغامحمدخان، محمدخان‌زند که از بنی‌عمام کریم‌خان بود، اصفهان را به تصرف در آورده بود، و اهالی به خوبی از او استقبال کرده بودند. فتحعلی‌شاه فقط به سبب شفاعت میرمحمدحسین امام‌جمعهٔ اصفهان در انتقام کشیدن از مردم این شهر مردد شد.

۴. ***قصص العلماء***، ص ۱۴۱؛ ***روضة‌الصفای ناصری***، ج ۹، ص ۴۱۲.

برای او به فارسی ترجمه کرد.[۱] شاه از محمدلاهیجی خواست که تفسیری بر نهج‌البلاغه بنویسد.[۲] همچنین علاقهٔ خاصی به مناظرهٔ بین دو روحانی داشت. از این رو ملامحمد جنگلی[۳] را با حاج ملامحمدصالح برغانی در تهران به مناظره واداشت.[۴]

گاه شخصاً در مناظره شرکت می‌کرد. از جمله وقتی شنید روحانی‌ای به نام میرزامحمدتقی نوری، از جمله سه نفر عالمی است که حجةالاسلام سیدمحمدباقر شفتی آنان را تفسیق نموده است و دود قلیان را در ماه رمضان موجب شکسته شدن روزه (مفطر صوم) ندانسته است، او را به تهران احضار کرد و با وی به بحث پرداخت که فتوای تو بر خلاف اجماع است.[۵]

درخصومت با صوفیه فتحعلی‌شاه آشکاراً با علماء همداستان بود. ایران آخرین مراحل مشاجره‌ای راکه نتیجهٔ آن قبلاً در عتبات روشن شده بود، می‌گذرانید. یک طرف اصلی این مشاجره شیخ جعفر نجفی و طرف دیگر میرزامحمداخباری[۶] بود و پای شاه

---

۱. محمدبن سلیمان تنکابنی: ***قصص العلماء***، ص ۹۳.

۲. محمدباقر خوانساری: ***روضات الجنات فی احوال العلما والسادات***، (تهران ۱۳۰۴)، ص ۶۶۱.

۳ این شخص را ملامحمدعلی جدلی نیز گفته‌اند (***قصص العلماء***، ص ۲۱).

۴. محمدبن سلیمان تنکابنی: ***قصص‌العلماء***، ص ۲۱. ۵. همان‌جا.

۶. اخباری‌ها به رغم نویسندهٔ ***روضات الجنات*** که می‌گوید ملامحمدامین محمدشریف‌استرآبادی (مرگ ۱۰۳۳ ق) بنیادگر مکتب اخباری بود، ریشهٔ آن را باید در خلال سدهٔ ۶ق/۱۲م جستجو کرد. ولی اخباری گری بعدها وسیلهٔ محمدامین و پسرش و برخی دیگر از فقیهان شیعه در دورهٔ صفویان دوباره زنده گردید و کم‌کم از پیروان فراوانی برخوردار شد و علمای بسیاری از آن استقبال کردند و اخباری‌ها که بیشتر در شهرهای مذهبی عراق، بحرین، هندوستان و ایران می‌زیستند موقع و دعاوی مجتهدان شیعه و مراجع تقلید رابیهوده خواندید و گفتند که منابع حقوق اسلامی تنها محدود به «کتاب» یعنی ***قرآن*** و «سنت» یعنی رفتار و گفتار پیامبر اسلام است. در حالی که علماء پشتیبان اجتهاد، «اجماع» و «عقل» را نیز بدان افزوده بودند. اخباری‌ها می‌گفتند که هر کس باید از امام معصوم مستقیماً پیروی کند نه از طریق تقلید مجتهدان و یا میانجیگری آنان، اخباری‌ها نیز بر آن باور بودند که همهٔ حدیث‌های متضاد را هم نبایستی بر دیگری ترجیح داد. به علت موضع تهدیدآمیزی که اخباری‌ها در برابر علماء اصولی گرفتند، طبعاً علمای اصولی به مبارزه‌ای سخت و پیگیر بر ضد آنان دست زدند و در کتاب‌های بی‌شماری که در این زمینه نوشتند اخباری‌گری را رد کردند. آقامحمدباقر بهبهانی (مرگ۱۲۰۵ق) به عنوان مجتهدی شناخته شد که به فعالیت‌های اخباری‌ها پایان داد و کتاب ***رسالة فی‌الاجتهاد و الاخبار*** او معروف‌ترین کتابی است که پیرامون جنگ میان اخباری‌ها و اصولی‌ها نوشته شده است. (عبدالهادی حائری: ***تشیع و مشروطیت در ایران***، امیرکبیر، ۱۳۶۰،ص ۸۶).

نیز به میان کشیده شده بود.[۱] واقعهٔ سیسانف فرماندهٔ نیروهای روس که در آن اوان باکو را در محاصرهٔ خود داشت و به نام واقعهٔ «اشپختر»[۲] معروف است خطر را آشکارتر نشان داد. میرزامحمد احتمالاً به امید اینکه از دشمنان خود انتقام بگیرد، پیشنهاد کرد که با وسایل ماوراء طبیعی سیسیانف فرماندهٔ نیروهای روس را خواهد کشت. به این شرط که اگر دراین کار موفق شود فتحعلی‌شاه مکتب اخباری را مذهب رسمی کند.[۳]

میرزامحمد به نزد فتحعلی‌شاه رفت وگفت من سر اشپختر را چهل روزه برای تو به تهران می‌آورم به شرط اینکه مذهب مجتهدین را منسوخ و متروک سازی... و مذهب اخباری را دربلاد ایران رواج دهی...

میرزامحمد ۴۰ روز در حرم شاه‌عبدالعظیم ماند، در آخر روز چهلم به راستی سر سیسیانف را به تهران آورده و به شاه تقدیم کردند.[۴]

فتحعلی‌شاه در ایفاء به عهد خود اکراه نشان داد. هم به سبب اینکه بی‌شک، حتی اگر می‌توانست، مایل نبود که مکتب اخباری را بر ایران تحمیل کند و از این گذشته می‌ترسید که مبادا نیروهای مافوق طبیعی میرزامحمد علیه خود او نیز به کار افتد و از این رو میرزامحمد را به عراق عرب تبعید کرد. شیخ جعفر هراسان بود[۵] و به بغداد رفت و در

---

۱. شیخ‌جعفرنجفی در رساله‌ای که در رد تعلیمات میرزامحمد نوشت او را متهم کرد که در حواشی کتابی که برای شاه نوشته شده با امضای مستعار تفسیر نوشته تا از حرمت علما در نزد شاه بکاهد. شدت هتاکی میرزامحمد در ضمن مناظره‌ها، علمای عتبات را برانگیخت، و همین امر به شیخ‌جعفر امکان داد تا او را مشرک قلمداد کند. میرزامحمد که به تهران می‌گریخت متوسل به فتحعلی‌شاه شد. درنتیجه شیخ‌جعفر یک نسخه ازکتاب مجادله‌آمیز ***کشف‌الغطاءعن معایب میرزامحمدعدوالعلماء***ی خود را که در آن اشتباهات عقیدتی میرزامحمد رابر شمرده بود، برای شاه فرستاد و شاه را از ماهیت خطرناک او برحذر داشت. رنگاه کنید به: ***روضات الجنات***، ص ۱۵۳،۱۵۵،۱۵۲.)

۲. سیسیانوف اسم فرماندهٔ قوای روس بود. اسپکتور (بازرس) عنوان او را با مختصری تحریف مردم آذربایجان به اشپختر به علت معنی رکیکی که ترکی آذربایجانی در (ایشی پوخ دور) دارد، تبدیل کردند.

۳. ***قصص‌العلماء***، ص ۱۳۲؛ ***ناسخ‌التواریخ***، ج ۱، ص ۷۹: درباریان فتحعلی‌شاه از میرمحمد خواستند که موجبات مرگ سیسیانف را فراهم آورد زیرا مهارت او در رمل و علوم غریبه زبانزد خاص و عام بود و دربار نیز به سهم خود به اخترشناسی وانواع خرافات علاقه داشت. نگاه کنید به: میرزامحمدتقی سپهر (لسان‌الملک): ***ناسخ‌التواریخ***: ج ۱، ص ۱۴۳ به بعد.

۴. همان کتاب، ص ۱۴۴ به بعد؛ ***قصص‌العلماء***: ص ۱۳۲.

۵. هنگام درگذشت شیخ جعفر، میرزامحمد دربارهٔ او گفت: «خوکی درگذشته است» ***(قصص‌العلماء،***

←

آنجا در رقابتی که برای حکومت بر آن شهر جریان داشت درگیر شد. اسد پاشا که یکی از رقبای حکومت بود از میرزامحمد علیه داودپاشا رقیب دیگر حکومت استمداد جست، داود پاشا که از دچار شدن به سرنوشت سیسیانف هراسناک بود، مردم را تحریک کرد تا در کاظمین به خانهٔ میرزامحمد یورش برده او را کشتند. قصص‌العلما مرگ او را به علمای کاظمین نسبت می‌دهد:

> ...علمای عتبات او را تکفیر کردند به سبب اقوال شیعه و سحر کردن، پس حکم به قتل او کردند، چون خواستند که به خانه‌اش در آیند دیدند که خانه در ندارد، به سبب سحری که کرده بود، پس دیوار خانه را شکافتند و او را یافتند و کشتند.[1]

از آن پس مکتب اخباری به ندرت بار دیگر در تاریخ ایران نمودار شد، کرمان که روزگاری مکتب اخباری در آن شیوع عام داشت، شیخیه در آن تفّوق یافت و فقط مدت کوتاهی مکتب اخباری در همدان احیاء شد. روابط فتحعلی شاه با شیخ احمد احسائی[2] خیلی صمیمانه‌تر از روابط او با میرزامحمد بود. شایع بود که شاه ۱۰۰ هزار تومان در ازای بدهی‌های شیخ پرداخته و یک عبای مروارید دوزی و دهکده‌ای هم در حوالی کرمانشاه به او داده است. با وجود این زمینه‌های مذهبی، تکفیر او روشن است، بدین معنی که وی به رستاخیز کالبد مادی آدمی و رفتن پیغمبر(ص) به معراج با همین کالبد مادی عقیده نداشت.[3] شاهزادگان نیز از رفتار شاه تبعیت می‌کردند، بسیاری از حکام ایالات در زمان حکومت او با علماء شخصاً رابطه برقرار کرده بودند، روابط حکام مزبور با علماء یا از روی خلوص ارادت یا برای نگه داشتن کرسی‌های حکومتشان بود. حکام یزد، کرمان، اصفهان، مشهد و کرمانشاه با شیخ‌احمد به خوبی رفتار کردند.

← ص ۱۳۲). عین جملهٔ میرزامحمد چنین است: «مات الخنزیر بالخنازیر» چون مرض شیخ جعفر نجفی خنازیر بود که حلق و گلویش و گردنش ورم کرده بود(*قصص‌العلماء* ص ۱۳۲).

۱. محمدبن سلیمان تنکابنی: *قصص العلماء*، ص ۱۳۱.

۲ شیخ‌احمداحسائی (۱۲۴۲/۱۱۶۷-۱۸۲۶/۱۷۵۳) بنیانگر مکتب فکری منسوب به شیعه به نام شیخیه بود. او اهل بحرین بود و در نجف تحصیل می‌کرد. در ۱۸۰۷م/۱۲۲۲ق دست به یک رشته مسافرت در شهرهای ایران زد. برای آگاهی بیشتر نگاه کنید به مرتضی مدرسی چهاردهی: *شیخ‌احمداحسائی*(تهران، گوتنبرگ، ۱۳۴۴).

۳. نگاه کنید به محمدبن سلیمان تنکابنی: *قصص العلماء*، ص ۳۱.

بنابراین در سراسر دورهٔ حکومت فتحعلی‌شاه دیده می‌شود که شاه نسبت به علماء احترام پایداری قائل و از بسیاری از آنان در امور حکومت راضی بود. فتحعلی‌شاه درپی تجدید دولت صفوی بود و به عنوان بخشی از این هدف نوعی ارتباط نزدیک بین دولت و گروه‌های مذهبی ضرورت داشت. خصیصهٔ تشیع دورهٔ او، تجدید قدرت قضایی و اجتماعی مجتهد است. محاکم شرع قدرت مطلقه نداشتند، اما قوی بودند و احکام آن‌ها قاطع بود. از سوی دیگر در دورهٔ حکومت فتحعلی‌شاه می‌بینیم که نقش علما که مخالفت با دولت و مقابله با نفوذ قدرت‌های خارجی است در حال پیشرفت است. نقش مزبور با سپری شدن قرن، آشکارتر و فعال‌تر می‌شد. سیاست فتحعلی‌شاه تا حدی بر اساس دیانت شخصی و مقداری بر پایهٔ ملاحظات سیاسی استوار بود و توان آن را داشت که اظهار تناقض موجود بین علماء و دولت را محدود کند، اما کوشش‌های او در اصل موفقیت‌آمیز نبود و چون اخلاف او نتوانستند آن کوشش‌ها را دنبال کنند تناقض آشکارتر و اثرات آن مشهودتر شد.

۳. عباس میرزا

حکومت به طور کلی خواهان نفوذ علماء واحترام دولت نسبت به آن‌ها بود. این نفوذ در تبریز مقر حکومت عباس میرزا از سایر نقاط دست کمی نداشت. ظاهراً عباس میرزا با هیچ یک از علمای تبریز روابط نزدیک و دوستانه‌ای نداشته است، هر چند معروف بود که تکالیف اصلی مذهبی خود را مرتباً انجام می‌دهد. او بیش از آنکه به مذهب علاقه‌مند باشد به موضوعات عملی و آنی علاقه داشت. این امر ماهیت روابط او را با علماء مشخص، و آن روابط را به موضوعات دولتی محدود می‌کرد. وی در نماز جمعه مسجد جامع تبریز حضور می‌یافت،[۱] و هر شب جمعه به دعوت او، علماء می‌بایست در یکی از مساجد تبریز برای بحث دربارهٔ نحوهٔ اجرای شریعت گرد هم آیند. هر دعوایی که در جاهای دیگر لاینحل می‌ماند برای قضاوت قطعی به این انجمن‌ها احاله می‌شد.[۲]
عباس‌میرزا نیز مانند امیرکبیر کوشید که محاکم شرع را قضات شریف و لایق اداره

۱. عبدالرزاق دنبلی: *مآثر سلطانیه*، (تبریز ۱۲۴۲ ق)، ص ۱۳۹.
۲. همان‌جا.

کنند.[۱] ظاهراً به دو شیخ‌الاسلام متوطن تبریز، یعنی حاجی میرزاعلی‌اصغر و حاجی میرزامهدی اعتماد خاص داشته است.[۲] در تبریز دیوانخانهٔ (عالی‌ترین مرجع قضائی عرف) جدیدی تأسیس شد، و قضات تابع آن در سایر شهرهای آذربایجان به کار گمارده شدند. ارزیابی‌های مالیاتی نیز برای تصویب به این دیوانخانه تسلیم می‌شد.

عباس‌میرزا به اقلیت‌های مذهبی توجه خاص داشت، و می‌خواست با همکاری علما، حقوقی را که شریعت برای آن‌ها در نظر گرفته تأمین کند.

وی حمایت خود را از مسیحیان آذربایجان و قفقاز نیز افزایش داد، احتمالاً برای اینکه از جاذبهٔ حکومت روس بکاهد. وی به هیأت‌های تبلیغی که در میان نسطوریان ارومیه کار می‌کردند تا یک مدرسهٔ میسیونری در تبریز تأسیس کند، توجه داشت. حتی از این هم مهّم‌تر کوششی بود که در ۱۲۴۲ق/۱۸۲۶م انجام داد و به منظور جلب مستعمره‌نشینان کشاورز انگلیسی، برای اقامت در ساوجبلاغ آذربایجان (مهاباد)، در مطبوعات انگلیسی اعلان داد.

میزان گسترش این تماس‌های دوستانه با بیگانگان و مسیحیان تا چه حد بوده است، معلوم نیست، اما احتمالاً این تماس‌ها برای فراهم کردن زمینه‌ای بود علیه اتهاماتی که دربارهٔ نظام جدید بر سر زبان‌ها بود که آن را برخلاف مذهب می‌شمردند. اصلاحات نظامی عباس‌میرزا در اصل آن‌چنان نبود که خصومت دامنه داری را برانگیزد، زیرا همهٔ سپاه ایران را شامل نشد، به طور خلاصه اصلاحات مزبور استخدام تعدادی سرباز ثابت بود با مواجب ثابت و مرتب که انضباط آنان مطابق انضباط سربازان اروپای آن روزگار (به خصوص فرانسه و روسیه) بود، که به سلاح‌های سرد و گرم جدید مجهز شده بودند.[۳] تعلیمات این سربازان را ابتدا افسران پناهندهٔ روس به عهده داشتند و بعداً هیأت نظامی فرانسوی به سرپرستی ژنرال گاردان این مهّم را به عهده گرفت.[۴] با این اقدامات به طور

---

۱. همان‌جا.

۲. نادرمیرزا: ***تاریخ و جغرافیای دارالسلطنهٔ تبریز***، (تهران ـ تبریز ۱۳۶۱) ص ۲۱۴.

۳. ناصر نجمی: ***ایران در میان طوفان***، (تهران، معرفت ص ۳۴-۳۱). محمد علی میرزا پسر ارشد فتحعلی شاه یکی از کسانی بود که با برادر مخالفت می‌کرد اگرچه وی نیز بعدها در تنظیم سپاه جدید از عباس میرزا تبعیت داشت.

۴. امینهٔ پاکروان: ***آغامحمدخان قاجار***، ترجمهٔ جهانگیر افکاری، (تهران زوار،۱۳۴۸)، ص ۱و۷۸؛ گاسپار دروویل: ***سفرنامهٔ دروویل***، ص ۱۰۵-۱۰۶

پیوسته و عمیقاً مخالفت می‌شد. مهم این است که در میان علماء از هیچ‌کس که بانظام جدید مخالفتی کرده یا علیه آن به وعظ پرداخته باشد، نام نبرده‌اند.

هم قائم‌مقام اول میرزابزرگ فراهانی، هم قائم مقام دوم پسر میرزابزرگ، یعنی میرزا ابوالقاسم قائم مقام با سیاست‌های عباس میرزا دقیقاً ارتباط داشتند. از این رو همیشه تعیین سهم اینان در اقداماتی که ولیعهد انجام می‌داد، امکان ندارد. اینان همچنین با علماء روابط نزدیکی داشتند. اما در یک مورد اقدامی را صریحاً از سوی میرزا بزرگ می‌بینیم آن صدور اعلان جهاد در حین جنگ اول ایران و روس است. وی حاجی ملاباقرسلماسی و صدرالدین محمد تبریزی را به عتبات و اصفهان فرستاد تا فتواهائی بگیرند دایر بر اینکه جنگ با روسیه به منزلهٔ جهاد است. شیخ‌جعفر نجفی، آقاسیدعلی اصفهانی، میرزا ابوالقاسم گیلانی، ملا احمد نراقی، میرمحمدحسین امام جمعه اصفهان و بسیاری از علمای دیگر فتوای خواسته شده را صادر و یا رسالاتی دربارهٔ شرایط و وظایف جهاد تصنیف کردند.[۱] مجموعهٔ فتواها و رسالات به تبریز فرستاده شد و میرزابزرگ به دستور عباس‌میرزا آن‌ها را در یک مجلّد به نام رسالهٔ جهادیه تدوین کرد.[۲]

انگیره‌های اعلان جهاد شایان بررسی است. پیش از صدور اعلان جهاد چندین سال جنگ باروسیه جریان داشت. بنا به گفتهٔ عبدالرزاق دنبلی در دربار این فکر وجود داشت که «چون همهٔ مسلمانان علیه روسیه می‌جنگیدند، تمیز و تشخیص این حروب با غزا و جهاد مشکل می‌نمود.»[۳]

ناسخ‌التواریخ معتقد است که اندیشهٔ صدور اعلان جهاد ازآن فتحعلی شاه است و او گرفتن فتواهای جهاد را به عهدهٔ میرزابزرگ گذاشت،[۴] اما چون گردآوری فتواها از تبریز

---

۱. میرزامحمدتقی سپهر (لسان‌الملک): ***ناسخ التواریخ***،ج ۱، ص ۹۴ صدور اعلان جهاد را در تاریخ ۱۲۲۳ ق/۱۸۰۷ م اندکی پس از ورود سرهارفوردجونز به تهران می‌داند؛ ***منتظم ناصری***، ج ۳، ص ۹۳ در تاریخ ۱۸۰۹/۱۲۲۴؛ دنبلی:***مآثر سلطانیه***، ص ۴۴۵-۱۴۴ در تاریخ ۱۸۱۳/۱۲۲۸، در حالی که ***روضة‌الصفای ناصری***، ج ۹، ص ۴۵۶ تاریخی ارائه نکرده است.

۲. نگاه کنید به دیباچهٔ ***رسالهٔ جهادیهٔ صغیره***، حسینی در ***مخزن الانشاء***، ص ۲۱۷، این دیباچه را نیز مانند دیباچهٔ ***رسالهٔ کبیره*** میرزاابوالقاسم نوشت و اندکی بعد به فتاوی رسالات گردآوری شده افزود و لیکن به نام میرزابزرگ مسمی ساخته است.

۳. عبدالرزاق دنبلی: ***مآثر سلطانیه***، ص ۱۴۴.

۴. همان‌جا.

آغاز شد این احتمال بیشتر است که میرزابزرگ با موافقت عباس میرزا نقشهٔ استفاده از انگیزهٔ مذهبی را طرح کرده است. بالاخره سیاست «ارتباط نزدیک با علما»ی عباس‌میرزا به سرانجام تلخ و اسف‌باری دچار شد. هنگامی که میرفتاح تبریز را به روس‌ها تسلیم کرد، عباس‌میرزا به ابوالقاسم قائم‌مقام نامه‌ای نوشت و به او دستور داد که به کلی ارتباط خود را با علماء قطع کند.

۴. محمدشاه

در دورهٔ حکومت محمدشاه روابط دولت با علماء به مرحلهٔ تازه‌ای از دشمنی و کشمکش گام نهاد. اگر فتحعلی‌شاه هر چند به طرز نامعقول و ناموفق می‌خواست بین نیازهای دینداری و وظایف حکمرانی مستبد پلی برقرار سازد، محمدشاه تا حد زیادی از چنین کوشش‌هائی دست باز داشت. ماهیت بدعت‌آمیز اعتقادات مذهبی او و وزیرش حاجی میرزاآقاسی حتی موجب نشد که به اطاعت از یک مرجع تقلید، هر چند به طرز نظری اعتراف کند.

اما جنبه‌هایی از سیاست مذهبی فتحعلی‌شاه را بار دیگر در رویدادهای دورهٔ حکومت محمدشاه می‌توان دید. او نیز به حمایت از دین، حمایت خود را از اماکن متبرک عراق عرب بیشتر کرد. قبّهٔ مطلای کربلا را که یغماگران وهابی در ۱۲۱۶ق/۱۸۰۱م ویران کرده بودند، از نو ساخت و در ۱۲۵۲ق/۳۷-۱۸۳۶م میرزاحسن رشتی را به کاظمین فرستاد تا بر تعمیراتی که در آنجا به دستور او در دست انجام بود، نظارت کند.[۱] بار دیگر مساجدی به نام شاه ساخته شد (مثل مسجد خوی).[۲] در آغاز حکومتش کار توزیع عطایای سلطنتی را میان علماء و سادات به عهدهٔ میرزانصرالله اردبیلی گذاشت که مبلغ آن سالیانه به ۱۰۰ هزار تومان بالغ می‌شد.[۳] حاج ملامحمدجعفر استرآبادی که ابتدا فتحعلی‌شاه از او دعوت کرده بود تا در تهران اقامت

---

۱. میرزامحمدتقی سپهر (لسان‌الملک): *ناسخ‌التواریخ*، ج ۱، ص ۳۴۱.

۲. میرزامحمدحسن‌خان اعتمادالسلطنه: *مرآت البلدان ناصری*، ج ۴، ص ۱۰۲.

۳. رضاقلی‌خان هدایت: *روضة‌الصفای ناصری*، ج ۱۰، ص ۱۷۱-۱۶۹.

کند، این بار محمدشاه وی را در ۱۲۵۵ ق/۱۸۳۹ م به پایتخت احضار کرد.[۱] زمانی شفاعت علمای شوشتر از محمدتقی‌خان رئیس شورشی ایل بختیاری در نزد شاه پذیرفته شد.[۲] حتی یکی از علماء به نام حاج ملا احمد کرمانشاهی به حکومت دزفول منصوب شد.[۳] فتحعلی‌شاه با همهٔ تظاهری که به دینداری می‌کرد، فروش الکل را قدغن نکرد، اما جانشین او فروش آن را ممنوع ساخت و خود نیز از الکل پرهیز کرد.[۴] به علاوه دستور داد تمام زمین‌هایی را که نادرشاه گرفته بود در صورتی که سند مالکیت آن‌ها به محاکم ارائه شود به مالکان اصلی آن‌ها مسترد گردد.[۵] اخلاص محمدشاه به تصوف و اخلاص زیادترش به شخصیت عجیب معلم و وزیرش حاجی میرزا آقاسی همهٔ علایق او را تحت‌الشعاع قرار داد. ظاهراً محمدشاه از عنفوان جوانی متمایل به دوستی با درویش‌ها بوده است و آشنائی او با حاجی‌میرزاآقاسی مؤید این تمایل اولیهٔ او است. یکی از پیروان فرقهٔ نعمت‌الهی به نام رضا همدانی (کوثر علی شاه) از آزار علماء به عباس میرزا پناهنده و از شخصیت‌های محترم دربار ولیعهد شد. حاجی میرزا آقاسی و شخص دیگری به نام پیرحاجی عبدالوهاب پیشگوئی کرده بودند که از جملهٔ کلیهٔ شاهزادگان قاجار فقط محمد به سلطنت خواهد رسید. در حالی که حاجی میرزا آقاسی به پاداش پیشگوئی ادارهٔ ایران را در دست گرفت، پیرحاجی عبدالوهاب به نشانهٔ حق‌شناسی پاداش نسبتاً کمتری دریافت داشت، بدین معنی که از برای او مقبره‌ای درنائین برپا ساختند.[۶] بنا به نوشتهٔ ناسخ‌التواریخ محمدشاه، حاجی میرزا آقاسی را «قطب آسمان شریعت و طریقت» می‌دانست.[۷]

معروف است که یک بار برای سلامت شاه از شدت حرارت تابستان کاسته است.[۸]

---

۱. همان کتاب، ص ۱۴۴.

۲. میرزامحمدتقی‌خان سپهر (لسان‌الملک): *ناسخ التواریخ*، ج ۱، ص ۴۰۲.

۳. محمدحسن‌خان صنیع‌الدوله: *تاریخ منتظم ناصری*، ج ۳، ص ۱۷۹.

۴. میرزامحمدتقی سپهر (لسان‌الملک): *ناسخ‌التواریخ*، ج ۱، ص ۴۷۶.

۵. همان کتاب، ص ۴۷۷.

۶. بنا به روایت *روضة‌الصفای ناصری*، ج ۱۰، ص ۱۵۱-۱۵۰ درویش مزبور حاج‌محمدحسین نائینی نام داشت وکسان دیگری نیز همان پیشگوئی را کردند.

۷. میرزامحمدتقی سپهر (لسان‌الملک): *ناسخ‌التواریخ*، ج ۱، ص ۳۳۳.

۸ همان کتاب، ص ۳۳۶.

محمدشاه «شک نداشت که... حاجی‌میرزاآقاسی با خدا رابطهٔ دائم و مستقیمی دارد و خود نیز خارق‌العاده است.»

پس از مغضوبیت قائم مقام در آغاز حکومت محمدشاه (۱۲۵۱ ق/۱۸۳۵ م)، امور ایران تا سال ۱۲۶۳ ق به دست این درویش اداره می‌شد. در حالی که فتحعلی‌شاه به مقابر قم، مشهد و عراق توجه بسیار زیادی داشت، محمدشاه به توصیهٔ حاجی میرزاآقاسی ترجیح می‌داد که به بقاع فریدالدین عطار و شیخ محمود شبستری برود.[۱] زیارتگاه‌های دیگر صوفیه درکرمان، نائین، بسطام[۲] و تربت شیخ جام ساخته یا تعمیر شد.[۳]

ارجحیتی که شاه و وزیرش برای صوفیه قائل می‌شدند ناگزیر موجب بیزاری علماء شد. در حالی که صوفیه تا این حد تأیید می‌شد، برای بقاع آنان آزادانه مانند مقابر ائمه وقف می‌کردند. جلوگیری از همهٔ تجلیات صوفیانه امکان نداشت، زیرا شاه و وزیرش چنین اقدامی را به ندرت تأیید می‌کردند. عقاید صوفیانهٔ محمدشاه، نتایج سیاسی جدّی دیگری به همراه داشت، همین که کشور را یک سلطان معتقد به عقیده‌ای برخلاف مذهب اداره می‌کرد فی نفسه انزجارآور بود. در زمان درگذشت فتحعلی‌شاه نیز میرزا ابوالقاسم قائم مقام علمای تبریز را احضار کرد که میرزا احمد مجتهد و میرزا علی اصغر شیخ الاسلام هم جزو آنان بودند. قائم مقام از ایشان تقاضا کرد که یک مرتبه خبر جانشینی محمدشاه را ـ که در آن هنگام ولیعهد و حاکم آذربایجان بود ـ افشا کنند و در اثنای انتقال حکومت به شاه جدیدی در حفظ نظم همکاری نمایند.[۴] لیکن حتی پیش از آنکه شاه جدید به طرف تختگاه حرکت کند، با علماء تصادم پیدا کرده و دستور اعدام یکی از آنان را صادر کرده بود. در ربیع الاول ۱۲۵۰ /ژوئیهٔ ۱۸۳۴ در اثر کمبود غلّه و در نتیجه گرانی قیمت نان، شورش شد. مردم شهر که اطرافیان شاه را مسؤول می‌دانستند به نشانهٔ اعتراض، به رهبری یک روحانی در مقابل کاخ شاه اجتماع کردند و چون متفرق نشدند، شاه دستور داد تا آن روحانی را گرفته در ملاء عام به دار آویزند. اعتراضات

---

۱. *ناسخ‌التواریخ*، ص ۴۷۲. ۲. همان کتاب، ص ۴۷۷.
۳. رضاقلی‌خان هدایت: *روضة‌الصفای ناصری*، ج ۱۰، ص ۲۰۳.
۴. همان کتاب، ص ۳۰۸.

دیگری نیز با شرکت علماء درتهران رخ داد، لیکن هنگام ورود محمدشاه به تهران بسیاری از علماء به وی تبریک گفتند و صلحی موقت به وجود آمد.[۱]

۵. ناصرالدین‌شاه

حکومت طولانی ناصرالدین شاه (۱۳۱۳-۱۲۶۴ ق/ ۱۸۹۶-۱۸۴۸ م) به رغم ادامهٔ ظاهری قدرت، شاهد گسترش همهٔ عواملی بود که دوران آشوب و آشفتگی و انقلاب مشروطیت را پدید آورد. بی‌شک علماء و دشمنی آنان با دولت در شمار مهّم‌ترین این عوامل بود و ماهیّت قدرت و نفوذ آنان در سراسر این دوران تنوع و گسترش یافته بود. تمایل مداومی برای کشمکش میان علماء و دولت وجود داشت که گسترده‌تر و ژرف‌تر می‌شد. کوشش‌های متناوب به منظور غربی کردن جنبه‌های خاص، ضرورت مرزی میان روحانیت و قدرت سلطنت، به نفع سلطنت در قلمروی روحانیت به جلو رفت. مسلماً این مرز هرگز صریحاً به رسمیت شناخته نشده بود و اغلب، موضوع اختلاف بود.اما همچنان‌که دامنهٔ دعاوی دولت گسترش یافت، ناچار اختلاف شدیدتر شد. اصلاحاتی که حکومت استبدادی، دست کم از لحاظ نظری، پیشنهاد می‌کرد امکان تقویت استبداد رابه گونه‌ای نو تحمیل می‌کرد، بی‌آنکه حکومت استبدادی تغییر یابد، به وضوح ستمکارتر شده بود. هنگامی که حاصل ظلم نتوانست نیازهای حاکم و حکومت او را برآورده کند، آنان رخنهٔ افراد و قدرت‌های خارجی را بیش از پیش در زندگی ملت تشویق کردند و در عوض پول نقد گرفتند. به علاوهٔ این رخنه ـ صرف نظر از اینکه فی نفسه بدعتی سزاوار سرزنش بود ـ دراشکال فعالیت اقتصادی و تجاری، نا مأنوس با ذهن مسلمانان ایران صورت می‌گرفت. بنابراین علمائی که قبلاً در جنگ دوم ایران و روس وظیفهٔ دفاع از حیثیت ملی را علیه تجاوز کفّار به عهده گرفته بودند، اینک وظیفهٔ مزبور را با مسؤولیت سنتی دیگرشان که مخالف با اثبات دعاوی یک خطر که همانا نابودی کشور مسلمان ایران ـ یعنی کشوری که از لحاظ فرهنگی و مذهبی شدیداً اسلامی بود ـ نشان می‌دادند. دولت ایران در روزگار قاجار به هیچ مفهوم هرگز دولت

۱. میرزامحمدتقی سپهر (لسان‌الملک): *ناسخ‌التواریخ*، ج ۱، ص ۳۱۹.

اسلامی نبود و هیچ نوع کوشش پایداری در جهت اجرای شریعت صورت نمی‌گرفت. جلوگیری از خطر مزبور وظیفهٔ اصلی علماء محسوب می‌شد و در سراسر دورهٔ ناصرالدین شاه برخوردهای مستقیم میان علماء و دولت ابتدا در تهران و بعد در ایالات نیز به کرّات اتفاق افتاد. همچنان که نفوذ و حوزهٔ وظیفهٔ علماء گسترش می‌یافت، به درگیری آنان در امور نیز افزوده می‌شد. ناصرالدین‌شاه تظاهر به دینداری می‌کرد، و هنگام لزوم در پی ایجاد روابط حسنه با علماء بود. با وجود این از لحاظ دینداری با فتحعلی شاه که تقریباً می‌کوشید که قدری از حیثیت و جواز شرعی علماء را به خود اختصاص دهد. کوشش‌های او بی‌نتیجه بود. انقلاب مشروطیت که به وقوع پیوست تا حدی تجلی واکنش مغشوش نسبت به تأثیر غرب و تا اندازه‌ای ادامهٔ نزاع سنتی میان علماء و دولت بود. علماء در این هر دو جنبهٔ اهمیت اصلی را حایز بودند، و نقش‌هایی را نسبت به این دو جنبه ایفا کردند. می‌توان در حکومت ناصرالدین شاه به طور کلی نوعی پیشرفت را نیز ملاحظه کرد. فاصلهٔ میان مرگ محمدشاه و به سلطنت رسیدن ناصرالدین‌شاه، طبق معمول در تهران و ایالات، تسلط مرکزی را کاهش داد و هرج و مرج موقت پدید آورد.

سیاست امیرکبیر نسبت به علماء با اینکه برخلاف وزیر سلف خود، میرزاآقاسی تمایلات صوفیانه نداشت، اما از نظر فداکاری نسبت به دولت از وی پیشی جست و همّ او آن بود که دولت راتقویت کند. پایگاهی که امیرکبیر در تاریخ اصلاحات ایران به دست آورده است، متناقض است، در حالی که او به حق مقام برجسته‌ای را در تاریخ اشغال کرد، تنها مساعی او پیشبرد دولت، به پایه‌ای که بتوانند زندگی ملت را به نحو مؤثری زیر نظارت بگیرد، می‌توانست تلقی شود.

اصلاحات او به این منظور بود که کار سازمان‌های موجود را بهتر کند نه اینکه وظایف آن‌ها را تغییر دهد و یا سازمان‌های جدیدی پدید آورد.با اینکه نیّات او با نیّات بیشتر کسانی که پس از او به مقام صدارت ناصرالدین شاه رسیدند، تفاوت فاحش داشت، نتیجه غائی سیاست‌های او در بسیاری جهات با آنان یک‌سان بود. از نحوهٔ رفتار او نسبت به علماء آشکارا دیده می‌شود که سیاست او نسبت به نقش علماء در امور، کمتر بر مبنای ادراک کاملی استوار بود. توجه بیشتر وی بر این امر بود که اصولاً هر چه بیشتر

قدرت دولت تثبیت شود. بنابراین کوشید تا جنبه‌های معیّنی از قدرت علماء مانند حق اعطای پناهندگی را از بین ببرد، و باگسترش قلمرو محاکم عرف از قدرت محاکم شرع بکاهد و ضمناً می‌خواست بر محاکم شرع به‌گونه‌ای نیز نظارت شود. زمانی اگر در انجام هدف‌های مزبور از علمای برجسته تقاضای تأیید یا همکاری می‌کرد، جای چندان شکی باقی نبود که غرض او کم کردن قدرت روحانیان بود به حدی که دیگر نتوانند با دولت مبارزه کنند. کشمکش‌های او با علماء از زمانی آغاز شد که با اعتبار به برخی از وظایف علماء با طرز ادای برخی دیگر به مخالفت برخاست.[۱]

برای مثال روابط او با میرزا ابوالقاسم امام جمعهٔ تهران بود. میرزا ابوالقاسم در ۱۲۶۳ ق/ ۱۸۴۷ م در سال‌های آخر حکومت محمدشاه به جای عمو و پدرزنش میرمحمدمهدی به مقام امامت جمعه رسید.[۲] او آشکارا امید داشت نفوذی راکه سلف او به سبب مقاومت در برابر حاجی میرزا آقاسی و نیز خودش به سبب آرام کردن تهران هنگام انتقال حکومت به دست آورده بودند، حفظ کند. دزدان قطاع‌الطریق را در مسجد پناه داد تا به منزلهٔ قوهٔ مجریهٔ قدرت او باشند.[۳] در جمادی‌الاخر ۱۲۶۵ /آوریل ۱۸۴۹ که فوجی از سربازان متمرد آذربایجانی در تهران، امیرکبیر را ناگزیر کردند که موقتاً استعفا دهد، میرزا ابوالقاسم با حاجی شیخ‌رضا، شیخ‌عبدالحسین شیخ‌العراقین و علمای دیگر باردیگر موجب شدند که پایتخت آرام شود. وی دستور داد تا بازرگانان بازار را ببندند و برای مقابله با سربازان یاغی مسلح شوند.[۴] در همان زمان با قدرت‌های خارجی به عنوان شاخه‌های اضافی نفوذ خودش تماس برقرار کرده بود. امیرکبیر این امر راتحمل نکرد، که تزار برای میرزا ابوالقاسم انفیه‌دانی الماس نشان بفرستد که صورت امپراتور بر آن نقش باشد، امیرکبیر می‌خواست بداند به چه علت این هدیه فرستاده شده است، و امام جمعه ناچار شد که نامهٔ تزار را برای تفتیش تسلیم کند.[۵] میرزا ابوالقاسم همچنین با پالمرستون (Palmerston) مکاتبه کرد و کوشید تا حمایت سفیر انگلیس را در مقابله با امیرکبیر جلب کند. اما شیل (Sheil) نمی‌توانست کاری انجام دهد.[۶] امیرکبیر حتی امام جمعه را

۱. فریدون آدمیت: *امیرکبیر و ایران*، ص ۱۸۶.
۲. همان کتاب، ص ۱۸۷.
۳. عباس اقبال: *میرزا تقی خان امیرکبیر*، (تهران ۱۳۴۰). ص ۱۷۵.
۴. همان کتاب، ص ۱۷۳.
۵. اعتمادالسلطنه: *المآثر و الآثار*، ص ۱۳۶.
۶. فریدون آدمیت: *امیرکبیر و ایران*، ص ۱۳۶.

از اجرای تکالیف قضائی‌اش به جرم نادرستی خلع کرد و سرانجام شغل او به پیشنمازی مسجد شاه منحصر شد.[۱] با وجود این میرزاتقی‌خان تقاضای امام جمعه را دربارهٔ عزل حاکم نطنز، وقتی یقین حاصل کرد که عادلانه است، پذیرفت،[۲] و به نظر می‌رسد ازهنگامی که امام جمعه به شکست تن در داد، خصومت میان این دو به کاستی گرائیده بود. بعداً امام جمعه توسط میرزازین‌العابدین، که یکی از دخترهای ناصرالدین‌شاه را به زنی گرفته بود،[۳] با شاه و سیاست‌هایش به دقت مربوط شد.

امیرکبیر علاوه بر تسلط غیرمستقیمی که برمحاکم شرع یافت، برای محدود کردن قلمرو آن‌ها اصولی نیز وضع کرد، صدور احکام ناسخ (یعنی حکمی که حکم سابق را لغو کند، وسیله‌ای که بارها برای حصول مالکیت زمین و اموال دیگر به کار می‌رفت) قدغن شد.[۴]

دعواهایی که یک طرف آن مسلمان و طرف دیگر از اقلیت‌های مذهبی بود، می‌بایست برای صدور حکم به دیوانخانه در تهران احاله شود، تا از احتمال نفوذ بزرگان و حکام محلی در صدور آن احکام جلوگیری شود.[۵]

دیوانخانه که عالی‌ترین نمونهٔ محکمهٔ عرف بود وهنوز وظایف معیّنی نداشت و تا سال ۱۲۷۹ ق/۱۸۶۲ م که تکلیف آن طبق نظامنامه روشن شد، همچنان موجود بود. ظاهراً امیرکبیر برای دیوانخانه در دستگاه قضایی مقام شامخی قائل بوده است. به هر دعوا، نخست در دیوانخانه رسیدگی می‌شد و از آنجا به محکمهٔ شرع ارجاع می‌شد، در محکمهٔ شرع حکم صادر و مجدداً در دیوانخانه نیز آن را ابرام و تنقید می‌کردند. با اینکه آخر کار امضاء یا مهر قاضی که ریاست محکمه شرع رابه عهده داشت، نیز برای اجرای حکم ضروری بود، دو دستگاه هنوز به قدر کافی به نفع محکمهٔ شرع انعطاف‌پذیر بود، عرف بسیار نیرومند شده بود. چون هر دعوی نخست به دیوانخانه احاله می‌شد، حکومت را ظاهراً بر آن می‌داشت که نظر برخی از روحانیان در این مسأله را به دست آورد.

---

۱. عباس اقبال: *میرزاتقی‌خان امیرکبیر*، ص ۱۶۳.
۲. همان کتاب، ص ۱۷۱: اعتمادالسلطنه: *المآثر و الآثار*: ص ۱۴۱.
۳. عباس اقبال: *میرزاتقی‌خان امیرکبیر*، ص ۱۷۲.
۴. رضاقلی‌خان هدایت:*روضةالصفای ناصری*، ج ۱، ص ۴۰۱؛ واتسن: *تاریخ قاجاریه*، ص ۳۷۷؛ عباس‌اقبال: *میرزاتقی‌خان امیرکبیر*، ص ۳۷۴.
۵. فریدون آدمیت: *امیرکبیر و ایران*، ص ۱۳۳.

هر چند ناصرالدین‌شاه چندی بعد بر آن شد که اقدامات ناهماهنگ و تردیدآمیز دیگری در راه اصلاحات انجام دهد. اقداماتی که مخالفت روحانیان را برمی‌انگیخت در دوران میرزاآقاخان دیده نشده است. از سوی دیگر زمینه‌ای را که دولت در جدال با علماء به دست آورده بود، از دست نداده و شرکت مستقل علماء در امور منع می‌شد. تغییرات اداری که توسط ناصرالدین شاه هنگام عزل آقاخان نوری معمول شده بود، بار دیگر تمایل دخالت ندادن علماء را در امور تجدید کرد، و با تظاهراتی که برخلاف مذهب عامه به خصوص طی ۲۰ سال از ۱۸۵۰ تا ۱۸۷۰ م صورت می‌گرفت، دست به هم داد و مجوزی برای خصومت مداوم علماء فراهم کرد. امیرکبیر با اصلاحات خود کوشیده بود که از قدرت روحانیان بکاهد. در حالی که میرزاآقاخان به عکس، علماء رابه چشم وسیله‌ای برای تقویت موضع خود می‌نگریست. با اینکه ظاهراً علماء در مغضوبیت امیرکبیر نقش قاطعی ایفا نکرده بودند، سیاستی که میرزاآقاخان نوری جانشین امیرکبیر نسبت به علماء در پیش گرفت از بسیاری جهات ناقض سیاست امیر بوده است.[۱] میرزاباقر مجتهد و میرزاعلی اصغر پسر امام جمعه که امیرکبیر از تبریز تبعیدشان کرده بود، امکان یافتند که در میان پذیرائی گرم اصحاب خود به شهر باز گردند.[۲] اما میرزاآقاخان نوری با دخالت آنان در امور دولت مخالفت می‌ورزید.

ظاهراً کوشش می‌شده است که آنان را در سیاست خارجی حکومت که در آن در زمان بیشترین توجه آن به بازگشودن هرات بود و انگلیس به این نقشه اعتراض‌ها می‌نمود، شرکت دهد. در ۱۲۷۲ ق/۱۸۵۶ م هنگام سقوط هرات ناصرالدین شاه دستور داد ۱۰ هزار تومان به عتبات فرستاده شود تا صرف تعمیر بقاع گردد.[۳]

انگلستان پس از گشوده شدن هرات به ایران اعلان جنگ داد برای اینکه علماء علیه انگلیس که ابتدا به بوشهر وسپس به محمره حمله کرده بود اعلان جهاد کنند، دولت در پی جلب همکاری آنان بود.[۴] شهرت داشت شاه در اجرای تکالیف دینی‌اش جدّی است و در میان تملق‌هائی که نثارش می‌شد یکی هم این بود که معلومات دینی اش همپایهٔ یک

---

۱. رضاقلی‌خان هدایت: *روضة‌الصفای ناصری*، ج ۱۰،ص ۷۰.

۲. عبدالله مستوفی: *شرح زندگانی من*، ج ۱، ص ۸۳.

۳. محمدجعفرخان حقایق نگار: *حقایق‌الاخبار ناصری*، (تهران، بی‌نا، ۱۲۸۴ ق)، ص ۱۲۴.

۴. نادرمیرزا: *حقایق و جغرافیای دارالسلطنهٔ تبریز*، ص ۸۱، ۲۲۴.

مجتهد است. ناصرالدین شاه خود را غلامرضا نامید و از خوردن هر نانی که از گندم انبار غلهٔ حرم امام رضا(ع) در مشهد پخته نشده بود، خودداری می‌کرد.

همیشه گروهی از علماء در عید نوروز در بار عام حضور می‌یافتند. ریاست علماء با امام جمعه بود و پهلوی تخت سلطنت مستقر می‌شد. به محض اینکه سال جدید رسماً آغاز و علماء با دریافت عطایا مرخص می‌شدند، موزیک نواخته می‌شد.

دکتر فوریه فرانسوی پزشک شاه در ۱۸۹۰م شاهد بار عام نوروز بوده است. وی می‌نویسد:

در لحظهٔ تحویل سال مجتهدی (که نام آن ذکر نشده است) از برای شگون، آیاتی چند از قرآن را درون جامی فرومی‌نوشت و آن را از مایعی سپید پُر می‌کرد. چون نوشته در آن مایع حل می‌شد جام را به شاه می‌داد، شاه جرعه‌ای چند از آن می‌نوشید آنگاه آن رابه کسانی که در برابر او برپای بودند، باز می‌داد.[۱]

ناصرالدین شاه به انجام اعمال دینی که فی نفسه با مذهب عامه موافقت بیشتری داشت، می‌پرداخت، گنبدهای مقابر قم و شاه‌عبدالعظیم را مطلا کرد و برای ساختن محوطهٔ جدیدی در مشهد آماده می‌شد.[۲]

با روی کار آمدن «میرزاحسین‌خان سپهسالار» کوشش‌هائی که برای تقویت حکومت مرکزی توسط اصلاحات اداری صورت می‌گرفت، وارد مرحلهٔ جدید و به ظاهر مؤثری شد. اصلاح با رخنهٔ اقتصادی بیگانه در ایران همراه شد.

میرزاحسین‌خان سپهسالار که ۱۲ سال سفیر ایران در امپراتوری عثمانی بود، در ۱۲۸۷ق/۱۸۷۰م به همراه ناصرالدین‌شاه که از زیارت عراق باز می‌گشت، راهی تهران شد. وی ابتدا به مقام وزارت وظایف و اوقاف و وزارت عدلیه گمارده شد، و ظاهراً این هر دو مقام را هم‌زمان اداره می‌کرد.[۳] وزارت وظایف و اوقاف چندان وقت او را نمی‌گرفت، اما وزارت عدلیه به او مجال داد که برنامهٔ اصلاح خود را آغاز کند. قبلاً در جمادی‌الاخر ۱۲۷۹ق/نوامبر- ۱۸۶۲م، نظام‌نامه‌ای برای دستگاه قضائی تدوین کرده

---

۱. فوریه: **سه سال در دربار ایران**، ص ۲۰۸.

۲. رضاقلی خان هدایت: **روضة‌الصفای ناصری** ج ۱۰ ص ۸۱۱، ۸۱۷، ۸۱۸.

۳. فریدون آدمیت: **فکر آزادی و مقدمهٔ نهضت مشروطیت ایران**، (تهران، پیام، ۱۳۴۰)، ص ۵۸.

بود. از جمله در آن نظام‌نامه ماده‌ای بود که رسیدگی به هر گونه دعوای مربوط به یک خارجی رادر صلاحیت وزارت امور خارجه می‌دانست.[۱] او در مقام وزیر عدلیه مانند امیرکبیر کوشید که حق انتصاب مجتهدان قابل اعتماد را بر محاکم شرع ازآن خود کند، و بدین ترتیب به طور غیرمستقیم ادارهٔ یکی از شعب قدرت روحانیان را به دست گیرد.[۲]

میرزاحسین‌خان پس از مدت کوتاهی که وزیر جنگ بود، در شعبان ۱۲۸۸ ق/اکتبر ۱۸۷۱ م به صدارت عظمی رسید. و با اصرار در جمع آوری مالیات‌هائی که از زمان عزل میرزاآقاخان نوری وصول نشده بود، دشمنی مردم را نسبت به خود زیادتر کرد.

در نخستین سال وزارت سپهسالار، در تهران قحطی افتاد، فاجعهٔ قحطی نخستین میدان نبرد را برای میرزاحسین‌خان و علماء پدید آورد. مخالف عمدهٔ او در این هنگام و پس از این تاریخ هم، حاجی ملاعلی کنی بود که تا زمان مرگش ۲۷ محرم ۱۳۰۶ ق/اکتبر ۱۸۸۸ م، قدرتمندترین عالم پایتخت بود، و عنوان رئیس‌المجتهدین رایافته بود. در زمان سپهسالار، ناصرالدین شاه سفرهای متعددی به اروپا کرد و در این دوره است که امتیازات بسیاری به انگلستان واگذار شد و مخالفت روحانیان با وی به اوج شدت خود رسید.[۳]

٦. مظفرالدین‌شاه

در ۲۵ ذی‌الحجه ۱۳۱۳ ق/آخر مه ۱۸۹۶ م مظفرالدین‌شاه به پایتخت خود وارد شد واندکی بعد با هزینه‌های تاجگذاریش که از وام بانک شاهی پرداخته شده بود، توانست که بر تخت بنشیند. این ضعف مالی که در اثر تبذیر ناصرالدین‌شاه و سوء ادارهٔ امین‌السلطان پدید آمده بود، منشاء اصلی ناراحتی در حکومت مظفرالدین‌شاه شد. زیرا بی‌پولی و تبذیر مداوم، دریافت وام‌های خارجی را تسریع بخشید، و این‌ها به نوبهٔ خود موجب نفوذ اقتصادی روسیه شد. خشمی که از گسترش این نفوذ پدید آمد، بار دیگر روحانیان و بازرگانان را در مخالفت علیه حکومت هم‌داستان ساخت. جنبشی که دامنه‌اش به انقلاب مشروطیت کشید.

---

۱ همان کتاب، ص ۷۳ — ۲. همان‌جا.

۳. نگاه کنید به عباس‌میرزاملک آرا: **شرح حال...**، ص ۵۹-۵۶.

در نخستین سال حکومت جدید، اندک گشایشی پدید آمد. امین‌السلطان به عنوان صدراعظم باقی ماند. در ۱۷ جمادی‌الاخر ۱۳۱۴ ق/۲۴ نوامبر ۱۸۹۶ م عبدالحسین میرزافرمانفرما به جای او نشست، جانشین او نیز همان سیاست‌های او را با احترام نسبت به علماء معمول داشت. بنابه نوشتهٔ امین‌الدوله جلسات کابینه با حضور نمایندگان علماء تشکیل می‌شد و فتواهای آنان در نصب و عزل حکام ایالات و سایر مقامات رسمی نقشی قاطع داشت.

در اواسط سال ۱۳۱۵ ق/۱۸۹۷ م امین‌الدوله (علی‌میرزاخان) از مقام وزیری حاکم آذربایجان استعفا کرد و به تهران آمد و در اواخر همین سال رسماً صدراعظم شد. به محض رسیدن او به نخست وزیری، کشمکشی آشکار میان علماء و دولت از نو آغاز شد. این جدال اجتناب‌ناپذیر نبود، زیرا امین‌الدوله اساساً با دخالت روحانیان در امور دولت مخالفت می‌کرد. او گناه فرصت یافتن علماء را برای مداخله، به فساد و نادرستی اداری نسبت می‌داد و معتقد بود که اگر وضع اداری اصلاح شود علماء دیگر در امور سیاسی قانوناً حقی نخواهند داشت. در ۱۵ محرم ۱۳۱۶ ق/۷ ژوئن ۱۸۹۸ م باتوجه به فشار متزایدی که علیه او اعمال می‌شد از کار کناره گرفت و اندکی بعد امین‌السلطان نفوذ عادی خود را از نو آغاز کرد.[1]

در ایام وزارت امین‌الدوله، مظفرالدین‌شاه به تشویق پزشک مخصوص خود حکیم‌الملک نقشهٔ مسافرت به اروپا را ظاهراً به دلایل پزشکی در سر می‌پروراند.[2] امین‌الدوله برای تأمین مخارج سفر مزبور ابتدا با انگلستان برای دریافت وام مذاکره کرد، اما توفیقی نیافت.[3] از سوی دیگر امین‌السلطان در ۱۳۱۸ ق/۱۹۰۰ م با حکومت روسیه در خصوص دریافت ۲۲ میلیون روبل وام در حال مذاکره بود که با ۵ درصد بهره در ظرف ۷۵ سال باز پرداخت شود، از جمله شرایط وام مزبور این بود که ایران تا زمانی که این وام باز پرداخت نشده باشد، حق گرفتن وام از حکومت‌های دیگر را نخواهد داشت.[4] بدین‌سان تهدید استیلای مالی خارجی به ایران نزدیک‌تر شد واین امر با

---

۱. ***خاطرات سیاسی امین‌الدوله:*** به کوشش حافظ فرمانفرمائیان، (تهران، امیرکبیر، ۱۳۵۵) ص ۲۷۳ و بعد.
۲ ناظم‌الاسلام کرمانی: ***تاریخ بیداری ایرانیان***، ص ۱۲۸.
۳. ***خاطرات سیاسی امین‌الدوله***، ص ۲۶۰.
۴ احمد کسروی: ***تاریخ مشروطه ایران***، ص ۲۴ و بعد.

ولخرجی‌های وامی که در مسافرت ۱۹۰۰م شاه به اروپا شده بود دست به هم داد و خصومت علماء و بازرگانان را در یک جبههٔ واحد شدیدتر از آنچه قبلاً در امتیاز تنباکو پیش آمده بود، تمرکز داد. شاید حتی مهّم‌تر از وام روسیه، فعالیت‌های شخصی به نام «نوز» مردم را نسبت به سیاست‌های امین‌السلطان خشمگین ساخت.امین‌الدوله اندکی قبل از عزل خود گروهی بلژیکی را برای تجدید سازمان گمرکات به شیوه‌ای اروپائی به ایران آورده بود که نوز هم از جملهٔ آنان بود. در نخستین سفر مظفرالدین‌شاه به اروپا در غیاب او اعتراضاتی علیه امین‌السلطان و نوز درگرفت. در دورهٔ دوم وزارت امین‌السلطان مخالفت علماء نسبت به دولت تا حدی دراصطلاح پان‌اسلامیک بیان می‌شد. فاصلهٔ میان سال ۱۹۰۰ تا ۱۹۰۳م از مؤثرترین دوران‌های پان‌اسلامیسم در ایران است. این احساس که خطری اسلام را تهدید می‌کند، و نیز قرار گرفتن عتبات در قلمرو عثمانی دست به هم داد و تفکر پان‌اسلامیسم را تا حدی درایران مقبولیت بخشید.

فصل ششم

طبقات و سلسله مراتب اجتماعی در عصر قاجار

الف. جمعیّت

ایران عصر قاجار کشور پهناوری بود که از شمال به گرجستان، بحر خزر و ترکمنستان و از جنوب به خلیج‌فارس و دریای عمان، از مشرق به محدودهٔ هندوستان و از مغرب و شمال‌غربی به ارمنستان و عثمانی محدود می‌شد.[1]

در چنین محدوده‌ای گزارش‌های آمار جمعیّت ایران کمتر هماهنگ است و به ندرت حتی در منابع رسمی با یکدیگر مطابقت دارد:

اقداماتی که تاکنون برای تهیهٔ آمار تقریبی جمعیت ایران به عمل آمده، بی‌نتیجه مانده است. گمان می‌رود که این کار تا موقعی که «بیگلربیگی»ها، در ایالات مختلف ایران قدرت را به دست دارند بی‌نتیجه بماند، زیرا بنا به اصول اداری کنونی ایران، اگر شاه مملکت از تعداد واقعی نفوس استان‌ها با خبر شود، به تناسب آن درخواست عایدات مالیه خواهد کرد. ولی این امر با منافع «بیگلربیگی»ها به هیچ‌وجه وفق نمی‌دهد، از این رو حکام می‌کوشند که جمعیت مناطق زیر نفوذ خود را همواره دو برابر کمتر از آنچه هست وانمود کنند.[2]

---

۱. گاسپار دروویل: **سفرنامهٔ دروویل**، ص ۱۰.　　۲. همان کتاب، ص ۴۳ و بعد.

کلام فوق، گویای حال تمامی محققان و مورّخانی است که در پی بررسی و تحقیق در زمینهٔ ساخت اجتماعی ایران بر آمده‌اند. فقدان آماری معتبر در باب جمعیت ایران در طی سلطنت خاندان قاجار، همواره تحقیقاتی از این گونه را دچار کندی و رکود کرده است.

در سال ۱۸۰۶م ژوبر جمعیت ایران را ۶/۵۶۲/۰۰ میلیون نفر ذکر کرده است. او نتیجهٔ اطلاعاتی راکه در ایران و قسطنطنیه و هشترخان و پاریس به دست آورده است، ارائه می‌دهد و یادآور می‌شود که این ارقام را با ارقام مندرج در سفرنامهٔ مسافران و سیاحان مورد اعتماد مقایسه کرده است.[۱]

جدول تخمینی ایالاتی که تحت تسلط پادشاه ایران است

نام ایالت	جمعیت	مآخذ
ایروان	۱۲۰/۰۰۰	*نگارش‌های ارامنه*
آذربایجان	۱/۴۰۰/۰۰۰	*نگارش‌های ایرانیان*
گیلان	۲۵۰/۰۰۰	*نسخهٔ خطی یادداشت‌های ژنرال تره‌زل*
مازندران	۷۵۰/۰۰۰	*همان منبع*
عراق عجم	۱/۵۰۰/۰۰۰	*نگارش‌های ایرانیان*
فارس	۷۰۰/۰۰۰	*نگارش‌های ایرانیان*
کردستان	*به حساب نیامده*	-
مازندران	*به حساب نیامده*	-
خوزستان	۳۰۰/۰۰۰	*نگارش‌های ایرانیان*
خراسان	۷۰۰/۰۰۰	*نگارش‌های ایرانیان*

طبق محاسبهٔ «ژوبر» ترکیب جمعیت ایران عبارت بود از:[۲]

۱. آماد ژوبر: ***مسافرت در ارمنستان و ایران***، مطالب قابل توجهی در این زمینه ارائه می‌دهد. نگاه کنید به ص ۳۰۷ و بعد.

۲. ژوبر: ***مسافرت در ارمنستان و ایران***، ص ۳۰۷ و بعد.

۱ـ سکنهٔ ثابت (شهرنشینان و روستائیان)	۵/۷۲۰/۰۰۰ نفر
۲ـ چادرنشینان	۷۵۲/۰۰۰ نفر
۳ـ ارمنی‌ها	۷۰/۰۰۰ نفر
۴ـ زرتشتیان	۲۰/۰۰۰ نفر
۵ـ یهودیان و دیگران	در محاسبه نیامده
۶ـ تیره‌های ناشناس	در محاسبه نیامده
جمع کل:	۶/۵۶۲/۰۰۰ نفر

عشایر

ترک زبان[1]	۴۲۰/۰۰۰	طبق صورت قبایل نظامی ایران
کرد زبان	۸۸/۰۰۰	〃 〃 〃 〃 〃
عربی زبان	۱۳۰/۰۰۰	〃 〃 〃 〃 〃
لر	۱۲۴/۰۰۰	〃 〃 〃 〃 〃
ارامنه[2]	۷۰/۰۰۰	〃 〃 〃 〃 〃
گبر	۲۰/۰۰۰	〃 〃 〃 〃 〃

نتیجهٔ اجمالی

جمعیت ثابت یا تاجیک	۵/۷۲۰/۰۰۰
عشایر	۷۵۲/۰۰۰
ارامنه	۷۰/۰۰۰
گبر	۲۰/۰۰۰
یهودی و صابئین	به حساب نیامده
قبایل ناشناس	به حساب نیامده
جمـــع	۶/۵۶۲/۰۰۰

تامسون در سال ۱۸۲۶ م درگزارش خود جمعیت ایران را بین ۴ تا ۵ میلیون و سکنهٔ

---

۱. اقتباس از اطلاعاتی که «ژوانن» به دست آورده و درسفرنامه خود درج کرده است.

۲. ملکم درصفحه ۵۲۱، ج ۲، *تاریخ ایران*، تعداد ارامنه ایران را جمعاً ۱۲۳۸۳ نفر ذکر کرده است. بدون تردید این رقم اشتباه است و تعداد ارامنه بیش از رقمی است که ملکم ذکر کرده است، کما اینکه به تازگی نظر به کثرت تعداد ارامنه، کلیسای جدیدی درتهران برای آنان بنا گردیده است.

شهرهای بزرگ را نیز در حدود ۸۵۰/۰۰۰ نفر تخمین می‌زند و به این ترتیب شرح می‌دهد:[۱]

تهران	۸۵/۰۰۰	بروجرد	۱۰/۰۰۰
اصفهان	۶۰/۰۰۰	کرمانشاه	۳۰/۰۰۰
یزد	۴۰/۰۰۰	همدان	۳۰/۰۰۰
کرمان	۳۰/۰۰۰	سنندج	۲۰/۰۰۰
شیراز	۲۵/۰۰۰	مراغه	۱۵/۰۰۰
بوشهر	۱۸/۰۰۰	ارومیه (اورمیه)	۳۰/۰۰۰
شوشتر	۲۵/۰۰۰	خوی	۲۰/۰۰۰
دزفول	۱۵/۰۰۰	تبریز	۱۱۰/۰۰۰
اردبیل	۱۰/۰۰۰	شاهرود	۸/۰۰۰
زنجان	۲۰/۰۰۰	نیشابور	۸/۰۰۰
قزوین	۲۵/۰۰۰	سبزوار	۱۲/۰۰۰
رشت	۱۸/۰۰۰	قوچان	۱۰/۰۰۰
ساری	۱۵/۰۰۰	بجنورد	۸/۰۰۰
بارفروش	۱۰/۰۰۰	ترشیز	۱۰/۰۰۰
آمل	۸۰/۰۰۰	کاشان	۱۰/۰۰۰
استرآباد	۱۸/۰۰۰	قم	۱۲/۰۰۰
بسطام	۷/۰۰۰	گلپایگان	۱۰/۰۰۰

اندکی بعد ملکم جمعیت ایران را شش میلیون نفر نوشته است. ازنظر او علل کمبود جمعیت عبارت بود از پیدایش پی‌درپی خاندان‌های شاهی، حکومت ظلم و فساد، بیماری، ازدواج درسن و سال پائین و مهاجرت پیوستهٔ مردم.

«راولینسن» در سال ۱۸۵۰ م تعداد جمعیت را ۱۰ میلیون نفر نوشته است، اما در

۱. چارلز عیسوی: *تاریخ اقتصادی ایران*، ترجمهٔ یعقوب آژند، (تهران، نشر گستره، ۱۳۶۲)، ص ۳۹ و بعد.

سال ۱۸۷۳ م پس از وقوع دوباره آفت طاعون و قحطی مجدداً به شش میلیون رسید.

درسال ۱۸۸۴ م ژنرال‌شیندلر تعداد جمعیت ایران را ۷/۶۵۳/۶۰۰ نفر نوشت. طبق محاسبهٔ شیندلر ترکیب جمعیت ایران در سال ۱۸۸۴ م عبارت بود از:[1]

صحرانشین‌ها

اعراب	۵۲/۰۲۰	*خانوار*
ترک	۱۴۴/۰۰۰	〃
کردها و لک‌ها	۱۳۵/۰۰۰	〃
بلوچ وکولی‌ها	۴/۱۴۰	〃
بختیاری ولر	۴۶/۸۰۰	〃
جمع	*۳۸۱/۹۶۰ خانوار یا ۱/۹۰۹/۸۰۰ نفر*	

بدین ترتیب کل جمعیّت ایران برابر با ۷/۶۵۳/۶۰۰ نفر بود. رقم فوق را از لحاظ مذهب و فرقه به شرح زیر بیان کرده است:

شیعه	۶/۸۶۰/۰۰۰	*نفر*
سنی و فرقه‌های دیگر	۷۰۰/۰۰۰	*نفر*
زردشتی	۸/۰۰۰	*نفر*
کلیمی	۱۹/۰۰۰	*نفر*
ارامنه	۴۳/۰۰۰	*نفر*
نسطوری وکلدانی	۲۳/۰۰۰	*نفر*
جمع	۷/۶۵۳/۰۰۰	*نفر*

«زالاتاروف» در جلسهٔ انجمن جغرافیایی روسیه در سال ۱۸۸۸ م کل جمعیت ایران را به شرح ذیل گزارش کرده است:[2]

---

۱. کرزن: *ایران و قضیهٔ ایران*، ج ۲، ص ۵۸۸.
۲. همان منبع، ص ۵۸۹.

فارس	۳/۰۰۰/۰۰۰	نفر
ترک و تاتار	۱/۰۰۰/۰۰۰	نفر
لر	۶۰۰/۰۰۰	نفر
عرب	۳۰۰/۰۰۰	نفر
ترکمن و جمشیدی	۳۲۰/۰۰۰	نفر
جمع	۵/۲۲۰/۰۰۰	نفر

از نظر کرزن اگر جمع کل رقم ژنرال‌شیندلر را قابل قبول دانست و سه چهارم درصد هم به آن افزود، که هر ساله افزایش یافته باشد، در مدتی که نه قحطی واقع شده و نه جنگی اتفاق افتاده است، کلیهٔ جمعیت ایران در سال ۱۸۶۱م را می‌توان معادل ۸/۰۵۵/۰۰۰ فرض کرد.[۱]

گذشته از جنگ، اغتشاشات داخلی، ستمگری عمّال حکومت که ژوبر فرانسوی از آنان به عنوان عامل کاستی جمعیت یاد می‌کند، بیماری‌های همه‌گیر و قحطی رایج عامل اساسی و همیشگی کشتار جمعی محسوب می‌شده است.

دکتر پولاک که در دربار ناصرالدین‌شاه شغل طبابت داشت،دلایل ذیل راموجبات اساسی کاهش جمعیت ایران ذکر کرده است:

۱. وضع نامساعد زنان از جمله آسانی کار طلاق و ازدواج در سن و سال کم و پیری زودرس و طولانی بودن دورهٔ شیرخوارگی اطفال و به این مناسبات تحلیل رفتن قوهٔ تولید نسل.
۲. نابسامانی وضع بهداری و تلفات سنگین حصبه، اسهال و وبا به خصوص فقدان وسایل تلقیح برای جلوگیری از آبله و تلفات جانی اطفال در دوسالگی.
۳. آسیب و تلفات جنگ‌های تاتار و مغول و افغان و حملات ایلات ترکمن در ایالات شرقی وفروش اسیران در بازارهای خیوه و بخارا، جنگ‌های داخلی و تلفات جانی سربازانی که مادام‌العمر در خدمت اند و با دسته‌هائی که در پادگان‌های خود تلف می‌شوند.

۱. کرزن: *ایران و قضیهٔ ایران*، ج ۲، ص ۵۸۵، ۵۸۶.

۴. مهاجرت عناصر غیراسلامی یعنی زردشتی و کلیمی و ارمنی به هند و قفقاز و عثمانی و پیش آمد قحطی به واسطهٔ نقصان باران و برف که قسمتی هم به دلایل نبودن راه‌های ارتباطی و کمبود آذوقه است و علاوه بر آن، وضع تجارت ذرّت و وضع خرابی قنات‌ها و حکومت ناهنجار.

هانری رنه دالمانی که در زمان مظفرالدین‌شاه به ایران آمده است، تقلیل جمعیت ایران را بر اثر عدم وجود محیط زیست سالم می‌داند.

ب. طبقات و سلسله مراتب اجتماعی

جامعهٔ ایران از روزگار قدیم، حول سه محور اصلی یعنی امور دینی. امور حکومتی و امور تولیدی سازمان یافته بود. بدین گونه اهل علم به امر دین و آیین، اهل شمشیر و اهل قلم به امر حکومت و اهل کسب و کار و کشت و زرع، به امر تولید و مبادلهٔ کالا می‌پرداختند.

تا آغاز سدهٔ نوزدهم میلادی ساخت اجتماعی ایران مانند سده‌های میانه در ایران بود. از اواسط سدهٔ نوزدهم به تدریج می‌توان از قشرهای تازه و شکل‌یابی روابط جدید اجتماعی سخن گفت. اکثر جهانگردان اروپائی جامعهٔ ایران را به چهار گروه اصلی به شرح ذیل تقسیم می‌کنند:

۱. طبقهٔ بالا: مردم وابسته به دربار، دستگاه‌های اداری (کشوری ـ لشکری) دولت و ولایت‌ها که از مالکیت موروثی بر زمین برخوردار بودند و یا سران قاجار به آنان زمین اعطا می‌کردند.

۲. مردم شهرها، بازرگانان، کسبه، پیشه‌وران و نیز روحانیان،

۳. دهقانان استثمار شونده،

۴. کوچ کنندگان.

«آپتون» به گونه‌ای دیگر ساخت اجتماعی ایران شرح می‌دهد[1]:

۱. شاه و درباریان،

---

۱. جوزف.ام.آپتون: ***نگرشی بر تاریخ نوین ایران***، ترجمهٔ یعقوب آژند، (تهران، نیلوفر، ۱۳۵۹)، ص ۴۰ و بعد.

۲. اعیان و اشراف (شامل رهبران قبایل)، روحانیان و بازرگانان،
۳. تودهٔ مردم، زارعان و از جمله خانه به دوشانی که به دامداری مشغول بودند.

در دورهٔ قاجار هم مانند پیش از آن مراتب اجتماعی شامل روحانیت، عمّال دیوانی و بازاریان می‌شد. دستگاه سلطنت، روحانیت و شاهزادگان طراز اول که به اعتباری از نوع عمّال دیوانی بودند، در رأس رده‌های اجتماعی جای داشتند.[1] محل فعالیت و انجام وظایف هر یک از مراتب اجتماعی در شهرها معیّن بود:

علما در مساجد جامع و مدارس و مساجد دیگر، عمّال دیوانی در ارک و دارالحکومه و دیوانخانه و تجّار و اصناف در بازار. ارک و بازار، جامع ارکان اصلی کالبد شهر اسلامی و جایگاه مراتب عمدهٔ اجتماعی بودند. عده‌ای از خرده مالکان که به کمک رعیّت به کار زراعت و باغداری اشتغال داشتند، در شهر و حومه به سر می‌بردند و هم طراز استادان وصاحبان اصناف بودند وبه نام «فلاحین» و «زارعین» خوانده می‌شدند.

گویاترین سندی که در دوران قاجار، قشربندی اجتماعی را معیّن می‌کند، نظامنامهٔ اولین دارالشورای ملی در آغاز مشروطیت است.[2]

مادهٔ اول نظام‌نامه که در تعیین طبقات صلاحیت‌دار برای انتخاب وکیل است ۵ «طبقه» را به این شرح معیّن می‌کند:

- *شاهزادگان و قاجاریه،*
- *علماء و طلاب،*
- *اعیان و اشراف که طبقهٔ نوکر یا عُمّال را در برمی‌گیرد،*
- *تجّار و ملاکین،*
- *فلاحین و اصناف.*

مادهٔ ششم نظام‌نامه شمار نمایندگان هر طبقه را به این شرح تعیین می‌کند و تغییری در عناوین سه طبقه آخر می‌دهد:

---

۱. به نقل از احمداشرف: «مراتب اجتماعی در دوران قاجار»، ***کتاب آگاه***، (تهران، آگاه، ۱۳۶۰)، ص ۷۲و بعد.
۲. رجوع شود به احمداشرف، همان کتاب، ص ۷۲ و بعد.

ـ *شاهزادگان و قاجاریه ۲ نفر،*
ـ *علما و طلاب ۲ نفر*
ـ *تجّار ۱۰ نفر*
ـ *ملاکان و فلاحین (که با حذف اعیان و اشراف به ناچار عمّال رانیز باید از این طبقه سهمیه دهند) ۱۰ نفر،*
ـ *اصناف از هر صنفی یک نفر، جمعاً ۳۲ نفر.*

ماده ۱ و ۲ دربارهٔ شرایط انتخاب شوندگان می‌گوید:

ـ *ملاکان و فلاحین: آن‌ها باید صاحب ملکی باشند که هزارتومان قیمت داشته باشد... اصناف آن‌ها باید از اهل صنف [بوده] و کار معیّن صنفی داشته باشند و دارای دکانی باشند که کرایهٔ آن دکان مطابق کرایه‌های حد واسط محلی باشد.*[1]

تأمل در موارد این نظام‌نامه چند مطلب اساسی را روشن می‌کند:

ـ *یکی اینکه مراتب اجتماعی به تنهایی و به عنوان مالکیت اموال، فرد را فقط در ردیف تجّار قرار می‌دهد و اگر کسی دارای مرتبه‌ای از علماء یا عمّال و یا تجّار باشد و مالک اراضی مزروعی نیز باشد مقام و موقعیت همان مرتبهٔ اصلی را اشغال می‌کند و نه عنوان مالک را،*
ـ *دوم اینکه فلاحین با زارعان، یعنی خرده مالکان در ردیف صاحبان و استادان اصناف قرار دارند،*
ـ *سوم اینکه مراتب اجتماعی به فلاحین و یاکسانی که صاحب دکانی متعارف باشند، ختم می‌شد و بقیهٔ شهرنشینان، روستائیان، ایلات و عشایر یعنی عامهٔ مردم داخل مراتب اجتماعی نبودند و یا به عبارتی. محسوب نگردیدند و در نتیجه از حق انتخاب کردن و انتخاب شدن که به اهل مراتب و درجات شناخته شدهٔ اجتماعی اختصاص داشت، محروم بودند.*

شرحی که در تاریخ کاشان دربارهٔ مراتب اجتماعی و تقدم هر یک در دیدار نوروزی آمده است شالودهٔ سلسله مراتب شهری را به خوبی نشان می‌دهد:

---

۱. مجلس شورای ملی، **مذاکرات مجلس، دورهٔ اول تقنینیه**، (تهران، مجلس شورای ملی، ۱۳۲۵)، ص ۷.

مردم این بلد چند فرقه بوده و هستند. علمای متشرعه، عمّال و تجّار و اصناف و زرّاع و همه مشغول عمل خود می‌باشند...

روز اول عید بعد از ادای نماز صبح، قبل از آنکه حاکم عرف از خلوت به دارالحکومه جلوس فرموده بار دهد، عمّال، تجّار، اصناف دو سه نفر از علمای بزرگ‌تر و اعلم را زیارت می‌کنند، آن وقت به حضور حاکم شرفیاب شده، مرخص می‌گردند تا سایر علما راکلهم تا شام دیدن نمایند. روز دوم عمّال را، روز سیم تجّار را و روز چهارم رؤسای اصناف و زرّاع را.[۱]

هر یک از قشرهای عمدهٔ اجتماعی نیز از سلسله مراتبی با درجات متفاوت تشکیل می‌شد که گاهی میان بالاترین و یا پایین‌ترین قشرها و درجات آن‌ها فاصلهٔ زیادی وجود داشت. بنابراین بجاست که در اینجا به اختصار تصویری کلی از سلسله مراتب درونی هر یک از قشرهای عمدهٔ اجتماعی به دست دهیم. در طول دوران حکومت قاجار، همان گونه که در قسمت «تشکیلات اداری حکومتی» ذکر شد، تغییراتی نیز در ساختار اجتماعی بوجود آمده است.

۱. شاه و مناصب دربار

«شاه» در رأس کلیهٔ نیروهای اجتماعی قرار داشته و از اختیارات مطلقه برخوردار بوده است. ارادهٔ شاه به منزلهٔ قانون بود. مردم ایران جملگی اتباع شاه محسوب می‌شدند و شاه با آنان به هر وضعی که می‌خواست رفتار می‌کرد، ایرانیان غالباً به چاکری شاه افتخار می‌کردند و عنوان «قلی» یا «بنده» ضمیمهٔ نام بسیاری از اشراف بوده است. هنگامی که شاه دستورات یا فرامینی صادر می‌کرد، وزراء آن‌ها را مستقیماً به حکام مختلف ابلاغ می‌کردند، در حالی که عامّهٔ مردم از این قانونگذاری بی‌خبر می‌ماند.[۲]

---

۱. عبدالرحیم‌کلانتر ضرابی: ***تاریخ کاشان***، به کوشش ایرج افشار (تهران، فرهنگ ایران زمین، ۱۳۴۱)، ص ۲۴۲.

۲. گاسپار دروویل: ***سفرنامهٔ دروویل***، ص ۲۰۵ و بعد؛ برای آگاهی پیرامون مناصب و مشاغل ایران پیش از عصر قاجار و شباهتهای آن با دوره قاجار رجوع کنید به کتاب ***تذکرةالملوک و سازمان اداری حکومت صفوی***، با تعلیقات مینورسکی (تهران، زوار، ۱۳۳۴).

دربار سلطنتی ایران مخارج هنگفتی همیشه در بر داشته است، زیرا شاهزادگان و حکام نیز به پیروی از پدر یا ارباب تاجدار خویش ۵۰ یا ۶۰ تن بیکاره را در خدمت نگاه می‌داشتند. این بیکاره‌ها به هنگام گردش شاهزادگان از پس و پیش به راه می‌افتادند تا دبدبه و شکوهی به موکب وی بخشند. بیکاره‌ها به لقب «غلام» ملقب بودند، ولی در دربار لفظ «غلام» مترادف با گارد شاهی بوده است.[۱] شاه، غلامان متعددی داشت و غلامان را از میان آشنایان و جوانان زیباروی کشور انتخاب می‌کرد.[۲]

غلامان اسکورت شاه را تشکیل می‌دادند و زیر فرمان «کلانتر باشی» خدمت می‌کردند و حقوق و جیرهٔ آنان بسیار قابل توجه بود.

حکیم‌باشی: رئیس پزشکان شاه ملقب به «حکیم باشی» عضو شورای خاص سلطنتی محسوب می‌شد و مورد عنایت خاص شاه بود. حکیم باشی درتمام مجالس خاص و عام از ندیمان و مونسان شاه محسوب می‌شد و لقب «مقرب الخاقان» داشت. تنها حکیم باشی حق داشت که نبض شاه را بگیرد و دیگر پزشکان فقط با اجازهٔ او می‌توانستند به معالجهٔ شاه بپردازند. زمانی که شاه مشغول غذا خوردن بود، حکیم‌باشی در کنار او می‌نشست و توصیه‌های لازم را در مورد انواع خوراکی‌های مفید و مضّر، به شاه می‌داد.[۳]

شیخ‌الاسلام: مقام شیخ‌الاسلامی از مقامات مهّم روحانی کشور بود. وی با فرمان مخصوص شاه به این سمت برگزیده می‌شد. شیخ‌الاسلام جز روزهای جمعه بقیهٔ ایام هفته را در خانهٔ خود به دعاوی شرعی و امربه‌معروف و نهی‌ازمنکر می‌پرداخت.

ایشیک آقاسی: رئیس کلّ تشریفات و انتظامات، همواره حاضر به خدمت شاه بوده است. دستاری به شکل خاص بر سر می‌گذاشت و برکلاه او آیه‌ای از قرآن حاکی از وفاداری نوشته شده بود. ابلاغ فرامین شاهانه به صاحب منصبان دیوان و احضار کسانی که باید شرفیاب شوند، به عهدهٔ او بوده است. ضمناً وظیفه تأمینات اردوی شاه در سفر نیز با او بود. ایشیک آقاسی چند تن فراش باشی تحت فرمان داشت و آن‌ها نیز به نوبهٔ

---

۱. جان ملکم: *تاریخ ایران*، ج ۲، ص ۵۷۸. ۲. همان‌جا.

۳. محمدحسن صنیع‌الدوله: *تاریخ منتظم ناصری*، ج ۲، ص ۳۳.

خود فراشانی زیر دست داشتند. وظیفهٔ فراشان بر افراشتن خیمه و خرگاه سلطنتی بوده است.[۱]

مهماندارباشی: موظف بود که از بدو ورود سفیران بیگانه به ایران از آنان پذیرائی کرده و حوایج ضروریشان را برآورده کند. «مهماندارباشی» تقاضای سفیران را به دیوان عرضه می‌نمود و یادداشت‌های آنان را به صدراعظم یا وزیران تسلیم می‌کرد.

مهمانداران دون پایه‌ای نیز زیر دست مهماندارباشی به انجام وظیفه مشغول بودند. گاهی شاه از نظر احترام و تشخّص سفیر دول خارجی، یکی از شخصیت‌های بزرگ دربار را به عنوان مهماندار تعیین می‌کرد.

مُهردارباشی [وزیر مُهر]: «مُهردار» یا «وزیر مُهر» از صاحب منصبان عالی رتبهٔ دربار قاجار محسوب می‌شد و در مجالس نزدیک شاه می‌نشست. او مُهرهای سلطنتی را در گردن آویخته و فرامین شاه را بدان ممهور می‌کرد.

میرآخورباشی: یا «مسؤول اصطبل مخصوص» از مزایای بی‌شماری برخوردار بود. زیرا اصطبل سلطنتی بنا به رسم دیرین، پناهگاه و محل تحصن مجرمان محسوب می‌شد. البته مجرمان بدون رضایت «میرآخور» نمی‌توانستند در اصطبل بمانند. این رسم در دوران فتحعلی شاه منسوخ شد و دیگر مجرمان نمی‌توانستند پناهگاهی برای فرار از کیفر پیدا کنند. حتی درهای حرمسرا نیز که دراوایل قاجار کسی حق ورود بدان نداشت، در اواسط همین دوران با اولین دق‌الباب برای جستجوی مجرمان که احتمالاً بدانجا پناهنده می‌شدند، باز می‌گردید.

۲. عمّال دیوانی

عمّال دیوانی که وظیفهٔ تشکیلاتی را بر عهده داشتند به دو قشر تقسیم می‌شدند: اهل شمشیر و اهل قلم.

اهل شمشیر: به طور عمده از خوانین ایلات و عشایر بودند و شالودهٔ قدرت نظامی و سیاسی را تشکیل می‌دادند. اساس نیروهای نظامی، سوارهٔ ایلات و عشایر بود که

---

۱. همان کتاب، ص ۳۵.

خوانین طوایف سرکردگی آنان را برعهده داشتند. درجات جدید نظامی که در عصر قاجار به تدریج رواج گرفته بود، تغییر عمده‌ای در وضع سابق نداد، بلکه با همان نام ایلی تطبیق یافت و این درجات را به سران ایلات بر حسب تعداد نفرات تحت فرماندهی خود اعطاء می‌کردند. بسیاری از عمال دیوانی نیز درجات افتخاری نظامی داشتند و فرماندهان بدون فوج و سپاه بودند که باید از اهل شمشیر به شمار آورد.

سلسله مراتب قشونی شامل سرداران، امرا و خوانین، امرای تومان و سرتیپان وسپس سرهنگان و یوزباشیان و غلام پیشخدمتان و یاوران، نایبان (سروان و ستوان) بودند.

اهل قلم و میرزایان: دومین قشر عمّال دیوانی، اهل قلم و یا میرزایان بودند که مستوفیان یا عمال استیفاء و لشکرنویسان شالوده و اساس آن را تشکیل می‌دادند. عمل استیفاء (مالیه) و تخصص در آن، غالباً موروثی بود. منشیان بعد از مستوفیان و محرّران در پایین‌ترین مرتبه قرار داشتند. در دوران فترت میان صفویه و قاجاریه که سران ایلات و عشایر قدرت بسیار یافته بودند و دستگاه دیوانی متزلزل شده بود، اهل شمشیر قدرت و منزلت بسیار یافته بودند و به اهل قلم به دیدهٔ تحقیر نگاه می‌کردند. لیکن تثبیت دستگاه دیوانی در عصر قاجار سبب افزایش نفوذ و اعتبار اهل قلم شد.

وزراء و رؤسای ادارات مختلف دربار، وزارتخانه‌ها و باشیان بیوتات سلطنتی که بر اثر رشد دیوانی بر اساس الگوی دیوانی دوران صفوی و تقلید از فرنگی‌ها پیدا شده بود، برحسب درجات در رده‌های بالا، میانی و پائینی مراتب دیوانی جای داشتند.

حکومت ایالت و ولایات و شهرها نیز در سلسله مراتب دیوانی جایی خاص و با اهمیتی داشت. در عصر قاجار ـ که به رسم گذشته، گماردن شاهزادگان به حکومت ایالات را دوباره زنده کرد ـ از کلیهٔ فرمان‌هایی که برای حکام صادر شده است، ۱۲۰ فرمان به نام شاهزادگان بود.[۱]

امور مالی حکام را وزراء اداره می‌کردند که غالباً از میان مستوفیان عظام برگزیده می‌شدند. امور ولایات و بلوکات را حکام جزء، نایب‌الحکومه‌ها و ضابطین اداره می‌کردند. در شهرها مقامات عمدهٔ شهری عبارت از کلانتر، کدخدا و داروغه بودند.

---

۱. محمدحسن‌خان اعتمادالدوله: *المآثر و الآثار*، ص ۴۹-۳۶.

ادارهٔ امور اصناف و محلات شهر و اصناف شهر با کلانتر بود. وی با کمک کدخدایان محلات و اصناف، شهر را اداره می‌کرد. در درجات پایین‌تر گروهی مانند ضابطین وجوهات، سررشته‌داران، محرّرین، مقوّمین، تحویلداران، دالان‌داران، دروازه‌بانان، سرجوقه‌ها، محصلان وصول، دلالان و مقاطعه‌کاران قرار داشتند.

در پایین‌ترین رده عملجات دیوانی مانند عملجات داروغگی، فراشان، راهداران، سرایداران، عملجات وجوهات ضبطی و مانند ایشان بودند.[1]

۳. روحانیان

در جامعهٔ ایران نسبت به روحانیان که بارها و به ویژه هنگام یورش بیگانگان و جنگ‌های خانگی، همچون مدافع مردم ستمدیده، فعالیت کرده بودند ـ کماکان روشی احترام‌آمیز دنبال می‌شد. نمونهٔ موقعیت روحانیان در جامعه، مانند موقعیت آنان در روزگار صفویه و هنگامی بود که روحانیان شیعه، هم ازنظر تئوری و هم تا اندازه‌ای در عمل، زندگی جامعهٔ ایران را کنترل می‌کردند.[2]

از دوران صفوی که مناطق مرکزی کشور به تشیع گرویدند و مذهب شیعهٔ امامیه آیین رسمی کشور گردید، مقام و موقعیت روحانیت تشیع در نظام سیاسی، اجتماعی و اقتصادی جامعه اهمیت خاص پیدا کرد.[3] در اعصار مختلف برخی از مقامات روحانیان مستقیماً در مناصب دیوانی شرکت داشتند و برخی نیز خود را از این گونه مشاغل دور نگاه می‌داشتند.[4]

علما و مجتهدان نه فقط ادارهٔ امور دینی و مراسم عبادت، بلکه دادرسی (محاکم شرع) و فرهنگ (مکاتب و مدارس) را در اختیار داشتند. برای اماکن مقدس و مساجد و حتی برای منازل علما و مجتهدان "حق بست" می‌شناختند و مجرم با پناه بردن به بست‌ها می‌توانست از مجازات بگریزد.[5]

---

۱. همان‌جا.

۲. جان ملکم: ***تاریخ ایران***، ج ۲، ص ۵۴۸؛ گاسپاردروویل: ***سفرنامهٔ دروویل***، ص ۱۴۴.

۳. برای آگاهی پیرامون سیاست مذهبی در عصر صفوی و مناصب و مشاغل روحانیان رجوع کنید به: مریم میراحمدی، ***دین و مذهب در عصر صفوی***، ص ۶۲ و بعد.

۴. ***فرهنگ ایران زمین***، «دستورالعمل تشخیص و ترقیم القاب»، ج ۱۹، دفترهای ۴-۱، ۱۳۵۲، ص ۳۵.

۵. احسان طبری: ***فروپاشی نظام و زایش سرمایه‌داری در ایران*** (بی‌جا، بی‌تا، بی‌نا)، ص ۳۵.

اماکنی مانند مسجد، بقعه و یا امامزاده، تکیه، حسینیّه، مکتب، مدرسهٔ علوم عقلی و نقلی، محضر شرع و غیره، همه‌وهمه در اختیار روحانیت قرار داشت.[۱]

مقامات ومناصب روحانیان عبارت بودند از:[۲]

شیخ الاسلام، قضّات یا حکّام شرع، ملاباشی، صدردیوانخانه ونایب صدر (که ممکن بود از علماء و یا عمال دیوانی باشد)، نظام العلماء (که ممکن بود از علماء و یا از عمال دیوانی باشد)، شیخ الحرم[۳] و نیز متولیان اماکن مقدسه (که ممکن بود از عمال دیوانی باشند).

در جغرافیای اصفهان در وصف انواع خلائق، ۷ نوع از انواع ۱۹۹ گانهٔ مردم را به خاندان‌های روحانی و مشایخ و سادات اختصاص داده است. نوع اول تا ششم شامل: نوع مجتهدین و فضلاء؛ نوع فضلاء و علمای صاحبان مسند و منصب مانند امام جمعه، سلطان‌العلماء، قاضی، مدرس مدرسهٔ شاه‌سلطان‌حسین و شیخ‌الاسلام، نوع طلاب و محصلین عوام؛ نوع حکمای الهی؛ نوع سادات عالی درجات و سلاسل ایشان نوع مشایخ و سلاسل ایشان و نوع هفتم شامل وعاظ، روضه‌خوانان و تعزیه‌خوانان بود.[۴]

۴. پیشه‌وران

اقتصاد ایران به ویژه رشد تولیدات صنعتی حتی در دوران صفویه در قرون ۱۶ و ۱۷ میلادی به مرحلهٔ تولید پیشه‌وری و صنایع دستی گسترش یافته بود. ایران به مقیاس آن زمان،کشوری صنعتی محسوب می‌شد و تولیدات صنعتی آنکه به کار دستی متکی بود، به صورت منسوجات و مصنوعات مختلف درکشورهای دیگر به فروش می‌رسید.

طبق اظهارات شاردن درعصر صفویه ۲۲ تا ۳۲ کارگاه مختص دربار وجود داشت که در هر کدام از آن‌ها به طور متوسط ۱۵۰ استاد کار و کارگر کار می‌کردند. در کتاب تذکرةالملوک در توضیح چگونگی کار ضرابخانه دورهٔ صفویه، ۹ عمل متمایز از هم را در یک کارگاه ذکر می‌کند که هر یک به توالی و تحت نظر یک یا چند کارگر انجام می‌شده

---

۱. همان‌جا.

۲. *فرهنگ ایران زمین*، ص ۵۲.

۳. همان‌کتاب و نیز برای مقام «شیخ‌الحرم» رجوع شود به خاطرات **حاج سیاح**، به کوشش حمید سیاح (تهران، امیرکبیر، ۱۳۵۶)، ص ۸۲.

۴. میرزا حسین خان تحویلدار: *جغرافیای اصفهان*، به کوشش منوچهر ستوده (تهران، ۱۳۴۲)، ص ۶۷ و بعد.

است. همین طور دربارهٔ کارگاه‌های خیاطی از هفت نوع شغل مختلف که به وسیلهٔ استادان و کارگران مربوط صورت می‌گرفت، سخن رفته است.

شاردن در اواخر قرن هفدهم میلادی دربارهٔ اصفهان نوشت که در داخل محیط ۶۰ کیلومتری این شهر، ۱۵۰۰ دهکده وجود داشته و گرداگرد شهر در حدود ۲۴ میل راه بوده است. وی اضافه می‌کند که درون دیوارهای شهر که ۱۲ دروازه داشت، تعداد ۱۶۲ مسجد، ۴۸ مدرسه، ۱۸۰۲ کاروانسرا، ۲۷۳ حمام و ۱۲ قبرستان وجود داشت و جمعیت شهر بین ۶۶۰/۰۰۰ تا ۱/۱۰۰/۰۰۰ نفر است.

شاردن همچنین در سال ۱۶۷۴م جمعیت شهر قزوین را قریب به ۱۰۰/۰۰۰ نفر می‌نویسد. او در سال ۱۶۷۳م دربارهٔ تبریز نوشت که این شهر در حدود ۵۵/۰۰۰ نفر جمعیت داشت و سالیانه ۶۰۰۰ عدل پارچه‌های حریر که در کارگاه‌های تبریز بافته می‌شد، به خارج یعنی عثمانی، مسکو، تاتارستان، هندوستان و سواحل دریای سیاه صادر می‌گردید.

در سال ۱۵۷۳م یک انگلیسی به نام «جفری دوکت Geoffry Ducket» شهر کاشان را چنین توصیف می‌کند:

> *شهری است سراسر کسب و تجارت و بیشتر از همه جا در این شهر دادوستد می‌شود و بازرگانان هندی در آنجا رفت و آمد دارند... آنجا بیکار دیده نمی‌شود و اطفال حتی پنج ساله مشغول کارند.*[۱]

در سال ۱۶۰۰م شخصی به نام جان کارت رایت اظهار داشته بود که کاشان مخزن و انبار کالای سراسر ایران است. در سال ۱۶۲۷ «سرتوماس هربرت Sir Thomas Herbert» نوشت کاشان در مقام مقایسه دست کمی از بزرگ‌ترین شهرهای صنعتی انگلیس ندارد.[۲]

اما موقعیت اجتماعی ـ اقتصادی شهرها از اواخر قرن ۱۸ و اوایل قرن نوزدهم میلادی رو به افول گذاشت. در این میان، شهر تهران و چند شهر دیگر موقعیت

---

۱. به نقل از کرزن: ***ایران و قضیهٔ ایران***، ج ۲، ص ۱۴.

۲. فوریه: ***سه سال در دربار ایران***، ص ۵۱، ۷۶؛ کرزن، همان کتاب، ج ۱، ص ۶۶۳؛ ج ۲، ص ۲۹۳، ۴۴۲ و نیز رجوع کنید به: اورسل، ***سفر به قفقاز و ایران***، ص ۵۵ و ۷۶.

مناسب‌تری یافتند. در سال ۱۸۸۲ میلادی اورسل نوشت که از ۶۰ هزار نفر جمعیت در رشت در اوایل قرن، بیش از ۲۵ هزار نفر باقی نمانده است. در سال ۱۸۹۰ م کرزن نوشت محلی ماتم‌خیزتر از کاشان در ایران ندیده‌ام. او دربارهٔ شهر صنعتی یزد نیز می‌نویسد که جمعیت آن در اوایل قرن ۱۹ میلادی در حدود ۱۰۰ هزار نفر، و در سال‌های ۷۰-۱۸۶۰ م در حدود ۴۰ هزار نفر بوده است و در سال ۱۸۹۰ م به زحمت به ۷۰ تا ۸۰ هزار نفر می‌رسیده است.

اورسل، کرزن وفوریه در نیمهٔ دوم قرن ۱۹ م نوشتند که جمعیت قزوین در قرن ۱۷ میلادی طبق گفتهٔ شاردن ۱۰۰ هزار نفر بوده و اکنون به ۲۰ تا ۳۰ هزار نفر تنزل کرده است. هر سه شاهد خارجی اغلب محلات شهر را خالی و مملّو از خرابه‌های متعدد یافته بودند.

در سال‌های ۶۰-۱۸۵۸ م واتسن جمعیت تبریز را ۲۰۰ هزار نفر و کرزن در سال ۱۸۹۰ م آن را بین ۱۷۰ تا ۲۰۰ هزار نفر ذکر کرده‌اند. با وجود این جمعیت شهر تبریز که در سال ۱۶۷۳ م که در حدود ۵۵۰/۰۰۰ نفر بوده است، در سال ۱۸۹۰ م نسبت به قرن ۱۷، در حدود ۳۵۰/۰۰۰ نفر کمتر داشته است.[1]

میرزاحسین‌خان تحویلدار تعداد اصناف و حرفه‌های موجود در اصفهان را در سال‌های ۷-۱۸۷۶ م در حدود ۱۹۹ صنف و حرفه شرح داده است. مهم‌ترین این اصناف و حِرَف عبارت بود از: چرم‌سازان ـ چیت‌سازان ـ آهنگران ـ حکّاکان ـ خراطّان ـ زری‌بافان ـ کلاه‌دوزان ـ نقاشان ـ شیشه‌سازان ـ کاغذسازان ـ قفل‌سازان ـ فولادسازان ـ چخماق‌سازان ـ مسگران ـ منبّت کاران ـ شمشیرسازان ـ تفنگ‌سازان ـ نجّاران ـ ریسمان‌بافان ـ شمع سازان ـ بافندگان پارچه‌های چیت و کتان و ابریشم و غیره. تقریباً ۸۰ درصد جمعیت اصفهان از پیشه‌وران و کسبه و تجّار کوچک صنعتگران دستی و قشرهای خرده پای شهری تشکیل می‌شد.[2]

از آغاز قرن نوزدهم میلادی به بعد، صدور کالاهای اروپایی به ایران، رقابت شدیدی با تولید کار و پیشه‌وری خانگی در شهر و روستا فراهم کرد. اقتصاد ناسالم ایران، خاصّه

---

۱. واتسن، ***تاریخ ایران دورهٔ قاجاریه***، ترجمهٔ: ع. وحید مازندرانی (تهران، سیمرغ، ۱۳۵۶)، ص ۱۶۷.
۲. میرزاحسن‌خان تحویلدار: ***جغرافیای اصفهان***، ص ۱۴-۱۰.

باز بودن دروازه‌های کشور به روی کالاهای فرنگی، مسأله حمایت از صنایع داخلی رانادیده می‌گرفت. مهم‌ترین اقدامات در راستای حفظ و تقویت صنایع و تجارت داخلی توسط امیرکبیر صورت گرفت:

برای ترقی صنعت، از پشتیبانی و کمک به اهل فن وهنر هیچ دریغ نمی‌گشت. مکنون خاطر دولت آن است که "عموم ارباب حرفه و صنعت" در شغل و کسب خود ترقی داشته باشند. و هر یک که صنایع بدیعه که به کار آید، احداث کنند، مورد نوازش و التفات می‌شوند.[1]

...منسوجات ایران رونق تازه‌ای گرفت... درتولید مصنوعات فرنگی کوشش گردید. ساختن سماور، کالسکه و بخاری آمریکائی در آن زمان آغاز شد و رواج پیدا کرد... از تأسیسات امیر "مجمع‌الصنایع" است. چنان‌که بازار و سرای اتابک را جهت ترقی تجارت بساخت. مجمع‌الصنایع را برای ترویج فن وهنر بنیان نهاد، گرچه مثل دارالفنون به روزگار خودش گشایش نیافت. در آن حجره‌ها بنا نمودند که هنرمندان مشغول کار بودند...[2]

برای بسط صنایع اروپایی و ایجاد کارخانه‌های بزرگ، شاگردانی را به خارج اعزام داشت:

در تکمیل نقشهٔ رواج صنعت در سال ۱۲۶۷ ق شش تن از صنعتکاران ایرانی را برای رشته‌های گوناگون به روسیه فرستاد، و دو نفر به عثمانی، گروهی روانه روسیه گشتند با ذکر فن هرکدام که عبارت بودند از: آقارحیم اصفهانی در کاغذسازی، کربلائی عباس در بلورسازی، کربلائی صادق در چدن‌ریزی، کربلائی‌احمد در تصفیه شکر و قندسازی، مشهد علی در بخاری و اسباب چرخ‌سازی، آقا عبدالله در شماعی.[3]

پس از امیرکبیر اقدامات ناموفقی برای نجات صنایع داخلی صورت گرفت. هجوم کالاهای خارجی به مناطق مختلف ایران، باعث درهم شکستن صنایع داخلی و نواحی

---

۱. فریدون آدمیت: ***امیرکبیر و ایران***، ج ۲، ص ۲۹۳.
۲. همان کتاب، ص ۳۹۴ و بعد؛ ***اعتمادالسلطنه، المآثر و الآثار***، ص ۶۳.
۳. ***فریدون ذآدمیت***، همان کتاب، ص ۳۹۱.

صنعتی مانند گیلان، کرمان، مشهد، اصفهان، کاشان، یزد، شیراز، قزوین و چند شهر دیگر شد.

۵. بازاریان و تجّار

ایران دورهٔ قاجار در مقایسه با پیشرفت اروپا، نمونهٔ روشن عقب ماندگی است. پیدایش و استواری وضعیت نیمه استعماری و وابستگی اقتصاد کشور به بازار جهانی، نه تنها تجّار و سرمایه‌داران خارجی را به بازارهای قابل توجه ایران جلب کرد، بلکه تجّار ایرانی را که نیز درگذشته بیشتر در بازارهای محدود محلی فعالیت داشتند به حرکت آورد و به گسترش فعالیت‌های خود واداشت.[۱]

در بازارها تجّار بزرگ و متوسط در رأس سلسله مراتب این قشر جای داشتند و پس از آنان کدخدایان و ریش سفیدان جماعت‌های اصناف قرار داشتند. هر حرفه و کسب کاری در بازار از سه ردهٔ مشخص تشکیل می‌شد که شامل استادان و صاحبان کسب، کارگران و شاگردان بود. در بازار، تجّار بزرگ دارای موقعیتی ممتاز بودند و پایگاه اجتماعی آنان از کسبه و پیشه‌ورانی که اصناف را متشکل می‌شدند، کاملاً متمایز بود. آنان در رأس قدرت و منزلت وثروت بازار جای داشتند. گذشته از آن تجّار بزرگ همراه علمای روحانی و عمال دیوانی از اعیان شهر به شمار می‌آمدند.

جماعت‌های اصناف که در بازارها فعالیت داشتند، گذشته از سلسله مراتب کلی کدخدا و ریش سفیدان و استادان و صاحبان کسب از یک سو و شاگردان و پادوها از سوی دیگر، از نظر نوع حرفه و کسب نیز سلسله مراتبی داشتند. تأمل در کامل‌ترین

---

۱. فهرستی که از مشخصات عمومی ۷۴ نفر از تجّار عمده ویا تجارتخانه‌های معتبر کشور در دههٔ دوم قرن چهاردهم هجری قمری در دست است، میزان سرمایه در گردش ۴۲ نفر از آنان را به دست می‌دهد. ثروتمندترین و معتبرترین تجّار این زمان حاج‌محمدحسن امین‌الضرب و برادران تومانیانس است که سرمایهٔ هرکدام از آنان بر دو سه میلیون تومان تخمین شده است. دارایی سیزده تن از تجّار یا تجارتخانه‌ها از ۱۰۰ تا ۵۰۰ هزار تومان برآورد شده است که عبارت بودند از: حاجی‌محمدکاظم، ملک‌التجار دارالخلافه، (۵۰۰ هزار تومان) حاجی‌آقامحمد، ملک التجار اصفهان، (۴۰۰ هزار تومان)، برادران آرزومانیان (۳۰۰ هزار تومان)، مشهدی‌محمدآقاکمپانی و شرکت آرامیان (هرکدام ۲۰۰ هزار تومان)،... به نقل ازاحمداشرف، ***موانع رشد سرمایه‌داری در ایران ـ دورهٔ قاجاریه***، ص ۷۴؛ همچنین رجوع شود به محمدرضا فشاهی: ***تکوین سرمایه‌داری در ایران (۱۹۷۶-۱۹۰۵)*** (تهران، ۱۳۶۰)، ص ۲۲۷ و بعد.

فهرست اصناف که تاکنون در دست است (فهرست مندرج در کتاب جغرافیای اصفهان) خطوط کلی سلسله مراتب اصناف را به دست می‌دهد:

یکم: پیشه‌وران معتبر مانند جماعت بنکدار، جماعت فرش فروش و تزئینی معتبر مانند زرگران و منبت کاران، صاحبان صنایع نساجی و صاحبان مشاغل خدماتی معتبر مانند معماران.

دوم: کسبه و پیشه‌وران معمولی مانند بقّال، قصّاب، میوه‌فروش و صاحبان صنایع معمولی مانند نجار، آهنگر، مسگر، سرّاج، کفاش.

سوم: کسبه و پیشه‌وران جزء مانند دلودوز، نعلبند، پالان‌دوز، سنباده‌کار، قوطی‌ساز، نی‌پیچ ساز، زه‌تاب، فرنی‌پز، شیره‌پرور، پیله‌ور، بساط‌انداز و سمسار.

چهارم: جماعت‌های طبق‌کش، کرایه‌کش، حمالّان، کنّاسان، کود کِش، هیزم‌شکن، عملجات ساختمانی، نوکرهای اهل بلد و مانند ایشان.

پنجم: برخی قشرهای حاشیه‌ای مانند الواط، جماعت اهل طرب، عملجات شتر قربانی، ساکین، گدایان، غلام و کنیز.[۱]

در قرن نوزدهم میلادی زمینهٔ فعالیت بورژوازی ایران جنبهٔ تجاری و نه کشاورزی یا صنعتی داشت. سرمایه‌داران بزرگ رابط مناسبات بازرگانی بین شهرها و روستا بودند. این بورژوازی به طور عمده دلال و فروشنده مصنوعات خارجی و داخلی بود و به علل متعدد از ثروت و قدرت مادی و معنوی بسیار برخوردار بود. از طرفی بار مالیاتی بر دوش روستائیان قرار می‌گرفت و بازرگانان به کلی از پرداخت مالیات رسمی دولتی معاف بودند و همین امر باعث می‌شد تا بورژوازی تجاری از هر وسیله‌ای برای ازدیاد ثروت خود استفاده کند. تاجری که تجارت چای می‌کرد، در عین حال قماش و اشیاء فلزی و اجناس خرازی وبلور و چینی هم وارد می‌کرد. نتیجه این بود که رقابت تجارتی وجود نداشت و در عین حال این موضوع کمک به ازدیاد ثروت تجّار می‌کرد. زیرا هر تاجری می‌توانست مطابق مقتضیات بازار هر نوع کالایی را که مایل بود وارد کند و به فروش برساند و به همین ترتیب در صدور کالاهای مختلف هم آزادی کامل داشت.

۱. میرزاحسین‌خان تحویلدار: **جغرافیای اصفهان**، ص ۱۶۲-۹۲.

گوبینو که در نیمهٔ قرن نوزدهم میلادی در ایران بود، ذکر می‌کند که تجّار ایرانی عموماً بسیار ثروتمنداند زیرا آنان از پرداخت مالیات بر درآمد وصدها عوارض دیگر معاف‌اند.[۱] ملکم یادآور می‌شود که موقعیت تجّار ایرانی بسیار درخشان است. ابریشم و پشم به بلاد دیگر می‌برند و در عوض شال کشمیر و پارچه‌های هندی، و شکر، چینی و پارچه‌های پشمی انگلیسی را وارد کشور می‌کنند. هر پادشاهی که با این طبقه در افتد خود را رسوای عالم سازد، زیرا آنان بسیار ثروتمندند و خانه‌های بعضی از آن‌ها با کاخ‌های سلطنتی برابری می‌کند.[۲] در نیمهٔ دوم قرن نوزدهم میلادی بنجامین سفیر آمریکا در ایران نوشت که ثروت بعضی از تجّار ایرانی از ۱/۰۰۰/۰۰۰ میلیون دلار تجاوز می‌کند.

مناسبات بین تجّار بنا بر رسوم قدیمی و بر مبنای اتحاد واطمینان قرار دارد. آن‌ها اصل و نسب اشراف را به تمسخر می‌گیرند و برای آن‌ها ارزشی قایل نیستند، زیرا خود را کمتر از آن‌ها نمی‌دانند. دولت برای تجّار احترام بسیار قایل است، حتی از آن‌ها تقاضای وام می‌کند. برای مثال دولت برای مصارف جنگی خود به گردآوری اعانه از تجّار دست زده بود.[۳]

در سال ۱۹۱۲ م دولت مبلغ کلانی به دو سرمایه دار معروف به نام‌های "تومانیانس" و "جمشیدیان" مقروض بوده است.[۴]

گرد آمدن ثروت در دست این قشر از سرمایه‌داران باعث شد که آنان از نفوذ معنوی نیز برخوردار شوند. گوبینو می‌نویسد که نقطهٔ اتکای اصناف و پیشه‌وران ایران از یک سوی بازرگانان بزرگ و از سوی دیگر روحانیون هستند (سه سال در ایران، ص ۳۱، ۳۲ و بعد).

بازرگانان با وارد کردن اجناس گوناگون و تقسیم آن به اقساط بین کسبه و صنعتگران، آنان را زیر سلطهٔ خود در می‌آوردند. در اوایل قرن بیستم یکی از تجّار معتبر آن زمان به نام حاج محمد علی شال فروش در حدود ۵۰۰/۰۰۰ تومان از کسبه و اصناف طلب

---

۱. گوبینو: **سه سال در ایران**، ص ۳۲-۳۱.

۲. ملکم: **تاریخ ایران**، ص ۵۴۱ و بعد؛ محمودمحمود: **روابط سیاسی ایران و انگلیس**، ج ۲، ص ۹۱.

۳. گوبینو: **سه سال در ایران** ص ۳۱، ۳۴، ۴۰، ۴۳، ۵۶. ۴. محمدعلی جمال‌زاده: **گنج شایگان**، ص ۱۵۵.

داشت و برای آنکه آنان را وادار به شرکت در جنبش علیه دولت کند، مبالغ بسیاری به آن‌ها تخفیف داده بود.[۱]

نفوذ بیگانگان و گسترش روز افزون تجارت خارجی، این تمایل را در گروهی از تجّار به وجود آورد تا برای سرمایه گذاری‌های بزرگ‌تر وایجاد بازارهای داخلی اقدامات اساسی به عمل آورند. به نوشتهٔ ژوبر در این مسیر سدهای فراوانی وجود داشت. تجّار همواره در حالت بی اعتمادی به سر می‌بردند زیرا بیم آن را داشتند که ثروتشان بر ملاء گردد.

در سال ۱۸۱۵ م ملکم نوشت که فقدان امنیت و بیم از دولت مهم‌ترین عامل رکود تجّار و پیشه‌وران ایرانی است. به گفتهٔ «رنه دالمانی»:

در جهان ملتی نیست که به اندازهٔ ایرانی از نشان دادن سرمایهٔ خود بیم داشته باشد، زیرا او همواره در حالت بیم از دولت به سر می‌برد. ایرانی مجبور است و دوست دارد که همیشه سرمایه در دسترس خودش باشد و آن را در جائی پنهان کند. فقدان امنیت باعث شده است که سرمایه‌ها تبدیل به طلا و جواهر شده در زیر خاک یا جای دیگر پنهان بماند، و حتی گاهی وراث هم به آن دسترسی پیدا نمی‌کنند. معاملات تجاری باکندی بسیار صورت می‌گیرد و گاهی روزها به حرف و تعارف می‌گذرد.[۲]

در مقررات رسمی دولتی هیچ نوع مالیاتی به تجّار تعلق نمی‌گرفت. اما دولت و شاه همواره برای اخاذی از تجّار به اقدامات زورگویانه‌ای دست می‌زدند.

فرهاد میرزا حاکم استان فارس مبلغی در حدود ۱۲۰ هزار تومان به اضافهٔ ۱۲۰ قاطر و ۱۲۰ طاقه شال کشمیر با زور و تهدید از حاج مشیرالملک، یکی از تجّار نامدار فارس گرفته و برای شاه به تهران فرستاده بود.[۳]

مقاومت تجّار در برابر اقدامات و فشارهای شاه و دولت، عقوبت‌های شدیدی را در برداشت. هانری رنه دالمانی یادآور می‌شود که به چوب بستن و سوراخ کردن دماغ و کوبیدن گوش تجّار با میخ به دیوار، امری بسیار عادی است. ارباب جمشید (جمشیدیان)

---

۱. گوبینو، همان کتاب، ص ۳۵-۳۴.
۲. هانری رنه دالمانی، همان کتاب، ص ۱۱۶ و بعد.
۳. حاج سیاح: **خاطرات سیاح**، ص ۶۱.

یکی از بزرگ‌ترین سرمایه‌داران آن عصر، بارها به توطئهٔ علاءالدین حاکم تهران حبس شد و با صرف مبالغ هنگفتی آزاد شد.[۱]

دو تن از رجال آن عصر، امین‌الدوله و ملکم‌خان، بارها در گفتگو با شاه بر سر عقب ماندگی اقتصادی کشور، از لزوم امنیت برای سرمایه‌داران سخن گفته بودند.[۲]

در اواخر قرن نوزدهم میلادی، شاه و دولت ناچار شدند اعلامیه‌ای رسمی به نام "اعلان آزادی" انتشار دهند. این اعلامیه در ۲۶ مه ۱۸۸۸ میلادی منتشر شد. در اعلان آزادی تأکید شد که کلیهٔ ایرانیان از نظر جان و مال و تشکیل شرکت‌ها و سرمایه‌گذاری در امور عام‌المنفعه آزادند.[۳]

اما این اقدام دولت نیز مانند سایر اقداماتش پایه‌ای نداشت و فقدان امنیت امری عادی بود.

در سال ۱۸۹۰ م اسکناس‌های جدید با خط فارسی و علامت شیر و خورشید در یک طرف و عبارت انگلیسی و عکس شاه در سمت دیگر با ارزش یک تومان تا هزار تومان منتشر شد. یکی از اکتشافات بانک در عمل این بود که توانگران، اسکناس‌ها را خریداری و قایم می‌کردند، زیرا جمع کردن آن از انباشته کردن طلا و نقره آسان‌تر به شمار می‌رفت.[۴]

این مشکلات باعث شده بود که گروهی از سرمایه‌داران ایرانی یا به مهاجرت دست بزنند و یا سرمایهٔ خود را تحت حمایت یک کشور خارجی قرار دهند. دراین عصر، مهاجرت بخشی از سرمایه‌داران به مصر و عثمانی و بخش آسیایی روسیه امری عادی بوده است.[۵]

در حالی که کالاهای کشورهای بیگانه در ایران به سهولت در گردش بود و حتی از

---

۱. هانری رنه دالمانی، همان کتاب، ص ۱۰۵.

۲. میرزاعلی‌خان امین‌الدوله: ***خاطرات سیاسی میرزاعلی‌خان امین‌الدوله***، به کوشش حافظ فرمانفرمائیان (تهران، امیرکبیر، ۱۳۵۵) ص ۱۴۱

۳. اعتمادالسلطنه: ***روزنامهٔ خاطرات***، ص ۵۶۸؛ هانری‌رنه دالمانی، همان منبع، ص ۴۳-۴۲.

۴. کرزن، همان کتاب، ج ۲، ص ۶۲۰.

۵. زین‌العابدین مراغه‌ای: ***سیاحتنامهٔ ابراهیم‌بیگ یا بلای تعصب او***، با حواشی باقر مؤمنی (تهران، اندیشه، ۱۳۵۳)، ص ۸-۷.

سوی مأموران حمایت می‌شد، کالای مشابه ایرانی درگیر ده‌ها سد و بند بود. این مشکل باعث می‌شد تا کالای بیگانه سریع‌تر، ارزان‌تر، و با شرایط بهتری از کالای ایرانی به فروش رود و جای خالی برای او باقی نگذارد.

مالیات شهر کرمان در سال ۱۹۰۰ میلادی معادل ۳۱۰ هزار تومان یا ۶۳ هزار پوند بود، در حالی که مالیات‌های پرداختی اهالی در سال ۱۹۰۱ م به مبلغ ۹۰ هزار پوند ترقی کرد.[۱]

پیدایش واستقرار وضعیت نیمه استعماری و وابستگی اقتصاد کشور به بازارهای جهانی، همراه با رشد مداوم و شتابان بازرگانی خارجی در اواخر قرن سیزدهم و اوایل قرن چهاردهم قمری، تجّار وسرمایه‌داران خارجی را که در بازارهای محدود محلی فعالیت داشتند، به حرکت در آورد و به گسترش فعالیت‌های خود واداشت.[۲] زمینه‌های جدید اقتصادی گسترده شد، چنان‌که برخی از بزرگان تجّار اقدام به سرمایه‌گذاری در صنایع جدید، معادن، راه، راه‌آهن و تلفن و غیره کردند.[۳]

(۱) سرمایه گذاری در صنایع وایجاد کارخانجات

پیدایش گروهی از تجّار ثروتمند، موجب تراکم حداقل سرمایه لازم برای مشارکت تجّار ایرانی در سرمایه‌گذاری محدود صنعتی شد. هم عباس میرزا ولیعهد و هم امیرکبیر به ایجاد کارخانجات پارچه‌بافی، قندسازی و کارخانجات نظامی علاقهٔ بسیار داشتند. به همّت امیرکبیر چندین کارخانهٔ مختلف در نقاط کشور تأسیس شد و جوانانی چند برای آموزش صنعت جدید روانهٔ روسیه شدند. حاج محمدحسن امین الضرب یک کارخانهٔ ابریشم تابی در گیلان[۴] ویک کارخانهٔ چوب بری در آمل ایجاد کرد و برای تأسیس

---

۱. در حالی که مالیات نقدی (ونه جنسی) دولت در سال ۱۸۸۶ م بالغ بر ۴۸۲۰۱۵۳۱ قران بود، این مبلغ در سال ۱۹۱۰ به ۲۴۶ ۵۲۱ ۷۹ و در سال ۱۹۱۱ به ۷۹۹ ۲۵۳ ۱۱۹ قران ترقی کرد، یعنی در ظرف سی سال سه برابر شد وبه نقل از **گنج شایگان**، ص ۱۴۵و۱۴۶).

۲. احمداشرف، همان کتاب، ص ۸۸.

۳. همان کتاب، ص ۷۸.

۴. نخستین سرمایه گذاری قابل ملاحظهٔ صنعتی در این راه، تأسیس کارخانهٔ ابریشم‌بافی در رشت بود که درسال ۱۳۰۲ ق/۱۸۸۵ م با سرمایهٔ حاج‌محمدحسین امین‌الضرب و با همکاری برادران «دیوکرو Diocro» که دو مهندس از اهالی فرانسه بودند، برپا گردید. این کارخانه را با اسباب و ادوات کامل از شرکت «برتو Berteau» در لیون وارد کردند. حدود بیست سال بعد یعنی در آستانهٔ انقلاب مشروطیت، کنسول تزاری در

←

کارخانهٔ قند و نیشکر به استخدام یک کارشناس روسی اقدام نمود.

در حدود سال ۱۳۰۶ ق/۱۸۸۹ م حاج محمد حسن امین الضرب با پشتیبانی امین السلطان طرح نسبتاً وسیعی برای توسعه و عمران مازندران تدارک دید. بخشی از این طرح ایجاد کارخانه برای صنایع چوب در نور، همراه با شعبهٔ تخته‌بری[۱] و دیگر تأسیس خط آهنی به طول ۲۱ کیلومتر میان آمل و محمود آباد بود.[۲]

در سال ۱۳۲۶ ق/۱۹۰۸ م حاج‌رحیم‌آقا قزوینی پسر حاجی فتحعلی با ۲/۵ میلیون قران سرمایه، یک کارخانهٔ نخ‌بافی در تبریز دایر کرد.[۳]

روی هم رفته تا اواخر قرن نوزدهم واوایل قرن بیستم میلادی کارخانه‌های ایجاد شده عبارت بود از:

۱. کارخانهٔ ریسمان‌ریسی که در اواخر ۱۲۷۵ ق/۱۸۵۹ م تأسیس شد. ماشین بخار و دیگر وسایل آن به ارزش ۹۵ هزار تومان از مسکو خریده شده بود، امابعد از مدتی کار کردن تعطیل شد. اسباب بخار و وسایلش نیز به ۱۰ هزار تومان فروخته شد.

۲. کارخانهٔ تفنگ‌سازی که در ۱۲۷۶ق/۱۸۶۰ م در تهران تأسیس شد.

۳. کارخانهٔ کاغذسازی در تهران

← رشت گزارش می‌دهد که ماشین‌آلات این کارخانه از جدیدترین دستگاه‌ها بوده و امور فنی کارخانه به وسیلهٔ یک مهندس فرانسوی و چهار زن اسپانیایی اداره می‌شود. نیروی تولید کارخانه ۲۰ هزار باتمان (۳۰ کیلوگرم) پیلهٔ ابریشم بود و کلیهٔ ۲ تا ۳ هزار باتمان نخ ابریشم تولید شده به «مارسیل» صادر می‌شود تا در کارخانه‌های حریربافی آنجا مورد استفاده قرارگیرد. در سال ۱۳۱۴ ق/۱۸۹۶ م در آمد ناخالص کارخانه بالغ بر ۱ هزار تومان و سود خالص آن معادل ۴ تا ۶ هزار تومان بوده است (به نقل از کتاب احمد اشرف ***موانع رشد سرمایه‌داری*** در ایران، ص ۸۲ و بعد).

۱. ایجاد صنایع چوب و کوششهای نخستین برای معرفی صنایع ماشینی در ایران، ابتدا از سوی عباس‌میرزا نایب‌السلطنه، هنگام جنگ‌های ایران و روس آغاز گردید و در سال‌های نخستین سلطنت ناصرالدین شاه از سوی امیرکبیر با جدیت بیشتری دنبال شد؛ همان منبع، ص ۸۲، زیرنویس.

۲. همان منبع، ص ۸۳ و بعد.

۳. این کارخانه در اوایل سال ۱۳۲۹ ق/۱۹۱۱ م افتتاح و به وسیلهٔ مهندس «ترسکینسکی Treskinski» و «موسیک Mussik» نصب و آماده بهره‌برداری شده است. تعداد دوک‌های نخ‌ریسی حدود ۱۵۰۰ واحد و تعداد کارگران ۴۰ تا ۵۰ نفر بوده است و کارخانه صدی ۶۰ سود می‌داده است. نخ محصول این کارخانه برای تهیه جوراب و تاروپود قالی به مصرف می‌رسیده است. به نقل از احمداشرف، همان منبع، ص ۸۴؛ محمدعلی جمال‌زاده، **گنج شایگان**، ص ۹۵.

۴. کارخانهٔ شکرریزی در مازندران
۵. کارخانهٔ چلواربافی در نزدیکی تهران
۶. کارخانهٔ بلورسازی نیز درحدود سال ۱۲۸۵ ق/۱۸۶۸ م در تهران تأسیس شد، ولی بعدها به علت کمبود مواد لازم از بین رفت. در حوالی ۱۳۰۵ ق حاج محمدحسن امین‌الضرب کارخانهٔ دیگری احداث کرد و در ۱۳۰۹ ق/۱۸۹۱م کمپانی بلژیکی بلورسازی در ایران، این کارخانهٔ را راه انداخت، ولی باز بسته شد.
۷. کارخانهٔ چینی‌سازی حاج محمدحسن امین‌الضرب در تهران وحاجی‌عباسعلی و حاجی‌رضا در تبریز که به واسطهٔ دسایس اتباع روس به هم خورد، قریب ۱۳۰ هزار تومان به سرمایه‌داران ایرانی ضرر وارد آمد.
۸. کارخانهٔ شمع‌ریزی در تهران
۹. کارخانهٔ کاغذسازی در اصفهان و تهران
۱۰. کارخانه‌های جبّه خانه در تهران و اصفهان
۱۱. کارخانهٔ نسّاجی در اصفهان که پارچهٔ لباس قشون ظل‌السلطان را تأمین می‌کرد.
۱۲. کارخانهٔ ابریشم‌بافی حاج محمدحسن امین‌الضرب در گیلان. این کارخانه از فرانسه وارد شده بود.
۱۳. کارخانهٔ ابریشم‌بافی نزدیک رشت با سرمایهٔ روسی و به دستیاری آقامحمدحسن رشتی. این کارخانه پس از چندی بنا به خطای سیاسی و سوءاستفاده تعطیل شد.
۱۴. کارخانهٔ باروت‌کوبی با چرخ‌های بخار اروپایی که دولتی بود.
۱۵. کارخانهٔ چاشنی‌سازی که در ۱۲۷۸ ق/۱۸۶۱م تأسیس شد.
۱۶. کارخانهٔ گاز که در ۱۲۹۷ ق/۱۸۸۰ م تأسیس گردید، ولی به سبب نبودن زغال تعطیل شد. پس از چندی این کارخانه توسط یک ایرانی به یک کمپانی بلژیکی فروخته شد. این کمپانی هم پس از مدتی ضرر کرد و کارخانه تعطیل گردید.
۱۷. کمپانی بلژیکی موسوم به کمپانی بلژیکی قندسازی در ایران با سرمایهٔ بزرگی به ایران وارد شد و در زمستان ۱۳۱۳ق/۱۸۹۵ م شروع به چغندر کاری کرد، ولی به سبب مواد خام گران و خرج‌های دیگر در ۱۳۱۷ ق/۱۸۹۹ م بسته شد.
۱۸. کارخانهٔ کبریت‌سازی که در ۱۳۰۸ ق/۱۸۹۰ م در نزدیکی تهران توسط یک کمپانی

روسی احداث شد، ولی نتوانست با کبریت اتریش و سوئد رقابت کند و در نتیجه بسته شد.

۱۹. کارخانهٔ ریسمان‌ریسی که در ۱۳۱۲ ق/۱۸۹۴ م توسط صنیع‌الدوله با ماشین‌های گران قیمت ساخته شد، ولی نتوانست با محصولات خارجی از حیث قیمت رقابت کند و برقرار بماند.

۲۰. کارخانهٔ ریسمان‌ریسی در تبریز در ۱۳۲۶ ق/۱۹۰۸ م تأسیس شد.

۲۱. دو کارخانهٔ پنبه‌کاری که در خراسان تأسیس شد.

۲۲. کارخانهٔ چراغ برق در تهران که متعلق به حاج‌حسین امین‌الضرب بود، در ۱۳۲۳ ق/ ۱۹۰۵ م تأسیس شد.

۲۳. کارخانهٔ کوچک برق در تهران که برق برای روشنایی عمارات دولتی تأمین می‌کرد.

۲۴. کارخانهٔ چراغ برق در مشهد که در ۱۳۲۰ ق/۱۹۰۲ م از روسیه خریداری شد.

۲۵. کارخانهٔ چراغ برق در رشت و تبریز.

۲۶. کارخانهٔ آجرپزی در نزدیکی تهران که متعلق به حاج حسین امین‌الضرب بود، ولی پس از مدتی بسته شد.

۲۷. کارخانهٔ چلواربافی در نزدیکی تهران که در زمان ناصرالدین شاه ساخته شد.

۲۸. کارخانهٔ صابون‌پزی نظافت که در ۱۳۲۸ ق/۱۹۱۰ م تأسیس شد.

۲۹. کارخانهٔ آبجوسازی در تهران که در حدود همین سال برپا شد.[۱] از این تعداد بخشی شامل کارخانهٔ و کارگاه‌های ایرانی و بخش دیگر شامل کارخانه و کارگاه‌های فرنگی در ایران بوده است.[۲]

---

۱. فرهاد نعمانی: «توسعهٔ صنعت در دورهٔ قاجار و اثر آن در غرب»، در: ***کتاب الفبا***، ج ۱ (تهران، امیرکبیر، ۱۳۵۵)، ص ۵۷-۵۶.

۲. برای موارد مختلف مبحث کارگران، کارخانه‌ها و کارگاه‌های ایرانی در اواخر قاجار به کرّات از منابع ذیل استفاده شده است: عبدالله یف: «کارگران ایران در اواخر قاجار»، ترجمهٔ مارینا کاظم‌زاده، ***کتاب آگاه مسائل خاورمیانه***، ج ۱ (تهران، آگاه، ۱۳۶۲)، ص ۷۱.۷۸؛ احمداشرف، همان منبع، ص ۸۷ و بعد.

مشخصات کارخانه‌ها و کارگاه‌های ایرانی ـ اواخر قاجاریه

نام کارخانه یا کارگاه	محل	تعداد	تعداد کارگران	درصد کارگران
کارخانهٔ ابریشم‌تابی حاج امین‌الضرب	گیلان	۱	۱۵۰	۲۸/۶
کارگاه‌های پنبه پاک‌کنی خراسان	مازندران	۹	۱۴۴	۲۷/۵
کارخانهٔ کاغذسازی	تهران	۱	۶۰	۱۱/۴
کارخانهٔ نخ‌ریسی قزوین	تبریز	۱	۴۵	۸/۶
کارخانهٔ برق	تبریز ـ مشهد تهران	۳	۴۵	۸/۶
کارخانهٔ بلورسازی امین‌الضرب	تهران	۱	۲۰	۳/۸
کارخانهٔ صابون‌پزی نظافت	تهران	۱	۲۰	۳/۸
کورهٔ آجرپزی حاج‌امین‌الضرب	تهران	۱	۲۰	۳/۸
کارخانهٔ فشنگ‌سازی	تهران	۱	۱۰	۱/۹
کارخانهٔ آبجوسازی	تهران	۱	۱۰	۱/۹
جمع		۲۰	۵۲۴	۱۰۰

(مأخذ: عبدالله‌یف، «کارگران ایران در اواخر قاجار»، *کتاب آگاه*، ص ۱۹۸ تا ۲۱۳).

مشخصات کارخانه‌ها و کارگاه‌های فرنگی در ایران-اواخر قاجاریه

نام کارخانه یا کارگاه	محل	تعداد	تابعیت	تعداد کارگران	درصد کارگران
کارخانهٔ قند	کهریزک	۱	بلژیکی	۳۰۰	۲۶/۰
کارخانهٔ قالیبافی	تبریز	۱	آلمانی	۱۰۰	۸/۷
کارخانهٔ کبریت‌سازی	تهران	۱	روسی	۵۰	۴/۳
تأسیسات نفتی	انزلی-آستارا	۵	روسی	۱۷۰	۱۴/۷
کارگاه‌های پنبه‌پاک‌کنی	مازندران-خراسان	۱۷	روسی	۳۷۲	۳۴/۰
کارگاه‌های ساختمانی	آذربایجان	۱	روسی	۳۰	۲/۶
ابریشم‌تابی	برکاده	۱	روسی	۲۰	۱/۷
کارگاه مونتاژ	تبریز	۱	آلمانی	۲۰	۱/۷
کارخانهٔ برق	انزلی	۲	روسی	۳۰	۲/۶
آجرپزی	ارومیه	۱	آلمانی	۲۰	۱/۷
روغن‌گیری	رودبار	۱	روسی	۲۰	۱/۷
کارخانهٔ تنباکو	مشهد	۱	روسی	۲۰	۱/۷
الکل‌سازی	ارومیه	۱	روسی	۱۵	۱/۳
یخ‌سازی خوشتاریا	انزلی	۱	روسی	۱۰	۰/۸
کارخانه آسیای بخاری	قزوین-ارومیه	۲	روسی-آلمانی	۲۰	۱/۷
کارخانهٔ چوب‌بری	گیلان-ارومیه	۳	روسی-آلمانی	۴۰	۳/۵
فشنگ‌سازی	اصفهان	۱	آلمانی	۱۵	۱/۳
جمع	۰	۴۱		۱۲۵۲	۱۰۰

(مأخذ: عبدالله‌یف، «کارگران ایران در اواخر قاجار»، *کتاب آگاه*، ص ۱۹۸ تا ۲۱۳).

بخش اعظم این کارخانجات دراوایل قرن بیستم در اثر کارشکنی‌های روسیه وانگلستان عملاً از کار افتاده بودند. برای مثال در حدود سال‌های ۱۹۲۰ م کارخانه‌های

ذیل در عمل تولیدی نداشتند:

۱.کارخانهٔ ریسمان‌بافی تهران

۲.کارخانهٔ اسلحه‌سازی تهران

۳.کارخانهٔ قند مازندران (دراثر دسایس روس‌ها بر هم خورد)

۴.کارخانهٔ بلورسازی تهران (در اثر دسایس خارجیان بر هم خورد)

۵.کارخانهٔ چینی‌سازی تهران (در اثر دسایس خارجیان بر هم خورد)

۶.کارخانهٔ چینی‌سازی تبریز (در اثر دسایس روس‌ها تعطیل بود)

۷.کارخانهٔ اسلحه‌سازی اصفهان (در اثر دسایس خارجیان بسته شد)

۸.کارخانهٔ گاز تهران

۹.کارخانهٔ کبریت‌سازی تهران، دراثر عدم توانائی رقابت با کبریت روسی واتریشی و سوئدی به تعطیلی کشید.

۱۰. کارخانهٔ ریسمان‌بافی صنیع‌الدوله که نتوانست با مال‌التجارهٔ خارجی رقابت کند و تعطیل شد، زیرا طبق معاهدات گمرکی و تجاری ایران وانگلیس، دولت ایران اجازه نداشت تا بر نخ و ریسمان هندوستان گمرک ببندد.[۱]

۱۱. کارخانهٔ قند کهریزک: این کارخانه به کوشش امین‌الدوله در جنوب تهران به وجود آمد. اولین محصول آن از کیفیت مرغوبی برخوردار بود، و با استقبال بسیار مردم روبرو شد. این امر باعث شکست بزرگی برای قندهای روسی در ایران شد.

صادرات قند روسیه به ایران یکی از مهم‌ترین اقلام صادراتی آن کشور بود. دولت روسیه بلافاصله قیمت قند خود را به شدت کاهش داد و با وجود تنزل دائم ارزش پول ایران که در آن هنگام تا حدود ۵۰ درصد نزول کرده بود، قیمت قند روسی به جای آنکه دو برابر شود، به نصف قیمت سابق تنزل کرد و آن از قرار هر سه کیلو، سه قران در بازارهای تهران به فروش رفت. یعنی قند روسی در بازارهای ایران به بهایی بسیار ارزان‌تر از بازارهای روسیه به فروش می‌رفت و بهای آن چنان بودکه از بهای عمل آوردن قند درخود کارخانه‌های روسیه کمتر بود.[۲]

---

۱. محمدعلی جمال‌زاده، **گنج شایگان**، ص ۹۷-۹۳.

۲. گنج شایگان، ص ۱۰۰-۹۹؛ عبدالله مستوفی: ***شرح زندگانی من یا تاریخ اجتماعی و اداری دورهٔ قاجار***، ←

(۲) سرمایه‌گذاری در معادن

در دوران صدارت امیرکبیر استخراج کلیهٔ معادن آزاد اعلام شد و اداره‌ای به نام "ادارهٔ امور معادن" تأسیس شد. طبق دستور او تنها اتباع ایران حق بهره برداری از معادن را داشتند پس از عزل و قتل او، این اقدامات نیز نادیده گرفته شد. میزان اجاره‌ای که دولت بابت معادن از سرمایه‌داران دریافت می‌کرد بسیار ناچیز بود. در جدول ذیل میزان مال‌الاجارهٔ سالیانهٔ بعضی از معادن که دولت به سرمایه‌گذاران واگذار کرد، به صورت زیر بوده است:

معادن مس سبزوار	۴۴۳۰	*تومان*
معادن نمک گرّوس	۶۰۰۰	*تومان*
معادن زغال سنگ و سنگ گچ قزوین	۱۵۸۰	*تومان*
معادن نمک طالقان	۱۲۲۰	*تومان*
معادن نمک نجم آباد	۵۶۰	*تومان*
معدن مس و سرب انارک یزد	۲۰۰	*تومان*
معدن گوگرد سمنان	۱۰۰	*تومان*
معدن زغال سنگ لار	۲۵	*تومان*
معدن زغال سنگ گل زرد	۲۵	*تومان*
معدن زغال سنگ دماوند	۵۰	*تومان*

در معدن سرب زرکان روزانه بین ۷۰۰ تا ۱۳۰۰ گیروانکه سرب استخراج می‌شده است. در ناحیهٔ شوشتر چندین چاه نفت به دست سرمایه‌داران محلی استخراج می‌شد. تنها از یکی از این معادن، روزانه ۳۴ گالون نفت سفید استخراج می‌شد که برای مصرف چراغ روشنائی و بازارهای تهران و اصفهان و شوشتر به فروش می‌رفته است. یکی از مهم‌ترین معادن ایران معدن فیروزهٔ نیشابور بود که توسط دولت به اشخاص گوناگون اجاره داده می‌شده است.

در سال ۱۳۰۰ ق/۱۸۸۳ م شاه این معدن را به مخبرالدوله اجاره داد. میزان اجاره بها

← (تهران، زوار، ۱۳۴۱)،ج ۲، ص ۵۸؛ مهدیقلی هدایت: ***خاطرات و خطرات*** (تهران، زوار، ۱۳۴۴)، ص ۶۵.

در سال اول ۹۰۰۰ تومان تعیین شده بود، با این شرط که سال بعد تا ۱۸۰۰۰ تومان افزایش یابد. در سال ۱۲۹۹ق/۱۸۸۲م درآمد کل سرمایه گذاران در معدن فیروزه در حدود ۲۳۰۰۰ لیره بود که بالغ بر ۱۷۰۰۰ لیره آن توسط خود آن‌ها به وسیلهٔ خط آهن ماوراء خزر به اروپا صادر شد.[۱]

(۳) سرمایه‌گذاری در راه‌آهن

امین‌الضرب یکی از کسانی است که بیش از دیگران در سرمایه‌گذاری به خصوص در راه‌آهن اقدام کرد. او برای ایجاد خط آهن، شهر آمل را انتخاب کرد. فاصلهٔ این شهر از تهران در حدود شش روز بود و هدف آن بود تا انحصار حمل و نقل صادرات و واردات بین شمال کشور و تهران را به دست آورد.

وی ابتدا امتیازی از شاه به دست آورد و ناحیهٔ محمودآباد را به عنوان لنگرگاه جدید انتخاب کرد و در آنجا یک کاروانسرا و چند مغازه ساخت. سپس با استخدام چند مهندس بلژیکی و خرید ریل از بلژیک، یک رشته خط بین محمودآباد و آمل ایجاد کرد. در اثر اختلاف، مهندسان بلژیکی ایران را ترک کردند و خط به دست ایرانی‌ها افتاد که در اثر عدم اطلاعات فنی کارکنان ایرانی و حمایت دولت، جریان پیشرفت خط به تهران متوقف شد.[۲]

(۴) ایجاد شرکت‌ها

مهم‌ترین شرکت‌های تجارتی اواخر قرن نوزدهم و اوایل قرن بیستم عبارت بودند از:

کمپانی امنیه: که به دستیاری کاظم امنیه در تهران برپا شد و در آغاز کار شهرت بسیار داشت.

شرکت اتحادیه در تبریز: که به دستیاری حاج مهدی کوزه کنانی و حاج مرتضی صرّاف تأسیس شد و کارش صرّافی بود.

کمپانی منصوریه: که در یزد تأسیس شد.

کمپانی فارس: که تحت ریاست حاج عبدالرحیم شیرازی تأسیس شد و چک‌های آن

---

۱. جمال‌زاده: ***گنج شایگان***، ص ۱۴۳-۱۴۲؛ واتسن: ***تاریخ ایران***، ص ۱۸۱؛ کرزن: ***ایران و قضیهٔ ایران***، ج ۱، ص ۲۹۰، ۳۵۶؛ ج ۲، ص ۲۶۰، ۶۱۹.

۲. اعتمادالسلطنه: ***روزنامهٔ خاطرات***، ص ۵۲۷؛ کرزن: ***ایران و قضیهٔ ایران***، ج ۱، ص ۵۰۲، ۵۰۳، ۷۸۷؛ محمدعلی جمال‌زاده، همان کتاب، ص ۹۸ و ۹۹.

در استان فارس مانند اسکناس‌های بانک شاهنشاهی اعتبار و رواج داشت.

شرکت مسعودیه: در اصفهان به دستیاری حاج محمد حسین کازرونی برپا شد و کار آن تجارت با خارج و صرّافی بود.

شرکت اسلامیه: در اصفهان که قصد آن رواج پارچه‌های ایرانی بود و آن‌ها برای اجرای این هدف زحمات بسیار کشیدند و دستگاه‌های پارچه‌بافی متعدد برپا کردند. این شرکت قصد داشت کارخانهٔ ریسمان‌ریسی نیز ایجاد نماید.

شرکت عمومی ایران: که به دستیاری ۱۷ نفر از سرمایه‌داران تهران تأسیس شد. سرمایهٔ آن بالغ بر ۱/۰۰۰/۰۰۰ تومان و کار آن تجارت داخلی و خارجی و صرّافی بود. یکی از کارهای مهّم این شرکت تأسیس شرکتی به نام "شرکت راه آستارا و اردبیل" بود و عمّال شرکت مدت یک سال و نیم مشغول ساختن راه مزبور بودند تا آن را به پایان رساندند.

شرکت کشتیرانی ناصری: که به دستیاری تجّار جنوب تأسیس شد و در حدود ۱۸ کشتی تجاری داشت.

کمپانی کشتیرانی شوشتری‌ها: که به دستیابی تجّار شوشتر ایجاد شد این کمپانی چهار کشتی به آب انداخته بود که تنها یکی از آن‌ها به نام "سردار"، در حدود ۳۰۰/۰۰۰ تومان ارزش داشت.[۱]

(۵) صنعت نفت

تنها صنعت در حال گسترش ایران در اوایل قرن بیستم، صنعت نفت جنوب بود. از سال ۱۹۱۲م یک لوله نفت به طول ۱۴۵ میل از محل استخراج تا پالایشگاه کشیده شد و مورد بهره‌برداری قرار گرفت. در سال‌های بعد مقدار استخراج نفت از ۶/۵ تا ۷ میلیون بشکه، در سال ۱۹۱۰م به ۱۲ میلیون بشکه در سال ۱۹۲۰م رسید و در تولید جهانی نفت، مقام پنجم را احراز کرد و در سال ۱۹۱۲م میزان استخراج نفت باز هم به ۲۰ درصد افزایش یافت.[۲] اما این صنعت در حال گسترش، کاملاً در اختیار انگلستان بود.

---

۱. جمال‌زاده: *گنج شایگان*، ص ۹۹-۹۸.

۲. سلطان‌زاده: *منتخب آثار*، ص ۸۶.

(۶) نفوذ تجّار واشراف و نجبا در کشاورزی

الف. سرمایه گذاری در امور صنعتی

به دنبال ورشکستگی مالی دولت، در سطحی وسیع و بی سابقه، دولت دست به فروش املاک دولتی زد. خریداران این املاک، بخش عظیمی از تجّار ونیز گروهی از اشراف و نجبا و رجال بودند که مستقیماً با بازارهای جهانی رابطه اقتصادی داشتند.

فرمان رسمی فروش املاک دولتی در سال‌های ۹۱-۱۸۹۰م صادر شد. اما در حقیقت فروش این املاک در سال‌های قبل از این تاریخ آغاز شده بود. خریداران این اراضی، آن را با بهای اندکی به دست می‌آوردند. آمار و گزارش‌های زیر نشانگر این اقدامات بوده است:

* روستای "کروک" در اطراف بم که از املاک دولتی بود و حدود ۵۰۰۰ تومان ارزش داشت، به مبلغ ۵۰۰ تومان یعنی یک دهم ارزش واقعی خود به یکی از سرمایه‌داران فروخته شد.

* اکثر اراضی دولتی استان کرمان توسط یکی از اشراف به نام فرمانفرما به بهایی بسیار ارزان خریداری شد.

* ناحیهٔ بوداق‌آباد کرمان که ۳۰۰/۰۰۰ تومان ارزش داشت، به قیمت ۴۲/۰۰۰ تومان و "یافت آباد" که ۱۰۰۰ تومان قیمت داشت، به مبلغ ۱۰ تومان به فرمانفرما فروخته شد.

* فتح‌الله اکبر (سپهدار اعظم)تمامی املاک دولتی گیلان و سیف‌الدوله بخش عمدهٔ املاک دولتی پیرامون نیشابور را خریداری کردند.[1]

بررسی اسناد آن عصر، اطلاعات دقیق‌تری در این روند را نشان می‌دهد:

> *تجّار در این بَلَد (اصفهان) بسیارند و همه معاملهٔ اقمشه و اجناس دارند. این سنوات غالب دست به زراعت برده‌اند و ملک‌داری هم می‌نمایند. حاجی محمد خلیل و برادرش (اهل استان فارس) بساط تجارت را تا اقصی بلاد هندوستان و تا انتهای فرنگستان پهن نمودند... وصیت تجارت آن‌ها به اطراف معموره رسید و چندین باغ و قریه و مزارع را مالک شدند. حاجی میرزانصیربهشتی (اهل*

۱. رجوع کنید به: کرزن: **ایران و قضیهٔ ایران**، ج ۲، ص ۵۸۰-۵۸۹.

فارس)، مادام زندگانی به شغل تجارت و زراعت معیشتی به وسعت داشت.

میرزا محمدحسین (اهل فارس) چون متاع تجارت را کاسد دید، سرمایهٔ خود را داده املاک خرید.

حاجی شیخ زین‌العابدین میل به شغل تجارت که بهترین کسب‌هاست نمود و سرمایه بیندوخت. پس از شیراز به هندوستان رفت، سالی مکث نکرده به جانب کشمیر شتافت.. بعد از چندین سال عوایدشیراز نمود و چون بازار تجارت را کاسد و معاملات را فاسد بدید، چیزی از اندوختهٔ خود را بداد و چندین قریه و مزرعه در بلوک حومهٔ شیراز در عوض بگرفت.[۱]

ب. سرمایه‌گذاری درامور کشاورزی

پس از شکست پیشه وران، سرمایه گذاران در امور صنعتی یا سرمایه‌گذاران تجاری وصنعتی به شکل دیگری فعالیت اقتصادی خود را آغاز کردند. با کاهش وعدم صادرات کالاهای صنعتی از اقتصاد ایران، افزایش کیفی زمین، فروش املاک زراعی دولتی به سرمایه‌داران، ضبط املاک خرده مالکان، افزایش روزافزون صادرات مواد خام به کشورهای بیگانه آغاز شد.

"تومانیاس" (سرمایه‌دار نامی) در آغاز کار به صدور کالا از ایران اقدام کرد. همین که پنبه در بازار جهانی و به خصوص در روسیه اهمیت یافت، شرکت تومانیانس به خرید املاک در قزوین و گیلان و آذربایجان دست زد وبه کشت پنبه اقدام کرد و بعدها در اثر جنگ‌های داخلی امریکا و کمبود پنبهٔ آمریکایی در بازار جهانی، سود سرشاری از معاملات پنبه برد.

"جمشیدیان" (ارباب جمشید) که کارش صرّافی بود، پس از رونق بازار مواد خام در بازارهای جهانی، به خرید املاک در تهران و فارس و خراسان دست زد و پس از تهیهٔ مواد خام به صدور آن‌ها اقدام نمود.

"جهانیان" نیز که کارش تجارت و صرّافی بود، در هنگام بالا رفتن ارزش پنبه در بازارهای جهانی، به خرید زمین و کشت پنبه اقدام کرد و از این راه سود سرشاری بود.[۲]

---

۱. حسن‌فسائی: **فارسنامهٔ ناصری**، ص ۶۲، ۶۳، ۷۴، ۷۶؛ میرزاحسین‌خان تحویلدار: **جغرافیای اصفهان**، ص ۹۲.

۲. زین‌العابدین مراغه‌ای: **سیاحتنامهٔ ابراهیم‌بیگ**، ص ۱۶۳؛ حاج سیاح: **خاطرات حاج سیاح**، ص ۴۸۲؛ ←

یکی از بزرگ‌ترین سرمایه‌داران املاک آن عصر به نام "حاجی حسن وکیل‌الدوله" در کرمانشاه، تبعهٔ دولت انگلیس شده بود. اودارای نشان "سنت میشل" از دولت انگلیس بود.[۱]

حاج سیاح در خاطرات خود می‌نویسد که:

امروز از دهات وکیل‌الدوله عبور می‌کردیم. اواز ملاّکان کرمانشاه و در نزد دولت و همه جا نافذالقول است،[۲] و تجارت با همه جا تا پاریس و لندن دارد. کشت کتیرا را او رواج داده است. در سال ۱۸۸۲ م اورسل نوشت که زرتشتیان ایران مورد حمایت سفارت انگلیس بودند و یک زرتشتی بسیار ثروتمند ایرانی رسماً تبعهٔ انگلستان است.[۳]

ادوارد براون در اوایل قرن بیستم نوشت که:

زکریا تاجر باشی از مأموران کنسولگری روسیه در تبریز است که روس‌ها به او "آگنت" و در ایران تاجرباشی می‌گویند. هر دولت خارجی یک تاجرباشی دارد که مستخدم کنسولگری است. حاجی فرج صرّاف نیز از اتباع معروف روس است و با کنسولگری روابط دائمی و نزدیک دارد و اغلب کارهای روس‌ها در تبریز نیز توسط او اجرا می‌شود.[۴]

گسترش محصولات جدید کشاورزی یکی از مهّم‌ترین اقداماتی بود که به دست تجّار ملّاک انجام می‌پذیرفت. آماده ساختن نابودی تدریجی محصولات ابریشم و در عوض تولید مواد دیگری نظیر برنج و توتون و تنباکو، کشت و گسترش محصولات جدید نظیر خشخاش و پنبه از این نوع اقدامات تجّار و ملّاک ایران بود.

مقدار کل ابریشم گیلان که در سال ۱۶۷۰ م به گفتهٔ شاردن در حدود ۶/۰۷۲/۰۰۰ گیروانکه بود، در سال ۱۸۸۵ م به نوشتهٔ بنجامین به ۶۰۸/۰۰۰ گیروانکه تنزل یافته بود.[۵]

← *تاریخچهٔ بانک ملی ایران*، ص ۵۱-۴۷.

۱. رجوع شود به اعتمادالسلطنه: **روزنامهٔ خاطرات**، ص ۶۸؛ ویلیامز جکسن: **سفرنامهٔ جکسن**، ترجمهٔ منوچهر امیری/فریدون بدره‌ای، (تهران، خوارزمی، ۱۳۶۹)، ج ۳، ص ۲۴۸.

۲. حاج سیاح: **خاطرات حاج سیاح**، ص ۲۳۲.

۳. ارنست اورسل: **سفرنامهٔ اورسل**، ص ۲۲۵-۲۲۴.

۴. ادوارد گرانویل براون: **نامه‌هائی از تبریز**، ترجمه حسن جوادی (تهران، خوارزمی، ۱۳۵۱)، ص ۱۸۷.

۵. کرزن: **ایران و قضیهٔ ایران**، ج ۱، ص ۴۸۶-۴۸۳؛ ج ۲، ص ۵۹۳.

اما تولیدات و صادرات مواد خام مانند پشم، توتون، تنباکو و برنج افزایش یافت. در حالی که ابریشم گیلان در انحطاط کامل به سر می‌برد، زراعت توتون و خشخاش به مقادیر کلی جای ابریشم را اشغال کرد.

جدول زیر گسترش کل صادرات توتون و تنباکوی ایران را مشخص می‌کند.[۱]

سال	*مقدار به قران*
۱۳۲۵-۱۳۲۶ق/۸-۱۹۰۷م	۱/۸۱۸/۷۲۳
۱۳۲۶-۱۳۲۷ق/۹-۱۹۰۸م	۱/۶۱۳/۶۲۴
۱۳۲۷-۱۳۲۸ق/۱۰-۱۹۰۹م	۲/۶۶۸/۹۰۱
۱۳۲۸-۱۳۲۹ق/۱۱-۱۹۱۰م	۲/۸۷۹/۴۱۴

مهم‌ترین مواد خام صادره از ایران در اوایل قرن بیستم میلادی عبارت از: پوست، پشم، خشکبار، چوب، شمشاد، کتیرا و گیاهان رنگی نظیر حنا، آنغوزه، مازو، زعفران، چرم، نیل، خرما، گیاهان داروئی، ادویه، توتون تنباکو، برنج، پنبه و غیره بوده است.

۶. کارگران

از اواخر قرن ۱۹ و اوایل قرن ۲۰ میلادی در اثر تحولات عمیق سیاسی و اقتصادی که در کشور روی داده بود و باعث ورشکستگی پیشه‌وران و یا خانه خرابی روستائیان شده بود، قشری به وجود آمد که اکثر آن‌ها از فقرای شهری و اعضای ایلات و به خصوص عمده‌ترین بخش آن از روستائیان خانه خراب تشکیل شده بودند.

به دنبال ایجاد کارخانجات گوناگون، دگرگونی‌هائی درتقسیم‌بندی کارگران ایرانی به چشم می‌خورد. این دگرگونی‌ها را می‌توان به دو بخش عمده تقسیم کرد:

اول کارگرانی که به صنایع دستی و فعالیت‌های سنتی اشتغال داشتند و دیگر کارگرانی که در صنایع جدید ماشینی و فعالیت‌های نوین دیگر مانند ساختمان راه آهن و راه سازی و قطع اشجار جنگلی کار می‌کرد.[۲]

۱. محمدعلی جمال‌زاده: **گنج شایگان**، ص ۲۲ و ۳۵.

۲. برای اطلاع بیشتر در موارد مختلف کارگران و آمار آن رجوع شود به مقالهٔ عبدالله یف: «کارگران ایران ←

مجموع نیروی کار شهری را حدود ۱۲۶ هزار تخمین زده‌اند که نزدیک به ۱۷ هزار نفر آنان در صنایع دستی و فعالیت‌های سنتی کار می‌کردند. نکته‌ای که دربارهٔ برآورد کارگران باید توجه داشت این است که این تعداد مربوط به سال معیّنی نبوده، بلکه مجموع تعداد کارگرانی است که در دههٔ آخر قرن نوزدهم میلادی تا دوران جنگ جهانی اول در رشته‌های مختلف اشتغال داشته‌اند.

(۱) کارگران صنایع دستی

در آن دوران حدود ۹۸ هزار نفر در صنایع دستی و حدود ۱۱ هزار نفر در سایر فعالیت‌های سنتی کار می‌کردند. بخش عمدهٔ کارگران صنایع دستی یعنی بیش از ۱۰۰۰ نفر در قالی بافی به کار مشغول بودند. کارگاه‌های عمدهٔ قالی بافی در سلطان آباد (اراک) تبریز، کرمان، همدان و اصفهان قرار داشتند. سایر کارگران صنایع دستی از اصناف مختلف بودند. حدود ۲۰ هزار نفر در صنایع دستی، ۲ هزار نفر در فلز کاری (مانند شمشیرسازی، آهنگری، مسگری و غیره)، نزدیک به ۱۰۰۰ نفر در چرم‌سازی، ۵۰۰ نفر در چاپخانه‌ها و ۱۰ هزار نفر در سایرحِرَف و صنایع دستی کار می‌کردند. ضمناً حدود ۵ هزار نفر نیز در شهرها در صنایع خانگی اشتغال داشتند. کارگرانی که در سایر فعالیت‌های سنتی کار می‌کردند از این قرار بودند: ۲۰۰ نفر در معادن مختلف کشور، ۴ هزار نفر در غواصی و صید صدف و ماهی در خلیج‌فارس، ۴ هزار نفر قایقران و کارگران بنادر و کشتیرانی در خلیج فارس و دریای خزر و ۳ هزار نفر باربران بنادر و شهرهای تجارتی.

(۲) کارگران صنایع ماشینی و فعالیت‌های جدید

این کارگران که از ۱۲ هزار کارگر ایرانی و ۵ هزار کارگر روسی تشکیل می‌شدند، در کارگاه‌ها و مؤسساتی کار می‌کردند که در اواخر قرن نوزدهم واوایل قرن بیستم به همّت تجّار و سرمایه‌داران ایرانی و یا سرمایه‌گذاران روسی، انگلیسی، آلمانی و بلژیکی در ایران تأسیس شده بود و به سه گروه تقسیم می‌شدند.

* کارگران صنایع بزرگ خارجی، که شامل تأسیسات شرکت نفت ایران و انگلیس در

← دراواخر قاجار»، *کتاب آگاه ـ مسائل خاورمیانه*، ص ۹۹ و بعد؛ چارلز عیسوی: *تاریخ اقتصادی ایران*، ص ۷۸-۷۱.

خوزستان با حدود ۷ هزار نفر کارگر، کارگران شیلات شمال متعلق به لیانازوف (تبعهٔ روسیه) با بیش از ۴ هزار کارگر و تأسیسات چوب و قطع اشجار جنگل شمال متعلق به خوشتاریا (تبعهٔ روسیه) با ۳۰۰ نفر کارگر بود.

* کارگرانی که در کارهای راه‌سازی و حمل و نقل فعالیت داشتند، شامل ۳ هزار نفر کارگر ساختمانی در راه آهن تبریز ـ جلفا و ۳۰۰ نفر کارگر راه سازی در شمال کشور و ۲۰۰ نفر کارگر دائمی در راه آهن‌های کشور بودند.

* کارگران صنایع کوچک و متوسط ماشینی که از ۶۱ کارگاه و کارخانه با ۱۷۰۰ نفر کارگر تشکیل می‌شدند. تعداد ۲۰ کارخانه با ۵۲۴ کارگر متعلق به سرمایه‌داران ایرانی و ۴۱ کارخانه با ۱۱۵۲ کارگر متعلق به سرمایه‌داران خارجی (به طور عمده روسی) بودند.

* کارگران کارگاه‌ها و کارخانه‌هایی که به سرمایه‌داران ایرانی تعلق داشت از این قرار بودند: ۱۴۴ نفر در ۹ کارگاه پنبه‌پاک‌کنی ماشینی در مازندران و شمال خراسان، ۱۵۰ نفر در کارخانهٔ ابریشم‌تابی امین‌الضرب در گیلان، ۶۰ نفر در کارخانهٔ کاغذسازی تهران، ۴۵ نفر در کارخانهٔ نخ‌ریسی قزوینی در تبریز، ۴۵ نفر در کارخانجات برق تهران و تبریز و مشهد، ۲۰ نفر در کارخانهٔ بلورسازی امین‌الضرب در تهران، ۲۰ نفر درصابون‌پزی نظافت در تهران، ۲۰ نفر در کارخانهٔ آجرپزی امین‌الضرب در تهران، ۱۰ نفر درفشنگ‌سازی تهران و ۱۰۰ نفر در کارخانهٔ آبجوسازی تهران.

* کارگران کارگاه‌ها و کارخانجات متعلق به سرمایه‌گذاران خارجی از این قرار بودند: ۳۰۰ نفر در کارخانهٔ قند کهریزک (بلژیکی)، ۱۰۰ نفر در کارخانهٔ قالی‌بافی تبریز (آلمانی)، ۵۰ نفر در کارخانهٔ کبریت سازی تهران (روسی)، ۱۷۰ نفر در ۵ کارگاه تأسیسات نفت در انزلی و آستارا (روسی)، ۲۷۲ نفرد ر ۱۷ کارگاه پنبه پاک‌کنی ماشینی در مازندران و خراسان (روسی)، ۳۰ نفر در کارگاه‌های ساختمان راه آهن آذربایجان (روسی)، ۲۰ نفر درکارخانهٔ ابریشم تابی برکاده (روسی)، ۲۰ نفر در کارگاه مونتاژ تبریز (آلمانی) ۳۰ نفر در کارخانهٔ آسیای بخاری در قزوین و ارومیه (روسی و آلمانی) و ۱۵ نفر در کارخانهٔ فشنگ سازی اصفهان (آلمانی).

(۳) کارگران مهاجر

در بررسی وضع جوامع کارگران در اواخر قاجار تعداد وموقعیت کارگران مهاجر از

اهمیّت خاصی برخوردار است. کارگران مهاجر به دو گروه متمایز تقسیم می‌شدند. یکی کارگران مهاجر روسی که در مناطق شمالی کشور کار می‌کردند و دیگر کارگران مهاجر ایرانی که در قفقاز و ترکستان کار می‌کردند. شمار کارگران روسی در ایران حدود ۵ هزار نفر بود که بخش عمده‌ای از ۱۷ هزار نفر کارگر صنایع و فعالیت‌های جدید را که در بالا به آن اشاره شد، تشکیل می‌دادند. از این کارگران ۱۲۰۰ نفر در شیلات شمال، ۳ هزار نفر در ساختمان راه آهن تبریز و جلفا، ۴۰۰ نفر در تأسیسات خوشتاریا و آلینیکف در گیلان، ۱۲۰ نفر در تأسیسات نفت برادران نوبل در گیلان و ۱۵۰ نفر در تأسیسات نفت برادران رمضان اوف در گیلان کار می‌کردند. گذشته از این کارگران، ده‌ها نفر از صاحبان حرفه و استادکاران روسی نیز در شهرهای بزرگ شمالی کشور به خصوص در مشهد و شهرهای گیلان و مازندران به کار اشتغال داشتند.

کارگران مهاجر ایرانی در قفقاز وترکستان در دورهٔ مورد نظر شامل ده‌ها هزار تن بود. بزرگ‌ترین شمار مهاجرت کارگران ایرانی از آذربایجان به قفقاز و تا حدی از خراسان به ترکستان بود. طبق اسناد و ارقام موجود، ده‌ها هزار کارگر ایرانی در اوایل قرن کنونی در شهرهای باکو، تفلیس، باطوم، گنجه و سایر شهرها و بنادر قفقاز به کار اشتغال داشتند. کارگران مهاجر ایرانی که از خراسان، سیستان و کردستان در جستجوی کار به آسیای میانه مهاجرت می‌کردند، نیز قابل ملاحظه بود. هرساله ۱۰ تا ۱۰۰۰ نفر از اهالی سیستان برای کار در خطوط راه‌آهن، به مرو و عشق‌آباد می‌رفتند. در ۱۹۰۹م به علت افزایش متقاضیان مهاجرت به آسیای میانه، تعداد دفاتر صدور گذرنامه در روستاهای خراسان از ۱۰ واحد به ۲۵ واحد افزایش یافته است و در ۱۹۰۵م شمار اتباع ایرانی در عشق‌آباد بیش از ۵ هزار نفر بوده است.

(۴) کار زنان و کودکان

به طور وسیعی کار زنان و کودکان در صنایع کشور رایج بود و برخی از صنایع تقریباً به طور کامل وابسته به کار زنان و کودکان بودند. مثلاً در کارخانهٔ ابریشم‌تابی رشت تمام ۱۵۰ نفر کارگر را زنان تشکیل می‌دادند. در صنایع نساجی و به خصوص در قالی‌بافی زنان بخش اعظم نیروی کار را تشکیل می‌دادند، در شیلات شمال (متعلق به لیانازوف) نیز ۳۰۰ نفر کارگر زن اشتغال داشتند. از وقایع جالب آن دوره در ارتباط با کار زنان و

کودکان آن است که دولت ایران در ۱۹۰۴ م به درخواست روحانیت، کار زنان و کودکان کمتر از ۱۲ ساله را در تأسیسات فرنگی (مسیحی) ممنوع اعلام کرد و چون شرکت قالی‌بافی زیگلر در سلطان‌آباد به طور وسیعی از کار زنان و کودکان استفاده می‌کرد، از هاردینگ سفیر انگلیسی درخواست کمک کرد.وی نیز با سفیر روسیه تزاری وارد مذاکره شد. بالاتفاق برای لغو این مقررات به دولت ایران فشار آوردند. لیکن سفیر روسیه از انجام درخواست وی خودداری کرد. با این همه نظر به ضعف حکومت مرکزی این مقررات نیز مانند بسیاری از قوانین و مقررات حکومتی به زودی به بوتهٔ فراموشی سپرده شد و کار زنان و کودکان همچنان ادامه یافت.

استفاده از نیروی کار کودکان به خصوص در کارگاه‌های قالی‌بافی و نساجی رایج بود. مثلاً در کارگاه قالی‌بافی محمداوف در تبریز ۵۰۰ نفر کودک ۶ تا ۱۴ ساله کار می‌کردند. در کارخانهٔ نخ‌ریسی قزوینی در تبریز نیز بیشتر کارگران را کودکان تشکیل می‌دادند. در کارگاه‌های ابریشم‌تابی لنگرود و لاهیجان نیز پس از اعلام ممنوعیت کار زنان در ۱۹۰۴ م از نیروی کار پسران استفاده می‌شد. درکارگاه‌های شال‌بافی کرمان نیز از پسر بچه‌های ۷ تا ۱۴ ساله استفاده می‌شد، به خصوص از آن رو که انگشتان کوچک آنان را برای شال‌بافی مناسب‌تر می‌دانستند.

۷. روستاییان

درنیمهٔ اول قرن سیزدهم هجری قمری زمین هنوز اهمیت خود را حفظ کرده بود. علاوه بر مالکیت دهقانان خرده مالک، دیگر اشکال مالکیت بر زمین نیز وجود داشت. به طور کلی در جامعهٔ سنتی ایران در دوران قاجار، اراضی و املاک مختلف به شرح ذیل موجود بود که عبارت بودند از:

* املاک سلطنتی متعلق به شاه و ولیعهد و دیگر افراد خاندان سلطنت که معمولاً از مرغوب‌ترین املاک بود.
* اراضی خالصه یا اراضی دولتی (تیول).
* اراضی اشراف و نجبا، فرماندهان ارتش و رهبران ایلات و قبایل.
* اراضی موقوفه یا اراضی اماکن مقدسهٔ مذهبی.
* اراضی خرده مالکان اراضی مشترک.

(۱) املاک خالصه یا اراضی دولتی

این املاک در اختیار شاه بود و شاه می‌توانست "رقمی" صادر کند و آن را به روستاییان و یا به مالکان بزرگ واگذار کند. بخش اعظم این اراضی را اشخاصی اجاره می‌کردند که از زراعت کوچک‌ترین اطلاعی نداشتند، اما به سبب وابستگی به دولت، بی‌رحمانه روستاییان را استثمار می‌کردند.

(۲) اراضی اشراف، نجبا، فرماندهان ارتش و رهبران ایلات و قبایل

اعطای تیول از ویژگی‌های دوران قاجار بود. این اراضی در ازای خدمات لشکری و کشوری به رهبران ایلات و فرماندهان ارتش و کارمندان عالی‌رتبه واگذار می‌شد.

املاک فرمانفرما در منطقهٔ وسیعی بین استان فارس و استان کرمان وبنادر جنوب پراکنده بود در این املاک یک رودخانه، ۶۰ قنات، ۳۶۰ آسیاب و قریب یک میلیون انسان وجود داشته است. علاوه بر آن فرمانفرما در نواحی غربی ایران نیز مالک ناحیه‌ای وسیع با ۲۵۰ روستا بوده است.[۱]

امیر و فرمانروای قاین[۲] دارای ارتش سوارهٔ منظمی مرکب از ۴۵۰ سوار بوده است و در امور داخلی اراضی خود از استقلال کامل مالی و قضایی و نظامی برخوردار بوده است، و یا بهترین اراضی زراعی کاشان در تیول خانواده‌های بزرگی چون منشی‌الممالک، عیسی‌خان امین خلوت، امین‌الدوله و غیره بوده است.[۳]

به مرور زمان زمین‌داران بزرگ تصمیم بر آن گرفتند تا اراضی تیولی را موروثی خود سازند و به تدریج که از نظارت دستگاه دیوان بر اراضی تیول کاسته می‌شد، این تمایل در تیولداران پدید می‌آمد که تیول‌ها را مبدّل به املاک شخصی کنند و خود مالک بالفعل آن‌ها شوند.

(۳) اراضی موقوفه

این اراضی متعلق به مؤسسات مذهبی و ادارهٔ آن‌ها به دست روحانیان بوده است. آن‌ها از پرداخت مالیات دولتی معاف بودند و در امور داخلی خود استقلال کامل داشته‌اند.

---

۱. ابوالفضل قاسمی: ***الیگارشی یا خاندان‌های حکومت‌گر ایران***، ص ۵۶.

۲. فرمانروای ناحیهٔ وسیعی در استانهای خراسان و سیستان بوده است که ۳۶۰ کیلومتر طول و عرض داشته است.

۳. رجوع شود به: عبدالرحیم ضرابی، ***تاریخ کاشان***، ص ۱۵۴-۱۳۶؛ میرزاخانلرخان: ***سفرنامه***، ۱۵۴-۱۳۶.

(۴) املاک اختصاصی

این املاک از اهدای شاه و یا احیاکردن اراضی بایر و یا وسیلهٔ ارث و خریداری به دست می‌آمد و صاحبان آن برای خرید و فروش آزاد بودند. هر فردی می‌توانست. زمین بایری انتخاب و در آنجا زراعت کند، به شرطی که چند درصد عایدی آن به دولت پرداخت شود و ارزش برخی از این زمین‌ها بین چند هزار تا پانصد هزار فرانک بوده است.[۱]

(۵) اراضی خرده مالک

مالکیت خرده مالکی عبارت از مالکیت نوعی اراضی بود که براساس سند به روستاییان تعلق می‌گرفت. در این قبیل روستاها، رعیّت در زمین زراعی خود دارای خانه بود که بابت آن مالیات پرداخت نمی‌کرد. در بخش‌هایی که قسمتی از اراضی زراعی روستا به ارباب و قسمت دیگر به زارعان تعلق داشته است، زارعان غالباً خانه‌های خود را در اراضی اربابی بنا می‌کردند. در چنین مواردی آن‌ها موظف به پرداخت مالیات مخصوصی به ارباب بودند. روستاهایی وجود داشتند که جزومالکیت ارباب محسوب می‌شدند، ولی رعایای آن از حقوق معیّنی برخوردار بودند. در این روستاها، مالکان از قدیم‌الایام اراضی زراعی را بین زارعان تقسیم کرده بودند، به طوری که هر یک از آن‌ها صاحب قطعه زمین معیّنی بودند. زارعان در این اراضی کارهای عمرانی زیاد انجام می‌دادند. از جمله اراضی نامرغوب را بدل به اراضی قابل کشت می‌کردند و برای آبیاری کشتزارها هم نهر و قنات حفر می‌کردند، اطراف باغات را پرچین می‌کشیدند و نهال غرس می‌کردند. روی این اراضی مثل اراضی خود کار می‌کردند. در پاره‌ای از نواحی زارعان حق خرید و فروش این اراضی را نیز داشته‌اند، مشروط بر آنکه معامله بین خود آنان انجام گیرد. در قباله‌نامه با صراحت ذکر می‌شد که معامله فقط برای فروش حق بهره‌برداری از زمین است.

خانه‌های دهکده اگر با پول و مصالح ارباب ساخته می‌شد به ارباب تعلق می‌داشت و اگر بدون کمک ارباب ساخته می‌شد، ازآن زارع بود. در حالت اول ارباب فقط پس از جبران مخارج مصالح ساختمانی (بدون محاسبه کار انجام شده) اجازه می‌داشت که

---

۱. رجوع شود به: کرزن، *ایران و قضیهٔ ایران*، ج ۲، ص ۲۸۴؛ هانری رنه دالمانی: *سفرنامه*، ص ۷۳-۷۲.

زارع را از خانه‌اش اخراج کند.

یکی از تحمیلات و فشارهایی که بر کشاورزان وارد می‌شد، چگونگی توزیع مالیات اراضی بود. در پایان سدهٔ ۱۳ ق/۱۹ م اجاره‌داران حدود ۶۰ تا ۷۵ درصد مالیات مالکان را جنسی و بقیه را به صورت نقدی تأدیه می‌کردند. نگاهی به کیفیت تکالیفی که روستاییان در مقابل استفاده از زمین داشتند، فشار و ظلم مالکان را به وضوح نشان می‌دهد:

۱. تقدیم یک پنجم محصول دیم، و یک سوم محصول زمین‌های آبی.
۲. تأمین مخارج مباشر و سواران خان.
۳. تقدیم یک سوم بهرهٔ مالکانه به صورت جنس و دو سوم بقیه به نقد.
۴. حمل سهمیهٔ ارباب به انبارهای او و یا بازار فروش.
۵. در صورتی که سهمیهٔ مالک تا رسیدن محصول جدیدی در بازار به فروش نمی‌رفت تا یک ماه قبل از برداشت محصول جدید، بایستی هنگام خرمن محصول جدید، با قیمت یک ماه پیش، سهم ارباب به او مسترد دارند. بدین ترتیب ارباب در ازای هر یک من غلّه، یک من و نیم و گاهی تا دو من غلّه دریافت می‌کرد.
۶. در فصل سرما اسب‌های مالک بین روستاییان تقسیم می‌شد و آنان هزینهٔ نگه‌داری اسبان را به عهده می‌گرفتند.
۷. هنگام ساختمان خانه برای ارباب، روستاییان مجبور به بیگاری بودند. تعیین تعداد آنان با ارباب و تهیهٔ خوراک روزانه، به عهدهٔ خودشان بود.
۸. تهیهٔ وسایل سوخت ارباب به عهدهٔ روستاییان بود.
۹. حمل نامه‌ها بین چاپارخانه‌ها به عهدهٔ روستاییان بود.
۱۰. حمل اجناس مالک از نقاط دوردست به ده، به عهدهٔ روستاییان بود.
۱۱. کوچ‌نشینانی که هنگام زمستان از ییلاق باز می‌گشتند، توسط مالک بین روستاییان سرشکن می‌شدند و گاه اموال و دارایی آنان به غارت می‌رفت.
۱۲. روستاییان اجبار داشتند هم برای دولت و هم برای مالک خدمت سربازی انجام دهند و هنگامی که سرباز دولت می‌شدند، سربازی پیشهٔ مادام‌العمر می‌شد و پس از مرگ، به فرزندانشان منتقل می‌شد. سربازی برای مالک به دو صورت بود. در حالت

اول مالک از هر ۲۵ خانوار یک سرباز می‌گرفت و تهیهٔ اسب و اسلحه و آذوقهٔ او و خانواده‌اش به عهدهٔ سایر روستاییان بود. ارباب از این نوع سواران برای شکار و نیز سرکوبی دیگران استفاده می‌کرد. در صورت دوم، در مواقع حسّاس که ارباب برای حمله به املاک همسایگان، احتیاج به سوار داشت، تمام زارعانی که قدرت اسلحه داشتند، بسیج می‌شدند و تهیهٔ لوازم مورد احتیاج جنگ نیز به عهدهٔ خودشان بود.

۱۳. به هنگام شکار مالک، روستاییان تهیهٔ مخارج او و اطرافیان و میهمانان او را به عهده داشتند.

۱۴. مالک، زارعان را جریمه و حتی تیرباران می‌کرد. محاکمه کردن، تعیین و تغییر (ازدیاد) مالیات و حبس شلاق و شکنجه حق مسلم‌خان و مباشر او بود. بنا به نوشتهٔ «ویرینگ Wring» در آغاز قرن نوزدهم، قسمت اعظم اراضی استان فارس و نواحی مرکزی ازآن دولت و شاه بوده است. زارعان نصف محصول را به عنوان مال‌الاجاره می‌پرداختند و علاوه بر آن مأموران دولت مبلغی را که برای تهیهٔ بذر به روستاییان داده بودند از سهم زارعان کسر می‌کردند. طبق نوشتهٔ ملکم در اراضی دولتی ابتدا مأمور دولت مقدار غلّه را در محل معلوم می‌کرد، اگر زارع بذری از دولت گرفته بود به همان مأمور پس می‌داد. سپس ده درصد از محصول را برای دروگر و خرمن کوب کنار می‌گذاشتند و مابقی به نسبت مساوی بین شاه و رعیّت تقسیم می‌شد.

دولت در اراضی خود همان حقوقی را دارا بود که سایر مالکان داشتند. یعنی ده یک محصول و قیمت آب را از زارع می‌گرفتند. تنها اختلافی که بین املاک دولتی با املاک عادی وجود داشت این بود که زارع املاک دولتی، گذشته از ده یک محصول باید ده یک کاه را نیز به دولت واگذار نماید.[1] در سال ۱۸۴۰ م فلاندن می‌نویسد که مالیات زراعی به مانند اروپاست، اما به مراتب غیرعادلانه‌تر از آن است، زیرا نه تنها مالیات نقدی بلکه مالیات جنسی هم دریافت می‌گردد که در اروپا معمول نیست.[2]

در سال ۱۸۰۶ م ژوبر نوشت که خرج ارتش ایران در هنگام حرکت با مردم سرزمینی است که آن‌ها از آنجا می‌گذرند. شهرستان‌هائی که گذرگاه ارتش ایران می‌شد خود را در

---

۱. رجوع شود به: لمبتون، *مالک و زارع*، ص ۲۱۱؛ ۲۸۳-۲۸۲؛ ملکم، *تاریخ ایران*، ص ۵۶۶ و بعد.

۲. فلاندن: *سفرنامه*، ص ۱۲۳.

چنان رنجی می‌یافتند که گوئی دشمن آنجا را اشغال کرده است.[۱] در سال ۱۸۱۵ م ملکم نوشت که مالیات‌هایی اضافه به سبب حدوث لشکرکشی تازه، ساختمان مجاری آبیاری توسط دولت، ساختمان کاخ‌های سلطنتی، عبور سپاهیان، عبور سفرای خارجی و عروسی خاندان شاهی از روستاییان اخذ می‌شد. در اثر این روش، اغلب زارعان، محصول درو نکردهٔ خود را به بهای نازلی به فروش می‌رساندند تا ادای وجه کنند.[۲]

در سال ۱۸۴۰ م فلاندن نوشت که میزان مالیات‌های اضافه، برحسب میهمانی‌های شاه فرق می‌کند و بهانه‌ای است برای لخت کردن مردم. در شهرها و به‌ویژه در روستاها به محض اینکه خارجیان به همراهی یک مهماندار وارد می‌شدند مردم با وحشت به آنان نزدیک می‌شدند. مهماندار نمی‌گذاشت صدای زاری این بیچارگان بلند شود و آنان را مجبور می‌کرد تا وظایف اجباری خود را انجام دهند. از یکی نان، از دیگری مرغ، تخم مرغ، کره و پنیر و غیره می‌گرفت. روستاییان جور و جفا دیده و کتک خورده در وقت دیدار ما تنها با چشمان اشک آلود و غضبناک آثار نارضایتی خود را ظاهر می‌ساختند. تقریباً از هر محلی که می‌گذشتیم علائم بدبینی و نارضایتی از چهرهٔ اهالی آشکار بود.[۳] در سال ۱۸۶۰ م واتسن می‌نویسد که هنگام اعلام حرکت موکب ملوکانه و عبور او از یک ناحیه به جای آنکه این خبر در میان اهالی تولید شادی کند، سبب می‌شد که آن‌ها مبلغ سرشاری به اعلیحضرت تقدیم دارند تا آنان را از ازین افتخار معاف دارند.[۴]

در سال ۱۸۸۲ م اورسل می‌نویسد تأمین مخارج بیگانگان و چادرنشینان و مأموران مالیات سرانه و باجگیران تنها مسأله‌ای نیست که موجب وحشت روستاییان می‌شود، بلکه آفت بزرگ آن‌ها نزدیک شدن یک فوج نظامی است. روستاییان به محض اطلاع از این فاجعه از زادوبوم خود فراری می‌شوند. سپاهیان در مسیر خود هر خانه‌ای را خراب و به صاحب آن قنداق تفنگ حواله می‌کنند و جز چشمی برای گریستن چیزی پشت سر خود باقی نمی‌گذارند.[۵] طبق یادداشت‌های اورسل، دولت برای ساختمان راه قزوین- تهران به مسافت ۱۵۰ کیلومتر، از روستاییان استفاده کرده بود که مزد آن‌ها تنها ضربات

---

۱. ژوبر: **مسافرت به ایران و ارمنستان**، ص ۲۱۱.
۲. ملکم: **تاریخ ایران**، ص ۱۶۹و بعد.
۳. فلاندن: **سفرنامهٔ فلاندن**،ص ۵۸.
۴. واتسن: **تاریخ ایران در دورهٔ قاجاریه**، ص ۳۵.
۵. اورسل: **سفربه قفقاز و ایران** ص ۶۰

شلاق بوده است.[۱] همچنین ساختمان ارگ سلطنتی، تنها به لطف کار مجانی روستاییان به پایان رسیده بود.[۲]

در سال ۱۸۹۰ م کرزن می‌نویسد:

منبع عمده و اصلی در آمد در ایران همواره مالیات ارضی بوده است. موقوفات و همچنین املاکی که به رسم تیول تحصیل شده باشد، از مالیات معاف است، ولی سایر املاک و محصولات برنج و پنبه، جو، توتون و مزارع خشخاش، باغ و بستان، تاکستان، باغ میوه و نخلستان‌های نواحی جنوبی مشمول این مالیات بوده‌اند. در سرزمینی که کل مایه و عایدی فلاحتی نتیجه آبیاری است و میزان مالیات به طورکلی بسته به جنس محصول و مقدار آب و بنابر نوع محصولات محلی یا رسم و عادت قدیم نقدی یا جنسی پرداخت می‌شود، حدود یک پنجم کل درآمد، به صورت جنسی است که آن هم معمولاً گندم، جو، برنج و یا کاه است. اصلی که مالیات زمین بر آن مبتنی است، این است که یک پنجم یا بیست درصد محصول زراعتی یا باغ و بوستان حق شاهی است. در سابق این حق فقط ده درصد بود، ولی فتحعلیشاه مقدار آن را دو برابر کرد و در عمل ارزیابی مالیاتی، غالباً تا سی درصد هم می‌رسید البته بیست‌وپنج درصد حدی معمولی بود. اما این سیستم در نقاط مختلف مملکت و حتی در جاهای مختلف ایالت واحدی متفاوت بوده است.

... در آذربایجان که مهم‌ترین ایالت زراعتی ایران است، قسمت عمدهٔ مالیات، از زمین و محصولات اخذ می‌شد و در بعضی از موارد به تعداد گاوها که اهالی در شخم‌کاری دارند، و در جاهای دیگر مالیات بر زمین و گاوآهن توأم تعیین می‌شود باز در نقاط دیگر رسم مالیات سرشماری جاری است، به علاوه مالیاتی هم از اسب و گاو و الاغ و گوسفند دریافت می‌شود.[۳]

بنا به نوشتهٔ عبدالرحیم ضرابی:

در ناحیهٔ کاشان یک سوم مالیات دولتی از روی میزان آب و دو ثلث دیگر از

---

۱. همان کتاب، ص ۸۳.
۲. رضازاده ملک: **سوسمارالدوله**، ص ۱۶۲
۳. کرزن: **ایران و قضیهٔ ایران**، ج ۲، ص ۵۶۲-۵۶۰.

چهارپایان و صنعت نساجی ونیز مالیات سرانه اخذ می‌شده است. مالیات سرانه برای مردان بالغ بین پنج تا ده ریال بوده و زنان واطفال نابالغ از پرداخت مالیات سرانه معاف بودند، مالیات گاو و قاطر و الاغ بین پنج ریال تا یک تومان بوده است. مالیات گوسفند و بز عبارت بوده است از یک چهارم تا یک دوم یک سکهٔ رسمی.[1]

در سال‌های ۹۰-۱۸۸۰م روستاییانی که در املاک دولتی کار می‌کردند، در ازای دریافت بذر از دولت، مجبور به پرداخت بخش اعظم محصول خود به عنوان اجارهٔ زمین بودند. در مازندران محصول را به پنج قسمت تقسیم می‌کردند و بر هر یک از عوامل زراعت مانند آب، بذر، وسایل شخم و نیروی انسانی یک سهم تعلق می‌گرفت. مالک بر حسب معمول چند وسیله مانند زمین، آب، بذر و وسایل شخم را به زارع واگذار می‌کرد و در عوض چهار پنجم محصول ازآن او بود.[2]

در اوایل قرن بیستم میلادی، سهم مالک از محصول گاهی اوقات تا هشت دهم می‌رسیده است.[3] تشدید استثمار روستاییان، ازدیاد مالیات‌ها، ویرانی تأسیسات آبیاری و مزارع و روستاها و مهاجرت دسته جمعی روستاییان، انحطاط اقتصاد کشاورزی ایران را به دنبال داشت و به نفوذ قدرت‌های بزرگ نظیر انگلیس، فرانسه، روسیه و غیره در ایران سرعت بخشید.

۸ ایلات و عشایر

جامعهٔ ایرانی در این دوران، نمونه‌ای بود.از یک جامعهٔ پرهرج‌ومرج که در رأس این اجتماع پادشاه قرار گرفته بود و قدرت او بر حسب زمان و مکان گاه خفیف و غیر محسوس و گاه شدید و خشن بود. بعد از شاه، ایلخانان قرار گرفته بود که بر یک قبیله فرمانروایی داشت. هر قبیله به چند عشیره تجزیه می‌شد و پس از ایلخانان قدرت بین خان‌ها یا رؤسای عشایر تقسیم می‌گردید.

نظام عشایری و ایلاتی اعم از قبایل کوچنده و یا اسکان یافته دراین دوران، نظامی بسیار نیرومند بوده است، و به ویژه باتوجه به نقش مهّم و مؤثری که

---

۱. عبدالرحیم ضرابی: ***تاریخ کاشان***، ص ۱۳۶. ۲. کرزن: ***ایران و قضیه ایران***، ج ۲، ص ۵۸۲، ۵۶۵.
۳. هانری رنه دالمانی: ***سفرنامه***، ص ۱۶، ۴۸؛ ۷۵-۷۳.

خان‌های عشایر و قبایل در تأمین بنیچه‌های ارتش و در مجموعهٔ اشرافیت فئودال داشتند، نفوذ آنان در سرنوشت کشور بیشتر بر مَلاَ می‌شود.

ایلخانان و ایل بگی‌های بسیاری از عشایر در آن مناطق کشور ـ اعم از ایالات یا ولایات که تماماً یا به طور عمده عشیره‌نشین بود ـ در عین ایلخانی، والی و حاکم نیز بودند.

تا قبل از تشکیل ارتش منظم، اصولاً ساخت ارتش ایران، بدان سبب که این گروه‌ها دائماً مسلح بودند، علیرغم قبول تبعیت از مرکز و شاه، عامل مهّم تجزیهٔ قدرت سیاسی مرکزی به شمار می‌آمدند.[۱]

چند شاهد خارجی در قرن ۱۹ م، نظیر کرزن، ژوبر، زالاتاروف و سایکس، جمعیت ایلات و عشایر را در حدود یک سوم جمعیت کل ایران تخمین زده‌اند.[۲]

مهم‌ترین ایلات ایران عبارت بودند از:

۱. ایلات ترک شامل قاجار، افشار، قراگوزلوهای همدان، شاهسون‌های اردبیل، ترکمن‌های جلگه‌های گرگان و اترک، وتیره‌های قشقائی فارس و لارستان.

۲. ایلات کرد شامل رشوند، شقاقی، مکری، اردلان و...

۳. ایلات لر شامل: زند، فیلی، بختیاری.

۴. اعراب شامل: بسطامی، بنی کعب، بنی حول و غیره.

یکی از مهم‌ترین خصایص ایلات و عشایر وجود مناسبات پدرسالاری وروابط خونی بین آن‌ها بوده است. در سال ۱۸۶۰ م واتسن می‌نویسد:

سران ایلات تسلط فراوان نسبت به افراد قبیله دارند و تمام مراودات بین حکومت وایل به وسیلهٔ سران آن انجام می‌شود. مالیات‌های نقدی و جنسی توسط رئیس قبیله به دولت پرداخت می‌گردد و برای دولت سرباز فراهم می‌آورد.

و به نوشتهٔ کرزن در سال ۱۸۹۰ م:

۱.جان ملکم: ***تاریخ ایران***، ج ۲، ص ۵۴۸؛ گاسپار دروویل: ***سفرنامه دروویل***، ص ۱۴۴.

۲. برای آگاهی پیرامون جمعیّت ایلات و عشایر ایران، رجوع کنید به: کرزن، ***ایران و قضیهٔ ایران***، ج ۲، ص ۳۲۲ تا ۳۳۶.

سازمان ایلی و طایفه‌ای عبارت است از فرمانبرداری از افراد ارشد، و دولت نیز تنها به یاری رؤسای آن‌ها است که می‌توانند به وصول مالیات دست بزنند.

بنابر اظهار کرزن اکراد خراسان خود را نه تابع شاه، بلکه تابع ایلخانی خود می‌دانسته‌اند و ایلخان، بدون مراجعه به شاه، مجری قانون بوده و حق حیات و مرگ بر افراد خود را داشته است.

ایلخانی تنها مقام اجتماعی بود که جامع کلیهٔ اقتدارات و اختیارات مطلق از نوع اختیارات پادشاه بود. بنا به قاعدهٔ کلی و سنن موجود، پسر ارشد حق داشت جانشین پدر متوفای خود شود، لیکن شاه می‌توانست خلاف آن دستور دهد و مثلاً عمو را به جای برادرزاده و برادرزاده را به جای عمو و یا پسر کوچک‌تر را به جای اولاد ارشد جانشین خان و یا ایلخان متوفی کند.

رئیس ایل یا قبیله، وظایف تأمین سوار برای ارتش شاه و گردآوری مالیات دولتی را به عهده داشته است. آن‌ها در مقابل این وظیفه، از امتیازات زمین‌داران بزرگ استفاده می‌کردند.

خوانین بختیاری مالک سرزمینی به وسعت ۵۰۰ کیلومتر بوده‌اند و هر یک از آنان چندین روستا داشته‌اند که طبق معمول هر سال یک سوم محصولات آن را به عنوان بهرهٔ مالکانه دریافت می‌کرده‌اند. آنان فصل تابستان در املاک و کاخ‌های خود به سر می‌بردند و زمستان‌ها در میان قبایل به قشلاق و قصرهای خود باز می‌گشتند.[۱]

برای مثال تنها یکی از روسای جزء ایل بختیاری در اوایل قرن بیستم سالیانه ۴۰/۰۰۰ دلار در آمد خالص از بهرهٔ مالکانه داشته است.[۲]

شیخ خزئل رئیس ایلات عرب خوزستان هم مالیات سرانهٔ اعراب وهم اراضی دولتی را دراختیار داشته است. در سال ۱۲۴۶ ق/۱۸۳۱ م یکی از شیوخ عرب خوزستان به نام شیخ "مبادر" صاحب ۶۰۰۰ تومان در آمد ماهیانه، ۱۵۰۰۰ نفر پیاده، و ۷۰۰۰ نفر سوار بوده است. خان ماکو در اوایل قرن بیستم میلادی بر ناحیهٔ وسیعی مرکّب از ۳۰۰۰

---

۱. *فرهنگ ایران زمین*، «دستورالعمل تشخیص و ارقام القاب»، ج ۱۹، دفترهای ۴-۱، ۱۳۵۲، ص ۵۱ و بعد.
۲. احسان طبری: ***فروپاشی نظام سنتی و زایش سرمایه‌داری در ایران***، ص ۳۵.

روستا و مزرعه حکومت داشت که ۱۵۰ روستای آن ازآن خود او بوده است.[۱]

قدرت نظامی رهبران ایلات از یک سو و وسعت اراضی تیولی آنان از سوی دیگر، اغلب منجر به پیدایش خصلت گریز از مرکز وطغیان علیه دولت می‌شد. این مشکل دولت را وادار می‌کرد تا برای نظارت بر امور آنان هر چند یک بار به سیاست جدیدی دست بزنند.

شاه غالباً از رؤسای قبایل مقتدر که احتمال گردنکشی آنان می‌رفت، تقاضای گروگان می‌کرد و این گروگان را در دربار نگاه می‌داشت و در شرایط اطاعت کامل و عبودیت مطلق نسبت به خود، بزرگ می‌کرد. معمولاً پسر بزرگ ایلخان بهترین و مؤثرترین گروگانی بود که اطاعت کامل پدر خود را در دربار تأمین می‌کرد.[۲]

گاهی دربار به ازدواج با خانوادهٔ رهبران ایالت دست می‌زد. یکی از همسران فتحعلی‌شاه به نام "زینب" خواهر" علیخان چهار لنگ بختیاری" بود.

سلیمان‌خان افشار رئیس ایل قزوین با یکی از دختران فتحعلی شاه وصلت کرد.[۳] پادشاه حق داشت هر موقع که مقتضی می‌دانست سران قبایل را به دربار دعوت کند. کمترین تردید و تأمل در اطاعت این امر، موجب قتل فوری گروگان می‌شد. گاهی دولت برای تضعیف قدرت رهبران ایلات، بین مدعیان ریاست ایل، جنگی خانگی به راه می‌انداخت.[۴] حتی گاهی دولت رهبران ایلات را به حکومت شهرها منصوب می‌کرد. محمدقلی‌خان افشار ارومی مدتی حاکم ارومیه بود، محمدتقی‌خان بختیاری حکومت شهر شوشتر رابه دست داشت، و جوانمیر رئیس ایل "هماوند" در سرحد ایران و عثمانی، حاکم قصر شیرین و زهاب بود.[۵]

اقدامات دیگر دولت عبارت بود از اسکان و یا سرکوب ایلات و قتل رهبران آن‌ها. در سال‌های ۱۲۵۲ق/۱۸۳۶م و ۱۲۵۶ق/۱۸۴۰م دولت به سرکوبی محمدتقی‌خان بختیاری دست زد. در جریان این جنگ، محمدتقی‌خان و خانوادهٔ او اسیر شدند و آنان را

---

۱. همان جا.
۲. *فرهنگ ایران زمین*، ص ۵۲.
۳. همان‌جا.
۴. میرزا حسین‌خان تحویلدار: *جغرافیای اصفهان*، ص ۶۸-۶۷.
۵. مهدی بامداد: *بیوگرافی رجال ایران*، ج ۳، ص ۴۶۸؛ کرزن: *ایران و قضیهٔ ایران*، ج ۲، ۳۵۳؛ حاج سیاح، *خاطرات حاج سیاح*، ص ۲۲۹.

زنجیر کردند و به تهران فرستادند. محمدتقی‌خان در سال ۱۲۶۸ ق/۱۸۵۲ م جان سپرد. در سال ۱۳۰۰ ق/۱۸۸۳ م حسین‌قلی‌خان رهبر ایل بختیاری به دست ظل‌السلطان به قتل رسید.[۱]

در اواخر قرن ۱۹ و اوایل قرن ۲۰ م ایلات و رهبران آنان به دو دستهٔ متمایز تقسیم گردیدند. در یک سو ایلات و قبایلی قرار داشتند که به دولت وفادار ماندند، از سوی دیگر بعضی از ایلات و به خصوص رهبران ایل بختیاری به مخالفان دولت و اردوی انقلاب پیوستند.[۲]

در حدود سال ۱۲۴۶ ق/۱۸۳۰ م یک انگلیسی به نام "سرآستین هنری لایارد" مخفیانه به نواحی بختیاری مسافرت کرد و با محمدتقی رهبر ایل طرح دوستی ریخت. نقشهٔ وی عبارت ازگشودن یک راه تجاری از رود کارون در جنوب به شمال ایران برای عبور کالاهای انگلیسی بود. لایارد پس از جلب موافقت محمدتقی‌خان و تجّار بوشهر، نامه‌ای به دولت انگلستان و نامهٔ دیگری به اطاق تجارت بمبئی فرستاد و هر دو طرف را به اجرای این برنامه دعوت کرد. در این نامه رئیس ایل بختیاری به اطاق تجارت بمبئی وعده داده بود که برای تسهیل عملیات آن‌ها از هیچ کوششی کوتاهی نخواهد کرد.

در سال ۱۲۹۴ ق/ ۱۸۷۷ م سازشی بین حسین‌قلی‌خان بختیاری با شخصی به نام سرجورج مکنزی که از شرکای تجّاری "کری ـ پلند" از بوشهر بود، به عمل آمد. کمپانی مزبور بلافاصله پس از این سازش، تصمیم به تأسیس سرویس کشتیرانی در رود کارون گرفت.[۳]

در سال‌های ۰۶-۱۳۰۵ ق/ ۱۸۸۸ م دولت انگلستان امتیاز کشتیرانی بر رود کارون را به دست آورد و از این راه برای حمل کالاهای خود به نواحی مرکزی ایران استفاده کرد. استفاده از رود کارون، مدت سفر از جنوب به شمال ایران را در حدود ۲۸ روز تا یک ماه کمتر می‌کرد. این رود در بعضی نقاط از فلات‌های مرتفع و گذرگاه‌های تنگ عبور

---

۱. فسائی: ***فارسنامهٔ ناصری***، ص ۲۹۲، ۳۰۹.

۲. محمدرضا فشاهی: ***تکوین سرمایه‌داری در ایران ۱۷۹۶-۱۹۰۵***، (تهران، گوتنبرگ، ۱۳۶۰)، ۱۹۰ و بعد.

۳. محمود محمود: ***تاریخ روابط سیاسی ایران وانگلیس***، ج ۲، ص ۴۹۸-۴۸۵؛ ج ۴، ص ۳۵۸ و ۴۹۷؛ کرزن: ***ایران و قضیهٔ ایران***، ج ۲، ص ۳۵۸ و ۴۹۷.

می‌کرد. در چنین نقاطی نمی‌توان کشتیرانی کرد.از این رو لازم بود بارکشتی‌ها را خالی کرده آن‌ها را به وسیلهٔ چهارپایان از راه‌های صعب‌العبور، از اراضی ایل بختیاری عبور دهند.

نفوذ عمّال انگلستان بر سردار اسعد بختیاری چنان شدید بود که در سال ۱۹۱۲م بعضی از مخالفان دولت انگلستان از "لینچ" درخواست کردند که تا به سرداراسعد نامه نوشته و از او بخواهد که درگشایش مجلس ملی بکوشد.[۱]

رهبران بختیاری در دوران انقلاب مشروطیت حتی تا مرحلهٔ سازش با محمدعلی‌شاه نیز پیش رفتند.[۲]

علاوه بر تمام این مسائل باید از منافع سران بختیاری در شرکت نفت ایران و انگلیس و شرکت نفت بختیاری نیز سخن گفت. در اوایل قرن بیستم تنها حقوق سالیانهٔ یکی از خان‌های کوچک بختیاری از شرکت نفت انگلیس و ایران مبلغی در حدود ۲۵۰۰۰ دلار بود که چاه‌هایی در خاک بختیاری داشت.[۳]

۹. قشرهای حاشیه‌ای

این قشرها شامل دستفروشان، باربران، بردگان، شاگردان دکان‌ها و شاگردان کارگاه‌های پیشه وری از یک طرف، درویشان و قلندران، باجگیران، معرکه‌گیران، رمالان، روسپیان و دزدان بوده است.

رقابت‌های اقتصادی قدرت‌های بزرگ در ایران و ورود کالاهای اروپایی که با ورشکستگی صنایع ایران توأم بود، باعث افزایش تعداد فقرای شهری شده بود.

اشخاص خیلی فقیر و خیلی بدبخت در حدود "دروازه نو" دور هم جمع شده بودند. این‌ها در میان بیغوله‌ها، کلبه‌های گلی و اغلب در زیرزمین‌ها و زاغه‌ها، قاطی باقاطرهای گرسنه و الاغ‌های لاغر، با تب و لرز و گرسنگی و صدها بدبختی دیگر زندگی می‌کردند... به محض ورود یک غریبه، یک مشت گدا و گرسنه و بدبخت که واقعاً قابل ترحم بودند هوار می‌شدند. مردها یکی از

---

۱. ادوارد براون: **نامه‌هایی از تبریز**، ص ۱۴۷ و ۱۵۷. ۲. همان کتاب، ص ۱۰۹.

۳. مریان کوپر: **سفری به سرزمین دلاوران** (بختیاری)، ترجمهٔ امیرحسین بختیاری، (تهران، ۱۹۵۵)، ص ۱۱.

اعضای ناقص خود رانشان می‌دادند و زن‌ها کودکان رنجور و رنگ پریدهٔ خود را، و همه یک صدا و یک زبان ناله می‌کردند ما گرسنه‌ایم، و عجیب آنکه درست در نزدیکی آن‌ها در وسط میدان، تیر اعدام آماده بود که همچنین هشدار وحشتناک و غم‌انگیزی بود برای تمام این بینوایان.[۱]

فشار شدید زندگی نه تنها دستفروشان و باربران و بردگان و کارگران ساختمانی و شاگردان کارگاه‌های پیشه‌وری، بلکه زندگی سایر قشرهای حاشیه‌ای را نیز در برمی‌گرفت. وزیر مطبوعات شاه ذکر می‌کند که رئیس پلیس سالیانه ۱۴۰۰۰ تومان از فواحش مالیات می‌گیرد.[۲]

در این دوران آثار برده‌داری هنوز موجود بود و برده فروشی در سواحل خلیج‌فارس، بلوچستان، سیستان، کردستان، خراسان و کرمان رواج کامل داشت. آنان به خدمت خانگی اشتغال داشتند و بهای آنان در نقاط مختلف، متفاوت بود. در روستاهای کردستان و خراسان و سیستان، دختران به بهایی بسیار ارزان به فروش می‌رفتند. در سواحل خلیج فارس قیمت یک بردهٔ مرد، بین ۴۰ تا ۵۰ تومان و قیمت یک بردهٔ زن، ۲۰ تا ۴۰ تومان بود.[۳]

بیماری‌های همه گیر مانند وبا و طاعون، در ایران آشنایی دیرینه بودند. وبا از خصوصیات سرزمین‌های عقب افتاده و از عوامل عدم رعایت بهداشت است و از جهتی نیز زادهٔ فقر است و به دنبال قحطی هم می‌آید.

این بیماری بارها و به کرّات گریبانگیر جامعهٔ ایرانی شد و در بسیاری از مواقع قحطی و طاعون نیز بدان اضافه می‌شد. سال‌های ۱۸۶۰، ۱۸۶۱، ۱۸۶۹، ۱۸۷۲، ۱۸۷۹، ۱۸۸۰، ۱۸۸۱، ۱۹۱۷ و ۱۹۱۸ میلادی سال‌های قحطی بود. تنها در قحطی سال‌های ۱۸۶۹، ۱۸۷۲ میلادی، قریب ده درصد سکنهٔ ایران تلف شدند. در یکی از سال‌های قحطی قیمت هر سه کیلو نان، به پنج قران یا شانزده برابر قیمت معمولی خود رسید، به طوری که دولت مجبور شد آرد وارد کند.[۴]

---

۱. اورسل: **سفری به قفقاز و ایران**، ص ۱۲۱-۱۱۲۰. ۲. اعتمادالسلطنه: **روزنامهٔ خاطرات**، ص ۱۴۵.
۳. فلاندن: **سفرنامه**، ص ۲۹۹-۲۹۸. ۴. مستوفی، **زندگانی من**، ج ۱، ص ۱۱۰.

در یکی از سال‌های قحطی، کار به خوردن مدفوع انسان، حیوان و گوشت مردگان رسیده بود. «... و طریق امداد و اعداد از سایر بلاد متغذر و متعسر گشت. مردمان به گوشت و پوست یکدیگر آویختند و بالحوم اموات و اعیان خباثات و جیف حیوانات ترجی و تغذی می‌کردند و بدان رسید که در دارالخلافه و مضافات قرب صدهزارنفس محترم از دست بشد.»[۱]

۱. خان ملک ساسانی، ***سیاستگران قاجار***، ج ۱، ص ۱۱۴.

فصل هفتم

تنظیمات و قوانین در دوران قاجار

تاریخ قانونگذاری جدیدی در دوران قاجار با وزارت عدلیهٔ «میرزاحسین‌خان قزوینی مشیرالدوله» سپهسالار آغاز شد.[1] و دستگاه عدلیهٔ جدید به کوشش او و

---

۱. میرزاحسین‌خان مشیرالدوله در ۱۲۴۳ق متولد و در سال ۱۲۹۸ق وفات کرد. پدرش میرزانبی‌خان در خدمت محمدشاه قاجار امیر دیوانخانه بود. خدمت دولتی میرزاحسین‌خان به زمان امیرکبیر آغاز گردید. در ۱۲۶۷ق به سمت «کارپردازی» و مقام قونسولگری به بمبئی رفت، در ۱۲۷۱ق ژنرال قونسول تفلیس شد، در ۱۲۷۵ق به سی‌ودو سالگی به وزیر مختاری اسلامبول مأموریت یافت. و مدتی را در دربار عثمانی گذراند. در حدود سال ۱۲۸۲ق لقب «مشیرالدولگی» گرفت و در ۱۲۸۵ق مقام سفیر کبیری و ایلچیگری پیدا کرد. در ضمن در ۱۲۷۹ق بر سر قضیهٔ هرات به مأموریت فوق‌العاده‌ای به لندن رفت.

دورهٔ دوم زندگی سیاسی او در ۱۲۷۸ق آغاز شد و با مرگش تمام گشت. در ۲۹ رمضان ۱۲۷۸ به وزارت عدلیه و اوقاف و وظایف گماشته شدو در ۱۳ رجب ۱۲۸۸ با لقب «سپهسالار اعظم» به وزارت جنگ منصوب گردیده، در ۲۹ شعبان ۱۲۸۸ به صدارت رسید، در ۲۰ رجب ۱۲۹۰ در راه بازگشت از سفر با شاه به فرنگستان رفت به نزدیکی قزوین که رسیدند از صدارت استعفا داد وبه حکومت گیلان رفت (بار اول در رشت استعفا داده بود اما پذیرفته نشد). در ۱۸ شعبان ۱۲۹۰ از رشت به پایتخت احضار گردید، در ۲۰ شوال ۱۲۹۰ به وزارت امور خارجه منصوب آمد، در شوال ۱۲۹۱ وزارت جنگ نیز به عهده‌اش سپرده شد، تا ۱۲۹۷ق هر دو وزارتخانه را به عهده داشت. در شوال ۱۲۹۷ از وزارت جنگ و وزارت امور خارجه هر دو معزول گردید و به حکومت قزوین رفت. در واقع از ۱۲۹۱ تا ۱۲۹۷ق پس از مدت کوتاهی که در قزوین بود، به پیشکاری مظفرالدین میرزای ولیعهد گماشته شد و به دفع فتنهٔ عبیدالله‌خان عازم آذربایجان گردید. در ۱۲۹۸ق به فرمانفرمایی خراسان و سیستان روانهٔ مشهد شد، دیری نگذشت که در ۲۱ ذیحجه ۱۲۹۸ در مشهد درگذشت.

←

«میرزایوسف‌خان مستشارالدوله»[۱] تأسیس یافت و قوانینی نو وضع شد و دستگاه قضاوت، استقلال نسبی یافت.[۲]

اولین تشکیلات عدلیه، در ذیحجهٔ ۱۲۸۷ قمری/فوریهٔ ۱۸۷۱ میلادی با «چهار مجلس» یا «محکمه» تأسیس شد؛ اندکی بعد دو مجلس دیگر افزوده شد که کلاً عبارت بودند از:

۱. مجلس تحقیق: به منظور مطالعه عرضحال و دعاوی و گزارش،
۲. مجلس تنظیم قانون: برای تهیهٔ طرح قانون‌های لازم و ارائه به وزیر عدلیه،
۳. مجلس جنایات: رسیدگی به امور جنحه و قتل را به عهده داشت،
۴. مجلس اجرا: مسؤول اجرای حکم صادره از عدلیه بود،
۵. مجلس غوررسی: در منازعهٔ اراضی عتیقه،
۶. مجلس اختصاص به دعاوی تجاری.

آیین مزبور با تدوین «قانون وزارت عدلیه و عدالتخانه‌های ایران» شامل صد و نوزده ماده تکامل یافت و در اول ربیع‌الثانی ۱۲۸۸ ق/ مه ۱۸۷۱ م به تصویب رسید.[۳]

← میرزاحسین‌خان نخستین مرحلهٔ اصلاحات قانونگذاری را با وزارت عدلیه‌اش شروع کرد. وزارت وظایف و موقوفات را نیز به عهده داشت. (از ۲۹ رمضان ۱۲۸۷ تا ۱۳ رجب ۱۲۸۸). فرمان وزارت میرزاحسین‌خان در بغداد صادر شد آنگاه که شاه به سفر عتبات رفته، و او از سفارت استانبول به آنجا آمده بود(به نقل از فریدون آدمیت، ***اندیشه ترقی و حکومت عصر سپهسالار***، تهران، خوارزمی، ۱۳۵۱، ص ۱۲۵ و بعد.

۱. میرزایوسف‌خان مستشارالدوله، شارژ دافر سفارت پاریس، پس از بازگشت از پاریس به ایران از طرف میرزاحسین‌خان مشیرالدوله مقام «مستشار وزارت عدلیه» به وی سپرده شد. میرزایوسف‌خان به حقوق اسلامی آشنائی داشت و به قوانین اروپایی آگاه بود فصولی از مجموعهٔ «قوانین ناپلئون» را به فارسی در آورده بود. از آثارش همچنین کتاب ***یک کلمه*** است.

۲. در همان سه ماههٔ اول، تشکیلات جدید عدلیه بنیانگذارده شد، و روزنامهٔ «وقایع عدلیه» برپا گردید که به اسم روزنامهٔ هفتگی بود، اما به رسم نشریهٔ ماهیانه. نخستین شمارهٔ آن در ۱۷ ذیحجهٔ ۱۲۸۷ انتشار یافت. اما روزنامهٔ «وقایع عدلیه» زود تعطیل شد. همان منبع، ص ۱۷۴.

۳. قانون‌نامهٔ ۱۲۸۸ بر دو پایه بنا گردید:«امر قضاوت طبق قواعد مشخص انجام گرفتن» و «دستگاه مجریه اختیار مداخله‌ای در محاکم قضائی نداشتن»... قانون جدید برپاکردن عدالتخانه‌های یک نواختی را نیز در همهٔ ولایات پیش‌بینی نموده، ترکیب محاکم آن را مشخص ساخته و اصول محاکمات رابه دقت معیّن کرده است. دستگاه عدالتخانه از هفت مجلس یا «محکمه» تشکیل می‌یافت: مجلس‌های هفت‌گانه عبارت بودند ←

۱. تشکیل دیوانخانهٔ عدلیه

به منظور «منع استبداد حکّام» از جمله اقدامات دورهٔ ناصری تشکیل دیوانخانه‌های عدلیه در «جمیع ممالک محروسهٔ دولت علیّه» است. در مورد چگونگی و کیفیت این دیوانخانه «اعتمادالسلطنه» می‌نویسد:

چون رأی جهان آرای اقدس همایون شاهنشاهی خلدالله ملکه و سلطانه که مظهر عدل و انصاف واشفاق و اعطاف نسبت به عموم رعایا و برایاست، متعلق براین شده که دیوانخانه‌های عدلیه در هر یک از ممالک محروسه برقرار وامور دعاوی مردم بی‌مداهنه از روی انصاف و عدالت گذشته و رفع و تعدی و احجاف از میان آحادالناس بشود، لهذا ریاست دیوانخانهٔ اعظم پادشاهی را چنانچه در ذیل روزنامجات دیگر نوشته شده، به عهدهٔ کفایت امیرالامراءالعظام معتمدالدولهالعلیه واگذار فرمودند که به حسن کفایت و درایت امور دیوانخانهٔ مبارکه را منتظم بدارد و به دیوانخانه‌های عدلیه و ولایات هر یک امینی از چاکران قابل دولت جاوید آیت به نیابت خود بفرستد و کتابچهٔ دستورالعملی به جهت دیوان بیگیان امین که معیّن می‌شود و استحضار حکّام ولایات و امنای شرع مطاع علیحده مشتمل برسی فصل امیرالامراءالعظام مشارالیه نوشته به نظر اقدس همایون رساند، تسلیم دیوان بیگیان گشته و به ولایات خواهند فرستاد...[۱]

بدین ترتیب ایجاد «هیأت حکومات ممالک محروسه» مورد توجه قرار می‌گیرد. اعتمادالسلطنه علت این اقدام را چنین شرح می‌دهد:

در سیاست مقصریت در زمان‌های گذشته ولات و مباشرین حکومت‌ها، خود قصاص و قطع اطراف سارقین و مجازات اشرار به بریدن گوش و دماغ و امثالها مختار بودند و از دولت اذن مخصوص در هر ماه تحصیل نمودن لازم

ــ از: مجلس احضار، مجلس محاکمات حقوقی، مجلس تحقیق دعاوی، مجلس اصلاح، مجلس تجارت، مجلس جنایات، مجلس اجرا.

۱. ***روزنامهٔ وقایع اتفاقیه***، نمرهٔ ۴۰۷، پنجشنبه یازدهم شهر ربیع‌الثانی ۱۲۸۵؛ همچنین حسن‌خان اعتمادالسلطنه، ***المآثر و الآثار***، ج، ص ۱۴۴.

نمی‌دانستند.این معنی بر خاطر معدلت مظاهر شاهنشاهی بسیار ناگوار آمد. لهذا در سال یک هزار و دویست و هشتاد و هشت هجری، مطابق سال بیست و پنجم قمری از جلوس همایون، یرلیغ سخت برعهدهٔ همهٔ حکام بلاد ایران از ولایات بزرگ و مباشرین جزء جمیعاً شرف صدور یافت که از این تاریخ ماجرای هر مقصر و تفصیل او را شرعاً و عرفاً به خاکپای مبارک معروض دارند و هر حکمی که از پایهٔ اصلی در خصوص هر مقصری صادر می‌شود، مجری سازند لاغیر.[1]

فرمان‌هایی به «وزارت عدلیه» و به عنوان «حضرت مستطاب اقدس والاحضرت مظفرالدین» ولیعهد حکمران «مملکت آذربایجان» صادر شد. متن فرمان به عنوان ولیعهد آذربایجان بدین شرح است:

از این تاریخ هر مجرمی که به دست افتاد و هر مقصری که از ولایت بهم رسید فوراً محبوس نموده، و جز حبس، حکم دیگر به هیچ وجه نکنند و مراتب را با امارات و اسباب ایضاح و اثبات به توسط جناب جلالتماب قواماً للمجد و الاقبال مشیرالدوله‌العلیةالعالیه[2] *که وزارت عدلیهٔ اعظم به علاوهٔ امور وظایف و اوقاف به عهدهٔ او مرجوع و خاطر معالت مظاهر را به محاسن تدابیر وافیه و استقصای او در کلیهٔ امور کمال اعتماد حاصل است، به خاکپای مبارک معلوم دارند تا بعد از غوررسی کامل آنچه در حضور همایون قرین اثبات افتاد و حکم مجازات از مصدر خلافت شرف صدور یافت، جناب معزی‌الیه مدلول حکم همایون را انهاء نموده و از آن قرار اجراء دارند.*

شهر ربیع الثانی ۱۲۸۸

کوتاه قبل از عزیمت ناصرالدین شاه به اروپا، بر همین مبناء در بیستم ربیع الثانی ۱۲۸۸ «متحدالمال» از وزارت عدلیهٔ اعظم شاهنشاهی به کلیهٔ حکّام ممالک محروسه نوشته شد واز همهٔ حکّام ولایات خواسته شد که در اجرای این فرمان توجه و رعایت

۱. **روزنامهٔ ایران**، شمارهٔ ۲۶ پنج‌شنبه، دوم ربیع‌الاول ۱۲۷۷ ق؛ محمد حسن خان اعتمادالسلطنه، همان منبع، ص ۱۷۵-۱۷۴.

۲. میرزاحسین‌خان مشیرالدوله اعظم، بانی مسجد سپهسالار و عمارت بهارستان است.

کامل شود.[۱]

اگر خدای نکرده بر خلاف امر و فرمودهٔ همایون شاهنشاهی روحنا فداه حرکتی واقع شود بر شأن سلطنت و شوکت ملوکانه، خودشان حتم فرموده‌اند که مخالف و معترض از این حکم را به مجازات لازمهٔ فوریه برسانند.

فی بیستم شهر ربیع‌الثانی ۱۲۸۸

۲. قواعد دادرسی

قواعد دادرسی مطابق دستوری است که در سی فصل تدوین شده و به عنوان کتابچهٔ «دستورالعمل دیوان بیگیان» در سی فصل به چاپ رسیده است.[۲]

دستورالعمل دیوان بیگیان

فصل اول: در موافقت دیوان بیگیان با حکّام است، امری که منافی استقلال حکومت باشد از آن‌ها ناشی نشود.

فصل دوم: رعایت جانب علمای اعلام و امنای شرع مطاع و فضلا و ارباب علم و اصحاب فضل و احترام ایشان.

فصل سوم: مراقبت دیوان بیگیان در سلوک و رفتار با عموم اصناف و اهالی ولایت.

فصل چهارم: مواظبت حفظ مراتب نوکران دیوان اعلی.

فصل پنجم: دیوان بیگیان در معاملاتی که زیاده از بیست سال باشد مداخله ننماید مگر در سه فقره: یکی معاملات ملکی، دویم معامله‌ای که مدعی آن در خارج بوده و دسترس نداشته، سوم معامله‌ای که ظلم آن به شیاع رسیده باشد.

فصل ششم: دیوان بیگی غرض و طمع و مداهنه را به کلّی کنار بگذارد.

فصل هفتم: حکام جزئیه را دیوان بیگی از خود حکم می‌تواند بدهد و احکام کلیّه را کلاً به دیوانخانهٔ عدلیهٔ اعظم عرض خواهند کرد، نوشته شود تا حکم صادر گردد.

فصل هشتم: دیوان بیگی هر ولایتی روزنامچه معاملات را، کم و زیاد ماه به ماه به

---

۱. *روزنامهٔ ایران*، شمارهٔ پنج شنبه، دوم ربیع‌الاول ۱۲۸۸ ق

۲. *روزنامهٔ وقایع اتفاقیه*، مورخ یازدهم ربیع‌الثانی ۱۲۷۵ ق.

دیوانخانهٔ اعظم پادشاهی روانه نماید.
فصل نهم: احکامی که از دیوانخانهٔ بزرگ صادر می‌شود، دیوان بیگی آن ولایت در اجرای آن اهتمام نماید.
فصل دهم: احکام صادره اگر شرعی است به مجتهد جامع الشرایط رجوع کند و اگرعرفی است به معاونت حاکم ولایت و اگر بین‌الامرین است به استصواب حکّام شرع و عرف.
فصل یازدهم: بعد از حضور مدعی و مدعی علیه از طرفین التزام گرفته شود که حاکم شرعی را معیّن نمایند که حکم او مرضی طرفین باشد.
فصل دوازدهم: محصلین دیوانخانه اجامر و اوباش نباشند بلکه مردمان امین مقبول باشند.
فصل سیزدهم: دفتر معتبر در دیوانخانه ترتیب بدهند که یوماً فیوماً دعاوی و احکام صادره در او ثبت بشود و ثبت کل را سالی یک دفعه به دیوانخانهٔ عدلیه بفرستند.
فصل چهاردهم: در دیوانخانه سواد مستندات معتبر نباشد، بلکه اصل را معتبر بدانند.
فصل پانزدهم: با وجود میسر شدن حضور مدعی و مدعی‌علیه وکلا تعیین نکنند، بلکه خود حاضر شوند مگر محترمین که جایز است وکیل بفرستند.
فصل شانزدهم: نوکر و غلامی که از دیوانخانه مأمور احقاق حقی می‌شود، زیاده از ده یک مطالبه نکنند.
فصل هفدهم: غلام و نوکری که باید در دیوانخانهٔ مشغول انجام خدمت باشد، از نوکرهای دیوانی باشند.
فصل هیجدهم: در کارهای اتفاقیهٔ نظام و افواج قاهره و توپخانه هر گاه صاحبان مناصب آن‌ها در آن ولایت باشند، رجوع به آن‌ها نمایند.
فصل نوزدهم: اموری که مربوط به دول خارجه است، اگر از جانب وزارت امور خارجه وکیل و کفیلی در آن ولایت باشد، به او رجوع نمایند والا به دیوانخانهٔ اعظم پادشاهی معروض دارند.
فصل بیستم: در باب مثال دیوانی و داد و ستدی که متعلق به دیوان است رجوع به حاکم آن ولایت نمایند و هرگاه بی‌عدالتی بین باشد و حاکم رفع نکند، دیوان بیگی در روزنامه

به دیوانخانهٔ بزرگ اطلاع بدهد.
فصل بیست و یکم: در باب معاملات هر گاه کمتر از بیست سال باشد در صورتی که مدعی علیه قدرت ادای تنزیل تجارتی و نفع نداشته باشد و محق شود، مدعی به همان اصل اکتفا نماید.
فصل بیست و دوم: هر گاه ملکی بیع شرط شده و به حکم شرع لزوم یافته، دیوان بیگی نوعی نماید که ملک به تصرف مالک در آید و مالک از عهدهٔ اصل و فرع تنخواه برآید.
فصل بیست و سوم: در صورتی که ملک بیع شرطی کمتر از وجه استقراضی باشد و صاحب تنخواه عارض شود، دیوان بیگی در وصول تنخواه او اهتمام نماید.
فصل بیست و چهارم: از تاریخ ورود دیوان بیگی به هر ولایتی به عموم اهالی اخبار نماید که مستندات خود را به مُهر اهالی شرع رسانده به دیوانخانه بیاورند و ثبت کنند.
فصل بیست و پنجم: عموم حیل و مکر و خدعه از قبیل هبه کردن املاک قبل از بیع شرط به اولاد واقارب و طوریه و غیره در جمیع دیوانخانه‌ها موقوف و متروک باشد.
فصل بیست و ششم: احکامی که در غیاب مدعی بدون حضور طرفین صادر شده باشد، در دیوانخانه معتبر ندانند.
فصل بیست و هفتم: شخص اگر مدیون باشد، خواه تاجر یا غیر تاجر و اموال او کفایت قروض ننماید به قانون شرع انور غرما نماید.
فصل بیست و هشتم: اشخاصی که به بست می‌روند، چون بست دارالخلافهٔ موقوفست در سایر ممالک نیز بست موقوف باشد، مگر اماکن مشرّفه که سابقاً در فرمان مبارک مندرج و مشخص شده است.
فصل بیست و نهم: در باب منفعت تنخواه، حکمِ کُلّیه، تنزیل تجارتی است که عبارت از تومانی یک صد دینار باشد، مگر به تراضی مدعی و مدعی علیه زیاد از تنزیل تجارتی شرعاً قراری داده باشند.
فصل سی‌ام: در اجزاء دیوانخانه ولایات دیوان بیگی از قرار تفضیل عمله جات باید داشته باشد: دیوان بیگی، منشی، صاحب سررشته، روزنامه نویس، محرّر، فراش، غلام.

۳. صندوق عدالت

صندوق عدالت را ناصرالدین شاه در محرم سال ۱۲۹۱ق/۱۸۷۴م چند ماه پس از اولین سفر خود به اروپا ایجاد کرد.[۱] به همین مناسبت اعلامیه‌ای در این مورد ضمیمهٔ روزنامهٔ ایران منتشر کرد:[۲]

اعلان دولتی برای استحضار قاطبهٔ اهالی ممالک محروسهٔ ایران

«چون سر کار اعلیحضرت قدر قدرت شاهنشاه ظل‌الله ولینعمت کل ممالک محروسهٔ ایران خلدالله‌ملکه و سلطانه پیوسته طالب آسودگی رعایا و قاطبهٔ عامهٔ خلق وبرایاست وبعد از الطاف و تفضلات خداوند یگانه قوام و دوام سلطنت ملوکانه خود را در نشر عدل و اجرای حق می‌دانستند و بالفطره مایل و راغب اجرای احکام عدالت می‌باشند و اجرای این مقصود شریف بدون یک واسطهٔ بی‌غرض بی‌طمع مشکل بل امری خالی از صعوبت و امتناع نبود و در عرض لسانی به توسط وسایط و وسایل دور نبود که دقایق مطلبی و عرضی مستور ماند یا به غرض و اغماض واسطهٔ اصل مقصود لایح و معلوم نگردد و لهذا آن واسطه را باید به این طور مقرر فرموده‌اند که صندوقی از چوب مثل جعبه در نهایت تنقیح و خوبی ساخته شود و آن صندوق دری خواهد داشت که مقفل ممهور خواهد بود که کلید آن در حضور مِهر ظهور همایونی است که بالای صندوق منفذی دارد به قدر اینکه عریضه وکاغذی به آن فرو رود و آن صندوق را در میدان بزرگ ارگ که محل عبورومرور جمیع مردم است نصب خواهند کرد و از صبح الی

---

۱. نخستین سفر شاه به خارج ازکشور سفر او به عراق برای زیارت مشاهد متبرکه یعنی کربلا و نجف و کاظمین بود. ناصرالدین‌شاه روز بیستم جمادی الاخر سال ۱۲۷۸ هجری از پایتخت خارج شد و از راه همدان و کرمانشاهان عازم بغداد گردید. سفر اول ناصرالدین‌شاه به اروپا بنابه دعوت «فرانسوا ژوزف اول» پادشاه اتریش به طور رسمی و به عنوان بازدید از نمایشگاه بین المللی «وین» صورت گرفت. ناصرالدین شاه نخستین پادشاه ایران بود که به اروپا سفر کرد. سفر دوم ناصرالدین‌شاه به طور غیررسمی در سال ۱۲۹۵ هجری (۱۸۷۸ میلادی) صورت گرفت. در این سفر حاجی میرزاحسین‌خان سپهسالار صدراعظم و امین‌السلطان و چند تن از شاهزادگان قاجار همراه بودند. شاه در جمادی‌الاول سال ۱۲۹۵ هجری از راه تفلیس و ولادی قفقاز، مسکو، پطرز بورگ و برلین به پاریس رفت و از راه اتریش و روسیه به ایران بازگشت. (۲۵ رجب سال ۱۲۹۵).

۲. *روزنامهٔ ایران*، محرم سال ۱۲۹۱ قمری.

سه ساعت از شب رفته هرکس عرضی دارد از هر قبیل عرضی باشد می‌نویسد، درکمال اطمینان و آرام بدون تملق و چاپلوسی از دربان و قاپوچی و بی‌آنکه به کسی رشوه و تعارف بدهد، می‌آورد و به سوراخ صندوق عدالت می‌اندازد و در جنب صندوق قراولی ایستاده است که هیچ کس را مانع از انداختن عریضه نخواهد شد و اگر آن قراول در وقت عریضه انداختن از صاحب عریضه طمعی بکند حد تنبیه آن قتل است و به سیاست خواهد رسید و در هر هفته روز جمعه و روز شنبه را امینی از جانب سنی‌الجوانب همایون خواهد رفت و کلید صندوق را برده عرایض صندوق را بدون اینکه ملاحظه کند و مطلّع شود درکیسه ریخته سر آن کیسه را از یک طرف به حضور سرکار اقدس همایون خواهند آورد و بعد از ملاحظهٔ عرایض البته به مناسبت هر عرضی و مطلبی حکم آن صادر خواهد شد و عرض عارضین درکمال بی‌غرضی و تعطیل انجام خواهد یافت. به علت این قاعدهٔ میمونهٔ مستحدثه البته بعد از این عارضین ولایات بعیده و قریبه به هیچ وجه در دارالخلافه معطل وسرگردان نخواهند ماند و هرکسی از اعلی و ادنی هر عرضی داشته باشند فوراً به حضور همایون به واسطهٔ عریضهٔ خواهند رساند یقین است که بعد از این قرار مستحسنه، درکل ممالک محروسهٔ ایران به ادنی پیره زنی ظلم نشود و اگر هم بشود فوراً به عرض حضور همایون رسیده رفع جور و ظلم کلیّةً بشود. تکلیف اشخاصی هم که عریضه خواهند انداخت این است که اولاً عرایض بیهودهٔ لغو غرض نکنند، ثانیاً به اغراض شخصی که نسبت به هم دارند، چیزی دروغ و خلاف عرض ننمایند که یقیناً در پیشگاه عدالت دستگاه ملوکانه معلوم خواهد شد و نویسنده واجب القتل خواهد بود ثالثاً عرایض و ادعای کهنه را از پانزده سال الی بیست سال قبل ننویسند که محل اعتنا نخواهد بود. وضع و افتتاح این صندوق عدالت از بیست و دویم محرم همین سال در میدان ارگ تهران خواهد بود. در سفرهای طولانی و غیرطولانی هم به همین قواعد صندوق در اردوی همایون هست که عارضین عرض مطالب نمایند.»

پس از نصب این صندوق سیل شکایات، عرایض بی‌امضاء، و در بسیار موارد نامه‌های فحش و ناسزا به سوی صندوق سرازیر شد. یک ماه پس از نصب صندوق، در ربیع‌الاول ۱۲۹۱ قمری اعلانی در روزنامه دولتی در این مورد به چاپ می‌رسد:[۱]

۱. ***روزنامهٔ وقایع اتفاقیه***، ربیع‌الاول ۱۲۹۲ قمری.

اعلان دولتی

«در این جزو زمان که کفالت امور خلق به کفایت رای عدل شاهنشاه است، سایهٔ لطف و رحمت و مایهٔ امن و نعمت را بر قاطبهٔ مردم پاینده و مستدام می‌خواهند، از آنجا که تمهیدات موجبات عدل و انصاف و اعتصام وامان بی افاضهٔ خالق و رعایت دقایق امری صعب می‌نمود، رأی الهام‌پذیر و خاطر ملکوتی ناظر همایونی مقتضی گردید که صندوق عدالت وضع و عرایض مظلومین بی واسطه به خاکپای مبارک معروض افتد، چندی است ارباب طمع و غرض و مردمان بیکار در نظایر عرایض و تکرار مطالب بی‌معنی عرصه را بر ارباب حاجت تنگ کرده، فایدهٔ صندوق را متمنیات بی‌جا و تکدی بی‌اندازه و شرح مقدمات بیهوده تصور کرده‌اند. برحسب این اعلان که مطابق مکنونات ضمیر مبارک است به عموم خلق اعلام می‌شود که من بعد این نوع عرایض راکه موجب زحمت خاطر مبارک و مشغولیت اولیای دولت است، علاوه بر اینکه برای صاحب غرض مثمر هیچ ثمر نخواهد بود، موجب موآخذه و تنبیه خود داند.

غرض، صندوق فقط مخصوص کسانی است که ظلمی دیده و حق آن‌ها به هیچ واسطه احقاق نشده باشد. البته بعد از این خواهش، مستمری و مواجب و اظهار فقر و تکدی و وقایع نگاری و حکایت‌نویسی را موقوف داشته، این قسم عرض‌ها را اسباب تغیّر خاطر مبارک و زحمت و ضرر خود دانند ونیز بعضی عرایض به عرض حضور همایون رسید که رعایای بعضی ولایات از حاکم یا پیشکار خود شکایت کرده، طوری در تظلم مبالغه و الفاظ مؤثر نوشته بودند که خاطر همایون مخصوصاً به رسیدگی و تحقیق آن عرض متوجه گردید، از طرف دیوان عدالت و غیره هر قدر در تفتیش عارض کوشش شد، به دست نیامد. واضح است که صاحب این عریضه از دو حال خارج نیست، یا رعیت آن ولایت و فی‌الحقیقة‌مظلوم است یا از ارباب غرض و مردمان بیهوده است که خود را به این واسطه مشغول و حاکم را به این اسباب معزول می‌خواهد.

اگر از شق اول است در پنهان شدن خود چه فایده تصور کرده است تا حال هیچ مسأله‌ای بی حضور مدعی و وضوح مدعا به ثبوت نپیوسته، تکلیف حاکم و مدعی علیه در نسبت ظلم و تعدی جز انکار و تبری چه خواهد بود، و همین که عارض حاضر شود و

صدق عرض خود را مقروع سمع عاکفان حضور اعلی دارد، یا در حضور همایون به عرض و مطلب او رسیدگی شده، بندگان اقدس شاهنشاهی به نفس نفیس حکم آن را خواهند فرمود یا رسیدگی عرض او به مجلس شورای کبری که با حضور وزرای کبار و اشخاص بی غرض منعقد است، رجوع خواهد شد یا غوررسی و صدور حکم آن به دیوان عدالت ارجاع می‌شود. و در هر صورت جزئیات حق عارض به هیچ وجه پوشیده نخواهد ماند. این فقره جز به حضور عارض به هیچ قسم ممکن نیست و چنانچه اختفای او به واسطهٔ وحشت و اضطرابی که از حاکم خود دارد و می‌ترسد به مقام تلافی برآید، این نکته را ابتدا ملتفت شودکه وضع صندوق برای همین است که هر کس جزئیات و کلیات امور خود و ظلمی که به او و ملک او واقع شده از روی صداقت بی‌واسطه عرض کند و از معدلت شاهنشاه منتظر احقاق حق باشد و قطعاً با این حال جای وحشت و اضطراب نیست وکتمان اسم و شخص جز زحمت غرض برای عارض چه فایده خواهد داشت. اگر صاحب عریضه از صنف اخیر و محض غرض شخصی مرتکب این جرأت شده است، علاوه بر اینکه عملی بیهوده و لغو کرده و از عرض خود هیچ نتیجهٔ حسنه نخواهد دید، بالمال که از حیث خط و قراین و علامات خارجه شناخته می‌شود و مورد سخط و غضب ملوکانه و تنبیه و سیاست کامل خواهد بود.»

پس از نصب صندوق در تهران، مأمورینی نیز به ولایات اعزام شدند.[۱] صندوق عدالت پس از مدتی به تدریج اهمیت خود را از دست داد و به نوشتهٔ مستوفی:

...از بس اراذل و اوباش اراجیف در صندوق انداختند صندوق‌ها را کندند و موقوف شد.[۲]

۴. کتابچهٔ تنظیمات حسنه

پس از بازگشت ناصرالدین شاه در رجب ۱۲۹۰ از اولین سفر فرنگستان، علاقه‌مند شد که در شکل حکومت ایران اصلاحاتی به عمل آورد. در صفر سال ۱۲۹۱ قمری

---

۱. عبدالله مستوفی: ***شرح زندگانی من ـ یا تاریخ اجتماعی و اداری دورهٔ قاجار***(تهران، زوار، ۱۳۴۱)، ج ۱، ص ۱۳۵.

۲. مهدیقلی هدایت: ***خاطرات و خطرات*** (تهران، زوار، ۱۳۴۴)، ص ۷۵.

«کتابچهٔ تنظیمات حسنه» تهیّه وتوشیح شد و دستور اجرای آن صادر گردید.

به موجب این قانون، در هر ولایت تشکیلاتی شبیه «شورای شهرستان» به نام «مجلس تنظیمات حسنه» به وجود می‌آید. اجرای این قانون بر عهدهٔ اعتضادالسلطنه محول شد.[۱]

سواد دستخط مبارک[۲]

اعتضادالسلطنه کتابچه‌ای که در دربار اعظم نوشته شده است، از امروز به بعد شما محصل اجرای تمام فقرات وقانون آن کتابچه هستید که در ولایات معیّن فقرات «کتابچهٔ قانون حسنه» را مجری نمائید و نگذارید احدی تخلف نماید، هر گاه از شما و اهل مجلس و مأمورین ولایات اهمالی ظاهر شود، مؤاخذهٔ سخت خواهد شد.

فی شهر ۱۲۹۱

متن کامل کتابچهٔ تنظیمات حسنه[۳]

«چون منظور اقدس همایون شاهنشاهی ادام‌اللّه دولته و شوکته نشر معدلت و انصاف وآسودگی نوکر و رعیت و آبادی ولایت و مملکت می‌باشد، امر و مقرر فرمودند قواعدی وضع شود که در اجرای آن مقصود خاطر همایون به عمل بیاید. لهذا قواعد مندرجه در این کتابچه وضع وبه تنظیمات حسنه مسمی گردید و حکم جهان مطاع همایون شرف صدور یافت که در هذةالسنه ایت‌ئیل سعادت دلیل این تنظیمات حسنه در ولایات مفصله ساری و جاری گردد.

تهران، قزوین، سمنان و دامغان، قم، ساوه و زرند، کاشان، دماوند، فیروزکوه و درسنهٔ آتیه تنگوزئیل خیریت دلیل نیز ولایات مفصله ضمیمه ولایات سابق گردند. اصفهان، مازندران، لرستان، طبرستان، گیلان، یزد، شاهرود و بسطام، همدان، استرآباد، خمسه و در سنوات آتیه رفته رفته انشاالله تعالی در کل بلاد ممالک محروسه ایران جاری خواهد شد.

---

۱. اعتمادالسلطنه: *مرآت البلدان ناصری*، وقایع سال ۱۲۹۱.

۲. همان منبع، ص ۱۹۴.

۳.محمدتقی دامغانی: *اولین قوانین ایران قبل از مشروطیت* (تهران، بهزاد، ۱۳۵۷)، ص ۱۵۱ و بعد.

اول در اخذ مالیات: در دو ماه حمل و ثور حاکم باید کدخدا و ریش سفید کلّ دهات را در مقر حکومت خودش حاضر کند و مالیات هر ده را سرخطی مستوفی یا سررشته‌دار با اطلاع اهل مجلس نوشته قسط مالیات رادرآن سر خط معیّن کند و به دست کدخدا و ضابط بدهد. مطابق آن تمسکی از آن‌ها گرفته ضبط نماید و در آن سرخط بنویسد که تعیین محصل و آمدن آدم به بلوکات و دهات موقوف است، مشروط بر اینکه قسط را در سر ماه به موعد مقرره در مقر حکومت تسلیم کرده قبض بگیرند اگر در موعد مقرره مالیات خودشان را نرسانند در صورتی که عذر نداشته باشند و ده روز از موعد بگذرد، مأموری با اطلاع اهل مجلس به آن محل که تأخیر در فرستادن قسط کرده‌اند می‌فرستد و تومانی دویست دینار، به اسم «مجازات»، نقد از آن‌ها به علاوهٔ قسط مطالبه و دریافت خواهد کرد. اگر معلوم شود نایب یا کدخدا سازش کرده به شراکت یکدیگر علاوه از مالیات چیزی از رعیت گرفته‌اند، یا کدخدا خود سر چیزی علاوه گرفته ونایب از بابت بی اعتنائی یا غفلت ملتفت نشده است و بالعکس، نایب و کدخدا هر دو مسؤول خواهند بود. تکلیف حاکم این است که آن‌ها را در مجلس تنظیمات حاضر کند. هر قدر معلوم شود که علاوه گرفته شده است، از آن‌ها گرفته به رعیت بدهد و دو مساوی از آن‌ها اخذ نموده و آن‌ها را از مباشری معزول نماید. از برای این وجودتحویلداری از اجزای مجلس معیّن است که به مصارف مقرره دیوانی و ولایتی که در عرض سال اتفاق افتاد برسد و اجازهٔ این قسم مصارف موقوف به حکم و نوشته دولت علیّه خواهد بود.

دویم: مجلس تنظیمات بعد از انجام کار و احقاق مظلومین از حقوق وصول شده، آنچه متعلق به شهری است به این معنی که مدعی و مدعی علیه هر دو شهر در شهر مسکن داشته باشند ده نیم و آنچه متعلق به خارج شهر است ده یک خواهد گرفت.

این وجوه هوائی و تفاوت عملی هر گاه از اجارات و جدیدالنسق که ضرر به رعیت نداشته باشد و پیداشود و اولیای دولت اجازه بدهند و گرفته شود، ابواب جمع همان تحویلدار خواهد شد.

سیم: از مجلس تنظیمات هر گاه به احضار نایب و کدخدای بلوکات اظهاری شود، حاکم ولایت باید بدون تأمل آن‌ها را حاضر نماید.

چهارم: از برای معلوم شدن تکلیف رعیت در ادای مالیات و عدم زیادتی نایب و کدخدا به آن‌ها و تعیین مالیات دیوانی آن‌ها و دانستن رعیت که اگر از نایب و کدخدا و غیره به آن‌ها تعدی و بی حسابی شود، به مجلس تنظیمات اظهار نمایند.

سواد فرمان همایون که از دیوان اعلی شرف صدور یافته است، با سواد «کتابچهٔ تنظیمات» را اهل مجلس بفرستند که در کل دهات در مساجد بخوانند و رعیت بدانند که برخلاف عدل و انصاف از احدی با آن‌ها نباید معامله شود.

پنجم: در بعضی از دهات رسم است که مخارج ده را از قبیل مدد خرج سرباز و پول حمام و روضه‌خوانی و غیره را همه روی مالیات دیوانی کشیده، حواله می‌دهند و از رعیت دریافت می‌نمایند. باید در سرخط بنویسند که مالیات دیوانی فلان ده این قدر است. مخارج ده، دخلی به دیوان ندارد و اذن ندارند روی مالیات دیوان کشیده، حواله بدهند. رعیت اگر بخواهند میان خودشان قرار این مخارج را بدهند که با معاملهٔ دیوان مخلوط نشود و مباشر حاکم نتواند به این دست‌آویز چیزی علاوه بگیرد.

ششم: اگرچه مالک هر دهی و هر رعیتی می‌دانند که چه قدر مالیات باید بدهند، مع‌ذلک اگر در مجلس تنظیمات یا دفترخانه مبارکه معیّن نماید سرخطی که از مستوفی و یا سررشته‌دار به آن‌ها داده شده است با جمع دفتری کم و زیاد دارد، از مستوفی و سررشته‌دار و اهل مجلس مؤاخذه می‌شود و معزول خواهند شد.

هفتم: از جانب دیوان اعلی به اقتضای حالت هر ولایتی یک نفر مستوفی یا سررشته‌دار مأمور خواهد شد که سرخط را موافق عمل دفتری به اطلاع اجزاء مجلس بنویسد، حاکم آن را مُهر نماید، او پشت آن را ثبت کرده مُهر نماید به نایب و کدخدا به اطلاع ریش‌سفیدان بسپارد که از روی آن عمل نمایند.

هشتم: مراتب فوق از برای دهاتی است که حرفی در ادای مالیات او نمی‌رود و حکم آبادی بر آن اطلاق می‌شود. اما دهاتی که مخروبه است و نمی‌توانند از عهدهٔ مالیات برآیند، به حکم ضرورت باید ممیزی کرد و کسر را تخفیف داده، جدیدالنسق را جمع نمایند. ممیز از جانب دیوان معیّن و به اطلاع اهل مجلس تنظیمات که در آن ولایت منعقد است، دهات خراب و جدیدالنسق را ممیزی خواهد کرد. چنان‌که در بعضی از این ولایات در هذه‌السنه ممیز رفته و ممیزی شده است.

نهم: اگر حاکم از اجزاء مجلس تنظیمات راضی نباشد وشکایت کند، عدم رضایت حاکم مطلقاً موجب عزل و تنبیه اجزاء نخواهد شد. بلکه باید تقصیرات واقعه را عرض کند. و دیوان تحقیق کرده پس از تحقیق عرض، حاکم مرتکب به اندازهٔ تقصیر مورد مؤاخذه و عزل و غیره خواهد شد. و اگر از خارج نیز معلوم و این مطلب محقق شود، البته تکلیف دولت در تنبیه و مؤاخذه از آن‌ها است.

دهم: اگر شخص، مالک دهات متعدده باشد و یکی از این دهات مخروبه باشد و ادعای تخفیف نماید، به هیچ وجه مستحق تخفیف نیست. این در صورتی خواهد بود که سایر دهات و املاک او آباد باشد که به قدر کسر فلان ده خراب از دهات آباد دیگرش منفعت داشته باشد. این شرط، قبل از رفتن ممیز است به آن ولایت. بعد از اینکه ممیز رفت، حکم آن مطابق فصل هشتم خواهد شد.

یازدهم: لازم است جمع دیوانی اصناف ولایات موافق تعدیل مشخص و جزو جمعشان در دفترخانهٔ مبارکه فرستاده شود و وزرای دربار اعظم مستحضر باشند که اگر تظلمی نمایند، جوابی به قاعده داده شود. در ولایات چنان‌که بعضی خود را به اعزه و اشراف منسوب می‌ساختند و مالیات نمی‌دادند. این عمل موقوف باشد و هر صنفی با جنس خود در ادای وجوهات دیوانی سویت داشته باشد که ستم شریکی نشده باشد. همچنین بعضی به جهت بستگی با اعزه و اشراف ولایت، گمرک و راهداری نمی‌دادند، این رسم هم موقوف باشد و هر کسی مالیات وگمرک خود را بدهد.

دوازدهم: مأمورین دیوان بعد از آنکه بنا شد محصل از برای اخذ مالیات به جائی نفرستند و چیزی از رعیت علاوه از مالیات مطالبه نکنند، دیوانیان عظام هم نباید از حکام چیزی از قبیل پیش کش و خلعت بها و قلق محصل و ناز شصت و پیش کش عید مولود وعید نوروز وتعارف امناء و وزراء درب خانه و غیره مطالبه ننمایند، الا اینکه دیوان حکم فرماید که شخص حاکم از حق‌الحکومه و مواجب خودش از عهدهٔ فلان تکلیف برآید.

سیزدهم: مقرر است که حکام جزء علاوه بر مالیات چیزی از ولایات نگیرند و چیزی هم علاوه بر مالیات به دیوان ندهند. اگر مخارج لازمه برای حکام بهم رسد، در ضمن نوشتجات غره وپانزدهم، به عرض خاکپای مبارک برسانند. حکم همایونی به اقتضای آن

شرف صدور خواهد یافت. اگر مخارج فوری ولایتی باشد، به توسط تلگراف یا چاپار اعلام کنند تا حکم آن صادر شود.

چهاردهم: از برای نواب جزء و کدخدایان دهات، گذرانی لازم است. باید حاکم صورت مخارج آن‌ها را به اطلاع اهل مجلس نوشته، خدمت اولیای دولت علیّه روانه دارد که چند نفر کجا لازم است و سابقاً گذران آن‌ها در کجا بوده است. هر قدر که به خرج کتابچهٔ دیوانی می‌آمده است، به حالت خود باقی خواهد بود، هر قدر از رعیّت به تفاوت عمل ولایت به آن‌ها می‌رسیده است، صورت آن را عرض کند تا درثانی حکم آن بشود.

پانزدهم: چون عمل خالصجات ولایات، امری است عمده و بزرگ، در ولایتی که مجالس تنظیمات دارد کفایت آن از قبیل اجاره دادن و آباد کردن و اخذ مال‌الاجاره و ممیزی و امثال آن‌ها بر عهدهٔ نواب اعتضادالسلطنه و اجزای مجلس است. باید از همهٔ مجالس تنظیمات مراقبت و اهتمام مخصوص در این باب کرده، معایب و محاسن آن‌ها را در هر ماه دو دفعه نوشته به مجلس مزبور بفرستند تا قرار لازمه آن را نواب معزی الیه بعد از عرض به خاکپای مبارک به اطلاع اولیای دولت بدهد و امر خالصه منظم باشد.

شانزدهم: در باب گرفتن سرباز: به حکم ضرورت بایداز روی بنیچه باشد و انتخاب سرباز هم در هر دهی به قرعه باشد. به این معنی که مثلاً ده نفر سرباز به فلان ده از روی بنیچه داده‌اند. از روی قاعدهٔ مردم آن ده را بعد از وضع معیوب و پیر و بی‌مصرف، می‌شمارند و قرعه می‌کشند. این ده نفر به اسم هر کس بیرون آمد سرباز خواهد بود. محسنات این کار زیاد است، از جمله کدخدا و معاریف آن ده نمی‌توانند خود و اولادشان را از سربازی معاف بدارند. حرف و گفتگوئی هم میان رعیت حاصل نمی‌شود. صاحب منصب فوج هم قدرت ندارد در سرباز گرفتن به خیال مداخل بیفتد و به پسر کلانتر، کدخدا و صاحب دولت بچسبد که باید پسر تو سرباز شود، وجهی بگیرد و او را معاف بدارد. اشخاصی را که داخل قرعه می‌کنند از شانزده سالگی الی بیست و پنج سالگی باید باشد و در هر دهی «ملا» و «سید» معروف و پیشنماز و متصدی امور شرعیه آن ده، اگر قرعه به اسم شخصی او در آمد و او شخص دیگر را که مباشر نظام بپسندد راضی کرده عوض داد جایز خواهد بود.

هفدهم: در باب کشیدن قرعه است که قرعه را کی بکشد و چه قسم بکشد، قاعدهٔ آن وضع خواهد شد و به اهل مجلس نیز اعلام خواهد شد.

هیجدهم: در باب طول مدت خدمت نوکر: قرار شد سرباز ده سال سربازی بکند و مرخص شود و در هر مرخصی داخل ردیف بیفتد. اسامی نوکر ردیف هم در دفتر لشکر ثبت و ضبط شود. دو سال به دو سال مشاقی مأمور شود، در محل معتبری از ولایت خودشان، آن‌ها را جمع‌آوری کرده، جیرهٔ چهل روزه از دیوان به آن‌ها داده شود که چهل روز مشق بکنند که از مشق عاری نشوند. اسلحه ولباس برای ایام مشق آن‌ها باید تهیه کرد و به آن‌ها داد. پس از مشق چهل روزه، اسلحه و لباس از آن‌ها دریافت خواهد شد. قانون مرخص شدن سرباز بعداز ده سال خدمت و داخل ردیف شدن و قاعدهٔ نوکر ردیف گرفتن از وزارت جنگ، دستورالعمل داده خواهد شد و به مجلس تنظیمات نیز اعلام خواهد کرد.

نوزدهم: در باب کمک خرج سرباز: به هر سربازی در مأموریت پنج تومان و در توقف خانه بیست و پنج هزار باید برسد و زیاده از آن نه نوکر باید مطالبه کند و نه نوکر بده، کمتر از این باید بدهد و سرباز هر گاه مالیات داد، از همین بابت باید با او محسوب شود. اگر به اقتضای وقت چیزی از این مزد و خرج کم و زیاد شود موقوف قرار داد و حکم وزارت جنگ خواهد بود. قرارداد برای جاهائی است که علاوه از این مبلغ کمک خرج گرفته می‌شود. آنجاهائی که کمتر از این گرفته می‌شود، به همان حالت باقی و برقرار خواهد بود.

بیستم: هر یک از اهالی نظام که با اهل ولایت و رعیت طرف گفتگو باشد یعنی در باب طلب و غیره ادعائی در میانهٔ آن‌ها واقع شود، بر عهدهٔ مأمور نظام است که طرف اهل نظام را به استحضار سرکردهٔ آن‌ها حاضر نماید. اگر خود آن شخص در ولایت نباشد، وکیل و کسان او را حاضر کرده بدون اینکه از حقوق و اهل نظام نقطهٔ متروک و مهمل بماند، با حضور مجلس احقاق حق نماید.

بیست و یکم: اگر از مواجب مستمری اهالی نظام درمجلس یانزد حاکم و مباشر مانده باشد، بدون عذر بعد از اظهار صاحب منصب به استحضار اهل مجلس گرفته برساند و نگذارد از مطالبات و حقوق دیوانی نوکر نظام که به خرج آن ولایت منظور

است، لاوصول بماند. هر وقت حکمی از وزارت جنگ برای انجام قشونی از هر قبیل صادر شود، به عهدهٔ مأمور نظام است که اجرای آن را از مجلس بخواهد و نگذارد از کارهای قشونی جزئی یاکلّی متروک و معطّل بماند.اگر از مدد خرج معمولی و قراردادی که در کتابچهٔ تنظیمات حسنه معیّن است، در ولایت سرکردگان و صاحب منصبان بخواهند تعدی و تخطی نموده و زیاده بگیرند و به مجلس اظهار شود مأمور نظام باید مانع از تعدی آن‌ها شود.

بیست و دوم: باید مأمور نظام همیشه از حالت خانه وکسان سرباز سفری مستحضر باشد که از مباشر وکدخدا به اسم عوارض و صادر بی حسابی وظلم روی ندهد. هرگاه در ولایت نسبت به خانهٔ سرباز ومنسوب وکسان او تعدی بشود، به مأمور اظهار نمایند باید در مجلس به تقویت حاکم رفع آن را بنماید.

بیست و سوم: از توپچی وسرباز و نوکر سواره و غیره که مأمور هستند، اگر کسی فراری باشد و از سرکرده اظهار شود، به حکم وزارت جنگ باید آن سرباز و نوکر عقب مانده و فراری را حاضرنمایند. اگر از سرباز فراری اهل یک دهی به جای دیگر رفته باشد و صاحب منصب فوج اظهار کند باید مأمور نظام معاودت او را به استحضار اجزای مجلس از حاکم و مباشر بخواهد.

بیست و چهارم: اگر از آحاد و افراد توپچی و سرباز و سایر که متعلق به قشون است خطا و تقصیری مثل دزدی و قتل و امثال آن صادر شود و یا کسی از این قبیل ادعاها نسبت به آن‌ها داشته باشد، مأمور نظام باید آن شخص را به دست سرتیپ و سرکردهٔ فوج بسپارد و مراتب را در آنجا رسیدگی نموده، صدور حکم شرع یا عرف را با صورت مجلس نوشته به وزارت جنگ بفرستد. هر طور مجدداً حکم صادر کردند، از آن قرار مجری و معمول دارند.

بیست و پنجم: روزنامهٔ نوکر حاضری و قراولی آن شهر را ماه به ماه نوشته برای وزارت جنگ بفرستد و بنویسد که نوکر در آنجا در چه حالت است.

بیست و ششم: اگر معلوم شود مأمور نظام در اجرای یکی از تکالیف مأمور به خود غفلت جایز شمرده یا از حفظ شئونات اهل نظام تقصیری نموده یا مطلبی را برخلاف واقع اظهار داشته است، بدیهی است از درجهٔ رتبهٔ نوکری او کاسته خواهد شد.

بیست و هفتم: هر قسم کاری و رجوعاتی از حکومت نسبت به اهل نظام باشد، حکومت و اهل مجلس حق ندارند که خودشان بی‌اطلاع مأمور نظام به آحاد وافراد اهل نظام حکم و امضاء نمایند. باید به مأمور نظام بگویند و مأمور نظام موافق قاعده به اطلاع اهل مجلس رسیدگی نموده و انجام بدهد. اهل نظام در اختیار احدی نیستند و اهل مجلس و حاکم هر قسم کار دارند، به مأمور نظام اظهار دارند.

بیست و هشتم: در خصوص ایلات: هر ولایت از دوقسم خارج نخواهد بود، یا نوکر هستند یا نیستند. اگر نوکر باشند و جزو وزارت جلیلهٔ عسکریه خدمت می‌کنند، گفتگوی آن‌ها را بامأموری که از وزارت عسکریه در مجلس است یا به اطلاع اهل مجلس قطع و فصل می‌نمایند، مثل سایر اهل قشون. اگر نوکر نباشند در حکم سایر رعایای دولت علیّه خواهند بود، اجزاء مجلس با اطلاع رئیس آن ایل آن‌ها را قطع خواهند کرد.

بیست و نهم: مجلس تنظیمات مرکب است از: مستوفی یا سررشته‌دار و مأمور وزارت جنگ، امین دیوانخانه، امین وظائف و اوقاف، امین تجارت و منشی. آنچه «مستوفی یا سررشته‌دار» است، تکلیفش دادن سرخط و رسیدن به عمل مالیات است. «مأمور وزارت جنگ» تکلیفش رسیدگی به امور عسکریه است. «امین‌وظایف» تکلیفش تعیین مستمریات و وظایف رسیدن به مطالب رعیّت است. «امین تجارت» هم تکلیفش رسیدگی به امور تجارت است. «منشی» تکلیفش نوشتن احکام صادره از مجلس و روزنامه است و لیکن اجزاء باید کنفس واحده در اجرای قواعد تنظیمات مداخله نموده، مشغول باشند و نمی‌توانند هر یک از اجزاء، خود سر عمل اختصاصی خود را به استحضار آن دیگری مجری سازند. از جزئی و کلی باید در مجلس تنظیمات بگذرد و کل اجزاء مطلع باشند. مجلس مزبور در ولایات رئیس نخواهند داشت، بلکه رئیس کل نواب اعتضادالسلطنه است.

سی‌ام: تکلیف حاکم و اهل مجلس در باب مرافعات شرعیه: این است که مدعی و مدعی علیه به رضای طرفین حاکم شرعی اختیار نمایند و نوشته به مجلس تنظیمات بسپارند، بروند مرافعه نمایند. حکم شرع هرطور صادر شود از مجلس حکم امضای آن را صادر کنند، حاکم اجرای آن را بدارد. اگر فرضاً مدعی و مدعی علیه بعد از مرافعه و صدور حکم شرع مرضی‌الطرفین استناد به حکم دیگر نماید، از درجهٔ اعتبار ساقط

خواهد بود. این در صورتی است که اول ادعا باشد و هنوز حکمی صادر نشده باشد. در صورتی که در دست مدعی و مدعی علیه هر یک حکمی باشد و هر کدام مستند به حکم خود شوند و خود را ذیحق بدانند، لازم است از مجلس به ثالثی رجوع نمایند. اگر آن ثالث مرضی‌الطرفین نباشد، به قرعه معیّن نمایند. اگر تعیین ثالث غیر مقدور باشد یا محظوری داشته باشد، در مجلس رسیدگی نمایند. در مجلس هر طور مدلل شد اجرا دارند.

سی و یکم: در باب تحریر نفوس: حاکم ولایت با اطلاع مجلس تنظیمات وقتی که سر بلوک وکدخدا و ریش سفید دهات را از برای قرارداد مالیات حاضر می‌کنند، کدخدای هر دهی کتابچهٔ سفیدی مرتب که نمونهٔ آن را نواب اعتضادالسلطنه به هر ولایت یک نسخه خواهد فرستاد و دستورالعملی خواهد داد که اسامی آن ده را از مرد و زن و بچه به سن و سال در آن کتابچه بنویسند. از اول سال تا آخر سال هر کس می‌میرد، به اسم و رسم و هر چه متولد شود، با اسم نوشته شود. آخر سال که می‌شود، کتابچهٔ مزبوره را به حکومت تسلیم کرده، کتابچهٔ سفید دیگر بگیرد. حاکم آن کتابچه را به توسط اجزای مجلس، به مجلس مخصوص دربار اعظم ارسال دارد تا پس از آنکه از نظر اقدس همایونی گذشت، به دفترخانهٔ مبارکه تسلیم شود. جناب آقا به وزیر دفتر می‌سپارند که سه نفر از مستوفیان را از برای ترتیب و حفظ حیات وممات نفوس معیّن نماید. خرج این کتابچه‌ها از وجوهی خواهد بود که نزد تحویلدار همان مجلس تنظیمات جمع می‌شود.

سی و دوم: منشی مجلس: که جزو اجزاست، باید روزنامهٔ ولایتی را از روی بصیرت و حقیقت نوشته، مراتب اتفاقیه را پانزده روز به پانزده روز توسط چاپار دولتی نزد نواب اعتضادالسلطنه بفرستد و اگر غرض و خلافی از روزنامه نویس ظاهر شود، مستحق تنبیه خواهد بود و باید روزنامه‌نویس، روزنامه‌ای که می‌فرستد به مُهر اجزاء مجلس کلاً باشد و شرح روزنامه از قرار تفصیل ذیل است:

عملی که در این پانزده روز قطع و فصل می‌شود یا شروع شده و هنوز به پایان نرسیده.

از عمل خالصجات و محاسن و معایب آن هر پانزده روز روزنامه بدهند.

قسط خزانه در این پانزده روز چقدر تحویل حاکم و تحویلدار شهر شده است.

مواجب و مقرری دیوانی از نظام و غیره چقدر به صاحبان آن رسیده، مطابق آن سواد قبوض صاحبان مواجب و مقرری را بفرستند.

وظیفه و مستمری ارباب وظایف چقدر شده است، مطابق سواد قبوض صاحبان وظایف.

بصیرتی که برای آبادی و رواج صنایع در آن ولایت می‌توان حاصل نمود، از قبیل بستن سد و حفاری قنوات و غیره، امور اتفاقیه از قبیل قتل و سرقت و غیره ذلک.

صورت نرخ اجناس هر ولایت را پانزده روز به پانزده روز بفرستند.

در باب تنظیف شهر موافق فصل سی و پنجم در جزو روزنامه بفرستند که مشغول تنظیف هستند یا نیستند.

متوفائی که از نوکر و وظیفه خوار در ولایات بهم رسد در جزو روزنامه بنویسد که متوفی کیست و مقرری و مواجب او چقدر است، وارث دارد یا ندارد و اگر اولاد دارد، ذکوراً و اناثاً چند نفر است.

روزنامهٔ نوکر حاضری و قراولی شهر را به اطلاع اهل مجلس بنویسد.

سی و سیم: اگر از عمال و مباشر ولایتی و اشرار از آن ولایت به ولایت دیگر بروند، حاکم آن ولایت از ولایت دیگر مطالبه نماید بدون عذر و چون و چرا باید آن‌ها را تسلیم نماید. اگر حاکم آن ولایت در فرستادن عامل و مباشر و مفسد کوتاهی نماید، حاکم و اهل مجلسین تنظیمات فوراً به اولیای دولت اطلاع بدهند تا از آن حاکم مواخذه شود.

سی و چهارم: قراسواران ولایات از نوکر و سوار دیوان موقوف باشد. مواجب شش ماههٔ این سوار قراسواران را که حالا معمول و برقرار است، با سیورسات سالیانهٔ آن نوکر به حاکم می‌دهند تا از عهدهٔ نظم طرق و شوارع برآید و بفهمد نظم طرق و شوارع به عهدهٔ‌خود اوست. این در صورتی است که حاکم به همان مبلغی که منظور شد تعهد انتظام ولایت خود را بکند و بداند که اگر بی‌نظمی شود یا مالی به سرقت برود او مسؤول خواهد بود. بایداز عهدهٔ غرامت آن برآید والا اولیای دولت قرار نظم طرق و شوارع را به قسم دیگر که خود صلاح بدانند خواهند داد. و از جمله تکالیف اهل مجلس تنظیمات است که قرار این فقره را بعد از انعقاد مجلس با حاکم داده سند بگیرند که اطلاع به اولیای دولت بدهند.

سی و پنجم: در باب تنظیف ولایات: اهل مجلس تنظیمات به حاکم اعلام نمایند که از این قرار مراقبت نموده، هر یک محل حکومت را پاکیزه نگاه دارند.

مخارجی که متعلق به دیوان است و باید اهل مجلس معیّن کرده خدمت اولیای دولت عرض نمایند، بعد از اجازهٔ ثانوی خرج نمایند.

ساختن مبال به جهت قراولخانه، اگر در آن شهر قراولخانه باشد.

ساختن رخت شور خانه‌ها به جهت شستن رخوت که در قنوات، بالمرّه رختشوری موقوف و متروک شد.

مخارجی که به عهدهٔ اهل شهر است:

سنگفرش کوچه‌ها با صاحبان کوچه است که هر کس حد و حدود پشت خانهٔ خود را بسازد.

مسدود کردن سوراخ‌های نهرها با اهل شهر است. برداشتن خاکروبه‌های و کثافات محلات. هر کس حریم خود را پاک نماید.

عوض کردن آب آب‌انبارها و پاک کردن آن‌ها با صاحب خانه است.

خراب کردن دیوارهای شکسته و از نو ساختن با صاحب خانه است.

اهتمام در گود کردن قبور که روی قبور را با گل وگچ و غیره پوشانیدن و محکم نمودن با صاحب میّت است.

سی و ششم: حاکم ولایت مخصوصاً باید به کدخدایان کلّ محلاّت بسپارد که دیوار عمارت یا دکّان یا کاروانسرا یا دیوار باغی که سمت کوچه ماست، خراب شود تا اذن و دستورالعمل از جانب مهندسین دیوان و معماری که برای این کار تعیین شده است، داده نشود نسازند. باید دستورالعمل بگیرند و بسازند وکوچه‌ها مستقیم باشد، طاق‌نما بشود. دستورالعمل این کارها در دارالخلافه با نوّاب اعتضادالسلطنه و اهل مجلس تنظیمات دارالخلافه است و مهندس و معمار آن را معیّن نمایند و در سایر ولایات به عهدهٔ مجلس و احتساب آن ولایت است و متدرجاً انشاءالله به همه جا مهندس فرستاده خواهد شد.

سی و هفتم: در اینکه گمرک مال‌التجاره تبعهٔ داخلهٔ در تحت یک قاعده باشد و به اختلاف عمل نشود، از برای دولت و ملت فایدهٔ کلی خواهد داشت. قرار شد «نصیرالدوله» با تجّار و مباشرین امور گمرک اجلاس کرده با کمال دقت رسیدگی نموده

قرار گمرک داخله را هم بدهند که از مال‌التجاره که از داخله می‌آید و از داخله به خارجه می‌رود و یا از خارجه به داخله می‌آید، درتحت یک قاعده باشد و اجراء این در صورتی است که «نصیرالدوله» با تجّار و مباشرین گمرک اجلاس کند و قرارش را بگذارد. پس از اتمام آنکه به کل ولایات اطلاع داده می‌شود، قرارداد اولیای دولت علیّه را نواب «اعتضادالسلطنه» به مجلس هر ولایت اظهار خواهد نمود و آن وقت باید اهل مجلس مراقب بوده از آن قرار عمل نمایند.

سی و هشتم: مستمریات و وظایف: خالی از دو قسم نیست، یکی این است که حالا برقرار است و جزو دستورالعمل ولایات به مردم می‌رسد و از این‌ها بعضی فرمان مبارک دارند و بعضی ندارند. نمی‌توان مردم بیچاره را به وحشت انداخت که بیایند مدتی معطلی بکشند و فرمان صادر نمایند موافق ثبت دستورالعمل و قرارداد مستمرهٔ قدیمهٔ حکام به اطلاع اهل مجلس، مستمری آن‌ها را برسانند. ولی باید از این تاریخ به بعد، هر کس متوفی می‌شود ورثهٔ او بخواهد مستمری او را ببرند یا مستمری تازه به کسی داده شود، بی‌فرمان همایون در هیچ مجلس و هیچ ولایت و هیچ دفتر قبول نکنند.

سی و نهم: قبوض پا به مُهر ارباب وظایف و مستمریات را امین وظایف که در مجلس است با عمل دستورالعمل تصحیح نماید و حاشیه‌اش را مُهر کند و اهل مجلس هم مُهر کنند که حاکم تنخواه آن را برساند و همان قبوض سند خرج حاکم است و اگر به مُهر امین وظایف و اهل مجلس نباشد از حاکم پذیرفته نخواهد شد. حاکم وامین وظایف، نباید دیناری توقع و طمع نمایند و حق مردم باید درست و به تمام برسد.

چهلم: از صاحبان مستمری هر کس متوفی شود، آن کسی که ده تومان و ده خروار مستمری دارد هر گاه ورثه دارد، بدون اینکه ثلثی از آن کسر شود، تمام آن در حق ورثه برقرار می‌شود. از این مبلغ و مقدار اگر علاوه باشد ثلث آن از برای دیوان موضوع خواهد شد که دیوان به اقتضای وقت اگر بخواهد رعایتی به کسی بنماید، از این بابت باشد و دو ثلث آن را به ورثه مطابق فرمان مرحمت خواهند فرمود.

چهل و یکم: بعضی مستمریات که به اسم ورثه به خرج نمی‌آید و اسامی ورثه معلوم نیست، امین وظایف آن مجلس و اهل مجلس ثبت کرده، صورت صحیح آن را به اسم و رسم معلوم نموده، به دربار اعظم ارسال دارند که به دفترخانهٔ مبارکه سپرده شود و وزیر

وظایف هم ثبت بردارد که تبدیل و تغییر داده نشود.

چهل و دویم: گویا حکّام در رسانیدن مستمریات و وظایف مسامحه دارند. اولاً تا وسط سال حواله نمی‌دهند، وقتی هم که حواله می‌دهند، به جاهای لاوصول حواله می‌دهند که آن‌ها مجبور شوند به نصف و ثلث و بلکه کمتر مصالحه نمایند. بر عهدهٔ امین وظایف و اهل مجلس است که رسیدگی نموده اشخاصی که مزروعی و محل دارند، قبض به حاکم سپرده و عوض آن را «برات» از حاکم حوالهٔ محل و مزروع خودشان صادر نمایند و آنچه دستی بگیر باشند، از اول «جوزا» الی ده قسط به آن‌ها برسانند که تا آخر سال باقی نمانده باشد.

چهل و سیم: در باب موقوفات: چند قسم است، یک فقره وقف اولاد است. یک فقره دهی یا مستغلی است. واقف وقف کرده است و قرار داده است که تولیت آن با اولاد واقف باشد و منافع آن صرف مشاهد و روضات متبرکه یا روضه خوانی شود. یک فقره مدرسه‌هائی است که متولی آن‌ها علمای معروف و مجتهد جامع‌الشرایط بلاد می‌باشند. دیوان و مباشرین دیوان به هیچ وجه من الوجود دراین سه قسم موقوفات مداخله نخواهند کرد، الا اینکه خیانت بین متولی دو قسم معلوم شود. آن وقت تکلیف موقوفات و اهل مجلس است که به اعتضادالسلطنه اطلاع بدهند، قرار آن موافق حکم شرع و اطلاع اولیای دولت و وزیر وظایف داده می‌شود. و یک قسم موقوفاتی است که حفظ و حراست آن با پادشاه عصر است، از قبیل مشهد مقدس و حضرت معصومه صلوات الله علیها و رباطات و سرراه معابر عامه و مساجد جامع و امامزاده‌های ولایات ممالک محروسه، از مصارف و جمع وخرج این قسم موقوفات باید اولیای دولت مطلع باشند وسال به سال باید محاسبهٔ موقوفات به دفتر مبارکه آمده، مثل اینکه به جهت حکام ولایات مفاصا حساب می‌گذرد. به جهت این قسم موقوفات نیز کتابچهٔ مفاصا حساب بگذرد که اولیای دولت علیّه بدانند دخل وخرج موقوفات چه و هر کس چه می‌برد و چه به مصرف وقف از متولی و عمله و خدمه هر کس متوفی شود، مواجب و رسوم آن‌ها کم و زیادگردد به موجب فرمان مبارک باشد لاغیر. وزیر وظایف اوقاف نیز مجلسی بدهد و اجزائی معیّن نماید و به عرض اولیای دولت برساند که دفتر موقوفات را جامع و کامل بنویسند که اولیای دولت هر وقت از هر قسم موقوفه سؤال نمایند، بتوانند جوابی داده که

با وقف‌نامه مطابق باشد و وزیر وظایف قرار داد لازمهٔ آن راخواهد داد و پس از عرض اولیا به دولت علیّه، به اعتضادالسلطنه نیز اطلاع خواهد داد که به اهل مجلس تنظیمات اطلاع بدهد.

چهل و چهارم: کل رباطات سرراه متدرجاً باید تعمیر شود و همیشه آباد باشد. مخارج آن را بازدید نمایند، تنخواه آن را از تفاوت وجود اجارات و غیره که اجزاء به دیوانیان عظام عرض کنند و دیوانیان حکم آن را بنمایند و یا از خزانهٔ عامره داده خواهد شد.

چهل و پنجم: در بعضی ولایات معمول است تنخواهی که رعیت به صندوقخانهٔ حاکم می‌آورد چیزی از آن را به اسم صندوقداری کسر می‌کنند، باقی را قبض می‌دهند. این فقره متروک است، باید اجزای مجلس تنظیمات مراقبت نمایند تنخواهی را که رعیت می‌آورد، بدون کم و کسر قبض به رعیت داده شود. حاکم از این مدخل بی معنی باید صرفنظر کند. حق صندوقدار و تحویلدار همان مواجبی است که از دیوان اعلی یا حاکم می‌گیرد و حقی به رعیت ندارد.

چهل و ششم: اجزای مجلس تنظیمات هرگاه مقتضی بدانند برای بعضی بلوکات و قصبات عمده که از دارالحکومه دور است، یک نفر روزنامه‌نویس معیّن کرده بفرستند که از وقایع اتفاقیه و قطع بعضی دعاوی به توسط حاکم و نایب آنجا اهل مجلس تنظیمات را اطلاع بدهد که جزو روزنامهٔ خود نوشته به دارالخلافه بفرستد.

چهل و هفتم: از برای اطلاع مجلس از وصول قسط مالیات به دارالحکومه که همه وقت روزنامه باید به دارالخلافه بدهند، به رعیت باید حاکم اطلاع بدهد که هر چه تنخواه به صندوقدار و تحویلدار حاکم می‌دهند و سند می‌گیرد، سند را بدهند اهل مجلس ثبت نمایند.»

تکالیف حاکم

* اخذ مالیات به تفصیلی که در فصل اول کتابچه نوشته شده است.

امنیت طرق و شوارع و تعیین قراسواران موافق تفصیل سی و چهارم.

* قناعت کردن به مواجب و حق‌الحکومهٔ دیوانی و دیناری علاوه از آن ولایت و رعیّت نخواستن.

* محصل و آدم به بلوکات و دهات نفرستد و اگر لازم شود که کسی را از رعیّت و نوکر احضار نمایند. بلد باید فرستاد و محصل خدمتانه و قلق مطالبه نکند. در این صورت که محصل خدمتانه نخواهد، البته چند نفر نوکر مواجب بگیر دیوانی در نزد حاکم خواهد بود وعسر و حرج لازم نخواهد آمد.

* در تنبیه مقصر و احقاق حق ملهوفین و رفع ظلم مظلومین خود را مختار نداند و تابع رأی قرارداد اهل مجلس باشد.

* هر کاری که در ولایت اتفاق بیفتد از قبیل اختلاف و دعوی و نزاع و گفتگوی شرعی و غیر شرعی و غائله در املاک و غیره، همهٔ آن را به مجلس تنظیمات رجوع نمایند. از مجلس هر کس را از حاکم بخواهند بی دلیل باید حاضر نمایند.

* در عمل گمرک و تجارت و موقوفات و وظایف و خالصجات به خیال خود حرکت نکنند و تابع مجلس با سند و مطابق کتابچه در هر فقره رفتار نمایند.

* نواب و کدخدایانی را که حاکم معیّن می‌کند، دیناری از آن‌ها پیشکش و تعارف نباید بگیرد که بهانه به دست آن‌ها بیفتد و آن‌ها هم از رعیت چیزی نباید دریافت نمایند.

* قسط دیوان در صورتی که نزد نواب و کدخدایان تأخیر یابد، مطابق فصل اول کتابچه، حکم آن معیّن است؛ و هر گاه بعد از گرفتن از نواب و کدخدایان تنخواه دیوان را حاکم نزد خود نگاه دارد و به دارالخلافه نفرستد، همان فرع تومانی دویست دینار را از برای تأخیر باید به دیوان بدهد.

۵. طرح تنظیمات

ناصرالدین شاه در دومین سفر خود به اروپا[۱] «کنت دومونت فرت»[۲] را برای تأسیس ادارهٔ پلیس از اتریش به ایران آورد. در مورد اهمیّت این امر اعتمادالسلطنه می‌نویسد:

---

۱. رجوع شود به: فصل دوم، مبحث ۵، ناصرالدین‌شاه (در پژوهش حاضر).

۲. کنت دومونت فرت Cont de Monteforte در سال ۱۸۳۹ م و احتمالاً در فرانسه به دنیا آمد. امّا نیاکان او از مردم «سیسیل» و «ناپل» بوده است. «کنت» در ناپل با رتبهٔ افسری در گارد ویژهٔ پادشاه ناپل و سیسیل وارد خدمت شد. در سال ۱۸۶۰ میلادی علیه گاریبالدی سردار ملی ایتالیا به نبرد پرداخت و مجروح شد. پس از بهبودی به اتریش رفت و در خدمت ارتش اتریش درآمد او در سال ۱۸۶۱ از خدمت نظام کناره‌گیری کرد و در سال ۱۸۷۹ م رسماً وارد خدمت ایران شد.

این اداره در دولت‌های مغرب زمین و ینگی دنیا اهمیت عظمی دارد حتی در دولت انگلیس اگر کسی بر پلیس تجری کند و تجاسر ورزد، واجب‌القتل است. چنان‌که در سفرنامهٔ فرنگستان از نگارش یمین شاهنشاه ایران زمین تصریح شده، و چون موکب مسعود صاحبقرانی از سفر فرنگ ثانی مراجعت گزید، کنت دو مونت فرت راکه مستخدم گردیده بود، بفرمود تا این اداره را در نهایت اهتمام مشتمل بر کثرت و ازدحام تشکیل داد و با اسلحهٔ خاص و ملبوس مخصوص طبقات تابین را بر آیین اروپا برآراست. اینک شغل شحنگی شهر و پاس بیوتات و اسواق دارالخلافه با این گروه انبوه می‌باشد و الحق در سد طریق سرقت حفظ نظام عام این اداره را مدخلیتی تمام است، و فی‌الحقیقه بندگان شهریار جهاندار شطوی از قدرت خویش بدرقهٔ این کار قرار داده در تقویت جانب و اجراء مقتضیات آن از هر بابت حتی افاضهٔ سطوت و مهابت هیچ دقیقه فرونگذارده.

برای "انتظام امور نظمیه" از طرف کنت دومونت فرت طرحی تهیه شد و از آنجا که اودر یک زمان هم رئیس دارالخلافه و هم شهردار پایتخت بود، وظایف هر دو نهاد را دریک طرح مورد توجه قرار داده است. این طرح شامل پیشنهاداتی مبنی بر "قراولخانهٔ مستقر در تهران" جزء "ابواب جمع پلیس" شود و فوج نظمیه و ایجاد تسهیل در کارهای شهرداری است تشکیل دهد.[۱] برقراری مقررات و نظامیان صنفی، ایجاد "سیستم متریک" که در آن زمان در اروپا متداول بوده است، از مفاد جالب این طرح محسوب می‌شود.[۲]

بسمه تعالی شانه‌العزیز

برای انتظام امور ادارهٔ جلیلهٔ نظمیه خانه‌زاد دولت ابد مدت قاهر ناگزیر از عرض فصولی است:

فصل اول

سربازان قراولخانه‌های شهر در تحت ریاست ادارهٔ نظمیه و مسمی به فوج نظمیه

---

۱. اعتمادالسلطنه: *المآثر و الآثار*، ج ۱، ص ۱۶۳ و بعد.

۲. برگرفته از مرتضی سیفی قمی: **نظم و نظمیه در دورهٔ قاجاریه** (تهران، یساولی، ۱۳۶۲). ص ۵۴ و بعد.

گردند. حتی سربازان کشیک سفارتخانه‌های محترمه باید به تصویب وزارت نظمیه باشند. البته رعایت این مسأله موجب پیشرفت امور ادارهٔ نظمیه و هم استراحت و ترقی سربازان فوج نظمیه خواهد بود.

فصل دوم

روشنایی شهر که مقصود چراغ خیابان‌های دولتی است عملش محول به ادارهٔ نظمیه شود.

فصل سوم

بر طبق قانونی جداگانه مستغلات این شهر بزرگ در ظرف مدت یک سال از طرف وزارت جلیلهٔ نظمیه داده خواهد شد و بر مال‌الاجارهٔ آن‌ها قدری افزود می‌شود و برای اینکه موجر ومستأجر هر دو آسوده و فارغ‌البال باشند و کم فروشی فروشنده و تعدی و اجحاف به خریدار و مستأجرین مستغلات از میان برود، باید خود را اجزاء حکومت اداره نظمیه بدانند و مؤجرین مال‌الاجارهٔ مستغلات خود را روزبه‌روز یا ماه به ماه بر طبق معاملات سابقهٔ خود از ادارهٔ نظمیه دریافت نمایند. بدین ترتیب تأدیه حقوق طرفین خواهد شد و عامهٔ ناس آسوده می‌شوند.

فصل چهارم

قهوه خانه‌های حالیهٔ شهر جز اتلاف مال و اضرار صحت عامّه نتیجه ندارد. در این صورت متروک بودن آن‌ها اولی. در صورتی که اولیای دولت قاهره تصویب در دایر بودن فرمایند باید در هر محله قهوه‌خانه‌ای بنا نمایند که مشتمل بر قهوه‌خانه و مهمانخانه و کتابخانه و قراولخانهٔ کوچکی که یک چاتمه سرباز مواظب و کشیک داشته باشند. به علاوه از ادارهٔ نظمیه به هر یک از این ابنیه تلفن کشیده شود که در مواقع ضروریه ادارهٔ جلیله، اطلاعات لازمه راکسب نمایند.

فصل پنجم

کسبهٔ هر محلی باید مرتب و منظم و برحسب جمعیت واستعداد آن محل دارای صنف باشند و هر صنفی از صنف دون خود مجزی، نه اینکه نفت‌فروش و باروت‌فروش و آهنگر و دوافروش و تنباکو فروش مخلوط به یکدیگر و شخص واحدی متصدی این گونه مشاغل متضاده گردد.

فصل ششم

ادارهٔ جلیلهٔ نظمیه باید از عدهٔ نفوس وارده و قصد ورود آن‌ها بدین شهر کاملاً مستحضر و مطلع باشد. مردمانی که سال‌ها در این پایتخت بدون حرفه و شغل ونوکری متوقف وساکنند، راه معاش خود را معلوم بنمایند در صورتی که استعدادکار و شغلی را دارا بودند، برحسب لیاقت و استعداد برای هر یک کار و شغلی تعیین خواهد شد.

فصل هفتم

کسانی که در این شهر شغلشان فقط منحصر به نوکری است باید با اطلاع و استحضار رئیس ادارهٔ نظمیه مشغول نوکری شده و از برای هر یک به اندازهٔ خرج و لیاقت شهریه و مرسوم معیّن کرده تا لفظ مداخل که دزدی واقعی و حقیقی از اموال آقای بیچاره است از دهان نوکر افتاده و ضمناً نوکر هم به اندازهٔ گذران ومعاش به حق خود رسیده، بعضی دزدی‌ها از قبیل گم شدن سرغلیان یا بردن سرداری از صندوق خانه و غیره که بدون جهت اداره مسؤول است کم یا موقوف شود و اداره از روی بصیرت و اطلاع مسؤولیت پیداکرده و به اندک ملاحظه و دقتی بتواند تمام مفاسد و نواقص رابرطرف نماید.

فصل هشتم

از مفاسد بزرگ اینکه عطارهای شهر حکیم‌باشی بوده و مشغول معالجهٔ امراض هستند. شاگرد بنا معمارباشی، عمله مقنی‌باشی، نعل‌بند بیطارباشی، مهتر کحّال‌باشی، پالان‌دوز خیاط‌باشی می‌شوند. از خیاط سؤال می‌شود سرداری را چرا تنگ دوخته جواب می‌گوید فرنگی برش است، چنانچه از اندازه خارج وگشاد دوخته باشد می‌گوید صرفهٔ زمستان و پوشش زیر آن را کرده‌ام. پس برای اینکه هر صاحب صنعتی کارش صحیح و منوط به علم و تجربه باشد، باید هر طبقه استاد و رئیس داشته که افراد و اجزاء آن طبقه پس از دادن امتحان، اخذ تصدیق نامه از آن استاد مجاز به کسب و شغل خود مشغول گردند و هر گاه کسی بدون تصدیق وتصویب و اجازهٔ رئیس به کاری اقدام نماید البته وزارت جلیلهٔ نظمیه مسؤولیت خواهد داشت. اطبای معالج شهر باید تحصیل کرده و امتحان داده و از اطبای بزرگ و معروف فرنگی و ایرانی تصدیق داشته باشند و برحسب دستورالعمل حفظ‌الصحهٔ تهران امر طبابت این شهر مجری شود. و هر یک از علم و قانون این شغل و فن شریف خارج باشند اقدام ننمایند. عطاران محلّات ادویه

فرنگی نمی‌توانند بفروشند مگر در هر محله یکی دو نفر آن هم به تصدیق اطبای بزرگ و با علم آن محله واین مسأله مهم به قدری از دقت نظر خواص و عوام خارج است که غالباً دیده می‌شود،بقال ادویهٔ فرنگی و عطریات و تنباکو و پارچه و حریر می‌فروشد و عطاران ماست و پنیر و روغن و زغال می‌فروشند. اصلاح این مفاسد فریضهٔ ذمهٔ وزارت معظمهٔ علوم است که پس از تسویه و تربیت امور مزبور، صورت به وزارت نظمیه داده تا آن مقررات را مجری دارد و نگذارد مردم از حدود خود تخطی نمایند. نیز به ملاحظهٔ نظافت و تسهیل عمل عامه، سبزی‌فروش باید در خارج شهر سبزی خود را شسته، دسته کرده وارد دکان خود نمایند و قسمی دسته‌بندی نمایند که خریدار محتاج به کشیدن و تجدید شستن نباشد. همچنین صنف صبّاغ بازار علیحده باید داشته باشد و پارچه‌ها را در معابر و راهگذر نیاویخته برعابرین صدمه نزنند. میوه‌جات در هر گذر و محله که هست به تصدیق احتساب باید به سه نمره به فروش برسد. نمرهٔ اول اعلی، نمرهٔ دوم وسط و سوم ادنی و هر یک قیمت معیّن معلوم داشته باشد که خریدارها به هر یک میل کردند، گرفته معطل نشوند. نیز تمام سنگ‌های کسبه را باید میزان نموده مُهر دولتی داشته باشد. همچنین ذرع بزازی و غیره را مطابق مطر [متر] معیّن کرده مُهر دولتی داشته باشد که کسر و نقصان حاصل نشود. و اصل صحیح مسأله میزان و مقادیر سیستم مطریک است که امروز تقریباً در تمام دنیا قبول شده و اگر امنای دولت ابد مدت میل به معمول نمودن آن داشته باشند، به شرح آن خواهد پرداخت. و اما عجالهٔ ترازوها باید پایه‌دار باشد ترازوی دست کش را که هم زحمت آن بیشتر است و هم احتمال تقلب دارد، موقوف نمایند. به همچنین قپان‌های دوشی را موقوف کرده روی چهارپایه نصب نموده بارها را بکشند.

فصل نهم

مستأجر قنوات اربابی و موقوفات به ملاحظهٔ اینکه از اعمال میراب‌ها مطلع شده تعدیاتی را که به مردم می‌نمایند مانع شود باید اجاره و استجاره او به توسط ادارهٔ نظمیه باشد.

فصل دهم

باید از هر اداره نظامی و حکومتی شش نفر مأمور در ادارهٔ نظمیه برای انجام خدمت

باشند و اشخاصی که از طرف ادارهٔ نظمیه مأمور و حامل عریضه می‌شود باید اشخاص معلوم و لباس مخصوص پوشیده بلافاصله عرایض را به حضور مبارک اولیاء دولت قاهره رسانیده، از آن‌ها ممانعت نکنند و جواب فوری به آن‌ها داده و به اداره برسانند.

فصل یازدهم

شعبده‌باز و معرکه‌گیر و مارگیر به ملاحظهٔ اینکه جوان‌های مردم را گمراه نکرده و از کسب و کار باز ندارند، باید نقالی نکنند که حسین کرد چه قسم قلاب انداخت جعبهٔ جواهر را برد چه این حرف‌ها اسباب تشویق جهّال به دزدی و شرارت است و باید ممنوع باشد.

فصل دوازدهم

ادارهٔ نظمیه مستوفی و سررشته دار لازم ندارد چنان‌که معمول تمام عالم و قزاقخانهٔ مبارکه است، رسیدگی در مصارف و مواجب و سان دیدن اجزاء، موقوف به رأی مبارک اولیای دولت است. هر ساعتی که افراد آن‌ها یا صورت عمل را بخواهند، حاضر خواهد بود. دفتردار از اداره معیّن شود.

فصل سیزدهم

برای اوامر فوری یا عرایض فوری خوب است از عمارت کشیکخانهٔ مبارکهٔ سلطنتی و عمارت عظمی و دارالحکومهٔ شهر و وزارت جلیلهٔ خارجه به ادارهٔ نظمیه تلفن کشیده شود که اسباب معطلی فراهم نیاید.

فصل چهاردهم

هر نقطه‌ای که ارادهٔ مقدسهٔ ملوکانه ارواح‌العالمین فداه تعلق گیرد تشریف فرما شوند، یک روز قبل رئیس ادارهٔ نظمیه باید مطلع شود تا از هر محل و خیابانی که مناسب مستدعی شده موکب فیروزی کوکب اعلیحضرت اقدس شاهنشاهی ارواحنا فداه از آنجا تشریف‌فرما شوند.

فصل پانزدهم

در باب قرار مواجب و مصارف وعدهٔ اجزاء اداره است که جداگانه مشروحاً عرض شده است.

فصل شانزدهم

اجزاء بانک رهنی بدون استحضار ادارهٔ نظمیه مأذون و مختار نباشند قبول کرده پول بدهند زیراکه ممکن است اسباب مسروقه را مردم به بانک گروگذارده پس بگیرند. یعنی یک نفر امین از ادارهٔ نظمیه همیشه باشد و تحقیق کند، رهن دهندهٔ مال خود را رهن می‌گذارد یا اشیاء مسروقه را؟ این فصول و شروط که به عرض رسیده قدرت و همراهی می‌خواهد و اجزاء لازم دارد. تصور فرمایند اشخاصی که دارای ایالت بزرگ و ده‌هزار ابوالجمع هستند، مسؤولیت ندارند و ادارهٔ نظمیه همه گونه مسؤولیت دارد. در وسط ارگ دولتی و میدان مشق و سبزه میدان روز روشن به قماربازی ارتکاب ورزیده و در اغلب خانه‌ها اشخاصی برحسب ظاهر ذی شان با بیست نفر قلندر واوباش مشغول به قمارند که دو نفر اجزاء نظمیه برای تحقیق و نظم به خانهٔ آن‌ها برود، فریاد می‌کنند که نامحرم در خانه داخل شده و آن اشخاص مختلف راکه معلوم نیست از کجا و چه جایند، نامحرم نمی‌دانند. پس باید از طرف دولت ابد مدت قاهره قدرت داده، همراهی شود که بدانند این گونه بی‌نظمی‌ها را دفع نمایند و اقلاً یک فوج یا دو فوج ابواب جمع رئیس اداره باشد این قدرت وهمراهی را لازم دارد. چنانچه شرایط و فصول معروضه مجری نشود بدیهی است کار پیشرفت ننماید و در تحت نظم نیاید و ترتیب صحیح حاصل نکند، هر یک از این عرایض مقرون به انتظام کلّیه و صحت و پیشرفت خدمت است منوط است به دستخط مبارک اولیای دولت ابد مدت.

فصل هفدهم

در باب چاره جوئی از ترک شرب مشروبات الکلیه و سکرات از زمان بعثت حضرت خاتم‌النبیین صلی‌الله علیه و آله حکم محکم بر حرمت این سم قاتل نازل و وارد والی زماناهذا ائمهٔ علمای امامیه و حکما و دانشمندان و عُقلا در هر دوره و زمان و عصری علاوه بر احکام و حدود شرعیه که برای مرتکبین صادر و وارد شده است به زبان حکمت و نصیحت و استدلالات عقلانیه که در اضرار و افساد از شرب آن ظاهر است خلق را نهی و منع فرموده‌اند. با اینکه علاوه بر عقوبت آخرت مکرر شده است مرتکبین این عمل را در عوض هشتاد تازیانه هشتصد تازیانه زده مؤثر نیفتاده است. تمام مردم به چشم ظاهر مفاسدی راکه بر بنیان صحت وجود انسانی وارد می‌سازد، می‌بینند. ننگ و

شرارت و هرزگی و بی‌نظمی و خانه خرابی و فقر و فاقه که نتیجه از مداومت این سم قاتل حاصل می‌شود نیز این مردم را از ارتکاب و عادت به آن باز نداشته، بلکه روزبه‌روز بر این عمل شنیع افزوده سالی چندهزار نفس به امراض مهلکه گرفتار و با نهایت فقر و پریشانی از جهان می‌روند و اعقاب و اخلاف خود را نیز دچار فقر و فاقه می‌نمایند. خانه زاد دولت قاهره چاره‌ای برای منع آتیهٔ آن، جز افزایش قیمت و قراردادن گمرکی معیّن که اقلاً یک بطری عرق کمتر از ده تومان قیمت نداشته باشد، نمی‌بیند و به این واسطه ممکن است عامهٔ ناس یعنی متوسط‌الحال به واسطهٔ عدم بضاعت و قدرت و تمکن قهراً از شرب آن ممنوع شوند و رفته رفته این عادت شنیع از ملت منیع به کلی متروک گشته ایران و ایرانیان را راهی تازه در قالب افسرده پژمرده حاصل آید. هر گاه اولیای دولت جاوید مدت، همراهی و اعانت از پیشرفت این مقصد مقدس نمایند این غلام دولت و هواخواه ملت سالی صدهزار تومان اضافه بر مالیات نموده فقط بیست هزار تومان آن را به خرج و مصرف اداره و اجزائی که برای پیشرفت این مقصود دایر می‌شود، رسانیده هشتادهزار تومان تقدیم دولت می‌شود. این قدر که در شهر پایتخت این حکم که مرضی درگاه حکیم علی‌الاطلاق است، جاری گردید سایر ایلات ایران هم بالتبع اقدام نموده و بالطبع مایل می‌شوند و قریب چهارصد هزارتومان تفاوت مالیات و دخل دولت است و ضبط حفظ ملت شده چون شرب مسکرات شرعاً حرام وعرفاً نیز مذموم و مردود است و جزء قوت غالب و حوائج یومیهٔ زندگانی نوع انسان نیست راه ضرر این مالیات و گمرک مسدود، و نفع دنیوی و اخروی شامل حال عموم شده است و همه‌کس به صرافت طبع خود مایل به دفع این فعل قبیح است. چنان‌که در تمام دول فرنگستان برای توتون و مشروبات الکلیه مالیات فوق‌العاده منظور نموده و به هیچ کس ضرری وارد نمی‌شود و نیز برای ترک تریاک‌کشان مالیات و گمرکی گزاف قرار داده شود تا اینکه کسی از داخلهٔ مملکت قادر برکشیدن تریاک نباشد و متدرجاً این بلای عظیم از بین خلق مرتفع گردد.

فصل هیجدهم

در تربیت مجرمین انبار مبارکه است. چون غالباً مردمان بی علم و عاری از هر گونه حرف و صنایع یدی، که عمری به خود سری و شرارت و بطالت گذرانیده و رایحه‌ای از تربیت و تمدن و شرافت و انسانیت از کسب صنایع و اختراع و ایجاد جزئیات امور

احتیاجیه به مشامشان نرسیده مرتکب قتل و غارت و سرقت و قطع طرق و شوارع می‌شوند که به حکم شریعت مطهره وقواعد و قوانین محکمهٔ متقنهٔ اسلامیه سزا و جزای اعمال آن‌ها از قتل و طرد و حبس لازم و متحتم است. و برحسب گناه و معصیتی که از شخص عاصی صادر می‌شوند زمان حبس ازیک سال الی ده سال شاید به طول انجامد، بهتر این است که بر حسب اراده و ارائه و امر اولیای دولت قاهره در انبار دولتی محلی بنا شود مشتمل بر پنج باب حجره که محبوسین برحسب استعداد مشغول به تحصیل این پنج حرفه وکسب شوند: حجّاری، نجّاری، ارّه‌کشی، خیاطی وکفاشی و این بنا را فواید و محسناتی چند است: اولاً محبوسین زمان بیداری و روز را چون به کار و تحصیل مشغولند از طول مدت حبس افسرده وکسل و علیل‌المزاج نخواهند شد، ثانیاً بر اثر اشتغال به مشاغل معینهٔ مخصوصه که نوعی از ریاضت بدنّیه است قوای آن‌ها فاسد و خراب نگردیده بنیان صحت برقرار، بلکه می‌توان گفت تا یک اندازه تحصیل بنیه خواهند نمود و بر سلامت و صحت بدن می‌افزاید ولی برخلاف در صورت عدم اشتغال با اختلال حواس و سکنای در انبارهای قدیمه که غالباً محل آن مخرب مزاج و مضر صحت و سلامت است سالی چندین نفر از مجرمین و انباریان با نهایت بدبختی به امراض عفونی و لاعلاج مبتلا و هلاک می‌شوند، ثالثاً بسیاری از مردمان و جوانان بی تربیت و قوی‌البنیه و خودسر و بی‌باک، خاصّه قدری جلادت و اظهار رشادت می‌نمایند که توقف ده سال انبار برای آن‌ها در حکم ده روز است زیراکه طول حبس اسباب منع و ملاحظه و ترس آن‌ها از اجرای اعمال عادیهٔ شنیعهٔ آن‌ها نمی‌شود ولی با احتمال اینکه حجّاری و نجّاری و ارّه‌کشی با شئونات صوریه آن‌ها متباین است و از رتبهٔ مقامی که برای خود تصّور می‌نمایند می‌کاهد، شاید متنبّه شوند و دست از این اعمال بدارند. واقعاً مردمان پست فطرت و اوباش که به زبان عامه خزپوش و دله‌دزد گفته می‌شوند درمدت حبس، قهراً صنعت وکسب بازویی تحصیل می‌نمایند و چون راه معاش به دست آوردند، البته پس از انقضای مدت حبس به افعال سابقهٔ خود رجوع نمی‌کنند و به حرفهٔ تحصیلی لقمه نانی به دست می‌آورند.

۶. قانون کنت یا «طرح بدایع نظمیه»

دیگر از طرح‌های «کنت» «طرح بدایع نظمیهٔ» اوست که به کتابچهٔ «قانون کنت» معروف است. طرح مذکور در سال ۱۲۹۶ ق تنظیم و در همان سال نیز به تصویب شاه رسید.

این کتابچه شامل یک مقدمه و پنجاه و هشت ماده در مورد «توطئه علیه مقام سلطنت» (مادهٔ ۱و۲)، در باب جنح و جنایات بر ضد دولت و مذهب (مواد ۱۱ و ۱۷ و ۲۸)، در باب توهین به مأمور دولت (مادهٔ ۱۸)، در منافات عفت (مواد ۱۳، ۲۴، ۲۵)، در باب سرقت (مواد ۱۶ و ۲۵)، نوکرها و وظایف آنان در قبال «آقا» (مواد ۲۵ الی ۳۰)، و نیز مطالبی دربارهٔ ثبت اشیاء گمشده، و حیوانات ضاله ذکر شده است.[۱]

پیش از شماره گذاری مواد می‌نویسد:

موارد قتل چنان‌که شریعت مطهرهٔ اسلام حکم فرموده است بلاخلاف و بلا استثنا محاکمه می‌شود و در قتل عمد و شبه عمد و قتل خطنی احکام شارع مقدس مطاع و حتمی‌الاجرا خواهد بود.

درباره توطئه علیه مقام سلطنت:

مادهٔ ۱: کسی که برخلاف پادشاه یا خانوادهٔ سلطنت حرف بزند یا اینکه در ضد پادشاه یا خانوادهٔ او خیال بدرفتاری و تحریک بد در نظر داشته باشد، بعد از تحقیق و ثبوت از یک سال الی پنج سال، به درجهٔ تقصیرات، مقصر با زنجیر محبوس خواهد شد.

مادهٔ ۲: کسی که جسارت نموده و درضد پادشاه اعلانات و نوشتجات در کوچه‌ها بچسباند هر کس بوده باشد و همچنین کسی که مخالف مردم حرکتی کرد و اذیت برساند، برحسب تقصیر او، از یک ماه الی پنج سال حبس خواهد شد.

مادهٔ ۱۱: کسی که فریب بدهد و گول بزند دولت را خواه بواسطه، خواه بلاواسطه و یا اسباب چینی، از یک سال تاده سال حبس خواهد شد و باید تمامی وجهی که از آن محل عاید او شده با تمام بضاعت او ضبط گردیده صرف ایتام و فقرا و ابنیهٔ خیریه شود.

---

۱. برای اطلاع از کلیّهٔ ماده‌های قانون کنت، به پیوست شمارهٔ ۲ در پژوهش حاضر رجوع کنید.

در منافیات عفت:

مادهٔ ۱۳: کسی که مرتکب فعل شنیع نسبت به دختری شود که هنوز به حد رشد و بلوغ نرسیده باشد بر حسب تقصیر او از پنج سال الی پانزده سال حبس خواهد شد و مجبور است که آن دختر غیربالغ را معاش بدهد تا به حد بلوغ برسد و اگر میل پدر و مادر باشد او را می‌تواند به حبالهٔ نکاح خود درآورد.

مادهٔ ۱۴: کسی که دختر باکرهٔ بالغه را ضایع نماید، به اندازهٔ تقصیر او از یک سال الی پنج سال حبس خواهد شد و یا اینکه باید به رضایت پدر و مادر آن دختر را تزویج نماید و به قدر مکنت فاعل از سی تومان الی یک هزار تومان از او گرفته شده به پدر و مادر دختر داده خواهد شد و اگر طفلی به عمل آید در صورتی که آن شخص دختر را تزویج ننماید برای طفل از یک قران الی پنج قران مخارج یومیه به او بدهد.

مادهٔ ۱۵: کسی که مصدر فعل شنیع نسبت به زن شوهردار شود و در ادارهٔ نظمیه محاکمه شده و به ثبوت برسد، به اندازهٔ تقصیر، از یک سال الی پنج سال حبس خواهد شد واز ده تومان تا صد تومان جریمه خواهد داد (و نیز ماده ۲۴ و ۲۵).

در باب سرقت و بدگوئی:

مادهٔ ۱۶: کسی که تحریک به دزدی بکند و یاگناه و تقصیری را بدین گونه مرتکب شود به اندازه تقصیر او از یک سال تا ده سال حبس می‌شود.

مادهٔ ۱۷: کسی که بد می‌گوید و تمسخر می‌کند مذهب خود را، برحسب حد تقصیر او، از چهل‌وهشت ساعت الی شش ماه حبس خواهد شد و از پنج تومان الی صد تومان جریمه گرفته می‌شود و این وجه جریمه به دست یک نفر از مجتهدین داده می‌شود که صرف مصارف مذهبی نماید.

مادهٔ ۲۵: کسی که قاطع طریق یا دزد باشد و یارفاقت با آن‌ها نماید چه شغل دائمی او باشد و یا اینکه اتفاقاً رفاقت کرده باشد، از راه ضرورت، به اندازهٔ تقصیر، از یک سال الی پانزده سال حبس خواهد شد.

در باب توهین به مأمور دولت:

مادهٔ ۱۸: هر کس لفظاً و یا عملاً، بی‌احترامی در حق اهالی نظام و یا در حق کسی که

لباس رسمی دولتی در برداشته باشد، نماید و یا کتک به یکی از آن‌ها بزند از چهل‌وهشت ساعت الی شش ماه حبس خواهد شد و از یک تومان الی ده تومان جریمه خواهد داد.

در باب حساب جعل:

مادهٔ ۲۳: کسی که دستخط و مُهر و امضای پادشاه را بسازد، اندازهٔ تقصیرات او، از ده سال الی بیست‌وپنج سال خواهد شد. و در مدت حبس دست‌های او با دست‌بند آهنی بسته و قفل شده کلید آن در خدمت پادشاه یا رئیس پلیس خواهد بود (و نیز مادهٔ ۲۴).

در باب جنحه و جنایت بر ضد دولت و مذهب:

مادهٔ ۲۸: کسی که کتابی انتشار دهد که برضد مذهب یا دولت و ملت بوده باشد از پنج ماه الی پنج سال حبس خواهد شد (و نیز مادهٔ ۱۱ و ۱۷).

۷. قانون ادارهٔ انحصاریهٔ تنباکو و توتون و متفرعات

میرزاحسین‌خان اعتمادالسلطنه، مقرراتی برای انحصار تنباکو و دریافت مالیات از این کالا تحت عنوان "قانون ادارهٔ انحصاریهٔ تنباکو و توتون و متفرعات آن" تهیه کرد و در روز چهاردهم جمادی‌الثانی ۱۳۰۳ قمری/مارس ۱۸۸۶ م (نوروز سلطانی) به شاه تقدیم کرد.[۱]

میرزاعلی‌خان امین‌الدوله در خاطرات خود دربارهٔ کتابچهٔ "انحصاری تنباکو و توتون و متفرعات" می‌نویسد:

محمدحسن‌خان اعتمادالسلطنه، مجموعه‌ای از مرسومات معمولهٔ هر دولت و مملکت بر تنباکو و دخانیات ترجمه و چاپ نموده، چندین نسخه به حضور شاه آورد که به وزراء و ارکان شورا تقسیم شود. در این چشمه انتفاع دول غور و تأمل نموده ایران را از این فایده بی نصیب نگذارند خود در طرز اجراء این عمل دانی اندیشیده، صلاح بینی کرده بود متملقاً به شاه گفت که چون این کار در

---

۱. ابراهیم تیموری: **تحریم تنباکو** (تهران، ۱۳۲۸)، ص ۱۲.

اعداد گمرکی و راجع به وزارت مالیه است، به امین‌السلطان بسپارید من هم به سمت مستشاری معلومات خود را به او تلقین می‌کنم. اعتمادالسلطنه مورد تحسین ملوکانه و مخلوع شد و گویا به سمت مستشاری در دائرهٔ امین‌السلطان راه یافت. از میان همهٔ قواعد شکل مخصوص و معجون، مرکبی ممتنع الاجراء اختراع و اختیار کردند و از مردم سفلهٔ گرسنه که در حواشی دستگاه خود داشتند، گروهی به این خدمت گماشتند.[۱]

قانون پیشنهادی "ادارهٔ انحصار تنباکو و توتون متفرعات آن" شامل نه فصل و چندین فقره بود.[۲]

فصل اول: در باب زراعت تنباکو و توتون مشتمل بر پنج فقره.
فصل دوم: در باب ممیزی وتخمین تنباکو مشتمل بر نوزده فقره.
فصل سوم: در باب وضع فروش تنباکو و توتون مشتمل بر پانزده فقره
فصل چهارم: در باب تنباکو و توتونی که به ممالک خارجه حمل می‌شوند مشتمل بر چهارده فقره
فصل پنجم: در باب کارخانهٔ تنباکویی و توتون‌سازی و وضع دریافت نمودن حق انحصاریهٔ دولت به واسطهٔ باندرول مشتمل بر هفده فقره.
فصل ششم: در باب تنباکو و توتون فروشان مشتمل بر هفت فقره.
فصل هفتم: در باب حق رطوبت تنباکو وتوتون مشتمل برهفت فقره.
فصل هشتم: در باب کیفر و جزای مقصرین مشتمل بر بیست فقره
فصل نهم: درباب پاداش خدمات مشتمل بر پنج فقره.

این پیشنهاد توسط اعتمادالسلطنه چاپ و به اطلاع ناصرالدین شاه می‌رسد ولی مورد توجه قرار نمی‌گیرد، تا آنکه اعتمادالسلطنه در سال بعد، مقررات دیگری تهیه می‌کند و به تصویب ناصرالدین‌شاه می‌رساند، اما این قانون نیز با آنکه شاه دستور اجرای آن را به میرزاعلی‌اصغرخان امین‌السلطان (وزیر دربار و وزیر مالیه) می‌دهد، به واسطهٔ بی‌میلی امین‌السلطان و مخالفت علمائی که این عمل را غیرشرعی و بدعتی دراین امر

---

۱. میرزاعلی‌خان امین‌الدوله: ***خاطرات سیاسی***، (تهران، ۱۳۴۱)، ص ۱۲۱.
۲. ***کتابچهٔ قانون انحصاریهٔ تنباکو***، ص ۴۳ و بعد.

می‌دانستند، به اجرا در نیامد.

در واقع متن قانون از قوانین دولت فرانسه و روس و عثمانی اخذ شده بود.[۱]

۸. قانون کاداستره (ممیزی املاک)

کاداستره را می‌توان به ممیزی املاک ترجمه کرد. بدین معنی که در ابتدا برای دریافت مالیات از املاک، آن‌ها را ممیزی می‌نمایند و سپس نسبت به تحدید املاک و تعیین مشخصات مالکین و ثبت آن‌ها اقدام می‌کنند. در نتیجه، توجه اصل ممیزی به تأسیس اصول و تأسیسات خالص ثبت املاک منجر شده بود.[۲]

این جزوه به صورت کتابچه‌ای قانونی یا دستورالعمل دولتی در نیامد. این جزوه از آثار محمدحسن‌خان اعتمادالسلطنه بوده است و در تاریخ جمادی الاخر ۱۳۰۷ ق/ژانویهٔ ۱۸۹۰ م چاپ شده بود. در پایان کتابچه چنین نوشته شده است:

برحسب فرمایش یکی از رجال و وزرای بزرگ دولت علیّه این نادان بی قدر و شأن از قوانین سایر دول ترجمه و تألیف نمود، امید که مطبوع خاطر آن وزیر معظم و سایر دانشمندان گردد، چه سخن را روی بر صاحبدلان است و اناالعبدالابق‌الباقی حسن‌بن‌علی‌المراغی الملقب به اعتمادالسلطنه.[۳]

جزوهٔ "کاداستره" پس از مقدمه‌ای که مشتمل بر ۱۸ صفحه است، به موارد پیشنهادی قانون که مشتمل بر یازده باب است، می‌پردازد:

باب اول: مشتمل بر هشت فصل است در ترتیب و هیأت اداره و مأمورین.

باب دوم: در تکالیف و اعمال اداره و مأمورین که اصول مربوط به تحدید حدود محلات بلاد و تقسیمات محلات. در مقدمهٔ این باب به تفصیل آمده و جزئیات مربوط به تحدید حدود املاک و ارزیابی آن‌ها در یازده فصل مذکور افتاده.

... اصول اعمال و تکالیف ادارهٔ ممیزی و مأمورین: آن تحدید حدود محلات بلاد و تقسیم هر محله به چند گذر و تعیین مثلثات اراضی و املاک و ذرع کردن آن‌ها و طرح

---

۱. **کتابچهٔ قانون انحصاریهٔ تنباکو**، ص ۱۶.
۲. **اولین قوانین ایران قبل از مشروطیت**، ص ۱۲۲ و بعد.
۳. همان کتاب، ص ۱۲۳ و بعد.

نقشهٔ اراضی و مزارع و تحقیق وضع و قیمت مستغلات است، اما تحدید حدود محلات را باید یک نفر مهندس درجه اول بنماید و در باب هر محله تحقیقاتی که می‌نماید در لایحه بنویسد و امضا کند و کدخدای آن محله نیز باید آن لایحه را امضا نماید. اراضی را باید مهندس درجه اول از روی علم مثلثات تحدید کند و حاصل تحقیقات خود را نوشته به رئیس مهندس یا رئیس مأمورین بدهد.(ص ۲۶).

در هر ملکی اسامی صاحبان آن با اسامی خود املاک را با حدود هر قسمتی، باید نیز کدخدا تصدیق و امضاء نماید.(ص ۲۸)

... و تمایز قسمت‌ها از بابت اختلاف در زراعت است یا از جهت مالک یعنی این قسمت تعلق به‌کسی دارد و این قسمت متعلق به دیگری است و هر وقت یک قطعه زمین در دایرهٔ دو مستحفظ قرار گرفته باشد، دو قسمت محسوب می‌شود.(ص ۲۹).

... در بلاد و قصبات چون باید اسامی معروف خیابان‌ها و کوچه‌ها و نمرهٔ خانه نوشته شود، عجالة به خط جلی با رنگ قرمز در سرکوچه‌ها و خیابان‌ها باید آن اسامی را بنویسند و نمرهٔ خانه‌ها رابگذارند و ترتیب نمرهٔ خانه‌ها از این قرار است که بیوتات یک طرف کوچه را به عدد فرد نمره می‌گذراند به این قسم (۱-۳-۵-۷-۹-۱۱) و طرف دیگر را به عدد زوج به این قسم(۲-۴-۶-۸-۱۰-۱۲) و بعدها. این اسامی و نمره‌ها بر روی کاشی نگاشته و نصب خواهد شد.(۵۹).

باب سوم: در باب انواع و اقسام املاک: و آن مشتمل بر چهار فصل است:

اول: تمامی املاک منقسم به دو قسم می‌شود، اراضی مزروعه یعنی قابل کشت و زرع و مستغلات مثل خانه و کاروانسرا و حمام و دکان و امثال آن‌ها (ص ۵۵). در تقسیم ثانوی، عموم املاک به چهار قسم منقسم می‌شود: اول املاک سلطنتی: که عبارت است از عمارات و باغات و کارخانجات و سربازخانه و انبار و جنگل‌ها و قورق‌های مخصوص دولتی و تلگراف‌خانه و قراولخانه و سفارت خانه و قونسولخانه و ییلاقات مخصوص مأمورین دولت متحابه که ملکاً تعلق به دولت دارد و نظایر و امثال آن‌ها.

دویم: املاک عمومی از قبیل مساجد و تکایا و زوایا و آب انبار وسقاخانه و معابد ملل خارجه و مریض خانه‌های مجانی و باغاتی که برای تفرّج عامهٔ ناس است و مواقف و مراکز راه‌آهن و قبرستان‌ها.

ثالث: مستغلات که عبارت است از حمام و کاروانسرا و دکاکین و بیوتات اجاره‌نشین و آسیا و هر زمین که در مقابل یک مبلغی یا جنسی موقتاً به تصرف دیگری داده می‌شود.
رابع: املاک خاصّه که عبارت است از خانه و باغ و بوستان اراضی قابل کشت و زرع (ص ۵۹).
باب چهارم: در بیان تکالیف کمیسیون تقویم و تعیین و تفریق اصناف: و آن مشتمل بر یازده فصل است:
باب پنجم: در تکالیف هیأت مقیمهٔ تحریریه: و آن مشتمل بر دوازده فصل است.
باب ششم: در تحریر املاک و اراضی و تعدادنفوس قراء: و آن مشتمل است بر چهارده فصل.
باب هفتم: در بیان تکالیف عمومیهٔ پیشنمازان و رؤسای سایر ملل و کدخدایان محلات و ریش‌سفیدان اصناف و دالان‌دارهای کاروانسراها و غیرها و آن مشتمل است بر یازده فصل.
باب هشتم: در بیان مالیات مقرره و رسومات و آن مشتمل است بر شش فصل.
باب نهم: در بیان مکافات و مجازات و آن مشتمل است بر بیست و شش فصل.
باب دهم: در بیان احکام مختلف و تبعهٔ خارجه و آن مشتمل است بر چهار فصل.

... جز سفارتخانه و قونسولخانه‌ها و ییلاقات متعلقه به دول متحابه، املاک واراضی تبعهٔ خارجه مثل املاک و اراضی تبعهٔ داخله می‌باشد، ولی لازم است قبل از تحریر هر مملکت، حکومت به سفرای دول و قونسول‌ها رسماً اطلاع دهد که به تبعهٔ خود اطلاع دهند که مانع اعمال تحریر نشوند و هر چه از ایشان سؤال می‌کنند، جواب صحیحی بدهند.(ص ۱۱۴).
باب یازدهم: در مخارج معینهٔ دولت و آن مشتمل است بر چهار فصل.

۹. قانون تسهیل ساختن طرق و شوارع

این کتابچه «قانون تسهیل ساختن طرق وشوارع» است که در سال ۱۳۰۷ قمری به چاپ رسید و در پایان آن امضاء «وانا‌العبدحسن‌بن‌علی‌المراغی‌الملقب به

اعتمادالسلطنه» دیده می‌شود.[۱]

در مقدمه آمده است:

مسطح و هموارکردن طرق و شوارع مهم و غیر مهم و ساختن آن‌ها برای عموم اهالی مملکت، از تجّار و کسبه و ارباب صنعت و زراعت غیر هم، به درجه‌ای نافع است که دانشمندان ممالک این کار را واجب و مبنای اصلی ترقی و تحول دانسته‌اند مثلاً راهی که ساخته شود و عراده روگردد، حمل و نقل مال‌التجاره در آن آسان شود یعنی باری که قبل از ساختن راه از شهری به شهری در ظرف ده روز می‌رسد، بعد از ساختن راه بیشتر از سه روز طول نمی‌کشد و کرایهٔ آن هم نصف می‌شود و همین حالت را غلّه و کلیّهٔ حاصل زارعین دارد و همه کس می‌داند که اغلب اوقات در بعضی بلد و ممالک نرخ غلّه و حبوبات به قدری نازل است که اسباب خرابی وفقر رعایا می‌شود و در بلاد و ممالک دیگر طوری تسعیر دارد که کار بر فقرا بلکه بر اواسط الناس تنگ و سخت می‌گیرد و راه ساخته نیست که این کار تعدیل و اسباب رفاه هر دو محل شود بر این قیاس است حال مسافرت‌ها که چون راه ساخته باشد مسافت دو سه روزه را یک روزه طی می‌کنند، در صورتی که مبلغی از کرایه و مخارج و زحمت مسافر کم خواهد شد.

پس بدیهی است که فواید راه ساخته و هموار شده، عام است و چون چنین است بر عامهٔ ناس لازم است که کمک به ساختن راه نمایند و از این رو است که ملل متمدنه گرفتن عملهٔ بیکار یعنی مجانی را برای ساختن طرق و شوارع مباح واز اعمال مشروعه بلکه از فرایض شمرده و هر یک بر طبق مقتضیات مملکت خود قانونی برای این کار پرداخته و ترتیب داده‌اند. از اصول قانون است که عموم اهل هر ولایت از مردم بلاد و قصبات وقراء و مزارع به استثنای علمای دین و معلمین و مدارس و قشون مسلح و پلیس و اشخاص علیل و فقیر هر یک مکلفند که در سال چند روز مشغول ساختن راه‌های ولایت خود باشند و آن‌ها که به شخصه قوهٔ کار کردن ندارند و عملگی مضربهٔ شئون ایشان است، پول داده عمله می‌گیرند وبه کار وامی‌دارند و فی‌الحقیقة چه ضرر دارد رعایا و مردمی که نصف از سال را به بیکاری می‌گذرانند و قوهٔ کار کردن هم دارند، در سال پنج روز کار کنند و راه آمد و شد خود را تسویه و تسطیح نمایند و اغنیا و صاحبان

---

۱. اعتمادالسلطنه: ***یادداشت های روزانه*** (روز ۲۳ ربیع‌الثانی ۱۳۰۷).

شئون هم هر یک در سال به قدر اجرت پنج نفر عمله پول بدهند و بعدها مبلغی از این راه منتفع شوند. خلاصه هر مملکتی به موجب قانون خود چون شروع به این کار کند بعد از چند سال تمام طرق و شوارع آن ساخته و پرداخته شده است. قانونی که برای این کار به نظر مناسب می‌آید، از قرار ذیل و مشتمل بر چهار باب می‌باشد:

باب اول: در اعمال وتکالیف عملهٔ بیگار برای ساختن طرق و شوارع.

باب دوم: در ترتیب انواع و اقسام راه‌ها.

باب سوم: در وضع و اجرای اعمال راه‌ها.

باب چهارم: در محافظت و تعمیر راه‌ها.

فصل دوم از باب اول این قانون:

آحاد و افراد نفوس ذکور هر ولایت از سن شانزده الی پنجاه مکلفند در هر سال چند روز مشغول راه سازی باشند و آن‌ها که به شخصه نمی‌توانند به این کار بپردازند، به قدر ایامی که باید کار کنند پول داده، عمله می‌گیرند که عوض آن‌ها کار کنند و علمای دینی هر مذهب و معلمین مدارس و مکاتب و سربازان حاضر رکاب و پلیس که دائماً باید مواظب خدمت باشد و اشخاص علیل فقیر از این حکم مستثنی می‌باشند و صورت اشخاص معاف را ریش‌سفیدان محلات و اماکن به حکومت خواهند داد.

فصل سوم از باب اول:

حیوانات بارکش هر ولایت نیز باید در هر پنج سال، بیست روز برای حمل مصالح ساختن راه و متعلقات آن درکار باشند و مجلس اعاظم هر ولایت اگر لازم باشد و در صورتی که فوق قوهٔ اهل ولایت نباشد چند روزی بر ایام مزبوره خواهد افزود و این چند روز از ده روز تجاوز نخواهد کرد به عبارت اخری حیوانات بارکش باید در ظرف پنج سال از بیست الی سی روز برای راهی که ساخته می‌شود، کار کنند.

فصل دهم از باب اول:

اگر یک قطعه از راه بر حسب موقع طوری باشد که اهل دو ولایت یاسه ولایت از آن بیشتر منتفع شوند، باید اهل آن دو ولایت عملهٔ بیگار برای ساختن آن بدهند و از این فقره گذشته، هر راهی به هر آبادانی نزدیک‌تر است عمله بیگار آن را باید آبادانی بدهد و مقصود از آبادانی یک قریه و یک قصبه نیست بلکه کلیهٔ معمورهٔ یک ناحیه است.

فصل اول از باب دوم:

درباره انواع راه‌ها: طرق و شوارع ممالک غالباً چهار قسم است:

قسم اول: راه‌هائی است که آن‌ها را «شاهراه» می‌نامند و آن عبارت است از جاده‌هائی که ممالک و ولایت را به هم وصل می‌نماید، مثل «راه دارالخلافه» به خراسان و کرمان و آذربایجان و فارس و امثال این. و عرض این قسم راه نباید کمتر از ده ذرع باشد.

قسم دویم: راهی است که بلاد معتبره را به هم وصل می‌کند، مثل راه همدان به اصفهان. و عرض این قسم راه نباید کمتر از هشت ذرع باشد.

قسم سیم: راهی است که قصبات رابه یکدیگر اتصال می‌دهد، مثل راه تویسرکان به نهاوند. وعرض این راه نباید کمتر از شش ذرع باشد.

قسم چهارم: راه بلوکات و دهات است به یکدیگر و به شوارع ثلاثه مسطوره، و عرض این قسم راه نباید از چهار ذرع کمتر باشد.

فصل چهارم الی هشتم از باب سیم:

چون تسویه و تسطیح طرق و راه‌سازی از فواید عامه است، دایرهٔ راه‌سازی داخل در ادارهٔ وزارت فوائد عامه است، مهندسین که برای راه‌سازی فرستاده می‌شوند باید از جانب وزیر فوائد عامه مأمور شوند. امنای راه‌های ولایات را مجلس شورای وزرا در دربار دولت تعیین می‌نمایند وامنای راه‌های قصبات و بلوکات را چنان که اشاره نمودیم، حکام ولایات منتخب می‌کنند.

تکلیف حاکم هر ولایت این است که اول هر سال به استحضار و استصواب مجلس ادارهٔ ولایت واتفاق امین راه و مهندس اول لایحه‌ای در باب راه‌سازی بنویسد و در آن درج کند که امسال فلان راه این ولایت از کجا تاکجا باید ساخته بشود و چقدر باید هزینهٔ دولت برای معاونت بدهد و عدهٔ مأمورین و مواجب و مخارج آن‌ها نیز باید در این لایحه ثبت شده باشد. آنگاه این لایحه به ادارهٔ فواید ارسال می‌شود و وزیر فواید در دارالشورای با معاونت وزرای شوری آن را جرح و تعدیل کرده، برای حاکم پس می‌فرستند و همان دستورالعمل حاکم است و حاکم صورت آن را برای نایب‌الحکومه‌های قصبات و بلوکات خواهد فرستاد که آن‌ها نیز از کلیّهٔ اعمال باخبر و در

تکلیف خود بصیر باشند.

در آخر هر سال باید این راه و مهندس ولایت و سایر مأمورین راه‌سازی لایحه‌ای ترتیب دهند و در آن تصریح کنند که در ظرف این سال چقدر راه در فلان محل ساخته شده و چند نفر عمله و چند رأس مال بارکش این کار را پرداخته‌اند و چقدر پول خرج کرده و فاضل دارند یا باقی و چه تدابیری برای تسهیل عمل استحکام آن به کار برده‌اند. بعد از آن این لایحه را به امضاء و تصدیق اعاظم محل مصدق و ممضی ساخته برای ادارهٔ وزارت فواید می‌فرستند و وزیر فواید آن را به مجلس شورای وزراء اظهار نموده، به اتفاق آن‌ها به تصویب یا انتقاد آن پرداخته. پس از آن در روزنامه‌ها آن لایحه را یا تصویب یا انتقاد، طبع می‌کنند که اسباب تشویق و تنبیه کلیهٔ مأمورین ادارهٔ راه‌سازی شود.

هر سال باید از جانب وزارت فواید، مفتشین به ولایات بروند و به رأی‌العین ببینند مأمورین بر طبق فصل هشتم همین باب کار کرده و می‌کنند یا نه و اگر بعضی اعمال به تأخیر افتاده است، علت موجهی داشته است یا نه واین مفتشین باید مردان امین باشند و خبرهای صحیح به وزارت فواید بدهند.[۱]

۱۰. دستورالعمل رئیس و امنای آذربایجان

مقررات مدوّن دیگری تحت عنوان «دستورالعمل رئیس و امنای مملکت آذربایجان» تنظیم شده است که با «صورت دستخط مبارک» به شرح زیر آغاز شده است:

---

۱. این جزوه فاقد تاریخ است، اما از نام‌هائی که در سازمان دیوانخانهٔ تبریز در مقدمه ذکر شده است شاید بتوان تاریخ احتمالی انتشار آن را تعیین کرد:

... مقرب الخاقان «آقاخان میرپنجه» که از معتبرترین چاکران دولت علیه است و در مهام خطیره خاصه در تسویهٔ امور متعلقه به محاکمات آثار کفایت و حقانیت از او در حضور همایون کراراً مشهود افتاده به ریاست دیوانخانهٔ مملکت آذربایجان سرافراز و مقرر گردید که به معاونت و دخالت امناء و اجزای مخصوصهٔ معیّنه چنانکه در ضمن این دستورالعمل مندرج است، به دعاوی و امورات دایره در آن مملکت رسیدگی و موافق قوانین دین و دولت قطع و فصل نماید.

... و اجزای دیوانخانه را به ترتیب زیر تعیین کرده است: آقاخان رئیس دیوانخانه، میرزارضی مستوفی تبریزی، حاجی میرزاعلی اشرف، نایب سابق کارپرداز، حافظ آقا، کارپرداز سابق طرابوزان، حاج غلامعلی‌خان، سرحددار سابق، الله‌یارخان نایب آجودان باشی. (به نقل از: ***اولین قوانین ایران قبل از مشروطیت***، ص ۲۲۰ و بعد).

دستورالعمل دیوانخانهٔ تبریز از این قرار که وزیر خارجه نوشته است، به حکم ما صحیح است. امنای دیوانخانه از همین قرار باید رفتار کنند، بدون تخلف و این کتابچه باید چاپ شده و در همهٔ آذربایجان منتشر شود که رعایای خارجه و داخله از این احکام مستحضر شود.

قاعدهٔ اول:

جمیع دعاوی از قبیل مظالم و تعدیات و مطالبات و دعاوی ملکی و تجاری که محل حرف باشند، در دیوانخانه رسیدگی و قطع و فصل خواهد شد و هرامری که در دیوانخانه می‌گذرد هیچ وقت تجدید نمی‌شود و کسی حق آن نخواهد داشت که تجدید آن دعوا را نماید، مگر از حاکم شرع جامع‌الشرایط حکمی بر بقای دعوای خود و غبن در حقوق خود بیاورد که در هنگام صدور حکم دیوانخانه از اجرای حق خود متعذر است. لیکن دیوان خانه همیشه حق آن خواهد داشت که اگر یکی از متداعیین عارض شود، اگر چه در خارج از دیوانخانه رسیدگی آن دعوا شده باشد باز تجدید نظر و احقاق حق آن در آن باب نماید.

قاعدهٔ دویم:

چون امورات انجام یافته در دیوانخانه رانباید تجدید کرد و تجدید آن باعث ظهور مفاسد و معایب خواهد بود، امنای دیوانخانه باید در کشف حقایق امور و قرار تسویه عمل، کمال دقت رانمایند. بلکه امری که رسیدگی و تحقیق کرده‌اند و می‌خواهند به کلی قطع و فصل نمایند در آن مجلس از انجام آن و صدور حکم قطعی کف ید نموده و مجدداً درمجالس دیگر نیز رجوع به اصل مطلب و در جزئیات آن کراراً گفتگو کنند. اگر حقیقت مسأله همان باشد که در مجلس اول فهمیده‌اند، به اطمینان و از روی بصیرت حکم آن را مطابق احکام شرعیه و قوانین عدلیه صادر و جاری تردید و تشکیک در آن باقی نماند و بتوان همیشه پیروی آن قرارداد را از روی اطمینان نمود.

قاعدهٔ سیم:

منازعات و دعاوی، عموماً اول در دیوانخانه مطرح گفتگو خواهد شد و اگر حقیقت مسأله و حقیقت یکی از متداعیین معلوم و محقق گردید، موافق قاعده و حساب خواهد گشت والا در ثانی رجوع به محکمهٔ حاکم شرع جایزالفتوی نموده حکم او را مأخذ اتمام

آن امر قرار خواهند داد و در این صورت یک نفر گماشته از دیوانخانه به اتفاق متداعیین بوده آن‌ها را هر روز در ساعتی که حاکم شرع معیّن می‌کند، حاضر دارالشرع‌الامور خواهد نمود و در عموم دعاوی مالیه دیوانخانه قطع و فصل، کاری نخواهد کرد و حکم کتبی به احدی از طرفین نخواهد داد، مگر در طبق محضر و سجل معتبر که از یکی از مجتهدین جامع‌الشرایط صادر شده باشد.

قاعدهٔ چهارم:

چون بعض مردم با دفع‌الوقت و القای بعضی شبهات در حین مرافعه پارهٔ اشکالات به متن آورده، می‌خواهند به امتداد ایام مرافعه طرف مقابل را معطل و متضرر نموده بدین وسایل او را به انجام مقصود خود مجبور نماید. امنای دیوانخانه مدتی مناسب برای مرافعهٔ متداعیین معیّن کرده التزام از آن‌ها بگیرند که در ظرف آن مدت مرافعهٔ خود را تمام نمایند، و هر گاه در این مدت مرافعه تمام و حقیقت یکی از طرفین به ثبوت رسید، نعم‌المطلوب از آن قرار معمول بدارند. واگر مرافعه طول کشید و معلوم شد که یکی از آن‌ها تعلل و اهمال نموده است، خساراتی را که در این مدت به طرف مقابل آن شخص وارد آمده مسترد باشد، معیّن کرده و در ثانی آن‌ها را مجبور به مرافعه نمایند، در این صورت هم اگر به اهمال و مسامحه گذرانید و معلوم شد که به جز دفع الوقت واطناب عمل منظوری ندارند، دیوانخانه آن وقت مطالبهٔ حقوق مدعی را از او خواهند نمود مگر برائت ذمهٔ خود را حکم صریح از حاکم شرع جایزالحکم صادر نماید.

قاعدهٔ پنجم:

برای تکمیل قرارداد قاعدهٔ چهارم حاصل گفتگو و مرافعهٔ متداعیین لازم است که روزبه‌روز به اطلاع امنای دیوان خانه برسد. لهذا باید قرار بدهند که محررین علمای عظام تفصیل مرافعه و گفتگوی طرفین را در دارالشرع روز به روز نوشته، ثبت دفترخانهٔ خود نمایند و مثل آن را مُهر کرده به توسط گماشتهٔ دیوانخانه نزد رئیس کل بفرستند که هنگام لزوم اجرای قرار فقرهٔ مذکور فوق رجوع به آن‌ها کرده از حاصل مشاجرهٔ طرفین مطلع شده حکم جاری نمایند.

قاعدهٔ ششم:

درصورتی که متداعیین هر دو اسناد عدیده در دست داشته باشند و نتوان هیچ یک از

آن‌ها رابه دیگری ترجیح داده، حکم صادر نمود از اسناد طرفین صرف نظر کرده قرار خواهند داد که مجدداً در نزد حاکم شرع مرضی الطرفین مراجعه کرده تجدید مدعا نمایند و بعد از آن حقیقت هر یک از متداعیین به ثبوت شرعی رسید، امر را به طرف او قطع و حکم خواهند کرد.

قاعدهٔ هفتم:

وقتی که عدم حقیقت یکی از متداعیین به ثبوت رسید و از دیوانخانه حکم به اجرای حق جاری گردید، اسباب تعرض و شلتاق از برای او هیچ وقت فراهم نیاید مگر اینکه گرفتن سند مخصوصی از او نسبت به مادهٔ دیگر موجب ظهور ادعا و تعرضی در حق او از جانب مدعی مزبور یا دیگری بشود.

قاعدهٔ هشتم:

اگر کسی به موجب سند یا محض حرف ادعائی نماید وبعد از رسیدگی معلوم شود که سندش باطل وحرفش بی حساب است، خسارت و ضرری که در این ضمن به مدعی علیه رسیده از مدعی مزبور گرفته، عاید او دارند.

قاعدهٔ نهم:

رفع تعدیات و مظالم و امثال آنکه در بدو امر مبتنی به سند نمی‌شود، از جمله کارهای عمده و اهّم است و در حقیقت اغماض از آن‌ها مایهٔ پریشانی رعیت و ولایت است. امنای دیوانخانه در چنین موارد باید کمال اهتمام و سعی را نموده احقاق حق و اجرای عدل کنند و مادام که به عارض مظلوم رضامندی نداده و یا اینکه او را به دلایل حسابی متقاعد ننموده‌اند، آن امر اتمام شده تصور ننمایند.

قاعدهٔ دهم:

نظام طرق وشوارع با کارگزاران ولایت است ولی بعد از آنکه قتلی اتفاق افتاده امنای دیوانخانه باید تحقیقات لازمه را موافق قاعده به عمل آورده، مرتکب را سزا و رضامندی به صاحب مال و اولیای مقتول بدهند. عارض و مدعی باید دلایل و براهین واضحه بر صدق مدعای خود در دست داشته و وقوع آن حادثه را در حق خود مسجل بدارند.

قاعدهٔ یازدهم:

موافق قانون شرع متین و قواعد جمیع دول روی زمین مادام که شرکت یکی در

سرقت و ایراد خسارت به دیگری به وضوح نرسد، متعرض او نمی‌توان شد و اگر کسی معترض بشود و بدین جهت ضرری به او وارد آید، باید از عهدهٔ آن برآید.

قاعدهٔ دوازدهم:

جائی که یکی از اعمال شنیعه مثل قتل و سرقت و امثال آن واقع شود، مطالبهٔ غرامت از اهالی دیگر، خلاف قاعدهٔ عدل و حکم همایونست. تکلیف امنای دیوانخانه منحصر به این است که مرتکب را به دست آورده اموال مسروقه را به عینه مسترد دارند و مقصر را به سزا برسانند و اگر مال را تلف کرده باشد، به استرداد دعوی و غرامت آن از خود مرتکب رضامندی به صاحب مال بدهند.

قاعدهٔ سیزدهم:

رفاه حال و احقاق حقوق تبعهٔ دول هم عهد که در آذربایجان توقف و تجارت دارند، منظور نظر انوار اقدس همایون است، اموری که برای آن‌ها روی می‌دهد اگر حاجت به تحقیقات لازمه ندارند، مباشر مخصوص مهام خارجه به انجام آن موافق قوانین مقرره خواهد پرداخت والا به دیوانخانهٔ اعظم مملکت آذربایجان که در تبریز منعقد است، رجوع خواهد کرد و امنای دیوانخانه از تمهید اسباب پیشرفت و تسویهٔ امور به هیچ وجه خودداری نخواهند کرد. در موارد مقتضیه باید کمال سعی و اهتمام را به موجب عهدنامه درقطع و فصل امور آن‌ها به عمل آورد و به هر طور که در دیوانخانه محقق شد، از آن قرار به استحضار مباشر امور خارجه برسانند که مجری و ممضی نماید.

قاعدهٔ چهاردهم:

امورات خارجهٔ آذربایجان به دو قسمت سرحدی و تجارتی و هر یک از آن‌ها جدا جدا مأمور و مباشر دارد وآن‌ها از امورات مزبور هر کدام راکه حسابی دانند و به موجب عهدنامه رسیدگی و تحقیق مجدداً در آن لازم نباشد خود انجام داده، نگذارند که به تعویق بیفتد. و به این جهت تبعهٔ خارجه متضرر و شاکی باشند و هر کدام که محتاج به رسیدگی و تحقیق است اعم از سرحدی و تجارتی رجوع به دیوانخانه خواهند نمود و امنای دیوانخانه به طور حقانیت و عهدنامجات و قرارنامه‌های تجارتی لازمه، دقت را در رسیدگی آن نموده احقاق حق خواهند کرد.

قاعدهٔ پانزدهم:

وقتی که در دیوانخانه امور تبعهٔ خارجه مطرح گفتگو می‌شود، معتمدی از مباشرین مهام خارجه و صاحب منصب از جانب قونسولگری‌های دول متحابه در آنجا حاضر خواهد بود که در حضور آن‌ها رسیدگی و امر مزبور را قطع و فصل نمایند.

قاعدهٔ شانزدهم:

تبعهٔ دول خارجه تمالک دهات و املاک و عقار در خاک دولت علیّه ندارند و نوکر-باب و اشخاص بی‌اعتبار از استقراض و نسیه کاری از آن‌ها ممنوع هستند. امنای دیوانخانه اسناد و نوشتجات متعلقه به امور ملکی آن‌ها را اعم از بیع قطعی و شرطی یا رهنی و همچنین تمسکات نوکر باب و مردم بی اعتبار را امضاء ننمایند. و هیچ سند ملکی را احدی نمی‌تواند بی عرض اولیای دولت و تحصل حکم مخصوص معتبر شمارد.

قاعدهٔ هفدهم:

اگر ملک یکی در نزد دیگری بیع شرط شده باشد و بیع لزوم بیابد، تصرف آن را در صورتی که قیمت ملک به اضعاف مضاعف باشد، انصاف اقتضا نمی‌کند، امنای دیوانخانه وجه طلب طلبکار از مدیون مسترد و عاید داشته، ملک را به تصرف خود او بدهند مگر اینکه مدیون قوه نداشته باشد و طلبکار تبعهٔ خارج نبوده باشد که در این صورت دادن ملک به تصرف طلبکار یا فروختن آن به دیگری به ملاحظهٔ صرفهٔ مدیون جایز و بی‌عیب است.

قاعدهٔ هیجدهم:

اشخاصی که به تبعهٔ خارجه یا داخله مقروض هستند و نمی‌توانند دفعة واحده قروض خود راکارسازی نمایند وجه طلب را به قسط و مهلت وصول کرده به ضبط ملک یا به قسم دیگر هر طور که مقتضی و مقدور شود اطمینان حاصل نماید که از قرار قسط طلب مزبور خواهد رسید ولی به محض حرف مدیون نمی‌توان متقاعد شد که قوهٔ ادای قرض را ندارد بلکه باید این معنی را به دلایل واضحه در دیوانخانه به اطلاع امنای آنجا برسد و فی‌الحقیقه عدم استطاعت شخص مدیون را به ادای طلب مزبور محقق نموده باشند.

قاعدهٔ نوزدهم:

مرابحه و تنزیل مطالبات جمیعاً از قرار تومانی صد دینار است. اگر کسی به موجب تمسک ادعای زیاده بر آن را نماید، امنای دیوانخانه مکلف به وصول و استرداد آن از مدیون و مدعی علیه نیستند.

قاعدهٔ بیستم:

ضبط و ربط نوشتجات و دفاتر از جمله کارهای لازم واهّم است و چون در این امر دقت و اهتمامی در کار نیست، لهذا همیشه خسارت کلّیه، از بی نظمی آن به مردم می‌رسد و به تجدید و به تغییر اجزای کار دعاوی و منازعات هم تجدید می‌شود. من بعد انشاءالله تعالی امنای دیوانخانه کمال دقت را در این باب نموده، در دیوانخانه اطاق وسیعی برای حفظ وگذاشتن اسناد و دفاتر از اصل و سواد معیّن کرده، یکی را از اجزای دیوانخانه مخصوصاً به ضبط و ربط دفاتر انتخاب خواهند نمود که شغل و کار خود را منحصر به نگاه داشتن نوشتجات و دفاتر نموده آن‌ها را به نظم و ترتیب و نمره سواسوا در اطاق خواهد، جابه جا نموده و لدی الضروره بدون معطلی، دفتر وسند را حاضر خواهد کرد که مطلب و کار گذشته از میان نرود و پس از مدتی مطرح گفتگو شود.

قاعدهٔ بیست و یکم:

از برای ثبت دعاوی و منازعات اعم از مظالم و تعدیات و مطالبات و دعاوی ملکی و تجارتی جداجدا دفاتر عدیده ترتیب خواهند داد و به همان نسبت و عدد به جهت امور گذشته نیز دفتری معیّن خواهند نمود برای نوشتن احکام و ثبت مطالب و دعاوی مزبوره در دفاتر هر یک، یک نفر منشی و دو نفر نویسنده معیّن خواهند کرد و کار آن‌ها این خواهد بود که احکام و سواد امور و دعاوی را به طوری که ذکر شده به نمره و تاریخ بنویسند و ثبت دفتر نمایند و جمیع این منشی‌ها و نویسنده‌ها به ریاست یک نفر رئیس در اطاق جداگانه مشغول کار خود خواهند بود.

قاعدهٔ بیست و دوم:

احکامی که از دیوانخانه صادر می‌شود، باید همه را در دفتر ثبت نمایند و برای هر یک دفتر جداگانه ترتیب بدهند و نمرهٔ دفتر رابه روی احکام و نوشتجات جمیعاً بنویسند.

قاعدهٔ بیست و سوم:

حکم و محضری که از دیوانخانه بیرون می‌آید باید به مُهر دولتی و امهار رئیس و امنای دیوانخانه ممهور و معتبر بشود.

قاعدهٔ بیست و چهارم:

دو نفر منشی قابل لازم است که همیشه در دیوانخانه نزد رئیس کل حاضر باشند و مذاکراتی را که در مجلس می‌شود، از قبیل گفتگوی متداعیین و احکام امنای دیوانخانه در طبق آن بنویسند و در ذیل فقره مطالب متعلقه به عرض عارض ثبت و دفتر نمایند.

قاعدهٔ بیست و پنجم:

وقایع اتفاقیهٔ دیوانخانه را روزبه‌روز روزنامه کرده، به ملاحظهٔ حکمران وپیشکار ولایت برسانند و ماهی یک دفعه به دربار همایون انفاذ دارند که اولیای دولت دیده به خاکپای مبارک معروض بدارند و در دیوانخانه یکی از امنا یا آن دو نفر منشی که ذکر شده به جهت انجام این خدمت معیّن نمایند.

قاعدهٔ بیست و ششم:

چون معاملاتی که میانهٔ اهالی مملکت واقع می‌شود اگر به مُهر و امضای دیوانخانه برسد، متضمن انتظام و منافع دیگر خواهد بود، لهذا حکمران مملکت کتابچه‌هائی را که متعلق به فواید این کار است در آذربایجان نسخه‌های عدیده منطبع کرده، به عموم کسبه و تجّار و اهالی ملک اطلاع خواهد رساند که آن‌ها بی‌اطلاع نباشند.

قاعدهٔ بیست و هفتم:

مستندات باید اول صحت و صورت شرعی داشته باشد و علمای عظام به مُهر خود، آن‌ها را مُهر و صیغه جاری نمایند بعد به امضای دیوانخانه برسد.

قاعدهٔ بیست و هشتم:

اسنادی که به مُهر علمای عظام و امضای دیوانخانه رسیده‌اند، همیشه در قوّت و اعتبار خود باقی خواهند بود و ابطال آن‌ها موقوف بر این است که سند و دلیلی در مقابل ابراز و اقامه شود که کشف از حقیقات مطلب در نظر هر ذی انصافی نماید.

قاعدهٔ بیست و نهم:

در صحت دفاتر و مستندات کمال دقت لازم است و دفتر وسند محکوک به هیچ وجه محل اعتماد نخواهد بود و اگر بی مبالاتی در تصحیح دفاتر و اسناد نماید و محکوک وقلم زده باشد مورد مؤاخذه خواهد بود و مؤاخذهٔ آن، این است که باید از عهدهٔ معایب مترتبه به آن دفتر و سند برآید.

قاعدهٔ سی‌ام:

اگر کسی سند و نوشته جعل نماید مؤاخذه و تنبیه شدید لازم دارد. امنای دیوانخانه آن شخص را حبس کرده، مراتب را به عرض حکمران کل مملکت برسانند که قرار تنبیه او را بدهند و اگر لازم دیدند به عرض دربار هم خواهند رسانید.

قاعدهٔ سی و یکم:

دیوانخانه محل اجرای لوازم حقانیت و عدالت پادشاهی است. هر کس را که به دیوانخانه احضار می‌کنند، باید بدون تعلل حضور بهم رساند و مادام که در مقام مسؤولیت است باید صرف از اعتبارات ظاهریهٔ خودکرده یا مدعی محاکمه نماید. لهذا اگر یکی بعد از اعلام رئیس دیوانخانه و تکرار آن تا سه دفعه بدون عذر حسابی حاضر دیوانخانه نشود، امنای دیوانخانه حقیقت مدعی او را تصدیق و حکم جاری خواهند نمود و این حکم موقتی است تا طرف مقابل به دیوانخانه حاضر شده با مدعی خود طی مایقال کرده و عذر حسابی برای عدم حضور خود بگوید.

قاعدهٔ سی و دوم:

احضار مردم به دیوانخانه به موجب نوشته خواهد بود. به این معنی که احکام عدیده‌ای در کاغذهای صفحه چاپ نمایند و وقتی که می‌خواهندکسی را احضار نمایند، اسم او و مدعی را با اسم محصلی که مأمور می‌شود در آن حکم بنویسند و گماشتهٔ دیوانخانه حکم رابه مدعی علیه رسانیده، ذیل آن را مدعی علیه نوشته مُهرکند تا اینکه در صورت ظهور تخلف جای انکار باقی نماند و به طوری که در فقرهٔ قبل مندرج است به امنای دیوانخانه معمول بدارند.

قاعدهٔ سی و سیم:

مدعی وقتی که به دیوانخانه به تظلم می‌آید، اول تفصیل عرض خود را به نویسنده‌ای

که برای ثبت آن قسم از عرایض معیّن شده است، حالی نماید و او حاصل مطلب را در دفتر ثبت عارض مُهر کند و بعد از آن رئیس کل از آن قرار حکم به احضار مدعی علیه او و احقاق حق صادر نماید.

قاعدهٔ سی و چهارم:

متداعیین جمیع اسناد و نوشتجات خود را در بدو امر باید در دیوانخانه ابراز نموده به ملاحظهٔ امنای دیوانخانه برسانند که ابراز سند در ثانی دلیل اطناب عمل و تقلب است و آن سند مقبول نخواهد بود مگر اینکه قبل از وقت داشتن آن سند را اظهار نماید و عذر حسابی در عدم ابراز داشته‌اند.

قاعدهٔ سی و پنجم:

اگر از جانب حکام و سایر کارگزاران ولایت، اخلال در امور دیوانخانه بشود یا اینکه احکام دیوانخانه را مجری ندارند، رئیس کل به عرض حکمران و پیشکار بزرگ مملکت برساند و اجرای حکم دیوانخانه را بخواهد. در عهدهٔ حکمران و پیشکار خواهد بود که حکام کارگزاران دیگر را مجبور بر اجرای حکم دیوانخانه نماید.

قاعدهٔ سی و ششم:

امنای دیوانخانه سوای ایام تعطیل هر روز دو ساعت به ظهر مانده را به دیوانخانه آمده تا دو ساعت از ظهر گذشته را مشغول قطع و فصل دعاوی باشند و اگر یکی از آن‌ها بدون عذر حسابی وقت حضور خود را به تأخیر بیندازد، در دفعهٔ اول و دویم به اغماض و توبیخ خواهد گذشت. دفعهٔ سیم به عوض هر یک ساعتی که غایب بوده، یک روز در دیوانخانه حبس خواهد شد.

قاعدهٔ سی و هفتم:

کدخدایان محلات هر روز در دیوانخانه حضور بهم برسانند و روزنامهٔ محله خود را به رئیس کل بدهند که او خود از وقایع اتفاقیهٔ محلات مطلّع شده، به استحضار حکمران و پیشکار ولایت اسباب انتظام محلات را فراهم بیاورد.

قاعدهٔ سی و هشتم:

دیوانخانه وضع شده است از برای اینکه به عرایض مردم رسیدگی کرده و احقاق حق نمایند. امنای دیوانخانه مادام که در دیوانخانه نشسته‌اند، قولاً و فعلاً نباید به امری که

خارج از این مطلب و مقصود است اقدام کرده، اوقات خود را ضایع نمایند. حتی نهار خوردن در دیوانخانه هم، وانگهی در حینی که تمثال همایون مشهود است و عرض چی‌ها حاضر و ناظرند، جایز نیست البته، همهٔ این‌ها را موقوف کرده جمیع حواس و اوقات خود را صرف رسیدگی امور و قطع و فصل دعاوی نمایند.

قاعده سی و نهم:

در رسیدگی و قطع دعاوی ملاحظهٔ تقدیم و تأخیر عارض مدعی، لازم است هر کس که پیشتر عرض ظلم نموده است زودتر از دیگران به حرف او رسیدگی و اتمام نمایند، مگر امری که فوری باشد و تأخیر آن مولد مفاسد شود.

قاعدهٔ چهلم:

هر امری که در دیوانخانه می‌گذرد، پنج از صد آن بابت موضوع خواهد شد و کل این وجوه باید در نزدیکی از امنا ضبط شود و شش ماه به شش ماه صورت آن به نظر اولیای دولت علیّه برسانند که بر حسب استحقاق فی ما بین اهالی و عمال دیوانخانه به فراخور حال و زحمتی که دارند قسمت نموده، اجازهٔ تصرف به امنای دیوانخانه بدهد.

قاعدهٔ چهل و یکم:

رشوه گرفتن ظاهراً و باطناً موقوف است. اگر یکی از امنای دیوانخانه بگیرد، دفعهٔ اولی رئیس کل دو مساوی آن را از او گرفته نصف آن را به کسی که داده است عاید دارند و نصف دیگر را ضمیمهٔ سایر وجوه نمایند. در دفعهٔ ثانی وجه ترجمان را بالمضاعف زیاد کرده به قرار مذکور همه را جزو وجوه تقسیمی نمایند. در دفعهٔ ثالث آن شخص را از اشغال خدمت محوله به عهدهٔ خود معزول و مدت شش ماه حبس کنند.

قاعدهٔ چهل و دویم:

چون تعیین مأمور وفرستادن محصل به خارج و داخل امر عمده‌ای است و بسیار اتفاق می‌افتد که اشخاص شریر و طمع کار را ندانسته مأمور می‌کنند و او انواع اذیت به مردم می‌کند و خدمت انجام نمی‌یابد. رئیس کل این امر را به اتفاق یک نفر نویسنده به یکی از امنای دیوانخانه رجوع نماید تا اینکه او آدم‌های درست و کارگزار مأمور خدمت کرده اسامی آن‌ها را در دفتر مخصوص ثبت نماید.

قاعدهٔ چهل و سیم:

چون صد از پنج عاید رئیس و امنا و عمّال دیوانخانه می‌شود، از برای این مأمورین و محصلین که به خارج می‌روند یا در داخله متصدی خدمت می‌شوند، قراری لازم است که از آن وجوه معیّنه قسمت داده نگذارند زیادتی به دیگران نمایند و امر معاش آن‌ها هم به سهولت بگذرد.

قاعدهٔ چهل و چهارم:

مهر و معتبر کردن نوشتجات دایره مابین مردم از داخله و خارجه از قبیل تمسکات و قرار نامجات و هرسندی که متعلق به امر تجارت و معاملات مقبوله باشد، امری است که باید به کلی از عیوب و نواقص بری و محل اطمینان اولیای دولت بوده، کسی نتواند در صحت و اعتبار آن‌ها ایرادی نماید والا داخل اسناد معتبره و قاطع مشاجرات ممکنه میان مردم نمی‌تواند شد و مقصودی که از وضع این قاعده مطلوب است، حاصل نخواهد گشت. لهذا برحسب لزوم و حفظ اموال و سرمایه مردم از تضییع و تلف و رواج تجارت میان ایشان، قرار دولتِ علیّه از این تاریخ به بعد چنین مقرر گردیده که مُهر شیر و خورشید دولت علیّه که مدار اعتبار اسناد کلی بر آن است، در هیچ یک از ولایات ممالک محروسه استعمال نشود. فقط محل استعمال آن منحصر به دیوان وزارت امور خارجه دولت علیّه باشد تا بعد از آنکه آن مُهر به شرایط صحت برروی یکی از اسناد زده شد، دارندهٔ آن فی‌الحقیقه مطمئن از درستی کار خود وسند و مزبور قاطع مشاجرات و اشکالات متصوره باشد.

قاعدهٔ چهل و پنجم:

برای سهولت این قرارداد ورفع تعطیل معاملات دایرهٔ دفترخانهٔ منظمهٔ معتبره، ترتیبی مخصوص معیّن است که از مواظبت آن قاعده و موقت بودن آمد و شد چاپاران مخصوص به هر یک از ولایات و مکاتبات موقته که میان این دفترخانهٔ بزرگ با دفترخانه‌های اطراف خواهد شد، حالت تعطیل وانتظاری برای هیچ یک از کسبه واهل معامله باقی نخواهد ماند.

فصـل هشتم

سیاست‌های فرهنگی در عصر قاجار

شکست‌هـــای ایـــران در جـــنگ‌های ده ســـالهٔ ایـران و روس (۱۲۲۸-۱۲۱۸ ق/ ۱۸۱۳-۱۸۰۳ م) باعث شد که عباس میرزا و وزیرش میرزابزرگ قائم‌مقام دریـابند کـه نمی‌توان با سلاح‌های کهنه و ارتشی بی نظم در مقابل ارتش منظم روسیه که مسلح به جدیدترین سلاح‌های روز بود، پیروز شد.

... شکست‌های مختلف بدون اینکه روحیهٔ او را ضعیف کند عقیدهٔ وی را در ادامهٔ عملیات جنگی راسخ‌تر می‌ساخت، عباس میرزا نخستین کسی بود که پس از هر شکست، فرماندهان را از شکست وارده دلداری می‌داد و می‌گفت، روس‌ها با هر شکستی که به من وارد می‌سازند، ندانسته درسی بـه مـن مـی‌دهند و از فراگرفتن درس‌ها نفع بیشتری عایدم خواهد شد...[1]

حکومت ایران از این رو به فکر فرستادن محصلین ایرانی به فـرنگ بـرای آمـوزش فرهنگ و تمدن اروپایی و فراگرفتن زبان و علوم و فنون غربی که به کـار نـظام و تـرقی صنعت ایران بیاید، افتاد. ابتدا قرار بر آن شد که محصلین ایرانی به فرانسه اعزام شوند، ولی با شکست مأموریت ژنرال گاردان و هیأت فـرانسـوی در ایـران،[2] انگـلستان بـرای

۱. گاسپار درووبل: **سفرنامه**، ص ۱۷۵.

۲. ژنرال گاردان با عباس‌میرزا قرار گذاشت که گذشته از مساعدت‌های دیگری که فرانسه به ایران خواهد کـرد، هر ساله جمعی از جوانان ایرانی را هم برای تحصیل به پاریس ببرند و آن‌ها را تعلیم دهند (به نقل از مجلهٔ **یغما**، سال ششم شمارهٔ ۵، ص ۱۸۲).

تحصیل ایشان انتخاب شد.

سفیر انگلیس به تناسب وقت و از جهت احتیاجی که در آن زمان انگلستان به ایران داشت، این مطلب را پسندید و چنین صلاح دانست که او نیز به کاردان تأسی جوید و از جانب انگلستان شبیه به قرارداد فرانسوی‌ها ببندد تا جوان‌های ایرانی در لندن تحصیل کنند و... خرج تحصیل ایشان را دولت ایران بپردازد.[1]

سفیر انگلیس در ایران سرهارفورد جونز[2] به عباس میرزا پیشنهاد کرد که تنی چند از جوانان ایرانی رابه انگلستان اعزام دارد، عباس میرزا دو نفر از اهالی آذربایجان را به نام‌های "محمدکاظم" و "میرزابابا افشار"، برای تحصیل در رشته‌های نقاشی و طب و داروسازی به انگلیس فرستاد و برای تأمین مخارج آن‌ها، مقدار ۶۵ پوند انگلیسی را تعیین کرد.[3]

در سال‌های بعد دومین دستهٔ محصلان ایرانی به اروپا اعزام شدند این دسته عبارت بودند از:[4]

۱. *میرزاصالح شیرازی پسرحاجی باقرخان کازرونی. حاجی باقرخان از سرداران عباس میرزا بود که هر دو در خدمت ولیعهد بودند.*

۲. *میرزاسیدجعفر پسر میرزاتقی وزیر تبریز.*

۳. *میرزامحمدجعفر.*

۴. *میرزارضا، سلطان توپخانه.*

۵. *استاد محمدعلی چخماق ساز.*

اشخاص دیگری نیز برای تحصیل یا کارآموزی به روسیه اعزام شدند. در دوره‌های بعدی فرانسه توانست بالاترین تعداد اعزام شدگان را در مدارس خود بپذیرد. در زمان

---

۱. حسین محبوبی اردکانی: **تاریخ مؤسسات تمدنی جدید در ایران**، (تهران، انتشارات دانشگاه تهران، شماره ۱۴۸۷، تهران)، ص ۱۲۲.

۲. برای اطلاع بیشتر رجوع شود به فصل روابط خارجی ایران در زمان قاجار در همین پژوهش حاضر.

۳. نگاه کنید به **مجلهٔ یغما**، سال پنجم، شمارهٔ ۶ و همچنین محمدرضا فشاهی: **گزارش کوتاه از تحوّلات فکری و اجتماعی در جامعهٔ فئودالی ایران**، (تهران، گوتنبرگ، ۱۳۵۴) ص ۲۵۰؛ حسین محبوبی اردکانی: **تاریخ مؤسسات تمدنی جدید در ایران**، ص ۱۲۳ و بعد.

۴. همان منبع، ص ۱۳۰.

محمدشاه، به موجب دستخط مورخ میزان ۱۲۶۰ ق مقرر شد پنج نفر از محصلان ایرانی عازم فرانسه شوند:[۱]

حسینقلی آقا در علم سرکردگی پیاده و توپخانه (انشاءالله تعالی)

میرزازکی مهندس (خوب انشاءالله)

میرزا رضا، باسقه و چیت ساختن و شکر صاف نمودن که قند بشود (انشاءالله تعالی)

میرزا یحیی، یحیی حکیم بشود و جراح

محمدعلی آقا معدن شناس و هر گونه معادن را آب کردن و از همدیگر به سهولت جداکردن، اسباب زراعت یادگرفتن، بلور ساختن و ساعت سازی آموختن.

علاوه بر این پنج نفر، محصل دیگر به نام "میرزا صادق" در زمان محمدشاه برای تحصیل صنعت بلورسازی به انگلستان فرستاده شد.[۲] در سال ۱۲۶۳ ق/۱۸۴۷ م نیز محمدحسین بیک افشار برای تحصیل صنعت بلورسازی و قندسازی به روسیه اعزام شد.[۳]

ابوالحسن نقاش‌باشی که بعداً "صنیع‌الملک" لقب یافت، پس از سال ۱۲۴۹ ق/۱۸۳۳ م برای تکمیل هنر و فراگرفتن نقاشی سبک جدید به ایتالیا فرستاده شد.[۴]

در زمان صدارت امیرکبیر، به منظور ایجاد و یا بسط صنایع جدید در ایران پنج تن برای آموزش صنعت روانهٔ روسیه شدند:[۵]

کربلائی عباس، کربلائی صادق، کربلائی احمد، مشهدی علی، آقاعبدالله که به ترتیب برای آموختن: بلورسازی، چدن‌ریزی، تصفیه شکر و تهیهٔ قند، نجّاری و اسباب چرخ‌سازی و شمّاعی فرستاده شده بودند.

نخستین در پطرزبورگ مشغول کار شد و چهار تن دیگر در کارخانه‌های مسکو بودند

---

۱. یحیی دولت‌آبادی: **تاریخ معاصر یا حیات یحیی**، (تهران، ابن سینا، ۱۳۲۶)، ج ۱، ص ۳۲۶.

۲. حسین محبوبی اردکانی: **تاریخ مؤسسات تمدنی جدید در ایران**، ص ۱۹۴.

۳. همان منبع، ۱۹۵ ۴. همان جا

۵. محمدحسن‌خان اعتمادالسلطنه: **تاریخ منتظم ناصری**، ج ۳، ص ۲۳۱.

و سرپرستی آنان با حاجی‌میرزا محمدتاجر تبریزی بود.

در سال ۱۲۷۲ق/۵۶-۱۸۵۵م دو تن از محصلین به نام "میرزارضا" پسر میرزا مقیم مازندرانی ودیگری "میرزاحسین "، ولد میرزااحمد افشار همراه فرخ‌خان امین‌الملک کاشانی که به سفارت اروپا می‌رفت به فرانسه اعزام شدند.[۱]

این دو در پاریس به تحصیل طب پرداختند زیرا در تهران در این رشته تحصیلاتی داشتند و میرزا حسن خود طبیب‌زاده بود. سومین محصل "میرزاعلینقی" پسر حاج اسمعیل پیشخدمت سلام بود که سمت نیابت اول سفارت را داشت، اما پس از ورود به پاریس مشغول تحصیل طب شد.

با گسترش روابط ایران و فرانسه، ۴۲ نفر محصل که بسیاری از آنان فارغ‌التحصیل دارالفنون بودند، به سرپرستی "عبدالرسول خان" نوادهٔ حاج محمدحسین صدراصفهانی که خود نیز از همان فارغ‌التحصیل‌ها بود، عازم پاریس شدند.[۲]

هر چه فکر اخذ تمدن اروپایی قوت می‌گرفت، بر تعداد اعزامیان نیز افزوده می‌شد. بسیاری از ثروتمندان و متنفذین وقت نیز، خود به این مهم پرداختند و فرزندانشان را راهی فرنگ کردند.

در سال ۱۳۲۹ق/ ۱۹۱۱م که قانون اعزام سی نفر محصل به اروپا تصویب شد، اشخاص ذیل در فرانسه به تحصیل اشتغال داشتند:[۳]

در قسمت عالی

۱. هاشم‌آقا طهرانچی مدرسهٔ فونتن بلو
۲. میرزاهادی‌خان پسر ممتحن‌الدوله سال دوم سن سیر
۳. میرزا عبدالله‌خان پسر مختارالسلطنه سال دوم سن سیر
۴. وکیل‌الملک برادر حشمت‌الدوله
۵. صالح‌خان، پسر لقمان‌الملک سال دوم حقوق
۶. سعیدخان برادرزادهٔ لقمان‌الملک، سال آخر طب

---

۱. حسین محبوبی اردکانی: ***تاریخ مؤسسات تمدنی جدید در ایران***، ج ۱، ص ۳۲۰.
۲. برای اطلاع بیشتر رجوع کنید به: اعتمادالسلطنه، ***مرآت البلدان ناصری***، ج ۲، ص ۲۳۷. محبوبی اردکانی: ***تاریخ مؤسسات تمدنی جدید در ایران***، ج ۱، ص ۳۲۴ و بعد.
۳. ***تاریخ مؤسسات تمدنی جدید در ایران***، ج ۱، ص ۳۶۳.

در قسمت متوسطه و ابتدائی

۱. محسن‌خان پسر کامران میرزا
۲. اسمعیل‌میرزاپسر ظل‌السلطان.
۳. مسعودخان پسر مرحوم مستشار پستخانه (مرحوم کیهان)
۴. سلیمان‌خان پسر نیّرالممالک
۵. عباس‌خان پسر محتشم‌السلطنه
۶. ناصرالدین میرزا
۷. فتح‌الله پسر محتشم‌السلطنه
۸. غلامحسین‌خان پسر ناصرالسلطنه
۹. حسین‌خان ارومی
۱۰. محمدمیرزا پسر سردار حشمت
۱۱. عباس‌میرزا پسر فرمانفرما

اکثر اعزام شدگان، از خانواده‌های متمول وقت بودند به علت فقدان زمینهٔ مساعد برای کاربرد آموخته‌های اعزامیان در ایران، اکثر ایشان پس از بازگشت شغلی یافتند سوای آنچه تحصیلاتشان ایجاب می‌کرد وگاه متنافر با آن تحصیلات. نظام آموختگان به حکومت و امیر تومانی و سرتیپی رسیدند. و وضعشان به مراتب از سایرین بهتر بود. اطباء به دربار پناه بردند و معالج شاه و شاهزادگان شدند. آنان که پی صنعت رفته بودند از سایرین بداقبال‌تر شدند. آنکه چدن‌ریزی خوانده بود، به امور اداری پرداخت. معدن‌شناس و بلورساز و ساعت‌ساز و عدسی‌تراش دوربین، کارمند وزارت خارجه وچینی‌ساز وکارگر خرازی ژنرال کنسول ایران در مصر شدند.

دبّاغ شاغل قورخانه شد و از صنعت آموخته‌اش، دل را به لقب «دبّاغباشی» خوش داشت و بس.[۱] ابریشم باف به تدریس فرانسه پرداخت.[۲] وکاغذساز نیز کاغذباز شد و به منشی‌گری پستخانه گمارده شد.[۳] گرچه در ابتدا بداقبالی شامل این گروه اعزامیان بود، معهذا سرانجام، اکثراً منصب امیر تومانی و سرتیپی یافتند و یا به حکومت و کنسولی

---

۱. محبوبی اردکانی: ***تاریخ مؤسسات تمدنی جدید در ایران***، ج ۱، ص ۳۳۷.
۲. همان کتاب، ص ۳۳۱.
۳. همان‌جا.

رسیدند. از همه جالب‌تر وضع «منجم» بود، نجومش به کاری نیامد، ناظم تلگراف‌خانه شد و عاقبت نیز رئیس محاکمات تجاری در وزارت تجارت گردید.[۱]

از سوی دیگر برخی از اعزامیان نیز چیزی نیاموختند جز فرنگی مآبی. آن یکی اسم «حوض» را هم فراموش کرده بود، فلک شد و یادش آمد،[۲] دیگری، محمدعلی چخماق‌ساز، اگر قفل و کلیدسازی را نیاموخت، لااقل پیشقدم هموطنانش در زن فرنگی ستاندن و در کلیسای فرنگیان عقد بستن شد.[۳] حاجی عباس هم که در پی ساختن گُل از کاغذ و پارچه رفته بود، گل سازی را که نیاموخت به ناچار گل چین شد، با زنی فرانسوی ازدواج کرد که در صنعت گل‌سازی ماهر بود، و علاوه بر این هم خوب می‌خواند وهم خوب می‌رقصید و هم در قلاب‌دوزی و خیاطی و آشپزی مهارت، و از زیبائی نیز بهره داشت و خلاصه سرچشمهٔ کمالات بود و بعدها مسلمان هم شد و به استخدام دربار درآمد باحقوق سالیانه ۸۰۰۰ فرانک مشغول به کار شد. چندی بعد هم با حقوق ۱۰/۰۰۰ فرانک مترجم دربار شد، بدین ترتیب «مادام عباس» از حاجی عباس مشهورتر شد. مجدالملک دراین باب می‌نویسد:

> *شترمرغ‌های ایرانی، که از پطرزبورغ و سایر بلاد خارجه برگشته‌اند و دولت ایران مبلغ‌ها در راه تربیت ایشان متضرر شده، ازعلم دیپلمات و سایر علومی که به تحصیل و تعلّم آن مأمور بودند، معلومات آن‌ها به دو چیز حصر شده: استخفاف ملت و تخطئهٔ دولت. دربدو ورود پای ایشان به روی پا بند نمی‌شود، که از اروپا آمده‌اند. از موجبات اخذ و طمع وبخل و حسد به مرتبه‌ای تنزیه و تقدیس می‌کنند که همهٔ مردم، حتی پادشاه، با آن جودت طبع و فراست کذا، به شبهه می‌افتد که آب و هوای بلاد خارجه عجب چیزها از آب بیرون آورده، گویا توقف آنجا بالذات مربی است و قلب ماهیت می‌کند.*
>
> *این انگورهای نوآورده هم با نطق‌های متأسفانه، گاه از بخت خود اظهار تعجب می‌کنند که از ولایات منظمه به این زودی چرا به ملک بی‌نظم رجعت کرده‌اند؟*

---

۱. **تاریخ مؤسسات تمدنی جدید در ایران**، ص ۳۴۲.
۲. **تاریخ مؤسسات تمدنی جدید در ایران**، ص ۳۳۲ و ۳۳۳.
۳. همان کتاب، ص ۱۶۶ و بعد.

و گاه به احوال پادشاه متحیر که تا چند از تمهید اسباب تربیت غفلت دارند؟ این تأسف و تعجب تا وقتی است که به خودشان از امور ملکی کاری سپرده نشده است. همین که مصدر کاری و مرجع شغلی شدند، به اطمینان کامل که قبح اعمالشان تا چندی به برکت سیاحت قطعهٔ اروپا پوشیده است و به این زودی‌ها کسی در صدد کشف بی‌حقیقتی ایشان نیست. بالادست همهٔ بی‌ترتیبی‌ها بر می‌خیزند و در پایمال کردن حقوق مردم و ترویج فنون بی دیانتی و ترک غیرت و حمیّت واختراعات اموره ضاره و طمع بی‌جا وتصدیقات بلاتصور و خوشامد و مزاجگویی به رؤسا و پیشکاران و تصویب عمل و تصدیق اقوال ایشان چندان مبالغه دارند که پادشاه از مأموریت ایشان پشیمان می‌شود و متحیر می‌ماند که با این‌ها به چه قانون سلوک کند.

به مارماهی مانی ایّ و نه مار
منافقی چه کسی، مار باشی یا ماهی[1]

۱. دارالفنون

از نوآوری‌های امیرکبیر تأسیس دارالفنون بود. وی در کتاب جهان نمای جدید که به ابتکار و زیر نظر خودش ترجمه و تدوین شد، شرح دارالعلمای همهٔ کشورهای غربی در رشته‌های گوناگون علم و هنر با آمار شاگردان آن‌ها را خوانده بود و از بنیادهای فرهنگی دنیای جدید خبر داشت. در ضمن از مدرسهٔ «طبیه» و «عسکریهٔ» عثمانی نیز ـ که در لوای تنظیمات ساخته بودند ـ آگاه بود. اما ترکان هنوز دارالفنونی نداشتند.[2]

ذهن امیر در ایجاد دارالفنون ابتدا معطوف به دانش وفن جدید بود، وبعد به علوم نظامی توجه داشت. رشته‌های اساسی تعلیمات دارالفنون به نحوی که وی در نظر گرفته بود، عبارت بودند از پیاده نظام و فرماندهی، توپخانه، سواره نظام، مهندسی، ریاضیات، نقشه کشی، معدن‌شناسی، فیزیک و کیمیای فرنگی و داروسازی، طب وتشریح

---

۱. **رسالهٔ مجدّیه**، ص ۳۴ و بعد.

۲. فریدون آدمیّت: *امیرکبیر*، ص ۳۵۶-۳۵۳؛ برای آگاهی از اسامی معلّمان اولیه دارالفنون و آمار شاگردان آن رجوع کنید به صفحات ۳۵۸، ۳۶۰، ۳۶۳ تا ۳۶۶، ۳۶۷ و بعد.

وجراحی، تاریخ و جغرافیا، و زبان‌های خارجی. مدرسه ۷ شعبه داشت و پاره‌ای مواد درسی نیز مشترک بود. در ضمن برای فنون نظامی، دستگاه آموزشی جداگانه‌ای در خود تشکیلات لشکری تعبیه کرد که شعبهٔ علوم جنگی دارالفنون مکمل آن به شمار می‌رفت. همان مربیان قشونی، شعبهٔ نظامی مدرسه را هم اداره می‌کردند. سنگ بنای دارالفنون در اوائل سال ۱۲۶۶ ق در زمینی واقع در شمال شرقی ارگ سلطنتی ـ که پیش از آن سربازخانه بود ـ نهاده شد. ساختمان قسمت شرقی مدرسه تا اواخر سال ۱۲۶۷ ق به انجام رسید و مورد استفاده قرار گرفت. بقیهٔ آن اوایل سال ۱۲۶۹ ق به پایان رسید.

مدرسه هنوز در دست ساختمان بود که امیر، ژان‌داودخان را در سال ۱۲۶۶ ق برای استخدام معلم به اتریش (نمسه) فرستاد. وی از آوردن استادان انگلیسی وفرانسوی و به طریق اولی روسی، روگردان بود. غیر از جنبهٔ بی طرفی اتریش در امور ایران، امیر اساساً به اتریش و دولت‌های آلمانی توجه خاص داشت. مأموریت ژان داود قریب یک سال و چهارماه به طول انجامید. علت این بود که مأموریت‌های دیگری نیز مثل سفارش خرید چند کشتی و کارخانهٔ پارچه بافی، و استخدام استادان نساجی، به او ارجاع شده بود. به علاوه موضوع اعتبارنامهٔ او در تنظیم و امضای قرارنامهٔ استخدام معلمان پیش آمد که از تهران فرستاده شد. از ۹ نفری که قرار بود، استخدام کنند، ترتیب کار ۷ معلم انجام گرفت، مگر دو نفر معدنچی که برای کارکردن در معدن در نظر گرفته شده بودند. ژان داود باهر یک قرارنامه‌ای جداگانه در ۱۲ شوال ۱۲۶۷ ق/۱۰ اوت ۱۸۱۵ م امضاء کرد.

هفت معلمی که از اتریش استخدام گردیدند از این قرار بودند:

۱. کاپیتان زاتی (Zattie) معلم مهندسی،

۲. کاپیتان گومنز (Gumnoes) معلم پیاده‌نظام و فن رزم‌آرایی (تاکتیک نظامی)،

۳. نایب اول کرزیر (Krezier) معلم توپخانه،

۴. نایب اول نمیرو (Nimero) معلم سواره نظام،

۵. کارنتا (چارنوطا) (Carnotta) معلم معدن‌شناسی،

۶. دکتر پولاک (Polak) معلم طب و جراحی وتشریح،

۷. فکتی (کوتاکی، فکاته) (Faggeti) معلم فیزیک و شیمی و داروسازی.

از آن عده گومنز و نمیرو قبلاً به ایران رسیده بودند. بقیه در ۲۷ محرم ۱۲۶۸ ق/ ۲۴

نوامبر ۱۸۵۱ م یعنی دو روز پس از عزل امیر از خدمت، همراه ژان داودخان به تـهران رسیدند.

با برکناری امیر، سرنوشت دارالفنون به گونه‌ای دیگر شد. معلمان اتریشی سرانجام آمدند و مدرسه باز شد. البته شعبهٔ فنون نظامی دارالفنون نزدیک به ۸ ماه قبل از افتتاح رسمی مدرسه، یعنی ۶ ماه قبل از عزل امیر به کار پرداخته بود. امیر برای تکمیل عدهٔ استادان و تنظیم دروس مدرسه از میان اتباع فرنگی خادم دولت و هیأت مترجمان دولتی و نیز از ایرانیانی که در فرنگستان تحصیل کرده بودند، کسانی را برای تدریس و یا مترجم معلمان خارجی برگزیده بود. بدین ترتیب معلمان دورهٔ اول دارالفنون عبارت بودند از:

- بارون گومنز اتریشی، معلم پیاده نظام و مشاور امیر در اصلاح نظام،
- متراتسو ایتالیایی، مربی سپاه و معلم پیاده نظام و فن آرایش لشکر (تاکتیک)،
- کرزیر اتریشی، معلم توپخانه و ریاضیات و تاریخ نظامی،
- نمیرو اتریشی، معلم مهندسی نظام و ریاضیات،
- زاتی اتریشی، مهندس سواره نظام ومشاور سپاه،
- بوهلر فرانسوی، پس از مرگ زاتی تدریس ریاضیات و نقشه‌کشی را عهده‌دار شد،
- کارنتای اتریشی، معلم معدن‌شناسی،
- فکتی ایتالیایی، معلم فیزیک و شیمی و داروسازی،
- دکتر پولاک اتریشی، معلم و طب وجراحی،
- دکتر شلیمر هلندی، معلم طب و جراحی،
- ریشاردخان فرانسوی، معلم زبان فرانسوی،
- کاژریلو ایتالیایی، معلم نقاشی،
- میرزا ملکم (ناظم الدوله)، معلم دو درس حساب و هندسهٔ عام بود که جمیع شاگردان می‌خواندند، و یک درس خاص که مطالب هندسهٔ عالیه و لگاریتم بود.
- میرزا سید علی، معلم طب ایرانی (طب قدیم)،
- میرزا احمد طبیب کاشانی، معلم طب ایرانی (طب قدیم)،
- شیخ محمد صالح اصفهانی، معلم زبان فارسی و عربی که سمت پیشنمازی مدرسه را داشت.

بودجهٔ دارالفنون در سال تأسیس، ۷۷۵۰ تومان بود. و در ۱۳۰۷ق/۹۰-۱۸۸۹م بودجهٔ آن را ۳۰ هزار تومان نوشته‌اند. عدهٔ شاگردانش در سال تأسیس ۱۱۴ نفر از این قرار بود:

- مهندسی ۱۲ نفر
- توپخانه ۲۶ نفر
- پیاده نظام ۳۹ نفر
- سواره نظام ۵ نفر
- طب و جراحی ۲۰ نفر
- فیزیک و شیمی و داروسازی ۷ نفر
- معدن شناسی ۵ نفر

در ۱۳۰۷ق که کرزن به ایران آمد، عدهٔ شاگردان را ۳۸۷ نفر نوشت که از این قرار است:

- رشته‌های سه گانهٔ نظام ۷۵ نفر
- شعبه‌های مختلف علم و فن ۱۴۰ نفر
- زبان فرانسوی ۴۵ نفر
- زبان انگلیسی ۳۷ نفر
- زبان روسی ۱۰ نفر
- نقشه‌کشی ۸۰ نفر

۲. مدارس جدید

الف. مدارس ابتدائی و متوسطه

پس از دارالفنون به تدریج در دوره‌های مختلف حکومت‌های قاجار مدارس دیگری به صورت مدارس نظامی و یا غیرنظامی تأسیس شد:

مدرسهٔ تبریز: این مدرسه در سال ۱۲۷۵ق به سبک دارالفنون در تبریز تأسیس شد. برنامهٔ تحصیلی این مدرسه، همان رشتهٔ علومی بود که در دارالفنون تدریس می‌شد، و

معلمین این مدرسه غالباً از فارغ التحصیل‌های دارالفنون بودند.[۱]

مدرسهٔ مشیریه: در دوران صدارت میرزاحسین‌خان سپهسالار (مشیرالدوله) برای زبان‌های خارجی و جغرافیا تأسیس شد.[۲]

مدرسهٔ همایونی: در سال ۱۳۰۰ ق در اصفهان مدرسهٔ نظامی به نام مدرسهٔ همایونی تأسیس شد. تحصیل کرده‌های دارالفنون ومعلمین خارجی در این مدرسه مشغول تدریس بودند.[۳]

مدرسهٔ رشدیه: در سال ۱۳۰۶ ق اولین مدرسهٔ ابتدائی عمومی وسیلهٔ حاج میرزا در محلهٔ "ششکلان" تبریز تأسیس شد. عمر این مدرسه یک سال بیشتر نبود، زیرا پیشنماز محل، کمک به آن را حرام شمرد و مردم را وادار به بستن آن کرد و اجازه نداد کسی خانه‌ای برای این مدرسه اجاره دهد.[۴]

مدرسهٔ شرف: در سال ۱۳۱۶ ق به ریاست میرزاعلی‌اکبرخان ناظم‌الاطباء تشکیل شد.[۵]

مدرسهٔ علمیه: در سال ۱۳۱۶ ق به ریاست حاج مخبرالسلطنه دایر شد.[۶]

مدرسهٔ افتتاحیه: در سال ۱۳۱۶ ق به نظارت مفتاح‌الملک تأسیس شد.[۷]

مدرسهٔ سادات: به کوشش میرزایحیی دولت‌آبادی در ذیحجهٔ ۱۳۱۶ قمری آغاز به کار کرد.[۸]

مدرسهٔ ابتدائیه: تحت نظر حاج مخبرالسلطنه در ذیحجهٔ ۱۳۱۶ قمری تأسیس شد.

مدرسهٔ ادب: در ذیحجهٔ ۱۳۱۶ توسط مترجم‌الدولهٔ تفرشی تأسیس شد.[۹]

مدرسهٔ کمال: در ذیحجهٔ ۱۳۱۶ ق به مدیریت میرزاحسین‌خان طبیب‌زاده در تبریز افتتاح شد.

---

۱. یحیی دولت‌آبادی: **حیات یحیی**، (تهران، فردوسی، ۱۳۳۲)، ج ۴، ج ۱، ص ۱۸۵ و بعد.

۲. محمدحسن‌خان اعتمادالسلطنه: ***مرآت البلدان ناصری***، ج ۳، ص ۱۶۲ و ۱۶۸.

۳. ***مجلهٔ تعلیم و تربیت***، سال چهارم، شمارهٔ ۶، ص ۳۶۱ و بعد.

۴. یحیی دولت‌آبادی، همان منبع، ج ۱، ص ۱۸۵ و نیز حسین محبوبی اردکانی: ***تاریخ مؤسسات تمدنی جدید در ایران***، ج ۱، ص ۳۷۶.

۵. یحیی دولت‌آبادی: **حیات یحیی**، ج ۱، ص ۱۹۳.

۶. یحیی دولت آبادی: **حیات یحیی**، ج ۱، ص ۱۹۳.

۷. همان‌جا.

۸. همان منبع، ص ۲۴۵.

۹. همان منبع، ص ۲۵۴.

مدرسهٔ لقمانیه: در ذیحجهٔ ۱۳۱۷ قمری به مدیریت لقمان‌الممالک تأسیس گردید.[۱]
در اصفهان نیز یکی دو مدرسه باز شد که در اثر مخالفت‌های علما تعطیل شد.[۲]

مدرسهٔ مظفریه: در سال ۱۳۱۶ قمری هم این مدرسه به مدیریت حاج شیخ مهدی شریف کاشانی تأسیس شد.

مدرسهٔ دانش: وسیله میرزامحمدخان از تربیت‌شدگان دارالفنون در تهران تأسیس شد.

مدرسهٔ قدسیه: در ذی‌الحجهٔ ۱۳۱۶ وسیلهٔ آقا میرزا ابراهیم سعیدالعلماء تأسیس شد.

مدرسهٔ کمالیه: در جمادی‌الاولی ۱۳۱۷ با شرکت حاج میرزایحیی دولت آبادی و مرتضی‌خان کمالیه از پیشخدمت‌های دربار تأسیس شد.[۳]

مدرسهٔ اسلام: وسیلهٔ آقاسیدمحمد طباطبائی تأسیس شد. نظامت این مدرسه با محمد کرمانی ناظم‌الاسلام بود.[۴]

به نوشتهٔ ملک‌زاده "ایجادمدارس جدیده در تهران" و آنچه را که وی دیده است، بیش از ۴۹ مدرسه بوده است.[۵]

ب. مدارس عالی

ایجاد مؤسسات ومدارس عالی به سبک جدید از ویژگی‌های سیاست فرهنگی دوران قاجار بوده تعدادی مدرسه عالی نیز در این دوره تأسیس شد:

مدرسهٔ عالی علوم سیاسی

در سال ۱۳۱۷ قمری به کوشش نصرالله‌خان نائینی (مشیرالدوله) و پسرش حسین خان مشیرالممالک، در زمان مظفرالدین شاه تأسیس شد. این مدرسه برای تربیت کادر سیاسی وزارت خارجه درنظر گرفته شده بود. اولین گروه فارغ التحصیل‌های این مدرسه به تعداد ۷ نفر در سال ۱۳۲۱ قمری تحصیلات خود را به پایان رساندند.[۶]

---

۱. همان‌جا.
۲. حسین محبوبی اردکانی، همان منبع، ص ۳۹۹.
۳. یحیی دولت‌آبادی، همان منبع، ص ۲۵۴.
۴. همان منبع، ص ۳۳۵.
۵. مهدی ملک‌زاده: *تاریخ انقلاب مشروطیت ایران*، ج ۳، ص ۶۵۳.
۶. عبدالله مستوفی: *تاریخ اداری و اجتماعی دورهٔ قاجاریه یا شرح زندگانی من*، ج ۱، ج ۲، ص ۹۸ و بعد.

مدرسهٔ عالی حقوق

در سال ۱۳۳۹ قمری مدرسهٔ حقوق وابسته به وزارت عدلیه ایجاد شد. پس از مدتی مدرسهٔ عالی علوم سیاسی و حقوق در هم ادغام شد و از آن پس مدرسهٔ عالی حقوق و علوم سیاسی نامیده شد. این مدرسهٔ جدید دارای دو شعبهٔ علوم قضائی و علوم اداری و دورهٔ آن سه سال بود که در سال اول و دوم برنامهٔ تحصیلی مشترک و در سال سوم دروس اختصاصی داشت.[۱]

مدرسهٔ فلاحت مظفری

در سال ۱۳۱۸ قمری (۱۹۰۰ م) مدرسهٔ فلاحت برای تعلیم و تربیت "علم و عمل فنون کشاورزی" در تهران تأسیس شد. این مدرسه جزو حکومت تهران بود. پس از چندین سال فعالیت، در سال ۱۲۹۶ شمسی (۱۹۱۷ م) با نام "آموزشگاه عالی کشاورزی وابسته به وزارت فواید عامه و تجارت و فلاحت" شروع به کار کرد. پس از مدتی این مدرسهٔ عالی به ادارهٔ کل خالصجات وابسته شد.[۲]

مؤسسهٔ تربیت معلم ابتدائی (دارالمعلمین)

این مؤسسه در سال ۱۲۹۸ شمسی در تهران تأسیس شد و در سال ۱۳۰۷ ش به "دارالعلمین عالی" تغییر نام داد که تربیت دبیر را بر عهده داشت.[۳]

مدرسهٔ متوسطهٔ دارالمعلمات (متوسطهٔ دخترانهٔ فرانکو پرسان)

این مدرسه در سال ۱۲۹۸ شمسی تأسیس شد و تا سال ۱۳۰۹ جزئی از مدرسهٔ طب بود. این مؤسسه اولین مرکز آموزش عالی برای نسوان محسوب می‌شد.[۴]

مدرسهٔ صنایع مستظرفه

در سال ۱۳۲۹ قمری کمال‌الملک به کمک ابراهیم حکیمی (حکیم‌الملک) این مدرسه را تأسیس کرد. در این مدرسه شاگردان مجاناً تحصیل می‌کردند، وسایل و لوازم نقاشی نیز مجاناً به آنان داده می‌شد. این مدرسه بعدها جای خود را به "مؤسسه هنرهای قدیم ایران" داد.[۵]

---

۱. همان منبع، ص ۶۱۲ و بعد.
۲. **یحیی دولت‌آبادی**: ***حیات یحیی***، ج ۱، ص ۲۹۹.
۳. ***راهنمای دانشسرای عالی تهران***، (تهران، ۱۳۴۸)، ص ۵.
۴. همان‌جا.
۵. حسین محبوبی اردکانی، همان منبع، ص ۴۱۶.

۳. مؤسسه‌های آموزشی و فرهنگی کشورهای خارجی در ایران

در دوران قاجار اروپائی‌ها موفق شدند در بعضی از شهرهای ایران مؤسسه‌هایی آموزشی و فرهنگی دایر کنند. این مؤسسه‌های آموزشی در ایران با کمک هیأت‌های مختلف مذهبی و غیرمذهبی ذیل نام "کارهای فرهنگی و انسان دوستانه" به اشکال مختلف زیر فعالیت می‌کردند:

مؤسسه‌های آموزشی وابسته به هیأت‌های مذهبی

الف. پروتستان‌ها

*** میسیون آمریکای پرسبیترین:**

مرکب از دو شعبهٔ غرب و شرق ایران که در شهرهای مختلف به کار مشغول بودند.

۱. میسیون غرب ایران:[۱]

در پایگاه‌های خود در ارومیه (از سال ۱۸۳۵ م)، تبریز (از سال ۱۸۷۳ م)، در تهران (از سال ۱۸۷۲ م)، همدان (از سال ۱۸۸۰ م)، رشت (از سال ۱۹۰۲ م) و قزوین (از سال ۱۹۰۳ م) دارای مدرسه بوده است. میسیون غرب ایران با کمک و مدیریت آموزگاران آمریکائی وایرانی، ۱۸ مدرسه را با تعداد ۲۷۵۸ دانش‌آموز اداره می‌کرد.

۲. میسیون شرق ایران:

دارای مدرسه و دارالایتام در خوی (۳۰ شاگرد) و در ارومیه (۱۰۰ شاگرد) بود. کارگاه نجّاری و قفل سازی درخوی، در ارومیه باغبانی و پرورش کرم ابریشم نیز آموزش داده می‌شد. مدرسه کردی در ساوجبلاغ (مهاباد) که مدیریت آن با کشیش پروتستان و

---

۱. اولین مدرسهٔ راکشیشی امریکائی به نام "پرکینز" (Perkins) در شهر ارومیه (اورمیه) در دورهٔ محمدشاه، در اوایل سال ۱۲۵۴ یا اوایل سال ۱۲۵۵ ق/۱۸۳۹ م تأسیس کرد، در این مدرسه علاوه بر تدریس علوم جدید، فنونی مانند قالی بافی و آهنگری نیز تعلیم داده می‌شد. این مدرسه که به منظور تبلیغ تأسیس شده بود، به وسیلهٔ یک مسیحی اداره می‌شد. پرکینز برای آنکه پشتیبانی برای مدرسهٔ خود به دست آورد، توسط ملک قاسم میرزا ـ عم محمدشاه و حاکم ارومیه که نزد او انگلیسی می‌خواند ـ از محمدشاه فرمانی دایر به موافقت تأسیس مدرسه گرفت. این فرمان محمدشاه نسبت به تدریس مواد تاریخ و جغرافیا و هندسه وحساب که در ایران آن زمان از مواد درسی ضعیف و مورد بی اعتنائی بود، اظهار تمایل و به نوعی موافقت بود. (به نقل از *مجلهٔ یادگار*، س ۳، ش ۶ و ۷، ص ۶۰ و بعد، و نیز رجوع شود به حسین محبوبی اردکانی، همان منبع، ص ۲۴۱)

همسرش بود که در اثر پیشروی ترک‌ها و اغتشاشات سال ۱۹۰۷م مجبور به ترک ساوجبلاغ شدند.

*** چرچ میسیون:**

این میسیون انگلیسی دارای ۵ مدرسه بود. مدارس آن‌ها در شهرهای اصفهان، جلفا، شیراز، یزد و کرمان قرار داشت و تعداد ۶۰۰ دانش‌آموز در آن‌ها مشغول تحصیل بودند.

*** مبلغان مذهبی انگلیکن:**

در ارومیه مدرسه‌ای دایر کرده بودند.

*** جمعیت یهودیان لندن:**

برای یهودیان ساکن شهرهای تهران و اصفهان مدارسی دایر کرده بودند. در این مدرسه ۱۵۰ دانش‌آموز تحصیل می‌کردند.

ب. کاتولیک‌ها

۱. میسیون لازاریست‌ها:[1]

هنگامی که لازاریست‌ها به ایران آمدند، زمینهٔ فعالیت آنان از پیش آماده بود. در قرن هجدهم م، شاگردی از فرقهٔ دومینیکن‌های موصل، اسقف نسطوری سلماس رابه پیروی از آن آئین در آورده بود و در نتیجه تمامی اصحاب عبادتگاه اسقف مزبور، به مذهب کشیش‌شان در آمده بودند.

*** میسیون لازاریست‌ها در تهران:**[2] علاوه بر تهران، در تبریز، سلماس، ارومیه، اصفهان و

---

۱. دومین مدرسهٔ اروپائیان را در دورهٔ محمدشاه، کشیش فرانسوی به نام "اوژن بوره" در اوایل سال ۱۲۵۵ق/۱۸۳۹م در تبریز تأسیس کرد. "بوره" در نظر داشت دارالفنونی تأسیس کند و ایرانیان را از هر ملت و مذهب به علوم جدید و زبان فرانسه آشنا کند. محمدشاه نیز با صدور فرمانی از مدرسهٔ او پشتیبانی و او را در کار خود تشویق کرد و علاوه بر این به وی اجازه داد که در جلفای اصفهان نیز به تأسیس مدرسه‌ای نظیر مدرسهٔ تبریز مبادرت نماید و اطفال مسلمان و کاتولیک و ارمنی رابه شاگردی بپذیرد (به نقل از مجلهٔ **یادگار**، س ۳، ش ۶ و ۷، ص ۶۳ و بعد). در نتیجهٔ مسافرت و انتقال "بوره" به اصفهان، ابتدا "تئوفان" نامی و بعد از او یکی ازکشیشان لازاریست به نام "فورنیه" به جای او تعیین و مشغول کار شد. "بوره" تا ماه شعبان سال ۱۲۵۶ در اصفهان بود و در آن تاریخ به قصد ارومیه، آن شهر را ترک گفت، اما به موجب حکمی به سمت کنسول فرانسه در آن شهر انتخاب شده بود. با تعیین مأموریت جدید، دورهٔ عملیات "اوژن بوره" در ایران پایان یافت (به نقل از همان منبع).

۲. در سال ۱۲۷۷ق/۱۸۶۰م مدرسهٔ "سن لوئی" تهران توسط لازاریست‌ها تأسیس شد.

بوشهر مدارس ویژه‌ای دایر کرده بودند. در این مدارس به زبان فرانسه تدریس می‌شد و از شاگردان بی‌بضاعت شهریه دریافت نمی‌شد. "خواهران سن ونسان دوپل" هم که وابسته به لازاریست‌ها بودند، در اکثر شهرهای ایران فعالیت می‌کردند.[۱]

۲. میسیون کاتولیک‌های یونانی:

در تبریز، ارومیه (اورمیه) و سلماس دارای مدارسی بوده است. در سنندج مدرسهٔ کلدانی‌های مسیحی که به وسیلهٔ روحانی‌های کلدانی اداره می‌شد، دایر بوده است. مدرسهٔ مزبور ۱۵۰ دانش‌آموز داشته است. در سال ۱۹۰۸ م در کرمانشاه نیز مدرسه‌ای تأسیس کردند.[۲]

۴. انتشارمطبوعات

نخستین روزنامه را در ایران میرزاصالح شیرازی بنیان نهاد وی که از محصلین اعزامی دولت در دورهٔ عباس‌میرزا بود. در انگلستان به ذوق خود صنعت چاپ را آموخت. میرزاصالح از جمله کسانی بود که در ایران چاپ سنگی راتأسیس کرد، وی به علاوه در زمرهٔ پیشروان اندیشه‌های سیاسی جدید مغرب نیز محسوب می‌شود. روزنامه‌اش را در زمان محمدشاه به سال ۱۲۵۲ قمری در تهران دایر کرد. شمارهٔ اول آن در ۲۵ محرم

۱. در سال ۱۲۸۲ ق/۱۸۶۵ م مدرسهٔ دخترانهٔ "خواهران سن ونسان دوپل" فرانسوی در ارومیه (اورمیه) و تبریز و اصفهان وچند سال بعد (۱۲۹۲ ق/۱۸۷۵ م) مدرسهٔ دختران "سن ژوزف" در تهران دایر شد. (به نقل از *مجلهٔ تعلیم و تربیت*، س ۴، ش ۶ ص ۳۶۱ و بعد). دیولافوآ که در سال ۱۲۹۸ق/۱۸۸۱ م به اتفاق شوهرش به تهران آمده است، دربارهٔ مدرسهٔ دخترانهٔ "خواهران سن ونسان دوپل" می‌نویسد: چند سالی است که این خواهران در تهران کلیسا و مدرسه‌ای دایر کرده به تربیت کودکان چند خانوادهٔ اروپائی که در تهران اقامت دارند، پرداخته‌اند عده زیادی از دختران ارمنی هم به مدرسهٔ آن‌ها می‌روند و عدهٔ بسیار قلیلی از مسلمانان هم اطفال خود را در تحت پرستاری خواهران قرار داده‌اند، به این شرط که به عقیده و مذهب آن‌ها دخالت نکنند. دختران در این مدرسه خواندن و نوشتن و خیاطی و اطوکشی و خانه‌داری یاد می‌گیرند. یعنی تعلیماتی که ایرانیان با آن‌ها آشنائی ندارند. زبان فرانسه و مختصری تاریخ و جغرافیا به آن‌ها تدریس می‌شود. زنان اندرون شاهی هم گاهی این خواهران را می‌پذیرند و مساعدتی به آن‌هامی کنند. شاه هم سالیانه هزار و پانصد فرانک به آن‌ها اعانه می‌دهد و روی هم رفته اوضاع مالی میسیون بد نیست (به نقل از *سفرنامهٔ مادام دیولافوآ*، ترجمهٔ فره‌وشی، ص ۱۱۹)

۲. هوگوگرته: *سفرنامهٔ گروته*،ترجمهٔ مجید جلیلوند (تهران، نشر مرکز، ۱۳۶۹) ص ۳۲۰ و بعد.

۱۲۵۳ق/۲ مه ۱۸۳۷ م انتشار یافت.[۱] روزنامهٔ وی که ماهی یک بار با چاپ سنگی منتشر می‌شد، بیش از چند سالی دوام نیاورد. این روزنامه بی‌اسم بود، مع‌هذا میرزاصالح در «اعلامنامه‌ای» که در رمضان ۱۲۵۲ ق، یعنی ۴ ماه پیش از انتشار نخستین شمارهٔ روزنامه‌اش منتشر کرد، اصطلاح «کاغذ اخبار» را به کار برد که ترجمهٔ تحت‌الفظی (News Paper) است. عنوانی که به اصل روزنامهٔ نهاد «اخبار و وقایع دارالخلافهٔ تهران» بود. به هر حال روزنامهٔ بی‌نام مذکور پس از چندی موقوف شد، واز آن به بعد (۱۲۵۸ ق) دیگر خبری از روزنامه نیست، تا آنکه در سال سوم سلطنت ناصرالدین شاه، به دستور میرزاتقی‌خان امیرکبیر و تحت نظر خود وی روزنامه‌ای به نام «وقایع اتفاقیه» در تهران دایر شد. این روزنامه که نخستین شمارهٔ آن روز جمعه پنجم ربیع‌الثانی ۱۲۶۷ ق/۸ فوریهٔ ۱۸۵۱ م منتشر گردید، هفته‌ای یک بار در ۴ تا ۸ صفحه با چاپ سنگی پخش و در آن گذشته از اخبار ایران و خارجه و آگهی‌ها و نرخ امتعه و اجناس، مقالات سودمند علمی نیز درج می‌شده است. مدیر آن حاجی میرزا جبار تذکره‌چی، و مترجمی و مباشرت روزنامه با برجیس صاحب انگلیسی و نویسندگی آن با میرزاعبدالله نامی بود.[۲]

پس از «وقایع اتفاقیه» روزنامه‌های دیگری نیز انتشار یافت از جمله:

«روزنامهٔ دولت علیّهٔ ایران» در ۱۲۷۷ ه.ق.

«روزنامهٔ علمیهٔ دولت علیّهٔ ایران» در ۱۲۸۰ ه.ق.

«روزنامهٔ ملت سنیهٔ ایران» در ۱۲۸۳ ه.ق.

«روزنامهٔ دولت ایران» در ۱۲۸۸ ه.ق.

«روزنامهٔ وطن» در ۱۲۹۳ ه.ق.

«روزنامهٔ صدای ایران» در ۱۳۰۲ ه.ق.

«روزنامهٔ نظامی علمیه و ادبیهٔ ایران» در ۱۲۹۳ ه.ق.

«روزنامهٔ علمی» در ۱۲۹۳ ه.ق.

«روزنامهٔ اطلاع» در ۱۲۹۵ ه.ق.

«روزنامهٔ دانش» در ۱۲۹۹ ه.ق.

---

۱. یحیی آرین پور: ***از صبا تا نیما***، ج ۱، (تهران، خوارزمی، ۱۳۵۴)، ص ۲۳۷ و بعد.

۲. همان کتاب، ص ۲۳۸ و بعد.

«روزنامهٔ شرف» در ۱۳۰۰ هـ.ق.

«روزنامهٔ شرافت» در ۱۳۱۴ هـ.ق.

«روزنامهٔ تربیت» در ۱۳۱۴ هـ.ق.

«خلاصه‌الحوادث» در ۱۳۱۶ هـ.ق.

«روزنامهٔ حکیم‌الممالک» که در واقع سفرنامه یا مجموعه یادداشت‌های روزانهٔ ناصرالدین شاه در سفر اول خراسان از روز ۱۵ ذیحجهٔ ۱۲۸۳ هـ.ق. تا ۲۱ جمادی‌الاول ۱۲۸۴ هـ.ق. بود.

*** جراید شهرستان‌ها**

«روزنامهٔ ملتی»، در تبریز، در ۱۲۷۵ هـ.ق.

«روزنامهٔ تبریز»، در تبریز، در ۱۲۷۵ هـ.ق.

«روزنامهٔ الحدید»، در تبریز، در ۱۳۱۵ هـ.ق.

«روزنامهٔ احتیاج»، در تبریز، در ۱۳۱۶ هـ.ق.

«روزنامهٔ ادب»، در تبریز، در ۱۳۱۸ هـ.ق.

«روزنامهٔ کمال»، در تبریز، در ۱۳۱۷ هـ.ق.

مجلهٔ «گنجینهٔ فنون»، در تبریز، در ۱۳۲۰ هـ.ق.

«روزنامهٔ فارس»،در شیراز، در ۱۲۸۹ هـ.ق.

«روزنامهٔ فرهنگ»، در اصفهان، در ۱۲۶۹ هـ.ق.

در میان روزنامه‌های یاد شده برخی نیز چندین بار تغییر عنوان دادند. روزنامه‌های عصر ناصرالدین شاهی ـ حتی روزنامه‌ای که ظاهراً عنوان ملی داشت ـ همه دولتی بودند. در دورهٔ ناصری روزنامه‌ای که دولتی نبود و در خود ایران منتشر شده باشد، وجود نداشت. در عهد سلطنت کوتاه مظفرالدین شاه نیز تا اعلان مشروطیت جراید آزاد انتقادی در ایران نمی‌توانست منتشر شود. دستگاه سانسور مطبوعات تحت سرپرستی محمدحسن‌خان اعتمادالسلطنه که خود بانی چند روزنامه نیز بود، تفتیش و سخت‌گیری شدیدی را بر مطالب و محتوای روزنامه‌ها اعمال می‌کرد. سانسور حتی بر ورود نشریات فارسی که در قفقاز و استانبول و مصر ولندن به چاپ می‌رسید و دربارهٔ اوضاع ایران آزادانه سخن می‌راند، کنترل داشت. از این رو، آن نشریات به آسانی به دست خوانندگان

ایرانی نمی‌رسید. جراید خارجی به صورت قاچاق به وسیلهٔ جهانگردان، مسافران و زوّار و یا ضمن بارهای تجارتی به ایران فرستاده می‌شد و آنگاه که می‌توانست از زیر تیغ سانسور وارهد، محرمانه و با احتیاط دست به دست می‌گشت.

* روزنامه‌های فارسی منتشره در خارج

روزنامه‌های فارسی چاپ خارج در بیداری افکار ایرانیان سهم اساسی و عمده‌ای داشتند. در میان این دسته جراید معروف‌تر از همه «ارشاد» باکو، «اختر» استانبول، «قانون» لندن و «حکمت» مصر بود.

اختر اولین روزنامهٔ ایرانی بود که به سبک جدید در خارج از ایران چاپ و منتشر می‌شد. مدیریت آن با آقامحمدطاهر تبریزی و نویسندگانش بسیاری از روشنفکران و آزادی‌خواهان بنام مانند میرزاآقاخان کرمانی، شیخ‌احمد روحی، میرزامهدی‌خان تبریزی (بعداً ناشر «حکمت» در قاهره)، میرزاعلی‌محمدخان کاشانی (ناشر ثریا و پرورش) بودند. این روزنامه در تاریخ ۱۲۹۲ ه.ق در استانبول تأسیس گردید.

قانون را میرزاملکم‌خان ناظم‌الدوله با همکاری جمعی از همفکرانش در ۱۳۰۷ ق در لندن دایر کرد. حکمت نیز به همت میرزامهدی‌خان تبریزی در ۱۳۱۰ ق در قاهره برپا شد.

از دیگر روزنامه‌های ایران خارج از کشور، یکی روزنامهٔ ثریا بود که در ۱۳۱۶ ق در قاهره و توسط میرزاعلی‌محمدخان کاشانی دایر شد و دیگری پرورش نام داشت که در ۱۳۱۸ ق توسط میرزاعلی‌محمدخان کاشانی در قاهره دایر شد، وسرانجام روزنامهٔ هفتگی حبل‌المتین بود که در ۱۳۱۱ ق در کلکته تأسیس شد، که نویسنده‌اش سیدجلال‌الدین مؤید الاسلام بود و روزنامهٔ او، اتحاداسلام نام داشت.[۱]

* * *

پس از اعلام مشروطیت و آزادی مطبوعات، تعداد روزنامه‌ها در ایران رو به فزونی نهاد. روزنامه‌های «مجلس»، «وطن»، «ندای وطن»، «ندای اسلام»، «کلید سیاسی»، «کشکول»، «مساوات»، «تمدن»، «صبح صادق»، «حیّ‌علی فلاح»، «صراط‌المستقیم»،

---

۱. *از صبا تا نیما*، ج ۱، ص ۲۴۹ و بعد.

«روح‌القدس»، «روح‌الامین»، «کوکب دری»، «نیراعظم»، «الجمال»، «الجناب»، «آئینهٔ عیب نما»، «جام جم»، «عراق عجم»، «زبان ملت»، «آدمیت»، «تدین»، «گلستان سعادت»، «قاسم‌الاخبار»، «حبل‌المتین»، «تیاتر»، و «صوراسرافیل» در تهران و در شهرستان‌ها: «انجمن» در تبریز، «عدالت» در تبریز، «آذربایجان» در تبریز، «امید» در تبریز، «آزاد» در تبریز، «مصباح» در تبریز، «مجاهد» در تبریز، «حشرات الارض» در تبریز، «نسیم شمال» در رشت و «فریاد» در ارومیه تأسیس شدند.

پس از به توپ بستن مجلس تمامی جراید تعطیل شد و در تهران تنها روزنامهٔ دولتی «ایران» و گاهی ورقی به نام «اقیانوس» چاپ می‌شد. اما در دورهٔ دوم مشروطیت و با فرار محمدعلی شاه و بازگشت آزادی‌خواهان و مدیران جراید که در خارج از کشور می‌زیستند، بازار جراید دوباره رونق گرفت و در تهران و شهرستان‌ها روزنامه‌های جدیدی پدید آمد. «حبل‌المتین» تهران و «صوراسرافیل» از نو به فعالیت آزادیخواهانهٔ خود ادامه دادند. روزنامه‌هایی چون: «رعد»، «شرق»، «برق»، «ایران نو»، «پلیس ایران»، «استقلال ایران»، «چنته»، «پابرهنه»، و «بهلول»، به چاپ رسیدند و در ۱۳۲۸ ق نیز مجموعهٔ ادبی نفیس وپرارزشی به نام «بهار» به همت اعتصام الملک قدم به عالم مطبوعات ایران نهاد. در شهرستان‌ها نیز جرایدی مانند: «شفق» در تبریز، «خراسان» در مشهد، «تازه بهار» در مشهد، «صدای رشت» در رشت و «زاینده رود» در اصفهان منتشر شد.[۱]

پس از اختناق وبرافتادن مجلس دوم در محرم ۱۳۲۰ ق تا گشایش مجلس سوم در محرم ۱۳۳۳ ق یک دورهٔ ارتجاعی مطلق در کشور آغاز شد و فشار خارجی روز به روز فزونی گرفت. مطبوعات آزاد خفه شدند و چند روزنامهٔ بی‌ارزش با دیدگاهی ارتجاعی، فرصت انتشار یافت. اما پس از گشایش مجلس سوم تا کودتای سوم اسفند ۱۲۹۹ ش. تعداد زیادی جریده انتشار یافت. در طی آن مدت که قریب ۷ سال به طول انجامید و خاصه پس از پایان جنگ جهانی اول، تحوّل عظیمی در روزنامه نویسی به وجود آمد و چه در داخل و چه خارج از ایران جراید و مجلاتی وزین و آبرومند منتشر شد که در وضع عمومی کشور و سیاست مملکت مداخله داشت و مصادر امور را راهنمایی

---

۱. *از صبا تا نیما*، ج ۲، ص ۱۰۷ و بعد.

می‌کرد و با توجه به اینکه در این دوره قوهٔ مقننه تعطیل بود، مطبوعات وظایف مهم و سنگینی را در برابر دولت و ملت عهده‌دار شدند.[۱]

۵. ترجمهٔ آثار اروپایی

مقدمات ترجمه و چاپ کتاب در روزگار عباس میرزا و وزارت میرزا بزرگ قائم مقام فراهانی فراهم آمد. برای آموختن فن چاپ چند صنعتکار به فرنگستان فرستاده شد، چند استاد چاپ نیز از آنجا آوردند و چاپخانهٔ حروفی و سنگی در تبریز و تهران برپا گردید. به ترجمهٔ کتب تاریخی از زبان فرانسه وانگلیسی علاقهٔ خاصی نشان داده شد. بعدها در زمان امیرکبیر دو عامل تازه به کار ترجمه و نشر کتاب رونق بیشتری داد. یکی دستگاه مترجمان دولتی بود و دیگری تأسیس دارالفنون که به دستیاری مترجمان خود، کتب زیادی تألیف و ترجمه کردند وبه طبع رسانیدند. در این دوره کتب نسبتاً زیادی از اروپا به ایران رسید. در ۱۲۶۵ ق تعداد ۲۹۳ جلد کتاب و ۳۲۳ قطعه نقشهٔ جغرافی عالم یک جا از فرانسه وارد شد.[۲] در ادوار بعدی نیز ترجمهٔ آثار مؤلفان اروپایی با اقبال فراوان مواجه بود. مترجمان ایرانی آثار زیادی را در زمینه‌های مختلف علمی، نظامی، فلسفی، تاریخی، اقتصادی، رمان... به فارسی برگرداندند. عنوان برخی ترجمه‌های عصر قاجار را به دست می‌دهیم:

> *«تاریخ پطر کبیر و شارل دوازدهم» اثر ولتر، ترجمهٔ میرزارضای مهندس، «انحطاط و سقوط و امپراتوری روم» با عنوان «تنزل و خرابی دولت روم» اثر گیبون، ترجمهٔ میرزا رضامهندس.*[۳]

و همچنین:

> کتب فضلای فرانسه، اسامی مخترعان و شرح اختراع آن‌ها، کتب صرفه جویی در مخارج دولتیه (۶ جلد)، احکام پادشاهی در چهارم مارس، احکام دولت فرانسه نسبت به صنعتکاران، علم قوانین و مداخل برزگران، تقویم برزگران یعنی شناسایی ماه و سال

---

۱. همان کتاب، ص ۲۳۵-۲۲۳.

۲. فریدون آدمیت: *امیرکبیر و ایران*، صص ۳۷۸-۳۸۰.

۳. محمدرضا فشاهی: *گزارشی کوتاه از تحولات فکری و اجتماعی در جامعهٔ فئودالی ایران*، ص ۲۵۴ و ۲۵۵.

بارندگی، زراعت از قرار علم طبیعی، علم کیمیا و شناختن خاک‌ها، نقشهٔ جریان آب، نقشهٔ چاه آرتزین، ساختن چوب وامارت کشتی، علم طبیعی،کنکاش و مشورت جنگ، احکام شرعی اهل نظام، قواعد ژاندارم، امور دولتیهٔ نمسه (اتریش)، جمهوری ینگهٔ دنیا آن‌لیز (=آنالیز)، تربیت کرم ابریشم، حقوق رعایا و کیفیت زراعت، علم تجارت عمل معادن و کارکنان آن، جغرافیای جهان نمای جدید، ترجمهٔ ژان داودخان، رساله در مورد مسأله مشرق و امور سیاسی یونان، حقوق ملل، ترجمهٔ میرزامحبعلی یکانلو، تمثیلات، اثر میرزافتحعلی آخوندزاده، ترجمهٔ میرزاجعفر قراچه داغی، تاریخ مفصل فرانسه تا زمان ناپلئون.[۱]

و نیز: ترجمهٔ گفتار در روش به کار بردن عقل اثر دکارت به عنوان کتاب دکارت یا حکمت ناصریه[۲]

ترجمهٔ شمه‌ای از اصل انواع بنا بر انتخاب طبیعی اثر داروین به عنوان جانورنامه.

و همچنین: شرح حال ولتر، ترجمهٔ محمدحسن‌خان اعتمادالسلطنه، تاریخ فردریک کبیر، ترجمهٔ اعتمادالسلطنه، شرح حال مادام پومبادور معشوقهٔ لویی پانزدهم، ترجمهٔ اعتمادالسلطنه، درگذشت مادموازل مونت پانسیر (در ۷ جلد)، ترجمهٔ اعتمادالسلطنه، تاریخ ناپلئون اول، ترجمهٔ اعتمادالسلطنه، درگذشت تلماک، اثر فنلون، ترجمهٔ میرزاعلی‌خان ناظم‌العلوم.[۳]

و نیز: خاطرات خر، اثر کنتس دوسگور به عنوان منطق الوحش یا الحمار یحمل اسفاراً، ترجمهٔ اعتمادالسلطنه سرگذشت حاجی بابا اصفهانی، اثر جیمز موریه، ترجمهٔ میرزاحبیب اصفهانی، سه تفنگدار، اثر دوما، ترجمهٔ محمدطاهر میرزا، کنت مونت کریستو، ترجمهٔ محمدطاهر میرزا، لادن مارگو، ترجمهٔ محمدطاهر میرزا، لورد هوپ، اثر دوما، ترجمهٔ محمدطاهر میرزا، طبیب اجباری، اثر مولیر، ترجمهٔ اعتمادالسلطنه، شرح احوال کریستف کلمب، ترجمهٔ اعتمادالسلطنه، سیاحت‌نامهٔ کاپیتان آتراس، ترجمهٔ اعتمادالسلطنه، داستان روبنسون سویسی، ترجمهٔ اعتمادالسلطنه، تاریخ سنت هلن،

---

۱. فریدون آدمیت: *امیرکبیر و ایران*، ص ۳۸۱-۳۸۰.
۲. فریدون آدمیت: *اندیشه ترقی یا عصر سپهسالار*، ص ۱۸.
۳. فریدون آدمیت: *ایدئولوژی نهضت مشروطه در ایران*، ص ۵۲-۵۳ و ۵۶-۵۵.

ترجمهٔ محمدطاهر میرزا، سرگذشت کنتس دوپاری، ترجمهٔ ابوتراب نوری.[1]

و نیز: بوسهٔ باکره‌ها، اثر جورج رنولدز به عنوان بوسهٔ عذرا، ترجمهٔ سیدحسن‌خان شیرازی، غرایب و عواید ترجمه و نگارش میرزا حبیب اصفهانی.[2]

و همچنین، مردم گریز، اثر مولیر، ترجمهٔ میرزا حبیب اصفهانی ژیل بلاس، اثر لساژ، ترجمه میرزا حبیب اصفهانی[3]

ایضاً: طبایع الاستبداد، اثر عبدالرحمن کواکبی، ترجمهٔ عبدالحسین میرزا قاجار، تربیت نسوان، ترجمهٔ میرزا یوسف خان اعتصام الملک، تاریخ شورش روسیه، اثر خلیل بیگ لبنانی، ترجمهٔ عبدالحسین رضوی کرمانی.[4]

و آثاری مانند: تیاتر ضحاک، اثر سامی بیگ، ترجمهٔ ابراهیم خان امیر تومان، تاریخ ینگی دنیا، ترجمهٔ علی‌بخش قاجار، توردومند، ترجمهٔ علی‌بخش قاجار، فوبلاس، ترجمهٔ علی بخش قاجار، اکنمی پلتیک اثر سیسموندی، ترجمهٔ مسیوریشارخان.[5]

مترجمان این آثار اغلب در رعایت مزایای ادبی متون اصلی دقت کافی به خرج نمی‌دادند و گاه آن‌ها را به رسم قصه نویسان ایرانی با اشعار فارسی می‌آراستند و نیز در ضمن ترجمه شاهکارها و نمونه‌های خوب ادبیات کلاسیک، آثار پیش پا افتاده‌ای را هم به فارسی ترجمه می‌کردند و عجیب‌تر آنکه برای این مقدمات از لزوم نشر دانش و کسب فرهنگ و هنر گفت‌وگو کنندگان، ناگزیر بودند که از شیوهٔ نگارش متن اصلی تبعیت کنند و تا می‌توانند مطالب را ساده و طبیعی بنویسند و از آوردن عبارات مسجع و مصنع احتراز جویند. چنان که اگر این ترجمه‌ها نبود شاید انشای ادبی امروز که به زبان محاوره عامه نزدیک و در همان حال از زیبایی نثر ادبی اروپا نیز برخوردار است هرگز به وجود نمی‌آمد. تأثیر ترجمهٔ نمایشنامه‌های مولیر هم در پیشرفت نمایش و نمایشنامه‌نویسی در

---

۱. محمدرضا فشاهی: *گزارشی کوتاه از تحولات فکری و اجتماعی در جامعهٔ فئودالی ایران*، ص ۲۵۹-۲۵۶ و ۲۶۲-۲۶۰.

۲. فریدون آدمیّت: *ایدئولوژی نهضت مشروطیت در ایران*، ص ۷۷-۷۶ و ۸۳.

۳. هما ناطق: *از ماست که بر ماست*، (تهران، آگاه، ۱۳۵۵)، ص ۱۰۵.

۴. فریدون آدمیت: *ایدئولوژی نهضت مشروطیت در ایران*، ص ۳۱۶.

۵. فریدون آدمیت، هما ناطق: *افکار اجتماعی و سیاسی و اقتصادی در آثار منتشر نشدهٔ دوران قاجار*، (تهران، آگاه، ۱۳۵۳)، ص ۷۶ و ۲۲۳.

ایران غیر قابل انکار است.[1] به هر حال ترجمهٔ آثار ارزندهٔ ادبیات اروپایی و آثار علمی، فلسفی، سیاسی و اقتصادی آن سامان در بیداری افکار، رشد ادبیات انتقادی و شناختن مفاهیم جدید سیاسی و اجتماعی مغرب زمین مؤثر افتاد ونیز گسترش گونه‌های مختلف ادبیات غربی را موجب شد.

رعایت ننمودن اصول ترجمهٔ صحیح از جانب مترجمان ایرانی گاه به عمد و با هشیاری صورت می‌گرفت. برخی مترجمان سوای نزدیک ساختن حال وهوای اثر به محیط ایران، هدفی دیگر در عدم رعایت اصول ترجمه داشتند. نمونهٔ ترجمه‌هایی از این قبیل بی‌گمان ترجمهٔ اثر جیمز موریهٔ انگلیسی، توسط میرزاحبیب اصفهانی است. داستان حاجی‌بابا در مشرق زمین شهرتش را صرفاً مدیون ترجمهٔ شیوا و زیرکانهٔ میرزاحبیب است که توانسته است مفاهیم و معانی راتغییر دهد و از این قصهٔ استعماری تا آنجا که میسر است قصه‌ای ضداستعماری بیافریند.

٦. ادبیات

الف. شعر

مؤسس سلسلهٔ قاجار، آغامحمدخان در دوران کوتاه سلطنت خود، به علت اشتغال به جنگ و برخوردهای مختلف فرصت چندانی نیافت که به امور شعراء و نویسندگان بپردازد. اگر چه این برخوردها در زمان فتحعلی شاه، جانشین او به کلی پایان نیافت، اما دوران نسبتاً طولانی حکومت وی، این فرصت را به اهل شعر و قلم داد تا در مجامع مختلف شانس خود را بیازمایند، به ویژه که شخص شاه طبع شعری داشت و خود با تخلص «خاقان» غزل‌سرایی می‌کرد. بدین‌سان نهضت ادبی که از عصر زند آغاز شده و دوران جدیدی به نام «بازگشت ادبی» را در تاریخ ادبیات ایران به وجود آورده بود، در عهد فتحعلی شاه وارد مرحلهٔ دیگری شد.[2] در عصر فتحعلی شاه اغلب شاعران و

---

۱. یحیی آرین پور: ***از صبا تا نیما***، ج ۱، ص ۲۶۰ و بعد.

۲. برای اطلاع پیرامون حرکت «بازگشت ادبی» رجوع کنید به محمد تقی بهار: «دربارهٔ بازگشت»، مجلهٔ ***ارمغان*** سال ۱۳، ص ۴۴۳، و بعد؛ همچنین به: الساندرو باوسانی (بوزانی): ***اروپا و ایران در ادبیات نوین ایران***، در ادبیات نوین ایران، ترجمه وتدوین یعقوب آژند، (تهران ۱۳۶۳)، ص ۱۰۱ و بعد.

هواداران همین حرکت «بازگشت ادبی» بودند، که به دور هم جمع شدند و محافلی را نیز پدید آوردند.[۱] «انجمن نشاط» که در زمان آغامحمد خان قاجار توسط عبدالوهاب نشاط در اصفهان ترتیب داده شده بود، جای خود را در عهد فتحعلی شاه به «انجمن خاقان» داد که توسط فتحعلی خان کاشانی، ملک الشعراء، «صبا» تشکیل یافته بود. در این انجمن گذشته از صبا شعرایی مانند میرزا عبدالوهاب «نشاط»، سید محمد «سحاب»، حسین طباطبایی اردستانی، «مجمر»، میرزا شفیع شیرازی «وصال» و تنی چند گرد هم آمدند، که جای خاصی را در ادبیات ایران اوایل عصر قاجار به خود اختصاص داده‌اند.

شعر شاعران این دوره اغلب متشکل از غزل، قصیده، مثنوی و ترجیع بند بود. «صبا» نیز اشعار متعددی در آن‌ها دارد. معروف‌ترین اثر «صبا» «شاهنشاه‌نامه» است که در مثنوی سروده شده است. داستانی حماسی از رویدادهای تاریخی دوران حکومت فتحعلی شاه و زندگی پر مخاطرهٔ ولیعهد وی عباس میرزا، که با اغراق و مدح فراوان توأم است. «گلشن صبا» و «خداوند نامه» از دیگر آثار وی است.

گذشته از «صبا»، شعرایی نیز مانند «نشاط»، «مجمر»، «سحاب» و «وصال» زمینه را برای گسترش شعر فارسی هموار ساختند و بدین‌سان بنیاد محکمی برای ترقی شعر فارسی در ادوار بعدی گذاشته شد.[۲] در دوران ناصرالدین شاه نیز شعراء با همان شیوه و سبک به شعر و شاعری پرداختند که معروف‌ترین آنان عبارت‌اند از: شهاب اصفهانی، فروغی بسطامی، قاآنی شیرازی، یغمایی جندقی، فتح الله شیبانی و محمودخان ملک الشعراء و غیره.[۳] میرزا نصرالله شهاب اصفهانی از جمله شعرایی است که دوران سلطنت محمدشاه وناصرالدین شاه را تجربه کرده و دیوان شعری نیز از او به یادگار مانده است. وی از قصیده سرایان معروف این عصر است. شاعر دیگر یعنی فروغی

---

۱. از پیشگامان عصر «بازگشت ادبی» باید از شعرای ذیل نام برد: محمد شعلهٔ اصفهانی، محمدنصیر اصفهانی، مشتاق اصفهانی، عاشق اصفهانی، هاتف اصفهانی، صهبای قمی، آذر بیگدلی، صباحی بیدگلی کاشانی و نشاط اصفهانی و....

۲. برای آگاهی از زندگانی، مضامین شعری و سبک آنان نگاه کنید به: یحیی آرین پور، ***از صبا تا نیما***، ج ۱، ص ۴۴-۲۰.

۳. دیگر شعرای بنام این دوره عبارت‌اند از سروش سدهی اصفهانی، و در مقاطع دیگر فرخی اصفهانی، رضاقلی سلطانی، مهدی فروغ، کلهر کرمانشاهی، سپهر و احتشام الملک و غیره.

(ابتدا با تخلص مشکین) برخلاف وی بیشتر غزل‌های عارفانه به پیروی از سعدی سروده است.[۱] قاآنی میرزا حبیب‌الله شیرازی، نیز از شاعران معروف دربار محمدشاه و سپس ناصرالدین شاه بود. دیوان قاآنی و اثر دیگر وی پریشان چندین بار به چاپ رسیده است.[۲] یغمایی جندقی، اشعار خود را ابتدا با تخلص «مجنون» سرود. بعدها پس از رهایی از زندان سردار ذوالفقار خان (حاکم سمنان و دامغان) تخلص «یغما» را انتخاب کرد. یغما شهرت خود را ابتدا در دربار محمدشاه کسب کرد. آثار وی در نظم و نثر در مضامین ادبی و اجتماعی به جای مانده است.[۳] با مرگ فتح الله شیبانی و محمود خان ملک الشعراء، آخرین شعرای بنام عصر ناصری نیز از بین رفتند. حرکت‌های مشروطه و جریانات سیاسی کشور،مسیر دیگری به مضامین شعری و شیوهٔ شاعری داد، اگرچه برخی از آنان کم و بیش روش و سبک سنتی را حفظ کردند. از این زمره لازم است که از محمد حسین صفای اصفهانی «صفا»، میرزا نعیم سدهی «نعیم»، محمد تقی شوریده و ادیب نیشابوری نام برد.[۴] نهضت مشروطیت و صدور فرمان آن در جمادی‌الاخر ۱۳۲۴ق در زمان مظفرالدین شاه و رویدادهای پس از آن در حیات ادبی ایران اثری عمیق گذاشت. مضامین سبک به سرعت شکل دیگری به خود گرفت و کوشش شد که قلم و گفته‌ها در جهت نشر عقاید و بررسی حوادث بیشتر به‌کارگرفته شود و قالب و شیوهٔ نگارش با مفاهیم جدید هماهنگ‌تر گردد.

بدین‌سان نویسندگان و شعراء با کلمات ساده‌تر و در خور فهم تودهٔ مردم سخن گفتند.

مطبوعات نیز وظیفهٔ رساندن پیام‌های نویسندگان و شعراء را بر عهده گرفتند و با

---

۱. ***دیوان فروغی***، به کوشش و مقدمه رهی معیری (تهران، ۱۳۳۶).

۲. برای آگاهی پیرامون زندگی این شاعر معروف قرن سیزدهم هجری رجوع کنید به: علی نقی بهروزی: ***سدهٔ قاآنی*** (شیراز ۱۳۳۲)؛ و نیز ***دیوان قاآنی***، با مقدمه و تصحیح محمد جعفر محجوب، (تهران، ۱۳۳۶)؛ همچنان **پریشان**، به تصحیح اسمعیل شرف، (شیراز، ۱۳۳۸).

۳. حبیب یغمایی: ***شرح حال ابوالحسن یغمایی جندقی***، (تهران، ۱۳۰۴).

۴. برای آگاهی پیرامون زندگانی و اشعار صفا، نعیم، شوریده و ادیب نیشابوری رجوع کنید به: ***دیوان اشعار صفا***، به تصحیح احمد سهیلی خوانساری، (تهران، ۱۳۲۷)؛ ***کلیات نعیم***، (بمبئی ۱۳۴۵ق) حسن فصیحی: «شوریده شیرازی»، ***مجلهٔ ارمغان***، سال ۹، ص ۷۷-۹۲؛ عبدالحمید اشراق خاوری: «ادیب نیشابوری»، ***مجلهٔ ارمغان***، سال ۷، ص ۲۴۵-۲۳۴.

سبک نوینی انتقادهای اجتماعی و نابسامانی‌های جامعه را به گوش مردم رساندند. این انتقادها به صورت ترانه‌ها و طنزها شنیده می‌شدو این چنین بود که افکار آزادی خواهانه و نقدهای سیاسی در مجامع عمومی به سرعت شکل می‌گرفت. از پیشروان اشعار طنز باید سید اشرف الدین قزوینی، مدیر روزنامه نسیم شمال را نام برد. همچنین نباید نام علی اکبر دهخدا را که در روزنامهٔ صوراسرافیل نوشته‌های سیاسی و ملی خود را می‌گنجاند، فراموش کرد. این تغییرات در مضامین، تأثیری زیاد نیز در شعر گذاشت. اکنون مفاهیم سیاسی و ملی در ادبیات جای خاصی داشت. اکنون دیگر قصیده و غزل از طریق جراید به میان مردم رفته بود و لغات واصطلاحات دیگری به کار گرفته می‌شد. از جمله شاعرانی که با حرکت مشروطیت به جریانات سیاسی کشانده شد و اشعار خود را با مضامین اجتماعی جدید هماهنگ کرد، محمدتقی بهار، «ملک الشعرا» بود.[۱] میرزامحمدصادق امیری فراهانی «ادیب‌الممالک» از دیگر شاعرانی است که مضامین اجتماعی را در اشعار خود به صورت قصیده و هجوّیه بیان داشته است. وی اگرچه اولین اشعار خود را در مدح ناصرالدین شاه و مظفرالدین شاه سرود، اما پس از نهضت مشروطیت، می‌کوشید تا افکار وطن‌پرستی و آزادی‌خواهی را در اشعار خود بگنجاند و مردم را از این طریق رهنمودی دهد.[۲] از زمرهٔ دیگر شعرای این عصر ابوالقاسم عارف قزوینی و ابوالقاسم لاهوتی است. عارف که مدتی را در خدمت مظفرالدین شاه گذراند، هم‌زمان با حرکت‌های مشروطیت به مشروطه‌خواهان پیوست و فعالیت‌های ادبی خود مانند شعر و تصنیف را در خدمت آنان گذارد.[۳] لاهوتی نیز در هنگام مشروطیت به صف مشروطه‌خواهان پیوست و اشعار خود را وقف مبارزات اجتماعی کرد. بعدها در جریانات سیاسی «ملیّون» تبریز و برخوردهای مسلحانه به شوروی گریخت

---

۱. محمدتقی بهار: ***دیوان اشعار***، ۲ جلد (تهران ۱۳۳۵ و ۱۳۳۶) و نیز عبدالحسین زرین‌کوب، «شعر بهار»، ***مجلهٔ سخن***، دورهٔ ۸، شماره ۱۰-۹.

۲. میرزامحمدصادق امیری، «ادیب‌الممالک»: ***دیوان***، به کوشش حسن وحید دستگردی، (تهران ۱۳۱۲).

۳. برای اطلاع از زندگانی عارف قزوینی و اشعار وی رجوع کنید به: ***دیوان عارف***، مقدمهٔ رضازادهٔ شفق (برلین ۱۳۰۳) عارف در بسیاری از مبارزات سیاسی دوران پس از مشروطه شرکت داشت. مدتی در اشعار خود تبلیغ حرکت «اتحاد اسلام» می‌کرد. با کلنل محمدتقی‌خان در خراسان نیز نزدیک بود. عارف در دوران تبعید، در همدان درگذشت.(۱۳۱۲ ش).

(۱۳۴۰ق/۱۹۲۱م).[۱]

گذشته از آنان، شاعران دیگری نیز در سه دههٔ اول قرن بیستم میلادی بودند که جای ویژه‌ای در ادبیات معاصر ایران دارند از آن جمله: احمد ادیب پیشاوری،[۲] وحید دستگردی،[۳] محمود غنی‌زاده،[۴] محمد میرزادهٔ عشقی،[۵] ایرج میرزا جلال‌الممالک،[۶] و نظام وفا.[۷]

ب. نثر

نهضت «بازگشت ادبی» که در عصر زند شروع شده بود، در دوران اولیهٔ قاجار نیز کماکان تداوم یافت. اگرچه پیشگامان این نهضت، توجه خود رابیشتر معطوف به شعر کردند، اما نمی‌توان گفت که در نثر تأثیری به جای نگذاشت. در آغاز، نثرنویسان که اغلب منشیان دربار و صاحب منصبان دیوانی بودند، شیوهٔ نگارش خود را در قالب نوشته‌های گذشتگان حفظ می‌کردند. اما به زودی کسانی مانند میرزا ابوالقاسم قائم‌مقام سبک نوینی را در نثرنویسی پایه‌گذاری کردند. نثرنویسانی مانند فاضل‌خان گروسی[۸] میرزا صادق همای مروزی، «وقایع نگار»[۹]، عبدالرزاق بیگ دنبلی «مفتون»[۱۰]، میرزا عبداللطیف طسوجی (مترجم)، میرزاحیرت (مترجم)، میرزاعیسی قائم‌مقام و تنی چند مدت‌ها به شیوهٔ نگارش سنتی خود وفادار ماندند. این شیوهٔ نگارش به استثنای تنی چند کم و بیش تا عصر ناصری تداوم یافت. نثرنویسان عصر ناصرالدین شاه عبارت بودند از: میرزا محمدابراهیم نواب تهرانی، «بدایع نگار»،[۱۱] میرزا محمدخان سینکی،

---

۱. سعید نفیسی: «لاهوتی» در مجلهٔ **پیام نو**، سال ۲ شمارهٔ ۱۲ ص ۶۰-۵۰.
۲. محمد قزوینی: «ادیب پیشاوری» در مجلهٔ **یادگار**، سال ۳، شماره ۱۲-۱۱.
۳. سعید نفیسی: «استاد سخن وحید دستگردی»، مجلهٔ ***ارمغان***، دوره ۳۰، شماره ۳.
۴. فضل الله غنی‌زاده: ***آثار منظوم مرحوم میرزامحمود غنی‌زاده***، (تهران ۱۳۳۲).
۵. عبدالعلی دستغیب: «میرزادهٔ عشقی»، **مجلهٔ پیام نوین**، سال ۳، شماره ۱۲-۱۱.
۶. هادی حائری: ***افکار و آثار ایرج***، ۲ جلد، (تهران ۱۳۳۲).
۷. حسینقلی مستعان: «شرح حال نظام وفا»، مجلهٔ ***تهران مصور***، شماره ۱۳، آبان ۱۳۲۸.
۸. ابراهیم صفایی ملایری: «فاضل گروسی» مجلهٔ ***ارمغان***، سال ۲۶، ص ۲۷۸-۲۷۳.
۹. محمدعلی مدرس تبریزی: ***ریحانةالادب فی تراجم المعروفین بالکنیه و اللقب***، ج ۲ (تهران ۱۳۳۱).
۱۰. حسین نخجوانی: «عبدالرزاق بیگ دنبلی» مجله ***دانشکدهٔ ادبیات تبریز***، سال ۲، شماره ۱.
۱۱. حسین نواب: «بدایع نگار» **مجلهٔ یغما**، سال ۱۸، شماره ۸، آبان ۱۳۴۴.

«مجدالملک»،[۱] فرهاد میرزامعتمدالدوله[۲] و حسن علی‌خان امیر نظام که به ویژه امیرنظام سعی در ساده‌نویسی کردند.، اگرچه هر یک از این نثرنویسان، به عنوان شخصیت‌های سیاسی و اجتماعی وقت ایران شهرت بیشتری از نویسندگی خود داشتند و گاه حتی فعالیت‌های اجتماعی آنان کمک مؤثری در گسترش حرکت ساده‌نویسی در این دوران می‌کرد.[۳]

با حرکت نهضت ترجمه در ایران در اواسط عصر قاجار و برگرداندن کتاب‌های اروپایی به زبان فارسی، نوعی ساده‌نویسی در ادبیات ایران و به ویژه درنثر به وجود آمد. در واقع، تحولی که از زمان قائم مقام در نثر شروع شد، هم‌فکران وی مانند رضاقلی هدایت، نویسندهٔ کتاب مجمع‌الفصحا (تذکرهٔ شعراء). روضةالصفای ناصری (تکمله بر کتاب میرخواند)، اجمل‌التواریخ ریاض‌العارفین و غیره، و محمدتقی سپهر نویسندهٔ کتاب ناسخ التواریخ، محمدحسن‌خان صنیع‌الدوله اعتمادالسلطنه نویسندهٔ کتاب دُرّالتیجان فی احوال بنی اشکان، مرآت الاثار و غیره، و نیز تنی چند دنبال کردند. با نهضت مشروطیت، حرکت دیگری در حیات ادبی ایران و به ویژه ساده‌نویسی در نثر به وجود آمد که توانست نثر فارسی را برای همیشه از قید تکلف و پیچیدگی برهاند.

پ. طنزنویسی

انتقادهای اجتماعی از نابسامانی‌های موجود در عصر قاجار، به ویژه هم‌زمان با رویدادهای مشروطیت نوعی دیگر از ادبیات را در ایران قوت بخشید که به «طنزنویسی» معروف است. مبنای این انتقادها، اگرچه با شوخی و هجو گفته می‌شد، چیزی جز مضامین اجتماعی، معایب و نواقص سازمان‌های دولتی، غفلت و نارسائی‌های جامعه نبود. بدین‌سان تصویری حقیقی از مسائل اجتماعی به انتقاد گرفته می‌شد و گویندگان طنزنامه‌ها فرصتی می‌یافتند که در قالب دیگری، سخنان خود را به گوش مسؤولان مربوطه برسانند. استفاده از زبانی ساده در طنزنویسی و به کار بردن عبارات و

---

۱. محمدخان سینکی مجدالملک: ***رسالهٔ مجدیه*** (تهران ۱۳۲۱).

۲. یوسف فرهی: «راجع به مرحوم فرهاد میرزا»، مجلهٔ ***یادگار***، سال ۲، شماره ۶.

۳. برای آگاهی پیرامون زندگانی هر یک از نثرنویسان عصر قاجار نگاه کنید به، یحیی آرین‌پور: ***از صبا تا نیما***، ج ۱، ص ۱۸۵-۱۴۶.

اصطلاحات متداول در بین مردم از جمله مواردی بود که در گسترش ومقبولیت طنز کمک مؤثری کرد. در این شیوهٔ نویسندگی علی‌اکبر «دهخدا» و اشرف‌الدین قزوینی از پیشقدمان بودند. دهخدا در روزنامهٔ «صور اسرافیل» به خوبی توانست در پیشبرد مقاصد اجتماعی خود در جامعهٔ ایران و در رابطه با نارسائی‌های اجتماعی موفق باشد، همان‌گونه که بعدها در چرند و پرند تأثیر به سزایی در ادبیات ایران گذارد.[۱]

ت. نمایشنامه‌نویسی

نمایشنامه‌نویسی در مفهوم جدید آن از اوایل قرن بیستم میلادی در ایران شکل گرفت، که این امر البته مبتنی بر ترجمهٔ نمایشنامه‌هایی بود که هم‌زمان با حرکت ترجمه در ایران و برگرداندن کتاب‌های فرانسوی به فارسی آغاز شده بود. از نمایشنامه‌های معروفی که در ایران به روی صحنه آمد، گذشته از نمایشنامه‌های مولیر، «آرشین مالالان» در آذربایجان بود. در دههٔ دوم قرن بیستم به تدریج دسته‌های مختلف نمایشی رو به افزایش گذاشت که نمایشنامه‌های مختلف به زبان فارسی را نیز به نمایش می‌گذاردند. همچنین روزنامهٔ «تئاتر» که از سال ۱۳۲۶ق/۱۹۰۸م انتشار می‌یافت، نمایشنامه‌های مختلفی را به چاپ می‌رساند. اگرچه مضامین نمایشنامه‌ها در آغاز اغلب جنبهٔ سرگرمی داشت، اما به سرعت و با تشکیل گروه‌های مختلف نمایشی مانند «شرکت فرهنگ» (۱۳۲۹ق/۱۹۱۱م)، «تئاتر ملی» (۱۳۲۹ق/۱۹۱۱م) «کمدی ایران» (۱۳۳۴ق/۱۹۱۶م)، «کمدی موزیکال» (۱۳۳۸ق ۱۹۲۰م) و «کلوپ موزیکال» (۱۳۴۱ق/۱۹۲۳م) گذشته از نمایشنامه‌های تفریحی، مضامین سیاسی و انتقادهای شدید اجتماعی جای خاصی در نمایشنامه‌ها باز کرد. تأسیس سالن نمایشی به نام «تئاتر شیر و خورشید سرخ» (۱۳۴۵ق/۱۹۲۶م) و تحصیل‌کردگانی مانند حسن مقدم (علی نوروز) و صحنه هایی مانند «جعفرخان از فرنگ آمده» و «حاجی متجدد» از محمد حجازی در گسترش نمایشنامه‌نویسی در ایران کمک کرد. بعدها نیز نویسندگانی مانند احمدمحمود (کمال‌الوزراء) و رضا کمال (شهرزاد) در پیشرفت این هنر در ایران تأثیر به سزایی گذاشتند.

---

۱. درباره پیشینهٔ طنزنویسی در ایران رجوع کنید به: یحیی آرین‌پور: *از صبا تا نیما*، ج ۲، ص ۶۰-۳۶.

ث. داستان‌نویسی

(۱) داستان‌های بلند (رمان): فن داستان‌نویسی در ایران را باید هم‌گام با ترجمهٔ رمان‌های اروپاییان دانست. ترجمه داستان‌های نویسندگان بزرگ به ویژه از زبان فرانسه، انگلیسی و نیز عربی و ترکی استانبولی باعث شد تا آثاری مانند کنت دومونت کریستو، سه تفنگدار و لویی چهاردهم الکساندر دوما و دیگران در بین مردم به سرعت گسترش یابد که لاجرم آشنایی با نوعی ساده‌نویسی را نیز به همراه داشت. همین دور بودن از عبارات مغلق و پیچیده در آغاز به شکل تقلید و اقتباس ظاهر شد که به سرعت جای خود را به نثری روان و ساده در داستان‌ها و رمان‌های اجتماعی و تاریخی داد. کوشندگان این راه اگرچه داستان‌نویسی را از طریق کتاب‌هایی مانند بختیارنامه، اسکندرنامه، طوطی نامه، داراب نامه و سمک عیار می‌شناختند، اما با وجود نویسندگانی مانند طالبوف و غیره که سعی می‌کردند داستان‌های تاریخی و آموزشی را در نوشته‌های خود بگنجانند، بر تعداد این گونه داستان‌ها و منطبق با اوضاع زمان و یا احوال تاریخی افزوده شد. بدین‌سان در داستان‌نویسی تاریخی، پیشقدمانی مانند محمدباقر میرزا خسروی با آفریدن داستان هایی مانند «شمس و طغرا» شیخ موسی کبوتر آهنگی نویسندهٔ «عشق و سلطنت»، یا «فتوحات کوروش کبیر»، میرزا حسن‌خان بدیع، «نصرت الوزراء»، با نوشتن «داستان باستان» یا «سرگذشت کوروش» یا «انتقام خواهان مزدک»، «مجمع دیوانگان»، «داستان مانی» قدم‌های مثبتی در این راه برداشتند و انحطاط اخلاقی و فساد معنوی و نابسامانی های اجتماعی را در قالب داستان‌های تاریخی بیان کردند.

گذشته از داستان‌نویسی منطبق بر مضامین تاریخی، داستان‌نویسی تاریخی نیز در ایران پابر صحنهٔ وجود گذاشت که نویسندگان آن مقاصد ملی، طنزهای سیاسی و مسائل اجتماعی را در آن‌ها می‌گنجاندند. بهترین اثر از این نوع داستان‌ها را باید در آثار مرتضی مشفق کاظمی مانند «تهران مخوف» بیابیم. همچنین نباید آثار معروف عباس خلیل به نام «روزگار سیاه»، «انتقام»، «انسان» و «اسرار شب» را فراموش کرد. در همهٔ این داستان‌ها به ویژه «روزگار سیاه» مسائل مختلف اجتماعی در رابطه با زندگی زنان و عدم امنیت اجتماعی این قشر از جامعه به باد انتقاد گرفته شده است. یحیی دولت‌آبادی نیز در داستان بلند «شهرناز» سعی می‌کند که زندگانی این قشر از جامعه آن زمان را در قالب

داستان برای همگان روشن کند و نارسائی‌ها را در میان طبقات مختلف مردم عیان سازد.

(۲) داستان‌های کوتاه (نوول): از نخستین ایرانیانی که به نوشتن داستان‌های کوتاه پرداختند، محمدعلی جمال‌زاده است. معروفیت جمال‌زاده با مجموعه داستان‌هایی مانند «یکی بود و یکی نبود»، شروع شد و بعدها نیز شیوهٔ ساده‌نویسی و نوول‌نویسی وی تأثیر به سزایی در ادبیات مدرن ایران به جای گذاشت، نویسنده این مجموعه، داستان‌هایی به نام «فارسی شکر است»، «رجل سیاسی»، «دوستی خاله خرسه»، «درددل قربان علی»، «بیله دیگ بیله چغندر» و «ویلان الدوله» را شامل می‌شود و مسائل اجتماعی، از جمله، دروغ، دزدی، دغل‌بازی و ریاکاری بسیاری از جوامع ایرانی را به باد انتقاد گرفته است. بدین‌سان بدعتی که دهخدا در ساده‌نویسی در اثر «چرند و پرند» خود گذاشت، به شکلی بارز در آثار جمال‌زاده نمایان شد. نویسنده سعی وافر کرد که نوشتن داستان‌های فارسی، به کلی عاری از استعمال لغات بیگانه باشد و مسائل و نارسائی‌های اجتماعی را در ساده‌ترین شیوه در معرض انتقاد همگان قرار دهد. شیوه‌ای که نه تنها شالودهٔ داستان‌نویسی در ایران شد بلکه نثر معاصر ایران را نیز دگرگون کرد.[۱]

۱. برای اطلاع پیرامون افکار و آثار جمال‌زاده رجوع کنید به: مهرداد مهرین: ***جمال‌زاده و افکار او***، (تهران ۱۳۴۲).

فصـل نهم

روابط خارجی ایران در دوران قاجار

۱. روابط ایران و انگلستان

ایـران در سـدهٔ هـیجدهم مـیلادی نسبت بـه مـمالک اروپـائی کـه در آن‌هـا مـناسبات سرمایه‌داری رشد و توسعه می‌یافت، به کشور کشاورزی عقب‌مانده ای بدل شده بود. با وجود عقب ماندگی اقتصادی و اجتماعی هنوز مستعمرهٔ دولت‌های اروپائی نبود. بر اثر دسایسی که از جانب استعمارگران انگلیسی و فرانسوی و روسی اعمال می‌شد و در پی جنگ‌های روس و ایران، انگلیس و فـرانسـه درصـدد بـرآمـدند کـه ایـران را بـه عـنوان وسیله‌ای در مناقشات میان خود و علیه روسیهٔ تزاری وارد کنند.

تماس انگلیس والزاماً کمپانی هند شرقی با ایرانیان اعم از تماس‌های بازرگانی و یا دیپلماسی از آغاز قرن ۱۹ و اوایل قرن ۲۰ میلادی با انعقاد قراردادهای بعدی انگلیس از جمله قراردادهای ۱۹۰۷ و ۱۹۱۹ م بستگی کامل دارد.

در سال‌های ۹۰-۶۸۹قـمری /۹۱-۱۲۹۰ مـیلادی از جـانب «ادوارد اول» پـادشاه انگلیس، در پاسخ نامهٔ «ارغـون» (۹۰-۶۸۳ق/۹۱-۱۲۸۴ م) کـه تـوسط ربّـان «سـوما Suma» راهب نسطوری در ۶۸۶ق/۱۲۸۷ م به دست وی رسیده بود، فرستاده‌ای به نام «جفری لانگلی Geoffery Langley» و «نیکلاس چارترز N.Chartres» در یک هیأت ۲۱ نفری به دربار شاه مغول فرستاده شد تا از کمک نظامی ایران علیه ترکان برخوردار شود. اما به هنگام رسیدن این فرستاده به ایـران، ارغـون شـاه درگـذشته بـود. بـعدها

انگلیسی دیگری که «آنتونی جنکینسن A. Jenkinson» نام داشت، در سال ۹۶۹ق/۱۵۶۲م از جانب ملکه الیزابت اول به دربار شاه طهماسب صفوی راه یافت که به شرکت معروف «مسکووی»[1] وابسته بود.

وی را باید از پیشروان بازرگانی غرب در مشرق زمین دانست. اگرچه سفر وی به دربار صفوی موفقیت‌آمیز نبود، اما وی چند سال بعد مقدمات سفر هیأت دیگری را به سرپرستی «توماس آلکوک Th. Alcock» فراهم آورد. این هیأت به دربار صفوی نرسید، اما «آرتور ادوارز A. Edwards» به سال ۶۷-۱۵۶۶م از «شرکت مسکووی» موفق به دریافت فرمانی از شاه طهماسب شد که به موجب آن شرکت مذکور از پرداخت عوارض گمرکی معاف بود و همچنین از ایران اجازهٔ صدور ابریشم خام را دریافت داشت. بعدها بازرگان انگلیسی دیگری مانند «ریچارد واتس R.Watts» و «کریستفر بارو Ch. Burriough» در سال ۹۸۹ق/۱۵۸۱م موفق شدند که از ایران دیدار کنند. از جمله انگلیسی‌های دیگر دو برادر به نام‌های «آنتونی و رابرت شرلی Robert و Antony Sherly» بودند که در جمع هیأتی ۲۶ نفری به سال ۱۰۰۶ق/۱۵۹۸م، در قزوین موفق به دیدار و جلب توجه شاه عباس شدند و حتی توانستند به عنوان سفیر شاه عباس به دربار انگلیس راه یابند. پس از آنتونی شرلی، رابرت شرلی توانست پیغام ونامه‌های دوستی شاه عباس را به پادشاه انگلیس «جیمز اول» برساند. دراین نامه‌ها شاه عباس تجارت بدون عوارض تجّار انگلیسی از ایران را متعهد گردیده بود.[2]

همچنین در زمان شاه عباس بودکه پای بازرگانان «کمپانی هند شرقی» به سواحل ایران باز شد. کمپانی هند شرقی که بنابر توصیه و پیشنهاد «رالف فیچ R.Fitch» بازرگان انگلیسی وابسته به شرکت ترک تشکیل شده بود، موفق شد در سورات هندوستان پایگاه

---

۱. شرکت مسکووی متشکل از گروهی بازرگانان انگلیسی بود که با روسیه تجارت می‌کردند و «جنکینسن» را نظر به اینکه توانسته بود در سال ۱۵۵۳م از سلطان سلیمان پادشاه عثمانی معافیت باج و عوارض دریافت کند و شهرت زیادی در این نواحی کسب نماید، به شرکت خود دعوت کردند و «جنکینسن» با سمت فرماندهی کل ناوگان بازرگانی «مسکووی» در سال ۱۵۵۷م کار خود را آغاز کرد.

۲. در زمان شاه‌عباس نماینده‌ای از دربار چارلز اول (۱۶۴۹-۱۶۲۵م) پسر «جیمز اول» به نام «دادمر کاتن D.Cotton» به ایران فرستاده شد. وی موفق به کسب امتیازاتی شد وبه هنگام بازگشت به اتفاق هم‌سفرش «رابرت شرلی» در قزوین بیمار و در همان جا به سال ۱۶۲۸م درگذشت.

محکمی برای فروش کالاهای انگلیسی در شرق بیابد. در سال ۱۰۲۴ق/۱۶۱۵م نمایندگان کمپانی هند شرقی «ریچارد استیل R.Still» و «جان کرودر J.Crowder» در اصفهان به حضور شاه عباس رسیدند.

یک سال بعد یعنی در زمستان ۱۰۲۵ ق/۱۶۱۶م یک کشتی به نام «جیمز» با کالای زیاد در بندر جاسک لنگر انداخت. به همراه این کشتی دو بازرگان انگلیسی به نام‌های «ادوارد کاناک E.Connoce» و «توماس بارکر T.Barker» بودند که به دربار شاه عباس بار یافتند. دو سال بعد کمپانی هند شرقی در جاسک مبادرت به دایر کردن دفتر بازرگانی کرد و نیز در شیراز و اصفهان نیز نمایندگی خود را افتتاح کرد. از مدت‌ها پیش پرتغالی‌ها نیز در سواحل خلیج فارس و جزیرهٔ هرمز به بازرگانی پرداخته بودند. پس از پیروزی شاه عباس بر پرتغالی‌ها، کمپانی هند شرقی مرکز فعالیت‌های خلیج فارس شد و دفتر دیگری را در بندر عباس (گمبرون) افتتاح کرد و تا سال ۱۱۷۶ ق/۱۷۶۳م که به بندر بصره درخاک عثمانی نقل مکان کرد، در بندر عباس باقی ماند. کمپانی هند شرقی بعدها دفتر دیگری در بوشهر بازکرد و در زمان کریم‌خان زند موفق به دریافت معافیت گمرکی برای صادرات و واردات گردید و در حقیقت واردکنندهٔ اصلی منسوجات پشمی بود.

در سال ۱۱۹۲ ق/۱۷۷۸م کمپانی هند شرقی دفتر اصلی خود را از بصره به بوشهر منتقل کرد و خلیج‌فارس و سواحل ایران اهمیت تجاری بیشتری برای انگلیس یافت. گسترش حوزهٔ عملیات تجاری کمپانی هند شرقی، روابط انگلیس و ایران را از نظر تجاری، به شروع روابط دیپلماسی تغییر داد. توجه روسیه به آب‌های گرم در جنوب و توجه ناپلئون پس از پیروزی بر مصر و احتمال حمله به هندوستان از طریق ایران و در مخاطره بودن منافع انگلیس و کمپانی هند شرقی، انگلیسی‌ها را بر آن داشت که روابط خویش را با ایران و کشورهای مذکور بر پایهٔ محکم‌تر سیاسی بنا کنند تا بدین وسیله بتوانند تسلط خود را در نواحی هندوستان حفظ کنند.

در این ایّام دولت انگلیس که از مقاصد ناپلئون دربارهٔ تسخیر هند آگاه و مضطرب بود، هیأت‌های مختلفی رابه منظور خنثی کردن نقشه‌های وی، به چندین کشور اعزام داشت. ریاست هیأتی که به ایران اعزام شد با کاپیتان «جان ملکم J.Malcom» بود. وی نمایندهٔ تام‌الاختیار و فوق‌العاده «لردولسلی Wellesley» فرماندار بریتانیا در هند بود.او

در اواخر سال ۱۸۰۰ میلادی از طریق بوشهر، شیراز، اصفهان به تهران وارد شد. کمپانی هند شرقی انگلیس به وی مأموریت داده بود که برنامهٔ نفوذ و تهاجم فرانسه به هند را خنثی کند و به نفوذ انگلیس در ایران استحکام بخشد. فعالیت این سفیر فوق‌العاده برای انگلیس بسیار گران تمام شد، زیرا «ملکم» برای جلب توجه و علاقهٔ محافل حاکم ایران از بخشش انواع هدایای گرانبهایی که برای همه، از شاه گرفته تا مأموران اصطبل مهیا ساخته بود، به هیچ وجه دریغ نکرد. «دروویل» جهانگرد فرانسوی در این مورد می‌نویسد:

ملکم از همان ورود به ایران، با هر دو دست بذل و بخشش آغاز کرد به وزرا، درباریان و همهٔ خواص هدایایی گرانبها داد...

مخارجی که وی متحمل شد بیش از دو میلیون روپیه بود. وی سرانجام در ژانویه سال ۱۸۰۱ م موفق شد که ایران را به انعقاد قراردادهای سیاسی و بازرگانی مجبور سازد.

قرارداد سیاسی (پیوست شمارهٔ ۳)، مشتمل بر پنج ماده بود. مادهٔ اول به اتحاد میان انگلیس و ایران براساس کمک و پشتیبانی متقابل ارتباط داشت. مادهٔ دوم و سوم به امور افغانستان مرتبط بود. بر اساس همین مواد اگر افغان‌ها به هند حمله می‌کردند، نیروهای ایرانی می‌بایست به متصرفات افغانستان حمله کنند. در صورت انعقاد قرارداد صلحی میان ایران و افغانستان، پادشاه این کشور براساس همین قرارداد موظف بود که به متصرفات انگلیس حمله نکند. بر طبق مادهٔ چهارم، اگر پادشاه افغانستان یا فرانسویان علیه ایران عملیات نظامی آغاز می‌کردند، انگلیسی‌ها می‌بایست اسلحه و تعداد کارکنان ضروری و تجهیزات دیگر را به بنادر ایران برسانند. در مادهٔ پنجم قید شده بود که اگر ارتش فرانسه در صدد تصرف و اشغال جزایر یا سواحل متعلق به ایران برآید، نیروهای ایران و انگلیس می‌بایست متفقاً علیه فرانسه وارد عمل شوند. در عین حال دولت ایران موظف بود که به فرانسویان اجازه ندهد که در جزایر وسواحل متعلق به ایران سکونت اختیار کنند یا دفاتر نمایندگی در خاک این کشور تأسیس نمایند.

قرارداد بازرگانی تحمیلی «ملکم» نیز مشتمل بر پنج ماده و یک ضمیمه بود. به موجب این قرارداد، انگلیسی‌ها از حقوق و امتیازاتی گسترده‌تری برخوردار می‌شدند. بازرگانان انگلیسی حق داشتند آزادانه و بی مانع در سراسر خاک ایران به تجارت

پردازند. (پیوست شمارهٔ ۴).

بر طبق مفاد این قرارداد، مقامات محلی موظف بودند که از اموال و دارایی بازرگانان انگلیسی در بنادر و شهرهای ایران حفاظت کنند. بازرگانان انگلیسی همچنین حق داشتند که در ایران خانه بسازند و آن را اجاره دهند و یا بفروشند. کالاهای ایشان از مالیات معاف بود. بازرگانان انگلیسی بر طبق این قرارداد حق داشتند از اتباع ایرانی، افراد مورد نیاز خود را به مزدوری گیرند. حتی مزدورانی را که مرتکب رفتار بدی می‌شدند، شخصاً کیفر دهند. در این قرارداد، موارد مصرّح در قرارداد، همچنین دربارهٔ ضرورت جلوگیری از نفوذ فرانسویان تأیید می‌کرد.

هنگامی که ملکم باز می‌گشت، «حاجی‌خان قزوینی» فرستادهٔ شاه نیز به اتفاق به هند اعزام شد. لیکن فرستادهٔ شاه در ژوئن ۱۸۰۲ میلادی در جریان کشمکشی که میان سربازان دستهٔ محافظ وی و پاسداران کمپانی هند شرقی به وقوع پیوست، به قتل رسید. «پرسی سایکس» در این مورد می‌نویسد:

زمامداران انگلیسی که از وقوع این واقعه مؤلمه خیلی متأثر و پریشان شده بودند، فوراً در مقام تدارک و جبران بسیار نیکوئی برآمدند. به اسمعیل‌خان فرزند این پیک سیاسی یک مقرری دو هزار روپیه در ماه در تمام مدت عمرش داده شد و تا سن ۶۵ سالگی که در پاریس مرد از این حقوق استفاده می‌کرد و در آنجا در مدت پنجاه سال برای تماشای تمام برنامه‌های اپرائی حضور داشت. شاه هم می‌گویند فرموده بودند که اگر بدین بهاء جبران می‌کنند، ممکن است سفرای دیگری نیز گسیل داشت.[۱]

عدم انجام تعهد کمک انگلیس به هنگام حملهٔ روس‌ها به نواحی قفقاز ایران از طرفی و کمک نظامی فرانسه به ایران باعث شد که ایران اجازهٔ عبور به قوای فرانسه به مقصد هندوستان از طریق ایران را بدهد.

اختلاف میان انگلیس و روسیه از زمان «پل اول Paul I» دیری نپائید. «الکساندر اول» تزار جدید، پس از جلوس بر تخت امپراتوری روسیه، با انگلیس و اتریش علیه ناپلئون متحد شد. ناپلئون علیه اتحاد جدید به مبارزه برخاست و کوشید تا از عثمانی و ایران برای

---

۱. سرپرسی سایکس، *تاریخ ایران*، ترجمهٔ محمدتقی فخرداعی گیلانی (تهران، علمی، ۱۳۶۳) ج ۲، ص ۴۶۳.

مقاصد سیاسی خویش استفاده کند. در سال ۱۸۰۵ میلادی «ژوبر Amédée Jaubert» افسر فرانسوی، برای مأموریتی مخصوص از طریق استانبول به ایران اعزام شد (← روابط ایران و فرانسه در دوران قاجار). این تغییرات، انگلیس را به تکاپوی سیاسی بیشتری ناگزیر ساخت و «جان ملکم» برای بار دوم از هندوستان[۱] و «هارفورد جونز H.Jones» که بعدها به نام «بریجز Brydges» معروف شد و مدتی با سمت حکومت در بصره خدمت می‌کرد، از جانب «ژرژ سوم» (۱۸۲۰-۱۷۶۰ م) پادشاه انگلستان با هیأتی از طریق «دماغهٔ امید» به ایران فرستاده شد.[۲]

پس از اینکه تقاضای «ملکم» مبنی بر اخراج فرانسویان مورد قبول فتحعلی شاه قرار نگرفت و نسبت به وی توجهی نشد، به هندوستان بازگشت. پس از کناره‌گیری وی، «هارفورد جونز» در فوریهٔ سال ۱۸۰۹ با شکوه و جلال زیاد به پایتخت ایران وارد شد و علیه فرانسویان دست به اقدامات اساسی زد. ورود «جونز» به تهران مصادف باعدم اجرای تعهد فرانسه در قبال حملات روسیه به سواحل غربی دریای مازندران وکمک به ایران بود (← روابط ایران و فرانسه). «جونز» نامه‌ای از پادشاه انگلستان و بسته‌ای حاوی آیینه و برلیان‌های گرانبها به ارزش ۲۵ هزار لیرهٔ استرلینگ به شاه تقدیم کرد. وی با تطمیع و تهدید کوشید شاه را به اخراج مأموران فرانسوی مجبور کند.[۳]

سرانجام «هارفورد جونز» به انجام مأموریت اساسی و مهمّی دست یافت و آن انعقاد «عهدنامهٔ مجمل» میان دولتین ایران و انگلستان بود. این معاهده در تاریخ ۲۵ محرم ۱۲۲۴ هجری/۱۱ مارس ۱۸۰۹ میلادی میان دولت ایران به نمایندگی «میرزاشفیع معتمدالدوله» (صدراعظم فتحعلی‌شاه) و «حاجی محمدخان امین‌الدوله» و دولت

---

۱. جان ملکم سه بار وهر بار به عنوان فرستادهٔ کمپانی هند شرقی به ترتیب در سال‌های ۱۸۰۱-۱۸۰۰، ۱۸۰۸ و ۱۸۱۰ میلادی به ایران آمد و در سال ۱۸۸۳ میلادی درگذشت.

۲. با آنکه نامبرده تحت ریاست «لرد مین تو Lord Minto» فرمانروای هندوستان قرارداشت، مع‌هذا به او برای مذاکرات راجع به عقد پیمان پادشاه بریتانیا و شاه ایران اختیارات کامل داده شده بود، و مخارج او هم به عهدهٔ حکومت هند بوده است. «لردمین تو» که بی‌خبر از این انتصاب بود، به ضرورت فوریت قضیه پی برد، عیناً برای همان شغل و خدمت «ملکم» راکه در آن موقع به رتبهٔ ژنرالی رسیده بود تعیین کرد و نامبرده با یک اسکادران نیرومند دریایی در ماه مه ۱۸۰۸ م در موقعی که نفوذ «ژنرال گاردان» به منتها درجه رسیده بود، به خلیج فارس رسید به نقل از پرسی سایکس، *تاریخ ایران*، ج ۲، ص ۴۸۰ و بعد.

۳. پرسی سایکس، همان منبع ص ۴۸۱ و بعد.

انگلستان به نمایندگی «سرهار فورد جونز» در تهران منعقد شد. (پیوست شمارهٔ ۵).
معاهدهٔ «مجمل» چندان آسان به دست نیامد:

موفقیت‌های سرهار فورد جونز به وسیلهٔ رشوه بوده است. چنان‌که در آن اوقات، بی رشوه ناممکن بود توفیق حاصل شود. حل وفصل تمام قضایای سیاسی در ایران فقط وسیلهٔ طلا امکان‌پذیر است. هر گاه یکی از عمّال دولت فرانسه باید اخراج شود، قیمت عزل او درست مانند تعیین قیمت یک اسب خریداری است. ایران مملکتی است که در آن بدون صرف پول زیاد نمی‌توان یک قدم برداشت.[۱]

ناسخ التواریخ در شرح وقایع سال ۱۲۲۶ هجری به تحریکات انگلیسی‌ها در ایران و پرداخت پول به ایران که در تهیه و تصویب قرارداد فوق دست داشته‌اند چنین می‌نویسد:

... و این وقت خبر رسیدن انگلیس منتشر گشت. همانا پیش از این مرقوم شد که میرزاابوالحسن‌خان شیرازی به سفارت لندن مأمور گشت. بعد از طی مسافت چون به حدود آن مملکت رسید «سرگوراوزلی» بارونت که از اعیان دولت بود به میزبانی و مهمان پذیری، او را پذیره گشت و با مکانتی تمامش به لندن در آورد. امنای دولت انگلیس که به رسالت «سرفر جنس» [هارفورد جونز] بر گردن نهاده بودند که همه ساله معادل یک صد وبیست هزار تومان برای اعداد جنگ روسیان به ایران فرستند این وقت معادل هشتاد هزار تومان بر افزودند و سجل کردند که سالی یک هزار و پانصد تومان نیز در وجه میرزا ابوالحسن‌خان برقرارکردند که از دولت کمپنی [کمپانی] هندوستان مأخوذ دارد. آنگاه «سرگور اوزلی» بارونت را سفیر ایران ساخته و به اتفاق میرزا ابوالحسن‌خان مأمور داشتند.[۲]

«چارلز لمب Charles Lamb» راجع به میرزا ابوالحسن‌خان سفیر ایران می‌نویسد:

این شخص اکنون نقل مجالس و محافل است. من کسانی را در ساعت شش و نیم صبح فرستادم که او را ببینند، ولی او بیرون نیامد... عامه او را یک آدم

---

۱. جان ملکم، به نقل از محمودمحمود، **تاریخ روابط سیاسی ایران و انگلیس**، ص ۱۰۵.
۲. به نقل از **ناسخ‌التواریخ**، ج ۱، ص ۲۰۹ و بعد.

پوچ و مهمل می‌دانند. این سفیر در مراجعت به میهن خود کتابی به نام حیرت‌نامه نوشت.[۱]

بر طبق شروط عهدنامهٔ «مجمل» هیأت ملکم در آغاز سال ۱۸۱۰ میلادی مأموریت خود را از طرف کمپانی هند شرقی به انگلیس آغاز کرد. ملکم با خود یک ستاد بزرگی از افسران ارشد همراه داشت، از جمله می‌توان «مونتیت Montheith»، «لیندسی Lindsay»، «کریستی Christie» و «پاتینجر Pottinger»[۲] را نام برد. «پاتینجر» و «کریستی» بنابه دستورات ملکم به یک مسافرت اکتشافی در بلوچستان پرداختند.

دولت ایران که از حملهٔ انگلیس از طریق هند بیمناک بود، درصدد برآمد به هر نحوی که ممکن باشد رضایت انگلیس را جلب کند. دولت انگلیس نیز تصمیم گرفت که میزان مساعدهٔ سالانه‌ای که قرار بود به ایران بپردازد، تا ۲۰۰ هزار تومان افزایش دهد. فتحعلی شاه به افتخار ملکم و دولت متبوع وی، یک نشان «شیروخورشید» که نخستین بار بدین مناسبت ساخته و مرسوم شد، به فرستادهٔ انگلیس عطا کند.[۳]

قراردادی که به وسیلهٔ «سرهارفورد جونز» منعقد شده بود، در انگلستان به تصویب رسید. دولت انگلستان تصمیم گرفت که روابط و مناسباتش را با ایران پیوسته حفظ کند، اما «جونز» در سال ۱۸۱۱ م استعفا داد، به جای او «سرگوراوزلی» منصوب شد. از جمله همراهان وی یکی «ماژور دارسی D'Arcy» معروف به «دارسی تود D'Arcy Todd» بود.

«اوزلی» مأموریت داشت که عهدنامهٔ جدیدی میان انگلستان و ایران منعقد سازد. این قرار داد در ۱۴ مارس ۱۸۱۲ (۲۹ ربیع‌الاول ۱۲۲۸ قمری) میان «سرگوراوزلی» و دولت ایران به امضاء رسید که به نام قرارداد مفصل ۱۸۱۲ معروف است.(پیوست شمارهٔ ۶).

این قرارداد شناخت دقیق و مشخص از استعمار، زبان و منطق استعماری و دام‌گستری‌های دیپلماسی او را ممکن می‌سازد.

با شروع جنگ بین ایران و روسیه و شکست‌های پی در پی ایران، سربازان انگلیسی

---

۱. به نقل از جان ملکم: *تاریخ ایران*، ص ۴۸۳، زیرنویس ۵.

۲. از تألیفات مهم «پاتینجر» کتابی به نام ***مسافرت‌های افغانستان*** از شهرت بسیاری برخوردار است.

۳.پرسی سایکس: *تاریخ ایران*، ص ۴۸۳.

مجبور به مداخله در جنگ بودند و نظر به اینکه انگلیس در ۱۶ ژوئیهٔ ۱۸۱۲ قرارداد دوستی با روسیه منعقد ساخته بود و جنگیدن سربازان انگلیسی در کنار ایرانیان علیه سربازان روسی عواقب ناگواری برای انگلیس به دنبال داشت، «اوزلی» فتحعلی شاه را مجبور به امضاء عهدنامهٔ گلستان کرد. (← روابط ایران و روسیه در دوران قاجار)

قرارداد دوستی سال ۱۸۱۲ م انگلیس و روس، کشور انگلیس را بر آن داشت که در سال ۱۸۱۲ م فرستاده‌ای به نام «سرهنری الیس Henry Eliss» را به ایران گسیل دارد تا در متن پیمان نامهٔ ۱۸۱۲ م ایران و انگلیس تغییراتی دهد. او موفق شد که متن دومی از پیمان نامه مذکور را به نام پیمان تهران در ۱۲۲۹ ق/۱۸۱۴ م به امضاء برساند. (← پیوست شمارهٔ ۷).

«سرگوراوزلی» پس از انعقاد معاهدهٔ گلستان و اتمام مأموریتش در ایران به دعوت الکساندر اول امپراتور روسیه به این کشور عزیمت کرد. «اوزلی» ملاقات خود را با «الکساندر اول» به تفصیل شرح می‌دهد و می‌نویسد:

... مرا به اطاقی که امپراتور در آنجا بود هدایت نمودند. همین که داخل اطاق شدم دیدم امپراتور دم پنجره ایستاده، من در را عقب خود بسته اولین تعظیم خود را به جای آوردم، امپراتور جلو آمد به من دست داد و با دست خود مرا کشید و نزدیک پنجره برد و به زبان فرانسه گفت من منتها درجه خوشحال هستم که با کسی آشنا می‌شوم که یک چنین خدماتی در مذاکرات انجام صلح با ایران [منظور معاهدهٔ گلستان است] نسبت به من نموده است.[1]

سرگوراوزلی در پاسخ می‌گوید:

اعلیحضرتا، این خدمت مختصر من که سعادت مرا به انجام آن یاری نموده تا در ایران بجا آورم قسمتی از وظایف من بوده و این‌ها در اثر اطاعت از اوامر دولت پادشاهی انگلستان می‌باشد که به من دستور داده شده بود.[2]

پیمان مزبور، ایران و روسیه را به مسیر خصمانه‌ای کشاند که در سال‌های آتی به جنگ میان دو کشور انجامید. بدین ترتیب ابهامی که ظاهراً و عمداً به نفع روس‌ها در

۱. محمود محمود، ***تاریخ روابط سیاسی ایران و انگلیس***، ص ۱۹۱ و بعد.
۲. همان منبع، ص ۱۹۲.

«عهدنامهٔ گلستان» در مورد تعیین خطوط بعضی از مناطق وجود داشت موجب بروز اشکالات و کینه‌توزی‌هائی شد که به جنگ دوم ایران و روس که هر دو حریف در خفا خود را برای آن آماده می‌کردند، منجر شد. جرقهٔ جنگ در ناحیهٔ «گوگچه» افروخته شد. مفاد عهدنامهٔ گلستان نسبت به همهٔ ناحیه بین ایروان و «دریاچهٔ گوگچه» که شامل شهر گوگچه نیز می‌شد، زیاد روشن نبود و مذاکراتی که در این باره به عمل آمد، بدون نتیجه ماند.

مذاکراتی هم در تهران صورت گرفت پس از آنکه «پرنس منچیکوف Manchikoff» در سفارت خود در تهران موفقیتی به دست نیاورد، آتش جنگ بین طرفین شعله ور شد.

ایرانیان حمله را آغاز کردند، در ابتدا موفقیت‌هائی به دست آوردند، ولی سپاهیان روسی به فرماندهی «پاسکیویچ Paskoivich» به زودی برتری جنگی را به دست آوردند و سپاه ایران را در شمخور (شهری در نزدیکی گنجه) و گنجه شکست دادند و ایروان و تبریز را در سال ۱۸۲۸ م به تصرف خود در آوردند. ایران که در جنگ شکست خورده بود، مجبور به امضای «عهدنامهٔ ترکمن چای» (← روابط ایران و روسیه) شد. در مرحلهٔ دو جنگ ایران و روس، انگلستان از کمک به ایران سرباز زد و وزیر مختار انگلیس «مک دونالد J.Mac Donald» در امضای «عهدنامهٔ ترکمن چای» نقش مهمی را ایفا کرده بود.[1]

از سال ۱۸۳۲ تا ۱۸۵۷ م تمام کوشش انگلستان با استفادهٔ از کلیهٔ وسایل ممکن، بر لزوم قطعی حفظ افغانستان یعنی راه وصول به هندوستان بود. در این سال‌ها مسألهٔ افغانستان در اطراف شهر هرات دور می‌زد. هرات بر مدخل جاده‌ای که از کابل به گردنهٔ «خیبر» و از آنجا به پیشاور می‌رود، یعنی جادهٔ تاریخی هند مسلط است. حکومت ایران که در جنگ با روسیه شکست خورده بود، درصدد بر آمد که کوشش مجدد برای تصرف هرات به کار برد. در آن زمان هرات جولانگاه معدودی از خان نشین‌های افغانی بود. تصرف هرات آنچه را که ایران در ماوراء قفقاز از دست داده بود جبران می‌کرد و مانع

---

۱. جانشین وی «جان کمپل John Campbell» بود که از سال ۱۸۲۶ م در هیأت نمایندگی «مک دونالد» مشغول کار بود. پس از «کمپل»، «هنری الیس» مجدداً (۱۸۳۵ م) به عنوان سفیر به ایران آمد و پس از بازگشت وی به لندن، دکتر «جان مک نیل John Mc Neil» معاون «کمپل» به سمت وزیر مختار تام‌الاختیار منصوب شد (۱۸۳۶ م) وی در مذاکرات عهدنامهٔ ترکمن چای نقش مهمی داشت و پزشک دربار قاجار بود.

اتحاد سیاسی افغانستان می‌شد که هنوز از حالت تجزیه و از هم پاشیدگی فئودالی رهایی نیافته بود و خان‌های سرکش خراسان را از امکان تحصیل حمایت حکمرانان هرات محروم می‌کرد.

سرانجام محمدشاه، وسایل لشکرکشی به هرات را فراهم آورد و در رمضان ۱۲۵۳/ نوامبر ۱۸۳۷ به حوالی این شهر رسید. محاصرهٔ هرات تقریباً ده ماه به طول انجامید. در این مدت حاکم هرات (محمد خان) حاضر به تسلیم شهر شد، لیکن «پاتینجر» ستوان توپخانهٔ انگلیس که دفاع از قلاع هرات را بر عهده گرفته بود، مانع این اقدام می‌شد. کراراً با لباس مبدّل به اردوی محمدشاه رفت و با سرهنگ «استودارت Stodart» که وابستهٔ نظامی دولت انگلیس در «ترهان» بود، ملاقات کرد. «پاتینجر» ظاهراً میان مقامات افغانی و ایرانی وساطت می‌کرد لیکن هدف اصلی وی کسب اطلاع از اوضاع سپاه ایران بود.

در ۶ آوریل ۱۸۳۸ وزیر مختار انگلیس «مک‌نیل» به اردوی شاه وارد شد. ضمن ملاقات با شاه اعلام کرد هرات مخالف مدلول عهدنامهٔ منعقده میان دولتین ایران و انگلیس است و این دولت حق دارد خواستار توقف جنگ شود، لیکن اگر جنگ دوام یابد اقدامات مؤثر دیگری معمول خواهد شد. محمدشاه نظارت «مک‌نیل» را رد کرد و وساطت وی را نپذیرفت.

روز هفتم ماه ژوئن وزیر مختار انگلیس اردوی محمدشاه را ترک کرد و ۱۲ روز بعد، یعنی در ۱۹ همان ماه، کشتی‌های انگلیسی وارد خلیج فارس شدند و جزیرهٔ خارک را تصرف کردند. از طرف دیگر سرهنگ «استودارت» به اردوی شاه رسید و اتمام حجت دولت متبوع خود را تسلیم کرد و یادآور شد که اگر شاه از محاصره انصراف نکند جنگ میان انگلیس و ایران آغاز خواهد شد. دو روز بعد تصمیم شاه در بارهٔ انصراف از محاصرهٔ هرات اعلام شد.[1]

در اواسط قرن ۱۹ (۱۸۵۷) انگلیس موفق به تأسیس خط تلگراف لندن وهندوستان از طریق ایران و خلیج فارس شد. علاوه بر آن فعالیت‌های بازرگانی شرکت‌های مختلف انگلیسی در ایران افزوده شد و انگلیسی‌ها توانستند امتیازات فراوانی به دست آورند.

تا آغاز قرن ۲۰ م نمایندگان و وزرای مختار بسیاری از جانب بریتانیا به ایران فرستاده

---

۱. محمود محمود، *تاریخ روابط سیاسی ایران و انگلیس*، ج ۱، فصل ۱۸.

شد.[۱] اما «سرهنری دراموند ولف H.D.Wolff» به علت نقشی که در اعطای بعضی از امتیازات به انگلیسی‌ها داشت، قابل توجه است. «ولف» در آغاز ورود به ایران، ناصرالدین شاه را به انگلستان دعوت کرد و موجبات سفر سال ۱۳۰۶ق/ ۱۸۸۹م را فراهم ساخت. «ولف» اگرچه تا سال ۱۸۹۰م به سمت نمایندهٔ بریتانیا بود، اما تا سال‌ها پس از آن ردپای وی در سیاست انگلیس در ایران به چشم می‌خورد. وی در مسألهٔ بلوچستان و تعیین مرز ایران و افغانستان که به سال ۱۳۰۹ق/ ۱۸۹۱م آغاز شد و ادامهٔ آن تا سال ۱۳۲۳ق/ ۱۹۰۵م طول کشید، نقش داشت.[۲] همچنین وی موفق به باز کردن رودخانهٔ کارون بر روی کشتیرانی خارجیان گردید و نیز به راهنمائی و توصیهٔ «ولف» بود که «ویلیام ناکس‌دارسی W.Konx d'Arcy» موفق به انعقاد قرارداد نفت ۱۹۰۱م شد. همچنین با حمایت «ولف» بود که «رویتر» به سال ۱۸۸۹م موفق به گرفتن امتیاز تأسیس بانک شاهنشاهی شد. قرارداد ۱۹۰۷م انگلیس و روسیه و در نتیجه تقسیم ایران به اندیشه و توصیهٔ «ولف» انجام یافت و بدین ترتیب کشور انگلستان موقعیت سلطه‌گرانهٔ خویش را در جهت منافع خود مستحکم کرد.

از آغاز قرن بیستم تا پایان جنگ جهانی اول، نمایندگانی چند (۷ نماینده) از جانب دربار بریتانیا و یا کمپانی هند شرقی به ایران فرستاده شدند که شرح حال هرکدام از آنان سندی مطمئن برای محکوم ساختن سیاست انگلیس در ایران است.[۳] در پایان جنگ جهانی اول «سرپرسی کاکس P.Cox» به علت تجربیاتش در نواحی خلیج فارس به سمت نماینده در ایران «با حفظ سمت نمایندگی سیاسی بریتانیا در بوشهر و مأمور ارشد سیاسی در بین‌النهرین» تعیین شد. از بین نمایندگان انگلیس از این سبب به «کاکس»

---

۱. پس از «مک‌نیل» افراد زیر در ایران در سمت وزیر مختاری انگلیس خدمت می‌کردند: جاستین شیل Justin Sheil (۱۸۵۳-۱۸۴۲م)، چارلز موری Charls Murry (۱۸۵۹-۱۸۴۵)، هنری راولینسن Henry Rawlinson (۱۸۶۰-۱۸۵۹)، چارلز آلیسن Charls Alison (۱۸۷۲-۱۸۶۰)، ویلیام تیلر تامسن W.Taylor Thomson (۱۸۷۹-۱۸۷۲م)، رونالد تامسن Ronald Thomson (۱۸۷۹-۱۸۷۸).

۲. به موجب این مذاکرات سرحدات ایران و افغانستان از «کوه ملک‌سیاه» تا «بند سیستان» در امتداد رودخانهٔ هیرمند تا محل دو شعبه شدن آن رودخانه یعنی مرز کنونی تعیین شد.

۳. برای آگاهی از چگونگی روابط ایران و انگلیس در اوایل قرن ۲۰ رجوع کنید به: احمدخان ملک ساسانی: ***دست پنهان انگلیس در ایران*** (تهران ۱۳۵۲)؛ اسماعیل رائین: ***حقوق بگیران انگلیس در ایران*** (تهران ۱۳۵۵)، ***کشف تلبیس یا دوروئی و نیرنگ انگلیس*** (برلین ۱۳۳۵ه.ق/ تبریز، نشر احیاء، ۱۳۵۶).

اشاره می‌شود که وی عاقد قرارداد معروف ۱۹۱۹ (پیوست شمارهٔ ۱۵) ایران و انگلیس است و هم به دنبال این قرارداد و نامه‌های ضمیمهٔ آن بود که هیأت نظامی «دیکسون Dikson» و هیأت مالی «آرمیتاژ اسمیت A.Smith» به ایران آمدند و «وثوق‌الدوله» امضاءکنندهٔ قرارداد، از دولت انگلیس نشان دریافت کرد.

غیر از انگلستان کشورهای دیگر و اتباع آن‌ها نیز تا پایان جنگ جهانی اول در ایران سرمایه‌گذاری کردند.[1] اما استعمارگران روس و انگلیس در واقع کارگزاران اصلی اقتصاد و سیاست ایران بودند.

با وجود چنین اوضاع اقتصادی که سیاست ایران را نیز تحت‌الشعاع قرار می‌داد، امضاء قرارداد ۱۹۱۹ م جای شگفتی باقی نمی‌گذارد. راجع به مفاد قرارداد و اینکه چگونه وضعیت نیمه استعماری ایران از طریق افزایش قرضه‌های خارجی (مادهٔ ۴ قرارداد) و سلطهٔ قدرت استعماری بر تشکیلات اداری نظیر ارتش و گمرک (مواد ۳ و ۶) تحکیم می‌یابد، به تفصیل بحث شده است. این قرارداد موجبات مخالفت بسیاری را در داخل و خارج کشور برانگیخت.

فعالیت هیأت‌های نظامی و مالی «اسمیت» و «دیکسون» به علت شدید موج مخالفت مردم و مجلس متوقف و اعضای آن از ایران خارج شدند و دولت ایران در ۱۳۴۰ ق / ۱۹۲۲ م برای سر و سامان دادن به امور اقتصادی خویش برای دومین بار از دکتر «میلسپو» مستشار آمریکائی دعوت به عمل آورد. اگرچه انگلیس نتوانست طبق قرارداد ۱۹۱۹ م به آن نحو که مایل بود، نفوذ سیاسی خود را گسترش دهد، اما نفوذ اقتصادی خود را به وسیلهٔ شرکت نفت انگلیس و ایران کماکان در دست داشت و در زمان جنگ جهانی دوم، در پیشبرد مقاصد سیاسی خود، از آن نهایت استفاده را کرد.

تا آغاز جنگ جهانی دوم انگلیسی‌ها مراکز مهم را در دست داشتند و اگرچه به علت رقابت روس‌ها نتوانستند از دیگر شرکت‌های نفتی خویش مانند «شرکت نفت شمال North Persian Oil co.» که امتیاز آن از «خوشتاریا» خریداری شده بود، استفاده کنند، اما تأسیسات «شرکت نفت انگلیس و ایران» که به دنبال کشف اولین چشمهٔ نفت در «نفتون» مسجد سلیمان در ۱۳۲۶ ق / ۱۹۰۸ م به وجود آمده بود و تشکیلات مالی مانند

1.Lenczowski: *Russia and West in Iran.* p.148.

بانک شاهنشاهی را که در حیات اقتصادی مملکت نقش مهمی دارا بود، در اختیار داشت. نفوذ انگلیس بر خلیج فارس (از زمان ورود کمپانی هند شرقی و تسلط بر بین‌النهرین) که تا سال‌های جنگ جهانی دوم نیز ادامه داشت و آشنائی با سواحل آن، زمینهٔ مساعدی بود که انگلیس نفوذ خود را در ادارهٔ استان‌های جنوبی ایران به خصوص خوزستان و نواحی عشایری به ویژه بختیاری‌ها حفظ کند. انگلیسی‌ها در آغاز قرن ۲۰ م و پس از ایجاد شرکت نفت انگلیس و ایران به علت اینکه راه‌های حمل نفت از میان زمین‌های بختیاری عبور می‌کرد. مجبور شدند که خان‌های بختیاری را نیز در عواید خود شریک سازند. شرکت نفت انگلیس و ایران دو شرکت فرعی دیگر نیز تشکیل داد، یکی «شرکت استخراج اولیه .First Expolitation Co» و دیگری «شرکت نفت بختیاری .Bakhtiari Oil Co» بود که به همین سبب تأسیس شده بود و هر شرکت ۳ درصد نفع خود را به خان‌های بختیاری می‌داد.

نفوذ مأموران آلمانی در سواحل جنوبی ایران و موفقیت آنان در میان بعضی عشایر در طی جنگ جهانی اول و دوران پس از آن، اگر چه از اعتماد عشایر به انگلیسی‌ها کاسته بود، اما انگلیس همچنان منطقهٔ نفوذی خویش را تا جنگ جهانی دوم نیز حفظ کرد.

۲. روابط ایران و روسیه

اولین تماس روسیه با ایران ابتدا در زمان «آلکسی میخائیلویچ A.Miechajlowitsch» و بعدها در زمان پترکبیر و جانشینانش در دوران صفویه انجام یافت. خطوط اصلی اهداف روس‌ها را پترکبیر در وصیت‌نامهٔ منسوب به وی تعیین کرده بود.[1] بند ۹ این وصیت‌نامه شامل توصیه‌هائی به شرح زیر است:

> *نزدیک شدن به قسطنطنیه و هند را حتی‌المقدور بر خود واجب و لازم شمارید. چون که از قضایای مسلم است که هر کس بر قسطنطنیه و هندوستان دست یابد، فرمانروای حقیقی جهان است. بنابراین لازم است جنگ‌های پی در پی و بی‌انقطاع نه تنها با دولت عثمانی بلکه با دولت ایران ایجاد کنید و به تدریج*

۱. مریم میراحمدی: «روسیه در صحنهٔ سیاسی ایران»، **مجلهٔ دانشکدهٔ ادبیات و علوم انسانی**، (دانشگاه فردوسی مشهد، ۱۳۶۴)، شمارهٔ ۴، ص ۶۸۲-۶۴۵.

در ضبط دریای سیاه بکوشید و کارخانجات کشتی‌سازی در آنجا بر پاکنید و با این اقدامات استیلای خود را بر دریای بالتیک نیز تقویت نمائید، چه راه حصول به هدف ماست.

در این موقع برای شما لازم‌تر از هر چیز است که به ضعف و نابودی دولت ایران کوشش و تقلا نموده و هر قدر ممکن شود خود را زودتر به خلیج فارس برسانید و تجارت مشرق را چنان‌که در بلاد شام رواج داشته به بخارا بازگردانید تا بدان وسیله به هندوستان که انبار جهان است نزدیک شده و بدین ترتیب از طلای انگلیس بی‌نیاز و مستغنی از تمام گنج‌های دنیا خواهید شد.[۱]

اواخر قرن ۱۸ میلادی سیاست قدرت‌های بزرگ اروپائی تغییر می‌یافت و تأثیر آن در روابط خارجی ایران نیز به چشم می‌خورد. این روابط اکثراً بر نوعی روابط سیاسی-اقتصادی همراه با توسعه‌طلبی ارضی روسیه در قارهٔ آسیا و مقابله و مقاومت انگلستان با این توسعه‌طلبی بوده است،[۲] زیرا اجرای آن منافع دولت انگلستان را شدیداً مورد تهدید قرار می‌داد.

اهداف روسیه راه یافتن به چین، افغانستان و هندوستان از طریق ترکستان (ترکمنستان) و دست‌اندازی به ایران از طریق گرجستان و داغستان بود. سیاست توسعه‌طلبی ارضی روسیه از جنبه‌های اقتصادی، سیاسی و تجاری سرچشمه می‌گرفت. در این منطقه سیاست توسعه‌طلبی ارضی روسیه دارای دو هدف اساسی بود:

۱ـ ایران و استفاده از منابع اقتصادی و راه‌های وصول آن به اقیانوس هند.

۲ـ رسیدن به شبه قارهٔ هندوستان.

مرحلهٔ اول: نفوذ از سمت باختر و جنگ‌های روسیه با ایران که به انعقاد معاهدهٔ

---

۱. عموماً گمان می‌کنند که این وصیت‌نامه به وسیلهٔ شوالیه «اون D.Eon» که مشهور به بدنامی بود، انتشار داده شده است و می‌گویند زمانی که او در دربار «کاترین» بزرگ شغل منشی‌گری داشت، در سال ۱۷۵۵ میلادی آن را اعلان کرد... ممکن است این وصیت‌نامه جعلی و ساختگی باشد، لیکن بسیاری از ایرانیان و روس‌ها در صحت آن تردیدی ندارند (به نقل از کتاب سرپرسی سایکس، ***تاریخ ایران***، ج ۱، ص ۳۶۰ و ۳۸۱.

۲. پیوکارلوتزیو: ***رقابت روس و انگلیس در ایران و افغانستان***، ترجمهٔ عباس آذرین، (تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۵۹) ص ۱۸ و بعد.

«ترکمن‌چای» در سال ۱۸۲۸ میلادی می‌انجامد و بدین ترتیب دست روسیه آشکارا برای مداخلات سیاسی و اقتصادی در ایران باز می‌شود.

مرحلهٔ دوم (۱۸۵۷-۱۸۲۸ م): اولین برخوردهای روسیه با انگلستان است که علت آن بهره‌برداری از نتایج معاهدهٔ ترکمن‌چای و شروع اقدامات تهدیدآمیز اولیهٔ روسیه نسبت به هندوستان از طریق افغانستان است.

مرحلهٔ سوم (۱۸۸۸-۱۸۴۶ م): از مشخصات این دوره پیشروی روس‌ها به سمت جنوب تا استقرار در مرزهای ایران و افغانستان.

مرحلهٔ چهارم: مبارزه بر سر تسلط اقتصادی در ایران تا سال ۱۹۰۶ میلادی.

مرحلهٔ پنجم: نزدیک شدن دو قدرت به یکدیگر و انعقاد موافقت‌نامهٔ ۱۹۰۷ میلادی.

سیاست توسعه‌طلبی ارضی روسیه اجباراً با منافع انگلیس در این منطقه برخورد پیدا می‌کرد و انگلستان در برابر دو مسألهٔ اصلی و مهم قرار می‌گرفت:

۱ـ اقدام برای متوقف ساختن پیشرفت نفوذ اقتصادی و نظامی روسیه در ایران از جمله مأموریت «راولینسن» در سال ۱۸۳۴ م و مبارزه بر سر کسب امتیازات و غیره.

۲ـ اقدام برای جلوگیری از پیشروی به سمت هندوستان با استقرار نیروهای انگلیسی در مرزهای مطمئن، با دفاع از افغانستان در مقابل هر نوع تلاش مستقیم و یا غیرمستقیم از طریق ایران و از طریق شمال و جلوگیری از پیشروی روس‌ها به مرزهای افغانستان.[1]

«کاترین دوم» بعدها سیاست پترکبیر را دنبال کرد. در سال ۱۷۸۳ م ایالت گرجستان که سابقاً در جنگ با ترک‌ها مورد حمایت پترکبیر قرار گرفته بود، در اثر تهدید شاه ایران خود را تحت حمایت «کاترین» گذاشت. این عمل بهانه‌ای برای دخالت در این ناحیه از ایران را به دست روس‌ها داد.

مدتی بعد، در سال ۱۷۹۵ م آغامحمدخان قاجار تصمیم به مقابله با روس‌ها گرفت و بامحاصرهٔ گرجستان، تفلیس را تصرف کرد. بدین ترتیب بهانه و فرصت برای هجوم روس‌ها به ایران آماده شد. چندی بعد روس‌ها با سپاه مجهزی پس از اشغال باکو، دربند، به محاصرهٔ قفقاز پرداختند و در گرجستان، داغستان و شیروان مستقر شدند. با مرگ

---

۱. همان منبع، ص ۲۰.

«کاترین دوم» بار دیگر روس‌ها خود را عقب کشیدند و مجدداً گرجستان به تصرف ایرانیان در آمد. در سال ۱۷۹۶ م حکمران گرجستان «گئورگی، جرج دوازدهم» پیش از مرگ، خود را تحت حمایت «الکساندر اول» قرار داد و به این ترتیب اختلاف بار دیگر از سرگرفته شد و از آن تاریخ به بعد دولت روسیه در تماس مستقیم با ایران قرار گرفت، زیرا در سال ۱۸۰۰ م گرجستان به امپراتوری روسیه ملحق شد.

الحاق گرجستان به روسیهٔ لطمهٔ فراوانی به اعتبار وحیثیت ایران وارد آورد، چه آن کشور مدت‌ها جزو کشورهای خراجگزار ایران محسوب می‌شد. اما مخاصمات بین ایران و روسیه زمانی شروع شد که ژنرال «سیسیانف Sisianow»، بدون اعلان جنگ به سوی ایروان حرکت کرد. اولین جنگ در حوالی شهر «اچمیادزین» که مرکز اقامت خلیفهٔ بزرگ ارامنه بود، روی داد، ولی نتیجهٔ قطعی به دست نیامد. عملیات بعدی حملهٔ روس‌ها به گیلان بود که در سال ۱۸۱۲ میلادی در ناحیهٔ «اصلاندوز»[1] به وقوع پیوست و سپاه ایران دچار شکست فاحشی شد، «سرگور اوزلی» مبادرت به میانجیگری کرد و به افسران انگلیسی که در ارتش ایران خدمت می‌کردند، دستور داد تا خود را کنار بکشند. با پیروزی روس‌ها در «اصلاندوز» و تصرف لنکران که کمی بعد صورت گرفت بر ناامیدی ایرانیان افزود و آنان را وادار کرد تا در عقد پیمان صلح شتاب کنند. با وساطت و تشویق سرگور اوزلی سرانجام «عهدنامهٔ گلستان» (پیوست شمارهٔ ۹) در روز ۱۲ اکتبر ۱۸۱۳ م/۱۵ شوال ۱۲۲۸ ق به امضاء رسید. شرایط این معاهده برای ایرانیان بسیار مصیبت بار بود، بدین صورت که دست روس‌ها را به مداخله در امور داخلی و سیاست خارجی ایران باز گذاشت. بدون آنکه جنبه‌های اقتصادی آن از نظر دور باشد.

عهدنامهٔ گلستان بر روی سه نکتهٔ اساسی تکیه داشت:

۱ـ واگذاری ارضی و تعیین حدود مرزها (موارد ۲ و ۳)،

۲ـ دخالت در امور داخلی ایران،

۳ـ روابط تجاری (مواد ۸ و ۹ و ۱۱).

قرارداد سال ۱۸۱۴ م انگلیس و ایران، روابط ایران و روسیه را به مسیر خصمانه‌ای

---

۱. اصلاندوز یا «آصلاندوز» دهی است جزء دهستان مغان بخش گرمی شهرستان اردبیل، واقع در ۱۲۰ هزار گزی شمال باختری «بیله سوار» (لغت‌نامهٔ دهخدا).

کشاند که در سال‌های آتی به جنگ میان دو کشور انجامید. سه سال پس از انعقاد این پیمان، یعنی در سال ۱۲۳۳ق/۱۸۱۷م، یک هیأت روسی به ریاست «آلکسی پطروویچ یرمولوف A.P.Iermolow» به ایران آمد. این هیأت مأموریت داشت که با دولت ایران پیمان اتحادی علیه ترک‌ها منعقد سازد و مانع گسترش نفوذ آنان شود و موافقت فتحعلی شاه را برای تأسیس کنسولگری روس در گیلان و استرآباد جلب کند. هیأت روسی بر اثر دسیسه‌های انگلیسی‌ها دوباره با شکست روبرو شد و به روسیه بازگشت.

زمانی که عباس میرزا در سال ۴۲-۱۲۴۱ ق/۱۸۲۶ م در بازگردانیدن سرزمین‌های از دست رفته کوشش می‌کرد، دولت انگلیس از هر گونه کمکی به ایران دریغ ورزید و ارتش روس تحت فرماندهی «پاسکیویچ Paskoivich» در سال ۴۳-۱۲۴۲ ق/ ۸-۱۸۲۷ م نواحی اشغالی را پس گرفت و نتیجهٔ آن امضاء قرارداد «ترکمن‌چای» (پیوست شمارهٔ ۱۰) بود.

در مواد این قرارداد آمده است:

مواد ۲، ۴ و ۵، واگذاری اراضی و تعیین حدود مرزها:

واگذاری خانات ایروان و نخجوان به روسیه، خط مرزی بین دو کشور که تقریباً همان خط مرزی فعلی است که از کوه‌های آرارات شروع شده و پس از پیمودن طول رود ارس به شهر آستارا در جنوب لنکران می‌رسد.

در مادهٔ ۶ ایران متعهد به پرداخت غرامت جنگی به مبلغ ده کرور تومان یا ۲۰ میلیون روبل شد.

برابر مادهٔ ۷ عهدنامهٔ، شاهزاده عباس میرزا به عنوان وارث تاج وتخت سلطنت ایران تعیین شده بود.

مواد ۸ و ۹ شامل مقررات عهدنامهٔ قبلی دربارهٔ کشتیرانی در دریای خزر و تشریفات مربوط به معرفی هیأت‌های سیاسی بود.

مادهٔ ۱۰ برقراری روابط تجاری آینده را مشخص می‌کرد. شاه ایران متعهد می‌شد که نمایندگان تجاری روس و همراهان آنان را از مزایای ویژه‌ای برخوردار سازد.

مادهٔ ۱۱ مربوط به حل و فصل اختلافات و دعاوی دو دولت در اثر پیش آمد جنگ بود.

مادهٔ ۱۲ مسائل مربوط به اموال غیر منقول مالکان در مرزهای جدید، استرداد اسرای جنگ (مادهٔ ۱۳) و تصمیماتی برای جلوگیری از ایجاد اخلال از ناحیهٔ پناهندگان جنگی در دو سوی مرزهای جدید و اعلام عفو عمومی دربارهٔ اهالی آذربایجان که متهم به همکاری با روس‌ها بودند.

مهمترین قسمت عهدنامه قرارداد الحاقی جداگانه‌ای است که در واقع نوعی «رژیم کاپیتولاسیون» را به نفع روس‌ها در ایران برقرار می‌کرد و شامل مواد زیر بود:

۱ـ به هنگام فوت یکی از اتباع روسیه در ایران، کلیهٔ اموال او در اختیار کامل مأموران یا کنسول‌های روس قرار می‌گرفت (مادهٔ ۱).

۲ـ اتباع روس اجازه دارند در ایران خانه یا مغازه بخرند یا اجاره کنند و کالاهای خود را در آن قرار دهند. هرگونه بازرسی از جانب دولت ایران در این خانه‌ها یا مؤسسات باید فقط با اجازهٔ مقامات سیاسی یا کنسولی روسیه در ایران و باحضور یکی از نمایندگان آن‌ها صورت گیرد. (مادهٔ ۵).

۳ـ قرارداد مزبور شامل حمایت از اتباع ایرانی نیز می‌شود که در خدمت مقامات سیاسی یا کنسولگری روس بودند.

۴ـ دعاوی حقوقی:

الف) بین روس‌ها: حق قضاوت و محاکمهٔ اتباع روسیهٔ مقیم ایران منحصراً با مقامات سیاسی خواهد بود،

ب) همچنین رسیدگی به اختلاف بین روس‌ها و خارجیان نیز با مقامات سیاسی روسیه است ولی در صورتی که هر دو طرف در این مورد موافقت داشته باشند،

پ) بین روس‌ها و ایرانیان، قضاوت و رسیدگی از طرف مقامات و قضات ایرانی، ولی با حضور مترجم نمایندگی یا کنسولگری صورت می‌گیرد. (مادهٔ ۷).

۵ـ رسیدگی به دعاوی جزایی:

الف) بین اتباع روسیه: رسیدگی و قضاوت دربارهٔ جرایم بین روس‌های مقیم ایران فقط با مقامات روسی خواهدبود.

ب) بین روس‌ها و اتباع یک ملت خارجی: رسیدگی با قضات ایرانی ولی با حضور یک نماینده از طرف مقامات روس خواهد بود. چنانچه یکی از اتباع روسی مقصر

شناخته شود، باید در اختیار مقامات روسیه قرار گیرد و در کشور روسیه به کیفر قانونی خود برسد. (مادهٔ ۸).

در دنبالهٔ این قرارداد در سال‌های مختلف، کشورهای اروپائی و آمریکا همین روش را در قراردادهای خود گنجاندند.

پس از عهدنامهٔ ترکمن‌چای «گریبایدوف A.S.Gribeidov» (۱۸۲۹-۱۷۹۱م) با عنوان سفیر فوق‌العاده و وزیر مختار دولت روسیه در اوایل سال ۱۲۴۴ق/ ۱۸۲۸م به تبریز آمد و روز پنجم رجب آن سال به تهران رسید.

وی پس از اقامت کوتاهی در تهران به استناد مقررات عهدنامهٔ «ترکمن‌چای» و مفاد متمم قرارداد، از دولت ایران خواست دو نفر زن ارمنی که مسلمان شده و در خانهٔ «الهیارخان آصف‌الدوله» مقیم بودند، تحویل سفارت روسیه بدهند. تلاش ایران برای ممانعت از این اقدام به جایی نرسید و ناچار آن دو زن تازه مسلمان را تحویل سفارت دادند. آصف‌الدوله که دل خوشی از روس‌ها نداشت، در مورد این واقعه شروع به تبلیغات کرد و تبلیغات او در میان مردم و محافل روحانی مؤثر واقع شد. فتوای روحانیان در این مورد به سرعت انتشار یافت. در برابر اصرار و پافشاری رجال ایرانی استرداد دو زن ارمنی تازه مسلمان به روز بعد موکول شد. فردای آن روز (۱۱ فوریهٔ ۱۸۲۹) بازار تهران بسته شد و جمعیت انبوهی به سوی سفارتخانهٔ روسیه حرکت کردند. همین که جمعیت به نزدیکی اطراف سفارت رسیدند به دستور گریبایدوف دو زن مسلمان تحویل جمعیت داده شد. در اثر کشمکش بین مردم و نگهبانان سفارت یکی از افراد جمعیت کشته شد و مردم برای انتقام‌جوئی تهییج شدند. در نتیجه گریبایدوف و عده‌ای از نگهبانان ایرانی سفارت به قتل رسیدند.

«واتسن» در این مورد می‌نویسد:

آنچه در خانه بود غارت شد و یکی از میان جمعیت فریاد کشید که اسب‌های آقای سفیر در اصطبل سفارت انگلیس است، از این رو یک‌باره یورش به طرف سفارت انگلیس صورت گرفت. درهای سفارت با وجود تلاش جمعیت باز نشد ولی چون چیزی نبایستی سد راه مهاجمان شده باشد، به وسیلهٔ خانه مجاور نردبانی بر دیوار آنجا داده بودند به اصطبل راه یافتند. جای شگفتی است که در

آن گیرودار اثری از اعتدال در رفتار مهاجمان مشهود افتاد و جمعیت میان آنچه به نظرشان هدف قانونی به شمار می‌آمد با آنچه هدف قانونی نبود فرق کلی گذاشتند و در جائی که تمام اسب‌ها و لوازم آن‌ها راکه متعلق به هیأت روس بود تصاحب کردند، هیچ صدمه‌ای به اموال انگلیس نزدند و پس از قتل مهتر گرجی و دو تن قزاق، اسب‌ها را بیرون کشیدند و به خانه‌های خود بازگشتند و شورش ناگهان فروکشید.[1]

همهٔ این رویدادها سرآغازی برای نفوذ بیشتر روسیه در امور ایران، مانند ارتش و سازمان‌های اقتصادی و دیگر ارگان‌های مملکتی بود. ضعف دولت فتحعلی شاه بر اثر جنگ‌های پی در پی، سقوط ناپلئون، اخراج فرستادهٔ انگلستان «مک نیل Mac Neil» در ربیع‌الاخر ۱۲۵۴ ق/ژوئن ۱۸۳۸ م و قطع روابط ایران و انگلیس تا حدی از دست‌اندازی این دولت در ایران کاست، اما انگلستان کماکان قصد تسلط بر نواحی شرقی ایران، سیستان و بلوچستان و به خصوص افغانستان را داشت.

سرانجام قرارداد ۱۳۰۲ ق/۱۸۸۵ م «لندن ـ پترزبورگ» راجع به تثبیت مرزهای روسیه وافغانستان، راه را برای نفوذ سیاست اقتصادی روسیه و انگلیس در ایران امکان‌پذیر ساخت. قراردادهای پیاپی تجاری و بازرگانی که بین سه کشور بسته شد حاکی از استثمار ایران توسط انگلیس و روسیه بود.

در رجب ۱۳۰۷ ق/فوریهٔ ۱۸۹۰ م، «پولیاکف B.Poliakof» از مسکو و «رافائیلویچ L.Raffailovitsch» از «ادسا» به تهران آمدند تا با دولت ایران راجع به امتیاز راه آهن صحبت کنند، اما به نظر می‌آمد که دولت روسیه مایل به ساختن چنین راه‌آهنی نبود و رسماً از پولیاکف و رافائیلویچ و خواستهٔ آنان حمایت نکرد، زیرا در قرارداد سال ۱۳۰۷ ق/۱۸۹۰ م دولت ایران متعهد شده بود که تا ۱۰ سال از ساختن هر نوع راه‌آهن توسط ایرانیان و خارجیان صرف نظر کند و در سال ۱۳۱۸ ق/۱۹۰۰ م نیز مدت قرارداد ۱۰ سال دیگر تمدید شد. به همین سبب نیز فرستادگان روسی از بستن قرارداد ساختن راه‌آهن صرفنظر کردند، در عوض امتیاز «بانک استقراضی Banque de Prat» و تصفیه

۱. به نقل از رابرت گرنت واتسن، ***تاریخ ایران دورهٔ قاجاریه***، ترجمهٔ ع.وحید مازندرانی (تهران، سیمرغ، ۱۳۵۶)، ص ۲۳۷.

خانهٔ نفت را به دست آوردند.[۱]

با انقلاب اکتبر ۱۹۱۷ میلادی روسیه و خاتمهٔ جنگ جهانی اول، سیاست اتحاد جماهیر شوروی در خاورمیانه ابعاد دیگری یافت. قرارداد «برست لیتوفسک» ۱۹۱۸ م، تخلیهٔ ایران از قوای اشغالی روس و متعاقب آن الغای کلیهٔ پیمان‌های روسیهٔ تزاری با ایران را تسریع کرد.

دولت شوروی سعی کرد روابط دیپلماسی خود را با ایران به طور عادی برقرار سازد و فرستادهٔ قدیم ایران در آن کشور را که پس از انقلاب اکتبر، «پتروگراد» را هنوز ترک نکرده بود، به عنوان فرستادهٔ رسمی ایران تلقی کرد. اما سفیر دولت سابق روسیه به نام «فن اتر Von Etter» از ایران فراخوانده شد. نظر به اینکه سفیر روسیه به شوروی باز نگشت، دولت ایران چند بار مورد سؤال قرار گرفت.[۲] متعاقب آن دولت شوروی «کارل براوین N.K.Bravine» را به عنوان سفیر رژیم جدید در ایران معرفی کرد که در ۱۳۳۶ ق/۱۹۱۸ م به تهران آمد. در نامهٔ همراه وی هدف از برقراری روابط، ایجاد پیمان‌های دوستانهٔ بازرگانی در جهت منافع هر دو کشور و همچنین جلوگیری از نفوذ کشورهای دیگر به هر یک از این دو کشور در مقابل سلطه‌گرایان جهان قید شده بود.

در اوایل تابستان ۱۳۳۶ ق/ ۱۹۱۸ م روابط ایران و اتحاد جماهیر شوروی به سردی گرائید، زیرا وثوق‌الدوله رئیس دولت وقت به علت اصرار دولت انگلیس از شناختن هیأت رسمی شوری به سرپرستی «کولومیتزف Kolomitsov» سر باز زد و افراد هیأت همگی جز «کولومیتزف» به علت حملهٔ سربازان انگلیسی اسیر و از هم پاشیده شدند و فقط وی توانست مخفیانه خود را به مسکو برساند. «کولومیتزف» سرانجام به هنگامی که برای بار دوم به همراه متن قرارداد نامه‌ای به نمایندگی دولت شوروی به ایران آمد (۱۳۳۷ ق/۱۹۱۹ م)، در جزیرهٔ آشوراده دستگیر و به قتل رسید. به دنبال این وقایع روابط ایران و شوروی قطع شد. در رمضان ۱۳۳۸ ق/۱۹۲۰ م مجدداً روابط دیپلماتیک به طور رسمی برقرار گردید.

به دنبال برقراری مجدد روابط ایران و شوروی، قراردادی در جمادی‌الثانی

---

۱. ویلهم لیتن: ***ایران از نفوذ مسالمت‌آمیز تا تحت‌الحمایگی***(۱۹۱۹-۱۸۶۰)؛ محمدعلی مهمید: **پژوهشی در تاریخ دیپلماسی ایران**، (تهران، میترا، ۱۳۶۱).

۲. محمد علی مهمید: همان منبع، ص ۳۱۷ و بعد.

۱۳۳۹ ق/فوریهٔ ۱۹۱۲ م به امضاء رسید که طی مفاد آن بسیاری از حقوق ایرانیان باز گرفته شد. این قرارداد تاحدی منافع ایران را در نظر می‌گرفت و تقریباً هم زمان قراردادهای مشابه‌ای (۲۸ فوریهٔ ۱۹۱۲م) با افغانستان و ۱۶ مارس ۱۹۱۲م بر اساس احترام به حاکمیت ارضی ممالک آسیایی بسته شد.

۳. روابط ایران و عثمانی

توسعه‌طلبی امپراتوری عثمانی ومسائل ناشی از تعصبات دینی عامل اصلی کشمکش‌ها و جنگ‌های ایران وعثمانی از آغاز تشکیل دولت صفویه تا انقلاب مشروطیت بوده است. در آغاز سلطنت شاه اسماعیل صفوی، سلطان بایزید فرزند سلطان فاتح در قلمروی عثمانی حکومت می‌کرد (۱۴۸۱ تا ۱۵۱۲م). سلطان عثمانی همواره به پادشاه صفوی که در ترویج مذهب شیعه و کسب قدرت و سلطنت مبارزه می‌کرد، به خصومت می‌نگریست. سلطان عثمانی در ابتدا به تحریک اقوام مختلفی علیه ایران اقدام کرد. پس از ناکامی‌های زیاد به ظاهر با ایران از در دوستی در آمد. اما صوفیان ومریدان خود را در خاک عثمانی به آزار و قتل شیعیان تحریک می‌کرد. نفاق و کینه از این زمان تا دوران‌های بعدی بین ایران و عثمانی ادامه داشت.

اولین برخورد نظامی ایران و عثمانی در ۱۹ مارس ۱۵۱۴ بین سپاه سلطان سلیم و شاه اسماعیل روی داد، سپاه عثمانی مرکب از ۸۰ هزار نفر سواره نظام، ۴۰ هزار پیاده نظام و توپخانهٔ مجهّز که در جلگهٔ «چالدران» نزدیک خوی با سپاه ۶۰ هزار نفری ایران که فقط با تفنگ مجهّز بود، روبرو شد که به شکست فاحش سپاهیان ایران منجر گردید.

پس از شکست ایرانیان قشون عثمانی تبریز را به آسانی فتح کرد و خزائن و حرمسرای شاه اسماعیل به دست ترکان افتاد. سلطان سلیم در ششم سپتامبر ۱۵۱۴ میلادی وارد تبریز شد. هنگام عزیمت به خاک عثمانی، نخجوان و ایروان و قارص و ارزروم را هم تصرف کرد و در نوامبر همان سال به اردوگاه «آماسیه» رسید.

در میان اسیران جنگی که به دست عثمانی‌ها افتاده بودند، حرمسرای شاه اسماعیل از جمله «بهروزه خانم» همسر او بود. شاه اسماعیل ناچار شد هیأتی به ریاست «میر نورالدین الوهاب» از بزرگان تبریز را همراه با نامه‌ای نزد سلطان به «آماسیه» بفرستد

وتقاضای استرداد همسرش را بنماید. سلطان پاسخ داد:

چنانچه شاه اسماعیل از ترویج مذهب شیعه و طعن ولعن خلفای سه‌گانه دست بردارد و دستور دهد به نام آنان در مساجد خطبه بخوانند و رود ارس را به عنوان سرحد بین دو کشور بپذیرد، حاضر به صلح و استرداد حرمسرای شاهی خواهد بود.[1]

شاه اسماعیل این درخواست رانپذیرفت. به دستور سلطان عثمانی نیز همسر شاه اسماعیل را به عقد ازدواج قاضی عسکر آناتولی در آوردند. با وجود اقدامات خصمانهٔ سلطان سلیم، شاه ایران سفیرانی به دربار عثمانی فرستاد و تقاضای استرداد همسرش را کرد، اما سلطان در آخرین بار به نامهٔ وی پاسخی نداد و سفیران شاه را هم به زندان افکند.

ارتباط ایران و عثمانی در دوران حکومت خاندان زند (۱۲۰۹-۱۱۶۳ق/ ۱۷۹۴-۱۷۴۹م) مانند گذشته، بیشتر در رابطه با مسائل و وقایع مرزی دو کشور، امور مربوط به ایلات کوچ‌نشین در سرحدات و نیز سفرهای زیارتی ایرانیان به اماکن متبرکه بود. قرارداد سال ۱۱۵۹ق/۱۷۴۶م از عصر افشار تا حدی به رفع این مشکلات کمک می‌کرد، اما اختلاف بر سر موارد فوق هم به کرّات پیش می‌آمد. علاوه بر دلایل مذهبی و سیاسی، امر تجارت ایران در سواحل جنوبی نیز مورد توجه مؤسس حکومت زند یعنی کریم‌خان (۱۱۹۳-۱۱۶۳ق/۱۷۷۹-۱۷۴۹م) بود. به ویژه که هنوز هر سه کمپانی هند شرقی انگلیس، هلند و فرانسه داد و ستد بنادر ایران در جنوب و نیز در سواحل عربی خلیج فارس را در دست داشتند و به خوبی می‌توانستند در امور بازرگانی ایران خلل وارد کنند. با تسلط دولت ایران بر برخی از مراکز تجاری دولت‌های خارجی و تعطیل شدن برخی دفاتر بازرگانی آنان، به تدریج اهمیت بندر بصره به عنوان جانشینی برای دفاتر بسته شده، زیادتر شد و همین امر بر رونق این شهر افزود.

دخالت برخی بزرگان از جمله پاشای بغداد (عمر پاشا) در مسائل سرحدی و به ویژه نفوذ واختلال در قبایل عرب ناحیهٔ خوزستان و نیز اعراب مسقط در سواحل جنوبی خلیج‌فارس، سرانجام دولت ایران را بر آن داشت که به فکر تسلط بر بصره بیفتد. علاوه

---

۱. عبدالرضا، هوشنگ مهدوی: ***تاریخ روابط خارجی ایران***، (تهران، امیرکبیر، ۱۳۵۰)، ص ۲۴.

بر آن مالیات سنگینی که به صورت عوارض عبور برای زائران ایرانی که قصد سفر مکه داشتند، تعیین شده بود.[۱] دولت ایران را محقّ می‌کرد که در صدد حلّ آن برآید. اخطارهای قبلی ایران هم تاکنون اثری نبخشیده بود. در سال ۱۱۸۹ ق/۱۷۷۵ م که اموال زائران ایرانی که به علت شیوع طاعون در بغداد در گذشته بودند، توسط عمر پاشا توقیف گردید،[۲] دولت ایران نامهٔ اعتراض‌آمیز دیگری به عثمانی ارسال داشت. اما نمایندهٔ ایران به ذلت از عثمانی اخراج گردید.[۳]

از جانب دیگر، فرستادهٔ دیگر ایرانی علی مرادخان که برای خواباندن ناآرامی‌های کُردان عازم کردستان شده بود، با سپاه عثمانی که به دستور عمر پاشا در این منطقه متمرکز شده بودند، مواجه شد. علی مراد در این نبرد، دستگیر شد و مدتی را نیز در حبس در بغداد گذرانید و سرانجام به شیراز فرستاده شد. اما این امر به عنوان مداخلهٔ مستقیم دولت عثمانی، خشم مقامات ایران را برانگیخت. سرانجام برادر کریم‌خان یعنی صادق‌خان مأمور فتح بصره شد.[۴]

صادق‌خان موفق گردید که با سپاهی عظیم برای تصرف بصره به آن ناحیه روانه شود. عزیمت صادق از شیراز می‌بایستی در هشتم ذیقعدهٔ ۱۱۸۸/ ۱۱ ژانویهٔ ۱۷۷۵ به آن نواحی صورت گرفته باشد. وی در مسیر خود از شوشتر می‌گذرد و عازم حویزه (هویزه) می‌شود. توقف یک ماههٔ صادق‌خان در حویزه با تهیهٔ وسایل و تجهیزات همراه بود.[۵]

---

۱. محمد صادق نامی: ***تاریخ گیتی‌گشا***، به کوشش سعید نفیسی (تهران، ۱۳۱۷)، ص ۱۸۱.

۲. عمر پاشا پس از کشته شدن علی پاشا حاکم بغداد، به دنبال یک کودتا، در سال ۱۱۷۸ ق/۱۷۶۴ م به والی‌گری بغداد رسیده بود. در مورد بیماری طاعون باید یادآور شد که این بیماری توسط کاروان تجّار از ارزروم، به این نواحی سرایت کرده بود و حتی منطقهٔ مرزی ایران تا بوشهر را نیز فراگرفت و تلفات سنگینی در بغداد، بصره و دیگر شهرها به جای گذاشت.

۳. برای آگاهی پیرامون جزئیات این مسائل رجوع کنید به: غلامرضا ورهرام: ***تاریخ سیاسی و اجتماعی ایران در عصر زند***، (تهران ۱۳۶۶)، ص ۷۰ و بعد.

۴. محمد صادق نامی: ***تاریخ گیتی‌گشا***، ص ۱۸۱. متسلم یا حاکم بصره در این ایام سلیمان آقا بود که از سال ۱۱۷۹ ق/۱۷۶۵ م به این منصب برگزیده شده بود. وی در سال‌های ۱۱۷۴ ق/۱۷۶۱ م تا ۱۱۸۷ ق/۱۷۷۳ م در اسارت قوای زند در ایران بود. سپاه ایران یک بار در سال ۱۱۵۴ ق/۱۷۴۱ م در زمان نادرشاه به بصره حمله کرده و شکست خورده بود و کوشش کریم‌خان می‌توانست برای جبران آن باشد، رجوع کنید به: ***روزنامهٔ میرزامحمد کلانتر***، به کوشش عباس اقبال آشتیانی، تهران ۱۳۶۲، ص ۶۷ و بعد.

۵. ***تاریخ گیتی گشا***، ص ۱۸۳ و بعد و همچنین ابوالحسن گلستانه: ***مجمل التواریخ*** به کوشش مدرس رضوی

←

در حرکت به جانب جنوب و به طرف بصره، صادق‌خان می‌بایستی مسیر خود را از جانب همکاری و یا حملهٔ اعراب مقیم ناحیهٔ خوزستان مانند اعراب منتفق (منتمک) مطمئن کرده باشد، زیرا می‌توانست عدم همکاری اعراب منتفق و نیز اعراب بنی کعب برای لشکرکشی وی مفید نباشد. چندی بعد، صادق‌خان در ۹ محرم ۱۱۸۹ ق/ ۱۳ مارس ۱۷۷۵ م به همراه لشکریان وارد سواحل شرقی شط‌العرب شد[۱] و قوای ایران در این ناحیه سرگرم تهیهٔ تجهیزات گردید.

تمرکز سپاه ایران در زمستان ۱۱۸۹ ق/ ۱۷۷۵ م مصادف با بالا آمدن سطح آب بود. لذا سپاه ایران به فکر تهیهٔ وسائلی افتاد که بتواند سپاه و تجهیزات خود را به آن سوی رودخانه منتقل کند. تدبیر صادق‌خان برای این مشکل،اتصال قایق‌های کوچک و استفاده از آن‌ها به جای پل بود. بدین شکل قوای ایران موفق گردید که تجهیزات و وسائل خود را در سواحل غربی رود پیاده کند. صادق‌خان در گذشتن از آب و انتقال قوا به آن طرف رودخانه از خود ابتکار و مقاومت بسیار نشان داد، به ویژه که اعراب منطقه نیز در پیشرفت کار وی اخلال می‌کردند. اما پس از گذشتن از آب، صادق‌خان موفق شد که تا پای دیوار بصره، شهر را به محاصره در آورد.[۲] استحکام حصار بصره و مقاومت ساکنان آن، صادق‌خان را وادار به بمباران شهر توسط توپخانهٔ ایران کرد.[۳]

خندق‌های دور شهر نیز عامل دیگری بود که امکان فوری تسخیر شهر را به تعویق می‌انداخت.[۴] محاصرهٔ بصره به تدریج عدم امکان ورود کالا به شهر و قحطی را موجب

← (تهران، ۱۳۵۶)، ص ۳۳۷.

۱. *تاریخ گیتی گشا*، ص ۱۸۴.

۲. در واقع تنها دفاع شهر همین حصار بود که در همهٔ مکان‌ها نیز شرایط مساوی نداشت و در برخی قسمت‌ها تا حدی فرسوده بود. علاوه بر آن خندق‌ها هم تا حدی به تقویت حصار کمک می‌کرد. آب خندق‌ها از شط‌العرب تأمین می‌شد. برای اطلاع بیشتر پیرامون موقعیت دفاعی شهر رجوع کنید به کتاب پرارزش ابراهام پارسونز که طی یک دهه از سال ۱۷۶۰ تا ۱۷۷۰ در بصره و سواحل ایران اقامت داشت و از شمار کارمندان کمپانی هند شرقی انگلیس و شاهد عینی وقایع بصره بود:

A.Parsons:*Travels in Asia and Africa* (London 1808), P. 155f.

۳. توپخانهٔ ایران متشکل از هشت توپ برنجی ۱۲ رطلی بود که بر روی سنگرهای مرتفع منظور شده بود، علاوه بر آن تعداد زیادی (حدود ۶۰ توپ) کوچکتر ۹ رطلی نیز بر روی کشتی‌هایی که در سواحل شط‌العرب به گشت می‌پرداختند، نصب شده بود.

۴. نگاه کنید به: Parsons: *Travels in Asia and Africa,* P.190 و همچنین رجوع کنید به: محمد کشمیری: ←

شد و مردم بصره امید مقاومت را از دست دادند. پادگان بصره در این ایام، طبق گزارش پارسونز (ص ۱۵۵ و بعد) مرکب از سیصد سوار ینی‌چری بود. این نیرو بعداً توسط قوای کمکی اعراب منتفق و نیز قوای سلیمان پاشا از ناحیهٔ شمالی تقویت شد. جمعیت بصره هم گاه رقمی بین چهل تا پنجاه و برخی ایام نیز بین هفتاد تا نود هزار نفر در تغییر بود به ویژه اکنون که طاعون نیز بر کم شدن این تعداد تأثیر گذاشته بود. علاوه بر آن، صادق‌خان با گماشتن مأمورانی چند در محل سدهای این رود عظیم، از شکستن آن سدها توسط اعراب و در نتیجه غرق شدن سپاهیان ایران جلوگیری به عمل آورد. با پایان یافتن تابستان و طولانی شدن محاصرهٔ بصره، عمر پاشا، حاکم بغداد، گزارش مفصلی به سلطان عبدالحمید فرستاد. در پی این گزارش، هیأتی برای تحکیم دوستی و خبر جلوس وی به حکومت و تجدید مناسبات دوستانه بین ایران و عثمانی به حضور کریم‌خان فرستاده شد. ریاست این هیأت بر عهدهٔ یکی از سیاستمداران با تجربهٔ عثمانی یعنی وهبی افندی بود. وهبی در طی مذاکرات خود با کریم‌خان، ضمن عذرخواهی از اشتباهات حاکم بغداد، یادآور شد که درآمد شهر بصره متعلق به مادر سلطان عثمانی است و به همین علت و دیگر دلایل تجاری، دولت عثمانی برای بصره اهمیت خاصی قائل است. اما همچنین وی متذکر شد که دولت عثمانی آمادگی آن را دارد که منطقهٔ دیگری را به ایران واگذار کند. گزارش کنسول فرانسه در بصره در تاریخ ۱۱ فوریهٔ ۱۷۷۸ ـ که بسیاری از آگاهی‌های آن زمان را مدیون وی هستیم ـ حاکی از آن است که کریم‌خان بدون دادن پاسخی مثبت، نمایندهٔ عثمانی را به کشورش بازگرداند.[1]

بستن راه‌های تجاری ایران به طرف سواحل جنوبی خلیج‌فارس و عدم ارسال آذوقه برای اعراب مسقط و متحد دولت عثمانی از جانب کریم‌خان، مسأله دیگری بود که ایران را در پیروزی موفق می‌کرد. اما اعراب مسقط و دیگر متحدان در صدد حمله از راه دریا برآمدند. نکته‌سنجی حاکم بوشهر و برخی همدستان وی مانند اعراب بنی کعب در بستن راه دریایی توسط زنجیرهای قوی، مانع رسیدن قوای دریایی دشمن به همیاری

← «تصرف بصره به دست ایرانیان در زمان شهریاری زند» در مجلهٔ ***بررسی‌های تاریخی***، سال ۶، شمارهٔ ۱، (تهران ۱۳۵۰)، ص ۱۲۶-۸۷ و شمارهٔ ۲، همان سال ص ۱۰۴-۶۹.

1. *Archives Nationales, Correspondance Consulaire*, Bassorah, Tome I.

سپاهیان بصره شد. اگرچه طوفان سهمگینی که اتفاق افتاد، زنجیرها را پاره کرد و سپاه متحد عثمانی به داخل شط‌العرب راه یافت. اما حملات متعدد قوای ایران از دو جهت تلفات زیادی به آن‌ها وارد کرد. با وجود این، قوای کمکی توانست خود را به بصره برساند[1]. از آن به بعد به جنگ شدت بیشتری داده شد. همچنین قرار بر این گذارده شد که به بصره قوایی کمکی از جانب حاکم بغداد و به قوای ایران، دسته‌های کمکی از جانب اعراب ساکن ایران رسانده شود. به کمک همین دسته‌های ایرانی اعراب، قوای صادق‌خان موفق شد که جلوی نفوذ و ورود ارتش بغداد را بگیرد و کمک کمتری به بصره برسد.

بدین ترتیب قریب به یک سال گذشت و قوای حاکم مسقط نیز از صحنهٔ برخورد عقب نشست. با تسلیم تدریجی فرماندهان عرب مانند عبدالرحمن و شیخ مهنّا، حاکم بصره تصمیم به مذاکره با صادق‌خان را گرفت.

در صفر ۱۱۹۰ ق/۱۷۷۶ م جمعی از بزرگان مذهبی و سیاسی بصره با صادق‌خان به مذاکره پرداختند و چند روز بعد محاصره به کلی شکسته شد و مقدار زیادی آذوقه به بصره منتقل گردید.

صادق خان، محمدعلی‌خان زند را به حکومت بصره برگماشت. جوانی محمدعلی‌خان در اداره کردن شهر،[2] به سرعت قبایل منتفق را به مقاومت و برخورد واداشت و با شکستن سدهای آب، قوای ایران بسیاری از افراد خود را از دست داد. ورود مجدد صادق‌خان در شوال ۱۱۹۳ ق/ اکتبر ۱۷۷۹ م به بصره، تا حدی آرامش را به شهر بازگرداند. از استقرار صادق‌خان چندی نگذشته بود که خبر مرگ کریم‌خان، او را

---

۱. ***تاریخ گیتی گشا***، ص ۱۹۷.

۲. منابع در نحوهٔ ادارهٔ بصره در اولین هفته‌ها کاملاً متفاوت گزارش داده‌اند. برخی چگونگی رفتار با مردم بصره را با ملایمت و بعضی با خشونت ذکر کرده‌اند. برای آگاهی از جنبه‌های مثبت و منفی آن رجوع کنید به: محمد صادق نامی: ***تاریخ گیتی گشا***، ص ۵۸ و نیز گزارش‌های کنسول فرانسه در بصره در نامهٔ مورخ ۷ ژوئن ۱۷۷۶ به نقل از هادی هدایتی: ***تاریخ زندیه***، (تهران ۱۳۲۴)، ص ۱۹۳ در:

Archives Nationales, Corespondance Consulaire, Bassorah, Tome I, No, 197.

ابراهام پارسونز که خود در این ایام در بصره حضور داشته است، از غارت و چپاول دفتر و اردوگاه کمپانی هند شرقی که محل ییلاقی اقامت آن‌ها بوده است، گزارش می‌دهد:

A.Parsons: *Travels in Asia and Africa*, P. 164f.

مجبور به بازگشت به شیراز کرد (۱۱۹۳ ق).

رویدادهای شهر بصره در ایام محاصره

آگاهی ما از وقایع داخلی شهر بصره، گزارش‌های متعددی است که از مسافران و نمایندگان خارجی باقی مانده است. مهم‌ترین آن‌ها نوشته‌های پارسونز است که در همین ایام به عنوان مأمور کمپانی هند شرقی در بصره به سر می‌برد. یادداشت‌های وی که از همان روز اول محاصرهٔ بصره به تحریر درآمده است، روایات جالبی از عملیات جنگی و اوضاع داخلی شهر می‌دهد. پارسونز حتی برخوردهای نمایندگان خارجی مقیم بصره در مقابل محاصرهٔ شهر را هم توضیح می‌دهد، که بهترین نمونهٔ آن نمایندهٔ کمپانی هند شرقی انگلیس است.[1] گذشته از آن، گزارش کارستن نیبور ـ که خود چند سالی در اواخر عصر زند در ایران اقامت داشت ـ از منابعی است که اوضاع خلیج فارس و نواحی جنوبی ایران را به خوبی شرح می‌دهد.[2]

در ایام محاصرهٔ بصره، نمایندهٔ کمپانی به نام موره (Morre) علاقه‌مند بود تا حاکم بصره را یاری دهد، به ویژه که کشتی‌های کمپانی و کشتی جنگی ساکسس (Saccess) در هنگام محاصره درهمان سواحل بود. بنا بر توصیه موره، حتی چندین نفر از ملوانان انگلیسی به کمک قوای دریایی بصره آمدند و کشتی جنگی انگلیسی به حالت آماده‌باش در آمد[3] در نبرد دریایی بین قوای ایران و بصره، کشتی‌های انگلیسی نیز همکاری داشتند.[4] با همکاری دریایی حاجی ناصر، رئیس قبایل عرب جزایر به جنگ دریایی شدت بخشیده بود. یورش‌های شبانه هم به این حملات دریایی کمک مؤثری می‌کرد. پارسونز گزارش می‌دهد که با مأموران و کارمندان دفتر کمپانی، برای جلوگیری از خطرات بعدی، خود را به کشتی انگلیسی رساندند، تا از شدت جنگ کاسته شد. بقیهٔ

---

1. A.Farsons: *Iravels in Asia and Africa*, P. 173.
2. Carsten Niebuhr: *Reisenbeschreibung nach Arabien und anderen umliegenden ländern*, Bd, II, (Kopenhagen 1778). 3. Parsons; *Travels*, ...P.166f.
4. Parsons: *Travels*, ...P. 173.
A.Wilson: The *Persian Gulf*, (Oxtord 1928), P.185.
این کتاب با ویژگی‌های زیر به فارسی ترجمه شده است: آرنولد ویلسن: **خلیج فارس**، ترجمهٔ محمد سعیدی (تهران ۱۳۴۸)، ص ۲۱۶ و بعد.

نمایندگان انگلیسی و از جمله موره ناچار به اقامت در بصره شدند، زیرا از جانب حاکم بصره، موانعی برای ترک بصره ایجاد شده بود. موره در مشکل بزرگی بود، زیرا از جانب نمایندهٔ بمبئی نیز، پیغامی مبنی بر آرامش بیشتر از جانب کمپانی و حتی امکان مذاکره با ایرانیان به وی رسیده بود. سرانجام افراد کمپانی تصمیم به ترک بصره گرفتند و با کشتی در سواحل دورتر لنگر انداختند. از جانب دیگر نمایندهٔ کمپانی از بمبئی به نام گاردان (Gardane) برای مذاکره با کریم‌خان به ایران وارد شد و توانست موفقیت‌هایی نیز در مورد رهایی اسیران انگلیسی و دایر کردن دفتر نمایندگی کمپانی در بوشهر به دست آورد.

رویدادهای منطقهٔ کردستان (بابان)

منطقهٔ کردستان بابان که هم مرز با کردستان ایران است، از جمله مناطقی بود که همواره مورد توجه حکومت ایران قرار داشت. حکومت این منطقه در این ایام، به سلیمان پاشا سپرده شده بود. سلیمان مورد حمایت ایران بود و لذا وقتی که از حکومت عثمانی رنجیده خاطر شد، به ایران آمد. جانشین وی که برادرش محمدپاشا بود، مانند او از جانب ایران حمایت می‌شد، اما همین امر باعث نگرانی والی وقت بغداد شد و او را از حکومت بابان عزل کرد. با پناهنده شدن محمد پاشا به ایران و درگیری در این نواحی مرزی اختلاف بین قوای ایران و والی بغداد بیشتر شد و سرانجام به چند نبرد منجر گردید که در آن، ابتدا ایرانیان با عدم موفقیت مواجه بودند، اما با رسیدن قوای کمکی توانستند ناآرامی‌های منطقه را سروسامان بخشند.[۱]

با مرگ کریم خان، رویدادهای مرزی ایران و دولت عثمانی تقریباً با همان مشکلات موقتاً آرام گرفت. بصره برای همیشه در منطقهٔ حکومتی دولت عثمانی قرار گرفت و مسائل مرزی به شیوهٔ گذشته باقی ماند.

وجود مرزهای مشترک سیاسی و نیز مرزهای مشترک فرهنگی، در رویدادهای تاریخ ایران و عثمانی در قرن سیزدهم و چهاردهم قمری/ نوزدهم و بیستم میلادی تأثیرات زیادی به جای گذاشته است. هم در عصر صفوی و هم در ادوار بعدی آن، مسأله زائران

---

۱. *تاریخ گیتی گشا*، ص ۱۷۸ و بعد.

ایرانی و سفرهای زیارتی آنان مشکلات متعددی را برای دولت ایران به وجود آورده بود. وجود اماکن متبرکهٔ شیعیان در سرزمین عثمانی، گاه باعث می‌شد که از آن‌ها به عنوان یک هدف سیاسی استفاده شود. مسألهٔ بعدی، حکمرانی سرزمین‌های مجاور ایران بود که همواره با توافق دولت ایران صورت می‌گرفت، به ویژه که سرزمین کردستان ایران با کردستان عثمانی که به منطقهٔ کُردان بابان معروف است، هم مرز بود.

منطقهٔ سلیمانیه و شهر زور که به کرّات در متون قدیمی تاریخ ایران مانند تاریخ گیتی گشا تألیف محمدصادق نامی از آن یاد می‌شود، محل سکونت این کُردان بود. از جانب دیگر مسیر بازرگانی و نیز جادهٔ مسافرتی ایران نیز در ناحیهٔ شمالی همین منطقه قرار داشت. به دلیل همین مناسبات و نیز مسائل دیگر تاریخی، این منطقه مورد توجه دولت ایران بود. دولت عثمانی نیز به مرزهای شرقی خود و خاصّه این منطقه توجّه خاصی مبذول می‌داشت. مسائل مذهبی موجود در دو کشور نیز به مشکلات سیاسی دامن می‌زد و زمینهٔ برخی از برخوردها و جنگ‌های ایران و عثمانی را به وجود می‌آورد. قرارداد سال ۱۱۵۹ هجری قمری / ۱۷۴۶ میلادی با عثمانی در عصر افشار نیز بر همین مبنا بود. در عصر زند و در نیمهٔ دوم قرن دوازدهم هجری قمری / هیجدهم میلادی هم شبیه چنین توافقی بین هر دو دولت به وجود آمد. در اوایل قاجار و در سال ۱۲۲۰ ق / ۱۸۰۵ م، تعویض حاکم سلیمانیه از جانب ایران و علی پاشا حاکم بغداد به توافق کامل نرسید و دولت ایران در زمان فتحعلی شاه به کوشش امان‌الله‌خان اردلان والی کردستان ایران، از عبدالرحمن حاکم سلیمانیه حمایت کرد و وی را به مسند خود بازگرداند. این امر موجب اعتراض دولت عثمانی شد و نمایندهٔ آنان احمد چلبی با فتحعلی شاه در ناحیهٔ چمن سلیمانیه ملاقات کرد. دولت ایران نیز متقابلاً محمدصادق وقایع نگار را که منشی دربار بود، به بغداد گسیل داشت. مذاکرات بین وقایع نگار و حاکم بغداد علی پاشا به نتیجه نرسیدو حکومت بغداد شخصی از جانب خود به نام خالد پاشا را به حکومت شهر زور منصوب کرد. از جانب دیگر دولت ایران هم عبدالرحمن حاکم معزول را مجدداً به حکومت شهر زور منصوب کرد. کشمکش‌های بین عبدالرحمن و خالدپاشا که هر دو حاکم شهر زور شده بودند، موجبات یک سلسله ناآرامی‌های مرزی و اختلافات شدید بین دو دولت ایران و عثمانی را به وجود آورد.

در سال ۱۲۲۱ ق/ ۱۸۰۶ م برای جلوگیری از تجاوزات مرزی دولت عثمانی، فتحعلی شاه یکی از پسران خود به نام محمدعلی میرزا را به همراهی برخی سرداران عازم نواحی مرزی کرد و حکومت سراسر غرب ایران، از آذربایجان تا سواحل خلیج فارس را به وی داد. در همین ایام حاکم بغداد، علی پاشا با سپاه زیادی به منطقهٔ سر پل زهاب لشکرکشید وگروهی از سپاهیان خود را مأمور تسخیر شهر زور کرد. بعد از چند برخورد شدید که بین دسته‌های ایران و عثمانی در حوالی رود سیروان (گاماسآب) در شمال شهر زور و مندیج و یعقوبیه رخ داد، ضربات متعددی به سپاه عثمانی وارد آمد. سرانجام نبرد نهایی در دشت مریوان صورت گرفت و شکست فاحشی به سپاه علی پاشا وارد آمد.[۱] پس از این وقایع دولت عثمانی یکی از بزرگان خود به نام شیخ محمدجعفر لحساوی را برای مذاکرات به تهران فرستاد. فتحعلی شاه دستور بخشش اسرا وفرماندهان عثمانی را داد و طبق توافق حکومت بین‌النهرین برای سلیمان پاشا کهیا، و حکومت شهر زور برای عبدالرحمن در نظر گرفته شد و به موجب توافق‌های بیشتر میرزاصادق وقایع نگار مجدداً به نمایندگی ایران عازم سرزمین عثمانی شد.

در سال‌های بعد، پس از مرگ علی پاشا (۱۲۲۴ قمری)، سلیمان پاشا کهیا به جای وی والی بغداد شد و حکومت وی مورد تأیید سلطان جدید عثمانی یعنی مصطفی‌خان چهارم (۱۲۲۳-۱۲۲۲ ق/ ۱۸۰۸-۱۸۰۷ م) که به جای سلطان سلیم سوم به حکومت رسیده بود، قرار گرفت. بدین‌سان اختلاف مرزی ایران و عثمانی موقتاً پایان گرفته بود، و فتحعلی شاه کوشش بسیار مبذول داشت تا روابط خوبی با سلطان مصطفی برقرار کند و به همین علت نیز جداگانه نمایندهٔ دیگری را به نام آقا شیخ ابراهیم، که شیخ‌الاسلام خوی بود، برای عرض تبریک حکومت سلطان جدید به استانبول فرستاد.

با حکومت جدید در عثمانی که توسط سلطان محمد دوم (۱۲۵۵-۱۲۲۳ ق/ ۱۸۳۹-۱۸۰۸ م) اداره می‌شد، روابط ایران و عثمانی مرحلهٔ جدیدی را می‌گذراند. دولت عثمانی هیأتی بلند پایه به همراهی عبدالوهاب پاشا، شاکر پاشا و حیرت پاشا را در

---

۱. سرداران ایرانی در این نبرد عبارت بودند از صفی یارخان کردبچه، امان‌الله‌خان ارصلان و فرج‌الله‌خان افشار، فرماندهان عثمانی نیز عبارت بودند از: سلیمان پاشا کهیا، خالد پاشا و سلیمان پاشا که به همراهی علی پاشا در جنگ شرکت داشتند.

سال ۱۲۲۶ق/۱۸۱۱م عازم تهران کرد. طبق این مذاکرات که بیشتر با میرزاشفیع صدراعظم ایران صورت گرفت، می‌بایست حاکم شهر زور از جانب دولت ایران تعیین گردد، و والی بغداد نیز شخص مورد اعتماد هر دو دولت باشد. علاوه بر توافق فوق، مورد دیگری نیز پیش‌بینی گردید که دولت ایران و عثمانی بدون در نظر گرفتن منافع یکدیگر با دولت روسیه قرار داد صلحی منعقد نکنند. لازم به یادآوری است که در همان ایّام بین ایران و روسیه برخوردهای شدیدی رخ داده بود و دولت عثمانی نیز در صلح کامل با روسیه به سر نمی‌برد. برخلاف توافق‌های فوق، خیلی زود حاکمی برای بغداد، بدون موافقت ایران تعیین شد. عبدالله پاشا حاکم جدید در زمرهٔ اولین اقدامات، عبدالرحمن پاشا، حاکم شهر زور را عزل کرد و نماینده‌ای نیز بر همین مبنا به تهران فرستاد.[۱] دولت ایران که از دولت عثمانی به خاطر قرارداد صلح آن دولت با روسیه آزرده خاطر بود، مجدداً در حکومت عبدالرحمن در شهر زور پافشاری کرد و نماینده‌ای نیز به بغداد فرستاد.[۲] اما این مذاکرات به جایی نرسید و در سال ۱۲۲۷ق/۱۸۱۲م سپاه ایران از طریق قره‌تپه، قزل رباط و زهاب به عثمانی حمله کرد. این حمله خیلی زود به علت میانجی‌گری شیخ محمدجعفر نجفی که از علمای برجستهٔ اهل تشیع در نجف بود، به مصالحه رسید و عبدالرحمن به حکومت زور منصوب شد و سپاهیان ایران از نزدیکی بغداد بازگشتند و آرامش در نقاط مرزی برقرار شد.[۳]

در سال‌های بعد (۱۲۲۹ق/ ۱۸۱۴م) مذاکرات مرزی همچنان بین سفرای فوق‌العادهٔ ایران و عثمانی ادامه یافت از جانب دولت عثمانی، جلال‌الدین پاشا، واز جانب دولت ایران میرزارضا قزوینی مذاکرات متعددی انجام دادند و سرانجام در استانبول توافقی بر سر حکومت بغداد و زور و نیز زائران ایرانی صورت گرفت و مشکلات مرزی تا حدی حل شد.

در سال ۱۲۳۶ق/۱۸۲۱م به علت کوچاندن عده‌ای از ایرانیان به داخل خاک

---

۱. این نماینده اسماعیل آغا، حاکم اردبیل بود که در سال ۱۲۲۷ق عازم تهران شد.

۲. نمایندهٔ ایران مهدی‌خان کلهر بود.

۳. عبدالله پاشا حاکم بغداد در سال ۱۲۲۸ هجری قمری کشته شد و جانشین وی اسعدپاشا با توافق فتحعلی‌شاه انتخاب گردید.

عثمانی[۱] برخوردهایی پیش آمد. مسائل دیگری که نیز در همین ایام اتفاق افتاد، از جمله پناهنده شدن صادق بیگ به ولیعهد ایران عباس میرزا، این برخوردها را مشکل‌تر کرد. دولت ایران که سعی در برقراری صلح داشت، ناچار شد که صادق بیگ را به دولت عثمانی تحویل دهد، اما برخلاف توافق‌ها، در ارزروم صادق بیگ و همراهان توسط عمّال عثمانی به قتل رسیدند. این پیشامد سبب بروز اختلافات بیشتری شد و هر دو دولت فرمان حمله به یکدیگر را صادر کردند. سپاه ایران به فرماندهی عباس میرزا از راه خوی، ماکو و (دغو) بایزید عازم ارزروم گردید.[۲] نبردهای متعددی در توپراق قلعه و قلعهٔ آق‌سرای رخ داد که پیروزی با ایرانیان بود. تمرکز و نبرد بعدی سپاه ایران در دشت ملازگرد نیز به پیروزی آنان انجامید. سپاه ایران در بایزید خطبه به نام فتحعلی شاه خواند.[۳] برخوردهای بعدی که در حوالی بدلیس (بتلیس) و غیره اتفاق افتاد، مجدداً قوای ایران را به پیروزی رساند و بدین‌سان توافق شد که والی ارزروم از منصب خود عزل شود (۱۲۳۷ ق/ ۱۸۲۲ م) اما دستهٔ دیگری از سپاهیان ایران که مستقیماً تحت نظر دولتشاه عمل می‌کرد، پس از فتح سلیمانیه به بغداد حمله ور شد. واسطهٔ دولت عثمانی برای جلوگیری از پیشرفت سپاهیان ایران، شیخ موسی پسر شیخ جعفر نجفی بود. در همین ایام نیز دولتشاه بیمار شد و درگذشت (۱۲۳۷ ق/۱۸۲۲ م) و بدین‌سان این نبرد وارد مرحلهٔ جدیدی شد. فرماندهٔ سپاه عثمانی (سرعسکر ارزنةالروم) محمدامین رئوف پاشا نیز نتوانست در نبردهای ناحیهٔ قارص، قره کلیسا و توپراق قلعه مقاومت چندانی از خود نشان دهد و شکست دیگری نصیب سپاهیان ترک شد. به دنبال این اتفاقات دولت ایران ترجیح داد که میرزا تقی‌خان فراهانی را برای حلّ اختلافات مرزی و توافق بر سر عهدنامه‌ای به ارزروم بفرستد. محمدامین نیز به دنبال حرکت سه ستون جدید از سپاهیان ایران، پیشنهاد صلحی را به دولت ایران تقدیم کرد.

---

۱. به تحریک سلیمان پاشا والی منطقه بایزید و شیز عده‌ای از ایلات ایران از جمله سیبکی به سرپرستی حیدرانلو به بخش ارمنی نشین عثمانی کوچانده شدند.

۲. این لشکرکشی در معیّت سردار معروف ایرانی حسن‌خان قاجار قزوینی بود.

۳. این خطبه به وسیلهٔ میرزا ابوالقاسم قائم‌مقام خوانده شد.

عهدنامهٔ اول ارزنةالروم (۱۲۳۸ق/۱۸۲۳م)

در اوایل سال ۱۲۳۸ ق/۱۸۲۳ م مذاکرات صلح بین دو دولت ایران و عثمانی صورت گرفت و برای اتمام برخوردها و جنگ‌های متعدد، عهدنامه‌ای در یک مقدمه، هفت ماده و یک خاتمه توسط نمایندگان ایران و عثمانی یعنی میرزا تقی‌خان فراهانی و محمد امین رئوف به توافق رسید. این توافق‌نامه به دو زبان فارسی و ترکی در ذیقعدهٔ ۱۲۳۸ قمری به امضاء سلطان محمودخان و در ربیع‌الثانی ۱۲۳۹ قمری به امضاء فتحعلی‌شاه رسید.

مفاد عهدنامهٔ اول ارزنةالروم پس از مقدمه به شرح ذیل بود:

مادهٔ اول: دولتین علیّتین را در امور داخله با یکدیگر مداخله نیست. فیمابعد از جانب بغداد و کردستان مداخله جایز نداشته، از جمله محالی که از توجیهات، سخافات و کردستان داخل حدود می‌باشد، سبباً من الاسباب و جمعاً من‌الوجوه از طرف دولت علّیهٔ ایران مداخله و تجاوز و تعرض در متصرفین سابق و لاحق تصاحب نشود و در حوالی مذکوره اگر از اهالی طرفین به ییلاق و قشلاق عبور نمایند، در باب مرسومات عادیهٔ ییلاقی و قشلاقی و سایر دعاوی که وقوع یابد مابین وکلای نواب ولیعهد ایران و والی بغداد مخابره شده، رفع نمایند که باعث کدورت دو دولت نگردد.

مادهٔ ثانویه: از اهالی ایران کسانی که به کعبه و مدینهٔ مکرمه وسایر بلاد اسلامیه آمد و شد می‌نمایند، مثل حجاج و زوّار و تجّار و متردّدین اهالی بلاد اسلام با آن جماعت مثل اهالی خودشان معامله نمایند و از ایشان دو رمه[1] و سایر وجوه خلاف قانون شرعیه اصلاً چیزی مطالبه نشود وکذالک از زوّار عتبات عالیات مادامی که مال‌التجاره داشته باشند، بر وفق حساب گمرک مطالبه شود و زیاده‌طلب ننمایند و از طرف دولت علیّهٔ ایران نیز با تجّار طرف بهیّهٔ عثمانی و اهالی ایشان بر این وجه معامله نمایند و به مقتضای شرایط سابقه فیما بعد در حق حجاج و تجّار دولت ایران تنفیذ و اجرای شرایط قدیم از جانب وزرای عظام وامیر حاج و میرمیران گرام و سایر ضابطان و حکام دولت علّیهٔ عثمانی کمال دقت و رعایت شود و از شام شریف الی حرمین محترمین از آنجا به شام شریف از جانب امین صره همایون به معرفت معتمدی معیّن که در میان آن‌هاست، نظارت نماید، و

---

۱. نوعی حق توقف است.

از مخدرات حرم شاهنشاهی و حرم‌های شاهزادگان عظام و سایر اکابر دولت بهیّهٔ ایران که به مکهٔ معظمه و عتبات عالیات می‌روند، فراخور مرتبهٔ ایشان حرمت و اعزاز شود و کذالک در خصوص رسومات گمرک تجّار و اهالی دولت بهیّهٔ ایران مانند دولت علیّهٔ عثمانی معامله شود و از مال تجارت ایشان یک دفعه به قرار یک صد قروش، چهار قروش گمرک گرفته و به دست ایشان تذکره داده، مادامی که از دست ایشان به دست دیگری منتقل نشده، مکرر از ایشان گمرک نگیرند. تجّار ایران چوپوق شیراز که به دارالسعاده می آورند، در بیع و شرای آن اعذار نباشد که به هر کس بخواهند، بیع نمایند و با تجّار و تبعه و اهالی دولتین علیتین که به ممالک خانقین آمد و شد می‌نمایند، به مقتضای جهةاسلامیه معاملهٔ دوستانه شده از هر ایذاء و اضرار محفوظ باشند.

مادهٔ ثالثه: آنچه از عشیرهٔ حیدرانلو و سیبکی متنازع فیها بوده، و امروزه در خاک عثمانی ساکن می‌باشند، مادامی که در سمت آن‌هاست اگر به حدود ممالک ایران تجاوز کرده، خسارت رسانند، سرحد داران در منع و تربیت ایشان دقت نمایند و اگر از تجاوز و خسارات دست برندارند، و از جانب سرحد دار منع ایشان نشود، از تصاحب ایشان به رضا و اختیار خود به جانب ایران بگذرند، دولت عثمانی ایشان را منع و تصاحب نکند و بعد از آنکه به طرف دولت بهیّهٔ ایران گذرند، بعد اگر به خاک عثمانی بیایند، قطعاً تصاحب و قبول ایشان نشود و در صورتی که ایشان به طرف ایران بگذرند و آن وقت از حدود عثمانیه تجاوز کرده، خسارت بزنند، سرحدنشینان دولت علیّهٔ ایران در منع و تجاوز ایشان دقت نمایند.

مادهٔ رابعه: به موجب شرط قدیم فراری‌های دولتین از طرفین تصاحب نشود و کذالک از جمله عشایر و ایلات هر کس که بعد از این تاریخ از دولت عثمانی به دولت فخیمهٔ ایران و از دولت بهیّهٔ ایران به دولت علیّهٔ عثمانی بگذرد، باید آن گذشتگان تصاحب نشود.

مادهٔ خامسه: آنچه از دارالسلطنه و سایر ممالک عثمانی اموال تجّار ایران موافق شرع و دفتر محفوظ نگاه داشته شده است، از تاریخ این تمسّک در ظرف شصت روز در هر محلی که باشد به موجب دفاتر مرقومه و معرفت شرع و معتمد دولت ایران به صاحبان آن‌ها تسلیم شود، برای اموال محفوظه آنچه در اثنای وقوع عداوت از حجاج و تجّار و سایر اهالی ایران که در ممالک عثمانی بعضی ضابطان جبراً از بعضی گرفته باشند، بعد

از افاده و اظهار دولت علیّهٔ ایران از دولت عثمانی فرمان بر طبق همان افاده به عهدهٔ وکیل آن‌ها در هر محل صادرشود و بعد از اثبات شرعی گرفته، تسلیم نمایند.

مادهٔ سادسه: در ممالک دولت علیّهٔ عثمانی از اهالی ممالک طرفین کسانی که فوت می‌شوند اگر وارث و وصی شرعی نداشته باشند، مأمورین بیت‌المال ترکهٔ همان متوفی را به معرفت شرع دفتری کرده، به ثبت وسجل شرعی رسانند و آن مال به عینه در محل امن تا مدت یک سال حفظ نمایند تا وراث و وکیل شرعی آن آمده به موجب ثبت و سجل شرعیه اشیاء متروکه تسلیم شود و رسوم عاریه وکرایهٔ حمل اشیاء راگرفته باشد و آن اشیاء اگر در مدت مذکوره حریق و تلف شود، ادعای آن نشود، و اگر در مدت مزبور وصی نرسد، ترکهٔ محفوظ را مأمورین بیت‌المال با اطلاع معتمد دولت ایران فروخته، ثمن آن را حفظ نمایند.

مادهٔ سابعه: به موجب شرط سابقه برای تأیید دوستی و مودّت در هر سه ساله، یک نفر از دولتین در طرفین علیتین معتکف و مقیم باشند واز تبعهٔ دولتین علیتین که در اثنای حرب به طرفین گذشته‌اند، درحق ایشان بنا به حرمت مصالحهٔ خیریهٔ سیاست این اسائت نشود.

خاتمهٔ آنچه از اسامی و شرایط و مواد که در فوق مذکور شد، بر منوال محرره که بالمذاکره قرار داده شد و از طرفین قبول گشته، ادعای منهوبه الضعات و تضمین و مصارف جزئیه از جانبین دولتین علیتین بر وفق عادت تصدیق نامه‌ها مبادله شده، از تاریخ این تمسک الی مدت شصت روز در رأس حدود دولتین به یکدیگر ملاقات کرده، به آستانهٔ دولتین ایصال و تسلیم شود و به این وجه عقد و تجدید این مصالحهٔ خیریه به مسألهٔ حقیقیه از تاریخ تمسک معتبره مرعی و معتبر گشته و از هر جهت نایرهٔ کدورت و خصومت منتفی بوده و منافی دوستی و خلاف این عهود و شروط معقودهٔ مربوطه از جانبین و وضع و حرکتی و معامله جایز ندارند و از جانب جناب وکیل مشارالیه نظر به رخصت کامله از جانب دولت عثمانی در این تاریخ یک هزار و دویست و سی و هشت یوم یکشنبه نوزدهم شهر ذیقعده الحرام این تمسک ممهور و ممضی‌الخاتمه بالخیر و السعاده والحمدالله اولاً و آخراً و ظاهر تحریراً فی شهر ربیع‌الثانی سنهٔ یک هزار و

دویست و سی و نه[۱]

مفاد این عهدنامه، مبتنی بر همان قرارداد سال ۱۱۵۹ ق نادرشاه با دولت عثمانی بود. از جمله مسألهٔ محدودهٔ مرزی ایران، به روشنی مشخص نگردید، به طوری که بعدها همین امر موجبات برخوردهای دیگری را نیز پدید آورد.

عهدنامهٔ دوم ارزنةالروم (۱۲۶۳ق/۱۸۴۷م)

در اواخر حکومت محمدشاه قاجار، روند برخوردهای موجود شدت گرفت. غارت یکی از قافله‌های تجاری و زیارتی ایران، و حملهٔ بغدادیان به محمره توسط علی رضا پاشا در ۲۳ رجب ۱۲۵۴ هجری قمری و غارت آن شهر، دستور کشتار شیعیان در کربلا، مناسبات ایران و عثمانی را بسیار تیره کرد و فقط با مداخلهٔ دولت‌های روسیه و انگلستان، این امکان پیش آمد که مجدداً در شهر ارزنةالروم، بر عهدنامهٔ قبلی تأیید شود. نمایندهٔ ایران برای این مذاکرات مجدد، ابتدا میرزا سید جعفرخان مهندس باشی بود،[۲] که وی به علت بیماری شدید و توقفش در تبریز، به انجام این مأموریت موفق نشد میرزا تقی‌خان فراهانی (وزیر نظام آذربایجان) ریاست این هیأت را بر عهده گرفت. نمایندهٔ دولت عثمانی نیز انور افندی بود. نمایندهٔ دولت روس دنس و نمایندگان دولت انگلیس ویلیامز فرانت و کرزن، همگی از افسران ارشد دو دولت بودند. اگرچه این مذاکرات سه سال طول کشید، موافقت‌های بعدی مسألهٔ مرزی را به روشنی حل نکرد. نتیجهٔ این مذاکرات سرانجام در ۱۶ جمادی الثانی ۱۲۶۳ ق/ ۳ ژوئن ۱۸۴۷ م دومین عهدنامهٔ ارزنةالروم بین محمد شاه و سلطان عبدالحمید اول (۱۲۷۷-۱۲۵۵ ق/ ۱۸۶۰-۱۸۳۹ م) توسط نمایندگان به امضاء رسید. علاوه بر آن یک فقره سؤالات نیز بین دولت عثمانی و ایران مطرح گردید که در ضمیمهٔ عهدنامهٔ دوم ثبت شده است.

---

۱. محمود فرهاد معتمد: ***تاریخ روابط سیاسی ایران و عثمانی*** (تهران، بی‌تا)، ج ۲، ص ۳۶-۳۲.

۲. میرزا سید جعفرخان قبلاً لقب «مشیرالملکی» داشت و لقب «مشیرالدوله» را نیز بعد از آن دریافت کرد. وی مدت مدیدی سفیر ایران در استانبول بود مشیرالدوله در سال ۱۲۵۴ ق/۱۸۳۸ م نیز به اتفاق حسین‌خان آجودان باشی مأمور دربار انگلیس، فرانسه و اتریش بود و در سر راه، مشیرالدوله ملاقاتی نیز با سلطان محمودخان ثانی (۱۲۵۵-۱۲۲۳ ق) داشت و بر سر مسألهٔ محمّره و خسارت آن شهر توسط پاشای بغداد مذاکره کرد. این مذاکرات بدون نتیجه ماند. علی اصغر شمیم، ***ایران در دورهٔ سلطنت قاجار*** (تهران ۱۳۲۴)، ص ۱۵۳ و بعد.

متن عهدنامهٔ دوم ارزنةالروم چنین است:

فقرهٔ اول: دولتین اسلام قرار می‌دهند که مطلوبات نقدیهٔ طرفین را که تا به حال از یکدیگر ادعا می‌کردند، کلّها ترک کنند ولکن به این قرار به مقاولات تسویهٔ مخصوصه مندرجه در فقرهٔ چهارم خللی راه نیابد.

فقرهٔ دوم: دولت ایران تعهد می‌کنند که جمیع اراضی بسیطه ولایت زهاب یعنی اراضی جانب غربی آن را به دولت عثمانی ترک کنند ودولت عثمانی نیز تعهد می‌کنند که جانب شرقی ولایت زهاب یعنی جمیع اراضی جبالیه آن را مع درهٔ کرند به دولت ایران ترک کنند و دولت ایران قویاً تعهد می‌کنند که در حق شهر و ولایت سلیمانیه از هر گونه ادعا صرف‌نظر کرده، به حق تملکی که دولت عثمانیه در ولایت مذکور دارد. موقتاً من الاوقات یک طور دخل و تعرض ننمایند و دولت عثمانیه نیز قویاً تعهد می‌کنند که شهر و بندر محمره و جزیره‌الخفر و لنگرگاه و هم اراضی شرقی یعنی جانب یسار شط‌العرب را که در تصرّف عشایر متعلقهٔ معروفهٔ ایران است، به ملکیت در تصرف ایران باشد و علاوه بر این حق خواهند داشت که کشتی‌های ایران را به آزادی تمام از محلی که شط‌العرب به بحر منصب می‌شود، تا موضع‌التحاق حدود طرفین در شهر مذکور آمد و رفت نمایند.

فقرهٔ سیم: دولتین متعاهدین تعهد می‌کنند که به این معاهدهٔ حاضره و سایر ادعاشان را در حق اراضی ترک کرده از دو جانب بلا تأخیر، مهندسین و مأمورین را تعیین نموده، برای اینکه مطابق مادهٔ سابقه حدود دولتین را قطع نمایند.

فقرهٔ چهارم: طرفین قرار داده‌اند که خساراتی که بعد از قبول اخطارات دوستانهٔ دو دولت بزرگ واسطه که در شهر جمادی‌الاولی سنهٔ یک هزار و دویست و شصت و یک تبلیغ و تحریر شده، به طرفین واقع شده و هم رسومات مراعی از سالی که تأخیر افتاده برای اینکه مسائل آن‌ها از روی عدالت فصل و احقاق شود، از دو جانب بلاتأخیر مأمورین را تعیین نمایند.

فقرهٔ پنجم: دولت عثمانی وعده می‌کند که شاهزادگان فراری ایران را در بروسه [بورسه] اقامت داده و غیبت آن‌ها از محل مذکوره و مراودهٔ مخفیانه آن‌ها را به ایران رخصت ندهد و از طرف دولتین علیّتین تعهد می‌شود که سایر فراری‌ها به موجب معاهدهٔ ارزنةالروم عموماً رد شوند.

فقرهٔ ششم: تجّار ایران رسم گمرک، اموال تجارت خود را موافق قیمت حالیهٔ جاریه اموال مذکوره نقداً یا جنساً به وجهی که در عهدنامهٔ منعقدهٔ ارزنةالروم در سنهٔ هزار و دویست و سی و هشت در مادهٔ ششم که دایر به تجارت است، مسطور شده، ادا کنند و از مبلغی که در عهدنامهٔ مذکور تعیین شده، زیاده وجهی مطالبه نشود.
فقرهٔ هفتم: دولت عثمانی وعده می‌کند که به موجب عهدنامه‌های سابقه، امتیازاتی که لازم باشد در حق زوّار ایرانی اجرا دارد تا از هر نوع تعدّیات بری بوده بتوانند به کمال امنیت محل‌های مبارکه را که در ممالک عثمانی است زیارت کنند و همچنین تعهد می‌کنند که به مراد استحکام و تأکید روابط دوستی و اتحاد که لازم است فیمابین دو دولت اسلام و تبعهٔ طرفین برقرار باشد، مناسب‌ترین وسایل را استحصال نمایند تا چنان که زوّار ایرانیّه در ممالک دولت عثمانیّه به جمیع امتیازات نایل می‌باشند، سایر تبعهٔ ایرانیّه نیز از امتیازات مذکوره بهره‌ور بوده، خواه در تجارت و خواه در معاملهٔ سایر از هر نوع ظلم و تعدی و بی‌حرمتی محفوظ باشند و علاوه بر این بالیوزهایی که از طرف دولت ایران برای منافع تجارت و حمایت تبعهٔ تجّار ایرانیّه به جمیع محل‌های ممالک عثمانیه که لازم باشد، نصب و تعیین شود، به غیر از مکهٔ مکرّمه و مدینهٔ منوّره.

دولت عثمانیّه قبول می‌نماید و وعده می‌کند که کافّهٔ امتیازاتی که شایستهٔ منصب و مأموریت بالیوزهای مذکوره باشد و در حق قنسول‌های سایر دول متحابه جاری می‌شود، در حق آن‌ها نیز جاری شود و نیز دولت ایران تعهد می‌کند که بالیوزهایی که از طرف دولت عثمانیه به جمیع محل‌های ممالک ایرانیه که لازم بیاید نصب و تعیین شود، در حق آن‌ها و در حق تبعهٔ تجّار دولت عثمانیّه که در ممالک ایران آمد و شد می‌کنند، معاملهٔ متقابله را کاملاً اجری دارد.

فقرهٔ هشتم: دولتین علیّتین اسلام تعهد می‌کنند که برای دفع و رفع و منع غارت، و سرقت عشایر و قبایلی که در سرحد می‌باشند، تدابیر لازمه اتخاذ و اجری کنند و به همین خصوص در محل‌های مناسب عسکر اقامت خواهند داد.

دولتین علیّتین تعهد می‌کنند که از عهدهٔ هر نوع حرکات تجاوزیه مثل غصب و غارت و قتل که در اراضی یکدیگر وقوع بیابد، برآیند یا قرار داده‌اند عشایری که متنازع فیه می‌باشند و صاحب آن‌ها معلوم نیست. به خصوص انتخاب و تعیین کردن محلی که بعد

از این دائماً اقامت خواهند کرد، یک دفعه به ارادهٔ اختیار خودشان حواله شود و عشایری که تبعیّت آن‌ها معلوم است، جبراً به اراضی دولت متبوعهٔ آن‌ها داخل شوند.

فقرهٔ نهم: جمیع مواد و فصول معاهدات سابقه، خصوص معاهده‌ای که در سنهٔ هزار و دویست و شی و هشت در ارزنةالروم منعقد شده که به خصوصه به این معاهدهٔ حاضره الغاء و تغییر نشده مثل اینکه کلمه به کلمه در این صحیفه مندرج شده باشد، کافّهٔ احکام و قوت آن ابقا شده است و فیمابین دو دولت علیّه قرار داده شده است و بعد از مبادلهٔ این معاهدهٔ در ظرف دو ماه یا کمتر مدتی از جانب دولتین قبول و امضاء شده، تصدیق نامه‌های آن را مبادله خواهند کرد و کان ذلک فی الیوم سادس عشر من شهر جمادی‌الثانیه سنهٔ هزار و دویست و شصت و سه.[1]

بر اساس این توافق، در واقع طبق مادهٔ دوم آن، دولت ایران از ادعای خود نسبت به خسارت صرف نظر کرد و دولت عثمانی مالکیت ایران بر محمره، جزیره‌الخفر و برخی از نواحی ساحل چپ شط‌العرب را به رسمیت می‌شناخت، بر اساس همین ماده ایران از ادعای خود در مورد سلیمانیه صرف‌نظر می‌کرد و منطقهٔ زهاب بین هر دو دولت تقسیم می‌شد.[2]

در مادهٔ سوم و آنچه که در آن مهم بود، مسألهٔ تحدید حدود هر دو کشور با توجه به مادهٔ دو و با همکاری مأموران مختار هر دو کشور بود. مرز آبی در شطّ‌العرب و مسألهٔ کشتیرانی از جمله مواردی بود که چنانچه بدان دقت بیشتری می‌شد، مشکلات مرزی آتی را به وجود نمی‌آورد. سرانجام در مادهٔ هفتم موضوع دیگری که همواره در اختلافات ایران و عراق تأثیر زیاد گذشته بود، یعنی مسألهٔ مسافران و زائران ایرانی مطرح گردید و حقوق آنان از جانب دولت عثمانی محفوظ شناخته شد. مادهٔ نهم نیز بار دیگر به توافق‌نامه‌های قبلی مبنی بر مسألهٔ مرزی ایران تأکید گزارده بود، ضمن آنکه در قراردادهای قبلی، مفاد مربوط به امور مرزی کماکان اعتبار داشت.

در ربیع‌الاول همان سال، هنگامی که میرزا محمدعلی‌خان شیرازی (معاون اول

---

۱. سید جعفرخان مهندس‌باشی: ***رسالهٔ تحقیقات سرحدیه***، به کوشش محمد مشیری (تهران ۱۳۴۸)، ص ۴۴-۴۳.

۲. نواحی کوهستانی در شرق زهاب متعلق به ایران و ناحیهٔ جلگه‌دار و غرب آن متعلق به عثمانی شد.

وزارت امور خارجهٔ ایران) از جانب محمدشاه برای مذاکراتی عازم پاریس بود و در قسطنطنیه (استانبول) توقف داشت، برخی از مفاد همین عهدنامه مورد تردید بزرگان عثمانی، روس و انگلیس قرارگرفت و چهار سؤال از دولت ایران مطرح شد و به گونه‌ای برخی ازمفاد عهدنامه مورد شک قرار گرفت، و میرزا محمد علی‌خان شیرازی نیز این موارد تردید را (به عنوان تأیید) به نمایندگی ایران (بدون مجوز) امضاء کرد.[۱] بازگشت میرزا محمد هم زمان بامرگ محمدشاه و روی کار آمدن ناصرالدین شاه بود و در ایام میرزاتقی‌خان وزیر نظام با لقب امیرکبیر، صدارت ایران را بر عهده داشت. امیرکبیر این بار میرزا جعفرخان مشیرالدوله را برای مذاکره و حل مشکلات در کمیسیون مختلط مرزی عازم عثمانی کرد (۱۲۶۵ق/۱۸۴۹م)، مشیرالدوله ابتدا به بغداد و از آنجا در معیّت نمایندگان روس و انگلیس عازم محمره شد و با تأخیر به آنجا رسید (۱۲ ربیع الاول ۱۲۶۶ق).

در محمره نیز به علت بهانه‌های درویش پاشا نمایندهٔ عثمانی مشکلات فراوان در امر مذاکرات و تحدید حدود ایران پیش آمد و سرانجام در سال ۱۲۶۷ق طبق دستور جدید دولت ایران، مشیرالدوله تعیین خطوط مرزی را از ناحیهٔ زهاب شروع کرد. با مرگ امیرکبیر و عدم توافق بیشتر، این مذاکرات بدانجا رسید که بالاخره بهتر است از کوه آغری کوچک (آرارات) تا شط‌العرب نقشه‌برداری کرد و مرز را از روی نقشه تعیین کرد که البته این امر مورد موافقت درویش پاشا قرار نگرفت و مشیرالدوله بدون نتیجه به تهران برگشت، اما نمایندگان روس و انگلیس به کار نقشه‌برداری ادامه دادند. نتیجهٔ کار مهندسان و نقشه‌برداران هر دو دولت در دو نسخه در سال ۱۲۶۸ق/۱۸۵۲م به ایران و دولت عثمانی تسلیم شد.

در سال ۱۲۷۰ق/۱۸۵۴م دولت روس در صدد حمله به کشور عثمانی بر آمد و به همین سبب سفیر روسیه در ایران پرنس دالگورکی (Dalgourki) مأمور مذاکره با ناصرالدین شاه بر ضد دولت عثمانی شد. ناصرالدین شاه به دلایل سیاسی و مخالفت با انگلیس و فرانسه که از عثمانی حمایت می‌کردند، پیشنهاد روسیه را پذیرفت. براساس این پیشنهاد، دولت ایران می‌بایست در دو جبهه، یکی بایزید و ارزنة‌الروم، و دیگری

۱. علی اصغر شمیم، همان منبع ص ۱۵۹.

بغداد قوای زیادی متمرکز کند و در صورت لزوم به کربلا، نجف و قطور حمله کند و نواحی مرزی را به تصرف خود در آورد. اگر چه این توافق به علت آگاهی سفیر عثمانی از نیّات سفیر روس به مرحلهٔ عمل نهایی نرسید، و دخالت میرزا آقاخان نوری صدراعظم را باعث گردید، اما سرانجام با تأخیر، ناصرالدین شاه فرمان تدارکات جنگی در غرب کشور را صادر کرد. این فرمان، دولت انگلیس را به تکاپوی بیشتر برانگیخت و سفیر جدیدی به ایران گسیل داشت. نتیجهٔ فعالیت او، انصراف شاه از اتحاد با روسیه بر ضد عثمانی بود.

مدت‌ها بعد مجدداً در استانبول هیأتی به نمایندگی میرزا محسن‌خان مشیرالدوله (معین‌الملک سابق)[۱] و میرزا محب علی‌خان ناظم‌الملک با نمایندهٔ عثمانی به مذاکره پرداختند، اما به علت پافشاری دولت عثمانی بر دعاوی قبلی، بدون نتیجه پایان گرفت.

دولت روس و انگلیس با وجود مشکلات داخلی خود، مسأله اختلافات مرزی بین ایران و عثمانی را دنبال می‌کردند. شاید بهترین مثال، نامهٔ وزیر مختار روس در استانبول به وزیر امور خارجهٔ کشور خود است که جزییات و نیز نحوهٔ بررسی و حل آن را مورد تجزیه و تحلیل قرار می‌دهد.[۲]

در سال ۱۲۹۱ ق/۱۸۷۴ م به دنبال حملهٔ چندین قشون عثمانی به نواحی مرزی ایران در حوالی سلیمانیه و خانقین، مأمور عالی رتبهٔ ایران در کرمانشاه طی تلگرافی مراتب مزبور را به تهران گزارش می‌دهد و در آن قید می‌کند که به علت "اقتضای تکالیف" با ایلچی انگلیس بر سر این مسأله مذاکراتی صورت می‌گیرد.[۳] همین مسأله باب مذاکراتی چند با وزیر مختار وقت عثمانی در ایران، نجیب افندی[۴] را بازکرد. نامه‌های متعددی در همین رابطه، بین میرزا حسین‌خان مشیرالدوله (وزیر امور خارجهٔ ایران) و ناصرالدین شاه و وزیرمختار عثمانی رد و بدل شد که همگی حاکی از شکایات ایران در مورد تجاوزات مرزی بود[۵] به دنبال مطرح شدن مشکلات مرزی ایران وزرای مختار روس و

---

۱. میرزا محسن مشیرالدوله، بعدها وزیر مختار ایران در عثمانی شد.

۲. برای آگاهی از مفاد نامه رجوع شد و به محمود فرهاد معتمد، همان منبع، ص ۵۲ و بعد.

۳. همان منبع، ۵۴ و ۵۵.

۴. نجیب افندی از سال ۱۲۹۰ تا ۱۲۹۴ قمری، منصب وزیرمختار عثمانی در ایران را داشت.

۵. برخی از این نامه‌ها منتشر شده است. رجوع شود به کتاب محمود فرهاد معتمد، همان منبع، ص ۵۶ و ۷۰ و ←

انگلیس بار دیگر مستقیماً تداوم مذاکرات براساس عهدنامهٔ ارزنةالروم را تأکید کردند و تامسون وزیر مختار انگلیس، نامه‌ای به وزیر امور خارجهٔ ایران در همین رابطه ارسال داشت.[۱]

طی سال‌های بعد، دولت روسیه، خود درگیر اختلافات شدید منطقه‌ای با دولت عثمانی شد، و به دنبال تظاهرات مناطق مرزی، رسماً وارد جنگ با عثمانی شد. این برخوردها، تقریباً هم‌زمان با مشکلات داخلی دولت عثمانی و تعویض حکومت از سلطان عبدالعزیز، به سلطان مراد و سرانجام به سلطان عبدالحمید شد. مناطق مورد اختلاف برخی از بخش‌های جنوبی بالکان، هرزگوین و بسنی و بالاخره شهر صوفیه و ارزنةالروم و نیز مسائل مذهبی بود. سرانجام با دخالت دولت انگلیس و اتریش و آلمان به این جنگ روس و عثمانی خاتمه داده شد و هر دو دولت در سال ۱۲۹۵ ق/۱۸۷۸ م در آلمان عهدنامه‌ای در ۶۴ ماده امضا کردند که به عهدنامهٔ برلین معروف است. مادهٔ ۶۰ این عهدنامه براساس توافق‌های قبلی روس و انگلیس در گذشته، شهر قطور را به ایران واگذار می‌کند. واگذاری ناحیهٔ قطور به ایران، اکنون پس از گذشت سه دهه مورد موافقت کامل دولت انگلیس نبود و انگلستان اصرار داشت که دولت ایران، منطقهٔ دیگری را به جای قطور قبول کند و به همین سبب نیز مکاتبه‌ای از جانب وزیر امور خارجهٔ ایران، میرزا حسین مشیرالدوله صورت گرفت، اما سرانجام ناحیهٔ قطور به ایران مسترد گردید.

مسائل و مشکلات مرزی ایران تا اواخر حکومت مظفرالدین شاه و استقرار مشروطیت باقی ماند. دگرگونی‌های سیاسی و اجتماعی اوایل قرن بیستم میلادی در ایران و عثمانی بعدها باعث گردید که کمیسیون‌های تحدید حدود ایران مجدداً مذاکرات خود با عثمانی را تداوم بخشند.

در سال ۱۳۳۲ ق/۱۹۱۴ م سرانجام نمایندگان چهار دولت، اختلافات مرزی ایران و عثمانی را فیصله دادند و کوتاه قبل از جنگ جهانی اول مرز قطعی بین ایران و عثمانی تعیین گردید، اما مرز آبی بین دو کشور و منطقهٔ شط‌العرب لاینحل باقی ماند تا آنکه دولت عثمانی تجزیه شد و دولت جدیدالتأسیس عراق به مجمع اتفاق ملل واگذار گردید و این امر در این مقطع به نفع ایران خاتمه یافت.

---

۱. همان منبع، ص ۷۶.

← صفحات دیگر.

۴. روابط ایران و فرانسه

پیشینهٔ روابط ایران با فرانسه به دوران صفویه باز می‌گردد. از سقوط صفویه تا روی کار آمدن قاجاریه، بین ایران و فرانسه رابطهٔ چندانی برقرار نبود. در دوران افشار و زند تماس دو کشور با بی ثباتی اوضاع سیاسی و داخلی ایران به حداقل خود رسید. در دوران قاجار بار دیگر فعالیت‌هایی برای برقراری روابط از هم گسیختهٔ دو کشور آغاز شد.[۱]

آغامحمدخان قاجار که در سال ۱۲۱۱ قمری در تهران تاجگذاری کرد مؤسس سلسله‌ای است که با پیدائی آن، عصری جدید در ایران آغاز می‌شود و ایران به دوران تلخ و اسارت بار وابستگی و به گونه‌ای نیمه مستعمره گام می‌نهد. در دورهٔ سلطنت آغامحمدخان قاجار برای ایجاد روابط سیاسی و تجاری هیأتی فرانسوی از استانبول به تهران آمد، سپس در ۱۲۱۵ق/۱۸۰۱م یک نفر تاجر ارمنی حامل مکاتبات رسمی از طرف دولت فرانسه با کمک «روسو Rossou» کنسول آن دولت در بغداد به ایران وارد شد. ولی چون در تهران کسی نتوانست این نامه‌ها را بخواند اقدام «روسو» بی‌نتیجه ماند، لیکن دربار تهران بدین وسیله از ورود قریب‌الوقوع نمایندگان دولت فرانسه اطلاع حاصل کرد.

یک سال بعد از اقدام «روسو»، معاهدهٔ «آمین Amiens» در تاریخ ۲۷ شوال ۱۲۱۶/۲ مارس ۱۸۰۲ به امضاء رسید. این معاهده دولت عثمانی را ملزم می‌ساخت که با دولت فرانسه قراردادی راجع به بغازها منعقد سازد، به همین سبب مطابق معاهده‌ای که در تاریخ ۱۴ صفر ۱۲۱۷ق/۲۷ ژوئن ۱۸۰۲م میان دولت‌های عثمانی و فرانسه به امضاء

---

۱. برای آگاهی بیشتر از روابط ایران و فرانسه رجوع شود به: علی‌اکبر بینا: ***تاریخ سیاسی و دیپلماسی ایران از گناباد تا ترکمن‌چای***، (تهران، دانشگاه تهران، ۱۳۲۷)، ج ۱؛ عباس میرزا اعتضادالدوله (ترجمه و تألیف): ***تاریخ روابط ایران و ناپلئون***، (تهران، زرین، ۱۳۶۳)؛ غفاری، ابوالحسن: ***تاریخ روابط ایران و فرانسه، از ترور ناصرالدین شاه تا جنگ جهانی اول***، (۱۳۳۳-۱۳۱۱ق) (تهران، مرکز نشر دانشگاهی، ۱۳۶۸)؛ محمدعلی مهمید: ***پژوهشی در تاریخ دیپلماسی ایران***، (تهران، میترا، ۱۳۶۱)؛ هوشنگ مهدوی، عبدالرضا: ***تاریخ روابط خارجی ایران*** (تهران، سیمرغ، ۱۳۵۵)، سیف‌الله وحیدیه: ***قراردادهای ایران در دوران قاجاریه***، (تهران، عطائی، ۱۳۶۲).

رسید، بغازها برای عبور کشتی‌های فرانسوی آزاد شد.

از جانب ناپلئون فردی به نام «روفن Ruffin» مأموریت یافت کنسولگری مشرق را دایر کند. یکی از تجّار فرانسوی مقیم قسطنطنیه به نام «اسکالن Escalon» و «روسو»[۱] قبلاً توجه ناپلئون را نسبت به ایران جلب کرده بودند. این دو نفر مخصوصاً متذکر شده بودند که این کشور به مناسبت همسایه بودن با هندوستان تا چه حد ممکن است برای مغلوب ساختن دولت انگلستان در یکی از مهم‌ترین مستعمراتش مؤثر واقع شود.

جنگ بی‌ثمر و بی‌نتیجه‌ای برای ایران آغاز شد. اشغال ناگهانی اراضی ایران از طرف سپاهیان روس و بی اعتنائی کمپانی هند شرقی انگلیسی نسبت به ایران، نزدیکی ایران و فرانسه را ممکن ساخت. از طرفی اختلاف میان انگلیس و روسیه در زمان «پل اول» دیری نپائید. الکساندر اول، تزار جدید، نیز پس از جلوس بر تخت امپراتوری روسیه، بی‌درنگ به تجدید روابط دیپلماسی با انگلیس اقدام کرد. وی در سال ۱۸۰۵ م با انگلیس و اتریش علیه امپراتوری ناپلئون متحد شد.

فتحعلی شاه فرصت را غنیمت شمرده و تصمیم گرفت که کمک ناپلئون را بر ضد دولت روسیهٔ تزاری جلب کند. دولت ایران قبلاً دست به جانب دولت انگلستان دراز کرده وکمک و مساعدت آن را خواسته بود. دولت انگلیس در برابر مساعدت، واگذاری بنادر بحر خزر و هرمز و بوشهر در خلیج‌فارس را می‌خواست. در مقابل توقعات فوق‌العاده سنگین و غیرقابل قبول دولت انگلستان، دولت ایران از درخواست مساعدت صرف‌نظر کرد و توجه خود را به طرف دولت فرانسه معطوف داشت.[۲]

در سال ۱۲۱۹ ق/۱۸۰۴ م هنگام لشکرکشی فتحعلی شاه به «ایروان» با «داود» خلیفه ارامنهٔ «اوچ کلیسا» [اچمیاذین] واقع در نزدیکی ایروان و حوالی رود ارس ملاقات کرد و از او اطلاعات مختصری راجع به ناپلئون به دست آورد.[۳] در رمضان ۱۲۱۹ ق/دسامبر

۱. پدر «روسو» نیز جزو هیأت مأمورینی بود که «مجمع مستعمرات فرانسه» در هند، در تاریخ ۱۱۸۳ ق/۱۷۶۹ م نزد کریم خان زند به ایران فرستاده بود و اطلاعات جامعی در مورد ایران به وزارت خارجه ارسال داشته بود.

۲. کنت آلفرد دوگاردان: ***مأموریت ژنرال گاردان در ایران***، ترجمهٔ عباس اقبال (تهران انتشارات نگاه ۱۳۶۲)، ص ۱۲ و بعد.

۳. برای آگاهی پیرامون اطلاعات فتحعلی شاه از ناپلئون رجوع کنید به: ***مأموریت ژنرال گاردان در ایران*** ص ۱۴ ←

۱۸۰۴ م فتحعلی شاه نامه‌ای مبنی بر علاقهٔ خود به عقد اتحاد به ناپلئون نوشت. نامه به وسیلهٔ «مارشال برونه Brune» سفیر فرانسه ترجمه و در آخر شوال ۱۲۱۹ ق/ اوایل فوریهٔ ۱۸۰۵ م به ناپلئون داده شد.[۱]

دولت فرانسه پس از دریافت نامهٔ فتحعلی شاه مصمم شد که دو هیأت به طرف ایران اعزام دارد. سرپرستی یکی از این هیأت‌ها به «آمادژوبر Amédée Jaubert» منشی و مترجم زبان‌های شرقی و دیگری به سروان «رومیو Romieu» سپرده شد. دولت فرانسه مخصوصاً به نمایندگان خود دستور داد قبلاً به قسطنطنیه روند و از آنجا بدون آنکه کسی از مأموریت و مقصد آنان اطلاع حاصل کند به سوی ایران عزیمت کنند. قبل از رسیدن نمایندگان فرانسه به تهران «هارفورد جونز» از موضوع مأموریت آنان مطلع شده بود. «اوانس پیتکاران» یکی از جاسوسان ارمنی انگلستان از تبریز مقرّ حکومت عباس میرزا به نمایندهٔ دولت انگلستان در بغداد چنین اطلاع داد:

> *دو نفر سفیر از طرف دولت فرانسه قریباً به تهران خواهند رفت. یکی از طریق قسطنطنیه و دیگری از راه بغداد. میرزا رضاخان که حامل نامه‌های دوستانه است برای انعقاد معاهدهٔ اتحادی با ناپلئون به فرانسه خواهد رفت. من جدیت فوق‌العاده به خرج دادم بلکه رونوشت یکی از پیشنهادها را برای اطلاع شما بیاورم.*[۲]

«پیتکاران» اطلاع خود را از منبع موثق به دست آورده بود، زیرا مواد «معاهدهٔ فین‌کن‌اشتاین» که بعدها میان دولتین ایران و فرانسه به امضاء رسید، شاهد این مدعاست که تشکیلات سری و مکمل جاسوسی دولت انگلستان در ایران، «سرهارفورد جونز» را از کمترین اقدام دولت فرانسه با خبر می‌کرد.

نمایندگان دولت فرانسه در ماه آوریل به قسطنطنیه رسیدند و از طرف «روفن Ruffin» مشاور سفارت فرانسه کمک‌های لازم در حق آنان به عمل آمد. دولت انگلستان که در بغداد از موضوع مسافرت مأموران دولت فرانسه اطلاع حاصل کرده بود، تمام

← و بعد.

۱. برای اطلاع بیشتر از نامه فتحعلی شاه نگاه کنید به: همان منبع، ص ۱۵ و بعد.

۲. نامهٔ مورخ ۱۱ مه ۱۸۰۶ اوانس پیتکاران به سرهارفورد جونز: *آرشیو وزارت امور خارجهٔ انگلیس* به شمارهٔ London. PROP, FO 60 TI.

مساعی خود را برای خنثی کردن اقدامات آنان به کار برد.

نخست «رومیو Romieu» از طریق بغداد حرکت کرد و با برخورد با مشکلات فوق‌العاده زیاد در تاریخ ۲۶ جمادی‌الثانی ۱۲۲۰ق/۲۴ سپتامبر ۱۸۰۵م وارد تهران شد و به خدمت فتحعلی شاه رسید و نامهٔ مورخ ۳۰ مارس ۱۸۰۵م ناپلئون را تسلیم کرد. ناپلئون در جواب نامهٔ فتحعلی شاه می‌نویسد:

... همهٔ مردم همدیگر را لازم دارند. اهالی مشرق هم شجاعت دارند و هم هوش. لیکن بی اطلاعی آن‌ها از بعضی ترقیات جدیده و نبودن دیسیپلین نظام مطیع که مایهٔ ازدیاد قوت قشون است، آن‌ها را در جنگ با مغربی‌ها همیشه عقب انداخته است.

و نصیحت می‌کند:

زینهار! زینهار! از یک مشت تاجری که در هندوستان خرید و فروش جان و مال سلاطین می‌کنند (اشاره به کمپانی انگلیس در هندوستان است) و تو یعنی شاه ایران با شجاعت طبیعی اهالی مملکت، از دست درازی روس جلوگیری بکن.

ولی «رومیو» که بر اثر مشکلات مسافرت و زحمات راه خسته و فرسوده بود، مریض شده و ۱۰ روز پس از ورودش به تهران درگذشت.[۱]

از طرف دیگر «ژوبر» در تاریخ ۲۸ صفر ۱۲۲۰/ ۲۹ مه ۱۸۰۵ به «طرابوزان» رسید و به عنوان تاجری که برای رسیدگی به امور تجاری خود عازم ایران است به طرف «ارزروم» عزیمت کرد ولی انگلیسی‌ها به قصد او پی بردند و بنا به دستور پاشای بایزید، به اتهام جاسوسی محبوس شد و پس از چهار ماه زندانی در نتیجهٔ مداخله و اعتراض

---

۱. دربارهٔ فوت «رومیو»، «روفن» می‌نویسد: بعد از آنکه مریض شد حالش بهم خورد و استفراغ زیادی کرد، زندگی را وداع کرد و می‌گویند که مسموم شده است مترجم او هم به همان ناخوشی مبتلاگردید ولی بعد از مدتی معالجه بهبودی حاصل کرد (به نقل از: **روابط سیاسی ایران و عثمانی**، ص ۴۷.) گاردان نیز در این مورد می‌نویسد: چند روز بعد از ورود «رومیو» غفلتاً مرد و مرگ او را مردم در تهران به دروغ یا راست به تحریکات و جنایات سیاسی منتسب کردند. دربار ایران از این پیش آمد غمگین گردید و نعش او را با احترامات فائقه حرکت داده در قبر کوچکی نزدیک حصار تهران در دویست قدمی دروازهٔ حضرت عبدالعظیم و جنوب شهر به خاک سپردند (به نقل از کتاب: **مأموریت ژنرال گاردان در ایران**، ص ۱/۷).

دولت ایران آزاد شد و در ۱۲۲۱ ق/ مه ۱۸۰۶ م وارد تهران شد و نامه‌های ناپلئون را تقدیم فتحعلی شاه کرد. در این نامه‌ها ناپلئون از برقراری روابط دوستانه صحبت می‌کند و نشان می‌دهد دولت ایران با استفاده از تسلیحات اروپائی در ارتش خود چه قدرتی می‌تواند به دست بیاورد. «ژوبر» از فرط خستگی مسافرت بیمار بود و فتحعلی شاه از ترس اینکه تلف نشود، با عجله «ژوبر» را مرخص کرد. وی اطلاعات مفیدی با خود همراه داشت و در ۱۲۲۱ ق/۱۸۰۶ م وارد پاریس شد و توانسته بود روابط حسنه با دربار تهران برقرار سازد.[۱]

بعد از «ژوبر»، ناپلئون برای تکمیل اطلاعات خود، «ژوانن Joinin»، «دلابلانش de Lablanche» و «بن تان Bontens» افسر مهندس را به ایران فرستاد و هر یک نامه‌هایی از طرف ناپلئون به فتحعلی شاه رسانیدند.

«بن تان» برحسب دستور دربار ایران روانهٔ اردوی عباس میرزا شد تا در جنگ‌های ایران و روسیه زیر فرمان عباس میرزا خدمت کند.

سه روز بعد از این خبر «استیوانف» سفیر روسیه به تهران وارد شد و از طرف دولت روسیه حامل پیشنهاد مصالحه بود. دولت ایران پیشنهادهای «استیوانف» را نپذیرفت و از گرفتن تصمیم در این مورد خودداری کرد. «استیوانف» در تاریخ ۲۷ محرّم ۱۲۲۱ ق/۱۸ آوریل ۱۸۰۶ م تهران را ترک کرد و دولت ایران فوراً «میرزا رضاخان قزوینی» وزیر محمدمیرزا دولتشاه (پسر دوم فتحعلی شاه) را که حامل هدایای گرانبهائی به ارزش ۳۳۲،۶۰۰ فرانک بود[۲] به سفارت به نزد ناپلئون فرستاد تا در مورد اتحاد دو دولت و اتحاد نظامی قراردادی با ناپلئون منعقد سازد. سفیر ایران در قرارگاه «فین کن اشتاین» در پروس شرقی به حضور ناپلئون رسید. این مأموریت به عقد معاهده‌ای بین ایران و فرانسه و فرستادن هیأتی از جانب ناپلئون به ایران منتهی شد.

معاهدهٔ فین‌کن‌اشتاین

این عهدنامه (پیوست شمارهٔ ۱۲) متضمن یک مقدمه و ۱۶ ماده در تاریخ ۲۵ صفر

---

۱. *مأموریت ژنرال گاردان در ایران*، ص ۱۹.

۲. فهرست هدایای تقدیمی از طرف سفیر ایران، به اعلیحضرت امپراتور فرانسه در:
Paris Archives Nationales: found secretaiererie d' Etat consulat et empire A.F.IV. 1696.

۱۲۲۲ ق/۴ مه ۱۸۰۷ م با ناپلئون منعقد ساخت.

خلاصه‌ای از مواد مهم این معاهده عبارت بود از:

۱. تعهدات دولت فرانسه نسبت به دولت ایران:

* ضمانت استقلال ممالک موجودهٔ ایران،

* شناختن حق ایران بر گرجستان،

* وعدهٔ بذل مساعی کامله در مجبور ساختن روسیه به خاک ایـران و گـرجسـتان و دخالت در عقد عهدنامهٔ صلح،

* تعهد تدارک توپ و تفنگ و صاحب منصب و عمله برای ایران به قدر لزوم.

۲. تعهدات دولت ایران در برابر فرانسه:

* قبول اعلان جنگ فوری با انگلیس،

* طرد عموم انگلیسی‌ها از سرزمین ایران،

* بستن ابواب ایران بر روی عموم انگلیسی‌ها،

* اتحاد با افاغنه و برخی قبایل هرات و سکنهٔ دیگر قندهار برای حمله به متصرفات انگلیس در هند،

* دادن راه عبور به یک لشکر از قشون فرانسه از ایران در صورتی که ارادهٔ ناپلئون به لشکرکشی به هندوستان قرار گیرد،

۳. مواد مشترک:

در مادهٔ (۱) قید شده که صلح و دوستی و اتحاد دائم مـیان اعـلیحضرت امـپراتـور فرانسویان، پادشاه ایتالیا و اعلیحضرت امپراتور ایران برقرار خواهد شد. این اتـحاد در عین حال بر ضد دولتین انگلیس و روسیه متوجه است، زیرا در مادهٔ ۹ این معاهده مقرر است در هر جنگی که دولتین انگلستان و روسیه بر ضد دولتین ایران و فرانسـه مـتحد شوند، دولتین فرانسه و ایران نیز متحد خواهند شد و بـلافاصله پس از اعـلام رسـمی جنگ از طرف یکی از دو دولت امضاء کننده که مورد تهدید یا حمله قرار گیرد دو دولت متفقاً بر ضد دشمن مشترک اقدام خواهند کرد.

پس از عقد این معاهده ناپلئون تصمیم گرفت یکی از معتمدین دربار خود سرتیپ «گاردان Gardane» را به ریاست هیأت اعزامی انتخاب و در تاریخ ربیع الاول ۱۲۲۲ ق/

مه ۱۸۰۷ م فرمان حرکت وی به ایران را صادر کرد.[۱]

ناپلئون در دستوری که به تاریخ ۱۲ صفر ۱۲۲۲ ق/۲۲ آوریل ۱۸۰۷ م به وزیر دریاداری امپراتوری داد، تعداد نفرات و مقادیر اسلحه‌ای را که می‌خواهد به ایران بفرستد به شرح زیر تعیین می‌کند:

۴ هزار پیاده،

۱۰ هزار تفنگ:

۵۰ عراده توپ.

ورود هیأت فرانسوی به ایران

ناپلئون همچنین ژنرال سوار «گاردان» را در رأس هیأتی مأمور ایران کرد و حرکت وی را در نامهٔ ۲۰ آوریل به پادشاه ایران اطلاع داد.

با هیأت اعزامی ژنرال گاردان ۱۲ غیرنظامی از این قرار همراه بودند:

* برادر ژنرال گاردان: منشی اوّل سفارت،
* «روسو» پسر روسو: منشی دوّم سفارت که در بغداد بود و مأمور تهران شد،
* لاژار Lajard: منشی سوّم سفارت،
* ژوانن Joinin: مترجم اوّل که در تهران بود،
* آندریا نرسیا Andrea Nerciat: مترجم دوم سفارت و در این تاریخ با «بن تان» در اردوی عباس میرزا به سر می‌برد،
* ژوانار Joinnard: وابستهٔ فرهنگی،
* تان کوانی Tancoinge: از شاگردان مدرسهٔ السنهٔ قسطنطنیه، از همراهان هیأت،
* «اسکالن» پسر اسکالن با سمت مترجمی،
* دوپره Dupre: پسر «دوپره» به عنوان مترجم به همراهی «تره زل» مهندس جغرافیا،
* دکتر سالواتوری، پزشک جراح سفارت،
* داماد Damade، از مبلّغین «سن بنوا Saint-Benoit» و مأمور اجرای آداب

---

۱. *مأموریت ژنرال گاردان در ایران*، ص ۴۹ و بعد.

مذهبی برای اعضای سفارت،

* فرنگو پول Frangopoulo : از مبلغین صومعهٔ «سن بنوا»،
* «تره زل» : نایب و مهندس جغرافیا، آجودان سرتیپ گاردان، مأمور بغداد،
* «برنار» : مهندس جغرافیا،
* تروی لیه Truilhier : سرپرست مهندسی،
* «بن تان» : مأمور اردوی عباس میرزا،
* بیانچی Bianchi : مهندس ایتالیائی،
* فابویه Fabvier : نایب توپخانه،
* ربول Reboul : نایب توپخانه،
* وردیه Verdier : فرماندهٔ فوج ۶۵ پیاده،
* فینو Finot : سرجوخهٔ فوج ۶۵،
* مارشال Marchal : سرجوخهٔ همان فوج،
* دامرون Damron : سرجوخهٔ همان فوج.[۱]

عملیات هیأت نظامی فرانسوی در ایران

دستورات و تعلیماتی که به گاردان داده شد به تاریخ ۱۰ مه ۱۸۰۷ م است: گاردان مأموریت داشت دشمنی ایرانیان را بر ضد روسیه و انگلستان تشدید کند و آتش کینهٔ ایرانیان را بر ضد روسیه تندتر سازد. ایران بایستی روس‌ها را دشمن طبیعی خود بداند، زیرا گرجستان را از ایران جدا ساخته و بهترین ایالت ایران را مورد تهدید قرار داده‌اند و سلسلهٔ قاجاریه را به رسمیت نشناخته و از آغاز تأسیس این سلسله همواره بدرفتاری‌ها و خساراتی را وارد آوردند و مکرّر با ایران در جنگ بودند. ژنرال گاردان موظف بود تمام این بدرفتاری‌ها و خسارات را تذکر دهد. همچنین دشمنی ایرانیان را بر ضد روسیه دامن زند و آن را به مساعی جدید برای تهیهٔ لشکر زیاد ترغیب کند. دولت ایران بایستی تعرض شدید در سرحدات روسیه آغاز کند و مخصوصاً بایستی از موقعیتی که روس‌ها را مجبور ساخته است قسمتی از سپاهیان خود را به اروپا اعزام داشته و جبههٔ قفقاز را

---

۱. همان منبع، ص ۵۹.

تضعیف کرده است، استفاده کند و ایالاتی را که روس‌ها به زور اسلحه و تحریکات از ایران جدا ساخته‌اند، باز گیرد.

گاردان بایستی سعی کند یک پیمان اتحاد مثلث میان دولت‌های فرانسه و عثمانی و ایران منعقد سازد تا اینکه دولت عثمانی و ایران بتوانند عملیات خود را میان دریای سیاه و دریای خزر متمرکز سازند و او با مشاورهٔ خود به ارتش ایران کمک کند.

بالاخره گاردان مأموریت داشت دربارهٔ اشتغال تعداد ۴۰ یا ۵۰ هزار نفر فرانسوی و همان عده سرباز از دسته‌های ایرانی و «سیک» مطالعه کند.[۱]

در اوائل رمضان ۱۲۲۲ قمری هیأت فرانسوی به مرز ایران رسیدند. عباس میرزا، فتحعلی‌خان نوری را به استقبال ایشان فرستاد و در تاریخ ۲۵ شوال ۱۲۲۲/۲۷ دسامبر ۱۸۰۷ به همراهی میرزا رضاخان قزوینی وارد تهران شدند. سرانجام معاهدهٔ «فین‌کن‌اشتاین» که گاردان همراه آورده بود، به امضاء رسید. فتحعلی شاه برای آنکه دوستی خود را بیشتر به ناپلئون ثابت کند، در ۲۲ ذیقعدهٔ ۱۲۲۲/۲۲ ژانویهٔ ۱۸۰۸ م قرارداد دیگری متضمن بر ۶ ماده دایر به تسلیم ۲۰ هزار قبضه تفنگ از طرف دولت فرانسه را میان دولتین ایران و فرانسه منعقد کرد.[۲]

در ۲۷ همین ماه/۲۷ ژانویه یک معاهدهٔ تجارتی در ۲۳ ماده تنظیم و به امضای میرزا شفیع صدراعظم و ژنرال گاردان نمایندگان دو دولت رسید. اهمّ مطالب این معاهده عبارت بود از: مواد ۱، ۲، ۳، ۴، ۶، ۱۰، ۱۱، ۱۳، ۱۴، ۱۵، ۲۰، ۲۱، ۲۲، ۲۳ که مربوط به تنظیم مسائل دیپلماسی، حقوقی، تجاری، اقتصادی و مذهبی اتباع فرانسه ساکن ایران و روابط میان ایرانیان و فرانسویان است. مواد ۵، ۸، ۹ میزان عوارض گمرکی را تعیین می‌کرد.

مواد ۷، ۱۶ و ۱۷ مقررات مربوط به محمولات دریائی و کشتی‌های تجارتی و کشتی‌های جنگی را روشن می‌سازد. بالاخره مطابق مادهٔ ۱۷ این معاهده، جزیرهٔ خارک به دولت فرانسه واگذار می‌شود، به شرطی که با مساعی این دولت، دو ایالت گرجستان و شهرهای قفقاز که از طرف روس‌ها اشغال شده بود، به دولت ایران مسترد گردد.

گاردان عهدنامه‌های امضاء شده را با این قرارداد و خلاصه‌ای از وقایع سفر هیأت را

---

۱. همان منبع، ص ۴۹ و بعد.

۲. پیوست شمارهٔ ۱۳.

برای وزیر خارجهٔ فرانسه فرستاد.[۱]

عملیات هیأت نظامی گاردان در ایران

گاردان پس از ورود به تهران تمام کوشش خود را برای انجام وظیفهٔ اصلی خود که لشکرکشی به طرف هندوستان بود، به کار برد تا این مأموریت را به نحو احسن انجام دهد.

خط سیر دسته‌ها ترسیم شد و بنادر دو دریا با نهایت دقت از طرف هیأت فرانسوی مورد بازدید قرار گرفت. برای جلب حمایت کامل فتحعلی شاه لازم بود که دولت فرانسه، دولت ایران را در مسألهٔ گرجستان کاملاً راضی کند. بدین منظور گاردان با کوشش خستگی‌ناپذیر به تجدید سازمان ارتش ایران همت گماشت. یک کارخانهٔ توپ ریزی در اصفهان ایجاد شد. افسرانی که مأمور تربیت و تعلیم سپاه جدید ایران بودند در تهران و آذربایجان به کار خود مشغول شدند و علی‌الظاهر در حدود ۳۵ هزار نفر پیاده نظام ترتیب داده بودند.

«فابویه» به تأسیس یک توپخانهٔ صحرائی موفق شد و در تهران زرّادخانه‌ای تأسیس کرد و ۲۰ عراده توپ مجهز ساخت. «وردیه» که در تبریز تحت تعلیمات عباس میرزا کار می‌کرد در مدت خیلی کوتاه ۴ هزار سرباز به طرز اروپائی تربیت کرد. افواج سمنانی و مازندرانی در تهران و ۲۰ هزار پیادهٔ آذربایجانی در تبریز و ۱۴ هزار نفر سرباز در اصفهان تحت تعلیم افسران قرار گرفتند و بعد از یک سال عدهٔ سپاه تعلیم دیده به ۳۵ هزار رسید.

تعلیمات سربازان فرانسوی به علت اختلاف روحیه و فکر و اخلاق با سربازان ایرانی با مشکلاتی توأم بود. سربازان پس از آموزش کوتاه مدت مجبور به اعزام جبههٔ جنگ می‌شدند، به همین سبب افسران فرانسوی در عمل، موفق به ایجاد سپاه کامل و کارآمدی در ایران نشدند و هیأت اعزامی فرانسه نتوانست به عملیات خود در ایران ادامه دهد و در اثر پیش آمدهای سیاسی «گاردان» با همراهان خود ایران را ترک گفت.

شکست نقشهٔ وساطت دولت فرانسه و عزیمت ژنرال گاردان

گاردان سپاه ایران را برای مقابله با دشمن فرانسه، یعنی دولت روسیه مجهز می‌کرد و

---

۱. *مأموریت ژنرال گاردان در ایران*، ص ۶۰ و بعد.

مـهندسین هـیأت مشغول نقشه‌برداری از راه‌هـای ایـران مـرکزی و جـنوبی و بـنادر خلیج‌فارس بودند. اما عقد قرارداد «تیلسیت Tilsit»[۱] سیاست ناپلئون را در ایران تغییر داد. امپراتور فرانسه، گاردان را با دادن دستورهای جدید مأمور کرد کـه حتی‌المقدور وسایل عقد صلح بین ایران و روسیه را فراهـم سـازد و اکـنون از تـجهیز سپاه ایـران و مخالفت علنی با دولت روسیه خودداری کند.

گاردان که با مشکلات زیادی روبرو شده بود بنا به دستور ناپلئون در صدد بر آمد که بین ایران و روسیه صلحی برقرار کند و به همین نظر با فرماندهٔ کل قوای روس در قفقاز مارشال «گودوویچ Goudowitch» به مکاتبه پرداخت و از او درخواست کرد که بنا به تقاضای دربار ایران مقرر شود که تا یک سال جنگ را متارکه کند، ولی تزار روسـیه بـا انجام این تقاضا مخالفت ورزید و ناپلئون در این مورد نیز اصرار نکرد.

دولت انگلستان به نوبهٔ خود تشخیص داد که بعد از معاهدهٔ «تیلسیت»، موقع مناسبی است که وارد عمل شود و دربار ایران را به طرف خود جلب کند. دولت انگلستان در این اقدام به اندازه‌ای عجله کرد که در یک وقت دو هیأت از طرف آن دولت به خلیج‌فارس رسیدند.

در جبههٔ جنگ با اطمینانی که ژنرال گاردان به فتحعلی شاه داده بـود کـه سپاهیان روسی بدون اجازهٔ ناپلئون مجدداً تعرض نـخواهـند کـرد، قسـمتی از لشکـریان تـحت فرماندهی عباس میرزا با وجود مخالفت شدید وی مرخص شدند. «گودوویچ» از ایـن فرصت استفاده کرده و علی‌رغم وعده‌های صریح گاردان در ناحیهٔ ایـروان بـه تـعرض شدید مبادرت ورزید.

از یک طرف ژنرال گاردان در تهران دولت را مطمئن می‌ساخت و وعدهٔ مساعدت می‌داد، از طرف دیگر به افسرانی کـه در خـدمت ارتش ایـران بـودند، دسـتور مـی‌داد پست‌های خود را ترک کنند، به طوری که هنگام حملهٔ روس‌ها از ناحیه ایروان و نخجوان افسران فرانسوی جداً از شرکت در عملیات بر ضد روس‌ها خـودداری کـردند. پس از

---

۱. «تـیلسیت Tilsit» از شـهرهای روسـیه کـه امـروزه «سـویتسک Sovietsk» خـوانـده مـی‌شود. در سال ۱۲۲۲ ق/۱۸۰۷ م بین ناپلئون اول و الکساندر اول تزار روسیه، قراردادی منعقد و از آن تاریخ روابط دوستانه بین دو کشور فرانسه و روسیه برقرار شد و این وضع تا سال ۱۸۱۲ میلادی تا حملهٔ ناپلئون به خاک روسیه همچنان باقی بود.

معاهدهٔ «تیلسیت» رفتار افسران فرانسوی در میان سپاهیان تحت فرماندهی عباس میرزا به حدی ناشایسته و تأثرآور بود که عباس میرزا مجبور شد چندین مرتبه احضار «وردیه» راکه مأمور تعلیمات سربازان ایران بود، تقاضا کند.

در ۲۲ رمضان ۱۲۲۳ ق/۱۳ نوامبر ۱۸۰۸ م صدراعظم نامهٔ عباس میرزا را در تهران به اطلاع ژنرال گاردان رسانید و تقاضا کرد به سروان «لامی» و «وردیه» که در تبریز بودند، اجازه داده شود در جنگ بر ضد روس‌ها همکاری و مساعدت کنند، زیرا این افسران در برابر تقاضای عباس میرزا از ابراز مساعدت در اوضاع و شرایط حاضر خودداری کرده‌اند.

مطابق گزارش سروان «لامی»، تمام مدت روس‌ها به تهیهٔ وسایل حملهٔ دامنه‌داری در طول سرحدات ایران به عملیات نظامی مشغول بودند و در فاصلهٔ کوتاهی وارد دهکدهٔ «شاملو» در شش فرسخی شهر ایروان شدند.

در مقابل تعرض ناگهانی دولت روسیه، دولت ایران به ژنرال گاردان مراجعه کرد. نمایندهٔ دولت روسیه اظهار داشت حتی در وضع حاضر و با وجود اشکالات دیپلماسی، امیدوار است تعرضات روس‌ها را متوقف سازد و خاطرنشان ساخت که هنوز «لاژار» منشی سفارت فرانسه نزد «گودوویچ» است و مجدداً مهلت خواسته و در پایان مهلت بنا به دعوت «الکساندر»، فتحعلی شاه با دولت روسیه به مذاکره خواهد پرداخت.

فتحعلی شاه از اتحاد واقعی دولتین روسیه و فرانسه تردید داشت و برای اثبات این نظر دلایل زیادی اقامه کرد و مخصوصاً یادآور شد که رفتار تزار در گرجستان می‌رساند که دولت روسیه نسبت به ناپلئون تا چه حد احترام قائل است. پس از اقامت ژنرال گاردان در تبریز و پس از یک ماه معطّلی در این شهر بالاخره در ربیع‌الاول ۱۲۲۴ ق/ آوریل ۱۸۰۹ م دربار عباس میرزا را ترک کرد. دولت ایران مأیوس از اقدامات دولت فرانسه و برای اجتناب از حملات لشکریان تزار، دوباره متوسل به انگلستان شد.[1]

پس از عزیمت گاردان و همراهانش به فرانسه مدت‌ها میان دولتین ایران و فرانسه رابطه‌ای برقرار نبود و در این مدت هیچ یک از این دو دولت نماینده‌ای در دربار یکدیگر نداشت. فقط گاهی سفیر فرانسه با سفرای ایران که به دربارهای اروپا می‌رفتند ملاقات

---

۱. *مأموریت ژنرال گاردان در ایران*، ص ۳۹ و بعد.

می‌کرد و وسایل مسافرت وانجام مأموریت آنان را تسهیل می‌بخشید. در تمام این مدت که کشور ایران میدان تاخت و تاز و رقابت دو دولت نیرومند روس و انگلیس بود، دولت فرانسه تا حدّ امکان از کشمکش‌های داخلی و خارجی ایران احتراز می‌جست.

در دوران محمدشاه برای شکایت از وضع رفتار نمایندگان انگلیس و تحریکات عمّال آن دولت در جریانات هرات، حکومت ایران تصمیم گرفت هیأتی را به دربار انگلستان اعزام دارد. ریاست این هیأت که به عنوان سفیر فوق‌العاده از ایران اعزام شد با «محمدحسین‌خان» آجودان‌باشی سپاه آذربایجان بود. محمدحسین‌خان پس از تعیین همکاران خود و معرفی آنان به حضور محمدشاه، مقدمات سفر خود را تهیه دید. وی حامل دو نامه از جانب حکومت ایران بود، یکی برای «فردیناند اول» امپراتور اتریش برای جلب مساعدت و وساطت دولت اتریش برای رفع اختلافات دولتین ایران و انگلیس و نامهٔ دیگر به عنوان «لوئی فیلیپ» پادشاه فرانسه برای جلب دوستی آن دولت و به خصوص تقاضای اعزام عده‌ای کارشناس برای تعلیم و تنظیم سپاه و متخصص برای استخراج قنوات و معادن و دایر کردن کارخانه در ایران بود.

«آجودان باشی» از راه آسیای صغیر به اتریش و از آنجا به پاریس رفت. قبل از ورود به پاریس ضمن نامهٔ مورخ آوریل ۱۸۲۹ م ورود خود را به «لوئی فیلیپ» پادشاه فرانسه اطلاع داد. آجودان باشی پس از ملاقات سران دولت فرانسه و تقدیم هدایا به پادشاه فرانسه، چون دولت انگلستان حاضر نشد وی را به عنوان سفیر رسمی بپذیرد، مانند یک نفر مسافر عادی به لندن حرکت کرد و پس از مراجعت از انگلستان مذاکرات خود را مجدداً با دولت فرانسه تعقیب نمود. ولی نظر به اینکه دولت فرانسه در این موقع به هیچ وجه مایل نبود که در مورد اختلافات ایران و انگلستان بر سر قضایای هرات و خلیج‌فارس مداخله نماید به تقاضا و پیشنهادات آجودان‌باشی ترتیب اثر نداد و فقط قبول کرد هیأتی را به ریاست یک نفر وزیر مختار برای تجدید روابط و عقد قراردادی تجارتی به ایران ارسال کند.

در اوایل قرن ۱۹ میلادی مبلّغان پروتستان مذهب آمریکائی در آذربایجان نفوذی پیدا کرده و در زمینهٔ تبلیغ مذهبی به پیشرفت‌هائی نایل شده بودند، تا جائی که برای ادامهٔ تبلیغ و تأسیس مدارس در آذربایجان فرمانی از محمدشاه به دست آوردند.

در ۱۲۵۴ ق/۱۸۳۸ م دربار پاپ و سایر مجامع کاتولیکی اروپا به فکر افتادند در برابر پروتستان‌ها، مبلّغانی به ایران اعزام دارند. دولت فرانسه نیز تصمیم داشت هیأتی را به ایران اعزام دارد. در این موقع فردی به نام «اوژن بوره Eugene Baure» که به زبان‌های شرقی آشنائی داشت برای تحقیقات عازم مشرق زمین شد. بوره در استانبول با، «اسکافی» یکی از لازاریت‌های کلیسای «سنت‌بنوا» آشنا شد. میسیون لازاریست‌های استانبول، «اسکافی» را برای مطالعه در وضع مسیحیان کردستان و آذربایجان و ارمنستان همراه «بوره» کرد و این دو نفر در ۶ نوامبر ۱۸۳۸ م وارد تبریز شدند و در آنجا اقامت کردند.

«بوره» در معیّت یک نفر از اعضای هیأت در تاریخ ۲۸ محرم ۱۲۵۶ ق زودتر از سایرین به اصفهان رفت و چند روز بعد نیز «کنت دوسرسی» عازم اصفهان شد. وی در یادداشت مورخ ۲۰ آوریل ۱۸۴۰ م ورود خود را به اصفهان به اطلاع وزارت خارجه رسانید. شاه و صدراعظم از سفیر فرانسه پذیرائی شایانی به عمل آوردند.

«بوره» و «اسکافی»، کنت دوسرسی را وادار کردند که حمایت محمدشاه را نسبت به مسیحیان کاتولیک جلب کند. در نتیجهٔ اقدامات «دوسرسی» کلیسای فرانسویان را در جلفا که مدت‌ها از تصرف آنان خارج شده بود با صدور فرمانی در اختیار کشیشان فرانسوی قرار دادند تا آزادانه به اجرای مراسم مذهبی مشغول شوند. محمدشاه برای جلب دوستی فرانسویان با صدور فرمان دیگری کاتولیک‌ها را از تمام مزایای حقوقی که سایر ایرانیان داشتند، بهره‌مند ساخت و مطابق همان فرمان به کاتولیک‌ها در ساختن مدرسه و کلیسا آزادی کامل داد.

اعضای هیأتی که به سرپرستی «کنت دوسرسی» به ایران اعزام شدند، غیر از رئیس و «اسکافی» عبارت بودند از:

مارکی دولاوالت	Marquis de Lavalette
ویکونت سیروس ژرار	Vicomte Syrus Gerard
ویکونت اولیویه دارشیاک	Vicomte Oliver D'Archiac
ویکونت دوشارل شوزلدن	Vicomte de Chausludun
مارکی دوبوفوردوت پال	Marquis de Baufort D'hatupal

ویکونت پل دارو	Vicomte Paul Daru
دوگرانژ	Desgrange
دوتره	Dutreay
کازیمیرسکی بوبرشتین	Kasimirsky Bauberstein
دکتر لاشز	Dr.La Cheze
فلاندن (نقاش)	Flandin
کوست(معمار)	Cost

سفیر و هیأت فرانسوی در ۱۸ رمضان ۱۲۵۵ق/۲۶ نوامبر ۱۸۳۹ از «تولون Toulon» به عزم ایران حرکت کرد و در تاریخ ذی‌القعدهٔ ۱۲۵۵ ق به تبریز رسید و از آنجا به همراهی «بوره» به تهران آمد. نظر به اینکه در این تاریخ محمدشاه در اصفهان بود، نمایندگان فرانسه تصمیم گرفتند به آن شهر بروند.

«دوسرسی» به علت عدم موفقیت در مسائل سیاسی، پس از چند ماه اقامت در تهران، ایران را ترک کرد. بعد از مراجعت وی سفیر دیگری به نام «کنت دوسرتیژ Comte de Sertige» به ایران اعزام شد. سفیر نامبرده تا اوایل صدارت امیرکبیر نمایندگی دولت خود را در دربار ایران داشت. در تاریخ ۱۵ رمضان ۱۲۶۰ق/۲۹ سپتامبر ۱۸۴۴ حاج میرزاآقاسی ضمن نامه‌ای که به وسیلهٔ سفیر فرانسه در ایران به «گیزو Guizot» وزیر امور خارجهٔ فرانسه فرستاد، اعزام دو نفر محصل به اسامی «حسن‌علی آقا» و «میرزا زکی» برای تخصص یافتن در صنایع «نقاشی و بلورسازی و چیت‌سازی و چینی‌سازی» به پاریس را اعلام می‌دارد. حاج میرزا آقاسی همچنین ضمن نامه‌ای از «گیزو» تقاضا کرد یک نفر طبیب متخصص در «اوجاع و مفاصل و نقرس» را به عنوان طبیب دربار به ایران اعزام دارد.

«کنت دوسرتیژ» کوشش کرد که در زمان صدارت حاج میرزا آقاسی یک عهدنامهٔ تجارتی میان دو دولت ایران و فرانسه منعقد کند، ولی حاج میرزا آقاسی با نظر سفیر فرانسه موافق نبود و امضای پیمان تجارتی صورت عمل به خود نگرفت. تنها فرمانی در این باره از طرف محمدشاه در تاریخ جمادی‌الثانی ۱۲۶۳ق صادر شد که مطابق آن با عموم تجّار و سیاحّان و سایر تبعهٔ دولت فرانسه در مملکت ایران مانند اتباع سایر دول

«کامل الوداد» رفتار خواهد شد و از اجناس و اشیاء منقوله به ایران وجه گمرک زیاده از صدی پنج که قرار دولت ایران با سایر دولت متمایز است، دریافت نخواهد شد.

در ربیع‌الثانی سال ۱۲۶۳ ق / ۱۸۴۷ م حاج میرزاآقاسی برای جلب دوستی فرانسه و استخدام عده‌ای معلم و استاد و صنعتگر تصمیم گرفت سفیری برای انجام این کار به فرانسه اعزام دارد. میرزا محمد علی‌خان شیرازی نامزد این سفارت شد.

مراجعت میرزا محمدعلی‌خان به تهران مقارن با فوت محمدشاه و جلوس ناصرالدین شاه بود. از این دوران تا پایان دوران قاجار در اثر رقابت سیاسی ـ اقتصادی روس و انگلیس در ایران، روابط با کشورهای دیگر اروپائی از جمله فرانسه اهمیت و مقام خود را به تدریج از دست می‌دهد.

۵. روابط ایران و آلمان

اگرچه روابط دیپلماسی ایران و آلمان به گذشته‌های دور بر می‌گردد، اما در حقیقت این روابط از قرن ۱۹ م به بعد رشد و شکل دیگری گرفت.[۱] گسترش خط آهن برلین ـ بغداد به طرف شرق، توجه آلمانی‌ها را که بنیانگذار این خط‌آهن مهم بودند، به ایران جلب کرد و حتی پس از کنفرانس «پتسدام» (۱۹۱۱ م)، آلمان اجازهٔ ساختن خط‌آهن خانقین ـ تهران را نیز به دست آورد. با توجه به اینکه اصولاً قرن ۱۹ م در ایران را باید قرن قراردادها به خصوص در زمان ناصرالدین شاه و مظفرالدین شاه دانست، بنابراین توجه دولت وقت آلمان به بستن قراردادهای مختلف مانند دیگر قدرت‌های بزرگ زمان، خالی از ذهن نیست. علت دیگر توجه دولت آلمان، نفوذ و دستیابی به افغانستان و تجهیز آن سرزمین و در نتیجه جلوگیری از نفوذ انگلستان و روسیه به آن نواحی بود که از نظر حمل و نقل و ارتباط دارای اهمیت بود و همواره مورد توجه آلمان قرار گرفته بود. دخالت و نفوذ آلمان در ایران به علت عدم وجود قراردادهای بین دو کشور رسماً امکان‌پذیر نبود، به همین علت نفوذ آلمان بیشتر از طریق غیرمستقیم و گاه مستقیم و به صورت قراردادهای اقتصادی انجام می‌یافت.

۱. مریم میراحمدی: «نفوذ اقتصادی و سیاسی آلمان در ایران»، ***مجلهٔ دانشکدهٔ ادبیات و علوم انسانی دانشگاه فردوسی***، ش ۲، س ۱۷، تابستان ۱۳۶۳.

رمز موفقیت آلمان در راه نفوذ به ایران، رقابت کشورهای روس و انگلیس در این سرزمین بود. عدم اطمینان مردم و مجلس ایران از اواخر قرن ۱۹ به بیگانگان، دولت را بر آن داشت که به تدریج سیاست خارجی دیگری در پیش گیرد. پناه بردن به یک قدرت سوم اگرچه در همان زمان راه گشا بود، اما نتیجهٔ بهتری به بار نیاورد. با وجودی که در سال‌های ۱۲۷۳ و ۱۲۹۰ ق/۱۸۵۶ و ۱۸۷۳ م قراردادهای مودّت و تجارت و دریانوردی بین ایران و آلمان بسته شد اما می‌توان اولین قدم برای نفوذ اقتصادی آلمان در ایران را در ۱۸۹۸ م دانست و این زمانی است که امپراتوری «ویلهلم»، سیاست جدیدی مبنی بر گسترش نفوذ خویش در ناحیهٔ خاورمیانه و نزدیک و تسلط بر آب‌های خلیج‌فارس را دنبال کرد و از همین زمان است که مؤسسات مختلف بازرگانی، صنعتی و فرهنگی در ایران به تدریج تأسیس شدند.

دولت انگلستان ابتدا توجه چندانی به گسترش روابط آلمان در عثمانی و نواحی خلیج‌فارس نکرد، حتی واگذاری امتیاز ساخت راه‌آهن در زمان سلطان «عبدالحمید» (۱۸۹۹ م) را راه حلّی برای جلوگیری از ورود کشورهای فرانسه و روسیه تلقی کرد. اما نفوذ روزافزون بازرگانی آلمان به خصوص از طریق دریایی و تبلیغات سیاسی ضد انگلیس آلمان که ابتدا توسط بازرگانان و هیأت اعزامی اکتشافی و مأموران مخفی انجام گردید، سلطه‌طلبی انگلستان را در آغاز قرن ۲۰ به خطر انداخت. قرارداد راه‌آهن «برلین ـ بغداد» ۱۹۰۳ م بین دولت آلمان و عثمانی زنگ خطر دیگری برای انگلیس بود. نزدیکی انگلیس و فرانسه به موجب قرارداد هشتم آوریل ۱۹۰۴ م منجر به قرارداد ۱۹۰۷ م گردید. اما همان طور که مطبوعات و عقاید عمومی انگلیس پیش‌بینی می‌کرد، نتیجهٔ مطلوبی در اذهان عمومی ایران باقی نگذاشت و آلمان نیز بعدها از این افکار نهایت استفاده را در جهت بهره‌برداری خویش از ایران کرد. قرارداد کشتیرانی بین بنادر آلمان و خلیج‌فارس در ۱۹۰۷ م گامی در این راه بود. در همین سال دولت آلمان موفق به تأسیس «بانک آلمان و خاورمیانه Deutsch-Orient Bank» و شعبات آن در ایران و ضرب سکهٔ نقره گردید. اما این امر بر اثر فشار دولت‌های روس و انگلیس عملی نشد و «لرد لندزداون Landsdown» وزیر امور خارجهٔ وقت در پارلمان انگلیس شدت دخالت آلمان در ایران به خصوص تأسیسات دریایی آنان در خلیج‌فارس را تجاوز به منافع

انگلستان دانست. «پرسی سایکس» در این مورد می‌نویسد:

... سیاستمداران برلین که منظورشان تحصیل راهی بود که آن‌ها را از هامبورگ به خلیج‌فارس رساند اهمیت این مسابقه و شرط‌بندی سیاسی و بازرگانی را خوب فهمیده بودند، لذا از یک نسل پیش مصمم شده بودند که به یک لشکرکشی به منظور تحصیل روابط و مناسبات و در صورت امکان به دست آوردن بندرگاه در خلیج‌فارس مبادرت کنند. البته مقصود آن‌ها از بین بردن نفوذ بریتانیا و برقرار نمودن نفوذ آلمان بوده است.[۱]

در مورد سیاست کلی آلمان در خاورمیانه می‌نویسد:

هدف اصلی دول مرکزی (آلمان و متحدین) این بود که اغتشاش و آشوب در ایران وافغان و نیز سرحدات هند برپا کرده و از این راه برای انگلیس و روس تولید مشکلات نمایند و بالاخره ایران را خواهی نخواهی داخل در جنگ عالمگیر کنند. چنانچه آلمانی‌ها در این کار موفق می‌شدند و دومین دولت مستقل اسلامی را علیه روس وانگلیس وارد در جنگ می‌کردند هر آینه این موضوع تقویت می‌یافت و قسمت اعظم عالم اسلامی به دشمنان ما پیوسته و بر ضد ما داخل در جنگ می‌شدند، این مسأله فوائد عظیمه‌ای در آسیا به آلمانی‌ها عائد می‌داشت که از آن جمله اتحاد با افغان‌ها و طغیان و آشوب عشایر متعصب سرحد شمال غرب هندوستان بوده است.[۲]

سرانجام صدراعظم آلمان در ۱۹۰۸ م اعلام کرد سیاست عدم مداخله در ایران و در نتیجه عدم مداخله در منافع روس و انگلیس را پیش خواهد گرفت، اما دولت آلمان سیاست دیگری در پیش گرفت. نفرت مردم و دولت مردان ایران از سیاست دو قدرت انگلیس و روس بسیاری از سیاستمداران را به طرفداری از آنان جلب کرده بود و به هنگامی که حزب دمکرات طرفدار آلمان توانست کرسی‌های بسیاری در مجلس به دست آورد، دولت ایران متمایل به سیاست آلمان گردیده بود و مستوفی‌الممالک نخست وزیر نیز پشتیبانی خویش را از دولت آلمان اعلام کرد.[۳]

---

۱. سرپرسی سایکس: ***تاریخ ایران***، ص ۶۶۳ و بعد. ۲. همان منبع، ص ۶۷۸ و بعد.

3. M.Nakai: *L'Evolution Politique de L'Iran* (Brussel 1983), p.544.

در خلال جنگ جهانی اول و پس از آن نیز تداوم مأموران مخفی وابستهٔ نظامی آلمان در ایران برای آماده کردن زمینه‌ای مساعد در جهت گسترش روابط اقتصادی و سیاسی، گرایش ایران را به منابع بازرگانی و فرهنگ آلمان بیشتر کرد. اهمیت وجود مأموران مخفی و وابستگان نظامی آلمان را در خلال جنگ نباید از نظر پنهان داشت، زیرا بارها از نفوذ انگلیس به خصوص در ناحیهٔ غرب ایران جلوگیری به عمل آورد. دولت آلمان به طور پنهانی بسیاری از حوادث داخلی ایران از جمله «دولت قم» و «کمیتهٔ اتحاد اسلام» قم را که تحت نظارت «پرنس فن رویس Von Reuss» وزیر مختار آلمان در ایران انجام گرفت و همچنین «دولت موقت کرمانشاه» را هدایت می‌کرد.[۱] اهمیت سوق‌الجیشی ایران و دست یافتن بر هندوستان از طریق ایران باعث گردید که مأموران مخفی آلمان ابتکارات فراوانی به کار برند و نقشهٔ انگلیس را در غرب و جنوب ایران و بین‌النهرین خنثی کنند:

مبلغان آلمانی علیه مسیحیت مشغول تبلیغات شده و به دیانت اسلام اظهار عقیده می‌نمودند و این مأمورین انتشار می‌دادندکه ملت آلمان دین اسلام را قبول کرده و حتی «قیصر» امپراتور آلمان داخل در دین اسلام شده تا این حد که اسم او را «حاجی ویلهلم» گذارده بودند. در صورتی که همین قیصر بود که در آخر ژوئیهٔ ۱۹۱۴ میلادی با خط خودش نوشت اگر بریتانیا از جنگ اتریش و صربستان چشم‌پوشی کند و از دخول در آن خودداری نماید ممکن است آن‌ها ایران را در عوض داده باشند.

معروف‌تر از همه، فعالیت‌های «واسموس» کنسول سابق آلمان در بوشهر بود که به اتفاق ژنرال «اشتوف» مأموریت یافت که قبایل جنوب ایران به خصوص ناحیهٔ تنگستانی، قشقائی، دشتستانی و چاکوهی را علیه انگلیسی‌ها بشوراند و در حمل و نقل نفت برای قوای نظامی انگلیس و تأسیسات نفتی آن‌ها خرابکاری کند. عملیات مأموران آلمان در ایران فقط به فعالیت‌های «واسموس» خاتمه نمی‌یافت، بلکه منطقهٔ وسیعی از ترکیهٔ عثمانی، ایران و افغانستان را در بر می‌گرفت.

---

۱. برای اطلاع کامل از چگونگی تشکیل «دولت قم»، «کمیتهٔ اتحاد اسلام» و «دولت موقت کرمانشاه» رجوع شود به کتاب: مورخ‌الدولهٔ سپهر، ***ایران در جنگ بزرگ*** **۱۹۱۴-۱۹۱۸** (تهران، بی‌نا، ۱۳۳۶).

مأموران مؤثر دیگری نظیر «نیدر مایر Niedermayer»، «تسوگ مایر Zugmeir» و «شولتسه Schultze» عملیات شایانی در خلال جنگ جهانی اول در ناحیهٔ خاورمیانه از خود نشان دادند و اگر دولت آلمان توانست که نفوذ خویش را پس از جنگ جهانی اول در ایران گسترش دهد، بسیاری از موفقیت‌ها را مدیون مأموران خود برای آماده کردن زمینهٔ مساعد این نفوذ بود.

فعالیت آلمانی‌ها در زمینهٔ حمل‌ونقل و وسایل ارتباطی هم‌زمان و در جهت افزایش نفوذ اقتصادی ـ سیاسی آنان در ایران بود و شامل وسایل ارتباط دریائی ـ هوائی و زمینی می‌گردید. تاریخچهٔ دریانوردی و کشتیرانی ایران و آلمان از سال‌های دور یعنی ۱۸۷۳ م آغاز می‌شد و به دنبال گسترش روابط ایران و آلمان، در زمان ناصرالدین شاه به سال ۱۸۸۵ م دو فروند کشتی به نام‌های «پرسپولیس» و «شوش» (به ظرفیت ۶۰۰ و ۲۰۰ تن) از آلمانی‌ها خریداری شد.[۱]

در سال ۱۳۲۴ ق/ ۱۹۰۶ م شرکت کشتیرانی آلمان یکی از رقبای تجارت انگلیس در خلیج‌فارس به شمار می‌رفت و قبل از جنگ جهانی اول، کشتی‌های خطوط کشتیرانی «هامبورگ ـ آمریکا» (مؤسسه هامبورگ ـ خلیج) مرتباً بین بنادر عباس، لنگه، بوشهر، محمرّه (خرمشهر) و هامبورگ در رفت‌وآمد بودند و شرکت «ونک‌هاوس Wonkhaus» در ۱۸۹۸ مسؤولیت شرکت هامبورگ ـ خلیج و صید صدف و مروارید را در آب‌های جنوبی ایران به عهده داشت.[۲] بعدها شرکت‌های دیگر مانند «هانزالاین Hansa Line» به خطوط کشتیرانی خلیج‌فارس اضافه شد که به خصوص در خلال جنگ از اهمیت خاصی برخوردار بود.

در سال‌های ۱۳۰۶ تا ۱۳۱۱ ق کلیهٔ خطوط هوائی ایران در دست آلمانی‌ها بود و شرکت «یونکرس» و خلبان‌های نظامی آن در ایجاد فرودگاه‌های نظامی سهیم بودند.[۳]

---

۱. برای اطلاع از فعالیت‌های کامل اقتصادی و سیاسی آلمان در ایران رجوع کنید به: ویلهلم لیتن، ***ایران از نفوذ مسالمت‌آمیز تا تحت‌الحمایگی*** (۱۹۱۹-۱۸۶۰)، ترجمهٔ مریم میراحمدی (تهران، معین، ۱۳۶۷).

۲. شرکت «ونگ هاوس» در ۱۹۱۰ م مرکز نمایندگی خود را در بحرین قرار داد، در حالی که شعب خود را در بصره و بندرعباس نیز حفظ کرده بود.

۳. به موجب این قرارداد ساختن فرودگاه‌های بنادر بوشهر، لنگه و جاسک به عهدهٔ کمپانی «یونکرس» شده بود.

قرارداد شرکت «یونکرس» در فوریهٔ ۱۹۲۳ م به پایان رسید و پس از آن شرکت آلمانی «لوفت‌هانزا Lufthansa» کارهای «یونکرس» را ادامه داد. در ۱۳۴۶ ق/۱۹۲۷م خط هوائی «برلین - بغداد - کابل» افتتاح شد و مدتی بعد نیز اجازهٔ استفاده از فرودگاه نظامی مشهد به نیروی هوائی آلمان داده شد و بدین ترتیب قدم دیگری در راه نفوذ آلمان در منطقهٔ خاورمیانه و خلیج‌فارس برداشته شد.

در ۱۳۳۶ ق/۱۹۱۸ م در ایران فقط راه‌آهن (جلفا - تبریز) وجود داشت. در آغاز سال ۱۳۳۸ ق/۱۹۱۹ م دولت ایران با پیش‌بینی و توصیهٔ انگلستان به فکر ساختن خط راه‌آهن خانقین، کرمانشاه، همدان، قزوین و سرانجام تهران - راهی به سوی دیگر منطقهٔ نفوذ انگلستان یعنی هندوستان بود - افتاد. اما روس‌ها توجهی به این خط راه‌آهن نداشتند، زیرا مسیر شمال ایران به طرف شهرهای خلیج فارس به علت دسترسی به سواحل جنوب بیشتر مورد توجه و احتیاج آنان بود. دولت ایران بر آن شد که از کشورهای دیگری غیر از شوروی و انگلستان دعوت به عمل آورد که نتیجهٔ آن از جملهٔ هیأت «پولاند Poland» آمریکائی بود. علاوه بر آن، آلمان نیز علاقه‌مند به مسأله راه‌آهن ایران بود و نظر به اینکه آمریکائی‌ها دستمزد زیادی طلب کردند، سرانجام احداث قسمتی از راه‌آهن ایران به آلمانی‌ها واگذار شد. در بهار ۱۳۴۷ ق/ ۱۹۲۸ م مجلس ایران مسیر خط آهن ایران را به علت اهمیت اقتصادی آن از بنادر شمال در مسیر تهران، همدان و خور موسی تعیین کرد، اما در حقیقت تعیین چنین مسیری به علت صادرات زیاد ایران به کشور اتحاد جماهیر شوروی بود.[1] ساختن قسمت شمالی آن را شرکت آلمانی تقبل کرد.[2]

٦. روابط ایران و آمریکا

تماس ایرانیان و آمریکائیان در دوران قاجار، حاوی زمینه‌های مختلف تجاری -

1. A.Bohne, *Wir flogen für Iran* (Steinbach, O.J.).
2. A.Mahrad, *Die deutsch-Persischen Beziehungen 1918-1933* (Frankfurt a.M.1979), S.127.

سیاسی و از جانب هر دو کشور قابل اهمیت بود.[۱] در نیمهٔ دوم قرن ۱۹ م که مقارن با سرآغاز نفوذ تجاری آمریکا در خاور دور، به خصوص در چین و در خاورمیانه به ویژه کشورهای منطقهٔ خلیج‌فارس و ترکیه بود، دولت آمریکا بر آن شد که مناسبات فرهنگی را نیز به دیگر روابط خویش در مشرق زمین اضافه کند. فعالیت هیأت‌های آمریکایی در ایران ابتدا به وسیلهٔ شخصی به نام «مریک J.L.Merrik» و سپس توسط «اسمیت Eli Smith» و «دوایت Timonthy Dewight» در ۱۲۴۴ ق/ ۱۸۲۹ م آغاز و تداوم یافت.

«مریک» در ابتدا به اتفاق دو نفر میسیونر آلمانی، مسافرتی به شهرهای تهران و اصفهان و شیراز کرد. در مراجعت گزارشی که بوی ناامیدی از آن بر می‌آمد، همراه خود به آمریکا برد. از طرف گروه «میسیونرهای آمریکایی برای میسیونرهای خارجی» «جوستین پرکینز Justin Perkins» و دکتر «گرانت Ashal Grant» برای خدمات طبی به همراه وی به ایران اعزام شدند. آن دو توانستند خدمات آموزشی و بهداشتی خود را در ۱۲۵۰-۵۱ ق/۳۵-۱۸۳۴ م در ارومیه آغاز کنند. به تدریج که فعالیت آنان با موفقیت بیشتر همراه شد، بر تعداد مؤسسات آموزشی خویش در اطراف ارومیه افزودند.

از موانع بزرگی که سد راه فعالیت میسیونرها می‌شد، بی‌سوادی مردم و فقدان کتب و مطبوعات در زبان جدید آسوری بود. از این رو یکی از نخستین اقدامات «پرکینز»، اختراع خط جدید برای زبان آسوری و ترجمهٔ کتب انگلیسی به این زبان بود.

«پرکینز» برای آنکه آموزشگاه تأسیسی خود را از تعرض عیسویان کاتولیک محفوظ دارد، به توسط «ملک قاسم میرزا» عم محمدشاه قاجار که نزد وی انگلیسی آموخته بود از پادشاه ایران فرمانی گرفت. شاه به تاریخ ۲۷ ربیع‌الاول ۱۲۵۵ دستخطی را به نام «پرکینز» صادر کرد.[۲] اقدامات پزشکی نیز هم‌زمان با عملیات آموزشی رو به افزایش

---

۱. مریم میراحمدی، «آمریکا در صحنهٔ سیاسی ایران»، ***مجلهٔ دانشکدهٔ ادبیات و علوم انسانی دانشگاه فردوسی مشهد*** شمارهٔ ۳ و ۴، سال هفدهم، پائیز و زمستان ۱۳۶۳.

۲. محمدشاه به تاریخ ۱۷ ربیع‌الاول ۱۲۵۵ دستخط ذیل را به نام «پرکینز» صادر نمود:

السلطان بن السلطان محمد شاه غازی

آنکه عالیجاه ذکاوت و فطانت همراه، فراست و کیاست انتباه، شهامت و فخامت اکتناه، زبدةالعلماء المسیحیین و عمدةالفضلاء العیسویین، مستر پرکنس [پرکینز] به توجهات بیکران خاطر خطیر اقدس شاهنشاهی مفتخر و متباهی بوده بداند که از قاری که عم اکرم قاسم میرزا

←

گذارد و پزشکان مختلفی مانند دکتر «رایت Right» (۱۸۸۴ م)، «دکتر کوکران Cocran» (۱۸۷۷)، دکتر «میلر E.Miller» ودکتر «پاکارد Pacard» (۱۹۰۵) فعالیت‌های بهداشتی را ادامه دادند. در تهران نیز هیأت آموزشی دیگری در ۱۲۹۴ ق/۱۸۷۷ م آغاز به کار کرده بود. آموزشگاه مذکور به تدریج وسعت یافت و تا سال ۱۳۱۶ ق/ ۱۸۹۸ م که دکتر «جردن Jordan» کار خود را در تهران آغاز کرد، فارغ‌التحصیلان زیادی به خود دیده بود. خدمات پزشکی در تهران به وسیلهٔ افتتاح بیمارستانی در ۱۳۱۰ ق/ ۱۸۹۳ م رسماً آغاز شده بود.

پیشنهاد اولین قراردادتجاری که نتیجهٔ مذاکرات فرستادهٔ امیرکبیر (حاجی میرزا محمدخان) با نمایندهٔ آمریکا «جرج مارش G.Marsh» در استانبول بود، در ۱۲۶۷ ق/۱۸۵۱ م مطرح شد. مفاد قرارداد مزبور مبتنی بر موافقت نامه‌های دوستی و ارتباط کشتیرانی بود.[۱] در۱۲۷۳ ق/۱۸۵۶ م نیز قراردادی در مورد «دوستی و بازرگانی» بین ایران و آمریکا به نمایندگی فرخ‌خان امین الملک و «کارل اسپنس Carl Spence» در استانبول منعقد شد که حاوی هشت فصل است:

فصل اول: مودت.

فصل دوم: مأمورین سیاسی و پذیرائی و امتیازات مشارالیهم.

فصل سوم: در باب اتباع طرفین و حمایت و حقوق مومی الیهم و مال‌التجاره که وارد و صادر می‌نمایند؛ و تجارت داخلی.

فصل چهارم: حقوقی که بر مال‌التجارهٔ طرفین تعلق می‌گیرد.

← به عرض اقدس همایون شهریاری رسانیده آن عالیجاه به شوق ومیل خود در بلدهٔ ارومیه مدرسه‌ای ترتیب داده و با سعی و دقت تمام مشغول تربیت و تعلیم جوانان و نشر علوم می‌باشد و این معنی باعث ظهور التفات و مراحم شاهنشاه دربارهٔ آن عالیجاه گشته مخصوص وفور مرحمت او را به صدور این همایون منشور عنایت دستور قرین عز و افتخار فرمودیم، می‌باید آن عالیجاه در تربیت و تکمیل جوانان زیاده از پیشتر اهتمام و اجتهاد به عمل آورده علم تاریخ و جغرافیا و هندسه و حساب به آن‌ها آموخته از ظهور این خدمت خود را مشمول عواطف وعوارف احساسات شاهانه سازد و در عهده شناسد.

تحریراً فی ۲۷ شهر ربیع‌الاول سنهٔ ۱۲۵۵

(به نقل از رحیم رضازاده ملک، ***تاریخ روابط ایران و ممالک متحدهٔ آمریکا***، (تهران، طهوری، ۱۳۵۰)، ص ۵۵.

۱. همان منبع، ص ۹۰.

فصل پنجم: محاکمات.
فصل ششم: ترکهٔ اتباع.
فصل هفتم: کنسول‌های دولتین و امتیازات ایشان؛ اعمالی که مأمورین سیاسی و کنسول‌های دولتین از آن ممنوع هستند؛ تجارت کنسول‌های طرفین؛ تجدید خدمهٔ مأمورین سیاسی و کنسول‌های اتازونی.[۱]

در ۱۲۹۹ ق/ ۱۸۸۲ م آمریکا مبادرت به تأسیس سفارت‌خانه‌ای در تهران کرد. پس از فعالیت‌های پی در پی بالاخره با ارسال اولین سفیر دولت آمریکا به نام «ساموئل گرین بنجامین S.G.W.Benjamin» در ۱۳۰۰ ق/۱۸۸۳ م جنبهٔ رسمی یافت و خدمات هیأت‌های مختلف را تکمیل کرد.[۲]

در سال ۱۸۸۵ م با روی کار آمدن حزب دمکرات در آمریکا، تغییراتی نیز در پست‌های وزارت امور خارجهٔ آمریکا داده شد و سفارت آمریکا در ایران نیز دچار این تغییرات شد. از این رو «بنجامین» به آمریکا فراخوانده شد و «وینستون Winston» به تهران عازم شد. بنجامین پس از بازگشت به آمریکا از سیاست کناره گرفت و مجموع مقالات خود دربارهٔ ایران را به صورت کتابی تحت عنوان ایران و ایرانیان[۳] منتشر ساخت.

نفوذ تدریجی آمریکا توسط «وینستون Winston» جانشین «بنجامین» ادامه یافت. وی در ۲۷ جمادی‌الثانی ۱۳۰۳ وارد تهران شد. وینستون موفق شد از ناصرالدین شاه امتیاز ساختن راه‌آهن تهران - بوشهر را که محل کنسولگری آمریکا از سال ۱۳۰۱ ق/۱۸۸۴ م بود، به دست آورد. محمدحسن‌خان صنیع‌الدوله در خاطرات روز جمعه اول رمضان ۱۳۰۳ می‌نویسد:

... شنیدم قرارنامهٔ راه‌آهن مابین دولت ایران و وزیر مختارینگی دنیا بسته

---

۱. رجوع کنید به ***عهدنامهٔ ایران و آمریکا***، در چند صفحه بعد همین کتاب.
۲. برای آگاهی بیشتر از چگونگی کار هیأت‌های نامبرده، جان الدر: ***تاریخ میسیون آمریکائی در ایران***، ترجمهٔ سهیل آذری (تهران، ۱۳۳۳)؛ محمدجعفر معنوی: «تاریخچهٔ اولین مدرسه، دانشکده و بیمارستان ایران»، ***مجلهٔ دانشکدهٔ ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تبریز***، دورهٔ ۶، شمارهٔ ۱، (تبریز، ۱۳۳۲).
3. S.G.Benjamin, *Persia and persian*, London 1887.
این کتاب تحت عنوان: ***ایران و ایرانیان، خاطرات و سفرنامه ساموئل ویلز بنجامین به سال ۱۸۸۳-۱۸۸۵ میلادی***، به اهتمام رحیم رضازاده ملک (تهران، گلبانگ ۱۳۶۳) به چاپ رسیده است.

شد و مشیرالدوله در نوشتن این قرارنامه یک صد هزار تومان مداخل کرد.[۱]

سومین سفیر آمریکا در ایران «ادوارد اسپنسر پرات E.S.Pratt» بود. او نیز سعی در اخذ برخی امتیازات کرد و موفق به طرح موافقت نامه‌ای شد که براساس آن تأسیسات سدسازی، استخراج معادن، ساختن راه‌آهن و تأسیس بانکی را به یک شرکت آمریکائی به نام «کمپانی ایران» واگذار کرد.[۲]

فعالیت‌های هیأت‌های مختلف آمریکائی از طریق خدمات بهداشتی و آموزشی از هر جهت به نفوذ بیشتر این کشور در ایران کمک کرده، به خصوص که آنان توانسته بودند به تدریج حوزهٔ فعالیت خویش را نیز در دیگر شهرهای شمالی و غربی ایران مانند مشهد، رشت، کرمانشاه و سنندج گسترش دهند.

در دوران جنبش مشروطیت، آمریکائی‌ها شروع به تبلیغ به نفع ایرانیان کردند و کشته شدن یکی از اعضاء هیأت آموزشی آمریکا در تبریز به نام «باسکرویل Baskervill» که به تعلیم و آموزش نظامی جوانان تبریز پرداخته بود، توانست به عنوان موضوع تبلیغاتی مورد بهره‌برداری آمریکائیان قرار گیرد.[۳]

بحران مالی سال‌های اولیهٔ قرن ۲۰، ایران را مجبور به استفاده از کارشناسان آمریکائی کرد. علاوه بر آن بیرون ساختن خویش از حوزهٔ مبارزاتی دو حریف، انگیزهٔ دیگر ایرانیان برای ورود آمریکائیان به ایران به شمار می‌آمد. در رمضان ۱۳۲۹ / سپتامبر ۱۹۱۱ هیأت مالی آمریکائی به ریاست «مورگان شوستر W.M.Shuster» به ایران وارد شد. شوستر با سمت خزانه‌داری کل، نظارت بر کلیهٔ مسائل مالی مانند تجدید سازمان مذکور، تعویض کارکنان امور گمرکی و مالیاتی را به عهده گرفت. برای دریافت مالیات‌ها، هیأت مورگان مبادرت به تأسیس تشکیلاتی به نام «ژاندارمری مالی» کرد. در مدت زمان کوتاهی «ژاندارمری مالی» که «ژاندارمری خزانه» و یا «قراسوران مالیه» نیز خوانده می‌شد، افراد خود را از ۲۰۰۰ نفر به ۱۵۰۰۰ نفر افزایش داد. متعاقب آن انحلال «بریگاد قزاق» که در آغاز توسط روس‌ها سازمان یافته بود، خواستار گردید و این امر قدمی در

---

۱. محمدحسن‌خان صنیع‌الدوله (اعتمادالسلطنه): ***تاریخ منتظم ناصری***، خاطرات روز جمعه اول رمضان ۱۳۰۳.

۲. ***تاریخ روابط ایران و ممالک متحدهٔ آمریکا***، ص ۱۰۷ و بعد.

۳. همان منبع، ص ۲۲۸-۲۳۴.

راه کنترل نظامی ایران توسط آمریکا بود. بهانهٔ دولت ایران در دادن چنین اختیارات وسیعی به آمریکا، دور بودن مرزهای آن کشور بود. حکومت ایران تصور می‌کرد که این کشور دور، به صورت وزنه‌ای در مقابل انگلیس و روس در راستای حفظ ایران قرار می‌گیرد، اما آمریکا درحقیقت کوشش می‌کرد تا از ایران پایگاهی برای تقویت اهداف خویش بسازد. فعالیت هیأت شوستر با مخالفت شدیدروس و انگلیس مواجه گردید، اما انتخاب «ماژوراستوکس Stocks» وابستهٔ نظامی سفارت انگلیس به عنوان «فرماندهٔ ژاندارمری خزانه» و معاون شوستر، قدم مؤثری در عدم مخالفت انگلیس با آمریکا برداشته شد. کشور انگلیس می‌توانست بدین وسیله نفوذ روس‌ها را در مناطق شمالی ایران کاهش دهد. «استوکس» طی سال‌ها فعالیت خود در ایران، دوستان فراوانی به دست آورده بود و به هنگامی که شوستر انتخاب معاونی را برای خود در مجلس ایران مطرح کرد، به درخواست وی پاسخ مثبت داده شد.[1]

نخستین عکس‌العملی که پس از این اقدام در دو سفارتخانهٔ روس وانگلیس به وجود آمد، این بود که دو سفارتخانه توافق کردند ترتیبی دهند که «استوکس» فقط در نواحی جنوب ایران خدمت کند. متعاقب این امر و به عنوان اعتراض، وقایعی رخ داد.[2]

روسیه ارتباط سیاسی خود را با ایران قطع کرد و قشون خود را در قزوین حاضر و نیروهای دیگر را به حالت آماده‌باش نگاه داشت و همچنین روسیه خواستار اخراج هیأت شوستر از ایران شد. مالیات‌های جدیدی که توسط شوستر وضع گردیده و یا افزایش یافته بود، اوضاع اقتصادی کشور را دگرگون ساخته بود.

---

۱. شوستر در یادداشت‌های خود در این مورد چنین می‌نویسد:

...در این موقع با «ماژور استوکس» وابستهٔ نظامی انگلیس ملاقات کردم و به او معرفی شدم دورهٔ خدمت ۴ سالهٔ مأموریت نظامی‌اش در ایران قریب‌الاختتام بود. بسیاری از مردم مرا از ماژور موصوف منع نموده و آگاهانیدند که مشارالیه جاسوس دولتین روس و انگلیس و دشمن سختی برای پیشرفت خیالات عالیهٔ ملت ایران است. ماژور استوکس صاحب منصب فوج هندی انگلیس بود و زبان فارسی را می‌توانست به سهولت تمام بخواند و بنویسد و گفتگو نماید. چند مرتبه هم در داخلهٔ ایران مسافرت کرده و از عادات و اخلاق مردم ایران ونیز از عناصر پلیتیکی مختلفهٔ ولایات بصیرت و اطلاع کامل داشت (به نقل از کتاب *اختناق ایران*، اثر مورگان شوستر، ص ۱۲۷).

۲. مورگان شوستر، *اختناق ایران*، ص ۱۹ و بعد؛ *کشف تلبیس یا دوروئی و نیرنگ انگلیس*، ص ۲۷ و بعد.

دومین علم مخالفت با مورگان شوستر را «مرنارد»، رئیس گمرکات ایران بر افراشت. پس از اخراج «نوز» از ایران «مرنارد» به ریاست گمرکات ایران رسیدو چون گمرکات شمال در برابر وام‌های دریافتی از انگلیس به گرو بود، لزوماً «مرنارد» باسفارتخانهٔ هر دوی آن دولت‌ها ارتباط یافت و مانند سلف خود رفته رفته، خود را فرمانبر حلقه به گوش آن دو سفارتخانه می‌شناخت.

وقتی شوستر به ایران آمد و قانون پانزدهم جمادی‌الاول ۱۳۲۹ به تصویب مجلس شورای ملی رسید، لازم بود که کلیهٔ وجوهی که از گمرکات شمال و جنوب کشور عاید می‌شود به خزانه‌داری کل تحویل گردد و خزانه‌دار از عهدهٔ تعهدات دولت در قبال هزینه‌های جاری واقساط وام‌های دریافتی برآید، ولی «مرنارد» تن به این روش نمی‌داد و بر آن بود که مانند سابق دریافت کننده و خرج کنندهٔ عایدات گمرک خودش باشد.[۱]

در دومین اولتیماتوم روسیه به دولت ایران در ۱۳۲۹ق/۱۹۱۱م، دولت روسیه در یک موعد ۴۸ ساعته خواسته‌های خود را بدین شرح اعلام کرد:

۱. اخراج شوستر،

۲. تعهد دولت ایران مبنی بر اینکه بدون تصویب روس و انگلیس کارشناس غیرایرانی را استخدام نکند،

۳. پرداختن وجه خساراتی برای هزینهٔ قشون ارسالی روس به ایران.

سرانجام به علل مختلف داخلی و خارجی از جمله عدم رفع مشکلات مالی، اعتراض مردم، فشار قدرت‌های دیگر، شوستر از ایران اخراج شد. اما علاقهٔ کشورهای بزرگ به بهره‌برداری از منابع ایران و رقابت سلطه‌گرانهٔ آنان در ایران باعث گردید که آمریکا بار دیگر در ربیع‌الاول ۱۳۴۰ ق/ ۱۹۲۱ م باب پاره‌ای مذاکرات محرمانه را دربارهٔ اخذ امتیازات جدیدی از ایران باز کند.

۱. *تاریخ روابط ایران و ممالک متحدهٔ آمریکا*، ص ۲۷۵ و بعد.

عهدنامهٔ ایران و آمریکا

فصل اول: مودّت.
فصل دوم: مأمورین سیاسی و پذیرایی امتیازات مشارالیهم.
فصل سوم: در باب اتباع طرفین وحمایت و حقوق مومی‌الیهم و مال‌التجاره که وارد و صادر می‌نمایند؛ و تجارت داخلی.
فصل چهارم: حقوقی که بر مال‌التجارهٔ طرفین تعلق می‌گیرد.
فصل پنجم: محاکمات.
فصل ششم: ترکهٔ اتباع دولتین.
فصل هفتم: کنسول‌های دولتین و امتیازات ایشان؛ اعمالی که مأمورین سیاسی و کنسول‌های دولتین از آن ممنوع هستند؛ کنسول‌های طرفین؛ تجدید خدمهٔ مأمورین سیاسی و کنسول‌های اتازونی.
فصل هشتم: مدت عهدنامه.

این عهدنامه پس ازامضای فرانکلین پیوس رئیس جمهور ممالک متحدهٔ آمریکا و ناصرالدین شاه در تاریخ ۲۰ شوال ۱۲۷۳ - برابر ۱۳ جون ۱۸۵۷ - نسخ آن مبادله گردید.

متن فارسی قرارداد مبادله شده که به امضای ناصرالدین شاه رسیده است، به شرح زیر است:

بسم الله الرحمن الرحیم

ما پادشاه بالاستقلال و شهریار بالاستحقاق اکرم، زیب افزای سریر خلافت و تاجدار زینت بخش اریکهٔ سلطنت و شهریاری، محیّ آثار عدل و انصاف، ماحیّ علایم جور و اعتساف، داور تاج و تخت، دارای فرّ و بخت، شکوه بخشای دیهیم و نگین، ملاذالاسلام و المسلمین، ملک عدالت گستر، خدیو رعیت پرور، افتخار ملک کیان، مالک بالارث کل ممالک ایران، موافق این مبارک سطور، به هرکس بتوانند و تعلق داشته باشد معلوم می‌فرماییم که در ۱۵ شهر ربیع‌الثانی هذالسنهٔ ۱۲۷۳ در اسلامبول فیمابین اعلیحضرت ملوکانهٔ ما و رئیس ممالک مجتمعهٔ آمریک شمالی، موافق اختیارنامه‌هایی که از طرفین داده شده بود، یعنی از جانب ما به جناب مجدت و فخامت نصاب امین‌الملک فرخ‌خان ایلچی کبیر

دولت علیّه صاحب نشان تمثال همایون و حمایل مخصوص آن، حامل کمر مکلّل به الماس و غیره و غیره و غیره، و از جانب رئیس ممالک مجتمعهٔ آمریک شمالی به کارول اسپنس وزیر ممالک مجتمعهٔ مزبوره مقیم دربار دولت عثمانی عهد دوستی و تجارت قرارداده و منعقد شده است که مشتمل بر فصول آتیه و کلمه به کلمه از این قرار است:

بسم الله الرحمن الرحیم

چون اعلیحضرت کیوان رفعت، خورشید رایت، فلک رتبت، گردون حشمت، خسرواعظم، خدیو انجم حشم، جمشید جاه، داراب دستگاه، وارث تاج و تخت کیان، شاهنشاه اعظم بالاستقلال کل ممالک ایران و رئیس ممالک مجتمعهٔ آمریک شمالی، هر دو علی‌السویه تمنا و ارادهٔ صادقانه دارند که روابط دوستی فیمابین دولتین برقرار و به واسطهٔ عهد دوستی و تجارتی که بالسویه نافع و سودمند تبعهٔ دولتین قوی بنیان خواهد بود مودّت و اتحاد جانبین را مستحکم سازند؛ لهذا برای تقدیم این کار اعلیحضرت شاهنشاه کل ممالک ایران جناب مجدت و فخامت نصاب امین‌الملک فرخ‌خان ایلچی کبیر دولت علیّهٔ ایران، صاحب نشان تمثال همایون و حمایل مخصوص آن و حامل مکلّل به الماس و غیره و غیره و غیره را؛ و رئیس مالک مجتمعهٔ آمریک شمالی کارول اسپنس وزیر ممالک مجتمعهٔ مزبوره مقیم دربار دولت عثمانی را، وکلای مختار خود تعیین کردند و ایشان بعد از آنکه اختیارنامه‌های خود را مبادله کردند و موافق قاعده و شایسته دیدند، فصول آتیه را برقرار نمودند:

فصل اول

بعدالیوم فیمابین دولت علّیهٔ ایران و رعایای آن دولت و رعایای ممالک مجتمعهٔ آمریک شمالی دوستی صادق و اتحاد محکم برقرار خواهد بود.

فصل دوم

سفرای کبار و مأمورین دیپلوماطیک هر یک از دولتین معاهدتین بخواهند به دربار یکدیگر مأمور و مقیم سازند همان رفتار و سلوکی که درحق سفرای کبار و مأمورین دیپلوماطیک دول متحابه و اتباع آن‌ها معمول می‌شود و به عینها

همان رفتار نیز در حق سفرای کبار و مأمورین دیپلوماطیک دولتین معاهدتین و اتباع ایشان معمول و مجری و به همان امتیازات محظوظ خواهند بود.

فصل سوم

تبعهٔ دولتین علیّتین معاهدتین از قبیل سیّاحان و تجّار و پیشه‌ور و غیرهُم که در مملکتین محروستین سیاحت یا توقف نمایند بالسویه ازجانب حکام ولایات و وکلای طرفین به عزت وحمایت قادرانه بهره‌مند خواهند گردید و درهر حال سلوکی که نسبت به اتباع دول کاملة‌الوداد منظور می‌شود در حق ایشان نیز منظور خواهد شد و بالمفاوضه مأذون و مرخصند که هر گونه امتعه و اقمشه و محصولات چه از راه دریا و چه از راه خشکی به مملکت یکدیگر بیاورند و از مملکت همدیگر ببرند و بفروشند و مبایعه و معارضه نمایند و به هر بلدی از بلاد مملکتین که خواهند حمل ونقل نمایند و لیکن این مقرر است که تجّار طرفین که اقدام به تجارت داخلهٔ مملکتین نمایند در خصوص تجارت مزبور مطیع قوانین آن ملکی که محل تجارت مزبوره باشد خواهند بود و در صورتی که یکی از دولتین معاهدتین بعد از این در باب تجارت داخله امتیازات تازهٔ به رعایای سایر دول بدهد همان امتیازات نیز داده خواهد شد به رعایای هر یک از این دو مملکت که در ممالک دیگر مشغول تجارت داخله باشند.

فصل چهارم

هر گونه امتعه واقمشه که اتباع دولتین علیتین معاهدتین به مملکت یکدیگر نقل نمایند و یا از مملکت همدیگر بیرون ببرند وجه گمرکی که از تجّار واتباع دول کاملة‌الوداد حین ورود امتعه و محصولات ایشان به ولایات دولتین و حین خروج از مملکتین مطالبه می‌شود از ایشان نیز مطالبه خواهد شد و حق و وجه علیحده به هیچ اسم و رسم در دولتین علیتین مطالبه نخواهد شد.

فصل پنجم

در ممالک محروسه ایران هر گاه مرافعه یا مباحثه فیمابین تبعهٔ دولت علیّهٔ ایران واتباع دولت ممالک مجتمعهٔ آمریک شمالی حادث گردد در محلی که وکیل یا قونسول دولت مجتمعهٔ امریک مقیم باشد مقالات متداعیتین، تحقیق و

تدقیق و اجرای حکم به عدل و انصاف در محکمهٔ دولت علیّهٔ ایران که محل عادیهٔ طی این گونه امورات است با حضور احدی از منتسبان وکیل یا قونسول دولت ممالک مجتمعهٔ امریک خواهد شد. در ممالک محروسهٔ ایران اگر فیمابین اتباع دولت ممالک مجتمعه مرافعه یا منازعه روی دهد طی گفتگو و اجرای عدالت آن بالتمام به عهدهٔ وکیل یا قونسول دولت ممالک مجتمعهٔ امریک است، اگر متوقف در محل این مرافعه و مباحثه و منازعه بوده باشند، والاّ در مملکتی که اقرب به محل مزبوره خواهد بود وکیل یا قونسول مزبور طی این گفتگو را بر وفق قوانین متداولهٔ ممالک مجتمعه خواهد کرد. هر گاه مرافعه یا مباحثه یا منازعه در ممالک شود، تحقیق و اجرای حکم آن به عهدهٔ وکلا یا قونسول‌های طرفین خواهد بود. کذالک گفتگوها و منازعاتی که فیمابین تبعهٔ دولت علیّهٔ ایران و اتباع مجتمعه امریک اتفاق افتد، قرار انجام و اتمام آن به نحوی خواهد بود که با اتباع دول کاملة الوداد در مملکت مزبوره معمول و مرتب می‌شود. تبعهٔ دولت علیّه ایران در ممالک مجتمعه یا اتباع دولت ممالک مجتمعهٔ امریک شمالی در ممالک ایران اگر متهم به گناهان کبیره کردند به نهجی که در مملکتین مزبور با اتباع دول کاملةالوداد رفتار می‌شود با ایشان نیز معمول و مرتب قطع و فصل خواهد شد.

فصل ششم

هر گاه احدی از اتباع دولتین علیتین در مملکتین محروستین وفات یابد در صورتی که میّت را اقوام یا شرکاء باشد ترکهٔ او بالتمام تسلیم ایشان خواهد شد و در صورتی که شخص میّت را قوم و شریکی نباشد متروکات او اماناً به وکیل یا قونسول دولت متبوعهٔ میّت تسلیم می‌شود تا مشارالیه بر وفق قوانین متداوله درمملکت خود چنان که شاید و باید در این باب معمول دارد.

فصل هفتم

دولتین علیّتین معاهدتین به جهة حمایت اتباع خود وتقویت امور تجارت و فراهم نمودن اسباب حصول معاشرت دوستانه و عادلانه فیمابین تبعهٔ جانبین چنین اختیار نمودند که حق داشته باشند که یک مأمور دیپلوماطیک در پایتخت

دولتین مقیم سازند و از طرفین سه نفر قونسول برقرار نمایند. قونسول‌های دولت علیّهٔ ایران در شهرهای واشینگتون ونیویورک و نیوارله‌انس توقف خواهند داشت و قونسول‌های دولت ممالک مجتمعه در دارالخلافهٔ طهران وبندر بوشهر و دارالسلطنهٔ تبریز توقف خواهند نمود. این قونسول‌های دولتین معاهدتین بالسویه در محل متوقفهٔ مسکونهٔ مملکتین محروستین از اعزازات و امتیازات و معافاتی که قونسول‌های دول کاملةالوداد در ممالک جانبین محظوظند بهره یاب خواهند گردید. مأمور دیپلوماطیک و قونسول‌های ممالک مجتمعهٔ امریک رعایای دولت علیهٔ ایران را نه آشکارا، نه در ظاهر و نه در خفیه حمایت نخواهند کرد و از این اصول که به رضای طرفین مقرر شده اصلاً تجاوزی را جایز نخواهند داشت و نیز مقرر است که اگر قونسول‌های مزبوره مشغول تجارت شوند ایشان نیز مطیع خواهند بود که به همان قوانین و رسومی که سایر اشخاص رعایای دولت متبوع ایشان که در همان محل تجارت می‌کنند مطیع هستند و همچنین فیمابین دولتین معاهدتین مقرر است که عدد نوکرهای مأمور دیپلوماطیک و قونسول‌های دولت ممالک مجتمعهٔ امریک بیشتر از آن نخواهد بود که به موجب عهدنامه برای مأمورین روس درممالک ایران معیّن شده است.

فصل هشتم

این عهدنامهٔ دوستی وتجارتی که به ملاحظهٔ کمال صداقت و دوستی و اعتماد فیمابین دولتین ایران و ممالک مجتمعهٔ امریک منعقد شده است از تاریخ مبادلهٔ امضا نامه‌جات طرفین تا ده سال برقرار خواهد بود واگر پیش از انقضای ده سال مذکور هیچ یک از این دو دولت به موجب اعلام رسمی میل خود را در قطع و توقیف اجرای این عهدنامه به دولت دیگر اظهار ندارد و عهدنامهٔ مزبور تا یک سال دیگر علاوه بر وعدهٔ مذکور برقرار خواهد بود و همچنین تا دوازده ماه بعد از نوشتن چنان اعلام هر وقتی که اعلام مزبور ظهور نماید و وکلای مختار دولتین معاهدتین قرار می‌دهندکه امضا نامه‌جات دولت متبوعهٔ خود را در اسلامبول در مدت شش ماه یاکمتر اگر مقدور گردد مبادله نمایند.

وکلای مختار دولتین معاهدتین این عهدنامهٔ مبارکهٔ حاضره را به خط و مُهر خود مرقوم و مختوم نمودند.

این عهدنامهٔ مبارکه در دو نسخه به زبان فارسی و انگلیسی به تاریخ یک هزار و دویست و هفتاد و سه هجری، فی پانزدهم شهر ربیع‌الثانی مطابق یک هزار و هشتصد و پنجاه و شش عیسوی در اسلامبول مرقوم گردید.

ایلچی دولت کبیر ایران امین‌الملک فرخ‌خان.

مُهر: سفیرکبیر دولت علیهٔ ایران امین‌الملک فرخ‌خان

مُهر: U.S.Legation Constantinople Carrol Spence.

ترجمهٔ صحیح، میرزاملکم‌خان مترجم مخصوص دولت علّیهٔ ایران.

به نام علّیهٔ ما اعلیحضرت پادشاهی، بعد از ملاحظهٔ کافی عهدنامهٔ دوستی و تجارتی مسطوره فوق را امضا و تصدیق داشتیم به نحوی که موافق این سطور میمونه قبول و ممضی و تصدیق می‌فرمائیم در کل مضامین آن و به قول ملوکانهٔ ما از برای خودمان و اخلاف‌مان وعده می‌فرمائیم که آنچه که در آن عهد قرار داده شده از جانب ما بلاتخلف معمول و مجری خواهد شد. از برای اعتبار آن ما این تصدیق‌نامه را به دستخط خودمان مزین نموده حکم کرده‌ایم که به مُهر دولت خودمان ممهور شود. مرقوم شده به تاریخ بیستم ماه جمادی‌الاولی سنهٔ یک هزار و دویست و هفتاد و سه هجری سال نهم سلطنت همایون ما.

فصل دهم

امتیازها و قراردادهایی که از جانب اتباع و یا دولت‌های بیگانه با ایران منعقد شده است

ایران در نیمهٔ اول قرن نوزدهم به تدریج استقلال خود را از دست داده و به کشوری دست نشاندهٔ روس و انگلیس بدل شده بود. سرمایه‌داران روسی و انگلیسی با حمایت حکومت‌های خود به ایران روی آوردند و همراه با دولت‌های خود به امتیازات متعددی در ایران دست یافتند:

> *یکی از خصوصیات اساسی شکار امتیازات در ایران که مستقیماً از طبیعت و ماهیّت شرایط نیمه استعماری جامعهٔ ما نشأت می‌گرفت، آن بود که این امتیازات به دنبال یک سلسله بازی‌های حسابگرانه در جریان برقراری موازنهٔ مثبت و موازنهٔ منفی در روابط سیاسی و اقتصادی با همسایگان شمالی و جنوبی به دست می‌آمد. بدین معنی که گاهی فشارهای متقابل قدرت‌های استعماری، نیروهای یک دیگر را خنثی می‌کرد و به نوعی موازنهٔ منفی به امر اعطای امتیازات به آنان می‌انجامید، در حالی که در مواردی اعطای امتیاز به یکی از قدرت‌های رقیب، سبب اعطای امتیازات مشابهی به رقیب دیگر می‌شد.*[1]

۱. احمد اشرف: ***موانع تاریخی رشد سرمایه‌داری در ایران***، دورهٔ قاجاریه، ص ۴۸ و بعد.

تا اوایل قرن نوزدهم ایران از استقلال گمرکی برخوردار بود. تا قبل از پایان نخستین جنگ‌های ایران و روس در سال‌های ۱۳-۱۸۰۳ م کشور ایران از نظر تجاری دارای استقلال تام بود و بیگانگان در تعیین درآمد گمرکی مداخله نداشتند. معاهدهٔ گلستان که پس از این جنگ‌ها بین ایران و روسیه به امضاء رسید، علاوه بر آنکه تمامیت ارضی کشور را به مخاطره افکند، پای بیگانگان را نیز در امور بازرگانی و کشتیرانی و گمرک ایران باز کرد. از اواخر سال ۱۲۲۸ ق/۱۸۱۳ م به بعد، گمرک ایران استقلال خود را از دست داد، زیرا یکی از شرایط تحمیلی روسیه به ایران برای پذیرفتن صلح، تقبل مواد گمرکی عهدنامه بود.

در عهدنامه، چنین مقرر شده بود که از کلیهٔ کالاهای صادراتی روسیه به ایران حقوق یک‌سان و تغییرناپذیری که مقدار آن از پنج درصد بهای کالا تجاوز ننماید، دریافت گردد. این نخستین باری بود که سیاست گمرکی ایران به وسیلهٔ یک قرارداد سیاسی تعیین می‌شد.

اما پس از دومین جنگ ایران و روس و عقد معاهدهٔ ترکمان‌چای در فوریهٔ ۱۸۲۸، دولت ایران استقلال گمرکی خود را از دست داد. این بار نه تنها اصل برابری حقوقی دو دولت و معاملهٔ متقابل در پیمان قید نشده بود، بلکه روش قضاوت کنسولی (کاپیتولاسیون) نیز به نفع اتباع روس در ایران، به دولت ایران تحمیل شد.
بعدها سایر دول نیز از مواد این قرارداد استفاده کردند. در فاصلهٔ سال‌های ۱۲۵۸ ق/۱۸۴۲ م تا ۱۲۹۰ ق/۱۸۷۳ م عین قرارداد ترکمان‌چای با چندین دولت خارجی دیگر امضاء شد و تمامی آن مزایا، بدون هیچ قید و شرطی، به آن‌ها نیز تفویض شد. طبق معاهدهٔ، دولت ایران اجازه نداشت بدون موافقت دول طرف قرارداد، حقوق گمرکی صادرات و واردات را تغییر دهد. مواد این قرارداد نه تنها استقلال اقتصادی ایران را تهدید می‌کرد، بلکه باعث تهی شدن روزافزون خزانهٔ دولت نیز می‌شد. زیرا دولت نمی‌توانست از ورود کالاهای خارجی جلوگیری کند و صنایع داخلی را تشویق و حمایت کند.[۱]

در سال ۱۳۰۹ ق/۱۸۹۲ م گمرکات جنوب کشور در ازای غرامت فسخ شرکت

---

۱. واتسن: *تاریخ ایران در دورهٔ قاجاریه*، ص ۲۲۹ و بعد.

تنباکو، در اختیار دولت انگلیس در آمد و در شوال ۱۳۰۹/ مه ۱۸۹۲ پیمانی بین دولت ایران و بانک شاهنشاهی منعقد شد. طبق این پیمان بانک شاهنشاهی برای پرداخت غرامت شرکت تنباکو مبلغ ۵۰۰/۰۰۰ لیره با ربح شش درصد به عنوان وام به دولت پرداخت کرد و در عوض، گمرک بنادر جنوب خلیج‌فارس را به عنوان وثیقهٔ این وام در اختیار گرفت.

در تابستان ۱۳۱۶ق/ ۱۸۹۸م به پیشنهاد دولت روسیه، چند بلژیکی به مدیریت "نوز" برای ادارهٔ امور گمرکی ومالی به استخدام دولت ایران درآمدند و دولت ایران در سال ۱۳۱۷ق/ ۱۸۹۹م گمرکات کرمانشاه و آذربایجان را به آنان سپرد. در نخستین سال‌های قرن بیستم میلادی، ورشکستگی دولت باعث شد که به دریافت دو وام از روسیه به مبلغ ۲۲/۵۰۰/۰۰۰ روبل و ۱۰۰/۰۰۰/۰۰۰ روبل دست بزنند. شرایط روسیه برای پرداخت وام بسیار سنگین و عبارت بود از تغییرات مواد اصل سوم قرارداد ترکمان‌چای، روس‌ها به دستیاری «نوز» موفق شدند در مادهٔ سوّم قرارداد ترکمان‌چای، دست ببرند و در قراردادهای گمرکی ۱۹۰۱ و ۱۹۰۲م مادهٔ جدیدی به قرارداد ترکمان‌چای بیفزایند که به زیان بازرگانان ایرانی بود.

این قراردادها حتی از قراردادهای گلستان و ترکمان‌چای نیز به مراتب ناگوارتر بود. زیرا در عهدنامه‌های سابق تعهدات ایران دربارهٔ گمرک، تعهدی متساوی و متقابل بود ولی در این قراردادها یک طرفه بود. نخست آنکه اختیارات ایران در ادارهٔ امور گمرک، عمداً سلب می‌شد و دولت ایران نمی‌توانست نه تعرفهٔ خود را تغییر دهد و حقوق صادرات و واردات راکم و زیاد کند و نه نظامنامهٔ گمرکی خود را بدون رضایت روس‌ها تنظیم نماید. از سوی دیگر این قراردادها موجب انحطاط پاره‌ای از صنایع ایران شد. زیرا دولت روسیه درصد جلب مواد خام ایران مانند پشم و پنبه و کنف و پوست دباغی نشده و غیره بود، و از سوی دیگر ورود مصنوعات و منسوجات ایران به روسیه ممنوع و یا تابع حقوق گمرکی سنگین شد.

در قرارداد جدید، ۳۴ نوع کالای وارداتی که چند قلم آن‌ها از واردات عمده بود، از پرداخت گمرکی معاف بودند و به خصوص حقوق گمرکی واردات عمدهٔ ایران نظیر قند

و منسوجات و نفت و شکر و غیره بسیار نازل بود. دیگر آنکه حقوق گمرکی واردات بیش از ۳ درصد تا ۴ درصد نبود، در حالی که طبق قرارداد ترکمان‌چای حداقل حقوق گمرکی، ۵ درصد تعیین شده بود.

اهداف روسیه

یکی از اهداف روسیه در عقد این قراردادها، تغییر تعرفهٔ گمرکی و افزایش حقوق گمرکی انگلیسی و هندی بود تا نتوانند با کالاهای روسی رقابت کنند. به همین سبب روس‌ها مواد این قرارداد را محرمانه نگاه داشتند و در فوریه، آن را انتشار دادند. بلافاصله پس از انتشار قرارداد، روزنامه‌های انگلیسی به حمله علیه دولتین ایران و روسیه دست زدند، زیرا طبق قرارداد ازکلیهٔ کالاها میزان پنج درصد گمرک اخذ می‌شد ولی در تعرفهٔ جدید، روس‌ها بین اجناس مختلف فرق گذاشته بودند. از قند و نفت که سابقاً پنج درصد گمرک گرفته می‌شد، به موجب تعرفهٔ جدید یک و نیم و سپس دو و یک چهارم درصد حقوق گمرکی دریافت می‌شد. بالعکس به تعرفهٔ گمرکی چای که از صادرات مهم انگلستان و هندوستان به ایران بود، صددرصد افزوده شده بود.

واکنش انگلستان

پس از انتشار مواد قرارداد، دولت انگلستان موفق شد با تهدید، قرارداد گمرکی جدیدی در زمستان ۱۳۲۱ ق/۹ فوریهٔ ۱۹۰۳ م با دولت ایران منعقد کند. مواد این قرارداد شبیه قرارداد با روسیه بود، با این تفاوت که این بار به نفع انگلستان و به زیان روسیه بود. در فصل پنجم قرارداد گمرکی ایران با روسیه و انگلستان قید شده بود. که ادارهٔ گمرک ایران موظف است یک نظامنامهٔ عمومی با رضایت سفارتخانه‌های روسیه و انگلستان تهیه کند. این نظامنامه در ۱۶ فصل و ۱۲۲ ماده و یک ضمیمه تنظیم و با تصویب هر دو سفارتخانه از ۱۳۲۲ ق/۱۵ سپتامبر ۱۹۰۴ م به مرحلهٔ اجراگذارده شد.

بدین ترتیب در اوایل قرن بیستم میلادی، آخرین نشانه‌های استقلال گمرکی از بین رفت و ایران تبدیل به یک کشور نیمه مستعمره شد. با از بین رفتن استقلال گمرکی، نه

فقط تولید صنعتی ایران مورد تهاجم قرار گرفت. بلکه عایدات گمرک کشور نیز مستقیماً به خزانهٔ کشورهای خارجی سرازیر شد. در این دوران قریب ۷۰ درصد عواید گمرکات ایران توسط روسیه و انگلیس غارت می‌شد.

در این دوران، بازرگانی خارجی ایران، وسیله‌ای در دست قدرت‌های بزرگ برای تشدید اسارت اقتصادی و سیاسی ایران بود. در اثر فشارها و تحمیلات گمرکی وعوامل دیگر، بازرگانی خارجی ایران جنبه‌های مستقل ملی خود را از دست داد و به صورت بازرگانی کشورهای نیمه مستعمره در آمد.

در روند این مبادلهٔ نابرابر کالا، ایران مجبور بود همه ساله در برابر فروش ارزان‌تر کالاهای مواد خام کشاورزی خود، مصنوعات خارجی را به بهایی گران‌تر خریداری کند.

در تمام دورهٔ اواخر قرن ۱۹ و اوایل قرن ۲۰ میلادی، بازرگانی خارجی ایران باکسر موازنه مواجه بود که این امر موجب آن شد که همه ساله مبلغ بیشتری مسکوک نقد از کشور خارج شود. بدین ترتیب اهرم اقتصادی ایران یعنی بازرگانی خارجی به جای آنکه به پیشرفت اقتصاد ملی، داد و ستد بازار و سرمایهٔ داخلی کمک نماید، با غارت ثروت ایران از راه ورود روزافزون کالاهای مصرفی و صدور مواد خام کشاورزی مواجه بود و مبادلهٔ نابرابر کالا، خروج مسکوکات و ارز ایران از طریق کسر موازنهٔ بازرگانی دائمی بالاخره تمرکز بازرگانی خارجی و حتی داخلی در انحصار قدرت‌های بزرگ به تشدید فقر بیشتر کمک می‌کرد.[1]

۱. ویلهلم لیتن: *ایران از نفوذ مسالمت‌آمیز تا تحت‌الحمایگی*، (۱۹۱۹-۱۸۶۰)، ص ۸۸ و بعد.

امتیازات و قراردادهای واگذاری ایران به دولت انگلستان یا اتباع انگلیسی[1]

شماره	تاریخ میلادی	تاریخ هجری قمری	نام صاحب امتیاز	مضمون امتیاز و یا قرارداد
۱	۱۷ دسامبر ۱۸۶۲	۱۲۷۹	بخش تلگراف هند و اروپائی	خط تلگراف تهران ـ بوشهر و تهران ـ خانقین
۲	۲۳ نوامبر ۱۸۶۵	۴ رجب ۱۲۸۲	بخش تلگراف هند و اروپائی	خط دوم: تهران ـ بوشهر و تهران ـ خانقین
۳	۱۱ ژانویه ۱۸۶۸	رمضان ۱۲۸۴	زیمنس (شرکت تلگراف هند و اروپائی)	تلگراف: جلفا ـ تبریز ـ تهران
۴	۲ آوریل ۱۸۶۸	۲۰ ذیحجه ۱۲۸۴	بخش تلگراف هند و اروپائی	تلگراف: گوادر ـ جاسک ـ بندرعباس
۵	۲ دسامبر ۱۸۷۲	۱۲۸۹	بخش تلگراف هند و اروپائی	خط سوم: تهران ـ بوشهر
۶	۳۰ ژانویه ۱۸۸۹	۱۳۰۷	بارون جولیوس رویتر	بانک‌ها ـ معادن ـ حق انتشار اسکناس
۷	۲۶ دسامبر ۱۸۸۹	۳ ربیع‌الثانی ۱۳۰۷	یحیی خان مشیرالدوله	جادهٔ تهران ـ اهواز و بروجرد ـ اصفهان
۸	۶ ژانویه ۱۸۹۰	۱۴ جمادی‌الاول ۱۳۰۷	بانک شاهنشاهی ایران	جادهٔ تهران ـ اهواز و بروجرد ـ اصفهان
۹	۱۱ ژانویه ۱۸۹۰	ذیقعده ۱۳۰۷	بانک شاهنشاهی ایران	انحصار وسایل نقلیه
۱۰	۱۷ ژوئن ۱۸۹۱	شوال ۱۳۰۸	بانک شاهنشاهی ایران	اخذ راهداری از جادهٔ تهران ـ قم
۱۱	نوامبر/دسامبر ۱۸۹۸	رجب ۱۳۱۶	بانک شاهنشاهی ایران	خط قم ـ اصفهان
۱۲	۲۸ مه ۱۹۰۱	۹ صفر ۱۳۱۹	ویلیام ناکس دارسی	انحصاربهره برداری نفت در ایران به استثنای آذربایجان، گیلان، مازندران، خراسان و استرآباد
۱۳	۲۴ اوت ۱۹۰۲	۱۹ جمادی‌الاول ۱۳۲۰	اچ.اف.بی.لینچ	راه‌های کاروان رو بجای جاده
۱۴	۱ سپتامبر ۱۹۰۴	۱۹ جمادی‌الثانی ۱۳۲۲	حکومت هندوستان	قرضه ۳۱۴۰۲۸۱ لیره و ۱۶ شیلینگ و ۴ پنی
۱۵	۲۸ سپتامبر ۱۹۰۶	شوال ۱۳۲۴	شرکت حمل و نقل ایران (برادران لینچ)	افزایش پول راهداری قم ـ سلطان‌آباد
۱۶	۲۷ مه ۱۹۱۰	۱۷ جمادی‌الاول ۱۳۲۸	بانک شاهنشاهی ایران	تضمین قرضه ۷۶۰/۰۰۰ لیرهٔ
۱۷	۸ مه ۱۹۱۱	۷ جمادی‌الاول ۱۳۲۹	بانک شاهنشاهی ایران	قرضه ۱۰۲۵۰۰۰۰ لیره (بدهی از سال ۱۹۱۰، ۴۹۰۰۰۰۰ لیره)
۱۸	۲۰ مارس ۱۹۱۲	۳۰ ربیع‌الاول ۱۳۳۰	بانک شاهنشاهی ایران	پیش پرداخت ۱۴۰۰۰۰۰ لیره
۱۹	۹ فوریه ۱۹۱۳	۲ ربیع‌الاول ۱۳۳۱	سند بنای راه‌آهن ایران (با مسؤولیت محدود)	بررسی راه آهن محمره ـ خرم آباد ـ بروجرد
۲۰	۲ مارس ۱۹۱۳	۲۳ ربیع‌الاول ۱۳۳۱	شرکت حمل و نقل ایران (برادران لینچ)	تمدید مدت ساختن جاده‌ها تا دوم مارس ۱۹۲۳
۲۱	۱۰ مارس ۱۹۱۳	۱ ربیع‌الثانی ۱۳۳۱	دولت انگلیس	فانوس‌های دریایی در خلیج فارس

۱. ویلهلم لیتن، *ایران از نفوذ مسالمت‌آمیز تا تحت‌الحمایگی* (۱۹۱۹-۱۸۶۰)، ص ۹۰-۸۹.

مجموع سرمایه‌گذاری انگلیس در ایران[۱]

	سرمایهٔ به‌کار گرفته شده	
شرکت تلگراف هند و اروپا	۲۵/۰۰۰	لیره
کل سرمایه	۳/۰۰۰/۰۰۰	لیره
سرمایهٔ موجود در ایران	۵۰/۰۰۰	لیره
بانک شاهنشاهی ایران		
سرمایه به صورت سهام	۱/۰۰۰/۰۰۰	لیره
قرضهٔ ۱۹۰۴	۳۱۴/۲۸۰	لیره
قرضهٔ ۱۹۱۱	۱/۲۵۰/۰۰۰	لیره
پیش‌پرداخت ۱۹۱۲	۱۴۰/۰۰۰	لیره
شرکت حمل و نقل ایران (برادران لینچ)	۱۰۰/۰۰۰	لیره
شرکت نفت انگلیس و ایران	۲/۷۴۷/۹۰۵	لیره
سندیکای راه‌آهن ایران	۳/۰۰۰/۰۰۰	لیره
زیگلر و شرکاء	۲۰۰/۰۰۰	لیره
کارگاه‌های فرش شرق با مسؤولیت محدود	۲۰۰/۰۰۰	لیره
شرکت‌های کشتیرانی و تجارتخانه‌ها	۴۰۰/۰۰۰	لیره
جمعاً	۹/۶۷۷/۱۸۵	

در جریان جنگ از بودجهٔ جنگ انگلیس، مبالغ قابل ملاحظه‌ای در ایران به کار گرفته شد.

۱. ویلهلم لیتن، *ایران از نفوذ مسالمت‌آمیز تا تحت‌الحمایگی*، (۱۹۱۹-۱۸۶۰)، ص ۹۱.

امتیازات و قراردادهای ایران با دولت روسیه و شرکت‌های روسی[۱]

	تاریخ معاهده و یا امتیاز		نام امتیازگیرنده	مضمون معاهده یا امتیاز
	تاریخ میلادی	تاریخ هجری قمری		
۱	۱۸۸۱/۲/۳۱	اول صفر ۱۲۹۸	دولت روسیه	بهره‌برداری خط تلگراف چکشلر ـ استرآباد، کنترل دفاتر تلگراف ایرانی ما بین جلفا چکشلر توسط روس‌ها
۲	۱۸۸۶/۷/۹	شوال ۱۳۰۳	دولت روسیه	عوارض تلگراف برای مسیر جلفا ـ چکشلر
۳	۱۸۸۸/۲/۱۲	۲۰ ربیع‌الاول ۱۳۰۶	اشتپان لیانازوف	ماهیگیری دردریای خزر ۱۹۰۱-۱۸۸۸
۴	۱۸۹۰	۱۳۰۷	پولیاکف+رافالوویچ	بنگاه قرضه و بانک
۵	۱۸۹۱/۴/۲۲	۲۵ رمضان ۱۳۰۸	دولت روسیه	عوارض تلگراف از مسیر سرخس، کنترل توسط روس‌ها
۶	۱۸۹۱/۵/۱۴	شوال ۱۳۰۸	دولت روسیه	تمدید معاهدهٔ ۱۸۹۱
۷	۱۸۹۱/۱۰/۱۷	۲۵ ربیع‌الاول ۱۳۰۹	دولت روسیه	تغییر معاهدهٔ ۱۸۹۱
۸	۱۸۹۳/۹/۲۵	۲۶ ربیع‌الاول ۱۳۱۱	اشتپان لیانازوف	ماهیگیری در دریای خزر
۹	۱۸۹۱/۱۲/۱ ۱۹۰۳/۵/۲۱	۱ جمادی‌الاول ۱۳۰۸	پولیاکف	انحصار حمل و نقل و بیمه
۱۰	۱۸۹۳/۷/۷	۲ جمادی‌الاول ۱۳۱۰	شرکت بیمه و حمل‌ونقل ایران	جادهٔ انزلی ـ قزوین
۱۱	۱۸۹۳/۱۰/۱۶	۱۱ ربیع‌الاول ۱۳۱۱	دولت روسیه	عوارض تلگراف بر مسیر آستارا، تحت کنترل‌روس ها
۱۲	۱۸۹۵/۱۱/۵	۱ جمادی‌الثانی ۱۳۱۳	شرکت راه انزلی	لاروبی مسیر آبی انزلی
۱۳	۱۸۹۵/۱۲/۱۹	۱۴ رجب ۱۳۱۳	شرکت راه انزلی	جادهٔ قزوین ـ تهران
۱۴	۱۸۹۵/۱۲/۱۹	۱۴ رجب ۱۳۱۳	شرکت راه انزلی	جادهٔ قزوین ـ همدان

۱. ویلهلم لیتن: *ایران از نفوذ مسالمت‌آمیز تا تحت‌الحمایگی (۱۹۱۹-۱۸۶۰)*، ص ۱۲۲ و بعد.

امتیازات و قراردادهای ایران با دولت روسیه و شرکت‌های روسی

	تاریخ معاهده و یا امتیاز		نام امتیازگیرنده	مضمون معاهده یا امتیاز
	تاریخ میلادی	تاریخ هجری قمری		
۱۵	۱۸۹۶/۱۰/۱۰	۱۴ جمادی‌الاول ۱۳۱۴	اشتپان لیانازوف	ماهیگیری در دریای خزر ۱۹۲۰-۱۹۱۱
۱۶	۱۸۹۶/۱۰/۱۰	۱۴ جمادی‌الاول ۱۳۱۴	گئورگی لیانازوف	ماهیگیری در دریای خزر ۱۹۲۰-۱۹۱۱
۱۷	۱۸۹۸/۹/۲۸	۱۰ جمادی‌الاول ۱۳۱۶	گوریانف + اینکیف	معادن قراچه‌داغ
۱۸	۱۹۰۰	۱۳۱۸	دولت روسیه	قرضه ۲۲½ میلیون روبل
۱۹	۱۹۰۲	۱۳۱۹	دولت روسیه	قرضه ۱۰ میلیون روبل
۲۰	۱۹۰۲/۴/۲	۲۲ ذیحجه ۱۳۱۹	بانک استقراضی ایران	جادهٔ جلفا ـ تبریز ـ قزوین. معادن نفت و زغال دو طرف جاده [۱]
۲۱	۱۹۰۲	۱۳۱۹	دولت روسیه	بهره برداری و ادارهٔ خط تلگراف مشهد ـ نصرت‌آباد (سیستان) و معاهدهٔ امور اداری گمرک در ارتباط با محموله‌های وارداتی آزاد از گمرک
۲۲	۱۹۰۵/۵/۱۸	۱۳ ربیع‌الاول ۱۳۲۳	گئورگی لیانازوف	تأیید معاهدهٔ ذکر شده قبلی
۲۳	۱۹۰۶/۳/۳۰	۱۷ صفر ۱۳۲۴	گئورگی لیانازوف	تأیید معاهدهٔ ذکر شده قبلی
۲۴	۱۹۱۱/۱/۱۴	۱۲ محرم ۱۳۲۹	بانک استقراضی ایران	تحکیم قرضه ۱۲ میلیون روبل
۲۵	۱۹۱۱/۹	رمضان ۱۳۲۹	برادران نوبل، باکو	انتقال نفت انزلی به رشت
۲۶	۱۹۱۲/۳/۲۰	۳۰ ربیع‌الاول ۱۳۳۰	بانک استقراضی ایران	راه آهن جلفا ـ تبریز، صوفیان ـ دریاچهٔ ارومیه. انحصار معادن زغال ونفت در هر دو طرف راه‌آهن، حق تقدم هر معدن در نواحی ذکر شده و در مسیر تبریز ـ قزوین
۲۷	۱۹۱۳/۲/۶	۲۹ صفر ۱۳۳۱	. . . . .	. . . . .

۱. مصوبات این امتیاز تا جائی که مربوط به جادهٔ جلفا به تبریز می‌شد، حفظ و به وسیلهٔ امتیاز شمارهٔ ۲۲ جایگزین شد.

مجموع سرمایه‌گذاری روسیه در ایران[۱]

تلگراف	۱/۰۰۰/۰۰۰	روبل
بانک استقراضی روس (سرمایهٔ سهامی)	۱۱/۸۰۰/۰۰۰	"
املاک و مستغلات	۴۸/۰۰۰/۰۰۰	"
قروض سال ۱۹۰۰	۲۲/۵۰۰/۰۰۰	"
قروض سال ۱۹۰۲	۱۰/۰۰۰/۰۰۰	"
تضمین بدهی ۱۹۱۱	۱۲/۰۰۰/۰۰۰	"
شرکت جاده‌سازی انزلی	۱۰/۵۰۰/۰۰۰	"
شرکت بندر انزلی	۱/۳۰۰/۰۰۰	"
ماهیگیری لیانازوف	۱۰/۰۰۰/۰۰۰	"
معادن قراچه‌داغ	۵۰۰/۰۰۰	"
شرکت جاده‌سازی جلفا ـ تبریز ـ قزوین	۴/۶۰۰/۰۰۰	"
انتقال نفت انزلی ـ تهران	۱۰۰/۰۰۰	"
شرکت راه آهن جلفا ـ تبریز ـ قزوین (سرمایهٔ سهامی)	۴/۶۹۰/۰۰۰	"
اوراق قرضهٔ $۳۸\frac{۱}{۲}$ میلیون فرانک	۱۴/۶۹۰/۰۰۰	"
سهام راه‌آهن بلژیکی درمالکیت روس‌ها، ۵۰ درصد	۲/۰۰۰/۰۰۰	"
بهره‌برداری از جنگل (شرکت یونانی با سرمایه روسی)	۵۰۰/۰۰۰	"
شرکت‌های کشتیرانی، تجارتخانه‌ها	۲۰۰۰/۰۰۰	"
جمع	۱۶۳/۷۵۰/۰۰۰	روبل

ارقام ذکر شده در این سطور تخمینی است و دقّت چندانی ندارد. علاوه بر مجموع ارقام فوق، مبالغ محرمانه‌ای که روسیه قبل از جنگ در ایران خرج کرده است، مانند مخارج نگاه‌داری ۱۷۰۰ نفر که در شمال اشغال نظامی کرده بود، نیز باید به حساب بیاید. هنگام جنگ، روس‌ها مبالغ هنگفتی صرف مخارج جنگی کردند.

---

۱. مأخذ: ویلهلم لیتن، *ایران از نفوذ مسالمت‌آمیز تا تحت‌الحمایگی* (۱۹۱۹-۱۸۶۰)، ص ۱۲۵.

کشورهای مختلف

علاوه بر شرکت‌های انگلیسی و روسی، امتیازاتی نیز به اتباع دول دیگر مانند فرانسه، بلژیک، آلمان، یونان و غیره اعطا شد که به طور خلاصه به آن‌ها اشاره می‌شود:

شرکت‌های یونانی

الف. شرکت یونانی «کوسیس Koussis»

تا سال ۱۹۰۷ میلادی شرکت «برادران کوسیس Koussis» که قبلاً «کوسیس و تئوفیلاکتوس» نام داشت انحصار بهره‌برداری از جنگل‌های ایران در آستارا، گیلان، مازندران و استرآباد را بر عهده داشت.[۱]

این شرکت قبل از آغاز جنگ اول جهانی، مهم‌ترین شرکتی بود که با بهره‌برداری از جنگل‌های ایران و صدور چوب سروکار داشت و از جانب روس‌ها حمایت می‌شد. آن‌ها در آغاز از انحصار چشم‌پوشی کرده بودند و بر پایهٔ قراردادهای خصوصی، تجارت با مالکان جنگل‌ها را همچنان ادامه می‌دادند. صاحبان شرکت «برادران کوسیس»، سه برادر بودند؛ مسن‌ترین آنان تجارتخانهٔ اصلی در ادسا و دو برادر دیگر شعب فرعی در باکو و بار فروش (شهر بابل امروزی) را اداره می‌کردند. یک نمایندگی شرکت نیز در رشت بود. سرمایه‌گذاری برادران کوسیس بالغ بر ۵۰۰/۰۰۰ فرانک حدس زده می‌شد.

در ایالت طالش شرکت قفقازی «خوشتاریا و شاهزاده تومانف» هم به کار بهره‌برداری از جنگل اشتغال داشت. قبل از شروع جنگ، ایرانی‌های مختلفی مانند «حسن جلال‌الدین‌خان اختر» کوشش می‌کردند شرکت‌های آلمانی را به این کار علاقه‌مند کنند. یک سوئیسی نیز به نام مهندس «ربرت اشتومپ R.Stump» از مسکو که تحت حفاظت روسیه بود و با پول روسی کار می‌کرد، کمی قبل از شروع جنگ به بهره‌برداری از جنگل‌های ایران علاقه‌مند شد.

۱. *ایران از نفوذ مسالمت‌آمیز تا تحت‌الحمایگی* (۱۹۱۹-۱۸۶۰)، ص ۱۲۷ و بعد.

ب. شرکت پرورش کرم ابریشم

در استان‌های گیلان و مازندران برای این صنعت تأسیسات بزرگ و درخت‌کاری توت وجود داشت. شرکت یونانی «برادران کوسیس» سال‌ها بود که با این وضعیت سروکار داشت. علاوه بر آن، تعداد متعددی از شرکت‌های یونانی وجود داشت که به عنوان متخصص پرورش ابریشم مشغول به کار شدند.[۱]

شرکت‌های فرانسوی

الف. شرکت تنباکو

در ۸ مارس ۱۸۹۰ حکومت ایران حق اختصاصی خرید و فروش و تهیهٔ توتون را به مدت ۵۰ سال به ماژور «تالبوت Talbot» انگلیسی واگذار کرد. «شرکت شاهنشاهی تنباکوی ایران با مسؤولیت محدود» به علت اعتراضات مردم نتوانست مدتی طولانی در ایران کار کند.

حکومت ایران با واسطهٔ «بانک شاهنشاهی ایران» مبلغ ۵۰۰/۰۰۰ لیره به عنوان خسارت سرمایه‌گذاری شرکت در ایران پرداخت کرد. اما در این بین شرکتی فرانسوی به نام «شرکت تنباکو» در قسطنطنیه تأسیس شد که از دولت عثمانی حق اختصاصی دریافت داشت تا تنباکوی ایران را به آنجا صادر کند. در مقابل شرکت متعهد شد برای هر کیلوگرم تنباکو، عوارض برابر یک پیاستر، علاوه بر عوارض گمرکی پیش‌بینی شده یعنی سه پیاستر به دولت عثمانی بپردازد. هم‌زمان، شرکت شاهنشاهی تنباکوی ایران قراردادی نیز منعقد کرد مبنی بر اینکه شرکت نامبردهٔ ایرانی کلیهٔ محصولات تنباکوی ایران ـ یعنی در سال مقداری برابر ۲۰۰۰/۰۰۰ کیلوگرم را به عثمانی بفرستد.[۲]

در اکتبر ۱۸۹۲ معاهده‌ای منعقد شد به این مضمون که کلیهٔ محصولات دخانیات ایران فقط توسط نمایندگان مسلمان شرکت خریداری شود، تا در مهر و موم آن طرف مرزها مشکلاتی ایجاد نشود و از طرف ایران نیز شامل گمرک صادراتی نگردد. در عوض «شرکت تنباکو» بایستی ۴۵۰۰۰ فرانک به اقساط ۲۵ ساله به دولت ایران بپردازد.

---

۱. همان منبع، ص ۱۲۹ و بعد.

۲. *ایران از نفوذ مسالمت‌آمیز تا تحت‌الحمایگی (۱۹۱۹-۱۸۶۰)*، ص ۱۳۳ و بعد.

ب. امتیاز حفاری آثار باستانی

به موجب قراردادی که در ۱۱ اوت ۱۹۰۰ در پاریس بین مظفرالدین شاه و «دلکاسه Delcassé» منعقد گردید، ایران حق اختصاصی و دائمی را به دولت فرانسه واگذار کرد که در کلیهٔ قلمرو حکومت ایران به حفاری بپردازد. در این قرارداد که مجموعه‌ای از دو معاهدهٔ ۱۲ مه ۱۸۹۵ و اکتبر ۱۸۹۷ بود، مقرر شد. که نیمی از اشیاء پیدا شده به استثنای طلا، نقره و سنگ‌های قیمتی به فرانسوی‌ها تعلق خواهد داشت. اما فرانسوی‌ها آزاد بودند که نیمی از این آثار مکشوفه را بخرند و در مورد نیمی دیگر آن نیز، حق تقدم خرید داشتند. در آن موقع فرانسه برای اخذ این امتیاز ۵۰۰/۰۰۰ فرانک خرج کرد.

نتایج حفریات شوش که سالیان دراز هیأت «مورگان» به آن مشغول بود، به موزهٔ «لوور» پاریس انتقال یافت.

پ. تجارتخانهٔ «اشنایدر ـ کروزت Schneider-Creuzot»

در سال ۱۹۰۵م دولت ایران قرارداد ذیل را با تجارتخانهٔ فرانسوی «اشنایدر ـ کروزت» منعقد کرد:

تجارتخانهٔ فرانسوی پول اسلحه و تجهیزاتی را که برای ایران از اتریش و بلژیک خریداری شده بود، می‌پرداخت و همراه با آن تعدادی عرادهٔ توپ مربوط را که خودش تهیه کرده بود، به ایران می‌فرستاد. علاوه بر آن مبلغ ۱/۵۰۰/۰۰۰ فرانک در اختیار دولت ایران قرار می‌داد. کل مبلغی که بدین ترتیب دولت ایران به تجارتخانهٔ فرانسوی بدهکار می‌شد، ۵/۰۰۰/۰۰۰ فرانک بود که می‌بایستی در مدت ۱۰ سال با بهرهٔ ۶ درصد پرداخت شود. تا شروع جنگ، ظاهراً مبلغ کمی از این بدهی پرداخت شده بود.

ت. «سندیکای ایران و فرانسه Le Sendicat Franco-Iranien»

«سندیکای ایران و فرانسه» شرکتی بود فرانسوی که با سرمایهٔ ۸۰۰/۰۰۰ فرانک در فوریهٔ ۱۹۱۳ به ریاست «برترام Bertram» تأسیس شد. این شرکت بهره‌برداری معادن زغال سنگی را به عهده داشت که در ینگی امام، نزدیک تهران، سر راه جادهٔ تهران ـ قزوین قرار داشت. شرکت این معدن را از اموال سردار حشمت ـ یکی از دامادهای معتضدالدوله، سفیر ایران در پاریس ـ اجاره کرده بود. تا زمان جنگ، این شرکت به علت

مشکلات صنعتی نتوانست سودی به دست آورد.

ث. شرکت راه‌آهن سراسری ایران

در سال ۱۹۱۲ با کمک بانک‌های فرانسوی، روسی و انگلیسی یک شرکت مطالعاتی راه‌آهن در پاریس تأسیس شد. مخارج ساختن این راه‌آهن به مبلغ ۴۸۰/۰۰۰/۰۰۰ فرانک تخمین زده شد که برای مسیر ۲۲۴۰ کیلومتر ایران، ۲۱۴/۵۰۰/۰۰۰ فرانک برآورد شده بود. در مه ۱۹۱۲، اساسنامهٔ «شرکت راه آهن سراسری ایران» تدوین گردید. محل آن در پاریس و سرمایهٔ آن مبلغ ۲/۵۰۰/۰۰۰ فرانک و ۵۰۰۰ سهم از قرار هر سهمی ۵ فرانک بود. شرکت از سه گروه از بانک‌های مختلف فرانسوی، انگلیسی و روسی تشکیل شد. بعدها به علل اختلافات زیادی که دربارهٔ چگونگی سرمایه‌گذاری، تعیین مسیرها و پست‌های نظارت و اداری به وجود آمد تا آغاز جنگ جهانی اول در ایران صحبتی از راه‌آهن سرتاسری ایران به میان نیامد. حکومت ایران خود تصمیم بر این گرفته بود که امتیاز چنین راه‌آهنی را با قرضه‌ای به مبلغ ۶/۰۰۰/۰۰۰ لیره مربوط سازد.

شرکت‌های بلژیکی

الف. شرکت سهامی راه‌آهن و تراموا در ایران

در اثر امتیازنامهٔ رمضان ۱۳۰۵ ق/۳۰ مه ۱۸۸۸ م، دولت ایران به مدت ۹۳ سال این حق را به شخصی به نام «بواتال Boital» داد تا در شهر تهران تراموا (ترامواى اسبی) احداث کند. در آغاز جنگ، شرکت فعالیت ساختمانی خود را محدود به ایجاد خط قدیمی اسبی تهران و خط‌آهن تهران به شاه عبدالعظیم کرد. راه‌آهن اسبی در تهران در سه خط امتداد می‌یافت:

۱. از ابتدای لاله‌زار تا سبزه میدان.

۲. از میدان توپخانه که «بانک شاهنشاهی ایران» در آن قرار داشت، تا خیابان چراغ گاز، و از آنجا به دروازهٔ شاه عبدالعظیم، با انشعابی به طرف بازار.

۳. از میدان توپخانه به دروازهٔ قزوین.

شرکت دارای امکانات ذیل بود: ۲ واگن تراموا، ۴ درشکه، ۴۰ راننده، ۳ بازرس، ۴۸

نعل‌بند، ۲۰ سقا، ۱۶۴ اسب.

قیمت بلیط برای فواصل کوتاه ۵ شاهی و برای فواصل طولانی ۱۰ شاهی بود. بهای بلیط تهران ـ شاه عبدالعظیم ۱۵ شاهی بود. طول مسیر راه‌آهن برابر ۷۸۰۰ متر بود. حد متوسط سالانهٔ مسافر به ۶۲۵/۰۰۰ می‌رسید که درآمد ناخالصی برابر ۴۶۰/۰۰۰ قران داشت.[۱]

ب. امتیاز لاتاری و رولت

در سال ۱۸۸۰ م «سندیکای انگلیسی ـ آسیایی» با واسطهٔ فرستادهٔ ایران در لندن، «ملکم خان» موفق به کسب انحصار لاتاری و رولت شد که در ازای آن ۶۰/۰۰۰ پوند پرداخت شد. این امتیاز بعدها به شخصی به نام «فیلیپرت Philipaert» که بنیانگذار «شرکت عمومی» بود، فروخته شد ـ اما در سال ۱۸۸۹ م شاه ایران از شناسائی این امتیاز خودداری کرد و «ملکم خان» در مقابل «شرکت انگلیسی ـ آسیایی» با قرضی برابر ۶۰/۰۰۰ پوند روبرو شد که ابتدا در سال ۱۹۱۱ از محل قرضه ۱/۲۵۰/۰۰۰ از انگلستان، پرداخت شد.

پ. امتیاز تولید و فروش شراب ایران

«فیلیپرت» در سال ۱۸۸۸ م موفق به کسب حق امتیاز تولید و فروش شراب ایران نیز شد. این انحصار بعدها فسخ گردید و به مالیات مشروبات الکلی تغییر یافت.

ت. کارخانهٔ قند

کارخانهٔ قند که از طرف «سندیکای قندسازی بلژیک» در بروکسل و با سرمایه‌ای برابر ۵/۰۰۰/۰۰۰ فرانک در کهریزک، در ۲۰ کیلومتری جنوب تهران، در مسیر جادهٔ قم تأسیس گردیده بود به علل کارشکنی‌های متعدد از جمله تقاضاهای مکرر روستائیان برای ازدیاد دستمزد بیشتر برای محصولات خود، اندکی پس از تأسیس به کلی تعطیل شد. در سال ۱۹۲۳ م کارخانهٔ رها شده در کهریزک به یک شرکت ایرانی زردشتی به مبلغ ۱۲۵/۰۰۰ فرانک فروخته شد. واسطهٔ این کار حق کمیسیونی برابر ۵۰۰۰ فرانک

---

۱. همان منبع، ص ۱۴۳ و بعد.

دریافت داشت.

ث. کارخانهٔ شیشه و تأسیسات گاز

از آنجا که کارخانهٔ گاز طبق قراردادی با شهرداری تهران، روشنائی شهر را تقبل کرده بود، می‌بایستی تا سال ۱۹۰۷م با فانوس‌های نفتی روشنائی شهر تهران را تأمین کند. خیابانی که از توپخانه به سفارت قدیمی روسیه منتهی می‌شد، به نام چراغ گاز (خیابان نفتی) نامیده می‌شد. زیرا محل کارخانهٔ گاز در آن خیابان قرار داشت. در سال ۱۹۰۷م آخرین اثر کارخانهٔ گاز از بین رفت و خیابان نام «چراغ برق» به خود گرفت.

ج. کارخانهٔ کبریت‌سازی

محل کارخانه در محل مناسبی در شمیران و مجاور مقر تابستانی سفارت آلمان قرار داشت. کارخانهٔ کبریت‌سازی سرنوشتی مانند دو شرکت فوق داشت.

شرکت‌های اتریشی، ایتالیایی، هلندی، ترکی، آمریکایی و سوئیسی[۱]

دو تجارتخانهٔ اتریشی در ایران وجود داشت:

۱. تجارتخانهٔ اتریش و شرق در تبریز،

۲. دفتر حق‌العمل کاری صادرات و واردات بایر F.Bayer Export-Import Kommission ، سرمایهٔ این دو تجارتخانه به سختی از ۲۰۰/۰۰۰ مارک تجاوز می‌کرد.

دو تجارتخانهٔ ایتالیایی در ایران وجود داشت:

۱. تجارتخانهٔ «والی A.Valli» در تبریز با سرمایهٔ ۵۰۰/۰۰۰ مارک،

۲. «جان کاستکلی Castelli» درتبریز، صادرات محصولات کارگاه‌های تهیه قالی و معاملات بانکی را به عهده داشت و سرمایهٔ آن در حدود ۱/۰۰۰/۰۰۰ فرانک بود.

دو تجارتخانهٔ هلندی وجود داشت:

۱. شرکت متحدهٔ تجاری هلند ـ ایران «ترمیلن ـ گراتاما Ter Meulen-Gratama

---

۱. همان منبع، ص ۱۵۱ و بعد.

&co در اهواز.

۲. «سی.اف.پرینس C.F.Prins» تجارتخانهٔ هلندی در تهران که محل اصلی آن در «هامبورگ» بود، باسرمایه‌ای در حدود ۱/۲۰۰/۰۰۰ مارک.

تعداد زیادی شرکت‌های ترکی در ایران وجود داشت، برای مثال شرکت دارویی «امانوئل هواکیمیانتس E.Howakimianz» قسطنطنیه در بار فروش.

«ابلوقلو بهار ایساک Ebloglu behar Isac» در تبریز و «هونوم اقلو Honomoglu» در تبریز و تعداد زیادی نیز مغازه‌دار. اتباع ترک را بیشتر افرادی مانند یهودی، کلدانی، ارمنی و یونانی اهل ترکیه تشکیل می‌دادند. در واقع کارها بیشتر مربوط به تعداد زیادی ترک می‌شد که در استان خوزستان و نواحی ایرانی مجاور مرز ترکیه به سر می‌بردند. حداکثر سرمایهٔ ترک‌ها در ایران بالغ بر ۱/۰۰۰/۰۰۰ فرانک تخمین زده می‌شد.

در سال ۱۹۱۸م در اروپا صحبت از تأسیس یک شرکت آمریکایی برای پیشبرد علائق اقتصادی در ایران (بهره‌برداری ازامتیاز معدن، احداث راه‌آهن و تبادل کالا) با سرمایه‌ای برابر ۱۰۰ میلیون دلار به گوش می‌رسید. یک کمیسیون مطالعاتی این شرکت گویا در ایران بود و در سال ۱۹۱۹م به آمریکا مراجعت کرد. سرمایهٔ آمریکایی موجود در ایران به صورت شعبه‌های «سینگر Singer» در همدان، اصفهان، قزوین، کرمانشاهان، شیراز و تبریز وجود داشت. صرف‌نظر از این شعبه‌ها، شرکت‌های آمریکایی دیگری وجود نداشت.

شرکت دارویی «اکباتانه Pharmacie Ekbatana» باسرمایه‌ای سوئیسی در ایران مشغول به کار بود و محل آن در همدان قرار داشت. سوئیس در طی جنگ، یک شرکت تجاری ایران ـ سوئیس تأسیس کرد که واردات کالاهای اروپایی به ایران و صادرات قالی و سایر فرآورده‌های ایرانی را در بر می‌گرفت. سرمایهٔ آن به ۱/۰۰۰/۰۰۰ فرانک می‌رسید.

شرکت‌های آلمانی در ایران

امتیازات

امتیازاتی که از جانب ایران به آلمانی‌ها واگذار شد عبارت بود از:[۱]

---

۱. *ایران از نفوذ مسالمت‌آمیز تا تحت‌الحمایگی* (۱۹۱۹-۱۸۶۰)، ص ۱۵۵ و بعد.

۱. امتیاز ساختن جادهٔ تهران ـ خانقین در سال ۱۸۹۵ م،
۲. ساختن خط تراموا به شمیران در سال ۱۸۹۵ م،
۳. حق امتیاز ساختن راه‌آهن تهران ـ خانقین از اول ماه مه ۱۸۹۸ م،

کلیهٔ این قراردادها و حقوق انجام نپذیرفت، زیرا امکان تهیهٔ سرمایه‌های لازم در آلمان عملی نبود.

شرکت‌ها و تجارتخانه‌ها

این تجارتخانه‌ها به چهار دسته تقسیم می‌شد:

۱. تجارتخانه‌هایی که هم‌زمان با صنعت سروکار داشتند، تا حدودی کارخانه دار و فروشنده نیز بودند. تا آن زمان تنها شرکتی که آلمان از این نوع در ایران داشت، «شرکت سهامی فرش ایران پتاگ Petag» بود. مقرّ این شرکت در برلین بود. شعبات آن در قسطنطنیه، تبریز، سلطان‌آباد، همدان، کرمان، مشهد و شیراز دایر شده بود. شرکت در سال ۱۹۱۲ م تأسیس شد و در آغاز با سرمایه‌ای برابر ۳/۰۰۰/۰۰۰ مارک و بعدها با ۱۰/۰۰۰/۰۰۰ مارک شروع به کار کرد.

۲. دومین نوع تجارتخانه‌ها در ایران، داروخانه‌ها بود. آلمان موفق شده بود که دوبار در ایران داروخانه دایر کند. در سال ۱۸۸۴ م «آلبرت شورین A.Schwerin» موفق شد داروخانهٔ کوچک خود را به یکی از تجارتخانه‌های وارداتی بزرگ لوازم پزشکی، اقلام شیمیایی و دارویی تبدیل کند.

از سال ۱۹۰۸ م «اویگن بوناتی Eugen Bonati» که از سال ۱۸۹۸ م در داروخانهٔ فوق کار می‌کرد، جانشین «شورین» شد و از سال ۱۹۱۳ م «بوناتی» تنها مالک «داروخانهٔ مرکزی آلمانی شورین» در تهران بود. «شورین» یهودی و «بوناتی» کاتولیک و اهل الزاس بود.

در سال ۱۹۰۳ م کارمند قبلی «شورین» به نام «آلبرت لوتز A.Lotz» در همدان داروخانهٔ «اکباتانه» را تأسیس کرد و با گسترش شرکت خود، در پایان با سرمایه‌ای برابر ۱۶۰/۰۰۰ مارک مشغول به کار بود. وی در اثر تیفوس درگذشت، همسر بیوهٔ وی داروخانه را به یک سوئیسی به نام «سالزمن Salzmann» فروخت.

داروخانهٔ دیگر آلمانی در تبریز دایر شده بود و نام آن «داروخانهٔ ایالتی آذربایجان»،

بود که به شرکت «C.A.Reith G.m.B.H» تعلق داشت و مقرّ آن در برلین بود و سرمایه‌ای در حدود بیش از ۴۰/۰۰۰ مارک در اختیار داشت در سال ۱۹۱۳ م پس از ورشکستگی شرکت فوق، سرپرست آن شخصاً داروخانه‌ای در تبریز تأسیس کرد.

۳. سومین نوع تجارتخانه‌ها در ایران، شرکت‌های صادراتی بود. در این ارتباط نام دو شرکت آلمانی قابل ذکر است:

شرکت «ویلهلم روور Wilhelm Roewer» در شیراز که صادرات اصلی آن «کتیرا» بود و در سال ۱۹۱۰م با سرمایهٔ ۵۰/۰۰۰ مارک تأسیس شد. دیگری «ربرت ونک هاوس R.Woenkhaus» با شعباتی در بوشهر، بحرین، بغداد، موصل و بصره، محمّره (خرمشهر)، اهواز و بندرعباس در سال ۱۸۹۸ م تأسیس شد. صادرات آن عبارت از مروارید، غلات و پوسته‌های صدف مخصوص بود.

۴. چهارمین، شرکت‌هایی بودند که فرآورده‌های اروپایی را به ایران وارد می‌کردند. از جملهٔ آن‌ها شرکت‌های زیر را می‌توان نام برد:

شرکت بزرگ وارداتی آلمانی به نام «اُنداچ برمن F.Undutsch & Co. Bremen» که در ژوئیهٔ ۱۹۱۳ م مقرّی در تهران داشت و توسط سهام دار آن «ادوارد شلوتر E.Schluter» اداره می‌شد که با سرمایه‌ای در حدود ۳۱۵/۰۰۰ مارک مشغول به کار بود.

«شرکت انیورسال هوفمان K.Hoffmann» در عشق‌آباد با واردات کالاهای اروپایی سروکار داشت و دارای شعباتی درمرو، چاجوی، مشهد و قوچان بود. در تبریز «اتواولمن O.Oehlmann» آلمانی، مدیر تجارتخانهٔ روسی «لودویک ربنک L.Rbenech» و نمایندهٔ شرکت‌های مختلف آلمانی بود.

شرکت‌های کشتیرانی

خط کشتیرانی هامبورگ ـ آمریکا (خدمات: هامبورگ ـ خلیج [فارس]):

قبل از جنگ، سرویس منظم کشتیرانی بین هامبورگ و بندرهای عباس، لنگه، بوشهر و محمره برقرار بود. در کلیهٔ این بنادر رفت‌وآمد جریان داشت، به استثنای بندرلنگه و بندر عباس که برگشت آن‌ها به طور نامنظم انجام می‌گرفت. نمایندهٔ شرکت در بوشهر و بندرهای عباس، لنگه محمّره، «شرکت ربرت ونک‌هاوس» بود.

فصـل یازدهم

جنبش‌های اجتماعی ایران در عصر قاجار

اسارت ایران به دست دولت‌های بیگانه، تشدید ضعف درونی جامعهٔ ایران را به دنبال داشت. رخنهٔ دولت‌ها به کشور و داشتن امتیازها و مراکز بازرگانی ایران، آن‌ها را به برخورد با مصالح بازرگانی ایران کشانید.

روشنفکران با فعالیتی بیشتر، به خرده‌گیری از حکومت آغاز کردند و علیه اسارت ایران به دست کشورهای بیگانه برخاستند. در روزنامه‌های پیشگام ایران که در اساس، در خارج چاپ می‌شد، مقالاتی در افشای سیاست استعماری روسیه و انگلستان منتشر گردید.

نیمهٔ دوم سدهٔ نوزدهم میلادی، خصومت مذهبی ـ ملی با رخنهٔ بیگانگان به ایران افزایش یافت که به گسترش بازرگانی باکشورهای اروپایی و واگذاری امتیازها بستگی داشت. این خصومت نه تنها به معنی پایان زندگی سنتی کشور، بلکه همچنان بدان معنی بود که ذخایر مادی کشور، رفته‌رفته به دست بیگانگان بیفتد.

همهٔ موافقت نامه‌ها و امتیازهایی که میان حکومت ایران با دولت بیگانه امضاء شده بود، مایهٔ اعتراض شخصیت‌های پیشگام ایران بود. در روزنامه‌های خارجی، مقالاتی منتشر می‌شد و در خود کشور پنهانی، اعلامیه‌هایی چاپ و توزیع می‌گردید. از طرف دیگر، زمامداران ایران به طور روزافزونی مستبد، مرتجع و پول پرست می‌شدند. در مقایسه با دیگر رهبران کشورهای آسیایی، کوشش‌های اصلاح‌طلبانهٔ زمامداران ایران

بسیار ناچیز بود. حتی نخستین خواست عادی اصلاح‌خواهان محافظه کار، بهبود وضع قشون، در ایران برآورده نشده بود. بودجهٔ زیادی به قشون اختصاص داده شده بود، لیکن سربازان مانند مستخدمان دولت که مواجب آنان پرداخت نشده بود، اغلب پیش از آنکه حامی دولت باشند، خود منشأ نارضایتی بودند.

منصب حکومت و مناصب عالی دیگر، غالباً هر سال به مزایده گذاشته می‌شد و حکام که معمولاً دور از پایتخت بودند، قدرت محلی بیشتری داشتند به همین قرار منصب‌های محلی را اجاره می‌دادند. در همین زمان اروپاییان از افراد معیّنی پشتیبانی می‌کردند و به آنان وام می‌دادند و این امر به آنان امکان می‌داد که با ایمنی بیشتری عمل کنند. به علاوه احساسات مذهبی ضد دولتی در طی قرن ۱۳ق/۱۹م آشکارا شدت گرفته بود. اقامت علمای بزرگ در خارج از ایران، آنان را دور از دسترس قدرت دولت ایران قرارداد و بین علماء و دولت شکافی پدید آورد و اتخاذ سیاست مستقل مذهبی را در ایران سهل‌تر از کشورهای اسلامی دیگر ساخت. علما که خود از دخالت روزافزون کفار اروپایی که بر همهٔ شئون کشور حاکم گردیدند، راضی نبودند نارضایتی تودهٔ مردم را منعکس می‌کردند.

در چنین محیط فکری و سیاسی قاجار، ما شاهد قیام‌ها و جنبش‌های چندی هستیم. این جنبش و قیام‌ها اعم از قرن نوزدهم و نیز آغاز قرن بیستم میلادی همواره علیه استبداد و ستم طبقهٔ حاکمه بود، که با بیداری توده‌های محروم مردم و مقاومت و یا شرکت مستقیم آنان در این قیام‌ها همراه بود، و نوید انحطاط و تجزیهٔ سریع نظام حاکم را می‌داد.

۱. جنبش تنباکو

الف. نظری بر امتیاز رژی

در خلال توقف ناصرالدین شاه در انگلستان بود که انگلیسی‌ها پیشنهادهایی در زمینهٔ گرفتن امتیازهای جدیدی به شاه و صدراعظم کردند. از جملهٔ این پیشنهادها، امتیاز توتون و تنباکوی ایران بود. شرح مختصر انحصار تنباکو چنین است: روز هشتم مارس ۱۸۹۰م شاه انحصار، تولید، فروش و صادرات تنباکو را برای ۵۰ سال به گ.ف.تالبوت

(G.F.Talbut) داد. دکتر فوریه فرانسوی که در آن هنگام به عنوان طبیب مخصوص ناصرالدین شاه مقیم دربار ایران بوده است در این باره چنین می‌نویسد:

یک امتیازی که ایران را تهدید به انقلاب می‌کند، به یک شرکت انگلیسی تفویض شده است و آن، امتیاز دخانیات است، این امتیاز دخانیات که بدون یک رشوهٔ کلان در حدود دو میلیون به دست نیامده در ۲۱ مارس ۱۸۹۰ م (۲۸ رجب ۱۳۰۷ ق) به امضاء رسیده است.[۱]

تالبوت خود در نامه‌ای که به صدراعظم ایران ارسال داشت، این موضوع را کاملاً آشکار می‌سازد:

این جانب، ماژور تالبوت، تعهد می‌کنم که برای حضرت اشرف «امین‌السطان» و اعلیحضرت شاه ایران به حضرت اشرف مبلغ چهل هزار لیره استرلینگ بپردازم: ده هزار لیره از این مبلغ را روز تقدیم امتیازنامهٔ رژی، ده هزار لیره دیگر از این مبلغ را در اولین روزی که امتیاز رژی به موقع اجرا گذارده شود. بیست هزار لیرهٔ بقیه را دو ماه پس از اجرای امتیازنامهٔ رژی.[۲]

پاریس ۱۸۸۹

برادر ناصرالدین شاه «عباس میرزاملک آرا» در شرح حال خویش در این مورد دربارهٔ شاه می‌گوید:

انحصار تنباکو و توتون را به قیمتی خیلی نازل بدون شرایط به یک کمپانی انگلیسی فروخت و حال آنکه لازم بود شرایط صحیحی در این عمل بگذارد و قیمتی گزاف هر ساله بگیرد، ولی چون مبالغی گزاف به اطراف شاه داد و هیچ کسی که احتمال می‌رفت منشأ اثری شود باقی نماند، الا آنکه پولی گرفت، لهذا تماماً تصدیق و تحسین نمودند، و کمپانی در شرایط متقبل شد که سالی پانزده

۱. فوریه: **سه سال در دربار ایران**، ترجمهٔ عباس اقبال آشتیانی، (تهران، علمی، ۱۳۲۶)، ص ۲۲۰.

۲. ابراهیم تیموری: **قرارداد ۱۸۹۰ ـ تحریم تنباکو**، چاپ دوم، (تهران، جیبی، ۱۳۵۸)، ص ۱۷۷؛ بعدها در مجلسی که سفرا و نمایندگان دول خارجی، «ارنستین» مدیر عامل شرکت را استیضاح می‌کنند، او در پاسخ، این حقیقت را فاش می‌کند: «تابه حال دو میلیون تومان برای رشوه و تعارف و سایر وسائل کار داده شده، چگونه می‌توان دست از این عمل برداشت»، شیخ حسن کربلائی: **تاریخ‌الدخانیه (قرارداد رژی ۱۸۹۰)**، با مقدمهٔ ابراهیم دهگان (اراک، بی‌نا، بی‌تا)، ص ۲۱-۱۸.

هزار لیرهٔ انگلیسی به شاه بدهد و در خارج این شرطنامه هم قرار داد به میرزا علی اصغرخان امین‌السلطان و بعضی دیگر مبلغی بدهد، ولی تفصیل آن در پرده‌اند. شاه که از رذالت طبع از مداخل یک تومان نمی‌گذرد، همین که اسم سالی پانزده هزار لیره را شنید هوش از سرش به در رفت و فوراً قرارنامه را امضاء نمود.[1]

قرارداد امتیاز، ۱۵ ماده داشت. ماده‌های ۲، ۶ و ۸ از همه مهم‌تر بودند. پیرو این ماده‌ها، به همهٔ زمین دارانی که توتون تولید می‌کردند، دستور داده بود که خود را به نمایندگان کمپانی معرفی کنند و در غیر این صورت، جریمه و یا زندانی خواهند شد و پنهان کردن و یا فروش خودسرانهٔ توتون نیز ممنوع شده بود. به دارندهٔ امتیاز حق داده شده بود که خودش هر بهایی که بخواهد برای فرآورده‌های توتون معیّن کند.
متن قراردادی که میان دولت ایران و ماژور تالبوت بسته شد. بدین شرح است:[2]

فرمان تنباکو و توتون (منوپول)

خرید و فروش و ساختن در داخل و خارج کل توتون و تنباکو که در مملکت محروسه ایران به عمل آورده شود، تا انقضاء مدت پنجاه سال از تاریخ امضاء این انحصار به ماژور تالبوت و شرکای خودشان مشروط به شرایط ذیل مرحمت و واگذار فرمودیم.

«شاه»

فصل اول: صاحبان این امتیازنامه متعهد می‌شوند که در سال، مبلغ پانزده هزار لیره انگلیسی به خزانهٔ دولت عامرهٔ علیّهٔ ایران بپردازند. اعم از آنکه از امتیازی که به ایشان داده شده است، نفعی ببرند یا ضرر و این مبلغ را کمپانی دخانیات در آخر هر شش ماه مقسطاً خواهند پرداخت.

فصل دوم: صاحبان امتیاز محض تعیین مقدار تنباکو و توتون که در ایران عمل می‌آید، حق دارند که از زارعین آن‌ها اطلاعات لازمه بخواهند و دولت اعلیحضرت شاهنشاهی به حکام ولایت امر و مقرر خواهند فرمود که آن‌ها به جهت حصول این اطلاعات و به جز صاحبان امتیازنامه احدی حق نداشته و نخواهند داشت که به جهت خرید و فروش

---

۱. ***شرح حال عباس میرزا ملک‌آرا***، به اهتمام عبدالحسین نوائی، (تهران، انتشارات بابک، ۱۳۶۱)، ص ۱۸۲.
۲. ابراهیم تیموری، ***قرارداد ۱۸۹۰***، ص ۲۹ و بعد.

توتون و تنباکو و سیگارت و سیگار و انفیه و مثله، اجازهٔ کتبی به احدی بدهد. اشخاصی که الحال توتون و تنباکو را خرده‌فروشی می‌کنند، می‌توانند به این تجارت مداومت نمایند، ولی مشروط بر اینکه از کمپانی دخانیات در این باب اجازه حاصل نمایند.

فصل سوم: از آنچه عاید کمپانی می‌شود، مخارجی که به توسط کمپانی شده، به علاوهٔ پنج درصد کسر می‌شود و پس از وضع مخارج و پنج درصد، هر چه باقی می‌ماند و عاید خالص می‌شود، سه ربع آن هم راجع به کمپانی خواهد بود و یک ربعش باید به خزانهٔ دولت پرداخته شود و محض این فقره دولت علیّهٔ ایران حق دارد که رسیدگی به امور حسابیهٔ کمپانی نموده، تدقیقات لازمه را به عمل آورد.

فصل چهارم: جمع اسباب و آلات لازمه به دخانیات که صاحبان امتیازنامه به ایران می‌آورند، از جمیع رسوم گمرکی و هر گونه مالیات معاف خواهند بود.

فصل پنجم: حمل و نقل توتون و تنباکو به ایران قدغن است، مگر در صورتی که صاحبان امتیازنامه اجازه بدهند ولی مسافرین می‌توانند مقداری از توتون و تنباکو به جهت استهلاک لازمهٔ شخصی خودشان همراه داشته باشند.

فصل ششم: صاحبان امتیاز متعهد می‌شوند که تمامی مقدار توتون تنباکو که در ایران حاصل می‌شود و قابل استهلاک باشد، نقداً ابتیاع نمایند، اما در باب قیمت آن‌ها باید مابین صاحبان امتیازنامه و زارع موافقت و رضای طرفین ملحوظ شود و در ظهور اختلاف در قیمت، از طرفین یک نفر حَکَم انتخاب گردیده، هر قیمتی که آن حکم معیّن نماید باید طرفین، آن قیمت را قبول کنند.

فصل هفتم: دولت علّیهٔ ایران، تعهد می‌فرمایند که بر رسوم گمرک و سایر عوارضی که تاکنون از توتون، تنباکو، سیگار و سیگارت و انفیه گرفته می‌شد. از روز امضای این امتیاز تا پنجاه سال به هیچ وجه نیفزایند و صاحبان امتیازنامه هم متقبلند که آنچه را که دولت علیّهٔ ایران تا به حال از دخانیات مالیات و رسومات می‌گرفت به دولت علیّهٔ ایران بپردازد.

فصل هشتم: کسانی که از شرایط حالیه، تخطی نمایند گرفتار کیفر سخت خواهند شد و هر کس که معلوم شد بدون اجازهٔ کمپانی، توتون و تنباکو و سایر دخانیات فروخته است، مورد تنبیه سخت خواهد گردید و جریمه خواهد شد. دولت علیّهٔ ایران وعده می‌دهدکه

به صاحبان امتیازنامه در جمیع کارهای متعلقه به دخانیات کمک و تقویت فرمایند و کمپانی نیز از طرف خود وعده می‌دهد که از شرایط این امتیازنامه به هیچ وجه تخطی و تجاوز ننمایند.

فصل نهم: صاحبان امتیازنامه مختار خواهند بود که تمام حقوق و امتیازی که به ایشان مرحمت شده است، با تعهدات و غیره خود به هر کس بخواهند واگذار نمایند، مشروط بر اینکه قبل از وقت در این باب به دولت علیّهٔ اطلاع بدهند.

فصل دهم: زارع توتون و تنباکو موظف است که هر وقت توتون و تنباکوی خود را حاصل نمود، به نزدیک‌ترین وکیل صاحبان این امتیاز اطلاع دهد، که حاصل ایشان چه مقدار است، تا اینکه صاحبان این امتیازنامه بتواند تعهدات مقررهٔ فوق را در فصل ششم به موقع اجرا بگذارند و آن را به زودی ابتیاع نمایند.

فصل یازدهم: صاحبان این امتیازنامه حق ندارند که در ایران زمینی حاصل نمایند، مگر آنچه را که به جهت انبار و ملزومات کار لازم است.

فصل دوازدهم: زرّاع دخانیات ذیحق خواهند بود که از توتون و تنباکوئی که به کمپانی می‌فروشند تنخواهی به رسم مساعده و بیعانه دریافت نمایند و این فقره موافق قراردادی خواهد بود که با دولت علیّهٔ ایران به اتفاق خواهند داد.

فصل سیزدهم: هر گاه از روزی که این امتیازنامه امضاء شده است تا مدت یک سال کمپانی دخانیات تشکیل نیافته باشد، یا آنکه کارهای راجعهٔ خود را شروع نکند، حکم این امتیازنامه از درجهٔ اعتبار ساقط و باطل خواهد بود، مگر در صورتی که وقایعی برای اقدام در کار روی دهد، به واسطهٔ جنگ یا چیز دیگر از این قبیل.

فصل چهاردهم: در صورتی که فیمابین دولت علیّهٔ ایران و صاحبان امتیازنامه اختلافی ظاهر شود، فصل و ختم آن اختلاف برای یک نفر حَکَم از طرفین معیّن می‌شود، رسانیده و او حکم خواهد نمود. ولی هر گاه در انتخاب حکم طرفین هم عقیده نبود و در این باب اختلاف رأی واقع شود، باید یک نفر از سفرای دول اتازونی (آمریکا) و آلمان و اتریش که در تهران اقامت دارند، قطع گفتگو را بنمایند و هر چه او حُکم کند، طرفین باید قبول نمایند.

فصل پانزدهم: این امتیازنامه به دو نسخه به امضاء اعلیحضرت اقدس شاهنشاهی

موشح گردیده و وزارت امور خارجهٔ دولت ایران آن را تصدیق نموده ومابین دولت علیّهٔ ایران و ماژور تالبوت مبادله شده است و مضمون فارسی آن محل اعتنا خواهد بود.

«مورخهٔ پنجشنبه بیست و هشتم رجب
۱۳۰۷ مطابق بیست مارس ۱۸۹۰»

پس از مراجعت شاه از فرنگ، مسأله اعطای امتیاز تنباکو در میان مردم شایع شده بود و حتی روزنامه‌ها دربارهٔ آن مطالبی می‌نوشتند، ولی چون هنوز از طرف خود دولت مستقیماً خبری نشده بود، این بود که این شایعات جز نگرانی عمومی عکس‌العمل دیگری نداشت. با آمدن تالبوت و هیأت کمپانی به ایران، اعلامیه‌ای از طرف دولت در تمام شهرها منتشر شد که تمام شایعات نگران‌کننده را تصدیق کرد.

در شعبان ۱۳۰۸ فرمان شاه به همهٔ حکام صادر شد که: در اجرای قرارنامهٔ کمپانی رژی مساعدت کنند و آن را معتبر شناسند.[۱]

در نخستین دیداری که مدیر عامل رژی با امین‌السلطان داشت، وزیر اعظم «در کمال وضوح و با اطمینان مؤکد حمایت رسمی دولت» را به او ابلاغ کرد و گفت: شاه و شخص او «به موفقیت رژی علاقه‌مند هستند.» ارنستین جواب داد: «چنان‌که انتظار می‌رود اگر رژی در کار خود موفق گردد، این خود مایهٔ تشویق زیاد برای به کار افتادن سرمایهٔ انگلیسی در ایران خواهد بود.»[۲]

همان‌طوری که اشاره شد، فرمان شاه مبنی بر اجرای انحصارنامهٔ دخانیات به حکام ایلات و ولایات در شعبان ۱۳۰۸ صادر شد. از حکام خواسته شدکه عاملان کمپانی را در انجام مسؤولیتی که دارند یاری دهند. شاه خود در دو مجلس که از هیأت تجّار تهران تشکیل گردید، حضور یافت و اصول امتیازنامه تشریح شد. به حکام نیز دستور رفت که مضمون قراردادنامهٔ رژی را برای آگاهی مردم انتشار دهند. کمپانی کارهای عملی خود را در رمضان ۱۳۰۸ آغاز نهاد. اعلامیه‌های متعدد منتشر کرد و به همه جا فرستاد، بدین مفاد:

عمل رژی اولاً به نفع تنباکوکاران است که قیمت محصولشان را نقد دریافت

---

۱. فریدون آدمیت: ***شورش بر امتیازنامهٔ رژی***، (تهران، پیام، ۱۳۶۰)، ص ۱۷.
۲.همان‌جا.

می‌کنند، ثانیاً به نفع مصرف‌کنندگان است که جنس مطلوبشان را به مقدار درست می‌خرند بدون اینکه قیمتی بیشتر از سابق بپردازند، ثالثاً کسبهٔ تنباکو فروش هم ضرری نخواهند دید زیرا حالا از جانب رژی می‌فروشند، و بالاخره تجّار می‌توانند با کمپانی مشارکت داشته باشند.[۱]

این کمپانی ابتدا به عنوان مرکز کمپانی، باغی در بهترین نقطهٔ تهران آن روز در محل خزانه‌داری جنب بانک ملی در خیابان فردوسی به مبلغی هنگفت خرید و اطراف آن را همچون قلعهٔ نظامی دیوار بلند و قطور کشید و ساختمانی استوار در وسط آن ساخت، و در خلال مدت کوتاهی گروهی انبوه از رعایای انگلیسی به عنوان کارکنان کمپانی به ایران آورد. شیخ رضا زنجانی که خود از معاصرین واقعهٔ تنباکو است در این باره می‌نویسد:[۲]

بلی ایران، فرنگی بازار درست و حسابی گردید، به خصوص تهران که در این تازگی از خارجی قیامت و محشر شده بود، به هر جا می‌رفتی: در خانه خارجی و بیگانه، در دکان بیگانه، در بازار فرنگی، در کوچه خارجی و...

کمپانی به تعبیهٔ دستگاه خود در ولایات پرداخت، و کارگزارانش را رفته‌رفته به نواحی مختلف، از جمله به ایالت فارس، مهم‌ترین منطقهٔ تنباکو خیز ایران فرستاد. تنباکوی فارس در دست پنجاه تا شصت تاجر با اسم و رسم بود. هجوم فرنگیان به ایران به بهانهٔ کارمندان کمپانی تنباکو، چنان گستاخانه و مغرورانه بودکه در برخورد با مردم سخت بی‌پروائی و خشونت می‌کردند. عباس میرزا ملک‌آرا برادر ناصرالدین شاه، در این باره می‌نویسد:[۳]

انگلیسی‌ها هم به ایران آمده مانند دولتی که ایران را فتح کرده باشند به تمام بلاد مأمورین فرستادند و در هر بلدی سوار گرفتند که اجرای احکام آن‌ها را بنمایند و سوارها را با مواجب کافی و اسبان اعلی و اسلحهٔ جدید مسلح نمودند، و در این خصوص از عدم اطلاع به هیچ وجه شرطی یا قراری با وزرای جاهل نداده بودند، به طور مطلق کمپانی مختار و به قول حکماء وجود لاشرط بود، چون میدان را به این شدت خالی و بی‌مانع دیدند با رعایا در کمال سختی

---

۱. همان کتاب، ص ۱۹.
۲. شیخ رضا زنجانی: **تحریم تنباکو**، ص ۲۳.
۳. **شرح حال عباس میرزا ملک‌آرا**، ص ۱۸۲ و بعد.

معامله کردند و در هیچ محل اعتنائی به حکومت نکردند و از طرف امنای دولت که همه از کمپانی رشوه خورده بودند هر روزه به حکام ولایات اوامر صادر می‌شد که البته در پیشرفت امور مأمورین کمپانی منتهای سعی را به جا آوردند، و از اهتمام و همراهی دقیقه‌ای فروگذار نکنند.

کتاب مآثرالکبرا اهداف خاص سیاسی و نفوذ مأموران کمپانی را چنین توصیف می‌کند:[۱]

در این موقع از طرف فرنگیان، عده زیادی مبلّغ که در حدود صد هزار زن، و مرد بود به ایران آمده و مرکز تبلیغ خود را در طهران قراردادند. طولی نکشید که این عده بین شهرستان‌ها پخش شده و در هر نقطه مشغول تبلیغ مردم به دیانت مسیح شدند. کلیساها ساخته شد و برای پیشرفت خود مریض خانه‌هائی بنا کردند.

ب. آغاز جنبش

امتیاز تنباکو بر مصالح گستردهٔ جامعهٔ ایران، از تولیدکنندگان توتون گرفته تا بازرگانان و مصرف‌کنندگان لطمه می‌زد. گسترش وسیع کشت توتون و دشوار بودن کار کشت آن، ایجاب کرده بود که شمار بسیاری از دهقانان به این رشته کشانده شوند، گذشته از این، توتون یکی از اقلام مهم بازرگانی بود و واکنش مردم به انحصار تنباکو، بر عکس برخی امتیازهای دیگری که بیگانگان در ایران گرفته بودند، بسیار سریع و فعالانه بود. در این امر دو علت بزرگ در کار بود:

۱. این امتیاز با رشتهٔ زندگی و نفع گروه‌های وسیعی از زارع و کاسب و تاجر ارتباط داشت؛ و «اقلاً دویست هزار نفر مشغول زراعت و خرید و فروش وتجارت توتون و تنباکو شدند» قطع دست تجار را که در این تجارت پرسود ممکن نبود، آسان کرد.

۲. توتون و تنباکو را باید مادهٔ مصرفی روزمرهٔ کمابیش یک چهارم جمعیت مملکت تخمین زد و نفوس ایران را در این زمان معمولاً از ۹ تا ۱۰ میلیون نفر برآورد کرد. در گزارش کنسول انگلیس رقم مصرف‌کنندگان دخانیات دو میلیون و نیم نقل شده، «اما

---

۱. *مآثرالکبرا*، به نقل از ابراهیم تیموری، *قرارداد ۱۸۹۰*، ص ۴۲.

انکارپذیر نیست که قرارنامهٔ رژی در زندگی جمع کثیری از مردم، خواه تولیدکننده، خواه کاسب و سوداگر و خواه مصرف‌کننده توتون و تنباکو، تأثیر فعلی و محسوس داشت.[۱]

دولت از همان لحظهٔ اول نغمهٔ اعتراض‌انگیز تجّار را به گوش کمپانی رساند و مخالفت سه طبقهٔ زارع و تاجر و مصرف کنندهٔ دخانیات با رژی، بین دولت و کمپانی به میان کشیده شد. خاصه رژی توجه یافت که با مقاومت تجّار، رژی سر نخواهدگرفت. از این رو در پی خنثی نمودن مخالفان آن بود.[۲]

کمپانی بی‌درنگ کار را به دست گرفت و کارگزارانی به گوشه و کنار کشور فرستاد آن‌ها به همهٔ روستاها و به همهٔ خانه‌ها رخنه کردند، تنباکوی موجود را به حساب گرفتند و ستانیدند و با کردار زورگویانهٔ خویش، آتش خشم و نفرت را برانگیختند. کارگزاران کمپانی از میان با نفوذترین افراد هر محل برگزیده شده و از کمپانی مستمری دایم می‌گرفتند. نمایندگان کمپانی از مناطق اساسی توتون کاری بازدید می‌کردند، از عمّال خود اطلاعات دربارهٔ محصول توتون می‌گرفتند، کسانی که می‌خواستند پیش پرداختی برای محصول بگیرند، می‌بایست تعهدنامه‌ای کتبی امضاء کنند. پی آمدهای منفی برقرارکردن انحصار، بسیار زود نمایان شد. چنانچه، کمپانی برای ولایت توتون کار شاهرود ـ بسطام، بهای هر خروار توتون را از ۱۰ تا ۲۰ تومان معیّن کرده بود (بهای معمولی توتون در این هنگام در بازار، ۲۸ تومان برای هر خروار بوده است.) در ضمن تولیدکنندگان توتون، با تهدید به کیفر، از حق فروش محصول خود به کسی دیگر، جز کارگزار کمپانی محروم شده بودند. هر محل می‌بایست کمتر از آنچه کمپانی معیّن کرده است، توتون تحویل ندهد.

داد و ستد قاچاق توتون بی‌درنگ پس از شایعهٔ تصمیمات اخذ شده، آغاز گردید و در همه جا آتش خشم علیه حکومت و امتیازداران انگلیسی زبانه کشید.

از آغاز، ارتباطی تشکل یافته بین شهرهای مختلف مشاهده می‌شد. شیراز به عنوان یک مرکز بزرگ کشت و تولید تنباکو، از همان اول، آثار و عواقب ناشی از امتیاز را احساس کرد. تجارت تنباکوی فارس در دست ۵۰ تا ۶۰ تاجر معروف بود. در شیراز به سرعت این خبر در سراسر شهر منتشر شد:

---

۱. فریدون آدمیت: **شورش بر امتیازنامه رژی**، ص ۱۳. ۲. همان کتاب، ص ۱۷.

مردم نخست در مملکت فارس که نظر حاصلخیز عمدهٔ اجناس دخانیهٔ ایران است، ابتدا نموده، فرنگیانی که نامزد مملکت فارس بودند، با سفارش نامهٔ دولت که مخصوصاً بر حکومت فارس حکم اکیدی در خصوص پذیرائی وکلاء کمپانی و کمال مساعدت بر اجرای مقاصد آنان صادره شده بود در پی اجرای مأموریت خودشان روانهٔ شیراز شدند. قبل از ورود با حالت وحشت‌زده، از هر سو به طرف علمای عالی قدر اسلام رفتند.[۱]

حرکت مردم به عنوان اعتراض علیه ورود نمایندگان برای حکومت و خود نمایندگان، بسیار خاطره‌انگیز بود. یکی از روحانیون شیراز به نام سید علی اکبر فال اسیری به طور مؤثری بر ضد رژی به وعظ پرداخت. مدیر رژی وضع حادثه‌انگیز فارس را با امین‌السلطان به میان گذارد. تدبیری که دولت برای فرونشاندن این بحران اندیشید؛ دستگیری سید فال اسیری، ساکت کردن علماء وبه کار بردن زور و هراساندن مردم بود. فال اسیری به وسیلهٔ سواران بهارلو توقیف گردید، و به وسیلهٔ فرّاشان حکومت روانهٔ بوشهر شد (۸ شوال ۱۳۰۸ ق)، و به عراق تبعید گردید.

تبعید وی، شور و حرارتی بیشتر به مردم بخشید. این واقعه هیجان زیادی در مساجد و بازارها ایجاد کرد. در دهم شوال، علمای شیراز، تلگرافی به دولت مخابره کردندو خواستار بازگشت سید علی‌اکبر شدند، و انبوهی در شاه چراغ و تلگرافخانه که از آنجا پیغامی برای امین‌السلطان مخابره کردند، گردآمدند. شاهزاده والی به سربازان دستور داد که جمعیت را متفرق کنند و سربازان به روی آنان آتش گشودند و عدهٔ زیادی از آن‌ها را کشتند.[۲]

سیاست خشونت‌آمیز دولت کاملاً باب طبع سفارت انگلیس و کمپانی بود، زیرا «به حد اعلا در حفظ منافع اروپائیان سودمند است.»[۳] همچنین مدیر کمپانی در گزارش چهار ماهه‌اش به شاه، در بارهٔ حادثهٔ شیراز نوشت: «روش سختی که حکومت در سرکوبی بلواهایی که به وسیلهٔ دشمنان رژی برپا گشته بود، در پیش گرفت، درسی بود به

---

۱. شیخ حسن کربلائی: ***تاریخ‌الدخانیه، (قرارداد رژی ۱۸۹۰)***، با مقدمهٔ ابراهیم دهگان، ص ۲۸.
۲. همان کتاب، ص ۳۱.
۳. فریدون آدمیت: **شورش بر امتیازنامهٔ رژی**، ص ۲۱.

اغواگران سراسر ایران»[1] واز همین قرار به دولت سفارش‌های مؤکدی می‌نمود که به قهر توسل جوید. جنبش شیراز هر چند تا مدتی خاموش ماند، ولی برای شهرهای دیگر سرمشق گردید.

پس از اعلام انحصار تنباکو، جنبش ضد امتیاز تنباکو در تبریز، دومین شهر بزرگ ایران به غلیان در آمد. آذربایجان برخلاف فارس و اصفهان وکاشان توتون کار زیادی نداشت. اما تجارت خارجی تنباکوی ایران عمدتاً در دست تجّار آذربایجان بود. نفوذ اندیشه‌های مترقی از طریق تماس‌های مردم ترک زبان آذربایجان با روسیه و عثمانی، وجود فراوان علماء و توده‌های مذهبی، این شهر را به کانونی طبیعی برای مبارزه علیه امتیاز مبدل ساخت. نشانه‌های مخالفت در تبریز ظاهر می‌شد. رژی موضوع شایع گفتگوهای مردم در بازارها و خانه گردید.

شرکت تنباکوی ایران اعلانی رسمی منتشر کرد و در پاسخ آن اعلانی بی‌امضاء به دیوارهای شهر چسباندند که هر کس با کمپانی همکاری کند کشته می‌شود. متن آن به قرار زیر است:

> *علمای شهر! قانون، دین است و نه قانون اروپائیان! وای برکسانی که مال و جانشان را بر سر این کار نگذارند! وای برکسانی که یک مثقال تنباکو به اروپائیان بفروشند! وای بر اروپائیانی که بخواهند رسوم کفار را بر ما تحمیل کنند! ما نخست اروپائیان را خواهیم کشت و بعد اموالشان را غارت خواهیم کرد. وای بر ارمنیان که کشته خواهند شد و اموال و خانواده‌هایشان را از دست خواهند داد! وای بر آنان که ساکت بنشینند!*
>
> *ما این را پاسخ اعلان آن‌ها می‌نویسیم. لعنت بر پدرکسی که این اعلامیه را خراب کند.*[2]

روز هفتم محرم تلگرافی از اهالی تبریز به سفارت خانه‌های روس و عثمانی در تهران ارسال گردید مبنی بر اینکه:

---

۱. همان کتاب، ص ۲۲.

۲. نیکی.ر.کدی: ***تحریم تنباکو در ایران***، چاپ اول، (تهران، جیبی، ۱۳۶۵)، ص ۹۷؛ ادوارد براون: ***انقلاب ایران***، چاپ دوم، ترجمه و حواشی احمدپژوه، (تهران، معرفت، ۱۳۳۸)، ص ۴۹ و بعد.

ما اهالی تبریز روز عاشوراکلیهٔ فرنگی‌ها و عیسویان را می‌کشیم. از حال به شما اعلام می‌کنیم و دانسته باشید که این غیظ و خشم به جهت عمل رژی است، و اینکه شاه مملکت را به فرنگی‌ها فروخته است.[۱]

جنبش اعتراضی تبریز با سخنان تهدیدآمیزی که در مساجد گفته می‌شد و تلگراف‌های تهدیدآمیز و عرض حال دسته جمعی که برای ناصرالدین شاه فرستاده می‌شد، همچنان در ماه محرم گسترش یافت. هفتم محرم میرزاجوادآقا مجتهد تبریزی به مخالفت جدّی با رژی در مسجد سخن گفت و از جمله گفت:

کفار برای دخالت در امر معاملات تنباکو به اینجا آمده‌اند و هر مسلمانی هم که به آن‌ها پیوسته باشد کافر و مهدورالدم (واجب‌القتل) است.[۲]

عرض حال‌های اهالی تبریز، شاه را سخت پریشان کرده بود. در دستور تلگرافی به حکمران آذربایجان اعلام کرد:[۳]

امتیازنامه فسخ نخواهد شد، مگر اینکه قبل از آن قراری با کمپانی داده شود... برای تسکین هیجان تبریز، دولت با کمپانی مذاکره خواهد داشت که تدابیری در رفع همهٔ علل نارضامندی و هراس مردم به کارگرفته شود.

امین‌حضور در آخر محرم یا روزهای اول صفر ۱۳۰۹ق برای انجام یک مأموریت سیاسی از جانب شاه به تبریز رسید، «... مردم ... سگی را در بازار می‌گردانیدند که امین‌حضور است، و لولهٔ کاغذی برگردن او که این فرمان ملوکانه است.»[۴]

امیرنظام پیشکار حکومت آذربایجان نیز که از اصل مخالف بساط رژی بود، به دربار اعلام کرد: «او دیگر نمی‌تواند مخالفان کمپانی را متقاعد گرداند که از اعتراض دست بکشند.»[۵]

هیجان تند اهالی تبریز هنگام عصر روز ۲۶ محرم ۱۳۰۹ق و صبح روز بعد به شدیدترین شکل خود ظاهر شد. در اثر اقدام امیرنظام در انتشار متن تلگراف میان مردم و ارسال بعضی از نسخ آن برای مجتهدان تا حدودی از قیام مردم جلوگیری نمود. توافق

---

۱. نیکی.ر.کدی: **تحریم تنباکو در ایران**، ص ۹۷؛ روزنامهٔ **خاطرات اعتمادالسلطنه**، با مقدمه و فهارس ایرج افشار، (تهران، امیرکبیر، ۱۳۴۵)، ص ۷۶۵ (چهارشنبه ۲۱ محرم ۱۳۰۹).

۲. نیکی کدی: **تحریم تنباکو در ایران**، ص ۹۸.

۳. فریدون آدمیت: **شورش بر امتیازنامهٔ رژی**، ص ۳۹.

۴. **شرح حال عباس‌میرزا ملک‌آرا**، ص ۱۱۵.

۵. فریدون آدمیت: **شورش بر امتیازنامهٔ رژی**، ص ۴۳.

دولت و کمپانی در متوقف ساختن عمل رژی در آذربایجان چنین اعتقادی را به وجود آورد که رژی به کلی منحل گشته است، و همان موجب شد که اهالی تبریز رفته‌رفته به کلی آرام گیرند.

پ. سیاست روسیه در جنبش تنباکو

یکی از پیشنهادهای شاه به کمپانی این بود که در ازای فسخ قرارنامهٔ رژی، حاضر است که امتیازنامه‌های دیگر بدهد. این پیشنهاد پذیرفته نشد. اما وزیر مختار روسیه بوتزوف تهدید کرد که دولت روسیه در قبال امتیاز تنباکو یا امتیازات مشابه مهمی که ممکن است به عنوان غرامت آن اعطا شود بی‌طرف نخواهد ماند. او به یحیی مشیرالدوله وزیر امور خارجه نوشت:[۱]

به قراری که می‌شنوم دولت ایران به جای امتیاز رژی، امتیازهای دیگری به کمپانی دخانیات ایران می‌خواهد بدهد... میل دارم اعلیحضرت بدانند که اگر شرایط امتیازنامه‌هایی که ممکن است در عوض رژی بدهند، همانند این انحصارنامه به حیثیت و اقتدار دولت ایران لطمه بزنند، به یقین دولت روس در برابر طمع تازهٔ انگلستان بی‌طرف نخواهد ماند که بگذارد امتیازنامهٔ جدیدی داده شود.

دولت روس بر مبنای سیاست رقابتی خود با انگلستان مسلماً از نفوذ انگلستان در مناطق شمال نگران بود. در اوج جنبش تبریز، وزیر مختار روسیه شخصاً به شاه اصرار ورزید که به الغای کامل امتیازنامهٔ رژی برآید. میزان فشار روس‌ها برای الغای رژی در این دوره در اسناد فرانسوی هم به چشم می‌خورد. دو بالوآ در تاریخ ۷ سپتامبر گزارش کرد که امین‌السلطان با وزیر مختار روسیه مشورت کرده، از او پرسیده بود که برای اعادهٔ آرامش در آذربایجان چه باید کرد، بوتزوف احضار امین حضور والغای رژی را توصیه کرده بود.[۲]

دوبالوآ می‌افزاید:[۳]

ناصرالدین شاه با عباراتی هر چه عاجزانه‌تر به خط خود نامه‌ای به امپراتور

---

۱. به نقل از ن.ر.کدی: **تحریم تنباکو در ایران**، ص ۱۱۲.

۲. همان کتاب، ص ۴۸. ۳. همان‌جا.

روس نوشته و از او تقاضا کرده است که بر وی رحم کند و وی را مشمول فتوت و بزرگواری خود قرار داده کمک کند تا از وضع ناگواری که انگلیسی‌ها برایش فراهم آورده‌اند خلاصی یابد.

دوبالوآ اندکی بعد گزارش کرد که بوتزوف دستورات مؤکدتری دریافت داشته و الغای رژی را به ناصرالدین شاه تأکید کرده است. ناصرالدین شاه با شنیدن تهدیدات و جواب‌های روس‌ها، تقریباً تصمیم گرفت که رژی را تعطیل کند.[1]

به انگلیسی‌ها گفته شده بود که ناصرالدین شاه پاسخ داده است که الغای امتیاز میسّر نیست، گرچه پس از شنیدن توصیهٔ محرمانه سالیسبوری، ناصرالدین شاه راضی شده و با موافقت ضمنی رئیس شرکت تنباکو در ایران، موقتاً تصمیم گرفته بود که عملیات رژی را در آذربایجان متوقف سازد.

این اقدام که بی‌درنگ این پندار همگانی را پدید آورد که رژی که یک‌سره ملغی شده، به تدریج ولی به طور کامل، آرامش را به مردم تبریز باز گرداند.

تدابیر ناصرالدین شاه، برای مدتی اوضاع تبریز را آرام کرد، ولی تلگراف او به تبریز و تعطیل کار رژی در آن شهر سرانجام نتیجهٔ عکس داد. مخالفان رژی مجدّانه در سراسر ایران شایع کرده بودند که رژی ملغی شده است و امین‌السلطان ناگزیر شده بود بخشنامه‌هائی به حکام کلیهٔ ولایات جز آذربایجان صادر کرده این شایعات را تکذیب کند و به آنان دستور دهد که از رژی حمایت کند.

در نیمهٔ صفر ۱۳۰۹ ق جنبش ضد رژی به اصفهان سرایت کرد، جنبش اصفهان نسبت به حوادث سایر جاها، از چند جهت متمایز است:

۱. فکر پرهیز از مصرف دخانیات،
۲. منع کشت تنباکو،
۳. مطرح شدن منع استعمال کالاهای انگلیسی.

در اصفهان روحانیان به رهبری آقانجفی، موعظه به مخالفت با رژی را در مساجد آغاز کردند. از طرف تجّار عریضه‌ای در مخالفت با رژی به ظل‌السلطان تقدیم کردند. دستگاه رژیم در اصفهان نیرومند بود. یکی از بابت بستگی به کمپانی تجارتی انگلیسی

---

۱. همان کتاب، ص ۱۱۲ و بعد.

خلیج‌فارس که فعالیت اقتصادی وسیعی در آن دیار داشت، دیگر به سبب حمایت بی‌دریغ حکمران آنجا ظل‌السلطان از رژی. ظل‌السلطان پاسخ تهدیدآمیزی به تجّار داد:

عریضهٔ شما توسط امام جمعه به دست ما رسید. شما سزاوارید که احضار شوید و به کیفر گستاخی خود برسید، یعنی مثلاً پاهایتان به فلک بسته شود و حق این است که شما را گردن بزنند تا دیگر احدی قادرنباشد در امور دولتی بگوید «چرا» یا «برای چه» ولی این دفعه به لحاظ احترامی که برای امام جمعه قائلیم، اغماض کردیم، به این شرط که دست از چنین گستاخی‌ها و مخالفت با اوامر دولت بردارید. اعلیحضرت پادشاه، صاحب اختیار اهالی ایران و اموال آنان است و بهتر از هر کس می‌داند که مصلحت «رعایا» در چیست. شما ابداً حق چنین مخالفت‌هایی راندارید بدون گستاخی به شغل خودتان بپردازید و کاری به این کارها نداشته باشید.[۱]

حکمران اصفهان خواست جنبش اعتراضی را سرکوب کند. او مقرر داشت که محصول دخانیات را بدون حرف به کارگزاری رژی بفروشند. اما آثار مقاومت از آغاز محسوس بود. به قول دکتر فوریه «یکی از معتبرترین تجّار اصفهان حاضر به معامله با رژی نگشت و همهٔ تنباکوئی راکه خریده بود به آتش کشید.»[۲]

جنبش اصفهان با ابتکار و اقدام تجار و مشارکت کسبه و هماهنگی مؤثر دو نفر از علما (آقا نجفی و برادرش شیخ محمدعلی) در نیمهٔ دوم ربیع‌الثانی تشکّل یافت، همکاری روحانیون و تجّار و مردم در اصفهان بسیار جدی‌تر از علمای دو ایالت دیگر بود. شیخ حسین کربلائی می‌نویسد:[۳]

علمای اعلام دارالسلطنهٔ (اصفهان) نیز هر چند در آن خصوص با هم اندیشیدند این داهیرهٔ عمومی عظمی را دفع رفعی جز بدبین طریق ندیدند که مسلمانان ایران را بالمره از استعمال دخانیات ممتنع کنند، و باب دادوستد این اجناس در مملکت محروسه خریداری نباشد، فروشنده هم به جا نخواهد ماند و این معنی نیز از هیچ رو موجب اختلال نظمی در مملکت نخواهد بود تا منافی

۱. همان کتاب، ص ۱۱۹-۱۱۸؛ و همچنین فریدون آدمیت: **شورش بر امتیازنامه رژی**، ص ۵۲.
۲. همان‌جا.
۳. شیخ حسن کربلائی: **تاریخ‌الدخانیه**، ص ۵۰.

مقاصد حکومت دولت باشد.

در تلگراف حکمران آنجا می‌خوانیم:

مردم در میدان مصلی درتخت فولاد گرد آمدند، درکوچه‌ها اعلان چسباندند در ناسزاگوئی بر دولت، هر کجا فرنگی می‌دیدند داد و فریاد سر می‌دادند، برخی از علماء از منبر راجع به امتیازهای بانک و تنباکو علیه دولت سخن می‌راندند، و گویا در مجلس درس علما نیز همان مطالب به میان کشیده شد. علما «کشیدن غلیان را حرام وکشت و زرع تنباکو را حرام اندر حرام، حامی فرنگی راکافر و واجب‌القتل، و نوکر وابستگان آن‌ها را نجس‌العین» اعلام کردند. غلامان حکومت سواران فرستادهٔ مردم را پراکندند، اعلان‌ها را ازکوی‌ها برکندند و تنی چند را هم که دنبال فرنگی‌ها فریاد می‌زدند به چنگ آورده آزارشان رساندند.[1]

در سند دیگری می‌خوانیم:

روحانیون استعمال تنباکو را حرام، و حمایت‌کنندگان فرنگی را مرتد و عملجات را نجس خوانده کسی از این جماعت راکه دخالت درکار فرنگی دارند به حمام و مسجد سقاخانه راه ندهند. در حمام‌ها و قهوه‌خانه‌ها و مجالس علما و تجّار و غیره غلیان موقوف است.[2]

همین که کشیدن تنباکو منع گردید، مردم هر کجا غلیانی یافتند شکستند، فروشندگان سابق تنباکو به هیچ‌وجه به معامله باکمپانی تن در نمی‌دهند. عده‌ای تنباکوی خود را به جای فروش به کمپانی میان فقرا تقسیم می‌کنند. یکی هم که تن به معامله با کمپانی نمی‌دهد مأمورین کمپانی در صدد توقیف تنباکوی او بر می‌آیند، ولی او یک روز مهلت می‌خواهد و در همان شب که مهلت می‌گیرد، تمام ۱۲ هزار کیسه تنباکوی خود را به محل وسیعی برده، نفت زیادی روی آن می‌ریزد و آن‌ها را آتش می‌زند. صبح که انگلیسی‌ها می‌آیند جز مشتی خاکستر چیزی نمی‌یابند.

---

۱. ابراهیم صفائی: **اسناد سیاسی دوران قاجار**، (تهران، بابک، ۱۳۳۵)، ۲۳-۲۲.

۲. همان منبع، ص ۴۱.

ادوارد براون دربارهٔ اقدام این بازرگان می‌نویسد:[۱]

علو طبع و دانش این تاجر میهن دوست را وصف کردن آسان نیست، که چگونه با کمال متانت و آرامش بدون هیچ تظاهری برای مخالفت با انحصار، سرمایهٔ مهمی را آتش زد و عملاً نشان داد که این شرکت برخلاف میل و مصلحت ایرانیان است و حکم پیشوایان مذهب برای عموم مسلمین حتمی‌الاجرا است.

به دنبال تظاهرات شدید و منع تنباکو دو دستورنامهٔ تلگرافی به خط شاه صادر شد. در دستخط اول به ظل‌السلطان چنین ذکر شده بود:

باید شما و علما و مردم این فقره را بدانید که اگر در امری دولت بداند که برای مملکت و استقلال و شریعت ضرری وارد بیاید، اول کسی است که در دفع آن بکوشد و بر ضد دولت سخن بگویند، واضح است منتهای فضولی و جسارت است... و برعهدهٔ دولت واجب است که در همچو مقام آنچه لازمهٔ کیفر و مجازات است به مردم نادان بدهد، و بفهماند که خلاف احکام دولت را کسی نمی‌تواند. اما در خصوص قرارنامهٔ تنباکو متن آن را چرا نمی‌دهید مردم ملاحظه نمایند؟ علاوه بر قرارداد اصلی رژی، دولت کمپانی را وادار کردند که برای فروشنده و خریدار تسهیلاتی بدهد... دیگر چرا باید مردم این قدر نفهمیده دنبال کنند که اسباب اغتشاش ومفسده بشود، و بالاخره اسباب کدورت و نقار در میان دولت ایران وانگلیس فراهم نماید؟

... این دستخط تلگرافی را علما بخوانند، بلکه به همهٔ اصفهان بدهند ملاحظه نمایند و جواب را...برسانید که تکلیف دولت معلوم شود. و البته یقین داشته باشید که اگر در این نوع حرف‌های بی‌معنی امتدادی بدهند، تکلیف ما ساقط شده، آنچه لازمهٔ سیاست است خواهیم فرمود.[۲]

در دستور دوم، شاه به تأکید نوشت:

دستخط قبلی را به تمام اهالی شهر اصفهان حالی کرده، نشان بدهید که از

۱. به نقل از ابراهیم تیموری: **قرارداد ۱۸۹۰**، ص ۸۱.
۲. ابراهیم صفائی: **اسناد سیاسی دوران قاجار**، ص ۱۴-۱۳.

حکم ما و عقیدهٔ ما اطلاع پیداکنند، البته راجع به ملایان هم تلگرافی فرستاده شد، آن رابه همهٔ علما یکایکان بدهید، بخوانند. خطاب به آقا نجفی هم تلگراف جداگانه‌ای مخابره گشت. در ضمن از دولتخواهی امام جمعه قدردانی می‌شود،التفات مخصوص ما را به ایشان برسانید اما اگر معترضان دست از عصیان برنداشتند، تدبیر دولت این بود: هر قدر قشون از هر جنس از سواره، پیاده، توپخانه، قزاقخانه بخواهد برای تنبیه اشرار و الواط فوراً به عرض برسانید، فوراً فرستاده شود. و سیاست و تنبیهی از اشرار و الواط باید بکنید که سال‌های دراز یادگار بماند.[۱]

دستور نامه‌های قهرآلود از حد تهدید و هراساندن مردم فراتر نرفت، زیرا جرأت و قدرت مقابله با رهبران مذهبی و موج خشمگین مردم را نداشت.

دولت از علما خواست که باید حکماً و حتماً استعمال دخانیات را صریحاً در منابر ترخیص و تجویز کنند، گرچه آنان بر وضع و منع خودشان استوار بماندند و یکی از ملایان آقانورالدین که تاب مقاومت نیاورد، شبانه از شهر بیرون گشت.[۲]

جنبش اصفهان به طور موقت کاهش گرفت. با پیام شاه به آقا نجفی، مجتهد به راه اعتدال آمد. دیگر سخنی از منع کشت تنباکو نرفت، تحریم کالاهای انگلیسی هم به طور موقت منتفی شد.

در اوایل صفر ۱۳۰۹، «اوانز» (Evans) نمایندهٔ رژی از خدمت بانک انگلیس در عثمانی به مشهد آمد و پس از مدتی دستگاه رژی خراسان را بر پا ساخت. دانیل نامی را به سمت وکیل کمپانی آنجا گماشت. اوانز به زودی توانست حمایت حکمران خراسان، صاحب دیوان را به دست آورد. صاحب دیوان همهٔافراد ذی دخل را با تهدید آنان به مجازاتی معیّن، وادار به امضای تعهدی کرد که نه بی اجازهٔ کمپانی تنباکو بخرند و نه بفروشند. اول ربیع‌الاول ۱۳۰۹ ق تنباکو فروشان و برخی از سایر کسبه دکان‌ها را بستند، و با جمعی از مردم در صحن آستانهٔ رضوی بست نشستند. چیزی نگذشت که مردم دست به اعتراضات شدید زدند. نخست اعتراض علیه رژی بود. سپس رنگ سیاسی به

۱. همان کتاب، ص ۲۶-۲۵.

۲. شیخ حسن کربلائی، ***تاریخ‌الدخانیه***، ص ۵۲.

خود گرفت و تظاهرکنندگان علیه انگلیس شعار می‌دادند که انگلیسی‌ها می‌خواهد در لوای تجارت، ایران را مثل هندوستان تسخیر کنند. به علاوه علیه فرنگیان ندا می‌دادند و تصمیم خود را در پاسداری از دین اعلام داشتند. آن روز حکمران خراسان به کمک علما تا درجه‌ای مردم را آرام کرد، اما کسبه از بست بیرون نیامدند.

روز بعد مردم در مسجد گوهرشاد اجتماع کردند. واعظ سبزواری، میرزاعبدالرحمان مدرس و سید محمدکلاتی پیشنماز و دسته‌ای از طلاب، با گروهی از زنان چوب در دست به مردم پیوستند. مردم بر آن بودندکه به کنسولگری انگلیس و روس هجوم ببرند و عاملان رژی را از شهر بیرون برانند.

طغیان مردم علیه قرارداد به منتهای اوج خود رسیده بود، حتی تلگرافی از جانب ناصرالدین شاه که تعویق کار رژی را به مدت ۶ ماه نوید می‌داد، جمعیت را آرام نکرد. اقدام صاحب دیوان که کوشیده بود به زور قوای نظمیه دکان‌ها را باز کند آتش خشم آنان را تیزتر ساخت.

در آغاز جنبش، شاه مخالفان را تهدید به سرکوبی کرد. در دستور تلگرافی، (۳ ربیع‌الاول) به صاحب دیوان گفت:

> *اکیداً حکم می‌کنم که اگر فوراً دنبال کارشان نروند و دست از این مزخرفات نکشند، بایستی تمام سواره نظام و پیاده نظام و خراسان را به مشهد فراخوانید و همهٔ شورشیان را بدون استثنا توقیف کنید و یک صد نفر از آن‌ها را به گلوله ببندید و پدرشان را بسوزانید. این جسارت‌ها و وقاحت‌ها چه معنی دارد.*[۱]

تنها هنگامی که صاحب دیوان سرانجام برای متفرق ساختن جمعیت در صدد بسیج کامل نیروهای نظامیش برآمد و با تلگراف بسیار تهدیدآمیزی از جانب ناصرالدین شاه مورد پشتیبانی واقع شد، جنبش مشهد را که به مدت ۵ روز شهر را فراگرفته بود، موقتاً خاموش ساخت. جنبش مشهد به خلاف انتظار زود به شکست رسید. جنبشی که خصلت سیاسی محض داشت، از حد اعتراض بر امتیاز دخانیات گذشت و استیلای غربی را محکوم کرد.

۱. کدی: **تحریم تنباکو در ایران**، ص ۱۲۱، فریدون آدمیت: **شورش بر امتیازنامهٔ رژی**، ص ۶۲-۶۱.

ت. انحلال رژی

حرکت علیه کمپانی رژی همچنان ادامه داشت. در اصفهان دو بار تظاهرات بزرگی به رهبری روحانیون عمده، آقا نجفی و برادرش شیخ محمدعلی برپا شده بود و در این تظاهرات، آن دو به امتیازات تاخته و اعلام کرده بودند، که تنباکو نجس است. اعتراض‌های تازه‌ای نیز درتبریز شروع شد، زیراشایعاتی در آن شهر وجودداشت که برای مداخله دادن مجدد رژی که در آنجا به حال تعلیق در آمده بود، تلاش‌هایی می‌شود. در تهران حضور کمپانی و انبوه فرنگیان و سیاست خشونت و تهدید شاه و قدرت نمائی‌های امین‌السلطان شور و هیجان زیادی در مردم به وجود آورده بود و همراه با یک اقدام سیاسی، ضربت سختی بر هستی رژی وارد ساخت.

روز پنج شنبه اول جمادی‌الاول ۱۳۰۹ یک‌باره در شهر فتوایی از جانب میرزای شیرازی اعلام شده که در آن به تمام مؤمنین حکم شده بود از تدخین خودداری کنند. متن فتوا فقط بدین قرار بود:[۱]

بسم الله الرحمن الرحیم الیوم استعمال تنباکو و توتون بای نحو کان در حکم محاربه با امام زمان (عج الله تعالی فرجه) است.

الاحقر محمدحسن الحسینی

برای اقدام به چنین کاری نه تنها توسط سید جمال الدین اسدآبادی و سید علی اکبر شیرازی، بلکه همچنین در نامه‌ها و تلگراف‌ها و ملاقات‌های علمای دیگر با شیرازی، از او درخواست شده بود، نامه‌ای به شرح زیر به ناصرالدین شاه نوشته و به سیاست امتیاز بخشی دولت اعتراض نماید:

---

۱. این عین فتوا یا حکم میرزای شیرازی است. بنابر قول ابراهیم تیموری در **قرارداد ۱۸۹۰**، صفحه ۱۲۰. همهٔ علماء در آن زمان متفق بودند که این حکم است نه فتوا، و تفاوت حکم و فتوا در این است که اطاعت از حکم مجتهدالشرایط بر همه لازم است. در حالی که فتوا فقط برای خود مفتی و مقلدین او لازم‌الاطاعه است. گرچه درمورد اعتبار و صحت این سندتردیدهایی پیدا شد. در اینکه آیا میرزای شیرازی اصل فتوا را صادرکرده بود یا نه، توافق نظر وجود ندارد. تیموری و همچنین کربلائی معتقدند که نویسندهٔ فتوا شیرازی بوده، ولی دهگان که کتاب کربلائی به کوشش او انتشار یافته در مقدمه‌اش می‌گوید که قضیه مفتوح است و بر آن است که شیرازی حکم تحریمی را تصویب کرده، ولی متن آن را در تهران نوشته بودند. کرمانی نیز در کتاب ***تاریخ بیداری ایرانیان***، ص ۱۹، می‌گوید: «لذا مرحوم میرزای آشتیانی حکم به حرمت استعمال دخانیات کرده و حکمی به شیرازی که در سامراء متوقف و رئیس امامیه بودند نوشتند.»

بسم الله الرحمن الرحیم به توسط حضرت اسعد امجد ارفع والا شاهزاده اعظم نایب‌السلطنه دام اقباله‌العالی، به شرف عرض حضور اعلیحضرت اقدس شاهنشاه خلدالله ملکه می‌رساند. اگرچه دعاگو تاکنون به محض دعاگوئی اکتفا نموده، تصدی استدعائی از حضور انور نکرده، ولی نظر به تواصل اخبار به وقوع دقایقی چند که توانی از عرض مفاسد آن‌ها خلاف رعایت حقوق دین و دولت است عرضه می‌دارد: که اجازهٔ مداخلهٔ اتباع خارجه در امور داخلهٔ مملکت و محالطه و تردد آن‌ها با مسلمین و اجرای عمل بانک و تنباکو و راه آهن و غیره از جهاتی چند منافع صریح قرآن مجید و نوامیس الهیه و موهین استقلال دولت و مخل نظام مملکت و موجب پریشانی عموم رعیت است. واقعهٔ شیراز از قتل و جرح جماعتی از مسلمانان در حمای مطهر حضرت احمدبن موسی علیهماالسلام و هتک آن بقعهٔ مبارکه و تبعید جناب شریعت مآب حاج سید علی اکبر (مراد آقاسید علی اکبر فال اسیری است که او را از فارس نفی و به عتبات تبعید نمودند) سلمه‌الله به وضع ناشایسته نمونه‌ای از نتایج این امور است. البته مفاسد این امور از عرض حضور اقدس نگذشته والاّ از فرط اهتمام خاطر همایون در ترقیات ملت و دولت رضا به اجرای این امور مترقب و مأمول نبوده دعاگو هیچ در مقام دولت خواهی هم رضا نمی‌دهد که بعد از استمرار نعمت خداوند جلت عظمته به اعلیحضرت شهریاری عز نصره و به قوت شوکت و دوام سلطنت این امور که مفاسد آن‌ها در اعصار لاحقه دامنگیر دین و دولت و رعیت است در این عهد همایون جاری شده نام نیک چند سالهٔ دولت خدای نخواسته به خلاف مذکور شود. رجاء واثق از مراحم ملوکانه آنکه اگر اولیای دولت در این امور ترخصی فرموده‌اند به اتفاق کلمهٔ ملت معتذر شده این مفاسد را به احسن وجه تدارک و جناب معظم را که تاکنون پناهندهٔ ناحیهٔ مقدسه است به تلافی این وهن مورد عواطف خسروانه فرمایند تا سبب مزید دعاگوئی و امیدواری کافهٔ علماء و رعایا گردد، الامر الاقدس الاعلی مطاع.[1]

---

۱. ناظم‌الاسلام کرمانی: **تاریخ بیداری ایرانیان**، به اهتمام علی‌اکبر سعیدی سیرجانی، (تهران، نوح، ۱۳۵۷)، بخش اول، ص ۳۳ و ۳۴.

این تلگراف به دست ناصرالدین شاه می‌رسد، ولی چندان اهمیتی بدان نمی‌دهد. و جز او و امین‌السلطان و چند تن دیگر از نزدیکان، از وصول این تلگراف مطلع نمی‌شوند و پس از چند روز به میرزا محمدخان مشیرالوزراء ،کارپرداز ایران در بغداد دستور می‌دهد که به سامره نزد میرزای شیرازی برود و ایشان را نسبت به فوایداین امتیاز و ضررها و اشکالات لغو آن محرمانه و شفاهاً آگاه کند و علاوه بر این نایب‌السلطنه هم تلگراف زیر را در جواب تلگراف میرزا مخابره می‌کند:[1]

حضرت مستطاب افتخار المجتهدین حجة‌الاسلام والمسلمین حضرت آیت‌الله العظمی آقای حاج میرزا محمد حسن دام افضالة تلگراف حضرت مستطاب عالی واصل، از صحت مزاج و هاج حضرت آیت‌الله قرین کمال مسرت و شعف شدیم، الحمدالله آن وجود فایض الجود شریف سلامت هستند. تلگراف آن حضرت را به اعلیحضرت شاه ابلاغ نمودم جواب فرمودند، چون مفصل است با پست نزد مشیرالوزراء در بغداد فرستاده می‌شود، به حضرت مستطاب عالی می‌رسانند. جواب مشروح این جانب به وسیلهٔ پست سفارشی به ملاحظهٔ حضرت مستطاب عالی خواهد رسید.

نایب‌السلطنه، ۷ محرم ۱۳۰۹

مشیرالوزراء به فرمان حکومت به سامره می‌رود و مفصلاً با میرزای شیرازی مذاکره می‌کند. ناصرالدین شاه و امین‌السلطان کوشش بر این داشتندکه با امروز و فردا کردن مسائل، حوصلهٔ مردم و علماء را سر ببرند و مردم را از جنبش باز دارند. از این رو میرزا نامه‌ای دیگر توسط کامران میرزا نایب‌السلطنه برای شاه می‌نویسد:[2]

به شرف عرض حضور اعلیحضرت اقدس شاهنشاهی خلدالله ملکه می‌رساند: سابقاً دعاگو عریضه‌ای تلگرافاً در باب مداخلهٔ خارجه در داخلهٔ مملکت ایران به حضور مبارک عرض نموده بود جوابی از جانب اولیاء دولت قوی شوکت نقل نمودند، که کاشف بود از ان که به مفاسد اجرای این امور حق التفات نفرمودند و چون اغماض از آن منافی رعایت حقوق اسلام بود، لهذا ثانیاً

---

۱. ناظم الاسلام کرمانی: **تاریخ بیداری ایرانیان**، ص ۳۳ و ۳۴.
۲. شیخ رضا زنجانی، **تحریم تنباکو**، ص ۴۳.

به عرض حضور مبارک می‌رساند: که مفاسد انفاذ این امور به مراتب اعظم از مفاسد صرف نظر از آن‌هاست. کدام مفسده با اختلال قوانین ملت و عدم استقلال سلطنت و تفرق کلیّهٔ رعیت و یأس آن‌ها از مراحم ملوکانه برابری می‌کند؟ چگونه می‌شود که با وجود اینکه در قرون متداوله اولیای دین مبین و سلاطین شکرالله مساعیهم آن همه اتلاف نفوس و بذل اموال خطیره در اعتلای کلمهٔ اسلام بفرمایند امروزه به اندک فایده با ترقب ترتب مفسده از تمام اغماض نموده و کفره را بر وجوه معاش و تجارات آن‌ها مسلط کرد. تابالاخره اضطرار با آن‌ها مخالطه و مواده کنند و به خوف یا رغبت ذلت نوکری آن‌ها را اختیار نمایند و کم‌کم بیشتر منکرات شایع و متظاهر شود و رفته‌رفته عقایدشان فاسد و شریعت اسلام مختل النظام گشته و خلق ایران به کفر قدیم خود برگردند. البته شدت واضطراب و وحشت رعیت استنکاف علماء اعلام را در انفاذ این امور به عرض حضور مبارک نرسانیدند و بر دولت اغفال نمودند زیرا که این امور قابل انفاذ نیست و نخواهد شد هر چند منجر به اتلاف نفوس شود والا از حزم خسروانه مأمول نبود، رضا دهند رعیت که فی الحقیقه خزانهٔ عامرهٔ دولتند بالمره از وجوه تجارت و مکاسب خود مصلوب الاختیار و مقهور کفار باشند. بدیهی است اولیای دولت قوی شوکت را از اجرای این امور جز ترقی دولت مقصدی در نظر نیست. بهتر آن بود که این رنج را در تربیت اتباع دولت قوی شوکت متحمل شوند که هم سبب جمعیت قلوب رعیت و امیدواری آن‌ها گردد و هم منافی با قوانین ملت و استقلال دولت نباشد، مأمول از عنایات ملوکانه چنان است که عرایض صادقانهٔ دعاگو را با تأمل ملحوظ نظر انور و در جمع قلوب رعیت بذل مرحمت فرمایند تا به کمال امیدواری و شکرگزاری مشغول دعاگویی دوام دولت جاوید مدت باشند ـ الامر الاقدس الاعلی مطاع ـ

تاریخ وصول این تلگراف چهارم شب رجب ۱۳۰۹.

متن فتوا را همان روز اول جمادی‌الاول (که شب جمعه بود) بر سر هر بازار و گذر و در هر مسجدی بر مردم خواندند، نسخه‌های فراوان به چاپ رسید، علما و تجّار متن آن را با پست و تلگراف به همهٔ شهرها فرستادند. پرهیز از دخانیات در پایتخت به اجرا در

آمد. در شهر غلیان و چپق را شکستند. داش مشتی‌ها چپق‌های شکسته را به درون دخانیات پرتاب کردند، خراطان چوب غلیان نساختند، عیاران وقلندران تریاک و چرس کشیدند و نزدیک تنباکو نرفتند. حکم تحریم، چنان ناصرالدین شاه و امین‌السلطان را در محاصره انداخت که حتی در حرمسرای ناصرالدین شاه هم غلیان یافت نمی‌شد.

در آبدارخانه و حرمسرای ناصرالدین شاه تمام خواجه‌ها و غلامان غلیان‌ها سرغلیان‌ها را شکستند برای اطلاع شاه در جلو خوابگاه، همه را جمع کردند.[۱]

دود چپق و غلیان نه از درون خانه‌ها، نه از قهوه خانه‌ها، نه از سرای حکومت، نه به طریق اولی از مجالس روضه خوانی و فاتحه بلند شد:

چنان درکمال تمکین و انقیاد همگی بر سر این نقطه متفق و مجتمع شدند که تا عصر جمعه در تمامی این (شهر) عظیم در هیچ نقطه ومحلی دود غلیان و چپقی بلند نشد.[۲]

خرید و فروش و اجناس دخان در عمل باطل شد واز قیمت افتاد.[۳] این حالت کمابیش به بسیاری از شهرها سرایت کرد و این موج خشم و نفرت و حوادثی که دنبال آمد، تعیین‌کنندهٔ فرجام کار بود.

اعتصاب مردم در پرهیز از غلیان و چپق و سیگار، دولت را چند روزی سرگردان و گیج کرد. اینک شاه به تصمیم اصلی خود مبنی بر الغای امتیازنامه بازگشت و امین‌السلطان را مأمور کرد که دنبال گفتگوی سابق را با سفارت انگلیس و کمپانی بگیرد.[۴]

شاه معتقد شده بود که بساط رژی را به هر قیمتی «اگر چه به ضررهای زیادی باشد» بایستی برانداخت. در این باره دستخط بسیار مهمی به امین‌السلطان فرستاد. شاه نظر خود را چنین اعلام کرد:

... وقتی که رژی را بنا شود باخون رعیت خودمان مخلوط کنیم و یک شورش و انقلاب دائمی را که تمام کارهای دیگر را بی‌نظم می‌کند، متحمل شویم آیا در این صورت نباید یک فکر دیگری کرد؟ به اعتقاد من البته باید

۱. ناظم‌الاسلام کرمانی: **تاریخ بیداری ایرانیان**، ص ۳۴ و ۳۵.
۲. ابراهیم تیموری: **قرارداد ۱۸۹۰**، ص ۱۰۶.
۳. شیخ حسن کربلائی: **تاریخ‌الدخانیه**، ص ۶۲.
۴. همان کتاب، ص ۶۳.

تدبیری کرد که از این مخمصه‌ها خلاص شد اگرچه به ضررهای زیاد باشد. همان طور که نوشتم، محرمانه و شخصاً با وزیر مختار صحبت بکنید، و همچنین با خود رئیس دخانیات حرف بزنید که: وضع کار را شما که بهتر از ما می‌بینید و توی کار هستید. بالاخره می‌ترسم در ولایات صدمه‌ای به شماها بخورد که برای ما بدنامی آن تا قیامت بماند. پس بهتر این است که این کار را به طرح و یک وضع دیگری بیاوریم که رژی و انحصار، یدی واحد نباشد، و شما هم ضرر نکنید و دولت ایران هم ضرر نکند، کار هم از این وضع شورش و همهمه بیرون برود... شما حالی بکنید.[1]

پیش از اینکه امین‌السلطان با وزیرمختار انگلیس و مدیر کمپانی به مذاکره پردازد، با علما و تجار یعنی دوگروه تعیین‌کنندهٔ وقت، به گفت‌وگو نشست تا موضع دولت درست مشخص شود. پس از مدت‌ها بحث و گفت‌وگو، علما بر سر دو قضیهٔ عمده با وزیراعظم توافق کردند: یکی لغو انحصار داخلی دخانیات، دوم تأیید اینکه انحصار تجارت خارجی تنباکو همچنان در دست کمپانی بماند.

از اظهارات امین‌السلطان به لاسلز بر می‌آید که وی اکنون احساس می‌کرد که اگر فقط انحصار داخلی لغو شود و انحصار صادرات در اختیار کمپانی بماند، مخالفت‌ها از بین خواهد رفت. ولی معلوم شد که کارها به این سادگی نیست. درجلسهٔ بعدی که به تاریخ ۱۶ جمادی‌الاول ۱۳۰۹ ق/۱۸ سپتامبر ۱۸۹۱ م با شرکت همان علما و رجال دولتی به اضافهٔ آشتیانی و برخی از بازرگانان تشکیل شد، امین‌السلطان گفت که وی با تلاش بسیار موفق به فسخ داخله شده است و فسخ انحصار خارجه میسر نیست و بایستی حکم تحریم دخانیات بر طبق توافق‌های قبلی منسوخ شود. بحث شدیدی درگرفت و طی آن آشتیانی و دیگران گفتند که این اقدام، تقاضای رفع سلسلهٔ بیگانگان بر مسلمین را بر نمی‌آورد و روی این قول ماندند که رفع حکم تحریم توتون و تنباکو در اختیار کسی است که آن را صادر کرده است.[2]

---

۱. «شاه از اندیشهٔ انحلال رژی فارغ نبود. فشار حوادث و آن حمله‌هایی که بر دولت می‌رفت، او را به موضع تصمیم‌گیری نهایی رسانده بود. در این مرحله شاه دستور صریح داد که وزیراعظم راجع به قضیهٔ فسخ امتیازنامه با سفارت انگلیس مذاکره نماید.» فریدون آدمیت: **شورش بر امتیازنامهٔ رژی**، ص ۷۰.

۲. ابراهیم صفائی: **اسناد سیاسی دوران قاجار**، ص ۲۹-۲۸.

پس از مدتی مذاکرات متعدد امین‌الدوله با ارنستین وزیر مختار انگلیس، ارنستین در نامهٔ خود به وزیراعظم، موضع کمپانی را در تغییر برخی مواد امتیازنامهٔ اصلی چنین آورد:[۱]

... اولاً برقراری انحصار اخراج دخانیات ایران به خارجه، برای کمپانی و برای اجرای این عمل، دولت علیّه به تمام سرحدات خود امر و مقرر خواهند فرمود که احدی جز این کمپانی جنس دخانیات به خارجه حمل ننماید.

ثانیاً موقوف داشتن خرید و فروش دخانیات در داخلهٔ مملکت ایران و آزادی معاملهٔ داخله برای همه کس که صاحبان توتون و تنباکو میل دارند به هر کس میل دارند بفروشند و از هر کس میل دارند بخرند.

ثالثاً ضرری که به واسطهٔ موقوف داشتن انحصار داخلهٔ مملکت ایران در منافع حقیقی کمپانی وارد می‌آید مقدار صحیح آن از روی تحقیق معیّن شده و خود دولت همه ساله مبلغ آن ضرر را به هر نحو که صلاح بداند بر گمرک تنباکو و توتون افزوده و به کمپانی خواهد پرداخت.

رابعاً وجوهی که به موجب امتیازنامهٔ اصلی به دولت علیّهٔ ایران می‌رسد برقرار خواهد ماند و استمرار را به خزانهٔ دولت داده خواهد شد.

توضیحی که ارنستین در نامه‌اش افزود، اجرای مادهٔ چهارم را در واقع مشروط می‌ساخت، بدین معنی که:[۲]

... ولی فقرهٔ چهارم را هنوز فرصت نکرده که به مجلس شورای ادارهٔ لندن اظهار نماید، ولی بدیهی است که این شرایط طبعاً قبول است زیراکه دولت تمام خساراتی که به واسطهٔ موقوف داشتن انحصار داخله به ما وارد می‌آید کاملاً به ما خواهد رسانید و تا زمانی که دولت چنین رفتار نماید وجوهی راکه به واسطهٔ امتیاز ما قرار شده است به دولت برسد دولت علیّه حق خواهد داشت، دیگر اینکه بدیهی است که امتیازنامه بدون تغییر برقرار خواهد بود تا زمانی که قرار جدید داده می‌شود به جای امتیاز برقرار گردد...

---

۱. ابراهیم صفائی: **اسناد سیاسی دوران قاجار**، ص ۵۱ و بعد.
۲. همان‌جا.

در دومین نشست، امین‌السلطان نتیجهٔ مذاکرات خود را با کمپانی و سفارت، و توافق جمعی را در برداشتن انحصار داخلی به اطلاع حاضران رسانید. از حاضران خواست که حکم به آزادی کشیدن توتون و تنباکو بدهند، اما آنان گفتند: امتناع مردم در دخانیات به حکم میرزای شیرازی بوده است، حالا هم باید سراغ ایشان رفت که چه می‌فرمایند. فی‌المجلس تلگرافی به سامره فرستادند که امتیاز و اختصاصی به فرنگی‌ها داده شده بود، موقوف گردید و انحصار برداشته شد.[۱]

در جوابی که به میرزای شیرازی رسید چنین می‌خوانیم:[۲]

> *خدمت آقایان عظام دارالخلافه ضاعف الله اقدامهم ـ بشارت رفع دخانیه موجب مزید تشکر و امیدواری و دعاگوئی ذات اقدس همایون اعلیحضرت شاهنشاه خلدالله ملکه گردید انشاءالله به همت عاطفت ملوکانه دست خارجه بالمره از ایران کوتاه خواهد شد.*
>
> *(محمد حسن‌الحسینی)*

در این وضع که اعتصاب تنباکو امتداد داشت و پایتخت ناآرام بود، روز جمعه ۲۳ جمادی‌الاول ۱۳۰۹ اعلانی به در شمس‌العماره چسباندند و در بازار و گذرها منتشر بدین مضمون کردند:[۳]

> *برحسب حکم جناب حجت‌الاسلام آقای شیرازی، یوم دوشنبهٔ آتیه (۲۶ جمادی الاول) جهاد است، مردم مهیا شوید.*

انتشار حکم جهاد در میان مردم هیجان بزرگی ایجاد کرد. در پایتخت نوعی حکومت نظامی برقرار شد. از عدم امنیت ناشی از آن وضع برای فرنگیان، باعث آن شد که از طرف سفرا و سیاستمداران اروپائی ساکن تهران به کمپانی اعتراض شود. رئیس کمپانی به امین‌السلطان پناه می‌برد و او را مخیّر میان لغو امتیاز و پرداخت خسارات یا لغو تحریم و آرامش مردم می‌کند. دولت زیر فشار کمپانی قرار گرفت. در دوم جمادی‌الثانی دستخط شاه به نایب‌السلطنه رسید مبنی بر اینکه:

---

۱. همان‌جا.

۲. شیخ حسن کربلائی: ***تاریخ‌الدخانیه***، ص ۸۵؛ ناظم‌الاسلام کرمانی: ***تاریخ بیداری ایرانیان***، ص ۳۵.

۳. همان کتاب، ص ۳۶.

یا فردا میرزا حسن آشتیانی می‌رود در روی منبر غلیان می‌کشد و به مردم هم می‌گوید غلیان بکشند ـ یا اینکه باید یک چند از پایتخت برود. نایب‌السلطنه حکم شاه را به وسیلهٔ عبدالله‌خان والی به مجتهد ابلاغ می‌کند. او می‌گوید: «غلیان که نخواهم کشید، اما رفتن از شهر را اطاعت می‌کنم، فردا خواهم رفت.»[1]

خبر تبعید میرزای آشتیانی به سرعت در تهران پخش می‌شود و برخلاف انتظار به جای آنکه موجب آرامش و ترس مردم شود باعث خشم و دلیری آنان می‌شود.

صبح دوشنبه سوم جمادی‌الثانی در خانهٔ میرزا حسن آشتیانی در محلهٔ سنگلج روضه‌خوانی برپا بود. علما را خبر کرده بودند با گروه طلابی که در محضر او درس می‌خواندند، جمعی گرد آمدند روضه که به آخر رسید، مجتهد اعلام کرد: حکم شده یا امروز غلیان بکشم یا از شهر بروم. کجاوه و پالکی حجةالاسلام در کوچه آماده بود و همهمه درگرفت. دسته دسته از هر محله رو به خانهٔ آشتیانی آوردند. علمای پایتخت (میرزا حسن آشتیانی، سید علی‌اکبر تفرشی، شیخ فضل‌الله نوری، رضا پسر سیدصادق طباطبائی) جبههٔ متحدی تشکیل دادند. شیخ هادی نجم آبادی یکی از مجتهدان بنام نیز در این کار با سایر علما همراه شد و اعلام کرد:

> *استعمال دخانیات را مطلقاً حرام می‌دانم، مخصوص به وقتی دون وقتی نیست و اگر بنای آقایان بر حرکت از طهران و مهاجرت به عتبات شد، اول کسی که ردا بر دوش کند و با پای پیاده مهاجرت نماید، من می‌باشم.*[2]

خبر ازدحام مردم در محلهٔ سنگلج شاه را به خشم آورد. از هنگام ظهر هجوم مردم بیشتر شد. ساعت شمس‌العماره که زنگ ساعت یک را زد، سر و صدای جمعیت بلند شد. ازدحام زن و مرد میدان ارگ را پر کرده، گروه چند صد نفری وارد ارگ شدند. در برابر این هجوم درهای ارگ را بستند. مردم در محوطهٔ ارگ از زن و مرد به فریاد آمدند که: ای خدا، می‌خواهند دین ما راببرند، علمای ما را بیرون کنند...اموات ما را فرنگیان

---

۱. شیخ حسن کربلائی: ***تاریخ‌الدخانیه***، ص ۸۷.

۲. ابراهیم تیموری: ***قرارداد ۱۸۹۰***، ص ۱۵۰، «روایت دیگری وزیرمختار انگلیس از قول امین‌السلطان آورده که نایب‌السلطنه بدون اطلاع شاه به مجتهد ابلاغ کرده بود که حکم کشیدن دخانیات بدهد، یا تهران را ترک گوید. مجتهد آمادهٔ رفتن گشت، مردم به هیجان آمدند، و شاه عمل نایب‌السلطنه را تکذیب کرد.» فریدون آدمیت: ***شورش بر امتیازنامهٔ رژی***، ص ۱۵۰.

کفن و دفن کنند! به دنبال آن بدگویی و دشنام سردادند که هماهنگ اوج گرفت. نایب‌السلطنه که حاضر بود، به ملایمت والتماس پیش آمد و گفت:

همشیره‌ها، فرنگی‌ها را بیرون می‌کنیم، هیچ یک از علما را نمی‌گذاریم بیرون بروند، خاطرتان جمع باشد.[1]

این گفته تأثیری نبخشید و مردم به فریاد بلند به شاه و نایب‌السلطنه و امین‌السلطان ناسزا می‌گفتند.[2] ناگهان شمشیری برهنه به سوی او پرتاب گردید و یکی از فراشان به چابکی، چوبی را به جلوی شمشیر قرار داد. ضربت را رد کرد. کرم بیک یکی از تفنگداران ملقب به «راهزن افسانه‌ای قفقاز» سررسید و نایب‌السلطنه را بر اسب خود سوار کرده و او را به جایگاهش برد. مردم دست به چوب و کلوخ و سنگ پاره بردند، چراغ‌های اطراف ارگ و شیشه‌های عمارات دولتی را شکستند. گروهی از زنان از روی چادرسیاه سرشان را گل گرفته، به سبک روزهای سوگواری شیون و فغان سرداده، با جمعی از مردان به مسجد شاه روان شدند. با دشنام‌های تند امام جمعه ظهیرالاسلام را که از منبر، مردم را تهدید کنان موعظه می‌کرد، پائین آوردند. مردم به سرای نایب‌السلطنه حمله بردند. معین نظام، به سربازان فوج خود فرمان تیراندازی داد. سپاهیان از اجرای اوامر او سرپیچیدند. پس از این به پاسداران خاص نایب‌السلطنه دستور شلیک داد، نزدیک ۵۰ تیر خالی شد، ۷ تن کشته و ۲۰ نفری زخمی شدند. از زخم‌خوردگان ۳ نفر جان سپردند.

حکم تبعید آشتیانی با این شورش نه تنها منتفی می‌شود، بلکه امتیاز هم لغو می‌گردد.

روز سوم جمادی‌الثانی بدون صوابدید وزیر اعظم، دستخط شاه در لغو کامل انحصارنامهٔ دخانیات (شامل انحصار داخلی و تجارت خارجی) صادر شد. شاه در آنجا اعلام کرد:[3]

امتیاز داخله را که برداشته بودیم، حال امتیاز از خارجه را هم برداشتیم، و مردم مجبور درکشیدن غلیان نیستند تا حکم جناب شیرازی برسد.

---

۱. ناظم‌الاسلام کرمانی، **مقدمهٔ تاریخ بیداری ایرانیان**، ص ۲۲.

۲. شیخ حسن کربلائی: **تاریخ‌الدخانیه**، ص ۹۹.

۳. اعتمادالسلطنه: **روزنامهٔ خاطرات**، ص ۸۹۸.

شاه به دنبال حکم روز پیش دستخط تازه‌ای خطاب به وزیر اعظم صادر کرد و مقرر داشت:[۱]

امتیاز دخانیات داخله که چند روز قبل موقوف شده بود، این روزها امتیاز خارجه را هم موقوف فرمودیم کلیتاً این عمل به طور سابق شد. به تمام علما و حکام و مردم اطلاع بدهید که مطمئن باشند، و به رعایا حالی نمایند.

امین السلطان بی درنگ در چهارم جمادی الثانی به مدیر رژی ابلاغ کرد:[۲]

مقرب‌الخاقان «مسیوارنستین» رئیس ادارهٔ دخانیات، زحمت اظهار می‌دهد، به مقتضای وقوعات فوق‌العاده که در باب منوپول دخانیات سمت ظهور یافت و خود شما کاملاً اطلاع دارید، و دولت اعلیحضرت اقدس همایون شاهنشاهی خلدالله ملکه ناچار و با تأسف منوپول دخانیه را که به کمپانی مرحمت شده بود فسخ فرمودند و طبعاً در باب خسارت و مصارف حقهٔ کمپانی شما که در عمل امتیاز مزبور وارد آمده و صورت صحیح آن را زودتر به اولیای دولت علیّهٔ ایران خواهید فرستاد بی‌فوت فرصت دقت‌های لازمه شده و قرار ادای آن داده خواهد شد.

به تاریخ جمادی‌الثانی ۱۳۰۹

گرچه دیری نگذشت که اوضاع بسیار آرام شد، با این حال حکم تحریم مصرف توتون و تنباکو شکسته نشد و این امر به صدور اجازه از جانب شیرازی موکول گردید شیرازی تلگراف کرد وسرانجام حکم میرزای شیرازی رسید بدین مضمون:[۳]

... سؤالی که از بقای حکم بر تقدیر امتیاز شده، جواب این است: بر فرض رفع امتیازنامه حقیقه از این جهت معنی ندارد.

جارچیان در کوی و بازار آن را اعلام کردند، تلگرافی به ولایات خبر دادند، چند هزار نسخه از حکم میرزا چاپ و منتشر شد. روز سه شنبه ۲۵ جمادی الثانی ۱۳۰۹ پرهیز از «شرب دخان» برداشته شد. اعتصاب شکست ومردم به پیروزی بزرگی دست یافتند.

---

۱. فریدون آدمیت: **شورش بر امتیازنامهٔ رژی**، ص۱۱۷.

۲. دستخط شاه (۴ جمادی‌الثانی ۱۳۰۹)، به نقل از **تاریخ‌الدخانیه**.

۳. امین‌السلطان به ارنستین، ۴ جمادی‌الثانی ۱۳۰۹، به نقل از ابراهیم صفائی: **اسناد سیاسی دوران قاجار**، ص ۵۶.

حکومت شاه متعهد شد که غرامتی به میزان ۶ کرور (۵/۰۰۰ پوند استرلینگ) بپردازد. حکومت برای پرداخت این مبلغ کلان دست به دامان بانک شاهنشاهی شد، تا وام خارجی دریافت کند. لغو انحصار تنباکو، مایهٔ ناخرسندی زمامداران انگلستان گردید. در پارلمان از سیاست انگلستان در ایران و از جمله سیاست گروه‌بندی‌های خاورمیانه‌ای و هندوستانی آن کشور انتقاد شد.[1]

امتیاز تنباکو و جنبش علیه آن به خوبی نشان داد که آگاهی مردم ایران که بر ضد سرمایه داران بیگانه و علیه حکومت شاه و در راه استقلال خویش به پا خاسته بودند، تا چه حد رشد کرده بود.

۱. فریدون آدمیت: ***شورش بر امتیازنامه***، ص ۱۲۵.

نامهٔ سید جمال‌الدین اسدآبادی به آیت‌الله میرزا حسن شیرازی[1] از بصره تا سامره

بسم الله الرحمن الرحیم

حق را بگویم من دوست داشتم این نامه را (اگرچه به نام شخص خاصی عنوان شده است) به همهٔ علماء و دانشمندان تقدیم کنم، چون دانشمندان در هر نقطه‌ای طلوع نموده و به هر نحوی که رشد کرده و هر کجا یافت شوند، جانی هستند که در پیکر دین محمدصلی الله علیه و آله و سلم دمیده شده است. این نامه درخواست عاجزانهٔ ملت اسلام است که به پیشگاه زمامداران عظیم‌الشأن خود، نفوس پاکیزه‌ای که زمام ملت را درکف گرفته‌اند، تقدیم می‌دارد.

پیشوای دین، پرتو درخشان انوار ائمه، پایهٔ تخت دیانت، زبان گویای شریعت، جناب حاج میرزا حسن شیرازی ـ خدا قلمرو اسلام را به او محفوظ بدارد و نقشهٔ شوم کفار پست فطرت را به واسطهٔ وجود او بهم زند ـ خدا نیابت امام زمان را به تو اختصاص داده و از میان طایفهٔ شیعه‌ترا برگزیده و زمام ملت را از طریق ریاست دینی به دستت داده و حفظ حقوق ملت را به تو واگذارده و برطرف ساختن شک و شبهه را از دل‌های مردم جزء وظایف تو قرارداده، چون تو وارث پیغمبرانی: سررشتهٔ کارهائی را به دستت سپرده که سعادت این جهان و رستگاری آن جهان بدان وابسته است.

خداکرسی ریاست تو را در دل‌ها و خردهای مردم نصب کرده تا به وسیلهٔ آن ستون عدل محکم شود و راه راست روشن گردد و در مقابل این بزرگی که به تو ارزانی داشته، حفظ دین و مدافعه از جهان اسلام را نیز بر عهده‌ات نهاده است، تا آنجا که بر دوش پیشینیان به فیض شهادت نائل شوی.

ملت اسلام، پست و بلند، شهری و بیابانی، دارا و ندار؛ به این عظمت خدائی اقرار نموده و در مقابل این بزرگی زانو به زمین زده سر تعظیم خم می‌کند.

ملت اسلام در هر پیش آمدی به تو متوجه شده و در هر مصیبتی چشمش را به تو

---

۱. برگرفته از: محمد محیط طباطبائی، ***نقش سید جمال‌الدین اسدآبادی در بیداری مشرق زمین***، (قم، انتشارات دارالتبلیغ اسلامی، بی‌تا) ص ۱۹۷ و بعد.

دوخته، سعادت و خوشبختی، رستگاری و رهائی خود را در دست تو می‌داند، آرزوهایش به تو بسته است، و آرامشش توئی، با این حال اگر (برای مدتی که از یک چشم به هم زدن بیشتر نبوده و از گردش به یک پهلو تجاوز نکند) ملت را به حال خود گذاشته و به آن‌ها توجه نداشته باشی افکارشان پریشان می‌شود و دل‌هاشان از بیم به لرزه در می‌آید و پایهٔ ایمانشان سست می‌گردد.

چرا؟ چون تودهٔ نادان در معتقدات خود جز استقامت وثبات قدمی که طبقهٔ دانا در عقایدش نشان می‌دهد دلیلی ندارد؛ هر گاه طبقهٔ علماء در انجام وظیفه‌ای که بر عهده دارند سستی کنند یا در نهی از منکر کوتاهی نمایند، تودهٔ عامی دچار تردید و بدگمانی شده و هر کسی از دین بیرون رفته و به عقائد اولیهٔ خود برمی‌گردد و از راه راست منحرف می‌شود. پس از این مقدمات، متذکر می‌شود که ملت ایران با همهٔ مشکلات سختی که دامن گیرش گشته، مشکلاتی که سبب شده است کفار بر کشور اسلامی دست یافته و بیگانگان به حقوق مسلمانان دست بیاندازد و با این حال ترا ساکت دیده و می‌بینند، با مسؤولیت بزرگی که در عهده‌داری به یاری آن‌ها بر نمی‌خیزی، از خرد بیگانه شده و مشاعرش از دست داده و در سر دوراهی شک و یقین، انکار و قبول مانده نمی‌ماند. چه بکند و راهش از کدام سمت است؟ مانند مسافری که در شب تاریک خط سیر خود را گم کرده و گاهی از چپ و گاهی از راست می‌رود، دروادی پهناور خیالات گوناگون متحیر مانده چنان دچار یأس و نومیدی شده و چنان راه چاره به رویش بسته است که نزدیک است گمراهی را بر رستگاری ترجیح دهدو از شاهراه سعادت منحرف شده اسیر هویٰ و هوس گردد!

ایرانیان همگی مات مبهوت مانده، از هم می‌پرسند:

چرا حضرت حجةالاسلام در مقابل این حوادث سکوت نموده؟ کدام پیش آمد ایشان را از یاری دین بازداشته، چرا از انجام وظیفه پهلو تهی می‌کند؟ چه شده که دین واهل دین را از نظر انداخته و آن‌ها را زیر دست کفار رها نموده تا هر طور که دلخواهشان هست با آن‌ها بازی کنند و به هر چه می‌خواهند فرمان دهند.

برخی مردم سست عقیده دربارهٔ شما نیز بدگمان شده، خیال می‌کنند هر چه به آن‌ها گفته‌اند دروغ بوده، و دین و افسانه‌های بهم آمیخته و دام گسترده ایست که مردم دانا به

وسیلهٔ آن نادانان را صید می‌کنند، چرا؟ چون آن‌ها می‌بینند (و همین است) همهٔ مردم در برابر تو تسلیم اند، همه فرمانبردارت هستند، امر تو در جامعهٔ مسلمانان نافذ است؛ هیچ کس در مقابل حکمت، گردن فرازی نمی‌کند، اگر بخواهی، می‌توانی با یک کلمه (کلمه‌ای که از دل مرد حقیقت بیرون آمده و بر سینهٔ اهل حقیقت می‌نشیند) افراد پراکنده را جمع کنی و با متفق ساختن آن‌ها دشمن خدا و دشمن مسلمانان را بترسانی و شر کفار را از سرشان برطرف نمائی، آن رنج و مشقتی را که دامنگیرشان شده است از آن‌ها دور کنی، از این زندگانی سخت نجاتشان داده به زندگانی گوارا و دلپذیری نائل سازی، تا دین در نظر اهل دین بزرگ و ارجمند جلوه نموده و اسلام با داشتن چنین پیشوائی در دیدهٔ ملت محبوب گشته و مقام شامخی داشته باشد.

حق را باید گفت، تو رئیس فرقهٔ شیعه هستی، تو مثل جان در تن همهٔ مسلمانان دمیده‌ای، هیچ کس جز در پناه تو نمی‌تواند برای نجات ملت برخیزد و آن‌ها نیز به غیر از تو اطمینان ندارند. اگر برای گرفتن حق قیام کنی، همه به پشتیبانی تو برخاسته؛ آنگاه افتخار و سربلندی نصیب‌شان خواهد شد، ممکن است وقتی کار به این صورت بماند و مسلمانان رئیس خود را خاموش دیده و ببینند وی آن‌ها را چون گلهٔ بدون شبان و حیوان بی‌سرپرست رها کرده، این خاموشی را برای خود عذری پندارند، بخصوص وقتی مشاهده می‌کنند که رئیس مذهب در یک اقدامی که همهٔ مسلمانان آن را واجب دانسته و خطر حتمی در پرهیزش می‌دانند سستی می‌نماید، ـ (حفظ دین، دینی که آوازهٔ آن تا دورترین نقاط رفته و نام نیکش به گوش همه رسیده) ـ آیا چه کسی برای این کار سزاوارتر از مردی است که خدا در قرن چهاردهم از میان همه او را انتخاب کرده و برهان دین، و حجت بر مردمان قرارداده؟!

پیشوای بزرگ! پادشاه ایران سست عنصر و بدسیرت گشته، مشاعرش ضعیف شده، بدرفتاری را پیش گرفته، خودش از ادارهٔ کشور و حفظ منافع عمومی عاجز است، لذا زمام کار را به دست مرد پلید بدکردار پستی داده که در مجمع عمومی به پیغمبران بد می‌گوید، به مردم پرهیزکار تهمت می‌زند، به سادات بزرگوار توهین می‌نماید، با وعاظ مثل مردم پست رفتار می‌کند، از اروپا که برگشته، پردهٔ شرم را پاره کرده و خودسری را پیش گرفته بی‌پرده باده گساری می‌نماید، با کفار دوستی می‌ورزد، با مردم نیکوکار

دشمنی می‌کند، این کارهای خصوصی اوست.

اما آنچه به زیان مسلمانان انجام داده این است که قسمت عمدهٔ کشور و درآمد آن را به دشمنان فروخته که به تفصیل عبارت است از:

۱. کان‌ها و راه‌هائی که به کان‌ها منتهی می‌شود و همچنین خطوطی که از معادن به نقاط مهمهٔ کشور متصل است.

۲. کاروانسراهائی که در اطراف خطوط شوسه بنا می‌شود (در تمام کشور) به انضمام مزارع و باغستان‌هائی که در اطراف این راه‌ها واقع است.

۳. رود کارون و مسافرخانه‌هائی که در دو طرف این رود (تا منتهی‌الیه آن) ساخته می‌شود و همچنین مراتعی که تابع این رودخانه است.

۴. راه از اهواز تا تهران و آنچه از ساختمان‌ها و مسافرخانه‌ها و باغستان‌ها و مزارع در اطراف آن واقع است.

۵. تنباکو و آنچه لازمهٔ این محصولات است (از مراکز کشتزارها، خانه‌های نگاهبانان و متصدیان حمل‌ونقل و فروشنده‌ها، هرکجا واقع شده و هر جا ساخته شود.)

۶. جمع‌آوری انگور به منظور ساختن شراب و هر چه از دکّان و کارخانه لازم دارد (در تمام کشور).

۷. صابون، شمع و شکر و کارخانه‌هائی که لازمهٔ آن‌هاست.

۸. بانک (چه می‌دانی بانک چیست؟) بانک عبارت از این است که زمام ملت را یک جا به دست دشمنان اسلام داده و مسلمانان را بندهٔ آن‌ها نموده و سلطنت و آقائی کفار را بر آن‌ها بپذیرند.

آن وقت این خائن احمق برای اینکه ملت را راضی نماید دلیل پوچی برای کردار زشت خود اقامه کرده و می‌گوید این‌ها معاهدهٔ موقتی است که مدتش از صد سال تجاوزنخواهد کرد. چه برهانی برای رسوائی خیانت‌کاران از این بهتر.

نصف دیگر مملکت را هم به عنوان حق‌السکوت به دولت روسیه داده (اگر ساکت شود) آن هم عبارت است از:

۱. مرداب رشت و راه انزلی تا خراسان و آنچه از خانه‌ها و مسافرخانه‌ها و باغستان‌ها تابع این راه است، ولی دولت روسیه به دماغش خورده و این هدیه را نپذیرفته، او

درصدد است اگراین معاهده‌ای که به تسلیم کشور منتهی می‌شود بهم نخورد، خراسان را مستعمرهٔ خود کرده و بر آذربایجان و مازندران نیز دست بیندازد، این اولین نتیجه‌ای است که بر سیاست این احمق مترتب می‌شود.

خلاصه این مرد تبه‌کار کشور ایران را این طور به مزایده گذاشته و خانه‌های محمد صلی علیه وآله و سلم و ممالک اسلامی را به اجنبی می‌فروشد ولی از پست فطرتی و فرومایگی که دارد به قیمتی کم و وجه اندک حاضر به فروش می‌شود، بله وقتی پست فطرتی و حرص با خست و دیوانگی آمیخته شود چنین خواهد شد.

تو ای پیشوای دین، اگر به کمک ملت برنخیزی و آن‌ها را جمع نکنی و کشور را به قدرت خود از چنگ این گناه‌کار بیرون نیاوری، طولی نخواهد کشید که مملکت اسلامی زیر اقتدار بیگانگان درمی آید، آن وقت است که هر چه می‌خواهند می‌کنند و هر حکمی دلشان خواست می‌دهند اگر این فرصت از دست برود و این معاهده‌ها در حیات تو صورت بگیرد در صفحهٔ روزگار و صفحات تاریخ نام نیکی نخواهی داشت، تو می‌دانی علمای ایران هم، سینه‌هایشان تنگ شده و منتظر شنیدن یک کلمه از تو هستند (کلمه‌ای که سعادت و نجات‌شان در آن می‌باشد) چطور جایز است کسی که خدا این قدرت را به او داده کشور و ملت را به این حال بگذارد.

باز به نام یک نفر مطلع به حجةالسلام می‌گویم:

دولت عثمانی هم از قیام تو خوشحال شده و در مبارزه با این تبه کار به تو کمک خواهد کرد، زیرا دولت عثمانی می‌داند مداخلهٔ فرنگیان در نقاط ایران و نفوذشان در این کشور به زیان کشور او نیز خواهد بود، ازطرفی وزراء، فرماندهان ایرانی هم با این نهضت موافق بوده و خوشحال‌اند زیرا طبعاً آن‌ها نیز از این مقاولاتی که جدیداً بناست صورت بگیرد ناراضی هستند، با نهضت تو فرصتی خواهند یافت که این مقاوله‌ها را بهم بزنند.

علماء اگرچه از فشار این مرد احمق خائن به شدت انتقاد کرده‌اند ولی طوری نیست که بتوانند در یک آن مقاصد خود را یکی کنند، چون این‌ها از حیث مایهٔ علمی و ریاست و وجههٔ بین مردم در یک درجه هستند، حاضر نمی‌شوند بعضی با بعض دیگر پیوسته و با هم هماهنگ شوند تا یک اتحاد حقیقی و قدرت اجتماعی که بتواند دفع ضرر دشمن را نموده و کشور را حفظ نماید تولید گردد، هر کس به محور خودش می‌چرخد و به

تنهائی یا با هم مبارزه می‌کنند، این تشتت آراء علت اصلی عدم قدرت بر مقاومت و موجب پیشرفت کارهای نامشروع می‌باشد.

ولی تو نظر به توانائی و نفوذ کلمه‌ای که داری در همهٔ آن‌ها مؤثر خواهی بود، دل‌های پراکندهٔ آن‌ها را متحد خواهی کرد، این اختلاف کلمه را از میان برمی داری و به واسطهٔ تو قدرت‌های اندک اندک جمع خواهد شد، یک کلمهٔ تو سبب ایجاد وحدتی می‌شود که این بلاهای محیط به کشور را برطرف سازد و دین اسلام را حفظ نموده و جامعهٔ دینی را نگاه بدارد، پس همه با تو است و تو نزد خدا و مردم مسؤول خواهی بود.

باز می‌گویم علماء و پرهیزکاران در نتیجه دفاع منفردی که از دین نمودند، از این مرد سرکش سختی‌هائی کشیدند که در تاریخ نظیر ندارند چون می‌خواستند بلاد مسلمین را از شر اجانب حفظ کنند، هرگونه تحقیر و رسوائی را متحمل شدند.

مسلماً پیشوای مذهب از رفتار زشتی که جاسوسان کفر و یاران مشرکین با دانشمند پرهیزکار واعظ حاجی ملافیض‌الله دربندی نمودند مطلّع است و قریباً هم از بدرفتاری که نسبت به دانشمند مجتهد و نیکوکار حاجی سید علی‌اکبر شیرازی مرتکب شده‌اند مطلّع می‌شود، همچنین از کتک و حبس و کشتار پیشوایان ملت آگاه خواهی شد که از جملهٔ آن‌ها جوان پاکدامن میرزامحمدرضای کرمانی است و این مرد خارج از دین، او را در زندان تا پای مرگ برد، و از جملهٔ آن‌ها فاضل ارجمند حاجی سیاح و میرزا فروغی و میرزا محمد علی‌خان و فاضل قانون‌گذار «اعتمادالسلطنه» می‌باشد.

* * *

اما فجایعی که این پست فطرت نسبت به خودم مرتکب شده طوری است که جگرهای اهل ایمان را پاره ساخته و دل‌هاشان را قطعه‌قطعه می‌کند وحتی موجب وحشت کفار و بت‌پرستان خواهد شد؛ این مرد پست فطرت موقعی که من با حالت بیماری در حضرت عبدالعظیم پناهنده بودم دستور زندانی نمودنم را داد، از حضرت عبدالعظیم تا تهران مرا روی برف (با اهانتی که مافوق آن متصور نیست) حرکت دادند البته این‌ها پس از غارت اموالم بود (اناالله واناالیه راجعون) از تهران هم باز یک دسته از کوچک ابدال‌های دربار مرا سوار اسب بارکشی کرده و خودشان سوار اسب‌های راهوار، من بیمار را در زمستان سخت با این حال تا خانقین حرکت دادند و از والی

درخواست کردند من را به بصره تبعید نماید، زیرا می‌دانست اگر مرا در عراق آزاد و به حال خود بگذارند نزد تو رئیس مذهب خواهم آمد و گزارش او و اوضاع کشور را به تو گفته و بدبختی‌هایی راکه این مرد زندیق برای ملت ایران آماده کرده شرح خواهم داد. و تو را به کمک دین و فریادرسی مسلمانان خواهم خواند. او می‌دانست اگر من و تو یک جلسه با هم مصاحبه کنیم دیگر نمی‌تواند وزارت ملت‌کُش کشور خراب کن خود را نگاهداری نموده و کفر را ترویج کند.

باز از جمله کارهائی که کرد و بر پست فطرتی و دنائت خود افزود، اینکه برای فرونشاندن هیجان احساسات عمومی، من و هواخواهانم راکه فقط روی غیرت دینی (به قدر استطاعت) در مقام مدافعه از کشور و حقوق رعیت بر آمده بودیم به طایفهٔ بابی‌ها نسبت داد همچنان که زبان بریده ابتدا شهرت داد که من ختنه نشده‌ام، ـ وا اسلاما ـ این ناتوانی چیست، این سستی برای چه؟ چگونه ممکن است دزد بی سروپا و فرومایه‌ای مسلمین و کشور اسلام را به اندک بهائی بفروشد و به دانشمندان و سادات اعتنا نکند و به فرزندان مرتضی بهتان به این بزرگی ببندد و یک دست قوی نباشد تا برای تسکین خاطر مؤمنین این ریشه گندیده راکنده و انتقام آل پیغمبر را بگیرد.

چون از شما دور هستیم مفصلاً شکایت نمی‌کنم، و چون مجتهد و عالم حاجی سید علی اکبر عازم بصره بود به من گفت نامه‌ای به رئیس مذهب بنویسم و این مقاصد را متذکر شوم. من هم گفتهٔ او را پذیرفتم و این نامه را می‌نویسم و می‌دانم خدا به دست تو گشایشی خواهد داد.

والسلام علیکم و رحمةالله و برکاته

جمال‌الدین الحسینی

نامه به:

علماء ایران

ترجمه‌نامهٔ معروف (حملة‌القرآن) سیدجمال‌الدین اسدآبادی از بصره به علماء ایران

بسم الله الرحمن الرحیم

ای قرآنیان، ای نگاهبانان ایمان، ای پشتیبانان دین، ای یاوران شرع مبین، ای لشکریان پیروز خدا و سرکوب کنندگان گمراهان، جناب حاجی میرزا محمد حسن شیرازی و جناب حاجی میرزا حبیب الله رشتی و جناب میرزا ابوالقاسم کربلائی و جناب حاج میرزا جواد آقا تبریزی و جناب سید علی‌اکبر شیرازی و جناب شیخ هادی نجم‌آبادی و جناب میرزا حسن آشتیانی و جناب حاجی سید طاهر زکی صدرالعلماء و جناب حاج آقا محسن عراقی و جناب حاج شیخ محمدتقی اصفهانی و جناب حاجی محمدتفی بجنوردی و سایر رهبران ملت و رؤسای دین و علمای بزرگوار که نایبان ائمه طاهرین هستند.

(خدا اسلام و مسلمین را به وجودشان عزیز کرده، دماغ کفار سرسخت را به خاک بمالد ـ آمین).

از مدت‌ها پیش دول اروپا با اشتیاق و حرص وافری می‌خواهند کشور ایران را زیر نفوذ خود در آورند، این‌ها هر وقت فرصتی یافته و مجالی پیدا نموده‌اند؛ با نیرنگ و دسیسه (به طوری که موجب ایجاد تنفر و تهییج احساسات عمومی نشود) کوشیده‌اند در نقاط مختلفهٔ کشور برای خود نفوذی تولید نموده و زمینهٔ حکومت نمودن بر آنجا را فراهم سازند، ولی ضمناً هم می‌دانند علماء فریب‌شان را نمی‌خورند و در مقابل ارادهٔ آن‌ها تسلیم نمی‌شوند، زیرا که توده، دل بسته به علماء و گوش به فرمان رؤساء دینی است. هر چه بگویند می‌پذیرند. و هر کجا بایستند در نظر توده فرمان علماء ردشدنی نیست و هر چه بخواهند تغییرپذیر نخواهد بود. دانشمندان هم پیوسته همّت خود را صرف نگاهبانی دین نموده، نه غفلت می‌ورزند، نه فریفته می‌شوند؛ نه مغلوب هویٰ و هوس خواهند شد، اروپائی‌ها نیز از موقعیت علماء مطلّع بوده و پیوسته منتظر تحول و مراقب فرصتند. راستی هم اروپائی‌ها خوب پیش‌بینی کرده‌اند.

زیرا هرگاه علماء با ابهتی که در نظر عوام دارند، نباشند تودهٔ عامی با میل و رغبت به کفّار پیوسته و برای اینکه خود را از چنگ این دولت نجات بدهند زیر پرچم آن‌ها در می‌آید، از چنگ دولت ورشکسته‌ای که قدرت خود را از دست داده، از چنگ دولتی که انصاف را فراموش کرده و سازش با ملت را پشت گوش انداخته، دولتی که از اقتدار و نفوذ خود نه شرافتی تحصیل کرده و نه جانی را حفظ نموده، نه باری از دوش ملت برداشته است. روی همین موازنه است: در هر نقطه‌ای که نیروی علماء کم شده، قدرت اروپائیان در آنجا بیشتر گردیده، به حدی که شوکت اسلام را در هم شکسته، نام دین را از آنجا محو ساخته‌اند، پادشاهان هند و فرمانفرمایان ماوراءالنهر کوشیدند تا علماء را کوچک کنند، ولی روی قانون طبیعی و خدا داده نتیجهٔ شومش به خودشان برگشت. افغانی‌ها هم کراراً جز به نیروی علماء نتوانستند کشور خود را از دستبرد اجانب و هجوم انگلیس‌ها حفظ کنند.

حالا از وقتی که این شاه بی قیمت گمراه روی کار آمده، در تحقیر علماء و سلب اختیارات آن‌ها می‌کوشد و از فرط علاقه‌ای که به استبداد و توسعه دائرهٔ ظلم و جور دارد، نفوذ کلمهٔ علماء را با امر و نهی‌های خود کم نمود، آن‌ها را با خواری تمام از شهرستان‌ها تبعید کرد و نگذاشت به ترویج دین قیام نمایند، دسته‌ای را از مراکز اقامت خودشان به تهران (کانون فتنه و ستم) آورد و آن‌ها را مجبور به سکونت در این شهر نمود و همین که میدان برایش خالی شده، بندگان خدا را مقهور ساخت شهرها را ویران نمود، از هر سیاه کاری خودداری نکرد، هر گناهی را علناً مرتکب شد، آنچه از خون فقرا و بیچارگان مکیده بود صرف هویٰ هوس خود ساخت و اشک در چشمان یتیمان جاری کرد (ای اسلام بی‌یاور) حالا دیگر جنونش گل کرده و طمع پستش به هیجان آمده نه دینی دارد که جلوگیرش باشد نه عقلی که سرزنشش نماید، نه شرافت نفسی که مانعش شود، پست فطرتی و ناپاک طینتی وادارش نموده کشور اسلامی را به بهای اندکی بفروشد، اروپائی‌ها هم فهمیدند حالا وقت آن است که بدون جنگ ونزاع مالک ایران شوند، فهمیدند علمائی که از اسلام و قلمرو دین دفاع می‌کردند، قدرت خود را از دست داده و نفوذشان کاسته شده است، از این رو هر دولتی به طمع یک قطعه از این آب و خاک دهان گشود، ولی باز حق بر باطل یورش برده و مغلوبش ساخت وکوشش‌های

دشمن را باطل کرد و ستم‌کاران ذلیل شدند.[۱]

حق را بایدگفت شما پیشوایان با تصمیمی که گرفتید، اسلام را بزرگ نمودید و نام دین را بلند ساختید دل‌ها را از هیبت و قدرت خود پر نمودید به طوری که بیگانگان عموماً فهمیدند در مقابل اقتدار شما، در مقابل نیروی شما، مقاومت ممکن نیست، دانستند شما دیوار کشورید و زمام ملت به دست شماست، ولی مصیبت بزرگ اینجاست که شیطان برای اینکه شکست خود را در این نبرد جبران نماید، به دماغ این مرد تبه کار خارج از دین انداخته است که علماء را از شهرستان‌ها تبعید نماید: او فهمیده است، انجام اوامرش جز از طریق اطاعت افسران ارتش ممکن نیست وافسران هم مخالفت علماء را نمی‌کنند و بد آن‌ها را نمی‌خواهند؛ لذا در صدد بر آمده است افسران ارتش را از کشور بیگانه تعیین کند و به همین منظور ریاست شهربانی و فرماندهی هنگ قزاق را به کنت (و امثال او) داده، آن زندیق و دوستان او هم می‌کوشند فرماندهان ارتشی را از کشور بیگانه بخواهند، شاه هم از فرط دیوانگی از این کار خوشحال شده و به آن می‌بالد، به خدا شاه با جنون و زندقه هم سوگند گردیده، ومتعهد شده است با خودسری و شرارت تمام دین را نابود سازد و شریعت را مضمحل کند و کشور اسلام را بدون چون و چرا به بیگانگان تسلیم نماید.

ای رهبران ملت، اگر این فرعون را به حال خودش بگذارید و جلو دیوانه بازی او را نگیرید و او را از تخت گمراهی پائین نکشید کار می‌گذرد و علاج مشکل می‌شود و چاره غیرممکن می‌گردد، شما یاوران خدائید؛ جان‌های شما که از شریعت خدائی سرشار است شما را از هر هویٰ و هوسی که موجب دو تیرگی و اختلاف کلمه باشد نگاه می‌دارد، شیطان نمی‌تواند بین شما را بهم بزند، شما چون دستی هستید که خدا با آن از قلعه‌های محکم دین خود دفاع می‌نماید، و با این دست است که ارتش کفر و یاران زنادقه را دور می‌سازد. تمام مردم (به غیر از آن کسی که بناست زیان کار وبدبخت باشد) فرمان‌بردار شمایند، اگر شما خلع این نادان را اعلان کنید بزرگ و کوچک، گدا و توانگر اطاعت خواهند کرد (خودتان همین روزها دیدید؛ بنابراین محتاج نیست که من دلیل بیاورم) بخصوص این موقع که در اثر این سلطنت جابرانه آمیخته به جهالت سینه‌ها به

۱. اشاره به واقعهٔ رژی و حکم مرحوم میرزای شیرازی در رابطه با عدم استعمال تنباکو است.

تنگ آمده، سلطنتی که نه توانسته ارتشی آماده کند و نه شهری را آبادان نموده نه فرهنگ را توسعه داده، نه نام اسلام را بلند ساخته، نه یک روز دل ملت در پناهش راحتی دیده، بلکه در عوض کشور را ویران و رعیت را ذلیل کرده و ملت را به گدائی انداخته و سپس گمراهی دامنگیرش شده و از دین بیرون رفته، استخوان مسلمانان را خرد ساخته و با خون‌شان خمیر کرده تا از آن‌ها برای ساختن کاخ شهوت پست خود خشت تهیه کند. و در این مدت دراز، در این سالیان متمادی نتیجه‌ای که بر چنین حکومتی مترتب شده همین است؛ نابود باد این پادشاهی، واژگون باد این سلطنت، اگر این پادشاه خلع شود (و خلع وی هم با یک کلمه، کلمه‌ای که روی غیرت دینی از زبان اهل حق خارج می‌شود). آنکه جانشین وی خواهد بود، نمی‌تواند از فرمان شما سرپیچی کند و جز خضوع در پیشگاه شما مقدورش نیست، زیرا که او قدرت خدائی شما را به چشم خود می‌بیند، قدرتی که به آن سرکشان را از تخت گمراهی پائین می‌کشند، ملت وقتی زیر سایهٔ دین از داد برخوردار شود رغبتش به شما زیادتر خواهد شد گرد شما خواهد گردید، آنگاه همه در پناه خدا و حزب علماء که دوستان خدا هستند در می‌آیند هر کس خیال کند خلع این پادشاه جز با قشون و توپ و بمب ممکن نیست خیال بیهوده‌ای کرده، این طور نیست، چون یک عقیده و ایمانی در کلهٔ مردم رسوخ نموده و در دل آن‌ها جاگرفته و آن عقیده این است که مخالفت علماء مخالفت خداست. راستی هم همین طور است و پایهٔ مذهب هم روی این عقیده می‌باشد.

ای قرآنیان، اگر شما حکم خدا را دربارهٔ این مرد غاصب ستم‌کار اجرا کنید، اگر بگوئید به حکم خدا اطاعت این مرد حرام است، مردم از گِردش پراکنده شده و خلع وی بدون جنگ و کشتار صورت می‌گیرد.

خدا برای اتمام حجت قدرتی را که به شما ارزانی داشته نشانتان داد، آن‌هائی که ایمانشان محکم نبود تا پیش از این واقعه در نفوذ کلمه و قدرت شما تردید داشتند، ملت مسلمان با شنیدن یک کلمه از شما در سرکوبی این فرعون و هامان او (صدراعظم) متحد شدند (مسألهٔ تنباکو) ملل دیگر هم از این قدرت ونفوذ کلمه و سرعت تأثیر این فرمان متعجب گردیدند و کفار مبهوت ماندند، این قدرتی است که خدا به شما داده تا با آن دین و حوزهٔ اسلام را نگهداری کنید، در این صورت آیا سزاوار است با داشتن چنین نیروئی

دین را واگذارده، یا در کمک نمودن به شریعت کندی نمائید؟ ابداً ابداً.

حالا وقت زنده نمودن مراسم دینی و گرامی ساختن مسلمانان رسیده است، پیش از اینکه این ستم‌کار سرکش شما را ترور کرده و ناموستان را به باد بدهد و قبل از آنکه در دیوار محکم دین رخنه کند او را خلع نمائید، شما وظیفهٔ دشواری ندارید فقط به مردم ابلاغ کنید اطاعت این ستم‌کار حرام است، او هم وقتی خود را ذلیل و تنها ببیند، اطرافیانش از گردش پراکنده شده ارتشیان وی را می‌رانند و کودکان سنگ بارانش می‌کنند؛ ای علماء! شما و پیروانتان از حالا در خطر بزرگی هستید شما به نیروی حقیقت شاخ این فرعون را شکستید و با شمشیر دین بینیش را بریدید، ولی او منتظر است فرصتی یافته و انتقام خود را از شما بکشد از این‌رو نباید یک روز، مهلتش بدهید، نباید بگذارید زمام کار را به دست بگیرد؛ پیش از اینکه جراحتش بهبود پذیرد، او را خلع کنید. ای مردان علم، مبادا در خلع این مرد تردید داشته باشید مردی که غاصبانه سلطنت یافته، مردی که کارش فسق و فرمانش ستم است، مردی که پس از مکیدن خون‌های مسلمانان و خردکردن استخوان فقرا و برهنگان و تهی‌دست نمودن ملت، جنونش گل کرده درصدد برآمده است کشوری را که مایهٔ عزت اسلام و پایگاه دین است به اجانب بدهد.

مردی که از فرط نادانی درصدد برآمده است نام کفر را بلند ساخته و زیر پرچم شرک درآید.

باز می‌گویم وزراء، فرماندهان، عموم طبقات ارتش و پسران این ستم‌کار سرکش منتظر دستور شما هستند. دیگر کاسهٔ صبرشان لبریز شده منتظرند یک کلمه از شما بشنوند و این فرعون را خلع نموده بندگان خدا را از زبان او آسوده کنندو پیش از آنکه دین را به باد داده و لکهٔ ننگ را به پیشانی آن‌ها بچسباند خویش را از شرش حفظ نمایند،

والسلام علیکم و رحمة‌الله و برکاته

جمال‌الدین الحسینی

۲. نهضت مشروطیت

(۱) علل و ریشه‌های نهضت مشروطیت

نهضت مشروطیت ایران در دههٔ اول قرن بیستم میلادی، تقریباً هم‌زمان با بسیاری از حرکت‌های تاریخی در کشورهای دیگر به وقوع پیوست. این حرکت‌ها و رویدادهای تاریخی، اگرچه هر یک مستقیماً در وقایع مشروطیت دخالتی نداشتند، اما نمی‌توان تأثیرات آن‌ها بر حوادث مشروطیت را نادیده گرفت.

الف. نفوذ فکری اروپا

اشغال نظامی مصر توسط ناپلئون در ۱۷۸۹ م ونقشهٔ او بر دست یابی به هندوستان از راه زمین به همراهی روس‌ها، ایران را مورد توجه قدرت‌های بزرگ اروپا یعنی فرانسه، انگلیس و روسیه کرده بود.

عباس میرزا و همکارش میرزا ابوالقاسم قائم‌مقام (کشته شدهٔ ۱۲۵۱ ق/ ۱۸۳۵ م) به این نتیجه رسیدند که پیشرفت‌های علمی و فنی در جنگ ودیگر جنبه‌های زندگی سبب برتری اروپا بر ایران شده و اگر ایران بخواهد به زندگی خود ادامه دهد ناچار باید یک رشته نوسازی در آن پایه‌گذاری شود.[1]

اگرچه جریان نوسازی ایران به عللی به کندی پیش می‌رفت، اما هرگز نایستاد، بلکه به وسیلهٔ تنی چند از شخصیت‌های اصلاح‌طلب مانند امیرکبیر دنبال گردید.

از سوی دیگر سیر نوسازی نمی‌توانست به طورکامل متوقف شود، زیرا جنبش‌های سیاسی، اقتصادی و اجتماعی در بسیاری از نقاط جهان آغاز شده بود و ایران با چنان موقعیت جغرافیایی، سیاسی واقتصادی خود نمی‌دانست در انزوا بماند. دیگر اینکه جنبش‌های استقلال جویی و مشروطه‌خواهی در اروپای نیمهٔ دوم سده ۱۹ به اوج خود

---

۱. بنابراین، نوسازی و نوگرایی بدان معنی بود که امور اداری نو، ارتش، حکومت مرکزی نو، سیستم مالیاتی نو، آموزش و پرورش نو، وسایل حمل و نقل و خلاصه ارزش‌های نو به ایران معرفی شود. برای رسیدن به همین هدف بود که اقداماتی صورت گرفت. رایزن نظامی از فرانسه و انگلیس استخدام شد، دانشجویانی در سال‌های ۱۲۲۶ ق/۱۸۱۱ م و ۱۲۳۱ ق/۱۸۱۶ م به انگلستان اعزام شدند. یک «نظام جدید» یعنی ارتش نوین و نظام وظیفه بنیان گردید و چاپخانه‌ای در تبریز در ۱۲۷۷ ق/ ۱۸۱۲ م به وجود آمد و دیگر کارها (به نقل از عبدالهادی حائری: **تشیع و مشروطیت**، (تهران، امیرکبیر، ۱۳۶۰)، ص ۱۱ و بعد.

رسیده و ملت‌های گوناگونی را درگیر ساخته بود:

* در انگلیس یک رشته «قوانین اصلاحات» تنظیم گردید، قوانینی مانند «دومین قانون حق رأی در انتخابات» در سال ۱۸۶۷ م و حق رأی انسانی برای انگلیس در ۱۸۸۴ م و دیگر قوانین دربارهٔ حق آزادی شرکت در انتخابات و دادن رأی و کرسی‌های پارلمان به وجود آمد.

* در نتیجهٔ سه جنگ خونینی که در سال‌های ۱۸۶۴ و ۱۸۷۱ م توسط آلمان، دانمارک، فرانسه و اتریش صورت گرفت، چهار کشور مشروطه ایجاد شد: دانمارک در سال ۱۸۶۴ م؛ آلمان در ۱۸۷۱ م و جمهوری سوم فرانسه در ۱۸۷۵ م.

* ایتالیا که به ۷ بخش جدا شده بود پس از یک رشته شورش در سال‌های ۷۰-۱۸۵۹ م سرانجام اتحادیه‌ای به وجود آورد که دارای یک قانون اساسی بود و سپس دولت پادشاهی ایتالیا گام به عرصهٔ وجود نهاد.

* درخلال سال‌های بعد، جنبش‌های ملی درکشورهای بالکان پدیدار شد و پس از جنگی که در ۱۸۷۸ م میان عثمانی و روسیه رخ داد، کشور سلطنتی رومانی تشکیل شد.

* در سال ۱۸۷۶ م «مدحت پاشا» آزادی خواه نامدار ترک، یک قانون اساسی تنظیم کرد و به تصویب سلطان عبدالحمید دوم رساند. گرچه این قانون اساسی به وسیلهٔ سلطان معلق شد، ولی در ۱۹۰۸ م همراه انقلاب «ترکان جوان» دوباره زنده شد.

* انقلاب ۱۹۰۵ م روسیه تأثیر فراوانی بر کشورهای آسیایی گذاشت که از دهه‌های ۱۸۶۰ و ۱۸۷۰ م آغاز گردیده بود. در ۱۹۰۳ م میان دو رهبر انقلابی روس «لنین» و «پلخانوف»، اختلاف رخ داد؛ اولی هواخواه یک انقلاب مارکسیستی و دومی معتقد به یک رژیم دمکراسی به شیوهٔ غربی بود. در نتیجه پس از شکست روس از ژاپن در جنگ سال‌های ۱۹۰۵-۱۹۰۴ م و گسترش هرج و مرج داخلی، نیکلای دوم امپراتور روس، ناچار به جانبداری از منشویک‌ها شد تا جنبش بلشویکی لنین را سرکوب کند. بنابراین ضمن اعلامیه‌ای شالودهٔ اساسی آزادی مانند مصونیت فردی، آزادی افکار و بیان وتشکیل اجتماعات را به مردم روسیه اعلام داشت. علاوه بر این، انتخابات و اخذ آراء را بر اساس اصول دمکراسی قرار داد وتصریح کرد که از آن پس هیچ قانونی بدون تصویب

در مجلس شورا (دوما)، ارزش قانونی ندارد.[۱]

ب. نفوذ فکری آسیا و آفریقا

مصر: از جمله کشورهایی که پیش از ایران با جنبش‌های مشروطه‌گری سروکار داشت، مصر بود. در سراسر قرن ۱۹ م - از اشغال نظامی ناپلئون به بعد - تغییراتی گوناگون در سیستم قانون اساسی مصر پدید آمد که می‌توان آن را به شیوهٔ زیر خلاصه کرد:

* تأسیس «دیوان» که توسط دستگاه اداری ناپلئون در ۱۷۹۸ م بنیاد گردید.

* «مجلس‌الشوری» از تأسیسات محمدعلی خدیو مصر، در سال ۱۸۲۹ م.

* «مجلس‌الشورای النواب» که به وسیلهٔ خدیو اسماعیل یک بار در ۱۸۶۰ م و دیگر بار در ۱۸۶۶ م شالوده‌ریزی شد.

* «مجلس النظار» که به وسیلهٔ اسماعیل در ۱۸۷۸ بنیاد گردید.

* یک قانون اساسی در ۱۸۸۲ م پس از شورش «اعرابی پاشا» نوشته شد ولی بعد از آن معلق شد.

* در سال ۱۸۸۳ م انگلیسی‌ها قانون اساسی دیگری نوشتند که بر بنیان آن بر کشور مصر حکومت می‌کردند. این قانون تا نخستین جنگ جهانی همچنان به قوت خود باقی ماند.

* در سدهٔ ۱۹، به ویژه در نیمهٔ دوم آن، ایرانی‌های بسیاری در مصر زندگی می‌کردند و از نزدیک شاهد این تغییرات نو بودند. در دههٔ آخر قرن ۱۹ تنی چند از روشنگران ایران در قاهره می‌زیستند و به چاپ و پخش روزنامه‌های فارسی مانند «حکمت» (۱۸۹۲ م)، «ثریا» (۱۸۹۸ م)، «پرورش» (۱۹۰۰ م) سرگرم بودند. این روزنامه‌ها چنان مؤثر واقع شدند ومورد توجه روشنگران و افراد با سواد قرار گرفتند که ورودشان به ایران به وسیلهٔ دولت شاه منع شد.

هندوستان: در هندوستان نیز از دههٔ ۱۸۵۰ م به بعد چند قانون اساسی تدوین شد. بقیه قوانین به طور عمده بر اثر شورش ۱۸۵۷ م هند پدید آمد و با قانون ۱۸۵۸ م ادغام شد.

---

۱. همان منبع، ص ۱۵؛ مهدی ملک‌زاده: ***تاریخ انقلاب مشروطیت ایران***، ج ۱، ص ۸۱ و بعد.

این قانون انحلال کمپانی هند شرقی را اعلام داشت و حکومت انگلیس در هند را به طور رسمی زیر نظر یک وزارت خارجه و یک پارلمان برقرار ساخت. در ۱۸۶۱ «قانون شورای هندوستان» نوشته شد که طبق آن پیوندی میان هیأت حاکمه و مردم برقرار شد و ۷۲ تن نمایندهٔ هندی شرکت جستند. این کنگره پایهٔ یک پارلمان بومی هندی را ریخت که گام بعدی آن ایجاد قانون شورای سال ۱۸۹۲ م بود.

ایرانیان مقیم هندوستان شاهد سیر ا ین رویدادهای مربوط به قانون مشروطه‌گری بودند. یکی از رهبران فعال مشروطیت ایران «نصرالله ملک المتکلمین» بود که در سال ۱۸۸۱ م به هندوستان سسفر کرد وهم او بود که کتاب انتقادی خود به نام *من‌الخلق الی‌الخلق* را دربارهٔ سیاست و اجتماع در هنگام اقامت در آن کشور نوشت.

ژاپن: ژاپن مشروطیت خود را نسبتاً با صلح و صفا به دست آورد و مراحل پیشرفتش چند سال به درازا کشید. امپراتور ژاپن آغاز جنبش را در ۱۸۸۱ م اعلام و سرانجام در ۱۱ فوریهٔ ۱۸۸۶ م قانون اساسی کشور خود را تصویب کرد.

در این ایام به نظر نمی‌رسد که ایران رابطهٔ رسمی با کشور ژاپن داشته است، ولی مدارک گوناگونی وجود دارد که گزارش از یک پیوند دو جانبه میان این دو کشور دارد. «محمد علی سیاح» مشهور به «حاج سیاح» که از مخالفان سرسخت حکومت ناصرالدین شاه بود، پیرامون سفر خود به چین و ژاپن در سال‌های پیش از ۱۲۹۴ ق/۱۸۷۸ م مطالبی در اختیار گذاشته است.

چین: پس از جنگ تریاک چینی‌ها با انگلستان (۴۲-۱۸۳۹ م) و پس از دخالت‌های روزافزون انگلیس و فرانسه و ژاپن در امور مردم و حکومت چین، برخی از دانشمندان و روشنگران و کارکنان بلند پایهٔ دولت به یک رشته اصلاحات داخلی دست زدند.

شکست چین در جنگ با ژاپن در سال‌های ۹۵-۱۸۹۴ م به سیر نوسازی سیاسی، اجتماعی واقتصادی سرعت بخشید. حاج سیاح پیش از سال ۱۸۷۷ میلادی به چین رفت، در ۱۹۰۳ م امین‌السلطان و ۶ ایرانی دیگر از چین دیدن کردند. مهدی قلی‌هدایت که از جمله همراهان امین‌السلطان بود، چند صفحه از خاطرات سفر خود را به گفت‌وگو پیرامون انجمن‌های سرّی و فراماسونی چین اختصاص داده است.[1]

---

۱. به نقل از عبدالهادی حائری، همان منبع، ص ۲۲.

(۲) علل و عوامل نهضت مشروطیت از نظر نویسندگان و مورّخان

بسیاری از مورّخان ونویسندگان ایرانی و خارجی نظریه‌های مختلفی دربارهٔ علل و عوامل نهضت مشروطیت ارائه می‌دهند که به طور مختصر به آن‌ها اشاره می‌شود:

الف. نویسندگان و مورّخان ایرانی

ناظم‌الاسلام کرمانی در کتاب تاریخ بیداری ایرانیان، ریشهٔ نهضت مشروطیت را به دوران ناصرالدین شاه مربوط ساخته و واقعهٔ اعطای انحصار دخانیات از طرف شاه به یک نفر خارجی و مقاومت مردم را در برابر اراده و فرمان شاه نخستین نشانهٔ تنبّه و بیداری مردم دانسته است. از کوشش‌ها و خطابه‌ها و نوشته‌های سید جمال‌الدین اسدآبادی که در عصر ناصرالدین شاه می‌زیست و تأثیر آن درمیان روشنفکران طبقهٔ متوسط مانند «شیخ احمد روحی کرمانی» و «میرزا آقاخان کرمانی» و «میرزا حسن‌خان خبیرالملک» وامثال آنان و نیز از «میرزاملکم خان» عضو وزارت امور خارجه ونمایندهٔ سیاسی ایران در فرانسه و ایتالیا و نویسندهٔ روزنامهٔ «قانون» و «میرزا علی‌خان امین‌الدوله» وکسان دیگر در این کتاب به عنوان عوامل بیداری مردم ایران سخن به میان آمده است.[۱]

وی همچنین نقش عده‌ای از روحانیان و وعاظ و روزنامه‌نویسان را در امر نهضت فکری و بیداری مردم تشریح کرده و به طورکلی از عوامل متعدد وگوناگون در پیروزی این نهضت نام برده است.

سید احمد کسروی نویسندهٔ کتاب تاریخ مشروطه ایران زیر عنوان «ایرانیان چگونه بیدار شدند؟» شکست‌های ایران را در برابر روس و انگلیس و رقابت سیاسی آن دو دولت را در ایران مقدمهٔ علل بیداری مردم قرار داده و سپس به ترتیب از اقدامات اصلاحی حاج میرزا حسین‌خان سپهسالار و مشیرالدوله[۲] و سید جمال‌الدین اسدآبادی[۳] و میرزا ملکم‌خان سخن رانده و آغاز بیداری تودهٔ مردم ایران را اعطای امتیاز انحصار

۱.میرزا محمد ناظم‌الاسلام کرمانی: ***تاریخ بیداری ایرانیان***، بخش اول (تهران، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۵۷)، ص ۶۶ و بعد.

۲. احمدکسروی: ***تاریخ مشروطهٔ ایران***، (تهران، امیرکبیر، ۱۳۵۱)، ص ۸.

۳. احمدکسروی: ***همان کتاب***، ص ۱۰ و بعد.

توتون و تنباکو از طرف ناصرالدین شاه ومقاومت منفی مردم در برابر تحریم و استعمال توتون و تنباکو از طرف روحانیان دانسته و در این باره چنین می‌نویسد:

این امتیاز ایران را بسیار زیان‌مند بود، زیرا فروش همگی توتون و تنباکوی کشور، چه در درون و چه در بیرون به یک تن انگلیسی سپرده می‌شد، در برابر آنکه سالانه پانزده هزار لیره به دولت پردازد و از سود ویژهٔ چهار یک دولت را باشد، در حالی که در عثمانی که توتون و تنباکویش کمتر از ایران باشد تنها فروش در درون کشور به یک کمپانی واگذار شده بود، در برابر آنکه سالانه هفتصد هزار لیره به دولت عثمانی پردازد و از سود نیز پنج یک دولت را باشد. ببینید جدائی تاکجاست.[1]

کسروی مسألهٔ وام‌های دولت روس و انگلیس[2] و رنجش مردم از مستشاران بلژیکی که در امور گمرک و مالیه کار می‌کردند،[3] جزو علل بیداری مردم و انقلاب مشروطه‌خواهی ذکر می‌کند. او به نقش دبستان‌ها در بیداری افکار مردم اشاره دارد و از خدمات فرهنگی حاج میرزا حسن رشدیه در مورد تأسیس مدرسه به سبک جدید و اجرای شیوه و روش جدید تعلیم الفبا به وسیلهٔ او در سال ۱۳۰۵ قمری یاد می‌کند.[4]

کسروی به فزونی روزنامه‌هایی چون «اختر» چاپ استانبول و «حمیّت» و روزنامهٔ «حبل‌المتین» اشاره می‌کند و اقدامات کسانی چون عبدالرحمن طالبوف نویسندهٔ کتاب‌های احمد و مسالک المحسنین و همچنین انتشار کتاب سیاحتنامهٔ ابراهیم بیگ را از عوامل مهمی در انگیزه‌های جنبش مشروطیت می‌داند.[5]

مهدی ملک‌زاده در کتاب زندگی ملک‌المتکلمین و نیز کتاب تاریخ انقلاب مشروطیت ایران زیر عنوان «علل وموجباتی که سبب پیدایش مشروطیت شد» مسائلی را ذکر کرده است که بعضی از آن‌ها را باید از علل بیداری افکار مردم و بعض دیگر را از عوامل مؤثر در پیروزی مشروطه‌خواهان دانست:

* انقلاب کبیر فرانسه را که مهم‌ترین حادثهٔ سیاسی و اجتماعی جهان باید دانست،

---

۱. *تاریخ مشروطهٔ ایران*، ص ۱۵.
۲. همان منبع، ص ۲۴۵ و بعد.
۳. همان منبع، ص ۲۷.
۴. همان منبع، ص ۳۸.
۵. همان‌جا.

در بیداری ملل از خواب غفلت و ویران کردن کاخ بیدادگران و نجات اقوام از بندگی و استبداد و به دست آوردن آزادی و حقوق حقهٔ بشریت بالاترین مقام را در تاریخ دنیا حائز اهمیت است.[۱]

* مسافرت ایرانیان به کشورهای مترقی و مشاهدهٔ آن دستگاه بزرگ تمدن و ترقیات گوناگون و صنایع و علوم و اکتشافات و اختراعات و شهرهای زیبا و ابنیهٔ مجلل که جمله محصول حکومت ملی بود، نظر آن‌ها راجلب کرد و همگی را مفتون تجلیات دنیای نوین ساخت و آرزومند کرد که روزی از نعمت ترقی برخوردار شوند و در ردیف ملل راقبه جای گیرند.[۲]

* مشروطیت ژاپن: چون کشور ژاپن یکی از ممالک آسیایی است و در آن زمان تمام کشورهای آسیا در تاریکی جهل و استبداد می‌زیستند، ظهور ستارهٔ درخشان حکومت ملی در یک کشور دور دست آسیایی تأثیر به سزائی در کلیّهٔ ممالک آسیا از جمله ایران نمود و طبقهٔ روشنفکران ایران این تحول عظیم و ترقی غیرمنتظرهٔ ژاپن را که میوهٔ درخت مقدس آزادی بود با شگفت و تحسین تلقی می‌کردند و آرزومند بودند که روزی آن‌ها هم از قید بندگی نجات یافته و همان راهی که کشور آسیایی ژاپن می‌پیماید پیش گیرند.[۳]

* با پیدایش «حزب فراماسون در ایران» و شرکت عده‌ای از روشنفکران و آرزومند تغییرات اجتماعی در این جمعیت، جمعی از ایرانیان را به فلسفهٔ نوین دنیای مترقی آشنا کرد و آرزوها را در روی یک پایهٔ محکم‌تری استوار نمود.[۴]

*اقلیت‌های مذهبی: فشار حکومت، روحانیون وعامهٔ مردم به طبقاتی که دراقلیت بودند طبعاً آن‌ها را مایل به یک حکومت آزادی‌خواه و قانونی نموده بود و آرزومند بودند که روزی در تحت لوای قانون از ستمگری‌های که به آن‌ها می‌شود، رهایی یابند.

این بود که روشنفکران اقلیت‌ها هم با اینکه قدرت و توانایی نداشتند و خود آن‌ها محتاج به حمایت دیگران بودند تا آنجایی که برای آن‌ها مقدور بود از دستگاه استبدادی بیزاری می‌کردند و برای پیدایش مشروطیت و برقراری قانون سعی و کوشش می‌نمودند و رهبران نهضت مشروطیت را ناجی خود دانسته و آن‌ها را تکریم و تحسین نموده و از

---

۱. مهدی ملک‌زاده: ***انقلاب مشروطیت ایران***، ص ۸۱. ۲. ***انقلاب مشروطیت ایران***، ص ۸۴ و بعد.
۳. همان منبع، ص ۸۷ و بعد. ۴. همان منبع، ص ۸۸، و ***انقلاب ایران***، ص ۱۱۷.

آنان پیروی می‌کردند.[۱]

* واگذاری انحصار تنباکو یکی از بزرگ‌ترین حوادث دورهٔ سلطنت پنجاه سالهٔ ناصرالدین شاه بود و در تحولاتی که سپس در ایران روی داد و به انقلاب مشروطیت منتهی شد تأثیر به سزائی داشت.[۲]

* روزنامهٔ «ثریا» که در قاهره انتشار می‌یافت، با آنکه عمرش کوتاه بود، در روشن کردن افکار ایرانیان و بنیان اساس عدل و داد سهم بزرگی داشته است.[۳]

* معزول شدن میرزاعلی اصغرخان اتابک که سر سلسلهٔ مستبدین بود، از صدارت و روی کار آمدن امین‌الدوله، روح تازه‌ای در پیروان آزادی و ترقی کشور دمید و زمزمهٔ تشکیل «عدالتخانه» و مسؤولیت وزراء در میان مردم شنیده شده است.

* هجوم نیروهای بریتانیا به سرزمین ترانسوال در آفریقای جنوبی و مقاومت و پایداری دلیرانهٔ مردم آن سرزمین در برابر قدرت عظیم بریتانیا حس اعجاب و تحسین همهٔ ملل دنیا را نسبت به مردم غیور ترانسوال برانگیخته و این فداکاری برای ملل ضعیف سرمشق بزرگی گردیده است.[۴]

* جنگ ژاپن و روس یکی از مهم‌ترین عوامل بیداری ایرانیان شد. علت تأثیر آن در ایران این بود که در آن زمان دولت استبدادی روس به اوج اقتدار رسید و نفوذ سیاسی و مداخلات غیرمشروع آن دولت در تمام ممالک هم جوار روزافزون و قدرت روسیه به پایه‌ای رسیده بود که بیم آن می‌رفت که کشور ایران مورد تاخت و تاز آن دولت مقتدر جابر قرار گیرد و استقلال وتمامیت خود را از دست بدهد و تردیدی برای مردمان آگاه نبود که اگر جنگ روس و ژاپن به شکست دولت روسیه خاتمه نمی‌یافت، اضمحلال ایران حتمی و غیرقابل انکار بود.[۵]

* انقلابات روسیه که بیش از یک قرن از پیدایش مشروطیت ایران شروع شده بود و به قیمت جان میلیون‌ها مردمان آزادی‌خواه و بی‌گناه خاتمه یافت مانع بزرگی بود که روس‌ها بتوانند با سری فارغ به جهانگیری بپردازند و طبع استبدادی خود را آن طوری

۱. همان منبع، ص ۸۹.
۲. همان منبع، ص ۹۵.
۳. برای اطلاع بیشتر رجوع کنید به ملک‌زاده، ص ۱۹۴ و بعد.
۴. مهدی ملک‌زاده، همان منبع، ص ۱۳۱.
۵. همان منبع، ص ۱۳۲ و بعد.

که مایل بودند، بر سایر ملل تحمیل کنند.

روشنفکران ایران که از فشار روزافزون دولت روسیه به ایران و مداخلهٔ مأمورین آن دولت در امور داخلی این سامان به جان آمده بودند، انقلاب آزادی‌خواهان روسیه را با نظر تحسین می‌نگریستند، افتتاح مجلس دوما در روسیه برای ایرانیان مژدهٔ فرح‌بخشی بود و شرکت ملت روسیه در مقدرات خود، نوید سعادت را به ایران روشنفکر اعلام می‌داشت و آزادمردان ایران را برای تهیهٔ یک تحول عمومی تشجیع می‌کرد.[1]

ب. نویسندگان و مورخان خارجی

نویسندگان انگلیسی

ادوارد براون: پروفسور «ادوارد براون» که کتب متعددی دربارهٔ ایران تألیف کرده است نهضت مشروطهٔ ایران را در کتابی زیر عنوان انقلاب ایران مورد بحث و تحلیل قرار می‌دهد. او می‌نویسد:

کارکنان نهضتی راکه من در صفحات آینده نام برده و سعی داشته‌ام از لحاظ پی بردن به آثار تاریخی و رشد آن‌ها گفتگو شود، درست عبارت بودند از: مشروطه‌خواهان (و یا ملیّون)، یعنی مخالفین حکومت استبداد (خودسری). مشروطه‌خواه، یعنی کسی که آرزومند قانون و شورویت به جای خودمختاری و مطلق‌العنانی است که زمام اختیار مقدرات مردم در دست شاه بوده و او ارباب غیر مسؤول حیات، حیثیت و دارائی آن‌ها شناخته شود.

ملیّون، یعنی مخالف دولتی‌ها یا به اصطلاح قدیم دربار، پس مشروطه‌خواه یا شوروی طلب، ضد مستبدین (طرفدار خودسری) است که بهتر بود به آن‌ها نام «کنکاشیون» و «همایونیون» (سلطنت‌طلبان) داده می‌شد.[2]

سرپرسی سایکس: سایکس فصل مربوط به نهضت مشروطه رازیر عنوان «اعطای مشروطه به ایران» و با درج این عبارات یاد می‌کند:

هیچ کس نمی‌داند که چگونه مشروطه را به دست آوردیم، به نظر می‌آید که

---

۱. همان منبع، ص ۱۳۳ و بعد.

۲. ادوارد براون: *انقلاب ایران*، ترجمهٔ احمد پژوه (تهران، معرفت، ۱۳۳۸)، ص سی و دو و بعد.

مشروطه خود به خود اززمین سبز شده است (ازگفته‌های عوام).[۱]

در مورد منشاء مشروطه‌خواهی می‌نویسد:

این امر معلول علل چندی بود، و مهم‌تر از همه تأسیس خطوط تلگرافی بود که اساساً به دست مأمورین انگلیسی اداره می‌شد. به علاوهٔ مبلّغین مذهبی انگلیسی و آمریکائی...در بعضی نقاط هزارها نفر از جوانان و دختران ایرانی را توانستند در مدارس خود، آن‌ها را با اصول تعلیم و تربیت صحیح پرورش دهند.

به عقیدهٔ سایکس، بریتانیای کبیر به طور غیرمستقیم مهم‌ترین عامل جنبش مشروطه‌خواهی ایران بوده و ملت ایران استقرار رژیم پارلمانی درکشور خود را مدیون امپراتوری بریتانیا بوده است.

وی در جای دیگر می‌نویسد:

شاید عدهٔ معدودی از ایرانیان، مفهوم مشروطه را درک می‌نمودند. هنگام مشروطیت یک نفر ایرانی یک افسر انگلیسی را ملامت کرده بود که ما سه روز تمام بست نشسته‌ایم و شما هنوز به ما مشروطه نداده‌اید.[۲]

سایکس در جای دیگر می‌نویسد:

... ورود هیأت‌های نظامی سبب شد که اعضای آن‌ها جوانان ایرانی را تحت تأثیر قرار داده و بالاخره نفوذ کارمندان بانک و قنسولگری انگلیسی که در تمام نقاط ایران پراکنده بودند و نیز تأثیر عمده‌ای در روشن ساختن افکار عمومی ایران داشته‌اند.[۳]

سایکس، سیدجمال‌الدین اسدآبادی[۴] و میرزاملکم خان[۵] را از پیشگامان جنبش مشروطیت، وخودسری و رویهٔ مستبدانه «عین‌الدوله»[۶] را از دلایل مهم جنبش مشروطیت می‌داند.

نویسندگان و مورّخان روسی

م.پاولویچ، و.تریا، وس.ایرانسکی (نویسندگان کتاب سه مقاله در باب مشروطیت):

پاولویچ، دربخش اول این کتاب می‌نویسد:

---

۱. پرسی سایکس: *تاریخ ایران*، ترجمهٔ محمدتقی فخر داعی، ج ۲، چ ۴ (تهران، علمی، ۱۳۶۲)، ص ۶۱۱.

۲. *تاریخ ایران*، ص ۶۱۳ و زیرنویس ۱.

۳. همان منبع، ص ۶۱۱.

۴. همان منبع، ص ۶۱۴.

۵. همان منبع، ص ۶۱۵.

۶. همان منبع، ص ۶۱۷.

> خرابی وضع مالی همواره مترادف با سیه‌روزی دهقانان بوده است. سنگینی بار مالیات در ایران بر دوش طبقهٔ دهقانان بوده است... وضعیت زندگی دهقانان و خرده مالک به حدی وخیم است که غالباً برای رهائی از زیر چنگال مالکان ستمگر، خود راتیول اشخاص عالی منصب قرار می‌دهند.[۱]

وی به نقش بختیاری‌ها در انقلاب و نقش دولت انگلیس و نیز نقش منفی دولت تزاری روسیه و بریگاد قزاق به عنوان تکیه‌گاه ارتجاع اشاره می‌کند.[۲]

و.تریا: در بخش دوم کتاب ضمن اشاره به اهمیت سوق‌الجیشی ایران و علل توجه زمامداران بورژوازی به ایران، به تشریح علل لغو امتیازات تنباکو و رویتر می‌پردازد و جنگ روس و ژاپن و انقلاب روسیه را از عوامل مؤثر در بیداری مردم و انقلاب مشروطیت می‌داند:

> جنگ روس و ژاپن وانقلاب روسیه (۱۹۰۵) به نهضت آزادی ایران تکان شدیدی داد. شکست روسیه تزاری به دست ژاپن درمردم ایران تأثیر عمیقی بخشید. هر چیز تازه‌ای دربارهٔ پیروزی‌های ژاپن باعث تهییج ایرانیان می‌شد. ژاپن به آن کوچکی، بزرگ‌ترین دولت نظامی اروپا را شکست می‌دهد. انقلاب روس بیش از جنگ روس و ژاپن در مردم ایران تأثیر بخشد...[۳]

تریا، از حوادث سال ۱۹۰۵م روسیه و تأثیر آن در ایران صحبت می‌کند. در این باره می‌نویسد:

> اولین قدم را سرمایه‌داران ایرانی بر می‌دارند. اعتراض تجّار علیه حکومت شروع شده و کارگران و زحمت کشان برای رهبری نهضت به میهن خود باز می‌گردند. انقلاب ایران شروع می‌شود. تمام ناراضیان از «شاه و خان‌ها»، در یک جبههٔ واحدی متحد می‌شوند. روحانیان نیز به انقلاب می‌پیوندند.[۴]

س.ایرانسکی نویسندهٔ بخش سوم کتاب، زیر عنوان «جنبش آزادی ملی در ایران» می‌نویسد:

---

۱. م.پاولویچ/و.تریا/س.ایرانسکی: **سه مقاله در باب مشروطیت**، ترجمهٔ م.هوشیار (تهران، جیبی، ۱۳۵۷).
۲. همان منبع، ص ۶۰ و بعد.
۳. و. تریا، همان منبع، ص ۱۲۶.
۴. همان منبع، ص ۱۳۰.

اصــول اســتعماری انگــلیس و روس، نــاصرالدیـن شـاه و جـانشین وی مظفرالدین شاه را به صورت عمّالی برای اجرای اوامر بیگانگان در ایران درآورد. این امر برای تمام طبقات اهالی ایران شکل زیان‌آوری به خود گرفت و اصول گمرکی مساعد به حال سرمایهٔ خارجی، امتیازات، وام‌های خارجی، دیویزیون قزاق یا مستشاران و فرماندهان بیگانه،کاپیتولاسیون و غیره. از این رو طبقات جامعهٔ ایرانی، تجّار، کارگران، روحانیون و فئودال‌ها علیه حاکمیت شاه سر به شورش برداشتند.[1]

م.س.ایوانف مورخ دیگر روسی در کتاب تاریخ نوین ایران ضمن بررسی وضع نظام سیاسی و اقتصادی ایران در اوایل قرن بیستم می‌نویسد:

تسلط مناسبات فئودالی در اقتصاد ایران و نظام سیاسی قرون وسطائی آن، بقایای ملوک الطوایفی، خودسری و ستمگری محافل حاکمهٔ شاه، فئودال‌ها و نیز اسارت زدگی کشور به وسیلهٔ سرمایه‌های خارجی که موجب وخامت باز هم بیشتر وضع زندگی مردم بود، نارضایتی توده‌های وسیع مردم، طبقهٔ کارگر در حال پیدایش، تهی‌دستان شهری و پیشه‌وران ورشکست شده را برمی‌انگیخت. در میان بازرگانان که دراثر این رقابت‌های خارجی زیـان مـی‌دیدند، زمـین‌داران لیبرال و بخشی از روحانیان بودند که در این نارضایتی سهیم می‌شدند. این عدم رضایت توده‌های وسیع خلق واقشار مختلف، با روند تـبدیل ایـران بـه نـیمه مستعمره حادتر می‌شد.[2]

وی می‌افزاید:

در شرایط تضادهای شدید اجتماعی، اختلاف درونی میان امپریالیست‌ها، رشد و توسعهٔ فعالیت برای تحکیم استقلال و همچنین روابط نزدیک ایران بـا روسیهٔ تزاری، انقلاب ۱۹۰۵ در روسیه به وقوع پیوست. این انقلاب، ایـران را تکان داد و انقلاب ضد فئودالی و ضدامپریالیستی سال‌های ۱۹۰۵ الی ۱۹۱۱

۱. س.ایرانسکی، همان منبع، ص ۱۴۰.
۲. م.س ایوانف: ***تاریخ نوین ایران***، ترجمه حسن قائم پناه (تهران، اسلوج، ۱۳۵۶)، ص ۱۶ و ۱۷.

ایران را به بار آورد.[۱]

(۳) مراحل مختلف نهضت مشروطیت

نهضت مشروطیت در دوران نسبتاً طولانی خود یکسان نماند و وسعت و عمق روزافزون یافت. این دوران برحسب شعارهای محرک آن به چهار مرحله تقسیم می‌شود:

مرحلهٔ نخست. آذرماه ۱۲۸۴ تا دی ماه ۱۲۸۵

روز ۴ آذر ۱۲۸۴ مردم تهران به عمارتی که برای «بانک استقراضی روس» ساخته شده بود، هجوم برده آن را ویران ساختند. این عمل رنگ مذهبی داشت و گفته می‌شد که محل ساختمان بانک، گورستان بوده است و روا نیست که گورستان مسلمانان این گونه زیر و رو شود.[۲]

روز ۲۰ آذر حکمران تهران، با اشارهٔ «عین الدوله» صدراعظم، دستور داد چند تن از بازرگانان را به چوب ببندند و علت آن بود که دولت می‌خواست ورشکستگی مالی و اقتصادی خود و مخارج اسراف‌آمیز را از قِبَل بازرگانان جبران و تأمین کنند. در بهار همان سال وزیر بلژیکی گمرکات به همین منظور تعرفه‌های گمرکی جدیدی وضع کرد و این امر باعث اعتراض بازرگانان و بست نشستن آنان در شاه عبدالعظیم شد. ولی بست‌نشینی با مذاکره و وساطت بازرگانان به پایان رسید. اینک دولت به بهانهٔ گرانی قند می‌خواست از بازرگانان چشم زهر بگیرد. چوب زدن بازرگانان باعث شد که بازاریان تهران بازارها رابسته[۳] و به همراه توده‌ای از مردم در «مسجد شاه» اجتماع کنند.[۴] فردای آن روز تظاهرات ادامه داشت و در این تظاهرات بود که درخواست عزل «عین‌الدوله»، تشکیل مجلسی برای رسیدگی به دادخواهی مردم مطرح گردید.

روز ۲۲ آذر عدّه‌ای از تظاهرکنندگان به رهبری «سیدمحمد طباطبائی» و «سید عبدالله بهبهانی» برای اینکه از گزند دولتیان محفوظ بمانند، از تهران راهی شاه عبدالعظیم شدند و در آنجا بست نشستند. عین‌الدوله دستور داد بازارهای تهران را به

---

۱. ایوانف: *تاریخ نوین ایران*، ص ۱۶ و بعد.
۲. محمدناظم‌الاسلام کرمانی، *تاریخ بیداری ایرانیان*، ج ۱، ص ۸۵.
۳. همان منبع، ص ۹۲ و بعد.
۴. مهدی ملک زاده: *تاریخ انقلاب مشروطیت ایران*، ج ۲، ص ۲۶۳ و بعد.

زور باز کنند و هر دکانی را که بسته بماند غارت کنند. روز ۲۱ دی ماه عده‌ای از مردم تهران که اکثریت آنان زن بودند، کالسکهٔ مظفرالدین شاه را در موقع عبور احاطه کردند و اعتراض‌کنان خواستند به مطالبات بست‌نشینان ترتیب اثر داده شود.[۱] پس از این ازدحام مظفرالدین شاه به وخامت اوضاع پی برد و نخستین دستخط را درمورد پذیرفتن «عدالتخانه» به صدراعظم فرستاد. در دستخط چنین گفته می‌شد:

ترتیب و تأسیس عدالتخانه دولتی برای اجرای احکام شرع مطاع و آسایش رعیت از هر مقصود مهمی واجب‌تر است. مقرر می‌فرمائیم برای اجرای این نیّت مقدس، قانون معدلت اسلامیه که عبارت از تعیین حدود و احکام شریعت مطهره است باید در تمام مملکت محروسهٔ ایران عجلاً دایر شود، بر وجهی که میان هیچ یک از طبقات رعیت فرقی گذاشته نشود.[۲]

از این دستخط کاملاً آشکار است که هنوز مطالبات مردم ایران شکل نگرفته بود و هیأت حاکمه نیز نظر روشنی دربارهٔ عمق حوادث نداشت. فقط یک چیز در نظر مردم روشن بود و آن اینکه به استبداد مطلق باید خاتمه داده شود. روز ۲۲ دی ماه بست‌نشینان به شهر بازگشتند.

مظفرالدین شاه مردی بیمار و ناتوان بود و دستخط فوق را برای تسکین افکار مردم صادر کرده بود. ولی اعیان و درباریان و در رأس آنان عین‌الدوله نمی‌خواستند به این آسانی به مطالبات مردم تن در دهند. به دستور عین‌الدوله هر کس را که سخن از آزادی و عدالت می‌راند، روانهٔ زندان می‌ساختند و اجتماعات مردم را که عموماً در مساجد انجام می‌گرفت با نیروی مسلح و با کشتار و ضرب و جرح به هم می‌زدند. تابستان ۱۲۸۵ ق شاهد بسیاری از این درگیری‌ها در تهران بود.

آیت‌الله سید محمد طباطبائی و آیت‌الله سیدعبدالله بهبهانی برای بست‌نشینی راهی قم شدند. قریب ۱۱۰۰۰ نفر دراین سفر با ایشان همراه شدند و ۳۰ تیر ۱۲۸۵ به قم رسیدند. روز ۲۷ تیر ماه هم عده‌ای از بازرگانان و طلاب در سفارت انگلیس بست نشستند و در عرض یک هفته جمعیت بست نشینان به ۱۳ هزار نفر رسید.[۳]

---

۱. ***تاریخ بیداری ایرانیان***، ج ۱، ص ۱۰۰ و بعد. ۲. احمد کسروی: ***تاریخ مشروطهٔ ایران***، ص ۷۱.

۳. «اوژن فلاندن» که در آن زمان سفیر فرانسه در ایران بوده است، ضمن گزارش سال‌های ۱۹۰۷-۱۹۰۶ میلادی ←

دولت انگلستان در صدد برآمد که با تظاهر به موافقت با مشروطه‌خواهان از آنان برای اعمال فشار بر دربار ـ که بیشتر تحت نفوذ روسیهٔ تزاری بود ـ استفاده کند. انگلستان از همین راه توانست بسیاری از عمّال خود را در صفوف مشروطه‌خواهان جای دهد و از آنان در مواقع حساس به سود مقاصد استعماری خویش سود برد. ولی پس از آنکه انقلاب ایران به وسعت و عمق بیشتری رسید، امپریالیسم انگلستان آشکارا با دستیاری تزاریسم به تقسیم ایران وسرکوب انقلاب مبادرت جست. اجتماعات مردم، سخنرانی‌های پیش آهنگان انقلاب، نشر شب نامه‌ها و جراید مترقی، مبارزه با قوای دولتی و گروه‌ها و دسته‌های وابسته به آن باعث اعتلاء و آگاهی مردم و عمیق‌تر شدن مطالبات آنان گردید. برای نمونه می‌توان از شب‌نامه‌ای که در خرداد ۱۲۸۵ ق در تهران انتشار یافت، یاد کرد.

درخواست‌های بست‌نشینان در ابتدا چون از ترس جان به سفارت انگلیس رفته

← درمورد «بست‌نشستن» می‌نویسد: «استفاده از بست» در واقع نوع خاصی از اقامهٔ دعوی است که هیچ وقت محکومیت به دنبال ندارد؛ تنها هدف بست‌نشینی، به مصالحه نشاندن طرف قوی است. چنانچه در میان جمعیت اختلاف نظر بروز کند، هر دسته‌ای برای محلهٔ خود «بست» مشخصی را در جوار مقبره‌ای در نظر می‌گیرد. مداومت و قدرت کمّی بست‌نشینان در اتخاذ تصمیم بسیار مؤثر است... ماه اوت برای اهالی تهران، هفته‌های شادی و سرور بود. بیکاری و تعطیلات عمومی در سراسر شهر حکم فرما بود. باغ پهناور سفارت انگلیس راکه چنارهای کهنسال تناوری بر آن سایه انداخته‌اند، در اختیار مردم گذاشته بودند. چادر، پشت سر چادر، آمادهٔ پذیرایی از جماعت بود. روی کف حیاط چندین قطعه قالی پهن کرده بودند. روی اجاق که در گوشهٔ باغ درست شده بود و هیزم‌های درشت در وسط آن‌ها شعله می‌کشید، دیگ‌های بزرگ پلو، غلغل می‌جوشیدند. شب‌ها همه جا شمع و چراغ روشن می‌شد. حوضی برای گرفتن وضو و چادری برای خواندن نماز جماعت اختصاص یافته بود. چندین هزار جمعیت در این باغ سکونت گزیده بودند. علاوه بر جمعیت بست‌نشین در داخل باغ، تقریباً تمامی مردم تهران روزهای خود را در آنجا می‌گذرانیدند. در هوای گرم و خشک تابستان، باغ سفارت انگلیس، زیر پای مردم آزادی خواه تهران خراب و با خاک یکسان شد، در عوض از این رهگذر به سیاست بریتانیا کوچک‌ترین لطمه و زیان وارد نگردید. موقعی که زمان تسویه و پرداخت هزینه‌های روزهای بست‌نشینی فرارسید، شاه نیز پرداخت سه هزار تومان از مجموع مخارج را شخصاً به عهده گرفت و فهرست مربوط را امضاء نمود. جمع هزینه‌های پناهندگی بالغ بر بیست و نه هزار تومان شده بود که پیشاپیش توسط بازرگانان عمدهٔ تهران، از جمله «امین‌الضرب» که نمایندگی بازرگانی در شهرهای مسکو و مارسی دارد، پرداخت شده بود. (به نقل از اوژن اوبن: *ایران امروز ۱۹۰۷-۱۹۰۶*، ترجمه و حواشی و توضیحات علی اصغر سعیدی (تهران، زوار، ۱۳۶۴، ص ۲۱۶ و بعد.) کسروی هم بست‌نشینی در سفارت انگلیس را مفصل شرح می‌دهد. برای اطلاعات بیشتر رجوع کنید به: احمدکسروی، ***تاریخ مشروطهٔ ایران***، ص ۱۰۷ و بعد.

بودند و در مقابل نیروها و اوباش دولتی خود را ناتوان می‌دیدند، به میانجیگری «کرانت دف» شارژ دافر انگلیس برای دولت ارسال شد:

اول: معاودت علمای مهاجر به تهران،

دوم: اطمینان بر اینکه احدی را به بهانه نخواهند گرفت و شکنجه نخواهند کرد،

سوم: امنیت مملکت، چه امروز کسی دارای مال و جان خود نیست،

چهارم: افتتاح عدالتخانه که از طبقه علماء و تجار و سایر اصناف برای رسیدگی در مرافعات شرکت در او داشته باشند.

پنجم: قاتل دوسید بزرگوار قصاص نمایند.[۱]

دولت که آن خواسته‌ها را نپذیرفته بود، این بار با درخواست‌های دیگری روبرو شد:

اول: بازگشت علمای اعلام،

دوم: عزل شاهزاده اتابک،

سوم: افتتاح دارالشورا،

چهارم: قصاص شهدای وطن،

پنجم: عودت مطرودین (رشدیه و دیگران).[۲]

پس از مدت‌ها مذاکره، روز ۶ مرداد عین‌الدوله برکنار شد ومشیرالدوله به جانشینی وی منصوب گردید و روز ۱۳ مرداد ۱۲۸۵ فرمان مظفرالدین شاه که به «فرمان مشروطه» معروف است، صادر گردید. در فرمان به صدراعظم گفته می‌شود:

... چنان مصمم شدیم که مجلس شورای ملی از منتخبین شاهزادگان و علماء قاجاریه و اعیان و اشراف و مالکین و تجّار و اصناف، به انتخاب طبقات مرقومه، در دارالخلافه تهران تشکیل و تنظیم شود که در مهام امور دولتی و مملکتی و مصالح عامه مشاوره و مداقه لازم را به عمل آورده و به هیأت وزرای دولت خواه ما در اصلاحاتی که برای سعادت و خوشبختی ایران خواهد شد، اعانت و کمک لازم را بنماید و درکمال امنیت و اطمینان عقاید خود را در خیر دولت و ملت مصالح عامّه و احتیاجات قاطبهٔ اهالی مملکت به توسط شخص اول دولت به عرض می‌رساند که به صحهٔ همایونی توشیح و به موقع اجرا

۱. احمد کسروی، همان منبع، ص ۱۱۳.   ۲. همان‌جا.

گذارده شود. بدیهی است که به موجب این دستخط مبارک نظامنانه و ترتیبات این مجلس و اسباب و لوازم تشکیل آن را موقع تصویب و امضای منتخبین از این تاریخ مرتب و مهیا خواهد نمود...[1]

این فرمان مشروطه‌خواهان را راضی نمی‌کرد زیرا در آن نامی از ملت نبود و تصریح شده بود که تنظیم اساسنامه با خود مجلس است. روحانیان هم راضی نبودند زیرا از جنبهٔ اسلامی مجلس سخن گفته نشده بود. در نتیجه مردم فرمان‌های شاه را از دیوارها کندند، پاره کردند و دور ریختند و شاه ناچار دو روز بعد فرمان دیگری صادر کرد که در آنجا گفته می‌شد:

در تکمیل دستخط سابق خودمان مورخهٔ ۱۲ جمادی‌الثانی ۱۳۲۴ که امروز فرمانی صریحاً در تأسیس مجلس منتخبین ملت فرموده بودیم مجدداً برای آنکه عموم اهالی و افراد ملت از توجهات کاملهٔ همایون ما واقف باشند، امر و مقرر می‌داریم که مجلس، مزبور به شرح دستخط سابق صریحاً دایر نموده بعد از انتخاب اجزاء مجلس، فصول و شرایط نظام مجلس شوارى اسلامی را موافق تصویب و امضای منتخبین به طوری که شایستهٔ ملت و مملکت و قوانین شرع مقدس باشد مرتب نمایند که به شرف عرض و امضای همایونی ما موشح و مطابق نظام نامهٔ مزبور این مقصود مقدس صورت و انجام پذیرد.[2]

همان روز بست نشینان سفارت انگلیس از بست بیرون آمدند و بست‌نشینان قم راهی تهران شدند. این هر دو فرمان مشروطه بسیار مجمل و مبهم است. طبق فرمان اول، طبقاتی که نماینده به مجلس می‌فرستند عبارت بود از شاهزادگان، علماء، قاجاریه، اعیان و اشراف و ملاکین، تجّار، اصناف. هیچ ذکری از طبقات دیگر مانند دهقانان و یا از طبقهٔ نوظهور کارگر که اکثریت دیگر مردم را تشکیل می‌دادند، در میان نبود. همچنین وظیفهٔ مجلس در این فرمان مشاوره و مداقهٔ لازم و اعانت و کمک لازم به هیأت وزرای دولت خواه معیّن شده، به وضع قوانین و مداخله در هیأت دولت بود. اما این فرمان در متن مبارزات آن روز، مفهوم تاریخی داشت و دلیل آن بود که نیروی تازه‌ای در برابر استبداد قرون وسطائی قد علم کرده بود.

---

۱. *تاریخ مشروطه ایران*، ص ۱۱۹.
۲. همان منبع، ص ۱۲۰.

طبق فرمان مشروطه، مجلس موقتی شامل وزیران و درباریان و نمایندگان بست‌نشینان تشکیل شد تا نظام‌نامهٔ انتخابات مجلس را تنظیم کند. ولی استبداد ایران هنوز حاضر به تسلیم نبود. اگرچه شاه روز ۱۷ شهریور نظام‌نامهٔ انتخابات مجلس را امضاء کرد و انتخاب نمایندگان در تهران آغاز شد، امّا دولت مانع از خبر دادن به شهرستان‌ها و به جنبش آمدن آن‌ها گردید.

در تبریز روز ۲۸ شهریور عده‌ای به تقلید تهران در کنسول خانهٔ انگلیس متحصن شدند و بازارها بسته شد. مدت ۱۰ روز در تبریز نمایش‌های آزادی‌خواهانه برپا بود. در این نمایش‌ها دربارهٔ معنا و مفهوم مشروطه سخن می‌گفتند و تودهٔ مردم را به جنبش دعوت می‌کردند. روز هفتم شعبان ۱۳۲۴ مظفرالدین شاه به تبریز تلگراف کرد که:

به توسط ولیعهد به اهالی مملکت آذربایجان تشکیل مجلس شورای ملی و نظامنامهٔ آن را به شما اجازه مرحمت فرمودیم. وکلای شهر تبریز و سایر ولایات به تهران بیایند و به ترتیبات کار مشغول شوند و نسبت به عموم متحصنین قونسولگری انگلیس عفو عمومی خواهد شد.[1]

در همین ایام عده‌ای از پیشوایان جنبش شهر تبریز برای تبادل نظر ومشورت در امور مشروطه «انجمن تبریز» را به وجود آوردند که بعدها نقش مهمی در انقلاب ایران ایفا کرد. سرانجام در اثر جنبش تهران و شهرستان‌ها، نظامنامهٔ انتخابات مجلس تنظیم شد و انتخابات صورت گرفت. این نظامنامه مردم را به ۶ طبقه تقسیم کرد: شاهزادگان و قاجاریان، علماء و طلبه‌ها، اعیان، بازرگانان، مالکان و کشاورزان، پیشه‌وران که هر طبقه نمایندگان جداگانه‌ای برمی‌گزینند. فقط کسی حق انتخاب کردن داشت که به ۲۵ سالگی رسیده باشد. زنان و نظامیان و ورشکستگان به تقصیر از حق انتخاب کردن محروم بودند. شرایط انتخاب‌شوندگان سخت‌تر بود. سن از ۳۰ تا ۷۰ سال، داشتن سواد غیره.[2]

به این طریق اکثریت مردم کشور، همهٔ دهقانان، کارگران، تهی‌دستان، بسیاری از پیشه‌وران و حتی بازرگانان کوچک از حق انتخاب کردن و انتخاب شدن محروم بودند.

نخستین مجلس ایران پس از انتخاب ۵۰ تن وکیل تهران شروع به کار کرد. ترکیب طبقاتی این ۵۰ تن چنین بود: ۱۴ نماینده از شاهزادگان و قاجاریان، ۷ نماینده از اعیان،

---

۱. همان منبع، ص ۱۶۳. ۲. همان منبع، ص ۱۶۷.

۱۸ نماینده از بازرگانان، ۳ نماینده از مالکان اراضی، ۴ نماینده از روحانیان، ۱۳ نماینده از پیشه‌وران و یک نماینده از زرتشتیان.[۱]

کارهای مهم مجلس اول عبارت بود از تثبیت بهای نان و گوشت، رسیدگی به مسألهٔ کارشناسان خارجی و به ویژه گمرکیان بلژیکی و مهم‌تر از همه تنظیم و تصویب بنیهٔ اقتصادی کشور، رسیدگی به قانون اساسی (که در دی ماه ۱۲۸۵ در بستر مرگ به امضاء مظفرالدین شاه رسید) و با تصویب قانون اساسی، نخستین مرحلهٔ انقلاب ایران به پایان رسید.

مرحلهٔ دوم. از امضای قانون اساسی (دی ماه ۱۲۸۵)، تا به توپ بستن مجلس (تیرماه ۱۲۸۷)

جنبشی که منجر به گرفتن قانون اساسی شد، روستاهای ایران را نیز به حرکت در آورد، از یک سو فریاد مشروطه خواهی، آزادی و مساوات در روستاهای ایران به گوش می‌رسید، از سوی دیگر قانون اساسی خواسته‌های روستائیان را نادیده می‌گرفت. همچنان رسوم قرون وسطائی، خودکامگی مالکان، عقب ماندگی و فقر و بینوائی در روستا برقرار بود.

حرکت‌های دهقانی از آذربایجان ورشت آغاز شد و تا جنوب ایران گسترش یافت. شورش‌های روستائی موجب مرزبندی در میان نیروهای مشروطه‌خواه شد. برخی را به موافقت و عده‌ای را به مخالفت برانگیخت. مجلس که زیر نفوذ اعیان و مالکان و بازرگانان بزرگ قرارداشت، طبیعتاً نمی‌توانست با این شورش‌ها همداستان باشد. وقتی که در اسفند ۱۲۸۵ مالکان گیلان تلگرافی به مجلس فرستادند و از دهقانان یاغی شکایت کردند، مجلس به انجمن گیلان تلگراف زد که جلوی دهقانان را بگیرد و آن‌ها را به ضرورت پرداخت بهرهٔ مالکانه و مراعات نظم قانع گرداند. حتی انجمن تبریز که در مجلس شورا از دمکرات‌ها تشکیل شده بود، حاضر نشد پیشنهادهای مربوط به اصلاحات ارضی را بپذیرد.

در همان موقع که مبارزه بر سر تحصیل قانون اساسی در جریان بود، در تبریز به

---

۱. ***تاریخ مشروطه ایران***، ص ۱۶۸.

رهبری «علی مسیو»، «حاج علی دوافروش» و «رسول صدقیانی» گروه کوچکی از سوسیال دموکرات تشکیل شد که با سازمان «اجتماعیون عامیون» در ارتباط بود. سازمان اخیر را ایرانیان و اکثر کارگران ایرانی مقیم باکو تشکیل داده بودند.

گروه سوسیال دمکرات تبریز نقش مهمی در طول تاریخ جنبش مشروطیت ایفا کرد. گروه مزبور به ایجاد سازمان مجاهدین دست زد که رهبران آن مرکب از ۱۲ نفر، خود را «مرکز غیبی» می‌نامیدند. همین گروه دسته‌های مسلح فدائی را به وجود آوردند. سازمان مذکور بعدها در شهرهای شمالی و سپس در سایر شهرهای ایران ایجاد و مرکب از پیشه‌وران، بازرگانان آزادی‌خواه، روحانیان قشر پائین، مالکان کوچک، دهقانان، تهی‌دستان شهری و کارگران بود. موقعی که دربار در امضای نظام‌نامه و اجرای انتخابات در شهرستان‌ها تعلل ورزید، تبریز به یاری مشروطه‌خواهان برخاست و نخستین انجمن مرکب از نمایندگان مردم تبریز، برای دفاع از دمکراسی و مشروطه بنیانگذاری شد. پس از آن انجمن‌ها به زودی در کلیهٔ شهرهای بزرگ ایران پا گرفت.

در ۲۸ دی ماه ۱۲۸۵ محمدعلی شاه بر جای پدر نشست، ولی در مراسم تاجگذاری خود نمایندگان مجلس را دعوت نکرد و این نشانهٔ روشنی از دشمنی او با مجلس بود.[۱] در ۱۳ بهمن ۱۲۸۵ که دولت به مجلس معرفی شد درباریان برای اینکه مجلس را به بازی بگیرند و از روز نخست از انجام وظیفه باز دارند، به این توضیح خنده‌آور دست زدند که وزراء دو قسم‌اند: «لقبی» و «شغلی»![۲] «وزرای لقبی» آن‌هایی بودند که به مجلس معرفی نمی‌شدند. این اخبار و امثال آن در میان مردم موجب نگرانی زیاد گردید. انجمن تبریز مطالبات زیر را مطرح کرد:

۱. شخص همایونی باید دستخطی برای اسکات عامه صادر نماید که دولت مشروطهٔ تامّه است.

۲. عدد وزرای مسؤول فعلاً از هشت عدد متجاوز نیست و هرگاه بعدها تشکیل وزارت خانه لازم گردد، به امضای مجلس تشکیل داده خواهد شد.

۳. از این به بعد از خارجه وزیر نباید معیّن و مقرر شود.

۴. در هر ولایت و ایالت به اطلاع مجلس شواری ملی، انجمن محلی برقرار باشد.

---

۱. همان منبع، ص ۲۰۲.
۲. همان منبع، ص ۲۰۸.

۵. وزرای افتخاری ابداً نباید باشد. یعنی اسم وزارت جز بر هشت وزیر مسؤول در دایرهٔ دولت نباید باشد.

۶. عزل مسیو «نوز» و «پریم» و توقیف «لاروس» رئیس گمرکخانهٔ تبریز فوری لازم است.

۷. عزل ساعدالملک.[1]

چون در قانون اساسی، لفظ مشروطه نیامده است، محمدعلی شاه مدعی شد که سلطنت ایران باید مشروعه باشد، نه مشروطه. حاج مخبرالسلطنه نمایندهٔ دولت در ۲۱ بهمن ۱۲۸۵ چنین گفت:

> *دیروز مأمور به گفتن بودم امروز مأمور به شنیدن هستم. ولی من باب خیرخواهی عرض می‌کنم که مشروطه بودن دولت ایران صلاح نیست. جهت اینکه در دولت مشروطه، آزادی همه چیز هست. در این صورت آزادی ادیان هم لابد بایدبشود. آن‌هائی که در میان ما عددشان کم نیست و ما آن‌ها را نمی‌شناسیم آن وقت دستاویز می‌کنند که ما را آزادی باید و در هیچ موقع مانع نباشد، و ضرر اسلام است.*[2]

به این طریق زمستان ۱۲۸۵ به کشمکش میان ملت و دربار گذشت، محمدعلی شاه به ناچار به برخی از خواسته‌ها تن در داد و نهانی به برانداختن مشروطه مشغول شد.

شاه برای اجرای مقاصد خود، «امین‌السلطان» را از اروپا خواسته به صدراعظمی گماشت (اردیبهشت ۱۲۸۶) و او با کاردانی و تزویری که داشت به تدریج به تفرقه‌افکنی در صفوف مشروطه‌خواهان و بسیج ضد انقلاب مشغول شد. نمایندگان دورهٔ اول مجلس شورا علی‌رغم کارشکنی‌ها و دسیسه بازی‌های محمدعلی شاه و طرفداران او، به انجام رسانیدن و تدوین و تصویب قانون جدید برای رفع نقائص قانون اساسی کوشش‌های زیادی مبذول داشتند. در موقع طرح قانون اساسی، این اصل پیش کشیده شد که باید انجمنی از علمای طراز اول تشکیل شود تا کلیهٔ قوانین مصوبه مجلس را از نظر بگذرانند و هر قانونی که آنان مخالف احکام شریعت تشخیص دهند از عنوان قانونیت خواهد

---

۱. احمد کسروی: *تاریخ مشروطه ایران*، ص ۲۱۴ و بعد؛ مهدی ملک زاده: *تاریخ انقلاب مشروطیت ایران*، ص ۹۶۳.

۲. احمد کسروی، همان منبع، ص ۲۲۲.

افتاد و قابل اجرا نخواهد بود. موارد اختلاف در چند مورد قابل توجه است:

۱. دربارهٔ اصل هشتم که می‌گوید: «اهالی مملکت در مقابل قانون دولتی متساوی خواهند بود»، ایراد گرفته شد که «مسلم و کافر در دیه و حدود متساوی نتواند بود، اگر مسلمانی یک یهودی یا یک زرتشتی یا یک کافر دیگری راکشت او را به کیفر نتوان کشتن و باید دیه گرفت.»

۲. دربارهٔ اصل نوزدهم که می‌گوید: «تأسیس مدارس به مخارج دولتی و ملتی و تحصیل اجباری باید مطابق وزارت علوم و معارف مقرر شود.»، خرده گرفتند و می‌گفتند: «تحصیل اجباری مخالف شریعت است.»

۳. دربارهٔ اصل بیستم که می‌گوید: «عامهٔ مطبوعات غیر از کتب ضلال مضر به دین مبین، آزاد و ممیزی در آن ممنوع است»، به ایراد می‌گفتند: «باید تحت نظر علما باشد.»[1]

در ۲۴ خرداد اصل پیشنهادی اول در متمم قانون اساسی گنجانیده شد. خلاصهٔ اصل مذکور چنین است:

> *متمم قانون اساسی اصل دوم: مجلس شورای ملی...باید در هیچ عصری از اعصار مواد قانونیهٔ آن مخالفتی با قواعد مقدسهٔ اسلام و قوانین موضوعهٔ حضرت خیرالانام (ص) نداشته باشد و معیّن است که تشخیص مخالفت قوانین موضوعه با قواعد اسلامیه بر عهدهٔ علمای اسلام ادام‌الله برکات وجود هم بوده و هست. لهذا رسماً مقرر است در هر عصری هیأتی که کمتر از ۵ نفر نباشد از مجتهدین و فقهای متدین که مطلع از مقتضیات زمان هم باشند. به این طریق علمای اعلام و حجج اسلام مرجع تقلید شیعه اسامی ۲۰ نفر از علماء که دارای صفات مذکوره باشند معرفی به مجلس شورای ملی بنمایند؛ ۵ نفر از آن‌ها بالاتفاق یا به حکم قرعه تعیین نموده، به سمت عضویت بشناسند تا موادی که در مجلسین عنوان می‌شود به دقت مذاکره و غوررسی نموده هر یک از آن مواد معنونه که مخالف با قواعد مقدسهٔ اسلام باشد، طرح ورد نمایند که عنوان قانونیت پیدا نکند و رأی این هیأت علماء در این باب مطاع و متبع خواهد بود و این ماده تا ظهور حضرت حجةعجل‌الله فرجه تغییرپذیر نخواهد بود.*[2]

---

۱. به نقل از احمد کسروی، همان منبع، ص ۳۱۵.
۲. به نقل از اصل دوم متمم قانون اساسی.

محمدعلی شاه و امین‌السلطان همچنان به تحریک اشرار مشغول بودند. در اواخر اردیبهشت ماه پسر «رحیم‌خان سردار نصرت» که پدرش در دربار محمدعلی شاه می‌زیست، در قره‌داغ دست به غارت و کشتن و سوزاندن اموال زد و جنایات فجیعی مرتکب شد. هدف وی علاوه بر تدارک حمله به تبریز، جلوگیری از رساندن گندم به تبریز بود تا انجمن تبریز را در وضع ناگواری قرار دهد.

روز ۴ خرداد ۱۲۸۵ در تهران، بازار به یاری تبریز تعطیل شد و مردم دست به تظاهرات عظیمی در بهارستان زدند و آشکارا بر ضد شاه و اتابک فریاد اعتراض بلند کردند، به طوری که اتابک مجبور شد به دستگیری سردار نصرت (رحیم‌خان) و فرونشاندن عملیات ماکو فرمان دهد.

محافل ضد مشروطه به اقدامات موذیانهٔ دیگری نیز برای تفرقه افکنی در صفوف آزادی‌خواهان مبادرت جستند. از جمله انتشار دادند که آذربایجان درصدد جدائی از ایران است.

روز یکشنبه ۸ شهریور ۱۲۸۶ موقعی که امین‌السلطان از مجلس بیرون می‌آمد، با گلولهٔ «عباس آقا» از پای افتاد. در این مرحله از انقلاب، دخالت‌های صریح امپریالیسم روس و انگلیس در ایران شدت یافت.

این دو امپریالیسم در جریان سیاست جهانی و تضاد با امپریالیسم آلمان و از بیم اینکه انقلاب ایران به هندوستان و کشورهای آسیای میانه و نزدیک سرایت کند به یکدیگر نزدیک شدند و قرارداد محرمانهٔ اوت ۱۹۰۷ (شهریور ۱۲۸۶) را راجع به تقسیم ایران امضاء کردند. به موجب این قرارداد، ایران به سه منطقه تقسیم می‌شد. منطقهٔ شمال در بالای خطی قرار داشت که از قصر شیرین ـ اصفهان ـ یزد ـ ذوالفقار (در برخوردگاه مرز ایران و افغانستان و روسیه) می‌گذشت، که مساحت آن در حدود ۸۹۰ هزار کیلومتر بود. منطقهٔ جنوب شرقی که از بندرعباس ـ کرمان ـ بیرجند می‌گذشت و به مرز افغانستان می‌رسید، شامل مساحتی برابر ۳۵۵ هزار کیلومتر مربع می‌گردید. هر یک از دو دولت انگلستان و روسیه متعهد می‌شد که در منطقهٔ «دیگری» به تحصیل امتیاز سیاسی و اقتصادی دست نزند و نیز مانع نشوند که دیگری در منطقهٔ «خویش» به تحصیل امتیاز بپردازد، ولی در منطقهٔ بی‌طرف برای هر دوی آن‌ها حق تحصیل امتیاز محفوظ بود. هر

دو دولت موافقت کردند که در منطقهٔ خویش عواید دولت ایران را تحت نظارت داشته باشند.

هدف این قرارداد، اسارت و غارت ملل آسیای میانه و خفه کردن نهضت ملی ضد امپریالیستی آن‌ها به ویژه انقلاب ایران بود. بدین طریق انقلاب ایران صریحاً با جبههٔ متحد امپریالیسم انگلستان و روسیه روبه‌رو شد. روز ۲۳ فروردین سربازان روس به بهانهٔ برخوردهای مرزی به بیله سوار تاختند و تعداد زیادی را به قتل رساندند و گمرک خانهٔ بیله سوار را با ۱۳۵ خانه با نفت آتش زدند و سراسر ده را به تاراج دادند روز ۲۷ فروردین و روزهای بعد از آن به اکثر دهات مرزی حمله بردند و آن‌ها را به آتش کشاندند و اموال آن‌ها را به غارت بردند. این تجاوز آشکار یکی از ثمرات قرارداد ۱۹۰۷ م بود.

در همین دوره است که ارتش روسیهٔ تزاری به سوی تبریز و در خرداد همان سال به سوی رشت سرازیر شد و انگلستان در مهر ۱۲۹۰ برای سرکوب انقلاب در بنادر و سایر شهرهای جنوب ایران از هندوستان به بوشهر و شیراز قشون فرستاد. باید یادآور شد که دولت عثمانی نیز از سال ۱۲۸۴ ق/ ۱۸۶۷ م به بهانهٔ اختلافات مرزی به اشغال بخشی از خاک آذربایجان دست زده و عده‌ای از اشرار را به قتل و غارت برانگیخته بود. به این طریق انقلاب ایران از هر طرف در معرض تهدید خارجی و داخلی بود. محمدعلی شاه فرصت را غنیمت شمرد و در صدد برآمد که انقلاب را با نیروی نظامی یک باره در هم شکند. محمدعلی شاه بیش از همه به دو مرکز انقلاب تبریز و تهران توجه می‌کرد. توطئه‌هائی که به دست سردار نصرت و پسر وی و اقبال‌السلطنه در قره‌چمن و ماکو و خوی ترتیب داده می‌شد در اثر قیام تهران و تبریز به ناچار خاموش شد. ولی محمدعلی شاه همچنان به تحریک مشغول بود. به دستور وی شخصی به نام میرهاشم در محلهٔ دوه‌چی تبریز به تشکیل انجمنی به نام «انجمن اسلامیه» دست زد و آن را به صورت مرکز تجمع نیروهای ارتجاعی و استبداد و ضدمشروطه در آورد.

میرهاشم به جمع‌آوری تفنگچی پرداخت و از طرف برخی از مرتجعان محلی برای او قوای امدادی فرستاده شد. روز ۲۳ آذر ۱۲۸۶ باز به تحریک دربار، عده‌ای از اوباش در میدان توپخانهٔ تهران اجتماع کردند و روانهٔ مجلس شدند، ولی چون با مقاومت روبه‌رو گردیدند به میدان توپخانه برگشتند و از آنجا به حملهٔ خیابان‌ها و کوچه‌های شهر

و خلع سلاح مردم و غارت خانه و دکان‌ها پرداختند. انجمن تبریز در ۲۳ آذر سال ۱۲۸۶ یعنی در همان روز اجتماع اراذل در میدان توپخانه، تلگرافی به مجلس و محمدعلی شاه و به انجمن سایر ولایات فرستاد و اعلام داشت که چون محمدعلی شاه سوگند خود را در وفاداری به مشروطیت شکسته است، انجمن تبریز او را از سلطنت خلع می‌کند. این تلگراف و اخطارهای انجمن‌های دیگر باعث شد که محمدعلی شاه بار دیگر سرتسلیم در برابر مشروطه‌خواهان فرود آورد و به غائلهٔ میدان توپخانه خاتمه بخشید. او سوگندنامه‌ای در وفاداری به مشروطیت برای مجلس فرستاد که نمودار خوبی از فریب‌کاری ودورونی و پیمان‌شکنی بود:[1]

چون به واسطهٔ انقلابی که این چند روزه در تهران و سایر ولایات واقع شده برای ملت سوءظن حاصل شد که خدای نخواسته ما در مقام نقض و مخالفت از قانون اساسی هستیم، به این کلام‌الله مجید قسم یاد می‌کنیم که اساس مشروطیت و قوانین اساسی راکلیتاً درکمال مواظبت حمایت و رعایت کرده و اجرای آن را به هیچ وجه غفلت نکنیم و هرکس برخلاف مشروطیت رفتارکرده مجازات بدهیم. هرگاه نقض عهد و مخالفت از او بروزکند درنزد صاحب قرآن مجید مطابق عهد و شرط وقسمی که از وکلای ملت گرفته‌ایم، مسؤول خواهیم بود.

لیله هفده ذیقعده ۱۳۲۵

اما بین تاریخ سوگند نامه و روزی که محمدعلی شاه دربارهٔ توپ بستن مجلس سخن گفت، بیش از ۵ ماه فاصله نیست.این کامیابی‌های انقلاب نه فقط محمدعلی شاه و دربار، بلکه استعمارگران روس وانگلیس را نیز به وحشت انداخت. استعمار از یک سو به محمدعلی شاه برای تدارک کودتا و بستن مجلس الهام و مساعدت می‌داد، و از سوی دیگر می‌خواست مردم ایران را بترساند و از مقاومت نومید گرداند. از این سبب روز ۱۳ خرداد ۱۲۸۷ سفرای روس و انگلیس در تهران، چند تن از رجال ایران را خواسته از اقدامات انجمن‌ها و از اینکه جان محمدعلی شاه در خطر است اظهار نگرانی کردند و نشان دادند که چنین وضعی برای دولت‌های آنان قابل تحمل نیست.

---

۱. احمد کسروی، همان منبع، ص ۵۲۱.

فردای آن روز محمدعلی شاه در حالی که کلنل لیاخوف و شاپشال در رکاب او بودند، از تهران به باغشاه رفت تا حمله بر مشروطه‌خواهان را تدارک ببیند. سربازها و توپ‌ها را نیز از تهران به باغشاه کشاندند و تعدادی توپ نیز در دروازهٔ دوشان تپه و شمیران کار گذاشتند. در ۲۰ تیرماه قزاق‌ها به سرکردگی کلنل لیاخوف به تهران هجوم آوردند و میدان بهارستان را اشغال کردند. پس از آن مجلس به توپ بسته شد.

با درهم شکستن مقاومت ملّیون، استبداد در تهران به پیروزی رسید. مجلس تعطیل گردید و کلیهٔ انجمن‌های تهران، اجتماعات و روزنامه‌ها ممنوع شدند. روز سوم تیرماه محمدعلی شاه برای تکمیل فریب‌کاری خود دستخطی صادر کرده اعلام داشت: «که چون عده‌ای از اشرار مجلس را پناهگاه قرار داده، درمقابل قشون دولتی سنگر بسته، بمب و نارنجک و آلات ناریه استعمال کردند، ما هم از امروز تا سه ماه دیگر مجلس را منفصل نموده پس از این مدت وکلای متدین و دولت دوست منتخب شده تا مجلس سنا موافق قانون اساسی پارلمان مفتوح شده مشغول انتظام گردد.»

در این مرحله امپریالیسم انگلستان که نخست به طرفداری از مشروطه تظاهر کرده بود، از بیم گسترش انقلاب ایران، به مداخله برای جلوگیری از نفوذ و گسترش آن دست به اقدامات گسترده‌ای زد. انقلاب ایران در این مرحله، با اتحاد امپریالیسم روس و انگلیس و دربار روبه‌رو بود. دولت عثمانی نیز با محمدعلی شاه علیه انقلاب ایران تبانی داشت. قرارداد ننگین ۱۹۰۷ م که مظهری از همدستی استعمار روس و انگلیس علیه مردم ایران است، در این مرحله منعقد شد.

مرحلهٔ سوم. از قیام تبریز (۱۲۸۷) تا فتح تهران (۱۲۸۸)

پس از کودتای محمدعلی شاه، مشروطیت از سراسر ایران جز تبریز برافتاد. مبارزین تبریز برای حرکت به سوی تهران آماده می‌شدند و ستّارخان و باقرخان که در طی قیام تبریز به سرعت شناخته شده بودند، با دسته‌هایی از تبریز بیرون آمده در باسمنج به سر می‌بردند. مقارن کودتای محمدعلی شاه در تهران، در تبریز میرهاشم رئیس انجمن اسلامیه سر به شورش برداشت. محمدعلی شاه که تهران را به آسانی گشوده بود، هرگز نمی‌پنداشت که با مقاومت مردم تبریز رو به رو شود. برای مقابله با مردم تبریز،

عین‌الدوله به سمت فرماندار آذربایجان عازم این منطقه شد.[۱] از طرفی مقاومت مردم آذربایجان موجب نگرانی شدید امپریالیسم روس و انگلیس گردید. به این دلیل نمایندگان روس و انگلیس در تبریز درصدد آمدند مدافعان تبریز را با پیام وساطت به تسلیم و تحویل اسلحه مجبور سازند.[۲] از یک سو قوای ضد مشروطه به حملات شدید بر مواضع انقلابیون دست زده بود، و از سوی دیگر کنسول‌های روس و انگلیس و عمال آنان به میان انقلابیون آمده آن‌ها را به ترک مخاصمه دعوت کرده بودند. کنسول روس از یک طرف به نیروی ضد انقلاب تجهیزات می‌رساند، و از طرف دیگر به توزیع پرچم‌های سفید بین مردم مبادرت می‌جست، تا هر کس که خواستار مسالمت است آن را بر سر خانهٔ خویش برافرازد.

اقدامات و اولتیماتوم‌های حکومت مرکزی هیچ‌گونه تأثیری بر مقاومت مردم تبریز نداشت. در خلال این احوال امپریالیسم روس و انگلیس در تلاش بودند که به هر صورت به قیام تبریز خاتمه دهند و بهانه می‌آوردند که چون در تبریز قحطی است، برای رساندن گندم به اتباع روس و انگلیس، این اقدامات را انجام می‌دهند و از انقلابیون تبریز نیز می‌خواستند که دست از مقاومت بردارند و اسلحهٔ خود را به زمین گذارند. کنسول‌های روس و انگلیس به دستور سفارتخانه‌های خود در نیمه‌های فروردین ۱۲۸۸ با انقلابیون تبریز در این زمینه وارد مذاکره شدند.[۳] پس از گفت‌وگوهای مفصل، سرانجام پیشنهادهای زیر از طرف انقلابیون برای ترک مخاصمه و استقرار صلح مطرح شد:

۱. شاه مشروطه راپذیرد.
۲. کسی را به گناه آزادی‌خواهی نگیرند (عفو عمومی).
۳. همهٔ سپاهیان از پیرامون شهر برخاسته، پراکنده شوند.
۴. آزادی‌خواهان تفنگ و ابزار جنگی که از خودشان دارند، نگه دارند.
۵. والی که برای آذربایجان فرستاده می‌شود با آگاهی از خود مردم باشد.[۴]

بدیهی است که این پیشنهادات برای دربار و حامیانش قابل قبول نبود، روز ۶

---

۱. رجوع شود به مهدی ملک‌زاده، *تاریخ انقلاب مشروطیت ایران*، ج ۵-۴، ص ۹۱۶، همچنین احمدکسروی، همان منبع ص ۷۹۷ و بعد.
۲. احمد کسروی همان منبع، ص ۷۹۷ و بعد.
۳. همان منبع، ص ۸۸۸ و بعد.
۴. همان‌جا.

اردیبهشت ۱۲۸۸ ارتش روس از جلفا گذشته به سوی تبریز روان شد و بهانه آن بود که می‌خواهد راه تبریز را بگشاید. این خبر برای مردم تبریز بسیار دردناک بود. اینک که اشغال خاک ایران به دست بیگانه صورت می‌گیرد، آن‌ها ناچار به محمدعلی شاه روی آوردند و در تلگرافی اظهار داشتند که ما حاضریم تبریز را تسلیم کنیم، ولی بهانه به دست بیگانگان ندهید و نگذارید سپاهیان روس به اشغال خاک ایران بپردازند.

جوش و خروش تبریز و ایستادگی آن‌ها فصل جدیدی را در ایران استبدادزده آغاز کرد. در کلیهٔ شهرهای ایران تظاهرات عظیمی برپا شد. روز ۱۸ تیر ۱۲۸۸ آزادی‌خواهان گیلان و قوای بختیاری که هر کدام از جانبی به سوی پایتخت روان بودند، در نزدیکی تهران به هم رسیدند و طی نبردی با قزاق‌های محمدعلی شاه در بادامک ـ ۲۰ کیلومتری تهران ـ نیروی آزادی‌خواهان وارد تهران شدند، عمارت مجلس را به تصرف در آوردند و هزاران نفر از آزادی‌خواهان و مشروطه‌طلبان دیگر هم به آنان پیوستند. زد و خوردهای دیگری نیز با قزاق‌ها روی داد و قوای محمدعلی شاه از سوی قصر قاجار به بمباران تهران دست زد. ولی سرانجام مشروطه‌طلبان پیروز شدند و محمدعلی شاه به سفارت روس در زرگنده پناهنده گردید.

شب ۲۵ تیر شورای فوق‌العاده‌ای مرکب از رهبران فداییان، سران بختیاری، شاهزادگان، وزیران پیشین، نمایندگان سابق مجلس، مجتهدین و بازرگانان بزرگ تشکیل شد. این شورا محمدعلی شاه را از سلطنت خلع، پسر ۱۴ سالهٔ او احمدشاه را به شاهی انتخاب کرد و عضدالملک را به نیابت سلطنت برگماشت. در دولت موقتی که پس از آن تشکیل گردید، سپهدار به وزارت جنگ و سردار اسعد بختیاری به وزارت کشور منصوب شدند.

محمدعلی شاه به روسیه رفت و چندی نیز در وین به سر برد و آنگاه با کمک روسیه پس از مدتی و با عده‌ای از همراهان خویش با گذرنامهٔ جعلی و در لباس بازرگانان در ۲۵ تیر ۱۲۹۰ در گمیشان (گرگان) پیاده شد و بارهای اسلحهٔ خود را که زیر علامت آب معدنی از گمرک روسیه گذشته بود، پیاده کرد. با آنکه نیروهای او دارای نفرات و تجهیزات کافی بودند، پس از چند تلاش ناموفق دیگر، به روسیه بازگشت. قشون سالارالدوله نیز که به طرفداری محمدعلی شاه در غرب ایران دست به کار شده و در

شهریور ماه همدان و کرمانشاه را تصرف کرده بود، در برابر نیروهای اعزامی دولت پراکنده شد و سالارالدوله به قتل رسید. در آذربایجان و سایر نقاط هم مخالفان قلع و قمع شدند.

به این ترتیب مرحله‌ای دیگر از انقلاب ایران طی شد. در این مرحله بیش از هر زمان دیگر مردم وارد عمل شدند. در این دوران که ارتجاع تقریباً بر سراسر ایران چیره شده بود، اگرچه امپریالیسم انگلستان نیز چهرهٔ خود را ظاهر ساخت و امپریالیسم روس و انگلیس متفقاً به مداخلهٔ آشکار در امور ایران و سرکوب انقلاب مبادرت کردند، اما سرانجام انقلاب پیروز شد و به خلع محمدعلی شاه مستبد انجامید.

مرحلهٔ چهارم. از فتح تهران (۱۲۸۸) تا انحلال مجلس دوم (دی ماه ۱۲۹۰)

پس از فتح تهران، دولت‌های متعددی تشکیل یافت. اولین دولت بر عهدهٔ سپهدار واگذار شد.[۱] در برنامهٔ دولت وی گفته می‌شد که مساعی دولت مصروف تجدّد وترقی و حفظ نظم و امنیت خواهد بود. در برنامهٔ دولت، تشکیل ارتشی بالغ بر ۲۵ تا ۳۰ هزار سرباز و افسر تأکید می‌شد. پیش‌بینی‌های دیگر برنامه عبارت بود از استقراض خارجی، اصلاحات مالی، دعوت از مستشاران خارجی برای تشکیلات وزارت‌خانه‌ها و ادارات و تدوین قوانین دادگستری.

یک سال بعد، کابینه برکنار شد. دولت ایران در این زمان برابر ۱۶ کرور تومان هزینه داشت که ۱۰ کرور تومان کسری بودجه بود. ایران قریب به ۱۵ کرور تومان به خارجه مقروض بود و سالی ۵ کرور تومان تنزیل می‌پرداخت. مجلس دوم در آبان ۱۲۸۸ افتتاح شد. از خصوصیات این مجلس تشکیل فراکسیون‌های مختلف و عدم اجازهٔ حضور مردم در مجلس بود. بزرگترین مسأله بعد از فتح تهران عبارت از چگونگی برخورد با دستگاه دولتی و نیروهای مسلح بود.[۲]

مجلس در ۱۴ فروردین ۱۲۸۹ قانونی گذراند که هیچ‌کس حق حمل اسلحه ندارد مگر آنکه در خدمت ارتش یا پلیس یا ژاندارمری باشد. در همان سال بنا بر پیشنهاد دولت مستوفی‌الممالک، دولت ایران تصمیم به استخدام مستشاران آمریکائی گرفت.

۱. ملک‌زاده: *تاریخ انقلاب مشروطیت ایران*، ج ۶، ص ۱۳۳۰.
۲.همان منبع، ص ۱۳۴۳ و بعد.

هیأتی به ریاست شوستر آمریکائی وارد ایران شد و در ۲۳ خرداد ۱۲۹۰ لایحهٔ اختیارات شوستر به تصویب رسید.[۱]

لایحه‌ای به ابتکار شوستر از مجلس گذشت. در این لایحه شوستر اختیار یافت که به تأسیس ادارات زیرین اقدام کند:

۱. ادارهٔ کل جمع‌آوری هر گونه مالیات و عوائد.

۲. ادارهٔ کل تفتیش و بازرسی و محاسبات.

۳. ادارهٔ کل محاسبات پولی که باید کلیهٔ حساب‌های دولت را در بانک نگه دارد و عملیات ضرب سکه، تسعیر ارز، استقراض، بازپرداخت وام و بهره و امور امتیازات و غیره را انجام دهد.

تنظیم بودجه نیز با مستشاران آمریکائی بود و کلیهٔ وزارتخانه‌ها موظف شدند که اطلاعات و ارقام لازم را هر چه زودتر در دسترس بگذارند. شوستر برای آنکه در برابر رقیب نیرومندی مانند روسیهٔ تزاری پایداری کند با انگلیس وارد مذاکره شد و ماژور استوکس انگلیسی را در رأس ژاندارمری ویژهٔ خود بگمارد. این عمل دشمنی صریح با روسیهٔ تزاری را برانگیخت. وقتی مبارزه علیه ایران شدت گرفت، به علت منافع مشترک با روسیه، انگلستان از جانبداری شوستر دست برداشت و در مطالبهٔ عزل او با روس‌ها همداستان شد.

روز ۳۰ آبان ۱۲۹۰ ارتش روس در خاک انزلی پیاده شد. در روز ۱۰ آذر اولتیماتوم روس‌ها به دولت ایران واصل شد. در این اولتیماتوم روس‌ها اجرای موارد زیر را از ایران خواستار شدند:

۱. شوستر از ایران اخراج شود.

۲. دولت ایران هیچ مستشار خارجی بدون موافقت قبلی نمایندگان روس و انگلیس به تهران نیاورد.

۳. مخارجی که روسیهٔ تزاری در اعزام ارتش تحمل کرده است، به وسیلهٔ ایران پرداخت شود.

در یادداشت همچنین گفته می‌شد که اگر این مطالبات در عرض ۴۸ ساعت عملی

---

۱. همان منبع، ص ۱۳۷۱ و بعد.

نگردد، ارتش تزاری که در رشت اقامت دارد به سوی قزوین حرکت خواهد کرد.[۱]

در این هنگام، کشور ایران در شمال و جنوب در اشغال استعمارگران بود. روس‌ها، هم در تبریز قشون داشتند و هم در انزلی و انگلیسی‌ها از سال‌ها پیش ناامنی راه‌های جنوب را بهانه کرده و به تشکیل «پلیس جنوب» تحت نظارت افسران انگلیسی دست زده بودند. در تابستان ۱۲۸۸ به بهانهٔ تأمین کنسولگری انگلیس در شیراز ۴۰ سرباز انگلیسی از بوشهر به شیراز فرستادند و یک سال بعد به بهانهٔ جلوگیری از اشرار ۱۴۰ تن از نیروی دریائی خود را در بندرلنگه پیاده کردند. در طی مبارزه با محمدعلی شاه و پس از خلع او تعدیات و مداخلات روس و انگلیس بیش از پیش در ایران به چشم می‌خورد. در سال‌های ۱۲۸۸ تا ۱۲۹۰ هـ.ق مبارزات مردم ایران علیه دو قدرت خارجی روس و انگلیس شدت یافته بود. در دی ماه ۱۲۸۸ دهقانان انزلی به کنسولگری روس و عمارت شیلات حمله بردند. در همان سال زنان تهران در مسجد شاه به نمایشی علیه استقراض خارجی دست زدند. در فروردین ۱۲۸۹ مردم از جشن گرفتن نوروز به علامت اعتراض به حضور ارتش‌های بیگانه در ایران خودداری ورزیدند.

در اردیبهشت همان سال مردم اصفهان کنسولگری انگلیس را مورد حمله قرار دادند. روز ۲۶ آبان ۱۲۸۹ در میدان توپخانهٔ تهران نمایش بزرگی علیه مداخلات انگلیس دایر گردید. خرابکاری در خط تلگراف انگلیس یکی از فعالیت‌های عظیم مردم علیه بیگانگان بود. در این سال‌ها نهضت تحریم کالاهای روسی در ایران شیوع یافت.

پس از انتشار خبر اولتیماتوم روسیه، شور و هیجان بزرگی در ایران برخاست. در تبریز در ۲۹ آذر ۱۲۹۰ (۸ روز پس از وصول اولتیماتوم) بین دسته‌های فداییان و قشون تزاری زد و خوردی در گرفت و به جنگ در میدان‌ها وکوچه‌های شهر و به کار بردن توپخانه انجامید. ارتش تزاری برای تقویت خود در شهر تبریز، واحدهای جدیدی به آن شهر فرستاد.

در میان چنین شور و هیجانی، پذیرفتن اولتیماتوم روسیه برای مجلس میسر نبود. مجلس اولتیماتوم را در ۱۰ آذر رد کرد. ولی دولت ایران در صدد سازش و پذیرفتن اولتیماتوم بود. دولت در ۲۷ آذر به مجلس پیشنهاد کرد که برای یافتن راه حل و تصادمی

۱. همان منبع، ص ۱۴۵۵ و بعد.

که با روسیهٔ تزاری پیش آمده است، مجلس یا به دولت و یا به کمیسیونی از خودمجلس برای رسیدگی به این جریان اختیار تام بدهد. این پیشنهاد در ابتدا مورد تصویب قرار نگرفت، ولی چند روز بعد مجلس تحت فشار دولت و نایب‌السلطنه کمیسیونی به این منظور تعیین کرد، و کمیسیون مذکور اولتیماتوم روس را با اندک تغییری پذیرفت. پس از مدتی دولت به امضای کلیهٔ اعضای خود پیشنهاد انحلال مجلس را به نایب‌السلطنه داد و مجلس دوم در روز ۳ دی ماه ۱۲۹۰ منحل گردید.

به این طریق انقلاب ایران پس از ۶ سال، به دست قوای متحد روس و انگلیس و عوامل داخلی آنان خاموش شد.

(۴) نتایج نهضت مشروطیت

نهضت مشروطیت ایران یکی از بزرگ‌ترین جنبش‌های ضد فئودالی و امپریالیستی در اوایل قرن بیستم در خاور زمین بود. با همهٔ فداکاری‌ها و مبارزات و از خودگذشتگی‌های رهبران مشروطیت و مردم ایران در این راه، انقلاب مشروطه اثر عمیقی در وضع اجتماعی و طبقاتی ملت ایران به وجود نیاورد. تحصیل قانون اساسی،فتح تهران وخلع محمدعلی شاه با فداکاری توده‌های مردم عملی گردید، ولی همان طبقهٔ حاکم سابق با تغییر قیافه در دوران بعد از مشروطه، زمام امور را به دست گرفتند، قدرت دولتی در دست آن‌ها باقی ماند و از هرگونه تحول اساسی در شرایط زندگی اجتماعی و اقتصادی مردم محروم ایران جلوگیری شده بود.

۳. جنبش خیابانی

در حالی که جنگ در روسیه ادامه داشت، استعمارگران انگلیسی به وسیلهٔ نیروهای مسلح خود، ایران را اشغال کرده بودند و برای رسمیت دادن به سیاست اشغالگرانهٔ خود در ایران قراردادی را با دولت وثوق‌الدوله که از عناصر مزدور خود تشکیل داده بودند، در اوت ۱۹۱۹ میلادی بستند. این قرارداد یکی از اسناد مهم کشور و یکی از مدارک مهم تاریخی است که درج آن برای آشنایی و شناخت بیشتر از اوضاع ایران در آن زمان

ضروری می‌نماید:[۱]

نظر به روابط محکمهٔ دوستی و مودّت که از سابق بین دولتین ایران و انگلیس موجود بوده است، و نظر به اعتقاد کامل به اینکه مسلماً منافع مشترکه و اساسی هر دو دولت در آتیه تحکیم و تثبیت این روابط را برای طرفین الزام می‌نماید و نظر به لزوم تهیهٔ وسائل ترقی سعادت ایران به حد اعلی، بین دولت ایران از یک طرف و وزیر مختار اعلیحضرت پادشاه انگلستان به نمایندگی از دولت خود از طرف دیگر، مواد ذیل مقرر می‌شود:

۱. دولت انگلستان با قطعیت هر چه تمام‌تر تعهداتی راکه مکرر در سابق برای احترام مطلق استقلال و تمامیت ایران نموده است، تکرار می‌نمایند.

۲. دولت انگلستان خدمات هر عده مستشار متخصص راکه برای لزوم، استخدام آن‌ها در ادارات مختلفه بین دولتین توافق حاصل گردد به خرج دولت ایران تهیه خواهد کرد. این مستشارها با کنترات اجیر و به آن‌ها اختیارات متناسبه داده خواهد شد. کیفیت این اختیارات بسته به توافق بین دولت ایران و مستشارها خواهد بود.

۳. دولت انگلیس به خرج دولت ایران صاحب منصبان و ذخایر و مهمات سیستم جدید را برای تشکیل قوهٔ متحدالشکلی که دولت ایران ایجاد آن را برای حفظ نظم در داخله و سرحدات در نظر دارد، تهیه خواهد کرد. عدّه و مقدار ضرورت‌های صاحب منصبان و ذخایر و مهمات مزبور به توسط کمیسیونی که از متخصصین انگلیسی و ایرانی تشکیل خواهد گردید و احتیاجات دولت را برای تشکیل قوهٔ مزبور تشخیص خواهد داد، معیّن خواهد شد.

۴. برای تهیهٔ وسائل نقدی لازمه به جهت اصلاحات مذکوره در مادهٔ ۲ و ۳ این قرارداد، دولت انگلستان حاضر است که یک قرض کافی برای دولت ایران تهیّه و یا ترتیب انجام آن را بدهد. تصمیمات این قرض به اتفاق نظر دولتین از عایدات گمرکات یا عایدات دیگری که در اختیار دولت ایران باشد، تعیین می‌شود. تا مدتی که مذاکرات استقراض مذکور خاتمه نیافته، دولت انگلستان به طور

۱. حسین مکی: **زندگانی سیاسی سلطان احمدشاه**، (تهران، امیرکبیر، ۱۳۵۷)، ص ۲۷ و بعد.

مساعده وجوهات لازمه که برای اصلاحات مذکوره لازم است، خواهد رسانید.
۵. دولت انگلستان با تصدیق کامل احتیاجات فوری دولت ایران به ترقی وسائل حمل‌ونقل که موجب تأمین و توسعهٔ تجارت و جلوگیری از قحطی در مملکت باشد، حاضر است که با دولت ایران موافقت نموده، اقدامات مشترکهٔ ایران و انگلیس را راجع به تأسیس خطوط آهن و یا اقسام دیگر وسیلهٔ نقلیه تشویق نماید، در این باب قبلاً مراجعه به متخصصین شده و توافق بین دولتین در طرح‌هائی که مهم‌تر و سهل‌تر و مفیدتر باشد، حاصل شود.
۶. دولتین توافق می‌نمایند در باب تعیین متخصصین طرفین برای تشکیل کمیته، تعرفهٔ گمرکی را مراجعه و تجدید نظر نموده و با منافع حقهٔ مملکتی و تمهید و توسعهٔ وسائل ترقی آن تطبیق نماید.

متن مراسلهٔ ضمیمهٔ قرارداد فوق

جناب مستطاب اجلّ افخم.

امیدوارم... که حضرت اشرف در دورهٔ زمامداری با موفقیت خودتان در امور مملکت ایران تعیین کرده‌اید که دولت اعلیحضرت پادشاه انگلستان همیشه سعی نموده است که آنچه در قوهٔ دارد کابینهٔ حضرت اشرف را برای اینکه از یک طرف اعادهٔ نظم و امنیت در داخلهٔ مملکت تکمیل و از طرف دیگر روابط صمیمانه بین دولتین ایران و انگلستان محفوظ باشد، تقویت نماید.
برای ابراز جدید این احساسات که همواره مکنون خاطر کابینهٔ لندن بوده است، من حالا مأذون هستم که به حضرت اشرف اطلاع دهم که در موقع امضای قراردادی که مربوط به فرم‌هائی است که کابینهٔ حضرت اشرف اجرای آن را در نظر گرفته‌اند، دولت اعلیحضرت پادشاه انگلستان حاضر خواهد بود با دولت علیّهٔ ایران برای اجرای تقاضای ذیل موافقت نماید:
۱. تجدید نظر در معاهدات حاضر، بین دولتین.
۲. جبران خسارت مادی وارده به مملکت ایران به واسطهٔ دول متخاصم دیگر.
۳. اصلاحات خطوط سرحدی ایران در نقاطی که طرفین، آن را عادلانه تصور نمایند.

انتخاب ترتیب قطعی و زمان و وسائل مقتضیه تعقیب مقاصد فوق در اولین موقع امکان موضوع مذاکره مابین دولتین خواهد گردید. این موقع را برای اینکه احترامات فائقهٔ خود را به حضرت اشرف تقدیم نمایم، مغتنم می‌شمارم.

پ.ر. کاکس

«ضمیمهٔ ۲»: متن نامهٔ به وثوق‌الدوله مورخ نهم اوت ۱۹۱۹:

حضرت اشرف، نسبت به قراردادی که امروز بین دولتین منعقد گردید، مجاز هستم به اطلاع حضرت اشرف برسانم که اعلیحضرت سلطان احمدشاه و جانشینان از پشتیبانی دوستانهٔ اعلیحضرت پادشاه بریتانیا تا زمانی که مطابق سیاست ما و مشورت ما رفتار نمایند بهره‌مند خواهند بود تا حسن معاضدت و تأمین مالی را در صورت احتیاج به اختیار آن حضرت بگذارد. به علاوه هر گاه مورد حاجت واقع شود پناهندگی در امپراتوری بریتانیا بدهید.[1]

«ضمیمهٔ ۷»: نامهٔ محرمانهٔ کاکس به وثوق‌الدوله، نصرت‌الدوله و صارم‌الدوله، مورّخ نهم اوت ۱۹۱۹:

حضرت اشرف، موجب بسی خوشوقتی است به اطلاع حضرت اشرف برسانم که دولت اعلیحضرت پادشاه بریتانیا به من اجازه می‌دهد اعلام نمایم به ملاحظهٔ قراردادی که امروز نهم اوت ۱۹۱۹ بین دولت اعلیحضرت و دولت ایران منعقد گردیده دولت پادشاهی بریتانیا آماده است که حسن خدمت خود را در اختیار حضرت اشرف بگذارد و همچنین در صورت لزوم مساعدت مالی و پناهندگی در امپراتوری بریتانیا بدهد.[2]

در مورد این قرارداد کاکس به کرزن می‌نویسد:

انتشار قرارداد در تهران بهتر از آنکه پیش‌بینی می‌شد، پیش آمد. تأیید در عامّه و ایالات مشاهده می‌شود، کسانی که مخالف هستند به قرار زیر است:

۱. شدیدترین آن‌ها به سرکردگی شخص معروف مدرس و امام جمعه خوئی است.

۲. رفقای سیاسی رئیس‌الوزرا که خارج از خدمت و کار هستند.

---

۱. مکی: **زندگانی سیاسی سلطان احمد شاه**، ص ۴۰. ۲. مکی: همان کتاب، ص ۴۱.

۳. *سفارت فرانسه، آمریکا و روسیه که به آزادی می‌توانند اظهار مخالفت کنند.*[۱]

این قرارداد در عین حال موجب تشدید رقابت بین انگلیسی‌ها و دول استعمارگر شد و استعمارگران فرانسه با همسان دانستن این قرارداد با قرارداد ۱۹۰۷ م سلطه‌گرانهٔ روس و انگلیس که به منظور تقسیم ایران بسته شده بود، نارضائی خود را اظهار داشتند.

ملک الشعرای بهار در این مورد می‌نویسد:

... اما باریک بینان دریافتندکه کار قرارداد سست شده است، خاصّه که دول متفقه مانند فرانسه و آمریکا هم از قرارداد ایران و انگلیس ناراضی بودند، من خود از وزیرمختار آمریکا در یکی از ملاقات‌ها شنیدم که می‌گفت: «قرارداد را به هم بزنید و دولت انگلیس را جواب بگوئید، آن وقت به دولت آمریکا مراجعه کنید، قول می‌دهم هر قدر پول بخواهید به شما خواهند داد و مستشار هم می‌فرستند و مالیه و نظام و معدن شما را اداره خواهند کرد وزیر مختار این خطابه را موقعی که سید محمد کمره‌ای و جمعی از ناراضیان در سفارت خانهٔ آمریکا به ملاقات سفیر رفته بودند بیان کرد و من نزد او بودم.[۲]

بعد از انتشار خبر بسته شدن قرارداد ایران و انگلیس، اعتراضات شدیدی در سراسر کشور علیه آن ابراز گردید. وثوق‌الدوله و همکارانش از جانب مردم، «وطن فروش» اعلام شدند. بر مدت وضعیت جنگی در تهران که پیشتر اعلام گردیده بود، افزوده شد. «کمیتهٔ آهن»[۳] علیه مخالفان قرارداد، باندهای سیاه تشکیل داد.[۴]

---

۱. همان کتاب، ص ۴۳.

۲. ملک‌الشعرای بهار: ***تاریخ مختصر احزاب***، ج ۱، (تهران، انتشارات جیبی)، ۱۳۵۷، ص ۳۹.

۳. اولین کسی که طرح تشکیل «کمیتهٔ آهن» را ریخت حسین کی استوان و محل آن در اصفهان بود. ولی بعداً رنود نقشهٔ وی را ربوده در تهران به تشکیلات مخفی و سرّی به همان نام موفق گردیدند. محل انعقاد جلسات این کمیته در ولی آباد و منزل آبکار ارمنی بود. ریاست این کمیته را سید ضیاءالدین طباطبائی مدیر روزنامهٔ رعد عهده‌دار بود و کسانی که شهرت دارند در کمیتهٔ نامبرده عضویت داشته‌اند عبارت بودند از: پیکان ارمنی ـ آبکار ارمنی ـ ماژور اسفندیار خان ـ عدل‌الملک (دادگر) (این شخص در دورهٔ دیکتاتوری چند دوره ریاست مجلس را عهده دار بوده است) ـ سلطان محمدخان عامری (موقعی که کابینهٔ سید ضیاءالدین تشکیل گردید، او ریاست کابینه و ریاست وزراء را عهده‌دار گردید.) ـ میرموسی‌خان ـ میرزا کریم‌خان رشتی ـ ماژور مسعودخان کیهان (وزیر جنگ سید ضیاءالدین) ـ معزالدوله ـ غفارخان سالار منصور قزوینی (وی در کابینهٔ کودتا حکومت زنجان را داشت) ـ دکتر منوچهرخان ـ سلطان اسکندرخان ـ منصورالسلطنه و... عباس

←

مردم تهران به رغم فشار دولت وثوق‌الدوله و «کمیتهٔ آهن» آشکارا با قرارداد به مخالفت پرداختند. اعتراضات در ولایات نیز شدیدتر بود. آذربایجانیان اعلام کردند که مادام که این قرارداد به تصویب نرسیده، ورق پاره‌ای بیش نیست.[5] امضای قرارداد انگلیس - ایران از یک سو فشارهای حکومت مرکزی بر روی نیروهای آزادی‌خواه و مبارز از سوی دیگر، آذربایجانیان را بیش از پیش به هیجان آورد و سبب تشدید جنبش آزادی بخشی در آذربایجان گردید.

جنبش آذربایجان ایران علت دیگری نیز داشت، یکی از آن‌ها شدت‌یابی بحران اقتصادی حاکم بر کشور بود. پیش از جنگ اول جهانی، بین ایران و روسیه روابط وسیع تجاری وجود داشت. فروش محصولات تولیدی کشور در بازارهای روسیه، تأثیر مثبتی بر روی پیشرفت اقتصاد روستاها می‌گذاشت. در دورهٔ جنگ مناسبات تجارتی ایران و روسیه بسیار کاهش یافت. مثلاً ایران که در سال‌های ۵-۱۹۰۴م، ۳۵/۶ میلیون ریال ماهی صادر کرده بود، در سال‌های ۱۸-۱۹۱۷م تنها ۳/۴ میلیون ریال ماهی صادر کرد، و در سال‌های ۱۴-۱۹۱۳م که به مبلغ ۵۳ میلیون ریال قالی صادر کرده بود، در سال‌های ۱۸-۱۹۱۷م فقط به مبلغ ۷/۱ میلیون ریال صادر کرده بود.

در طی سال‌های ۲۰-۱۹۱۸م تجارت خارجی آذربایجان به خصوص کاهش بسیار یافته بود. محصولات کشاورزی چون پنبه، پوست، خشکبار و... که قسمت اعظم صادرات آذربایجان را تشکیل می‌داد، می‌توان گفت که در این دوره ابداً به خارج از کشور صادر نمی‌گردید. در نتیجهٔ قطع ارتباط تجاری ایران با روسیه، بازار ایران به

← اسکندری نماینده همدان در دورهٔ پانزدهم تقنینیه هنگامی که با کابینهٔ حکیمی که محمود جم به سمت وزیر جنگ معرفی شد، مخالفت می‌کند، در جلسهٔ رسمی دربارهٔ کمیتهٔ آهن چنین گفته است: آقایان نمایندگان آقای محمود جم یکی از ۱۱ نفر عضو این کمیته هستند که در این مملکت کودتا کردند... این کمیته هشت نفر عضو ایرانی و سه نفر هم عضو خارجی داشت، ژنرال آیرن ساید، کلنل اسمایس وسر والداسمارت این سه عضو خارجی کمیتهٔ آهن بودند و هشت نفر عضو داخلی کمیتهٔ ایرانی بودند... به نقل از کتاب حسین مکی: ***تاریخ بیست سالهٔ ایران***، ج ۱، ص ۱۸۹-۱۸۸.

۴. ***روزنامهٔ آژیر***، شمارهٔ ۱۳۷.

۵. آذری: ***قیام خیابانی***، ص ۲۹۵، «آذربایجان می‌گفت هیچگونه قراردادی در غیاب مجلس شورای ملی و مشاوره با مجلسیان بلا اثر و قطعاً مفید به حال کشور نیست... ما این قرارداد را به شکل یک اظهاریه و یک مکتوب تلقی می‌کنیم که پاسخ آن را بایستی مجلس شورای ملی بدهد.»

انحصار کالاهای انگلیسی در آمد و اوضاع اقتصادی کشور از هم فروپاشید.[۱]

کشاورزان و باغداران و مالکان کوچک و متوسط ایران به ویژه آذربایجان ایران به ورشکستگی گراییدند. غیر از این وضعیت نابسامان اقتصادی، کشتارهایی نیز که به تحریک حکومت مرکزی و به دست قبایل کوچ‌نشین در بین مردم عادی صورت می‌گرفت، به ناامنی و هرج ومرج در آذربایجان دامن می‌زد و نارضایتی را شدت می‌بخشید. سردار رشیدها و امین‌الملک‌ها که از کهنه مرتجعان بودند، پی در پی در آذربایجان حکمرانی می‌کردند و مردم را به قتل می‌رساندند و خانه‌های مردم را غارت می‌کردند. حسنکلی‌ها که از ایلات شاهسون قره‌داغ بودند، دهات را غارت کرده، دار و ندار مردم را به یغما می‌بردند. جان مردم در میانه، زنجان، ساوجبلاغ از ستم و آزار سپاهیان انگلیسی و مأموران حکومتی به لب آمده بود.

شیخ محمد خیابانی دربارهٔ وضعیت ایالت آذربایجان چنین می‌نوشت:

دهقانان ما، رنجبران ما، کسبه و تجّار ما، دچار حملات و تعرّضات انجام‌ناپذیر یک دنیا دزدان وحشی و راهزنان چنگیزی هستند. زندگانی ایرانی در شهرها معروض به دستبرد یک ادارهٔ حکومت قانون ناشناس و در صحاری تابع یک هرج و مرج بی قید و شرط می‌باشد.[۲]

غیر از این‌ها، کمبود ارزاق و گرانی، زندگی مردم را تحمل‌ناپذیرتر کرده بود. محتکران با استفاده از وضعیت قیمت نان را روزبه‌روز افزایش می‌دادند.

آغاز جنبش خیابانی

حزب دموکرات آذربایجان[۳] در اعلامیه‌ای که بدین مناسبت داده بود مردم را به اتحاد

---

۱. **روزنامهٔ حقیقت**، تهران شمارهٔ ۹۲، ۱۶ جوزا (خرداد ۱۳۰۱)= ۶ ژوئن ۱۹۲۲.

۲. آذری: ***قیام خیابانی***، ص ۴۴۴ (ص ۲۶۶ چاپ جدید).

۳. ۱۸ نفر از زعمای فرقهٔ دموکرات که در ۱۹۱۶م منحل گردیده بود، در ۱۹۱۷م تهران گرد آمدند و به منظور برپا داشتن حزب، کمیته‌ای به نام «تشکیل دموکرات» ترتیب دادند. روزنامه‌های ***ایران***، ***نوبهار و زبان آزاد*** از جانب این سازمان انتشار می‌یافت (ملک‌الشعرای بهار: ***تاریخچهٔ احزاب سیاسی***...ص ۲۷). یک دسته از اعضای جناح چپ حزب دموکرات سابق خیلی مترقی‌تر از دموکرات‌های تشکیلی بودند، جداگانه گرد آمدند و خود را «تشکیلات دموکرات ضد تشکیلی» نامیدند. روزنامهٔ ***ستارهٔ ایران*** ارگان دستهٔ اخیر بود ←

و یگانگی دعوت کرده، چنین می‌نویسد:

... ارتجاع خودش را در هیأت احتکار و قحطی نشان می‌هد... طبقات رنجبر، دموکرات‌های آذربایجان شما را به اتحاد و مبارزه با ددان استبداد و احتکار که می‌خواهند ریشهٔ هستی مان را بکنند، دعوت می‌نمایند...[1]

دموکرات‌های آذربایجان در اول آوریل ۱۹۲۰ اعلامیه‌ای به مناسبت پیروزی ارتش سرخ صادر کردند. مأموران پلیس اعزام شده از تهران، بنا به دستور فکل کلو و بیورلینگ، که مستشاران سوئیسی پلیس ایران بودند، میرمحمدعلی فشنگچی و میرزا باقر را که از

← (همان کتاب، ص ۲۷). حزب ایالتی آذربایجان و حزب دموکرات، خود مستقل حرکت می‌کردند. این کمیته از سال ۱۹۱۵ م به بعد با سازمان‌های دیگر حزب دموکرات ایران رابطه نداشته است. کمیتهٔ ایالتی آذربایجان در اوت ۱۹۱۷ م کنفرانسی باشرکت ۴۸۰ نماینده برگزار کرد. کنفرانس کمیتهٔ مرکزی حزب دموکرات آذربایجان را برگزید و شیخ محمد خیابانی را صدر حزب اعلام کرد. خیابانی در نوشتن و نشر روزنامهٔ **تجدد ـ ارگان حزب** ـ که از ۹ آوریل ۱۹۱۷ م (۱۵ جمادی الثانی ۱۳۳۵= اواخر فروردین ۱۲۹۶) منتشر شد، مستقیماً شرکت داشت (آذری: ***قیام خیابانی***، ص ۱۹۵). حزب دموکرات آذربایجان درکنفرانس ذیقعدهٔ ۱۳۳۵ (اوت ۱۹۱۷ م) خود قطعنامه‌ای در ۹ ماده را مورد تصویب قرارداد. مضمون مختصر مواد یاد شده به قرار زیر بود:

۱ـ در وضع کنونی آذربایجان و خط حرکت فرقه نسبت به آن: در این ماده نشان داده شده بود، از آنجائی که «تبدیل رژیم روس» درخطهٔ آذربایجان حسن تأثیر بخشیده است، «کمیتهٔ‌ایالتی باید برای اکمال وسائل مظفریت، تشکیلات فرقه را مستحکم و متین سازد و به واسطهٔ تأسیس یک دیسیپلین شدید، مداخله و نفوذ قوای ارتجاعیه را در امور خود محال و ممتنع دارد.»

۲ـ در انتخابات مجلس شورای ملی، کنفرانس ایالتی ... «کمیتهٔ ایالتی را مأمور می‌کند که تسریع و تعجیل در انتخابات و افتتاح دارالشورای ملی را از هیأت حکومت تقاضا نماید.»

۳ـ در لزوم انجمن‌های ایالتی «کنفرانس ایالتی لزوم انجمن‌های ایالتی و ولایتی را به شدت احساس نموده. به کمیتهٔ ایالتی تعلیمات می‌دهد که هر چه زودتر به انتخابات انجمن مباشرت ورزیده، برای موفقیت نامزدهای خود، بدون ائتلاف با فرق سائره به تنهائی خواهد کوشید، ولی شرکت فرق سائره را در انتخاب نامزدهای خود قبول خواهد نمود.»

۴ـ در مناسبات فرقه با انقلاب روس: کنفرانس ایالتی مناسبات تاریخچه‌ای که در مابین ملتین ایران و روس تاکنون جاری بوده و در ازمنهٔ اخیره مطابقت رژیم‌های مستبد و آزاد و مملکت را مستلزم شده است، در نظر گرفته، از ظهور انقلاب روس و نتایج آن انقلاب در ایران اظهار شادی و امیدواری می‌نماید و کمیتهٔ ایالتی را امتیاز می‌بخشد که با فرقه‌های آزادی خواه روسیه که مراعات حقوق استقلالیهٔ تمامی ملل را جزو مرام خود قرار داده‌اند و با کمیتهٔ اجرائیه آن فرقه‌ها همیشه مراودات دوستانه را ادامه بدهد و از مساعدت آن‌ها استفاده نماید (به نقل از کتاب آذری: ***قیام خیابانی***، ص ۱۹۶-۱۹۵) (چاپ جدید: ص ۴۹-۴۸).

۱. آذری: ***قیام خیابانی***، ص ۴۴۴ (چاپ جدید: ص ۲۷۶).

انتشار دهندگان اعلامیهٔ مذکور بودند، دستگیر و زندانی کردند. این حادثه هیجان وسیعی در بین مردم شهر برانگیخت، هزاران نمایندهٔ مردم در عمارت تجدد که مرکز حزب دموکرات بود، گرد آمدند و آمادگی خود را برای مبارزه با پامال‌کنندگان حقوق سیاسی و اجتماعی مردم آذربایجان اعلام داشتند در ۷ آوریل ۱۹۲۰ (۱۷ فروردین ۱۲۹۹)، مردم شهر به رهبری دموکرات‌ها، شوریده، زندانیان را از زندان حکومت آزاد کردند. شیخ محمد خیابانی درسخنرانی خود که در همان روز ایراد کرد، در برابر مردم اظهار داشت که:

> ... مشروطه و آزادی خواه که با صرف خون‌های جوانان خود مشروطه و آزادی تحصیل کردیم، درزیر منگنه و فشار حکومت خائن تهران مشغول جان کندن و دست و پا زدن هستیم. امروز ما رسماً به همهٔ جهانیان اعلام می‌کنیم که ما علیه این حکومت که قرارداد خانمان برانداز وثوق‌الدوله و انگلیس را منعقد کرده، قیام کرده‌ایم و چون تبریز که محل نشو و نمای آزادی‌خواهان است، در تحصیل آزادی پیش قدم بوده و فداییان خود را در راه استقلال و عظمت ایران به خاک سپرده است، اسم آذربایجان را به «آزادیستان» تبدیل نموده، از این تاریخ رسمیت آن را اعلام می‌نمائیم...[1]

از ۷ تا ۱۰ آوریل تمام ادارات دولتی به تصرف دموکرات‌ها درآمد و مأموران تهران از تبریز بیرون رانده شدند.

حزب دموکرات آذربایجان رهبری قیام را به دست داشت. مرکز قیام شهر تبریز بود. مرکزی هم به نام هیأت مدیره به منظور ادارهٔ قیام درکشور در ۸ آوریل تشکیل گردید. این مرکز درحقیقت حکومت موقت انقلابی بود. حکومت موقت در بیان نامه‌ای که در ۹ آوریل (۱۹ فروردین) صادر کرد، بعد از دادن توضیحاتی دربارهٔ قیام، برنامهٔ قیام‌کنندگان را در دو جمله به قرار زیر بیان کرد:

برقرار داشتن آسایش عمومی، از قوه به فعل آوردن رژیم مشروطیت

رهبر قیام کنندگان و دولت موقت شیخ محمد خیابانی بود. خیابانی در ۱۲۹۷ قمری/۱۸۸۰ میلادی در قصبهٔ خامنه، واقع درنزدیکی‌های تبریز ـ بخش شبستر ـ به دنیا

---

۱. آذری: **قیام خیابانی**، ص ۳۶۷ (چاپ جدید: ص ۲۸۲-۲۸۱).

آمد. پدر خیابانی در حدود ۳۰ سال در شهر پطروسکی (ناخاچ قلعه) تجارت کرده بود. عمو و برادر خیابانی نیز در پطروسکی تجارت می‌کردند. هنگامی که قزاق‌های دنیکین پطروسکی را اشغال کردند. عموی وی کشته شد و دار و ندارش غارت گردید.[1]

خیابانی در دورهٔ دوم ۱۳۲۷ق/۱۹۰۹م، به نمایندگی مجلس برگزیده شد. در این مجلس به فراکسیون «دموکرات‌ها» پیوست و علیه سیاست امپریالیست‌ها پیکار کرد. روزی که اولتیماتوم مشهور روس به ایران داده شد و در مجلس مطرح شد، خیابانی در خطابهٔ مفصلی که تقریباً یک ساعت طول کشید، مخالفت خود را با قبول اولتیماتوم اعلام داشت. پس از آنکه دولت وقت اولتیماتوم را قبول کرد و مجلس تعطیل شد، خیابانی در سبزه میدان تهران میتنگ مفصلی داد که نطق او طولانی بود. پس از چند روز که نهضت ملیّون تهران مأیوس شد، فامیل خود را برداشته عازم مشهد شد. بعد از دو روز دولت وقت او را دستگیر و ابتدا به کاشان و قم تبعید کرد. وی بعدها پس از توقف چند ماهه‌ای در مشهد از راه روسیه عازم تبریز گردید. خیابانی در ۶ سال فترت که مجلس تعطیل بود، مشغول تجارت شد تا روزی که اعلان تاجگذاری احمدشاه را پاره پاره کردند. خیابانی مشغول فعالیت شد و سکوت را جایز ندانست. چند نفر از دوستان خود را به همکاری دعوت کرد.

... علی‌الطلیعه از بی‌راهه‌ها منزل معظم‌له رفته و آقای معتمدالتجار نمایندهٔ آذربایجان هم تشریف داشتند. پس از مذاکره در همان مجلس یک پروتست نامه به نام آزادی‌خواهان آذربایجان از این بربریت شجاع‌الدوله و عمالش در هشت نسخه نوشته به قونسول‌خانه‌های دول متحابه فرستاده که مضمونش را به سفرای خودشان در تهران بگویند که علاقه‌مندان آذربایجان از این وحشی‌گری شجاع‌الدوله نفرت پیدا کرده و پروتست می‌نمایند و یک نسخه هم توسط آقا سید جلیل اردبیلی به تهران فرستاده شد که در جراید مرکز درج نمایند.[2]

پس از آنکه روس‌ها آذربایجان را تخلیه کردند، خیابانی دایرهٔ فعالیت خود را توسعه داد و تشکیلات حزب دموکرات را تقویت کرد. شالودهٔ تشکیلات ژاندارمری در

۱. مجلهٔ *ایرانشهر*، شمارهٔ ۱۴، برلین ۱۳۴۰ق (۱۹۲۲)، ص ۲۴.
۲. همان مجله، ص ۲۷-۲۶.

آذربایجان از نتایج فکر او بود. در اندک مدتی ۵۰۰ نفر ژاندارم به ریاست افسران ایرانی مهیا شد، می‌خواستند این عده را تقویت کنند و آن را هستهٔ مرکز یک نیروی قوی سازند که ورود قشون عثمانی مانع از انجام این نقشه شد.

در اواخر شعبان ۱۳۳۷/ مه ۱۹۱۹ قشون عثمانی وارد تبریز شد و در سراسر آذربایجان شروع به تاراج انبارهای غلّه کرد.

... خلاصه پس از ورود عثمانی‌ها به تبریز جمعیتی به نام اتحاد اسلام تشکیل داده و یوسف ضیاء بیک را که اصلاً قفقازی و از معلمین بادکوبه بود صدر جمعیت مذکور معیّن و کم‌کم بنای مداخله در امور کشوری و لشکری ایران گذاشتند.[1]

خیابانی جداً مخالفت کرد و عثمانی‌ها او و آقامیرزا اسماعیل نوبری و عده‌ای دیگر را دستگیر و به ارومیه فرستادند. موقعی که قرارداد وثوق‌الدوله (۱۹۱۹م) علنی شد و وثوق‌الدوله دست به کار انتخابات مجلس گردید، دموکرات‌های تبریز واکنش سختی نشان دادند و در انتخابات آذربایجان با آنکه وثوق‌الدوله مداخلات جدی می‌نمود، ۶ کرسی را تصاحب کردند.

وثوق‌الدوله متوجه شد که اگر خیابانی و سایر نمایندگان آزادی خواه تبریز به تهران بیایند، نقش مؤثری در مجلس بازی خواهند کرد، بدین سبب تصمیم گرفت حزب دموکرات تبریز را منحل و رؤسای آن را مغلوب کند.

محمد خیابانی و هواخواهانش قاطعانه به پیکار برخاستند. در بهار ۱۳۳۷ق/۱۹۱۹م (حمل ۱۲۹۹) قیام شروع و در مدت دو روز تمام شهر و ادارات دولتی به تصرف ملیّون در آمد. برای استواری استقلال مملکت، رژیم ایران را جمهوری اعلام داشتند، به اصلاحاتی دموکراتیک پرداختند، آذربایجان ایران را در چارچوب کشور ایران، خودمختار اعلام داشتند و با روسیهٔ شوروی روابط بازرگانی و دیپلماتیک برقرار کردند. پس از قیام تبریز، دامنهٔ قدرت دموکرات‌ها تا ارومیه، خوی، اردبیل، مراغه، سلماس و زنجان گسترده شد و آذربایجان به نام «آزادیستان» اعلام گردید.

پس از آنکه دموکرات‌ها قدرت را به دست گرفتند، اقدام‌هایی به منظور بهبود وضع

---

۱. همان مجله، ص ۲۹.

توده‌های مردم انجام گرفت. به خودسری‌ها و بی‌دادگری‌های مأموران شاه پایان داده شد. در شرایط کمبود خواربار، پیکار علیه احتکار انجام گرفت. بهای خواربار و کالاهای دیگر کاهش یافت مدرسه‌ها و بیمارستان‌های تازه‌ای گشوده شدند.

... مقصد قیامیون در اصلاحات داخلی توسعهٔ معارف و تشکیل یک قشون منظم و با دیسیپلینی درتحت سرپرستی صاحب منصبان ایرانی و اصلاحات اقتصادی و تأسیس مؤسسه‌های ملی و روی کار آوردن یک کابینهٔ صالح ومقتدری بود که اقلاً دو سال روی کارمانده به هرج و مرج ایران و حکومت‌های ددمنش خاتمه بدهد، و آوردن مستشارهای فنی و متخصص از دول بی‌طرف برای اصلاح مالیه و استخراج معادن و تسطیح طرق و به‌کار انداختن چرخ‌های مملکت به طرف ترقی و تمدن.[1]

قیام دموکرات‌های آذربایجان اثر ژرفی روی موقعیت تهران گذاشت. دولت وثوق‌الدوله با تأثیر گسترش جنبش‌های مردمی ناگزیر به استعفا شد و دولت مشیرالدوله روی کار آمد و حاجی مخبرالسلطنه راکه در بدو تشکیل کابینه وزیر دارائی مشیرالدوله بود، به ایالت آذربایجان منصوب کرد که به منظور مذاکره با خیابانی وارد تبریز گردید. بدین‌گونه توانست با ضد انقلابیون و قزاق‌های شهر تماس بگیرد. مخبرالسلطنه پس از چند روز مذاکره عصر روز ۲۸ ذیحجه (۱۱ سپتامبر ۱۹۲۰) به قزاق‌خانه رفت و به قزاق‌ها و یکان‌های مسلح ضدانقلاب فرمان داد به تبریز حمله کنند. در ۲۹ ذیحجه/۱۲ سپتامبر ارتش شاه در حالی که مقاومت دموکرات‌ها را در هم شکست، تبریز را اشغال و شرکت‌کنندگان در قیام را بی‌رحمانه سرکوب کرد. خیابانی به خانهٔ یکی از دوستانش پناه برد. قزاق‌ها محل اختفای او را یافتند و در زیرزمین خانه او را با چند گلوله کشتند.[2]

۴. جنبش گیلان

مهم‌ترین جنبشی که در سال‌های ۱۲۹۹ ش/۹۲۰ و ۱۱۹۲۱م در ایران گسترش داشت، جنبش انقلابی گیلان بود. با شروع جنگ جهانی اول و نقض بی‌طرفی، ایران

---

۱. *مجلهٔ ایرانشهر*، ص ۳۴.

۲. همان مجله، ص ۳۸.

تبدیل به میدان نبرد شدیدی شد. تمام بخش‌های شمالی ایران از سوی نیروهای تزاری و ولایت‌های جنوبی از جانب اردوی انگلیس و بخش‌های غربی کشور توسط نیروهای مسلح عثمانی که به بلوک امپریالیستی آلمان پیوسته بودند، اشغال گردید. خرمشهر و نواحی غربی خوزستان نیز به منطقهٔ آتش جنگ تبدیل شد.[۱]

قیمت خواربار و غلات به سبب تبدیل ایران به میدان جنگ چند برابر شد. تشدید گرانی و کمبود ارزاق عمومی، شرایط زندگی مردم را بیش از بیش وخیم‌تر و تحمل‌ناپذیرتر کرد. خشم ونفرت مردم نسبت به نیروهای اشغالگر شدت روزافزون یافت. این نفرت و خشم در بعضی از نواحی به صورت عملیات مسلحانه متبلور شد.

ایلات جنوب کشور چون تنگستانی، بهارلو، قشقائی، با نیروهای نظامی انگلیسی به زد و خوردهای مسلحانه پراختند.

در بخش‌های شمال کشور و به ویژه در گیلان دسته‌های مسلحی از تنگدستان شهری و دهقانان برای مبارزه با سربازان تزاری و فئودال‌ها و محتکران تشکیل گردید. این دسته‌های مسلح برای برخورداری از موقعیتی متناسب، در مبارزه علیه نیروهای نظامی حکومت، در جنگل‌های گیلان پناه گرفتند. از این رو است که آن‌ها را «جنگلی» نامیدند. از جنبش گیلان، تحت عناوین مختلفی مانند «شورش جنگل»، «قیام جنگل»، «انقلاب جنگل»،[۲] «نهضت جنگل»[۳] و یا «جنبش انقلابی در گیلان» یاد شده است.[۴]

این جنبش در ۱۲۹۴ شمسی (۱۳۳۲ق/ ۱۹۱۴م) آغاز شد و ۷ سال ادامه یافت. آغاز این نهضت با فعالیت‌ها و مبارزات میرزا کوچک‌خان جنگلی[۵] بود. میرزا

---

۱. علی‌اصغر شریف: ***خونبهای ایران***، ج ۲، (تهران، بی‌تا، ۱۳۰۶)، ص ۲۰۸-۲۰۴.

۲. میرزا اسماعیل جنگلی (یادداشت‌ها): ***قیام جنگل***، (تهران، جاویدان، ۱۳۵۷)، ص ۵۲.

۳. مورخ‌الدولهٔ سپهر: ***ایران در جنگ بزرگ ۱۹۱۸-۱۹۱۴***، (تهران، بی‌نا، ۱۳۳۶)، ص ۳۸۳.

۴. ایوانف: ***تاریخ نوین ایران***، (تهران، اسلوج، ۱۳۵۶)، ص ۳۹.

۵. نام وی یونس و در ۱۲۹۸ هجری قمری در محله استاد سرای رشت (قریهٔ زیدخ از توابع فومنات رشت) چشم به جهان گشود. نام پدرش میرزابزرگ بود. چون پدر مرحوم یونس، مسمی به میرزا بزرگ بود، لذا از اول طفولیت به میرزاکوچک‌خان شهرت یافت و تا پایان عمر به نام کوچک‌خان یا کوچک جنگلی معروفیت داشت. کوچک‌خان تحصیلات مقدماتی را در مدرسهٔ حاجی حسن واقع در «صالح آباد» رشت و مدرسهٔ «جامع» که آن وقت‌ها رونقی داشت، به آموختن صرف و نحو و تحصیلات دینی گذرانید و همچنین در

←

کوچک‌خان ابتدا با همکاری سالار فاتح، طرح عملیات شمال را ریخت، اما چون سالار فاتح در سفر به شمال و انجام طرح مردد و اندیشناک شد، کوچک‌خان به تنهایی و از راه تنکابن به همراهی رسول گنجه‌ای، جواد کاوزانی، سعید آقایی و چند تن دیگر به شمال رفتند و شروع به کار کردند. در مرحلهٔ دوم «جنبش جنگل»، میرزا کوچک‌خان یارانی مثل دکتر حشمت، حاجی کسمائی، خالو قربان، معین‌الرعایا و سرانجام احسان‌الله‌خان را همدست خود می‌کند و این نهضت راپایه‌گذاری می‌نماید.

الف. تشکیلات جنگل

در اوایل مشروطه (۱۳۲۴ قمری) پس از آنکه تجّار تهران از علاءالدولهٔ حکمران، چوب خوردند و به حضرت عبدالعظیم برای دادخواهی واخذ مشروطیت پناهنده شدند،[۱] کوچک‌خان نیز در رشت به اتفاق چند نفری شروع به تبلیغات بین طلاب و اهالی رشت کرد. پس از شهادت سیدعبدالحمید خطیب آزادیخواهان در تهران، با برانگیختن احساسات اهالی، موفق به تشکیل انجمنی از طلاب گردید و تدریجاً عده‌ای از روحانیان را نیز با خود هم‌صدا و انجمن مزبور را به نام «مجمع روحانیان» وارد عمل سیاسی و اجتماعی گردانید.[۲]

در ۱۳۲۵ قمری که مجلس از طرف محمدعلی شاه به توپ بسته شد و جمعی از آزادی‌خواهان کشته و گروهی تبعید شدند، مجاهدین کمیته‌ای به نام «کمیتهٔ ستار» تشکیل دادند که دارای تشکیلات مخفی بود، عضو متنفذ آن کمیتهٔ مخفی میرزاکریم خان رشتی برادر سردار محبی بود. در ۱۶ محرم ۱۳۲۶قمری مجاهدین با حکمران

← تهران در مسجد محمودیه، در مکانی به نام «کلبهٔ عوام قدیم» کسب دانش می‌کرد (مورخ‌الدولهٔ سپهر، ص ۳۸۴). وی از لحاظ اجتماعی مؤدب و متواضع و خوش برخورد و از جنبهٔ روحی عفیف و با عاطفه و معتقد به فرایض دینی و مؤمن به اصول اخلاقی بود... میرزا به استخاره اعتقادی عجیب داشت و هر جا به مشکلی بر می‌خورد یا تردیدی در اقدام به کار مورد نظرش حاصل می‌کرد، فوراً دستش به طرف تسبیح (که همیشه همراه داشت) دراز می‌شد و نتیجهٔ استخاره هر چه بود بی‌درنگ به کار می‌بست. این امر یعنی استخاره به بعضی از همکارانش که قبول نداشتند استخاره در امر انقلاب دخیل باشد گران می‌آمد و حتی گاهی به کدورت منجر می‌گشت.» (ابراهیم فخرائی: *سردار جنگل*، ص ۳۷ و ۳۹). میرزا کوچک‌خان یک نفر روشنفکر مذهبی بود (سپهر، ص ۳۸۴).

۱. یادداشت‌های اسماعیل جنگلی: *قیام جنگل*، ص ۵۴-۵۵.

۲. همان کتاب، ص ۵۵.

رشت، سردار افخم معروف به آقابالاخان سردار که از طرف شاه به عنوان حکمران رشت منصوب شده بود، نزاع داشتند، و او را در باغ مدیریهٔ رشت به قتل رساندند و سپس به طرف سربازخانه‌ها رفتند و پس از جنگ با نظامی‌ها آنجا را آتش زدند و شهر را متصرف شدند. پس از این واقعه، کوچک‌خان به فرماندهی یک دسته از قوای مهاجم به تهران انتخاب شد. کوچک‌خان در نهضت سال‌های ۱۹۱۱-۱۹۰۵م مشروطه و فتح تهران (سال ۱۳۳۷ ق/تیرماه ۱۲۸۸ ش) نیز شرکت داشت. مقارن این احوال بسیاری از نقاط ایران زیر تجاوز بیگانگان قرارگرفته بود. قوای انگلیس به بهانهٔ حمله به عراق و حفظ راه هندوستان، جنوب و جنوب غربی ایران را اشغال کرده بود و در امور کشور مداخله می‌کرد. سپاهیان روس نیز به منظور اعادهٔ حیثیتی که در نتیجهٔ شکست در جبههٔ اروپا از دست داده بودند و به قصد حفظ ارتباط با قشون انگلیس به ایران سرازیر و در نقاط شمالی و غربی مستقر شدند. از طرف دیگر سربازان ترک با متحدین به عنوان دفاع از عراق و دفع هجوم روس و انگلیس در قسمتی از آذربایجان وکردستان پیشروی می‌کردند. در این زمان کوچک‌خان برای به دست آوردن یک جبههٔ مهم سیاسی سازمان خود را به نام «هیأت اتحاداسلام» اعلام کرد.[۱]

پس از پیروزی‌های متعدد، میرزا کوچک‌خان تصمیم به ایجاد تشکیلات منظم می‌گیرد. ابتدا «کسما» مرکز تأسیسات مالی و اداری می‌شود و حاجی احمد مأمور نظارت بر این قسمت می‌شود. «گوراب زرمخ» نیز برای تشکیلات نظامی انتخاب و یک مدرسهٔ «سوزا فیسیه» در آنجا دایر می‌گردد. ریاست مدرسه نظام به ماژرفن پاشن آلمانی محول می‌شود که اشتریخ اتریشی و چند افسر دیگر به نام شنایدر و والتریخ زیر دستش

---

۱. «اتحاد اسلام» سازمانی بود که گفته می‌شد مرکز فعالیتش «اسلامبول» است و به وسیلهٔ چند تن از پیشوایان دینی به وجود آمده است مانند سیدجمال‌الدین اسدآبادی معروف به «افغانی» و «سید جمال الرحمن کواکبی» صاحب کتاب ***طبایع الاستبداد***، همچنین رشید رضا، مؤسس مجلهٔ «النهار» و شیخ محمد عبده رئیس دانشگاه «الازهر» مصر که هدفشان گردآوردن عموم مسلمانان زیر لوای واحد مانند عصر خلفای راشدین و بنی عباس و به منظور مبارزه با استعمار و ایجاد یک وزنهٔ سیاسی جهانی برای دنیای اسلام بود. چند تن از رجال سیاست و روحانیون شهیر ایران همچون سیدمحمدرضا مساوات، سید محمد کمره‌ای، سلیمان محسن اسکندری، سید یحیی ندامانی (ناصرالاسلام)، میرزا طاهر تنکابنی، سید حسن مدرس، و نایب‌السلطنه (سمیعی) عضویت این سازمان را قبول و در پیشرفت هدف سازمان، شرکت فعالانه داشته‌اند (ابراهیم فخرائی: ***سردار جنگل***، ص ۲۳-۲۲.)

کار می‌کردند.[۱] افسران ایرانی که با جنگلی‌ها همکاری داشتند: «کاپیتن علی اکبرخان سیاه پوش ـ نصرت الله‌خان آزاد راد ـ علی اکبرخان آب زرشکی ـ سلطان داودخان ـ شاهپورخان (سرتیپ مختاری) و چند نفر دیگر که به تعلیمات نظامی داوطلبان اشتغال داشته‌اند.[۲]

در شهر لاهیجان نیز نظام ملی تأسیس گردید. شورایی به نام «کمیسیون جنگ» در کسما به امور جنگی رسیدگی می‌کرد. مرکز ثقل ومغز متفکر جنگل را «هیأت اتحاد اسلام» تشکیل می‌داد، که افرادش به استثنای چند نفر، همه از علماء و روحانیان بودند این وضع که تعدادی از روحانیان زمام کار را به دست گرفته، کارگردانی و رهبری امور انقلاب را عهده دار شده‌اند، به مذاق عده‌ای گوارا نیامد و ترتیبی دادند که «هیأت اتحاد اسلام» به «کمیته» تبدیل شود و در نتیجهٔ این تغییر نام، افراد غیر روحانی نیز توانستند به عضویت رسمی اتحاد اسلام در آیند و اکثریت اعضاء کمیته را به دست آورند. افراد کمیته ۲۷ نفر بود که همگی آن‌ها در اوقات تشکیل جلسه حضور نمی‌یافتند. چند نفرشان اسماً جزو کمیته، اما وظایف معیّنی به آن‌ها محول شده بود و چند نفر دیگر دارای عضویت افتخاری بودند.[۳]

جنگلی‌ها دارای روزنامه‌ای به نام «جنگل» بودند که هفته‌ای یک بار در کسما به چاپ می‌رسید.

این روزنامه که به خط علی حبیبی و مساعی وی به وجود آمده بود. زیر نظر غلامحسین نویدی و کسمائی اداره می‌شد و از شمارهٔ دوم به بعد حسین کسمائی مدیریتش را به عهده گرفت. در سرلوحه روزنامهٔ، این جملات خوانده می‌شد: نگهبان حقوق ایرانیان و منور افکار اسلامیان. حسین کسمائی تا شمارهٔ ۱۳ رسماً مدیر روزنامه بود، ولی از شمارهٔ ۹ به بعد عملاً کناره‌گیری نمود و اداره‌اش مجدداً به نویدی، مدیر سابق واگذار گشت. روزنامهٔ جنگل بیش از دو سال دوام نکرد. در سال اول ۳۱ شماره و در سال دوم فقط چهارده شماره منتشر شد و با برخورد به دوران فترت تعطیل گشت.[۴]

---

۱. ابراهیم فخرائی: *سردار جنگل*، ص ۹۴ و بعد.
۲. همان‌جا.
۳. فخرائی: *سردار جنگل*، ص ۹۶.
۴. همان کتاب، ص ۱۴۹-۱۴۸.

ب. برنامه و مشی سیاسی جنگل

مشی سیاسی و اهداف اصلی جنگلی‌ها را باید از روی مرام‌نامه‌ای که از آن‌ها باقی مانده است، مورد بررسی قرار داد. در آغاز مرام‌نامه می‌خوانیم:[1]

آسایش عمومی و نجات طبقات زحمتکش ممکن نیست مگر به تحصیل آزادی و تساوی افراد انسانی بدون فرق نژاد و مذهب در اصول زندگانی و حاکمیت اکثریت و به واسطهٔ منتخبین ملت پیشرفت این مقاصد را فرقهٔ «اجتماعیون» به موارد ذیل تعقیب می‌نمایند:

مادهٔ اول

۱. حکومت عامه و قواء عالیه در دست نمایندگان ملت جمع خواهد شد.

۲. قواء مجریه در مقابل منتخبین مسؤول بوده و تعیین آن‌ها از منتخبات نمایندگان متناوب ملت می‌باشد.

۳. کلیهٔ افراد بدون فرق نژاد و مذهب از حقوق مدنیّه به طور تساوی بهره‌مند خواهند بود.

۴. آزادی تامّه افراد انسان در استفادهٔ کامل از قواء طبیعی خود.

۵. الغاء کلیهٔ شئون و امتیازات.

مادهٔ دوم. حقوق مدنیّه

۶. مصونیت شخص و مسکن از هر نوع تعرض و حریت اقامت و مسافرت.

۷. آزادی فکر، عقیده، اجتماعات، کار، کلام، تعطیل.

۸. هر یک از افرادکه به سن شصت سالگی برسد از طرف حکومت حقوق تقاعد خواهد گرفت و در مقابل آن ترویج ادبیات و اصلاح اخلاق جماعت را عهده‌دار خواهد بود.

۹. تساوی زن و مرد در حقوق مدنی و اجتماعی.

مادهٔ سوم. انتخابات

۱۰. انتخابات باید عمومی و متناسب و مساوی و مستقیم باشد.

۱۱. هر یک از افراد ۱۸ ساله حق انتخاب کردن و ۲۴ ساله حق انتخاب کردن و

---

۱. فخرائی: **سردار جنگل**، ص ۵۹-۵۷.

انتخاب شدن را دارا است.

مادهٔ چهارم. اقتصاد

۱۲. منابع ثروت از قبیل خالصجات، رودخانه، مراتع، جنگل‌ها، دریاها، معادن، طرق و شوارع و کارخانجات جزو علاقهٔ عمومی است.

۱۳. مالکیت اراضی با ملاحظهٔ تأمین معیشت عمومی تا حدی تصدیق می‌شود که حاصل آن عاید تولیدکننده شود.

۱۴. ممنوع بودن انحصار و احتکار ارزاق و سرمایه.

۱۵. تبدیل مالیات‌های غیرمستقیم به مالیات مستقیم تدریجاً.

مادهٔ پنجم. معارف، روحانیت و اوقاف

۱۶. تعلیمات ابتدائی برای کلیهٔ اطفال مجانی واجباری است.

۱۷. تحصیلات متوسطه و عالیه برای اطفالی که استعداد داشته باشند مجانی و حتمی است.

۱۸. انفکاک روحانیت از امور سیاسی و معاشی.

۱۹. دیانت چون از عواطف قلبیه است باید مصون از تعرض باشد.

۲۰. ضبط و ادارهٔ کل اوقاف در دست عامه و تخصیص عواید آن‌ها به مصارف عمومی و امور خیریه و صحیّه و تأسیس کتابخانه‌های عمومی.

مادهٔ ششم. قضاوت

۲۱. قضاوت باید سریع، ساده و مجانی باشد.

۲۲. تبدیل تنبیهات به اصول تکدیری.

۲۳. حبس مقصرین به اعمال شاقه باید به مدرسه و دارالتربیهٔ اخلاقی تبدیل شود.

مادهٔ هفتم. دفاع

۲۴. ورزش و مشق نظامی برای مدارس ابتدائی و متوسط اجباری است.

۲۵. برای تحصیل فنون نظام، مدارس عالیه تأسیس خواهد شد.

۲۶. در مقابل تهاجمات ضد اصول اجتماعی و تجاوزات کشورستانی، دفاع از وظایف عمومی و اجباری است.

مادهٔ هشتم. کار

۲۷. ممنوع بودن کار و مزدوری برای اطفالی که سنشان به ۱۴ سال نرسیده.

۲۸. برانداختن اصول بی‌کاری و مفتخواری به وسیلهٔ ایجاد مؤسسات و تشکیلاتی که تولید کار و شغل می‌نماید.

۲۹. ایجاد و تکثیر کارخانجات با رعایت حفظ‌الصحهٔ کارگران.

۳۰. تحدید ساعات کار در شبانه روز منتها به هشت ساعت، استراحت عمومی و اجباری در هفته یک روز.

مادهٔ نهم. حفظ‌الصحه

۳۱. تأسیس دارالعجزه و مریضخانه‌های عمومی و مجانی.

۳۲. رعایت نظافت و حفظ‌الصحه در مجامع و منازل و مطبخ‌ها و کارخانجات و غیره.

۳۳. انتشار قوانین صحی در بین عامه.

۳۴. جلوگیری از امراض مسریه و مسکرات و منع استعمال افیون و سایر مواد مخدره.

دایرهٔ فعالیت جنگلی‌ها به تدریج در گیلان توسعهٔ بیشتری یافت. سراسر بخش‌های گیلان، مازندران، طارم، آستارا، خلخال، طالش، دولاب، کجور و تنکابن از اوایل سال ۱۹۱۸م زیر کنترل جنگلی‌ها در آمد. کارگران ایرانی (اردبیلی، سرابی، خلخالی) و بسیاری که از باکو برگشته بودند، به صفوف جنگلی‌ها وارد شدند. کمیتهٔ جنگی انقلابی انزلی هم برای مسلح شدن این کارگران کمک کرد. گذشته از آن ۸۰۰ سرباز مسلح از واحدهای نظامی ایران که در طارم و زنجان مستقر بود، به صفوف جنگلی‌ها پیوستند.

واتسک، یکی از بلشویک‌های مجرب، در گزارش خود تحت عنوان «دربارهٔ فعالیت در ایران در ۱۹۱۸م» پس از رفتن به رشت در ماه فوریه در رأس یک دستهٔ ۱۶۰ نفری از گارد سرخ و مذاکره با کوچک‌خان سخن گفته است و متذکر می‌شود که کوچک‌خان در شهر رشت، بی‌اعتنا به اینکه شهربانی دولتی وجود داشت، دسته‌های پاسبان تشکیل داده بود. پاسبانان کوچک‌خان پارچهٔ سرخی به بازوی خود می‌بستند. کوچک‌خان از واتسک می‌خواهد که ریاست شهربانی رشت را از طرف او قبول نماید. اما واتسک

نمی‌پذیرد و تنها بر عهده می‌گیرد که هر روز به مدت دو ساعت به امر شهربانی کوچک‌خان رسیدگی و کمک کند. کوچک‌خان بعد از تصرف رشت، ماک لورن، کنسول انگلیس در رشت، اوکشوت، مدیر شعبهٔ رشت بانک شاهنشاهی انگلیس و نیز کاپیتان نوئل را که با اطلاعات و گزارش‌های مهم از تفلیس پیش ژنرال دنسترویل می‌رفتند، دستگیر و زندانی می‌کند.[۱]

جنبش جنگل در اسفند ماه ۱۲۹۶/ مارس ۱۹۱۸م گسترش بیشتری یافت. جنگلی‌ها بر آن بودند تا اواخر ماه مارس قزوین راتصرف کنند. مردم قزوین خود را برای استقبال از دسته‌های کوچک‌خان آماده می‌کردند، اما مداخلهٔ انگلیسی‌ها مانع این کار شد.

انگلیسی‌ها در اوایل ۱۹۱۸م، هم از جنوب شرق و هم از غرب، به ایران هیأت جنگی اعزام داشتند. هیأت جنگی اعزامی انگلیسی‌ها از جنوب شرقی، تحت فرماندهی ژنرال مالسون بعد از اشغال کرمان، زاهدان و خراسان با رساندن پول، سلاح و وسایل جنگی برای ضد انقلابیون و راهزنان در آسیای مرکزی، سعی در به دست آوردن این سرزمین داشتند. هیأت جنگی دیگر انگلیسی‌ها، تحت فرماندهی ژنرال دنسترویل از جانب غرب و از راه بغداد به ایران اعزام شد. این هیأت می‌بایست بعد از اشغال قصر شیرین، کرمانشاه، همدان، رشت و انزلی از دریای خزر گذشته، باکو را تسخیر کند.

هر دو هیأت ضمن آماده کردن خود برای یورش به آسیای مرکزی و قفقاز، وظیفهٔ آرام ساختن ایران و برقراری سیادت انگلیس بر این سرزمین را داشتند. ژنرال دنسترویل، فرماندهٔ هیأتی که از طریق بغداد آمده بود، با احتیاط بیشتر شهرهایی را که در سر راه خود به تصرف در می‌آورد، «آرام» می‌ساخت و به تدریج پیشروی می‌کرد. ژنرال دنسترویل در گزارشی که در نخستین روزهای ورود خود به ایران، به لندن ارسال می‌دارد چنین می‌نویسد:

> *... بهتر است که ابتدا امنیت و انتظامات را در ایران برقرار کرده، جنگلی‌ها را نیز ساکت نمائیم و آن وقت راه سواحل جنوبی دریای خزر برای عملیات بعد،*

---

۱. ***یادداشت‌های ژنرال دنسترویل: (امپریالیسم انگلیس در ایران و قفقاز ۱۹۱۸-۱۹۱۷)***، ترجمهٔ میرزا حسن انصاری، (تهران، منوچهری، ۱۳۵۷)، ص ۱۰۳ و ۱۰۴.

خود به خود باز خواهد شد.[۱]

دنسترویل دربارهٔ تشکیل دسته‌های مسلح از افراد بومی، چنین اظهارنظر می‌کند:

ایرانی در خدمت نظامی و سربازی خطرناک نیست، ولی در انقلاب کنونی خیلی خطرناک‌تر از انقلاب گذشته خواهد شد. زیرا مملکت حالیه پر از اسلحه و مهمات شده است.[۲]

انگلیسی‌ها بعد از تدارک مقدمات لازم، علیه جنگلی‌ها به حمله پرداختند، آن‌ها با جلب سرهنگ بیچراخوف روسی به جانب خود، توانستند از سربازان او برای حمله علیه کوچک‌خان استفاده کنند. ژنرال دنسترویل در یادداشت‌های خود خاطرنشان می‌سازد که:

بیچراخوف روز ۲۸ مارس، یعنی در همان روزی که میرزا کوچک‌بدون هیچ مانعی و رادعی خیال داشت قزوین را تحت تصرف قوای خود در آورد، وارد شهر شد. اگر آن روز میرزا کوچک‌خان موفق به تصرف قزوین شده بود، در تهران به طور قطع بیرق جنگلی‌ها را به اهتزاز در آورده و روز بعد سرتاسر شمال ایران از تحت نفوذ خارج می‌گردید. پیشرفت جنگلی‌ها قطعاً عامهٔ مردم را به هواخواهی آن‌ها جلب می‌نمود و دورهٔ انقلاب تجدید می‌شد.[۳]

بعد از این انگلیسی‌ها برای آنکه بدون جنگ وارد گیلان شوند، سرهنگ استوکس را برای مذاکره با سران جنگل و عقد قرارداد صلح فرستادند. شخص نامبرده در باغ آتشگاه (۳ کیلومتری رشت) با میرزا کوچک‌خان و سران جنگل ملاقات کرد. در این ملاقات طولانی شکست قطعی عثمانی‌ها در بین‌النهرین و وضعیت متحدین اروپای مرکزی و سیاست بین‌المللی مورد مذاکره واقع گردید و نیّات انگلیسی‌ها تا اندازه‌ای برای جنگلی‌ها روشن شد. انگلیسی‌ها به میرزا کوچک‌خان پیشنهاد کردند که حکومت ایران را به او واگذار می‌کنند. و دولت انگلیس نیز نهایت مساعدت را با چنین حکومتی خواهد کرد. اما مذاکرات نتایج دلخواه را برای انگلیسی‌ها به همراه نداشت.[۴]

---

۱. **یادداشت های ژنرال دنسترویل: (امپریالیسم انگلیس در ایران و قفقاز ۱۹۱۸-۱۹۱۷)**، ص ۸۹.
۲. همان کتاب، ص ۲۷۶.
۳. همان کتاب، ص ۱۶۶.
۴. حسین مکی: **تاریخ بیست سالهٔ ایران**، ج ۱، (تهران، امیرکبیر، ۱۳۵۸)، ص ۵۱۸-۵۱۷.

دنسترویل فرماندهٔ قوای انگلیس در ایران، مجبور شد با ژنرال بیچراخوف وارد مذاکره شود و او را به هر طوری که ممکن است متقاعد کند تا وی با قوای خود به کمک انگلیسی‌ها شتافته و از خط گیلان عبور کند.

بیچراخوف پیشنهاداتی به میرزا کوچک‌خان کرد و ۴۸ ساعت ضرب‌الاجل معیّن نمود و میرزا کوچک‌خان پیشنهادات بیچراخوف را رد کرد. در روز چهارم رمضان ۱۳۳۶ (۱۲ ژوئن) بیچراخوف هم پیمان با انگلیسی‌ها از پل منجیل، عملیات جنگی را علیه جنگلی‌ها شروع کردند. به علت حمایت شدیدانگلیسی‌ها از ژنرال بیچراخوف، به نیروی جنگلی تلفاتی سنگین وارد شد و بعد از جنگی شدید راه انزلی را گشودند. پشت سر آن‌ها، قوای دنسترویل وارد گیلان شد. جنگ خونینی در کوچه‌های رشت دو روز ادامه یافت. مردم شهر به سنگربندی علیه سربازان دنسترویل پرداختند. در روز سوم، نیروهای جدید و چهار هواپیمای جنگی به کمک انگلیسی‌ها فرستاده شد. توسط ماشین‌های زره دار و توپ‌های آن‌ها، تعداد زیادی از مردم کشته شدند. جنگلی‌ها ناگزیر به ترک شهر شدند. چون در این سلسله جنگ‌ها برای انگلیسی‌ها جز تلف کردن مهمات و تلفات افراد و خستگی نتیجهٔ دیگری نداشت، جنگ با قوای جنگل را موافق مصلحت خود تشخیص ندادند، در صدد سازش با کوچک‌خان بر آمدند. در این مورد یک سلسله نوشته‌ها و اسناد بین طرفین مبادله گردید. متارکه نامه‌ای نیز در ۸ ماده در قصبهٔ صفه سر (یک کیلومتری رشت) به شرح زیر پیشنهاد شد:[۱]

به تاریخ دوازدهم ماه اگوست ۱۹۱۸ که مطابق با ششم ذی القعدة الحرام ۱۳۳۶ می‌باشد، آقایان کلنل مایتوز، رئیس قشون و جناب مستر مایر نمایندهٔ سیاسی انگلیس از طرف قشون انگلیس در شمال ایران برای اصلاح حاضر شدند. در باغ صفه سر با نمایندگان کمیتهٔ اتحاد اسلام که عبارت از آقای دکتر ابوالقاسم‌خان و آقای میرزا رضاخان می‌باشند، داخل مذاکره شده و به شرایط ذیل عقد ائتلاف بستند.

۱. نمایندگان کمیتهٔ اسلام متعهد می‌شوند که قوای مسلحه در راه قزوین و انزلی که معروف به راه عراق است و نزدیکی آن نگاه ندارند. توضیح آنکه هرگاه قوای

---

۱. مکی: **تاریخ بیست سالهٔ ایران**، ص ۵۲۶-۵۲۵.

مسلحه دیگری سوای نظامیان انگلیس یا نظامیان دولت ایران عازم گیلان از راه عراق باشند، نمایندگان نظامیان انگلیس قبول می‌کنند که در جهان‌آباد آن‌ها را نگاه داشته تا کمیتهٔ اتحاد اسلام از مقاصد آن‌ها مستحضر شده در صورتی که بر علیه آن‌ها هستند، حق دارند که در همان راه با قوهٔ مسلحه ممانعت نمایند.

۲. نمایندگان اتحاد اسلام متعهد می‌شوند که صاحب منصبان خارجه را اخراج نموده و از دولت‌هایی که با دولت انگلیس در حال جنگند، صاحب منصب استخدام ننمایند.

۳. نمایندگان کمیتهٔ اتحاد اسلام متعهد می‌شوند خوراک لازمه برای قوهٔ موجودهٔ انگلیس درگیلان بنمایند و نمایندگان نظامی انگلیسی هم متقبل می‌شوند که افراد مسلحه و غیرمسلحه برای جمع‌آوری آذوقه به صفحهٔ گیلان اعزام ندارند.

۴. نمایندگان اتحاد اسلام متعهد می‌شوند که اسرای دولت انگلیس را که عبارت از کاپیتان نوئل و لیوتنان موریس و کلنل شامالوف استریک و صمصام‌الکتاب می‌باشند، را آزاد کرده، اسرای کمیتهٔ اتحاد اسلام را درهر نقطه‌ای هست، تحویل بگیرند.

۵. نمایندگان قشون انگلیس متعهد می‌شوند که در داخلهٔ ایران مداخله ننمایند، مگر در صورتی که ایرانی‌ها با دشمنان انگلیس مساعدت کرده بر ضد انگلیس قیام نمایند.

۶. نمایندگان قشون انگلیس قول دادند که به هیچ وجه در مقاصد کمیتهٔ اتحاد اسلام، مادامی که مربوط به پیش بردن منافع دشمنان انگلیس نیست، ضدیت ننمایند تا حکومت ایران نمایندهٔ خود را بفرستد.

۷. نمایندگان طرفین متعهد می‌شوند که قوای مسلحهٔ آن‌ها به هیچ وجه داخل شهر نشوند.

محل امضاء: کلنل مایتوز ـ رئیس قشون

مستر مایر: نمایندهٔ انگلیس

نمایندگان هیأت اتحاد اسلام گیلان: دکتر ابوالقاسم خان ـ میرزا رضاخان

۲۷ برج اسد ـ دوازدهم ذی القعده ـ یونت ایل ۱۳۳۶

این سازش ضربهٔ سنگینی بر جنبش فرود آورد. درکمیتهٔ اتحاد اسلام انشعاب روی داد. فئودال‌ها با دسته‌های مسلح خود علیه جنگلی‌ها به حمله پرداختند. حکومت ایران برای متلاشی کردن جنبش جنگل به گیلان نیرو اعزام داشت. دکتر حشمت، سرکردهٔ پارتیزان‌های لاهیجان در جریان حملهٔ نیروهای دولتی دستگیر و در رشت اعدام شد. مدتی بین قوای جنگل و ارتش انگلیس صلح برقرار بود و انگلیسی‌ها بلامانع طبق شرایط منعقده می‌توانستند از خط رشت به طرف بادکوبه رفت‌وآمد نمایند. در خلال این احوال حکومت وثوق‌الدوله روی کار آمد و چیزی نگذشت که قرار داد معروف اوت ۱۹۱۹م بین دولت ایران و دولت انگلستان منعقد شد، انگلیسی‌ها مایل بودند که حکومت مرکزی را تقویت نمایند و نفوذ آن را در کلیهٔ ایران بسط دهند. وجود میرزا کوچک‌خان یکی از موانع بزرگی بود که دولت انگلیس ناگزیر بود آن را به هر طوری هست مرتفع سازد، بنابراین انگلیسی‌ها از مفاد قرارداد سازش با کوچک‌خان تخطی کردند و آن را عملاً باطل نمودند.

در نامه‌ای که با امضای کاپیتان ویک‌خم درمارس ۱۹۱۹م به کوچک‌خان فرستاده شد،[1] تسلیم جنگلی‌ها به قوای ایران توصیه گردیده بود. در نامه قید شده بود که اگر کوچک‌خان خواهان دوستی انگلیس است، باید از ایران خارج شده، به عراق برود. در آنجا انگلیسی‌ها او را تحت حمایت خود خواهند گرفت. اما کوچک‌خان و احسان‌الله با دسته‌های کوچک به کوه‌های دور دست عقب نشستند. جنبش جنگل متوقف و دسته‌های مسلح کوچک‌خان پراکنده شد.

بعد از متلاشی شدن نهضت جنگل در اوایل سال ۱۹۱۹م، ایلات گیلان به دست انگلیسی‌ها و مأموران حکومت تهران افتاد. اما بعد از مدتی کوتاه، بار دیگر مردم از ستم فئودالی محلی، مأموران حکومت تهران و به ویژه سپاهیان تجاوزگر انگلیسی به ستوه آمدند، هیجان شروع شد. دهقانان غارت شده، روستاها و خانه‌های خود را ترک کردند، دسته دسته به جنگل‌های گیلان رفتند و در اطراف کوچک‌خان، احسان‌اللـه‌خان و خالوقربان و سران دیگر که دوباره به جنگل بازگشته بودند، گرد آمدند.

رهبران جنبش جنگل بر آن بودند تا این بار اشتباهات اتحاد اسلام را تکرار ننمایند و

۱. متن کامل نامه در همان کتاب، ص ۲۹-۵۲۸.

فریب نیرنگ‌های اشغالگران انگلیسی را نخورند و هیچ کدام از وعده‌های آن‌ها را باور ندارند. کوچک‌خان برای ایجاد ارتباط بابلشویک‌ها و گرفتن اسلحه از آن‌ها به منظور مسلح کردن مبارزان گرد آمده در جنگل، در ماه ژوئن ۱۹۱۹ م به لنکران رفت، اما نتوانست با بلشویک‌ها ملاقات کند. زیرا در این زمان شورای لنکران بر چیده شده بود و بلشویک‌ها به دنبال درگیری با قشون‌های اشغالگر انگلیسی و نیروهای ضدانقلابی در دشت‌های مغان پراکنده شده بودند.

سران جنبش گیلان بعد از بازگشت کوچک خان، انحلال کمیتهٔ اتحاد اسلام را اعلام کردند و کمیتهٔ جدیدی به نام کمیتهٔ انقلابی با شرکت کوچک خان، احسان‌الله خان، خالو قربان، حسن خان، غلامعلی چاروادار تشکیل دادند. مردم گیلان و ولایت‌های نزدیک دیگر از هیچ کمکی به این کمیته دریغ نورزیدند، نه تنها مردم شهر و روستا، بلکه سربازانی هم که از صفوف قشون فرار می‌کردند به پارتیزان‌های وابسته به کمیتهٔ انقلابی می‌پیوستند. نهضت جنگل نیروی روزافزون می‌یافت.

در این زمان، دولت ایران تیمورتاش را که در مقام حکومت گیلان، سران نهضت جنگل را تحت فشار و آزار قرارداده و دکتر حشمت و فرماندهٔ دیگر پارتیزان‌های همراه او را در رشت به دار آویخته بود، به تهران فراخواند و مأمور دیگری به نام میرزا احمدخان (آذری) را به حکومت گیلان منصوب داشت. حاکم جدید بعد از عزیمت به رشت، با کمیتهٔ انقلاب به ملایمت رفتار کرد. او با کوچک‌خان ملاقات کرد و به پارتیزان‌های جنگلی کمک مالی داد و در راه محکم کردن مناسبات با کوچک‌خان بسیار پیش رفت. در همین زمان کنسول انگلیس در رشت نیز در جنگل با کوچک‌خان ملاقات کرد. کنسول ضمن آنکه سیاست کوچک‌خان را نسبت به انگلیسی‌ها خطا شمرد، از وی پرسید: «اگر بلشویک‌ها به ایران بیایند، آیا کمیتهٔ انقلابی با بلشویک‌ها همکاری خواهند کرد؟» و کوچک‌خان پاسخ داد کمیتهٔ انقلابی هنوز در این باره تصمیمی نگرفته است. کنسول آنگاه به منظور فریفتن کوچک‌خان و تحریک او علیه بلشویک‌ها چنین گفت:

اگر کمیتهٔ انقلابی با بلشویک‌ها بجنگد زمام حکومت ایران به دست این کمیته خواهد افتاد، زیرا حکومت وثوق‌الدوله نقش خود را ایفا کرده و به پایان

رسانده است. در این صورت انگلیسی‌ها از شما حمایت خواهند کرد.[۱]

در همین زمان میرزا احمدخان آذری ـ حاکم گیلان ـ پیشنهاد کرد که قرارداد سازشی بین کمیتهٔ انقلابی و حکومت ایران بسته شود. به موجب این قرارداد می‌بایست «عملیات جنگی متوقف گردد، اسیران هر دو طرف مبادله شود، راه ورود ارتش ایران به رشت و انزلی باز شود و نیروهای مسلح تحت فرمان کمیتهٔ انقلابی در جنگل‌های اطراف قصبهٔ فومن استقرار یابند.»[۲]

ملایمت حاکم گیلان و رفتار دوستانهٔ او ونیز وعده‌های کنسول انگلیس، تأثیر خود را روی کوچک‌خان نهاده بود. کوچک‌خان که درلحظه‌های تعیین کننده همیشه تردید از خود نشان می‌داد، به سازش رضایت داد. او بی‌توجه به اعتراضات همکاران خود با مأموران حکومت ایران پیمان بست. به علاوه کوچک‌خان ترکیب کمیتهٔ انقلاب راتغییر داد. او ضمن واردکردن چند تن از اعضای کمیتهٔ اتحاد اسلام سابق به آن، نام آن را عوض کرد و «کمیتهٔ جنگل» گذاشت.

احسان‌الله‌خان، یکی از سران نهضت جنگل و عضو کمیتهٔ انقلاب دربارهٔ منظور دولت ایران از بستن پیمان با کوچک‌خان چنین توضیح می‌دهد: هدف حکومت ایران از این سازش عبارت بود از: اولاً جلوگیری از نزدیک شدن نیروهای بلشویک که در حال پیشروی به مرزهای ایران بودند، و جنگل با ایجاد مانع بر سر راه عمل مشترک آن‌ها بود وکشاندن نیروهای جنگل به جانب خود. ثانیاً جلوگیری از تأثیر جنبش انقلابی بر تهران و مناطق دیگر کشور، ثالثاً کاستن از حرمت و نفوذ جنگلی‌ها در بین مردم، رابعاً متلاشی نمودن جنبش جنگل از درون.

بدین ترتیب، بیم آن می‌رفت که این سازش به جنبش جنگل و به طور کلی به جنبش مردمی که در گیلان شروع گردیده بود پایان داده شود. اما قرارداد سازش به اجرا در نیامد. حکومت ایران و مأموران انگلیسی نتیجه‌ای را که از این سازش انتظار داشتند، به دست نیاوردند.

ناوگان روس از آوریل ۱۹۲۰ م به پاکسازی دریای خزر از وجود اشغالگران انگلیسی

---

۱. برای آگاهی بیشتر پیرامون مناسبات آذری و جنگلی‌ها رجوع کنید به: حسین مکی: ***تاریخ بیست سالهٔ ایران،*** ج ۱، ص ۵۳۰ و بعد.

۲. همان‌جا.

و گارد سفیدی‌ها پرداخت. ناوگان روس در ۲۸ اردیبهشت ۱۲۹۹/۱۸ مه ۱۹۲۰ بندر انزلی را گرفت. انزلی از سال ۱۹۱۸م تبدیل به پایگاه جنگی و انبار اسلحهٔ اشغالگران انگلیسی علیه روسیهٔ شوروی شده بود. انگلیسی‌ها در زیر آتش توپخانهٔ ناوگان روس مجبور به عقب نشینی از انزلی و فرار به جانب قزوین شدند. قزاق‌های ایران نیز به دنبال انگلیسی‌ها، رشت را ترک کردند.

کوچک‌خان در ۱۴ تیر/۵ ژوئیه، یک روز بعد از تشکیل جمهوری شورائی ایران، سران حکومت موقتی را تعیین کرد. کمیتهٔ انقلاب سرخ، اعضای حکومت موقتی را طی اعلامیه‌ای معرفی کرد. دربارهٔ تشکیل این کمیته هنوز اطلاعات لازم در دسترس نیست. مضمون اعلامیه یاد شده به قرار زیر بود:[۱]

به اطلاع کلیهٔ اهالی محترم می‌رساند که اشخاص زیر از طرف کمیتهٔ «انقلاب سرخ» برای ادارهٔ امور حکومت، به عنوان کمیسر انتخاب و به اهالی معرفی می‌گردند. لازم است که اهالی دربارهٔ امور دولتی به این اشخاص مراجعه کنند. در هر اداره‌ای که دیده شود برای انجام کار مردم سستی واهمال کاری می‌شود، باید بدون بیم و ملاحظه به سران حکومت خبر داده شود. کمیسرها عبارت‌اند از:

محمدعلی پیربازاری	*کمیسر مالیه*
آقانصرالله	*کمیسر پست و تلگراف و تلفن*
محمودآقا	*کمیسر قضائی*
محمدعلی خمامی	*کمیسر فوائد عامّه*
حاجی محمدجعفر	*کمیسر معارف و اوقاف*
ابوالقاسم فخرائی	*کمیسر تجارت*
میرزاکوچک‌خان	*سرکمیسر و کمیسر جنگ*

کامران آقازاده، عضو حزب عدالت، احسان‌الله خان، گائوک آلمانی به نام ایرانی

۱. ابراهیم فخرائی، این شورا را چنین معرفی می‌کند: «برحسب توافقی که قبلاً به هنگام مذاکره با راسکولینکف فرماندهٔ جهازات جنگی بحر خزر، سرگوا و رجونیکیدز، کمیسر عالی قفقاز و اعضای حزب عدالت به عمل آمده بود، کمیته‌ای مرکب از اعضای ایرانی و روس بنام روکم (مخفف رولوسیونی کمیتت= کمیتهٔ انقلابی) در رشت تشکیل یافت. اعضای این کمیته عبارت بودند از کاژانف، فرماندهٔ قوای شوروی در ایران و میرزا کوچک خان.»

هوشنگ، میرصالح مظفرزاده، حسن آلیانی و کارگارتیلی به نام ایرانی شاپور.

هم‌زمان با پیاده شدن ارتش شوروی به خاک ایران چند تن از اعضای حزب عدالت نیز تدریجاً به گیلان وارد شدند.[۱] حزب کمونیست در اعلامیه‌ای که بعد از کنگرهٔ اول صادر کرد، ضمن تحلیل وضعیت اجتماعی و اقتصادی کشور، قطعنامهٔ کنگره را به طور خلاصه به قرار زیر اعلام کرد:[۲]

ابتدا انگلیسی‌ها را باید از کشور اخراج نمائیم، حکومت ایران فروش شاه را باید سرنگون کنیم. برای آزاد کردن کشور از دست ارتجاعیون، تمام نیروها را باید در اطراف کوچک‌خان گرد آوریم.[۳]

در مطبوعات آن زمان بین اخبار داده شده از رشت چنین می‌خوانیم:

در روزهای اخیر یک دسته کارگر ایرانی به منظور پیوستن به کوچک خان، به رشت آمده‌اند. اینان کارهای خود را در کارخانه‌های باکو ترک کرده، برای تلاش در راه استقلال میهنشان عزیمت کرده‌اند.[۴]

کامران آقازاده در خاطرات خود دربارهٔ کوچک‌خان می‌نویسد:

حزب با تمام نیروی خود و با استفاده از هر گونه وسیله‌ای که در دست داشت، به کوچک‌خان کمک کرد. کمیتهٔ مرکزی در ۱۰ ژوئیهٔ ۱۹۲۰ م، به وسیلهٔ حاجی‌یف و نعمت نصیر، ابزار و وسایلی به مبلغ یک میلیون (؟) در اختیار کوچک‌خان گذاشت. کوچک‌خان بعد از تحویل گرفتن همهٔ وسایل و ابزار مذکور، شورای انقلابی جنگی را ترک گفت و معلوم شد به جنگل‌های پسیخان عقب نشسته است. من او را با تلفن برای مذاکره دعوت کردم و او اظهار داشت که دیگر به رشت باز نخواهدگشت.[۵]

---

۱. افراد شناخته شدهٔ حزب عبارت بودند از ابوکف و خانمش بولله، اسدالله غفارزاده، زاخاریان، علی زاده، آقایف، امیرزاده، موسوی (فخرائی: **سردار جنگل**، ص ۲۶۹).

۲. ***آرشیو تاریخ حزب کمونیست***، گنجینهٔ ۲۷۶، سیاههٔ ۱، پروندهٔ ۳۲، ورق ۷۲.

۳. به نقل از روزنامهٔ ***اخباری***، (باکو، ۲۳ ژوئیهٔ ۱۹۲۰)، شمارهٔ ۵۲.

۴. آقازاده یکی از فعالین حزب کمونیست ایران بوده است. در طی نخستین کنگرهٔ حزب کمونیست ایران به عضویت کمیتهٔ مرکزی انتخاب گردید و وظیفهٔ دبیری کمیته را به عهده گرفت. وی در انقلاب گیلان فعالانه شرکت کرد.

۵. ***آرشیو تاریخ حزب کمونیست***، گنجینهٔ ۲۷۶، سیاههٔ ۲، پروندهٔ ۸، ورق ۲۰. در این مورد فخرائی تحت

←

کمیتهٔ مرکزی حزب کمونیست تصمیم گرفت که به اتفاق جناح چپ حکومت کوچک‌خان که در رشت مانده بود، حکومت انقلابی جدید تشکیل دهد. لیکن بعدها کوچک‌خان اعلام داشت که در صورت به اجرا در آمدن یک رشته خواسته‌هایش که مطرح کرده بود، در حکومت شرکت خواهد کرد. بعضی از خواسته‌های کوچک‌خان به قرار زیر بود:

۱. انحلال حزب کمونیست ایران و پایان داده شدن به تبلیغات کمونیستی در ایران.

۲. به رسمیت شناخته شدن حکومت جمهوری تشکیل یافته در گیلان از جانب روسیهٔ شوروی.[۱]

۳. برکناری سران جنبش از کار.

۴. باز پس داده شدن اموال واملاک از دست رفتهٔ تجّار ایرانی در باکو به هنگام جنگ و انقلاب.

بعد از رفتن کوچک‌خان به جنگل، دولت انقلابی جدیدی به ریاست احسان الله‌خان در رشت تشکیل یافت. برنامهٔ این دولت که نزدیک به سه ماه، از ژوئیه تا ۲۰ اکتبر دوام آورد، در دست نیست، اما کامران آقازاده که کمیسر عدلیهٔ دولت مذکور بود، در خاطرات خود در این باره چنین می‌نویسد:[۲]

این دولت در نظر گرفته بود که تمام اراضی را به طور مجانی در بین دهقانان تقسیم نماید. گرفتن مالیات از کسبه و سوداگران خرد و بی‌چیز را لغو کرده بود.

کمیتهٔ انقلابی در ۲۶ فوریهٔ ۱۹۲۱ منحل گردید و کمیته‌ای به نام «کمیتهٔ مدافعه» جای آن را گرفت و سران حکومت انقلابی در این کمیته وارد شدند.[۳]

اقدامات شدید به منظور از بین بردن قیام جنگل، مراکز حکومت شوروی و حکومت

← عنوان «کودتای سرخ» مطلب را چنین بیان می‌کند: «هم‌زمان با پیاده شدن ارتش شوروی به خاک ایران، چند تن از اعضای حزب عدالت باکو نیز تدریجاً به گیلان وارد شدند. این بود که روز جمعه ۲۲ شوال مطابق با ۱۸ تیر ۱۲۹۹ معترضانه رشت را ترک و به فومن عزیمت نمود و اعلام کرد مادام که بی‌تربیتی‌های جاری رفع نشوند و افراد حزب عدالت از پرخاش و ستیزه‌جوئی و تبلیغات مرامی دست برندارند از فومن برنخواهد گشت.»

۱. همان‌جا، سیاههٔ ۲، پروندهٔ ۷۲، ورق ۲۴.

۲. همان‌جا. گنجینهٔ ۲۷۶، سیاههٔ ۲، پروندهٔ ۸، ورق ۲۱.

۳. *آرشیو تاریخ*، گنجینهٔ ن. نریمانوف، سیاههٔ ۱۱، پروندهٔ ۳، ص ۸-۷.

آذربایجان شوروی را جداً به تحقیق و بررسی مجبور ساخت، تا علل عدم موفقیت انقلابیون رشت و کناره‌گیری میرزا کوچک‌خان راکشف کنند. برای این مقصود ابراهیم آذربایجانی وداداش بیگ بادکوبه‌ای را مأمور ایران نمودند. نمایندگان مزبور پس از دیدارهایی با کوچک‌خان و سایر سران انقلابی جنگل و رشت، به بادکوبه بازگشتند و طبق نظر کوچک خان، حیدر عمواوغلی را با عده‌ای مسلح به ایران اعزام داشتند. حیدر عمواوغلی بعد از آنکه به کرّات با سران جنبش به طور جداگانه دیدار وگفتگو کرد، سرانجام توانست آن‌ها را در جلسه‌ای که در ۸ ماه مه تشکیل یافت، در یک جا گرد آورد. بعد از مذاکرات وتوافق‌هایی که در جلسه به عمل آمد، کمیتهٔ انقلابی واحدی با شرکت کوچک خان، میرزا محمدی، حیدر عمواوغلی، احسان‌الله‌خان و خالوقربان تشکیل گردید. کمیته تصویب کرد که:

۱. ایالت گیلان به پایگاه انقلاب ایران تبدیل گردد. برای آزادکردن سراسر ایران در اینجا مقدمات لازم برای حمله فراهم آورده شود.

۲. برای حکومت‌های خارجی امکان مداخله در امور داخلی ایران داده نشود.

۳. اگر ضرورتی پیش آمد، ازکمک روسیهٔ شوروی استفاده شود.

۴. با روسیهٔ شوروی و آذربایجان شوروی مناسبات دوستانه حفظ گردد.[۱]

بدین سان نیروهای مسلح موجود در گیلان متحد شدند. کمیتهٔ واحد انقلابی بار دیگر حکومت جمهوری گیلان را تشکیل داد. در اینجا میرزا کوچک‌خان به عنوان سرکمیسر و کمیسر مالیه، خالو قربان کمیسر جنگ و حیدر عمواوغلی کمیسر خارجه تعیین گردیدند.[۲]

اتحاد نیروهای مسلح موجود در گیلان در قالب جبههٔ واحد و تبدیل گیلان به کانون انقلاب، محافل ارتجاعی را هراسان کرده بود. حکومت ایران و اشغالگران انگلیسی، علیه جنبش گیلان توطئه‌های دیگری آماده می‌کردند. بعد از آنکه سیدضیاءالدین طباطبائی در ماه ژوئن ۱۹۱۲ (خرداد ۱۳۰۰) وادار به فرار از ایران شد، جانشین او- قوام‌السلطنه- مذاکره باکوچک‌خان را به وسیلهٔ نمایندگانی که به‌گیلان فرستاده بود، آغاز

---

۱. همان‌جا.

۲. *آرشیو تاریخ*، گنجینه ن.نریمانوف، سیاههٔ ۱۱، پرونده ۳، ورق ۱۷.

کرد. قوام‌السلطنه در عین حال با روتشتین نمایندهٔ دیپلماتیک شوروی در تهران نیز سرگرم مذاکره بود. در همین حال بود که حکومت شوروی سپاهیان خود را از سواحل گیلان فراخواند.

توطئه‌های طرح ریزی شده علیه جنبش گیلان وارد مرحلهٔ اجرا گردید. روز دوازدهم صفر ۱۳۴۰ قمری قشون دولتی، تحت فرماندهی سردار سپه تا امامزاده هاشم رسید. قوای خالو قربان و سایر سران کرد با کلیهٔ قوای خود و تفنگچیان احسان الله خان، خود را در اختیار سردار سپه گذاشت و خود با درجهٔ سرهنگی به ارتش ایران پذیرفته شد. احسان‌الله‌خان یکی دیگر از اعضای کمیته انقلابی ناگزیر از مهاجرت به کشور شوروی گردید.

بعد از این حوادث، قزاقان ایران به پناهگاه‌های نیروهای انقلابی به جنگل‌ها حمله بردند. در مدت کوتاهی دسته‌های انقلابی واز آن جمله نیروهای مسلح کوچک‌خان متلاشی شدند. کوچک‌خان که به کوه و جنگل پناه برده بود، جان سالم به در نبرد.

۵. حرکت‌های خراسان

الف. حرکت خداوردی (خدائو)

در شوال ۱۳۳۸ ق/ ژوئن ۱۹۲۰ م در مناطق شیروان و قوچان قیامی به سرکردگی خداوردی (خدائو) که سابقاً درخدمت حاج محمد ابراهیم خان، یکی از خان‌های کرد ایل زعفرانلو به کار چوپانی سرگرم بود، در میان مردم کُرد آن منطقه درگرفت. این قیام علیه خان‌های محلی و اشغالگران ارتش انگلیس برپا شد. در این قیام روستاییان دهات اطراف وخان‌های قبایل کوچک به افراد وی پیوستند. این عده با تصرف املاک اربابی و مصادرهٔ زمین‌ها، خواهان مجازات خان‌ها و اخراج انگلیسی‌ها از ایران بودند.

کوشش‌های والیان قوچان و شیروان برای خنثی کردن قیام بی نتیجه ماند. قیام هر روز ابعاد گسترده‌تری به خود می‌گرفت. قیام کنندگان قلعهٔ گِلیان در نزدیکی شیروان را به تصرف در آورند و آن را پایگاه خود ساختند.

از طرف حکومت مرکزی، به فرمان مشیرالدوله، قوام‌السلطنه به عنوان فرماندار خراسان فرستاده شد. قوام‌السلطنه برای سرکوبی خدائو، قشونی مرکب از ۶۰۰ نفر را

تحت فرماندهی فرماندار قوچان، نصرت تیموری روانهٔ ایالت کرد؛ که سپس قشون انگلیس نیز به آن‌ها پیوست.

در ۱۱ و ۱۲ ژوئیهٔ ۱۹۲۰ (۱۳۳۸ ق) در منطقهٔ کیوان و باجگیران میان آن‌ها و قیام‌کنندگان برخورد سختی درگرفت. افراد خداوردی عقب نشینی کردند و به قلعهٔ گلیان پناه بردند. اما این نبرد پایان نیافت و اغتشاش و بی نظمی به منتها درجهٔ خود رسید. قوام‌السلطنه تصمیم به مذاکره باخداوردی گرفت. یکی از ریش سفیدان بازار مشهد را به گلیان فرستاد، ولی این مذاکره هم بی نتیجه ماند.

قوام‌السلطنه خود به قوچان رفت و برای اجرای مقاصد خویش با نصرت لشکر و سالار شجاع تربتی و سید حیدر بربری و سید مرتضی بربری سرکردگان قبایل کرد و بلوچ به مذاکره پرداخت. این افراد باکلیهٔ سوارانشان به قشون دولتی پیوستند. در همین زمان مسیرخان یکی از یاران خداوردی نیز به قوای دولتی پیوست.

نیروهای دولتی مجهز به توپخانه با استفاده از این موقعیت در دوم اوت ۱۹۲۰ (۱۳۳۸ ق) قلعهٔ گلیان را محاصره کردند. پس از چند روز قلعه به تصرف نیروی نظامی در آمد. خداوردی با گروهی مرکب از ۶۰ نفر فرار کرد. ۲۰۰ نفر از سواران قبایل تیموری و شادلو آنان را تعقیب کردند. تقریباً همهٔ افراد خداوردی کشته شدند، خدائو با وجود جراحات زیاد به واسطهٔ آشنایی با راه‌ها موفق به فرار شد.

کلیهٔ سرکردگان این حرکت و بسیاری از شرکت کنندگان در آن به وسیلهٔ قشون دولتی دستگیر شدند. همکاران نزدیک خداوردی مانند برادرش حسین‌خان و کدخدا گلیان، محمد و شعبان گلیانی به دستور قوام‌السلطنه در شیروان اعدام شدند و بقیه را به مشهد فرستادند. اموال گلیان به وسیلهٔ قوای دولتی غارت شد.

پس از شکست این حرکت، حکومت مرکزی در قوچان، شیروان و گلیان تعداد پادگان‌های ژاندارمری را به طور قابل ملاحظه‌ای افزایش داد. به دستور قوام‌السلطنه در طول تمام راه‌های مرزی پست‌های نگهبانی ایجاد کردند، و والیان قوچان و شیروان که موفق به از بین بردن این حرکت نشده بودند، از کار برکنار شدند.

ب. جنبش کلنل محمدتقی‌خان پسیان

نفوذ انگلیس در ایران با کودتای سال ۱۲۹۹ شمسی و نخست وزیری سید

ضیاءالدین همچنان رو به گسترش بود. آنچه چنین وابستگی‌های اسارت بار اقتصادی و سیاسی را استحکام می‌بخشید، افرادی بودند که سالیان دراز در تحت حمایت استعمارگران پرورش یافته بودند. سند زیر نمونه‌ای از این خیانت‌ها و خودفروشی‌های رجالی است که در تاریخ ایران کراراً به چشم می‌خورد.

نرمان، وزیر مختار انگلیس در تهران به لرد کرزن وزیر خارجه چنین تلگراف کرد:

> *در ملاقات با شاه، سید ضیاء الدین با اختیارات تام رئیس الوزراء شد. سید به من گفت، حتی المقدور برای وزارت خانه‌ها وزیر تعیین نخواهم کرد. با معاونین، امور را انجام می‌دهم. فوراً بدون فوت وقت قوای پنج هزار نفری تحت نظر افسران انگلیسی تشکیل می‌دهم و ۵۰۰ نفر به عدهٔ پلیس اضافه می‌کنم و به اسم محافظت سفارتخانه‌ها، ولی در حقیقت نمایندگان بلشویک را زیر نظر خواهم گرفت. مستشاران انگلیسی برای نظارت به امور مالی مشغول کار خواهند شد. این مستشاران مالی و افسران نظامی با قرارداد شخصی بدون اینکه به قرارداد ایران و انگلیس اشاره شود، استخدام خواهند شد. برای سایر وزارتخانه‌های غیرمهم رسماً اعلان می‌شود، از ممالک دیگر مثل فرانسه و آمریکا و شاید از روسیه مستشار دعوت خواهد شد. دو وزارتخانهٔ مهم، مالیه و ارتش تحت نظر مستشاران و افسران انگلیسی خواهد بود، اردوی ۵ هزارنفری به سرکردگی کلنل «هنری استون» در قزوین تشکیل می‌دهد... پلیس جنوب را رسماً به خدمت دولت خواهم پذیرفت... برای احتراز از دشمنی بلشویک، خصوصیت با انگلستان باید پوشیده و پنهان بماند. سید ضیاءالدین ضمن صحبت گفت اگر انگلستان می‌خواهد مصالح و سیاست خود را حفظ نماید، باید به ایران کمک کند تا منافعشان در اینجا محفوظ بماند.*[۱]

ناخشنودی عمومی مردم از این زمامداران بیگانه پرست و زد و بندهای خیانت بار به ویژه در روحیهٔ افراد و ژاندارمری که در خراسان مستقر بودند، تأثیر و آن‌ها را آمادهٔ قیام کرد. فرماندهٔ قیام کنندگان کلنل محمدتقی‌خان پسیان بود.

---

۱. به نقل از جلد سیزدهم اسناد رسمی سال ۱۹۲۰ و ۱۹۲۱ میلادی مخابرات و مکاتبات دولت انگلستان، در کتاب: حسین مکی، **تاریخ بیست سالهٔ ایران**، ج ۱، (تهران، امیرکبیر، ۱۳۵۸).

محمد تقی‌خان از خاندان مهاجران آذربایجان شمالی بود که بعد از عهدنامهٔ ترکمان‌چای به ایران آمدند. این طوایف عموماً جز معدودی داخل خدمات نظام شدند. محمدتقی‌خان در ۱۳۰۹ق/۱۸۹۱م در تبریز متولد شده بود در ۱۳۱۷ق/ ۱۸۹۹م شروع به تحصیل کرد و در ۱۳۲۳ق/۱۹۰۵م به تهران آمد و داخل مدرسهٔ نظام شد و مدت ۵ سال در آن مدرسه تحصیل کرد.[۱] پسیان از اعضای حزب دموکرات ایران به شمار می‌رفت و هنگام جنگ جهانی اول فرماندهی یکی از یکان‌های ژاندارم را که عملیات رزمی علیه ارتش‌های روس وانگلیس در منطقه‌های قزوین، همدان و کرمانشاه شرکت داشتند، به عهده داشت. در ۱۳۳۴ق/ ۱۹۱۶م پس از اشغال کرمانشاه به وسیلهٔ ارتش تزار روس از ایران خارج شد و از راه ترکیه به آلمان رفت. در ۱۳۳۸ق/۱۹۲۰م از آنجا به ایران بازگشت و پس از مدتی دولت مشیرالدوله او را به عنوان فرماندهٔ ارتش و ژاندارمری خراسان برگماشت.

در سایهٔ داشتن روحیهٔ ضداستبدادی و سلطه‌گری و روابط دلسوزانه‌اش به نیازمندی‌های سربازان، کلنل محبوبیت و اعتبار فراوانی در میان یکان‌های زیر دستش و همچنین در میان توده‌های مردم به دست آورد.

پس از انجام کودتای سوم اسفند ۱۲۹۹ شمسی/۲۲ فوریهٔ ۱۹۲۱ میلادی در سوم آوریل، محمدتقی خان، والی خراسان یعنی قوام‌السلطنه[۲] را در مشهد بازداشت کرد و او

---

۱. پسیان علاوه بر فنون نظامی در سایر رشته‌ها نیز تحصیل کرده بود، مخصوصاً یک دوره ریاضیات عالی آموخت که فقط یادداشت‌های آن ۱۲ دفتر بزرگ و ۷ دفتر کوچک را پرکرده است. کلنل به زبان آلمانی و فرانسه و انگلیسی آشنایی داشت و روسی را پس از مراجعت به تهران (۱۳۳۸) آموخت. اگرچه قبلاً نیز در آلمان تحصیل کرده بود، و بدین مناسبت از ترجمهٔ آثار ادبی اروپا در رساله‌های علمی خودداری نکرده است و آنچه فعلاً در دست است از این قرار است: ۱ـ«**ژنویو، تاریخچهٔ یک کنیز** اثر لامارتین» (قسمتی از ترجمهٔ آن مفقود شده است). ۲ـ ***حکایات کوچک برای اطفال*** (از فرانسه و انگلیس ترجمه شده است). ۳ـ ***سه سال شیمی*** در یک جلد، اثر ا. درنکو، که از زبان آلمانی به فارسی است. اما آنچه خود کلنل نوشته عبارت از مقالاتی است که گاهی درجرایدی مانند ***حبل‌المتین*** یومیهٔ شمارهٔ ۱۷۹ مورخهٔ ۱۷ شوال ۱۳۲۵ هجری درج شده است. مقاله‌ای نیز در شمارهٔ ۲۱ روزنامه دورهٔ قدیم ***کاوه*** راجع به اوضاع ژاندارمری نوشته است. سواد دو مقالهٔ دیگر هم در میان اوراق و نوشتجات آن مرحوم موجود است، ولی نمی‌توان گفت که حتماً در روزنامه چاپ شده است یا نه. **به نقل از *شرح حال کلنل محمدتقی‌خان پسیان***، به قلم چند نفر از دوستان و هواخواهان آن مرحوم، چاپ دوم، (تهران ۱۳۵۶)، ص ۶۳ و بعد.

۲. احمد قوام (قوام‌السلطنه) در حدود ۳ سال و اندی والی ایالت خراسان بود و در این مدت تقریباً نفوذ خود

←

را به تهران فرستاد. هنگامی که پس از سقوط دولت سید ضیاءکابینه‌اش زیر نظر قوام‌السلطنه روی کار آمد، محمدتقی‌خان این دولت را به رسمیت نشناخت.[۱] محمدتقی‌عملاً ادارهٔ امور خراسان را به دست گرفت،[۲] در این هنگام «کمیتهٔ ملی» با او

← را در آن ایالت برقرار کرده بود. حتی در موقع تشکیل کابینهٔ جدید (کابینهٔ سیدضیاءالدین) نیز همین طور پایگاه خود را حفظ و علی‌الظاهر روابط حسنهٔ میان او و رئیس‌الوزراء برقرار بود، تا اینکه از خراسان به سیدضیاءالدین خبر رسیدکه والی خراسان با یکی از سرکردگان به نام زبردست‌خان که دارای قوای مسلح غیرنظامی (در حدود ۷۰۰ یا ۸۰۰ سوار) بود در صدد طرح نقشه علیه نفوذ و قدرت کابینه است. این خبر، سیدضیاءالدین را به هراس انداخت و کاملاً نسبت به والی خراسان سوءظن پیدا کرد. لذا در صدد بر آمد که هر چه زودتر برای دستگیری والی ایالت خراسان تدابیری اتخاذ و اقدامات مؤثری بنماید که در عین حال هم اشکالی تولید نشود و هم باعدم موفقیت مواجه نگردد. کلنل تقی خان، والی خراسان را به دستور سیدضیاءالدین دستگیر کرد. پس از دستگیری قوام‌السلطنه، او را در ادارهٔ ژاندارمری توقیف کردند. مدت ۱۰ روز قوام در مشهد توقیف بود، تا دستور حرکت او به تهران از مرکز رسید و او را با کالسکه در حالی که مبتلا به مالاریا و تب بود به تهران حرکت دادند. (رجوع کنید به: حسین مکی، ***تاریخ بیست ساله***، ج ۱، ص ۳۲۰-۳۱۹)؛ همچنین ملک‌الشعرای بهار: ***تاریخ مختصر احزاب سیاسی ایران، انقراض قاجاریه***، ج ۱، چاپ سوم، (تهران، حبیبی، ۱۳۵۷)، ص ۱۶۲-۱۴۰.

۱. بعد از رفتن سید ضیاءالدین و قبل از وصول خبر ریاست وزرایی قوام به خراسان تلگرافی از تهران به مشهد رسید. میرزا صدرا ملقب به نجدالسلطنه نایب‌الایاله شد و کلنل به سمت ریاست قوای تأمینه و قشون نامزد گردید. این خبر به کلنل که تا آن روز از طرف سیدضیاءالدین نایب‌الایاله و فرماندهٔ قوای خراسان شناخته شده بود، رسید و او با عصبانیت رئیس تلگراف‌خانه و نجدالسلطنه را توقیف کرد. بعد از این عمل وی جمعی از اعیان و علماء و تجّار شهر را به دارالایاله دعوت می‌کند و برای مدعوین نطقی ایراد می‌کند؛ که مفادش چنین بود: «من به خراسان خدمت کرده‌ام و من مردی خدمتگزار دولتم و اگر یک روز قوام‌السلطنه را توقیف کردم به امر دولت مرکزی بوده است، حتی به من امر شد که او را تلف کنم، ولی من این امر را اطاعت نکردم، اما شنیده می‌شود که دولت به قوام السلطنه واگذار شده است و من سوءظن دارم که مبادا احساسات ایشان داعی انتقام شود، و طرز رفتاری که هم اکنون با من شد و بدون اینکه به خود من تلگراف کنند و تکلیف مرا معین بنمایند بدون هیچ اعتنایی مرا از کار منفصل و دیگری را به جای من تعیین کرده‌اند. این سوءظن مرا تأئید می‌کند. من ناچار خواهم بود با قوایی که در تحت اطاعت دارم مقاومت نمایم. اکنون آقایان را از قضایا آگاه کردم، باقی خود دانید.» (به نقل از بهار: ***تاریخ مختصر احزاب سیاسی ایران***، ج ۱، ص ۱۴۴ و بعد).

۲. در همان شب کمیسیونی ۶ نفری از میان جمعیت برگزیده شد که عدهٔ اعضای آن، این‌ها بودند: ۱ـ حاج فاضل مجتهد، ۲ـ میرزامرتضی قلی خان، ۳ـ حاج شیخ محمد کاظم تاجر، ۴ـ سردار نصرت (امیر تیمور کلالی)، ۵ـ حاج حسین آقاملک، ۶ـ شیخ حسن پائین خیابانی. این عده همان شب به تلگراف‌خانه رفتند و موضوع اظهارات کلنل محمدتقی‌خان را با دربار توسط تلگراف در میان نهادند و شرایطی که کلنل آن‌ها را شرط موافقت و اطاعت قرارداده بود به اطلاع شاه رسانیدند و شرایط به قرار ذیل بود. ۱ـ بودجهٔ ژاندارمری ←

همکاری داشت. او اقدامات رضاخان دربارهٔ تجدیدسازمان ژاندارمری والحاق آن به بریگارد قزاق را رد کرد. خواسته‌های سیاسی کلنل و هواخواهانش به قرار زیر بود: آزادی ایران از زیریوغ انگلیسی‌های زورگو «آریستوکرات‌های پوسیدهٔ» ایرانی، برقراری قانونی اساسی تازه و تشکیل یک دولت دموکرات در تهران. علاوه بر این، اینان خواهان برخی رفرم‌ها، پیشرفت آموزش،ایجاد بیمارستان‌ها و غیره بودند. کلنل پسیان پیکاری را علیه دست نشاندگان انگلیس در خراسان آغاز کرد و فرمان بازداشت آن‌ها را داد. کلنل و هواخواهانش خواسته‌هایی را مبنی بر اصلاحات کشاورزی و روستایی به میان نیاوردند، اما در برخی موارد مالکان مرتجع را بازداشت کردند. دهقانانی را که از انجام وظایف تحمیلی فئودال‌ها و پرداخت مالیات خودداری می‌کردند، تحت پیگرد قرار نمی‌دادند. در پی انجام یورش علیه جاسوسان انگلیسی و دولت ارتجاعی قوام‌السلطنه در خراسان، طغیان و جنبش مردمی دهقانان آغاز شد. اینان دام‌های اربابی و خواربار موجود انبارها و همچنین مراکز اربابی را تصرف کردند.

خان‌های بلند پایه خراسان به وسیلهٔ چریک‌های مسلح زیر فرمانشان، به تحریک قوام‌السلطنه علیه محمدتقی‌خان به پا خاستند. در پائیز ۱۳۰۰ ش/۱۹۲۱ م نیروهای نظامی هم از تهران به خراسان گسیل گردید. در آغاز مهرماه/اکتبر محمدتقی‌خان ضمن برخورد با کردهای قوچان کشته شد. پس از کشته شدن او، هم‌رزمش ماژور اسماعیل خان بهادر، می‌خواست جنبش را دنبال کند. اما افسرانی که با کنسولگری انگلستان در مشهد تماس داشتند و نقش فعالی را در سرکوبی این جنبش ایفا کردند، بهادر را دستگیر و او را به تهران فرستادند. در اوایل آبان ماه/ نوامبر ارتش دولتی وارد مشهد شد.

← خراسان مطابق آنچه فعلاً هست باقی بماند و نقصانی در آن روی ندهد. ۲ـ درجات افسران ژاندارم مطابق آنچه پیش‌بینی گردیده و درکابینهٔ قبل به تصویب رسیده است، اعطا شود. ۳ـ اسب و اسلحهٔ شخصی قوام‌السلطنه که به ژاندارمری تعلق گرفته داغ ژاندارمری خورده‌اند،متعلق به این اداره می‌باشد، مسترد گردد. ۴ـ دولت به کلنل محمدتقی‌خان، دو سال مرخصی با استفاده از حقوق بدهد که در فرنگستان نواقص تحصیلات خویش را تکمیل کند. ۵ـ یک اسکورت ژاندارم، کلنل را تا سرحد مشایعت نماید و خرده ریزهای دیگر که به یاد آقای امیرتیمور نمانده. (بهار: ***تاریخ مختصر احزاب سیاسی***، ج ۱، ص ۱۴۵ و بعد).

۶. حرکت ابوالقاسم لاهوتی

در دههٔ دوم قرن بیستم میلادی برکناری افسران آزادی خواه و تجدید سازمان ارتش ایران که توسط رضاخان انجام گرفت، مایهٔ نارضایتی و مخالفت در ارتش شد. واحدهایی از ارتش هواداران خیابانی و اعضای حزب دمکرات آذربایجان به رهبری لاهوتی شکل گرفت.

ابوالقاسم لاهوتی در ۱۳۰۵ ق در کرمانشاه به دنیا آمد. پدرش الهامی، پیشینهٔ کفشدوزی داشت و پدر و پسر هر دو شاعر آزادی خواه بودند. لاهوتی در خانهٔ پدر با محیط ادبی کرمانشاه آشنایی یافت و چون بضاعت مالی پدر کفاف تربیت عمیق او را نمی‌داد، به کمک مالی یکی از دوستان خانواده برای تکمیل تحصیلات به تهران آمد. وی در آن هنگام ۱۶ سال داشت و در سال بعد نخستین غزل او، که لحن سلحشوری و آزادی‌خواه داشت، در روزنامهٔ «حبل‌المتین» کلکته انتشار یافت و تا حدی باعث شهرت افتخار شاعر جوان گردید.

وی بعد از افتتاح مجلس دوم و استخدام «ژنرال یالماس» به خدمت ادارهٔ ژاندارمری در آمد. در ۱۳۳۰ ق/۱۹۱۲ م که ناصرالملک، دموکرات‌ها و جمعی از اعتدالیون آزادی خواه را به قم تبعید کرد بود، نارضایتی شدید بین آزادی‌خواهان، خاصّه افراد ژاندارمری بر ضد دولت پیدا شد.

در همین زمان بعضی از افسران ژاندارمری بر ضد دولت مرکزی قیام کردند. لاهوتی رئیس قسمت قم بود و میانه‌اش با سوئدی به هم خورد و غیاباً محکوم به اعدام گردید. وی قبل از بازداشت به ترکیه گریخت و در مهاجرت به دیگرایرانیان پیوست. بعدها با شروع جنگ بین المللی اول جزو هیأت آلمانی به کرمانشاهان آمد، اما پس از شکست متفقین مجدداً مدتی را در ترکیه گذراند. بعدها بالاخره واردتبریز شد و مورد توجه و وساطت حاج مخبرالسلطنه قرار گرفت و با همان درجهٔ یاوری منصوب شد. اما به زودی موقعیت دگرگون شد و طی نبردی اختلاف نظرها قوت گرفت. روزنامهٔ ستارهٔ ایران این نبرد را چنین توصیف می‌کند: «پس از تشکیل مرکز کمیته و ستاد در میدان قریهٔ شرفخانه، ماژور محمودخان فولادی و آجودانش بازداشت شدند. صفوف ارتش از ژاندارم‌های سابق از شرفخانه حرکت کردند. در آنجا بین آن‌ها و قزاق‌ها نبرد در گرفت.

قشون قزاق پس از چند ساعت نبرد شهر را ترک و به سوی باغ شمل در شمال تبریز عقب نشینی کرد.»[۱] قیام کنندگان ادارات دولتی عالی قاپو، تلگراف خانه و پست خانه را اشغال کردند. قیام کنندگان خواستار ایجاد دموکراسی، اخراج انگلیسی‌ها از کشور، تجدید سازمان دستگاه‌های دولتی و تغییر رضاخان وزیر جنگ بودند.

در اواخر دی ۱۳۰۱ شمسی / سوم فوریهٔ ۱۹۲۲ با حضور بسیاری از اعضای حزب دموکرات کمیته‌ای در تبریز تشکیل شد. جلال الملک که به طور موقت، به جای مخبرالسلطنه به تهران احضار شده بود و فرمانداری ولایت را در دست داشت، ریاست این کمیته را به عهده گرفت.

این کمیته، میانجی میان قیام کنندگان و دولت بود. دولت که در لحظات آغاز این حرکت، غافلگیر شده بود حاضر به برآوردن پاره‌ای از خواسته‌های قیام کنندگان بود، لیکن لاهوتی و یارانش نتوانستند چارچوب جنبش را توسعه دهند و آن را در سراسر ایالت گسترش دهند.

قشون قزاق به دستور رضاخان وزیر جنگ برای سرکوب جنبش فرستاده شد. در هشتم فوریهٔ ۱۹۲۲ قشون قزاق تبریز را محاصره کرد. افراد قیام کنندگان، به مدت ۱۰ ساعت پایداری سختی از خود نشان دادند، اما نتوانستند به خوبی از شهر دفاع کنند.[۲] لاهوتی و گروه کوچکی از همفکرانش موفق به نجات خود شدند و به اتحاد جماهیر شوروی گریختند.[۳]

۷. حرکت‌های ضد رهبران مذهبی

در دوران قاجارحرکت‌های مذهبی و سیاسی چندی آغاز شد. انگیزهٔ این حرکت‌ها همواره مورد تهدید قراردادن و یا تضعیف پایه و موقعیّت اجتماعی علمای شیعه درمقابل حمایت آنان از مبارزات مردم ایران علیه حکومت قاجار بود.

بعضی از آن‌ها با استفاده از رنگ مذهبی، اما به صورت بدعتی جدید علیه مذهب

---

۱. ***ستارهٔ ایران***، سال ۱۹۲۲، شماره ۱۲۸. ۲. همان روزنامه.

۳. برای اطلاع بیشتر می‌توان از منابع زیر استفاده کرد: ملک‌الشعرای بهار: ***تاریخ مختصر احزاب سیاسی ایران***، ج ۱ (تهران، جیبی ـ امیرکبیر، ۱۳۲۱). حسین مکی: ***تاریخ بیست سالهٔ ایران***، ج ۲.

رسمی شیعهٔ دوازده امامی بروز کردند. اکنون به ذکر چند حرکت پرداخته می‌شود، با یادآوری این نکتهٔ مهم که باورهای این حرکت‌ها، مانند اندیشهٔ حلول و تناسخ و دیگر عقاید آن‌ها هرگز مورد تأیید علمای اهل تشیع نبوده است. در اینجا فقط به روند تاریخی آن‌ها اشاره می‌شود.

* شیخیه (شیخی‌ها)

پایه‌گذار این مکتب، احمد بن زین‌الدین ابراهیم بن صفربن ابراهیم بن داغر بن رمضان بن راشدبن دهیم بن شمروخ آل صفر معروف به شیخ اوحد (۱۲۴۲-۱۱۶۷ ق/ ۱۸۲۶-۱۷۵۳ م) بوده است. او اهل احساء بحرین بود و در نجف تحصیل کرد. توقف شیخ در اماکن مقدسهٔ عراق، نجف و کربلا بیست سال طول کشید. در سال ۱۲۰۹ ق/۹۵-۱۷۹۴ م وبای شدید به اقامت وی خاتمه داد و شیخ به کشور خود بازگشت و بعداً در سال ۱۲۱۲ ق/ ۱۷۹۷ م پس از مدتی، کمتر از چهارسال، به قصد زیارت مجدد، دوباره بدانجا رفت. وی هفت سال را به آمد و رفت به حوالی بصره گذارند و زود بزود و به کرّات محل اقامت خود را تغییر می‌داد تا از معاشرت بامردمی که شهرت روزافزونش آن‌ها را به گرد وی می‌کشانید، فرار کند. شیخ در سال ۱۲۲۱ ق/۱۸۰۶ م تصمیم می‌گیرد که به قصد زیارت حرم امام هشتم حضرت رضا (ع) به مشهد برود. این سفر منجر به یک اقامت اولیهٔ ده ساله می‌شود. سپس وی در سال ۱۲۲۲ ق/۱۸۰۷ م دست به یک رشته مسافرت در شهرهای ایران زد و کم کم شهرت یافت. وی به علت دو سفر خود به ایران برای زیارت امام رضا (ع) در خراسان، توجه عدهٔ فراوانی را به خویش جلب کرد و حتی فتحعلی شاه قاجار اصرار فراوانی داشت که وی به تهران بیاید. شیخ احسائی از این کار استنکاف ورزید و شاه مجدداً نامه‌ای نوشت:

...که اگر شما به تهران نیائید من به صوب یزد سفر خواهم کرد و اقتضای مقام و سلطنت لازمه‌اش آنست که ده هزار نفر سرباز در معیت ما حرکت کند و از جهت تغذیه افراد و علوفهٔ اسبان، یزد در مضیقه خواهد بود و گناه این عمل بر شما وارد است.[1]

---

۱. متن کاغذ فتحعلی شاه از روی کشکول آقاسید حسین یزدی نقل شده است (ص ۲۰۹)، به علاوه رساله‌ایی از ←

شیخ به تهران رفت و بعدها نیز به قزوین عزیمت کرد. ملامحمد تقی برغانی که عالم اول و اعلم علمای این شهر بود، شیخ را تکفیر کرد و احسائی برای فرونشاندن هیاهو بار سفر بست و به سوی مشهد حرکت کرد. یاران برغانی تکفیر شیخ را در بلاد و امصار شهرت دادند.[۱]

پس از این حادثه، شیخ احمد یک سال دیگر هم در ایران (کرمانشاه) گذراند و بعد عازم کربلا شد. در این هنگام است که ملابرغانی با کسانی از فقهای عراق، که می‌توانست امیدوار باشد و آن‌ها را باخود همداستان کند، تماس گرفت. شیخ احمد تصمیم گرفت با خانواده‌اش به مکه رفته وکناره‌گیری کند که درنزدیکی مدینه دچار تب شدیدی شدو یکشنبه ۲۱ ذی‌القعدهٔ ۱۲۴۱ ق / ۱۸۲۶ م درگذشت. شیخیه نفوذ و پیروان چنان فراوانی یافت که در کرمان ظفرالسلطنه حاکم آن استان را بر آن داشت که حاجی میرزا محمدرضا مجتهد کرمانی را در برابر عموم فلک کند. این مجتهد کرمانی فردی مهّم و محبوب بود و تنبیه بدنی او در برابر عموم، سخت مردم کرمان را خشمناک کرد و این ناراحتی عمومی سبب عزل حاکم گردید.

اصول و عقاید شیخیه

ارکان اربعهٔ اصول عقاید شیخیه عبارت است از توحید، معرفت پیغمبر (ص)، معرفت امام و معرفت شیعیان و تولّی و تبرّی. دربارهٔ توحید عقیدهٔ این فرقه این است که «خدای عزّوجل ذاتی است یگانه بی‌همتا و یگانگی او به ادراک خلق نمی‌آید وکنه او بر ما مجهول است (لاتدرکه الابصار و هو یدرک الابصار)[۲] اما صفات کمالیه که در خدا اثبات می‌شود عین ذات است، شریکی برای خدا نیست و متصرفی غیر از او نیست.»[۳]

← شیخ احمد موجود است که به ثبت فتحعلی شاه تألیف شده است، (***رسالهٔ خاقانیه***، ج ۲، ص ۳۱)، در این رساله شیخ به پنج سؤال حکمتی که از طرف شاه مطرح شده است، جواب می‌دهد. عین رساله در ***جوامع‌الکلام*** طبع و نشر شده است (به نقل از هانری کربن: ***مکتب شیخی***، ترجمهٔ بهمن بهمنیار (تهران، تابان، ۱۳۴۶)، ص ۲۹.

۱. شیخ جعفر برغانی پسر ملا برغانی که از رویهٔ پدرش خیلی رنج برده بود، بعداً سالیان متمادی در کرمان در دوستی و یگانگی با شیخیه به سر برد. بر طبق گواهی و شهادتش، پدرش در اواخر عمرش از تکفیر نادم شده بود (هانری کربن: ***مکتب شیخی***، ص ۲۳).

۲. ***قرآن کریم***، سورهٔ انعام، آیه ۱۰۳.

۳. حاج ابوالقاسم ابراهیمی: ***رسالهٔ فلسفیه***، ص ۶۲-۵۸.

اما در این مکتب، امام‌شناسی و درک معرفت امام بر این محور دور می‌زند که چهارده معصوم به هیأت خود عالم امکان را پرکرده‌اند و در حَیّزی از هستی وجود دارند که از لحاظ وجودی و حقیقت وجود بر ظهور مجازی اشخاصشان در این دنیا مقدم است. انفاس طیبهٔ چهارده معصوم به منزلهٔ ظهور اولیه و تجلیات ازلیه هستند که پدید آمده‌اند و اسماء و صفات الهی هستند.[۱]

دوازده نفر ائمهٔ معصومین (ع) حجج خداوند و جانشینان پیغمبر (ص) و بهترین خلق بعد از پیغمبر اکرم و معزّ من الطاعه و معصومند و امروز هم امام زمان (ع) در پس پردهٔ غیبت و حجة خداست.[۲]

اما مسائل خاصی که باید در این مکتب مورد توجه قرارگیرد از این قرار است:

«مسأله معاد»: شیخیه به معاد جسمانی قائل نیستند، بلکه پس از انحلال بدن، عنصری از انسان باقی می‌ماند و آن جسم لطیفی است که نام «هور قلیائی»[۳] دارد.

شیخ احمد احسائی می‌گوید:

انسان را دو جسم جسد است، اما جسد اول مرکب از عنصر زمانیه است و این جسد مانند جامه‌ای است که انسان آن را می‌پوشد و از تن بیرون می‌آورد. آن را نه لذتی است و نه الهی، نه اطاعتی و نه معصیتی... اما جسد دوم، جسد باقی است و آن طینتی است که (انسان) از آن آفریده شده و درگور او باقی می‌ماند. و آنگاه اعراض مسمی به جسد عنصری زایل گردد، دیدگان حسی آن را نبینند، از این رو، چو جسد پوشیده و محو گردد، چیزی یافته نشود، چنان که بعضی گفته‌اند که جسد معدوم شود و چنین نیست، بلکه آن در قبر خویش است، اما دیدگان مردم دنیا به علت کثافتی که در ابصار است، آن را ننگرند....[۴]

«مسأله اجتهاد و تقلید»: چنان که می‌دانیم ادلهٔ احکام نزد علمای اصولی چهار چیز است: کتاب (قرآن)، سنت، عقل واجماع، و علمای اخباری کتاب و سنت را ملاک عمل می‌دانند و به اجماع و عقل توجه نمی‌کنند. وضع شیخیه در این مسأله نه اصولی است که

---

۱. هانری کربن: **مکتب شیخی**، ص ۸۸. ۲. حاج ابوالقاسم ابراهیم: **رسالهٔ فلسفیه**، ص ۷۳.

۳. قالب مثالی یا جسم مثالی «هور قلیا» از جملهٔ «هبل قرنیثم» از عبری مأخوذ گردیده است «هبل» به معنای هوا گرم و بخار و «قرنیثم»، معنی درخشش و شعاع ومکلا به مفهوم تشعشع بخار است (**فرهنگ فارسی معین**، ج ۶).

۴. **شرح الزیاره**، ص ۳۶۶-۳۶۵.

بر پایهٔ ادلهٔ عقلیه و مبانی موضوعه متکی باشدو نه اجباری که عیناً لفظ و ظاهر کلمات را بگیرند، (همان طور که حکمت الهی شیخی هم نه حکمت ملاصدراست و نه حکمت نظری و شهودی صوفی). آنان می‌گویند تقلید را نمی‌توان به معنای مشهور کلمه و بر طبق عمل جاری بگیریم، بلکه تقلید نیست مگر از امام معصوم و خبر امام مبین معانی خفیه اسرار کتاب است و یک فتوا با یک خبر و روایت فرق ندارد و در حقیقت فتوا، ترجمهٔ خبر و شرح و بسط آن و رسیدگی به عمق آن است.[1]

«رکن رابع»: مقصود از رکن رابع همان تولّی و تبرّی است که همهٔ علمای متقدمین و متأخرین فرموده‌اند و واجب دانسته و منظور شخص معیّنی نیست، بلکه مراد تولاّی همهٔ دوستان آل محمد است و برائت از همهٔ دشمنان ایشان. عده‌ای از علمای متقدمین نه همهٔ ایشان ولایت و برائت را از فروع شمرده‌اند و عدهٔ دیگر از علمای متقدمین و مشایخ ما جزو اصول دین شمرده‌اند و اما اینکه مراد ما از رکن رابع شخص معیّنی است، تهمتی است که به ما بسته‌اند.[2]

به عقیدهٔ شیخیه اشخاصی هستند که از لحاظ معنویت از دیگران کامل‌تر و به خدا نزدیک‌ترند. قرآن آنان را اصحاب‌الیمین، سابقون و مقربون می‌خواند. از زمان ائـمه تـا کنون چنین افرادی بوده و هستند. آنچه که اسم رکن خوانده می‌شود شـامل هـمهٔ ایـن اولیاست که پنهان از انظار یکی پس از دیگری می‌آیند و مخفی هستند و نمی‌توانند خود را آشکار سازند، بنابراین منظور شناختن نوعی این افراد کامله است و مـعرفت دسـته جمعی و نوعی وجود ایشان.

علل نامگذاری شیخیه

شیخیه پیروان عقاید شیخ احمد بن زین الدین احسائی هستند و چون بنا به اصطلاح خود آنان از (شیخ مرحوم) تبعیت می‌کنند، بنابراین به شیخیه معروف شـده‌انـد. شـیخ احمداحسائی از لحاظ رعایت احترام در موقع زیارت سیدالشهداء (ع) و گویا سایر ائمه نیز همیشه در پائین پا می‌ایستاد و آداب و زیارت رابجا می‌آورد و به خود اجازه نمی‌داد که در بالای سر بایستد. طرفداران شیخیه نیز همین عمل را انجام مـی‌دهند ولی سـایر

---

۱. هانری کربن: **مکتب شیخی**، ص ۷۱-۶۹.

۲. حاج ابوالقاسم ابراهیمی: **رسالهٔ فلسفیه**، ص ۱۸۳.

فرقه‌های اسلامی زیاد به این موضوع اهمیت نمی‌دهند و از هر چهار طرف آداب زیارت را بجای می‌آوردند و در بالای سر هم می‌ایستند. بنابراین شیخیه سایرین را «بالاسری» می‌گویند و مخالفین شیخیه آنان را «پائین سری» می‌نامیدند.[۱] ابوالقاسم‌خان ابراهیم «سرکار آقا» در کتاب «فهرست مرحوم شیخ احمد احسائی و سایر مشایخ عظام اعلی» چنین می‌نویسد:

ما هستیم ،که ما را شیخی می‌نامند و پیروان شیخ هستیم زیرا در اصول عقاید شیخ روایت تام و تمام حکایت کامل و خالص تشیع را باکلیّهٔ آنچه در قوه دارد و جمیع آنچه راکه ایجاب می‌کند یافته‌ایم.[۲]

وی می‌افزاید:

این اسم را به ما داده‌اند، وما آن را انتخاب نکرده‌ایم. اما این اسم را به مانند یک عنوان افتخارآمیز گرانبها از بین کلیهٔ عناوین می‌پذیریم، زیرا از لحاظ مفهوم معنای واقعی، برای ما عنوان و باکلمهٔ مسلمان یکی و برابر است، و نیز از این اسم به خود می‌بالیم، زیرا ما را به سبب بستگی ما با شیخ بزرگوارمان از دیگران متمایز و مشخص می‌سازد؛ و باز اتفاق می‌افتد که ما را به مانند اقلیت‌ها می‌خوانند. از این نسبت و خصوصیت هم نیز به خود می‌بالیم، زیرا در زمان خود ائمهٔ اطهار هم، اصحاب و دوستانشان، جز اقلیتی نبودند.[۳]

این فرقه را به مناسبت تبعیت از حاج محمد کریم‌خان کرمانی، «حاج کریم خانی» نیز می‌گویند و گاهی هم پیروان حاج محمدکریم‌خان را «رکنّیه» می‌نامند. زمانی شیخیه در اثر دانش پایه‌گذارش شیخ احمد احسائی و کوشش و فعالیت فوق العاده حاج سید کاظم رشتی شاگرد و جانشین وی، نفوذ فوق العاده‌ای یافته بود. در رسالهٔ مجدیه در این زمینه چنین آمده است:[۴]

مذهب شیخیه که از مستحدثات تشیع است و این اوقات یک علت مزمنی شده و به جسد دولت و ملت ایران حلول کرده و قوای ملت را مثل مزاج دولت

---

۱. نورالدین چهاردهی: **از احساء تا کرمان**، دربارهٔ عقاید و آداب و مراسم مذهبی شیخیه، (تهران، گوتنبرگ، بی‌تا)، ص ۸۵ و ۸۷.

۲. هانری کربن: **مکتب شیخی**، ص ۳۸.

۳. همان کتاب، ص ۲۳.

۴. **رسالهٔ مجدیه**، با تصحیح و مقدمه و توضیحات فضل‌الله کرمانی، (تهران، اقبال، ۱۳۵۸)، ص ۲۷ و بعد.

علیل نموده است. پیشوایان ملت و پیشکاران دولت را مشغولیت خاطر از علاج این علت نیز قاصر کرده است. عنقریب ولیعهد دولت ایران را ـ تشریفات اندرونی و بیرونی و از منسوبات امّی او که امت معتبری شده‌اند ـ یکی شیخی مقتدر خواهد کرد و او را عصبیت این مذهب به عملی وا می‌دارد که از حوصلهٔ دولت و ملت خارج باشد. الحق از برای دولت بزرگ ننگی است، ولیعهدی تعیین کند که مردود ملت باشد.

این اظهارات مجدالملک دریک رسالهٔ طنزآمیز و انتقادی دربارهٔ اوضاع زمان خود، حاکی از گسترش آموزش شیخیان است که محافل دولت و دربار و حتی ولیعهد را به خود جلب کرده بوده است.

*** بابیه**

پس از مرگ شیخ احسائی، حاج سید کاظم رشتی به ریاست این فرقه برگزیده شد که از ایران به کربلا رفت، زیرا احتمال واکنش روزافزون روحانیان شیعی را درک کرد و به پشتیبانی پادشاه تازه، امیدوار نبود. به رغم رفتن شیخ از ایران، فعال‌ترین اعضای فرقه، همچنان ایرانی‌ها بودند. علی محمد، ملاحسین بشرویه، ملامحمد علی بارفروشی، ملایوسف اردبیلی،ملامحمد ممقانی، ملاحسن گوهر،کریم‌خان کرمانی و دیگران که بیشترشان از رهبران برجسته جنبش بابیان شدند، جزو شاگردان شیخ کاظم بودند. گروهی گرد حاجی کریم‌خان کرمانی و دسته‌ای پیرامون میرزا شفیع تبریزی راگرفتند و در این میان سید علی محمد شیرازی نیز که یکی از شاگردان سید کاظم رشتی بود، ادعا کرد که واسطهٔ بین امام و شیعیان است.

علی محمد، که چندی سخنرانی‌های شیخ کاظم رشتی را شنیده بود، در سال ۱۲۵۶ ق/ ۱۸۴۰ م به شیراز بازگشت. در آنجا گروه کوچکی از هم اندیشان ـ شیخی‌ها ـ گرد او راگرفتند و پس از مرگ شیخ کاظم، شیخی‌ها (به پیشنهاد ملاحسین بشرویه) علی محمد را به مرشدی، راهبری و ریاست فرقهٔ خویش برگزیدند. بخشی از شیخی‌ها، گزینش سید علی محمد را نپذیرفتند و ملاحسن گوهر و کریم‌خان کرمانی را به راهبری خویش برگزیدند.

مرشد جدید در شیراز ماند. از نایبانی راکه شیخ کاظم برای ولایت‌ها تعیین کرده بود

مانند ملاحسین بشرویه (عراق عجم)، ملایوسف اردبیلی (آذربایجان)، حاجی محمد علی بارفروشی (مازندران)، آقامحمد علی (آذربایجان)، و دیگران را که پیروان وفادار شیخیه و هوادار علی محمد بودند، ابقا کرد.

میرزا سید علی محمد باب پسر سید محمدرضا بزاز شیرازی در اول محرم ۱۲۳۶ (۹ اکتبر ۱۸۲۰) متولد و در ۲۷ شعبان ۱۲۶۶ (۹ ژوئیه ۱۸۵۰) اعدام شد. وی نخست در بوشهر مانند پدر به سوداگری مشغول بود و سپس برای زیارت و شاید تحصیل علوم روحانی، به کربلا و نجف رفت و از پیروان شیخ احسائی و بعدها جانشین سید کاظم رشتی شد و به شیراز آمد و دعوی بابیّت آشکار ساخت و گفت اینک که هزار سال از غیبت امام می‌گذرد، وی واسطهٔ بین او و مؤمنین است. بعدها خود را «قائم موعود» و «مهدی منتظر» خواند و مدعی پیغمبری شد.[1]

باب کوشیده است تا مذهب خویش را با مقتضای روزگار و مذاق زمانه سازگار سازد و حتی از ضرورت بسط پست و تلگراف ویکسان کردن پول و ایجاد طرق و تأسیس مطابع سخن گفته است.

برای توجیه رسالت خود، باب مدعی شد که تاریخ را ادواری است و در هر دوری پیغمبری می‌آید و قوانین و شرایع تازه‌ای می‌آورد و قوانین و شرایع کهن را منسوخ می‌سازد. آموختن فقه و فلسفه را منع کرد. آداب و نماز و قبله و دیگر مناسک دینی را دگرگون ساخت. عیدنوروز را به عنوان عید مذهبی پذیرفت. پرستش خورشید را در روز نماز جمعه توصیه کرد. به گفتهٔ او پاسداران قوانین و شرایع منشاء ستم‌ها و لذا همهٔ رنج‌ها بودند. باب می‌انگاشت که بابیان به زودی در پنج ولایت ایران که ارض اقدس است (یعنی آذربایجان ـ عراق عجم ـ خراسان ـ فارس ـ مازندران) به کمک کتاب مقدس خود «بیان» بر کافران غلبه کنند و آن‌ها خارجیان را از عرصهٔ مقدس برانند. علت آنکه باب به ویژه به قیام در این بخش‌های پنج گانه امید داشت، گویا داشتن پیروان در خور اعتمادی بود که در این نواحی داشت. باب آثار متعددی دارد مانند «تفسیر سورهٔ

---

۱. رجوع کنید به کینیارد الگورکی: ***پیدایش مذهب باب و بهائی در ایران***، ترجمهٔ حاجی فتح‌الله مفتون یزدی، (بی‌جا، بی‌تا)؛ ج.م.ت: ***محاکمه وبررسی در تاریخ و عقاید و احکام باب و بهاء***، (تهران، ۱۳۴۴)؛ کنت دوگوبینو: ***مذاهب و فلسفه در آسیای وسطی***، ترجمهٔ محسن فرامرز، (بی‌جا، بی‌تا).

یوسف» که به «قیوم‌الاسماء» موسوم است و «صحیفهٔ بین‌الحرمین» و «کتاب‌الروح» و «خصائل سبعه». وی همچنین مؤلف الواحی بود که به رجال و سلاطین نوشته است و سپس کتاب مقدسی آورده است که «بیان» نام دارد.

عقاید بابیه

اگر عقاید باب که وی در «بیان» آن را گاه به عربی و گاه به فارسی توضیح داده است، خلاصه شود، حاصل چنین است: ذات خداوند که همه چیز را می‌داند و می‌شناسد از حیّز ادراک ما خارج است و تنها «مشیت» است که منبع یا نقطهٔ «ظهور» قرار می‌گیرد. مسألهٔ «ظهور» در نزد باب اهمیت فراوان دارد.

باب ادواری درتاریخ معتقد است بدین معنی که ظهورات مشیّت اولیهٔ الهی، طی تاریخ چند بار رخ داده و هر ظهور بعدی اشّد و اشرف از ظهور قبل است. موافق این ظهورات است که تاریخ را می‌توان به دوره‌هائی تقسیم کرد. نطفهٔ آدم طی این ظهورات رشد می‌یابد. به عقیدهٔ باب اکنون ۱۲ هزار سال از دورهٔ آدم می‌گذرد و چون هر هزار سال از این دوره برابر است با یک سال،لذا از نمو و رشد ظهورات دوازده سال می‌گذرد و طی این دوازده سال دوران موسی و عیسی و محمد (منظور حضرت محمد (ص) است) از پی هم در آمده و سرانجام نوبت به خود باب رسیده است. حضرت محمد (ص) را باب «نقطهٔ فرقان» و خود را «نقطهٔ بیان» می‌داند. در نقطهٔ بیان نوبت به سید علی محمد باب که به علت بودن هفت در نامش به خود «ذات حروف سبع» نام داده، رسیده است.[۱]

---

۱. اعداد سه و چهار و هفت و دوازده و هفتاد از قدیم‌الایام بعضی به فال نیک و قلیلی به فال بد گرفته می‌شد. چنان که اکنون عدد سیزده به نحوست معروف است. در میان بابیه فقط «هفت اسم» است برای هفت روز هفته که در ماه تکرار می‌شود می‌گویند کلام الهی: بسم الله الرحمن الرحیم (سوره النمل، قرآن کریم) ۱۹ حرف دارد.اما خود آن‌ها این کلام الهی و آسمانی را به «بسم الله المنع الاقدس» تغییر داده‌اند و گویند این ۱۹ حرف است. حتی گویند نام پنج تن «الله، محمد، علی، فاطمه، حسن و حسین» نیز ۱۹ حرف است به همین سبب و روی این توهّم که ۱۹ راخاصیتی است، «باب» تقسیمات تاریخی و گاه شماری را بر عدد نوزده گذارده و مثلاً می‌نویسد: واحد اول را پیدایش باب، واحد مساویست با ۱۹ سال و به علاوهٔ «الف»، «ح» و «د» برابر است با ۶+۱+۸+۴ یعنی ۱۹، سال بعد از سال ۱۲۶۰ که باب ادعا کرده (۱۲۶۰+۱۹). درتعداد مریدان هم باز مبنای حساب «واحد» است. واحد اول بابیه عبارت است از خود سید با هیجده نفر

←

در مورد اینکه چرا ظهور تازه‌ای لازم می‌آید، باب معتقد است که هر ظهوری در حکم کاشتن درختی است که وقتی به حد کمال رسید به ناچار باید ظهور تازه‌ای رخ دهد. موافق محاسبه‌ای که از آن یادشد، باب در ۱۲ سالگی یعنی ۱۲ هزار سال پس از آدم آمده است و باب پیش‌بینی می‌کند که «من یظهره الله» (کسی که خدا آشکارش خواهد ساخت) بعدی باید در ۱۴ سالگی بیاید. در هر ظهوری نطفهٔ آدم به رشد و قوت تازه‌ای می‌رسید و «من یظهر الهی» که می‌آید حقایق دین راکاملتر بیان می‌کند. باب برای محاسبهٔ مدت زمان ظهور خود با ظهور بعد کلمهٔ «غیاث» یا «اغیث» یا «مشغات» را با حساب جمل محاسبه می‌کند و عدد ۱۵۱۱ یا ۲۰۰۰ سال به دست می‌آورد. یا از آنجا که کلمات «واحد» و «وجود» هر دو به حساب جمل با عدد ۱۹ برابر است، برای این اعداد اهمیت خاصی قائل می‌شود. ماه را به ۱۹ روز و سال را به ۱۹ ماه تقسیم می‌کند. هیجده تن پیروان اولیهٔ خود را «حروف حی» و خودرا «ذات حروف سبع» می‌نامد و از نقطهٔ ظهور و نقطهٔ فرقان و نقطهٔ بیان دم می‌زند.

هنگامی که باب در قلعهٔ چهریق بود، در اثر مردن محمدشاه و مشکلات نخستین سال‌های سلطنت ناصرالدین شاه، بابیان امکان یافتند ناخرسندی خود را از محبوس و مقید بودن پیشوای خویش آشکار کنند و دست به قیام بزنند. از آنجا که دامنهٔ قیام‌ها بریده نمی‌شد، امیرکبیر به حاکم تبریز دستور اجرای حکم داد. وی با اتکا به فتوای علمای تبریز، باب را به تبریز آورد و در میدان شهر تیرباران کرد (۲۷ شعبان ۱۲۶۶).

بابیان در شهرهای مازندران، زنجان و تبریز دست به شورش‌های مسلحانه‌ای زدند که با کمک حکام محلی و حکومت مرکزی به شدت سرکوب شد. پس از قیام تبریز، بابیان قدرت اولیهٔ را از دست دادند و به گروهی کوچک و سخت مخفی بدل شدند تا توطئهٔ تروریستی آن‌ها علیه امیرکبیر کشف شد. توطئهٔ دوم آن‌ها دو سال پس از اعدام سید باب، در نیاوران علیه ناصرالدین شاه بود که بی ثمر ماند (۲۸ شوال ۱۲۶۸). سه تن بابی در این توطئه با طپانچه و دشنه به شاه حمله بردند و او را زخمی کردند ولی نتوانستند بکشند. شرکت کنندگان در توطئه شناخته شدند. دولت آن‌ها راتوقیف کرد و

← مؤمنین اولیه به نقل از اعتضادالسلطنه: *فتنهٔ باب*، توضیحات و مقالات به قلم عبدالحسین نوائی، (تهران، چاپ مسعود، بی‌تا) ص ۷۲ و ۷۳.

بنا به توصیهٔ صدراعظم وقت بین سران و اشراف و مؤسسات تقسیم کردند و جدا جدا با شکنجه‌های مخوف نابود شدند.

در این هنگام علمای بلد و چاکران درگاه از حضرت شاهنشاه خواستار شدند که هر کس این مردم مرتد را که مخرب دین سید انام و قاصد جان شاهنشاه اسلامند به دست خویش سربرگیرد، او را ثواب «جهاد اکبر» باشد. بهتر آنست که شاهنشاه دادخواهی هر یک از ایشان را به دست طایفه‌ای از مردم بسپارد تا عرصه‌ای هلاک و دمار سازند و در این ثواب انبار باشند و دیگر اینکه این جماعت بدانند که تمامت مردم ایران در خون ایشان شریکند و هرگز با این نا راستان همداستان نشوند، شاهنشاه این سخن را پسندیده داشت.[1]

از این تاریخ بابیگری به صورت دیگری در آمد. برخی از بابیان به سنت موجود وفادار مانده و با پیروی از خلیفهٔ باب موسوم به میرزا یحیی صبح ازل، ازلیه یا بیانیه می‌شوند که تعداد آن‌ها اکنون کم است. برخی دیگر به دنبال میرزا حسینعلی بهاءالله می‌افتند که دعوی کرد که باب مبشّر ظهور او بوده و او همان «من یظهره‌الله» موعود باب است. این گروه بهائیه نام گرفتند. به یک سلک مذهبی که سرانشان با محافل امپریالیستی ارتباط نزدیک دارند، مبدل شدند.

* آقا خانیان (اسماعیلیه)

سلسلهٔ آقاخانیان که بنیانگذار اسماعیلیهٔ نوین در ایران و سایر کشورهای اسماعیلی‌نشین جهان است، در حقیقت نوعی سلطنت موروثی است که براساس اصل امامت، خود را وارث امامت اسماعیل و از اخلاف علی (ع) می‌داند. این سلسله که تاکنون تعداد آنان به پنج نفر رسیده است، از حدود صد و پنجاه سال قبل یعنی از زمان سلطنت فتحعلی شاه قاجار وبا مساعدت و پشتیبانی او تشکیل شد و فتحعلی شاه،خود لقب آقاخان را به بنیانگذار این سلسله حسن علی شاه، آقاخان اول داد.[2] آقاخانیان که با حمایت و مساعدت قاجار به این موقعیت، یعنی تأسیس سلسلهٔ جدیدی نائل آمدند

---

۱. محمد تقی سپهر (لسان‌الملک): ***ناسخ التواریخ***،ج ۴، (تهران، اسلامیه)، ص ۴۰؛ محمدجعفر خورموجی: ***حقایق‌الاخبار ناصری***، ج ۲، ص ۱۱۶-۱۱۲.

۲. حسن ساعی: ***آقاخان محلاتی و فرقهٔ اسماعیلیان***، (روزنامهٔ نسیم شمال)، (تهران، ۱۳۲۹)، ص ۱۵۰.

برخلاف اسماعیلیان اولیه، نه تنها دارای هیچ موضع مبارزاتی نبودند، بلکه در رابطه با نهضت‌های ضد استعماری نیز شیوهٔ مسالمت‌آمیز دارند. آقاخان اول خود در رأس فئودالان زمان قاجاریه بود که املاک و مستغلات بسیاری در کرمان و محلات داشت و قبل از او نیز اجدادش از زمان کریم‌خان زند در رأس کلیهٔ کارهای دولتی و حکام محلی آن زمان بودند. چنان که حسن علی شاه پیشوای وقت اسماعیلیان، به فرمانروائی کرمان و بلوچستان رسیدو پس از درگذشت کریم‌خان زند، فرزند حسن علی شاه، ابوالحسن علی توانست تمام کرمان و بلوچستان را تحت سلطهٔ خویش درآورد و پس از وی نیز فرزندش آقاسلطان محمد به نام آقاخان سوّم، علاوه بر آن نواحی در یزد نیز بر نفوذ خودش افزود، به طوری که حکومت مرکزی قاجار از نفوذ بیش از حد او بیمناک شد و مستغلات او راگرفت و در عوض محلات راکه نزدیک‌تر به مرکز بود به او داد و از وی خواست که به محلات مراجعت کند ولی وی مقاومت کرد و خواست که از یزد خارج نشود.

در همین هنگام بر اثر برخوردی که بین طرفداران او و صدرالممالک یکی از متنفذان و فئودالان یزد برای کسب قدرت درگرفت، خلیل‌الله علی به قتل رسید و فتحعلی شاه از بیم آنکه مبادا اسماعیلیان شورش کنند، فوراً صدرالممالک و ملاحسین را دستگیر و مجازات کرد و سپس خانوادهٔ او را برای دلجوئی به تهران دعوت کرد.

دیدگاه مذهبی آقاخانیان

آقاخانیان معتقدند تکنولوژی و پیشرفت‌های علمی و اصولاً زمان حاضر، با روح اسلامی که در صدر اسلام توصیه شده بود، مغایرت دارد و بنابراین باید اسلام را باب روز و با تفسیری جدید و مدرن ارائه داد تا موجب خستگی نگردد.[۱] چون وقتی که در اواخر قرن نوزدهم و قرن بیستم میلادی تمدن اروپائی شروع به درخشش کرد، تمدن

---

۱. یوسف فضائی، ***تحقیق در تاریخ و فلسفهٔ مذاهب اهل سنت و فرقهٔ اسماعیلیه***، (تهران، فرخ، بی‌تا) و همچنین منابع زیر، عبدالرفیع حقیقت: ***تاریخ نهضت‌های فکری ایرانیان***، (تهران، شرکت مؤلفان و مترجمان ایران، ۱۳۵۷). سرپرسی سایکس: ***تاریخ ایران***، ترجمه سید محمدتقی فخرداعی گیلانی، (تهران، چاپخانهٔ رنگین، ۱۳۲۰)، ج ۲. حمدالله مستوفی: ***تاریخ گزیده***، (تهران، امیرکبیر، ۱۳۳۹) واحمدخان وزیری: ***تاریخ کرمان***، با تصحیح و تحشیهٔ باستانی پاریزی، (تهران، فرمانفرمائیان، ۱۳۴۰).

اسلام را تحت‌الشعاع خود قرار داد، لذا می‌توان از بطن اسلام فرمولی استخراج کرد که مانع این عقب‌زدگی شود. بسیاری از رهبران مسلمانان متقاعد شدند که علت سقوط اسلام، غفلت رهبران مسلمانان از نقشی است که می‌توانستند در پیشرفت تمدن اسلام بازی کنند، و اینکه کدام یک از این قوانین و قواعد اسلام فراموش شده و مورد توجه قرار نگرفته و باعث سقوط آن شده است، آنان چنین استدلال می‌کنند که آن چیزی که فراموش شده هستهٔ اصلی و روح و طرز تلقی و نگرش به جهانی بود که اسلام در آن جهان زندگی می‌کرد. به عبارت دیگر، اسلام از جهانی که خود در درون آن زندگی می‌کرد، غافل ماند و این باعث سقوط تمدن آن شده است. آنان علت این سقوط را در نگرشی می‌دانند که برخی به جهان اسلام داده‌اند، و آن رامنزوی ساخته‌اند و یک حالت مقاومت در برابر تغییرات و تکنولوژی ایجاد کرده‌اند. آن‌ها معتقدند که باید نگرش پویائی به اسلام داشت.

پیروان اسماعیلیه برای رهبران مذهبی خود احترام بسیار قائل هستند و آقاخان در بین آنان محبوبیت بسیار دارد،چنان که هر ساله پیروان او قسمتی از مال خود را (حدود یک دهم درآمد خود را) به عنوان مستمری سالانه به عنوان یک فریضهٔ دینی یا به عبارت دیگر سهم امام به وی می‌پردازند و آقاخان خود علاوه بر این مستمری که بیت‌المال اسماعیلیه نامیده می‌شود، دارای ثروت موروثی و شخصی است که خانوادگی به او ارث می‌رسد. از نظر مراسم و فرایض مذهبی، اسماعیلیان مراسمی شبیه شیعیان اثنی عشری را انجام می‌دهند، اما نماز را در دو نوبت صبح و عصر در خانقاه خود به صورت نشسته و خطبه‌وار می‌خوانند.

پیشوایان آقاخانیان

آقاخان

پس از مرگ خلیل‌الله علی، پسرش محمدحسن‌خان (معروف به حسن علی‌خان اول) از جانب فتحعلی شاه برای عذرخواهی از واقعهٔ یزد به تهران دعوت شد و فتحعلی شاه برای رفع این واقعه و دلجویی از خانوادهٔ وی، دختر خود سروجهان را به محمدحسن خان که بعد از پدر جانشین او شده بود، داد و سپس او را با لقب آقاخان که بعداً عنوان سلسله آنان قرار گرفت به حکومت محلات زادگاه وی و قم منصوب کرد. آقاخان که

خود از فئودالان بزرگ و نیز دارای مقام مذهبی بزرگی بود، به زودی توانست در دربار فتحعلی شاه نفوذ کند و با وجود مخالفت حاج عبدالمحمد محلاتی (یکی از وابستگان خود) و فئودالان آن نواحی ـ که از پشتیبانی حاج میرزا آقاسی برخوردار بودند و با او رقابت می‌کردند ـ سرانجام حکومت کرمان را که بسیاری از پیروانش در آن نواحی سکونت داشتند، به دست بیاورد. آقاخان پس از ورود به کرمان و در دست گرفتن حکومت آن نواحی، از امور دولتی کناره گرفت و در صدد برآمد آنجا را که نقطه‌ای دور افتاده از مرکز بود، از سلطهٔ حکومت مرکزی خارج کند و پایگاه خود و پیروانش قرار دهد. بدین سبب ارگ بم را که یکی از قلاع معتبر آن نواحی بود، پایگاه نظامی خود قرارداد و به مقابله با حکومت مرکزی برخاست. در این هنگام شاه برای در هم کوبیدن قدرت وی، دو تن ازسرداران خود عباسقلی‌خان لاریجانی و حسین‌خان یاور را به کرمان فرستاد. آنان با همکاری بزرگان محلی آن نواحی از جمله فیروز میرزا و فضل علی‌سرتیپ که بر سر مستغلات و نفوذ بیشتر در آن نواحی با آقاخان رقابت می‌کردند، سرانجام توانستند وی را در قلعهٔ بم محصور کنند. آقاخان چون در خود یارای مقاومت نمی‌دید، تسلیم شد و پس از آن به وساطت حسین علی میرزا فرمانفرمای فارس و برادرزن خود از طرف فتحعلی شاه بخشیده شد. فتحعلی شاه پس از این واقعه، آقاخان را به تهران احضار کرد و دوباره به محلات فرستاد. ولی آقاخان پس از چندی اقامت در محلات، فرمان حکومت کرمان را جعل کرد و به بهانهٔ زیارت مکه، محلات را ترک کرد. اما حکومت مرکزی از ترس اینکه مبادا وی دوباره به منطقهٔ کرمان رفته و شورش کند، به وی دستور داد از طریق بندرعباس به این مسافرت برود. ولی آقاخان در سر راه خود به بندرعباس وارد منطقهٔ شهر بابک و سیرجان ـ که از مراکز اصلی اسماعیلی‌نشین آن نواحی بود و پیرو او بودند ـ شد و به جمع‌آوری قوا پرداخت و پس از آنکه بزرگان آن نواحی از جمله حاج محمدعلی حاکم شهر بابک را با خود متحد ساخت، به طرف کرمان حرکت کرد و به یک سری شورش‌هایی علیه قوای دولتی دست زد. ولی سرانجام از قوای دولتی که از مرکز برای سرکوبی او فرستاده شده بود، شکست خورد و از آنجا عازم هندوستان شد. در همین حین که عازم هندوستان بود با همراهانش به قشون انگلیس‌ها پیوست و آنان را در سرکوبی افغانستان و قیام ایلات اطراف سند که با دولت

انگلستان مبارزه می‌کردند، یاری کرد. در این موقعیت‌ها که انگلیس‌ها می‌خواستند بر نفوذ و استیلای خود در هند بیفزایند و براساس سیاست استعماری خود اقلیت‌ها را تقویت می‌کردند، آقاخان را که در هندوستان دارای پیروان بی شماری بود، در ورود به هندوستان و ایجاد تبلیغات وسیع مذهبی با پرداخت مستمری هنگفتی همراهی کردند و علاوه بر آن وی را به سپاس خدماتی که در جنگ‌های افغانستان و سند به آنان کرده بود، به لقب پرنس ملقب نمودند.

آقاخان پس از ایجاد این موقعیت در هندوستان و تبلیغات وسیع توانست جامعهٔ بزرگ اسماعیلی را به صورت یکی از بزرگ‌ترین و فعال‌ترین جوامع بازرگانی جهان درآورد و خود را در رأس سرمایه داران معروف جهان قرار دهد. وی پس از این کسب شهرت و تحکیم موقعیت جهانی خود براساس مبادلات بازرگانی و مذهبی موفق شد علاوه بر هندوستان، در سایر کشورهای جهان، از جمله ایران، افغانستان، عراق، عربستان، سوریه، مراکش و آسیای مرکزی و به خصوص جنوب آفریقا دست به تبلیغات مذهبی وسیعی بزند.

بدین ترتیب اگرچه آقاخان اول در دربار قاجاریه که مرکز رقابت‌های بزرگان و حکّام محلی بود، نتوانست به مقصود خود نائل شود ولی با پشتیبانی دولت انگلیس توانست بیش از آنچه در ایران در صدد آن بود در هندوستان به دست آورد و اسماعیلیان را به صورت یک قدرت سرمایه‌داری بزرگ جهانی درآورد.

آقاخان دوم

پس از وفات آقاخان اول پسر ارشد او به نام علی شاه معروف به آقاخان دوم در سال ۱۲۹۸ ق/۱۸۸۱ م به جای پدر نشست و رهبری فرقهٔ اسماعیلیه را به عهده گرفت. وی که چون پدرش آقاخان اول از پشتیبانی مقامات انگلیسی برخوردار بود، به توسعهٔ برنامه‌های آنان در جهت تبدیل اسماعیلیه به یک قدرت جهانی به مناسبات بازرگانی پرداخت. وی همچنین با شرکت در مبارزات سیاسی هندوستان یک بار نیز به عضویت هیأت مقننهٔ بمبئی در آمد. وی در سال ۱۳۰۲ ق/۱۸۸۵ م پس از چندین سال رهبری اسماعیلیان درگذشت و جسد او را پیروانش به عتبات بردند و در کربلا دفن کردند.

آقاخان سوم

سلطان محمدشاه معروف به آقاخان سوم در سال ۱۸۴۱ میلادی مطابق با ۱۲۵۷ هجری قمری متولد شد. وی به عبارتی چهل و هشتمین امام اسماعیلیان است که در سال ۱۳۰۲ ق/۱۸۸۵ م پس از فوت پدرش آقاخان دوم جانشین او گردیدو رهبری فرقهٔ اسماعیلیه را به عهده گرفت. آقاخان سوم که از کودکی مورد تعلیم و تربیت قرار گرفته و به زبان‌های گوناگونی آشنا بود، از ابتدای جوانی خود وارد امور سیاسی گردید و حزب مُسلم لیک را تشکیل داد و خود سمت رهبری آن را به عهده گرفت و بعدها از طرف این حزب برای اولین بار به سمت انجمن قانونگذاری هندوستان انتخاب شد و پس از آن با شرکت در فعالیت سیاسی بیشتر توانست یکی از رهبران مذهبی بسیار معروف شبه قارهٔ هندوستان شود و سپس با فعالیت‌هایی که درطول جنگ اول و دوم جهانی به پشتیبانی از دولت انگلستان کرد، توانست موقعیت سیاسی بیشتری در سطح جهانی به دست بیاورد، به طوری که هنگام فشار متفقین بر دولت ترکیه وی با نفوذی که بر نخست وزیر انگلستان داشت، توانست در استحکام موقعیت آن کشور بکوشد.

آقاخان سوم را باید یکی از مقتدرترین رهبران مذهبی اسماعیلیه در دوران معاصر دانست، زیرا وی توانست با استفاده از شهرت و ثروت بیکران خود نفوذ اسماعیلیان را در جهان گسترش دهد و چون جدّ خود به تبلیغات وسیعی در جهان به خصوص در بین کشورهای آفریقایی دست بزند. به طوری که وی در اثر این تبلیغات توانست بر نفوذ و ثروت بیکران خود بیش از پیش بیفزاید و در ردیف اولین مردان ثروتمند جهان قرار گیرد. علاوه بر این، وی در بین پیروان خود از چنان محبوبیت و احترامی برخوردار بود که وی را دوبار با طلا، یک بار توسط پیروانش درهند و بار دیگر توسط پیروان آفریقایی به مناسبت جشن امامتش وزن کردند که بهای طلای توزین شده در سال ۱۹۳۵ م بالغ بر ۲۳۵/۰۰۰ دلار شد و بار دیگر در سال ۱۹۴۶ م به مناسبت شصتمین سال امامت وی، در شهر بمبئی با الماس وزن شد به طوری که وزن او ۲۴۳ پوند بود و قیمت آن الماس بالغ بر ۲۲۰/۰۰۰ دلار شد. نوبت سوم در اواخر همان سال در آفریقای خاوری او را با الماس وزن کردند و قیمت الماس آن بالغ بر ۱/۴۰۰/۰۰۰ دلار شد.

آقاخان سوم که ثروت هنگفتی از اجداد خود به ارث برده بود و خود نیز از

سرمایه‌داران مشهور و بنام عصر خود به شمار می‌رفت، مانند آقاخان اول و دوم شیوهٔ مسالمت‌آمیزی با دول بزرگ جهان به خصوص انگلستان داشت چنان که از طرف دولت انگلستان لقب «سر» دریافت کرد. وی که دارای کاخ‌های متعددی در نقاط مختلف جهان بود، بیشتر سال‌های عمر خود را در اروپا و گاهی در هندوستان و آفریقا که از مراکز اصلی اسماعیلیان جهان است، گذرانید و در سال ۱۳۷۷ ق/۱۹۵۷ م در ویلای خود در حومهٔ شهر ژنو درگذشت. او دو پسر به نام‌های علی‌خان و صدرالدین داشت، ولی هیچ کدام از آن‌ها را به جانشینی خود انتخاب نکرد و طبق وصیت نامه‌ای که از او به دست آمد،او نوهٔ ارشد خود کریم (پسر علی خان) راکه در آن وقت بیست ساله بود، به سمت امامت و جانشینی خود انتخاب کرد. وی دارای یک کتاب در امور سیاسی هند به نام هند در حال تحول است.

آقاخان چهارم

پس از وفات آقاخان سوم نوهٔ او، پسر ارشد علی‌خان به جای وی رهبری فرقهٔ اسماعیلیان را به عنوان چهل و نهمین امام اسماعیلیه به دست گرفت. پرنس کریم‌خان در سال ۱۹۳۶ میلادی مطابق با ۱۳۱۵ شمسی متولد شد و تحصیلات خود را در دانشگاه هاروارد در رشتهٔ حقوق و فلسفهٔ شرق به پایان رسانید.

آقاخان پنجم

پس از پرنس کریم خان، پرنس صدرالدین زمام امور را در دست گرفت.

تشکیلات و دستگاه رهبری آقاخانیان

۱. امامت: بالاترین مقام در تشکیلات اسماعیلیه معاصر است و امروزه مربوط به آقاخان است که سرپرستی کلیهٔ اسماعیلیهٔ جهان را به عهده دارد.

۲. نمایندهٔ آقاخان: این نماینده از طرف آقاخان به عنوان نمایندهٔ او و به سرپرستی اسماعیلیهٔ یک کشور تعیین می‌شود و رابط بین او و پیروانش در آن کشور است. وی موظف است کلیهٔ دستورات آقاخان را به اسماعیلیهٔ آن کشور ابلاغ کند،و به اطلاع آنان در هر کجا که باشند، برساند.

۳. مکی: این فرد که سرپرستی اسماعیلیان را در یک ناحیهٔ شهری و یا روستایی به

عهده دارد، کلیهٔ امور آنان را به طریق کدخدامنشی حل و فصل می‌کند و موظف است که کلیهٔ دستورات «نمایندهٔ» آقاخان را به اطلاع پیروانش برساند و کلیهٔ امور لازم از قبیل مستمری را که مردم آزادانه می‌پردازند، جمع‌آوری کند و نیز مراسم مذهبی مردم مربوط به محل خود را رهبری نماید. در حقیقت «مکی» بیشتر نقش یک روحانی مذهبی را دارد و مردم این فرد را از بین خود به این سمت انتخاب می‌کنند.

۴. خانقاه: یک مکان مذهبی است که اسماعیلیان در آنجا اجتماع می‌کنند و مراسم مذهبی خود از قبیل نمازگزاردن را در آنجا انجام می‌دهند. در همین مکان است که کلیهٔ اوامر و دستورات آقاخان به اطلاع مردم می‌رسد. اسماعیلیان امروزه در بعضی از نقاط شرقی ایران مثل کرمان، سیرجان و شهر بابک، مشهد، قائن و بیرجند و در نواحی مرکزی ایران از جمله تهران،قم ومحلات و نیز در سیستان و بلوچستان به طور پراکنده زندگی می‌کنند و جمعیت آنان در حدود نیم میلیون نفر تخمین زده می‌شود.

اسماعیلیان امروزه در سراسر جهان متجاوز از ۳۵ میلیون نفر است و در بیش از چهل کشور جهان جای دارند که عمده‌ترین مراکز آنان در آفریقای جنوبی و هندوستان است.

* شورش سید عالمگیر

از جمله شورش‌هایی که در دوران ناصرالدین شاه بر ضد مقام‌های مذهبی و علما آغاز شد، ظهور مردی بود که توانست هواخواهان و پیروان فراوانی به دور خود جمع‌آوری کند. فوریه طبیب مخصوص ناصرالدین شاه در این مورد می‌نویسد:

> *در کلاردشت یعنی درهمان جا که شاه در دو ماه قبل می‌خواست به شکار برود، سیدی که خود را عالمگیر نامیده، مردم را به عصیان برخلاف دولت می‌خواند و می‌گوید که این دولت دین را بر باد داده و از اطاعت و قواعد شرع سرپیچی می‌کند. تا کنون هزار نفری دور او جمع آمده و استحکاماتی جهت خود تهیه دیده‌اند. معلوم نیست که به این حال قضایای بابیه تجدید نشود.*[1]

سید عالمگیر در مازندران به تبلیغ پرداخت و خود را امام دوازدهم دانست. روزنامهٔ «دیلی نیوز» مورخ اول دسامبر ۱۸۹۱ زیرا عنوان «قیام مسلحانه در ایران» به نقل از

---

۱. فوریه: **سه سال در دربار ایران**، ترجمهٔ عباس اقبال آشتیانی، به کوشش همایون شهیدی، (تهران، دنیای کتاب، ۱۳۶۲)، ص ۳۱۸.

خبرنگار خود از تبریز در ۲۴ نوامبر می‌نویسد:

در بخش کلاردشت ایالت مازندران قیام مسلحانه‌ای برپاشده و بیم گسترش آن می‌رود. به قرار معلوم، یک نفر سیدی چند سال پیش در «صحنه» شهر کوچکی در شمال شرقی کرمانشاه و به فاصلهٔ ۴۰ میلی از آن زندگی می‌کرده است. وی پس از رسیدن به سن رشد و بلوغ، این فکر به مغزش راه یافت که تعلیمات دین اسلام ضایع گشته و هموطنان او به گمراهی کشانیده شده‌اند و لازم است که دین اصلاح شود و مردم به شاهراه حقیقی اسلام هدایت شوند. وی از بس در این باره فکر کرد، معتقد شد که قادر متعال او را برای کندن ریشهٔ فساد تهذیب اسلام برگزیده است. ولی چون توفیقی نیافت، صحنه را ترک گفت و خود را به مازندران رساند. در اینجا با مکتوم نگاه داشتن عقاید خود، به کسوت و شعائر اولیاء درآمد. وی عبادات روزانه را به طور خستگی‌ناپذیری انجام می‌داد و جز از دین داری و پرهیزکاری دم نمی‌زد. پس از آنکه به این طریق برای خود آوازهٔ تقدسی بهم زد، پنهانی و آرام آرام به موعظه بر ضد فسادی که دامنگیر اسلام شده بود، پرداخت. به نظر می‌رسد که این مرد نه فقط داعیهٔ پیشوایی مذهبی، بلکه حتی داعیهٔ حکومت دنیوی را در سر دارد. این جانشین جدید، به یک دست قرآن دارد و آیین خود را تبلیغ می‌کند و به دست دیگر شمشیر. او تاکنون بیش از ۴۰ نفر را که جرأت کرده بودند حجیت او را محل تأمل قرار دهند یا به مخالفت با وی دعوی جانشینی او احتجاج کند، به قتل رسانده است. حاکم استرآباد که قوای خود را برای مقابله با سید ناکافی می‌دید، از تهران تقاضای کمک کرده بود. دولت مرکزی پس از چند روز تدارک سیصد سرباز پیاده، دویست سرباز سواره و دو توپ صحرایی زیر فرمان سرلشکر حبیب‌الله‌خان ساعدالدوله به آن منطقه گسیل داشت. اکنون چنانچه فرماندهٔ ایران موفق شود این مدعی را شکست دهد و او را دستگیر کند، قیام در نطفه خفه خواهد شد.[1]

درگزارش کنسول انگلیسی دربارهٔ این شورش آمده است:

---

۱. به نقل از کدی: **تحریم تنباکو**، ص ۲۰۸.

سیدی که در ولایت مازندران به موعظه پرداخته و خود را بشیر امام دوازدهم می‌خواند، هم ظهور امام دوازدهم، مهدی ایرانیان و هم مرگ ناصرالدین شاه را در سال آینده پیشگویی کرده است. یکی از صاحب منصبان نظامی آن حدود درصدد برآمد که برای دستگیری سید کوششی بکند و به این منظور در حدود ۲۰ سوار گرد آورد. با این همه پیروان سید که بالغ بر ۴۰۰ نفر و همگی مسلح بودند، وضع تهاجمی به خود گرفتند و موفق شدند صاحب منصب و همهٔ افرادش را به قتل برسانند و اجسادشان را بسوزانند.[۱]

این واقعه موجب خشم ونگرانی ناصرالدین شاه شد و بنا به نوشتهٔ فوریه:

شاه تصمیم گرفته است که برای سرکوبی عالمگیر و پیروان او که از شدت تعصب مرتکب فجایعی باورنکردنی شده‌اند، قشون روانه دارد زیرا اگر از این طغیان به زودی جلوگیری نشود با حال غلیانی که مردم دارند ممکن است از آن زحمت کلی به وجود آید.[۲]

به دستور ناصرالدین شاه مجدداً نیرویی برای مقابله با سید عالمگیر به کلاردشت، اعزام شد. نیروی دولتی موفق به شکست افراد سید عالمگیر که در حدود ۱۷۰۰ نفر هوادار بود، شد و سید و بسیاری از نزدیکانش دستگیر و به پایتخت فرستاده شدند. در گزارش وزیرمختار انگلیس در این باره می‌خوانیم:

... جنبش که به دست سید حسین به اصطلاح پیغمبر و برادرش محمد در مازندران برپا شده بود، کاملاً سرکوب شده است. والاحضرت گفت که جنگ سختی که هشت ساعت طول کشید، به پیروزی کامل قوای دولتی منجر گشته و خوشبختانه سید و برادرش زنده دستگیر شده‌اند، به طوری که برای توضیح دلایل شورشیان احضار خواهند شد. والاحضرت اضافه کرد که تعدادی از زنان و بچه‌ها در صفوف پیغمبر دروغی جنگیده‌اند و این در تاریخ جنگ‌های ایرانیان نخستین موردی است که زنان درنبرد شرکت می‌جویند.[۳]

در ۱۶ دسامبر ۱۸۹۱ «دوبالوآ» کنسول فرانسه در ایران، جریان پس از دستگیری

---

۱. به نقل از کدی: **تحریم تنباکو در ایران**، ص ۲۰۶. ۲. فوریه: **سه سال در دربار ایران**، ص ۳۱۹.
۳. به نقل از کدی: **تحریم تنباکو در ایران**، ص ۲۰۷.

سید عالمگیر را چنین شرح می‌دهد:

هنگامی که سید را پس از دستگیریش به تهران آوردند، وی توانسته بود با این اظهار که هیچ قیام مسلحانه را رهبری نکرده است، نزد ناصرالدین شاه به خوبی از خود دفاع کند. به قول سید این جریان توطئه‌ای بوده است که رعایای ساعدالدوله، آن درباری عالی‌رتبه بر ضد وی ترتیب داده بوده‌اند این رعایا با عشیرهٔ کُردی که به آن ناحیه نقل مکان کرده بود، خصومت داشتند. این عشیره پیرو عقاید علی‌اللهی بود که فرقه‌ای مذهبی است ولی طاغی نیست، و سید (به نام باقر) گفته بود که وی فرستادهٔ علی‌اللهی بوده که از سوی پیشوای فرقه، مرتباً برای موعظه و جمع‌آوری خیرات به آنجا گسیل می‌شده است. عشیرهٔ محلی از حضور وی برای ترتیب دادن نزاعی با اهلی قریه سود جسته بودند. اهل قریه به حمایت ساعدالدوله در رأس دستجاتی قرار گرفت که برای سرکوبی آن‌ها گسیل شد، و افرادش از موقعیت سوءاستفاده کرده به غارت قراء و قتل عام ساکنین آن‌ها پرداختند. پس از تحقیق ظاهراً نه تنها مجازات نشد، بلکه هدایایی نیز دریافت داشت، در حالی ساعدالدوله مورد غضب قرار گرفت.[۱]

---

۱. به نقل از کدی: **تحریم تنباکو در ایران**، ص ۲۱۰. همچنین رجوع کنید به ادوارد براون: **انقلاب ایران**، ترجمه و حواشی، احمد پژوه، (تهران، معرفت، ۱۳۳۸)، ص ۵۳ و نیز فوریه: **سه سال در دربار ایران**، ص ۳۲۳.

فصل دوازدهم

گسترش گروه‌ها و احزاب سیاسی در عصر قاجار

ایران همیشه شاهد تشکیل انواع مختلف جمعیت‌های مخفی بوده است. این جمعیت‌ها یا در مسیر تاریخ مؤثر بودند و یا سعی داشتند که مؤثر واقع شوند. ایران در دوران اسلامی نیز از این حیث مستثنی نبوده است و مجامع و دسته‌های مختلف گاه به‌گاه سعی کردند که با تشکیل جلسات سرّی، حقوقی را که متعلق به خود می‌دانستند و به وسیلهٔ حکومت‌های مطلقه و استبدادی پایمال شده بوده است، دوباره به دست آورند. ایرانیان موفق شدند با عضویت در این گونه مجامع و شرکت در فعالیت‌های مخفی تجربیات و پیروزی‌های سودمند به دست آورند و به مقاصدی که در زمینه‌های دیگر محروم بودند، نائل شوند. جمعیت‌های مخفی در نخستین مراحل نهضت ترقی‌خواهانه که منجر به نهضت مشروطیت شد، سهم مهمی داشته‌اند و به عبارت دیگر نهضت مشروطیت ایران تا حدود زیادی مدیون فعالیت‌های برخی از این جمعیت‌های سرّی بوده است. با وجودی که ساختمان و شالودهٔ اجتماعی کشور ایران در قرن نوزدهم بر اثر توسعهٔ فعالیت‌های دول خارجی بالضروره دفاع در برابر تجاوز بیگانگان از یک طرف و حفظ امنیت داخلی از طرف دیگر تضعیف شد، مع‌هذا وفاداری مردم نسبت به دسته‌ها و مجامع محلی و گروه‌های مختلف مذهبی ادامه یافت و به صورت معتقدات مذهبی مردم تجلّی کرد.

قسمت اول . انجمن‌های سرّی

۱. فراموشخانه

نخستین کسی که انجمنی مانند فراماسونری اروپایی را در ایران بر پا کرد، میرزا ملکم‌خان ناظم‌الدوله بود. وی فرزند میرزا یعقوب مترجم سفارت روس در تهران بود و چنان‌که نوشته‌اند در سراسر زندگی برای انگلیسی‌ها جاسوسی می‌کرده است.[۱]

میرزا یعقوب، ملکم را هنگامی که ۱۰ ساله بود به پاریس فرستاد. پس از سال‌ها زندگی در اروپا، سرانجام در پایان سال ۱۲۶۷ ق، و یا ۱۲۶۸ ق به ایران بازگشت. پس از مراجعت به ایران در دارالفنون مترجم شد و سپس همراه فرخ‌خان غفاری با هیأتی در ۱۲۷۳ ق به فرانسه رفت و در انعقاد قرارداد صلح پاریس بین ایران و انگلیس همکاری کرد. در مراجعت به ایران «فراموشخانه» را دایر کرد. در بارهٔ سال بنیانگذاری فراموشخانهٔ ملکم‌خان، نظریهٔ نویسندگان متفاوت است، و از سال‌های ۱۲۷۴ و ۱۲۷۵ و ۱۲۷۶ ق یاد می‌کنند. از روی نامهٔ زیر، سال بر پا شدن فراموشخانه می‌بایستی ۱۲۷۶ یا ۱۲۷۷ ق بوده باشد.

امین‌السلطان در نامه‌ای در رجب ۱۳۰۹ ق در بارهٔ میرزاملکم‌خان به میرزاحسن شیرازی می‌نویسد:

> *... و در هر موقع خیانت فطری از او (ملکم) شایع می‌شده که غرض تمام آن موجب زحمت است، از جمله در سی و دو سه سال قبل که از فرنگستان به ایران مراجعت کرد، برای اجرای نیات خبیثهٔ خود به انواع حیله و تدلیس و تلبیس، مخفیانه در تهران اسباب فراموشخانه ایجاد و تأسیس نمود...*[۲]

هدف ملکم از برپا کردن فراموشخانه، این بود که می‌خواسته است با همدستی مردم، به پخش اندیشه‌های سیاسی و اجتماعی نو و در نتیجه بهبودی روزگار ایرانیان

---

۱. خان ملک ساسانی: **سیاستگران دورهٔ قاجار**، (تهران، بابک، ۱۳۳۸)، ص ۳۸؛ همان مؤلف: **دست پنهان انگلیس در ایران**، (تهران، بابک، ۱۳۵۳)، ص ۱۰۵.

۲. ابراهیم صفائی (گردآورنده): **اسناد سیاسی دوران قاجاریه**، (تهران، بابک، ۱۳۵۷)، ص ۳۱۴.

بپردازد و پیشرفت آنان را در زمینه‌های گوناگون فراهم آورد.[۱] و یا به گفته‌هایی دیگر:

وی می‌خواسته است با برپا کردن فراموشخانه، نیرویی بهم زند و از آن سودجوئی کند.[۲]

ملکم از کسانی که عضو فراموشخانه می‌شدند پول‌هایی می‌گرفته است.[۳] از نامه‌ای هم که ملکم در زمان دوری از ایران و بی‌مهری شاه به او نوشته، همین معنی برمی‌آید. او می‌نویسد:

... من اگر حقه‌بازی بکنم سالی هفت هشت هزار تومان عاید من می‌شود؛ اگر فراموشخانه برپا کنم، سالی بیست سی هزار تومان مداخل می‌کنم، اگر روزنامه‌نویسی بکنم به اصطلاح قدیمی‌ها هرکس را بخواهم به زانو می‌اندازم. با وصف این چگونه ممکن است که من خود را زنده دفن کنم...[۴]

به دستور شاه در ۱۲ ربیع‌الثانی ۱۲۷۵ ق/ ۱۸۵۸ م فراموشخانه ممنوع و ملکم نیز تبعید شد. چند سال بعد با وساطت میرزا حسین‌خان مشیرالدوله سفیر ایران در عثمانی که با عقاید ملکم موافق بود، شاه وی را مورد عفو قرار داد. ملکم همراه وی به ایران آمد و در ۱۲۹۱ ق/ ۱۸۷۴ م به سفارت ایران در انگلستان اعزام شد. در ۱۳۰۶ ق/ ۱۸۸۹ م ملکم از پست سفارت معزول شد. علت عزلش آن بود که سعی کرد از امتیاز لاتاری که توسط دولت ایران لغو شده بود، به نفع خود استفاده کند. پس از سال‌ها زندگانی پرپیچ و تاب سرانجام در ۱۳۲۶ ق درگذشت.

در اواخر سلطنت ناصرالدین شاه همه گونه فعالیت سیاسی و اظهار عقاید اصلاح‌طلبانه مورد سوءظن قرار داشت و رسماً ممنوع بود. ولی در دورهٔ سلطنت مظفرالدین شاه آزادی نسبی بیشتر شد و در نتیجه تعدادی انجمن مخفی تشکیل شدند که هدف آن‌ها اصلاحات و محدود کردن قدرت سلطنت و دولت بود.

گفته شده است که این انجمن‌ها با تشکیلات سیاسی غربی شباهتی نداشت، بلکه الگوی آن‌ها بیشتر انجمن‌های سرّی قرون وسطای شرق بود. ولی باید خاطرنشان

---

۱. محمود کتیرائی، **فراماسونری در ایران**، (تهران، اقبال، ۱۳۴۷)، ص ۷۵.

۲. همان منبع. ۳. همان‌جا.

۴. جهانگیر قائم‌مقامی: **ماهنامهٔ یغما**، سال ۱۶، شماره ۹، ص ۴۵، به نقل از محمود کتیرائی، **فراماسونری در ایران**، ص ۷۱.

ساخت که این گونه تشکیلات سرّی در غرب نیز وجود داشت و به خصوص در فرانسه پس از شکست ناپلئون در ۱۸۱۵ م تا برافتادن سلطنت در ۱۸۴۸ م همین گونه انجمن‌های کوچک و انقلابی فعالیت سیاسی بسیار داشتند.

۲. انجمن مخفی

انجمن مخفی در پنجم ذیحجهٔ ۱۳۲۲ ق/ ۱۰ فوریهٔ ۱۹۰۵ م به پیشنهاد سیدمحمد طباطبائی تشکیل شد. پدر وی نیز از فعالان سیاسی محسوب می‌شد.[۱]

بنا به گفتهٔ ناظم‌الاسلام کرمانی، هدف سیدمحمد طباطبائی از تشکیل انجمن مخفی، هدفی سیاسی بود و می‌خواست از این طریق مردم را بیدار کند. به نظر می‌رسد که به مرور آن انجمن تندروتر می‌شد، اما به درستی روشن نیست که آیا مؤسسان این انجمن از اول چنان تندرو بودند یا به مرور به روشی قاطع‌تر و تندروتر، گردیدند.[۲]

عده‌ای از اعضای انجمن از این تغییر جهت اظهار نگرانی می‌کردند وشاید به همین دلیل بود که هدف‌های اصلی آن را از اکثر اعضاء مخفی می‌داشتند و فقط شمار اندکی به هدف اصلی آشنا بودند. انجمن مخفی نظامنامه داشت و اعضای آن را «فدائی» می‌گفتند.

بعضی از اعضای این انجمن علاوه بر سیدمحمد طباطبائی و ناظم‌الاسلام کرمانی از این قرار بودند: شیخ محمد شیرازی ذوالریاستین، سید برهان خلخالی، شیخ حسین‌علی ادیب بهبهانی، میرزاآقا اصفهانی (که وی را مجاهد نیز می‌نامیدند و بعداً وکیل مجلس شد) و یکی دیگر از اعضاء مجدالاسلام کرمانی بود که در رجب ۱۳۲۳/۱۹۰۵ م همراه با میرزاحسن مدیر مدرسهٔ رشدیه، به خاطر فعالیت‌های سیاسی توسط عین‌الدوله به کلات تبعید شد. ناظم‌الاسلام می‌نویسد که این انجمن مسؤول ایجاد اتفاق و همکاری بین دو مجتهد بزرگ تهران، آیت‌الله سیدمحمد طباطبائی و آیت‌الله سیدعبدالله بهبهانی

---

۱. حامد الگار: ***درآمدی بر تاریخ فراماسونری در ایران***، ترجمهٔ یعقوب آژند، (تهران، ۱۳۶۰) ص ۴۳ و بعد.

۲. منصورهٔ اتحادیه: ***پیدایش و تحول احزاب سیاسی مشروطیت***، (تهران، ۱۳۶۱)، ص ۵۸. از این کتاب بهرهٔ فراوان در این فصل گرفته شده است؛ همچنین رجوع کنید به: اسماعیل رائین: ***فراموشخانه و فراماسونری در ایران***، (تهران، ۱۳۵۷).

بود. انجمنی دیگر نیز به نام انجمن ملی همین ادعا را داشت.[۱]

۳. انجمن ملّی

این انجمن به طور مخفی در محرم ۱۳۲۲ ق/ ۱۹۰۴ م با ۶۰ نفر عضو تشکیل شد. از افراد فعال این انجمن، ملک‌المتکلمین بود.

ملک‌المتکلمین معتقد بود که تا وقتی که قدرت در دست خود مردم نباشد هیچ‌گونه اصلاحاتی امکان‌پذیر نخواهد بود. هدف آن‌ها آماده کردن راه انقلاب بود. این انجمن سعی داشت که بین دو مجتهد بزرگ، آیت‌الله سیدعبدالله بهبهانی و آیت‌الله سیدمحمد طباطبائی ایجاد همکاری کند. ولی، همان‌طور که ذکر شد انجمن مخفی نیز داعیهٔ همین مهم را داشت. البته امکان دارد که از طرق مختلف به این دو مجتهد پیشنهاد همکاری شده باشد.

عده‌ای از اعضای انجمن ملی، انقلابی بودند و نقش مؤثری در جریان انقلاب مشروطیت داشتند از این جمله، میرزا جهانگیرخان مدیر روزنامهٔ «صوراسرافیل» و سید محمدرضا مساوات مدیر روزنامهٔ «مساوات» را می‌توان نام برد. دیگر ملک‌المتکلمین و سید جمال واعظ بودند و هر دو از ناطقان بسیار نافذ و مبارزان سرسخت و نیز یحیی دولت‌آبادی و برادرش علی‌محمد دولت‌آبادی که در طی انقلاب فعالیت بسیار داشتند، عضو این انجمن بودند. بعضی از اعضای این انجمن قبلاً با سیدجمال‌الدین اسدآبادی آشنائی داشتند از جمله، حاج سیّاح و میرزا علی‌اکبر ساعت‌ساز و ذکاءالملک و یحیی میرزا.[۲] اعضای این انجمن از همهٔ طبقات اجتماعی برآمده بودند، مجتهدین بزرگ، تجّار برجسته، ملاّکین، کارمندان دولت و حتی یک نفر خان و یک نفر زردشتی نیز در این انجمن عضویت داشتند.

انجمن، کمیته‌ای به نام کمیتهٔ انقلاب با ۹ نفر عضو انتخاب کرد و قرار شد که هر هفته تشکیل جلسه دهد. اعضای نه‌گانهٔ کمیته: ملک‌المتکلمین، سیدجمال واعظ، محمدرضا

---

۱. ناظم‌الاسلام کرمانی: ***تاریخ بیداری ایرانیان***، ج ۱، ص ۶.

۲. برای اطلاع بیشتر رجوع کنید به: مهدی ملک‌زاده: ***تاریخ مشروطیت ایران***، جلد ۲، ص ۱۰؛ همچنین ***پیدایش و تحول احزاب سیاسی مشروطیت***، ص ۶۲.

مساوات، سلیمان‌خان میکده، یحیی دولت‌آبادی، نصرت‌السلطان، شیخ‌الرئیس، سید اسدالله خرقانی ومیرزا محسن برادر صدرالعلما بودند.

۴. کمیتهٔ انقلاب

در ۱۲ ربیع‌الاول ۱۳۲۸ق/ ۲۴ مارس ۱۹۱۰م این کمیته توسط عده‌ای از اعضای انجمن ملی تشکیل شد. هدف این کمیته تحکیم مشروطه و مجلس بود. اعضای آن ملک‌المتکلمین، سیدجمال واعظ، میرزا جهانگیرخان، سید محمدرضا مساوات، تقی‌زاده، حکیم‌الملک، سید برهان‌الدین خلخالی، سید جلیل اردبیلی، سلیمان‌خان میکده، حسین‌قلی‌خان نواب، میرزا علی‌اکبر دهخدا، میرزا ابراهیم‌آقا، میرزا داود علی‌آبادی، ادیب‌السلطنهٔ سمیعی، نصرت‌السلطان و معاضدالسلطنه بودند. ۵ نفر از این اشخاص، عضو کمیتهٔ کوچک‌تر انجمن ملی را تشکیل می‌دادند. آن‌ها ملک‌المتکلمین، سید محمدرضا مساوات، سید جمال واعظ، میرزا جهانگیرخان و سلیمان‌خان بودند. جلسات در منزل حکیم‌الملک تشکیل می‌شد و میرزا محمد نجات و حسین‌آقا پرویز و میرزا محسن نجم‌آبادی رابط بودند و اوامر کمیته را انجام می‌دادند. این کمیته عده‌ای افراد مسلح نیز داشت که مسؤول نگه‌داری از مشروطه و مجلس بودند. علاوه بر این کمیته، یک هیأت مجریهٔ سرّی کوچکی هم بود که تصمیم به قتل اتابک گرفت، به این ترتیب که شبی قرعه کشیدند و به نام عباس‌آقا درآمد.

کمیتهٔ انقلاب تشکیلاتی مخفی بود. بدون شک دلیل مخفی نگه‌داشتن عملیات این کمیته بعد از اینکه آزادی اجتماعات در قانون اساسی شناخته شد، به دلیل ماهیّت انقلابی آن بود. تشکیلات این حزب در مجلس اول، در حالت ابتدائی و مخفی برد،اما در دورهٔ مجلس دوم بود که رشد کرد و رسمیت یافت.

قسمت دوم: انجمن‌های سیاسی[۱]

انجمن‌های بعد از انقلاب مشروطه از انجمن‌های مخفی که قبلاً تشکیل شده بود، متفاوت بود. این انجمن‌ها تا حدی مشابه و دارای امکانات احزاب سیاسی بودند و نقش حزب را در دموکراسی پارلمانی ایفا می‌کردند و حتی گاه به آن‌ها حزب می‌گفتند.

انجمن‌های بعد از انقلاب مخفی نبودند و اعضای آن‌ها زیاد بود و با همدیگر تماس داشتند و بین مردم و طبقات مختلف ارتباط برقرار می‌کردند. اغلب این انجمن‌ها به اصناف و یا مشاغل مختلف یا ولایات و محله‌های شهر بستگی داشتند و همگی هدف خودشان را دفاع از مشروطه و مجلس اعلام می‌کردند و برنامهٔ خاص دیگری نداشتند.

۱. انجمن‌ها

هدف اصلی همهٔ این انجمن‌ها، آن طور که اعلام می‌کردند، دفاع و پشتیبانی از قانون اساسی و مجلس بود. و همان طور که گفته شد، گاه این انجمن‌ها وظایف حزب را در یک دموکراسی پارلمانی ایفا می‌کردند به مرور این گونه فعالیت‌ها و تشکیل انجمن‌ها گسترده‌تر شدند و قدرت بیشتری یافتند. انجمن‌ها بین مردم و مجلس رابط بودند.

آنچه انجمن‌ها را از حزب متمایز می‌کرد، نداشتن یک هدف خاص و ایدئولوژی و برنامه بود اکثراً تشکیلاتی در سطح کشور نداشتند و از لحاظ فعالیت و عضویت به طور کلی محدود بودند.

دو نوع انجمن وجود داشت، یکی انجمن‌های ولایتی و ایالتی (رسمی و عمومی) و دیگر انجمن‌های سیاسی. بسیاری از اوقات، به خصوص در ایالات، تفاوت آن‌ها زیاد مشخص نبود، به طوری که گاه ایجاد ابهام و اختلال می‌کرد. انجمن‌های ایالتی و ولایتی

---

۱. این قسمت برگرفته از مقاله خانم لمبتن با مشخصات زیر است:
Ann. K.S. Lambton: "Secret Societes and Persian Revolution 1905-1906". St. *Antony's Paper* No.4. 1958. pp.43-63.
ترجمه‌ای از این مقاله نیز در کتاب ***انجمن‌های سری در انقلاب مشروطیت***، نوشتهٔ اسماعیل رائین، (تهران، جاویدان، ۱۳۵۵)، ص ۱۶۲، عنوان شده است که از آن در نوشتن این قسمت بهرهٔ فراوان گرفته شده است.

نمایندهٔ حکومت مرکزی بودند و اعمال حکّام را تحت نظارت داشتند. اساس آن‌ها بر قانون ۱۳۲۵ق قرار داشت و از جمله وظایف مهم این انجمن‌ها، نظارت بر انتخابات ایالات و رسیدگی به شکایات و رسیدگی به جمع‌آوری مالیات بود. انجمن‌های ایالات ۱۲ نفر عضو و انجمن‌های ولایات ۶ نفر عضو داشتند. مجلس به خصوص در تشکیل این انجمن‌ها تأکید داشت و یکی از اولین لوایحی که از مجلس گذشت، قانون تشکیل آن‌ها بود، چون می‌بایست در انتخابات نظارت کنند.

انجمن‌های تهران و شهرستان‌ها در سال‌های ۱۳۲۴-۱۳۲۰ق/ ۱۹۰۶-۱۹۰۲م و مخصوصاً پس از سوء قصد ذیقعدهٔ ۱۳۲۵/ دسامبر ۱۹۰۷ به محمدعلی شاه به اوج قدرت و اعتبار خود رسیدند. پس از اینکه سوء قصد نسبت به محمدعلی شاه انجام گرفت و شاه از آسیب مصون ماند، وی با فعالیت بیشتری نیروهای ارتجاعی را به دور خود جمع کرد و برای یورش ضد انقلابی جدیدی آماده شد. مبارزه بین شاه و انجمن‌های انقلابی علنی و مخفی روز به روز زیادتر می‌شد و کابینه‌ها پشت سر هم استعفامی‌کردند و پریشانی و نگرانی شاه و وزراء بیشتر می‌گردید.

«گارتویک» سفیر روسیه در تهران طی تلگراف فوری مورخهٔ ۲۴ آوریل ۱۹۰۸م به دولت روسیه اطلاع داد که اعتبار و حیثیت انجمن‌ها زیاد شده است و خطر بزرگی شاه و اطرافیان او را تهدید می‌کند. قسمتی از یک گزارش نامبرده چنین است: «از گزارش‌های قبلی اینجانب به وزارت خارجهٔ امپراتور به خوبی مشهود است که انجمن‌ها دارای چه قدرت بزرگی شده‌اند. در این اواخر آن‌ها به مأموران دولت مانند عمّال خود امر و نهی می‌کنند، از طرف خود دستورات کلی می‌دهند و مستقیماً در امور داخلی هر اداره‌ای دخالت می‌نمایند.»[1] مبارزه بین شاه و انجمن‌ها در ذیحجهٔ ۱۳۲۵/ ژانویهٔ ۱۹۰۸ وقتی به نقطه‌ای بحرانی رسید، که انجمن‌های تهران، عزل «امیربهادر جنگ» وزیر دربار و منشی او شاپشال و ۴ نفر دیگر از شخصیت‌های مقرب شاه راکه همگی و به ویژه شخص وزیر دربار نفوذ زیادی در شاه داشتند، از وی خواستار شدند.

در جمادی‌الاول (اوائل ژوئن) محمدعلی شاه در حالی که افراد بریگاد قزاق از جان او حفاظت می‌کردند از شهر به باغشاه رفت و خود را برای سرکوب کردن انجمن‌ها آماده

---

۱. *مجموعهٔ مدارک دیپلماتیک مربوط به وقایع ایران*، ص ۵.

کرد. رهبران انجمن‌ها که در داخل دربار طرفدارانی داشتند از نقشه‌های شاه علیه خود آگاه شدند و بی‌درنگ انجمن‌های تهران و شهرستانها و نمایندگان مجلس و دسته‌های مسلح برای مقاومت در برابر شاه درعمارت مجلس و مسجد سپهسالار گرد آمدند. در این گیرودار که منجر به حمله و بمباران مجلس شورای ملی از طرف قزاق‌های سرهنگ لیاخوف شد، شاه خواهان دستگیری و تحویل رهبران انجمن‌های تهران و نمایندگان مخالف بود. در این ماجرا به عقیدهٔ ایوانف و به استناد اسناد بایگانی وزارت خارجه روسیهٔ تزاری شمار انجمن‌های تهران به ۱۴۰ و مجامع ولایات به ۱۱۰ سازمان می‌رسیده است.

ایوانف معتقد است که در جنوب ایران انجمن «بردگان» و در تهران انجمن «اعضاء و مستخدمین سفارتخانه‌های خارجی» از همه جالب‌تر بود. در بارهٔ «انجمن ایالتی آذربایجان» ایوانف آن را به نام «انجمن تبریز» نام برده، و مدعی است که این انجمن را حقاً باید نجات‌دهندهٔ نهضت مشروطیت دانست، زیرا این انجمن بود که کلیهٔ حوادث انقلابی را در آذربایجان و حتی تهران رهبری می‌کرد.

از شاهکارهای «انجمن تبریز» که برای اولین بار پس از ساختن بمب در ایران به مرحلهٔ عمل درآمد، ارسال بمب برای شجاع نظام دیکتاتور آذربایجان و قتل او بود. جریان واقعه را مورّخان چنین نوشته‌اند: حسن‌نام، مجاهد مشروطه موفق می‌شود مُهر اسم سیف‌السادات را که از سادات بنام و ثروتمند دَوَچی بوده به دست بیاورد. مُهر سیف‌السادات مستقیماً به دست حیدر عمواوغلی معروف به «حیدر بمبی» می‌افتد. حیدر عمواوغلی از دیدن مهر خوشحال شده درصدد استفاده از آن برمی‌آید و باکمک گرجی‌ها بمبی می‌سازد و به وسیلهٔ میرزا اسمعیل نوبری به پستخانه داده آن را برای شجاع نظام می‌فرستد. وقتی بستهٔ بمب به مرند می‌رسد، میرزا محمودخان رئیس پست که با شجاع‌نظام خویشی داشت همراه پسر خود هادی صابری جعبه و نامه را برداشته، به خانهٔ او می‌رود. هنگامی که شجاع نظام به خانه می‌آید و پسرش شجاع لشکر که با مشروطه‌خواهان بستگی داشتند و چند نفر ارمنی در اتاق پذیرائی او بودند، رئیس پست به او می‌گوید سیف‌السادات امانتی برای شما فرستاده است. اکثر حاضران در باز کردن بسته تردید می‌کنند، اما خود شجاع‌نظام در حالی که دیگران را مسخره می‌کرد، کارد را

به ریسمان بسته کشید و آن را برید و ناگهان بمب ترکید و شجاع‌نظام و دو نفر از بستگانش در دم کشته شدند و پسرش فقط ۶ ساعت بعد از او زنده بود و رئیس پست و عده‌ای نیز زخمی شدند. پس از این حادثه قسمت مهمی از قوای مستبدین که در مرند و اطراف آن بود، متلاشی شد. انجمن آذربایجان در تهران که جای آن در تهران خیابان اکباتان فعلی بود، یکی دیگر از انجمن‌های مهم مشروطیت است که در آن سیدحسن تقی‌زاده نقش اساسی داشت. تفنگداران انجمن آذربایجانی‌ها روز بمباران مجلس ۶ ساعت متوالی با قوای مستبدین جنگیدند. این انجمن کمیته‌ای داشت که به نام «کمیتهٔ دهشت» و یا «کمیتهٔ ترور» نامیده می‌شد. کمیتهٔ مزبور که در رأس آن حیدر عمواوغلی قرار داشت، مأمور ترور افراد بود.[1]

س.م ایوانف که دسترسی به «مجموعهٔ مدارک دیپلماتیک مربوط به وقایع ایران» و «بایگانی مرکزی تاریخی دولتی در لنینگراد» در بارهٔ اوضاع داخلی ایران را داشت، اظهار عقیده می‌کند که بلشویک‌های قفقاز نیز به انقلابیون ایران کمک می‌کردند. او می‌نویسد:

> ... *انقلابیون روسیه ومخصوصاً ماوراء قفقاز، کمک فراوان کردند، مترقی‌ترین سازمان مجاهدین ایرانی* با شرکت مستقیم و رهبری *بلشویک‌های قفقاز به وجود آمد. اوراق تبلیغاتی، تراکت‌ها و اعلامیه‌های سازمان‌های انقلابی* خطاب به *خلق ایران در ماوراء قفقاز* به چاپ می‌رسید و *در ایران* پخش می‌گردید. *انقلابیون ماوراء قفقاز* (تحت عنوان برنج و دارو و غیره) اسلحهٔ *قاچاق به ایران می‌فرستادند.* سلاح‌هائی که *با وسائل حمل و نقل مخصوص از مرز می‌گذشت بامراقبت نگهبانان و پرچم‌های سرخ به تبریز و شهرهای آذربایجان حمل می‌شد.* عدهٔ زیادی *از داوطلبان* انقلابیون *ماوراءقفقاز* مخفیانه *از مرز عبور کرده، به تبریز می‌آمدند.* روی هم چند صد نفر *از اهالی ماوراء قفقاز* به *این طریق وارد تبریز شدند. انقلابیون ماوراء قفقاز* کارهای تبلیغاتی انجام

۱. سراسپرینگ رایس وزیر مختار انگلیس درگزارش سالانه‌اش چنین می‌نویسد: «براساس اطلاعاتی که از منابع موثق به من رسیده جای کوچک‌ترین تردیدی برایم باقی نمانده که انگشت خود شاه در قضیهٔ قتل اتابک کار می‌کرده است. گرچه توطئهٔ قتل، پس از اینکه به نتیجه رسید، آناً به عنوان یک پیروزی ملی در سراسر کشور تلقی گردید و ملت ایران از این قاتل جوان تجلیلی که شایستهٔ قهرمانان است، کرد...» (نقل از سند ۳۷۱ اف.او: **بایگانی عمومی انگلستان**).

می‌دادند و میتینگ‌ها را اداره می‌کردند. اعلامیه منتشر می‌ساختند، در تشکیل و تعلیم جنگی دسته‌های فدائیان نقش رهبری‌کننده‌ای داشتند.

در تبریز کارگاه بمب و نارنجک‌سازی ساختند و در ایجاد بیمارستان و جمعیت‌های کارگری شرکت جستند. آن‌ها در جنگ‌های علیه قشون شاه و واحدهای ارتجاعی مستقیماً شرکت داشتند. در این جنگ‌ها بیش از ۲۰ نفر از انقلابیون قفقاز به قتل رسیدند. مراسم تشییع جنازهٔ آن‌ها که در حدود ۴ هزار نفر در آن شرکت کردند، به صورت تظاهرات عمومی همبستگی اهالی تبریز با قفقاز انقلابی و روسیه درآمد. در مبارزهٔ انقلابی تبریز غیر از انقلابیون قفقاز، انقلابیون استان‌های مرکزی روسیه نیز که سابقاً در انقلاب ۱۹۰۵ م روسیه شرکت کرده بودند، همکاری داشتند. گارتویک سفیر روسیه در ایران روز ۲۱ اکتبر ۱۹۰۸ گزارشی داد که فرماندهٔ توپخانهٔ ستارخان، ملوان روسی کشتی زره‌دار روسی به نام «پاتومکین» است...[1]

انجمن‌هایی که نویسندگان تواریخ مشروطیت ایران از فعالیت آن‌ها در دوران مختلف یاد کرده‌اند، به این شرح است:

۱. انجمن غلامان آزاد در جیرفت و کرمان، ۲. انجمن خدمتگزاران سفارتخانه‌ها و کنسولگری‌های خارجی در تهران، ۳. انجمن شیعه و انجمن سنی در لنگه، ۴. انجمن شاهزادگان قاجار، ۵. انجمن ملی تبریز (سال ۱۹۰۶ م)، ۶. سازمان مجاهدین مشهد، ۷. انجمن‌های غیرعلنی که در آذربایجان و قفقاز از طریق سازمان (هومت) با بلشویک‌های ماوراء قفقاز مربوط بودند، ۸. انجمن اسلامیه تبریز به وسیلهٔ میرهاشم دوچی در شهر تبریز تشکیل شد، ۹. انجمن بوشهر و بنادر که انگلیسی‌ها آن را منحل کردند، ۱۰. انجمن ارامنهٔ (داشناک) رشت به ریاست (پیرم) داودیان، ۱۱. کمیتهٔ انقلابی ستارخان در شهر رشت، ۱۲. انجمن محلی گیلان، ۱۳. انجمن امر به معروف سیدمحمدعلی همت‌آبادی که کارش مبارزه با باده‌خواری و ریش‌تراشی بود، ۱۴. انجمن امر به معروف میرزاعبدالرحیم الهی (مثل انجمن همت‌آباد)، ۱۵. انجمن شیرازیان، ۱۶. انجمن سرّی مرکز غیبی علی مسیو و سایرین، ۱۷. انجمن آذربایجان در تهران، ۱۸. کمیتهٔ دهشت، به

---

۱. اسماعیل رائین: **انجمن‌های سرّی در انقلاب مشروطیت**، ص ۱۵۶ و بعد.

رهبری حیدر عمواوغلی، ۱۹. انجمن ملی رشت، ۲۰. انجمن مجاهدین قزوین، ۲۱. انجمن مجاهدین آذربایجان، ۲۲. انجمن ملی گیلان، ۲۳. انجمن ایالتی آذربایجان، ۲۴. انجمن اسلامی شیراز، ۲۵. انجمن حشمت به سرکردگی تقی‌خان رشیدالملک، ۲۶. انجمن اتحاد تبریز، ۲۷. انجمن قدرت، ۲۸. انجمن مشورت تبریز، ۲۹. انجمن مساوات تبریز، ۳۰. انجمن حقیقت تبریز، ۳۱. انجمن ایل فارس و عموم ملت، ۳۲. انجمن ولایتی اصفهان، ۳۳. انجمن مجاهدین رشت، ۳۴. انجمن سعادت تهران، ۳۵. انجمن مهدیه، ۳۶. انجمن محمدیه، ۳۷. انجمن اتحادیهٔ شمالی، ۳۸. انجمن محمدیهٔ بهارستان، ۳۹. انجمن عراق عجم، ۴۰. انجمن مظفری، ۴۱. انجمن فاطمیه، ۴۲. انجمن سعادت همدان، ۴۳. انجمن اتحادیهٔ طلاب، ۴۴. انجمن مرکزی برادران، ۴۵. انجمن اتحادیهٔ حسینی، ۴۶. انجمن اتفاق، ۴۷. انجمن سعادت دروازهٔ قزوین، ۴۸. انجمن برادران دروازهٔ قزوین، ۴۹. انجمن اتحادیهٔ اصناف، ۵۰. انجمن اتحادیهٔ زرتشتیان، ۵۱. انجمن اتحادیهٔ ارامنه تبعهٔ ایران، ۵۲. انجمن متحدهٔ صرّافان، ۵۳. انجمن جنوبی، ۵۴. انجمن مستوفیان، ۵۵. انجمن لشکرنویسان، ۵۶. انجمن مودّت، ۵۷. انجمن خراسان، ۵۸. انجمن سیادت شهر نو، ۵۹. انجمن کوچهٔ غریبان، ۶۰. انجمن خیریه، ۶۱. انجمن متظلمین، ۶۲. انجمن خیاطان، ۶۳. انجمن کوچهٔ قجرها، ۶۴. انجمن سعادت تهران، ۶۵. انجمن ایالتی کرمان، ۶۶. انجمن طلاب، ۶۷. انجمن سادات، ۶۸. انجمن تجّار آذربایجان، ۶۹. انجمن عموم تجّار کرمان، ۷۰. انجمن تجّار زرتشتیان، ۷۱. انجمن نظامی کرمان، ۷۲. انجمن صفا ۷۳. انجمن الفت حسینی، ۷۴. انجمن آل ابراهیم، ۷۵. انجمن اصناف تهران، ۷۶. انجمن اتحادیهٔ تبریز، ۷۷. انجمن اخوّت مرکز دراویش، ۷۸. انجمن بی‌نام خانهٔ عضدالملک که محمدعلی شاه برای دانستن نام بنیانگذاران آن خیلی بی‌تابی می‌کرد، ۷۹. انجمن مخفی بدون نام تهران، روز دوم ذیحجهٔ ۱۳۲۲ ق / ۸ فوریهٔ ۱۹۰۵ م زیر نظر آیت‌الله سیدمحمد طباطبائی تشکیل شد، در این انجمن کتاب‌های ابراهیم‌بیگ و طالبوف خوانده می‌شد. ارسال شب‌نامه‌ها و تشویق مردم به ایجاد مدارس نوین از اقدامات این انجمن بوده است، ۸۰. انجمن مخفی ثانوی، این انجمن به دنبال انجمن قبلی و پس از مهاجرت علماء به قم تشکیل شد، ۸۱. مجمع آدمیت، نام دیگر فراموشخانهٔ میرزاملکم ناظم‌الدوله است که به وسیلهٔ او و پدرش در تهران تشکیل شد.

این انجمن به موجب فرمان ناصرالدین شاه تعطیل شد و میرزا یعقوب و فرزندش از ایران تبعید گردیدند. ۸۲. جامع آدمیت، پس از عزل میرزا ملکم‌خان ۱۲ نفر از طرفداران او تشکیلاتی به نام «جامع آدمیت» دادند. در این سازمان ۳۱۳ نفر با یکدیگر هم‌قسم شدند و همهٔ آن‌ها عضو این مجمع سرّی بودند. مؤسس جامع آدمیت را بایستی میرزا عباسقلی‌خان قزوینی دانست. دوران فعالیت «جامع آدمیت» مصادف با سلطنت محمدعلی شاه و استبداد صغیر بود. این جامع یک بار تعطیل شد و مرحوم آدمیت چند روزی در زندان به سر برد. ۸۳. انجمن غیرت، این انجمن را حاج میرزا ابراهیم‌آقا وکیل تبریز و عضو مؤثر لژ فراماسونری «بیداری ایران» اداره می‌کرد. در این انجمن منشی‌زاده (که بعدها کمیتهٔ مجازات را تشکیل داد)، اسدالله‌خان ابوالفتح‌زاده و محمد نظرخان مشکوةالممالک از اعضاء مؤثر بودند. ۸۴. انجمن سواد اعظم، این سازمان را دکتر اعلم‌الدوله ثقفی در تهران تشکیل داد. ۸۵. انجمن علمی، تحت نظر شیخ محمدعلی تهرانی بود. ۸۶. جمعیت شرکت اسلامی، این جمعیت را ملک‌المتکلمین وسید جمال‌الدین در اصفهان تشکیل دادند. ۸۷. انجمن بدون نام میکده، در این انجمن عدهٔ زیادی از مشروطه‌خواهان شرکت داشتند که مرحوم ملک‌زاده به تفصیل اعمال آن‌ها را تشریح می‌کند. ۸۸. انجمن اسلامی رودبار به ریاست شیخ غلامعلی مجتهد که از مستبدین و مخالفین مشروطه بوده است. ۸۹. انجمن حقیقت‌سازی، ۹۰. کمیتهٔ جهانگیری، این تشکیلات سرّی بنا به نوشتهٔ حلاج به طوری سرّی در تبریز، تهران و رشت در دوران استبداد صغیر تشکیل شده بود.[۱]

۲. مجمع سرّی فراماسون‌ها

این مجمع ابتدا به خاطر مبارزه با گرفتن قروض خارجی و درباریان طماع و نادان تشکیل یافته بود و به وسیلهٔ اعضای فرماسونری ایران اداره گردید. ولی سازمان مزبور هیچ‌گاه در سازمان‌های ماسونی جهانی وابسته به انگلیس و فرانسه ثبت نشد و تشریفات رسمی تشکیل لژ انجام نگردید، اما همهٔ کارگردانان اصلی که هستهٔ مرکزی را تشکیل

---

۱. برگرفته از اسماعیل رائین: ***انجمن‌های سرّی در انقلاب مشروطیت***، ص ۱۵۷ تا ۱۶۳.

داده بودند، از جمله ماسون‌های ایرانی بودند که در اروپا و آسیا وارد تشکیلات ماسونی جهانی شده بودند.

اما در خصوص مجمع سرّی فراماسون‌ها باید گفت که متأسفانه اطلاعات مبسوطی از آن نداریم. اطلاعات ما محدود است به آنچه که در یک گزارش وزیر مختار انگلیس در تهران به وزیر خارجهٔ بریتانیا ثبت شده است. دیگر اینکه می‌دانیم از جمله اقدامات این مجمع سرّی یکی چاپ شب‌نامه به وسیلهٔ دستگاه ژلاتین بود که در آن نشریات مقامات دولتی و درباری مورد انتقاد شدید قرار می‌گرفت. نسخه‌هایی از این شب‌نامه‌ها را میرزا شکرالله‌خان معتمد خاقان صدری که در دربار مظفرالدین شاه مقام مهمی داشت و موقرالسلطنه که داماد مظفرالدین شاه بود و هر دو فراماسون و با آزادی‌خواهان در تماس بودند، در اتاق دفتر و بستر خواب شاه می‌نهادند. هیچ بعید نیست، بلکه احتمال قوی می‌رود که میان این مجمع و آزادی‌خواهان دیگر مخصوصاً مجمع آدمیت یک نوع همکاری وجود داشته است. زیرا به موجب اسناد موجود معتمد خاقان وموقرالسلطنه هر دو از اعضاء آدمیت نیز بودند و مدیر مجمع آدمیت را در قضیه نشر شب‌نامه‌ها در این زمان نیز توقیف کرده بودند. در هر حال مجمع سرّی فراماسونری، تلگراف‌هایی به وسیلهٔ تلگراف‌خانهٔ (هند اروپ) که دولت ایران حق نظارت در آن را نداشت به وزرای خارجهٔ کشورهای بزرگ جهان مخابره کردند و در آن به روش و سیاست استعماری دولت روس اعتراض کردند و کمک و همراهی آن‌ها را نسبت به ملت ضعیف ایران خواستار شدند.

گزارش فعالیت این مجمع سرّی و کشف سازمان‌های آن را وزیر مختار انگلیس در تهران ضمن گزارش بسیار جامع و مفصلی که در آخر هر ماه، سفارتخانهٔ آن دولت در تهران به لندن می‌فرستاد، برای وزیر امور خارجهٔ بریتانیا شرح داده است. وزیر مختار انگلیس در گزارش محرمانهٔ شماره ۱۳۶ مورخ ۶ سپتامبر ۱۹۰۱ م از قلهک چنین می‌نویسد:[۱]

> *دیگر از دستگیرکنندگان قوام‌الدوله رئیس امور مالی ارتش است که چندی قبل به علت نزاع با سپهسالار از کار برکنار گردید و مراتب ضمن گزارش شمارهٔ ۱۰۸، مورخ ۶ ژوئیه به عرض رسید.*

---

۱. این گزارش در ***بایگانی عمومی انگلستان*** به شمارهٔ ۶۰۶۳۷ اف.او، ضبط شده است.

بین دستگیرشدگان عده‌ای سادات روحانی و معلمان مدارس نیز می‌باشند که ذکر اسامی آن‌ها باعث تصدیع خاطر شریف می‌گردد.

بدیهی است توطئه‌چینی و ارتباط اینان با ناراضی‌ها که از طبقهٔ تحصیل‌کرده و مجتهدین می‌باشند، درخور اهمّیت است. وزیر همایون به اتفاق عمویش حبیب‌الله‌خان به کاشان تبعید و بقیه زندانی شده‌اند. قوام‌الدوله که یکی از ثروتمندترین اهالی تهران است بدون شک با دادن رشوه خود را آزاد خواهد ساخت. به طوری که گزارش می‌دهند شاه بی‌نهایت از دامادش خشمگین گردیده و قصد قتل او را داشته است که بعداً منصرف و دستور شلاق زدن و بریدن دست راست او را صادر کرده است. ولی صدراعظم و بانوان حرم از او شفاعت کردند. اعلیحضرت مخصوصاً از قوام‌الدوله خشمگین بودند وی موقعی که از خانهٔ ییلاقی خود در شمیران قصد حرکت به شهر را داشت جعبه‌ای مملو از نامه‌های ضد دولتی در کالسکهٔ او مکشوف و دستگیر گردید. هنگامی که در حضور شاه تحت بازجوئی قرار گرفت، کوشش کرد که جملات علیه اتابک اعظم را توجیه نماید و به اندازه‌ای شاه را غضبناک ساخت که فرمان قتل او را فوری صادر نمود. در هر حال اتابک از شاه استدعا کرد که جان قوام را ببخشد و به زندانی نمودن ایشان اکتفا فرمایند. قوام‌الدوله را به جای آنکه مثل سایر تحریک‌کنندگان و مظنونین با شخصیت با کالسکهٔ شخصی روانهٔ زندان نمایند مورد توهین فراوان قرار گرفت. بعد از آنکه او را کتک زدند و بازرسی بدنی از وی کردند وی را به قاطری سوار نمودند و پاهایش را زیر شکم قاطر بستند و زنجیری بر گردنش انداختند و با این وضع زننده او را در کوچه و بازار گردانیدند، در حالی که میرغضب در کنار او راه می‌رفت. قوام‌الدوله فعلاً در زندان به سر می‌برد تا ارادهٔ ملوکانه شرف صدور یابد. یک ناظر اروپائی که شاهد ورودش به شهر بوده اظهار می‌دارد که وضع او به اندازه‌ای رقت‌آور بود که مردن بر زندگی برایش بهتر بود.

شخص بسیار مطلعی که در مورد توطئه با او مذاکره کرده‌ام چنین استنباط می‌کند که بدون شک این اقدام مشترکاً از طرف عده‌ای مأمورین دولتی و طبقهٔ اشراف مخالف صدراعظم فعلی و همچنین مجامع پان‌اسلامی که از طرف شیخ

جمال‌الدین پایه‌گذاری شد درصدد برانداختن دستگاه صدراعظم و دیگری در فکر انقراض رژیم قاجاریه و برقراری رژیم جمهوری اسلامی و اتحاد نزدیک با کشور عثمانی است.

به عقیدهٔ اطلاع‌دهنده، این اتخاذ همبستگی با لژ فراماسونری، که از طرف مرحوم محسن‌خان (مشیرالدوله) سفیر ایران در قسطنطنیه، که بعداً وزیر امور خارجه گردید، پایه‌گذاری شده بود.

محسن‌خان هنگام اقامت در قسطنطنیه ریاست لژ مسلمین را عهده‌دار بود و به آن ایمان داشت. با سیدجمال‌الدین هم مناسبات نزدیکی داشت. علت این نزدیکی عضویت سید در لژ فراماسونری بود و دیگر آنکه چون سلطان عثمانی تحت نفوذ جمال‌الدین بود، محسن‌خان علاقه‌مند بود که محبت سلطان را به خود جلب کند.

یکی دیگر از دوستان میرزا ملکم‌خان سفیر سابق ایران در لندن و سفیر فعلی این کشور در رم می‌باشد، که پس از قضایای مفتضحانهٔ معاملات لاتاری با شیخ ارتباط پیدا کرد و با او در حملات ضد ناصرالدین شاه فقید و در جراید اروپا و اسلامی همکاری می‌کرد. با وجودی که یک نفر مسیحی بود، تبلیغات ضد مذهبی علیه رژیم قاجار به عمل می‌آورد.

چندان لازم نمی‌دانم، در بارهٔ نقشی که بعد از این جمال‌الدین در سیاست ایران به عهده داشت، صحبتی بدارم. همین قدر می‌گویم که میرزا رضا قاتل شاه فقید همان طوری که استحضار دارید از دوستان و نوکران فدائی شیخ بود و از نقطه نظر تعصب مذهبی مرتکب قتل شاه نگردید، بلکه فکر انتقام‌جوئی او را وادار به قتل شاه نمود. میرزا رضا در قزوین زندانی و مورد آزار قرارگرفته بود و از قراری که به من گفته شد، جلوی چشمش فرزندش را شقه و زنش را مورد تجاوز قرار داده بودند.

حلقهٔ برادری فراماسونری که توسط شیخ محسن‌خان «مشیرالدوله» در ایران تشکیل گردید، بیشتر به منظور انجام خواسته‌های شخصی و سیاسی او بود، در این تشکیلات حکیم‌الملک و قوام‌الدوله (که بازداشت شد) و نصرالملک (هدایت) که همگی مخالف رئیس‌الوزراء هستند و همچنین مشیرالدوله (میرزا

نصراللّه‌خان) و مخبرالدوله عضویت داشته‌اند.

گرچه پس از فوت محسن‌خان (مشیرالدوله) تاکنون لژی در ایران نبوده است با این حال در میان باقی ماندگان لژ مذکور اشخاصی هستند که هنوز وابستگی خود را به لژ فراماسونری اعلام کرده و از این راه سوء استفاده می‌نمایند. این‌ها که فقط عضویت لژ فراماسونری را داشته‌اند، تلاش می‌کنند که با مالکین بزرگ، مخالفین و امنای درباری، با انقلابیون و مرتجعین، که هدف و نظریاتشان کاملاً مخالف یکدیگر می‌باشد، اتحاد و همبستگی ایجاد کنند.

تُوقیف مدیران جراید و تعطیل چاپخانه‌های آن‌ها، که مطالب علیه دستگاه حاکمه منتشر می‌کنند موقتاً از تحریکات جلوگیری می‌نماید.

چندین موارد تازهٔ دیگر پس از تقدیم گزارش شمارهٔ ۱۲۴ مورخ ۱۸ ماه گذشته که به حضور عالی‌جناب معروض گردیده، پیش آمده و یک نمونهٔ آن را که از نقطه نظر ما خالی از علاقه و بستگی نیست تقدیم می‌شود. در این نشریات و نظریات نویسندگان آن‌ها در بارهٔ مناسبات و سیاست انگلستان در ایران به خوبی آشکار می‌سازد.

به هر حال صرف نظر از تحریکات دربار و درباریان، تعداد، بسیار زیادی از افراد ناراضی حقیقی در بین مردم موجود است که علّت عمدهٔ آن‌ها در اثر ترقی روزانهٔ هزینهٔ زندگی مردم می‌باشد. بسیاری از مردم و معلمین که به اوضاع این کشور آشنائی دارند و با من صحبت کرده‌اند معتقدند «مرتجعینی که در شاه و نخست‌وزیر نفوذ دارند همین چند روز آینده حوادثی به وجود می‌آورند.»

به هر حال گزارش‌هایی که به من رسیده حاکی از آن است که بازداشت‌ها هنوز ادامه دارد و تاکنون تعداد بازداشت‌شدگان به هفتاد نفر رسیده است. درباریان صورتی از مظنونین، از هر طبقه به عرض شاه رسانیده‌اند. این صورت را زندانیانی که بازداشت شده‌اند، نیز دیده‌اند.

یکی از وزرای معزول معاون‌الدوله و یکی دو نفر از شاهزادگان مظنون در منازلشان تحت مراقبت قرار گرفته‌اند. یکی از ملاهای متنفذ که بنا بود امروز عصر به اینجا به ملاقات من بیاید، از طرف فرماندار تهران احضار شده و مورد مواخذهٔ سخت واقع گردیده است. شاه و اتابک اعظم هر دو از نهضتی که پیش

آمده بی‌نهایت عصبانی هستند.

اعلیحضرت طرفدار خشونت می‌باشد، ولی نخست‌وزیر او مایل است که با شیوهٔ مسالمت‌آمیز و به هر نحوی که امکان‌پذیر باشد، نسبت به خواسته‌های مردم رویهٔ معتدلی پیش گیرد. همکار روسی من در مورد این دسته‌بندی‌ها امروز عصر با من مذاکره می‌کرد. او سعی داشت، چنین وانمود کندکه نسبت به این اوضاع بی‌اعتناست. او عقیده داشت که تحریکات بعضی از درباریان و مأمورین معزول که شخصاً با نخست‌وزیر مخالف هستند ونسبتاً به او حسادت می‌ورزند، برای سقوط کابینه می‌باشد.

وزیر مختار روسیه مسلماً مایل نیست اعتراف کند که نارضایتی مردم و مخالفت آن‌ها با حکومت در اثر این است که مردم ایران، وزراء را تحت نفوذ روس‌ها می‌دانند. کاملاً ممکن است که عدم محبوبیت شاه و صدراعظم نتیجهٔ همین انتصاب آن‌ها در نزدیکی با همسایهٔ مقتدر شمالی باشد. اما روی هم رفته عقیده‌ای که بیشتر مورد قبول می‌باشد، این است که شاه و صدراعظم احتراز دارند، از اینکه بیش از اندازه دوستدار روس (روس مآب) جلوه کنند. به هر حال طرز تفکر شرقی با تفکر ما فرق دارد و از این رو مشکل است که راجع به رویهٔ آن‌ها پیشگوئی کرد.

باا حترامات فائقه ـ هاردینگ

گزارش سفیر انگلیس در بارهٔ فعالیت‌های فراماسون‌ها و آنچه که منجر به انتشار شب‌نامه‌ها و مبارزات پنهانی وعلنی علیه شاه، درباریان، قرضه و ظلم و بی‌عدالتی در انجمن سرّی فرماسون‌ها می‌شد، به همین جا ختم می‌گردد و اسناد دیگری که دنبالهٔ فعالیت‌های آن‌ها را روشن کند، کمتر به دست آمده است.

۳. مجمع آدمیّت

مجمع آدمیّت را می‌توان به یک معنی، دنبالهٔ همان فراموشخانهٔ ملکم به حساب آورد، زیرا مرامنامهٔ آن، اصول آدمیت نوشتهٔ ملکم‌خان و کتابچهٔ «حقوق اساسی افراد» تألیف وی است. اما به یک معنی دیگر، مجمع آدمیت یک سازمان مستقلی است، برای

اینکه مؤسس و مدیر آن ملکم نبود و هیأت مدیرهٔ مشخص و تشکیلات جداگانهٔ نسبتاً وسیعی داشت و به ملکم با توجه به سوابق او احترام می‌گذاشت.[۱] این نکته رامی‌توان از نامهٔ فوق‌العاده جالب توجه و مهمی که محمدعلی‌شاه به ملکم نوشت و از مرام مجمع آدمیت و مدیر آن (میرزا عباسقلی‌خان آدمیت) یاد کرده، استنباط کرد.[۲] والاّ مجمع آدمیت نه به ابتکار ملکم احداث گردید و نه در ادارهٔ آن دخالت مستقیم داشت. میزان نفوذ و قدرت سیاسی و ریشه‌دار بودن مجمع آدمیت را از نامهٔ قاطع و صریحی که رئیس آن به مظفرالدین شاه نوشته است، باید سنجید. میرزا عباسقلی‌خان خطاب به شاه قاجار می‌گوید:

حقوق ملت ودایع خداست و تأخیر و تعطیل آن بیش از این جایز نیست... و واجب است که اذعان صریح به حقوق قاطبهٔ ملت ایران بفرمایند و دستخط مختاریت عامه و تأسیس مجلس شورای ملی را صادر فرمایند.[۳]

و این مطلب فوق‌العاده مهم است که قبل از تأسیس مجلس به شاه می‌نویسد: «مجلس شورای ملی باید دائماً و بدون تعطیل مفتوح و برقرار باشد.»

در بارهٔ این مجمع، عقاید و آراء متضادی وجود دارد. جمعی آن را کانون آزادی و آزادی‌خواهان در دوران مظفری و استبداد محمدعلی شاه دانسته و مقامش را بزرگ می‌دانند، و دستهٔ دیگر مخالف این نظریه‌ها بوده و آن را وسیله‌ای برای خاموش کردن شعله‌های انقلاب مشروطیت جلوه داده‌اند. البته آراء و قضاوت‌های مختلف وانتقاد دسته‌ها و جمعیت‌هائی که در جبهه‌های مختلف مبارزه می‌کردند، امری طبیعی و عادی است.

مجمع آدمیت که مظهر عقاید روشنفکران زمان خود بود حتی در بعضی شهرستان‌ها هم شعباتی داشت و بیش از ۳۵۰ عضو از طبقات مختلف پیدا کرد که از جمله میرزا محمودخان احتشام‌السلطنه رئیس مجلس شورای ملی، سلیمان میرزا اسکندری، میرزا جوادخان سعدالدوله، فرصت‌الدوله شیرازی، مصدق‌السلطنه، میرزا محمدخان کمال‌الملک و شاهزاده عضدالسلطان را می‌توان نام برد.

۱. نگاه کنید به: فریدون آدمیت، ***فکر آزادی و مقدمهٔ نهضت مشروطیت***، (انتشارات پیام) که خلاصه‌ای از فعالیت‌های پنهانی و علنی (مجمع آدمیت) را تشریح کرده است.

۲. همان کتاب، ص ۶۸۵.

۳. اسناد مجمع آدمیت.

قسمت سوم. گسترش احزاب سیاسی

۱. حزب اجتماعیون ـ عامیون (سوسیال دموکرات)

یکی از فعالیت‌های مهم انجمن‌های سرّی فعال در تهران، عبارت از تأسیس کتابخانهٔ ملی تهران و فراهم آوردن شرایط برای گردهم‌آئی روشنفکران انقلابی در آنجا بود.

اعضای برجستهٔ انجمن‌های سرّی که همانا روشنفکران آزادی‌خواه بودند، زود به زود در این کتابخانه ملاقات کرده، برای، توسعهٔ فعالیت انقلابی و متشکل‌کردن نیروهای انقلابی راه‌جوئی می‌کردند. آنان متحد کردن انجمن‌های سرّی را بدین منظور مفید تشخیص دادند و بعد از ملاقات‌ها و مذاکرات زیاد تصمیم به برپائی یک گردهم‌آئی عمومی گرفتند. روشنفکرانی که برای بر پا داشتن گردهم‌آئی عمومی مدتی طولانی تلاش کرده بودند، سرانجام موفق شدند آن را در ۱۲ ربیع‌الاول ۱۳۲۲ق/ ۲۷ مه ۱۹۰۴م در باغ سلیمان‌خان میکده برپا دارند. نزدیک به ۶۰ نفر از برجسته‌ترین روشنفکران مترقی تهران در این گردهمائی شرکت داشتند. در این جلسه که در شرایط بسیار مخفی برگزار گردید، مسایل مهمی چون وضعیت کشور، سرنگون کردن استبداد و تشکیل حکومت قانونی مورد بحث قرار گرفت. سرانجام قطعنامه‌ای در ۱۸ ماده در بارهٔ گردآوردن نیروهای انقلابی مترقی، متشکل کردن آن‌ها، توسعه دادن به جنبش انقلابی، تنظیم و مورد تصویب قرار گرفت. شرکت‌کنندگان در جلسه سوگند خوردند که در آینده با از خودگذشتگی فعالیت کنند و در کتمان اسرار جلسه و کارهای آینده استوار باشند. به منظور به جای آوردن قرارهای جلسه و رهبری منظم امور انقلابی در آینده، یک کمیتهٔ ۹ نفری انتخاب شد که اعضایش عبارت بودند از ملک‌المتکلمین، سیدجمال‌الدین واعظ اصفهانی، محمدرضا مساوات، سیداسدالله خرقانی، ابوالحسن میرزا شیخ‌الرئیس، آقا میرزامحسن برادر صدرالعلما، میرزا سلیمان‌خان میکده، حاجی میرزا یحیی دولت‌آبادی، میرزا محمدعلی‌خان نصرت‌السلطان.[1]

این کمیته در مبارزه به خاطر مشروطه و مجلس اقدامات موفقیت‌آمیزی انجام داد.

---

۱. مهدی ملک‌زاده: ***تاریخ انقلاب مشروطیت***، جلد ۲، تهران ۱۳۲۸، ص ۱۵-۸.

کمیتهٔ مذکور در اوایل سال ۱۳۲۵ق/ ۱۹۰۷م نقش خود را به یک تشکیلات دیگری ـ سازمان سوسیال دموکرات تهران ـ واگذار کرد.

سازمان سوسیال ـ دموکرات در اوایل سال ۱۹۰۷م در تهران تشکیل شد. بعضی از اعضای کمیتهٔ انقلابی گذشته، در بین بنیانگذاران و رهبران سازمان سوسیال ـ دموکرات حضور داشتند. رهبریت سازمان سوسیال ـ دموکرات تهران از سید جمال‌الدین واعظ، ملک‌المتکلمین، شیخ ابراهیم تبریزی، حیدرخان عمواوغلی، صادق طاهباز، میرزا قاسم‌خان صوراسرافیل، میرزا جهانگیرخان صوراسرافیل، حاجی‌خان خیاط، یحیی میرزا، سلیمان میرزا، سید کمره‌ای، محمدرضا مساوات، سلیمان‌خان میکده، ضیاءالسلطان چراغ‌برقی تشکیل یافته بود.[۱]

در بین سران سازمان سوسیال ـ دموکرات تهران، نویسندگان و سخنرانان زیادی وجود داشت. آنان در راه استقلال کشور و آزادی توده‌ها به ابراز هرگونه فداکاری آمادگی داشتند. لیکن تعداد کادرهای سازماندهی بسیار کم بود. در بین آن‌هائی که نام‌هایشان در بالا مذکور افتاد، صادق طاهباز و حیدر عمواوغلی در این زمینه دارای قابلیت و کارآئی لازم بودند.

سازمان سوسیال ـ دموکرات تهران که مخفیانه پدید آورده شده بود، تا آخر هم مخفیانه فعالیت کرد. سازمان تا ژوئن ۱۹۰۸م به حیات و فعالیت خود ادامه داد.

سازمان سوسیال ـ دموکرات تهران در تشکیل میتینگ‌ها و تظاهرات علیه استبداد ارتجاعی در انتخابات انجمن‌ها، در مسلح کردن انقلابیون و در انتشار مطبوعات مخفی و علنی، فعالیت فراوانی داشت.

سازمان سوسیال ـ دموکرات تهران به منظور نشان دادن نابسامانی‌های نظام کهنه و افشای استبداد و حکومت سلطنتی، اوراقی مخفی به نام شب‌نامه منتشر می‌کرد و می‌کوشید تا مردم ناراضی و به هیجان آمده را به سوی مبارزه سوق دهد.

اگرچه روزنامه‌های مهمی چون «صوراسرافیل»، «مساوات» و غیره ارگان رسمی سازمان سوسیال ـ دموکرات تهران به شمار نمی‌آمدند، اما سردبیر و بسیاری از نویسندگان آن‌ها از اعضای فعال و رهبری‌کنندهٔ سازمان مذکور بودند.

---

۱. علی آذری: ***قیام کلنل محمدتقی پسیان در خراسان***، تهران ۱۳۲۹، ص ۵۲.

مسأله، به دست آوردن اکثریت در هیأت رهبری انجمن‌های تهران بود. نمایندگان لیبرال ـ دموکرات در بسیاری موارد از انجمن‌های تهران اکثریت داشتند. در تهران، تنها در هیأت مرکزی انجمن آذربایجان بود که سوسیال ـ دموکرات‌ها اکثریت داشتند. سلیمان‌خان میکده، یکی از رهبران سازمان سوسیال ـ دموکرات تهران و رئیس انجمن برادران دروازه قزوین بود. این انجمن یک دستهٔ مسلح ۱۰۰۰ نفری داشت. اینان با سلاح‌هائی که سلیمان‌خان در اختیارشان گذاشته بود، مسلح شده بودند.[۱] اعضای انجمن دارای کارت عضویت بودند و براساس این کارت بر روی آن‌ها حساب می‌شد. اعلانی که انجمن آذربایجان در ۶ ربیع‌الاول ۱۳۲۶/ ۸ آوریل ۱۹۰۸ صادر کرده، مؤید این نظر است. در اعلان آمده بود که «لازم است اعضای انجمن آذربایجان برای تعویض بلیط‌های خود، روز پنجشنبه، ۹ همین ماه، ۴ ساعت به عصر مانده، در مراکز انجمن حضور به هم رسانند.» انجمن آذربایجان هم از بابت اکثریت اعضاء و هم در مبارزه علیه استبداد، نسبت به انجمن‌های دیگر تهران، نیرومندتر و مترقی‌تر بود. ج.پ، چرچیل، یکی از اعضای هیأت سیاسی بریتانیا در تهران، درگزارش مورخ فوریهٔ ۱۹۰۸م خود به لندن، در بارهٔ انجمن‌های تهران چنین نوشته بود: در تهران نزدیک به ۱۰۰ انجمن و جمعیت سیاسی وجود دارد. مهم‌ترین آن‌ها انجمن آذربایجان است. این انجمن ۲۹۶۲ نفر عضو دارد. انجمن‌ها حتی درامور سیاسی کشور دخالت می‌کنند.[۲]

در سال‌های اخیر اسناد تازه‌ای در بارهٔ روابط حزب سوسیال ـ دموکرات کارگری روسیه و به ویژه بلشویک‌ها با انقلابیون ایران و همچنین در بارهٔ «اجتماعیون ـ عامیون» پیدا شده است. مثلاً درگزارش رئیس کلانتری بخش ۳ شهر باکو، به دادستان شهرستان (۴ دسامبر ۱۹۰۶ م) اطلاع داده می‌شود که «ساکن محل تلاقی خیابان‌های «پراچپنایا» و «آزیاتسکایا» که صاحب مطبعه است خبر داد که ساعت ۹ صبح ۴ دسامبر ۸ نفر ناشناس مسلح به اسلحهٔ کمری وارد مطبعه شده تمام کسانی را که آنجا بوده‌اند، توقیف نموده و شروع به چاپ کرده‌اند (حروف چیده شده حاضر وکاغذ با خود آورده بودند)، ۳۰۰۰

---

۱. سلیمان‌خان معاون وزیر جنگ بود و اعضای انجمن را با سلاح‌های دولتی مسلح کرده بود. او را به این منظور در ماه مه ۱۹۰۸ زندانی کردند.

۲. عباس اسکندری: *کتاب آرزو*، ج ۲، (تهران ۱۳۲۰)، ص ۲۱.

ورقه چاپ کرده‌اند و پس از خروج آن‌ها چند صفحه از جزوه‌ای که به چاپ رسانده‌اند پیدا شده است.»

۸ صفحه (صفحات ۱۳-۶) از جزوه‌ای که به زبان فارسی به طبع رسیده و در پروندهٔ محکمهٔ شهرستان باکو حفظ شده است ارزش بزرگی برای بررسی تاریخ سازمان‌های انقلابی ایران در دورهٔ انقلاب ۱۹۰۵-۱۹۱۱ م دارد. در این صفحات پیرامون هدف‌های حزب انقلابی ایران که نام آن ذکر نشده، سخن رفته است. براساس مضمون این سند و همچنین به دلیل اینکه در ۱۹۰۶ م در باکو تنها یک حزب ایرانی فعالیت می‌کرده است، بدین نتیجه رسیدیم که صفحات یافت شده بخشی از مرامنامهٔ حزب «اجتماعیون ـ عامیون» است. گرچه ناقص است، در هر حال اولین متن اصلی فارسی برنامهٔ حزب «اجتماعیون ـ عامیون» است، زیرا تاکنون تنها از متن روسی مرامنامهٔ «مجاهد» مصوّب سپتامبر ۱۹۰۷ م در مشهد اطلاع در دست بود. متن اصلی یافت شده مرامنامه، امکان شبهه در صحت این عقیده را می‌دهد که تا سپتامبر ۱۹۰۷ م حزب «مجاهد» مرامنامه نداشته است.[1]

مقایسه مرامنامهٔ پیدا شده در باکو با مرامنامهٔ حزب «مجاهد» بار دیگر صحّت این عقیده را تصدیق می‌کند که حزب «اجتماعیون ـ عامیون» یک مرامنامهٔ عمومی که همهٔ سازمان‌های آن، جداً از آن پیروی کنند، نداشته است. گاهی بعضی از سازمان‌ها، مثلاً سازمان تبریز، خود مستقلاً مرامنامه‌ای تنظیم می‌کرده است. همهٔ سازمان‌های «اجتماعیون ـ عامیون» هنگام تنظیم مرامنامه مطالب زیادی از شکل سازمانی و مضمون مرامنامهٔ حزب سوسیال دموکرات کارگری روسیه اخذ کرده‌اند. اما رایج‌ترین مرامنامه به طوری که خصوصاً از روزنامهٔ «فریاد» برمی‌آید همان مرامنامه‌ای بوده است که در قفقاز (باکو) تنظیم شده بوده است. به نظر می‌رسد که اعضای حزب که در دسامبر ۱۹۰۶ م از باکو آمده بودند، به ویژه براساس خواسته‌های این مرامنامه بوده که به انجمن ایالتی تبریز، تقسیم املاک بزرگ را بین دهقانان پیشنهاد کرده‌اند.

عدم یک مرامنامهٔ واحد برای حزب «اجتماعیون ـ عامیون» را باید چنین توضیح داد

---

۱. ***اسناد تاریخی جنبش کارگری، سوسیال دموکراسی و کمونیستی ایران***، ج ۱، (انتشارات علم، بی‌تا)، ص ۴۱-۳۸.

که با وجود فعالیت شایان اعضای حزب در انقلاب ۱۹۰۵-۱۹۱۱ م رهبران سازمان‌های مختلف آن، مواضع طبقاتی گوناگون داشته‌اند که این نیز به نوبهٔ خود نتیجه گوناگونی ترکیب اجتماعی حزب بوده است.

بزرگ‌ترین نفوذ را در سال‌های ۱۹۰۶-۱۹۰۷ م کمیتهٔ باکو داشت که کمیتهٔ مرکزی محسوب می‌شد و با سازمان‌های خود در تبریز، گیلان، تهران و سایر نقاط ارتباط داشته است.

مرامنامهٔ حزب «مجاهد» که در ۱۹۰۷ م در مشهد تصویب شده است از لحاظ پاره‌ای مسائل مهم از مرامنامهٔ «اجتماعیون ـ عامیون» که در باکو پیدا شد، تمایز دارد. در مرامنامهٔ مشهد در مسأله ارضی گفته می‌شود که املاک شاهی باید بلاعوض مصادره شده بین خانواده‌های دهقانان تقسیم شود و اراضی زائد ملاکین توسط بانک خریداری شده، بین دهقانان تقسیم گردد. در مرامنامهٔ نسخهٔ باکو حداقل این عقیده ترویج می‌شود که زمین باید تعلق به کسی داشته باشد که روی آن کار می‌کند. این عقیده، شعاری را که بلشویک‌های روس در دورهٔ انقلاب ۱۹۰۵-۱۹۰۷ م روسیه پیش می‌برده‌اند، به خاطر می‌آورد.

در مرامنامهٔ باکو درخواستی در بارهٔ تعیین تقاعد برای سالخوردگان، خردسالان بی‌سرپرست و بیوه‌زنان وجود دارد، و در مرامنامهٔ مجاهد (مادهٔ ۸) از تشکیل نوانخانه برای فقرا و مستمندان و بیمارستان برای بیماران سخن رفته است. هر دو مرامنامه خواستار ۸ ساعت کار روزانه‌اند. در مرامنامهٔ باکو درخواست مهمی دائر به بهبود شرایط مسکن برای توده‌های زحمتکش از طریق ساختمان منازل عمومی به وسیلهٔ دولت وجود دارد. چه در مرامنامهٔ باکو، و چه در مرامنامهٔ مشهد، بندی دربارهٔ تأسیس مدارس در همهٔ شهرها و قصبات و الغاء عوارض و مالیات‌های مستمندان وجود دارد. در مرامنامهٔ باکو بر خلاف مرامنامهٔ مشهد، درخواستی دائر به تقلیل عوارض گمرکی کالاهای مورد احتیاج ضروری (قند، چای، نفت و غیره) وجود دارد. بخش اجتماعی مرامنامهٔ باکو، به درخواست آزاد کردن توده‌های زحمتکش از زیر فشار صاحب‌منصبان دولتی و برقراری آزادی‌های دموکراتیک، آزادی اجتماعات، کلام، مطبوعات، اتحادیه‌ها و مذاهب اختصاص یافته است. مادهٔ ۵ مرامنامه مشهد نیز دارای خواسته‌های آزادی بیان،

مطبوعات، اجتماعات و غیره است، اما در آن ماده، بندی پیرامون آزادی مذهب وجود ندارد. علاوه بر این در نظامنامهٔ مجاهد مصوّب سال ۱۹۰۷ م در مشهد از حقوق محاکم ویژهٔ حزب که می‌توانند اعضای خود را در مقابل «خیانت به مذهب» شدیداً مجازات کنند، سخن رفته است. در مقدمهٔ مرامنامه باکو هدف نهائی حزب برابری کامل حقوق بین اعضای جامعه، صرف‌نظر از تعلق ملی ومذهبی اتباع، ذکر شده است. بدین طریق می‌توان بدین نتیجه رسید که از این دو مرامنامه، مرامنامهٔ باکو حزب «اجتماعیون ـ عامیون» در مقایسه با مرامنامهٔ مشهد انقلابی‌تر بوده است و در آن تأثیر برنامه حزب سوسیال دموکرات کارگری روسیه و شعارهای انقلابی بلشویک‌ها در مسائل ارضی در دوران انقلاب ۱۹۰۷-۱۹۰۵ م روسیه به وضوح دیده می‌شود.

«مجاهد» و «اجتماعیون ـ عامیون» در حقیقت نام‌های یک حزب واحد است. «اجتماعیون ـ عامیون» در ۱۹۰۴ یا ۱۹۰۵ م در باکو تشکیل شد و در دورهٔ اولیهٔ انقلاب یعنی در سال‌های ۱۹۰۵ تا ۱۹۰۶ م طبق سندی که در کتاب ناظم‌الاسلام کرمانی آمده است، نام «حزب سوسیال دموکرات‌های ایران» (اجتماعیون عامیون ـ فرقه ایران) به خود گرفته است، در صورتی که در اسناد منتشره در ۱۹۰۷ م آن حزب خود را «حزب مجاهد سوسیال دموکرات‌های ایران» وگاهی به طور ساده «حزب مجاهد» نامیده است، چنان‌که حزب سوسیال ـ دموکرات مسلمانان به طور ساده «همّت» نامیده می‌شده است.

در زیر، بخشی از متن مرامنامهٔ حزب «اجتماعیون» که به زبان فارسی پیدا شده است عیناً درج می‌گردد:

> ... هر کس که بتواند زراعت بکند باید به او زمین داده شود که اخراجات سالیانه او از همان زمین بگذرد و قس‌علی‌هذا القیاس زمین را باید به همین ترتیب تقسیم کرد. چون کار به این طور بگذرد دیگر رعایا از دل احتیاج مردمان جبّار بیرون خواهند آمد و همه غنی خواهند شد. کینه و کدورت برطرف شده و دیگر آن خون ناحق در زمین ریخته نمی‌شود. دیگر این فرقه اصلاح فتنه و فساد را خواهانند. کرور کرور جان‌ها که در راه دعاوی ملت تلف می‌نمایند و جوان‌های سر و قد هدف گلوله‌های توپ و تفنگ می‌شوند و چه بسیار شهرها و قصبه‌ها در این جنگ‌ها خراب و زنان ما بی‌شوهر و اطفال ما یتیم می‌مانند.

مقصود این فرقه تمام بر رد این عمل مشئوم است که به کلی از میانه مرتفع گردیده، منسوخ شود و راضی نیستند که خون احدی در روی زمین ریخته شود. خواه از هر فرد و هر ملت باشد تفاوت ندارد (بنی آدم اعضای یکدیگرند). منظور ما این است که بلافرق هر مذهب و ملت در تحت مساوات و عدالت باشند. در این صورت معلوم است یک روزه به این مقصود عالی نمی‌توان نایل گردید و به این درجهٔ اعلا فوراً نمی‌توان عروج کرد، چون‌که ملت مقدسهٔ ما در وادی جهالت زبون شده و به نادانی گرفتارند و خیر خود را از شرّ تمیز نمی‌دهند. لهذا باید مطالب را متدرجاً اظهار کرد و چیزی که امروز بر ما لازم است و باید در تدارک او باشیم از قرار ذیل است:

اول) ملک و زمین باید در تحت اختیار آن کس باشد که با رنج دست خود می‌کارد، نه با استقامت عمله و فعله.

دوم) اربابان صنایع چه شاگرد و چه مزدور یا اشخاص فعله و عمله و چه نوکر از قبیل میرزا و دفتردار و سررشته‌دار و غیره که از کسب یومیهٔ نان خود را تحصیل می‌کنند باید در شب و روز بیشتر از ۸ ساعت کار نکنند، یعنی مجبور نباشند بیشتر کار کنند، مگر به میل خودشان، بالطبع زیادی اجرت و مواجب و اجرت یومیهٔ آن‌ها باید افزوده شود.

سوم) باید زن‌های بیوه و اطفال بی‌پرستار یا پیرمردان که به واسطهٔ سالخوردگی قادر به کارکردن نیستند از طرف دولت پرستاری و مراعات شود، یعنی در حق ایشان اعانه برقرار شود.

چهارم) اشخاصی که از شدت فقر در خرابه‌ها و زیرزمین‌های نمناک و منزل‌های متعفن مسکن نموده که مورد بعضی امراض مزمنه و افلیج و غیره می‌گردد، باید از جهت ایشان از طرف دولت منزل‌های ارزان ساخته شود و مخارج این منزل‌ها از جانب دولت باشد، بعد به قیمت ارزان کرایه بدهند.

پنجم) از جهت اطفال یتیم و فقیر در هر شهر و قریه مکاتب و مدارس تأسیس شود.

ششم) مالیات دیوانی باید کم شود، عوارض، به این ترتیب از اشخاصی که

بی‌بضاعت و مفلس‌اند نباید عوارض بر مالیات مؤاخذه شود، مگر اشخاص دارنده که از قدر گذراندن سالیانه خود زیادتر داشته باشند. هر چه از گذران سالیانه بیشتر بماند، مالیات به او تعلق خواهد گرفت.

هفتم) تخفیف گمرک است. اشیائی که از خارجه می‌آید که فقرا محتاج به او هستند از قبیل قند و چای و نفت و غیره باید از گمرک آن‌ها کاست تا ارزان شود.

این فرقه آزادی‌طلب مقصودشان این است، آن کسانی که خون ملت می‌خورند از قبیل حکومت و سرتیپ و سرهنگ و سایر صاحب‌منصب و تابعین حکومت مثل فراش و غیره ملت بیچاره را از دست این ستمکاران آزادی بخشد. آیا ملت را چگونه باید خلاص کرد.

اول. باید از حکومت درخواست کرد آزادی مشورت را یعنی جماعت در کمال آزادی در یک جا جمع شده در کارهای خود مصلحت نمایند.

دوم. آزادی لسان یعنی جماعت با حکومت و دولت بتوانند گفتگو نمایند و هر چیزی را که مضر به حال ملت است رفع نمایند.

سوم. آزادی مطبوعات یعنی کتاب‌ها و روزنامه‌ها که جماعت بتوانند به ذریعهٔ روزنامه‌جات احتیاجات خودشان را نوشته منتشر نمایند از طرف دولت ممنوع نباشند.

چهارم. آزادی اتفاق اربابان صنایع و حرفت در خصوص احتیاجات نسبت به صنعت خودشان اتفاق نموده هر چه لازم باشد از دولت طلب نمایند چون‌که در هر کاری جمعیت اتفاق شد می‌تواند کاری را از پیش ببرند نه اینکه یک نفر یا دو نفر.

پنجم. آزادی مذهب یعنی از روی قانون شریعت مطهره هر کس به هر دین و هر مذهب که هست نباید او را مجبور کرد که ترک مذهب خودش را بگوید و به دین دیگر گرویده بشود به میل خودش و حکومت هم مختار نباشد که کسی را جبراً به دین دیگری دعوت نماید تا اینکه تمام ملل با یکدیگر برادروار رفتار نمایند.

قید این فصل نه در خصوص ایران است چون‌که در ایران مثل سایر دول معترض مذهب و ملت دیگری نمی‌شوند نه از طرف حکومت ونه از طرف

رعیت. مثلاً روس از زمان پطر کبیر تا به حال همیشه مذاهب متفرقه که در روسیه سکنا دارند مثل مسلمان و یهودی و ارمنی و پلیاک خیلی از این مذاهب را جبراً روس کرده، ولی در ایران اگر هم کسی را به دین اسلام دعوت کرده‌اند از روی دلایل عقاید و براهین قاطع بوده.

ششم. آزادی تعطیل یعنی عمله و مزدور هرگاه خواسته باشند متفقاً جمع شده محض پیشرفت مطالب خود در خصوص...

و بالاخره، مرامنامهٔ جمعیت «مجاهدین» (متشکله در مشهد):

دفاع از شرف ملت و محافظت وطن مقدس و محو ظلم فریضهٔ هر فردی است و این نیز به مقتضای زمان فقط از طریق مجلس ملی و مشروطیت و بسط عدالت و اجرای مساوات ممکن خواهد بود زیرا ملت به وکلائی که از بین خود انتخاب کرده باشد اعتماد و اعتقاد معیّنی دارد و حال آنکه هیأت وزراء نمی‌تواند مورد این اعتماد باشد.

ملت مجاز نیست مثل سابق ساکت بنشیند و به وزراء اعتماد کند زیرا در این صورت ممکن است زمام امور از دستش خارج شود.

لذا غمخواران ملت و مردم وطن‌پرست همواره باید جمعیتی از مجاهدین داشته باشند که همّشان مصروف حفظ و مصونیت اساسی ملت و مجلس ملی باشد و برای دفاع از مجلس و بسط عدالت از فدا ساختن جان و مال دریغ نکنند.

از این نظر وجود شعبهٔ جمعیت مقدس «مجاهدین» در ایران به منزلهٔ قسمتی از مشروطیت لازم و واجب است، چنانچه در همهٔ ممالک متمدن اروپا و آسیا نیز تحت عناوین مختلف چنین جمعیت‌هائی تشکیل شده است. این جمعیت‌ها به منظور بسط عدالت و حفظ مجالس ملی و رسیدن به مقصود و هدف خود، شب و روز فداکاری می‌کنند.

کلام مقدس می‌فرماید «لیس للانسان الا ما سعی». از اینجا می‌توان به قرب و منزلت عالی و مقدس بودن کوشش مجاهدین پی برد. بر هر کسی که بخواهد به این جمعیت وارد شود واجب است قبل از هر چیز به اهمیت واقعی مجاهدت واقف شود و مقاصد این جمعیت را که ذیلاً شرح داده می‌شود بداند و فقط پس

از آن خود را به اسم پرافتخار «مجاهد» زینت بخشد.
باید دانست «مجاهد» چیست و چه مقاصد مقدسی دارد.
مقاصد بدین قرار است:
مادهٔ ۱ـ موجودیت مجلس ملی و حفظ آن الی‌الابد.
مادهٔ ۲ـ حق رأی عمومی بدون فرق موقعیت، ملیت و بدون تفاوت بین فقیر و غنی.
مادهٔ ۳ـ انتخاب وکلاء از طریق مخفی و در زمان واحد.
مادهٔ ۴ـ تقسیم کرسی‌های مجلس بر حسب تعداد جمعیت نه بر حسب طبقات و قشرها.
مادهٔ ۵ـ تصمیم و رعایت آزادی‌های هفت‌گانه.
الف) آزادی قلم و مطبوعات:

یعنی اگر کسی در راه سعادت مملکت و ملت، ارتقاء و بهبود وضع مردم، ترقی مملکت، رفع ظلم مستبدین، کشف توطئهٔ خیانتکاران، کتاب، روزنامه و یا ورقه‌ای بنویسد و به طبع برساند هیچ فردی حق جلوگیری و یا توقیف این مطبوعه را ندارد مگر به حکم قانونی که مجلس در بارهٔ مطبوعات تصویب کرده باشد.

ب) آزادی نطق:

یعنی هر کسی مطلبی داشته باشد که برای مملکت و یا حفظ ثغور آن مفید بداند و یا به خیانت از جانب حکمداران و مستبدین واقف گردد، می‌تواند آزادانه مطلب خود را بگوید و هیچ فردی حق نخواهد داشت از این عمل شکایت کند و یا گوینده را مجازات نماید.

ج) آزادی مجامع:

یعنی دولت و حکمداران حق ندارند جمعیت را از اجتماع در محلی به میل خود برای کمک به رونق وضع ممالک و ملت، مجلس مشاوره در بارهٔ احتیاجات عمومی و سیاست و جریان امور و یا به منظور پیشرفت کار داخلی خود منع نماید، به شرطی که از قانون اساسی تبعیت گردد.

د) آزادی بیان:

یعنی هیچ‌کس نمی‌تواند مانع ابراز عقیده و نظر اشخاص در امور سیاسی و در زمینهٔ مقاصد ملت و دولت گردد.

ه) آزادی شخصیت:

یعنی دولت حق ندارد متعرض کسی گردد و یا بدون حکم صادره از طرف عدلیه در بارهٔ گناه و جنایتکار بودن وارد منزل کسی گردد.

و) آزادی جمعیت‌ها:

یعنی هر طبقه و عده‌ای حق دارند به منظور بحث در امور داخلی و یا سیاسی، جمعیت و یا اجتماعی تشکیل دهند و دولت نمی‌تواند مانع و رادعی برای این جمعیت‌ها به وجود آورد.

ز) آزادی اعتصابات:

یعنی هرگاه کارگران به منظور سر و سامان دادن به‌کار خود اعم از اینکه این کار خصوصی و یا سیاسی باشد، اعتصاب کنند دولت نمی‌تواند مانع آن شود و یا آن‌ها را اجباراً به‌کار وا دارد.

مادهٔ ۶ـ تعلیمات باید اجباری و مجانی باشد: یعنی دولت باید در هر شهر و قصبه‌ای مدارس ابتدائی، متوسطه یا عالی تأسیس نماید و همهٔ اتباع ایران را بدون فرق از حیث طبقه و موقعیت مجبور سازد که اطفال خود را برای تعلیم به آنجا بفرستند.

مادهٔ ۷ـ دهات و املاک سلطنتی و همچنین دهات و املاک مالکینی که علاوه بر احتیاج زندگی آن‌ها باشد بایستی، اولی‌ها بلاعوض و دومی‌ها توسط بانک خریداری شده بین اهالی و دهاقین تقسیم گردد.

مادهٔ ۸ـ دولت باید در هر شهری برای فقرا و عجزه دارالمساکین و برای مرضا مریضخانه بنا کند تا محتاجان از فرط احتیاج تلف نشوند.

مادهٔ ۹ـ مالیات و عوارض باید به نسبت دارائی و سرمایه اخذ شود نه به طور سرانه: یعنی مالیات‌های دولتی باید از عایدات تجارت و ملک گرفته شود و هر کس چنین عایداتی نداشته باشد باید از پرداخت هر نوع مالیات و عوارض اعم

از دولتی و سلطنتی معاف باشد.

مادهٔ ۱۰ـ تعداد قشون نباید محدود و معیّن باشد، ولی هر ایرانی باید در قشون خدمت سربازی بنماید. لذا دولت باید صورت‌هائی برای خدمت در نظام تنظیم نماید تا اطفال همهٔ اتباع از هر طبقه و دارای هر موقعیت که به سن ۱۸ سال رسیده باشند طبق آن صورت‌ها به مدارس نظام وارد شده و دو سال درس‌های نظامی بخوانند وبعداً به کارهای خصوصی خود بپردازند تا اینکه در موقع عملیات خصمانه همسایگان و تجاوز به حدود و حقوق وطن و ملت همهٔ امناء وطن مثل یک فرد بتوانند زندگی خود را در راه آن فدا کنند.

مادهٔ ۱۱ـ مدت کار روزانه نباید از ۸ ساعت تجاوز کند.

مادهٔ ۱۲ـ وزراء در مقابل مجلس که خود آن‌ها را تعیین می‌نماید مسؤول خواهند بود.

این است به طور تقریب مقاصد ما که در بالا ذکر شد. به خواست خدا در آینده بر حسب اقتضای زمان، موقعی که ملت ایران بیدار شد موارد چندی بر آن افزوده خواهد گشت.

۱۵ شعبان ۱۳۲۵

(۱۰ سپتامبر ۱۹۰۷)

زنده باد مجاهدین، زنده باد مجلس

۲. حزب دموکرات

حزب دموکرات ادامهٔ همان فرقهٔ اجتماعیون ـ عامیون بود، که کماکان با حیدر عمواوغلی بود، و محمدامین رسول‌زاده از دیگر گردانندگان امور و تئوریسین آن بود.

پس از اینکه تقی‌زاده در رجب ۱۳۲۷ / ژوئیهٔ ۱۹۰۹ به تهران مراجعت کرد،[۱] شروع به تشکیل کمیتهٔ موقت مرکزی حزب کرد و از تبریز پیلوسیان به او نوشت که، باید در تشکیل حزب دموکرات و یک حزب اکثریت پارلمانی تعجیل کند. به خصوص چون مساوات و تقی‌زاده اظهار امیدواری کرده بودند که اهالی تهران از تبریز در این مسائل

۱. تقی‌زاده در آن موقع در لندن بود و از لندن به قفقاز و سپس در ۱۴ ذیحجهٔ ۱۳۲۶ هجری قمری به تبریز آمد.

روشن‌ترند. در نامهٔ دیگری به تاریخ ۲۶ ژانویهٔ ۱۹۱۰م همین شخص اظهار خرسندی می‌کند که حزب دموکرات دیگر شکل گرفته و ۳۹۰ نفر عضو دارد. در تمامی این مکاتبات، مخفی بودن عملیات کمیتهٔ مرکزی موقّت حزب از جمله مسائل مهمی است که مورد گفت و گوست.[۱]

در عین حال دو ماه بعد از تشکیل مجلس، اجتماعیون ـ عامیون اعلام کردند، که منفصل شده‌اند و کسی نمی‌تواند ادعا کند که عضو آن حزب است. این مسأله در جائی مورد بحث قرار نگرفته است و دلیل آن روشن نیست. البته امکان دارد که واقعاً منفصل باشند. از طرف دیگر امکان دارد که نشانهٔ تعدیلی باشد در خط‌مشی حزب، به خصوص چون بعضی از اعضای آن سوسیالیزم را یا نمی‌پذیرفتند و یا نمی‌فهمیدند.[۲] پیلوسیان در نامه‌ای به تقی‌زاده به تاریخ ۳۰ فوریهٔ ۱۹۱۰ می‌نویسد که، آیا شما، نامی فارسی یا عربی که به معنای دموکرات باشد می‌شناسید، چون ایرانیان اکثر از عناوین خارجی متنفرند و نیز می‌توان آن را با سوسیال دموکرات اشتباه کرد.[۳] از طرف دیگر این حزب خواهان حمایت از فقرا و رنجبران بود و دو نفر از اعضای فعال آن، حیدرخان و رسول‌زاده، از سوسیالیست‌های روسیه بودند. در واقع در این حزب و در بین اعضای آن دو گرایش می‌یابیم، یکی سوسیالیستی و دیگری مشروطه‌خواه لیبرالی و ملی.

اکنون باید برنامه و روش کار این حزب را از طریق منابع موجود مورد بررسی قرار دهیم، تا آن را بهتر بشناسیم. مرامنامهٔ حزب، مرامنامهٔ فرقهٔ سیاسی دموکرات عامیون بود و امکان دارد که به قلم رسول‌زاده بوده باشد. در آغاز کار، این برنامه‌ها مخفی بودند به دلیل اینکه: به خاطر دشمنی مردم در تهران «یک چندی مصلحت در آن دید که فرقه و پروگرام آن در پردهٔ اختفا و نهانی مانده و این نهال تازه در تحت تربیت سرّی برومند گشته، پس از مدتی با اجازهٔ مقتضیات علنی شود...»[۴] در اوایل این پروگرام و نظامنامه موقتی بود.[۵] مرامنامه یک مقدمه و ۷ فصل در مورد ترتیب سیاسی، حقوق مدنیه، قانون

---

۱. ایرج افشار: ***اوراق تازه‌یاب مشروطیت***، ص ۲۶۲-۲۳۸.

۲. همان کتاب، ص ۲۲۰.

۳. همان کتاب، ص ۲۷۰.

۴. مهدی غروی: ***حزب دموکرات ایران در دورهٔ دوم مجلس شورای ملی***، (تهران ۱۳۲۵)؛ فریدون آدمیت: ***فکر دموکراسی اجتماعی در نهضت مشروطیت ایران***، پیام، تهران، ۱۳۵۲، ص ۱۵۱-۱۲۹.

۵. ایرج افشار: ***اوراق تازه‌یاب مشروطیت***، ص ۳۶۶-۳۶۴.

انتخابات، قضاوت امور روحانی و معارف، دفاع ملی و اصول اقتصادی داشت.[۱]

مرامنامه می‌گوید که قرن بیستم برای شرق دورهٔ تجدد است همان‌طور که قرن هفدهم برای غرب بود و در این دوره کاپیتالیزم، سدهای فئودالیزم را خواهد شکست و فئودالیزم از بین خواهد رفت. ایران نیز به سایر ممالک دنیا بسته است و ناگزیر وضعش تغییر خواهد کرد. و این زحمات چند ساله برای گسیختن از زنجیر اسارت و انقیاد بوده، ولی کار تمام نشده، وضع ایران بحرانی است و با اصول قرون وسطی امرار حیات می‌کند، باید به شکل مملکت قانونی درآید وحکومت مرکزی قوی شود تا خارجیان نتوانند آن را تضییع نمایند.

«اشخاص با ناموس و وطن‌پرست راکه وجود آن‌ها بی‌نهایت مغتنم و بیش از هر چیز لازم و متحتم است که در دایرهٔ یک فرقه سیاسی با اتحاد مسلک و توحید حرکت نموده، برای حفظ آزادی و استقلال مملکت و ابقای مشروطیت، اصول اداره آن را بر روی چنان بنای متین گذاشت...» که از گزند مصون گردد. سپس اضافه شده که فرقهٔ دموکرات ایران برای این مقصد تأسیس شده و هدف آن اتحاد صنف عامهٔ مملکت است که اکثریت را تشکیل می‌دهد. بعد از آن به توصیف مرام حزب می‌پردازد. این برنامه که از برنامهٔ باکو و مشهد مفصل‌تر است از هر دوی آن‌ها الهام گرفته است. در فصل مربوط به ترتیب سیاسی می‌گوید، باید یک مجلس باشد و وزراء در مقابل مجلس مسؤول باشند و از مجلس انتخاب شوند. در مورد حقوق مدنیه می‌نویسد که: همهٔ افراد باید مساوی باشند و در مقابل قانون متساوی باشند از هر نژاد و مذهب و ملّیت که باشند. آزادی‌های کلام، مطبوعات، اجتماعات، جمعیت‌ها و تعطیلات و اقامت و مسافرت را می‌خواهد و قانون انتخابات باید مساوی، عمومی، مخفی، مستقیم و متناسب باشد.

قوهٔ قضائیه از اجرائیه باید جدا باشد. در مورد امور روحانی و معارف می‌گوید که قوهٔ سیاسی باید از قوهٔ روحانی جدا باشد و تعلیم و تربیت مجانی و اجباری و توجه به ترتیب زنان بشود. خدمت نظام نیز باید اجباری باشد.

---

۱. ***اصول دموکراسی یا شرح مرامنامهٔ دموکرات عامیون به قلم یک نفر دموکرات***، (تهران ۱۳۲۶ قمری) نگاه کنید به ***پیدایش و تحول احزاب سیاسی مشروطیت*** (دوره اول و دوم مجلس شورای ملی)، به کوشش: منصورهٔ اتحادیه، (نشر گسترده، تهران ۱۳۶۱)، ص ۲۲۵-۲۰۰؛ همچنین نظامنامهٔ مجمع ادب، مجمع ادب محفل رسمی دموکرات‌ها، ۱۳۲۹.

قسمت مفصل و مهم این برنامه، در مورد مسائل اقتصادی است و از هر دو برنامه‌های باکو و مشهد سنجیده‌تر است. مثلاً در برنامهٔ باکو مانند برنامهٔ بلشویک‌ها، نوشته شده بود که زمین باید به کسی که آن را می‌کارد تعلق داشته باشد. برنامهٔ مشهد و دموکرات‌ها می‌گوید که زمین‌های خالصه باید بین مردم تقسیم شود و زمین‌های ملاکین را توسط بانک خریده بین زارعین تقسیم کنند.

اصول اقتصادی دموکرات‌ها در ۱۷ ماده و از این قرار بود:

۱. مالیات مستقیم همیشه حتی‌الامکان بر مالیات غیر مستقیم مرجح و مقدم است، مع‌هذا مالیات‌های غیرمستقیمی که برای ترقی و توسعهٔ صنایع داخله ضروری است، محفوظ خواهد بود.

۲. طرح مالیات به روی عایدات.

۳. موقوفی امتیازات در کارهائی که اسباب ارتزاق عمومی است.

۴. منسوخ شدن مستمریات به تدریج.

۵. کلیهٔ موقوفات عمومی صرف معارف عمومی و امور خیریه خواهد شد.

۶. منسوخی سخره و بیگار.

۷. رودخانه‌ها و جنگل‌ها و چراگاه‌های عمومی و معادن باید متعلق به دولت باشد.

۸. ممنوع بودن کار و مزدوری برای بچه که به ۱۴ سال نرسیده باشد.

۹. محدود بودن مدت عمل در شبانه روز منتهی به ۱۰ ساعت.

۱۰. استراحت عمومی و اجباری یک روز در هفته.

۱۱. مواظبت به لوازم عمل و حفظ الصحهٔ کارخانجات.

۱۲. منع احتکار غلات به واسطهٔ طرح مالیات سنگین.

۱۳. معاملهٔ ملاکین با برزگران و دهاتیان در خصوص هر نوع بدهی آن‌ها و حقوق اربابی و همچنین معامله دولت در هر نوع امور مالیاتی عسکری و غیره در تمام ایران به طور تساوی تحت یک قانون عادلانه خواهد بود.

۱۴. همه نوع عوارض و مأخوذات و تحمیلات از طرف مالکین بر رعایا غیر از حقوق به هر اسم و رسم از تعارف وسایر بدعت‌ها کلاً و جزا منسوخ و موقوف و مستلزم مجازات خواهد بود.

۱۵. حکومت ارباب و ملاکین در اراضی خود و رسیدگی در امور مدنیه و ملکیه و حکم در جنایات و تقصیرات از هر نوع به کلی منسوخ و تبدیل به حکم مأمورین دولت و حکّام باید بشود.
۱۶. اخراج و تبعید دهاتی از مسکن و ده خود ممنوع است.
۱۷. تقسیم اراضی خالصه به زارعین و رعایا و فراهم آوردن اسباب همین ترتیب در املاک اربابی به وسیلهٔ تأسیس بانک زراعتی در بلوکات و دادن حق تقدم خرید به زارعین در موقع فروش.

یکی دیگر از منابع مهم برای تحقیق حزب دموکرات، شرح مرامنامهٔ دموکرات عامیون معروف به اصول دموکراسی است. به تاریخ ۱۳۲۶ و به «قلم یک نفر دموکرات» این نوشته توجیهی اسلامی از مرام دموکرات‌ها است.[۱] مؤلف آن می‌نویسد که، می‌خواهد مسلک دموکرات را که مسلک حق و بهترین مسالک سیاسی عالم و موافق اساس اسلام است، شرح دهد تا علت عداوت و بغض مغرضین با این فرقه و حملات دیگران بر ایشان هم واضح‌تر شود، و سپس دو اصل را بیان می‌کند، اول اینکه، سکنهٔ هر مملکتی به دو دستهٔ غنی و فقیر تقسیم می‌شوند. اغنیا سعی دارند که قانون و نظم به نفع آن‌ها باشد و بر فقرا قاهر باشند. این‌ها را اعتدالیون (کنسرواتور وآریستوکرات) می‌نامند. رعایا و فقرا اسیر این طبقه و سلطنت مطلقه و استبدادند که نمایندهٔ همین طبقهٔ اغنیا است. نور عالمتاب اسلام دنیا را منوّر کرده و کلاً اساس استبداد را برافکنده و اساس مساوات را در عالم تأسیس کرد. محمد (ص) «با بندگان خدا روی خاک نشست و غذا خورد. لباس و موزهٔ خود را پینه کرد. خون وحقوق مردم را مساوی قرار داد. بر الاغ بی‌جل با ردیف سوار شد.» امروزه ضعف اسلام به واسطهٔ ترک تساوی و الغای برادری است. بعد از رفع استبداد هم، طبقهٔ ممتاز هنوز در حفظ منافع خود می‌کوشند. در مقابل آن‌ها، مساوات‌خواهان و حامیان رنجبران، دموکرات‌ها هستند. بین این دو دسته اختلاف نظر هست و کسانی که وکیل انتخاب می‌کنند، باید بدانند چه کسانی را انتخاب می‌کنند و چه می‌خواهند. بین موکل و وکیل رابطه باید باشد و وکیل باید در مواردی که مردم

---

۱. نگاه کنید به کتاب: ***مرامنامه‌ها و نظامنامه‌های احزاب سیاسی در ایران***، در دومین دورهٔ مجلس شورای ملی، به کوشش منصورهٔ اتحادیه، (نشر تاریخ ایران، تهران، ۱۳۶۱)، ص ۵۷-۳۳.

می‌خواهند، کار کند. بین فرق مختلفه، عداوت و نفاق نیست و اختلاف نظرها ربطی به اشخاص ندارد و با مناظره و مذاکره اختلافات را رد می‌کنند و نباید تهمت بزنند. در واقع «اساس دموکراتی احیاء احکام از دست رفتهٔ اسلام است.» پس از این مقدمه، از مواد مرامنامه بحث می‌کند و می‌گوید که «مقصد فرقهٔ دموکرات، محافظت اصول مشروطیت عامّه است در ایران، مبنی بر ترتیب انتخاب عمومی و انعقاد و فسخ امتیازات و صفوف ممتازه.» سپس مواد مرامنامه را یک به یک توضیح می‌دهد و توجیه می‌کند. در مورد مساوات و طریقهٔ آن صحبت می‌کند و مجلس سنا را هم به همین دلیل رد می‌نماید. «فرقهٔ دموکرات مجلس سنا را منکر است. هر مسلم منصفی باید منکر باشد زیرا بعد از اینکه اسلام همه را در حقوق مساوی و برابر قرار داد، فرض این است همه غنی و فقیر و اشراف و غیرها وکیل برای مجلس شورا انتخاب کرده‌اند. وجود مجلس سنا عبارت است از اینکه اعیان علاوه بر حق برابری در تشکیل مجلس شورای ملی، خودشان هم، مجلس علیحده داشته باشند...»

در مورد مادهٔ یازدهم از اصول اقتصادی در بارهٔ «مواظبت به لوازم عمل و حفظ الصحهٔ کارخانجات» می‌نویسد، «توضیح او این است که از طرف دولت باید به واسطهٔ مفتشین مواظبت نماید که در مواقع کارخانجات، مراعات اسباب کار و حفظ الصحه شده باشد. مثلاً در دکان آهنگری اسباب و تابه از آتش و در مقنی‌گری طناب محکم و در بنائی چوب‌بست و امثال آن استحکام لازم و همچنین در کارخانه‌ها و دکاکین دوافروشی و اسباب ناریه از قبیل باروت و نفت و دینامیت فروشی وغیرها، لوازم حفظ کارگران از صدمات و عوارض مراعات شده باشد...»

منبع مهم دیگر این حزب، روزنامهٔ «ایران نو» است که مهمترین روزنامه در این دوره بود. «ایران نو» شدیداً ضد روسی بود و چندین بار به همین علت توقیف شد و مدتی هم به علت نداشتن سرمایهٔ کافی به چاپ نرسید. بالاخره در ۲۱ شوال ۱۳۲۸/۲۷ اکتبر ۱۹۱۰ ارگان رسمی حزب دموکرات شد و سید مهدی افجه‌ای به مدیریت آن رسید. سردبیر «ایران نو» رسول‌زاده و صاحب امتیاز آن ابوالضیاء بود.[۱]

---

۱. *ایران نو*، اول توسط محمد شبستری ابوالضیاء منتشر شد و یک نفر ارمنی به نام «بازیل» مخارج آن را ←

رسول‌زاده تئوریسین حزب بود و نفوذ بسیاری در تعیین خط‌مشی و توضیح مرام آن داشت، او ضمناً به وطن‌پرستی اعتقاد داشت و نقش عمده‌ای به وطن‌پرستان ایران در نجات کشور می‌داد و می‌نوشت که انگلیسی‌ها و روس‌ها در بسیاری از کارها متحد بودند و مستبدین ایرانی که می‌خواستند نفوذ خود را نگه دارند، به آن‌ها کمک می‌کردند. اگر ایران قوی شود و اصلاح گردد، خارجیان رخنه نخواهند داشت. فقرا و مردم عامی می‌بایست که حق خودشان را بگیرند. و مملکت را نجات دهند. اغنیا کمکی نخواهند کرد. دموکرات‌ها نیز نمایندگان این مردم فقیر و ضعفا و زحمتکشان بودند.

دموکرات‌ها بیش از سایر احزاب به مسألهٔ امپریالیزم و سلطهٔ دول غرب توجه داشتند. آن‌ها معتقد بودند و بارها تکرار می‌کردند که فقط با ایستادگی علیه روس‌ها و انگلیس‌ها خواهند توانست جلوی تجاوزات آن‌ها را بگیرند و اگر چنانچه دولت ایران از خود قدرت و جرأت نشان دهد، آن‌ها عقب‌نشینی خواهند کرد. «ایران نو»، ترکیه و ژاپن را مثال می‌زد که چگونه جلوی امپریالیزم ایستاده و از سلطه غربی‌ها رهائی پیدا کرده بودند. همچنین به مجلس که در شرف افتتاح بود، هشدار داد که ایران در یک بحران عظیم قرار دارد و آزادی آن بسته به موئی است.[1]

دموکرات‌ها کراراً به روس‌ها و قشون اشغالی آن‌ها حمله نموده و به دولت گوشزد می‌کردند که هر چه زودتر روس‌ها را وا دارد که کشور را تخلیه نمایند. و البته همیشه در نظر داشتند که آن‌ها از متحدین روس‌ها بوده‌اند. راجع به آلمانی‌ها با احتیاط بحث می‌کردند، چون متوجه بودند که نزدیک شدن به آن‌ها ایجاد اشکالاتی خواهد کرد. در سیاست خارجی، دموکرات‌ها شدیداً اظهار وطن‌پرستی می‌کردند و یک سیاست مستقل ملی می‌خواستند و بی‌طرفی.[2]

رسول‌زاده به یک دورهٔ تکامل اعتقاد داشت و در «ایران نو» نوشته است: «انسانیت درکار شناختن خود می‌باشد. در احتیاجات عامه یک تناسب خیلی جدی موجود است، وقتی که یک کشفی واقع می‌شود و یا یک اختراع به عمل می‌آید، می‌بینید که همان

← می‌پرداخت. ابوالضیاء قبلاً «الحدید» و «عدالت» و نیز روزنامه «مجاهد» را در تبریز منتشر می‌کرد؛ همچنین نگاه کنید به: ایرج افشار: ***اوراق تازه‌یاب مشروطیت***، ص ۹-۳۲۸.

۱. ***روزنامهٔ مجلس***، شمارهٔ ۶۷، اول ذیقعدهٔ ۱۳۲۷.

۲. نگاه کنید به ***روزنامهٔ نوبهار***، شمارهٔ ۵۰، ۲۴ جمادی‌الاول ۱۳۲۹.

اختراع و کشف، باعث بعضی افکار تازه حتی لغات جدید می‌شود... مثلاً با تأسیس راه‌آهن خیلی افکار و اقوال تغییر می‌یابد، چاروادارها قاطرهای خودشان را فروخته، مثلاً به کارخانه‌های راه‌آهن می‌روند عمله می‌شوند و در آنجا به مناسبت معیشت به کارگری، بعضی اصطلاحات تازه را یادگرفته و بعضی افکار جدید را مأنوس می‌شوند...» و می‌افزاید «بی‌جهت نبوده است که یکی از انقلابیون، ماشین را اولین انقلابیون نامیده است.» سپس اضافه می‌کند که: ایران داخل جادهٔ تکامل شده و نباید دیگر گول افراد خودپسند را بخورد.[۱]

حزب دموکرات، متمرکز و دارای سلسله مراتب بود و از حوزه‌های مجالس محلی، کمیته‌های محلی، کنفرانس‌های ایالتی، کمیته‌های ایالتی، کنگرهٔ عمومی و کمیتهٔ مرکزی و شعبهٔ پارلمانی تشکیل می‌شد. وظایف حوزه‌ها «تحصیل و مباحثه و نشر افکار دموکراتیک فرقه‌هاست که به این ترتیب تهیهٔ وسایل ضبط و تصرف قدرت سیاسی به واسطهٔ دموکراسی ایرانی به نام عظمت و ترقی ایران می‌نماید.» سپس نحوهٔ تشکیل و کار حوزه را مورد بحث قرار می‌دهد و می‌نویسد: حوزه از بین خود عضو برای نمایندگی در مجلس محلی، کنفرانس‌های ایالتی و کنگره‌های عمومی انتخاب می‌کند. در موقع انتخابات مجلس، حوزه به صورت کمیته انتخاباتی اجتماع می‌کند و برای دعوت با یک اقدام مجدّانه در گذران نامزدهای آن به فرقه کمک می‌کند.

مجلس محلی از مبعوثان حوزه‌های فرقه تشکیل می‌شود. سالی یک بار در شهرها و یا دهات اجتماع کرده و اعضای کمیتهٔ محلی را برای مدت یک سال انتخاب می‌کنند. این کمیته به موجب دستورالعمل مرکز، حوزه‌های محلی را اداره می‌کند. سالی یک بار حوزه‌های یک ایالت، کنفرانسی از مبعوثان حوزه‌ها تشکیل می‌دهد و کمیتهٔ ایالتی را انتخاب می‌کنند. کمیتهٔ ایالتی، مجالس و کمیته‌های محلی فرقه را طبق دستور مرکز اداره می‌کند. مهم‌ترین مرجع حزب، کنگره است که مسلک و خط‌مشی عمومی فرقه و وظایف آن را سالی یک بار تعیین می‌کند. اعضای آن توسط کنفرانس‌های دایره‌ها انتخاب می‌شوند. این کنگره به مناقشات حزبی نیز رسیدگی می‌کند. دیگر از وظایف مهم آن انتخاب کمیتهٔ مرکزی است و در مدت فاصله کنگره، کمیته حزب را رهبری

---

۱. روزنامه *ایران نو*، شماره ۲۰۷، ۸ جمادی‌الاول ۱۳۲۸.

می‌کند. کمیته باید هیأت رئیسه انتخاب کند و علاوه بر ادارهٔ حزب و ریاست فرقه، کنگره نیز منعقد سازد و همهٔ فعالیت‌های حزب را به کنگره گزارش دهد و به مناقشات حزبی رسیدگی کند و می‌تواند با سایر احزاب داخل مذاکرات رسمی شود و صورت حساب مخارج را تهیه می‌کند.

شعبهٔ پارلمانی حزب از وکلای حزب تشکیل می‌شود. خط مشی وکلا توسط کمیتهٔ حزب و شعبهٔ پارلمانی آن تعیین شده و در همهٔ انتخابات داخل می‌شود، تا کاندیداهای خود را به کرسی وکالت نشاند.

اولین رئیس شعبهٔ پارلمانی حزب، تقی‌زاده بود، و سپس سلیمان میرزا، اعضای کمیتهٔ مرکزی حزب، تقی‌زاده، وحیدالملک، حاجی باقر آقا قفقازی، سلیمان میرزا، مساوات، رسول‌زاده، میرزا احمد عمارلو و محمود محمود بودند. فعالیت حزب دموکرات در آن زمان یکی از صفحات مهم مبارزهٔ مردم ایران را تشکیل می‌دهد. علاوه بر روزنامهٔ «ایران نو» که در تهران منتشر می‌شد، حزب در ایالات و ولایات نیز شعب و مطبوعاتی داشت. مبارزهٔ دموکرات‌ها در این دوره خصوصاً در جنوب علیه امپریالیزم انگلیس اهمیت خاصی دارد. در شیراز روزنامهٔ «حیات» ارگان حزب دموکرات در ۱۳۲۸ ق/ ۱۹۱۰ م تأسیس شده تا ۱۳۳۴ ق/ ۱۹۱۶ م منتشر می‌شد. ناشر آن شیخ محمدحسین حیات شیرازی (متوفی ۱۳۴۶ ق) چندین بار به زندان افتاد. شیخ محمدحسین حیات در زمان جنگ جهانی اول عضو «هیأت مرکزی دموکرات» در شیراز بود. در سال‌های آخر جنگ جهانی مرکز فعالیت دموکرات‌های ایران به طور عمده به آذربایجان منتقل شد و در زمان قیام شیخ محمد خیابانی در تبریز به اوج خود رسید.

۳. اجتماعیون ـ اعتدالیون

مهم‌ترین حزب بعد از دموکرات‌ها حزب اجتماعیون ـ اعتدالیون بود. این حزب همچنان که از عنوان آن مشاهده می‌شود، حزب میانه‌رو بود که از گروه معتدل مجلس اول ریشه گرفته بود. عده‌ای از وکلای معتدل در مجلس نیز عضو این حزب شدند. از جمله شاهزاده اسدالله میرزا و یحیی میرزالسان‌الحکماء، از علماء سید نصرالله اخوی و امام جمعه خوئی، از تجّار وکیل‌الرعایا و از کارمندان دولتی مستشارالدوله ومرتضی

قلی‌خان نائینی که منشی مخصوص ظل‌السلطان و سپس رئیس هیأت مؤتلفه شد. عده‌ای از وکلای سابق نیز که اکنون مسلک خود را تغییر داده بودند، به این حزب پیوستند از جمله ممتازالدوله، دهخدا و معاضدالسلطنه. دهخدا و سید صادق طباطبائی تبعید بودند. و مستشارالدوله و مرتضی قلی‌خان و امام جمعه در تهران مخفی شده بودند.

تاریخ تشکیل حزب اعتدالیون به درستی روشن نیست، ولی طبق گفتهٔ بعضی از نویسندگان، هم‌زمان با تشکیل مجلس آن را تأسیس کرده بودند[۱] و در هفته‌های اول، وکلا و سیاستمداران سعی داشتند که وکلای تازه وارد را به سمت خود بکشانند و هدف این حزب مقابله با ملّیون بود که می‌خواستند جلوی قدرت‌های خارجی بایستند و دموکرات‌ها را متهم به انقلابی بودن کردند تا آن‌ها را بی‌اعتبار گردانند. روزنامهٔ «مجلس» که ارگان این حزب بود، رسماً نوشت که:

هدف تشکیل این حزب پشتیبانی و تقویت مجلس بوده، آن‌ها همه وطن‌پرست بودند و چون قدرت و نفوذشان رشد کرد، دشمنان متحد شده، حزب خودشان را تشکیل دادند. «از آخر استبداد افراد وطن‌پرست برای نجات وطن اجتماع کرده پروگرام مخصوص که به طبع رسیده و موجود است، انتشار داده در پیشرفت آن‌ها که به عقیدهٔ خود و سایر خیرخواهان بی‌غرض، وسیلهٔ ترقی و استقلال مملکت و استقرار اساس مشروطیت است فی‌القوه بکوشند... ولیکن نظر به مقتضیات وقت و استعداد ملت و مملکت و اسباب لوازم موجود در طریقهٔ اعمال و اشغال مسلکی را که مناسب‌تر از مسلک اعتدال باشد (یعنی احتراز از تندروی بی‌جا و مساعدت با اولیسیون) ندیده به عبارت اخری اتخاذ وسایل ترقی با رعایت اصول تکامل، در این بین مواد پروگرام مسلک این هیأت را تشکیل مجلس شورای ملی و ورود بعضی از نمایندگان محترم و تشریف به آن حوزه تکمیل گردد.»

سپس اضافه کرده است که مغرضین خودپرست چون دیدند که جلوی پیشرفت مقاصدشان سد محکمی بسته شد به این گروه همه گونه اتهامات زدند و نسبت دادند و مسلم اعتدال را منفور کردند و بین انقلاب و اعتدال فرق بسیار

۱. تقی‌زاده، **کاشف الغطاء**، مندرج در مقالات تقی‌زاده، جلد ۵، ص ۵۰-۱.

متمایز شدند و *اعتدال را* رد کردند و در صورتی که *میانه‌روی* روش همهٔ عقلاست.

بالجمله آقایان مخترع انقلاب به پارتی‌های خود که تمام دوائر دولتی را ارث بالاستحقاق خود دانسته حتی گربهٔ اداره را هم انقلابی اختیار کرده بودند... *سعی می‌کردند که اعتدالی‌ها در هیچ کجا کاری نیابند.* بعد از ورود قشون *فاتح ملی به تهران و خلع سلطنت جابره و تشکیل مجلس عالی، آیا تبدیل مجلس عالی را* به هیأت مدیره برای کسب اختیارات مطلقه و پیشرفت مقصود *اعتدالی کرد یا انقلابی؟*

پس از تشکیل هیأت مدیره مداخله در تمام امور دولتی و آوردن پارتی‌ها را جور و ناجور در ادارات از عدلیه و مالیه و داخله و غیره... اعتدالی کرد یا انقلابی و غیره غیره؟... و بالاخره می‌افزاید که همهٔ مفاسد یک ساله را انقلابیون کرده‌اند.[1]

در هر حال به نظر می‌رسد که این دو حزب خیلی زود بعد از تشکیل مجلس تأسیس شدند، حتی امکان دارد که اساس آن‌ها قبل از تشکیل مجلس چیده شده بود، و انتخابات بر مبنی حزبی انجام نشده باشد.

به درستی روشن نیست که رئیس حزب اعتدالیون کی بود. یکی از نویسندگان سید محمد صادق طباطبائی را رئیس این حزب نامیده است. برادر یحیی دولت‌آبادی، علی‌محمد نیز به عنوان رئیس نام برده شده است (وی در مجلس سوم یکی از رهبران این حزب بود). یحیی خود آزاد ماند، ولی بنا به قول خودش علاقه به دموکرات‌ها داشت.

اعتدالیون از پشتیبانی عدهٔ بیشتری در خارج از مجلس برخوردار بودند به خصوص که اکثراً از سیاستمداران بانفوذتری بودند مانند سپهدار و سردار محی یکی از مجاهدین گیلان، ستارخان و باقرخان نیز که از این حزب بودند. در بین علمای طراز اول سیدعبدالله بهبهانی و سیدمحمد طباطبائی بودند. فرمانفرما و ناصرالملک نیز جزو این دسته محسوب می‌شدند.

۱. **روزنامهٔ مجلس**، شمارهٔ ۲۳، ۲۶ شوال ۱۳۲۸.

اگرچه تاریخ دقیق تأسیس حزب روشن نیست، ولی هدف آن روشن است در واقع هدف اصلی آن، آن‌قدرها ارائهٔ یک سیاست خاص نبود بلکه بیشتر تکذیب سیاست دموکرات‌ها بود. برنامه‌ای هم که تهیه کرده بودند بیشتر در پاسخ به حملات آنان بود. روزنامهٔ «وقت» یکی از ارگان‌های این حزب در جائی که می‌خواهد برنامهٔ اعتدالیون را توضیح دهد، می‌نویسد که دموکرات‌ها همه انقلابی‌اند و می‌خواهند مملکت را خراب کنند و اضافه کرده بود که انتقاد از افرادی وطن‌پرست مانند سپهدار خطرناک است، چون او مملکت را از خطر نجات داده است. آن‌ها اعتدال را از طریق روش طبیعت توجیه می‌کردند. تعادل و موازنه اساس همه چیز و سرّ بقاست. هر چیز اگر از تعادل خارج شود منقلب و فاسد و من عدم می‌شود.[1] در مقالهٔ دیگر نوشته بود که «اعتدال که مسلک طبیعی تمام موجودات و یگانه راه سعادت همه اشیاء است بر خلاف هر قانون علمی و مخالف هر بیان لغوی معنی کندی و تنبلی نمودن و معتدل را به صریح ضدیت کهنه‌پرست نامیدن به آرزوی آنکه فعال مایشا شدن و همهٔ ملت را از عالی و دانی چنان‌که افتاد و دانی به زبان تجددخواهی آلت اجرای خیالات خود کردن است. اگر یک منصف بی‌مزمن که آتش قلبش تاروپود عالم شخصیت را سوخته، چشم امید به استقلال وطن عزیز خود دوخته با یک حالت بهت و یک دنیا حیرت بگوید که هیچ منصفی از اعتدال این ترجمه را نکرده... فوراً... نعرهٔ انقلاب و فریاد تجدد بلند می‌شود که تمام حقایق عالم همهٔ موجودات کرهٔ ارض کلیهٔ عقلای عالم مسلک ما را تصدیق دادند...»[2]

راجع به تشکیلات حزب اطلاعات زیادی در دست نیست، ولی یکی از منابع مفید اسناد خانوادهٔ انصاری، حاوی فهرستی از اعضائی است که بین سال‌های ۳۰-۱۳۲۹ ق بابت عضویت مبالغی به کمیتهٔ مرکزی حزب پرداخته‌اند، نام افراد سرشناسی از جمله معاون‌الدوله غفاری، دهخدا، سیدصادق طباطبائی، معاضدالسلطنه، معین‌التجّار، نصرت‌السلطان انصاری، مرتضی قلی‌خان نائینی (بعداً مدیر هیأت مؤتلفه شد) و علی محمد دولت‌آبادی جزو این عده به چشم می‌خورد.

روزنامهٔ دیگر این حزب که از «وقت» مهم‌تر بود، «مجلس» بود که توسط سیدمحمدصادق طباطبائی منتشر می‌شد. این روزنامه در این دوره رسماً ارگان حزب

---

۱. *روزنامهٔ وقت*، شمارهٔ ۲۵، ۲۰ ربیع‌الثانی. ۲. همان روزنامه، شمارهٔ ۳۴، اول جمادی‌الاول ۱۳۲۸.

اعتدال شد و با قبل، که بی‌طرف بود، فرق کرد. مرتب به دموکرات‌ها حمله می‌کرد و از موضع اعتدالیون دفاع می‌نمود. مثلاً در ۶ ذیقعده از استعمار غرب نوشت و سپس اضافه کرد که افرادی هستند که به عنوان سوسیالیست یا دموکرات یا رولوسیونر و یا آنارشیست بین مردم نفاق می‌افکنند و اشخاص با لیاقت و خدمتگزاران وطن و رؤسای روحانی را بدنام می‌کنند و حس تعصبات را تحریک می‌کنند. در جای دیگر آن‌ها را شیادانی خواند که خودشان آواره‌اند و وطن و خانه ندارند،[۱] که اشاره‌ای به رسول‌زاده و حیدرخان بود.

در مقالهٔ دیگری به نام «فلسفهٔ مسلک یا راه ترقی و تکامل»، مفصلاً ایدئولوژی حزب را مورد بحث قرار داده، ولی همان‌طور که در ذیل می‌بینیم این مقاله بیشتر جواب به دموکرات‌هاست.

> *تغییر وضع... پیرو قاعدهٔ کلی است و سیری دارد که بایستی متدرجاً طی نماید و مسلّم است در طی عبور خطوط ترقی، انسان دچار مشکلات خواهد شد که باید کمال دقت و مواظبت و نهایت احتیاط و مراقبت را در عبور از این موانع بنماید...*[۲]
>
> *ایران اخیراً پا در راه تمدن گذارده و دچار مشکلات بسیاری است که باید تدریجاً رفع شود.*
>
> *نباید چنین تصور کرد که ما بر ضد اصلاحات هستیم بلکه عقیده و مسلک ما این است که تمام ادارات ایران بایستی تغییر کرده و رفورمه شوند همچنین با کمال جدیت می‌گوئیم که باید در اصلاح امور فلاحین و زارعین و عموم رنجبران نهایت دقت و مواظبت را به کار برد... ولی برای رسیدن بدین مقصود مقدس عقیدهٔ ما این است که بایستی نهایت دقت و مواظبت را کرده از طریق عقل و حزم خارج نشد...*
>
> *اکثر جمعیت زارعین و زحمتکشان هستند و باید دولت به آن‌ها کمک کند. به علاوه هیچ‌وقت بر خلاف آزادی و مساوات عقیده نداشته و نداریم چون که شریعت عزی محمدی مبنایش بر آزادی و تساوی حقوق افراد ناس است و*

---

۱. **روزنامهٔ مجلس**، شمارهٔ ۲۷، ۶ ذیقعده ۱۳۲۸. ۲. **روزنامهٔ مجلس**، شمارهٔ ۱۲۵، ۲۲ رجب ۱۳۲۹.

تمام مسلمین را برادر و از یک پدر و مادر فرض کرده است. پس ما‌ها که پیرو این طریقه ومعتقد به دین و آئین و مذهب هستیم نمی‌توانیم منکر یکی از اصول مذهبی شده در میان مردم فرق بگذاریم...

در بارهٔ تقسیم اراضی می‌گوید، آیا ممکن است یک مرتبه املاک را تقسیم کرد. این کار خطاست، مملکت دچار هرج و مرج و آنارشیسم خواهد شد. علاوه بر این، عده‌ای از مالکین هم مانند عوام بی‌اطلاع‌اند و نخواهند پذیرفت. یک مرتبه نمی‌توان اخلاق مردم را تغییر داد و باید هرگونه تصمیم را با رجوع به تواریخ و گذشته انجام داد. سپس اضافه کرده است:

«به بانگ بلند وصدای رسا فریاد می‌زنیم که امورات عامه، خصوص رنجبران و فلاحان باید اصلاح شده و مردم آسوده و راحت گردند، ولی باید فهمید که آنی‌الحصول نخواهد شد...» اول راه پیشرفت، بالا بردن فرهنگ عامه است، بعد باید به کارهای اصلاحی بپردازیم.[1] در شمارهٔ بعدی به تاریخ ۲۳ رجب پیشنهاد می‌کند که یک بانک فلاحتی تأسیس گردد تا به زارعین برای پیشرفت کارشان وام بدهند.

چنانچه در مرامنامهٔ اعتدالیون مشاهده می‌شود، نحوهٔ بحث و ارائه برنامه آن‌ها به مرور ترقی کرد. آن‌ها مرامنامهٔ خود را دوبار منتشر کردند. بار اول کوتاه و مختصر و ناقص به نام «دستور مسلکی فرقهٔ اجتماعیون ـ اعتدالیون». در این دستورنامه آمده: «ترقی و استقلال هر دولت منوط به استحکام اساس تمدن آن است که جز به اجتماع قوای ملی صورت نپذیرد و اجتماع قوا حاصل نشود جز در سایهٔ اتحاد و اتفاق و این هر دو دست ندهد جز به موافقت مقصد و مسلک». و با توجه به نکات فوق، خواهان انجام موارد ذیل است:

۱. اتخاذ وسایل ترقی با رعایت اصول تکامل
۲. کوشش در جریان کلیهٔ امور مملکتی از مرکز
۳. رعایت احوال رنجبران مملکت و تسهیل طریق معیشت آنان
۴. اهتمام در تزیید موجبات ثروت عمومی
۵. جهد در تعمیم معارف و تعلیم اجباری

---

۱. همان‌جا.

۶. سعی در تنظیم و ازدیاد قوای نظامی موافق اصول جدیده
۷. حفظ مناسبات خارجه در روابط سیاسی و تجارتی و اقتصادی.[۱]

دموکرات‌ها شدیداً به این برنامه حمله کردند و در رساله‌ای به قلم رسول‌زاده تحت عنوان «تنقید فرقهٔ اعتدالیون یا اجتماعیون ـ اعتدالیون» به تاریخ ۱۳۲۸ ق، رسول‌زاده ابتدا از ترقی بشر در دوران مختلف با توجه به نقش طبقات سخن گفته و سپس به ایران اشاره کرده، می‌آورد که: «در مشروطهٔ صغیر، اعیان، اشراف و خاندان سلطنت که شریک استبداد محمدعلی میرزا بودند، جداً بر ضد مشروطیت ایستاده و مخصوصاً وقتی که مجلس دارالشورای ملی قرار در کسر وظایف گذاشت ... به هر وسیله که می‌توانستند به آن شاه مغرور و متکبر جرأت عصیان و خیانت دادند... وکعبهٔ آمال ایرانیان را به توپ بسته، خواستند که افکار حرّیت و آمار مشروطیت را... مغروض نمایند...» سپس اضافه کرده: اکنون که اعیان فهمیده‌اند که دوران گذشته برنمی‌گردد، به فکر دیگری افتاده‌اند و اعتدالیون نشان دادند که همان ارتجاعیون‌اند. از خود حزب صحبت کرده و می‌گوید که وقتی مرامنامه آن را خواندم «به طور وضوع آشکار گردید که این یک فرقهٔ صحیح وجدانی نبوده، برای یک انتریک مخصوص تشکیل یافته است و این انتریک هم نیست، مگر محافظت منافع طبقات ممتازهٔ ایران...» سپس نام این حزب را مورد انتقاد قرار داده که اجتماعیون ممکن نیست و متضاد است. سوسیالیست معتدل نمی‌تواند باشد. بعد به توضیح سوسیالیزم پرداخته، اثبات می‌کند که این سوسیالیزم معتدل در ایران چیزی نوظهور است. در آخر با شدت از برنامهٔ آن‌ها انتقاد می‌کند.

امکان دارد «تنقید» باعث شد که مرامنامهٔ مفصل‌تر و سنجیده‌تری منتشر گردد به نام «دستور مشروح مسلکی یا مرامنامهٔ حزب اجتماعیون ـ اعتدالیون» که مجموعه‌ای است از مباحثات ایدئولوژیک و اعتقادات سیاسی و عملی و اصلاحی حزب که نسبتاً مفصل بود. در اینجا فقط به چند نکتهٔ جالب توجه آن اشاره خواهد شد. این مرامنامه نشان می‌دهد که در مبنای این حزب بیشتر جنبه نفی دموکرات‌ها مورد نظر بود تا تدوین یک ایدئولوژی مستقل و عملی، چون به خصوص به اعتدال و اصلاحات تدریجی و مخالفت

۱. مرامنامهٔ فرقهٔ سیاسی دموکرات (عامیون)، چاپ چهارم، ۱۳۲۹ قمری. نگاه کنید به: منصورهٔ اتحادیه (به کوشش): ***مرامنامه‌ها و نظامنامه‌های احزاب سیاسی در دومین دورهٔ مجلس شورای ملی***، ص ۵۷-۳۳.

با انقلاب اصرار می‌کند.

در بارهٔ روابط خارجی نوشته است که: «باید معتقد بود که فصل مشترک و حد اتصال بین هیأت‌های اجتماعی عالم، عدالت و راستی، اخلاق نیکوست، نه ملیت و نژاد یا رنگ، لذا تعصبات ملی و نژادی وحقوق تفوق و برتری که از این راه تولید می‌شود، مذموم و مطرود است.»

سپس فصلی دارد که در بارهٔ اصلاحات اقتصادی صحبت می‌کند و اول تقسیمات جامعه را برمی‌شمارد، از این قرار:

۱. *قسمت‌های فراهم‌کنندهٔ محصولات و مصنوعات، مانند زارعین و صنعت‌گران و امثال آن‌ها.*

۲. *قسمت‌های موزعه و تقسیم‌کننده، از قبیل تجّار و فروشنده‌ها و عاملین و مانند آن‌ها.*

۳. *قسمت‌های مربیه، از قبل معلمین و ارکان روحانیت و مراقبین و پرستارها و امثال آن‌ها.*

۴. *قسمت‌های منظمه و اداره‌کننده، مانند ارکان حکومت و اعضای دوائر سیاسی و غیره.*

۵. *قسمت‌های امدادیه، از قبیل پلیس و ژاندارم و اطباء و امثال این‌ها.*

۶. *قسمت‌های قاضیه وحاکمیه، از قبیل قضات و ارکان عدالت و غیره.*

۷. *قسمت‌های دافعه مانند قشون.*

در فصل منع امتیازات نامشروع و تقریب اختلاف مراتب معیشت، می‌نویسد که: به واسطهٔ «احوال متفاوتهٔ افراد یا هیأت‌های اجتماعی، عالم را نمی‌توان ممکن‌الوقوع تصور نمود»، فقط با اجرای عدالت می‌توان درجات قابل تحقق تساوی طبقات و تقریب معیشت‌ها و نسخ و القای امتیازات و حقوق غیرمشروعه را تحصیل کرد. نحوهٔ حصول آن مقاصد را نیز تدریجی و از طریق ایجاد کار می‌داند تا بی‌عدالتی‌های اجتماعی برطرف شود. تحصیلات ابتدائی باید اجباری باشد و اجتماعات و مطبوعات آزاد و میزان ارزاق برای رفاه مردم تهیه شود. در بارهٔ مالکیت می‌نویسد که:

اصول قابل اجرای اجتماعی مانع حقوق مالکیت نبوده و سلب تملک

اختصاصی اشخاص و افراد را نسبت به حقوق و اموال نخواهد نمود... طرز مالکیت باید به طوری باشد که به واسطهٔ تولید انحصارات و امتیازات موجب ضرر و خسارت هیأت جامعه نشده... باعث تعدیات متجاوزانه و زیاده‌روی‌های غاصبانهٔ اقویا بر ضعفا و اغنیا و سرمایه‌داران بر فقرا و کارگران نباشد...[1]

فصل دیگری نیز دارد تحت عنوان «تعدیل تحمیلات و زحمات هیأت اجتماعیه» که مردم را به سه دسته تقسیم می‌کند، متمولین، طبقهٔ بیکاره «که به علت بیکاری و هرزه‌گری رفته رفته متخلق به اخلاق رذیله گردیده...» و طبقهٔ متوسط که «حکم دانهٔ میان دو سنگ هستند و فشار دو طبقهٔ اولی به آن‌ها وارد آمده...» برای حفظ تناسب باید سعی کرد طبقهٔ رذیله را کم‌کم داخل طبقهٔ متوسط ساخت.

برای رفاه کارگران پیشنهاد تخفیف ساعات کار و تعادل میزان اجرت‌ها را دارد و ممنوع ساختن بعضی کارها برای اطفال برای استقلال مشاغل، تأسیس بانک فلاحت و اجتماع اراضی و املاک برای زارعین را در نظر دارد. سپس فصلی در اصلاحات روحانی دارد. اجرای رسم اتفاق و برادری و حفظ اصول جامعه و حقایق عالیهٔ دینی را بر عهدهٔ هیأت اجتماعی الزام می‌نماید، که باید از عادات مضره که موجب فساد اخلاق می‌شود، جلوگیری کنند و به تحسین افکار و تزکیهٔ اخلاق عمومی پردازند. طبقهٔ مرفه را باید تربیت کرد که به رفاه عموم و ناتوانان به خصوص بکوشند. «و باید عامه را به مقاصد لایق حصول اقناع و از تعقیب آرزوهای بعیده و طول آمال و هیجان مشتهیات نامتناهی منصرف و جلوگیری نمود و به واسطهٔ تزکیه اخلاق و تصفیهٔ اذهان و توسعهٔ افکار آن‌ها هیأت اجتماعی را از تصادف به طغیان‌های مضر نامشروع... تأمین کرد». در همه چیز توصیهٔ اعتدال و حقیقت‌جوئی می‌کند.

فصلی هم دارد با ۳۵ ماده در سیاست. مثلاً، خواستار تکمیل حکومت ملی و تشکیل مجلس سنا به انتخاب ملی و شورای مملکتی «کونسی‌دتا» و آکادمی و سایر شوراهای لازمه عملی و فنی و تنظیم شورای بلدی و صحّی و نظامی و وضع قوانین به مناسبت افکار عامه و به اقتضای عادات و اخلاق عمومی و مذهب است. در مسألهٔ اقتصاد مثلاً

---

۱. اتحادیه: *مرامنامه‌ها و...*، ص ۳۳ تا ۵۷.

خواستار وضع مالیات به ترتیبی است که: رعایت ضعفا در آن منظور شده باشد و تعدیل مالیات‌های موجوده و حفظ حقوق فلاحین و جلوگیری از تعدّیات مالکین وغیره را متضمن باشد.

محتوای این مرامنامه از اولی برتر بود، ولی قدرت اعتدالیون در جای دیگر بود. در واقع از پشتیبانی طبقهٔ حاکمه برخوردار بود و به رغم پیش‌بینی رسول‌زاده، این حزب از بین نرفت و همچنان فعال باقی ماند و با تأسیس هیأت مؤتلفه توسط ناصرالملک قدرت بیشتری یافت.

در این تحقیق، بیشتر به تفاوت عقیده‌ای که این دو حزب اصلی را از هم جدا می‌ساخت، توجه شده است، ولی با وجود تفاوت‌های مذکور، از بعضی جهات نیز تشابهاتی دیده می‌شود. اولاً وقایعی که به تشکیل آن‌ها منجر شد، یکی بود؛ تعداد اعضای هر دو محدود بود و شامل عده‌ای از وکلا و عده‌ای در خارج از مجلس می‌شد. بعضی تشکیلات آن‌ها نیز مشابه بود، هر دو، کلوب و روزنامه داشتند و مرامنامه و نظامنامه منتشر می‌کردند. هر دو به اساس اسلامی و مشروطه و پشتیبانی از مجلس مُصّر بودند. هر دو نیز با هیأت حاکمه کار می‌کردند و از روش‌های سنتی مملکت پیروی می‌کردند. ولی از این موارد مهم‌تر، وجه تشابهی بود که در خاستگاه اجتماعی اعضای هر دو دیده می‌شد. در واقع شاید اگر دموکرات‌ها از طبقات دیگری بودند، به نظر آن‌قدر خطرناک نمی‌نمودند، چون طبقات پائین اجتماع را می‌شد تحت تأثیر قرارداد و یا شرکت آن‌ها را در سیاست محدود کرد. ولی اعضای حزب دموکرات با اعتدالیون تفاوت طبقاتی نداشتند و اگر چنانچه نفوذشان بسط می‌یافت برای طبقهٔ حاکمه خطرناک می‌شد و برای مقابله با همین خطر بود که حزب اعتدال را تشکیل دادند.

۴. اتفاق و ترقی

دموکرات‌ها و اعتدالیون احزاب نسبتاً بزرگی بودند، ولی دو حزب کوچک نیز در مجلس بود به نام «اتفاق و ترقی» و «ترقی‌خواهان» که هر چند از لحاظ تعداد اعضاء زیاد اهمیت نداشتند، ولی چون به هیأت مؤتلفه ملحق شدند، باید به آن‌ها توجه کرد.

روزنامهٔ «استقلال ایران» ارگان حزب اتفاق و ترقی در ۱۸ ذیقعدهٔ ۱۳۲۸ ق تشکیل

حزب را چنین توصیف کرد که، ۵ ماه قبل از اینکه تهران فتح گردد، اتفاق و ترقی را در تهران با کمیتهٔ مقدس «ستار» تشکیل دادند[1] و چون تعداد انجمن‌های مخفی در مجلس اول باعث اشکال بسیار شده بود، تصمیم گرفته شد که تمامی این گونه تشکیلات مخفی را متحد کنند و هر یک نماینده‌ای مأمور کمیتهٔ مرکزی اتفاق و ترقی نمایند.[2] یکی از کمیته‌های معروف اتفاق و ترقی، کمیتهٔ «جهانگیر» بود که در تهران تشکیل شد. بعد از موفقیت و فتح تهران، حزب شروع به تأسیس شعب در ولایات کرد.

رئیس حزب، خارج از مجلس مستعان‌الملک بود که در استبداد صغیر از نزدیک با میرزا محمود اصفهانی کار کرده و در شوال ۱۳۲۸ مدیر روزنامهٔ «استقلال ایران» شده بود. این حزب ۴ نفر وکیل در مجلس داشت، ولی هیچ‌یک از وکلای مهم مجلس نبودند. آن‌ها اسمعیل‌خان فرزانه، میرزاعلی اصفهانی، فتح‌الله‌خان مشیر حضور و میرزا محمدخان وزیرزاده از گیلان بودند.

اعلام شده بود که هدف حزب، کمک به مشروطیت و حفظ استقلال ایران و «همراهی باکلیهٔ ملل مظلومه و استعانت با طبقات آزادی‌خواهان مشرق زمین است». در هر کجا که اعضاء متجاوز از ۱۰۰ نفر بود، یک اداره از جانب مرکز تشکیل می‌شد و هر سال یک بار مجمع عمومی از کلیهٔ اعضاء تشکیل یافته و هیأت مرکزی را انتخاب می‌کرد. بعضی از مواد پروگرام حزب از این قرار بود:

۱. *اتحاد واتفاق طبقات ملل مظلومه و آزادی اجتماعات و تعطیل‌ها و کنفرانس‌ها و مطبوعات و افکار وجدان و کلام.*

۲. *وادارکردن قوهٔ مجریه و مقننه به اجرای قوانین.*

۳. *ملل مختلف که در تحت تبعیت دولت ایران هستند، در حقوق و قوانین اجتماعی متساوی‌الحق خواهند بود. تساوی عمومی و «قوانین که تصاحب می‌کند املاک و مستعمرات زارع و کشت‌کاران را ضایع می‌دارد و حقوق آنان به کلی نسخ و موقوف خواهد شد.»*

جمعیت اتفاق وترقی نظامنامه‌ای داخلی نیز داشت که در مطبعهٔ مخصوص اتفاق و

---

۱. **روزنامهٔ استقلال ایران**، شماره ۱۲۴، ۱۸ ذیقعده ۱۳۲۸.

۲. همان روزنامه و شماره.

ترقی به تاریخ ۱۳۲۸ق/ ۱۹۱۰م چاپ شده بود. واحد تشکیلات آن، «دسته» بود که از ۱۲ نفر تشکیل می‌شد و هر ۱۲ دسته یک شعبهٔ ۱۲ نفری می‌شد. شعبی هم در بین زارعین تشکیل می‌دادند تا در مقابل اربابان از حقوق زارعین محافظت شود. کمیته مرکب از ۹ عضو بود که برای مدت یک سال توسط اعضای دسته‌ها و شعب انتخاب می‌شدند. کمیتهٔ مرکزی هم به همهٔ امور رسیدگی می‌کرد و سالی یک بار هم مجمع عمومی تشکیل می‌شد.

در ماه جمادی‌الثانی ۱۳۲۹ق/ ۱۹۱۱م «استقلال ایران» مقاله‌ای داشت که در آن وظایف اعضای حزب را برشمرده بود، به خصوص می‌گفت که هدف این است که عامهٔ مردم را بیدار کنند و با حقوقشان آشنا سازند،[1] و زمینهٔ انتخاب بعدی را فراهم آورند.

همان‌طور که ذکر شد، اتفاق و ترقی از لحاظ عضویت، حزب مهمی نبود و فقط به خاطر ائتلاف صفر ۱۳۲۹ق اهمیت پیدا کرد. حزب دیگری که باید از آن نام برد «ترقی‌خواهان» بود که مانند اتفاق و ترقی حزب بسیار کوچکی بود.

۵. ترقی‌خواهان لیبرال

مرامنامهٔ این حزب تحت عنوان «دستور اساسی جمعیت ترقی‌خواهان ایران» است و روی آن با دست، نوشته شده بود که این حزب توسط وکلای جنوب تشکیل شده تا از منافع خود دفاع کنند و روزنامهٔ آن نیز «جنوب» بود.

روزنامهٔ «جنوب» با سایر ارگان‌های حزبی فرق دارد. به احزاب حمله نمی‌کند و در مقام دفاع از وکلائی خاص برنمی‌آید. بیشتر توجهش به مسائل ایالات جنوب است، مانند امنیت و فقر، بدی حکومت و بسط نفوذ انگلیسی‌ها. طبیعتاً یکی از خواسته‌هایشان تغییر قانون انتخابات بود که زیاده از حد به نفع ایالات شمالی ایران بود. به علاوه خواستار دولتی قوی و متمرکز بود و پیشنهاد می‌کرد که دولت از ایالات سربازگیری کند. این روزنامه شدیداً مخالف خانوادهٔ قوام بود و آن‌ها را متهم به ایجاد اغتشاش در فارس می‌کرد. ضمناً موافق کاپیتالیزم هم بود.

---

۱. همان روزنامه، شمارهٔ ۱۵، ۱۲ جمادی‌الثانی ۱۳۲۹، و شمارهٔ ۴۴، ۲۹ رجب ۱۳۲۹.

مرامنامهٔ ترقی‌خواهان تحت عنوان «دستور اساسی» است و نگه‌داری از استقلال مملکت، محافظت اصول اسلامی، پایداری مشروطیت و حکومت ملی در ایران و رعایت احتیاجات ابناء وطن در کلیهٔ قوانین موضوعه را خواستار بود. بعضی نکات دیگر آن از این قرار بود:

حکومت ایالتی و ملوک‌الطوایفی و حکومت صاحبان املاک بر رعایا را موقوف اعلام می‌کرد. توجه تام به امور سرحدی و تأسیس گمرک‌خانه و قرنطینه و قلعه‌های نظامی و تعیین کارگزاران و سرحدداران صحیح و نیز تأسیس مریض‌خانه در کلیه بلاد ایران وغیره را خواستار بود. در پایان نوشته است که مواد این دستور در مجمع مرکزی ترقی‌خواهان بر حسب لزوم تعیین خواهد شد.

مسأله مهم، رابطهٔ این حزب است با وکلای فارس و قشقائی که جزو اعضای آن نامیده نشده‌اند. ضمناً رابطهٔ این حزب با اتحاد جنوب نیز مبهم است. این اتحادیه بین رؤسای ایل عرب، یعنی شیخ خزعل و صولت‌الدوله رئیس ایل قشقائی و والی پشت‌کوه لرستان در ربیع‌الاول ۱۳۲۸ تشکیل شد و علیه تفوق بختیاری‌ها در پایتخت فعالیت می‌کرد. هدف این اتحادیه دفاع از مجلس و استقلال ایران و پشتیبانی از مشروطه اعلام شده بود، ولی نمی‌دانیم که آیا حزب ترقی‌خواهان علیه این اتحادیه و یا برای همکاری با آن تشکیل شده بود. در هر حال آنچه مشخص است این است که ایالات جنوبی در مقابل شمال احساس نگرانی می‌کردند.

۶. حزب عدالت

در اوایل جنگ جهانی اول، گروه کوچکی متشکل از کارگران ـ که در رأس آن افرادی چون اسدالله غفارزاده، بهرام آقایف و احمد میروف قرار داشتند ـ رهبری اجتماعات کارگران ایران و میتینگ و تظاهرات آن‌ها را در دست داشت. در ماه شعبان ۱۳۳۵ / مه ۱۹۱۷ آنان نخستین حزب کارگری ایران راتشکیل دادند. آنان این حزب را حزب «عدالت ایران» (ح.ع.ا) نامیدند.[1] مرکز حزب در مدرسهٔ تمدن ایرانیان واقع در محلهٔ

۱. کارت عضویت حزب عدالت عبارت بود از یک شمیز رنگی که بر روی آن نام و نام خانوادگی عضو حزب و مقدار کارمزد و محل کارش قید شده بود. این کارت با امضای صدر و مهر حزب رسمیت می‌یافت.

صابونچی باکو قرار داشت.[۱]

اسدالله غفارزاده به عنوان صدر و میرزا قوام به عنوان دبیر کمیتهٔ مرکزی انتخاب شدند. نام اعضای کمیتهٔ مرکزی غیر از صدر و دبیر یاد شده به قرار زیر بود:

بهرام آقایف، محرم آقایف، ملابابا، رستم کربلازاده، قارداش، سیف‌الله ابراهیم‌زاده، آقابابا یوسف‌زاده، محمد فتح‌الله اوغلی، حسین‌خان طالب‌زاده، میرمقصود لطفی، محمدعلی خانوف.[۲]

اکثر اعضای مؤسس حزب «عدالت ایران» از افرادی تشکیل می‌یافتند که در جنبش‌های کارگری اوایل قرن بیستم روسیه و قفقاز و در انقلاب ۱۹۰۵ روسیه و نیز در انقلاب مشروطهٔ ایران ۱۳۲۴ق / ۱۹۰۶م فعالانه شرکت داشته‌اند.

خلاصهٔ مرامنامه و نظامنامهٔ حزب عدالت ایران در یک کتابچهٔ ۱۶ صفحه‌ای (۱۰ صفحه به زبان آذربایجانی، ۶ صفحه به زبان فارسی) انتشار یافته بود. مفصّل مرامنامه و نظامنامه بعدها در چند روزنامهٔ «حریت» چاپ و منتشر شد.[۳] حزب عدالت در بخش مقدمهٔ مرامنامه، خود را حزب پرولتاریا معرفی کرد واعلام داشته بود که در راه آزادی و سعادت بشریت زحمتکش مبارزه خواهد کرد. ضمناً در همان مقدمه قید گردیده بود که حزب عدالت آن‌هائی را هم که کارگر و دهقان خالص نیستند، اما آماده‌اند که از حقوق کارگران و دهقانان دفاع نمایند، در صفوف خود می‌پذیرد.[۴]

حزب عدالت ایران خوشبختی بشریت را در نظام جامعهٔ بی‌طبقه و تحقق مالکیت عمومی بر وسایل تولیدی دانسته، در مرامنامهٔ خود چنین نوشته بود:

> *وسایل تولیدی، اراضی کشاورزی، کارخانجات بایستی از دست افراد گرفته شده، به مالکیت و استفادهٔ عموم واگذار گردد.*[۵]

> *برای اجرای این هدف مهم، لازم است که در درجهٔ اول آرمان سوسیال دموکراسی ترویج شده، توده‌های آزادی دوست را به مثابهٔ یک نیروی عظیم گرد آورده، حاکمیت دموکراتیک خلق را تشکیل داد. برای به وجود آوردن چنین*

---

۱. **روزنامهٔ آژیر**، تهران، ۱۲ مرداد ۱۳۲۲ (تاریخچهٔ عدالت، ص ۲۴).

۲. همان روزنامه.

۳. **روزنامهٔ حریت**، شماره ۲۷، ۳۱، ۳۲، ۳۷.

۴. **مرامنامهٔ فرقهٔ سوسیال ـ دموکرات (اجتماعیون، عامیون) «عدالت» ایرانیان**، بدون تاریخ، ص ۴-۳.

۵. همان، ص ۳.

قدرتی باید تمام کارگران و زحمتکشان ایران در اطراف حزب عدالت گرد آمده، متحد شوند.[۱]

حزب عدالت در ۲۲ مادهٔ مرامنامهٔ خود، حل مسایل حاکمیت خلق، ملیّت، آموزش و پرورش، بهداشت، قشون، دادگاه و نیز آزادی‌های دموکراتیک را در راستای منافع توده‌های زحمتکش خلق و تحقق آن‌ها را وظیفه اصلی خود قرار داده بود.[۲] نظامنامهٔ ۸ ماده‌ای حزب، در بارهٔ حقوق و وظایف اعضاء و نظام داخلی حزب به مانند نظامنامه‌های احزاب کارگری تنظیم یافته بود.[۳] قسمت فارسی مرامنامه عیناً از زبان آذربایجانی ترجمه شده بود. تنها بخش اضافی آن که در قسمت مقدمهٔ خود، ترجمه و نقل می‌گردد: خیر بر شر غالب آمد. دورهٔ عدالت آغاز گردید. «عدالت» آفریده شده به وسیلهٔ کارگران و زحمتکشان ایران نخستین حزبی است که برای بازگرفتن حقوق پایمال شدهٔ پرولتاریای ایران از غاصبان تشکیل شده است. عدالت تمام توده‌های زحمتکش را بدون قایل شدن تبعیضی به زیر پرچم خود فرا خوانده، می‌گوید:

«پرولتاریای جهان، همهٔ کارگران و زحمتکشان ایران، متحد شوید.»[۴]

دومین هدف مهم حزب عدالت عبارت از کمک به پرولتاریای روسیه برای به پیروزی رساندن انقلاب بود و بالاخره سومین هدف حزب عدالت عبارت از برافراشتن پرچم‌های جنبش‌های آزادی ملی در ایران با دست خود آن‌ها بود.

۷. حزب کمونیست ایران

آغاز فعالیت متشکل و متمرکز این حزب، با نخستین کنگرهٔ حزب در ۳۰ خرداد ۲۳/۱۲۹۹ ژوئن ۱۹۲۰ در بندر انزلی هم‌زمان بود. از تاریخ حزب کمونیست ایران آنچه مورد تحقیق قرار گرفته است، دوران انقلاب گیلان و نقش حزب در این انقلاب است. از این رو اطلاعات ما به خصوص در دوران فعالیت سرتاسری حزب بعد از انتقال کمیتهٔ مرکزی آن به تهران تا سال ۱۳۱۳ ش (۱۹۳۴ م) کامل نیست.

دوران فعالیت حزب کمونیست در سرتاسر کشور را می‌توان به دو دورهٔ زیر تقسیم کرد:

---

۱. ***مرامنامهٔ فرقه سوسیال ـ دموکرات ...***، ص ۴.
۲. همان، ص ۸-۷.
۳. همان، ص ۱۰-۹.
۴. همان، ص ۵-۴ و بعد.

۱. از آغاز فعالیت سرتاسر حزب تا تشکیل کنگرهٔ دوم ۱۳۰۶ش/۱۹۲۷م

در این دوره، ایران سالیان دراز در اشغال ارتش‌های بیگانه به سر می‌برده و حتی برخی از نواحی آن عرصهٔ جنگ بوده است. از این رو مردم نتایج وخیمی را که تسلط بیگانگان به بار آورده بود، بر روی خود حس کرده بودند. در نقاط شمالی کشور قیام‌های مسلحانه مانند انقلاب گیلان، قیام خیابانی، قیام کلنل محمدتقی‌خان و قیام‌های دیگر رخ می‌داد. در نقاط مختلف به خصوص در نقاطی نظیر قزوین، همدان، کرمانشاه و غیره نیز سازمان‌های وسیعی به وجود می‌آمد. این سازمان‌ها بقایای احزاب گوناگون سابق مانند (دموکرات‌ها، سوسیال دموکرات‌ها و غیره) را دربرگرفته و بر حسب خصوصیات محل و سلیقهٔ مبتکرین آن شکل و نام خاصی به خود گرفته بود. نامی که بتواند همهٔ این نیروها را زیر پرچم خود گرد آورد، مانند «جمعیت آزادیخواهان»، «جمعیت دموکرات‌ها» و غیره.

از آنجائی که مرکز پرقدرت و با نفوذی نبود که بتواند همهٔ این جبهه‌ها را به صورت واحدی رهبری کند و به آن جنبهٔ همگانی و سرتاسری بدهد، این جمعیت‌ها از چارچوب فعالیت‌های محلی تجاوز نکردند. حزب کمونیست ایران هم هنوز آن‌چنان نیروئی نبود که نقش رهبری چنین جبههٔ وسیعی را ایفاء کند. به تدریج در اثر فشارهای سیاسی و اجتماعی داخلی، حزب کمونیست موفق به ارتباط بیشتری با مردم گردید. علاوه بر مرکز، حزب موفق شد در ولایات نیز جرایدی را در اختیار خود بگیرد.

در دوران فترت و تعطیل مطبوعات مرکز، روزنامهٔ «پیک» تا حدی این فقدان را جبران می‌کرد. از روزنامه‌های منتسب به حزب می‌توان روزنامهٔ «نصیحت» قزوین را به مدیریت میرزا یحیی واعظ کیوانی نام برد. در این زمان روشنفکران علاقهٔ خاصی به ایجاد جمعیت‌های فرهنگی و ادبی و نمایشی از خود بروز می‌دادند. حزب کمونیست در اکثر این جمعیت‌ها کار می‌کرد وپاره‌ای از آن‌ها، با دخالت غیرمستقیم تشکیل می‌شدند. حزب توانست با استفاده از امکانات خود، یک سازمان سرتاسری درا کثر شهرهای ایران مانند گیلان، آذربایجان، خراسان، اصفهان، قزوین، کرمانشاه و غیره به وجود آورد. بعدها نیز حزب کمونیست به تشکیل سازمان جوانان دست زد.

۲. فعالیت حزب پس از کنگرهٔ دوم تا سرکوب آن در سال ۱۰-۱۳۰۹ش/ ۱۹۳۱م

با تشکیل کنگرهٔ دوم حزب، مرحله جدیدی برای حزب آغاز می‌شد. کنگرهٔ دوم (کنگرهٔ ارومیه)، در سال ۱۳۰۶ تشکیل شد. در این کنگره یک رشته تصمیمات سازمانی گرفته شد. ولی اهم مسائل آن تحلیل اوضاع سیاسی آن مرحله، تعیین مشی سیاسی و تصویب برنامهٔ حزب بود. در این زمینه، کنگره دو سند مهم دربارهٔ (۱) برنامه حزبی و (۲) تزهای سیاسی تحت عنوان «مطالعات راجع به اوضاع داخلی و بین‌المللی ایران» صادر کرد.

کنگرهٔ دوم ضمن تحلیل اوضاع جهان و ایران، خطوط سیاست انگلیس را در ایران روشن ساخت و خط‌مشی اساسی خود را تعیین کرد. در کنگرهٔ دوم، برنامهٔ جدیدی هم برای حزب تصویب شد، عده‌ای اخراج شدند و کمیتهٔ مرکزی نوینی انتخاب شد، آخوندزاده، سلطان‌زاده، حسین شرقی، نیک‌بین، پیشه‌وری و دیگران وارد کمیتهٔ مرکزی گردیدند. علاوه بر این، پس از کنگرهٔ دوم حزب کمونیست موفق به ایجاد وسائل بیشتری برای کار تبلیغاتی و کار میان محصلین اروپا شد و مرکزی در خارج تشکیل گردید. این مرکز روزنامهٔ «پیکار» (در برلن) و مجلهٔ «ستارهٔ سرخ» (در وین) را منتشر کرد.

وسعت فعالیت تبلیغاتی و تشکیلاتی حزب کمونیست باعث نگرانی دستگاه حکومت شد. در دهم خرداد ۱۳۱۰ مجلس ایران به دستور پهلوی اول، قانونی را به تصویب رساند که فعالیت هر نوع مرام اشتراکی (کمونیستی) را ممنوع کرد. پلیس کلیهٔ تشکیلات حزب کمونیست را منحل شده اعلام کرد. تعدادی از افراد حزب دستگیر شدند و برخی به قتل رسیدند.

مرامنامهٔ حالیهٔ فرقهٔ کامونیست (بولشه‌ویک) ایران

شعبهٔ (ایران) بین‌الملل کامونیست‌یسم

در نتیجهٔ جنگ عمومی که برای غارتگری ممالک دیگران شروع شده بود معلوم و آشکار شد که ملل مظلوم شرق با بودن اصول منحوس ثروت و سرمایه‌داری نمی‌توانند به راحتی و آسایش زندگانی نمایند. سرمایه‌داران خسیس انگلیس و فرانسه توانستند نه

تنها ملل محارب مغلوبهٔ آلمان، اتریش و عثمانی را، بلکه متفقین خودشان را که در جنگ همدست و همقدم بودند غارت و یغما کنند. اعراب ملت‌پرست جهالتاً در جنگ عمومی به متفقین ملحق شدند که گویا با کمک ایشان استقلال و آزادی خواهند یافت، نهایت عوض استقلال به اسارت و در عوض آزادی به سرنیزهٔ رفقای بزرگ (انگلیس و فرانسه) خودشان دچار شدند. اعراب مصر، حجاز و غیره را انگلیس، اعراب تونس و الجزایر و سایره را فرانسوی‌ها تحت رقیّت و اسارت آوردند. همچنین سه سال و نیم عناصر مرتجعهٔ داخلی روسیه را بر ضد حکومت شوروی مسلح کردند. سران علناً پول‌ها دادند، لباس فرستادند که بلکه استقلال و آزادی عمله و رنجبران روسیه را که قلعهٔ پولادین ایمپریالیزم دنیا را تهدید می‌کرد، خفه کنند. آیا امروز صدها میلیون ملل هند و چین، عرب و غیره حقیقتاً مستقل و آزاد هستند؟ آیا جهانگیران انگلیس، فرانسوی، ژاپونی، آمریکائی از افکار منحوس خود دست خواهند کشید؟ آیا برای سرمایه‌داران عدالت و انصاف می‌باشد؟ آیا تمام مقصد آن‌ها ازدیاد ثروت و تأمین منافع شخصی نبوده است؟ البته خیر. این نخواهد بود زیرا تا به حال نشده است، امید عدالت از ثروت و سرمایه‌داران، حماقت و جهالت است. هیچ کس در هیچ موقع نمی‌تواند عدالت دزد را اثبات نماید.

اما از ظلم و تعدی این گروه لایفلحون، هیچ ملت و مملکت مثل ملت و مملکت ما (ایران) دچار فلاکت و بدبختی نبوده است. مملکت متمولی که صاحب معادن نفت، زغال سنگ، آهن، طلا، نقره، فیروزه و غیره که می‌توانست به آسانی مثل ممالک اروپ ترقی کرده، ۱۰ برابر اهالی حاضره را به رفاه و خوشگذرانی اداره نماید، امروزه به واسطهٔ سیاست پیچاپیچ همان سرمایه‌داران بی‌وجدان، قدم به دایرهٔ انقراض نهاده، ملتی که به کیاست و فراست سرآمد تمام جهانیان بود، به حالت فقر و فلاکت افتاده افرادش از گرسنگی و برهنگی محو و نابود می‌شوند.

دول جهانگیر انگلیس و روس سال‌های چند برای تصاحب ثروت طبیعی و معادن ایران قصداً با همدیگر مبارزه دیپلماتی را مداومت داده، به انکشاف و ترقی اقتصادی ایران سدها کشیدند. به آن اکتفا نکرده در سنهٔ ۱۹۰۷ با معاهده‌نامهٔ انگلیس و روس ایران را مابین خودشان تقسیم نموده، شاه ایران را آژان جیره‌خور خود قرار دادند. بعد از

انقلاب کبیر روسیه و محو اصول تزاری، انگلیسی‌ها استفاده کرده تمام ایران را استیلا کردند. با کمک شاه و خوانین املاک، این مملکت تاریخی را مستملکهٔ خودشان قرار دادند. علاوه بر این با دست نامبارک شاه وزرای ملاک وطن‌فروش معاهده انگلیس و ایران را در سنهٔ ۱۹۱۹ امضاء نمودند که با این معاهده تمام ایران را انگلیسی‌ها متصرف می‌شدند. در قرن آخر هیچ خیانت و تضییق از طرف اجانب نشد که شاه و ملاکین ناراضی و بی‌خبر بوده باشند.

آیا در سنهٔ ۱۹۰۸ لیاخوف صاحب منصب روسی بدون اجازهٔ شاه مجلس را بمباران نموده؟ آیا در مدت سه سال ۱۹۱۱-۱۹۰۸ روسیه و ملاکین با معاونت ملاکین با انقلابیون ایران جنگ نکردند؟

آیا ۱۹۱۲-۱۹۱۱ به معاونت حکام شاه (یعنی خوانین) قشون تزاری در تبریز و رشت آزادی‌خواهان ایران را تیرباران نکردند؟

آیا بی‌جهت بود که در سنهٔ ۱۹۰۸ انگلیس و روسیه ایران را با دخالت به کارهای داخلی تهدید نمی‌کردند و نمی‌گذاشتند آزادی‌خواهان به اصلاحات مملکت پرداخته، شاه وطن‌فروش را به جزایش برسانند؟

اگر دسیسه و انتریک ملاکین و شاه نبود، البته انگلیسی‌ها و غیره نمی‌توانستند به کارهای داخلی ما مداخله نمایند.

معلوم است که ملاکین عاشق چشم‌های زیبای اروپائیان نبودند، بلکه به واسطهٔ آنان آقائی خودشان را محافظه کرده، انبارهائی که به زحمت و مشقت دهاتی ایرانی اندوخته بودند به فروش می‌رسانیدند. اگر سرمایهٔ اروپا نمی‌شد، مجبور بودند امتعه را به هم‌وطنان خود به قیمت ارزان بفروشند. آن‌ها نبودند که در سنهٔ ۱۹۱۷ قطع نظر از قحطی و گرانی مملکت تمام آذوقه را به انگلیسی‌ها فروخته، باعث تلف شدن شش کرور ایرانی بدبخت گردیدند؟

بنابراین فرقهٔ کامونیست (بولشه‌ویک) ایران وظیفهٔ حالیهٔ خود می‌داند که نه فقط به اخراج قشون اجانب از ایران، بلکه در محو اصول سلطنت و خان‌خانی کوشش نماید.

تمام تشکیلات و فرق سیاسی که به مقصد فوق خدمت می‌کنند، فرقهٔ کامونیست ایران معاونت خواهد کرد، تا عمله و رنجبران ایران بفهمند که غیر از محو مفتخوران و

تشکیل حکومت شوری (سوویت) برای آن‌ها علاجی نبوده و نیست. این مبارزهٔ قطعی را می‌توان فقط با یاری و کمک تمام عناصر انقلابی ایران انجام داده، نتیجهٔ صحیح بگیریم.

۱. راجع به سیاست

فرقه کامونیست ایران بعد از محو اصول سلطنت برای اجرای مواد ذیل کوشش خواهد کرد:

(۱) بلاتأخیر تشکیل موقتی انقلابی از اشخاصی که نمایندهٔ فرق انقلابی هستند و همچنین انجمن‌های محلی.

(۲) دعوت فوری مجلس مؤسسان از طرف حکومت انقلابی باشد.

(۳) فوراً آزادی لسان، آزادی قلم، آزادی مطبوعات، آزادی تشکیلات اعلام شود.

(۴) ایران باید جمهوری (خلق) مستقل و لاینفک باشد.

(۵) دهاتی از چنگ ملک‌داران خلاص و رفاهیت حال اقتصادی آن‌ها فراهم آید.

(۶) برای مبارزه از دزدهای اجانب و محافظهٔ جمهوری ایران در تحت ادارهٔ صاحب‌منصبان ایرانی اردوی ملی تشکیل شود.

۲. راجع به اقتصادیات

مملکت ما از لحاظ اقتصاد فوق‌العاده عقب‌افتاده است. مثل اینکه در این ممالک متمدنه دهات برای شهر به منزله اجیر و مزدوران‌اند. ممالک شرق و مستملکات هم در انکشاف سرمایه‌داری به درجهٔ دهات ممالک متمدنه افتاده‌اند. از امتعهٔ خام مملکت ما مثل پنبه، ابریشم، پشم و غیره سرمایه‌داران روسیه و انگلیسی مال‌التجاره فابریکی درست کرده، ده برابر گران‌تر به ما می‌فروشند که در عرض چهل سال از مملکت ما بیست یا سی کرور تومان طلا و نقره برده‌اند. اگر ایران به خارج هشتاد کرور تومان امتعه می‌داد، مجبور بود که صد و بیست کرور تومان از خارجه مال‌التجاره بگیرد، و نتیجهٔ تمام این تضییقات به دوش عمله و رنجبران ایران تحمیل می‌شد. ایشان هم شب و روز زحمت می‌کشند، لیکن محصول رنج آن‌ها به کیف مایشاء ملاّک بی‌وجدان مصرف می‌باشد. علاوه بر این نتیجه در رقابت مال‌التجاره خارجه تمام امتعه و مال‌التجارهٔ داخلی

که صنعتکاران ما درست می‌کردند، از اهمیت افتاده صنایع داخلی ما را محو می‌نماید. همان رقابت امتعهٔ خارجی هزاران صنعتکار ایرانی را مجبور نمود که دست از کار کشیده بیکار و سرگردان بمانند، یا از گرسنگی ترک وطن گفته به خارجه مثل قفقاز، ترکستان و غیره پناهنده شوند. برای سرمایه‌داران اجانب، ثروت و سرمایه ایجاد نمایند. آن‌ها که نمی‌توانند به خارجه بروند، مجبور می‌شوند یا سائل باشند یا به اطراف خوانین غارتگر جمع شده باعث اغتشاش و شلوغی مملکت بشوند.

برای خاتمه دادن این فلاکت، فرقهٔ کامونیست ایران وظیفهٔ خود می‌داند که در اجرای مواد ذیل سعی و کوشش نماید:

(۱) در اول وهله با سرمایهٔ دولت باید نقاط بزرگ ایران مثل تبریز، تهران، خلیج فارس و بحر خزر با راه‌آهن به همدیگر مربوط شود.

(۲) برای رفاهیت حال رنجبر و صنعتکاران بانک فلاحت تشکیل شود.

(۳) برای انکشاف و ترقی استحصالات داخلی بانک کوپراتیف تأسیس شود.

(۴) بزودی نهرها و قنات زراعتی درست و وسیلهٔ فلاحت رنجبران تهیه شود.

(۵) باید به کارخانجات ملی کمک کرده اسباب ترقی و انکشاف صنایع ملی را فراهم آورد.

(۶) معادن نفت و نمک باید در انحصار دولت باشد. در ایران معادن نفت زیاد است، خصوصاً در جنوب که انگلیسی‌ها به کار انداخته و استفاده می‌کنند.

(۷) با سرمایهٔ دولت معادن مس وآهن و غیره به کار انداخته شود.

(۸) برای مدافعهٔ حقوق رنجبران اتفاق همکاران در جهت استحصال تشکیل شود، مثل اتفاق مستخدمین ادارات دولتی، اتفاق عمله و شاگردان در شهر، در دهات اتفاق فقرای دهاتی تأسیس شده، به واسطهٔ اتفاق‌های محلی، ولایتی، ایالتی و مرکزی که موسوم به «شورای اتفاق‌های ایران» است با همدیگر مربوط باشند.

۳. مسأله اراضی

در هیچ مملکتی مثل مملکت ایران ناعدالتی و ناانصافی نیست. در اینجا اراضی خوب در دست ملاکین است. زیاده از نصف اراضی ایران را اربابان و صاحبان ملک غصب کرده‌اند. در میان اربابان ملک، کسانی هستند که صاحب هزار قطعه ده و زیاده از

دو کرور رعیت دارند، مثلاً ظل‌السلطان و غیره. فرقهٔ کامونیست (بولشه‌ویک) ایران احوال اسف‌انگیز دهاتی را در نظر گرفته، طلب اجرای مواد ذیل را در مسألهٔ اراضی وظیفهٔ حتمی می‌شمارد:

ـ املاک ملاکین بزرگ از طرف دولت ضبط و مال مخصوص ملت باشد.

ـ املاک ملاکین وسطی که کمتر از مقدار معیّنی است که دولت ضبط می‌کند و زیاده از مقدار معیّنی که به زارعین داده می‌شود، باید در میان دهاتی تقسیم و مال مخصوص دهاتی باشد.

ـ اگر اراضی ملاکین برای برزگران کافی نشد، آن وقت از اراضی دولتی هم به اختیار برزگران داده می‌شود.

ـ عشایر و ایلات را اراضی زراعت داده، از چادرنشینی خلاص باید کرد.

(پایان مرامنامه)

فرجام سخن

در طول سلطنت قاجار، کشور ایران صحنهٔ فعالیت‌های سیاسی دولت‌های بزرگ و رقابت‌های اقتصادی آنان بود. کوشش‌های متعدد دولت‌های خارجی، کسب امتیازات مختلف در کلیهٔ زمینه‌های تجاری، اعم از بانک‌ها و راه‌ها، گمرکات و شیلات و ورود هیأت‌های گوناگون، وابستگی شدید اقتصادی و در نهایت سیاسی ایران را به دنبال داشت. حرکت‌های کوتاهی نیز که در عصر امیرکبیر و بعدها در جریان مشروطیت و دوران بعد از آن در جهت قطع این گونه وابستگی‌ها شد، عملاً نتیجهٔ مطلوب را به دنبال نداشت. تغییرات و مدرن کردن نظام حکومت و سازمان‌های اداری و سیاست جدید فرهنگی نیز، چون بدون دگرگونی کلی در عملکرد افراد بود، کمک مؤثری در این هدف نبود. در حرکت‌های مذهبی نیز به استثنای مسألهٔ تنباکو، توفیق زیادی در رابطه با قطع وابستگی نصیب مردم نشد و حتی برخی از این حرکت‌ها در مسیر دیگری تداوم یافت. جنبش مشروطیت که در آغاز می‌توانست نور امیدی در دل مردم باشد، به زودی از هدف اصلی خود دور شد. احزاب سیاسی نیز موفقیت‌های چشمگیری نیافتند و هر یک پس از مدتی محبوبیت خود را در میان محافل و مردم از دست دادند. طبیعی بود که وضعیت داخلی موجود و رقابت‌های قدرت‌های خارجی مسائل ایران را دشوارتر و پایگاه‌های نفوذی آنان را استوارتر می‌کرد؛ تا آنکه آنان با انعقاد قرارداد ۱۹۰۷ م و تقسیم ایران به دو منطقهٔ نفوذی به رقابت خود نقطهٔ عطفی بخشیدند. با ورود مستشاران

اقتصادی آمریکا و شروع جنگ جهانی اول، فرصت مناسب دیگری برای رسمیت دادن به فعالیت‌های روسیه و انگلیس و نفوذ بیشتر دولت‌های دیگر مانند آمریکا، آلمان و غیره پیش آمد. به زودی دولت آلمان بر آن شد که از طریق ترکیه بتواند بر بخشی از آب‌های ساحلی خلیج فارس دست یابد و به همین سبب به سرعت برخی نواحی غرب ایران یعنی نوار مرزی تا جنوب دریاچهٔ ارومیه را اشغال کرد. وجود همین قوا، بهانه‌ای برای پیشروی روسیه در شمال غرب ایران شد و ارتش انگلیس نیز در این ناحیه به فعالیت در آمد.

سرعت گسترش فعالیت‌های آلمان در ایران و ارسال هیأت‌های مختلف، در واقع تهدیدی برای انگلستان و روسیه بود و حتی بی طرفی ایران نیز که در همان اوایل جنگ جهانی اعلام شد، نقشی در جلوگیری از این رقابت‌ها نداشت.

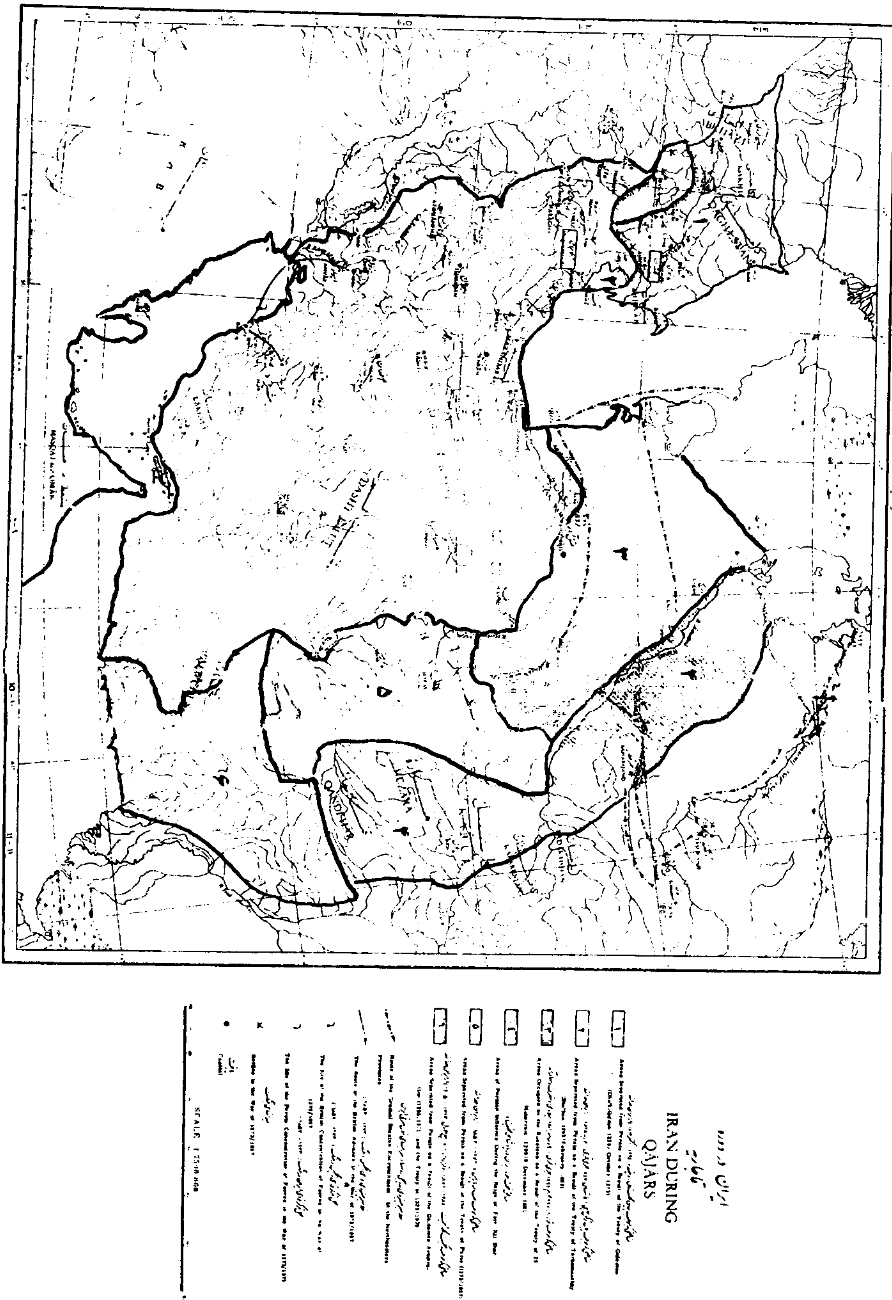
شاهان قاجار به ویژه از اواسط حکومت این سلسله چنان عامل دست قدرت‌های بزرگ شدند که فاقد هر گونه قوهٔ تصمیم‌گیری در راستای رهایی از چنین وضعی بودند. طبیعی است که عدم ثبات سیاسی ایران و دخالت‌های نیروهای متعدد در طول جنگ، بحران و هرج و مرج دستگاه رهبری ایران را شدت بخشید. اساساً نیز در این مقطع تاریخی کنترل امور هم از اختیار دولت مرکزی خارج شده بود و بسیاری از قدرت‌های کوچک محلی مستقیماً به وسیلهٔ دولت‌های خارجی پشتیبانی و تقویت می‌شدند.

به تدریج نیروهای مقاومت مردم در گوشه و کنار کشور نضج و قوت گرفت و شیخ محمد خیابانی در آذربایجان و میرزا کوچک‌خان در گیلان فعالیت خود را در سال‌های آخر سلطنت خاندان قاجار آغاز کردند. در خراسان نیز حرکت خداوردی‌خان و محمدتقی پسیان رهگشای مردم ایران نشد. فعالیت لاهوتی در آذربایجان نیز به سرعت سرکوب شد و بدینسان آخرین مقاومت‌های علنی نیز در هم شکست. کودتای سال ۱۲۹۹ هجری قمری / ۱۹۲۱ میلادی با حمایت بیگانگان عملاً و چند سال بعد (۱۳۲۰ شمسی / ۱۹۲۵ میلادی) رسماً به حکومت قاجار پایان بخشید و تاریخ ایران در مسیر دیگری قرار گرفت.

پیوست‌ها

۱

نقشهٔ ایران در عصر قاجار



۲

متن اصلی کتابچه قانون کنت

هو المستعان

صورت کتابچهٔ اول قانونیست که رئیس کل اداره
جلیلهٔ نظمیه و امنیه و تنظیفات بلدیه آنطوان کنت دومنت
فرت نوشته و بندگان اعلیحضرت قوی شوکت
شاهنشاهی روحنا فداه قبول و امضا فرموده‌اند بتاریخ
شهر شوال سنه ۱۲۹۶ هجری مطابق با سال توشقان ئیل ترکی

برگرفته از : مرتضی سیفی قمی تفرشی ، نظم و نظمیه در دورهٔ قاجاریه (تهران ، یساولی ، ۱۳۶۲) ، ص ۳۹۳ و بعد .

بسمه سبحانه و تعالی

دستگاه پلیس دستگاه اجرائیست و مراقبت اجرای جمیع قوانین که از طرف دولت

بدایره پلیس القا میشود بعهده اوست

پلیس مأمور است بر نظام ولایت و نگاهداری مردم یعنی تکلیف پلیس است در تمام تفتیشات

و وقوعات کلیه و جزئیه تحصیل اطلاعات لازمه

پلیس مستقیماً و بلاواسطه تعلق باعلیحضرت شاهنشاه جمجاه ارواحنا فداه و حکمران دارالخلافه

پلیس مأمور است براینکه مراقبت نماید تا در مملکت بی‌نظمی و بی‌اعتدالی واقع نشود

پلیس مکلف است براینکه مواظبت کند که نگذارد احدی حق احدی را مستقیماً یا بواسطه بجبر

ببرد و غصب نماید مقصود از این حقوق هم تمام حقوق است مطلق از تعدی و قطع امنیت

که مغلطه و فریب و خدعه آلوده باشد که حل آن بتکلیف پلیس است

پلیس باید ملاحظه نماید تعلقات و وقایع عمومی را و همیشه باید در شکوه و ترقی ولایت مراقبت نماید

پلیس لازم است توجه در آذوقه و ماکولات مردم داشته باشد و بدانند حبوبات را کجا

جمع و انبار و حبس مینمایند تا در سال گرانی بکار آید

پلیس مامور است براینکه هر کسی که باشد شرارت و دزدی منازعه نماید و یا کسی سکه تقلب

بزند یا فتنه و فساد نماید یا خط و مهر بسازد و باید تسلط در گرفتن آنها داشته باشد

پلیس لازم است ملاحظه حالت منتسبان خانواده سلطنت عظمی را نماید

پلیس مجبور است از اینکه همیشه با اهالی نظام متفق و همدست باشد و همچنین اهالی نظام

نیز باید با پلیس کمال اتحاد را داشته باشند

پلیس لابد است از اینکه هر وقت از اهل نظام خلافی سر زند او را گرفته صورت واقعه را راپرت کرده نزد رئیس نظام بفرستد که او را تنبیه نماید

پلیس مکلف است بر آنکه اشخاص مقصر را دستگیر نموده تنبیه نماید تقصیرشان هر درجه بوده باشد مگر خانوادهٔ سلطنت عظمی را که در اینصورت باید موافق امر مخصوص شاهنشاه رفتار نماید

و باید عدالت و حقانیت را منتشر سازد و احکام و قوانین شریعت مطهره را معمول و مجری دارد و خیرخواهی اهالی مملکت را از همه جهت ملاحظه نماید

رئیس پلیس حق دارد قوانین جزء در اینباب نوشته تقدیم حضور مبارک نماید و هر کدام قبول و ممضی شد بعد پلیس مجبور است بموقع اجرا گذارد

پلیس باید مردم را محترم بدارد و مراقب باشد مردم را که همدیگر را محترم دارند و همچنین

مردم مجبور نه کنند پول را محترم بدارند و پلیس مجبور است از اینکه مواظبت احکام شریعت و قوانین

مذهب را نماید و پلیس باید مراقبت کند اسباب قحط و غلا و موجبات امراض فراهم

نشود و دستورالعمل و جمله از مجالس حافظ الصحه را معمول و مجری بسازد

پلیس باید تسلط داشته باشد براینکه هر کس خواسته باشد بدون حکم پادشاه برای

مداخل خودش از مالیات زیاد تر از مردم بگیرد ممانعت نماید و نگذارد

پلیس باید در کمال دقت مواظبت داشته باشد در خصوص نظافت و تمیزی شهر و وضع

ساختن عمارات و نظم و روابط کوچها و همچنین باید در باب آذوقه و آب مردم منتهای

مواظبت را داشته باشد و همیشه باید احتیاط قحط و غلا را ملاحظه نماید و انضباط در باب

روشنائی شهر مسئول است و وقتیکه در شهر رئیس احتسابیه بوده باشد اجرای قرارات

آتیه را پلیس باید بر ریاست احتساب حکم نماید از قبیل خرید و فروش و نرخ اجناس

(۱ که در قیمت آنها بهمدیگر تمشری کلی نکنند و خوبی و بدی گوشت و غیره و غیره و غیره

و پلیس تسلط دارد که رئیس احتساب را مجبور باجرای این تقریرات نماید

پلیس مکلف است براینکه اعلیحضرت شاهنشاه را از همه چیز مستحضر و با اطلاع دارد و جمیع

(۲ تفصیلات را بلا واسطه بعرض پادشاه برساند

پلیس مجبور است از اینکه توجه نماید صاحبان ادیان دین خود و سایرانرا محترم بدارند معلوم است

(۳ سرکش از اطاعت قانون و نظم پلیس نماید اطاعت حکم شاهنشاهی را نکرده است و هر کس از اطاعت

پلیس سر بپیچد از اطاعت پادشاه سر پیچیده است

در مواد قتل چنانکه شریعت مطهر اسلام حکم فرموده است بلا خلاف و بلا استثنا مجرا خواهد شد

و در قتل عمد و شبه عمد و قتل خطا احکام شارع مقدس مطاع و حتمی الاجرا خواهد بود

کسی که برخلاف پادشاه یا خانواده سلطنت حرف بزند و یا اینکه در صدد پادشاه و خانواده او خیال بدرفتاری یا تحریکات بد در نظر داشته باشد بعد از تحقیق و ثبوت از یکسال الی پنجسال به درجه تقصیرات مقصر با زنجیر محبوس خواهد شد

کسی که کنکاش و خیالات و تحریکات بد در حق دولت بکند و یا افترا و تهمت تحریرا و تقریرا به دولت بزند بعد از ثبوت تقصیر او بر حسب حد و تقصیرات از یکسال الی پانزده سال محبوس خواهد شد

کسی دستخط و مهر و امضای پادشاه را بسازد باندازه تقصیرات وارده پنج سال الی بیست و پنجسال حبس خواهد شد و در مدت حبس دستهای او با دو پا بند آهن بسته و قفل شده کلیدان در خدمت پادشاه یا رئیس مجلس خواهد بود

۴) کسی که پول قلب مملکت یا خارجه را سکه بزند و یا بسازد از دو الی بیست و پنجسال با زنجیر کردن محبوس خواهد شد و آن دستی که مرتکب اینگونه عمل خلاف شده است با آهن بسته خواهد شد

۵) کسی که قاطع طریق یا دزد باشد و یا رفاقت با آنها نماید چه شغل دائمی او باشد و یا اینکه اتفاقاً رفاقت کرده باشد از راه ضرورت باندازه تقصیر او از یکسال الی پانزده سال حبس خواهد شد

۶) کسی که زهر بکسی بدهد و مسموم بمیرد حکم قاتل دارد و اگر تهمت قوی راجع باحدی باشد حبس بشود تا تحقیق شود و غیر دواساز و طبیب که برای معالجات بعضی سمومات مفید بفروشند کس دیگر با اطلاع از قصد مرتکب زهری فروخته باشد چون شریک قتلیت مستوجب یکسال الی پنجسال حبس خواهد

۷) کسی که تریاک میکشد از شش ماه الی یکسال محبوس خواهد شد

۸) کسی که کتابی انتشار دهد که برضد مذهب یا دولت و ملت بوده باشد از پنجماه الی پنجسال حبس خواهد شد

۹) کسی که تهمت زند بکسی یکتوباً یا اساناً بدرجه تقصیر او از یکسال الی پنجسال محبوس خواهد شد
و از پنجتومان الی یکصد تومان جزای نقدی خواهد داد

۱۰) کسی که ادوات و آلتی را مثل دانوس و غیره خراب نماید باندازه تقصیر او از شش ماه
تا پنجسال محبوس خواهد شد و از ده تومان تا دویست تومان جریمه نقدی گرفته میشود و همچنین
کسی که درختی را از خیابانهای شهر ببرد یا چشمه و یا سقاخانه را خراب نماید و یا راه آب و نهرها را
برای فردی آب خراب میکند و کسی که در کوچه و معبر سوراخ درست نماید و فاضلاب کوچه را
میشکند باندازه تقصیر او از یکماه الی دو سال حبس شده و از یکتومان الی دو تومان جریمه گرفته میشود

۱۱) کسی که فریب بدولت زند دولت را خواه بواسطه خواه بلاواسطه و یا باسباب جیبی
از یکسال تا ده سال حبس خواهد شد و باید تمامی آن وجهی که از آن ممر عاید او شده با تمام بضاعت

او ضبط گردیده صرف ایتام و فقرا و ابنیه خیریه شود

۱۲) کسی که با پول یا غیر پول اسباب چینی نماید کسی را بمهلکه و مخاطره بیندازد باندازه
تقصیر او از یکسال الی پنجسال حبس خواهد شد در صورت ثبوت

۱۳) کسی که مرتکب فعل شنیع نسبت به دختری شود که هنوز بحد رشد و بلوغ نرسیده باشد
برحسب تقصیر او از پنجسال الی پانزده سال حبس خواهد شد و مجبور است که آن دختر غیر بالغ را
معاش بدهد تا بحد بلوغ برسد و اگر میل پدر و مادر باشد او را میتواند بحباله نکاح خود درآورد

۱۴) کسی که دختر باکره بالغه را ضایع نماید باندازه تقصیر او از یکسال الی پنجسال حبس خواهد شد
و یا اینکه باید برضایت پدر و مادر آن دختر را تزویج نماید و بقدر مکنت فاعل از سی تومان
الی یکهزار تومان از او گرفته شده به پدر و مادر دختر داده خواهد شد و اگر طفلی بعمل آید در

صورتیکه آنشخص دختر را ترویج نماید برای طفل از یکقران الی پنجقران مخارج یومیه باید بدهد

(۱۵ کسی مصدر فعل شنیع نسبت بزن شوهردار شود و در اداره نظمیه محاکمه شده ثبوت برسد باندازه

تقصیر او از یکسال الی پنجسال حبس خواهد شد و از ده تومان تا صد تومان جریمه خواهد داد

(۱۶ کسی که تحریک بزدی بکند و یا گناه و تقصیری را بدینگونه مرتکب شود باندازه تقصیر او

از یکسال تا ده سال حبس میشود

(۱۷ کسی که بد بگوید و تمسخر میکند مذهب خود را بر حسب حد تقصیر او از چهل و هشت ساعت الی

ششماه حبس خواهد شد و از پنجتومان الی صد تومان جریمه گرفته میشود و این وجه جریمه بدست تکفیر

از مجتهدین داده میشود که صرف مصارف نمایند

(۱۸ کسی که آتش بخانه و یا ملک کسی بزند از پنجسال تا ده سال بدرجه تقصیر حبس خواهد شد با زنجیر آهن

۱۹) کسی که زنی را جبراً از کوچه بکشد در صورت ثبوت از چهل و هشت ساعت الی یکماه حبس و از یکتومان تا ده تومان جریمه گرفته میشود

۲۰) کسی که جسارت نموده در ضد پادشاه اعلانات و نوشتجات در کوچه ها بچسباند هر کس بوده باشد و همچنین کسیکه مخالف مردم حرکتی کرده و اذیت برساند بر حسب تقصیر او از یکماه الی پنجسال حبس خواهد شد

۲۱) کسی که تغییر لباس برای اجرای نیت بدیکه دارد بکند مثل اینکه مردی بلباس زن درآمده که داخل بخانها شود یا اراذل و اوباش که ملبس بلباس اهل فضل و زهد شوند باندازه تقصیر از یکماه الی یکسال حبس خواهد شد و از پنجتومان الی ده تومان جریمه گرفته میشود

۲۲) هر کس لفظاً و یا عملاً بی احترامی در حق اهالی نظام و یا در حق کسیکه لباس رسمی دولتی

دربرداشته باشد نماید ویا کتک بیکی از آنها بزند از چهل و هشت ساعت الی شش ماه

حبس خواهد شد و از یک تومان الی ده تومان جریمه خواهد داد

(۲۳) هر کس لفظاً ویا ضربةً درحق کسی بی احترامی نماید از چهل و هشت ساعت الی دو ماه

حبس خواهد شد و برحسب تقصیر از یک تومان تا ده تومان جریمه خواهد داد

(۲۴) هر کس قولاً ویا فعلاً درحق وزیری یا شخص بزرگی بی احترامی نماید باندازهٔ تقصیر او

از چهار روز تا دو سال حبس میشود و از پنج تومان تا صد تومان جریمه خواهد داد و همچنین حکم

سفرای خارجه نیز مثل وزرای دولت خواهد بود

(۲۵) اگر یکنفر نوکر نسبت بآقای خود لفظاً یا یداً بی حرمتی نماید بعد از ثبوت باندازهٔ

تقصیر او از ده روز الی دو ماه حبس خواهد شد و از پنج هزار الی ده تومان جریمه خواهد داد

(۲۶) کتابچه که برای نوکرها مقرر شده بود هریک از نوکرهای موظف باید در دست داشته
باشند و کلیه نوکر عبارتست از فراش قهوه چی آبدار پیشخدمت خادم اطاق
آشپز شاگرد آشپز شربتدار مهتر جلودار کالسکه چی ناظر باغبان و جمیع کسانیکه
خدمت اطاقی را میکنند و خدمات شخصی را مینمایند و تقسیم این کتابچها برای کمیساریهای [illegible]
و دوائر نایبی دایره پلیس محلات اشخاص لازم است هر کس نوکر دارد برای صلاحیت امورات
شخصی خود و انتظام شهر باید نوکر را مجبور بداشتن کتابچه نماید چنانچه بعد از این نوکرها
کتابچه نداشته باشند از بیست و چهار ساعت الی چهار روز محبوس خواهند شد
و از هزار دینار تا دو تومان جریمه نقدی گرفته میشود طبقه کارکنان و عمله جاتی که
با آنها نوکر گفته نمیشود در برد و قسمت کلی عمال ادارات و دیگر کسانی هستند که در جاهای

متفرقه بخدمت و اشتغالات و بنائی و غیره منصوب بشوند علی العجاله آنها در سیاهه

نوکر شمرده نمیشوند و دفتر و کتابچه لازم نخواهند داشت

آ) از نوکرهای دم کسی که از خانه بیرون رفته و بدون اذن آقا خانه را خالی و تنها بگذارد ۲۷)

از چهل و هشت ساعت تا یکماه حبس خواهد شد و از یکقران تا سه تومان جریمه خواهد داد

نوکری که مواظبت و محافظت اسباب خانه را ننماید و در صورت خلاف آن از بیست و چهار ۲۸)

هشت ساعت الی سه ماه حبس خواهد بود و از یکقران الی سه تومان جریمه خواهد داد

کسی که نمیخواهد در پیش کسی نوکری نماید نمیتواند فورا بیرون برود باید هشت روز ۲۹)

قبل بآقای خودش خبر بدهد که آقا در این مدت نوکر دیگر پیدا نماید و همچنین آقا نیز

حق ندارد یکدفعه نوکر را بیرون نماید باید هشت روز قبل باو اطلاع بدهد که جای دیگر

برای خود پیدا کند ولیکن در صورتیکه نوکر تقصیر کرده باشد آقا میتواند فوراً او را

اخراج نماید و آنوقت لازم است نوکر را باداره پلیس نمره بستد هر کس میخواهد

نوکر خودش را عوض کند مجبور است باداره پلیس اطلاع بدهد و آن نوکر هم باید خودش

باداره بیاید و کتابچه اش را همراه بیاورد هر کس تخلف کند و نیاید بیست و چهار

ساعت حبس و از یکتومان تا پنجتومان جریمه گرفته خواهد شد این فقره بجهة اینست که تغییر یافتن

آقا و نوکر معلوم شده در دفتر ضبط و ثبت شود

۳) وقتیکه کارگر و عمله اطاعت استاد خود را نکند اسباب و چیزهائی که سپرده است ضایع

نماید و بشکند بدرجه تقصیر از چهل و هشت ساعت تا یکماه حبس خواهد شد و آنچه را که شکسته

و ضایع نموده است غرامت گرفته میشود

۳۱) اسبابی که بکاسب کاری میرسند و پست نباید یا تعمیر کند یا پارچه داده باشند بدوزد اگر آنرا خراب نماید یا موافق سلیقه صاحبش نباشد از بیست و چهار ساعت الی یکماه حبس شده و مجبور خواهد بود که قیمت و غرامت آنرا بدهد اگر کهنه هم باشد باید در عوض نو بدهد

۳۲) کسی که در کوچه با ورق و قاپ و غیره قمار بازی کند از چهل و هشت ساعت الی یکماه حبس خواهد شد و پولی که در جیب و بغل او است بعنوان جریمه ضبط و تصرف خواهد شد

کسی که مست شده و در کوچه و بازار اغتشاش و بدمستی مینماید از چهار روز الی یکماه حبس شده و از پنجهزار الی پنجتومان جریمه خواهد داد

کسی که اسباب نزاع در قهوه خانه و چلوپزخانه وغیره بشود یا خودش منازعه نماید از چهل و هشت ساعت الی یکماه حبس شده و از یکتومان الی ده تومان جریمه گرفته میشود الی آخر

دکان هم در موقع منازعه فوراً بعمله پلیس اطلاع ندهد و منازعه را ابقا و امتداد دهد او

نیز شریک جریمه و حبس خواهد بود و در مدت حبس او قهوه خانه یا دکان بسته خواهد شد

۳۵) کسی که بحمام رفته در آنجا نزاع و عربده کند از بیست و چهار ساعت الی یکماه حبس خواهد شد

اگر صاحب حمام دخیل نزاع باشد از یکتومان الی ده تومان جریمه داده و پانزده روز حمام بسته خواهد شد

۳۶) کسی که داخل حمام میشود باید هر چه اسباب و پول در جیب و غیره دارد بحمامی نشان داده

مخصوصاً بسپارد و همیشه لازم است شاهدی در میانه باشد و حمامی مسئول و ضامن

اسبابیست که شخص وارد باو سپرده است اگر آنرا دزد ببرد یا عیب بکند باید از عهده غرامت

آن برآید از برای لباس واردین هم حمامی مسئول است هر کدام تخلف از این

حکم نمایند از بیست و چهار ساعت الی پانزده روز حبس خواهد شد

اگر کاروانسرادار از واردین و سکنه کاروانسرا باداره پلیس اطلاع روزنامه ۳۷)
ندهد از بیست و چهار ساعت تا پنجروز حبس و از یکتومان تا ده تومان جریمه خواهد داد

هر کاسبی چیزی بفروشد که مورث تولید مرض یا کسالت مزاج بشود از چهل و هشت ۳۸)
ساعت الی یکماه حبس خواهد شد. ازیکقران تا پنجتومان جریمه خواهد داد

هر کاسبی که چیز خوراکی مغشوش بفروشد اگر کم فروشی نماید از یکسیر الی پنج سیر از پنجروز ۳۹)
تا یکماه حبس خواهد شد از یکتومان تا پنجتومان جریمه خواهد داد

هر کس اسب در میان کوچه و بازار بدواند اعم از اینکه بکسی اذیت برساند یا نرساند ۴۰)
از چهل و هشت ساعت الی یکماه حبس شده اسب او در اداره جلیله خواهد ماند تا صاحبو پنج
قیمت اسب را باداره داده اسب را ببرد

۴۱) هرکس در مسجدی با زن یا بچه و غیره بغیر قاعده و برخلاف حرکت نماید از هشت یوم الی یکماه حبس خواهد شد و از یکتومان تا پنجاه تومان جریمه اش تعدی کرده در خدمت یکی از مجتهدین تسلیم شده و تنبیهی خواهد شد

۴۲) کسی در میان کوچه غوغا و بجهت مثل بوالکان فریاد بزند و بی نظمی نماید از چهل و هشت ساعت الی ده روز حبس شده و از یکقران تا پنجتومان جریمه خواهد داد

۴۳) هرکس منازعه و دعوا نماید از چهل و هشت ساعت تا یکماه باندازه تقصیرش حبس شده از پنجقران الی پنجتومان جریمه گرفته میشود

۴۴) کسی که کثافت و زبیل میان کوچه میریزد عوض اینکه بجای مخصوص زبیل ببرد چهل و هشت ساعت حبس از یکقران تا یکتومان جریمه خواهد داد

کسی چیزی را بقیمتی بفروشد که ارزش نداشته باشد از قبیل نان و کاه و جو و هیزم و ذغال و غیره که مایحتاج خلق است چهل و هشت ساعت حبس از یکتومان تا پنجتومان جریمه خواهد داد ۴۵)

هرکس نشئه غیر مستور بکوچه بیرون بیاید باندازه تقصیر او از چهل و هشت ساعت الی یکماه حبس خواهد شد ۴۶)

هرکس میمیرد و هرکس متولد میشود کسان آنها مجبوراست باداره خبر بدهند تا در دفاتر اموات و متولدین اسامی آنها ثبت و قید شود هرکس تخلف نماید چهل و هشت ساعت حبس از یک تومان الی پنجتومان جریمه خواهد داد ۴۷)

کسی که تزویج میکند یا طلاق میدهد یا طلاق میگیرد از طرف زن و شوهر باید باداره اطلاع بدهد تا در دفتر ثبت شود هرکس مخالفت کند یکروز حبس از یکتومان الی پنجتومان جریمه خواهد داد ۴۸)

۴۹) هرکس میخواهد بسفری خارج از ولایت ایران برود یا اینکه از سفر مراجعت کرده باشد
باید باداره پلیس اطلاع بدهد آنکس مخالفت نماید بیست و چهار ساعت حبس شده و از یکتومان
الی پنجتومان جریمه خواهد داد و این بجهة اینست که آنها در دفتر ثبت شده وارد و صادر معلوم گردد

۵۰) کسی که از شهر طهران بسفر چهار پنجماه بیرون میرود چه هنگام عزیمت و چه در مراجعت
باید باداره پلیس اطلاع بدهد تا در دفتر نوشته شود هرکس تخلف نماید بیست و چهار ساعت
حبس از یکتومان الی پنجتومان جریمه گرفته میشود

۵۱) کسی که میخواهد خانه بسازد و بنای جدید نماید که این بنا در سمت کوچه و متعلق بمعبر است باید
نقشه آنرا آورده باداره پلیس اطلاع بدهد تا معلوم شود چگونه میخواهد بسازد و در دفتر نوشته شود
اگر کسی اطاعت ننماید بیست و چهار ساعت حبس از یکتومان تا پنجتومان جریمه خواهد داد

۵۲) هر کس قهوه خانه جدید میخواهد باز کند یا دکان تازه دایر نماید هر نوع امتعه در آن میخواهد بفروشد مجبور است باداره پلیس اطلاع بدهد اگر خبر ندهد چهل و هشت ساعت حبس از یکتومان تا دو تومان جریمه گرفته خواهد شد

۵۳) کسی که میخواهد خانه خود را عوض کند باید باداره پلیس اطلاع بدهد که ثبت شود والا بیست و چهار ساعت حبس از یکتومان تا پنجتومان باید بدهد

۵۴) هر کس چیزی در کوچه و بازار پیدا نماید از قبیل اسباب و اسلحه و یا اسب و قاطر و الاغ و سایر حیوانات باید آنرا باداره نظمیه آورده تسلیم نماید و در عوض بفراخور اندازه قیمت آن چیز انعامی خواهد گرفت و هر کس پیدا کرده نیاورد و بعد معلوم شود از شش روز الی یکماه حبس و مانند دزد باو رفتار شود

۵۵) هر کس چیزی گم کند لازم است باداره پلیس اطلاع بدهد که مشغول تفحص و پیدا کردن آن چیز باشند

۵۶) هرگاه صاحب خانه و یا دکانی خانه و یا دکان خود را از غفلت کرده باز بگذارد و چیزی

بدزدی ببرند بعد بیاید به پلیس عارض شود پلیس حرف او را جزو لاطائلات شمرده او را

نخواهد شناخت و گوش نخواهد داد

۵۷) کسی که اسباب خود را بدون هیچ محافظه و پاسبان مخصوص جایی میگذارد اگر اسباب

او را ببرند پلیس ابداً ضامن آن نیست اما تجسس دزد را خواهد کرد

۵۸) کسی که بچه در کوچه پیدا نماید او را باداره پلیس بیاورد هرکس تخلف بکند بیست و چهار

ساعت حبس و از یک تومان الی سی تومان جریمه خواهد داد

این مختصر کتابچه که اولین رساله قانون نظمیه است که مفصل به پنجاه

و هشت فصل است تماماً از عرض حضور مهرظهور و مضامینش از انظار آفتاب ضیای

همایونی گذشته و بتصدیق وزرای عظام دربار سپهر احتشام

رسیده است که حسب الامر الاعلی تمام فصول مزبوره بموقع اجرا

گذارده خواهد شد پنجشنبه هفتم شهر شوال المکرم سنه ۱۲۹۶

سواد دستخط مطاع همایون   خطاب بحضرت اشرف اسعد اعظم نایب السلطنه

امیرکبیر دامت شوکته

نایب السلطنه   این کتابچه قانونی کنت را خواندم تماماً بسیار بقاعده و در

یکدو فقره را ما کم و زیاد کردیم ملاحظه کنید همین کتابچه بهمین دستخط در مجلس اول

دارالشوری که منعقد میشود بدهید قرائت کنند وزرا هم این کتابچه را امضا کرده بدهند بکنت او هم

بدهد چاپ کرده منتشر نماید و از تاریخ امضا وزرا مشغول اجرای این قوانین بوده در تخلف نشود

همه این قوانین صحیح و محل هیچ ایراد نیست و لزوماً انشاءالله باید مجری شود بهمین دستخط را

بدهد کنت ملاحظه نماید بداند ما قواعد را پسندیده ایم   سنه ۱۲۹۶

۳

عهدنامهٔ سیاسی ایران انگلیس (ژانویهٔ ۱۸۰۱ م)[۱]

فصل اول: تا روزی که خورشید بر پهنای قلمرو دولتین معظمتین متعاهدتین تابناک و در سرزمین آن‌ها و سراسر جهان تابان است طلعت زیبای این اتحاد فرخنده بر آئینهٔ زمان باقی و برقرار خواهد بود و رشتهٔ خصومت ناروا و نفاق مقطوع و موجبات معاضدت متقابل بین دو دولت فراهم و تمام اسباب کینه و دشمنی معدوم باشد.

فصل دوم: هرگاه پادشاه افغانستان در صدد برآید به خاک هند که قلمرو پادشاه عالیجاه انگلستان است حمله‌ور شود سپاه کوه‌افکنی که با تمام وسایل جنگی مجهز باشد از طرف پادشاه قدر قدرت ایران بسیج خواهد گردید تا سرزمین افغانستان را منهدم و نابود کند و همهٔ جهد و اهتمام معمول خواهد شد که آن دولت را گرفتار و متنبه سازد.

فصل سوم: هرگاه پادشاه افغانستان به نحوی از انحاء بخواهد ابواب صلح و دوستی را با دولت پادشاه ایران که از لحاظ منزلت چون سلیمان و از جهت برازندگی مانند جمشید جم است مفتوح سازد و ظل‌الله بخواهد مذاکراتی برای تسویهٔ دوستانه اختلافات شروع نماید باید که در هرگونه عهدنامه و قراردادی که منعقد می‌شود پیش‌بینی کنند که فرمانروای افغانستان با لشکریانش از هر نوع حمله به سرزمین قلمرو پادشاه عالیجاه انگلستان احتراز جوید.

فصل چهارم: هرگاه پادشاه افغانستان یا کسی از مردم فرانسه به مملکت ابد مدت پادشاه ایران لشکرکشی کند دولت انگلستان که درگاهی رفیع دارد تا سر حد امکان توپ و وسایل نظامی و نفرات و بازرسان برای دولت ایران خواهد فرستاد و این اسباب جنگی در هر بندر ایران که مأموران دولت علیّه تعیین نمایند تحویل خواهد گردید.

فصل پنجم: هرگاه لشکریان فرانسه از روی نیرنگ در صدد برآیند که در یکی از جزایر یا سواحل ایران خود را مستقر سازند قدرت مشترک دو دولت متعاهد به اخراج آن‌ها خواهد پرداخت و ریشهٔ تبه‌کاری ایشان را قلع و قمع خواهد کرد و در صورت چنین

---

۱. برگرفته از: وحید مازندرانی، ***عهدنامه‌های تاریخی ایران***، (تهران، وزارت امور خارجهٔ ایران) ص ۹۲.

واقعه‌ای لشکریان فاتح ایران اقدام خواهند کرد و چنان‌که اشاره شده است مأموران دولت انگلیس آنچه از وسایل و لوازم نظامی که ضرور باشد فراهم و حمل‌ونقل و تحویل خواهند نمود و هر گاه یکی از اعاظم کشور فرانسه در خواست استقرار یا اقامت در قسمتی از جزایر یا سرزمین ایران کند و بر آن سر باشد که در آنجا مستقر شود دولت شهریاری با چنین درخواستی موافقت نخواهد کرد و اجازهٔ اقامت نخواهد داد تا جهان باقی است و زمانه پایدار مفاد این معاهدهٔ مبارکه نیز برقرار و آثار آن بر صفحهٔ روزگار جاویدان بماناد.

مهر حاجی ابراهیم‌خان ـ امضاءجان ملکم

۴

عهدنامهٔ بازرگانی ایران و انگلیس (ژانویهٔ ۱۸۰۱)[۱]

فرمان همایونی شد به ارکان دولت و صاحبان مقام و مرتبت و حکام عظام و مأموران و دفترداران بنادر و سواحل و جزایر ایالات فارس و خوزستان که مشمول مراحم خاص و عنایت شهریاری اند، از آنجائی که در این عهد و زمان اساس اتحاد و دوستی محکم و مبانی مؤدت و مناسبات بین دولت ما و دولت قدر قدرت فرمانروای ممالک انگلیس و هندوستان استوار و معاهدات متعددی برای دوام و بقای حسن تفاهم متقابل انعقاد یافته است لذا این فرمان جهان مطاع صادر می‌شود که شما مأموران عالی مقام به طیب خاطر آن را منظرو و مفاد و معنی صریح آنچه را که مقرر گردیده است مجری دارید و هر گاه افرادی از مردم فرانسه در صدد بر آیند که از حدود یا بنادر شما عبور نمایند یا در سواحل و سرحدات مستقر شوند بر عهده دارید که اسباب اخراج آن‌ها رافراهم‌سازید و هرگز به آن‌ها اجازه ندهید که در هیچ نقطه قدم بگذارند و اجازه و اختیار تام دارید که آن‌ها گرفتار و معدوم کنید.

باید تکلیف خود بشمارید که به وجه دوستانه با همهٔ سوداگران و تجّار و مأموران ذی‌شأن ملت انگلیس بر طبق شرایط مندرج در عهدنامهٔ ضمیمه که فیمابین معتمدان دولتین معظمتین حاجی ابراهیم‌خان و سروان جان ملکم منعقد شده است رفتار کنید و این کار را بر عهدهٔ خویش بشمارید.

به تاریخ ۲ شعبان ۱۲۱۰ هجری برابر ژانویهٔ سال ۱۸۰۱.

بنا بر رسم آن زمان پشت فرمان را حضرات ذیل امضاء کرده بودند:

حاجی ابراهیم‌خان، میرزا شفیع، میرا رضاقلی، میرزاآصف‌الدوله، میرزا رضی، میرزا مرتضی قلی، میرزا احمد، میرزا فضل‌الله، میرزا یوسف.

---

۱. برگرفته از: *عهدنامهٔ تاریخی ایران*، ص ۹۳.

۵

عهدنامهٔ سال ۱۲۲۴ هجری قمری (۱۸۰۹) ایران و انگلیس (عهدنامهٔ مجمل)[۱]

چون در اوان سعادت نشان سفیر بی نظیر روشن ضمیر صایب تدبیر صاحب نشان همایون هلالیهٔ عثمانیه عالی‌جاه عمدةالاعاظم المسیحیه سرهارفرد جانس با رونت از جانب سعادت جوانب شهریار نامدار کامکار خسرو عدل گستر مکارم شعار نظم آرای مناظم کشورستانی صدرنشین ارایک سلطنت و جهانداری اشرف‌افزای سپهر جلالت و بختیاری خدیو باذل عادل دارای ابرکف دریا دل پادشاه والاجاه فلک دستگاه ممالک فسیح‌المسالک انگلستان و هندوستان ادام‌الله تعالی ایام سلطنته الباهره به رسم سفارت با نامهٔ همایون پادشاهی وارد استان سپهر نشان و شرف اندوز تقبیل عتبه علیه اعلی‌حضرت قدر قدرت قضا همت گردون حشمت جهان داور خدیو مکرم فلک یاور خسرو اعظم بلند اختر داور انجم خدم، مالک رقاب الامم غوث الاسلام و المسلمین عوذالملة والدین قهرمان الماء و الطین شهریار جم اقتدار کشور خجستهٔ ایران و توران لازالت مشارق اقباله به مطالع کواکب الاجلال گردیده و موافق وکالت نامچهٔ معتبرهٔ میمونه ممهوره به مُهر مِهر آثار پادشاه والاجاه معظم الیه درتشیید مبانی یک جهتی و الفت دولتین علیتین وکیل مطلق و معتمد و مختار بوده و از طرف بهی اشرف شاهنشاه سپهر بارگاه ایران نیز عالی‌جاهان نبالت وجلالت پناهان عزت و دولت دستگاهان مجدت و حشمت همراهان مقربی الخاقان صدرالوزراء الفخام معتمدالدولة العلیة الباهره میرزا محمد شفیع وزیر و امیرالامراء العظام امین الحضرة البهیة القاهره حاجی محمدحسین‌خان مستوفی الممالک دیوان همایون اعلی از قرار فرمان اشرف جداگانه وکالت مطلقه تفویض رفته که با عالیجاه ایلچی مشارالیه به تمهید شرایط مؤدت و یک جهتی و وفاق دولتین پرداخته ارکان اتحاد حضرتین بهیتین را به نحوی که متضمن صلاح

---

۱. این عهدنامه که به امضاء و توشیح ژرژ سوم (۱۷۳۷-۱۸۲۰) پادشاه انگلستان نیز رسیده است در متن فارسی نام آن را «عهدنامهٔ مجمل» گذاشته‌اند و این تعبیر ترجمهٔ Premilinary Treaty به زبان انگلیسی و Traife Préminaire به زبان فرانسه است که به معنی «عهدنامهٔ مقدماتی» است. برگرفته از: ***عهدنامه‌های تاریخی ایران***، ۹۵-۹۳.

طرفین باشد مستحکم و مشید ساخته باشند. لهذا عالی‌جاهان مشارالیهم بعد از انعقاد مجالس عدیده و طی مقالات و مکالمات لازمه به استصواب و رضای یکدیگر بنای عهد و میثاق و ادای شروط یگانگی و وفاق فیمابین دولتین به اصول مفصلهٔ هشت‌گانه گذاشته بر اولیای هر دولت لازم و ثابت داشتند که از این پس هر یک به نهج مسطور عمل و شرطی را از شروط متروک و مهمل نگذارند.

فصل اول: چون تفصیل شروط و توضیح و تعیین مقاصد جانبین موقوف می‌بود و مکالمات گوناگون و مجالس متعدده عجالة الوقت این وثیقهٔ میمونه که عهدنامهٔ مجملست مرقوم می‌گردد تا کاخ دوستی و اتحاد را بنیادی متین باشد و مکنونات ضمایر جانبین گردد و قرار اینکه من بعد عهدنامهٔ مفصلی مشتمل بر جمیع مقاصد و حاکی تمامی شرایط و ضوابط مرقوم و به خط و مهر وکلای اجلای ثلاثه مختوم گردد ومدار یک جهتی دولتین بر آن باشد.

فصل دوم: باید که این عهدنامهٔ خجسته که در میان دو دولت جاوید مدت به دست صدق و راستی بسته‌اند از هر گونه تغییر و تبدیل مصون و روز بروز ملزومات و مقتضیات یک جهتی و یگانگی در میان افزون باشد و پیوند مواحدت و موافقت میان این دو پادشاه جم جاه زاد هما ملکا و سلطانا و ولیعهد و فرزندان و احفاد امجاد ایشان وزرا و امرا و ولات و حکّام ولایات و سرحدات مملکتین ابدالاباد استوار ماناد.

فصل سیم: اولیای دولت علیّهٔ ایران بر خود لازم دانستند که از تاریخ این عهدنامهٔ میمونه هر عهد و شروطی که با هر یک از دولت‌های فرنگ بسته‌اند باطل سازند و لشکر فرنگ را از حدود متعلقه به خاک ایران راه عبور به طرف ممالک هندوستان و سمت بنادر هندوستان نخواهند داد.

فصل چهارم: در این صورت که لشکری از طوایف فرنگ به مملکت ایران آمده باشد و یا در صورتی که بیاید پادشاه والاجاه انگلستان قشون و تدارک و اسباب و یا در عوض آن وجه نقد و توپ وتفنگ و معلم و عمله به قدری که صلاح دولتین باشد به خدمت شهریار سپهر اقتدار ایران بفرستند و در دفع و رفع ایشان با پول کمال اعانت و امداد نمایند. بعد از این قشون با مبلغ وجه و مقدار تدارکات و اسباب به قراری است که در عهدنامهٔ مفصل مشخص و معیّن خواهد شد و اگر احیاناً بنای مصالحه فیمابین آن طایفهٔ فرنگ که با دولت

ایران نزاع و جنگ دارند واولیای دولت انگلیس اتفاق افتد پادشاه والاجاه ممالک انگلستان کمال سعی و دقت و اهتمام نماید که فیمابین ایران و آن طایفه نیز رفع نزاع و دشمنی شده و صلح واقع شود واگر خدای نخواسته این سعی به جائی نرسد شاه والاجاه انگلستان به طریقی که مرقوم شده و در عهدنامهٔ مفصل تشخیص و تعیین داده خواهد شده قشون و لشکر و یا وجه نقد واسباب به کمک ایران بدهد و این اعانت و کمک را مادام که جنگ فیمابین ایران و آن طایفه باشد داده تا هنگامی که رفع جدال شود و آن طایفه با اولیای دولت ایران صلح نمایند مضایقه در دادن کمک ننمایند و هر گاه افاغنهٔ هندوستان را با اولیای دولت انگلیس نزاع و جدالی باشد اولیای دولت ایران از این طرف لشکر تعیین کرده به قسمی که مصلحت دولتین باشد به دولت انگلیس اعانت و امداد نماید از قراری که در عهدنامه مشخص و معیّن خواهد شد.

فصل پنجم: اگر از سواحل هندوستان قشون ولشکر وارد بحرالعجم (خلیج فارس) شده باشد و قبل از اذن و رخصت اولیای دولت علیّهٔ ایران در جزیرهٔ خارک یا جای دیگر از سواحل عمان نزول کرده باشند به هیچ وجه من الوجوه دخل و تصرفی در آنجا نکرده و از تاریخ عهدنامهٔ میمونه قشون مذکوره در تحت اختیار دولت ایران باشد اگر عالی‌جاه رفیع جایگاه جلالت و نبالت پناه حشمت و شوکت دستگاه فرمانفرمای هندوستان قشون مزبوره را برای حراست حدود هندوستان ضرور نداشته باشد و اولیای دولت ایران خواهند برای امداد خود همان قشون رانگاه دارند و اگر نخواهند روانهٔ هندوستان نمایند و در عوض قشون به طریقی که سبق ذکر یافت و در عهدنامهٔ مفصل مشخص خواهد شد وجه نقد برای اخراجات و تدارکات بازیافت نمایند.

فصل ششم: اگر جنگ و نزاعی فیمابین دولت ایران و افغانستان اتفاق افتد اولیای دولت انگلیس را در آن میانه کاری نیست و به هیچ طرف اعانت و امداد نخواهد کرد مگر آنکه بخواهد طرفین واسطهٔ صلح گردد.

فصل هفتم: این عهدنامچهٔ میمونه به رسم و معنی عهد محافظت مرقوم و در ضمن‌العهد شرط رفت که مادامی که این عهد جاوید به رسوم و شروط مقررهٔ مفصلهٔ بین‌الدولتین برقرار است اولیای دولت دوران مدت ایران عهد و شرطی که مخالفت دوستی دولت انگلیس و باعث اهانت و اضرار ایشان در حدود هندوستان بشود با هیچ یک از طوایف

فرنگ ننمایند امید که این عهد همایون خجسته تا ابد پایدار و این پیوند میمون به اولیای هر دو دولت محاسن و فواید آثار گردد. ما که وکلا می‌باشیم به راستی و استحکام این عهدنامهٔ مبارکه را دستخط و مهر گذاشته‌ایم. به تاریخ نوزدهم ماه مارچ سنهٔ یک هزار و هشتصد و نه ۱۸۰۹ عیسوی مطابق بیست و پنجم شهر محرم الحرام سنهٔ هزار و دویست و بیست و چهار ۱۲۲۴ هجری.

سودا دستخط وامضای اعلیحضرت قدر قدرت امپراتور انگلستان است: ما که این عهدنامهٔ مجمل را دیده‌ایم همهٔ فصل‌ها و شروط آن را مقبول و منظور داشته‌ایم و داریم برای خودمان و هم برای وارث ما و ولیعهدهای ما و نیز قول شاهانه را می‌دهیم که همیشه موافق شروط این عهدنامه عمل و حسب‌المقدور ما کسی را اذن خلاف کردن آن نخواهیم داد. برای مربوطی این امر مهر بزرگ دولت خود را بر این عهدنامه مجمل چسبانده‌ایم و آن را با دست مبارک خود دستخط کرده‌ایم. در قصر شاهانهٔ ویلز به تاریخ هفتم جولای سنهٔ ۱۸۱۰ عیسویه جلوس ما جارج (جورج)شاه.

۶

صورت عهدنامه که وکلای دولت ابد مدت علّیهٔ ایران با سرگوراوزلی ایلچی دولت بهیّهٔ انگلیس بسته‌اند.[۱] (عهدنامهٔ مفصل)

الحمدالله الوافی الکافی اما بعد این خجسته اوراق دسته گلی است که از گلزار بی خار وفاق رسته و به دست وکلای حضرتین علیتین به رسم عهدنامهٔ مفصّل بر طبق صدق خلود پیوسته می‌گردد.

چون عالیجاه زبدةالسفرا سرهرفرد جنس برونت (بریجز) ازجانب دولت علّیهٔ انگلیس به جهة تمهید مقدمات یک جهتی دولتین وارد دربار شهریاری شده بود عهدنامچهٔ مجملی فیمابین وکلای دولت علّیهٔ ایران اجل الکفات الفخام صدرالوزراء العظام مخراللصدارة و الوزاره و الحتشام میرزا محمد شفیع صدراعظم و امیر الامراء الکرام المؤمن الحضرت العلیهٔ العالیه امین‌الدوله البهیه النبیه قواما للجلالة و النبالة حاجی محمد حسین‌خان مستوفی‌الممالک دیوان معظم با مشارالیه که وکیل و سفیر دولت بهّیهٔ انگلیس بود به شروط چند که تبیین و تعیین این به عهدنامهٔ مفصل رجوع شده مرقوم گردیده بود حال عالیجاه رفیع جایگاه عزت و فخامت همراه شهامت و صداقت اکتناه فطانت و درایت آگاه دولتخواه بلااشتباه سرگوراوزلی برونت ایلچی بزرگ دولت مزبور برای اتمام عهود و انجام مقاصد حضرتین شرفیاب التزام درگاه خلایق پناه پادشاهی می‌باشند واز جانب آن فرخنده دولت وکیل و کفیل مهمات یک جهتی است وکلای این همایون حضرت قاهره به صلاح و صوابدید مشارالیه شروع تفصیل عهود کرد و تفصیل مقاصد از قراری است که در فصول لاحقهٔ دوازده‌گانه شرح داده خواهد شد و امور متعلقه به تجارات و معاملات ممکن از قراری است که در عهدنامهٔ تجارتی جداگانه معیّن و مفصل خواهد گشت.

فصل اول: اولیای دولت علّیهٔ ایران برخود لازم دانستند که از تاریخ این عهدنامهٔ فیروز هر عهد و شرطی که به هر یک از دولت‌های فرنگ بسته‌اند باطل و ساقط سازند و لشکر

---

۱. برگرفته از ***عهدنامه‌های تاریخی ایران***، ص ۹۷-۹۵.

سایر طوایف فرنگیان را از حدود متعلقه به خاک ایران راه عبور به طرف هندوستان و سمت بنادر ندهند واحدی از این طوایف را نگذارند که داخل مملکت ایران شوند واگر طوایف مزبور بخواهند که از راه خوارزم یا تاتارستان و بخارا و سمرقند و غیره عبور به مملکت هند نمانید شاهنشاه ایران حتی‌المقدور پادشاهان و والی‌ها و اعیان آن مسالک را مانع شوند و از راه طوایف مزبور را باز دارند خواه از راه تهدید و تخویف و خواه از رفق ومدارا.

فصل دویم: اگر دشمنی از طوایف فرنگ به مملکت ایران آمده باشد یا بیاید و اولیای دولت علّیهٔ ایران از دولت بهیّهٔ انگلیس خواهش اعانت و امداد نمایند فرمانفرمای مملکت هند از جانب دولت بهیّهٔ انگلیس هر گاه امکان و قدرت داشته به قدری که خواهش اولیای دولت علیهٔ ایران باشد عسکر و سپاه از مملکت هندوستان روانهٔ سمت ایران نماید و اگر به علت بعضی گرفتاری‌ها فرستادن عسکر امکان نداشته باشد هر ساله مبلغ دویست هزار تومان به جهت اخراجات سپاه به سرکار دولت علّیهٔ ایران بدهند مادام که جنگ و جدال با طوایف مزبوره در میان باشد وجوه مزبور برقرار کارسازی شود و چون وجوه نقد مزبور برای نگاه‌داشتن قشون است ایلچی دولت بهیّهٔ انگلیس را لازم است که از رسیدن آن به قشون مستحضر و خاطرجمع شود و بداند که در خدمات مرجوعه صرف می‌شود.

فصل سوم: اگر احیاناً طایفهٔ فرنگ را که با دولت ایران نزاع و جدال دارند با دولت بهیّهٔ انگلیس مصالحتی اتفاق افتد پادشاه والاجاه انگلستان کمال سعی و دقت نماید که فیمابین آن طایفه نیز دفع دشمنی و نزاع شده صلح واقع گرددو اگر این سعی بجا نیفتد پادشاه ذیجاه انگلستان به طرقی که مرقوم شد از مملکت هند عسکر و سپاه به کمک ایران مأمور کند یا آنکه دویست هزار تومان مقرره را برای خرج عسکر و ثمرهٔ کارسازی اولیای دولت علّیهٔ ایران نماید و این اعانت و امداد را مادام که جنگ فیمابین دولت علیهٔ ایران و آن طایفه باشد و رفع جدال نشود و آن طایفه با دولت علیهٔ ایران صلح ننمایند مضایقه ننماید و به شروط مفصله در این امداد کوتاهی ننماید و در صورتی که صلح فیمابین آن طایفه و دولت بهیّهٔ انگلیس اتفاق افتد باز هر وقت اولیای دولت علّیهٔ ایران بخواهند و جنگ و جدال با آن طایفه و دولت انگلیس اتفاق افتد، باز هر وقت اولیای

دولت علّیهٔ ایران بخواهند، اولیای دولت انگلیس به شرط فراغت وقت به قدر مقدور البته مضایقه ننمایند.

فصل چهارم: چون قرار مملکت ایران این است که مواجب قشون شش ماه به شش ماه پیش داده می‌شود قرارداد تنخواهی که به عوض عساکر از دولت بهیّهٔ انگلیس داده شده چنین باشد که تنخواه مزبور را ایلچی آن دولت تهیه هر چه ممکن شود زودتر و بیشتر مهم‌سازی شود.

فصل پنجم: هر گاه طایفهٔ افاغنه را با اولیای بهیّهٔ انگلیس نزاع و جدالی باشد اولیای دولت علّیهٔ ایران لشکر تعیین نموده به قسمی که مصلحت دولتین باشد به دولت انگلیس اعانت و امداد نمایند و وجه اخراجات آن را از اولیای دولت بهیّهٔ انگلیس بگیرند از قراری که اولیای دولتین قطع و فصل خواهند کرد اگر جنگ و نزاعی فیمابین دولت علّیهٔ ایران و افغان اتفاق افتد اولیای دولت بهیّهٔ انگلیس را در آن میان کاری نیست و به هیچ طرف کمک و امداد نخواهند کرد مگر اینکه به خواهش طرفین واسطهٔ صلح گردند.

فصل ششم: در صورتی که در سواحل دریای قلزم چوب و اسباب مهیا شود و شاهنشاه ایران خواهش فرمایند که در خورهای مزبور کشتی‌های جنگی بسازند پادشاه ذیجاه انگلستان اجازت به معلم و عملهٔ کشتی ساز و غیر هم از دارالسلطنهٔ لندن و هم از بندر بمبئی فراهم نمایند که به خدمت شاهنشاه ایران حاضر به خدمت مرجوعه مأمور شوند و مواجب و اخراجات آن با سرکار پادشاه جمجاه دولت علّیهٔ ایران باشد به موافق قراری که با ایلچی دولت بهیّهٔ انگلیس داده خواهد شد.

فصل هفتم: اگر از رؤسای ایران کسی بخواهد دشمنی کند و یاغی شود و فرار به ولایت انگلیس نماید به محض اشارت امنای دولت علّیهٔ ایران آن کس را از ولایت مزبور بیرون کنند و اگر بیرون نرود او را گرفته روانهٔ ایران نمایند و در صورتی که پیش از رسیدن آن کس به ولایات مزبور اشارتی از امنای دولت علّیهٔ ایران دربارهٔ او به حاکم آن حدود رسد آن کس را رخصت فرود آمدن ندهند و بعد از ممانعت آن کس فرود آید او را گرفته روانهٔ ایران نمایند.

فصل هشتم: اگر در بحرالعجم اولیای دولت علّیهٔ ایران را امدادی ضرور شود اولیای دولت بهیّهٔ انگلیس به شرط امکان و فراغ بال در آن وقت کشتی جنگی و قشون بدهند و

اخراجات آن را موافق برآورد آن وقت قطع و فصل نموده مراجعت نمایند و کشتی‌های مزبور بر آن خورها و لنگرگاه‌ها عبور کند که امنای دولت علّیهٔ ایران نشان بدهند واز جای دیگر بی‌رخصت و ضرورتی عبور نکنند.

فصل نهم: مواجب حاجبان و معلم و عمله و غیره را امنای دولت بهیّهٔ انگلیس خواهند داد و لیکن چون شاهنشاه جمجاه ایران نخواستند که کسی که به خدمت ایشان مشغول باشد از عنایت خسروانی بی بهره نباشد لهذا از وفور عنایت به موجب تفصیل صاحبان و معلمان و عمله که اکنون در رکاب ظفر انساب شاهنشاه جمجاه ایران حاضر و مشغول خدمت می‌باشند و هر یک از صاحبان مرتبه‌های مفصله حشو که بعد از این حاضر شوند از قراری که در حشو مشخص شده است موافقت مرتبه به هر یک انعام داده خواهد شد از ایشان بر سایر ملتزمین و حاضرین بزرگتر و حکمران باشد نصف آنچه موافقت مرتبه برای او مقرر و مشخص شده است علاوه انعام داده خواهد شد و اگر خدا نخواسته یکی از ایشان در خدمت مرجوعه کوتاهی کند به مجرد اظهار آن به ایلچی از خدمت شاهنشاه رانده خواهد شد.

فصل دهم: و چون منظور پادشاه آن است که این عهد جاوید ابدالاباد ما بین اولاد و احفاد امجاد پایدار و برقرار بماند از هر طرف بهی الشرف قرار داد چنین باشد که هر یک از کواکب فروزان سپهر پادشاهی که ولیعهد دولت و زینت بخش سریر سلطنت باشد با دولت دیگر عهود یک جهتی و دولتی را پایدار نداشته این طریقه را ممضی و معمول دارند و هر گاه ولیعهد یکی از دولتین علیتین محتاج به اعانت جدیدی از دولت دیگر گردد به طریقی که پیشرفت و صلاح دولتین و مملکتین و مقدور طرفین باشد مضایقه و کوتاهی در امداد و اعانت ننمانید واعانت و امدادی که الحال از قرار تفصیل فصول سابقه در این عهدنامهٔ میمونه مشخص شده است باید با ولیعهد نیز مستمر و برقرار باشد.

فصل یازدهم: چون از قراری که بر اولیای هر دو دولت واضح و از مکنون دل و ضمیر یکدیگر واقف شده‌اند منظور از این عهد دوستی ازدیاد قوت هر دو دولت و وسعت هر دو مملکت است و هر یک را پیشنهاد خاطر این است که تقویت به یکدیگر به امداد یکدیگر بر مملکت طرفین افزوده باشند و مطلب و خواهش امنای دولت بهیّهٔ انگلیس این است که دولت علّیهٔ ایران روز بروز زیاد قوی و مستحکم گردد و از خارج کسی نتواند

دخل درمملکت مزبور نماید و به امداد دولت بهیّهٔ انگلیس دولت و مملکت علّیهٔ ایران قوی و فسیح‌تر گردد. اگر بر سر امور داخلهٔ مملکت ایران فیمابین شاهزادگان و یا امراء و سردارها مناقشتی روی دهد دولت بهیّهٔ انگلیس را در آن میانه کاری نیست تا شاه وقت خواهش نماید واگر احیاناً احدی از مشارالیهم ولایتی و جائی از خاک متعلقه به ایران را به آن دولت هدیه بدهند که به ازای آن کمک و اعانتی نمایند، هرگز اولیای دولت بهیّهٔ انگلیس به این امر اقبال نکرده پیرامون آن نخواهد گشت و دخل و تصرف متعلقه در ممالک متعلقه به ایران هرگز نخواهند نمود تمت‌الفصول بالیمن و السعادت امید که این عهد میمون خجسته با فواید نتایج نیک تا ابد منعقد و پیوسته ماند این عهدنامهٔ میمون را که وکلای حضرتین علیتین می‌باشیم به صداقت و راستی مشحون به فصول دوازده‌گانه مستحکم و منعقد داشته دستخط و مهر گذاشته‌ایم به تاریخ چهاردهم ماه مارچ هزار و هشتصد و دوازده عیسوی مطابق بیست و نهم شهر صفرالمظفر سنهٔ ۱۲۲۷ هجریهٔ مصطفویه علیها جرها والسلام و التحیة التحریر فی دارالخلافهٔ طهران صانهما الله عن الحدثان.

صورت شرحی که نایب سلطنت عظمی و ولیعهد خلافت کبری مرقوم فرموده‌اند.

چون اعلیحضرت قدر قدرت فلک رتبت شاهنشاه عالم پناه نیابت سلطنت دولت ابد مدت باهره را به ما مفوض فرمودند. لهذا قبول نموده حسب‌الامر ظل‌اللهی بر ذمت بزرگانهٔ خود لازم که همین عهد میمون خجسته که فیمابین دولتین علیتین بسته و محکم گردیده است به شروطی که در عهدنامهٔ میمونه مضبوط و مشروح است حالتحریر الی انقراض زمان فیمابین و اخلاف کبار این دودمان و اخلاف ایشان با حضرت ولیعهد بهیّهٔ انگلیزه و اخلاف آن دولت مستمر برقرار باشد و تخلف و تجاوز رو ندهد.

۷

صورت عهدنامه که با دولت انگلیس در دفعهٔ ثانی به توسط مسترالس ایلچی دولت مزبور بسته شد. سال ۱۲۲۹ ق (۱۸۱۴ م)[۱]

اولیای دولت علیهٔ ایران بر خود لازم دانستند که از تاریخ این عهدنامهٔ فیروز هر عهد و شرطی به هر یک از دولت‌های فرنگ که با دولت بهیهٔ انگلیزه در حالت نزاع ودشمنی باشد بسته‌اند باطل و ساقط دانند و لشکر سایر طوایف فرنگیان را از حدود متعلقهٔ به خاک ایران راه عبور به طرف هندوستان و سمت بنادر هند ندهند و احدی از این طوایف را که قصد هندوستان و دشمنی با دولت انگلیزه داشته باشد نگذارند که داخل مملکت ایران شود و اگر طوایف مزبور خواهند که از راه خوارزم تاتارستان و بخارا و سمرقند و غیره عبور به مملکت هند نمایند، شاهنشاه ایران حتی‌المقدور پادشاهان و والی‌ها و اعیان آن ممالک را مانع شوند و از راه دادن طوایف مزبور باز دارند خواه از راه تهدید و تخویف و خواه از روی رفق و مدارا.

فصل اول: چون این عهد خجسته که در میان دو دولت ابد مدت به دست صدق و راستی بسته آید امید چنان است که به خواست خداوند یگانه از هر گونه تغییر و تبدیل مصون و روز بروز ملزومات و مقتضیات یک جهتی و یگانگی در میانه افزودن و پیوند موافقت و مواحدات میان این دو پادشاه جم‌جاه فلک دستگاه‌زاد هماالله ملکا و سلطانا و ولیعهد و فرزندان و احفاد و امجاد ایشان و وزراء و امراء ولات و حکّام و ولایات و سرحدات مملکتین ابدالاباد برقرار و استوار باشد، پادشاه والاجاه انگلیس قرارداد می‌نماید که اگر امور داخلهٔ مملکت ایران فیمابین شاهزادگان یا امرا و سردارها مناقشتی روی دهد دولت بهیّهٔ انگلیس به این امر اقبال نکرده پیرامون آن نخواهند گشت و دخل و تصرف در ممالک متعلقه به ایران هرگز نخواهند نمود.

فصل دویم: مقصود کلی از این عهدنامه آنست که دو دولت قوی شوکت از جانبین امداد و کمک به یکدیگر نمایند به شرطی که دشمنان در نزاع و جدال سبقت نمایند و منظور

---

۱. برگرفته از: ***عهدنامه‌های تاریخی ایران***، ص ۹۸ و ۹۹.

این است که از امداد جانبین به یکدیگر هر دو دولت قوی و مستحکم گردندو این عهدنامهٔ محض از برای رفع سبقت نمودن دشمنان در نزاع و جدال استقرار یافته است و مراد از سبقت تجاوز نمودن از خاک متعلقه به خود و قصد ملک خودکردن است و خاک متعلقهٔ به هر یک از دولتین ایران و روس از قراریست که به استصواب دولت علّیهٔ ایران و انگلیزه و دولت روس بعد از این مشخص و معیّن خواهد گشت.

فصل سیم: چون در یک فصل از فصول عهدنامهٔ مجمله که فیمابین دولتین علیتین بسته شده قرار داد چنین است که اگر طایفه‌ای از طوایف فرنگیان به ممالک ایران به عزم دشمنی بیایند ودولت علّیهٔ ایران از دولت بهیّهٔ انگلیس خواهش امداد نماید فرمانفرمای هند از جانب دولت بهیّهٔ انگلیس خواهش مزبور را به عمل آورد و لشکر به قدر خواهش با سردار واسباب و اثاثهٔ جنگ از سمت هندوستان به ایران بفرستند و اگر فرستادن لشکر امکان نداشته باشد به عوض آن از جانب دولت بهیهٔ انگلیس مبلغی وجه نقد که قرار آن در عهدنامهٔ مفصله که فی‌مابین دولتین قویتین بسته می‌شود معیّن خواهد شد و الحال مقرر است که مبلغ و مقدار آن دویست هزار تومان سالیانه خواهد بود واگر دولت علّیهٔ ایران قصد ملکی خارج از خاک خود نموده در نزاع و جنگ سبقت با طایفه‌ای از طوایف فرنگستان نمایند امداد مذکوره از جانب دولت بهیّهٔ انگلیس به هیچ وجه داده نخواهد شد و چون وجوه نقد مزبور برای نگاه داشتن قشون است ایلچی دولت بهیّهٔ انگلیس را لازم است که از رسیدن آن به قشون مستحضر شود و خاطر جمع گردد و بداند که در خدمات مرجوعه صرف می‌شود.

فصل چهارم: اگر کسی از طوایف فرنگ که در حال مصالحه با دولت انگلیس می‌باشد نزاع و جدال با دولت علّیهٔ ایران نمایند پادشاه والاجاه انگلستان کمال سعی و دقت نماید که فیمابین دولت علیهٔ ایران و آن طایفه نیز دفع دشمنی ونزاع شده صلح واقع گرددو اگر این سعی بجا نیفتد پادشاه ذیجاه انگلستان به طریقی که مرقوم شده از مملکت هند عسکر و سپاه و کمک ایران مأمور کند یا آنکه دویست هزار تومان مقرره را برای خرج عساکر و سپاه و غیره کارسازی دولت علّیهٔ ایران نمایند و این اعانت را مادام که جنگ فیمابین دولت علّیهٔ ایران و آن طایفه باشد و اولیای دولت علّیهٔ ایران صلح ننمایند مضایقه ننمایند.

فصل پنجم: چون قرارداد مملکت ایران این است که مواجب قشون شش ماه به شش ماه داده می‌شود قرارداد تنخواهی که عوض عساکر از دولت بهیّهٔ انگلیس داده می‌شود چنین شد که تنخواه مزبور را ایلچی آن دولت تهیه و هر چه ممکن شود زودتر مهم‌سازی نماید.
فصل ششم: هر گاه طایفهٔ افاغنه را با اولیای دولت بهیّهٔ انگلیس نزاع وجدالی باشد اولیای دولت علیّهٔ ایران از این طرف لشکر تعیین کرده به قسمی که مصلحت دولتین باشد به دولت انگلیس امداد و اعانت نمایند و وجه اخراجات آن را از اولیای دولت بهیّهٔ انگلیس بگیرند از قراری که اولیای دولتین قطع و فصل خواهند کرد.
فصل هفتم: اگر جنگ و نزاعی فیمابین دولت علّیهٔ ایران وافغان افتد اولیای دولت بهیّهٔ انگلیس را در آن میان کاری نیست وهیچ طرف کمک و امدادی نخواهند کرد مگر اینکه به خواهش طرفین واسطهٔ صلح گردد.
فصل هشتم: اگر از رؤسای ایران کسی خواهد دشمنی کند و یاغی شود و فرار به ولایت انگلیس نماید باید به محض اشارت امنای دولت ایران آن کس را از ولایات مزبوره بیرون کنند و اگر بیرون نرود او را گرفته روانهٔ ایران نمایند و در صورتی که پیش از رسیدن آن کس به ولایات مزبور اشاراتی از امنای دولت علّیهٔ ایران دربارهٔ او به حاکم آن حدود رسد آن کس را رخصت فرود آمدن ندهند و بعد از ممانعت اگر آن کس فرود آید او را گرفته روانهٔ ایران نمایند و همچنین معلوم است که از جانب دولتین شرایط این فصل استقرار پذیرفته.
فصل نهم: اگر در بحرالعجم دولت ایران را امدادی ضرور شود دولت بهیّهٔ انگلیس به شرط امکان وفراغ بال در آن وقت کشتی جنگی و قشون بدهند و اخراجات آن را موافق برآورد آن وقت بگیرند وکشتی‌های مزبور بر آن خورها و لنگرگاه‌ها عبور کند که امنای دولت علّیهٔ ایران نشان بدهند و از جای دیگر بی‌رخصت و ضرورتی عبور نکنند. ما که وکلای حضرتین علّیتین می‌باشیم این عهدنامهٔ مفصله را که سابقاً فیمابین دولتین به فصول دوازده‌گانه نگارش یافته حال به تغییرات چند که منافی دولتین می‌بود و به صلاح حضرتین انسب می‌نمود در فصول یازده‌گانه تقریر و تبیین یافته دستخط و مهر گذاشتیم به تاریخ دوازدهم شهر ذیحجةالحرام سنهٔ ۱۲۲۹ هجریهٔ مصطفویه علیها جرها السلام و

التحیهٔ مطابق بیست و پنجم ماه نوامبر ۱۸۱۴ عیسوی علی نبینا و علیه السلام فی دارالخلافهٔ طهران.

امضاء: میرزا شفیع و میرزا بزرگ (عیسی)

امضاء: هنری الیس و جیمز موریه

۸

ضمیمه عهدنامهٔ سال ۱۲۲۹ هـ. ق (۱۸۱۴ م)[۱]

۷ـ صورت احتجاجیست که با عالی‌جاهان مستر هنری آلس و مستر موریه ایلچیان دولت بهیّهٔ انگلیس واقع شده:

مارا به آن عالی جاهان، که ایلچیان دولت بهیّهٔ انگلتره و متکفل مهمات دوستی دولتین می‌باشند، در لزوم تنخواه قراردادی و معلم سه حجت قوی و متین است:

حجت اول: مبنای این حجت‌ها همان عهدنامهٔ مبارکهٔ مجمله و مفصله است. بیان این سخن را چنین می‌کنیم که: «مادامی که صلح حقیقة واقع نشود باید دولت بهیّهٔ انگلتره از عهدهٔ تنخواه قراردادی بر آید و این صلح مجمل ما با روسیه حقیقة مشروط به استرداد ولایاتست، ایلچی ما به پایتخت روسیه رفته است. عهدنامهٔ مفصله در میانست، تا ایلچی باز گردد و دو عهدنامهٔ مفصله بسته گردد حقیقة صلح مشخص نشده است و ما مستحق اخذ تنخواه تا هنگامی که این امر مبهم است خواهیم بود. ما بر این معنی که: مصالحهٔ ما با روسیه مشروط به استرداد ولایاتست و هنوز به اتمام نرسیده است همان کاغذهای ایلچی بزرگ شماست حجتی که او سپرده و صریحاً در آن نوشته است که: تا عهدنامهٔ مفصله نرسد تنخواه را از عهده بر آید، دلیلی واضح با عدم تحقق مصالحه و اتمام آن و این سخن به شما که: حجت تنخواه سپردن ایلچی بی امضای دولت برای ما، که ایلچیان جدیدیم، حجت نیست اگر فرضاً مسلم باشد جواب این سخن ما نمی‌شود، چراکه ما به حجت ایلچی مطالبهٔ تنخواه از شما نمی‌کنیم، بلکه به حکم فصل چهارم و دوم عهدنامهٔ مجمله و مفصله تنخواه را مطالبه می‌نمائیم و حجت ایلچی و دیگر کاغذهای او را شاهد عدم تحقق مصالحه و اتمام آن قرار داده‌ایم.

حجت دوم: مبنای این حجت ما بر سخنان ایلچی بزرگ شماست واما ایلچی بزرگ انگلتره را، موافق اختیارنامهٔ پادشاه ذی جاه، مختار مطلق و وکیل آن دولت بهیّه در طی

---

۱. عهدنامهٔ سوم ،ضمیمه‌ای یا صورت مجلسی هم دارد که در آن زمان «احتجاج‌نامه» گفته‌اند و گویا در همان روز امضای عهدنامهٔ سوم نوشته شده است. برگرفته از: ***عهدنامه‌های تاریخی ایران***، ص ۱۰۰-۹۹.

مهمات یک جهتی دولتین عموماً یافته‌ایم و نامهٔ مبارکهٔ پادشاه و کاغذهای وزرای دولت بهیّه، که در دست هست، بر اختیار وعظم و شأن و وکالت مطلقهٔ او دلیلی واضح است و این معنی بر همهٔ ایران و روس و صاحبان شما، که در اینجا بوده‌اند، آشکارست که: مارا در سال گذشته هیچ رایی به مصالحهٔ با روسیه نبوده، بلکه در جنگ اصرار زیاده داشتیم. ایلچی شما مایل به مصالحه و واسطهٔ صلح و مصّر ترک جنگ شد و سخن او این بود که: دولت انگلتره‌خواهان این صلح می‌باشد و این صلح را برای خود ودولت ایران افاقه می‌داند. شما این صلح را مجملاً قبول کنید و در قید قرار و مدار استرداد ولایات با سردار روسیه، در عهدنامهٔ مجملهٔ (موقت) نباشید و خاطر جمع داریدکه: مقصود اصلی و شرط کلی مصالحه، که استرداد ولایاتست، به توسط دولت انگلتره به عمل خواهد آمد. کاغذهای او به این معنی شاهدست و از آنجا که دولت انگلیس در راستی عهد و دوستی قول مسلم و مشهور عالمست سخن ایلچی بزرگ هم، به حکم اختیارنامهٔ پادشاه فلک جاه و مراسلات وزرای بزرگ، با سخن دولت تفاوتی ندارد. ما قبول مصالحهٔ مجمله و مشروط کردیم. خاطر جمعی و اطمینان ما به آن دولت و سخنان ایلچی بزرگ آن دولت بوده و اگر چنین صلحی بی سرانجام اقبال و اقدام نمی‌نمودیم تحمل رشتهٔ اعتذار و بهانه به دست اولیای آن دولت بهیّه می‌آمد ولی بعد از قبول مصالحهٔ مجمله، به حکم همین کاغذها که از ایلچی در دست داریم، استرداد ولایات و اتمام مصالحه را از دولت انگلتره می‌خواهیم و تا ولایات استرداد نشود و عهدنامهٔ مفصله، به طریقی که ایلچی بزرگ آن دولت با ما قرارداده است به اتمام نرسد، تنخواه را مطالبه می‌نمائیم.

حجت سوم: در این حجت قطع نظر از تفصیل‌های گذشته می‌کنیم و همین می‌گوییم: ما از ایلچی بزرگ آن دولت که به حکم اختیارنامه، قائم مقام پادشاه فلک جاهست، حجتی صریح در دست داریم که: تا عهدنامهٔ مفصله نرسد، تنخواه را از عهده برآید و انصاف دولت انگلتره را از این بیشتر می‌دانیم که: حجت ایلچی بزرگ را که در حقیقت حجت دولت است، انکار نماید. شما که حال ایلچی معتمد آن دولت بهیّه‌اید و به حکم اختیارنامه کفیل یک جهتی دولتین می‌باشید به مراتب مرقومه انصاف خواهید داد. ما را به آن عالی جنابان، که معتمد دولت بهیّهٔ انگلتره‌اند، در باب معلمین انگلیس سخن این است که: البته بر شما ظاهرست که: نظام آلات جنگ با نظر دولت علّیهٔ ایران در این

سال‌ها به قانون دولت بهیّهٔ انگلیس منتظم گشته، همواره معلمین انگلیس متوجهٔ تعلیم آن‌ها بوده‌اند واگر در این وقت معلمین انگلیس ترک تعلیم آن‌ها نمایند شیرازهٔ نظام آن‌ها مختل خواهد شد و این همه خسارت و مرارت، که در این مدت برای این نظام رسیده است ضایع و باطل خواهد بود. دولتین هم بر حکم دولت واحدست و در حقیقت نقصان‌ها به آن دولت می‌رسد و تفاوتی ندارد. اگر سخن شما این است که: در اصلاندوز بر خلاف قانون معلمین انگلیسی اقدام به جنگ سپاه روس کرده‌اید البته گوشزد شما شده است که: «در آن هنگامی که وضعی اتفاق افتاد که غیرت فطری معلمین انگلیس تاب و تحمل نیاورد و بعضی خود به اختیار، نه به حکم کارپردازان این دولت علّیه، اقدام به جنگ کردند. روزنامهٔ نواب مستطاب ولیعهد دولت علّیه، که به دولت انگلیس مرقوم شده، در این باب شرحی نگاشته شده و ان‌شاءالله‌تعالی من بعد از این گونه امور روی نخواهد داد و اهتمام و التفاتی زیاده در انتظام این مهام خواهد بود و یقینست که: آن عالی‌جاهان مضایقه از قرار معلم نخواهند نمود به نقصان و خسارت دولتین علیتین راضی نخواهند شد.»

امضاء میرزا شفیع ـ امضاء میرزابزرگ (قائم‌مقام)

۹

عهدنامهٔ ایران و روسیه (عهدنامهٔ گلستان)

۱۸۱۳ میلادی / ۱۲۲۸ هجری قمری[1]

اعلیحضرت قضا قدرت خورشید رایت پادشاه جمجاه و امپراطور عالی دستگاه مالک بالاستقلال کل ممالک امپراطوریه روسیه و اعلیحضرت قدر قدرت کیوان رفعت پادشاه اعظم سلیمان جاه مالک بالاستقلال کل ممالک شاهانه ایران به ملاحظهٔ کمال مهربانی و اشتیاق علیتین که در مادهٔ اهالی و رعایای متعلقین دارند رفع و دفع عداوت و دشمنی که بر عکس رأی شوکت آرای ایشان است طالب و به استقرار مراتب مصالحهٔ میمونه و دوستی حواریّت سابقهٔ مؤکده را در بین‌الطرفین راغب می‌باشند با حسن الوجه رأی علیتین قرار گرفته در انجام این امور نیک و متصوبه از طرف اعلیحضرت قدر قدرت پادشاه اعظم امپراطور بالاستقلال کل ممالک روسیه به عالیجاه معلی جایگاه جنرال لندینانهٔ روسیه سپهسالار و مدیر عساکر ساکنین جوانب قفقازانیه و گرجستان ناظم امور و مصالح شهریه ولایات غوبرنای و گرجستان و قفقازانیه و حاجی ترخان و کارهای تمامی ثغور و سرحدات این حدودات و سامان امرفرمای عساکر سفاین بحر خزر صاحب حمایل الکسندرینوی و حمایل مرتبهٔ اولین انای مرتبه دار رابع عسکریه مقتدره حضرت کیورکی صاحب نشانهٔ شمشیر طلاالمرقوم به جهة رشادت و بهادری نیکولای رانشخوف اختیار کلی اعطاء شده و اعلیحضرت قدر قدرت والارتبت پادشاه اعظم مالک بالاستقلال کل ممالک ایران هم عالی معلی جایگاه ایلچی بزرگ دولت ایران که مأمور دولتین روم و انگلیس بودند عمدةالامراء والاعیان مقرب درگاه ذی‌شان و محرم اسرار نهان و مشیراکثر امور دولت علیّهٔ ایران از خانوادهٔ دودمان وزارت و از امرای وافقان حضور در مرتبهٔ دویم آن صاحب شوکت عطایای خاص پادشاهی خود از خنجر و شمشیر و کارد مرصع واستعمال ملبوس ترمه و اسب یراق مرصع میرزا ابوالحسن‌خان را که در این کار مختار بالکل نموده‌اند، حال در معسکر روسیه در رودخانهٔ زیوه من محال

---

۱. برگرفته از: ***عهدنامه‌های تاریخی ایران***، ص ۱۳۰-۱۲۷.

گلستان متعلقهٔ ولایت قراباغ ملاقات و جمعیت نموده بعد از ابراز و مبادلهٔ مستمسک مأموریت و اختیار کلی خود به یکدیگر و ملاحظه و تحقیق امور متعلق به مصالحهٔ مبارکه به نام نامی پادشاهان عظام قرار و به موجب اختیار نامجات طرفین قیود و فصول شروط مرقومه را الی الابد مقبول و منصوب و استمرار می‌داریم.

فصل اول: بعد از این امور جنگ و عداوت و دشمنی که تا حال در بین دولتین علیتین روسیه و ایران بود به موجب این عهدنامه الی‌الابد مقطوع و متروک و مراتب مصالحهٔ اکید و دوستی و وفاق شدید در بین اعلیحضرت قضا قدرت پادشاه اعظم امپراطور مالک بالاستقلال کل ممالک روسیه و اعلیحضرت خورشید رایت پادشاه داراشوکت ممالک ایران و ولیعهد عظام و سایهٔ دولتین و وارث علیتین ایشان پایدار و مسلوک خواهد بود.

فصل دویم: چون بیشتر به موجب اظهار و گفتگوی طرفین قبول و رضا از جانبین دولتین علیتین شده است که مراتب مصالحه در بنای اسطاطسکوا و پریزیدیم یعنی طرفین در هر وضع و حالی که الی قرارداد مصالحه الحالیه بوده است از آن قرار باقی و تمامی الکای و ولایات خوانین نشین که تا حال در تحت ضبط و تصرف هر یک از دولتین بوده کماکان در ضبط و اختیار ایشان بماند لهذا در بین دولتین علیتین روسیه و ایران به موجب خط مرقومهٔ ذیل سنور و سرحدات مستقر و تعیین گردید. از ابتدای اراضی آدینه بازار به خط مستقیم از راه صحرای مغان تا به معبر یدی بلوک رود ارس و از بالای کنار رود ارس تا اتصال والحاق رودخانهٔ کپنک چای به پشت کوه مقری و از آنجا خط حدود سامان ولایات قراباغ و نخجوان از بالای کوه‌های الکربدر لکزمری و از آنجا به سرحدات قراباغ و نخجوان و ایروان و نیز رسدی از سنور گنجه جمع و متصل گردیده بعد از آن حدود مزبور که ولایات ایروان و گنجه و هم حدود قزاغ و شمس الدینلو را تا به مکان ایشک میدان تشخیص و منفصل میانرود از ایشک میدان نیز از بالای سر کوه‌های طرف راست طرق و رودخانه‌های حمزه چمن و از سر کوه‌های پلنگ الی کوشه حدود و محال شوره کل ازکوشه شوره کل از بالای کوه بر فدار الکز گذشته از سر حد محال شوره کل و میانهٔ حدود قریهٔ مسدره وارتیک به رودخانه اربه‌چای ملحق و متصل شده معلوم ومشخص می‌گردد و چون ولایات خان‌نشین طالش در هنگام عداوت و دشمنی دست به دست افتاد لهذا به جهة زیاد صدق و راستی حدود ولایات طالش مزبور را از جانب انزلی و

اردبیل بعد از تصدیق این صلح نامه از پادشاهان عظام معتمد و مهندسان مأموره که به موجب قبول و وفاق یکدیگر و معرفت سرداران جانبین جبال و رودخانه‌ها و دریاچه و امکنه و مزارع طرفین تفصیلاً تحدید و تمیز و تشخیص می‌سازد آن را نیز معلوم و تعیین ساخته آنچه در حال تحریر این صلح نامه درست در تحت تصرف جانبین باشد معلوم نموده در سرحدات مزبورهای فوق اگر چندی از خط طرفین بیرون رفته بین معتمدان و مهندسان مأمورهٔ طرفین هر یک طرف موافق السطاطسکوا و پریزیدم رضا خواهد باد.

فصل سیم: اعلیحضرت قدر قدرت پادشاه اعظم مالک بالاستقلال ممالک ایران به جهة ثبوت دوستی و وفاقی که با اعلیحضرت خورشید رتبت پادشاه اعظم امپراطور کل ممالک روسیه دارند با این صلح نامه به عوض خود ولیعهدان عظام تخت شاهانهٔ ایران و ولایات قراباغ و گنجه که الان موسوم به ایلی سابط بولست و الکای خوانین نشین شکی و شیروان وقبه و دربند و بادکوبه و هر جا از ولایات طالش را با خاکی که الان در تحت تصرف دولت روسیه است و تمامی داغستان وگرجستان و محال شوره کل و آچوق باش وکوریه و منکر بل و انچاز و تمامی الکاء و اراضی که در میانهٔ قفقازانیه و سرحدات معینةالحاله بوده و نیز آنچه از ارضی و اربابی قفقازانیه الی کنار دریای خزر متصل است و خصوص و متعلق به ممالک ایمپریهٔ روسیه می‌دانند.

فصل چهارم: اعلیحضرت خورشید رایت امپراطور والا شوکت ممالک روسیه برای اظهار دوستی و اتحاد نسبت به اعلیحضرت قدر قدرت پادشاه اعظم ممالک ایران و به جهة اثبات این معنی که بنا بر همجواریت طالب و راغب است که در ممالک شاهانهٔ ایران مراتب استقلال و اختیار پادشاهان در بنای اکید مشاهده و ملاحظه نمایند لهذا از خود عوض ولیعهدان عظام اقرار می‌نمایند که هر یک از فرزندان عظام ایشان که به ولیعهدی دولت ایران تعیین می‌گردد هر گاه محتاج به اعانت و امداد روسیه باشد مضایقه ننمایند تا از خارج نتواند کسی دخل در مملکت ایران نماید و به امداد و اعانت روسی دولت ایران مستقر و محکم گردد و اگر در سر امور داخله مملکت ایران فیمابین شاهزادگان مناقشتی روی نماید دولت روس را در آن میانه کاری نیست. تا پادشاه وقت خواهش نماید.

فصل پنجم: کشتی‌های دولت روسیه که برای معاملات بر روی دریای خزر تردد

می‌نمایند به دستور سابق ماذون خواهند بود که به سواحل و بنادر جانب ایران عازم و نزدیک شوند و زمان طوفان و شکست کشتی از طرف ایران اعانت و یاری دوستانه نسبت به آن‌ها شود و کشتی‌های جانب ایران هم به دستور سابق ماذون خواهند بود برای معامله روانهٔ سواحل روسیه شوند و به همین نحو در هنگام شکست و طوفان از جانب روسیه اعانت و یاری دوستانه دربارهٔ ایشان معمول گردد و در خصوص کشتی‌های عسکریه جنگی روسیه به طریقی که در زمان دوستی و یا در هر وقت کشتی‌های جنگی دولت روسیه با علم در دریای خزر بوده‌اند حال نیز محض دوستی اذن داده می‌شود که به دستور سابق معمول کرده‌اند واحدی از دولت‌های دیگر سوای دولت روس کشتی‌های جنگی در دریای خزر نداشته باشد.

فصل ششم: تمامی اسرائی که در جنگ‌ها گرفتار شده‌اند یا آنکه اهالی طرفین اسیر شده از کریستیان و هر مذهب دیگر باشند می‌باید الی و عده سه ماه هلالی بعد از تصدیق و خط گذاردن در این عهدنامه از طرفین مرخص و رد گردیده هر یک را از جانبین خرج و احتیاج به اسرای مزبوره مآله به قراء کلیسا رسانند و وکلای سرحدات طرفین به موجب بیشتر اعلامی که در خصوص فرستادن آن‌ها به جای معیّن به یکدیگر می‌نمایند اسرای جانبین را بازیافت خواهند کرد و آنانی که به سبب تقصیر یا خواهش خود از مملکتین فرار نموده‌اند اذن به آن کسانی که به رضا رغبت خود ارادهٔ آمدن داشته باشند داده شود که به وطن خود مراجعت نمایند و هر کس از هر قومی چه اسیر و چه فراری که نخواسته باشد بیاید کسی را با او کاری نیست و عفو تقصیرات از طرفین نسبت به فراریان عطا خواهد شد.

فصل هفتم: علاوه از قرار و اظهار مزبورهٔ بالا رأی بیضاضیای اعلیحضرت کیوان رفعت امپراطور اعظم روسیه و اعلیحضرت قدر قدرت پادشاه اعظم ممالک ایران قرار یافته که ایلچیان معتمد طرفین که هنگام لزوم مأمور و روانهٔ دارالسلطنهٔ جانبین می‌شوند و بر وفق لیاقت رتبه امور کلیهٔ مرجوعیهٔ ایشان را حاصل و برداشت و محبت نمایند و به دستور سابق وکلائی که از دولتین بخصوص حمایت ارباب معاملات در بلاد مناسبهٔ طرفین تعیین و تسکین گردیده زیاده از ده نفر عمله نخواهند داشت و ایشان با اعزاز شایسته مورد مراعات گردیده و به احوال ایشان هیچ‌گونه زحمت نرسیده بل زحمتی که به

رعایای طرفین عاید گردد به موجب عرض و اظهار و کلای مزبور رضای ستمدیدگان جانبین داده شود.

فصل هشتم: در باب آمد و شد قوافل و ارباب معاملات در میان ممالک دولتین علیتین اذن داده می‌شود که هر کس از اهالی تجّار بخصوص به قوت اینکه در دست رعایا و ارباب معاملات متعلقه دولت بهیّهٔ روسیه و با تجّار متعلق به دولت علّیهٔ ایران می‌باشند از دولت خود یا از سرحد داران تذکره و کاغذ راه‌ها در دست داشته باشند از طریق بحر و برّ به جانب ممالک این دو دولت بدون تشویش آیند و هر کس هر قدر خواهدساکن و متوقف گشته به امور معامله و تجارت اشتغال نمایند و زمان مراجعت آن‌ها به اوطان خود از دولتین مانع ایشان نشوند و آنچه مال تنخواه از امکنهٔ ممالک روسیه به ولایات ایران و نیز از طرف ایران به ممالک روسیه برند و به معرض بیع برسانند و یا معاوضه به مال و اشیاء دیگر نمایند اگر در میانهٔ ارباب معاملات طرفین بخصوص طلب و غیره شکوه و ادعائی باشد موجب عادت مألوفه نزد وکلای طرفین یا اگر وکیل باشد نزد حاکم آنجا رفته امور خود را عرض و اظهار سازند تا ایشان از روی صداقت مراتب ادعای آن‌ها را مشخص و معلوم کرده خود یا به معرفت دیگران قطع و فصل کار را ساخته نگذارند تعرضی و زحمتی به جانب ممالک پادشاهانهٔ دیگر که دوست ایران می‌باشند بروند طرف دولت ایران بی مضایقه تذکرات راه به ایشان بدهند و همچنین از طرف اهالی دولت روس دربارهٔ تجارت دولت ایران که از خاک ممالک روسیه به جانب سایر ممالک پادشاهانهٔ دو دولت روسیه باشند می‌روند معمول خواهد شد وقتی که از رعایای دولت روسی در زمان توقف و تجارت در ممالک ایران فوت شده اموال و املاک او در ایران بماند چون مایعرف او از مال رعایای دولت دوست است لهذا می‌باید اموال مفوت به موجب قبض الوصول شرعی رد و تسلیم ورثهٔ مفوت گردد و نیز اذن خواهند داد که املاک مفوت را اقوام او بفروشند چنان که این معنی در میان ممالک روسیه و پادشاهان دیگر دستور و عادت بوده متعلق به هر دولت باشد مضایقه نمی‌نمایند.

فصل نهم: باج و گمرک اموال تجّار طرف دولت بهیّهٔ روسیه که به بنادر و بلاد ایران می‌آورند از یک تومان پانصد دینار در یک بلده گرفته از آنجا با اموال مزبور به هر ولایات ایران بروند چیزی مطالبه نکرده و همچنین از اموالی که از ممالک ایران بیرون می‌آورند

آن قدر گرفته زاید به عنوان خرج و توجیه و تحمیل و اختراعات چیزی از تجّار روسیه با شروشلتاق مطالبه نشود و به همین نحو در یک بلده باج و گمرک تجّار ایران که به بنادر ممالک روسیه می‌آورند و یا بیرون می‌برند و به دستور گرفته اختلافی به هیچ وجه نداشته باشد.

فصل دهم: بعد از نقل اموال تجّار به بنادر کنار دریا و یا آوردن از راه خشکی به بلاد سرحدات دولتین اذن و اختیار به تجّار و ارباب معاملات طرفین داده شده که اموال خودشان را فروخته اموال دیگر خریده و یا معاوضه کرده دیگر از امنای گمرک و مستأجرین طرفین اذن نخواسته باشند زیرا که بر ذمهٔ امنای گمرک و مستأجرین لازم است که ملاحظه نمایند تا معطلی و تأخیر در کار ارباب معاملات وقوع نیافته باج خزانه را از بایع یا از مبیع هر نحو با هم سازش می‌نمایند باز یافت دارند.

فصل یازدهم: بعد از تصدیق و خط گذاردن در این مشروطنامه وکلای مختار دولتین علیتین بلا تأخیر به اطراف جانبین اعلام و اخبار نمایند و امراکید بخصوص بالمره ترک و قطع امور عداوت و دشمنی به هر جا ارسال خواهند کرد شرط این شروط نامه‌الحاله که بخصوص استدامت مصالحهٔ دائمه طرفین مستقر و دو قطعهٔ مشروحهٔ باترجمان خط فارسی مرقوم و محرر و از وکلای مختار مأمورین دولتین علیتین مزبورها بالا تصدیق و با خط و مهرمختم گردیده مبادله با یکدیگر شده است می‌باید از طرف اعلیحضرت خورشید رتبت شاه اعظم امپراطور اکرم مالک کل روسیه و از جانب اعلیحضرت قدر قدرت پادشاه و الاجاه ممالک ایران به امضای خط شریف ایشان تصدیق کرده و چون این صلح نامه مشروحهٔ مصدقه می‌باید از هر دو دولت پایدار به وکلای مختار برسد لهذا از دولتین علیتین در مدت سه ماه هلالی وصول گردد تحریرا فی معسکر روسیه در رودخانهٔ زیوه من محال گلستان متعلقهٔ ولایات قراباغ به تاریخ بیست و نهم شهر شوال سنهٔ ۱۲۲۸ هجری و بیست و یکم ماه اکتبر سنهٔ ۱۸۱۳ عیسوی سواد دستخط ایلچی روس ینرال لند نیانه نیکولای ردیشخوف سپاروائی که چون میان وکلای دو دولت پایدار عهدنامه قرار یافته بنا بر این شد که بعد از اتمام مصالحه و دستخط گذاشته برای استقرار دوستی و اتحاد سفراآمد و شد نمایند لهذا ایلچی که از دولت بهیهٔ ایران برای مبارکباد به دولت علّیهٔ روس می‌رود مطالبی که از شاه خود مأمور است بر رأی حضرت قضا قدرت

امپراطور اعظم عرض و اظهار سازد سردار دولت علّیهٔ روس تعهد نمود که در مطالب ایران به قدر مقدور کوشش و سعی نماید به جههٔ اعتماد خط گذاشته و مهر نمودم در معسکر روسیه در رودخانهٔ زیوه من محال گلستان متعلقه ولایات قراباغ.

به تاریخ سیزدهم ماه اکتبر ۱۸۱۳ مهر وکیل و مختار دولت علّیهٔ ایران (میرزا ابوالحسن‌خان) مهر جنرال (لندینانه نیکولای ردیشخوف) سردار دولت روسیه.

۱۰

عهدنامهٔ صلح بین ایران و روسیه (عهدنامهٔ ترکمان‌چای)

۱۰ فوریهٔ ۱۸۲۸ میلادی / پنجم شعبان ۱۲۴۳ هجری قمری

فصل اول: صلح و مودت.

فصل دوم: فسخ عهدنامهٔ گلستان به واسطهٔ وقوع جنگ.

فصل سوم: ایالاتی که به روسیه داده شده است.

فصل چهارم: فصل جدید سرحدی.

فصل پنجم: اراضی و نواحی جدیدی که به روسیه تعلق یافته است.

فصل ششم: وجه خسارت جنگ ـ تضمین و اقساط و ترتیب تأدیه آن.

فصل هفتم: در باب عباس میرزا نایب‌السلطنه.

فصل هشتم: سیر سفاین تجارتی مملکتین در بحر خزر، شکست و غرق کشتی.

فصل نهم: شرایطی که راجع به سفاین جنگی است.

فصل دهم: حفظ مناسبات تجارتی و حمایت اتباع طرفین ـ قونسول و وکلای تجارتی ـ در باب شکایت دولت علّیه از قونسول یا مأمور روسیه.

فصل یازدهم: تسویه و دعاوی معوقه ـ وصول و ایصال مطالبات.

فصل دوازدهم: اشخاصی که در دو طرف رود ارس دارای اموال غیر منقوله هستند و مهلتی که به جهت انتقال آن به مومی‌الیهم داده شده است. کسانی که استثناء از انتفاع این مهلت محروم هستند.

فصل سیزدهم: اسرای جنگی.

فصل چهاردهم: شرایطی که راجع به فراریان است.

فصل پانزدهم: عفو و بخشش دربارهٔ اشخاصی که در مدت جنگ و بعد از آن مرتکب به بعضی اعمال شده‌اند اموال منقوله و غیرمنقوله معفوین و مهلتی که از این بابت به مومی‌الیهم داده شده است. کسانی که از عفو و اغماض محروم هستند.

فصل شانزدهم: ترک مخاصمات ـ تصدیق عهدنامه.

به نام خداوند متعال

چون اعلیحضرت شاهنشاه ایران و اعلیحضرت قوی شوکت معظم نامدار امپراطور و صاحب اختیار کل ممالک روسیه بالسویه و از صمیم قلب مایل هستند که بر صدمات محاربه که مخالف میل طرفین است نهایتی داده و مجدداً روابط قدیمه حسن همجواری و مودّت را مابین مملکتین به وسیلهٔ صلحی که فی حد ذاته متضمن اساس امتداد و دافع مبانی اختلافات و برودت آتیه بوده باشد بر پایه و بنائی محکم و استوار دارند لهذا وزیران مختار خود راکه برای این امر سودمند مأمور هستند از این قرار معیّن داشتند:

از طرف اعلیحضرت امپراطور روسیه ژان پاسکیه‌ویچ آجودان جنرال و سرتیپ پیاده نظام فرماندهٔ اردوی قفقاز کفیل امور غیرنظامی گرجستان و حاجی ترخان و قفقاز و رئیس قوهٔ بحریه دریای خزر دارای نشان الکساندر نوسکی مکلل به الماس و نشان سنت آن از درجهٔ اول مکمل به الماس و سن ولادیمیر از درجهٔ اول و سن ژرژ از درجهٔ دوم و دو شمشیر افتخاری که یکی مرصع و دیگری طلاکه روی آن این طور نوشته شده (برای شجاعت) و دارای نشان عقاب قرمز از درجهٔ اول و نشان هلال عثمانی وغیره و الکساندر رابروسکوف کونسیه دتا و پیشخدمت اعلیحضرت امپراطور دارای نشان سن ولادیمیر از درجهٔ سوم و سن استانیلاس لهستان از درجهٔ دوم وسن ژان بیت‌المقدس.

و از طرف اعلیحضرت شاهنشاه ایران، حضرت اشرف شاهزاده عباس میرزا. وزرای مختار طرفین پس از آنکه در ترکمان‌چای اجلاس کرده و اختیارنامه‌های خود را مبادله و آن را موافق قاعده و مرتب به ترتیبات شایسته یافتند.

فصول ذیل را منعقد و برقرار داشتند:

فصل اول: از امروز به بعد مابین اعلیحضرت شاهنشاه ایران و اعلیحضرت امپراطور روسیه و نیز مابین ممالک و وراث و اخلاف و اتباع اعلیحضرتین صلح و وداد و مودّت کامله علی الدوام بر قرار خواهد بود.

فصل دوم: چون مخاصمهٔ طرفین معظمتین که به سعادت، امروز به اختتام رسید تعهدات عهدنامهٔ گلستان راباطل می‌دارد لهذا اعلیحضرت شاهنشاه ایران و اعلیحضرت امپراطور روسیه چنین صلاح دیدند که به جای عهدنامهٔ مزبور مواد و شرایط ذیل راکه مبنی بر ازدیاد و استحکام روابط آتیهٔ مودت و صلح مابین روسیه و ایران است برقرار نمایند.

فصل سوم: اعلیحضرت شاهنشاه ایران از طرف خود و اخلاف و وراث خود خانات ایروان راکه در دو طرف رود ارس واقع است و نیز خانات نخجوان را به ملکیت مطلقه به دولت روس واگذار می‌کند بناء علیهذا اعلیحضرت شاهنشاه ایران متعهد می‌شوند که دفاتر و اسنادی را که راجع به حکومت و ادارهٔ خانات فوق‌الذکر است منتها در ظرف شش ماه از امضای این عهدنامه به مأمورین روس تسلیم نمایند.

فصل چهارم: دولتین معظمتین معاهدتین قبول نمودند که خط سرحدی مابین دولتین از این قرار ترسیم شود:

این خط از نقطهٔ سرحد دولت عثمانی که به خط مستقیم نزدیک‌ترین راه به قلهٔ کوه آغری کوچک است شروع شده به قلهٔ مزبور رسیده و از آنجا به سرچشمهٔ رود قراسوی سفلی که از دامنهٔ جنوبی آغری کوچک جاری است فرود می‌آید پس از آن خط سرحدی طول مجرای این رود را الی محل التقای آن با رود ارس که محاذی شرور است طی نموده و از اینجا مجرای رود ارس را متابعت کرده و به قلعهٔ عباس آباد می‌رسد. از استحکامات خارجی این قلعه که در ساحل راست ارس است خطی که طول آن نیم آقاج یعنی سه ورست و نیم روس بوده باشد به تمام جهات کشیده خواهد شد وتمام اراضی که در حدود این خط واقع می‌شود منحصر به دولت روس بوده و در ظرف دو ماه از تاریخ امروز به طور دقت تخیط خواهد شد از طرفی که محل شرقی این خط متصل به رود ارس می‌شود خط حدی مجرای رود مزبور را الی کداریدی بلوک متابعت می‌کند و خاک ایران از این نقطه اخیر الی سه آقاج یعنی بیست و یک ورست روس در طول مجرای ارس امتداد می‌یابد. بعد از وصول به این محل، خط سرحدی جلگهٔ مغان را به طور مستقیم گذشته به محلی از مجرای بالهارود خواهد آمد که در سه آقاجی یعنی بیست و یک ورست پائین‌تر از ملتقای دو رود آدینه بازار وساری قمیش واقع است پس از آن خط سرحدی از ساحل چپ بالهارود الی ملتقای دو رود مزبور آدینه بازار و ساری قمیش صعود و از آنجا در ساحل راست رودخانه آدینه بازار شرقی الی سرچشمهٔ آن ممتد و از سرچشمهٔ مزبور الی قله تپه‌های جگیر می‌رسد به طوری که تمام آب‌هائی که به طرف دریای خزر جاری است متعلق به روسیه بوده و تمام آب‌هائی که جریانشان به طرف ایران است تعلق به دولت علّیه خواهد گرفت.

چون در اینجا (یعنی از سرچشمهٔ رود آدینه بازار الی قلهٔ تپه‌های جگیر) حدود دولتین به واسطه تیزهٔ کوه‌ها محدود می‌شود لهذا مقرر است که دامنهٔ این کوه‌ها که به سمت دریای خزر تمایل دارد متعلق به دولت روس بوده و دامنهٔ آن طرف کوه‌ها اختصاص به ایران خواهد داشت.

از تیزهٔ تپه‌های جگیر سرحد کوه‌هائی را که فاصل بین طالش وارشق است متابعت نموده و به قله کمرقوئی می‌رسد و قللی که فاصل دامنهٔ دو طرف کوه‌های مزبور است در اینجا تحدید می‌نماید که در باب مسافت مابین سرچشمه آدینه بازار و قله‌های جگیر ذکر شد.

پس از آن خط سرحد از قله کمرقوئی تیزه کوه‌هائی که بلوک زوند را از ارشق جدا می‌نماید متابعت نموده و به محلی که حدود بلوک ولکیج است می‌رسد و ترتیبی که در باب جریان آب ذکر شده است مراعات خواهد شد. و از این قرار بلوک زوند به استثنای قسمتی که در آن طرف قله کوه‌های مزبور است متعلق به روسیه خواهد بود.

از محلی که حدود بلوک ولکیج است خط بین الدولتین قلل کوه کلوپوتی و قلل سلسلهٔ عمدهٔ کوه‌هائی که از بلوک ولکیج می‌گذرد متابعت نموده و به سرچشمهٔ شمالی رودخانه موسوم به آستارا می‌رسد و اینجا هم مسألهٔ جریان آب چنانچه در فوق ذکر شده است مرعی می‌باشد.

از آنجا خط سرحدی مجرای آستارا را الی مصب آن در دریای خزر طی نموده و حدود خاک دولتین را به اتمام می‌رساند.

فصل پنجم: اعلیحضرت شاهنشاه ایران محض اثبات دوستی خالصانه که نسبت به اعلیحضرت امپراطور کل روسیه دارند به موجب همین فصل از طرف خود و از طرف دولت و اخلاف خود واضحاً «و علناً» تصدیق می‌نمایند که ممالک و جزایری که مابین خط تحدیدی فصل اخیر و تیزهٔ جبال قفقاز و دریای خزر است و همچنین اهالی بدوی و غیره این نواحی متعلق به دولت روسیه می‌باشند.

فصل ششم: محض تلافی مصارف کثیره که از این جنگ بین دولتین برای مملکت روسیه حاصل شده و در عوض خسارات ضررهائی که بدین جهت به اتباع روس رسیده است اعلیحضرت شاهنشاه ایران متعهد می‌شوند که وجه خسارتی تأدیه کرده مصارف و

ضررهای مزبور را جبران نمایند.

طرفین معظمتین معاهدتین این وجه خسارت را به ده کرور تومان رایج یا بیست میلیون مناط نقره معیّن کرده و مقرر می‌دارند که ترتیب اقساط و تضمین تأدیهٔ آن در قرارداد مخصوصی مرتب شود. اعتبار و استحکام قرارداد مزبور به حدی خواهد بود که کانّه لفظ به لفظ در همین عهدنامه درج شده باشد.

فصل هفتم: چون اعلیحضرت شاهنشاه ایران چنین صلاح دیدند که حضرت اشرف عباس میرزا همایون فرزند خود را وارث و ولیعهد فرمایند لهذا اعلیحضرت امپراطور کل روسیه محض اینکه نیات دوستانهٔ خود را مکشوف ومیلی را که در مساعدت به استحکام این نوع وراثت دارد مشهود خاطر اعلیحضرت شاهنشاه ایران نمایند متعهد می‌شود که از امروز شخص حضرت عباس میرزا را وارث و ولیعهد دولت ایران شناخته و ایشان را از حین جلوس به تخت سلطنت سلطان حَقّهٔ این مملکت بدانند.

فصل هشتم: سفاین تجارتی روس مثل سابق حق خواهند داشت که به طور آزاد در دریای خزر و در امتداد سواحل آن سیر کرده و به کنارهای آن فرود آیند و در موقع شکست و غرق در ایران معاونت و امداد خواهند یافت.

و سفاین تجارتی ایران هم حق خواهند داشت که به قرار سابق در بحر خزر سیر نموده و به سواحل روس بروند و در صورت غرق و شکست هم به آن‌ها کمک و امداد خواهد شد.

اما در باب کشتی‌های جنگی چون آن‌هائی که بیرق نظامی روس دارند از قدیم‌الایام بالانفراد حق سیر در بحر خزر را داشته‌اند حال هم بدین سبب این امتیاز منحصر به همان کشتی‌ها خواهد بود. به طوری که به غیر از دولت روسیه دولت دیگری حق نخواهد داشت که سفاین جنگی در دریای خزر داشته باشد.

فصل نهم: چون مکنون خاطر اعلیحضرت شاهنشاه ایران و اعلیحضرت امپراطور کل روسیه این است که در استحکام روابطی که به سعادت و میمنت مجدداً مابین دولتین استقرار یافته است سعی و کوشش نمایند مقرر می‌دارند که سفراء کبار و وزراء مختار و شارژ دافرهائی که خواه برای انجام مأموریت موقتی و خواه به جهت اقامت دائمی به دربار یکدیگر فرستاده می‌شوند به فراخور مقام و موافق شأن و حیثیت طرفین و مطابق

مودّت و اتحاد بین‌الدولتین و نیز بر حسب عادات مملکتی مورد اعزاز و احترام شوند علیهذا در باب تشریفاتی که باید از طرفین ملحوظ و منظور شود دستورالعملی مخصوص مقرر خواهد شد.

فصل دهم: چون اعلیحضرت شاهنشاه ایران و اعلیحضرت امپراطور کل روسیه استقرار وتوسعهٔ روابط تجارتی مابین دو دولت را از نخستین فواید اعادهٔ صلح می‌دانند چنین صلاح دیدند که ترتیباتی که راجع به حفظ تجارت و امنیت اتباع دولتین است در یک مقاوله نامهٔ علیحده به طور مرضی‌الطرفین نگارش یابد و این مقاوله‌نامه که مابین وزرای مختار طرفین انعقاد و به این عهدنامه انضمام خواهد یافت مثل این است که جزو متمم همین عهدنامهٔ صلح بوده باشد.

اعلیحضرت پادشاه ایران به دولت روس حق می‌دهد که کمافی‌السابق هر جا که به جهت منافع تجارتی لازم باشد به آنجا قونسول و وکیل تجارتی بفرستد و متعهد می‌شوند که این قونسول و وکلای تجارتی را که من تبع هر یک زیاده از ده نفر نخواهند بود از حمایت و احترامات و امتیازاتی که لازمهٔ سمت رسمیت آن‌هاست بهره‌مند سازند.

اعلیحضرت امپراطور روسیه هم وعده می‌دهد که رفتار به مثل را در مادهٔ قونسول و وکلای تجارتی اعلیحضرت شاهنشاهی منظور دارد.

در صورت شکایت حقّهٔ دولت ایران از یکی از مأمورین یا قونسول‌های روس، وزیرمختار یاشارژدافری که در دربار دولت علّیهٔ ایران اقامت و به این اشخاص ریاست بلافاصله دارد مشارالیه را از مأموریت خود خلع کرده و موقتاً کفالت کار او را به هر کس صلاح بداند واگذار خواهد کرد.

فصل یازدهم: پس از حصول صلح به امور و دعاوی اتباع طرفین که به واسطهٔ وقوع جنگ در عهدهٔ تعویق مانده بود مراجعه شده و از روی عدالت قطع و فصل خواهد شد و مطالباتی که اتباع طرفین از یکدیگر یا از خزانهٔ جانبینی دارند بالتمام عاجلاً تأدیه خواهد شد.

فصل دوازدهم: طرفین معظمتین معاهدتین نظر به منافع اتباع خود متفق‌الرأی شدند که برای اشخاصی که دو طرف رود ارس دارای اموال غیرمنقوله هستند مهلتی سه ساله قرار دهند که مومی‌الیهم بتوانند آن را به طور دلخواه به مبایعه و معاوضه برسانند ولی

اعلیحضرت امپراطور روسیه تا حدی که این شرط راجع به خود اوست حسین‌خان سردار سابق ایروان و برادرش حسن‌خان و کریم‌خان حاکم سابق نخجوان را از انتفاع مدلول شرط مزبور مستثنی می‌دارد.

فصل سیزدهم: تمام اسراء جنگی را که طرفین در هنگام محاربهٔ اخیره و یا قبل از آن دستگیر کرده‌اند و همچنین اتباع دولتین که در اوقات سایره اسیراً گرفتار شده باشند در ظرف چهارماه مسترد خواهند شد. بعد از آنکه به این اشخاص ارزاق و اشیاء لازمه داده شد مومی‌الیهم را به طرف عباس‌آباد حرکت داده و در آنجا به کمیسرهائی که از طرفین برای استرداد و تهیهٔ اعزام به اوطان ایشان مأمور شده‌اند تسلیم خواهند کرد.

دربارهٔ اسراء جنگی واتباع دولتین که به اسیری گرفتار شده و به سبب بعد مکان آن‌ها و یا به علت دیگری در ظرف مدت فوق مسترد نشده‌اند طرفین معاهدین همین ترتیبات را مرعی و مجری خواهند داشت. دولتین ایران و روس مخصوصاً این حق را برای خود قرار می‌دهند که که ایّ وقت کان این قبیل اشخاص را مطالبه نمایند و ملتزم می‌شوند که هر وقت خود اسراء اظهار کرده یا از طرفین مطالبه شدند مومی‌الیهم را مسترد سازند.

فصل چهاردهم: دولتین معظمتین معاهدتین اخراج فراری‌ها و ترانسفوژهائی (کسی که از اردوی خود به اردوی خصم رفته باشد) را که قبل از جنگ یا در مدت آن به تحت اطاعت و حکومت طرفین آمده باشند مطالبه نخواهند کرد.

ولی چون مناسبات خفیهٔ بعضی از ترانس فوژها یا تابعین و هموطنان سابق موجب حصول نتایج مضره می‌شود لهذا محض دفع و جلوگیری این نتایج دولت علّیهٔ ایران متعهد می‌شود که در متصرفات خود که مابین حدود ذیل واقع است حضور و توقف اشخاصی که الحال یا بعدها به اسمه مشخص خواهد شد روا ندارد و مقصود از حدود ارس و از طرف دیگر خطی است که به واسطهٔ رود جهریق و دریاچهٔ ارومی و رود جقتور و رود غزل اوزن الی مصب آن در دریای خزر ترسیم می‌شود.

اعلیحضرت امپراطور کل روسیه نیز وعده می‌دهد که در خانات قراباغ و نخجوان و در قسمت خانات ایروان که در سمت راست ارس واقع است ترانس فوژهای ایرانی را نگذارد توطن و سکنی نمایند ولیکن مقرر است که این ماده صورت لزوم نخواهد یافت مگر دربارهٔ اشخاصی که طرف رجوع عامه یا دارای بعضی مقامات دیگر هستند از قبیل

خوانین و بیگ‌ها و رؤسای روحانی یعنی ملاها که اعمال شخصی و تحریک و مناسبات خفیهٔ ایشان باعث سوء اثر دربارهٔ هموطنان و تابعین قدیم آن‌ها می‌شود و اما در خصوص نفوس عامهٔ مملکتین مقرر است که اتباع دولتین که به مملکت یکدیگر رفته یا در آتیه بروند آزاد هستند که در هر جائی که آن دول یعنی دولتی که این اشخاص در حیطهٔ حکومت و اقتدار آن در آمده‌اند صلاح داند توطن و سکنا نمایند.

فصل پانزدهم: چون قصد سلیم و نیت خیریت عمیم اعلیحضرت شاهنشاه ایران این است که ممالک خود را مرفه‌الحال و اتباع دولت علیه را از تشیید مصائب و صدمات حاصلهٔ این جنگ که به سلم و سعادت ختم شده است مصون و محفوظ دارد لهذا در بارهٔ تمام اهالی و کارگزاران آذربایجان عفوی کامل و رحمتی شامل مبذول می‌دارند به طوری که هیچ یک از این اشخاص چه به جهت عقاید و نیات و چه از حیث رفتار و کرداری که در موقع جنگ یا در مدت تصرف ایلات مزبوره از ایشان به ظهور رسیده مورد تعرض و اذیت واقع نخواهد شد و علاوه بر این از امروز مهلتی یک ساله به آن‌ها داده می‌شود تا اینکه به طور آزادی از ممالک ایران با کسان خود به مملکت روسیه بروند و اموال منقولهٔ خود را به خارج حمل نموده و به فروش برسانند بدون اینکه دولت علّیهٔ ایران یا کارگزاران محلی اندک ممانعتی نموده و از اموال و اشیائی که فروخته یا به خارج حمل می‌شود حقوق و مرسومی دریافت یا تکالیفی در مورد آن بگذارند اما در باب اموال غیرمنقوله به مومی‌الیهم پنج ساله مهلت داده می‌شود که اموال مزبوره را به فروش برسانند یا به طور دلخواه انتقال و انتزاع نمایند.

کسانی که در این مدت یک ساله مجرم به جنحه و جنایت (کریم) و مستوجب سیاست معمولهٔ دیوانخانه شوند از این عفو مستثنی خواهند بود.

فصل شانزدهم: وزرای مختار طرفین به مجرد امضای این عهدنامهٔ صلح عاجلاً به تمام نقاط اعلام و احکام لازمه خواهند فرستاد که مخاصمه را بلا تأخیر ترک نمایند.

این عهدنامه که به نسختین و به یک مدلول نوشته شده و به امضاء و مهر وزرای مختار طرفین رسیده است به تصویب و تصدیق اعلیحضرت شاهنشاه ایران واعلیحضرت امپراطور کل روسیه خواهد رسید و تصدیق‌نامجات معتبره که دارای امضای ایشان بوده باشد در ظرف چهار ماه و در صورت امکان زودتر به توسط وزرای

مختار طرفین مبادله خواهد شد.

به تاریخ دهم ماه فوریهٔ سال خجسته فال ۱۸۲۸ پنجم شعبان سنهٔ ۱۲۴۳ هجری در ترکمان چای تحریر شد.(م)

۱۱

عهدنامهٔ تجارتی بین ایران و روسیه[۱]

(ترکمانچای، ۲۲ فوریهٔ ۱۸۲۸ میلادی/ ۵ شعبان ۱۲۴۳ هجری قمری)

ترکمانچای به تاریخ ۲۲ فوریهٔ ۱۸۲۸ مطابق ۵ شعبان ۱۲۴۳

فصل اول: تذکره ـ تجارت اتباع دولتین ـ ترتیبات راجعه به متروکات تبعهٔ روس.
فصل دوم: کنترات و سایر قراردادهای کتبی تبعهٔ دولتین و ترتیباتی که به آن راجع است در باب تعهداتی که مابین اتباع طرفین به وقوع می‌رسد ـ افلاس و ورشکستگی.
فصل سوم: مال‌التجارهٔ دولتین و حقوقی که به آن تعلق می‌گیرد.
فصل چهارم: آزادی تجارت در صورت جنگ یکی از دولتین با دولت ثالث.
فصل پنجم: حقی که در تملیک بعضی مستغلات به اتباع روس داده شده است ـ مصونیت خانه و ماوای تبعهٔ روس و ترتیباتی که در صورت تفحص باید معمول شود.
فصل ششم: بعضی اشیاء مأمورین روس که از حقوق گمرکی معاف است ـ در باب اتباع ایران که در خدمت مأمورین روس هستند.
فصل هفتم: محاکمات ـ مرافعهٔ مابین اتباع روس و اتباع خارجه مرافعهٔ اتباع ایران و روس ـ ترتیباتی که در صورت تجدید رسیدگی به مرافعه باید منظور شود.
فصل هشتم: محاکمهٔ امور جنایتی اتباع روس در ایران.
فصل نهم: مسؤلیت کارگزاران دولتی در صورت تخلف از مدلول عهدنامه.

فصل اول: چون طرفین معظمین معاهدین مایل هستند که اتباع خود را از کلیهٔ فواید و منافعی که از آزادی تجارت حاصل می‌شود بهره‌مند سازند لذا تفصیل ذیل را مقرر داشتند. اتباع روس که دارای تذکرهٔ صحیح بوده باشند می‌توانند در تمام نقاط خاک ایران به تجارت اشتغال ورزند و نیز به دول هم‌جوار آن مملکت بروند. در ازای آن رعایای ایران هم می‌توانند که از دریای خزر و یا از سرحد خشکی که فاصل بین دولتین است

---

۱. برگرفته از: ***عهدنامه‌های تاریخی ایران***، ص ۱۳۶-۱۳۴.

مال‌التجارهٔ خود را وارد کرده و به معاوضه رسانند و نیز در روسیه متاع دیگر خرید کرده و به خارج حمل کنند.

مومی‌الیهم در ممالک اعلیحضرت امپراطوری روس از تمام حقوق و امتیازاتی که به رعایای دول کاملة‌الوداد داده شده است بهره‌مند خواهند بود. در صورت وفات یکی از اتباع روس در ایران اموال منقوله و غیرمنقوله او نظر به تعلق به رعیت دولت دوست بالتمام به اقوام یا شرکاء او داده می‌شود و مشارالیهم در صورتی که صلاح بدانند حق خواهند داشت که اموال مزبوره را انتقال و انتزاع دهند.

در صورت فقدان اقوام یا شرکاء اختیار اموال مذکوره به سفارت یا قونسول روس مقیم ایران واگذار خواهد گردید بدون اینکه از طرف کارگزاران محل ممانعتی به ظهور رسد.

فصل دوم: کنترات و بروات و ضمانت نامه و سایر قراردادهای کتبی که راجع به امور تجارتی است و مابین رعایای طرفین منعقد می‌شود از نزد حاکم (قاضی عرف) و قونسول روس و در جائی که قونسول نباشد فقط در نزد حاکم ثبت خواهد شد تا اینکه در صورت وقوع منازعه مابین طرفین بتوان تحقیقات لازمه را به عمل آورده و عدم رفع اختلاف نمود.

اسنادی که به طور فوق‌الذکر تصدیق و نگاشته شده باشد در هر محکمهٔ عدلیه معتبر خواهد بود و اگر شخصی بدون اسناد مزبور با طرف مقابل ترافع نماید و به غیر از شهود دلیل دیگری اقامه نکند مسموع نخواهد شد مگر اینکه مدعی علیه اقامه شهود او را قبول کند. تعهداتی که به ترتیب فوق‌الذکر مابین رعایای دولتین وقوع می‌یابد بدون کم و کسری مرعی و معمول خواهد گردید و اگر یکی از طرفین از اجرای مدلول آن امتناع کرده و باعث ضرر طرف مقابل شود باید خسارت وارده را عهده نماید.

در صورت ورشکستگی یکی از تجّار روس در ایران حقوق در باب طلب از اموال و اشیاء شخص ورشکست داده می‌شود ولی اگر از وزیرمختار و شارژ دافر یا قونسول روس خواهش شود که تحقیق کرده و معلوم نمایند آیا شخص ورشکست در روسیه بعضی اموال دارد که طلبکاران بتوانند از آن استیفای حق نمایند مشارالیهم نباید در تحقیق این مسأله مساعی جمیله خود را مضایقه دارند.

ترتیبات مقرره در این فصل بالمقابله در مورد رعایای ایران که در روسیه تحت حمایت قوانین آن مملکت تجارت می‌نمایند مرعی و معمول خواهد بود.

فصل سوم: به محض اینکه تجارت اتباع مملکتین از منافعی که موضوع شروط سابق‌الذکر است به طور محکم بهره‌مند شوند مقرر می‌شود که از مال‌التجاره که اتباع روس به ایران وارد و از آن مملکت خارج می‌کنند و نیز از امتعهٔ ایران که اتباع دولت علیّه از راه بحر خزر و یا از سرحد خشکی بین‌الدولتین به مملکت روسیه حمل می‌نمایند و هکذا مال‌التجارهٔ روس که اتباع ایران از مملکت روسیه و از طریق فوق‌الذکر خارج می‌کنند کمافی‌السابق حقوق صدی پنج فقط یک دفعه در مواقع ورود یا خروج دریافت شده و علاوه به ان هیچ گونه حقوق گمرکی مطالبه نشود.

دولت روس تعهد می‌نمایند که در صورتی که لازم دانست دستورالعمل گمرکی و تعرفهٔ جدیدی برقرار نماید معهذا بر حقوق صد پنج فوق‌الذکر چیزی نیفزاید.

فصل چهارم: اگر دولت ایران یا روس با دولت دیگری در مقام جنگ بوده باشد رعایای مملکتین ممنوع نخواهند بود از اینکه با مال‌التجاره خود از خاک یکدیگر عبور کرده و به مملکت محارب روند.

فصل پنجم: چون موافق رسوم جاریهٔ مملکت ایران اتباع خارجه به اشکال خانه و مغازه و امکنه وضع مال‌التجاره برای اجاره پیدا می‌نمایند لهذا اتباع روس علاوه بر حق اجاره مجاز می‌باشند که خانه برای سکونت و مغازه و امکنه برای وضع مال‌التجاره به حیطهٔ ملکیت درآورند. کارگزاران دولت علّیه ایران ماذون نیستند مه عنفا داخل خانه و مغازه و امکنهٔ مزبوره شوند. در صورت لزوم باید به استیذان وزیرمختار یا شارژدافر یا قونسول روس مراجعه کنند و مشارالیهم دروگمان (مترجم) یا یکی از اجزای خود را مأمور خواهند کرد که در موقع معاینهٔ خانه یا مال‌التجاره حضور بهم رسانند.

فصل ششم: چون وزیرمختار و شارژدافر اعلیحضرت امپراطوری روس و نیز اجزاء سفارت و قونسول‌ها و دروگمان‌ها اشیائی که متعلق به ملبوس است و همچنین ضروریاتی که به جهت معیشت آن‌ها لازم است در ایران پیدا نمی‌کنند علیهذا ماذون هستند که بدون ادای حقوق و سایر تکالیف اشیائی که فقط مخصوص مصارف خودشان است وارد نمایند.

دربارهٔ مأمورین رسمی اعلیحضرت شاهنشاه ایران مقیمین ممالک روسیه رفتار به مثل از این حیث کاملاً منظور خواهد بود. اتباع ایران که جزو من تبع وزیرمختار و شارژ دافر یا قونسول بوده و به جهت خدمت مشارالیهم لازمند، مادامی که در نزد ایشان هستند مانند اتباع روس و بالسویه از حمایت آنها بهره‌مند خواهند بود.

ولی اگر یکی از اشخاص مرتکب جنحه و بدین سبب مورد سیاست قوانین جاریه می‌شود، وزیر ایران یا حاکم و در صورت فقدان او کارگزاران محلی که حق این اقدام را داشته باشند، فوراً از وزیر مختار یا شارژدافر یا قونسولی که شخص مظنون در خدمت اوست تسلیم مومی‌الیه را خواهند خواست و اگر این عنوان مبنی بر دلایلی است که تقصیر شخص متهم را ثابت می‌نمایند وزیرمختار یا شارژدافر یا قونسول در قبول این خواهش نباید هیچ‌گونه اشکالی نمایند.

فصل هفتم: تمام امور متنازع و مرافعاتی که مابین اتباع روس به وقوع می‌رسد موافق قوانین و رسم دولت روسیه فقط به رسیدگی و حکم سفارت یا قونسول‌های اعلیحضرت امپراطوری روس رجوع خواهد شد[1] و همچنین است اختلافات و دعاوی واقعه بین اتباع روس و اتباع مملکت دیگری در صورتی که طرفین به حکومت مشارالیهم تراضی نمایند.

اختلافات و مرافعاتی که مابین اتباع ایران و روسیه به ظهور می‌رسد مراجعه به حاکم شده رسیدگی و حکم آن باید در حضور دروگمان (مترجم) سفارت یا قونسولگری به عمل آید. به این قبیل دعاوی که بر وفق قانون عدالت ختم شده است مجدداً رسیدگی نمی‌شود و اگر تجدید رسیدگی لزوماً اقتضا نمود باید به استحضار وزیرمختار یا شارژدافر یا قونسول روس در حضور دروگمان یا سفارت یا قونسولگری در یکی از دفترخانه‌های اعلیحضرت شاهنشاه ایران که در تبریز و در طهران منعقد است تجدید رسیدگی به عمل آمده و حکم داده شود.

فصل هشتم: چون وزیرمختار و شارژ دافر قونسول حق قضاوت دربارهٔ هموطنان خود دارند در صورتی که مابین اتباع روس قتل و جنایتی به وقوع رسد رسیدگی و محاکمهٔ آن

---

۱. مقصود این است که مرافعات مابین تبعهٔ روس باید رجوع به سفارت یا قونسول شود و مشارالیهم موافق قوانین روسیه رسیدگی کرده و حکم دهند.

راجع به مشارالیهم خواهدبود. اگر شخصی از اتباع روس یا اتباع مملکت دیگری متهم به جنایتی گردید مورد هیچ گونه تعرض و مزاحمت نخواهد بود. مگر در صورتی که شراکت او در جنایت به دلیل ثابت شود. در این صورت و نیز در صورتی که تبعهٔ روس به شخصه منسوب به مجرمیت شده باشد محاکمات مملکتی بدون حضور مأموری از طرف سفارت یا قونسول روس نباید به مسألهٔ جنایت رسیدگی کرده و حکم دهند و اگر در محل وقوع جنحه سفارت یا قونسولگری وجود ندارد کارگزاران آنجا مجرم را به محلی اعزام خواهد داد که در آنجا قونسول یا مأموری از طرف روسیه برقرار باشد. حاکم وقاضی محل استشهاداتی راکه بر علیه شخص مظنون است تحصیل کرده و امضاء می‌نمایند و این دو قسم استشهاد که بدین ترتیب نوشته شده و به محل محاکمه فرستاده می‌شود سند و نوشتهٔ معتبر دعوی محسوب خواهد شد مگر اینکه شخص مقصر خلاف و عدم صحت آن را واضح ثابت نماید.

پس از آنکه کماهوحقه تقصیر شخص مجرم به ثبوت رسیده و حکم صادر شد مومی‌الیه به وزیرمختار یا شارژدافر یا قونسول روس تسلیم خواهد شد که به روسیه فرستاده شده و در آنجا موافق قوانینی سیاست شود.

فصل نهم: طرفین معظمتین معاهدتین اهتمام خواهند داشت که شرایط این عهدنامه طابق‌النعل‌بالنعل معمول و مجری گردد. حکّام ولایات و رؤسا و سایر مأمورین دولتین در هیچ موقع از مفاد آن تمرد نخواهند نمود والا جداً مسؤول و در صورتی که از مفاد آن تخلف کرده و کماهوحقه خلاف ایشان محقق گردید مستلزم عزل خواهند بود.

علیهذا ما امضاکنندگان ذیل وزرای مختار اعلیحضرت شاهنشاه ایران و اعلیحضرت امپراطوری روس شرایط مندرجهٔ این عهدنامه را منعقد و مقرر داشتیم و این شرایط که متمم فصل دهم عهدنامهٔ عمده است که امروز در ترکمان‌چای منعقد شده است همان اعتبار و استحکام را خواهد داشت کانّه لفظ‌به‌لفظ در همان جا درج شده باشد.

بناء علیهذا این قرار داد جداگانه به نسختین نوشته شده به امضاء و مهر ما رسیده و مبادله گردید. در ترکمان‌چای به تاریخ دهم فوریهٔ سال نیکوفال ۱۸۲۸ مطابق پنجم شهر شعبان سنهٔ ۱۲۴۳ هجری (×م).

۱۲

معاهدهٔ ایران و فرانسه (عهدنامهٔ فینکن‌اشتاین)[۱]

۴ مه ۱۸۰۷ میلادی/ ۱۲۲۲ هجری قمری

اعلیحضرت امپراتور ایران

و

اعلیحضرت امپراتور فرانسه پادشاه ایطالیا

چون طالبند که به موجب معاهدهٔ اتحاد روابط مودّت خود را محکم نمایند بنابراین محض این کار سفرای مختار خود را به موجب تفصیل ذیل معیّن نموده‌اند:

اعلیحضرت امپراطور فرانسه پادشاه ایطالیا مسیو حوک برنار ماره وزیر خود را که صاحب حمایل لژیون دنر و نشان سنت حوبر دولت باویر و نشان فیدلیته دولت باد می‌باشد معیّن فرموده است و اعلیحضرت امپراطور ایران میرزا محمد رضاخان را که حاکم شهر و ولایت قزوین و وزیر اول شاهزاده محمد علی میرزا است و خیلی نجیب و از تربیت یافتگان دولت علیّهٔ ایران است به سمت سفارت معیّن فرموده است. این دو نفر سفیر بعد از اینکه اختیارنامهٔ خود را مبادله نمودند شرایط ذیل را قرار دادند:

فصل اول: مابین اعلیحضرت امپراطور فرانسه پادشاه ایطالیا و اعلیحضرت امپراطور ایران صلح و مودّت و اتحاد دائمی برقرار خواهد بود.

فصل دویم: اعلیحضرت امپراطور فرانسه پادشاه ایطالیا برقرار ماندن خاک حالیهٔ ایران را به جهة اعلیحضرت امپراطور ایران ضمانت می‌نماید.

فصل سیم: اعلیحضرت امپراطور فرانسه پادشاه ایطالیا اعتراف می‌نماید که گرجستان به طور استحقاق تعلق به اعلیحضرت امپراطور ایران دارد.

فصل چهارم: اعلیحضرت امپراطور فرانسه متعهد می‌شود آنچه لازمهٔ اهتمام است به عمل آورد که دولت روس را در تخلیه گرجستان و خاک ایران مجبور کند و این فقره به موجب معاهده باشد. این تخلیه همواره مطمع پلیتیک و لازمهٔ اهتمامات امپراطور

---

۱. برگرفته از: ***عهدنامه‌های تاریخی ایران***، ص ۱۵۲ و ۱۵۳.

خواهد بود.

فصل پنجم: اعلیحضرت امپراطور فرانسه پادشاه ایطالیا یک نفر ایلچی مخصوص و اجزاء سفارت در دربار دولت ایران خواهد داشت.

فصل ششم: چون اعلیحضرت امپراطور ایران مایل است عساکر پیادهٔ نظام توپخانه و قلعجات خود را موافق وضع اروپا قرار بدهد لهذا اعلیحضرت امپراطور فرانسه پادشاه ایطالیا متعهد می‌شود که هر قدر اعلیحضرت امپراطور ایران توپ صحرائی و تفنگ با سر نیزه لازم داشته باشد تهیه نماید و قیمت اسلحهٔ مذکوره موافق قیمتی که در اروپا معمول است پرداخت خواهد شد.

فصل هفتم: اعلیحضرت امپراطور فرانسه پادشاه ایطالیا متعهد می‌شود که هر قدر اعلیحضرت امپراطور ایران صاحب منصب توپخانه و مهندس پیاده نظام به جهة استحکام قلعجات و ترتیب و انتظام قشون توپخانه و پیاده نظام خود موافق قواعد علم نظامی اروپا لازم داشته باشد بدهد.

فصل هشتم: اعلیحضرت امپراطور ایران از طرف خود متعهد می‌شود که جمیع روابط پلتیکی و تجارتی خود را با دولت انگلیس مقطوع نموده و فوراً با دولت مشارالیها اعلان جنگ کرده و بلادرنگ به وضع عداوت رفتار نماید و بنابراین سفیر خود را که به بمبئی فرستاده است احضار خواهد نمود قنسول‌ها و سایر کارگزاران کمپانی انگلیسی که در ایران در بنادر خلیج ایران اقامت دارند باید فوراً بروند. اعلیحضرت امپراطور ایران مقرر خواهد فرمود که جمیع مال‌التجاره انگلیس را ضبط نموده و در ممالک خود جمیع روابط را با انگلیسی‌ها هم در دریا و هم در خشکی موقوف خواهد داشت و اجازه نخواهد داد که در وقت جنگ از سفیر یا کارگزار دولت انگلیس پذیرائی شود.

فصل نهم: در هر جنگی که دولتین انگلیس و روس بر ضد دولتین ایران و فرانسه اتفاق نمایند دولتین فرانسه و ایران نیز با یکدیگر اتفاق خواهند داشت. اتفاق در جنگ بر ضد دشمن به محضی خواهد شد که یکی از دولتین متعاهدین یورش ببرد یا آنکه بر آن یورش برده شده باشد اعلان جنگ بنماید و آن وقت قطع روابط دولتی و تجارتی چنانچه در فصل قبل مذکور گردید به عمل آورده خواهد شد.

فصل دهم: اعلیحضرت امپراطور ایران نهایت اهتمام را به عمل خواهد آورد که افاغنه و

سایر ملل قندهار را بر این وادارد که قشون خود را با قشون او در جنگ با انگلیس ملحق نمایند و بعد از اینکه اجازه حاصل نمود که قشون خود را از میان خاک افاغنه و سایر ملل قندهار عبور دهد قشونی به طرف متصرفات انگلیس بفرستد.

فصل یازدهم: در صورتی که یک دست کشتی جنگی دولت فرانسه به خلیج ایران به بنادر اعلیحضرت امپراطور ایران بیاید جمیع اسباب سهولت و هر گونه کمکی که به جهة کشتی ها لازم باشد، داده شود.

فصل دوازدهم: هر گاه اعلیحضرت امپراطور فرانسه قصد نماید که از خشکی قشونی به جهت یورش به طرف تصرفات انگلیس واقع در هندوستان بفرستد اعلیحضرت امپراطور ایران که دولت متحده و باوفای او می‌باشد در خاک خود به قشون او راه خواهدداد. در چنین صورت قبل از وقت مابین دولتین فرانسه و ایران معاهدهٔ مخصوصی خواهد شد که به موجب آن معبری که قشون داشته باشد و آذوقه که باید به آن داده شود و وسایل حمل‌ونقلی که باید از جانب ایران فراهم آید و همچنین قشون کمکی که لازم است اعلیحضرت امپراطور ایران به قشون فرانسه کمک نماید مشروط خواهد گردید.

فصل سیزدهم: آنچه که موافق فصل قبل به کشتی‌ها و به قشون فرانسه داده می‌شود باید قیمت آن‌ها موافق قیمتی باشد که به خود اهل ایران داده می‌شود.

فصل چهاردهم: شرایطی که در فصل دوازدهم مقرر است فقط اختصاص به دولت فرانسه دارد بنابراین به موجب معاهداتی که بعدها بسته شود دولتین انگلیس و روس هیچ کدام به شرایط مزبوره حق نخواهند داشت.

فصل پانزدهم: محض صرفه و فواید دولتین ایران و فرانسه یک معاهدهٔ تجارتی مابین طرفین بسته خواهد شد که قرار آن را در طهران خواهند گذارد.

فصل شانزدهم: تصدیق معاهده و مبادلهٔ آن در طهران به فاصلهٔ چهارماه از تاریخ امروز خواهد شد این معاهده در اردوی امپراطوری در فین‌کن‌اشتاین به تاریخ چهارم ماه مه ۱۸۰۷ نوشته و امضاء شده است هوگ برنار ماره سفیر فرانسه و همچنین سفیر ایران آن را امضاء نموده‌اند. شوالیه تالی‌ران پرنس دوبنه وان وزیرامور خارجه، سواد را مطابق اصل برداشته است.

۱۳

عهدنامهٔ ایران و فرانسه[۱]

به امضای میرزا شفیع و ژنرال گاردان به تاریخ ۱۲۲۲ ه.ق (۱۸۰۸ م)

بسم‌الله تعالی شانه ـ چون قبل از این پادشاه جم جاه کیوان بارگاه ایران‌خواهان این مطلب گردیده بود که موازی بیست هزار تفنگ سرنیزه دار به جهت سالدات از جبّه خانهٔ حضرت امپراطور اعظم پادشاه ایطالیه به ایران آورده شود امپراطور خواهش پادشاه والاجاه ایران را قبول نموده درین وقت عالی‌جاه رفیع جایگاه عظمت و حشمت و اجلال دستگاه آصف‌جاهی میرزا شفیع دستور معظم مکرم پادشاه سلیمان جایگاه دولت علّیهٔ ایرانیه و عالی‌جاه معلی جایگاه جنرال غاردان‌خان ایلچی حضرت امپراطور از جانب دولت بهیّهٔ فرانسه با هم نشسته این مطالب را قرارداد نمودند و از دو طرف قبول کردند که انشاءالله بنا بر خیرخواهی فیمابین دولتین علیتین باشد.

مطلب اول: موازی بیست هزار تفنگ به جهة سالدات که وجه قیمت هر یک از آن‌ها یک تومان و پنج هزار دینار تبریزی بوده باشد به انضمام سرنیزهٔ غلاف‌دار سوزن ماشه کار و پنج هزار قالب گولوله و دو هزار و پانصد گولوله کش و صد هزار سنگ از جانب دولت فرانسه به دولت علّیهٔ عالیّهٔ ایران تسلیم شود و بنابر خواهش سلطان ایران.

مطلب دوم: این بیست هزار تفنگ را در کشتی‌های دولت فرانسه جاداده و از بحر عمان روانهٔ مملکت ایران نموده و در بندر بوشهر و هرگاه چنانچه مانعی بهم رسید در بندرات دیگر لنگراندازی کنند.

مطلب سیم: در وقت ورود کشتی‌های فرانسیس از جانب دولت علیّهٔ ایران از جانب سرکردگان کشتی‌ها مباشر تعیین شود که به حامل تفنگ‌ها رسیده تحویل نمایند.

مطلب چهارم: در باب اداء قیمت تفنگ‌ها که مبلغ سی هزار تومان به حساب ایران و به حساب فرانسه موازی ششصد هزار فرانک می‌شود. شرط و تعهد این است که در وقت تسلیم تفنگ‌ها وجه قیمت را به سرداران کشتی‌های فرانسیس بسپارند و هرگاه سرداران

---

۱. برگرفته از: ***عهدنامه‌های تاریخی ایران***، ۱۵۴-۱۵۳.

کشتی‌ها در عوض قدری از آن تنخواه اجناس ماکولی مثل آرد یا برنج یا گاو و یا گوسفند بخواهند به ایشان بدهند و هر گاه نخواهند وجه بگیرند.

مطلب پنجم: با علائم شرعی تحریر شده به زبان ایرانی و زبان فرانسیس که سواد آن اعلام، در نزد مباشران هر دو طرف سپرده و سواد علیحده هم به دفتر سفارت فرانسیس که در پای تخت ایران می‌باشد، سپرده شود که آن‌ها حفظ نمایند.

مطلب ششم: پادشاه والاجاه کیوان بارگاه ایران خواهش کرده است که چند نفر اهل حرفه از قرار تفصیل از جانب دولت فرانسه روانهٔ ایران گردند. سازندهٔ مکری و ماهوت، نقاش باسمه‌چی کتاب بلورساز و بلورتراش میناساز و سازنده پریوره و مینای الوان ساعت‌ساز که ساعت اندک بزرگ بتواند بسازد زرگر و کندن کار و جواهر تراش و نقاش زرگر فنرساز و چخماق‌ساز و سایر اسباب آهن چیت‌ساز چینی‌ساز نجّار سنگ‌تراش توپچی و عراده‌ساز معدن جوی و کارکن معدن عکس‌ساز و باروت‌ساز و مواجب آن‌ها را هر یک به فراخور صنعت و حرفهٔ ایشان از سرکارگردون اقتدار پادشاهی بناگذاری خواهد شد.

تحریراً فی شهر ذیقعدةالحرام یک هزار و دویست و بیست و دو هجری

مهر میرزا شفیع ـ امضای ژنرال گاردان

قرارداد دوستی و تجارت سال ۱۲٦۳ هجری (۱۸۴۷ م)[۱]

چون اعلیحضرت کیوان رفعت خورشید رایت شمس فلک تاجداری بدر افق شهریاری برازندهٔ دیهیم صاحبکلاهی شقهٔ طراز لوازم شاهنشاهی خسرو باذل نامدار شاهنشاه فسیح المسالک فرانسه ایدالله شوکته و دولته.

و اعلیحضرت قضا شوکت قدر قدرت فلک رتبت گردون حشمت خسرو اعظم خدیو جم حشم جمشید جاه داراب دستگاه انجم سپاه زیب بخش تخت کیان افتخار ملوک جهان غوث الاسلام و المسلمین عوذالملة والدین شاهنشاه ممالک محروسهٔ ایران خلدالله ملکه و سلطانه از روی کمال صدق و راستی براستقرار و تزیید روابط دوستی و

۱. برگرفته از: ***عهدنامه‌های تاریخی ایران***، ص ۱۵۷-۱۵۴.

اتحادی که از قدیم‌الایام بین‌الدولتین العلیتین مرتب و ممهد بود مایل و بر تقویت امور تجارت که بالسویه نافع و سودمند تبعهٔ دولتین قوی بنیان خواهند بود راغب گشته رأی ملک آرای حضرتین به عقد این عهدنامهٔ دوستی و تجارتی مقرر گردیده بناء علی هذا اعلیحضرت کیوان رفعت خورشید رایت شاهنشاه ممالک فرانسه عالیجاه رفیع جایگاه مجدت و نجدت همراه جلالت و جلادت اکتناه عمدةالکبراء الملةالمسیحیه غراف سرتیژ نایب اول سفارت و حامل نشان شاهنشاهی مسمی به لژیان دونور و غیره را به وکالت مختاری مفتخر فرمودند و اعلیحضرت قضا شوکت قدر قدرت شاهنشاه ممالک محروسهٔ ایران جناب جلالت و نبالت مآب غیاث الاسلام و المسلمین مرکز دایرةالعلم و الیقین اجل اعظم اکرم حاجی میرزا آقاسی حفظةالله تعالی را به وکالت مطلقه تعیین وکلای حضرتین ذی‌شوکتین اختیار نامجات خود را ملاحظه و مبادله کرده آن‌ها را به قاعدهٔ معروفه موافق و شایسته دیده فصول آتیه را تعیین و برقرار نمودند.

فصل اول: تبعهٔ دولتین علیتین معاهدتین از قبیل سیّاحان و تجّار و پیشه‌ور و غیرهُم که در مملکتین محروستین سیاحت یا توقف نمایند بالسویه از جانب حکّام و ولایات و وکلای طرفین به عزت و حمایت قادرانه بهره‌مند خواهند گردید و در هر حال سلوکی که نسبت به اتباع دول کاملة الوداد منظور می‌شود در حق ایشان نیز منظور خواهد شد و کذالک بالمفاوضه مأذون و مرخص‌اند که هر گونه امتعه و اقمشه و محصولات چه از راه دریا و چه از راه خشکی به مملکت یکدیگر بیاورند واز مملکت همدیگر ببرند و بفروشند و مبایعه و معاوضه نمایند و به هر بلدی از بلاد مملکتین که خواهند حمل‌ونقل نمایند.

فصل دوم: هر گونه امتعه و اقمشه که اتباع دولتین علیتین معاهدتین به مملکت یکدیگر نقل نمایند و یا از مملکت همدیگر بیرون برند وجه گمرکی که از تجّار واتباع دول کاملةالوداد حین ورود امتعه و محصولات ایشان به ولایات دولتین و حین خروج ازمملکتین مطالبه می‌شود از ایشان نیز مطالبه خواهد شد و حق و وجه علیحده به هیچ اسم و رسم در دولتین مطالبه نخواهد شد.

فصل سیم: در ممالک محروسهٔ ایران اگر فیمابین اتباع بهیّهٔ فرانسه مراجعه یا مباحثه یا منازعه روی دهد طی گفتگو و اجرای عدالت آن بالتمام به عهدهٔ وکیل یا قونسول دولت بهیّهٔ فرانسه است اگر متوقف در محل و مکان این مرافعه و مباحثه و منازعه بوده باشد و

الاّ در مملکتی که اقرب به مکان مزبوره است خواهدبود. وکیل یا قنسول مزبوره طی گفتگو را بر وفق قوانین متداوله در مملکت فرانسه خواهد کرد.

هرگاه مرافعه یا منازعه تبعهٔ دولت بهیّهٔ فرانسه و اتباع دولت علّیهٔ ایران در مملکت ایران حادث گردد در محلی که وکیل یا قونسول دولت بهیّهٔ فرانسه مقیم باشد مقالات متداعیین و تحقیق و تدقیق اجرای حکم به عدل و انصاف در محکمهٔ دولت علیّهٔ ایران که محل عادیهٔ طی این گونه امورات است. با حضور احدی از منشیان وکیل یا قنسول دولت بهیهٔ مزبور خواهد شد.

هر گاه مرافعه یا مباحثه یا منازعه در مملکت ایران فیمابین اتباع دولت بهیّهٔ فرانسه و تبعهٔ سایر دول خارجه واقع شود تحقیق و اجرای حکم آن به عهدهٔ وکلا یا قنسول‌های طرفین خواهد بود و کذالک گفتگوها و منازعاتی که فیمابین تبعهٔ دولت علیّهٔ ایران و اتباع دولت بهیّهٔ فرانسه و تبعهٔ سایر دول خارجه در ممالک محروسهٔ فرانسه اتفاق افتد قرار انجام و اتمام آن به نحوی خواهد بود که با اتباع دول کاملةالوداد در مملکت مزبور معمول مرتب می‌شود.

اتباع دولت بهیّهٔ فرانسه در ممالک ایران یا تبعهٔ دولت علّیهٔ ایران در ممالک فرانسه اگر متهم به گناهان کبیره کردند به نهجی که در مملکتین مزبورین با اتباع دول کاملةالوداد قید می‌شود با ایشان نیز معمول و مرتب و قطع و فصل خواهد شد.

فصل چهارم: هر گاه احدی از اتباع دولتین علیتین در مملکتین محروستین وفات یابد در صورتی که میّت را اقوام یا شرکاء باشد ترکهٔ او بالتمام تسلیم ایشان خواهد شد و در صورتی که میّت را قوم و شریکی نباشد متروکات او امانتاً به وکیل یا قونسول دولت میّت تسلیم می‌شود تا مشارلیه بر وفق قوانین متداوله در مملکت خود چنانچه شاید و باید در این باب معمول دارد.

فصل پنجم: دولتین علیتین معاهدتین جهة حمایت اتباع و تقویت امور تجارت و فراهم نمودن اسباب حصول معاشرت دوستانه و عادلانه فیمابین تبعهٔ جانبین چنین اختیار نمودند که از طرفین سه نفر قونسول برقرار گردد قونسول‌های دولت بهیهٔ فرانسه در دارالخلافهٔ طهران و بندر ابوشهر و دارالسلطنهٔ تبریز و قونسول‌های دولت علّیهٔ ایران در دارالسلطنهٔ پاریس و شهر مرسلیا (مارسی) و جزیرهٔ بورباان (Bourbon) توقف نمایند.

این قونسول‌های دولتین معاهدتین بالسویه در محل متوقفه مسکونهٔ مملکتین محروسین از اعزازات و امتیازات و معافاتی که قونسول‌های دول کاملةالوداد در ممالک محروسهٔ جانبین محظوظاند بهره‌یاب خواهند گردید.

فصل ششم: این عهدنامهٔ دوستی و تجارت حاضره که به ملاحظهٔ کمال صداقت و دوستی واعتماد فیمابین دولتین ذی‌شوکتین فرانسه و ایران منعقد شده است بعون الله تعالی طرفین شروط مندرجه در آن را ابدالدهر از روی صدق و راستی مرعی ومحفوظ خواهند داشت. مقرر آنکه وکلای مختار دولتین متعاهدین متعهدند که امضانامجات خدیوانه از جانب سنی الجوانب شاهنشاه خود در دارالسلطنهٔ پاریس یا در دارالخلافهٔ طهران در ظرف مدت شش ماه یا کمتر اگر مقدور گردد مبادله نمایند المقرر وکلای مختار دولتین علیتین معاهدتین این عهدنامهٔ مبارکهٔ حاضره را به خط و مهر خود مرقوم و محتوم نمودند این عهدنامهٔ مبارکه به تاریخ شهر ژوئیهٔ ۱۸۴۷ عیسوی مطابق شهر شعبان المعظم سنهٔ یک هزار و دویست شصت و سه اسلامی در دو نسخه به خط فرانسوی و فارسی و مطابق و موافق یکدیگر مرقوم شد.

امضاء حاجی میرزا آقاسی ـ امضاء کنت دوسارتیژ

عهدنامهٔ مودّت و تجارت

که به تاریخ ۲۷ شوال ۱۲۷۱ مطابق ۱۲ ژوئیهٔ ۱۸۵۵ مابین دولت علیه ایران و دولت فرانسه منعقدگردیده تصدیق نامجات در ۲۷ شوال ۱۲۷۱ مطابق ۱۴ ژوئیهٔ ۱۸۵۵ مبادله شده است.

فصل اول: مودّت.

فصل دوم: در باب سفراء کبار و وزراء مختار دولتین.

فصل سوم: اتباع دولتین در مملکت یکدیگر و حقوق دول کاملةالوداد ـ آزادی تجارت اتباع طرفین.

فصل چهارم: حقوقی که از مال‌التجاره و امتعهٔ مملکتین دریافت می‌شود.

فصل پنجم: محاکمات جنایتی و غیر جنایتی.

فصل ششم: در باب ترکهٔ تبعهٔ دولتین.

فصل هفتم: قونسول‌های دولتین.

فصل هشتم: مبادلهٔ تصدیق نامجات ـ مدت عهدنامه.

چون اعلیحضرت شاهنشاه ایران و اعلیحضرت ناپلیون (سوم) امپراطور فرانسه هر دو علی‌السویه و از صمیم قلب مایل به استقرار روابط دوستی بین‌الدولتین هستند خواستند که به وسیلهٔ عقد عهدنامهٔ مودّت و تجارت که متقابلةً برای اتباع طرفین نافع و سودمند بوده باشد این رشتهٔ دوستی را مستحکم سازند و برای این مقصود وکلاء مختار خود را از این قرار معیّن داشتند.

از طرف اعلیحضرت شاهنشاه ایران جناب میرزا آقاخان اعتمادالدوله صدراعظم دارای نشان مکلل امیر تومانی با حمایل سبز و قرمز و نشان تمثال همایون از درجهٔ اول و شمشیر مرصع و عصای مکلل و شرابهٔ الماس و مروارید و نشان درجهٔ اول امیر تومان اعظم و حمایل سبز درجهٔ مخصوص شخص اول و صاحب لقب آلتس جناب اشرف امجد ارفع میرزا آقاخان صدر اعظم.

از طرف اعلیحضرت امپراطور فرانسه نیکلا پروسپربوره ایلچی فوق‌العاده و وزیرمختار پس از آنکه وکلاء مزبور در طهران اجلاس و وکالت نامه‌های خود را مبادله کرده و آن را موافق قاعده و مرتب به ترتیبات شایسته یافتند فصول ذیل را منعقد داشتند.

فصل اول: بعدالیوم الی‌الابد مابین دولت علّیهٔ ایران و رعایای آن دولت و دولت فرانسه و اتباع آن دوستی صادقانه اتحاد دائمی برقرار خواهد بود.

فصل دوم: سفراء کبار و وزراء مختاری که دولتین بخواهند به دربار یکدیگر مأمور و مقیم نمایند خود و تمام اجزاء سفارتی ایشان در مملکتین مانند سفراء کبار و وزراء مختار دول کاملةالوداد پذیرفته شده و با ایشان از همان قرار رفتار و بدون کسر و نقصان دارای همان امتیازات و معافیات خواهند بود.

فصل سوم: اتباع دولتین معظمتین معاهدتین از مسافر و ارباب صنعت و تجارت و غیرهم خواه در موقع مسافرت، خواه در موقع اقامت در مملکتین مورد احترام واقع و کاملاً در حمایت مباشرین آن مملکت و مأمورین خودشان بوده به طوری که با تبعهٔ دول کاملةالوداد رفتار می‌شود از هر حیث با آن‌ها نیز رفتار خواهد شد.

مومی‌الیهم می‌توانند چه از راه خشکی و چه از راه دریا هر نوع مال‌التجاره و امتعه به مملکتین وارد و از آنجا خارج کنند و خرید و فروش و معاوضه کرده و به هر نقطه از

ممالک که بخواهند حمل نمایند.

فصل چهارم: در مملکتین از مال‌التجاره تبعهٔ دولتین وارد و خارج می‌کنند در ورود و خروج همان حقوق دریافت خواهد شد که از مال‌التجاره وامتعه که اتباع دولت کاملةالوداد به مملکتین وارد و خارج می‌کنند در موقع ورود و خروج دریافت می‌شود و هیچ نوع حقوق فوق‌العاده به هیچ اسم و رسم در مملکتین مطالبه نخواهد شد.

فصل پنجم: مرافعات و منازعات و مشاجراتی که در ایران مابین اتباع فرانسه به وقوع می‌رسد بالتمام به حکم و قرارداد مأمور یا قنسول فرانسه که در ایالت وقوع نزاع یا در نزدیک‌ترین ایالت اقامت دارد رجوع خواهد شد و مشارالیه به موافق قوانین فرانسه حکم خواهد داد.

مرافعات و منازعات و مشاجراتی که در ایران مابین اتباع ایران و تبعهٔ فرانسه حاصل می‌شود به محکمهٔ ایرانی که معمولاً مرجع این گونه امور است در محلی که مأمور یا قنسول فرانسه اقامت دارد رجوع شده با حضور یک نفر از اجزای مأمور یا قونسول فرانسه از روی عدالت رسیدگی و حکم خواهد شد.

مرافعات و منازعات و مشاجراتی که در ایران مابین اتباع فرانسه و اتباع دول خارجه حادث می‌شود، به توسط مأمورین یا قونسول‌های آن‌ها محاکمه و قطع خواهد شد.

در مملکت فرانسه، اتباع ایران در منازعاتی که مابین خود یا با اتباع فرانسه یا با خارجه داشته باشند، به طوری که با تبعهٔ دولت کاملةالوداد معمول است، محاکمه خواهند شد.

اما در باب مسائل راجعه به محاکمات جنایتی که اتباع فرانسه در ایران و اتباع ایران در فرانسه متهم به آن شده باشند این قبیل مسائل در مملکتین همان طوری که در مورد اتباع دولت کاملةالوداد معمول است رسیدگی و قطع خواهد شد.

فصل ششم: در صورتی که فوت یکی از تبعهٔ دولتین در خاک مملکت دیگری، متروکات او در صورتی که خانواده یا شریک داشته باشد تماماً به آن‌ها داده خواهد شد.

اگر متوفی اقوام و شریک ندارد متروکات او در مملکتین به محافظت مأمور یا قونسول دولت متبوعهٔ او داده می‌شود که موافق قوانین و عادت مملکت خود هر طور مقتضی است معمول دارد.

فصل هفتم: دولتین محض حمایت تجارت و اتباع خود و برای تسهیل روابط حسنه و عادلانه مابین آن‌ها، حق خواهند داشت که هر یک سه نفر قونسول مأمور نمایند قونسول‌های فرانسه در طهران و بندر بوشهر و تبریز و قونسول‌های ایران در پاریس و مارسیل و درجزیرهٔ رئونیون (بورین) مقیم خواهند بود.

قونسول‌های دولتین معظمتین معاهدتین در خاک ممالک یکدیگر که محل اقامت خواهد بود دارای همان احترام و امتیاز و معافیاتی هستند که به قونسول‌های دولت کاملة‌الوداد داده می‌شود.

فصل هشتم: این عهدنامهٔ مودّت و تجارت که به واسطهٔ دوستی خالصانه و اعتماد حاصله بین‌الدولتین محروستین استحکام یافته است به یاری خداوند متعال علی‌الدوام بدون کسر و نقصان مرعی و برقرار خواهد ماند و وکلاء مختار دولتین معاهدتین متعهد می‌شوند که تصدیق نامجات سلاطین معظم خود را در پاریس یا در طهران در ظرف شش ماه و درصورت امکان زودتر مبادله نمایند.

علیهذا وکلاء مختار دولتین این عهدنامه را امضاء کرده و به مهر خود ممهور داشتند. در طهران نسختین به زبان فارسی و فرانسه به تاریخ ۲۷ شوال ۱۲۷۱ مطابق ۱۲ ژوئیهٔ ۱۸۵۵ میلادی نوشته شد.

امضاء میرزاآقاخان(×م) ـ امضاء بوره.

۱۴

قرارداد ۱۹۰۷ روسیه ـ انگلستان[1]

نمایندگان مختار دولت روس وانگلیس عبارت بودند از: از طرف اعلیحضرت پادشاه انگلیس و ایرلند سرآرتور نیکلسن[2] و سفیر فوق‌العاده در دربار اعلیحضرت امپراطور کل روسیه.

از طرف اعلیحضرت تزار الکساندر ایزولسکی[3] وزیر امور خارجه:

از آنجائی که دولتین بریتانیای کبیر و روسیه متعهد شده‌اند که تمامیت استقلال ایران را محترم شمرده و...ذینفع در استقرار صلح و امنیت در بعضی از ایالات متصله و همسایهٔ سرحد روسیه از طرفی و مجاور به سر حدات افغانستان و بلوچستان از طرف دیگر می‌باشد و نظر به اینکه می‌خواهند از هر گونه موجبات اختلاف و کشمکش که ممکن است در منافع طرفین در ایالات مذکوره ایران بروز نمایند اجتناب کنند، به مقررات ذیل موافقت حاصل نمودند:

مادهٔ اول: دولت بریتانیای کبیر تعهد می‌کند که در ماوراء خطی که از قصر شیرین به اصفهان و یزد و خاف ممتد شده به یک نقطه در سرحد ایران در محل تقاطع دو خط سرحدی روس و افغان منتهی می‌شود، تقاضای هیچ‌گونه امتیاز سیاسی و تجارتی از قبیل راه‌آهن، بانک، تلگراف، حمل‌ونقل، بیمه و غیره برای خود و یا تبعهٔ دولت ثالثی ننماید و با درخواست این قبیل امتیازات از طرف دولت روسیه در منطقهٔ فوق‌الذکر مستقیماً یا غیرمستقیم مخالفتی ابراز ننماید. بدیهی است که امکنهٔ فوق‌الذکر در جزء منطقه‌ای است که دولت بریتانیای کبیر خودداری از تقاضای امتیازات فوق خواهد نمود.

مادهٔ دوم: دولت روسیه به نوبهٔ خود تعهد می‌کند که در منطقهٔ واقع در آن طرف خطی که از سرحد افغانستان از گازیک (قاذیک شرق بیرجند) و بیرجند و کرمان ممتد شده و به بندرعباس منتهی می‌شود تقاضای هیچ‌گونه امتیاز و تجارتی از قبیل امتیاز راه‌آهن، بانک، تلگراف، راه‌های شوسه، حمل‌ونقل، بیمه و غیره برای خود اتباع خود و یا تبعهٔ

---

۱. برگرفته از: ویلهلم لیتن، ***ایران از نفوذ مسالمت‌آمیز تا حمایت الحمایگی*** (۱۸۶۰-۱۹۱۹)، ص ۳۲۵.

2. Sir A.Nicolson.

3. A.Iswolsky.

فوق‌الذکر مستقیماً مخالفتی ابراز ننماید بدیهی است که امکنهٔ فوق‌الذکر در جزء منطقه‌ای است که دولت روسیه خودداری از تقاضای امتیازات فوق خواهد نمود.

مادهٔ سوم: دولت روسیه از طرف خود متعهد می‌شود که پیش از موافقت نظر با دولت انگلیس هیچ‌گونه مخالفتی با تفویض هر گونه امتیازات به یکی از تبعهٔ بریتانیا در نواحی ایران واقع بین دو خط مذکور در مادهٔ یک و دو ننماید، دولت انگلستان نیز نظیر تعهد فوق را در خصوص تفویض هر گونه امتیازی در نواحی مذکوره ایران به اتباع روسیه بر عهده می‌گیرد، کلیه امتیازاتی که در مواقع انعقاد این عهدنامه در مناطق مذکوره، در مادهٔ یک و دو وجود دارد به حال خود باقی خواهد ماند.

ماده چهارم: توضیح اینکه کلیه عواید گمرکی ایران به استثنای عواید گمرکی فارس و خلیج‌فارس که وثیقه برای تأدیهٔ منافع و استهلاک قروض حکومت شاه ایران به بانک استقراضی روس که تا تاریخ امضاء این معاهده به عمل آمده است می‌باشد برای اجرای منظور فوق اختصاص خواهد داشت. همچنین عواید گمرکی فارس و خلیج‌فارس به انضمام عواید صید ماهی آن قسمت بجز خزر که متعلق به ایران است و عواید حاصله از پست و تلگراف کما فی‌السابق برای تأدیه و استهلاک قروض حکومت شاه ایران در مقابل بانک شاهنشاهی انگلیس که تا تاریخ امضاء این معاهده به عمل آمده است، اختصاص خواهد داشت.

ماده پنجم: در مواردی که مرتباً تأدیه منافع و یا قسط استهلاک قروضی که دولت ایران در مقابل بانک استقراضی و بانک شاهنشاهی تا تاریخ امضاء این معاهده بر عهده دارد صورت نگیرد، هر گاه برای دولت روسیه لازم شده که نظارتی در موضوع منابع عایداتی که وثیقهٔ تأدیه منافع قروض دولت ایران در مقابل بانک استقراضی است و در جزء منطقهٔ‌مذکوره در مادهٔ دو باشد برقرار نماید و یا دولت بریتانیای کبیر خواسته باشد که نظارتی در موضوع منابع عایداتی که وثیقهٔ تأدیهٔ منافع قروض ایران در مقابل بانک شاهنشاهی است و در منطقهٔ مذکوره در مادهٔ یک این معاهده واقع باشد بنماید، دولتین انگلیس و روس تعهد می‌کنند که قبلاً به طور دوستانه تبادل نظری به عمل آورده و متفقاً وسایلی راکه برای انجام نظارت مذکوره لازم است اتخاذ نمایند، و از هر گونه مداخله‌ای که موافق با اصول مندرجه در این معاهده نباشد، اجتناب ورزند.

۱۵

قرارداد ایران و انگلیس[۱]

(اوت ۱۹۱۹ میلادی / ۱۲۹۸ شمسی)

نظر به روابط محکمهٔ دوستی و مودّت که از سابق بین دولتین ایران و انگلیس موجود بوده است و نظر به اعتقاد کامل به اینکه مسلماً منافع مشترک واساسی هر روز دولت در آتیه تحکیم و تثبیت این روابط را برای طرفین الزام می‌نماید و نظر به لزوم تهیهٔ وسایل ترقی و سعادت ایران به حد اعلی بین دولت ایران از یک طرف و وزیرمختار اعلیحضرت پادشاه انگلستان به نمایندگی از دولت خود از طرف دیگر مواد ذیل مقرر می‌شود:

۱ـ دولت انگلستان با قطعیت هر چه تمامتر تعهداتی راکه مکرر در سابق برای احترام مطلق استقلال و تمامیت ایران نموده است، تکرار می‌نماید.

۲ـ دولت انگلستان خدمات هر عده مستشار متخصص را که برای لزوم استخدام آن‌ها در ادارات مختلفه بین دولتین توافق حاصل گردد به خرج دولت ایران تهیه خواهد کرد، این مستشارها با کنترات اجیر و به آن‌ها اختیارات مناسبه داده خواهد شد، کیفیت این اختیارات بسته به توافق بین دولت ایران و مستشارها خواهد بود.

۳ـ دولت انگلیس به خرج دولت ایران صاحب منصبان و ذخائر و مهمات سیستم جدید را برای تشکیل قوهٔ متحدالشکلی که دولت ایران ایجاد آن را برای حفظ نظم در داخله و سرحدات در نظر دارد. تهیه خواهد کرد. عده و مقدار و ضرورت صاحب منصبان و ذخائر و مهمات مزبور به توسط کمیسونی که از متخصصین انگلیسی و ایرانی تشکیل خواهد گردید و احتیاجات دولت را برای تشکیل قوهٔ مزبور تشخیص خواهد داد معیّن خواهد کرد.

۴ـ برای تهیهٔ وسایل نقدی لازمه به جهت اصلاحات مذکوره در مادهٔ (۲) و (۳) این قرارداد دولت انگلستان حاضر است که یک قرض کافی برای دولت ایران تهیه و یا ترتیب انجام آن را بدهد تضمیناً این قرض به اتفاق نظر دولتین از عایدات گمرکات یا عایدات

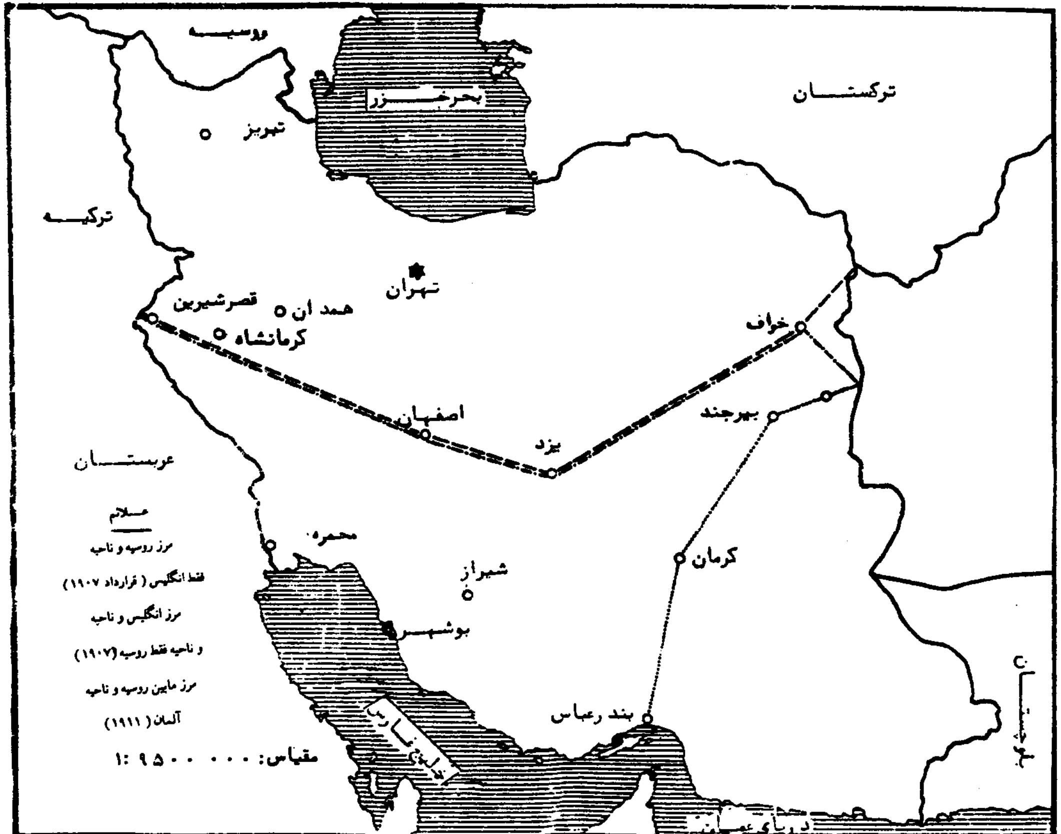
۱. برگرفته از: ویلهلم لیتن، *ایران از نفوذ مسالمت‌آمیز تا تحت‌الحمایگی* (۱۹۱۹-۱۸۷۰)، ص ۳۴۱.

دیگری که در اختیار دولت ایران باشد تعیین می‌شود تا مدتی که مذاکرات استقراض مذکور خاتمه نیافته دولت انگلستان به طور مساعده وجوهات لازمه که برای اصلاحات مذکور لازم است خواهد رسانید.

۵ـ دولت انگلستان با تصدیق کامل احتیاجات فوری دولت ایران به ترقی وسایل حمل‌ونقل که موجب تأمین و توسعهٔ تجارت و جلوگیری از قحطی در مملکت می‌باشد حاضر است که با دولت ایران موافقت نموده اقدامات مشترکهٔ ایران وانگلیس را راجع به تأسیس خطوط آهن و یا اقسام دیگر وسایل نقلیه تشویق نمایید، در این باب باید قبلاً مراجعه به متخصصین شده وتوافق بین دولتین در طرح‌هائی که مهم‌تر و سهل‌تر و مفیدتر باشد حاصل شود.

۶ـ دولتین توافق می‌نمایند در باب تعیین متخصصین طرفین برای تشکیل کمینه که تعرفهٔ گمرکی را مراجعه و تجدید نظر نموده و با منافع حقهٔ مملکتین و تمهید و توسعهٔ وسایل ترقی آن تطبیق نماید.

حدود قراداد ۱۹۰۷ و ۱۹۱۱



برگرفته از : ویلهلم لیتن ، ایران از نفوذ مسالمت آمیز تا تحت الحمایگی (۱۸۷۰ - ۱۹۱۹) ، ص ۳۴۱ .

سالشمار تاریخ قاجار[1]

۱۱۹۳، ۱۳ صفر: درگذشت کریم‌خان زند در شیراز؛ آغاز کار آغامحمدخان قاجار

۱۲۱۰، ربیع‌الاول: لشکرکشی آغامحمدخان به گرجستان و گشودن شهر تفلیس

۱۲۱۰، نوروز: تاجگذاری آغامحمدخان قاجار

۱۲۱۱، غرّه محرم: لشکرکشی دوم آقامحمدخان به گرجستان

۱۲۱۱، ذیقعده: حملهٔ آغامحمدخان به قلعهٔ شوشی و تسخیر آن

۱۲۱۱، ۲۱ ذیحجه: کشته شدن آغامحمدخان در کنار قلعهٔ شوشی

۱۲۱۲، شوال: جلوس فتحعلی‌شاه

۱۲۱۴، محرم: ورود عباس میرزا، نایب‌السلطنه، به تبریز برای اقامت و سرکوبی یاغیان آذربایجان

۱۲۱۴، اواخر ربیع‌الاول: ورود مهدی‌علیخان حشمت جنگ فرستادهٔ فرمانفرمای انگلیسی هندوستان

۱۲۱۵، جمادی‌الاخر: ورود سرجان ملکم، سفیر رسمی لرد ولسلی، فرمانفرمای هندوستان، و هیأت نمایندگی انگلیس به تهران

۱۲۱۵، ۱۲ شعبان (۵ ژانویه ۱۸۰۱): عقد قرارداد تجارتی و سیاسی ایران و انگلیس به نمایندگی سرجان ملکم و حاجی ابراهیم کلانتر اعتمادالدوله صدراعظم ایران

۱۲۱۵، شوال: اعزام حاجی محمد خلیل‌خان قزوینی، تاجر بوشهری، به اتفاق ملکم به

---

۱. مآخذ: یحیی آرین‌پور، *از صبا تا نیما*، تهران ۱۳۵۱، ج ۲، ص ۴۹۴ و بعد؛ ا.آ.گرانتوسکی و دیگران: *تاریخ ایران* (از زمان باستان تا امروز)، ترجمهٔ کیخسرو کشاورزی، تهران ۱۳۵۹، ص ۶۴۲ و بعد.

سفارت هندوستان (او در اواسط ربیع‌الاول ۱۲۱۷-۲۰ ژوئیه ۱۸۰۲، در بمبئی کشته شد.)

۱۲۱۵، غرّه ذیحجه: نابینا کردن حاجی ابراهیم‌خان اعتمادالدوله، صدراعظم ایران، به فرمان فتحعلی‌شاه (او در شعبان ۱۲۰۹ به صدارت رسیده بود.)

۱۲۱۸، رمضان: محاصره کردن ژنرال سیسیانف شهر گنجه را و آغاز جنگ‌های ایران با روسیه

۱۲۱۸، غرّه شوال: تصرف گنجه به دست سیسیانف و الحاق آن به روسیه

۱۲۱۹، ۱۴ صفر: حرکت نایب‌السلطنه از تبریز به آهنگ جنگ با روس

۱۲۱۹، ذیحجه: کشته شدن ژنرال سیسیانف به دست عمال ایرانی در گنجه (این شخص در ایران و منابع ایرانی به نام ایشپخدر = انسپکتور، معروف است.)

۱۲۲۰، اواسط رجب: ورود ژنرال رومیو، آجودان ناپلئون، به تهران (او چند روز بعد از ورود ناگهان در گذشت یا کشته شد.)

۱۲۲۱، ۱۷ ربیع‌الاول: ورود آماد (آمِدِ) ژوبر، نمایندهٔ ناپلئون، به تهران

۱۲۲۱، ۲۶ ربیع‌الثانی: روانه شدن ژوبر و میرزا محمدرضا قزوینی، نمایندهٔ فتحعلی‌شاه، به فرانسه

۱۲۲۱: آمدن شیخ احمد احسائی به ایران

۱۲۲۲، ۲۵ صفر (۴ مه ۱۸۰۷): پذیرفته شدن میرزا محمدرضا، نمایندهٔ شاه، در اردوگاه فینکن‌اشتاین نزد ناپلئون، عقد عهدنامهٔ ایران و فرانسه

۱۲۲۲، روزهای آخر ربیع‌الثانی (۹ ژوئیه ۱۸۰۷): عقد عهدنامهٔ تیلسیت میان فرانسه و روس

۱۲۲۲، ۸ رمضان: بازگشت و ورود میرزا محمدرضا به همراهی ژنرال گاردان و هیأت اعزامی فرانسه به تهران

۱۲۲۳، ۲۷ ذیحجه: بازگشت گاردان و همراهان به فرانسه

۱۲۲۳، ۲۸ ذیحجه: ورود سرهارفورد جونز، نمایندهٔ انگلیس و همراهان به تهران

۱۲۲۴، ۲۵ محرم (۱۲ مارس ۱۸۰۹): عقد عهدنامهٔ مجمل ایران و انگلیس به نمایندگی سرهارفورد جونز

۱۲۲۴، عشر اول ربیع‌الثانی: حرکت میرزا ابوالحسن‌خان شیرازی، ایلچی فوق‌العادهٔ ایران، به اتفاق جیمز موریه به لندن

۱۲۲۶، ۱۹ شوال: ورود میرزا ابوالحسن‌خان به اتفاق سرگور اوزلی سفیر انگلیس به تهران

۱۲۲۶: مراجعت سرهارفورد جونز به انگلستان، اعزام دو نفر محصل (میرزا محمدکاظم و حاجی‌بابا افشار) به انگلستان

۱۲۲۷، ۲۹ صفر (۱۴ مارس ۱۸۱۲): عقد عهدنامهٔ مفصل ایران و انگلیس به نمایندگی سرگور اوزلی

۱۲۲۷، ۵ ذیحجه: شکست خوردن عباس میرزا در جنگ اصلاندوز از روس‌ها

۱۲۲۸، ۲۹ شوال (۱۲ اکتبر ۱۸۱۳): عقد عهدنامهٔ گلستان و پایان جنگهای اول ایران و روس

۱۲۲۹: مراجعت سرگور اوزلی، فرستادهٔ انگلیس به لندن، حرکت میرزا ابوالحسن‌خان، فرستادهٔ ایران به دربار روسیه

۱۲۲۹، ۱۲ ذیحجه (۲۵ نوامبر ۱۸۱۴): امضای عهدنامهٔ اصلاحی و قطعی ایران و انگلیس به نمایندگی هانری الیس (الس) و جیمز موریه و میرزا شفیع مازندرانی صدراعظم ایران

۱۲۳۰، ۱۰ جمادی‌الثانی: اعزام پنج تن از دستهٔ دوم محصلین ایرانی به انگلستان (میرزا جعفر که بعد مشیرالدوله لقب یافت و میرزا صالح ناشر نخستین روزنامهٔ ایرانی جزو این دسته بودند.)

۱۲۳۲، اواخر سال: کشته شدن میرزا شاه خلیل‌الله، پیشوای اسماعیلیه، در یزد به اغوای ملاحسین یزدی و آمدن پسرش، آقاخان (حسنعلی‌شاه)، به جای او

۱۲۳۳: چاپ «رسالهٔ جهادیه»، تألیف میرزا بزرگ قائم‌مقام، در تبریز. (این رساله شامل فتاوی روحانیان در بارهٔ جهاد با روس بود)

۱۲۳۳، نیمهٔ رجب: عزیمت میرزا ابوالحسن‌خان شیرازی، فرستادهٔ ایران، به لندن

۱۲۳۴، ۱۹ رمضان: درگذشت میرزا شفیع مازندرانی، صدراعظم، و تفویض صدارت به حاجی محمدحسین‌خان اصفهانی نظام‌الدوله

۱۲۳۵، صفر: بازگشت پنج نفر محصلین ایرانی از انگلستان
۱۲۳۶، ذیحجه: آغاز جنگ در میان ایران و عثمانی
۱۲۳۷، ۲۵ ذیقعده: درگذشت میرزا بزرگ قائم‌مقام و رسیدن پسرش، میرزا ابوالقاسم، به وزارت عباس میرزا نایب‌السلطنه
۱۲۳۸، ۱۹ ذیقعده: عقد عهدنامهٔ ایران و عثمانی در ارزنة‌الروم (این عهدنامه در اواخر ربیع‌الثانی ۱۲۳۹ در تهران اصلاح و امضا شد.)
۱۲۴۰، ۱۳ صفر: درگذشت حاج محمدحسین‌خان صدر اصفهانی، صدراعظم ایران
۱۲۴۰: تأسیس اولین کارخانهٔ چاپ سنگی در تبریز
۱۲۴۱، عشر آخر شوال: ورود سید محمد مجتهد از عتبات به تهران و فتوای او به جهاد با روس
۱۲۴۱، ۱۷ ذیقعده: فتوای دسته جمعی روحانیان به جهاد با روس
۱۲۴۱، ۲۲ ذیحجه (۲۸ ژوئیه ۱۸۲۶): آغاز جنگهای دوم ایران و روس
۱۲۴۲، ۱۴ صفر: فتح گنجه به دست روس و شکست ایرانیان
۱۲۴۳، ۱۰ ربیع‌الاول: تسلیم پادگان قلعهٔ سردارآباد
۱۲۴۳، ۲۱ ربیع‌الاول: فتح ایروان به دست روس
۱۲۴۳، ۲۵ ربیع‌الاول: عبور ژنرال اریستوف از رود ارس
۱۲۴۳، ۳ ربیع‌الثانی: ورود ژنرال اریستوف به تبریز
۱۲۴۳، ۵ شعبان (۱۰ فوریه ۱۸۲۸): عقد عهدنامهٔ ترکمن‌چای و پایان جنگ دوم ایران و روس
۱۲۴۴، ۵ رجب: ورود گریبایدوف، وزیر مختار و سفیر فوق‌العادهٔ روس به تهران
۱۲۴۴، ۲۴ رجب: کشته شدن گریبایدوف، وزیر مختار روس، در تهران
۱۲۴۴، شوال: روانه شدن خسرو میرزا به دربار روس برای عذرخواهی قتل سفیر آن دولت
۱۲۴۴، ۵ ذیحجه: درگذشت میرزا عبدالوهاب معتمدالدولهٔ نشاط
۱۲۴۴، ۲۵ ذیحجه: ورود کنیاز دالگوروکی، سفیر روسیه به تبریز
۱۲۴۵، محرم: ورود کنیاز دالگوروکی به تهران

۱۲۴۵، ۳ **رمضان**: بازگشت خسرو میرزا از روسیه
۱۲۴۵، **شوال**: مراجعه کنیاز دالگوروکی به روسیه
۱۲۴۹، **اوایل سال**: حرکت عباس‌میرزا، نایب‌السلطنه، به هرات برای دفع یاغیان افغانی
۱۲۴۹، **ذیقعده**: ورود عده‌ای صاحب‌منصب انگلیسی برای تعلیم سربازان آذربایجان
۱۲۴۹، ۱۰ **جمادی‌الاخر**: درگذشت عباس میرزا، نایب‌السلطنه در خراسان
۱۲۵۰، ۱۲ **صفر**: تفویض ولیعهدی ایران به محمد میرزا، فرزند عباس میرزا
۱۲۵۰، ۱۶ **صفر**: رهسپار شدن محمد میرزا، ولیعهد، به آذربایجان
۱۲۵۰، ۱۹ **جمادی‌الثانی**: درگذشت فتحعلی‌شاه در سفر اصفهان
۱۲۵۰، ۷ **رجب**: جلوس محمدشاه در تبریز
۱۲۵۰، ۱۴ **شعبان**: ورود محمدشاه به تهران و تاجگذاری او
۱۲۵۱، **سلخ صفر**: کشته شدن میرزا ابوالقاسم قائم‌مقام به فرمان محمدشاه و رسیدن حاجی میرزا آقاسی مکتب‌دار ایروانی به صدارت ایران
۱۲۵۳، ۲۵ **محرم**: انتشار نخستین روزنامه در ایران
۱۲۵۳، ۱۹ **ربیع‌الثانی**: لشکرکشی محمدشاه به هرات
۱۲۵۳، ۱۴ **شعبان**: فتح قلعهٔ غوریان
۱۲۵۳، ۲۲ **شعبان**: رسیدن محمدشاه به بیرون هرات و محاصرهٔ آن شهر
۱۲۵۳، **اواخر سال**: رفتن مک‌نیل، سفیر انگلیس، به عنوان اعتراض از هرات به مشهد و از آنجا به تهران
۱۲۵۴، **ربیع‌الثانی**: ورود کشتیهای جنگی انگلیس به خلیج فارس
۱۲۵۴، ۱۹ **جمادی‌الاولی**: بازگشت اردوی محمدشاه پس از ده ماه محاصرهٔ بی‌حاصل هرات به مشهد
۱۲۵۴، ۲۳ **جمادی‌الثانی**: حرکت حسین‌خان آجودانباشی، به سفارت فوق‌العادهٔ ایران، به دربارهای اروپا، به قصد شکایت از رفتار مک‌نیل و مداخلهٔ انگلیس در امور داخلی ایران
۱۲۵۵ **شوال**: مراجعت آجودانباشی از سفر اروپا و ورود او به تبریز
۱۲۵۶ **عشر اول رجب**: فرار آقاخان از محلات به کرمان و طغیان او

۱۲۵۷، بهار: شکست آقاخان در جنگ و فرار او به قندهار و از آنجا به بمبئی
۱۲۵۷، اوایل شعبان: بازگشت سرجان مک‌نیل و هیأت نمایندگی انگلیس به ایران برای عقد صلح
۱۲۵۷، ۱۲ رمضان: (۲۸ اکتبر ۱۸۴۱): عقد عهدنامهٔ تجارتی ایران و انگلیس بین جان‌مک‌نیل و حاج میرزا ابوالحسن‌خان شیرازی
۱۲۵۹، ۱۱ ذیحجه: لشکر کشیدن نجیب پاشا، والی بغداد، به کربلا و قتل عام شیعیان آنجا
۱۲۵۹، اواخر سال: عزیمت میرزا تقی‌خان امیرنظام به ارزنة‌الروم برای مذاکره با نمایندگان عثمانی
۱۲۶۲، ۲۶ ذیقعده: صدور اجازهٔ ورود کشتیهای روسی به مرداب انزلی
۱۲۶۳، ۱۶ جمادی‌الثانی: عقد عهدنامهٔ دوم مرزی ایران و عثمانی در ارزنة‌الروم به نمایندگی میرزا تقی‌خان امیرنظام
۱۲۶۳: آغاز فتنهٔ محمدحسن‌خان سالار، پسر آصف‌الدوله، در خراسان
۱۲۶۴، ۵ شوال: درگذشت محمدشاه
۱۲۶۴، ۲۲ ذیقعده: تاجگذاری ناصرالدین شاه و انتصاب میرزا تقی‌خان امیر نظام به صدارت
۱۲۶۵، ۱۵ ربیع‌الثانی: شورش افواج بر میرزا تقی‌خان امیرکبیر
۱۲۶۵، ۱۲ رمضان: درگذشت حاجی میرزا آقاسی، صدراعظم سابق ایران، در کربلا
۱۲۶۶، ۹ جمادی‌الاولی: فتح شهر مشهد و پایان کار محمدحسن‌خان سالار، پسر آصف‌الدوله (او در سال ۱۲۶۳ بر دولت شوریده بود.)
۱۲۶۶، ۱۵ جمادی‌الاخر: کشته شدن سالار و ختم غائلهٔ خراسان
۱۲۶۷، ۵ ربیع‌الثانی: تأسیس روزنامهٔ وقایع اتفاقیه
۱۲۶۷، ۵ جمادی‌الثانی: سفارت رضاقلی‌خان هدایت به خوارزم
۱۲۶۸، ۱۸ محرم: بازگشت رضاقلی‌خان از سفر خوارزم
۱۲۶۸، ۲۰ محرم: عزل میرزا تقی‌خان امیرکبیر و انتصاب میرزا آقاخان نوری اعتمادالدوله به صدارت

۱۲۶۸، ۵ ربیع‌الاول: گشایش دارالفنون

۱۲۶۸، ۱۷ ربیع‌الاول: کشته شدن میرزا تقی‌خان امیرکبیر در حمام فین کاشان

۱۲۶۸، ۲۸ شوال: تیراندازی پیروان باب در نیاوران به ناصرالدین‌شاه

۱۲۶۹، ۱۵ ربیع‌الثانی (۲۵ ژانویه ۱۸۵۳): عقد معاهدهٔ ایران و انگلیس بین میرزا آقاخان نوری و نایب سرهنگ جستن‌شیل که به موجب آن دولت ایران از حق لشکرکشی به هرات ممنوع شد

۱۲۷۲، ۱۱ ذیقعده: روانه شدن فرخ‌خان غفاری امین‌الملک سفیر ایران به دربارهای اروپا برای رفع اختلاف و انعقاد صلح با انگلیسی‌ها

۱۲۷۳، ۲۵ صفر: فتح هرات به دست شاهزاده حسام‌السلطنه

۱۲۷۳، ۱۱ ربیع‌الاول (اول نوامبر ۱۸۵۶): اعتراض فرمانروای هند بر لشکرکشی ایران به هرات و اعلان جنگ به نام دولت انگلیس به ایران و قطع روابط دو دولت

۱۲۷۳، ۲۴ ربیع‌الاول: حرکت امین‌الملک از استانبول به پاریس

۱۲۷۳، ۵ ربیع‌الثانی: پیاده شدن نیروی انگلیس در بوشهر و تصرف جزیرهٔ خارگ

۱۲۷۳، رجب: **(۴ مارس ۱۸۵۷)**: امضای عهدنامهٔ صلح ایران و انگلیس در پاریس به نمایندگی فرخ‌خان امین‌الملک فرستادهٔ ناصرالدین شاه و تعهد تخلیهٔ هرات و سلب حق حاکمیت ایران بر افغانستان

۱۲۷۳، ۲۷ ذیقعده: برافراشتن مجدد پرچم انگلیس در تهران

۱۲۷۵، ۲۰ محرم: عزل میرزا آقاخان نوری اعتمادالدوله از صدارت

۱۲۷۵: تشکیل به اصطلاح هیأت دولت به رسم کشورهای اروپایی. تأسیس مشورتخانه یا دارالشورای کبرای دولتی به ریاست میرزا جعفرخان مشیرالدوله، تفویض وزارت علوم به شاهزاده علیقلی میرزا

۱۲۷۷، ۵ صفر: انتشار نخستین شمارهٔ روزنامهٔ دولت علّیه ایران

۱۲۷۹، جمادی‌الثانی: تنظیم کتابچهٔ اصول ادارهٔ دیوان عدلیه به دست میرزا حسن‌خان سپهسالار

۱۲۸۰: دایر شدن اولین سیم تلگراف از خانقین به تهران و از تهران به بوشهر (توسط انگلیسی‌ها)

۱۲۸۱، ۱۲ شوال: درگذشت میرزا آقاخان نوری و صدارت میرزا محمدخان سپهسالار فرزند امیرخان سردار

۱۲۸۴: درگذشت میرزا محمدخان سپهسالار و صدارت میرزا یوسف‌خان مستوفی‌الممالک

۱۲۸۷، ۲۹ رمضان: انتصاب میرزا حسین‌خان مشیرالدوله سپهسالار به وزارت عدلیه و وظایف و اوقاف

۱۲۸۷: ایجاد تلگراف هند و اروپا از راه بوشهر و بندرعباس

۱۲۸۸، ۲۹ شعبان: صدارت حاجی میرزا حسین‌خان مشیرالدوله سپهسالار

۱۲۸۸: قحطی و خشکسالی عظیم در ایران

۱۲۸۹، ۱۸ جمادی‌الاولی (۲۵ ژوئیه ۱۸۷۲): اعطای امتیاز استفاده از کل منابع حیاتی ایران به بارن جولیوس دو رویتر (این امتیاز در رمضان ۱۲۹۰ لغو شد.)

۱۲۸۹، ۱۲-۲۰ شعبان: تنظیم لایحهٔ اساسنامهٔ احداث «دربار اعظم» پیشنهادی میرزا حسین‌خان سپهسالار و رسیدن آن به تصویب ناصرالدین‌شاه

۱۲۸۹، ۲ شوال: گشایش مجلس مشورت وزراء (خبر آن در شمارهٔ ۴ ذیقعدهٔ روزنامهٔ رسمی ایران به اطلاع مردم رسید)

۱۲۸۹: تجزیهٔ قسمتی از سیستان و بلوچستان از ایران به حکمیت سرفردریک گلدسمیت

۱۲۹۰، ۹ صفر (۶ آوریل ۱۸۷۳): دریافت وام از بارن جولیوس دو رویتر برای مصارف سفر اول ناصرالدین‌شاه به فرنگ

۱۲۹۰، ۲۱ صفر: سفر اول ناصرالدین شاه به فرنگ به اتفاق میرزا حسین‌خان سپهسالار

۱۲۹۰، ۱۴ رجب: بازگشت ناصرالدین‌شاه از سفر فرنگ و عزل میرزا حسین‌خان سپهسالار از صدارت

۱۲۹۰، ۲۰ شوال: نصب سپهسالار به وزارت امور خارجه (ولی در واقع تا سال ۱۲۹۷ هـ.ق رشتهٔ کارها در دست او بود.)

۱۲۹۲، ۱۶ ذیحجهٔ: انتشار روزنامهٔ اختر فارسی در استانبول به مدیری آقامحمدطاهر تبریزی

۱۲۹۳، جمادی‌الاخر: واگذاری اجارهٔ شیلات بحر خزر به میرزا حسین‌خان سپهسالار و از او به استپان لیانازف تبعهٔ روس (قرارداد شیلات با لیانازف‌ها بعد از انقلاب اکتبر، در ۲۱ شعبان ۱۳۳۶ ه.ق به دست مشاورالممالک وزیر دارائی لغو شد.)

۱۲۹۴: تشکیل هیأت علمی برای تألیف نامهٔ دانشوران تحت نظر علی‌قلی میرزا اعتضادالسلطنه؛ استخدام میسیون نظامی اتریش

۱۲۹۵، ۲۵ صفر (۲۸ فوریه ۱۸۷۸): درگذشت میرزا فتحعلی آخوندزاده در شهر تفلیس

۱۲۹۵، ربیع‌الاول: سفر دوم ناصرالدین شاه به فرنگ

۱۲۹۵، رجب: بازگشت ناصرالدین شاه از سفر دوم فرنگ

۱۲۹۶، محرم: امضای قرارداد تشکیل بریگاد قزاق تحت نظر صاحب‌منصبان روسی به ریاست کلنل دومانتویچ

۱۲۹۶: ورود صاحب‌منصبان اتریشی به ایران

۱۲۹۷: آغاز فتنهٔ شیخ عبیدالله کُرد

۱۲۹۷، اوایل شوال: عزل سپهسالار از صدارت و تبعید او به قزوین

۱۲۹۷، ۲۴ شوال: ورود اکراد یاغی به ساوجبلاغ و تصرف آن شهر

۱۲۹۷، ۱۶ ذیحجه: ورود سپهسالار به ساوجبلاغ برای سرکوبی شیخ‌عبیدالله و اتباع او

۱۲۹۷، ۲۱ ذیحجه: فرار شیخ عبیدالله به خاک عثمانی

۱۲۹۸، ۹ محرم: درگذشت علیقلی میرزا اعتضادالسلطنه، واگذاری ادارهٔ نامهٔ دانشوران به محمدحسن‌خان اعتمادالسلطنه

۱۲۹۸، ۱۱ ذیحجه: درگذشت حاجی میرزا محمدخان سینکی مجدالملک

۱۲۹۸، ۲۱ ذیحجه: درگذشت میرزا حسین‌خان سپهسالار در خراسان، صدارت میرزا یوسف‌خان مستوفی‌الممالک

۱۲۹۹، ۲۲ محرم: عقد معاهدهٔ ایران و روس در بارهٔ تعیین خط مرزی دو دولت در سمت شرقی بحر خزر

۱۳۰۰، غرّهٔ محرم: انتشار روزنامهٔ شرف (این روزنامه در اوایل سلطنت مظفرالدین شاه دوباره به نام شرافت منتشر شد.)

۱۳۰۰، ۲ جمادی‌الاولی: مرگ سلطان مراد میرزا حسام‌السلطنه فاتح هرات

۱۳۰۱، ۱۵ جمادی‌الاولی: انتشار روزنامهٔ عروةالوثقی در پاریس به مدیریت سیدجمال‌الدین ا فغانی و شیخ محمد عبده

۱۳۰۳: درگذشت میرزا یوسف‌خان مستوفی‌الممالک

۱۳۰۴، ۲۲ ربیع‌الاول: ورود سیدجمال‌الدین افغانی به تهران

۱۳۰۵: درگذشت شاهزاده فرهاد میرزا

۱۳۰۶، ۲۴ صفر (۳۰ اکتبر ۱۸۸۸): صدور فرمان آزادی کشتیرانی در رود کارون

۱۳۰۶، ۲۷ جمادی‌الاولی (۳۰ ژانویه ۱۸۸۹): اعطای امتیاز تأسیس بانک شاهنشاهی به بارن جولیوس دو رویتر دریافت چهل هزار لیره وام از جرج رویتر برای مصارف سفر سوم شاه به اروپا

۱۳۰۶، ۱۲ شعبان: سفر سوم ناصرالدین‌شاه به اروپا به اتفاق میرزا علی‌اصغرخان امین‌السلطان

۱۳۰۶، ۲۲ ذیقعده: واگذاری امتیاز لاتاری به مسیوبوزیک کاردوئل، منشی سفارت ایران در لندن (صاحب امتیاز حقیقی خود ملکم بود و بعد آن را به دو کمپانی انگلیسی واگذار کرد اما این امتیاز به واسطهٔ صدور فتوای تحریم علما و علل دیگر در ۱۱ ربیع‌الثانی ۱۳۰۷ لغو شد.)

۱۳۰۶، ۲۱ ذیحجه: ملاقات ناصرالدین شاه در مونیخ با سیدجمال‌الدین افغانی و دعوت کردن شاه از او به ایران

۱۳۰۷، ۲۴ صفر: مراجعت ناصرالدین شاه از سفر سوم فرنگ و ورود به تهران

۱۳۰۷، ۷ ربیع‌الثانی: اعطای امتیاز ساختن راه تهران به سواحل خلیج فارس به یحیی‌خان مشیرالدوله برادر میرزا حسین‌خان سپهسالار (این امتیاز در ۱۴ جمادی‌الثانی همین سال به سرمایه‌داران انگلیسی و از آنها به بانک شاهی و از بانک شاهی به کمپانی لینچ منتقل شد و بعدها در ۲ ربیع‌الاول ۱۳۴۰ = ۱۱ آبان ۱۳۰۰ ش لغو شد.)

۱۳۰۷، ۷ ربیع‌الثانی: سفر دوم سیدجمال‌الدین افغانی به ایران

۱۳۰۷، ۲۹ جمادی‌الثانی (۲۰ فوریه ۱۸۹۰): انتشار روزنامهٔ قانون به مدیریت میرزا ملکم‌خان در لندن

۱۳۰۷، ۲۴ رجب: عزل ملکم و الغاء القاب و مناصب او

۱۳۰۷، شعبان: اعطای امتیاز کشتیرانی کارون علیا به حاجی آقا محمد معین‌التجار دهدشتی

۱۳۰۷، ۱۱ رمضان (۳ مه ۱۸۹۰): واگذاری امتیاز تأسیس بانک رهنی استقراضی به ژاک پولیاکف تبعهٔ روس (پس از انقلاب اکتبر به موجب فصل نهم عهدنامهٔ دوستی ایران وشوروی مورخ ۱۹۲۱ به دولت ایران واگذار شد.)

۱۳۰۸، جمادی‌الاولی: تبعید سیدجمال‌الدین افغانی بار دوم از ایران

۱۳۰۸، ۲۸ رجب: اعطای امتیاز انحصار دخانیات به ماژور تالبوت (این امتیاز به علت اعتراض علما و مردم در جمادی‌الاول ۱۳۰۹ لغو شد.)

۱۳۰۹، رجب (فوریه ۱۸۹۲): انتشار روزنامهٔ ضیاءالخافقین توسط سیدجمال‌الدین افغانی در لندن

۱۳۰۹، ۲۸ شوال (۱۵ مه ۱۸۹۲): دریافت وام از بانک شاهنشاهی به اعتبار درآمد گمرکات جنوب جهت ادای غرامت امتیاز دخانیات

۱۳۱۰: صدارت میرزا علی اصغرخان امین‌السلطان

۱۳۱۰: انتشار روزنامهٔ حکمت به مدیری میرزا مهدی‌خان زعیم‌الدولهٔ تبریزی در قاهره

۱۳۱۱، ۱۰ جمادی‌الثانی: انتشار روزنامهٔ حبل‌المتین به مدیری سیدجلال‌الدین کاشانی مؤیدالاسلام در کلکته

۱۳۱۳، ۱۸ شوال: درگذشت محمدحسن‌خان مقدم اعتمادالسلطنه

۱۳۱۳، ۱۸ ذیقعده: کشته شدن ناصرالدین شاه در زاویهٔ شاه عبدالعظیم به دست میرزا رضا کرمانی

۱۳۱۳، ۲۴ ذیحجه: جلوس مظفرالدین شاه

۱۳۱۳: درگذشت میرزا یوسف‌خان مستشارالدوله

۱۳۱۴، ۶ صفر: کشته شدن میرزا آقاخان کرمانی و شیخ احمد روحی و میرزا حسن‌خان خبیرالملک به دستور میرزا در تبریز

۱۳۱۴، ۳ ربیع‌الاول: اعدام میرزارضا کرمانی قاتل ناصرالدین‌شاه

۱۳۱۴، ۵ شوال: درگذشت سیدجمال‌الدین افغانی در استانبول

۱۳۱۳، ۲۴ ذیحجه: جلوس مظفرالدین شاه

۱۳۱۴، جمادی‌الثانی: عزل میرزا علی‌اصغرخان امین‌السلطان و رفتن او به قم

۱۳۱۵، محرم: صدارت میرزاعلی‌خان امین‌الدوله

۱۳۱۵: انتشار روزنامهٔ الحدید به مدیریت سیدحسن‌خان عدالت در تبریز

۱۳۱۶، ۲۲ ربیع‌الاول: صدارت میرزا علی‌اصغرخان امین‌السلطان

۱۳۱۶: انتشار روزنامهٔ ادب به مدیریت ادیب‌الممالک فراهانی در تبریز

۱۳۱۶، ۱۴ جمادی‌الاخره: انتشار روزنامهٔ ثریا به مدیریت میرزاعلی‌محمدخان کاشانی در قاهره

۱۳۱۶، ذیقعده: آغاز کار مستشاران بلژیکی در گمرکات ایران

۱۳۱۷، ۲۸ شعبان (غرّهٔ ژانویهٔ ۱۹۰۰ م): استقراض ایران از روس به مبلغ بیست و دو ملیون و نیم منات و به مدت ۷۵ سال با گروگذاشتن گمرکات شمالی ایران

۱۳۱۷، ۱۲ ذیحجه: سفر اول مظفرالدین شاه به اروپا برای دیدن نمایشگاه پاریس

۱۳۱۸، ۱۰ صفر: انتشار روزنامهٔ پرورش به مدیریت میرزاعلی محمدخان کاشانی در قاهره

۱۳۱۹، ۹ صفر (۵ مه ۱۹۰۱ م): اعطای امتیاز نفت جنوب به کمپانی دارسی

۱۳۱۹: استقراض دوم ایران از روس

۱۳۱۹، ۲۶ رجب (۹ نوامبر ۱۹۰۱ م): عقد قرارداد بازرگانی ایران و روس (این قرارداد در ۱۳۲۰ هـ.ق مبادله و در ۱۳۲۱ هـ.ق عمل شد.)

۱۳۱۹، ذیحجه (آوریل ۱۹۰۲ م): عقد قرارداد دریافت ده ملیون منات وام از روسیه

۱۳۲۰، ۳ محرم: سفر دوم مظفرالدین شاه به اروپا

۱۳۲۰، ۲۱ رجب: مراجعت مظفرالدین شاه از سفر اروپا

۱۳۲۱، ۶ محرم (۴ آوریل ۱۹۰۳): دریافت دویست هزار لیره وام از انگلیس

۱۳۲۱، ربیع‌الثانی: شورش طلبه‌ها در تبریز و درخواست رفتن مسیو پریم و بسته شدن میخانه‌ها، مهمانخانه‌ها، و مدرسه‌ها و فرار مدیر دبستان کمال

۱۳۲۱، جمادی‌الثانی: صدور فتوای ساختگی ارتداد میرزا علی‌اصغرخان امین‌السلطان

۱۳۲۱، دههٔ سوم جمادی‌الثانی: برکناری اتابک امین‌السلطان و انتصاب عبدالحمید میرزا

عین‌الدوله به صدارت

۱۳۲۲، ۲۶ صفر: درگذشت میرزا علی‌خان امین‌الدوله

۱۳۲۲، ۲۵ شوال: شکست روسیه از ژاپن در منچوری و سقوط پورت آرتور

۱۳۲۳، محرم: اجتماعات در مساجد و بدگویی از مسیونوز بلژیکی

۱۳۲۳، صفر: سفر سوم مظفرالدین شاه به قصد معالجه به فرنگ

۱۳۲۳: استقراض سوم ایران از روس

۱۳۲۳، ۱۴ شوال: چوب زدن علاءالملک حاکم تهران چند نفر از بازرگانان را؛ تظاهرات و شورش عمومی؛ بستن بازار در تبریز و تهران و شیراز

۱۳۲۳، ۱۶ شوال: بست‌نشینی علما و تجار و کسبه در شاه عبدالعظیم و درخواست کناره‌گیری عین‌الدوله و علاءالملک (هجرت صغری)

۱۳۲۳، ذیقعده: صدور دستخط شاه بر تأسیس عدالتخانه

۱۳۲۳، ۱۶ ذیقعده: بازگشت کوشندگان به اتفاق امیربهادر وزیر دربار از شاه عبدالعظیم به تهران

۱۳۲۴، ۱۲ صفر (۷ آوریل ۱۹۰۶): انتشار روزنامهٔ ملانصرالدین در قفقاز

۱۳۲۴، ۲۴ ربیع‌الثانی: تبعید حاجی میرزا حسن رشدیه و مجدالاسلام کرمانی و میرزا آقا اصفهانی از تهران

۱۳۲۴، ۱۸ جمادی‌الاولی: دستگیری حاجی شیخ محمد واعظ به علت نکوهش از کارهای عین‌الدوله؛ شورش مردم و تیر خوردن و کشته شدن سیدعبدالحمید

۱۳۲۴، ۲۰ جمادی‌الاولی: اجتماع و تظاهر مردم و تیراندازی سربازان و کشته شدن جمعی از مردم

۱۳۲۴، ۲۳ جمادی‌الاولی: کوچیدن علما به قم به عنوان اعتراض به اعمال دولت (هجرت کبری)

۱۳۲۴، ۲۶ جمادی‌الاولی: پناهیدن تجّار و کسبه و روحانیون به باغ سفارت انگلیس و تقاضای اعلام مشروطیت و تشکیل مجلس

۱۳۲۴، ۷ جمادی‌الثانی: کناره‌گیری عین‌الدوله از صدارت بر اثر شورش و هیجان عمومی

۱۳۲۴، ۱۴ جمادی‌الثانی: صدور فرمان مشروطه از طرف مظفرالدین شاه

۱۳۲۴، ۱۷ **جمادی‌الثانی**: صدور فرمان دوم مظفرالدین‌شاه در تتمیم فرمان اول؛ بیرون آمدن مردم از سفارت انگلیس و بازگشت علما از قم

۱۳۲۴، ۲۷ **جمادی‌الثانی**: تشکیل نخستین جلسه به ریاست عضدالملک برای تهیهٔ مقدمات گشایش مجلس و تنظیم نظامنامهٔ انتخابات

۱۳۲۴، ۱۹ **رجب**: توشیح نظامنامه به امضای شاه و اعلام قانون انتخابات

۱۳۲۴، ۱۸ **شعبان**: گشایش نخستین دورهٔ مجلس شورای ملی به ریاست صنیع‌الدوله در کاخ گلستان

۱۳۲۴، ۱ **رمضان**: انتشار نخستین شمارهٔ روزنامه انجمن در تبریز

۱۳۲۴، ۱۷ **رمضان**: تصمیم محمدعلی میرزا ولیعهد به بستن انجمن تبریز و شورش بی‌مانند مردم و تسلیم شدن محمدعلی میرزا

۱۳۲۴، ۸ **شوال**: انتشار نخستین شمارهٔ روزنامهٔ مجلس

۱۳۲۴، ۱۷ **شوال**: حرکت محمدعلی میرزا ولیعهد از تبریز (یکم ذیقعده به تهران رسید)

۱۳۲۴، ۷ **ذیقعده**: نصب لوحهٔ «عدل مظفر» بر سردر مجلس شورای ملی

۱۳۲۴، ۱۱ **ذیقعده**: انتشار نخستین شمارهٔ روزنامه ندای وطن

۱۳۲۴، ۱۴ **ذیقعده**: امضا و اعلام ۵۱ اصل قانون اساسی

۱۳۲۴، ۲۴ **ذیقعده**: درگذشت مظفرالدین شاه

۱۳۲۴، ۴ **ذیحجه**: تاجگذاری محمدعلی شاه بدون دعوت از نمایندگان مجلس

۱۳۲۴، ۶ **ذیحجه**: حضور وزیران برای نخستین بار در مجلس (روز ۱۹ ذیحجه وزرا رسماً به مجلس معرفی شدند)

۱۳۲۴، ۲۱-۲۷ **ذیحجه**: شورش مردم و بستن بازار در تبریز؛ اجتماع در انجمن و مخابرهٔ تلگرافات حضوری و تقاضای اجرای حقیقی مشروطه و قانون و عزل نوز و پریم

۱۳۲۴، ۲۳ **ذیحجه**: ورود نمایندگان تبریز به تهران و استقبال عظیم مردم از آنان

۱۳۲۴، ۲۷ **ذیحجه**: گردن نهادن شاه به درخواست‌های تبریزیان و عزل نوز و پریم

۱۳۲۵، ۶ **محرم**: انتشار روزنامهٔ آذربایجان در تبریز

۱۳۲۵، ۲ **صفر**: کناره‌گیری مشیرالدوله از صدارت

۱۳۲۵، ۶ **صفر**: معرفی نخستین کابینهٔ قانونی به مجلس شورای ملی (در این کابینه وزیر

افخم رئیس‌الوزرا و وزیر داخله بود)

۱۳۲۵، ۶ ربیع‌الاول: ورود میرزا علی‌اصغرخان امین‌السلطان (اتابک اعظم) از اروپا به ایران

۱۳۲۵، ۱۵ ربیع‌الاول: انتشار روزنامهٔ حبل‌المتین در تهران

۱۳۲۵، ۱۴ ربیع‌الاول ۱۴ ربیع‌الثانی: شورش و ازدحام در تبریز و بعد در تهران و درخواست تصویب و اجرای متمم قانون اساسی

۱۳۲۵، ۲۰ ربیع‌الاول: نصب میرزا علی‌اصغرخان اتابک به صدارت و معرفی کابینهٔ او (کابینهٔ دوم مشروطیت)

۱۳۲۵، ربیع‌الثانی: آغاز فتنهٔ رحیم‌خان چلبیانلو و پسرش به دستور شاه برای ایجاد تشویش و اضطراب در آذربایجان

۱۳۲۵، ۱۴ ربیع‌الثانی: پذیرفتن محمدعلی شاه در خواست‌های مردم را و حصول آرامش نسبی

۱۳۲۵، ۱۷ ربیع‌الثانی: انتشار روزنامهٔ صوراسرافیل

۱۳۲۵، ۲۶ ربیع‌الثانی: طغیان سالارالدوله برادر کهتر شاه در همدان و جنگ او با اردوی دولتی و شکست خوردن وی در نهاوند و پناهنده شدن به کنسولگری انگلیس در کرمانشاه

۱۳۲۵، ۱۴ جمادی‌الثانی: برگزاری جشن نخستین سال انقلاب مشروطه

۱۳۲۵، ۲۱ رجب (۳۱ اوت ۱۹۰۷): کشته شدن اتابک به دست عباس آقا جوان تبریزی؛ امضای پیمان سازش روس و انگلیس در بارهٔ تقسیم ایران به مناطق نفوذی

۱۳۲۵، ۲ شعبان: انتشار روزنامهٔ فکاهی نسیم شمال در رشت

۱۳۲۵، ۷ شعبان: معرفی کابینهٔ مشیرالسلطنه

۱۳۲۵، ۲۴ شعبان: اعتراض مجلس به پیمان روس و انگلیس

۱۳۲۵، ۲۹ شعبان: تصویب و امضای قانون متمم قانون اساسی

۱۳۲۵، ۱۸ رمضان: عزل مشیرالسلطنه و معرفی کابینهٔ ناصرالملک

۱۳۲۵، ۲ شوال: آمدن محمدعلی شاه به مجلس و یاد سوگند وفاداری به مجلس و مشروطه

۱۳۲۵، شوال: برپا شدن انجمن اسلامیه در تبریز به رهبری میرهاشم به طرفداری از دین و مخالفت با مشروطه

۱۳۲۵، ۳۰ شوال: انتخاب نمایندگان انجمن ایالتی تبریز

۱۳۲۵، ۸ ذیقعده: کناره‌گیری کابینهٔ ناصرالملک

۱۳۲۵، ۹ ذیقعده: هجوم اوباش به مسجد سپهسالار و مجلس شورای ملی (فتنهٔ توپخانه یا کودتای عقیم شاه)

۱۳۲۵، ۱۱ ذیقعده: تشکیل کابینهٔ نظام‌السلطنهٔ مافی

۱۳۲۵، ۱۶ ذیقعده: سرفرود آوردن شاه بار دیگر به مشروطیت و ذکر سوگند وفاداری، معرفی هیأت وزیران به مجلس

۱۳۲۵، ۱۲ ذیحجه: نخستین برخورد مسلحانه دسته‌های ارتجاعی و مجاهدان تبریز

۱۳۲۶، ۵ محرم: تصویب قانون ضد دموکراسی مطبوعات در مجلس

۱۳۲۶، ۲۵ محرم: انداختن نارنجک به کالسکهٔ شاه در خیابان باغ وحش

۱۳۲۶، ۸ ربیع‌الثانی: ورود مهدیقلی‌خان هدایت فرمانفرمای آذربایجان به تبریز

۱۳۲۶، ۲۸ ربیع‌الثانی: حرکت اردوی رحیم‌خان به دستور انجمن جهت سرکوبی اشرار

۱۳۲۶، ربیع‌الثانی: کناره‌گیری کابینهٔ نظام‌السلطنه مافی و رسیدن مشیرالسلطنه به نخست‌وزیری

۱۳۲۶، ۳ جمادی‌الاولی: رفتن شاه به همراهی قزاقان تحت فرماندهی لیاخف به باغشاه و پیوستن امیربهادر به او

۱۳۲۶، ۵ جمادی‌الاولی: بازداشت جمعی از رجال که به باغشاه فراخوانده شده بودند.

۱۳۲۶، ۸ جمادی‌الاولی: انتشار بیانیهٔ شاه به عنوان «راه نجات و امیدواری ملت» که در واقع اولتیماتوم او به ملت بود

۱۳۲۶، ۹ جمادی‌الاولی: شورش تبریز و فرستادن تلگراف‌های بیزاری از شاه و درخواست کناره‌گیری او

۱۳۲۶، ۱۱ جمادی‌الاولی: اعلام حکومت نظامی در تهران و تهدید اجتماع‌کنندگان در مسجد سپهسالار به بمباران

۱۳۲۶، ۱۲ جمادی‌الثانی: درخواست شاه بر اینکه هشت تن از پیشوایان مردم تبعید و

نیروی مجاهدات خلع سلاح شوند

۱۳۲۶، ۱۵ جمادی‌الاولی: ارسال لایحهٔ مجلس به وسیلهٔ شش تن از نمایندگان به شاه

۱۳۲۶، ۲۳ جمادی‌الاولی: کودتای شاه و بمباران مجلس به دست قزاقان لیاخف؛ بازداشت گروهی از رهبران مشروطه در باغشاه و کشته شدن حاجی میرزا ابراهیم‌آقا نمایندهٔ تبریز

۱۳۲۶، ۲۴ جمادی‌الاولی: اعلام فرمانداری نظامی؛ بستن مجلس و برچیدن انجمنها، کشته شدن میرزا جهانگیرخان صوراسرافیل و ملک‌المتکلمین در باغشاه، پناهنده شدن جمعی از نمایندگان و آزادیخواهان به سفارت انگلیس

۱۳۲۶، ۲۸ جمادی‌الاولی: آغاز جنبش مسلحانه در تبریز به سرکردگی ستّارخان و باقرخان برای آغاز مشروطیت و اخراج بیگانگان

۱۳۲۶، ۱۲ جمادی‌الاخری: کناره‌گیری و حرکت مخبرالسلطنه هدایت، والی آذربایجان، به اروپا

۱۳۲۶، اواخر جمادی‌الاخری: تشکیل انجمن ایالتی تبریز

۱۳۲۶، ۲۰ رجب: درآمدن عین‌الدوله و سپهدار تنکابنی به باسمنج در دو فرسخی تبریز (روز بعد عین‌الدوله به تبریز آمد و در باغ صاحبدیوان مستقر شد.) انتشار روزنامهٔ نالهٔ ملت برای شرح و اعلام ستمکاریهای شاه و دولتیان

۱۳۲۶، ۲۶ رجب: هیجان مردم تبریز و اجتماع آنان در مسجد صمصام‌خان

۱۳۲۶، ۳ شعبان: مأیوس شدن آزادیخواهان تبریز از عین‌الدوله و گماردن اجلال‌الملک به نیابت ایالت از طرف انجمن

۱۳۲۶، ۱۲-۱۴ شعبان: آمدن سپاه ماکو به یاری اردوی دولتی و جنگ‌های سخت آزادیخواهان تبریز با آنان

۱۳۲۶، ۲۴ شعبان: اتمام حجت عین‌الدوله به آزادیخواهان تبریز

۱۳۲۶، رمضان: آغاز جنبش‌های ملی در مشهد، استرآباد، اصفهان، گیلان، همدان، لرستان، کرمان و بوشهر بر اثر رسیدن خبر دلیری‌های تبریزیان و تأسیس انجمن‌های ایالتی و ولایتی در آن نقاط

۱۳۲۶، ۱۳ رمضان: آخرین شکست سپاه ماکو و برخاستن آنها از سر تبریز

۱۳۲۶، ۱۶ رمضان: حرکت چهارصد تن قزاق ایرانی به فرماندهی کاپیتان اوشاکف روسی از تهران برای کمک در جنگ و محاصرهٔ تبریز

۱۳۲۶، ۱۷ رمضان: پیروزی ملیون تبریز، بهم خوردن انجمن اسلامیه، شکست و عقب‌نشینی اردوی عین‌الدوله به باسمنج

۱۳۲۶، ۲۲ رمضان: تهدید روسیهٔ تزاری به مداخله در امور تبریز

۱۳۲۶، ۱۸ شوال: رسیدن نشان افتخار از استانبول برای ستّارخان، سردار ملی

۱۳۲۶، ۱۹ شوال: گشاده شدن سلماس به دست آزادیخواهان و برپا شدن انجمن در آن شهر

۱۳۲۶، ۲۷ شوال: گشاده‌شدن مرند به دست آزادیخواهان و باز شدن راه جلفا

۱۳۲۶، ۱۳ ذیقعده: گشاده‌شدن خوی به دست آزادیخواهان

۱۳۲۶، ۱۴ ذیقعده: پیوستن سپهدار به گروه مشروطه‌خواهان پس از مراجعت از تبریز و برپا کردن انجمن در تنکابن

۱۳۲۶، ۴ ذیحجه: شورش مردم اصفهان به هواخواهی مشروطه

۱۳۲۶، ۱۲ ذیحجه: تصرف اصفهان به دست صمصام‌السلطنه بختیاری و اخراج نمایندهٔ شاه و اعلام دلبستگی به نهضت مشروطه

۱۳۲۶، ۱۴ ذیحجه: آمدن حاجی صمدخان شجاع‌الدوله به یاری اردوی دولتی و جنگ‌های او با تبریزیان ـ ورود تقی‌زاده به تبریز

۱۳۲۶، ذیحجه: کوشش آزادیخواهان گیلان و تشکیل کمیتهٔ «ستّار» در رشت (در این کوشش‌ها افراد حزب سوسیال دموکرات قفقاز با آزادیخواهان ایران همدستی داشتند)

۱۳۲۷، غرّه محرم: انتشار شمارهٔ اول روزنامهٔ مساوات در تبریز (این روزنامه قبل از بمباران مجلس در تهران منتشر شد)

۱۳۲۷، ۱۰ محرم: تصرف رشت به دست ملیون و کشته شدن فرماندار آنجاو اعلان مشروطیت

۱۳۲۷، ۱۷ محرم: رسیدن سپهدار از تنکابن به رشت، سپردن کارها به دست او و تأسیس انجمن در رشت

۱۳۲۷، ۱۹ محرم: بسته شدن راه جلفا، آخرین جادهٔ باز تبریز، از طرف سلطنت‌طلبان و تکمیل محاصرهٔ تبریز

۱۳۲۷، ۱۲ صفر: شکست و گریز صمدخان شجاع‌الدوله

۱۳۲۷، ۲۶ صفر: تلگراف ثقةالاسلام به شاه و اظهار نگرانی از دخالت بیگانگان

۱۳۲۷، ۲۸ ربیع‌الاول: تصمیم به اعزام سپاه روس به خاک ایران با تصویب سر ادواردگری به بهانهٔ باز کردن راه و تهیهٔ خواربار برای اهالی تبریز

۱۳۲۷، ۲۹ ربیع‌الاول: آخرین کوشش محصورین تبریز برای شکستن خط محاصره؛ کشته‌شدن مستر باسکرویل معلم جوان آمریکایی

۱۳۲۷، ۱ ربیع‌الثانی: تسلیم یادداشت مشترک انگلیس و روس به شاه در بارهٔ استقرار مشروطیت

۱۳۲۷، ۳ ربیع‌الثانی: گذشتن سپاهیان روس از جلفا به فرماندهی ژنرال سنارسکی

۱۳۲۷، ۴ ربیع‌الثانی: تلگراف ملیون تبریز به شاه مبنی بر چشم‌پوشی از تمام خواسته‌های ملت که بیگانگان پادرمیان نگذارند

۱۳۲۷، ۶ ربیع‌الثانی: سرفرود آوردن محمدعلی شاه به خواسته‌های ملت و صدور فرمان استقرار مشروطیت

۱۳۲۷، ۸ ربیع‌الثانی: ورود نیروی روس به تبریز

۱۳۲۷، ۱۴ ربیع‌الثانی: اشغال قزوین به دست مشروطه‌خواهان گیلان؛ تمرکز شورشیان و کمیتهٔ ستّار در قزوین

۱۳۲۷، ۲۱ ربیع‌الثانی: برکناری کابینهٔ مشیرالسلطنه و معرفی کابینهٔ ناصرالملک به کفالت سعدالدوله (ناصرالملک در اروپا بود.)

۱۳۲۷، ۲۲ ربیع‌الثانی: اخطار کنسول روس به اینکه مجاهدان تبریز اسلحه را به زمین بگذارند.

۱۳۲۷، ۲۳ ربیع‌الثانی: ایمنی و بیرون آمدن پناهندگان سفارت عثمانی و شاه عبدالعظیم؛ دستور انجمن ایالتی تبریز به مجاهدان که برای احتراز از بهانه‌گیری روس‌ها اسلحه را تحویل بدهند.

۱۳۲۷، ۲۷ ربیع‌الثانی: دستخط محمدعلی شاه بر اینکه ۱۵۸ اصل قانون اساسی برقرار

و مجری است

۱۳۲۷، اوایل جمادی‌الاولی: پناهنده شدن ستّارخان و سران دیگر مشروطه به عنوان اعتراض به رفتار روسهای تزاری به کنسولگری عثمانی در تبریز

۱۳۲۷، ۲۸ جمادی‌الاولی: حرکت اردوی بختیاری به ریاست سردار اسعد از اصفهان به عزم تسخیر تهران

۱۳۲۷، ۶ جمادی‌الثانی: کناره‌گیری وزیران و تنها گذاشتن محمدعلی میرزا

۱۳۲۷، ۸ جمادی‌الثانی: کوشش مجدد وزیر مختار انگلیس و شارژ دافر روس برای جلوگیری از پیشروی بختیاری‌ها

۱۳۲۷، ۱۹ جمادی‌الثانی: پیاده شدن دو سه هزار سرباز روسی در بندر انزلی

۱۳۲۷، ۲۴ جمادی‌الثانی: رسیدن مجاهدان گیلان و بختیاری به تهران و جنگ آنان با قوای شاه و فتح تهران

۱۳۲۷، ۲۷ جمادی‌الثانی: پناهنده شدن محمدعلی شاه به سفارت روس وکناره‌گیری او از تاج و تخت؛ تسلیم کلنل لیاخف و پناهنده شدن او به بهارستان و بیرون رفتن از ایران (پایان استبداد صغیر)؛ تعیین وزیران از طرف کمیسیون عالی؛ گماردن یپرم به ریاست نظمیهٔ تهران

۱۳۲۷، ۲۹ جمادی‌الثانی ـ ۲ رجب: اعلام سلطنت سلطان احمدشاه و شناسایی رسمی پادشاهی او از طرف روسیه و انگلستان

۱۳۲۷، ۱۲ رجب: اعدام شیخ فضل‌الله نوری و آجودان‌باشی مأمور بمباران مجلس

۱۳۲۷، ۱۷ رجب: تعیین پانزده هزار لیره مستمری برای شاه مخلوع

۱۳۲۷، ۷ شعبان: انتشار روزنامهٔ ایران نو، ارگان حزب دموکرات

۱۳۲۷، ۲۴ شعبان: بیرون رفتن شاه مخلوع از تهران به قصد ادسا، نخست‌وزیری سپهسالار

۱۳۲۷، ۱۴ رمضان: انتشار روزنامهٔ شرق

۱۳۲۷، ۲ ذیقعده: گشایش دومین دورهٔ مجلس شورای ملی به ریاست مستشارالدوله

۱۳۲۷، اواخر سال: تأسیس حزب دموکرات ایران

۱۳۲۸، ۸ ربیع‌الاول: حرکت ستّارخان و باقرخان به تهران در نتیجهٔ فشار روس‌ها

۱۳۲۸، ۱۰ ربیع‌الاول (نوروز سال ۱۲۸۸): برگزار شدن مراسم جشن نوروز و اعلام روز عزا به علت اقامت قوای بیگانه در کشور

۱۳۲۸، ۵ ربیع‌الثانی: ورود ستّارخان و باقرخان سرداران ملی با تجلیل و شکوه بی‌نظیر به تهران

۱۳۲۸، ۱۰ ربیع‌الثانی: انتشار مجلهٔ بهار به مدیریت اعتصام‌الملک

۱۳۲۸، ۱۹ جمادی‌الاول: تصمیم دولت به دریافت وام داخلی، تقدیم زنان ایران جواهرات و زینت‌آلات خود را به دولت برای تهیهٔ پول

۱۳۲۸، اواسط جمادی‌الثانی: عملیات تجاوزکارانهٔ روس‌ها در تبریز و جلوگیری آنها از اجرای وظایف شهربانی، و تاراج خانهٔ ثقةالاسلام

۱۳۲۸، ۲۴ جمادی‌الثانی: مشاجرات تقی‌زاده و دموکراتها با روحانیان و موافقت مجلس با مرخصی تقی‌زاده

۱۳۲۸، ۹ رجب: کشته شدن سیدعبدالله بهبهانی به دست کسان حیدر عمواوغلی

۱۳۲۸، ۱۹ رجب: تشکیل کابینهٔ مستوفی‌الممالک

۱۳۲۸، ۲۳ رجب: حرکت تقی‌زاده به اروپا، تصویب قانون خلع سلاح افراد غیرنظامی

۱۳۲۸، ۲۸ رجب: صدور دستور خلع سلاح فدائیان و مجاهدان

۱۳۲۸، ۲۹ رجب: بیانیهٔ مشترک سپهدار، سردار اسعد، صمصام‌السلطنه، ستّارخان و باقرخان بر چشم‌پوشی از اغراض و تسلیم اسلحه در مقابل دریافت بها

۱۳۲۸، ۳۰ رجب: حمله به پارک اتابک، محل اقامت سرداران ملی، زد و خورد فدائیان و واحدهای دولتی و تیر خوردن ستّارخان

۱۳۲۸، ۴ شعبان: خلع سلاح ضرغام‌السلطنهٔ بختیاری و اتباع او در شاه‌عبدالعظیم

۱۳۲۸، ۱۲ شعبان: برقراری مستمری برای ستّارخان و باقرخان

۱۳۲۸، ۱۹ شعبان: مطالبهٔ امتیازاتی از ایران به بهای فراخواندن نیروی روس از ایران

۱۳۲۸، ۱۸ رمضان: انتخاب میرزا ابوالقاسم‌خان ناصرالملک با چهل رأی به نیابت سلطنت ایران

۱۳۲۸، ۵ شوال: اغتشاشات در جنوب ایران، هجوم عشایر کهکیلویه به یزد خواست

۱۳۲۸، ۱۲ شوال: تسلیم یادداشت دولت انگلستان در بارهٔ اغتشاشات جنوب و تهدید به

اینکه در صورت ادامهٔ ناامنی، انگلیس خود به تشکیل دستهٔ امنیه از ایرانیان تحت فرماندهی افسران انگلیس اقدام خواهد کرد که غرض از آن پدید آوردن نیرویی در مقابل بریگاد قزاق بود

۱۳۲۸، ۱۳ شوال: انتشار اتمام حجت انگلیس در تهران

۱۳۲۸، ۱۸ شوال: تسلیم پاسخ ایران به یادداشت انگلیس مبنی بر اینکه باعث اغتشاش خود دولتهای بیگانه هستند

۱۳۲۸، ۲۱ شوال: حاضر شدن دولت ایران به دادن امتیازات درخواستی روسیه به شرط بیرون رفتن فوری سپاهیان روس از کشور

۱۳۲۸، ۱۴ ذیقعده: پاسخ انگلستان به یادداشت ۱۸ شوال دولت ایران، رسیدن پانصد سرباز دیگر روسی به جلفا به قصد عزیمت به سلماس، اعتراض مردم تهران به حضور نیروهای بیگانه در کشور

۱۳۲۸، ۱۹ ذیقعده: پیام مجتهدین نجف بر ضد اتمام حجت انگلستان؛ اعتراض ایرانیان مقیم کلکته به یادداشت انگلیس

۱۳۲۸، ۲۳ ذیقعده: تصویب حقوق سردار و سالار ملی در مجلس

۱۳۲۸، ۲۵ ذیقعده: پاسخ ایران به یادداشت ۱۴ ذیقعدهٔ انگلستان

۱۳۲۹، ۶ صفر: کشته شدن صنیع‌الدوله وزیر مالیهٔ ایران به دست ایوان گرجی، افزایش احساسات ضد روسی

۱۳۲۹، ۶ ربیع‌الاول: تشکیل کابینهٔ سپهدار

۱۳۲۹، ربیع‌الثانی: درگذشت میرزا عبدالرحیم طالبوف در تیموو‌خان شوره

۱۳۲۹، ۱۲ جمادی‌الاول: ورود مستشاران مالی آمریکا به ریاست مسترمورگان شوستر

۱۳۲۹، ۱۵ جمادی‌الثانی: تصویب اختیارات شوستر، مستشار مالی ایران

۱۳۲۹، ۲۰ رجب: پیاده شدن محمدعلی میرزا با برادرش ملک منصور میرزا شعاع‌السلطنه و همراهان در گمش تپه

۱۳۲۹، ۲۸ رجب: کناره‌گیری سپهدار و تشکیل کابینهٔ نجفقلی‌خان صمصام‌السلطنه

۱۳۲۹، ۱ شعبان: غارت شاهرود به دست ترکمن‌های همدست شاه مخلوع

۱۳۲۹، ۱۵ شوال: تصمیم دولت به ضبط دارایی شجاع‌السلطنه و جلوگیری روس‌ها از

اقدامات شوستر به بهانهٔ اینکه دارایی او نزد بانک روس گرو است

۱۳۲۹، ۴ ذیقعده: پیاده شدن نخستین دستهٔ سپاهیان هندی در بندر بوشهر؛ ورود سربازان روس به انزلی

۱۳۲۹، ۶ ذیقعده: مراجعت شاه سابق از عشق‌آباد به گمش‌تپه؛ اعزام سردار محیی به جنگ او و فرار وی از گمش تپه

۱۳۲۹، ۲۱ ذیقعده: ورود سواران از سپاهیان هندی به شیراز؛ سه ماه تمدید مدت مجلس دوم

۱۳۲۹، ۲۴ ذیقعده: اولتیماتوم روسیه در بارهٔ برکنار ساختن شوستر؛ اجتماعات و تظاهرات مردم در تهران و شهرستان‌ها

۱۳۲۹، ۲۷ ذیقعده: شکست خوردن سالارالدوله در بروجرد؛ قطع روابط روسیه و ایران، حرکت سپاهیان روس از قفقاز به سوی ایران

۱۳۲۹، ۲۸ ذیقعده: اعلام وزیر مختار انگلیس بر اینکه اگر دولت ایران به اولتیماتوم گردن نهد، قوای روس پیشرفت نخواهد کرد

۱۳۲۹، ۲ ذیحجه: رفتن وزیر امور خارجه به سفارت روس برای عذرخواهی

۱۳۲۹، ۷ ذیحجه: دومین اولتیماتوم روس به ایران مبنی بر تقاضای برکناری شوستر و خودداری از استخدام مأمورین خارجی پیش از مشورت با دو دولت و تقبل مخارج لشکرکشی روس به رشت

۱۳۲۹، ۹ ذیحجه: رد کردن مجلس به اتفاق آراء اولتیماتوم روس را، شورش و هیجان مردم و بستن بازارها در تهران و شهرستان‌ها، پیشروی سپاهیان روس از رشت به قزوین، کشف توطئه سوء قصد به جان شوستر، کشته شدن علاءالدوله به دستور یپرم‌خان، تیراندازی مجاهدان به مشیرالسلطنه صدراعظم در باغشاه، استعفای وثوق‌الدوله از وزارت امور خارجه

۱۳۲۹، ۱۱ ذیحجه: پیش آمدن سپاهیان روس به سوی تهران، تظاهر و هیجان فوق‌العادهٔ مردم

۱۳۲۹، ۱۲-۱۴ ذیحجه: اجتماع و اعتراض مردم به رفتار روسیهٔ تزاری و ابراز تنفر از انگلستان

۱۳۲۹، **۲۴ ذیحجه**: اخطار سفارت روس که اگر تا شش روز تمام تقاضاهای آنها پذیرفته نشود سپاه روس از قزوین به تهران حرکت خواهد کرد
۱۳۲۹، **۲۸ ذیحجه**: طرح مسألهٔ اولتیماتوم در مجلس و مخالفت نمایندگان
۱۳۲۹، **۲۹ ذیحجه**: جنگ روسها با مجاهدان و کشتار آنها در تبریز و رشت و انزلی؛ انتخاب کمیتهٔ پنج نفری از مجلس برای مذاکره و حل مسألهٔ اولتیماتوم، پذیرفتن دولت اولتیماتوم روس را، پایان دورهٔ دوم قانونگذاری
۱۳۲۹، **۲۹ ذیحجه**: جنگهای سخت روس‌ها و مجاهدان در تبریز، بمباران شهر به دست روس‌ها و اشغال شهربانی و عالی‌قاپو و ارگ و ادارات دولتی
۱۳۳۰، **۲ محرم**: بستن در مجلس به دستور ناصرالملک و بیرون کردن نمایندگان از بهارستان، منع اجتماعات و توقیف جراید، انحلال انجمن ایالتی تبریز
۱۳۳۰، **۳ محرم**: ابلاغ برکناری شوستر، اجتماع و سخنرانی دموکرات‌ها در بازار تهران
۱۳۳۰، **۵ محرم**: کشت وکشتار روس‌ها در تبریز، کوچیدن و بیرون رفتن مجاهدان از تبریز
۱۳۳۰، **۱۰ محرم**: دار زدن ثقة‌الاسلام با هفت تن دیگر به دست روس‌ها
۱۳۳۰، **۱۱ محرم**: ورود صمدخان شجاع‌الدوله به تبریز
۱۳۳۰، **۱۱ محرم ـ ۸ رمضان**: کشتارهای دسته جمعی روس‌ها و شجاع‌الدوله در تبریز
۱۳۳۰، **۲۰ محرم**: بیرون رفتن شوستر از ایران
۱۳۳۰، **صفر**: موافقت دولت ایران با قرارداد ۱۹۰۷ روس و انگلیس در بارهٔ تقسیم کشور به مناطق نفوذی؛ آغاز نهضت ملی جنگل بر ضد روسیه با ریاست میرزا کوچک‌خان
۱۳۳۰، **۱۹ صفر**: گذشتن محمدعلی میرزا بار دیگر به خاک روسیه
۱۳۳۰، **۲۹ صفر**: پیشنهاد وام روس و انگلیس به ایران به شرط اینکه ایران سیاست خود را با قرارداد ۱۹۰۷ تطبیق بدهد
۱۳۳۰، **۲۹ ربیع‌الاول**: موافقت دولت ایران با دریافت وام از روس و انگلیس
۱۳۳۱، **اوایل صفر**: سقوط کابینهٔ حاجی نجفقلی‌خان صمصام‌السلطنه و تشکیل کابینهٔ علاء‌السلطنه

۱۳۳۱، ۹ ربیع‌الاول: واگذاری امتیاز راه‌آهن جلفا ـ تبریز به روس‌ها در غیاب مجلس

۱۳۳۱، اوایل رمضان: نشر آگهی انتخابات به امضای عین‌الدوله

۱۳۳۲، ۲ صفر: توزیع تعرفهٔ انتخابات در تهران (انتخابات شهرستان‌ها انجام نگرفت و تا چندی پس از آغاز جنگ جهانی اول، مجلس باز نشد.)

۱۳۳۲، ۲۷ شعبان: تاجگذاری سلطان احمدشاه

۱۳۳۲، ۸ رمضان (اوت ۱۹۱۴): آغاز جنگ جهانی اول

۱۳۳۲، ذیحجه (۲ نوامبر ۱۹۱۴): اعلام بی‌طرفی ایران در جنگ جهانی اول

۱۳۳۳، محرم: هجوم ارتش ترک به آذربایجان ایران و اشغال خوی، ارومیه، تبریز و شهرهای دیگر به وسیله ارتش

۱۳۳۳ (پایان ۱۹۱۴): ورود دوباره ارتش انگلیس به جنوب ایران

۱۳۳۳ تا ۱۳۳۷ (۱۸-۱۹۱۴): قیامهای ضدانگلیسی عشایر در مناطق جنوبی ایران

۱۳۳۳، ربیع‌الاول (ژانویه ۱۹۱۵): اشغال تبریز به وسیله ارتش‌های ترک و آلمان

۱۳۳۳، ربیع‌الاول: تعرض ارتش روس علیه ترک‌ها و اشغال تبریز به وسیله روس‌ها در ۳۰ ژانویه

۱۳۳۳، جمادی‌الاول (مارس ۱۹۱۵): موافقت سرّی انگلیس و روس بر سر تقسیم منطقهٔ بی‌طرف ایران

۱۳۳۳ (۱۵-۱۹۱۴): فعالیت جدی شبکه جاسوسی آلمانی‌ها در بوشهر، شیراز، کرمانشاه، اصفهان، یزد، کرمان

۱۳۳۳، محرم (جمادی‌الاخر ۱۳۳۴): قیام‌های ضدانگلیسی در شیراز

۱۳۳۴، زمستان: تشکیل دولت «ملی» در قم

۳۴-۱۳۳۳ (۱۶-۱۹۱۵): عملیات جنگی در منطقه همدان، کرمانشاه، خانقین بین متخاصمین جنگ جهانی اول

۱۳۳۴، زمستان (پایان ۱۹۱۵ ـ آغاز ۱۹۱۶): اشغال همدان، کرمانشاه، قم، اصفهان به وسیله ارتش روس

۱۳۳۴، جمادی‌الاول (مارس ۱۹۱۶): ورود هیأت نظامی انگلیس زیر نظر ژنرال سایکس،

تشکیل یکان تفنگداران جنوب و اشغال جنوب ایران به وسیله ارتش انگلیس

۱۳۳۴ (۱۹۱۶): تشکیل سازمان سوسیال دموکرات «عدالت»

۱۳۳۵ و ۱۳۳۶: فعالیت جدی یکان‌های دفاعی جنگلی در گیلان و مازندران

۱۳۳۵، رجب: تشکیل کمیته مجازات تهران

۱۳۳۵، تابستان: تشکیل حزب دموکرات آذربایجان

۱۳۳۶، صفر (نوامبر ۱۹۱۷): اعلام نخستین فرمان و خطابیه از سوی دولت شوروی درباره سیاست خارجی و روابط با ایران

۱۳۳۴، ربیع‌الاول: به رسمیت شناختن دولت شوروی از سوی ایران

۱۳۳۶، ربیع‌الاخر (۲۹ ژانویه ۱۹۱۸): اعلام تصمیم دولت شوروی در باره الغای قرارداد ۱۹۰۷ انگلیس ـ روس و قراردادهای نابرابر دیگر که بر ضد استقلال ایران بود

۱۳۳۶: تشکیل شورای محلی در رشت و انزلی، گسترش جنبش ملی در ایران علیه ادامهٔ حضور خارجیان

۱۳۳۶، زمستان (ژانویه ـ مارس ۱۹۱۸): تخلیه خاک ایران از ارتش روس طبق تصمیم دولت شوروی

۱۳۳۶، رمضان (ژوئن ۱۹۱۸): اشغال ایران به وسیله انگلیس، تصرف مناطق شمالی و شمال شرقی ایران به وسیله ارتش انگلیس

۱۳۳۶، شوال: ورود نخستین دیپلمات شوروی، ای.ا.کولومیتزو به ایران

۱۳۳۶، ذیقعده (ژوئیه ۱۹۱۸): تصمیم دولت صمصام‌السلطنه مبنی بر تجدیدنظر به لغو کلیه قراردادها و امتیازهای نابرابر و زیان‌بخش با دولت‌های خارجی

۱۳۳۶، دیقعده: انعقاد قرارداد بین کوچک‌خان و ژنرال انگلیسی دنسترویل

۱۳۳۷، صفر (نوامبر ۱۹۱۸): تارومار کردن هیأت شوروی در ایران به وسیله گاردهای سفید

۱۳۳۸ (۱۹۱۹): یادداشت دولت وثوق‌الدوله، خطاب به کنفرانس صلح پاریس در بارهٔ ادعای ارضی نسبت به خاک شوروی

۱۳۳۷، ذیقعده (۹ اوت ۱۹۱۹): امضای قرارداد ایران و انگلیس

۱۳۳۸، ۱۳۳۸ (۱۹۲۰): قیام دموکراتهای آذربایجان در تبریز با رهبری شیخ محمد خیابانی

۱۳۳۸، رمضان: برقراری روابط سیاسی میان روسیه شوروی و ایران

۱۳۳۸، تابستان (ژوئن ۱۹۲۰): اعلام جمهوری گیلان

۱۳۳۸: تشکیل حزب کمونیست ایران

۱۳۳۸، شوال: از هم پاشیدن جبهه واحد ملی در گیلان

۳۹-۱۳۳۸: قیام بینوایان کُرد زیر رهبری خداوردی (خدائو) در خراسان

۱۳۳۹، جمادی‌الاول (۴ ژانویه ۱۹۲۱): مذاکره به منظور تشکیل جبهه واحد ملی در گیلان

۱۳۴۰، رجب (۲۱ فوریه ۱۹۲۱): کودتای سیدضیاءالدین و رضاخان در تهران

۱۳۴۰: امضای قرارداد ایران ـ شوروی در مسکو

۱۳۴۰، شوال: استعفای سیدضیاء و فرار او به بغداد، تشکیل جبهه واحد ملی در گیلان

۱۳۴۰، تابستان: قیام خراسان با رهبری کلنل محمدتقی‌خان

۱۳۴۰، محرم (سپتامبر ۱۹۲۱): از هم‌پاشیدن جبهه ملی در گیلان، پراکنده شدن افراد کوچک‌خان و رهبری حزب کمونیست ایران (۲۹ سپتامبر)؛ سرکوبی جنبش آزادی ملی در گیلان

۱۳۴۰، زمستان: قیام تبریز با رهبری لاهوتی

۱۳۴۰، بهار و تابستان: قیام در گیلان

۱۳۴۰ (۲۵-۱۹۲۲): مطیع کردن خان‌های شمال ایران، کردستان و خوزستان به وسیله دولت ایران

۱۳۴۱ تا ۱۳۴۵: نخستین هیأت مالی امریکائی زیر نظر میلسپو

۱۳۴۱، رمضان: اعتصاب کارگران در تأسیسات شرکت نفت ایران و انگلیس

۱۳۴۲ و ۱۳۴۳: مبارزه برای ایجاد رژیم جمهوری در ایران

۱۳۴۲، شعبان: انتشار اعلامیه رضاخان مبنی بر انصراف از جنبش جمهوری‌خواهی

۴۳-۱۳۴۲: قیام ضد دولتی عشایر خوزستان با رهبری شیخ خزعل

۱۳۴۳: انحلال اتحادیه‌ها و حزب کمونیست ایران به وسیله رضاخان
۱۳۴۴، جمادی‌الاول (۳۱ اکتبر ۱۹۲۵): تصمیم مجلس پنجم در بارهٔ برکناری دودمان قاجار از سلطنت ایران و واگذاری آن به دولت موقت رضاخان
۱۳۴۴، جمادی‌الاخر (۲۱ دسامبر ۱۹۲۵): اعلام مجلس مؤسسان مبنی بر سلطنت پهلوی اول در ایران

کتابشناسی

۱. کتب و رسالات (منتخب)

آدمیت، فریدون: *امیرکبیر و ایران*، (تهران،خوارزمی، ۱۳۵۴).

ـــــــــــ: *اندیشهٔ ترقی و حکومت قانون عصر سپهسالار*، (تهران، خوارزمی، ۱۳۵۱).

ـــــــــــ: *ایدئولوژی نهضت مشروطیت*، (تهران، پیام، ۱۳۵۵).

ـــــــــــ: *فکر آزادی و مقدمهٔ نهضت مشروطیت ایران*، (تهران، پیام، ۱۳۴۰).

ـــــــــــ: *شورش بر امتیازنامهٔ رژی*، (تهران، پیام، ۱۳۶۰).

آدمیت، فریدون ـ ناطق، هما: *افکار اجتماعی و سیاسی و اقتصادی در آثار منتشر نشدهٔ دوران قاجار*، (تهران، آگاه، ۱۳۵۳).

آذری، علی: *قیام کلنل محمدتقی‌خان پسیان در خراسان*، (تهران، ۱۳۲۹).

آرین پور، یحیی: *از صبا تا نیما*، (تهران، جیبی، ۱۳۵۴).

آصف، محمدهاشم (رستم‌الحکماء): *رستم‌التواریخ*، به کوشش محمد مشیری، (تهران، امیرکبیر، ۱۳۵۲).

اتحادیه، منصوره: *پیدایش و تحول احزاب سیاسی مشروطیت*، (تهران، نشر تاریخ ایران، ۱۳۶۱).

ـــــــــــ: *مرام‌نامه و نظام نامه‌های احزاب سیاسی در ایران در دومین دورهٔ مجلس شورای ملی*، (تهران، نشر تاریخ ایران، ۱۳۶۱).

احمدمیرزا، قاجار: *اخبار محمدی*، خطی (تهران، کتابخانهٔ ملی، ۵۷۸ ف).

ــــــــــــ: *تاریخ عضدی*، به کوشش عبدالحسین نوائی، (تهران، بابک، ۱۳۵۶).

اسکندری، عباس: *کتاب آرزو*، (تهران، غزل، ۱۳۶۱)، ج ۲.

اسناد تاریخی جنبش کارگری سوسیال دموکراسی وکمونیستی ایران، ج ۱، (انتشارات علم، بی‌تا).

اشرف، احمد: *مراتب اجتماعی در دوران قاجار*، (تهران، نشریهٔ آگاه، ۱۳۶۰).

اصفهانی، عمادالدین: *تاریخ جغرافیای کربلای معلی*، (تهران، ۱۳۲۶).

اصول دموکراسی یا شرح مرام‌نامهٔ دموکرات عامیون، به قلم یک نفر دموکرات، (تهران، ۱۳۲۶ ق).

اعتمادالسلطنه،محمد حسن‌خان: *چهل سال تاریخ ایران ـ المآثروالآثار*، به کوشش ایرج افشار، (تهران، اساطیر، ۱۳۶۳).

ــــــــــــ: *مرآت‌البلدان ناصری*، ج ۴، (تهران، ۱۲۹۴-۱۲۹۷ ق).

ــــــــــــ: *منتظم ناصری*، ج ۲، (تهران، ۱۲۹۷ ق).

افشار، ایرج (به کوشش): *اوراق تازه یاب مشروطیت*، (تهران، جاویدان، ۱۳۵۹).

اقبال، عباس: *میرزا تقی‌خان امیرکبیر*، (تهران، توس، ۱۳۵۵).

الگار، حامد: *نقش روحانیت پیشرو در جنبش مشروطیت*، ترجمهٔ ابوالقاسم سرّی، (تهران، توس، ۱۳۵۶).

ایوانف، م. س.: *تاریخ نوین ایران*، ترجمهٔ ح. قائم پناه، (تهران، بی‌نا، ۱۳۵۶).

باستانی پاریزی، محمدابراهیم: *آسیای هفت سنگ*، (تهران، دانش، ۱۳۵۲).

ــــــــــــ: *تلاش آزادی*، (تهران، جاویدان، ۱۳۵۵).

باسورث، ک.ادموند: *تاریخ غزنویان*، ترجمهٔ حسن انوشه، (تهران، امیرکبیر، ۱۳۵۶).

براون، ادوارد: *انقلاب مشروطهٔ ایران*، ترجمهٔ احمد پژوه، (تهران، معرفت، ۱۳۳۸).

بهار، محمدتقی (ملک‌الشعراء): *تاریخ مختصر احزاب سیاسی ایران، انقراض قاجاریه*، (تهران، جیبی، ۱۳۵۷)

بهار، مهدی: *میراث‌خوار استعمار*، (تهران، امیرکبیر، ۱۳۵۷).

بینا، علی اکبر: *تاریخ سیاسی و دیپلوماسی ایران*، ج ۱، (تهران، دانشگاه تهران، ۱۳۴۲).
پاکروان، امینه: *آغامحمدخان قاجار*، ترجمهٔ جهانگیر افکاری، (تهران، زوّار، ۱۳۴۸).
پطروشفسکی، ایلیا پاولویچ: *مالکیت ارضی در ایران عصر مغول*، ج ۱، ترجمهٔ کریم کشاورز، (تهران، نیل، ۱۳۵۶).
پولاک، یاکوب ادوارد: *سفرنامهٔ پولاک*، ترجمهٔ کیکاوس جهانداری، (تهران، خوارزمی، ۱۳۶۱).
پیگولوسکایا و دیگران: *تاریخ ایران از دوران باستان تا پایان سدهٔ هیجدهم*، ترجمهٔ کریم کشاورز، (تهران، امیرکبیر، ۱۳۴۶).
تنکابنی، محمدبن سلیمان: *قصص‌العلماء*، (تهران، بی‌نا، ۱۳۰۴).
تنسر: *نامهٔ تنسر به آذرگشسب*، به تصحیح مجتبی مینوی، (تهران، خوارزمی، ۱۳۵۸).
تیموری، ابراهیم: *تحریم تنباکو یا اولین مقاومت منفی در ایران*، (تهران، جیبی، ۱۳۵۸).
جکسن، ابراهام: *سفرنامهٔ جکسن ـ ایران در گذشته و حال*، ترجمهٔ منوچهر امیری / فریدون بدره‌ای، (تهران، خوارزمی، ۱۳۵۲).
جمال‌زاده، محمدعلی: *گنج شایگان*، (تهران، کتاب تهران، ۱۳۶۲).
جونز، سرهارفورد: *آخرین روزهای لطفعلی‌خان زند*، ترجمهٔ هما ناطق ـ جان گرنی، (تهران، امیرکبیر، ۱۳۵۲).
حائری، عبدالهادی: *تشیع و مشروطیت در ایران*، (تهران، امیرکبیر، ۱۳۶۰).
حقیقت، عبدالرفیع: *تاریخ نهضت‌های فکری ایرانیان*، (تهران، شرکت مؤلفان و مترجمان ایران، ۱۳۵۷).
حاج سیّاح: *خاطرات حاج سیّاح*، به کوشش حمید سیّاح، (تهران، امیرکبیر، ۱۳۵۶).
خان ملک ساسانی، احمد: *دست پنهان انگلیس در ایران*، (تهران،بابک، ۱۳۵۲).

خاوری شیرازی، میرزا فضل‌الله: *تاریخ ذوالقرنین*، کتابخانهٔ مجلس، شمارهٔ ۳۲۰۷.

خوانساری، محمدباقر: *روضات‌الجنات فی احوال‌العلما و السادات*، (تهران، ۱۳۰۴).

خورموجی، محمدجعفر: *حقایق‌الاخبار ناصری*، به‌کوشش خدیوجم، (تهران، زوّار ۱۳۳۴ - نی، ۱۳۶۳).

دامغانی، محمدتقی: *اولین قوانین ایران قبل از مشروطیت*، (تهران، بهزاد، ۱۳۵۷).

دانش، سیاوش: *ابراهیم‌کلانتر*، (تهران، وحید، بی‌تا).

درودیل، گاسپار: *سفرنامهٔ دروویل*، ترجمهٔ جواد محبی، (تهران، گوتنبرگ، بی‌تا).

دنبلی، عبدالرزاق: *مآثر سلطانیه*، به‌کوشش غلامحسین صدری افشار، (تهران، ابن‌سینا، ۱۳۵۱).

دولت آبادی، یحیی: *تاریخ معاصر یاحیات یحیی*، (تهران، ابن سینا، ۱۳۳۶).

دهخدا، علی اکبر: *لغت‌نامه*، زیرنظر محمدمعین، (تهران، سازمان لغت‌نامه ۱۳۳۹).

رائین، اسماعیل: *انجمن‌های سرّی در انقلاب مشروطیت*، (تهران، جاویدان، ۱۳۵۵).

ـــــــــــ: *حقوق بگیران انگلیس در ایران*، (تهران، جاویدان، ۱۳۵۵).

رشیدالدین فضل الله: *تاریخ مبارک غازانی*، به اهتمام و تصحیح یان، (لندن لوزان، ۱۹۴۰).

ـــــــــــ: *جامع‌التواریخ*، (تهران، برزین، ۱۳۵۹).

رضازادهٔ ملک، رحیم: *تاریخ روابط ایران و ممالک متحدهٔ آمریکا*، (تهران، ۱۳۵۰).

ـــــــــــ: *سوسمارالدوله*، (تهران، دنیا، ۱۳۵۴).

رهربرن، کلاوس میشائیل: *نظام ایالات در دورهٔ صفویه*، ترجمهٔ کیکاوس جهانداری، (تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۴۹).

زاهدی، علی: *صنایع ایران بعد از جنگ*، (تهران، ۱۳۲۴).

ژوبر، آماد (آمِدِ): *مسافرت در ارمنستان و ایران*، ترجمهٔ علی‌قلی اعتماد مقدم، (تهران، بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۴۷).
سایکس، سرپرسی: *تاریخ ایران*، ترجمهٔ فخر داعی گیلانی، (تهران، ۱۳۲۰).
سپهر (لسان‌الملک)، محمدتقی: *ناسخ‌التواریخ*، به کوشش جهانگیر قائم مقامی، (تهران، امیرکبیر، ۱۳۳۷).
سیفی قمی تفرشی، مرتضی: نظم و نظمیه در دورهٔ *قاجاریه*، (تهران، یساولی، ۱۳۶۲).
شمیم، علی اصغر: *ایران در دورهٔ قاجاریه*، (تهران، ابن‌سینا، ۱۳۴۲).
شوستر، مورگان: *اختناق ایران*، ترجمه اسماعیل رائین، (تهران، صفی علی‌شاه، ۱۳۵۱).
صفائی، ابراهیم: *اسناد سیاسی دوران قاجار*، (تهران، بابک، ۱۳۳۵).
صفائی، صادق: حوادث مشروطیت: (تهران، بی‌نا، بی‌تا).
عباس میرزا ملک آرا: شرح *حال*، با مقدمه‌ای از عباس اقبال آشتیانی (بی‌تا).
عبدالله یف، ر.ز: *روستائیان ایران در دوره قاجاریه*، ترجمهٔ مارینا کاظم‌زاده، (تهران، کتاب آگاه، ۱۳۶۱).
ـــــــــــ: *کارگران ایران در اواخر قاجار*، ترجمهٔ مارینا کاظم‌زاده، کتاب آگاه، (تهران، آگاه، ۱۳۶۲).
عیسوی، چارلز: *تاریخ اقتصادی ایران*، (قاجاریه ۱۲۳۲-۱۲۱۵ ق). ترجمهٔ یعقوب آژند، (تهران، نشر گستره، ۱۳۶۲).
غروی، مهدی: حزب دموکرات *ایران* در دورهٔ دوم مجلس *شورای ملی*، (تهران، ۱۳۲۵).
غفاری کاشانی، احمد بن محمد: *تاریخ نگارستان*، به تصحیح مرتضی مدرسی گیلانی (تهران، حافظ، بی‌تا).
فاتح، مصطفی: پنجاه *سال نفت ایران*، (تهران، چهر، ۱۳۳۵).
فرهاد میرزا قاجار (معتمدالدوله): زنبیل، (تهران، خاور، ۱۳۴۵).
فرهنگ *ایران* زمین، «دستورالعمل تشخیص و ترقیم القاب»، ج ۱۹، دفترهای ۴-۱.

فشاهی، محمدرضا: *گزارشی کوتاه از تحولات فکری و اجتماعی در جامعه فئودالی ایران*، (تهران، گوتنبرگ، ۱۳۵۴).

فوریه، (فووریه) ژان: *سه سال در دربار ایران*، ترجمهٔ عباس اقبال آشتیانی، به کوشش همایون شهیدی، (تهران، دنیای کتاب، ۱۳۶۲).

قاسمی، احمد: *شش سال مشروطیت ایران*، (تهران، بی‌نا، بی‌تا).

کدی نیکی.ر: *تحریم تنباکو*، ترجمهٔ شاهرخ قائم مقامی، (تهران، جیبی، ۱۳۵۶).

کربلائی، شیخ حسن: *تاریخ‌الدخانیه (قرارداد ۱۸۹۰)*، با مقدمهٔ ابراهیم دهگان، (اراک، بی‌نا، ۱۳۳۵).

کرزن، جرج، ل: *ایران و قضیهٔ ایران*، ترجمهٔ وحید مازندرانی، (تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۴۹).

کرمانی، ناظم‌الاسلام: *تاریخ بیداری ایرانیان*، (تهران، بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۳۲)، (تهران، آگاه، نوح، ۱۳۵۷).

کسروی، احمد: *تاریخ مشروطهٔ ایران*، (تهران، امیرکبیر، ۱۳۴۴).

کشف تلبیس: *اسناد انگلیسی برای خفه کردن ایران*، (برلین ۱۳۳۵ ق)، (تبریز ۱۳۵۶).

کیانفر، مهدی: *سیاست آمریکا در ایران*، (تهران، خیام، ۱۳۲۸).

گاردان: *خاطرات ژنرال گاردان در ایران*، ترجمهٔ عباس اقبال آشتیانی به کوشش همایون شهیدی، (تهران، آئینه فرهنگ، ۱۳۶۲).

گرگانی، منشور: *سیاست دولت شوروی در ایران*، (تهران، ۱۳۲۶).

گلستانه، ابوالحسن بن محمدامین: *مجمل التواریخ*، به کوشش مدرس رضوی، (تهران، دانشگاه تهران، ۱۳۵۶).

لکهارت، لارنس: *نادرشاه*، ترجمه و اقتباس مشفق همدانی، (تهران، صفی علی شاه، ۱۳۳۱).

لمبتون، ا.ک.س: *مالک و زارع*، ترجمهٔ منوچهر امیری، (تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۳۹).

لیتن، ویلهلم: *ایران از نفوذ مسالمت‌آمیز تا تحت‌الحمایگی (۱۹۱۹-۱۸۶۰)*،

ترجمهٔ مریم میراحمدی، (تهران، معین، ۱۳۶۷).

مجتهدی، مهدی: *رجال آذربایجان در عصر مشروطیت*، (تهران، ۱۳۲۷ ش).

مجدالاسلام کرمانی، احمد: *تاریخ انقلاب مشروطیت*، (اصفهان، دانشگاه اصفهان، ۱۳۴۷).

مجدالملک، حاج میرزا محمدخان: *رسالهٔ مجدیه*، با تصحیح و مقدمه و توضیحات فضل‌الله گرگانی، (تهران، اقبال، ۱۳۵۸).

محبوبی اردکانی، حسین: *تاریخ مؤسسات تمدنی جدید در ایران*، (تهران، انجمن دانشجویان دانشگاه تهران، ۱۳۵۴).

محمدجعفرخان حقایق نگار: *حقایق‌الخبار ناصری*، (تهران، بی‌نا، ۱۲۸۴ ق).

مستوفی، عبدالله: *تاریخ اداری و اجتماعی دورهٔ قاجاریه یا شرح زندگانی من*، (تهران ۱۳۲۴).

مشیرالدوله، میرزا جعفرخان: *طرز حکومت ایران و زمان استبداد*، (تهران، کتابخانهٔ مرکزی دانشگاه تهران، نسخهٔ عکسی شماره ۶۷۲۳).

معتمد، فرهاد: *روابط ایران و عثمانی*، (تهران، ابن‌سینا، ۱۳۲۶).

مکی، حسین: *تاریخ بیست سالهٔ ایران*، (تهران، امیرکبیر، ۱۳۵۷).

ــــــــــــ: *زندگانی سیاسی سلطان احمدشاه*، (تهران، امیرکبیر، ۱۳۵۷).

ملک‌زاده، مهدی: *استبداد صغیر*، (ایران، ابن‌سینا، ۱۳۲۲).

ــــــــــــ: *تاریخ انقلاب مشروطیت ایران*، (تهران، ابن‌سینا، ۱۳۲۲).

ــــــــــــ: *زندگانی ملک‌المتکلمین*، (تهران، علمی، ۱۳۲۵).

ــــــــــــ: *کشمکش مشروطه و استبداد*، (تهران، ابن‌سینا، ۱۳۳۰).

ملکم، جان: *تاریخ ایران*، ترجمهٔ میرزا اسمعیل حیرت، به کوشش مرتضی سیفی قمی / ابراهیم زندپور، (تهران، یساولی، ۱۳۶۲).

میرزا ابراهیم: *سفرنامهٔ استرآباد و مازندران وگیلان*، به کوشش مسعود گلزاری، (تهران، بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۵۵).

میرزا حسین خان تحویلدار: *جغرافیای اصفهان*، به کوشش منوچهر ستوده، (تهران، مطالعات و تحقیقات اجتماعی، ۱۳۴۲).

مینورسکی، ولادیمیر: *سازمان اداری حکومت صفوی*، ترجمهٔ مسعود رجب‌نیا، (تهران، زوار، ۱۳۲۴).

نادر میرزا: *تاریخ و جغرافیای دارالسلطنهٔ تبریز*، (تهران، اقبال: ۱۳۶۰).

نامور، رحیم: برخی ملاحظات پیرامون *تاریخ انقلاب مشروطیت*، (تهران، چاپار، بی‌تا).

ناطق، هما: *از ماست که بر ماست*، (تهران، آگاه ۱۳۵۳).

نجمی، ناصر: *ایران در میان طوفان*، (تهران، معرفت، ۱۳۲۶).

نعمانی، فرهاد: توسعهٔ *صنعت در دورهٔ قاجار و اثر غرب بر آن*، (تهران، امیرکبیر، ۱۳۵۵).

نفیسی، سعید: *تاریخ اجتماعی و سیاسی ایران در دورهٔ معاصر*، ج ۱ و ۲ (تهران، بنیاد، ۱۳۴۴).

نوربخش، حسین: *کریم شیره‌ای*، دلقک مشهور دربار ناصرالدین شاه، (تهران، سنائی، بی‌تا).

واتسن، رابرت گرانت: *تاریخ قاجاریه*، ترجمهٔ وحید مازندرانی، (تهران، سیمرغ، ۱۳۴۸).

وحید مازندرانی، غلامعلی: *عهدنامه‌های تاریخی ایران*، (تهران، وزارت امورخارجه).

وزیری کرمانی، احمدعلی: *تاریخ کرمان (سالاریه)*، به کوشش محمدابراهیم باستانی پاریزی (تهران، ابن سینا، ۱۳۵۲).

وکیلی، ابوالفضل: *لطفعلی‌خان زند و آقامحمدخان قاجار*، (تهران، ابن سینا، ۱۳۴۸).

ویلسن، چارلز: *تاریخ اجتماعی ایران در عهد قاجار*، به کوشش دودانگه/ نیکنام (تهران).

هدایت، رضاقلی‌خان: *روضة‌الصفای ناصری*، (تهران، خیام، ۱۳۳۸).

هرن، پاول: *تاریخ مختصر ایران*، ترجمهٔ رضازادهٔ شفق، (تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۴۹).

هوشنگ مهدوی، عبدالرضا: *تاریخ روابط خارجی ایران*، (تهران، سیمرغ، ۱۳۵۳).

۲. روزنامه‌ها

۱ـ روزنامهٔ *استقلال ایران*، شمارهٔ ۱۵، ۱۲ جمادی‌الثانی ۱۳۲۹.
۲ـ همان روزنامه، شمارهٔ ۴۹، ۲۹ رجب ۱۳۲۹.
۳ـ همان روزنامه، شمارهٔ ۱۲۴، ۱۸ ذیقعدهٔ ۱۳۲۸.
۴ـ روزنامهٔ *قانون*، به کوشش هما ناطق، (تهران، امیرکبیر ۱۳۵۵).
۵ـ روزنامهٔ *مجلس*، شمارهٔ ۲۳، ۲۶ شوال ۱۳۲۸.
۶ـ همان روزنامه، شمارهٔ ۲، ۶ ذیقعدهٔ ۱۳۲۸.
۷ـ همان روزنامه، شمارهٔ ۶۷، اول ذیقعدهٔ ۱۳۲۷.
۸ـ همان روزنامه، شمارهٔ ۱۲۵، ۲۲ رجب ۱۳۲۹.
۹ـ *ایران نو*، شمارهٔ ۲۰۷، جمادی‌الاول ۱۳۲۸.
۱۰ـ روزنامهٔ وقت شمارهٔ ۲۵، ۲۰ ربیع‌الثانی.
۱۱ـ همان روزنامه، شمارهٔ ۳۴، اول جمادی‌الاول ۱۳۲۸.

۳. سفرنامه‌های سیاحان خارجی در عصر قاجار (برای استفادهٔ پژوهشگران)

اوبن، اوژن: *ایران امروز ۱۹۰۷-۱۹۰۶* ترجمه و حواشی علی اصغر سعیدی، (تهران، زوار، ۱۳۶۲).

اورسل، ارنست: *سفرنامهٔ اورسل*، ترجمهٔ علی‌اصغر سعیدی (تهران، زوّار، ۱۳۶۳).

پولاک، یاکوب ادوارد: *سفرنامهٔ پولاک (ایران و ایرانیان)*، ترجمهٔ کیکاوس جهانداری، (تهران، خوارزمی، ۱۳۶۱).

تره‌زل: *یادداشت‌های ژنرال تره‌زل در سفر به ایران، راجع به سال‌های ۱۸۱۲-۱۷۸۰* ترجمهٔ عباس اقبال آشتیانی (تهران، یساولی ۱۳۶۱).

چریکف: *سیاحت‌نامهٔ* مسیو چریکف، ترجمهٔ آبکار مسیحی، به کوشش علی

اصغر عمران (تهران، جیبی، ۱۳۵۸).

دروویل، گاسپار: *سفرنامهٔ دروویل*، ترجمهٔ جواد محبی (تهران، ابن سینا، ۱۳۳۶).

دمورگان، ژاک‌ژان ماری: *سفرنامهٔ دمورگان*، ترجمهٔ جهانگیر قائم مقامی (تهران طهوری، ۱۳۳۵).

دوسرسی، کنت لوزان: *ایران در ۱۸۳۹–۱۸۴۰ (۱۲۵۵–۱۲۵۶ق)* ترجمهٔ احسان اشراقی (تهران، مرکز نشر دانشگاهی، ۱۳۶۲).

دیولافوا، ژان پل هنریت: *سفرنامهٔ مازندران و استرآباد*، ترجمهٔ غلامعلی وحید مازندرانی (تهران، ترجمه و نشرکتاب، ۱۳۴۳).

ــــــــــــ: *سفرنامهٔ مادام دیولافوا به ایران و کلده*، ترجمه فره‌وشی (تهران، خیام ۱۳۳۲).

رابینو، هیاسی لوئی: *سفرنامهٔ مازندران و استرآباد*، ترجمهٔ غلامعلی وحید مازندرانی (تهران، ترمه و نشر کتاب، ۱۳۴۳).

سایکس، پرسی: *سفرنامهٔ ژنرال سایکس یا ده هزار میل در ایران*، ترجمهٔ حسین سعادت نوری (تهران، ابن سینا، ۱۳۳۶).

سرنا، کارلا: *سفرنامهٔ مادام کارلاسرنا (آدم‌ها و آئین‌ها در ایران)*، ترجمهٔ علی اصغر سعیدی (تهران، زوار، ۱۳۶۲).

سیمونیچ، ایوان: *خاطرات وزیرمختار از عهدنامهٔ ترکمن‌چای تا هرات*، ترجمهٔ یحیی آرین پور (تهران، پیام، ۱۳۵۳).

فلاندن، اوژن: *سفرنامهٔ اوژن فلاندن به ایران*، ترجمهٔ حسین نورصادقی (تهران، اشراقی، ۱۳۵۶).

کاساکوفسکی: *خاطرات کاساکوفسکی*، ترجمهٔ عباسعلی حلّی (تهران، امیرکبیر، ۱۳۴۴).

کوتزبوئه، موریس: مسافرت به *ایران* به معیت سفیرکبیر روسیه در *سال ۱۸۱۷ م*، ترجمهٔ محمود هدایت (تهران، ۱۳۶۰).

کوریلن (گردآورنده): *طبایع وقایع نخستین سفر مظفرالدین‌شاه به اروپا*، ترجمهٔ

نیّرالممالک، به کوشش وحیدنیا (تهران، وحید، ۱۳۵۰).

گاردان، آلفرد: *مأموریت ژنرال گاردان در ایران در دورهٔ امپراطوری اول فرانسه*، ترجمهٔ عباس اقبال (تهران، ۱۳۱۰).

گریبایدوف الکساندر سرگیه ویچ: *نامه‌های الکساندر گریبایدوف در ایران مربوط به سلطنت فتحعلی‌شاه قاجار*، ترجمهٔ رضا فرزانه (اصفهان، ثقفی، ۱۳۵۶).

گوبینو، جوزف‌آرتور کنت دو: *سه سال در ایران*، ترجمهٔ ذبیح‌الله منصوری (تهران، فرخی، بی‌تا).

مکنزی، چارلز فرانسیس: *سفرنامهٔ شمال*، ترجمهٔ منصورهٔ اتحادیه (تهران، نشر گسترده، ۱۳۵۹).

مورز، هنری: *سفرنامهٔ ترکستان و ایران*، به کوشش محمد گلبن (تهران، سحر ۱۳۵۶).

نوردن، هرمان: *زیر آسمان ایران*، ترجمهٔ سیمین سمیعی (تهران، دانشگاه تهران، ۱۳۵۶).

نیکی تین، باسیل: *ایرانی که من شناخته‌ام*، ترجمهٔ فره‌وشی (تهران، معرفت ۱۳۲۹).

ویشارد، جان: *بیست سال در ایران*، ترجمهٔ علی پیرنیا (تهران، نوین، ۱۳۶۳).

ویلسن، آرنولد: *سفرنامهٔ ویلسن یا تاریخ سیاسی و اقتصادی جنوب غربی ایران*، ترجمهٔ حسین سعادت نوری (تهران، وحید، ۱۳۴۷).

همفر: *خاطرات همفر جاسوس انگلیسی در ممالک اسلامی*، ترجمهٔ محسن مؤیدی (تهران، سپهر، ۱۳۶۱).

۴. منابع و مآخذ به زبان‌های خارجی (برای استفاده پژوهشگران)

منابع به زبان آلمانی

ALBU, J.: Schah Nassr-ed-din u. seine Regierungszeit. München. N. Nachr. 1896, 209.

BOELSCHE, K.: Der English- Persische Krieg. **La Minerva de Bran**. Fevrier 1857.

BOELSCHE, K.: Der Krieg Zwischen Grossbritannien und Persien. **Ausland** 1857, no.7.

ENGLISCHE Documente zur erdrosselung Persiens. Berlin, verlag der neue orient, 1917. 182p.

FITGER, F.: Der english- russische Weltstreit um Persien. **Deutsche Rundschau**. Berlin 1903. Bd. 115 pp. 407-420.

HANNEKUM, W.: Persien im Spiel des Maechte 1900-07 Berlin 1938.

LITTEN, W.: Die neue persische Verfassung. Übersicht über die bisherigen Gesetze, Bericht- Arbeit des persischen Parlaments. BKO 6, 1908, pp.1-51.

MIGEOD, Heinz-Georg: Über die persische Gesellschaft unter Nasirud-Din Schah. (1848-96). Göttingen XII, 362, 61 gez. B1. M. Schr. Göttingen, Phil. Dis. 1957.

MINERVA: Ereignisse und Revolutionen in Persien, in den letzten 50 Jahren. Hamburg 1805. t. IV. P. 232, 409, 1806t. IP.53.

MORGAN, C. und BURGER, E.: Nassr eddin Schah und das moderne Persien. Vorwort von P. von Melingro. Dresden. 1889.

PAVLOVICH, M.: Die Persische Revolution, ihre Ursachen, ihre Charakter und ihre Kampfesmethoden. **Neue Zeit.** Stuttgart, [1910, Jahrg. XXVIII, 1910, Bd. 2.] PP. 48-55.

PERSIEN und der europäische Krieg, von einem persischen patrioten, Berlin, K. Curtins 1915. 48p.

SCHLECHTA-WESSEHRD, O. M.: Fethali Schah und seine Thronrivalen. Episode aus der Geschichte des modernen Persien. **Kaiserliche Akademie der Wissenschaften. Sitzungsberichte d. Phil-hist. Klasse.** Bd. XLVI, pp. 14-44. Wien. 1964.

SCHLECHTA-WESSEHRD, Ottokar Maria von: Die Kämpfe Zwischen Persien und Russland in Transkaukasien seit 1804-1813. **Sitzungsberichte d. Kaiserliche Akademie der Wissenschaften, Philos.- hist. klasese Wien.** 1964. S. Bd. 46, pp. 4-67.

STILLER, Fd.: Verhaeltnisse Russlands und Persiens seit der Regierung des Czaaren Ivan Wassiliewich bis zum Ausbruche des gegenwaertigen Krieges. Altona, 1827.

VAMBERY, Armin: Die europäische Rivalität in Persien und die deutsche Bagdadbahn. **Deutsche Rundschau**, Berlin, 1900 Yahrg. 26, pp. 206-220.

ZEPELIN, D. VON: Die Fortschritte Russlands in Persien. **Asien,** Berlin, 1902. Yahrg. 1, pp. 181-84.

منابع به زبان انگلیسی

AVERY, P. W.: An enquiry into the outbreak of the second Russo- Persian War, 1826-28. **Iran & Islam in Mem. of Minorsky,** Edinbrugh 1971 pp. 17-46.

BAKHASH, Shaul: The evolution of Qajar bureaucracy 1779-1879. **Middle Eastern Studies 7** (1971), pp. 139-168.

BELL, MARKS S.: An account of the British wars with Persia from the occupation of Kharaj in 1838, together with a precis of

contemporaneous events and abstracts of important correspondence Simla 1889.

BRIDGES, Sir Harford J.: The Dynasty of the Kajars, Transl. from a Pers. MS. London 1833.

BROWNE, E. G.: A brief Narrative of Recent Events in Persia, followed by a translation of the four pillars of the persian constitution... namely 1. The Royal Proclamation of August 5, 1906. 2. The Electoral Law of September 9. 1906. 3. The Fundamental laws of Dec.36,1906. 4. The Supplementary Fundamental Laws of October 7, 1907. by Edward G. Browne... London Luzac & Co. 1909.

BROWNE, E. G.: The reign of terror at Tabriz: England's responsibility with photographs and brief narrative of the events of December, 1911, and January 1912. Comp. for the use of Persia committee, by Edward G. Browne. Manchester Taylor, 1912. 15 p.

BROWNE, E. G.: The Persian revolution of 1905-1909, Cambridge, the University Press, 1910. XXVI, Reprint: London 1966.

BROWNE, E. G.: The Persian Constitutional movement by Edward G. Browne London, Pub. for the Brithish academy by H. Milford, Oxford **Proceedings of the British acad.** 1917-18.

BRYDGES, Sir Harford Jones: An account of the transactions of His Majesty's mission to the court of Persia, in the years 1807. n. London: James Bohn, 1834.

BRYDGES, J.: The dynasty of the Kajars, translated from the original Persian manuscript, Presented by His Majesty Faty-Aly Schah, to sir Harford, edited by Jones Brydges, Bart. K.C.L.L.D., to which he prefixed a succinct account of the history of Persia previous to that period. London, 1833.

CURZON, G. N.: Persian autonomy. Monograph, Persia Soc. Nov. 1911.

CHURCHILL, G. P.: The constitution granted to Persia December 30. 1906. Persian text and an English translation by G.P. Churchill. Teheran, 1906.

COSTELLO, D. P.: Griboedov in Persia in 1820; two diplomatic notes. **Oxford Slavonic Papers** 5, 1954, pp. 81-92.

GORDON, Thomas Edward: The reform movement in Persia by General Sir T.E. Gordon... London, Central Asian Soc. 1907. 32p. **Proceedings of Central Asian Soc.** Read Wed. March 13. 1907.

GREAT Britain East India (Persian Telegraph). Return to an address of the... House of Commons, dated 8 June 1868: for Returns showing the outlay by the government of India on the lines of telegraph in Persia, in the Persian Gulf. and in the Arabian Sea... (London, 1868) 2p., 11. (Great Britain Parliament. Sessional Paper. 1867-8, v.50).

KEDDIE, N. R.: Iranian Politics 1900-1905; background to Revolution. ME stud. 5(1969), pp. 3-31, 151-167, 234-250.

KEDDIE, Nikki R.: The assassination of the Amin as Sultan (Atabak-i A'zam) 31 August 1907. **Iran and Islam in Mem. of Minorsky**. Edinburgh 1971 pp. 315-30.

LAMBTON, A.K.S.: Persian Society under the Qajars. **Royal Cent. Asian Journ.** 48, 1961, pp. 123-139.

LAMBTON, A.K.S.: The case of Hajji 'Abd al-karim. A study on the role of the merchant in mid-nineteenth century persia. **Iran and Islam, in Memory of V.Minorsky,** 1971, pp. 331-360.

LAMBTON, A.K.S.: The tobacco regie: Prelude to revolution. **Studia Islamica** 22, 1965, pp. 119-157; 23, 1965pp. 71-90.

LANDON, P.: Anglo-Russian agreement; relative loss and gain. **Fortinghthy Review** 88pp. 725-33, 1907.

ROSENTHAL, H.: Regeneration of Persia. map. **Review of Reviews 36pp.** 599-602. Nov. 1907.

ROY, J.: Recent constitutional changes in Iran. **Journ. Roy. Cent. Asian Soc.** vol.36, pts. 3-4 pp. 265-6. 1949.

SAVORY, R. M.: British and French diplomacy in persia, 1800-1810. **Iran** 10, 1972, pp. 31-44.

SAVORY, R. M.: Persia since the constitution. **The Islamic Near East** ed. by D. Grant 1960, pp. 243.

SHUSTER, William Morgan: The strangle of Persia; story of the European diplomacy and Oriental intrigue that resulted in the denationalization narrative. New York: Century Co., 1912. 1xiii p., 1 map, 43 pt. 11 port.

TURNER, G. D.: An account of the main events in persia during the period October, 1912, to Oct. 1913, and a review of some of the literature published during that period, London, Pub. for the Society by J. Hogg (1913) 20p. The Persia Society. (Publications). Lecture. October 17, 1913.

WHIGHAM, Henry James: The Persian Problem; an examination of the rival positions of Russia nad Great Britain in Persia, with some account of the Persian Gulf and the Baghdad railway, New York, C. Scribner's sons, 1903. xvi, 424p.

WATSON, Robert Grant: A history of persia from the beginning of the nineteenth century of the year 1858, with a review of the principal events that led to the establishment of the kajar dynasty. London, Smith Elder and Co. 1866.

فهرست اعلام

۱. نام کسان

آ

الف

ب

پ

خ

ط

ظ

ع

ک

گ

ل

م

و

۲. جای‌ها

الف

ج

ص

ط

ع

غ

ف

ق

ل

م

ن

و

ه

ی